آغاز طبع مجمع الجوامع وذخائر
الرغائب مشهور بقرابادین کبیر از تصانیف
مسیحای زمان افلاطون اوان حکیم حاذق سید محمد حسین
خان مغفور مبرور شارع غره ذیقعده سنه ۱۲۴۸ هجری
حسب الامر جناب مستطاب حاجی حرمین شریفین حاجی
میرزا محمد مهدی اصفهانی باهتمام عاصی محمد علی
ساوری گردید ومن الله توفیق

که تفصیل آنها طولی دارد انشاء الله تعالی در فهرس علیحده مذکور خواهد شد وخصوصاً آنکه ازجناب ارشادمآبی دام ظله العالی مجموع منکسب ومسامحه مستدر نسخه مجربی که بدست می آمد وبعضی که منقول بود ازکتب ورسائل معتبره بسطر میرسید الحال مرتب نمود درضمن مقدمه وبعضی ازفهرست کتاب بعد حروف تهجی ودر هرکتابی حسب باب ودر هر بابی حسب فصل وخاتمه * ومسمی نمود بقرابادین مجمع الجوامع وذخائر التراکیب * گرد اینک آمد اربوجهی موفق حقیقی بنده من وتعالی وامداد جناب حضرت رسول مختار وآله الاخیار الابرار الاطهار علیه وعلیهم الصلوات الملک الغفار ویمن برکات انفاس نفیسه متبرکه وهمت عالیه آنجناب دام فیضه اینکه باحسن وجهی صورت اتمام وسمت اختتام پذیرفت وتوقع ازکرم ناظران درین اوراق مسوده وجناب ذوالکمال ومجموعه منفرده ویرا کتب معتبره صحیحه ومولفه غیرمشهوره آنکه هرجا سهوی ولغزشی وخطائی بینند حمل برجهل ونادانی این عاصی نموده بذیل عفو در پوشند وقلم اصلاح بران درکشند ودرمقام خرده گیری درنیایند وبانقص نگذارند وهرگونه فوائد وعوائدیکه دربابی بدان فصل اوحل نشانه وآن حسرات عام وپس دولت ملازمت وفیض خدمت وبرکت هدایت وارشاد جناب حضرت ارشادمآبی مدظله العالی روح مطهرآن فرد ومغفور ومسرور دانند واین عاصی را بدعای مغفرت یاد آرند والتوفیق من الله العلی الاعلی لاحول ولاقوه الا بالله سبحانه المبدا والیه المنتهی * قطعه * عرض نقش است کزما یادماند * که هستی را نمی بینم بقائی * مگر صاحبدلی روزی برحمت * کند برحال این مسکین دعائی

* مقدمه * در بیان امری چند که اطلاع بر آنها پیش از شروع درمقصود ضروری است درضمن نه فصل وذیلی

* فصل اول * در بیان غذا ودوای ذوالخاصه
* فصل دوم در بیان مرکب القوی وذوالخاصه
* فصل سیوم در بیان مزاج واقسام امزجه
* فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه واغذیه
* فصل پنجم در بیان احتیاج به ترکیب ادویه
* فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه
* فصل هفتم در بیان معرفت درجات امزجه ادویه مرکبه وطریق استخراج آنها
* فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر شربات
* فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه مفرده ومرکبه وخواص آنها
* فصل دهم در بیان زمان ادراک وقلت اعمار بعضی ادویه مرکبه
* فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا درماهیت وخواص ادویه
* فصل دوازدهم در بیان طریقه اخذ ادویه وحفظ آنها
* فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن وآب نوشیدن واطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست
* فصل چهاردهم در بیان احراق بعض ادویه وتحمیص وشستن وقلی وتدبیر غسل آنها
* فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال ادویه مفرده وخواص آنها
* فصل شانزدهم در بیان بعض اصطلاحات طبیه
* فصل هفدهم در بیان جدول دافع امراض به ترتیب حروف تهجی
* فصل هیجدهم در بیان اوزان ومقادیر صغار وکبار شرعیه وطبیه واهل ایران وهند ویونان ونسبت بعضی با بعضی
* ذیل در بیان تبدیل بعضی اوزان به بعضی ومعرفت آن
* فصل نوزدهم در بیان بعض امور متعلقه به نجوم وطلسمات
* فصل بیستم در بیان اسناد طب حال والله ماخذ و والله مولف ومولف * * * * * *

یا عارض صورت است و آن حرارت و برودت است که از کیفیات فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است
از کیفیات منفعله اند و تولید غذا از ماده است و تأثیر دوا از کیفیت است در اکثر احوال گاه بصورت و گاه بهر دو است
و خاصیت مستند از صورت است که عبارت از صورت نوعیه باشد و علت و تمیز هر یکی از این امور بدیهی است به تنهایی و یا بقدر
از آنها و یا بهر سه بحسب ترکیب و استحالات انسان با هم و یا بعدم تجاری ... در دوای مطلق قوی و غالب و زاید کیفیت
است در اعضا دگر مغلوب و ضعیف و در دوا الخاصه صورت قوی و غالب و زاید است و ... نسبت در غذای دوائی
و غذای در الخاصه و غیرها تحت اشاره بدین معنی آن را مقدار ذکر نموده غذای دوائی و دوای غذائی و دوای
فادزهری دوای سمی را امثال اینها مناسبند * و دوا الخاصه یا موافق و مقوی و محیی و حافظ مزاج اصلی و حرارت
غریزی و روح است یا مخالف و مفسد و فانی کننده آنها و اول را فادزهر و تریاق و ثانی را سم میگویند و چون این مقدمات
بالاجمال دانسته شد پس * غذا آنچه وارد بدن انسان گردد خالی از آن نیست که یا تأثیر آن با ماده فقط است
و آن را غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط آن را دوای مطلق و یا بماده و کیفیت هر دو و آن را غذای دوائی
و یا بکیفیت و ماده هر دو و آن را دوای غذائی و یا بصورت فقط و آن را دوا الخاصه گویند و این یا موافق و دافع مضار است
و یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هر یک از اینها منقسم بچند قسم میگردند اما آنچه موافق است پس
یا تأثیر آن بصورت فقط است آن را فادزهر و یا بماده و صورت هر دو و آن را غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هر دو
و آن را دوای فادزهری یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آن را غذای دوای فادزهری خوانند و اما آنچه تأثیر آن
مخالف و مضادت باشد پس بر چند نوع است یا بصورت فقط است و آن را سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت
هر دو و این نیز دو قسم است اگر در کار تن است آن را دوای سمی گویند و اگر در کار تن نیست و آن نیز بر دو نوع
است یا با آن قوت مصلحه است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است و یا متوسط و یا ضعیف اما قوی را با تأثیر صورت
و کیفیت سم نامند و آن را دوای مسهل دوا الخاصه نامند و اما متوسط را با تأثیر کیفیت و صورت است و این دوای را
مسهل گویند و اما ضعیف را اکثر با تأثیر کیفیت و ماده و صورت هر سه است ولیکن همه ضعیف و یا بی خصوص
صورت و این را دوای ملین خوانند و معنی و تفصیل این اجمال آنکه * غذای مطلق آن است که یا تنها تأثیر آن در
بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین معنی که چون وارد بدن گردد و تأثیر در آن نماید به توسط کیفیتی
که لازم آن است بدن از آن متأثر و متغیر شود و از مزاج اصلی خود نگردد بلکه در آن تصرف نموده بالقوة آن را
بفعل آورد و آن را متغیر و مستحیل از صورت غذائی بصورت خلطی سازد و مستعد آنکه نگردد جزو عضو و بر اقطار
ملتحمه آن بیفزاید و فایض گردد و بر آن صورت عضوی از مبدأ فیاض جل شانه باستعداد و ترتیب ماده آنکه ...
لطیف ... لحم مرغ ... کیفیت حاصله از آن خلط مباین
و غالب بر کیفیت اصلی بدن را ... * و دوای مطلق آن است که تأثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده
آن قابلیت غذا شدن جزو بدن شدن نداشته باشد بدین معنی که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی در آن
تصرف نماید متأثر و متغیر نگردد بلکه ابتدا او تصرف در بدن نماید و آن را متأثر و متغیر بکیفیت خود سازد از
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفرداً یا مرکباً مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و ... و امثال
اینها * و غذای دوائی آن است که تأثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بهمان نحو با غلبه ماده که بعد تأثیر
و تأثیر آن خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج
اصلی بدن و تغییر مائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماء الشعیر و خیار و بادرنگ

بلکه با بودن آن از بهر ضعف بر باشند و متصف با خلاط ورطوبات موجوده حاصره در معده و امعا و حوالی آنها کمتر دفع گردانند و با آب نوشیدن بعد از جماع نباشند مانند فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت و سکرنج و سنبل و زنجبیل ابسال اسهال و لیکن حالی از ترتیب خاصه نباشد از بعضی محتاج باشند اصلاحی الله مانند فلوس خیار شنبر که باید بروغن بادام یا گلشکر چرب نمود و بعد برای رفع ثقب و حمض آنها بعطوف امعا و اخلاط مرخیه و مسخ و رحم و بعضی بتصفیه محتاج باشند مانند ترنجبین و شیرخشت و مانند ملینات مذکوره در کتب * و بدانکه چون هر فرد فرد از انسان را خاص اسامی و الطلاع و معرفت بر مزاج خود و امزجه دیگران و احوال مادیه بر آنها آباء و آبا و کیفیات و خواص منافع و مضار و مقادیر شربات و طرق استعمالات مفرد ادویه مفرده و مرکبه در مرض مرض شخص شخص در اوقات و ازمان و اسنان و فصول و بلدان مختلفه متضاده و مراعات حفظ صحت و تقویت اعضاء رئیسه و قوی و ارواح نیست مگر معدودی قلیل که معروف و موسوم باطبا اند لکن ادویه مرکبه و مفرده و اغذیه و غیرها در را یاد نیست و غیرها برای مذکور یادآوری او شان است به دیگران و لهذا بر دیگران لازم است که عند الاحتیاج و حلول عارضه بحذاق آن طایفه رجوع آورند و نا مزد شدن اوشان از ترخص و استعمال ادویه و اغذیه و غیرها عمل نمایند و از پیش خود خود را بهلاکت نه بیندازند و هلاک ننمایند و بر اطبا نیز لازم است که با انسان کمال حسن خلق و محبت و شفقت نمایند و انسان را ابنای دوی الحقوق و برادران بر زندان عیال خود دانسته و نظر بدانش عمل و مال و منال و ملک انسان نداشته باشند و بر انسان منت نه نهند بلکه بر خود منت دارند انسان را با عنا استکمال و آلت ظهور موضوع صناعت خود دانسته و نیز باید که مزاج معالجه مریض را بر بی العلاج تجربه مشق الطبابة بریس کسید نسوزند و خود را بد نام و در محل خطر و مهلکه نیندازند و چون مزاج معالجه مریض کردند و رمانی طول و یا کسر مد او انمایند و از روی تعصب بار بر دباند که از کمال شفقت و مهربانی از او عد رخواهند و بگویند که به طبیب دیگر رجوع آورد شاید شفا نیست از مقدر باشد و ابرام بشار در معالجه ننمایند و نیز باید که مغرور به علم و عمل خود نگردند بلکه بدانند که بر متصف نفس از درگاه جناب باری جلت عظمته عرشانه باشند و منقطع نباشند و در هر حال خود را مقصر بشمرند و سر در پی تحصیل و تکمیل و نصیحت اطبای دیگر نیابند و بر انسان تفوق نجویند و خود را همرتبه بشمرند و از افعال و اعمال انسان مستفید گردند در منافع و مضار ادویه و اغذیه و غیرها اینه و همه رامحض و منت کارخود دانند و بشمرند والله اعلم * فصل دوم در بیان مرکب القوی و دو الخاصه و بیان مرتبه از آنها * و بدانکه مراتب قوی ادویه منحصر است به سه مرتبه و قوت عقارب از سه از سبب موجب افعال است و ظهور آنها در مواضع ثلاثه * مرتبه اول افعال مخصوصه ادویه است به سبب کیفیت مستانه حاصله از مفرد اتفاوت حل اسمه از ترکیب عناصر و امزاج اشیاء باتکلف گرو اس و امراج اول باشد * مرتبه دوم فعل مخصوص مزاج ثانی اسامی صاحب امزجه ثانویه است در فعل ایجادها و آن از لوازم مرتبه اول است چه اسامی صاحب مزاج ثانوی مرکب اند از اجزاء که هر یک را کیفیتی و مزاجی خاص مختلف الاثر است مانند تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و این غیر آثار آن اجزا است مانند دفع ریح مثلا و تسخین و تبرید و مزجه و امزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی باشد را تبعه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را با مزاج ادنی آثار اجزاء مفرده او است آن مرکب را مرکب القوه گویند و اگر مخالف آنها است مثلا هر تسخین و هر تبرید که مثلا آن را متضاده القوه گویند و طبیعت مادیت حالت الما حل سایه هر یک را در مکان لا بن استعمال می نمایند اگر از راه عاملی و مانعی نباشد * مرتبه سوم * از لوازم مرتبه اول و ثانی

است بواسطهٔ افعال صورت نوعیه و بالخاصه عبارت از آنست مانند حجر المعود در تقلیب خصلته که از لوازم
کیفیت مزاج اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاج
اوست که بلطف اخلاط خامه دماغیه منکند بصورت نوعیهٔ خود و مانند تریاق که دفع سم می نماید بلوازم
مزاج تاثیر و یا بواسطهٔ صورت نوعیهٔ خود * و دیگر آنکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و متقدمین حکما که
قائل اند ببقای صور عنصریه در مرکبات باید که مراتب تاثیر چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را
مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متبائنه می باشد و باعتبار اولی مرتبه ایست از مراتب و متقدمین
مزاج تاثیر را اثری است غیر آن مانند آنکه مرکب است از مائیت و ارضیت و حجریت و باعتبار مرتبهٔ دیگر است
از مراتب و نیز تمام صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و باعتبار اجزای غیر متفاعله مرکبات
را مرتبهٔ از مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی آن است که هر تمامیتر فواعل باشد و اندراج مرتبه اثر صور نوعیه
اجزای غیر متفاعلهٔ غیر ممتازه در تحت مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ ترکیبی ظاهر نیست * و دیگر آنکه بعضی از مرکبات
بی صورت نوعیه اند مانند حال مخلوط با آب و کمی که مرکب است از آب و هوا و حار زنگه مولف است از آهن
آتش و مرجه تا صورت نوعیه است با حکم الترکیب است یا غیر آن و تفصیل این بعد از این خواهد آمد و تامل
امور تامه با الاجمال این است * اما مرکب العوق * دوای را نامند که مرکب باشد جوهر آن از اشیای چند که
هر یک را اثر تامه مزاجی خاص باشد مانند نگوی و بعد ترکیب در سیر واحد و پوشیدن لباس و صورت جدائی
امتزاج تامی ننمایند باشد که بعد ورود در بدن از هم متمایز نتوانند گشت و تا مزاج واحد نتوانند نمود مانند
اسفیدآج که از عقاقیر متعدد ترکیب یافته اند و در مجموع آنها مزاجی و صورتی واحد فائض گشته و در ماهی هم
می تواند حفظ صورت نوعیهٔ خود نماید و اینها را تام الترکیب نامند و آن را ناقص الترکیب یعنی بعد ورود
در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تاثیر را جداگانه کیفیتی خاص نماید و مبنای آثار مختلفه متضاده
میگردند بعضی برودتی بعضی یبوستی بحسب ترکیب و امتزاج و لطائف ترکیبات مواد اجزای خود چنانچه به
تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد مانند شیر انسان و جند و از و حروف حسی و وردا حمر و ماء الورد و اکثر
ادویهٔ قادره به تریاقیه و کل ادویه تامیه مثل سعادل و بهمنین و نوزیدان و حوز بواز و زراوند طویل و مدحرج
و زنجبیل و زرنباد و مانند اینها و در این جسد دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیهٔ آن
می باشد و لهذا برودتی آن را گرم تر و خشک میگردد * و دیگر آنکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در
تمام اجزای آن شیء کاسعی ممزوج نگشته باشد و باندک زمانی بعضی از آن به تحلیل رود و جرم آن را امسین سازد
و بعضی به بعض صورت کرمی دافعه جرم آن را محرور دور فته زود تمام آن را فانی گرداند * و اما در بالخاصه *
* بدانکه خاصیت باصطلاح افعال و آثار ناشی را نامند و رای کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
که از شیء ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تسمیع و تریحی و اداده و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار توالت را
نیز نامند مانند تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت اگر تمام است و مناسبت مزاج و ارواح جانب
باشد که بادر هر دو ترتیان نامند و اگر مضادت و عدم مناسبت باشد که سم نامند و صد آن افعال و آثار از آن ظاهر
گردد * و بیان دیگر آنکه * در بالخاصه جسمی را نامند که باثر آن به کیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن
جسم بآن صورت امتیاز از سائر اسماء یافته نوعی خاص گشته باشد و بنابر این صورت را صورت نوعیه نامند
که بآن نوع نوع او منحد گشته هر یک با شیء و رای با یکدیگر نمایند و ما اختصاص هر نوع نوع در آن بامر

مثل الله مانند جذب مقناطیس آهن را و کاه ربا کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند آنها بر حجر المس و حجر الحیه
و حلزون و حب الغار و تریاق فاروق و مسرود بطوس و امثال اینها از ادویهٔ فادزهریه بر یافته مفرده و مرکبه در سموم
حاره و بارده و اقراص مشهور و اگر چه اینها از مناسبت با بلد آنرا بادزهر نامند و الا نیز بر آنکه ذوالخاصه
بر دو نوع است یکی الحقیقه مرجع آن بالکیفیه و مرکب القوی و دوا الخاصه و ما بالطبع عند الشیخین و البدن
در تب بهم مرتبه امر است و آن ممیت مگر از طبیعت که آن از ظهور تبیس و انطباع و در ردگی آن است در اجسام
مراتب الا آنکه با ثمر ما بالکیفیه ضعیف و حرمیت و با نیز مرکب القوی از آن زیاده و منکسر و با نیز دوا الخاصه
از آن مشهور بالاحمال و با نیز ما بالطبع از آن زیاده و با نیز بعض کلی اسهل و از همه اقوی در رفع و اعلی است زیرا که
پس از جمیع مقاربی است و جدا است و بوسیله بفعل فعال است بفعل و منفعل بعامل است والله اعلم * و اما با نیز
فادزهر بودن * پس بدانکه بادزهر از جهت مرکب القوی بودن آن است هم از جهت مناسبت و جذب
نمودن آن سم را بسوی خود و سلب سمیت آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آنها نیز هم و از خود دارا
مناسبت و مضادت خود که حرارت غریزیه و قوی و ارواح باشد و هم از جهت امور مذکوره در بادزهر از یعنی
مجاری و منافذ نمود و غوص در اعماق بدن و جذب سم را آنها و رطوبت و قوی و ارواح
بدن همه با هم متصل و اتصال و اتحاد و جدا طبیعت مدبره بدن و نفس حیوانی با نفس و حافظ
و مجمع کل ایشان با اجتماع واحد و لهذا بمجرد ورود آن در بدن با اثر آن تمام بدن در رحمی ضعف
و گرسنگی بسیار بمجرد ورود دوای معوی و غذای صالح خصوصا لطیف دفعة تقویت حاصل میگردد * و اما با نیز
واحدات غذا تقویت بدن را دفعه واحد بمجرد ورود در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفه آن بواسطه
رطوبات بدنیه و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان با هم دفعه تمام بدن منتشر شد و باعث تقویت
قوی و ارواح میگردد دوم آنکه طبیعت مدبره حافظه بدن اخذ از غذای آماده و ذخیره نگاهداشته است که
ابدال ابدال صرف بدن نماید هنگام فقدان آن پس چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن گردد آن ذخیره
بصرف می آورد و موجب تقویت بدن میگردد * و با نیز تریاقات و تریاقات در سرعت نیز مدخلی تمام است
والله اعلم * و اما در تریاق الافاعی و امثال آن لحوم افاعی است با آن امور مذکوره امور دیگر نیز
باشد و آن جذب لحم افاعی است سمیت را بسوی خود از است که مبالغه بسیار نموده اند
که در هنگام گزیدن افعی جسمی قطع مرده نیست آن با آنکه و رحمی ولا عز نگردد و در هنگام کمال قوت
آن را نصب در آورد تا تمام زهر آن نمود تب آن آید و بمرض تمام و بعد صرف آن مرد را جمع نموده قطع نمایند
که دفعه منفصل گردند و سمیت مطلقا از بدن آن برابر بیاید علی این نحو جذب سمیت نیز مناسبت لحم
آن است به سم آن باشد جذب اجرام عصارات رطوبات و لطائف معصورات و ادهان را ابر رودی بسوی خود امری است
بس محسوس و لهذا فرموده اند که بعد از طبخ مطبوخات و مالیدن اجرام آنها بر رودی صافی نمایند و لطافت
و دوا هم از ارکان اجرام آنها جدا کنند و الا بار آنها را بخود میکشد و نیز جهت زیادتی تاثیر و تقویت
و اعانت بر امور مذکوره بجهة اجرای تریاقات خصوص تریاق الافاعی مشابهه با نیز غیب تمام نموده
و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد از آن
عرق از دفع سم را آن است که بول و براز نیز بد بو میشود و بدبوی مسلسل از جهت امر
استعمال فادزهر از بیانات و تریاقات و یا ارادهٔ را بدو علم حاجت و ضرورت نیست نموده اند که مضرت

و عند الحاجت نیز داده از مقدار مطلوب و مدت زیادت مقیس لائق از برای هر مرض و هر علت علت نیز * دانند *
بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق قادر هر ادویه مفرده مطبوعه حجریه که در جوف حیوانات باشد نیز و گاو کوهی
و ماهی و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات نیز و نباتات ادویه نباتیه مفرده باشد حجر و ارو حب العار و ادویه
مرکبه مصنوعه باشد بر تریاق الافاعی و مثرودیطوس و تریاق اربعه و غیرها که مزاج ایشان بر کسی بالعکس باشد
اولی و انسب مخلصه است و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی برد یگری حاشر و مستعمل است والله اعلم
* واما پادزهر یا مزهر پس از بهبودی است و مهر و علت آن است بر طبیعت و بصرف تام در بدن و اشیاء و ابطال و افناء
حرارت غریزیه و قوت ارواح و رطوبات است و گرد آنها را غوطه اصل بسوی ضد او سموم خود که قلب است
و اجماد و خاموش شدن آنها در آن و انقباض مجاری و اعصبه و لهذا در آن حسن رنگ بشره ما تری بدن زرد
و رنگ گبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت میگردد صاحب احوال الصفا نوشته که سموم دو نوع اند
حاره و بارده اما سموم حاره پس فعل آنها در بدن بعنوان اذابه رطوبات و فانی نمودن آنها است و سبب آنها است
دست زعفران است در آب که در یک لحظه تمام آن را رنگین میگرداند و منتشر میسازد و اما سموم بارده پس فعل
و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات و ارواح لطیفه اعضا است که قوام خون و صحت مزاج
بدانها است و سبب انعقاد مانند انفحه و مایه است که خون بر شیر رسد آن را منعقد و منجمد میسازد و در انداک زمانی
* و فعل پادزهر با مزاج و تریاقات بر عکس آن است و سبب انتفاع مانند زمیدن برسیدن است بر رنگ زعفران
که برودی آن را فاسد میسازد و باطل میگرداند فعل آن را * اما پادزهر پس ادویه از حیوانیه و غیرها با کثر امور
مذکوره بسبب اجرام آنها است با خلاط فاسده بعلت و ترتیبه بعلت واما نفعه نیز بر سانیدن طبیعت مدبره بدن قوی در
لطافت آنها را با اعضای بعید و ضعیفه المجاری و بیرون حدت اعضا است آنها را بسوی خود و رسیدن آن را به آنها برودی
و تمام بدن با اعضا و اتصال اجزای بدن و رطوبات است با هم و حره بحره و رسیدن با بعضی مخصوص
و مرض خاص حاصد آنکه آن دوا نیز مخصوص با آن عضو و آن مرض باشد یا نیز بهر نوع که باشد از دفع
و منع و اخراج نفس و تبحیح و ترویض و تقطیع و تحلیل و دفع و نشف و تعریق و اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم
* فصل سوم * در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها * بدانکه مزاج مشتق و بمعنی ممزوج
یا نیز مفعول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیتی عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات متضاده متصاده *
و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابهه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه و امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه
منفذ و ریز ریزه شوند اجزای آنها و با هم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بحدیکه صورت هر واحد
صورت و حدت دیگری را بشکند و صورت وحدانی بهمرسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقس
و اصل نیز باشند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست دو
کیفیت از آنها که حرارت و برودت باشد فاعله اند و دو دیگر که رطوبت و یبوست باشند منفعله و هر یک از ارکان را
دو کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعله مثلا آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک
بارد و یابس و هر واحد از اینها با یکدیگر هم نسبت بما دون خود و هم نسبت بما فوق مناسبت و منافرت دارند و هم
ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و موافقت دارد و باعتبار رطوبت
ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت خود مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سایر ارکان و هم علت
انقلاب و امتزاج اینها است با یکدیگر و با هم تا بظهور آثار مختلفه از ایشان را لا انقلاب و امتزاج و غیرها

متصور نیز نمی شود * قوله آنکه تمام امزجه بحسب استقرا نه است یک معتدل و هشت غیر معتدل و ورای این صور صورت دیگر
متصور و ممکن نیست و مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل است یعنی یک می گنجد و اعتراف امزجه
را معتدل فرمی طبی است که بمعنی تکافو و تساوی مقادیر اجزای عناصر است در ممتزج بالعرض و بالنسبة نه حقیقی
واقعی زیرا که چنین معتدل حقیقی در خارج ممتنع است چه مثل و توجه هر یک بمرکز خود نه سبب عدم
مانع و قاصر و علیه در زیادتی هر یک مانع و قاصر دیگری است و خارج از اعتدال یا از جهت علیه و زیادتی یک
کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از اینجا مراد از است که در معتدل باشد و آن هشت است یا حرارت غالب است
پس آن احر از ما ینبغی باشد و یا برودت و آن ابرد از ما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب از ما ینبغی و یا یبوست
و آن ایبس از ما ینبغی است و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس
آن احر و ایبس باشد و یا حرارت و رطوبت و آن احر و ارطب بود و یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت
و یبوست و آن ایبس از ما ینبغی باشد * واستشکال ایرادی وارد است و آن این است مثلا اگر کسی گوید که اشیاء مرکبه از عناصر
پس اگر غالب بر شیء مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بر آن شیء حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا غالب
است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که میگویند فلان چیز احر از ما ینبغی است
و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس و احداث گرمی و یا سردی یا تری و یا خشکی تنها می نمایند * جواب آن است که آنچه مرکب
است یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس و در هر یک از آنها یک عنصر غالب است و دو کیفیت
آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از آن بروز و ظهور می نمایند مثلا اگر در آن ممتزج عنصر نار غالب است
پس آن احر و ایبس از ما ینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از آن خواهد بود و همچنین و اما آنچه در آن
یک کیفیت غالب است که مفرد باشد دو عنصر غالب است مثلا در احر از ما ینبغی دو عنصر غالب است که نار و هوا باشد
دو کیفیت منفعله آن هر دو که یبوست و رطوبت باشد با هم فعل و انفعال نموده متکسر ادا تعارضا تساقطا فعل و اثر
هر دو مرتفع گردد پس باقی نماند مگر دو جز حار از آن هر دو پس آن شیء ممتزج احر از ما ینبغی خواهد بود مرحله
حرارت تنها بالعرض احداث یبس می نماید نه سبب شدت تحلیل رطوبت خود و لیکن آن یبس در جنب حرارت
کمتر است زیرا که آن بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس تمامی باشند ابرد و ارطب و ایبس از ما ینبغی را کما لا یخفی
* قوله آنکه کیفیت عبارت از هیئت مستقره متمیزه الاجزاء در جسم است که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک
امری خارج از آن نباشد و نیز اقتضای قسمت و یا نسبت در اجزای حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت
پذیر نباشد * واما کیفیت معرفت درجات او و مراتب آنها * قوله آنکه ابتدا درجات اولی آن است که بعد از اعتدال المزاج
و یا قرب باعتدال حرارت ذکی الحس با ادراک گردد و حرارت غریزی از دوا آن با سر نماند و کیفیت کامنه بالقوه
آنرا به بروز و فعل آورد آن کیفیت حاصله اگر بمقابل کیفیت بدن آن است و به تکرار استعمال یکبار و بعد از مرتبت
با بسری و احداث کیفیتی غالب و زائد بر مزاج اصلی آن نکند و از ارواح و قوی را متغیر نسازد کیفیتی از کیفیات
اربعه و یا حس محتمل نماید فعلی از افعال را آنرا معتدل باشد و الا خارج از اعتدال خروج آن اگر بمرتبه است
که بعد از کمر آن در بدن آن احداث کیفیتی غالب زائد نماید و بعد از تکرار استعمال آن بعمر کمی نماید
واما با حس محتمل نسازد فعلی از افعال را آنرا درجه اولی گویند و اگر بعد از کمر آن احداث کیفیتی غالب و زائد
نماید زیادتی بعد از کثرت استعمال آن بسر حد ضرر و فساد آن برسد آنرا درجه ثانیه گویند و اگر آن بسر حد
ضرر و فساد رسد و احتلال رسد لیکن مهلک نباشد آنرا درجه ثالثه باشد و اگر ضرر بسیار عظیم در ارواح و قوی

نمایند به مرحله هلاک رساند و مهلک باشد آنرا درجهٔ رابعه باشد و این مراتب اربعه را بیان کیفیت عالیه آنها را
بدین نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر انسجهٔ ماسکه و مجاری ما بین عروق و اخلاط محصوره
در عروق و رطوبات محصوره در عروق و فرجات مواقع و اعضا و روح که در جمیع اعضای بدن گردش جاری است
پس هرچه بمقداری خالی از افراط و تفریط وارد بدن گردد نفوذ آن نمیشود که بعد از هضم رسیدن از کیفیت
بدنی یا سرد در هوای شامل انفعال کرده مفقود الاثر میگردد و نتایج آن باقی نماند و اول معتدل است و ثانی
اگر نافذ آن منحصر در روح بخار و مجاری است و تجاوز از آن نمی تواند نمود پس آن درجهٔ اول است و اگر تا به
در روح و اخلاط منبسط نماید درجهٔ دوم را اگر در روح و اخلاط و رطوبت تاثیر نماید درجهٔ سوم و اگر تاثیر آن
دو مرتبه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجهٔ چهارم باشد که نهایت تاثیر است بدانکه هریک از درجات را سه
مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت عالیه در اول آن درجه بالمسد و وسط آن کم محسوس
میگردد در وسط از آن زیاده و در آخر از همه زیاده و در درجهٔ رابعه هر مرتبه از کیفیات را در اول سم گفته اند و آن
سمی راسمی مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچه از بعض مضرت آید و اول آن درجه باشد قابل اصلاح
است و آنچه در آخر اصلاح پذیر نیست و این تقسیم و مراتب و درجات جدا جدا اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری
است و مراتب تقسیم و تفریع مراتب نظر بکیفیت ... رأی است به تخمین * فائده * بدانکه مقرر است نزد حکما که
می حار رطب تجاوز نمیکند حرارت آن از درجه اولی جهت آنکه اگر حرارت آن زائد شود ترتیب مقدار باقی ممتاز
رطوبت آنرا پس برای این است که نمی باشد و آنچه گرم در درجه دوم و سوم در اکثر مگر یابس و هرچه که حار در
درجهٔ سوم و چهارم باشد البته یابس است در آن درجه و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیه خود است که خاصیت
می باشد بهمان معنی که مذکور شد به کیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویهٔ قابل ... نوبه گرم
و خشک و یا سرد و خشک میباشند و همچنین سموم حیوانات سمی زیرا که تاثیر هر یک از فاعلین که حرارت و
برودت باشد با یبوست بسیار قوی میباشد و با رطوبت کم و ضعیف و لهذا حرارت نار و سنگ گرم کرده شده اقوی
میباشد از حرارت هوا و آب گرم کرده شده و برودت ارض زیاده از برودت ماء است مانند سنگ سرد شده از آب سرد شده
و مزاج را قسمت اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبعی حاصل از امتزاج عناصر از بعد و غلبه بعضی
بر بعضی و مغلوبیت آن دیگری و دوم ثانوی صناعی حادث از ترکیب ادویه مفرده با هم که در مرکبات مصنوعه
و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است یعنی همچنانکه کیفیت اولی اصلی می باشد ثانوی صناعی نیز
میباشد چنانچه ذکر یافت همچنین بحسب صورت نیز دو نوع است یکی اصلی و دوم صناعی و هر یک نیز
دو نوع است تام الترکیب قوی مستحکم و غیر تام الترکیب یا ضعیف رخو غیر مستحکم اما تام الترکیب آن
است که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشد و با هم فعل و انفعال تام نموده کیفیت
و صورت وحدانی یافته باشد چنانکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفهٔ آنرا
از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک ادویه کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت
واحده اعم از آنکه معتدل له باشد و یا غیر معتدل له از آن صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یاقوت و مروارید
تفریح نموده مانند ... و اما غیر تام الترکیب یا ضعیف رخو غیر مستحکم نیز بمراتب
متفاوت بعض از آن و افتراق اجزاء از هم بسیار سهل مانند گوگرد و بعضی به ... زیاده
دیگر آنکه ناقص الترکیب بسیار ضعیف است که بادنی عمل ونشیمن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول * و یا طاقت

طبخ بخارها سبک الدوره و ملین و امثال اینها بلکه بعضی دیگر به سبب رطوبت اجزای حاره و لطیفه
لطیفه باشد و مشتمله آنها مبادرت نموده تحلیل یابند اجرام بارده غلیظه کثیره متعدده قلیله کثیفه آنها
باقی مانده‌اند لهذا اثری وارد شده است از جناب حضرت شارع صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز در باب بعضی
کامیر و امثال آن از جهت حدت و تندی آن اجزا از یمن و باطل شدن افعال مختصه به آنها مانند گوشت مرغ و عدس
و ترب و کلم که هر لطیف حالی بری مشتمل اینها از مادهٔ ارضیه کثیف پیش از طبخ در آب حل می‌گردد و در
آب می‌آید و باقی می‌ماند مادهٔ ارضیه باقیه آنها لهذا آشامیدن مرق آنها ملین طبع است بخلاف جرم
آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف
داخل از راه آنکه بخار و ... است که استعمال آنها در از خارج منضج و مفرح است چنانچه ضماد از پخته و مرحام
و زخمه یا سرمور بسیار در خارج از تفریح و انضاج و غیرهما بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج
تکیه ما کی و ... می‌باید و رطوبت فرو رفته حارهٔ مالیه و حرارت آن ... تا سعی می‌نماید
لهذا باعث انضاج و تفریح می‌گردد و در داخل به سبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره بدن آن را
دائم در حرکت و تقلب و انفعال و کسر و انکسار میدارد و صورت اصلیه و صورت آن را از در دارد و لهذا
نمی‌تواند باعث شود خصوصاً که پخته شده باشد در خارج از حرارت نارین با آب را رطوبت فرو رفته حالیه
و حرارت آنها کمتری به تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آن است که سطح معده و سفلی و امعاء بلا عمق
رطوبات می‌باید از آنها بل و مانع می‌شود از بالا رفتن بخارها و تیر آنها ممزوج و مخلوط با آن بلا عمق گشته و حرارت
بدنیه در آن باشند نموده کمتر جذب آنها می‌شود لهذا تاثیر نمی‌توانند نمود و اگر چه زوراً المزاج باشد که
در معده از فضلات و رطوبات شاید بخور خصوصاً خام آنها را البته باعث فتح و تفریح میگردد و ...
مرد و اغذیهٔ حار و حاد که در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجهٔ بارده رطبه بلغمیه تناول می‌نمایند
بدان جهت موافق است با ... رحمهٔ انسان را دو به و اغذیهٔ بارده رطبه که در بلدان حاره صاحبان امزجهٔ
حارهٔ حاده دمویه صفراویه تناول می‌نمایند و از آن منتفع میگردند البته مخالف و مضر است ... آنها
را و بسیاری از ادویه است که تناول آنها ... می‌نمایند و تصعید آنها ... و تحلیل مابند
... گردد خصوصاً مخلوط با هم جهت آنکه جرم آنها مرکب است از جوهر ارضی مایی ... و از
جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در آن جوهر لطیف محلل به تحلیل میرود و
باقی میماند جوهر مایی ... بخلاف در خارج و لهذا ... تحلیل می‌برد اورام صلبه بارده را
مانند خنازیر و اورام حاره را نیز تا آنکه ضعف و رخاوت آن ... مرتبه نماید مانند ... و امثال آن
که از عمل و طبخ اجزای لطیفهٔ آنها از کیفیه حل ... میگردد در تحلیل نمی‌یابد و بعضی از ادویه ...
که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضاده ... از ... ترکیب تام ... و بعضی از آنها ظاهر
و ... مانند ... که ... و ... آن گرم است و خوشبو و لب آن سرد و ... مانند ،
در ... بالای آن و ... آن گرم است و لب آن سرد است اگر درست تناول نمایند به سبب لب لعابی
بارد آن تبرید می‌کند و ... آن تحلیل نمی‌یابد که اثری از آن ظاهر گردد و چون کوفته تناول نمایند
ملصق سطوح اعضای باطنی گشته منتشر می‌گردد لهذا در خارج چون کوفته آن را ... ضماد ... اورام
و ... بگذارند ... تحلیل و تسخین ... آنها میگردد در ... کوفته درست آن باعث انضاج و ... و الله اعلم

* و اما مرکبات صناعی * مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سایر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویهٔ
ذات زهریه و تریاقیه و عمر طبیعی آنها مانند حجر الشمس رسد و از روی خطها و قرار آنها و تعادل را امثال انتها از وصول تا یابی
و عمر تام المرکبات آنکه بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری
فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد خاصه در مرکب القوی و دوا الخاصه اسمای بدان کرده شد
و بیان هر یک با لاحتمال در اماکن خود در بیان الا ثانی و یا در هر و جدا از روح تحقیق و موضع بی وغیرها
انشاء الله تعالی خواهد آمد و به تفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم * فصل چهارم * در بیان
طرق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس * بدانکه دانستن امزجهٔ ادویه و اغذیه یا به تجربه است
و یا بقیاس و در تجربه هشت شرط شرعی باید دانست تا اعتماد بران توان نمود اول آنکه باید که آن دوا خالی باشد
از کیفیات مکتسبهٔ خارجیه مثلا آب ما دام که گرم باشد احداث حرارت می نماید و چون حرارت عارضی آن
زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است بر میگردد و احداث برودت میکند و همچنین هوا و سایر اشیای
بسیطهٔ مفرده و مرکبه دوم آنکه باید تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان ناخن و ادراك و یا نحیف سنین از
* علت معتدل از کیفیت آن و در امراض مختلفهٔ متضاده و اوقات ازمان و فصول و اسنان متناسبه نماید تا درست آید
و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بر آن کنند که آن دوا و یا آن غذا مکتسب است تا آن
کیفیت که از آن ظاهر گشته * سوم آنکه باید قوت آن معاومت با قوت علت تواند نمود یعنی نفعا را آن در کیفیت
و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر نه زیاده از آن زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آیند
از مقاومت با اضداد خود و در آن تاثیر نامی نمی نمایند نمود پس اولی آن است که تجربه اگر خواهند که کار برو
مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی و بعد از کمی تجربه نمایند و بعد زیر در علت قوی و بعد از زیاده تری
نمود تا قوت آن را معلوم نمایند مرتبه بمرتبه و مرتبا مثبت و بعد از آن * چهارم آنکه مراعات زمانی
نمایند که فعل را برد و او تا بعد از آن ظاهر میگردد مثلا اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر نگردد
و در آخر ظاهر شود آن دوا را دوی دانند مرکب القوی مانند حوب حشیش را کمزادو به و ینا آنکه در اول استعمال
از آن فعلی و اثری خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویهٔ مخدرهٔ دیگر که اولا به سبب
* تعد برودت ممام احداث حرارت می نماید و در آخر احداث برودت و امانه قوی و ارواح بلسماد خارج تری و تحمید
و تجفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض دانند و ثانی را بالذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن
است که آنچه اولا از آن ظاهر شود بالذات بود و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویهٔ کسرة الحرارت حادهٔ مجربه
که اولا اخلاط را گرم ساختند و احداث گرمی مینمایند و با نماند حسب موجبی ثمر خود زمانی ساختند آنها
احداث برودت بالعرض می نمایند * پنجم آنکه باید که اسم از فعل و عدم آن را مرعی دارد یعنی باید که
ملاحظه نمایند فعل آن را اگر دائمی و یا اکثری است آن را دائمی و بالذات دانند والا عارضی و بالعرض * ششم آنکه
باید که حکم کند بر دوا و قیاس باید ان نوعی که آن دوا را در آن تجربه نموده نه بالذات انواع دیگر مثلا اگر
در بدن انسان تجربه نمایند حکم کند که آن دوا گرم است در بدن انسان و بس و در بهایم حیوانات حکم نگرمی
آن نمایند زیرا که بسیار است که دوائیکه در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سایر حیوانات خاصیتی
دیگر می نماید مثلا اگر بعرض کمانه بادام و یا خرما تجربه کنند احداث گرمی بسیار در آن می نماید زعرور
بسیار میکند و همچنین اکثر حیوانات و ادویهٔ مجمعه حارهٔ مدلله الحرارة والبرودة که غذای اکثر حیوانات

است چون زکریا که غذای جانوری است که آنرا زود گرداند بخلاف آنچه غذای جانوری است که آنرا سمّی
خوانند و بسی که غذای جانوری است که آنرا موش بیش باشد و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند ترکوهی
که در جوف آن باد زهر تکون می یابد و طاوس و غیره چنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و
مهلک اند * زیرا که چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانکه حکیم کمترا ساد ابقراط اشاره بدان نموده *
زیرا که ممکن است که بدون مراعات شرائط با علل موجب هلاک می گردد نسبت آنکه مشتبه بود که آن دوا
از سموم و مالهٔ مطلقه باشد که تجربه استعمال اندک آن دلالت کرده باشد و لهذا اطبای ما تقدم وصیت نموده اند
که دوائیکه اراده تجربه آن داشته باشند باید که پیش از تناول از ملاحظهٔ رائحه و طعم آن نمایند اگر بوی
بسیار ناخوش و یا طعم کریهی داشته باشد باید که آن دوا خالی از ضرری نخواهد بود با احتیاط تمام
آنرا استعمال نمایند و نیز اگر بقدر بسیاری از آن در طبیعت باشد البته آنرا استعمال ننمایند بدون
تجربه باید که عند التجربه اولا بحیوانی که امزجه آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند گربه و غیر آن
که حیوان آنها در نظر ... ازگیاهها و حیوانات معین باشد تجربه کنند و با نه روز نزد خود نگاهدارند و طعام
و شراب لایق باو دهند و اگر ضرری ظاهر نشود بهمواضع پس با انسان بدون ضرر ازکم به زیاده رسند و اولا
با شخاص قوی البنیه غلیظ الطبع بلغمی کثیر الرطوبه معتاد با دوات و اطعمه غریبه و امثال آن دهند و اولا تواحد
العمل بحسب حکم شرع ... نرسانند پس بدیگران و درجهٔ کیفیت و خاصیت و قدر شربت آنرا معلوم نمایند
و سر اینکه است که طریق معرفت امزجهٔ ادویه را بعد از ... و خواص و منافع آنها بعنوان تجربه مختصرا ذکر یافت
نیست بلکه با شیای دیگر نیز باید اولا بالاجمال ریاست بالتفصیل و ارانجمله * یکی آنکه اگر است مثلا شخصی
صاحب مرض و عارضه بجائی راه برد شود تا آنکه از برای او دوائی و غذائی آورند و او آورند که آن دوا است کیفیت
آن را او بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس آن شخص خود و یا آورنده و یا حکما و اطبا مشغول گشته
در تحقیق و تفحص و استحقاق آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آنرا معلوم نمایند * دوم آنکه
مثل رجوع شخص طبیعت او بر تناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آنرا اند نه تجربت و باید بی تجربت شود
و آنرا بنا باید بخورد و باعث شفا و صحت او گردد مانند مثل رجوع شخص ورغبت مستمعی صابوس العلاج
بخوردن ملح حرمانده نمک و خوردن ... و خوردن و شفا یافتن از آن چنانچه در ... انشاء الله
تعالی مذکور خواهد شد و خوردن مقدار ما بوس العلاج شرقی کرده اعی و با شراب که مار در آن افتاده و
مرده و اطلاع و شفا یافتن و بعد از آن اطبای بدان بردن و حکایت آن مشهور است و در بیان ... کتب
مرتبا بزودی خواهی مرقوم خواهد آمد انشاء الله تعالی * سوم آنکه با کراه و یا اجبار و یا شخصی از را
غذا و یا دوا و خمری بخورانند که مضر و مهلک باشد بقصد هلاک و آن شخص از ... مرض داشته باشد
و آن ... علت او گردد مانند خوردن نی ... القار ... از آن امراض باردهٔ رطبه و سودا و یا
صرعه و ازمنه المفصل و ... کهنه ... ام و غیرها * چهارم آنکه به سبب قحط سالی و غلا و یا سیر و سیاحت و
غیرها بغذا با دوائی و یا نباتی بخورد که گاهی بدان ... و بخورده باشد از ... و از ان گیاهها و گلها و ثمرها
و ... آن باعث شفا و صحت و ... اوگردد چنانچه در کتب اطلاع بر ... و جای خطائی
گشته اند و از ین قبیل است اطلاع بر مرمایی و یا در زهر و انشاء الله تعالی مرتب ... خود مذکور خواهد شد
و بعد از آن بی تحقیق و تفتیش کیفیت آن برند و را رفت آن گردند * پنجم از وجوه تجربه آنکه با ... رسانند

انبیا و اولیا علیهم الصلوة والسلام که ایشان بالهام و اطلاع یا بوحی غیبانه دریافته یا سند یافته اند
اولا بالاجمال و بعد از آن بتدریج و تحصیل یافتنها بالتفصیل والتحقیق * ششم آنکه بالهام و القاء در قلب بی
احتیاج و ابتلا و تجربه و رسانیدن کسی مثلا شخصی در امری ضروری فرو مانده باشد که چه باید کرد و
چه باید خورد ازین راه بناگاه در آن حال در دل او افتد که فلان باید نمود و یا فلان دوا و یا
فلان غذا را مفرد یا مرکبا باین طور باید استعمال نمود و چون او بعمل آورد و آن را خاصیت نافعه است
ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب ببیند که این را و چون بیدار شود و بعمل آورد
همچنان بود که دیده بود پس در تفحص و دریافت آن اهل حکمت این دو سه وجه از بابت التکمله املا و اجمل
می دارد گویند طلسمات و نیرنجات نیز از این قبیل اند و بعضی این را در رؤیا و نیز در زیارت و موسیقی مذکور است و دو
اما کسی خود اسماء الله تعالی ذکر خواهد باشد * هفتم آنکه از مشاهده و عمل بعضی حیوانات در رفع آفات خود
بالهام حالی آن ایام حال و امر دریافته باشد مثل آنکه عمل حقنه را از لیموس از طایری آموخت خاصیت در
الخطاء در حقنه بر اینکه آمده و مشهور است که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان می باشد بینایی چشم
او باطل و کم نوری میشود و بعد انقضای ایام زمستان و گرمی هوا سردی هوا که از زمین آید برده گیاه
رازیانه را میخورد و بر چشم خود می مالد چشم او بینا و روشن و نورانی میگردد و گویند که مارخور دو
چون خود در زمستان مانند طایری را که بر بالای درخت می باشد صید کرده خوردن را میخورد و
همچنین اکثر جمهور از اکثر حیوانات نقل کرده اند که از انها حکما و اطبا استعمال نموده به تکرار و تکثیر استعمال
کیفیات و خواص و منافع چند دریافت نموده در کتب خود ضبط کرده اند والله اعلم * و اما طریق معرفت
امزجه ادویه و اغذیه بقیاس که از امری بامری دیگر پی بردن و علت و سبب امری را حمل بر امر دیگر نمودن
و حکم کردن است که او نیز حسی است پس آن بسه وجه است * از انجمله سرعت استحاله و بطوء آن است و سرعت
جمود و بطوء آن و اعم و اخص آن و اقرب و ابعد آن سرعت استحاله و بطوء آن بدین نحو است که اشیاء را در آتش گرم کنند مثلا
چون در آتش انداخته گرم گردد گرم و با مشتعل شدن گردد گرم خواهد بود بنسبت باشیاء دیگر که دیر گرم و مشتعل شدن
گردد بشرط آنکه جرم آن مفرد و متساوی باشد در تخلخل و تکاثف و رقت و غلظت و صلابت و رخوت زیرا که اگر مختلف
باشد حکم نتوان کرد زیرا که اشیاء متخلخل و با رخوت و با رقت اسرع مشتعل میگردد بخلاف اضداد
اینها و هم چنین قیاس سرعت جمود و بطوء آن است یعنی باید که در امور مذکور باهم متساوی باشد و صورت
تساوی آنکه زود برابر و دیر بیشتر گردد و منجمد شود بارد است و آنکه دیر بیشتر از سردی آن کم
زیرا که فاعل تخلخل و اذابه و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و تقبض و جمع و تکثیف برودت
و در این باشد که نیز … ظهور و نما و … آن باشد نیز است والا … آنکه احد
الفاعلین … عمل نیز بیشتر است و بارطوبت ضعیف تر یعنی مرحله ذوی الحرارة و ذوی البرودة است و باشد
الصلابت و تکاثف نیز است … اینها رطب والله اعلم بحقائق الامور * اما طعم
که اقوای کل ادله و جمع آن طعوم است پس کلما … آن بحسب استقراء نه است حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت
و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که … و کمر … مهمله و سکون … مسماه
… و بعضی تفاهت را … طعوم نگردانیده و اصول طعوم را هشت گفته اند و ماسوای
اینها مرکب از همانها خواه ظاهر … مخصوص باشد و یا غیر مخصوص و مرکبات آنها را حد و حصر نیست

و اختلاف طعوم یا بسبب اختلاف مواد و قوای فاعله آنها است زیرا که گفته اند خالی از آن نیست که جوهر حامل هر طعم یا لطیف است یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو و مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو پس جوهر لطیف اگر حار است حریف میگردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت است دسم و جوهر کثیف ارضی اگر حار است مر و اگر بارد است عفص و اگر متوسط است در حرارت و برودت حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه و مسیح و تفه نیز نامند دیگر آنکه خالی از آن نیست که مواد که عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط میان هر دو و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدله بینهما و حاصل الضرب نه رسد به سبب مثل حرارت هرگاه تاثیر در ماده لطیفه نماید احداث حرافت می نماید آن را حریف میگرداند و در ماده کثیفه احداث مرارت و آن را مر می سازد و در ماده معتدله احداث ملوحت می نماید و آن را مالح میسازد و برودت نیز هرگاه تاثیر نماید در ماده لطیفه احداث حموضت می نماید و آن را حامض میگرداند و در ماده کثیفه عفوصت و آن را عفص میسازد و در ماده معتدله متوسطه قبوضت و آن را قابض میگرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در ماده لطیفه نماید احداث دسومت می نماید و آن را دسم میگرداند و در ماده کثیفه احداث حلاوت و آن را حلو می نماید و در ماده معتدله احداث تفاهت نماید و آن را تفه می سازد پس حریف احر و اسخن جمیع اسمای حاره است و بعد از آن مر و بعد از آن مالح و حامض ابرد انواع طعوم مفرده و اسمای بارده است و بعد از آن عفص و بعد از آن قابض و دسم معتدل ترین انواع اسمای معتدله است و بعد از آن حلو و بعد از آن تفه # و این جدول جامع اقسام طعوم حسب فواعل و مواد است

فواعل / مواد	حرارت	برودت	قوه معتدله
لطیف	حریف	حامض	دسم
کثیف	مر	عفص	حلو
معتدل	مالح	قابض	تفه

و اکثر این مراتب و اکثر آنها و خصوصا حلو آنها پس و طا مر میگردد اگر در ماده آنها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انگور و امثال این هر دو که در ابتدا تفه پس قابض می باشد باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت در آن کما ینبغی و بعد از آن که اندک لطافتی یافت و حرارت در آنها اثر کرد ماده تا به نیم رسیده عفص مایل بحموضت میگردد و چون رسیده حموضت می افزاید و عفوصت میکاهد و چون تربیت باعتدال رسید و تمام نضج یافت محض حلاوت و آمیخته ای چند حلاوت می افزاید و حموضت می کاهد تا آنکه شیرین میگردد و اگر رطوبت در آنها بسیار و وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت متصرفه اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید یا رحامض میگردد و اگر ماده آنها جسد ان لطافت داشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد میگرداند آنها را حریف و با مرور زمانه این مراتب و اکثر طعوم مشاهده شده و مرتبه ما بین اینها را دیگر با خلاف مواد که قوابل اند و حرارت و برودت که فواعل اند و به تفاوت تاثیر و ناتیر آنها متفاوت و مختلف میگردد چنانچه ذکر یافت * بدانکه بعض طعوم با هم متشارک اند لیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده یا فواعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف به سبب لطافت

مادهٔ ظهور و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کمتر و در مالح تمام مبارك الله الا آنکه تاثیر فاعل
در مر زیاده است از مالح ولهذا حرارت در ملح حرارت زیاده از حلاوت نباشد تمانند ولطافت و رطوبت آن را نافی
بارد و مادهٔ آنرا کثیف کرده این آنرا مر نمیگرداند الا مانند ملح مر بخلاف ملح طعام و مضمضه مانند با عفص
و عفص با حامض و حامض بانفه مبارك الله ظهور آثار و افعال هر یك بسبب تمرات نمی باشد والله اعلم
* اما حریف * بکسر حاء و رای مهملتین و در آخر فاء و تشدید و سکون یای مثناه تحتانیه و فاکه بمعنی تیز
و تند باشد آن است که در حس حسّ زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و
تحلیل سطح جلد و غوص نمودن در آن و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تعفین و تسخین و احراق
است بسبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و مرتبه تمرود و اینی تیزی باشد
بمرات خود * اما مر بضم میم و تشدید رای مهمله که بمعنی تلخ است آن است که سطح ظاهر زبان نفوذ
کند و غوص در آن نماید و سطح آن را خشن سازد و طبیعت از آن کراهت و نفرت نموده طبیعت را نفرت دهد و از افعال آن
جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تحلیل و تسخین و تجفیف و تسخین و منع عفن است اما کم از حریف بسبب حرارت
و ارضیتی که در جوهر آن است و در بسیاری از افعال ضعیف تر از حریف است الا در تجفیف و منع عفن که زیاده از آن
است بسبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند صبر و مرّ مکی و صبر و مرتبه تلخ در آن تلخی است بمرات خود
* و اما مالح که بمعنی شور است آن است که نفوذ کند و سطح زبان را خشن گرداند و جلا دهد سطح آن را و از افعال آن تفتیح
و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و بسیار افعال
در شوراب و از آن ضعیف تر مانند املاح و اشد در آن ملوحت و شوری است مر بمراتب خود * و اما حامض
و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است آن است که سطح زبان را اندك بگزد و نفوذ در آن نماید و آب در دهان آید
چنانچه از تصور آن و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تبرید و ارخاء و تفتیح مجاری و جلا و احداث برودت و رطوبت
است بسبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوه های ترش و آب ماست و اشد در آن ترشی
است مر بمراتب خود * و اما عفص بفتح عین مهمله و کسر فاء و صاد مهمله که بمعنی زمخت است آن است که
اجزای زبان را در هم کشد و جمع و خشن و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و عصر و ردع و تجفیف
و تبرید است بسبب برودت و ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و اشد در آن عفوصت و زمختی
باشد مر بمراتب خود * و اما قابض که بمعنی گیرنده است آن است که اجزای زبان را بهم آورد و جمع دارد و خشن نسازد
که عفص میسازد و از افعال آن تعاطف و تکثیف و تبرید و تجفیف و تقویت اعضا و حبس اسهال و تبرید است بسبب
برودت و ارضیت جوهر خود و در بسیار از افعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود بسبب آن
مانند زعرور و اشد در آن قبوضت است مر بمراتب خود * و اما دسم بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم
و دسومت که بمعنی چرب و چربی است آن است که سطح زبان را ملایم و مبسوط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلیین
و ارخاء و الزاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل است بسبب لطافت هوائیت ما است جوهر خود
مانند ادهان و اسمان و آسمای دهنی چرب * و اما حلو بضم حای مهمله و سکون لام و او و حلاوت که بمعنی شیرین
و شیرینی است آن است که سطح زبان را نرم و ملایم و مبسوط و مستوی سازد و طبیعت ملذذ شود از آن و میل دارد
و در جاذبه کبد نیز آن را برودی جذب نماید و مشابه بدن باشد و از افعال آن جلا و ارخاء و انضاج
و تلیین و ترطیب و اذابه و استحاله بخلط غالب و دم و اسخان قلیل است بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود

انگور و توت و خرما و انجیر و امثالها و بالجمله آنچه در آن شیرینی و قبوض باشد
مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و امثالها و عفص است مانند شکر سرخ و بعض انواع
واما حلو قوی الحلاوت پس مانند الاسفاناخ پس آن درشت کند سطح زبان و عفص است مانند شکر که مصحح شده باشد بفتح میم و کسر
عسل خام و کلمه شرس آمده * واما بشع بای موحده مفتوحه و شین معجمه و کسرها و ها که مصحح شده باشد بفتح میم و کسر
شین معجمه و سکون بای موحده و حای مهمله و بشاعت که بمعنی بی مزه و بی مزگی است آن است که سطح
زبان را بسیار درشت و ملایم و منبسط و منقبض سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن عکس حرارت و عطش و
ربع حرارت و یبوست و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد و بالجمله بشاعت طعم دلالت بر حرارت
منکسر و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و حرارت و یبوست و غموضت بر برودت و حرارت و ملایمت
بلعمی بر رطوبت و در همین تماس و بعضی از مرکب آنها می توان در یافت نمود که بعضی اشیای مرکبه را و
گاه است که بی مرکب ارد و حمرتگی باردی طعم و دیگری حار با طعم مناسب بارد بواسطه غلبه جوهر حرود
بر جوهر حار بس در بی نوع می باشد طعم آن مرکب غالب به سبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبه
جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و بازیرودت آن از جوهر بارد آن است و این حسی را
مرکب القوی می باشد و امثال آن بطریق صناعت آن است که چون اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل
نمایند البته آن را تلخ می یابند و اما مزاج آن را گرم نمی نمایند پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که حمری
طعم حمری را منحرف گرداند و مزاج آن منعکس سازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جایز است
پس استدلال بعموم کلمه نباشد زیرا که گاه است بعضی جاها خلاف مطلوب می باشد و گاه جمع میگردند
در طعم و جرم شی واحد مانند مرارت و قبوضت جمع در حنظل و این راشیع و شایع می باشد و مانند مرارت و ملوحت
در آرامی مسح و آب دریای شور و این از عرق و زبان می یابند و مانند مرارت و حرافت در فلفل مطبوخ از جمله
درگدسه و کلمه شرس آمده و بعض اشیا بسیر از جهد در رگ سه و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعضی
میوها و مانند مرارت و حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و بشاعت در کاسنی و امثال این مرکبات و غیرها
و اینها بسیار است از ترکیب بسانی و بلادی و دباغی و حماسی و غیرها والله اعلم بالحقائق کلها واما رائحه
که جمع آن روائح است که استدلال کرده می شود بدان بر درک امزجه و مزاج شی ذی الرائحه یعنی بحسن
بوئیدن حسن و در یافت طعم آن در پی باشد مزاج آن را زیرا که بوی حاد دلالت بر حرارت دارد و بوی
رد و ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال و حسن ولیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر است و کلی نیست زیرا که
بسیار واقع می شود که رائحه حمری با طعم آن مخالف است دارد مانند بعضی گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی
و عفوصی نباشد که بعضی سازرای آن خواهند بود و بدانکه در کیفیت استشمام روائح بعضی گفته اند که اجزای لطیفه
آنها است که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد و بعضی گفته اند اجزای لطیفه آنها است که جدا شده
و مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد و نه الحقیقه باید یعنی آشیای ذی رائحه چنان باشد بعضی حس
و بعضی که جوهر آنها لطیف جرم آنها کثیف متخلخل باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیره وهم اثر لطیفه
از آنها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه میرسد و مدرک میگردند و از این جهت اشیای کثیفه و صلبه و بهایت
کثافت و ملابت اگر آن است که خالی از رائحه می باشد مانند احجار که در عقاقیر و نقوش و غیرها ذکر
می یابند و یاقوت والماس و زبرجد و غیرها و لهذا اطریق استدلال بر رائحه در آنها مفقود و متعذر است * وبدانکه
روائح منقسم می شوند سه قسم اول باعتبار جوهری که مقارن آنها است از طعم در اکثر امور نام برده می شوند

این روایح بنام آن طعوم بسبب مناسبت معارف آنها با یکدیگر نامیده اند آنکه میگویند بوی دوشاب و شکر و عسل
و سرکه و می گویند که فلان حمض و فلان میوه بوی ترش دارد و سرکه و مانند فلان میوه و فلان خمر بوی ترش
و همچنین سایر طعوم و استدلال باینها مانند استدلال بآنها است * دوم استدلال بملایمت و منافرت آنها است
چنانچه گفته می شود که این رائحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است مانند رائحهٔ عنبر و گلاب
و گلهای خوشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرگس و امثال اینها و استدلال باینها کرده می شود بر اعتدال جوهر و حرارت
و لطافت مادهٔ آن در اکثر امور و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت است مانند
حلتیت و سیر و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده می شود باینها بر خباثت کیفیت جوهر و حرارت و کثافت
مادهٔ آنها در اکثر امور * سوم تاثیر از فعل و تاثیر آن است در حاسهٔ شامه چنانچه گفته می شود که فلان رائحه مسکن حرارت
و حرارت حس دماغ است مانند نیلوفر و بنفشه و خیار و فلان رائحه مهیج حرارت و محلل کسالت دماغ است مانند
مشک و جند بیدستر و فلفل و زنجبیل و سونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده
می شود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رائحهٔ حاره حاده موافقه و ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت
و لطافت ماده و هر رائحهٔ منتنه کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رائحهٔ ملایمه مسکنه حرارت
و نفس و مفرحهٔ قلب و روح و مرطبهٔ دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبهٔ رطوبت و لطافت
ماده می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم * و اما لون که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال باینها
بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روایح است و همچنان کلی نیست اکثر آنست که مختلف میگردند و بالجمله
وجه استدلال باینها آن است که لون بیاض اگر دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت منجمد
میگرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده میشود لون سواد نیز باید دلالت بر برودت و یبوست
میکند جهت آنکه برودت سیاه میگرداند اجسام بیاض را چنانچه مشاهده کرده می شود در اشجار نباته و سرهای
خام نارس یابس بی آب که چون سردی بسیار بآنها رسد جرم آنها متکاثف و منجمد و سیاه میگردد و فعل حرارت
در آن مزد و عکس این است یعنی میگرداند سی رطب را سیاه چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید
مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هرگاه نوع واحد از دوای خاص مثلا اگر مختلف شوند اصناف
آن در رنگ که بعضی مایل به بیاض و بعضی مایل بحمرت و بعضی مایل بصفرت و بعضی مایل بسواد باشند پس مایل
به بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است و مایل بحمرت مانند
صندل احمر در سردی از آن کمتر و مایل بصفرت سرد از آن کمتر و اما مایل بسواد از همه سرد تر است در یبوست مایل
ببیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از آن اصفر و بعد از آن احمر و بعد از آن از همه غالب تر و یابس تر اسود است
و اگر طبیعت آن دوا مایل بحرارت باشد پس حکم آن بر عکس بارد است مانند عسل سفید و سرخ و سرکه عسل سرخ
و سرخی باشد بسیار گرم و مایل به سفیدی بسیار کم گرمتر از آن سرد و کمتر و بطریق هندی دانه و جزیره
حکم بالعکس است اکثر یعنی صندل دانه و اسه و جزیره زرد و مایل برنگ سیر بیشتر بوده باشد از سرخ * و سایر
الوان مرکب از آن مفرد واند و الوان دیگر چون مرکب اند دلالت آنها بر حسب ترکیب و غلبهٔ بعض آنها است
بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سایر الوان مرکبه از این مفرد واند * بدانکه هر سواد را از علامت
حرارت دانسته اند و هر بیاض را علامت برودت و هر سرخ را علامت اعتدال و هر سبز را علامت برودت و
یبوست و هر زرد را علامت حرارت و یبوست پس باید بدل سواد و حلتیت رائحه ابیض می باید گرم باشد نه سرد

را تند گفتند: که ما را استدلال بالوان صفات رسوبی و بسطری و دلالت آنها اکثری است نه کلی جهت آن است
که اکثر بسبب رواج می‌شود و صلاحیت مختلط کرده شود در یک رطل سرد و مثال ابریشم یاس حسمت که نگردد
آن بر وجه اتحاد بحسب نگردد اجزای ابریشم حد الارتباط و امتزاج با قوی صناعی بهم رسانند با وجود آنکه
رنگ آن سفید نگشته می‌باشد بسیار گرم و مخصوص است حکمرد و طعم و رایحه نرم باشد افیون و کافور که
با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند چنانکه غالب می‌آید برا کثری از طعمها و بویهای تیز مانند
فلفل و زعفران و جند بید ستر و عسر و بصل و صبر با بعضی در ترکیب و ممزوجی که افیون یا کافور زیاده غالب
می‌آید طعم و رایحه مرکب از آن مرد و بر کل احرا و مخصوص استدلال بمرعت استحاله و بطوء آن و سرعت
جمود و بطوء آن مرکبی نیست پس استدلال بامور مذکوره تنها بی بدون مانند تجربه و تکرار و تکرار
استعمال ناقص و نا تمام است و حکم بالجزم نمی‌توان نمود بعلت کمیتی از کیفیات اربعه و بعض بمعنی ظن
غالب حاصل میگردد از آن رو که می‌تواند بود که بی ممزوج مرکب بارد باشد و بالعکس و طعم و رایحه و لون
آن مرکب جداجدا دلالت بر خلاف آن نمایند و از جهت اجتماعی بر خلاف آنها چنانچه آنکه ممکن است که
مرکب آن از اجزای مختلفه باشد و جزو دی طعم و رایحه و لون تیزی غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممزوج آن
ظاهر گردد چنانچه در تراکیب ادویه و با قطرات و تریاق به و با کافور به و رایحه افیون و کافور و لون افیون
و زعفران که سواد و لون زرد که زرد است مشاهده و ظاهر میگردد و مختص رو ایح و الوان دیگر و طعم و سرو
اما افیون و کافور که لون آن سرد و دلالت بر برودت دارند و جذب رایحه و طعم آن سرد و دلالت بر حرارت
میکنند چنانکه سابق بوهم بعضی گذشته که آن سرد و رابحا رد دانسته اند و می توان توفیق و جمع بین الرائین
بدین طریق نمود که آن سرد از جمله ادویه مرکب القوی اند که در اجزای جوهر غالب است یکی لطیف حار
حامل رایحه و باعث تند و اشتعال حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و تند و اشتعال
زودتر شده و بعد زود در ایشان جزو لطیف حار آن بسبب تحلل و اشتعال با طبیعت از جرد سرد و برودی
تحلیل سرد و زایل میگردد و باقی می‌ماند جزو کثیف ارضی بارد آن مثبت تبرید و اعمال برودت آن
صادر میگردد و ادله هریک از امور مذکوره بتفصیل در شرح قانون و کتب مبسوطه این فن مذکور است و چون
اینجا کتاب ذکر آنها نمود بدین مقدار اکتفا نمود * و اما استدلال ما خوذ از افعال و احساس است که ابتدا
در آن تمیز بعض باشد حار و بارد است با برودت یعنی مرکب القوی است با علیه حرارت و رایحه در آن تحلیل
و از رطوبت بود در آن یا ریبس و رطوبت غالب است و رایحه بوی آن بسیار لطیف و حقیقت باشد و یا قابل کو نیت
میانه باشد متوسطا و یا قابل ستین نباشد دلیل آن است که جوهر حار یابس آن بسیار قلیل و ضعیف است
و جوهر ارضی بارد کثیف بسیار و بر همین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود و لا نعلم حقایق الامور
کما هی الا باعلامه و حالته اهل بیته * فصل ششم در بیان احتیاج بمرکبات ادویه * اولا باید دانست
که چون نافع نمی‌شود دوای مفردی که تنها بی مقابلت و مقاومت نتواند نمود بمرض مرض یعنی در
کیفیت و خاصیت خود مساوی باشد دفع و رفع آن را در اکثر امراض خصوص در امراض مرکبه و متضاده پس ناچار
است از ترکیب و مرکب مرجحه قلیل الاجزا و خفیف باشد بهتر است از کثیر الاجزاء و ثقیل زیرا که دوای مفرد
احب است بطبیعت از مرکب و آنکه از مفرد مقدار شربت تام کامل در اکثر مستعمل میگردد بخلاف مرکب
و بالعکس که شربت تام کامل مفرد مرکب میگردد و الحق زایل است از شربت تام کامل پس بالاحتمال پس آنکه سلب

ترکیب و کثرت اجزا یا بجهت تقویت دواست و یا بجهت حفظ قوت آن و یا بجهت دفع ادویت و نکایت آن و یا بجهت
بدرقه شدن و نفوذ فرمودن آن و یا بجهت رفع کراهت و شناعت طعم و رایحهٔ آن و یا امثال اینها از اغراض
و امراض و فواید و یا کثرت امراض پس هرچند این امور زیاده شود اجزای ترکیب زیاده خواهد شد و بالمفصل
آنکه علت کلی و غرض اصلی از ترکیب ادویه عدم وجدان دوای مفرد مکافی است دفع و رفع مرض مطلوب
را بچند وجه * اول آنکه در آن کیفیتی و وصفی قوی و غالب و زاید باشد از مقدار مطلوب و یا آنکه ضعیف و
ناقص بود و یا مضادت و منافاتی ببعض از اعضا و قوی و ارواح و یا ببعض امراض داشته باشد * دوم آنکه مرض
و علت مرکب باشد از چند مرض و آن دوا بتنهائی مقابله و دفع آنها نتواند کرد پس در این صورت ناچار
است از ترکیب * سیم آنکه باشد ای دوائی برای معالجه نمود بلکه برای غذائی نیز احتیاج افتد و باید برای غذائی
اصلاح حال مزاج و رفع مرض برای نمود متوجه باید شد و یا آنکه بنابر ضعف القوه سهل المؤنه رفع
احتمال شود بدوای قوی و دو سه دارو باید رجوع نمود و همچنین بامعزی و مثل در رفع احتیاج و مقصد شود مثلش
باید داد و یا مثلش دوای حاجت و رفع علت و مقصد شود به مسهل باید نرد احب خصوص نادر به مسهلهٔ بوده
و بی منضج و نضج که اعتدال قوام مواد و تلین دفع است مسهل باید داد مگر نزد ضرورت و عدم فرصت زیرا که
طبیعت و جوهر مرد و البته مضادت و منافات دارند با طبیعت و جوهر بدن و ارواح و قوی و در صورت
احتیاج ادویه مرکبهٔ مجربه مثل ادله حکما و اطبای ما تقدم و ما تأخر از بعد تجربه طبیب خرد آمده و تکرار و
مرات استعمال نموده در اسقاط امر حد از مان و اسمان ممنوعهٔ مشکره نمرار جهولهٔ غیر مجربه است
* سیم آنکه مراد از مرض مفرد اینجا آن است که طبیب در معالجهٔ آن محتاج بیک امر نیست باشد مانند برودت
و یا سخونت و یا برطوبت و یا بیبس و یا تحلیل و یا اسهال صفرا و یا بلغم و یا سودای صرف و امثال اینها و اگر چند
امر باشد مرکب است لهذا آنکه اگر مرض مرکب از چند جنس مرض از سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب
نسبت مفرد است و الا مرکب زیرا که می تواند بود که مرض از جنس واحد باشد و در آن محتاج بچند نوع از
معالجه باشد مانند قروح تجمیعه که از جمله تفرق اتصال است و در ازالهٔ آن محتاج بدوای منبت لحم و جالی
ریم و وسخ و یابس رطوبات زایده اند و اگر در آن لحم عفن باشد باید دوای اکال نیز و همچنین اما اول یعنی
از علل احتیاج ترکیب دوائی است که در آن کیفیتی و وصفی قوی و غالب و زاید باشد پس آن پس قسم است
* اول از آنها آنکه قوت و کیفیت آن غالب بر قوت و کیفیت مرض باشد و یا ضعیف و ناقص از آن پس اصلاح حاجت باید ابی
شود که کیفیت و حرارت آن سه جزو باشد و یا سه شود دوائی موافق مطلوب که حرارت آن چهار جزو باشد پس
ناچار آن را ترکیب باید نمود با دوائی که در دو جزو حرارت باشد که بعد کسر و فعل و انفعال در درجه چهارم
حرارت بماند مانند ترکیب و امتزاج آب بسیار گرم با آب نیم گرم و یا بدوائی که در دو جزو حرارت یا برودت باشد
مانند امتزاج آب بسیار گرم با آب سرد و همچنین در برودت و ترکیب بارد با بارد و یا بارد با حار و رطب
با رطب و یا یابس با یابس و یا یابس با رطب * دوم از آنها آنکه دوائی در اصل وصفی و حالتی غالب باشد که مخالف و منافی
با مرض مطلوب و اعتدال است که مثلا نیما رسیده القوه باشد مانند افیون و فرفیون و کافور و امثال اینها
و یا سریع النفوذ باشد و غرض تکثیر از آن حاصل گردد مانند زنجبیل و کبابه و زرنیخ و نوره و امثال اینها که
نسبت کمال قوت و حدت محتاج اند بخلط و ترکیب با ادویه مصلحه مغریه لزجهٔ کاسره قوت و حدت آنها مانند
زعفران و صندل با افیون و زعفران با کافور و کثیرا و صمغ با فرفیون و ادهان و موم و سمله و تمر و ع

مانند خار و گلنار و ... ره و از این قبیل است امتزاج کندر با تمر هندی و امثال آن و مفرح دل و مسکن عطش و
و مانند مدّی در امراض معده و کبد و عروق و مزاج آن مرد و یا سقمونیا و غاریقون تا آنکه آن مرد را ناگاه مدد از یک
در معده و کبد و عروق و مزاج آن با فعل خود را کما ینبغی نمایند و آن جلب صفرا است و اذابهٔ بلغم حتی آنکه از
جانب مقوی‌ها و غاریقون است سرعت نزول با معا و تقوی خارج و سائر آن ادویه حافظ قوی و ارواح و اعضای
رئیسه شریفه و عامة المنافع اند که قلب و کبد و دماغ و معده باشد از ضرر و غائله آن مرد او مثل سقمونیا و
غاریقون زیرا که ادویه مسهله دونه خالی از ضرر و غائله نیستند چنانچه در فصل کتاب ذکر یافت و نیز از این
قبیل است امتزاج و ترکیب ادویه مفرده مانعه جلب و سرعت شرور و نفوذ مانند کثیرا و صمغ عربی و افیون
با ادویه مقویه حاده سریعة النفوذ والمرور مانند زرانیخ و نوره و نوشادر و سوره و مانند اینها تا آنکه زمانی
ممتد در معده بمانند و فعل را بر خود را بخشند و ضرر و غائله آن نرسانند و ایضا از این جمله است اختلاط ادویه
مسهله شدیده با مصلحات و جرب نمودن در وقت مادام و گاو مانند بریان و ملطفات و مغز فلوس خیارشنبر
و بذر در بعض آنها مانند حب السلاطین و حب الملوک و مازریون و سقمونیا و ابرون و سائر ادویه مسهله دونه
و نیز از این جمله است امتزاج سرکه با شکر و با عسل در سکنجبین برای کسر سورت و سرعت نفوذ سرکه و لزوم و مصلحات
صفرا و سودا را حتی آنکه نوعی حاد مختص مهیج صفرا و سودا است و شکر و عسل بسبب لزوجتی که دارند
مانع شدت نفوذ و کاسر حدت سرکه اند و طبیعت دوب کند ی نسبت کمال رغبت و میل بسرعت آن را برودی
جذب می نمایند و افعال مطلوبه از آن از سکنجبین جلب صفرا و نفوذ در جمیع مسالک و مجاری و تقطیع بلغم و غیرها
کما ینبغی صادر می گردد و نیز اختلاط دهن ورد با سرکه جهت منافع و دوا نید مذکره است و ایضا امتزاج تریاق
با محلل و ملطفات و ملح از ساحم برای آنها و عمره با شکر و با عسل از این جهت است و نیز از این قبیل است
ترکیب ادویه بطیئة النفوذ با ادویه سریعة النفوذ مانند زرانیخ و کرفس و انیسون و کمون و دهن
بلسان و امثال اینها که نسبت کمال دون با ضخ خود را رد کند و عضو مخصوص نمی نمایند که افعال مطلوبه
از اینها کما ینبغی صادر گردد از فتح سدد و تحلیل مواد و غیر مانس با جا و انسا از ترکیب آنها با دوا انکه
جاذب آنها باشد بسوی تحلیل جهت کند تا آنکه در کبد بر ار ریاد و ظروف دیگر نفوذ نمایند مانند تخم
تربه که جاذب بسوی دم معده است و امثال اینها از ادویه حاره حاده سریعة النفوذ مانند دهن بلسان که
محتاج بسوی ترکیب با ادویه ملایمه بطیئة النفوذ مانند سم الله* سموم از اینها آنکه آن دوا بطیئ النفوذ و یا ضعیف
القوه و اثر باشد که پس از رسیدن بعضو مطلوب و برو فعل آن باطل و زائل و یا ناقص و ضعیف گردد و یا آنکه آن
دوا بسبب ضعف قوت خود و یا بسبب فعل منافی عضو معلول و یا بسبب عدم اختصاص آن با آن عضو در بین راه
متفرق و منتشر گردد و تمامی قوت آن بعضو مخصوص نرسد و یا آنکه اختصاص آن بعضو داشته باشد ولکن
بتمامی بسوالک رسیدن در بین صور محتاج است بترکیب با دوای سریع النفوذ مختص بآن عضو تا آنکه باعث
تقویت و مانع انتشار او گشته برودی قوت او بر آن و العضو مخصوص برسانند مانند ادخال زعفران در اقراص کافور
و ادویه ملطفه مختص کافور را نهانا تا آنکه نسبت اختصاص که زعفران با کافور و قلب دارند برودی اثر برودت
کافور و سائر ادویه را بقلب رسانند و یا که از انکسار زیاده رو تبرید خاصیت زعفران است که بقلب رسانیدن
ابرد و بقلب هم قوت حرارت خود و هم بالخاصه و فعل و انفعال دوا با طبیعت خاصیت و اثر آن زائل و باطل
می گردد و با مانند اثر قوت دوا از این جهت است که مقدار زعفران را در اقراص کافوری کمتر از وزن کافور

وگاه در ادویهٔ قلبیه که از اوراق ادویهٔ دیگر مشابه باشد یا غالب بر آنها باشد و معین و مبدرق آنها
باشد و بنابر این جمله است از جمله سرکه در ادویهٔ مفتحه لطافت را بنا بر این جهت داخل کرده می شود
زعفران و امثال آن با مقوی بنا و غذا رسیدن تا آنکه آن مرد و دوا بی مزد و راند ماغ و عروق آن برساند و این
مرد وگاه شیئی قابل خود نمایند و ایضا برای آن است داخل کرد به ادویهٔ مقویه عطریه با صمغ و مفتحه و منقیه
فضول است در ادویهٔ مفتحه یا ورم کند و دماغ و معده گردد و شاید به و ایستن شاید مصطکی و عود هندی
و ورد احمر و کمون و با مسهلات معده تا زیاده و مصطکی و سفرجل و با مسهلات کند ورد احمر با مسهلات دماغ
مثل الطیب با مسهلات امعاء کمون و مخصص از این مثل است از جمله دارایی جهت احساس آن نگردد
و شاید با ادویهٔ مدره یا نفخه امراض گردد و شاید تا آنکه دوا آنها را برودی بلا استیاء و ضعف تا آن مرد و
مقوی نباشد و بنابر این مثل است از جمله سرکه و دهن در اضمده و اطلیه و با دوره مبرد را ضمده و اد ره مسرو به
جهت آنکه در یا بوده دوا است یکی محلله و دوم دافعه که بوب محلله را در نفس عضو می نماید و دوم
دافعه مع بخاری و مسام و منع انصباب مواد بدان عضو می کند و همچنانکه در سرکه که در آن است
یکی مفتحه و دوم دافعه و سوم دافعه و در دهن ورد دو قوت است یکی مفتحه و دوم محلله و سوم ملینه
مرخیه یکی آنکه دهن دفع برد اورد و ایضا را محلله است امتزاج رحمل با برید جهت آنکه برید تصرف
خود قطع و رد و دفع مواد بلعمیهٔ غلیظه کاسنی بدین اعانت بار تحمل نمی توانند نمود مصطکی برای تقویت
معده و کبد است و همچنین است ترکیب بعض ادویهٔ مسهله با بعض دیگر برای زیادتی قوت و اعانت برد دیع
و قلع مواد و ترکیب و امتزاج شراب ریحانی صافی رومی با ماء اللحم برای صاحب عشی حوالی و صاحب دق
کافور با ماء الشعیر برای مدقوق جهت آنکه ماء اللحم تعب لو حمکه دارد امحاری و ممالک می حمید و برودی
بعضو مقصود و اعمال بدان نمی رسد و شراب سبب سد ب نمود خود برودی آن را می رساند و خود نیز غذا است
دارد و کافور سر برودی از ماء الشعیر با قلب می رساند جهت احتما صکه بقلب دارد و سر سریع تری می نماید
۸ و از این جمله است ترکیب مرحمات محلله با روادع برد برانداورام زیرا که طبیعت مدبرهٔ بدن باد ب حالت حل
اسیه قبل رحاصب عربل ابحای لا می خود می رساند و از آن اس اسو بعر ست و بعد سبب اعورد نیمهٔ حقیقهٔ عالیهٔ
عامضه بعمار از آن صادر مسگردد زیرا که خلیفه عقل و نفس است در عالم اجسام *چهارم از آنها آنکه مسالک
و منافذ دا سته باشند تا ارواح و قوی بعضی اعضاء اشد الوصل برادویه و نه شیه و عمر شمه محلله و عمر
محلله که محتاج الیها فقط و مصلح اند مثل افیون که در ادویهٔ عش بدون زعفران و دار فلفل و بر له بند ما
با زعفران و جند و سنبل و همچنین در ادویهٔ ملینه بدون آنها بسیار بی استعمال آن حاجت برای آنکه
منفذی ارواح و قوی و مطفی حرارت غریزی است و همچنین ادویهٔ نوبه و مسهلات سمیه که بدون مصلحات
۹ وجاذبات قوی ارواح و اعضاء خصوص اعضای رئیسه و عامه المنفع مثل قلب و کبد و دماغ و معده و گرده و مثانه
ما بعد سمیه نمی و غایت قوت و امثال آن مرد رنا صمغ و کسر از عین سار معرنات مصلحات رسویه و بد بر ادویه
حافظهٔ ارواح و قوی حاجت رسیده و همچنین ریحان و امثال آن بدون صرع و سموم و ادمان حمایت ذکر یافت
*پنجم از آنها آنکه آن دوا کریه الرائحه و بشیع الطعم باشد طبیعت آن را قبول نماید مانند حلتیت و صبر
۱ و جاورشیر که محتاج اند آن برد به اختلاط و امتزاج با دوای خوشبو نیکو طعم از مثل زعفران و عسل و جاورشیر
با گلاب تا باعث قبول طبیعت و عدم نفرت و کسر سورت و رفع غائله و غثیان آنها گردد *ششم از آنها آنکه

مقصود نسبت بر اثیر لطافت و غلظت دو چیز جدا بوده است ابوعبید وجاد الدر شد که اول آن مایست مانند بلبه
و مانع رعش و ضعف مثل مقید کردن همچنین حبوب آنها محتاج اند مرکب بادویه که کاسر حدت آنها باشند
عصر باشد مانند کثیرا و الصمغ و العرق و بزر الصمغ و ادویه معدنیه حافظه آنها پر ادویه مثل کوله و سر و ند و صموع
واد مانند زموم و شمع معدنیه مثل مرغ و انیسون دراطلیه و اضمدة و مثل رطوبات و هوا و مثل ماسد و مرهم زنگار و سفیدابه
و بوما و نوره و امثال اینها که بسبب لزوجت و ارجا و جلد بر و عضو ما مانع آید از ملاصقت با مواد و زوال آن المراد
و تلود زکام و قطع و احراق عضو از آن شد است امزاج سویها ی مدرسه دلب و کبد و فم معده طعم
الرائحه مانند گل بند و سراب مسب و نه رحواوس عود و دوا المسک امثال اینها باد و یه حاد ه کریهه
الرائحه بد طعم مانند حلتیت و مرمکی و صبر و امثال اینها اکثر این امور با هم متلازم اند * و امادوم آنکه علت
مرکب دواء ترکیب مرض باشد آن به امراست * امر اول آنکه مرض مرکب از دو خلط باشد و دوای مفرد به تنهائی سوالد
دفع آن مرد و نمود مانند شترالعب که غب غیر خالص میباشد که ماده آن مرکب از صفرا و بلغم است
محتاج می شوند در معالجه آن به ترکیب مسهل صفرا با بلغم مانند سقمونیا با تخم حنظل مثلا و اگر مرکب
از مود ایا از صفرا وسی و بلغم باشد اینها مثلا و مثل ترکیب کرده می شود دوای کا سر حدت و جامع و دافع
ماده صفرا با دوای تحلیل و تقطیع و تلطیف ودافع بلغم مانند شربت سکنجبین بزوری مرکب از مروری و شراب
بزوری امثال آن مرد و مانند مداوای قروح متعفنه که محتاج اند در آن به تنقیه و دفع تعفن و دفع لحم زائد
و انبات لحم صالح و تنشیف از دوای مفرد حسی بس ناچار ترکیب باید نمود آن را مانند آنکه زنگار و زنجار را در مرهم
و نیز مانند آنکه گوشت بر دیابد ماسد را سیج یا زنجار و مرهم زنجار ورد را دو رام دارد علتها ی دیگر که در که
محتاج اند در علاج آنها و آنکه در آن انضاج و تحلیل و تقطیع بعض باشد و دوای سرد حسی یافت نمی شود
پس ناچار اند به ترکیب و خلط حلبه برای انضاج و افسنتین برای تقطیع و زعفران برای تحلیل و ورد احمر برای
تقوی و حفظ قوت حفظ زیرا که بسبب انضاج و تقطیع و تحلیل مواد آنها بسهولت دفع می شود و بسبب تقویت
و حفظ قوت ماده ثانیا بر آن سبب نمی گردد و دیگر آنکه اگر مثل از انضاج محللات استعمال کرده شود لطیف
ماده به تحلیل مبرود و کثیف آن متحجر میگردد و بطول می انجامد و آنکه اگر درار ام دارد علت دیگر که از پی امثال
ازورم حار و یا بسبب انسداد طرق متان کبد و طحال باشد رجیع گردد در کبد اخلاط غلیظه مرد از به که
طحال جذب میکرد آنها را و حال بسبب انسداد نمی تواند جذب نمود پس محتاج اند به ترکیب با ادویه
مسبب مجاری یسرد در ورم حار دموی و با صفراوی به که مرکب از مزاج و بقول اتصال و مرض ترکیب است
محتاج اند بسوی ترکیب ند دوای بارد برای زوال سوء مزاج حار و بسوی رادع برای منع و بارد انیس ماده بارد
از انصاب و نزول بدان عضو و بسوی محلل برای تحلیل ماده ثابته حاصله در آن عضو و بسوی مسوی مانس
مانند ترکیب جراده مرغ با صندل و بابونه و امثال مانند برای باشد و عرض تهر بسبب کوره زمین قیاس
ما بر ترکیب * امر دوم آنکه باشد سر دوای مفردی که در آن قوت باشد یکی از آن مرد و قوت مود نکری صعب
بر برای مرض مرکب از دو علت زایل دوا با آن مرد علت سر اوت خود به آن مقابلت و معاوضت نماید زیرا که
یک قوت خود وی و عالم می آید بر یک مرض و قوت دیگر ضعیف ربانش از مرض دیگر پس ناچار اند ترکیب آن
بد و آنکه تعدیل مرد و قوت آن نماید باید با ادویه که قوت تحلیل آن تمام است از قوت تنقیض پس هرگاه
مسرود پس بدین باید باشد ترکیب نمود آن را بادارای تایتی تا مقصود حاصل گردد * امر سوم آنکه یکی

ازرد و حرّ و مرض اقوی از دیگری باشد و دوای سرد بی کمتر و قوت آن مکافی و مساوی آن سرد و حرّ و مرض باشد در شدت و ضعف یا آنکه شود پس در این صورت نیز احتیاج است بترکیب آن تا آنکه بر قوت یکی از آن دو قوت بیفزاید یا از دیگری بکاهد تا دوا بمقصود بهادل ما شد مثال مذکور که جمیع برنا بوده باشد اگر درد تا قوت تحلیل آب را کم نماید و جمع تکه قوت قبض و ردع آن را بیفزاید اگر مسطور در تا د بی مقتض و ردع باشد و الاحمر نکند اعانت بر قوت تحلیل آن نماید تا تعادل او بساوی مرض گردد و مانند ماء العسل و زعفران که بهر و بر تنها بی و مادهٔ الطای حرارت نمی تواند نمود و اما قوت جلای خود مکافی است زعفران را و اما در تعریه با دمن است مگر را کسی را وطن مسموم در زعفران با الصبر و دو کافور در دن اضافه باید نمود تا تقوی قوت تعریه و بر و دت آن بیند و بایه رحمه رفع حرارت د دید بنماید و اضافه باید داد و صبر را بی است که هر مرض مفرد باید و مستحکم شاید و اما در صورت ترکیب و استحکام این احتیاج است بسوی جمع و ترکیب ادویه بجهت * و مرحمت ترکیب مرض زیاده باشد ترکیب دوا نیز زیاده باید تا آنکه نتیجه حاصل آید و از جمله آنها مزاجی و صورت ترکیبیه خاصی که مقاومت برابر نمود در دفع مرض و متعمل باشد بردوا بلکه کسی که با دقت شود در دوای مفرد نیز زیاد تا نموده اند که دفع امراض و عوامل بسیاری از آنها نماید ماننده تریاق فاروق و امثال آن از معاجین کبار و صغار و غیرها از ادویهٔ مرکبه * فائده * بدانکه بعضی از مرتبت رابعی بعضی با مرحمت با بعد و جمعی قیاس بمعنی المزاج و طائفهٔ بیدری را منسوب داشته اند که کمتر از آن مرتبه باشد و گروهی مقابل ای را اعتبار نموده اند که زیاده از آن نتوان استعمال نمود و اکثری بسبب ضعیف المزاج و قومی سوادی قوی المزاج بیدری مقادیر ساخته اند و اولی مراعات حد وسط و احتیاط است والله اعلم * فصل سیم در بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج مقدار شربت آنها * بدانکه ضابطه در این جمله است که چون ترکیب کنند ادویه چند را که برای هر واحد واحد غرضی خاص و منفعتی معین باشد باید که بعض مقدار شربت هر یک از آنها بقدر شربت از دیگری باشد تا نسبت غرض مطلوب از هر یک باشد مثلا اگر اغراض متساوی باشد اعم از آنکه مقادیر شربت آنها مساوی باشد یا مختلف باید که بگیرند از هر یک از آنها جزو از مقدار شربت کامل آن بقدر مرض و حاجت مطلوب بحسب نسبتی عدد ادویه یعنی جزو مخرج آن را مانند خمس از خمس و ربع از ربع و ثلث از ثلث و نصف از نصف و از خمس خمس پس هرگاه احتیاج شود بترکیب دوایی از برای دفع و قلع و قمع بلاغم و حب القرع و سایر دیدان از تربد کابلی و تربد مقشر و قنبیل و لسان العصافیر و سیر ارمنی و درمنه ترکی است و مقدار ادویه پنج باشد باید خمس مقدار شربت تام کامل از هر واحد واحد گرفت و ترکیب کرد و مجموع را یک شربت نمود و با آنکه شربت تام هر واحد را گرفت و ترکیب کرد و بنج بخش نمود و یک شربت تام نمود بدلیل قسمت که از تربد کابلی و قنبیل و سیر که مقدار شربت از هر واحد دو درم است و از تربد و لسان العصافیر که از هر یک سه درهم است جمع و ترکیب نمود و بنج شربت منقسم کرد و با آنکه خمس هر واحد واحد را گرفته یک شربت کامل نمود * بدانکه اصح آن است که معجونات و سفوفات و مطبوخات مانند آن که بر کمتر و زیاد باد از و عمل و سریع نبات و بعد و غیره از مطبوخ و منقسم بعض را کمتر مطبوخ دانسته اند و مطبوخ اراده کرده شود تا مثلا دوای از برای دفع صفرا و بلغم از صبر و غاریقون و شحم حنظل و سقمونیا که چهار دوا است و مقدار شربت تام از غاریقون دو درم و از صبر و شحم حنظل هر یک دو ثلث درهم و از سقمونیا نیم درهم و مجموع سه درهم و پنج سدس درهم است ربع آن که با سقمونیا یک سدس کم از یک درهم می شود مقدار یک شربت

تمام آن باشد واگر اغراض متساوی نباشد بلکه بعضی قوی تر از بعضی بود بهمان قسمت قدر اوزان بعض
بیشتر است واز بعضی دیگر کمتر مثلا اگر غرض اسهال صفرا زیاده از بلغم باشد باید که صبر ومقل مثلا را زیاده
از غاریقون وشحم حنظل نمود واز بن قرار است تا بالعکس ونیز همچنین قیاس ونسبت باید ترکیب نمود ومقدار
شربت آن را معلوم کرد مثلا اگر هفت دوا باشد واز هر یک سبع گرفته باشد آن یک مقدار شربت است واگر تمام گرفته باشد
هفت شربت و همچنین را مادر صورت تفاوت وزیادتی وکمی اجزای اولی آن است که بر سر هم حساب کنند ومقدار
شربت را اخذ نمایند تا سهل وآسان گردد * فائده * باید دانست که آنچه بوده باشد از مفردات آن مرکب اصل
وعمده در ترکیب باید که آن را بدل وخلیفه ننویسند * و کم ننمایند تا آنکه تاثیر و باطل و ضعیف نگردد و فائده
وغرض مطلوب از ترکیب فوت نشود مانند گوشت افعی در تریاق فاروق وحب الغار در تریاق اربعه وصبر در ایارج
معمول ... در ایارج لوغاذیا و همچنین باید که حتی المقدور اجزای سایر ادویه مرکبه دیگر را نیز تغییر
و تبدیل وکم وزیاده ننمایند تا آنکه غرض مطلوب فوت نگردد واما مصلحات ... را مثال آنها از لواحق
مثقال بعضی اشیا که داخل کرده می شوند با نهایت نیکوئی در زیادتی وکمی آنها تصرف باید بلکه در حذف
بعضی آنها هم ... حاجت ضرورت ندارد با عدم وجدان آنها و نیز باید که ادویه مفسده و باطل
کننده ومضعفه قوی وخواص آنها را خصوص جزو اعظم واصل وعمده را داخل ننمایند مانند بلادر که مفسد لحوم
ومضعف اکثر ادویه تریاقیه است در تریاق فاروق زیرا که در آنها لحوم وما ادویه تریاقیه فادزهریه داخل
است بکشد ودر ... ترکیب ... مراد ادویه تریاقیه فادزهریه باشد فادزهر حیوانی ومعدنی
وحجر وادویه مضعفه ومبطله فعل آنها باید امون ... داخل ننمایند اصلا و با مقدار کمی برای ...
وضرور ... آنها داخل نمایند و همچنین در ترکیب سهله ... ادویه قابضه ... حابسه وبالعکس وبالجمله
باید که طبیب مرکب مراعات این امور کما ینبغی کرده ترکیب را بحسب هر علت ومزاج مزاج وفصل فصل
وسن سن ومراتب اسنان واخلاط واعضا وقوت وضعف ... حاجت وعدم آن نماید تا غرض مطلوب حاصل
گردد ونیز باید که عارف ... ادویه یعنی ... وردی ونباتی ومعدنی وخالص وغیر خالص آنها باشد
تا ... و ... مانند ... و ... و ... ورد و ...
... و ... باشد آنها که استعمال آنها ... و ... مزاج وکیفیات وخواص
ومنافع ومضار ادویه وطرق استعمال آنها باید بتفصیلی که در کتب مبسوطه مسطور است زیرا که علم قوانین
ترکیب وغیرها اجل علوم واشرف صنایع این فن است از اول ... جمع ... باید * در ... در
... والله اعلم بحقائق المفردات والمرکبات والامتزاجات * فصل مقسم در بیان معرفت درجات امزجه
ادویه مرکبه وطرق استخراج آنها * چون خواهند که درجات ادویه مرکبه را معلوم نمایند که کدام
درجه است از کیفیات اربعه حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست ویا معتدل است طریقه آن است که بنگرند اگر
... اجزای آنها متساوی الدرجات ... و در صورت اول آنا ... حارباشند با یبوست ویا همه حارباشند
با رطوبت ویا همه بارد باشند با یبوست ویا همه بارد باشند با رطوبت ویا مختلف ... جمع نمایند اجزای حاره وبارده
ورطبه ویابسه را ... بعدد ادویه نمایند که معروف ... عدد ادویه است ... خارج قسمت را اخذ نمایند
که همان درجه مزاج آن مرکب است و در صورت تفاوت ... اول را ... عدد ادویه
... نمایند ... عدد ادویه ... آن را که درجه کیفیت مزاج آن مرکب ...

چهارم و سنبل الطیب حار و یابس در دوم و زعفران حار در دوم و یابس در اول است پس کل کیفیات بارده
چهار ملک و نصف و حاره یک و نیم و نصف و یابسه یک و نیم و نصف و حمل سه و حرف اجزای حاره که اقل است از بارده
که اکثر است لنقاط نما ند باقی از اجزای بارده دو ملک و نیم و نصف ونیم ماند را تن را که بر سمی علی ادویه که
تکمیل و نصف و یک است تقسیم نماید خارج قسمت تکمیل درجه و سه ربع درجه و نصف عشر و ربع عشر بارد
بشود بالترتیب و باقی را که تقسیم نماید سه درجه و ربع و نیم می شود بالمرتبت پس این مرکب در دوم
درجه الا نصف عشر و ربع عشر بارد و یابس در سه درجه و ربع و نیم و خمس نیم تلیل بالتخمیس و مانند
این مفرح بارد مولف از گل سرخ و نیلوفر و مروارید ده درم و مروارید و کهربا و لسان الثور و طباشیر
و صندل سفید و صندل سرخ و تخم خرفه و از هر یک سه درم و نیم سهل و بهمن سرخ و تخم خرفه
و تخم کاسنی و تخم خیار بادرنگ و تخم خیار ره از هر یک دو درم و کافور نیم مثقال است که جمله ملک
دوا باشد و اما امزجه آنها پس گل نیلوفر و تخم خیار بادرنگ و تخم خیارزه هر یک بارد و رطب در دوم
و مروارید بارد و یابس در دوم و صندل سفید بارد در سوم و یابس در دوم و طباشیر و صندل سرخ هر یک
بارد در دوم و یابس در سوم و سفید بارد در اول و یابس در دوم و کافور بارد و یابس در سوم و گل سرخ
و خرفه هر یک گرم در اول و خشک در دوم و بهمن و فرنجمشک هر یک گرم و خشک در دوم و لسان الثور
حار و رطب در اول و تخم کاسنی مایل بحرارت یابس در دوم و کهربا معتدل و یابس در دوم و نیلوفر بارد در
اول است * و اما مقادیر شربات آنها پس از گل سرخ تنها رقم است ده درم آن دو شربت باشد و از گل نیلوفر
سه درم است پس سه شربت و نیم باشد و از مروارید نیم مثقال است پس تقریبا چهار شربت باشد و از
سفید یک درم است پس سه شربت باشد و از لسان الثور و از هر یک و نیم شربت و از کهربا نیم مثقال تقریبا چهار
شربت و از طباشیر یک درم سه شربت و از صندل سفید یک مثقال تقریبا سه درم آن دو شربت باشد و از صندل
سرخ نیم مثقال است تقریبا چهار شربت باشد و از خرفه آنکه یک مثقال است تقریبا دو شربت باشد و از بهمن
سفید و بهمن سرخ هر یک یک درم است پس هر یک دو شربت باشد و از فرنجمشک دو درم است یک شربت باشد
و از تخم کاسنی دو درم است یک شربت باشد و از خیار بادرنگ و خیارزه هر یک نیم درم است تقریبا یک شربت
باشد و از کافور یک دانگ است سه شربت باشد پس اجزای حاره چهار ده و نیم و بارده چهل و نه و ربع و نیم و یک
سدس سدس و یابسه هفتاد و هشت یک و یک دو سه شربات سی و هشت و نیم و چون اجزای حاره را که اقل است از
بارده که اکثر است وضع نمود شد باقی سی و چهار و نیم بارده می ماند و همچنین اجزای رطبه که اقل است
از یابسه که اکثر است چون وضع نمود شد هفتاد یابسه باقی ماند و چون اجزای بارده یابسه را بر عدد
شربات تقسیم نموده شد خارج قسمت بالتخمیس تکمیل درجه الا یک عشر می شود و همچنین اجزای یابسه را که
بر سمی عدد ادویه تقسیم کرده شود خارج قسمت دو درجه الا یک عشر درجه می شود بالتخمیس پس این مفرح
بارد در یک درجه الا یک عشر درجه و یابس در دو درجه الا یک عشر بالتخمیس یابس باشد و بر همین قیاس
و ترتیب هر مرکبی را که خواهند درجات کیفیات آنرا معلوم نمایند * و بدانکه چون امر مقادیر شربات
ادویه اکثر مختلف و کثرت آن بحسب امزجه اشخاص در ردوف و ضعف و اسنان و فصول و بلدان مختلف
می باشد لهذا شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا رحمه الله تعالی در مفردات قانون و دیگر اطبای متقدمین متوجه
شد و ذکر آنها نشده الله و همچنین نیستند درجات کیفیات آنها سر و الله اعلم بحقایق الامور * فصل ششم

در بیان طریق استخراج مقدار قوت مرکبات * بدانکه هر مرکبی را که خواهند مقدار قوت آن را معلوم نمایند باید که اولا تشخیص و تعیین اوزان و عدد قوتهای آن نمایند و جزوی از وزن مرکب اخذ نمایند که نسبت آن جزو بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد قوتهای آن مثلا اگر وزن مجموع مرکب سی درم باشد و عدد قوتهایش ده تا واحد را اخذ نمایند زیرا که نسبت آن بده که عدد قوتهاست چون نسبت سه است بسی که وزن ادویه است یعنی نسبت عشری است پس مقدار قوت آن سه درم باشد و اگر بالعکس باشد یعنی عدد قوتها سی باشد و وزن مرکب ده پس مقدار قوت آن ثلث درم باشد زیرا که ده را بسی نسبت ثلثی است * و نیز بیان دیگر آنکه مقدار اوزان در افراد ادویه مرکب را بر عدد قوتهای آن تقسیم نمایند خارج قسمت همان مقدار قوت آن باشد مثلا عدد قوتها موافق مثال مذکور در اصل بیست و هشت و اوزان ادویه سی و پنج درم بالفرض و خارج قسمت پنجاه و هفت نیم یک درهم و ربع و نیم درهم و ربع عشر می شود بالتخمین پس مقدار قوت آن مرکب مذکور همان یک درهم و ربع و نیم درهم و ربع عشر باشد و اگر اوزان ادویه هشت باشد مثلا و عدد قوتها بیست پس مقدار قوت آن مرکب یعنی خارج قسمت آن دو درجه و دو ثلث درجه باشد بالعکس یعنی اگر اوزان ادویه بیست و مقدار قوتها هشت باشد خارج قسمت که مقدار قوت مرکب است ثلث ربع درجه و نیم می شود خصوصا آنکه نسبت دو و دو ثلث به بیست که عدد قوتهاست مثل نسبت هشت است به بیست که اوزان ادویه است و بر همین قیاس تعیین مقدار قوت هر مرکبی را که خواهند استخراج نمایند ان شاء الله تعالی الامور * فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه مفرده بالاجمال والاختصار * بدانکه ادویه مفرده از جهت بقا و فساد [illegible] باعتبار اختلاف معدنی و نباتی و حیوانی مختلف میشود و عمرهای انواع و اصناف آنها بحسب مراتب رطوبت و یبوست المرکب و تخلخل الاجزاء لطیف بودن اجرام و صلابت و تکاثف آنها و عدم آن مانند ذهب و نحو المواشی و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند و تلف نمیگردند ولیکن بعض معدنیات که از آنها سلب یعنی تا بعضی المرکب باشد مانند مس و آهن و اسرب و قلعی و امثال اینها زنگ میزنند و زنگ میگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی دران نمانند و اما زنگ پس ناقص میشود و قوت آن باطل میشود و رفته رفته باطل میگردد و سفیداب قوت آن تا سی سال باقی میماند و نمک که مرد اسنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی میماند مخصوص املحها و مرداسنج و توتیا * و اما حجر فاد زهر یعنی پادزهر معدنی و حطابی و بنفش معدنی و انواع جوهرنگ و جوهر املاح آن سرمه مدتی مدید قوت آن باقی میماند * اما لولو صدف بقای قوت آن از آن کمتر است * و اما اطیاف طیبه الروایح مانند طین و اعصاب و مرجان و امثال اینها و اگر مرد میماند بقا و قوت آنها از لولو کمتر است و کل احجار و اطیان را چون نمایند و مدتی بر آنها بگذرد قوت آنها ضعیف و زایل میگردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر میشوند بحسب مراتب خود ها و اما صاحب رایحه است مادام که رایحه با آن باقی است قوت آن باقی است پس بعد ضعیف و باطل میگردد و مثل سایر احجار و اطیان میشود والله اعلم * فائده بدانکه اکثری برانند که سال درتمام مسطورات و بیش کمتر است پس هرگاه هرد و سفید است خوای جوهر و صافی باشد کمتر در قوت باقیست صابته در غالب باشد قوت دهن بر آن مرکب ازمنه اولی در حل کره قابض میگردد و دهن بکون می باشد و اگر ورق سالب باشد تا وقت باردة صورت قبض می باشد و حصه میکرد میگردد و قوت اجزاء ردی الجوهر باشد و کمتر و کمترو یابس ما سه باشد صورت دفعی می باشد هرگاه

رد است جوهر آن بسبب باشد صورت اینها مرئی می یابد و اگر ریختن حمله الجوهر بود ترکیب ردی الجوهر
که مانع ظهور اسباب صاعقه باشد با التمام مرحله آن اسباب واثر باشد صورت تمامی می یابد وچون تا این
حال اگر سبب شدید براین غالب باشد صورت روی نوشته که خارجی باشد می شود و اگر ترکیب حمله
الجوهر ورنس ردی الجوهر باشد باعلام اسباب صنع صورت حد بندی برای فاسد میگردد و اهل صنعت کیمیا را
عمده آن است که اطلاق بعضی به بعضی باعمال مخصوصه مینموده درکسب خود که رفع بندی جوهر را سبب
ممکن است اما باید این حق بوهمی نیست میشد برای که اطلاق حقایق محال است و مخصوص اختیار بعضه غیر
مستطر به مانند یاقوت والماس وزمرد در عمرها بمراحل زیاده ربط آنها را هم ترکیب است با حلاوت مراتب
ارضا و کدورت و عمرها والله اعلم و مخصوص اگر ریختن حمله وتکوین باشد ولکن ترکیب ناصاف بشد ترکیب محکم را
وحافظ صورت نوعیه خود مدت مدیدی نتواند بود واگر مرد وحمله وصافی باشد محکم الترکیب گردد وحافظ
صورت خود مدت مدید می تواند بود * واما ادویه نباتیه پس آنها را زمان ضمن وعصارات و بارها و بیخ و یا
الیاف و بیوعات و یا دهان و یا ازین یا برگ و یا اغصان و یا اصول و لحاء مرور و امثال اینها اند پس ضمن مدت
بقاء قوت آنها ما سه سال است و عصارات از آنها کمتر و اما ازهار و بیخ که گلها و شکوفها باشد و ازان مجسب قوت
وضعف خود یک سال تا سه سال قوت آنها قوی باشد پس ضعیف و باطل میگردد * واما الیاف و بیوعات مانند
بعضی بیان در بذور وامثال اینها پس بعضی تا قوت آن تا بیست سال می ماند و بعد ازان ضعیف میگردد و
وقسم بعضه باطل میشود و توفیق با چهار سال ازین سه سال قوت آن باقی می باشد ور یاده سر گفته اند بالجمله
اکثر الیاف قوت آنها تا ده سال باقی می ماند واما ادهان پس یا رده آنها تا زودی فاسد میگردد خصوص رطبه
آنها که در یک دو سه اسبوع و حارة رطبه و یابسه آنها تا سه یک سال یا دو سال پس فاسد و متغیر میگردد واما
دهن بلسان پس آن ازمثل ایشان است و قوت آن مدت مدید باقی میماند و گفته اند در حمله کهنه تر بود حمله
وقوی تر میگردد و مخصوص دهن کافور دهن اذخر یا دو سال * واما برگ پس آنها مختلف می باشد اکثر آنها
کمتر از یک سال می ماند مثل برگ گل و بادام و سبوس و حلبوت و ریاحین وکنجد وخشخاش وخیار وسفیدانه وجز بود
و کل وامثال اینها است تا یک سال واحده بلیل الی سی ماند حلبه و جوزو دل و ازیانه وامثال اینها است
دو سال باقی میماند بحسب حفظ وتمامی از سرور طوبت و حال و باد و غیره باقی می ماند * واما اغصان و لحاء واصول
و سرورس مختلف می باشند آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت و حارت وضعف پس آنچه ماند دمط
وزراوند روح و دروتی وورود خونه و دار چینی و فرفه و سلیخه زنجبیل وامثال اینها مدت قوت آنها باقی
میماند و جزئی از بسیار باده مگر آنچه در آنها رطوبت سیاله باشد مانند بیخ جنسی زنجبیل ورزیاد ورزاوند
مدحرج و شمشیر و بوزیدان و سائل وامثال اینها که زودی کرم میخورد و ضعیف و باطل می گردند واما
آنچه از لحاء وعروق معمله باشد تا یک سال قوت آنها باقی می باشد پس بتدریج باطل می گردد * اما ادویه حیوانیه
مانند شحم و مرارة و انفحه و قرن وحافر وظلف ویال و پر و دم واما شحم که تنها باشد در گاه نگهدارند تا یک سود
مانند تا یک سال قوت آن باقی می ماند لیکن مستعمل در مراهم و بعض برای کسب دیگر و بعض امراض بکار آید بود
واما مرارة که زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن مرارة تمام است واگر خوب خشک کنند ونگو حفاظت
نمایند سالها می ماند * واما انفحه که شیرمایه باشد یعنی شیردان حیوان پس مدت بقای قوت آن یک سال یا
دو سال است * واما قرن وحافر و غیرها که عبارت از شاخ وسم وناخن باشد پس قوت آنها سالهای بسیار می ماند زمانی طویل

و بعروق دم که عبارت از سرگین و شکل و خون حیوانات باشد مانند سرگین سگ و کفتار و حمار و مرغ و صنف باقی مال و
مخصوص خون آن و اما جند بید ستر پس قوت آن تا ده سال باقی می ماند والله اعلم * فصل دوم در بیان زمان
ادراک و مدت اعتبار ادویه مرکبه * و اما زمان ادراک مرکبات یعنی زمان حصول کیفیت و مزاج ثانوی ترکیبی آنها
پس تریاق فاروق بعد شش ماه در تابستان و در زمستان مقیم استعمال می شود و اما بعضی معاصرین استعمال آن را بعد از شش
ماه جایز دانسته اند * و اما سایر مرکبات دیگر بحسب اختلاف آنها منقسم بچهار طبقه می گردند * طبقه اولی
معاجین کباری اند که در مثل تریاق فاروق اند مدت ادراک آنها شش ماه باشد و در ماه سیم تا هفتم استعمال توان
نمود مانند اثاناسیا کبری و صغری و اطریفلات کبار و اصطمخیقون و تاد مهرج و تریاق اربعه و برشعثا و ترسهای دیگر و تریاق
الطین و شادر نطوس اصغر و اکبر و حمرنا که در آن مروارید داخل نباشد و زمرات و سلیما و دبیا درس
و منظارفیان اصغر و اکبر و معجون عنبر و معجون شاد الملک و معجون کبریت و معجون هرمس و ارسطون و افلونیا
فارسیه بقول صاحب کامل الصناعه و بالجمله هر ترکیبی که در آن افیون باشد و صاحب کفایه تریاق اربعه
و حمرنا بالولو و اقراص کوکب و دوای الکرکم کبیر و صغیر و دواء المسک کبیر و صغیر را از طبقه اولی شمرده اند
و درکتاب نوحمانی شراب ... از طبقه ثالثه شمرده اند * طبقه ثانیه مرکباتی اند که نهایت زمان ادراک
آنها سه ماه باشد مانند معجون نمرود و معجون اصطمخیقون و اقراص ملک و اسقلینوس و معاجین شوصطة
مدره بول و مانند آنها * طبقه ثالثه مرکباتی اند که زمان ادراک آنها دو ماه باشد مانند امروسیا و تریاق عزره
و دواء المسک حلو و مر و شجرینا و معجون خطاطیف و امثال آنها * طبقه رابعه مرکباتی اند که استعمال
کرده می شوند در روز اول و دوم ترکیب مانند حبوب و ادهان و سفوفات و ذرورات و ... و ضمادات و اطلیه
و ادویه مسهله و اقراص حقنه و اکحال و شیافات و فتایل و مراهم و امثال آنها * و اما مدت اعتبار ادویه مرکبه پس
بدانکه اینها نیز بحسب قوای خود منقسم بر چهار طبقه اند * اما تریاق فاروق پس تا سی سال قوی می ماند
و بعد از آن ضعیف میگردد و حماقت بفضل الله تعالی در تریاق فاروق خواهد آمد طبقه اولی مرکباتی اند
که مدت عمر آنها تا ده سال باشد و بعد از آن ضعیف گردند مانند شادروطوس و اثاناسیا و اطریفلات و
اثاناسیا و تریاق اربعه و فلونیا فارسیه و رومیه و برشعثا و سایر ترسها و سلیما و امثال آنها
* طبقه ثانیه ادویه مرکبه است که مدت عمر و بقای قوت آنها چهار سال باشد مانند امروسیا و ارسطون
را بعد از اطریفلات و تریاق الطین و تریاق عزره و زمرات و دواء الکرکم و شجرینا و سولمرا و معجون
اصطمخیقون و معجون عنبر و معجون مصر و امثال آنها * طبقه ثالثه ادویه مرکبه است که مدت عمر و بقاء
قوت آنها تا دو سال باشد مانند ادویه و اطریفلات و جوارشات و اقراص مانند قرص کوکب و قرص اسقیل و کاکلانج
و روب و معاجین صغار را ما بقول جالینوس رب و شراب ما دام که طعم و رائحه آن باقی باشد و متغیر نشده
باشد تا هفت سال قوت آن باقی می باشد * طبقه رابعه مرکباتی است که قوت آنها از دو ماه تا شش ماه و نهایت
تا یک سال تا شش ماه باشد مانند حبوب و ادهان و ذرورات و سفوفات و ضمادات و مراهم و اما سفوف مطلقا تا وقت
حب الرمان و امثال آن ... سفوفاتیکه با آب گرم یا سرد اخذ نمایند پس از قوت ما حصل آنها تا ده ماه
یک سال قوت آنها باقی می ماند و اما اکحال و شیافات پس قوت آنها زیاده می ماند از دو ماه خصوصا با ملعوق
و ماسک آن * و بدانکه هر چند خفا و خواص آنها بقوا بعد مرور زمان متغیر می ماند یعنی از حرارت و قوت
بسیار و زود تر رطوبت و بدان مرحله با طاقت ... از کل آفات واد و بر آنها جملهٔ عمر که ماند

و تحسین طعم و بوی و رنگ و بانیات و بالجمله آنچه مشتبه می‌شوند با یکدیگر بهم با یکدیگر و ترکیب کنند و
پیدا آنها ماهیت و رتبه باشد بسیار مدت بقای درجات و عمر آنها را ساده و مرکب و بعد از وی دو بالکس کمر والله اعلم

* تفصیل بیان آنکه جون اکثر *
* فصل پانزدهم در بیان سبب اختلاف احوال اشیاء در ماهیت و خواص ادویه *

اد به سبب اما کن و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و نضج و رسیدگی و امثال اینها مختلفه
الصور والماهیه می باشد پس هرگاه مثلا در بلدی رو بلدی زیاد و غلی دون فصلی و یا در حین
تازگی و یا در زمان خشکی و یا در وقت خامی و یا رسیدگی و یا در کهنگی و رسیدگی و امثال اینها دوائی را
مشاهده نمایند و به سبب ادراک خود بیان شکل و رنگ و طعم و بوی و عمر اینها از آن نمایند و دیگری در غیر آن
اوقات واحوال مذکوره ملاحظه نمایند و بیان ماهیت آن را موافق تعریف خود ذکر نمایند و همچنین بس
احوال مذکوره مرتبه والا محاله مخالف یکدیگر خواهد بود و احاطه بر جمیع احوال و مراتب بر جمیع منفرد
کسی را کند بسیار همچنین مرتبه خاصیت و نفع و ضرر آن را بسبب اطلاع خود ذکر خواهد نمود و ظاهر است
که امور مذکوره منحصر در آن نیست و بسبب اختلاف بقاع ملکی و ارضی بعنوان اختلاف در امر جه و خواص ادویه
واقع می شود و باعث اشتباه در ماهیت و بر خاصیت اکثر ادویه این امر مذکوره است * فصل دوازدهم
در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و صیانت آنها * اما بالاجمال پس بدانکه اولی و انسب آن است که ادویه
مفرده و مسهوره هر جا که در آنجا بوفور بهم می‌رسد از آنجاهای دیگر از بهتر آنجا در زمان فصل لایق و به اوان ادراک
بلوغ و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند و با سیر آنکه اعتبار را در بار دهم تسویش اول از ماه رومی
و منع سپار از حمل انطاکیه و با الجمله اگر بقول استاد این اطاکه عالم راکل مرض بغا سرارضه و بلده عمل
نموده معالجه با دویه مخصوصه بهمان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه مناسب انفع اند در حالت
نایند و نیز بحسب اختلاف برای اهل آن بلد و مملکت از اد ویه مملکت دیگر و بالتفصیل پس بدانکه از جمله نفی و ارسل احتیار
واطباء این است بهتر آن است که از معادن معروفه و مشهوره آن و اوائل زمان اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و
هرکاه که بهم می‌شوند بدان عمر آن باشند ملید بس از جرس و راح از کرمان و لاجورد از کاشغر و مروزه از بصارور و لعل
از بدخشان و یاقوت از سر اندیپ و مانند اینها و هم چنین رنگیں نباتات در صفات بر آید از بر و حالص و ترو بزرگ بر
وبی عیب باشند و بوزه و مشبع و آمیخته به تری دیگر از حال و عمره صیانت بهتر است و بر مانند که رنگ
وطعم و رائحه مخصوصه به آن ها باشد و در ظاهر و باطن برابر و درکال خوبی باشد * ماء الزجاج دمسور الیماد آن
آنست که نگیرند زجاج شامی و قلعی را ولیعی و در بوته گداخته سرد کنند و آنچه ماند کف بر روی آن بلند
بردارند که ماء الزجاج است و اما آنچه باقی است بلور و بعضی آنچه او را از ماء است مانند که نگیرند
از اما کن مخصوصه بهر بلد و سد و زمان و وقت لایق بهر بلد و بعد رسیدن بکمال النضج در عین اتمام و از درجه
و برمردگی و متغیر شدن صفات رنگ و بوی آن در رساید با حفظ تمام حفظ کنند از غبار و رطوبات و عمرها
محفوظ دارند مگر انچه از ادمان ضعیف گردد و عوض کال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط
خشک نمایند و باید از اصل برو باشد و واجب است که نگیرند آنرا بعد بیرون کشیدن کثرت و حشک شدن رطوبت آنها
بعد اعتدال و زوال شدت خامی و زردی و پژمردگی آوردن او و آن بلد بسرد درجه حشک نمایند و از گرد
و غبار و اختلاط اشیاء غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار محفوظ دارند بدانکه ادویه
نباتیه در این کتاب بعنوان منفرده ذکر که در بلدان منتشره الکثیره و ارضی صالحه بهتر یافت می‌شوند

و همچنين دواها در بلدان و اراضي اقوى مي باشد ولهذا ادويه جبلي و صحرائي و بري اقوى اند از بستاني
دوا كه از امور وارده بارده در بلدان حاره يا بالعكس بهم رسد آنها را اكثر امور بد بر دو مزمن باشد و ادويه معتدله
در بلدان معتدله و رطبه در بلدان رطبه پس اخذ آنها از آن بلدان و اراضي اولى از غير آنها است و آنچه از نبات مثمر و غير
است بدانكه بعد از رسيدن بكمال لا بد اخذ آن پيش از زردي و پژمردگي و خشكي و ريختگي و شكستگي اخذ
نمايند و بعد غير رسيده نموده محفوظ دارند و آنچه از نبات اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ريختن برگهاي
آن و قبل از ريختن تمامي آنها اخذ نمايند بلكه آخر فصل خريف بهتر است و بعد بيخ و رخشك نمايند و آنچه را
تمامي اخذ بايد نمود بايد كه در هنگام كمال بلوغ و رسيدگي و پر باري و عدم نقصان اخذ نمايند و بعد ثمر
خشك كنند و نگاهدارند تا بمصرف لابد آيد و آنچه از نبات اثمار باشد بعد از رسيدن و بعد كمال نضج و رسيدن
و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمايند مگر آنكه مقصود و مطلوب خام آن باشد با ثمر
و آنچه را از اثمار رسيده و با پوست خشك بايد نمود همان ثمر در درخت خشك نمايند و آنچه را مقشر و بادور
بايد نمود پوست كنده دور كرده خشك نمايند و آنچه را در سايه بايد خشك كنند در سايه تا با آفتاب
كمي با حفظ تمام خشك نمايند و از گرد و غبار و سر و رطوبت و سموم و تكرج و فساد دور داشته بكوم و غيرها
محفوظ دارند و بالجمله بايد كه كل ادويه نباتيه را در كمال هنگام رسيدگي و بعد از آن و پيش از زردي و خشكي و پژمردگي
و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمايند و در هنگام صفا و گرمي و خشكي هوا بهتر است از هنگام كدورت و برودت و
رطوبت آن و آنچه تازه آن خورده و قريب العهد باشد آن باشد ضعيف است و ادويه بريه صحرائيه اقوى اند از بستانيه
و جبليه و صخريه اقوى اند از آنها كه زراعت در آنها كنند و … اقوى اند از بريه و … و گلها آنچه بالنده تر و خوشبوتر
و شگفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ كه قبل از تمامي شگفتن بهتر است و بذر و ثمر
تمامي آن و همچنين از برگها آنچه ضخيم تر و خوشبوتر و پر باره تر باشد بهتر است از نقصان و اصول آنچه كه
در پژمردگي آن كمتر باشد و از پوست آنچه پر گوشت و بيخ تر و خوشبوتر باشد بهتر است از آنكه آنچه
سادلب پر و پر گوشت و رنگين تر باشد و لون و طعم و رائحه قويتر از آنها كه بهتر و زياده و بو تر باشد اقوى است
از مخالف آنها * و اما لبن … تازه آن بهتر بوده نظر … اوان اخذ نمايند و الا اگر تازه آن
بهم نرسد كه شير از آن گرفته شود … تازه آن را بخوابند و … آن را در آب گرم
بخيسانند و در آفتاب بگذارند تا غليظ و لزج گردد پس آب آن را جدا كرده خشك نمايند و لبن حيوانات را
كه ادويه است از حيوانات … در مصر … ان شاء الله تعالى خواهد آمد
و همچنين لبن … و سائر البان را … و بالجمله در … كه خوب و ذوي القوه
گرديد اخذ نمايند نه از جاهاي كه ضعيف القوه باشد * و اما صموغ پس واجب است كه اخذ و جمع نمايند
آنها را هنگام ريختن شكوفه و اول روز و قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و بايد كه مراعات و معتدل
باشد و پس از خشك شدن … كه منقول و ممتنع گردد … خود بخود از درخت جدا …
… * و اما عصارات بايد از ادويه … اوراق و … اصول و غيرها اخذ نمايند و پس طبخ …
… بهوا و آفتاب خشك نمايند و از گرد و غبار و اختلاط اشياء غريبه … محافظت كنند … و عصاره
… و هنگام استعمال … استعمال آن … و اما
ادويه حيوانيه پس واجب است كه … از حيوانات … الحلقه و الاعضاء …

بهار با ابتدای ضعف و نیش ازو بلاغری و تری و ضعف و نقصان آوردن و معارف دیگر و ذکر آنها از جمله
خوف بر خوان فربه بی عیب و نقصان چهار ساله است که بسبب شدت تا سرآن درعلاج مشک کرده و مسابقه موسوم
بیدانه کشمه وآن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور باشد آن را دیگ نمایند و خوف
اول وآخر آن را نگذارند که ببرد و خوف وسط وادر دیگ و ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد
پس ریزه ریزه کرده در پارچه کرباس پاکی نهی نمایند و پارچه نازکی برای ... اگر در عبار زیر آب بنوشند
ودر آفتاب خشک نمایند و عند الحاجه مقداری مثقال آن را با آب گرم حل کنی و با شراب و امثال آن بنوشند
وبالجمله هر خمری را شرایط معروفه آن در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا نکول و لا بی خود آیند * در نفور حفظ
زمره حیوانات که بار نمایند اند محل نطع و مجرای آن را احتیاط محکم بسته در بسته که عسل در آن آسمدار
باشد که او را بنوشانند احتیاط نگاه دارند ولیکن این در حالتی است که حرارت و رطوبت بر هوای آن بلاد غالب
نباشد والا وجود باعث تباه آن میگردد مگر آنکه عسل را خوب بقوام آورده باشند * در نفور حفظ بعض میوه‌جات
که متعفن نگردند آنکه در عسل چند روز بسته دارند و بعد از آن بسته خشک کرده در ظرف کتانی بپیچند
در ماند آن برند و بند ببندند هرگاه در ظرف چینی ضبط کنند متعفن نمی گردد * در نفور حفظ شراب و بعضی
را با هم جمع باشد نمود با موجبات آن باشد مثل کافور با فلفل و براده آهن با آهن و با تخم مرغ را با نمک
و سادج را با زنجبیل و اما معدنی را با عنبر جنس آن باید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف چینی و شیشه
نگاه دارند و عقاقیر ساده حاره را در بسته ضبط کنند بعد مرد شدن و یا در ظرف مرتبان و یا روی بوریا و سر
بیمار در ظرف مس بهر مماند و عرق فربیل در بسته و عنبر در ظرف رصاصی اسربی و صموغ اوراق و بیخها
و گلها را از جای نمناک دور باید نمود و بذور باید در ظرف چینی ضبط و عنبها و اکثر ادویه مرکبه و مفرده
بهتر است والله اعلم * فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها با هم
مناسب نیست * بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که بخورد مگر هنگام گرسنگی و تشنگی طعام و شراب
نخورد و نیاشامد و آن هم بقدر ضرورت و احتیاج که بمرحله امتلا و تخمه نرسد که مکروه و مضر است و در هنگام
امتلا و سیری و ممرای طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط بعد طعام و
شراب بسیار و بسیار نخورد ننماید و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدیده مفرطه و امتلای گرمی بسیار
در مزاج مگر بقدر رفع رنج ... اعتدال خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر عادی و معتاد و یا بسیار گرم
و یا بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ ثقیل و یا بسیار گرم و یا بسیار سرد * ورد در حدیث حضرت امام
ثامن امام رضا علیه و علی آبائه و اولاده السلام فرمایند اعلم یعنی بدان بدرستیکه جمله بمنزله
دریک ظرف است هرگاه بقدر مناسب آن را بمقدار آب دادن نشود از آنکه زیاده باشد بجدیکه غرق گردد
در آن و نه کم باشد بجدیکه ناقص و تشنه باشد و خشک گردد بلکه بحد اعتدال و بقدر حاجت بود ضمیمه بر
خوردم و آباد می ماند و روز بروز زیاد و اگر عادل نباشد از آن فاسد میگردد و ثمر ندهد مگر کسانی
با کاره بسی حسد بند بقواعد به و اشربه مالم و صحیح و نیکو می باشد پس باید که ملاحظه نمایی در حکم که
موافق بدن و معده تو است باشد و موافق بدن و معده و از طعام ماند پس اندازه آن غذا را مگیر
و بگردان مناسب از اغذای خود و تقسیم فرما باید که اعلم یعنی بدان بدرستیکه هر واحد از طبایع دو سب
سبد آنکه حمری را که سا کل طبایع جملهای باید پس دانید که ... ری حمر را که مسا کل آن است و هرکه

زیاده از قدر حاجت تناول نماید فایده نمیدهد بلکه آن و هر که بقدر آنکه نه زیاده و نه کم از حد لایق باشد
تناول نماید نفعی بخشد و از این طریق صاحب حفظ صحت آن است که صرف نماید طعام را بقدر کفایت و
[illegible] بدن خود برساند [illegible] و خواص او بطعام بادی باشد که دست از خوردن بکشد پس
بدرستیکه این اصلح است برای معده و بدن بود بدانکه [illegible] برای جسد [illegible] که خواهد
که صحیح و سالم و بسلامت باشد بدن او باید که شب طعام را کمتر خورد و تقلیل نماید [illegible] خوردن
مخصوص که گرسنه باشد بهتر و مضر است زیرا که قوت می شود از انسان [illegible] که بعد از آن ممکن نیست
و خطاب بما مور کرده فرمود [illegible] غذای سرد در تابستان و گرم در زمستان و معتدل در دو فصل دیگر
که بهار و پاییز باشد [illegible] سرد است [illegible] اگر بطعام [illegible] آن را بقدر
عادت و [illegible] طاقت [illegible] و [illegible] که خوردن بود در هر روز هنگام [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و تا آنکه در هر دو [illegible] روز [illegible] اول صبح و شب بعد عشا
و [illegible] دیگر بعد [illegible] ساعت [illegible] خوری [illegible] اول تناول نمایی
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] حضرت محمد رسول الله حضرت علی بن ابی طالب را [illegible]
دیگر [illegible] بعد از حاجت [illegible] شراب [illegible] طعام شراب صافی کهنه که حلال باشد [illegible]
از آنکه جمع کنی میان خوردن تخم مرغ و ماهی با هم در یک وقت زیرا که مولد [illegible] و [illegible] و جمع اضراس
است [illegible] آنکه مولد [illegible] تخم مرغ
[illegible] و مولد ریاح در سر و معده [illegible] تنگی
نفس و [illegible] آن است و خوردن [illegible] گوشتها [illegible] بعد
و حجامت [illegible] و خوردن [illegible] گوشت
خام باعث تولد کرم است در شکم و بسیار خوردن گوشت [illegible]
[illegible] باعث [illegible] می شود در بدن و خوردن آب سرد بالای طعام
گرم [illegible] مضر است [illegible] و باعث افتادن آنها است انتهی کلامه صلوة الله علیه * و بدانکه شراب حلال
مذکور را مولف [illegible] ذکر خواهد نمود ان شاء الله تعالی و واجب است که ظرف طعام [illegible] که
[illegible] تناول [illegible] است [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
و در تابستان [illegible] در زمستان [illegible] در [illegible] روزی دو مرتبه [illegible] سه مرتبه
خورده شود [illegible] شریف [illegible] را
[illegible] طعام [illegible] و مادام [illegible]
آروغ طعام [illegible] طعام تناول [illegible] و بالجمله [illegible] گرسنه شود [illegible] که طعام خورد و آب [illegible]
[illegible] آن [illegible] والاطفال [illegible] المزاج [illegible]
و ضعف [illegible] نمی تواند [illegible]
نماید از خوردن نان گرم و آشامیدن آب سرد بلا فاصله [illegible] آنکه احداث عفونت و [illegible] می نماید
و مضر [illegible] طعام [illegible] بالای طعام [illegible] و گوشت
و [illegible] العصر [illegible] بالای [illegible] العصر [illegible] و [illegible] و امثال [illegible] زیرا که

طبیعت بای لطف و سوس سریع الهضم را برودی استحاله نمیشوند و همچنین نمانند و باقی نمانند مخالف
آنها و باعث گرانی و مرض میگردد و همچنین جمع نمایند میان دو طعام که هر دو گرم باشند و یا هر دو سرد
بالفعل و یا بالقوه یا هر دو لزج و یا هر دو قابض و یا هر دو رقیق و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مسهل و از خوردن شیر که
بعد از بوسیدن و از ماست یا بعد از شیر و از گوشت مرغ با ماست و ماهی و از شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی
و از انار با ریسه و از انگور با کله گوسفند و از شیر که با عدس و با ماش و از خربزه با عسل و شیر با عسل و خربزه
با ابتدا امتلای امعا و از آب گرم بعد از طعام شور و از آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر و حلوا و طعام گرم و
سوس بعد از خواب و جماع و حمام و هر حرکت مفرط و ضعف و ریاضت بسیار و در بستر خواب رود و خلای معده
یعنی با سیار در حمام رفتن است جمع میان اطعمه و میوه های که بعض آنها اصلاح بعض دیگر نمایند
مانند طعام شیرین با طعام ترش و چرب با شور و شور با ترش با خلل و سوس و بعض را کمال آن است که جا نو
است جمع میان موضوع بخا که باشد حسب آنکه البته آن هر دو مساوی اند یا مساوی اگر مساوی اند پس گویا
که یک نوع طعام خورده شده اند پس اگر مساوی اند هر یک دفع مضرت دیگری می نمایند و بعد از حاصل
میشود کلی بودن این امر در غلط و باطل است چه هر واحد بود که آن هر دو شد مخالف یکدیگر باشند
و هر یک مصلح دیگری باشند و از جمع ایشان مضرت حادث گردد به علت آنکه هر ضد مقتضی آن نیست
موجود است و در آن موضع نه بر آن که از یک البته مبادی و مصیر خواهد شد و مساوی اند بود که دو شی
مساوی باشد و هر یک از این هر دو مصلح دیگری باشد مثلا یکی به لطف غلیظ و دیگری بکثافت علما و یکی بقوت
دیگری نماید و همچنین و سرمی تواند بود که دو شی مساوی به ضرر کشد به جهت کیفیتی که عارض هر دو باشد
و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب است و اصل آن است که اینها به ادب نوع ضعف و التا و کمات مزاج بر میگردد
والله اعلم * فصل چهارم در بیان احراق ادویه و تشویه و قلی و تبرید و غسل و احکام آنها * بدانکه
احراق ادویه و احتیاج بدان از برای چند فایده است یا از برای ابطال طبیعت آن است بطبیعتی دیگر و یا از برای
نقصان قوت و کم حدت آن است مانند زاج و قلقطار و مرجان خصوص در ادویه عین و یا از برای تقریب یعنی
زیادتی قوت و حدت و شدت سرد در ابطال مزاج آنها است مزاج دیگر مانند خربزه و نمک و صدف و برگ توت
و ساکورا مثال اینها از املاح مصنوعه و رمادات و جواهر ادویه مانند خون حیض لبان و عقرب مار یا از برای
تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا از برای سحق و دفع احتراق عرض آنها است مانند اثمد و نوره و
مرطانات و ماح و امثال اینها و یا از برای سهل و قابل سحق گردیدن مانند توتیا و طلا و نقره و ابریشم و
مانند اینها و یا از برای آنکه باطل گردد رداءت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب حسب استعمال در
نفسیت جات و جمله واعی و اسود سالخ برای جذام و در آنکه ادویه احادلطیف الجوهرانند و یا معتدل و هر دو نوع
خون منجمد شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم میگردد بسبب تحلیل جوهر اجزای حاره آنها
مانند ادویه تلکور و یا کثیف الجوهر و غیر حاد حار اند و بسبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت می یابند
هم در حدت و هم در حرارت مانند نوره و زرنیخ و تا آنکه صلب اند زیاده را تقطیع خلیه لزجه است و
بسبب احراق رطوبت مائیه ملتصقه لزجه آنها کم و نابی می گردد پس بعد از آن سهل و زودتر نرم و زودی سحق
میگردند مانند احجار ابریشم یا آنکه در آنها رداءت و خباثت ماده جوهر باشد و بسبب احراق کم و زایل
گردد مثل عقرب و جمله و یا آنکه احرای عرضه آنها زایل گردد مانند سرطان و یا آنکه حسب اگر بیعی

باشد که اجزای مدبر که جسد را اصلا ترک نکند هر آینه محمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت ترک کند پس
اگر کثیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق ثقل نمودت کند و از رعایت احراق که تبدیل رماد است رسد
با آنکه حدت نیز زائل گردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت مثل تجارت نماید و اما آنکه
در احراق اشیاء شرط است که دو جنس مختلف را با هم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند
بخلاف نباتات و حیوانات * و اما جوهر و مصوغ مانند اسرب را ادنی احراقی کافی است و هرگاه مراد تبرید جوهر
حجری باشد بعد احراق آن را باید شست والا باید بدون آن استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر
که بفارسی آهک باشد و آب سریع الجفاف ... مانند نیم سوخته صلب که قابل ساییدن نباشد و بسبب احراق قابل
سحق گردد آنرا مکلس نامند * اما اشیائی که قابل احراق اند و بدون احراق استعمال بعض آنها جائز نیست
پس از الجمله است ابریشم و اسرب و جبت الآس و ارنب و ... و رصاص که انار است و ... و اسود سالخ و سرطان و طلق
و عقرب و عود و کهربا و ... و زهر ... ازانها در رسوم خود انشاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی در اینجا مذکور
میگردد * احراق نوره که نوره باشد آن است که ظرف سفال را بر اخگر گذارند و آن را در آن اندازند و نگردانند
تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و نوره را زیره زیره کرده در آن اندازند و حرکت دهند و
همچنین جمله ... گرم نمایند و تجدید نمایند تا آنکه سوخته شود و نگردد مانند خاکستر * احراق
جمیع زبد البحر و مانند آن ... که مسمی به تکلیس است آن است که بگیرند هر مقدار از هر کدام که خواهند و آب
و نمک نان بشویند و خشک نمایند و در کوزه مطین بطین حکمت کرده در کوره آجرپزی یا تنور حمام و یا تنور
بسیار گرم بروی جمعی بگذارند تا آنکه سوخته و سفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نشده مکرر در آن
عمل باید نمود * احراق جند که ... آن است که بگیرند مار خانگی را درست و زنده در کوزه کرده سر آن را
بسته و بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذارند پس برآورند که خشک شده خواهد بود
... نموده بار دیگر کرده ... نمایند * احراق خطاطیف که خفاش و بفارسی پرستو باشد آن
است که بگیرند بچه خطاف را ... و پر آن را کنده ... آن را حلال کرده ... آب است ...
در زیر نمایند ... در کوزه کرده سر آن را گل حکمت بسته در تنور ... اخگر گذارند
تا محرق گردد * احراق زجاج که بفارسی آبگینه و شیشه باشد آن است که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف
خالص با کلوخ از سنگ ریزه و خاک و غبار دور شده باشد در کوزه مطین با نوشادر کرده سر آن را محکم بسته در تنور
حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد * رماد زجاج و خاکستر آن همین آن است که زجاج را
در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب ملح اندازند و بعد از آن مکلس شده باشد جدا نمایند و باز بقیه را گرم
نموده در آب ملح اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد
و بعضی از آن مقدار مثقالی باد ... آب گرم برای تفتیت حصاة ذوی الفعل است * احراق زرنیخ
آن است که بگیرند زرنیخ اعلی خالص صافی را و زیره زیره ساییده شود و با طلا نموده در کوزه مطین بطین
حکمت کرده سر آن را محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بگذارند و بر اخگر گذارند
و مادام که از آن بخار سیاه برمی آید ناقص است و چون بخار آن سفید بر آید سوخته و کامل خواهد بود * احراق
سلحفاة آن است که بگیرند سلحفاة ... سنگ پشت را ... احشای آن افگنده و ... در کوزه مطین کرده سر آن را
بسته در تنور ... آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد * احراق صدف و صدف آن است که بگیرند

صحیح مقلد املس را و نطس حرحالص بگیرند و در تنور اخگر گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آن
است که سفید گردد و اگر بعد از سوخته نگردد مثل آنچه مذکور گردید در تنور بگذارند تا آنکه سوخته
گردد و صفت و اعمال آن را سر بدین طریق احراق نمایند * احراق عقیق و یشب و یاقوت و اعمال اینها آن است
که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه آن سوخته جمله ریزه ریزه و قابل سحق گردد
* احراق نقره آن است که بگذارند نقره خالص را در بوطه که از گِل حکمت در آن باشد یعنی بوطه را در مقلد آب
ملح آلوده باشد و مکرر بگذارند تا قابل سحق گردد * نوع دیگر آن است که نقره را براده نموده و با آب و نمک
در ظرف آهنی با آتش نهند تا تمام آب برود و اگر خوب سوخته نشود بار دیگر گوگرد در آن نهاده و تنور را نهند تا سوخته
گردد * و اما تکلیس آن بطریق حکمای هند آن است که جمله مرتبه آن را اصلاح و رقیقه نموده نگر گوگرد و سرکه آلوده
با آتش نهاده و جمله بار دیگر و طرف نهند آن ملح آلوده بگذارند بس برهان کرده در ظرف آهنی با آب
و نمک بسیار نمور را تا آنکه آب تحلیل رود بس گوگرد در آن نهاده و بر هم زنند تا مکلس گردد
* احراق قطران جهت سوداء آن است که بگیرند ملح مطلس نطس حکمت رودان قطران کرده بر آتش
گذارند تا آنکه بگذارد و نصف رسد بس بگیرند چوبی راستی از آهن و در آن فرو برند که بدان
آمیخته گردد بس بر آورند و در هوا اندازند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده است و الا باز بر آتش گذارند
تا در آن چوب و بلیح منعقد گردد آنگاه فرود آورند و بکار برند * احراق سم و مری آدمی آن است که آن
سمه او صابون و عمران سابه کرده بمقراض و مرد ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی با آهن کرده بر روی آتش
گذارند و چندان بر هم زنند که قابل سحق گردد * و اما سرنه و تحمیص و تعلیه * بدانکه این مرتبه الفاظ
بالاشتراک و الاحتمال بمعنی بریان نمودن است و بالمفصل آنکه سرنه آن است که الحبه را بریان باید
نمودن و حوب حمری دیگر از قبیل حمص و باقلا و ماش و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند و یا در
زیر آتش و یا جای گرم دفن نمایند که تمام رسیده و سوخته باید مانند اصل و ابزرون و معمولاً و حب
السلاطین و امثال اینها و هر یک از اینها انشاء الله تعالی در جای خود ذکر خواهد یافت و یا آنکه کوفته
و باعمل سرشته در لفافه نکل گرفته در تنور معلق کنند بس بگذارند بس بر آورده بکار برند مانند اسبوس
و ثمره الطرفا و امثال اینها جهت مسهلات و عمر ما تحمیص آن است که طرفی را در آتش بگذارند که خوب گرم شود بس
اجزا خواهند آن را در آن بریزند و حرکت دهند تا سرعت تمام که آن چند بخاری و بعد رائحه بریان گردد در مغز
مانند تخم بارتنگ و ریحان و مرو و سیاه و کشنیز حنطل و زیره و بزرقطونا و بالجمله هر دوری از هر دو را که
خواهند و بهمرین طریق از برای ادرار و سرگی بانشای است و در وسط تحمیص آن است که از آن حمری برآید و اندل
مرح بر سه گردد و تعلیه آن است که در روغن بریان نماید تا بدانکه برداشته سرخ گردد مانند بذور و یا
بعد از آنکه تسکین و سرکه مانند فلفله عقص و یا تبیل تکه تحمیص دانسته که بریان شده مانند حب الحنظل در امثال
اینها * و اما بدین که اصلاح بریانیدن آن بهتر مرتبه و برورش داده بعض ادویه است که در اینها حلب
و مار داء ب رعایله باشد تا آنکه کم و زایل گردد مانند ابرزون که بسیار لاع باشد مرتبه و یشوب گرا آلوده و مانند
کتاب در بانه رد تلمرد تا اگر بریان زیاده و به هر حوامض دو سرشد که در هر مرتبه تمجود و سرشد بریاع
نماید بهتر است حب الملوك که در روغن بادام و بادام بلندانه روز باید حاصل * و دیگر که حب السلاطین
است که در سرکه نگاه بدارند تا مدتی تمرد * و برنگ که خوار شده بروغن بادام حرب یا دل کرد و جرس کوبیده

مار چینی استعمال باید نمود و تشریح که در لغت بمعنی در سرکشی الاغ خوش باید داد و شیار زیون که
در میانه روز در سرکه باید که بخسانند و بد بهر مربك تیر بتفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد * تدبیر دوم زرنیخ
که بهر کی الاکانگ وجه ی ارمنی است بلغت اصفهانی آن است که باید چند عدد آن را ریزه در کوزه کرده
و سر کوزه را بلعه کما ینبغی بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که آتش تحت بشد بدارند تا در زرنیخ کسته و پرورده
گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند * تدبیر سلاجه که عبارت از بول برکومی است که در مسکن او جمع
شود آن است که آن را در ظرف … کرده بر آن آب خار جمله و بول گاو آن مقدار ریزند که او را بپوشاند
و در آفتاب تا آتش گرم کرده بدست بمالند و صاف آن را در ظرفی کنند و دست و تکرور در آفتاب نگذارند
تا مانند عسل غلیظ گردد * اصلاح سوم آن است که آن را بکوبند و بد سابر ورد بسر تجمانند و در عرض آن
… بار سیر را نمود … نمایند و هرگاه … اورام و شدید احتباس ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال
نمایند بعد از ترویس … نگو در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه تجمانند و خشك کنند
و بکار برند و با دوا بعض صرف استعمال آن جا ترست * اصلاح ادویه جهت … سائیده … سقمونیا و سبع سوکران
و امثال انها که در غایت … و … باشد آن است که … بسیار ورد … سرکه و تجمانند و مکرر
… خشك کرده … روغن بادام و یا روغن … یا روغن … نه … برورند
و بکار برند اگر آن … باشد در روغنهای بارده و باردی را در روغنهای حاره پرورده کنند و یا مغزهای
مناسبه مخلوط نمایند * طریق دیگر که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است و بی عائله مشاهده
نموده آن است که ادویه … را بعد از آنکه در شیره … در آفتاب با عرقهای مناسبه خمانند … باشد
خشك شد و آب آن را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید ادویه آن معجون را با آن … و هرگاه
در حبوب استعمال کنند باید با بعض ادویه … آن حب که از جوش دادن رفع … آن نگردد … باید با همه
آنها را حل … کنند آنگاه با سایر ادویه … حب سازند و … آنکه مراد از … در این مواضع … باره
… و … اصلاح … آن است که بعد از آنکه دانه آن را
برآورده باشند در … روغن … آن مخلوط نمایند … که …
… باشد … اصلاح … و هرگاه … را … که در آن ترکیب کنند
… و مغزها … احل کردن روغن … تا آنها بکوبند و … مغزها جهت اصلاح …
… است * واما الحبه را باید … نمود که … عبارت از آن است … آنکه …
… و … لطیف از … و … و … و رفع حرارت … از … رفع …
… است … با … باشد … و … ولا … و …
ارمنی و … است مانند … و … آب و اطبان … و موم و
… و … و تشریح و امثال … آن آنست که … و … تا … باشد بسیار
نرم سائیده و در هاون … آن کرده آب بر آن ریخته با همگی … تا … باشد با آب
مخلوط گردد پس آن را با همگی در ظرف دیگر ریخته و درد آن را با … سائیده و … آب داخل کرده نرم
آن را … و درد آن را … نمایند … مجموع … با آب مخلوط شده در آن ظرف دیگر رود و بعد
از آن روی آن را … داخل … و … گردد پس آب بالای آن را ریخته … را …

کرده استعمال نمایند و عمل موبی و صبر و لاجورد و لک و مرداسنگ و موم زرد و توتیه مزبل در اماکن خود انشاء الله
تعالی ذکر خواهد یافت * اما عمل اطمان آن است هر گلی را که خواهند سوده شود و آن مقدار آب که او را فوت
سوسانند که سه چهار انگشت بالای آن ایستد تخمینا شش از بارمه کوزه‌ای بگذارند و بگذارند تا نه نشیند
سوده ته نشین را خشک نموده بکار برند * و عمل ادهان که مطربه باشد * بدانکه هر روغنی که مکرح و کهنه
و طعم آن بد شده باشد و خواهند که زایل و باره کنند آن را آن است که آن روغن را در ظرفی کنند و تیغ یا برف
در آن ریزند و برهم زنند تا تیغ یا برف آب شود پس از روی آب برداریند و اگر تیغ و یا برف نباشد با آب سمار
سرد سرحوب است و اگر نکند دفعه باصلاح نماید دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با گلاب سرهمس ا برد ارد
و با گلاب و برف و تایخ و با آب سرد سرحوب است و روغن گاو و گوسفند را با دوغ گاو و ترش خوب بذاب و در
حس خوش آرد سفید گندم بریان با سنبل یا دوغ مرحمه گردد اما روغن سوزد نیکو است * عمل سرح
که روغن کنجد باشد آن است که با آب نمک سمار برهم زنند و ا آتش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کنند
و با آب صاف خالص سمار برهم زنند و بجوشانند پس آب را از آن جدا کرده نگاه برند * عمل رفت
و امثال آن مانند موم و موصابی و سیر آن است که گداخته در آب صاف نیم گرم بریزند تا که ورت
آن ته نشین گردد و انچه بر روی آب ایستد بردارند و عمل الحاجه نگاه برند * فصل یازدهم در بیان
معرفت افعال ادویه مفرده و خواص آنها و بعض اصطلاحات طبیه * بدانکه ادویه را افعالی چند کلیه و جزئیه
و افعالی چند سیه نکیه است و افعال کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف و امثال اینها است
و افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرض و دمی و حالی خاص مانند منفعت در مرض سرطان و دواسیر
و برقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و افعالی است که متراکب افعال کلیه اند مانند منفعت
در اسهال و ادرار و حیض و امثال اینها و این افعال هرچند جزئی اند و لکن چون امر زی اند که نفع آنها
عام است جمع بدن و مخصوص عضوی نیست عام است لهذا مشابه به کلیه اند و سایر افعال کلیه بعض آنها اولی اند
و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه اند مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها همان افعال اند بعینه و لکن
متعلق و منسوب به دیگری نظر به زیادتی و نقصان مانند احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخین
و تبرید اند لکن متعلق و منسوب به دیگری سایر افعال دیگر صادر میگردد از اینها مانند تحلیل و جمع و جذب
و انزال و تسمیع و تعریه و تقطیع و تحسین و غیرها در سه ذکر کرده شود افعال مشهور آنها را با بعض اصطلاحات
این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه نیز در این ذکر باب و در سرا هم تیر خواص و افعال بعض ادویه بیرحو اهد آمد
* اما خواص ادویه و افعال آنها * الف * اکال یعنی خورنده عضو و آن دوائی را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل
و حلا و تعفن که دارد هر آن اجزاء جوهر عضو بخاید مانند زنگار * ج * جالی یعنی پاک کننده و آن دوائی را نامند که
ازالت آن چسبنده رطوبات لزجه جامده و دفع آنها باید از سطح عضو و دهانه مسامات مانند آرد باقلا و ماء العسل
و سرد ای حالی ملس طبع است چه حکم در ابتدا مصلحه نماید * جاذب یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که تحریک
در آورد اخلاط رطوبات را که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی خود
و ظاهر جلد مانند جند بیدستر و ... سندان الحدید باشد و حارا از عمق بدن بکشد و برآورد
مانند گوشت حلزون * جامد یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که ازالت آن باشد که اخلاط رقیقه سیاله را
منجمد بسته گرداند مانند موم * ج * حالی و حلال یعنی گشاینده و آن دوائی را نامند که تیغ موی

واسع گردانند و آن را دافع مادّه و تا آنکه سبب کند که تا ماسکه شود مانند زرنیخ و نوره * وسفیداب و
رجا کمتر * جلاء یعنی پاک کننده * و آن دوائی را باشد که بسبب حدّت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام
اخلاط گرینده * جاذب کنند * را و نماید با آن حدّ که رحم کند عضو را مانند کنگر * خ * خاتم یعنی تمام کننده
رحمها و آن دوائی را باشد که بسبب قوت مجففه خود در سطح ظاهر جراحت بقوت و رطوبتی بگذارد و جمع کند آن را
و حسکریسه بسته و نگه دارد آن را از آفات مانند کوشت و زرنیخ صالح برویاند * د * دابغ دوائی را باشد که بسبب
لزوجت جوهر کثیف خود دهن تحلیل مانند دبغ * ردع یعنی مانع و برگرداننده ماده بعضو آن دوائی را
نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود داخل کند در عضو کسانی که تنگ گردد مسام آن و شکند حدّت
حرارتی که حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گردانند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که بعضو ریزند و عضو
را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام * ردع در مقابل جذب است * ع * عاصر یعنی فشارنده و آن
دوائی را باشد که بسبب شدّت قبض جمع خود اجزای عضو را فشار دهد تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل
و فرج آن است منقطع و جدا گردانند و از و مستعد نگه دارند تا باشد تو آمد باشد قشار امثله بوسیدی در دمل
* ع * عطاس یعنی عطسه آورنده * آن دوائی را باشد که بقوت حالته مشتعله خود که رطوبت باشد به قوت فاعله
که حرارت باشد تحریک و سیلان در آورد اخلاط را و زائل گردانند آنها را از مطلع عضو باشد ماء الشعیر و آب
خصوص آب سرد گرم و گرم * ف * فاتل یعنی کشنده * و آن دوائی را باشد که بسبب صفت جوهر روح حیوانی و قوی را
هلاک سازد مانند افیون و بیش را این مرادف سم است یعنی گفته اند که زهر حیوانی مخصوص باسم
سم است و زهر حیوانی مخصوص بقاتل * فاسر یعنی حل کننده * بوست و جدا کننده * آن و آن دوائی را باشد که بسبب
شدت قوت جلای خود حلاً دهد و بسود بوست باشد عضو را مانند بسط و زرارند و هر چه بقع و مانند * تحلیل یعنی
و کلف را و مانند این سود و را * ك * کاوی یعنی داغ کننده و سوزنده * و مراد از آن دوائی است که جلد را بسبب شدت
احراق و تجفیف خود بهم در آورد و مجاری اخلاط را مسدود و ماده و مسام را بسد کند و عضو را نگردانند مانند
عضو گرم بریان داغ کرده شد * مانند زاج و لعطار * کاسر الریاح یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوائی را باشد
که دوام ریاح غلیظه منعقده را بقوت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته دفع نمایند و باید تحلیل برد مانند تخم
شبت * ل * لاذع یعنی گزنده * و آن دوائی را باشد که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال
در مسافات کمتره در نسبه بهم احداث نماید که اجزای آن باعتبار ماهیت محسوس نگردد مانند استعمال خردل
باسرکه و تا سرکه به تنهائی * لزج یعنی چسپنده * و آن دوائی را باشد که بالفعل یا بالقوه در جمیع با هم حرارت
مزاجی در آن باقی باشد گسته اجزای آن از هم منقطع نگردد مانند خطمی * م * مبرد و آن دوائی را باشد که
بقوت مبرده خود احداث برودت نماید مانند کافور * منضج یعنی تحریک آورنده قوت باه و زیاده
کننده ماده آن و آن دوائی را باشد که تولید ماده منی و ریاح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت
فضلیه خود در مجاری اعصاب و عضلات اعضای تناسل و منتزل او بود مثل نخود و نوشیدن زرده تخم مرغ و
مانند آنها * مخشن یعنی خشن کننده * و آن دوائی را باشد که بقوت مجففه خود احداث تجفیف و خشکی در
عضو نماید و رطوبات آن را تلطیف نماید و تحلیل برد مانند بیاض روس * محلل یعنی تحلیل کننده * و آن مقابل
است آن دوائی را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گردانند اخلاط و رطوبات را مانند برالسمع
* مفرح یعنی سرور دهنده * و آن دوائی را باشد که بسیار گرم و خشکی بسبب شدت حرارت و نفوذ خود اجزای

لطیفه و رطوبات عضو را به تحلیل برد و احداث احتراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ * محکک یعنی
خارش آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را
بسوی مسامات جلد و بعد جذب خروج نرساند مانند کبیکج و اخره * محلل یعنی به تحلیل برنده و آن دوائی را
نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعی که حبس شده و قرار یافته اند در آن
و جدا گرداند اجزای آن را از هم و بخار دفع کند جزء بعد جزء تا آنکه باقی نماند از آن چیزی مانند جندبیدستر
* محمر یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را و باشد ملاقی او
متصل است بدان از بیرون و جذب کند بسوی آن عضو خون بقوت و بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و مثل
این مرتبه است فعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج * مخدر یعنی بی حس کند و آن دوائی
را نامند که بقوت برودت و تبرید و تکثیف خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع
آید از نفوذ روح نفسانی در آن و از آن بی حس گردد و از حرکت باز ماند تا آنکه روح نفسانی حساس
متحرک را کمتر رساند که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک
میباشند * مخشن یعنی درشت کند سطح عضو و آن دوائی را نامند که بشدت قبض و تجفیف خود ناهموار گرداند
سطح عضو را مختلف الاجزاء تا آنکه منکشف نماید اجزای رطبه مملسه آن را و ناهموار نماید اجزای
آن را از آنکه نگویند بسبب شدت جلا و تحلیل خود تحلیل نماید اجزای رطبه مملسه آن را مانند اکلیل الملک
و خردل * مدر یعنی ادرار آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و تلطیف اخراج و دفع نماید مائیت
اخلاط و فضول سائله را بسوی گرده و مثانه و عرق و بسر * مندمل یعنی اندمال آورنده و اصلاح کننده جروح و قروح
و آن دوائی را نامند که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل زخم و قرحه و میان اجزای جراحت که بهم
نچسبیده گرداند و نگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ لزج معری تا آنکه منعقد نکند نگر مانند دم الاخوین و صبر
و کندر و صمغ عربی و امثال آنها * مرخی یعنی سست کند و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود
نرم گرداند قوام اعضای کثیفة المسام را نرم و مسامات آن را وسیع تا آنکه بسهولت و آسانی منتفع گردد در اندفاع
فضول مجتمعه در آنها مانند ضماد شبت و برگ کتان * مرطب یعنی رطوبت افزاینده و آن دوائی را نامند
که بسبب زیادتی شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید مانند البقلة الباردة * مزلق یعنی زلق کند اخلاط
و این دو دوا بر مطلقا است و یا قوت باشد و حرارت و رطوبت می باشد مانند البقلة الحارة * مزلق یعنی لغزاننده
فضول و اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت ملسه و رطوبت مزلقه که دارد بلمس سطح عضو نماید سست تا بلغزاند
ثفل را در آن محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا * مسدد یعنی سده باعث بند
و منع گردد و آن دوائی را نامند که بسبب یبوست و کثافت خود و بسبب لزوجت احداث سده نماید مانند
کثیرا * مسکن یعنی ساکن کند و آن دوائی را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیرطبیعی باز دارد مانند
بزرالبنج و بابونه و کافور و گل * مسهل یعنی اسهال کند و آن دوائی را نامند که بقوت مسهله و حرارت
نفوذ و جلاء در تمیز و جذب و دفع خود اراده اخلاط نماید و فضول معده و امعا را اخراج و دفع نماید
نظیر امعا * مشهی یعنی اشتها آورنده طعام و آن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید برای اساس غذا * مصلح
یعنی اصلاح کند و آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید چون رفع ضرر آن نماید و یا معاونت
فعل آن کند و یا جهت دفع و اکثر جذب آن نماید و یا مانع آید آن بود سبب وصول آن به اعضای صحیحه بعد

* مصلب دوايي را نامند که خون غليظ را با مواد را صلب و سخت گرداند بسبب برودت و يبس و قوت جمع و تکثيف خود واين در مسايل صريحی است * مطفی يعني بنشاننده دوران وحدت اخلاط وآن دوايي را نامند که بقوت برودت و با اعتدال خود تسکين حدت و سورت اخلاط حاره را و با سوی مزاج حار ساده را * معرق يعني عرق آورنده وآن دوايي را نامند که بحرارت و تلطيف و تفتيح خود رطوبات منتشره در جلد و اعضاي در بدن را بعرق دفع سازد و اخراج نمايد * معطس يعني عطسه آورنده وآن دوايي را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحريك مواد دماغي نمايد بجانب خيشوم و بعطسه دفع سازد * معطش يعني عطش آورنده وآن دوايي را نامند که طبيعت را عطشان نموده سازد اعم از آنکه بسوی خشکی تابش سود مايل شده و حرارت بهوای نارد مثل دل و رنه و مواد از عطش عطش صادق است نه کاذب * معری يعني تقريح کننده وآن دوايي را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که مسامات و فوهات عروق تنگ سازد و مانع سيلان گردد مانند آملج سمنه و مرد و ای لزج مثال مرلی حرارت در آن نامندی گرداند آن را مغری ساده خام * مغثی يعني بکرداننده وآن دوايي را نامند که حرارت غريزيه حدود فاسد گرداند مزاج عضو را و رطوبات را و ارواح آنها بسوی آن متعفن گرداند و تمام آن را به تحليل برد و نابود را نابل انکه نگرد بلا حرج عضو بگرداند و بسرعت حدت حرارت و ناکل برساند تلکه بکرداند آنها را ناسد و بصورت حرارت غريزيه در آن نامعفن ماند رويه و تاثير * معلط يعني غليظ کننده واين خلاف ملطف است * مغشي يعني سکننده و داره دارد کننده سکر ره وآن دوايي را نامند که در آن قوت حاده باشد که جوهر اخلاط لزجه حره برسد در بدن زرد رلزم گرداند احوال آن را مانند حوالمهود و سکسر ماهی و ريما دگرم در ساد عضو غرائها اراد و هم مفيد حصاة * مفتح يعني گشاينده سده وآن دوايي را نامند که تحريك در اورد مادة را که در احل مجاری و مسامات و تجاويف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گردد مانند قراسيون فعل مفتح اذری است از فعل جالی براي آنکه فعل جالی به تلطيف و تحليل است و بابه تلطيف ربعمل نيست هر محرو مفتح است و هر محلل و لطف مفتح و هر لطف مثال مفتح اگر باشد مايل بسوی حرارت با معتدل و هر لطف خالص مفتح * مفتح يعني خام کننده وآن دوايي را نامند که بقوت برودت و يبس خود باطل گرداند فعل حرارت صوری و غريبي از اخلاط را خام و مضر را نافع سازد واين در بعضی مفتح و ناصح است * مفرح يعني فرح آورنده وآن دوايي را نامند که تعديل مزاج و تلطيف اخلاط روح حيوانی و نفسانی نمايند و بسبب آن بهارا و حرارت را زايل سازد و دماغ را قوت دهد و حواس را تکونگرداند و دهن را صافی سازد و کسالت را دورکند مانند شراب * مفسی يعني تراکننده وآن دوايي را نامند که دون حرارت خود سقوف و ترا کند بسا رد و ترياق مسعه را و زايل دفع گرداند * مقطع يعني جدا کننده وآن دوايي را نامند که به سبب قوت حرارت ولطافت و نفوذ خود نفوذ نمايد مابين خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نمايد آن را اند تصرف در قوام آن مانند سکنجبين و خردل * مقی يعني قی آورنده وآن دوايي را نامند که بقوت حرارت خود در تمس نمايد اخلاط غليظه مجتمعه در مجاری غذا و معده را و قی دفع نمايد مانند تخم ترب * مفرح يعني جمع کننده و خرل آورنده وآن دوايي را نامند که بقوت حرارت و نفوذ در جلد حرارت خود به تحليل برد و نابود سازد رطوباتی را که ميان اجزاي جلد است و تفريق دهد اجزاي آن را و جذب کند مواد در بيه را بسوی آن و جلد تحرجه نمايد مانند بلادر * مقوی يعني قوت بخشنده وآن دوايي را نامند که تعديل قوام عضو و مزاج نمايد تا آنکه مانع آيد از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نگهدارد تا آنکه برسد نمايد ضعف را و نفس نمايد مرد را نامند دهن زرد و يا باخاصيه خاصيی که در آن است مانند طين مختوم * ملطف

یعنی ملطف کند. وآن دوایی را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند حاشا * ملین
نرم کند. وآن دوایی را نامند که بقوت حرارت معتدله ورطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و
امعا است این اعمار مصنع ومزلق است مانند سقمونیا خیارشنبر وترنجبین وشیرخشت * منضج یعنی اعتدال
دهنده قوام اخلاط ومواد وآن دوایی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید وقابل دفع سازد آنها را اعم
از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش وبالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا وبابونه را
مرهم نمال گرداند مانند حلبه * منفخ یعنی نفخ آورند. وآن دوایی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه
باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل نماید بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد مانند لوبیا
وبدانکه مرخی در آن نفخ است مطلق ومصر بعض اجزا را عدیه واد وبدانچه تحلیل یابد رطوبت آن در معده
اول وریاح نفخ آن در معده نماید وابتلال آن سرد ومانعا باشد وبادر امعا وانچه رطوبت فضله آن باشد
وآن مادهٔ نفخ وریح آن بود در نفخ آن در معده واسعابه تحلیل نمرود بالتمام بلکه باقی بماند وجمری از آن
در عروق اعضای نامل نمرود مانند زنجبیل ودر زحرجمر از آن مسقط است وباعث نعوظ همان ریح است
* موسع مروح یعنی حرکت آورند در زحمها وآن دوایی مرطبی را نامند که مخلوط گردد برطوبات مروح وآنها را
زیاده گرداند وسائغ حسک سدن وجاری شدن آنها آید مانند مرهم زرعی * منبت که ملحم نیز نامند یعنی
رویانندهٔ گوشت وآن دوایی را نامند که بگرداند مزاج خونیکه وارد جراحت می شود معتدل ومختلف با آنکه
مستحیل بگوشت گردد ومنعقد شود در آنجا گوشت جدید صالح * فصل سیزدهم در بیان بعض اصطلاحات
* حرف الالف * اجام یعنی نیزارست * اکمر کمله جمع آن کمر * اتهر دررت احمرنام رگ گردن است که شاه رگ
نامند وار قلب رویند وار هر دو جانب گردن گذشته وبسر رسند که از قطع آن حیوان زنده نمی ماند زیرا که آن
مجال روح حیوانی است بعربی جمع ندن وصاحب ناموس ظهر را نیز از هر گفته * اجلاح درید یعنی * اجرد که
مرید از موی سائیده وبرد اطراف عمارت از اطفای حرارت غریزیست بسبب انطفای رطوبت وآن را موت احمر می
نامیده استعمال وانقطاعی می باشد * اجوف بفتح اول وسکون جیم وفتح واو وسکون دال در آخر نام رگی است کلان
مجلب کند رویند ودو راست یکی بطرف بالا رفته ویکی بطرف پائین ومنشعب به شعبهای مختلف گشته اند
برای رسانیدن غذا بجمیع بدن زیرا که آن را اجوف از آنجهت نامند که جوف آن گشاده از جوف رگهای دیگر است
ونیز نام بطن ودرج ودو عصب مجوفه که نوری در دو چشم آمده اند ودر بدن سوای آن عصبی روینده * اردماغ
نعصب * احمر یعنی که نور رنده شد * لسان به یعنی کسیکه جمری مانع بود که نیز از مانع باشد * اصل یعنی
بیخ وآن اعم است از آنکه از سنگ باشد یا از گیاه * اغصان یعنی شاخها وآن مخصوص بشاخ گیاه است واحد اوان و
مفرد آن غصن * ابو مالی جمری است که در آن عمل را حل کنند ونگهدارند وجوش دهند آن را * اکحال نیم
کشیدن جمری بود * اکسومالی سکنجبین مخلوط از سرکه وعسل است وبعضی زیاده می کنند در آن آب دریای شور
نامند در دا * اکلیل بمعنی تاج وایر تارلک وعمر آن نیز آمده است ودر اذ ومه مراد از آن جمری ربح بودن شکوفه
وبار ونبات است واکله واکال جمع آن آمده * اکتاب مراد از آن تکامد اسبر عضو است که نجار اذ ومه که در
آب جوشانده باشد ویا گرم کرده باشد * اودیه جمع وادی است یعنی کنار رودخانهاست * اودرومالی عسل
وآب باران با لمناصفه در هم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته اند * اوکسانی سرکه مخلوط با آب ونمک است
* حرف الباء * بادزهر اسم نیز زهر بربان است وگویند هرچه دفع سم کند ومسموع ومرکب باشد مخصوص

بادی است * باهر جمع باهر است * باکوره نخستین میوه که برسد * بهر بر بلند * بثور جمع بثره دو دو یا بسیار آن را استعمال
نمایند * بزر و بفارسی بلغور باشد * بزاق و بصاق آب دهن * در رائحه بادروج باتاب در خلاف ورد و سرد باشد مثل حماض
* تبع بمعنی پلمره و مرحه را طعم مرکب از مرارت و ... باشد بادی اسم خوانند * بعض نوابی در خسند * بطایح
زمینهایی که آب در آنها جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند * بعر بفتح اول سرگین * بکر بفتح اول و آخر اول
دو چیز * بنک استرنک گرمها که در میان اشجار مکون شود * حرف التاء * ترپای بفارسی تریاک باشد و مرحه
در بیان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج روح نمود که دفع ضرر سمها نماید یا بی اسم باشد و گویند تریاق
مخصوص به سباعی است و آنکه افیون را تریاق می‌باشد جهت حفظ قوت آن است که در زمین اسم تریاق اطلاق
ولو * تصعید آنچه سراب با آب * تصعید آنچه تا بس اجزای آن را صعود فرماید لطیف آن را اخذ کنند * تعلیق
آویختن چیزی نگردد و بسا ندانسته * تفه بمعنی بی مزه مراد طعمی است که نه تلخ باشد و نه کریه و نه با مزه آن
مرطب و ملین وارخای بسیار و تولید بلغم باشد * تکرج بفارسی نادر گویند و آن متعفن شدن طعام است یا لون
یا مرد * تلیس بمعنی صار و واکرد و سوختن خمر و شراب نمودن بهره بر دیس آمد و مراد از آن مهماساخت
بعضی از ادویه است جهت نمود سرعت یا سرد رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه با اجزای باشد یا به عمل دیگر
* حرف الثاء * ثقل بمعنی گران بمعنی گران آمدن بر طبع که بر فعل بود و سریع الزوال نباشد * ثمر بار نبات است مثل خوشه
میوه و امثال آن * ثمس لعب یونانی است و مراد از آن مرحه از نباتات مانس درخت و گیاه باشد * حرف الجیم * جبر کسر
عضو شکسته را بستن * جرله برای شمله رمسی سنگ لاخ * جرس نیم کوفته که بلغور نامند * جفاف خشک و خشکی
* جمد بضم اول و بای گرد آمد و جمع شد و بسته شد و جرم جمری است * حرف الحاء * حابس بمعنی نرس * حاد بمعنی
تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل انفعال اجزای آن است * حب آنچه در تمر باز روبی غلاف بود مثل
گندم و جو * حرف بمعنی گزنده که اجزای آن در زبان فرورفته بسیار بگزد و تعریق اجزای آن نماید * حشیش گیاه خشک
و بسته آنچه خشک شد و گویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن نمود و یا ساق باشد و آنچه نمش برسد
* حکاکه آنچه از سابیدن در محو حدا شود * حلاوت شیرینی * حلو بمعنی شیرین آنچه زبان را منبسط سازد و ایدال حرارت
در آن احداث کند و لذت باشد شیرین نامند * حلیب شیره شهار و آن شیر تازه دوشیده است * حمل بار نبات
است اعم از ... و بسا نه تمر * حرف الخاء * خاثر آنچه اجزای خلط را بهم آورد و غلیظ کرده اند * خرو سرگین طیور
و مرغها * خفیف بمعنی سبک و آنچه بر طبع احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد * خلع بیرون رفتن سر استخوان
از مکان خود * خلاء ... صحیح است * خلیع ... * خمل بمعنی پرز است در ادویه مرحه شده نرز بر سطح ظاهر
آن باشد مانند آنچه بر روی مخمل باشد * حرف الدال * دابغ آنچه جهت لزوجت کثیفه خود نه دست مخمل
مثل دبغ * دسم مرحه زبان را نرم سازد و اجزای آن را منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسی چرب باشد * دلول
بمعنی مالیدن است و مراد از آن آنچه از عضو یا ... برانگیختن بر بدن بمالند * دواء غذائی آنکه تا بر کیفیت آن زیاده
بر تاثیر کمیت و ماده آن باشد * دواء سمی آنکه تکیفیت تا بر آن منافی مزاج بوده بالخاصه کشنده باشد مثل
افیون * دواء مطلق آنکه تا بر تکیفیت کند و جزو بدن نشود * دهنی آنکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث
استعمال او گردد مثل مغزها با تخمها و حبوب صندل ابیض و عود و زرد و مانند ... * حرف الذال * ذرور
آنچه سابیده بی مانعی بر عضو بمالند و یا بپاشند * ذفرینوس * ذوالخاصه آنچه بانیروی صورت نوعیه خود
کند اعمال ... نرمی باشد بار هم * حرف الراء * رادع آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد

وردع فایل حذب است * وسخ فسله بضم اول اسات * رخس بضم اول و ثانی نبات نورورده دراد و له مرحله را ل ر
وردنکس بلند * رنبور رسمت * ردی اند حرس اسدارل اخلاط عدر معماد العوام وانکعب سکرت سود * ررس
آرسد سود برد بارود رادو نه ابیه درساب و حرس جوهری تمام باشد * ر سوب به سه ما باب رایحه درماتعاب
لدارند بر روی آن به اسد آن را اسب باشد * رمس رطوبت علطی را باشد که در اطراف پلک حسم جمع شده
حسد و باشد * ورب سرکس حمرابات * ر رو سالی سراب معد ارعصاره ظ سرح است باعمل * حرف الراء
* رعونه قطعه بسیار کرنه رمرکب ازمرارت و بلوحیت است رعبارل مری که برون حمر انات بر اسد را سر کمچه است
که با عری باشد و دراد نه ابیه در سطح از حمری سه بموی باره برآمده باشد سرخ باشد * زم سکونه زکل
باشد * حرف السین * ساحل کنار دریا * سایل ابیه اجرای آن رهمه جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجرای او منقطع
بود یا سرد مثل آب و روغن * سماخ سوراخ * سمطانی کره * سمین ابیه بسیار نرم مانند باشد * سمر بمعنی رسیده
میراث ابیه بفارسی زر باشد بحسب صد نه کنیف وجا صب حرد مزاج را باشد سارد مانند سس * سمر ابیه
باشد از واسطه یا بمالند ومری جوهر آب باشد * سمل نه در سنت گوسف و بلد بری عرب کذا ینک آنکه بفارسی
سمیساشد * سهل رمس نرم * حرف الشین * شامخ کوه بلند * سر بضم اول و کسر ثانی در پلک رمس حسم
و سرمانی که بانام حسی بلند رکامل و آنکه با اجرای بمعه سانه باشد و آن نمرو ورن ولطف وصمغ و نزر و سرور
اصل رحصارهٔ حب است مثل درخت حرما * شلح سرنکسر و فراحی و سمیلدی روی است * شلح عسل بمعنی
ارمم هارسب و کسحس عصل است * شن بضم اول و سکون ثانی فراحی گرسنه دهان * سرف بضم اول و فتح ثانی
کنکوماست و دراد و نه ابیه در اطراف اورواند برآمد کمهادامه باشد مسرف باشد مانند سرا بار * سطب بضم
اول ثانی ارمابون الادب حوهر سمر و بضم اول و سکون ثانی از قاموس اللغه حد اگر بندب و دور سدب و نوس
بارکردن و دراد و نه مرحه مانی صفات باشد سطب گویند * سمدا ابیه در کمد * حرف الصاد * صالح الکیموس ابیه
از وحوب متولد گردد بهمه جهات آنکه اعتدال داشته با احلاط مخلوط با آن نه در طبعی باشد و خلط بد از و
متولد شد * صدید رمس سکسمان * صعی بضم اول و ثانی آنکه نزاد نمر باشد لو دربرید لس رد گردد و بمعنی
طرب وکنارو رسانات ابیه حس دارو باردی و مثل نطرلی داسه مستعمر نباشد مصفی با مثل * صفس نوست
درست و محکم باشد * حرف الصاد * صماد ابیه علط العوام که سایع و نرم باشد بر عصو نما لند و یا مرژ
دسمل اعم از آنکه موم و روعن داسه باشد و یا نداسه * حرف الطا * طافی ابیه بر روی آب ایستد * طمع ابیه
حو باشد آب آن را استعمال کند * طبخ حوردن رطادونه که آسان باشد معنی باسم لازم است * طری تازه است * لا
اسیداز ردی الغذا باشد در عصو به البد رنام نوعی از سرات است طب بضم سکون ثانی حوسبوبه بسیار آن لا کمره
* حرف العین * عس بضم اول و سکون ثانی گیاه است * عصار و بمعنی عصیر است امادرابیه با نس و مانا نماب
متعمل کرده باشد استعمال نمایند * عسر آب افسرده از نباتات که محمد شده باشد * عطر بالفتح بوی خوش
و بکسر خو موی عطس کسر فا طعمر و مسب که زبان را در سد اردواجرای آن را سسب درود به هم آرد و فعل آن
بمرتد ر تکثیف و تصلب و تحسیس و ردع است * عمور جوهه نبات بات و عما سد جمع آن است * حرف الغین * غرغره
بمعنی آوازه حلقه است که ارحلق برآید و مراد از وحرکت دادن ما تعاب است در حلق بر بردن آن ربا بروسودن
ورنیسر آن سخن سادمحمد بارس ارنبات * علط بمعنی کمف است و در اعد نه تصیر مثل اول است واستعمال
لمط کمف رادو نه * حرف الفاء * فاتر آب نیم گرم * فتیله بمعنی ساده که حمر ص بد ربا ند * فرحه سائله کدمل

وخمر را مخصوص باشد * فرفیری بمعنی رنگ بنفش است * فسخ ازهم جدا شدن * حرف القاف * قابض معرّ گرنده
را باشد که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اعضا است و در عرف
طب مراد از آن شی جامد است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو جمع و استمسال نماید * قصبات شاخهای گیاه نی سان
است و قصب واحد آن است * قطور آنچه در گوش ریزد و در اعضا چکانند * قمحدوه بضم اول و ثالث و سکون ثانی سنهای
خوشه گندم * حرف الکاف * کثیر الغذاء آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود * کثیف خلاف لطیف و آن جزوی است که
اجزای او بعد از آری بقول انفعال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت نماید * کاوی آنچه گرم کرده
بر عضو نهند تا مثل نمک سوزش کند م * کیموس اخلاط شوند * از هضم کبدی است * کیلوس کشکابی است که از
هضم معدی بهم رسد شبیه بکشک محلول در آب * حرف اللام * لعاب آنچه با مایعات در ظرفی کرده بره مزید
و ترکند * لحاء ریشهای باریک نباتات * لزاق لصوق آنچه بر عضو چسپانند و با چسپندگی باشد * لطوخ بمعنی
اندودن جزوی است بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد * لطیف آنچه در شان او باشد که بعد از ورود
در بدن منقسم گردد باجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران * لعابی آنچه از
خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده جزوی لزج بهم رسد و چون برشته کنند از آن آب رنج دود
* لغون بمعنی انگشت نیم است که از مخروق ریشه باشد * لیفا آنچه از اصول و لحای نباتات ریزند و باز نگار از لحاء
باشد * حرف المیم * مائی عسل است * مائی در اطباء رماء الرواطب ماء العسل اند * مانع آنچه ضد جاذب باشد و سیلان کند
در سن الهرم باشد * مبرد آنچه سوزان خرد کرده باشد * مر بمعنی تلخ و مرجه بعطر طاهر بزبان بود کند و درست
سازد و با کراهت بود و طبع را برهم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع و عفن است * مروح سالمدن حد برا اعضا
* مزاوت برا کند * مسمت آنچه جواب آورد و باسوم مرادف است * مسکر مرجه معنی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد
یا نباشد * مسوح آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند * مسمح نی مره و با بعد مرادف است
* مصرل آنچه در سوختن بعد رماد نبرسد * مصغ جاشد جزوی است * مضمضه مزمایعی که در دهن حرکت دهند
* معنف جمند و کیسد * معمول آنچه درستن آن مبالغه کرده باشد * مفرق بضم اول و کسر ثالث بازل مرودر
اسما رگها مرجه سران ممرا رسود و رواید داسمه باشد مفرق گویند * ممس ید تو * منحول آنچه نخته باشد
* حرف النون * ناسف آنچه جذب رطوبات مبالغه کند اعم از آنکه مناسب او مرمی نباشد سل آمله آبند
و ناسوری باشد جوف استفراغ و ناسف راجعل بر باشد * نطی در لعاب مراد از لعب دوی است و در ادویه مراد گیاه
خود روی است که نکشته باشد * نمر نباتاتی ساق است که بر زمین پهن شود که بفارسی نبات گویند * نشاره
آنچه بعد هاون و دم ازه ریزه ریزه باشد * نسوق آنچه نمی کشند * نفوح بحای مهمله و بحای معجمه بر آمده
جمع آن نفوخات آبی و آنها ای خوشه و رانا مدکه تر بدن باشد و امرح و سوی است مرکب که زبان حرمش سرنفس
مستعمل دارند و در مرکبات در حروف النون اسماء الله تعالی خواهد آمد * نطول مرجه را دوساند و آب آن را بر اعضا
تریزند تا سوته بمعنی ازان است * نفاح مرجه دران رطوبت عرسه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نماید مستعمل
در ریاح سود خواه در معده و امعاء مثل مسوها و خواه در عروق مانند معرما و اکثر تخمها و تمرها بی را فعل تقویت
با ه است * نلوح آنچه از اد و به دائمه باشد و بی مانع در تن دمید * نقوع و نقیع آنچه خیسانید و بدن خوش
هان بود و استعمال کند * حرف الواو * وتب جستن از جای * وبی گرید * وعره بعنی سخت زمین * ورود
براندر جستن آن * وهن سستی * حرف الهاء * هاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گد را نیدن غذا و حلط کند

وسبب زوال شمرآن سودمند مصطکی * ممل تاره مدن * مس آنچه حرم آن سخت زبرینه باشد و باطل
شرد ته زیره سود ممل صوحوب و عاوبموب * حرف الباء * باذوج بس سر

* فصل فقط مفردات بیماری ها و امراض به ترتیب حروف تهجی * آدر بمد الف و ضم دال و سکون رای مهمله و مهمله * ادره
بضم الف و سکون دال و فتح راء و ها باد خصیه و ورم ریحی آن است که خصیه بزرگ شود از جهة طبعی و علامة
کمه اگر بر ظرف مسی سود و فرود آید دران خبری از بادی آن سوی تکی ارد و خصیه آن را آورده ریلد و بس باشد
واد رة ماني که در الی باشد ریحی و رطوبات بسیار بیش معروف خصیتین و سنح کمه اگر انصاب بجلدی بود که
از بسالل کدسه بیستس آید آنرا اورده و ریلد باشد ز ماسوای آن راحتی ناسر عام و صاحب بها نه گفته
کهادره عم نفحه خصیه است و بفتح سله که نمامی دنه خواسد * آجله بمد الف بکسر حای و ضم دال مرد و معجمه
مامرادف حمود است * آکله بمد الف و کسر کاف و فتح لام و ها نفس و باکلی است که در اعضای بدن و سلد ورود سرابت
کند امانماد آن و باده از انتشار آن باشد رطاهر بصورت درجه باشد و بفارسی آن را خوره باشد * آکله القم
مرضی است که در صورت سمه بفروح است و در ابدال زمانی سرابت کند و بسیاری از دماب راد و گرد و بلد بر
باشد به سبب عفونت * آمه بالف ممدوده و فتح میم مشدده و ها نفری اصالی است که در سر واقع شود و باد ساع
در مد * ابر فلسا بفتح الف و بای موحده و سکون رای مهمله و فتح فای و سکون لام و فتح سین مهمله و الف بلعث
رومی اسم نوعی از صرع است * ابرده بکسر اول و سکون بای موحده و کسر راء و فتح دال مرد و مهمله و ها بمورست
در جماع که مرد ان را حادث گردد از علة برودت و رطوبت به سبب کثرت جماع ثمره آن در اصل زائد است
* ابرش بفتح اول و سکون بای موحده و فتح رای مهمله و سکون شین معجمه نقطهای سفید است که در صورت و بدن
بهم میرسد * ابرته حرار است * اسطرطاوس بفتح اول و سکون بای موحده و فتح طا و کسر را مرد و مهمله و سکون
بای مثناة تحتانیه و فتح طای مهمله و الف و ضم واو و سکون سین مهمله بلغت رومی سطراللعب را باشد و آن تب
صفراوی و بلغمی مشتمر از یکدیگر آنکه یک روز نوبه صفرا و یک روز نوبه بلغم باشد * ابنه بضم همزه و سکون
بای موحده و فتح نون و ها مرضی است که حادث میگردد مردان را خصوصاً کسانیکه در مزاج ایشان ابنه
غالب باشد و عادت کرده باشند که مردان با ایشان مقاربت نمایند که مجامع را ماشی د و ا بسس حود
به نسبت ایشان راضی و شهوت بسیار است اما عمر مختل شود و بدان سبب حرکت در رمی آن شرد و ترع
می افتد کی خلقی خلقی طبعی ورد رحم حادثی * اما خلقی یا از نسل ابنه است که پدر او مابون بوده یا آنکه
با مادر او بسیار مقاربت در خصوص در حال حمل و یا ارضاع میکرده که سرایت بدان کرده و یا از جهت
حصول مزاج ابنه است در خلقت او * و بد آنکه اب بسامل این مابون بسبب نگران عاشر ماثل باشد ز ن
کرحکموی باشد رد هنگام وروز بادنی سبی دعلعه در ان می یابد و تصور ت اگرچه مرد است اما بسرن
از ن بدتر است * راما حادثی اگر به سبب اعتیاد بدان است و احوال ایشان مختلف می یابد بعضی بعض
ما معتلف مسا بد و بعضی با نزال سي درد در اماعای ایشان و بسکین خلقت ایشان و صول می روبعضي حود
سردران حال انزال میکنند و ارس مثل حالات دیگر * ابورسما بفتح اول وضم بای موحده و سکون واو فتح راو
سکون سین مهمله فتح میم الف و نون سرآمده یای اول اعی نوبانی است بمعنی سیلان و باصطلاح
اطبا مرضی است حادث از خون و ریح * ابو لفسا بفتح اول وضم بای موحده و سکون راو فتح بای موحده و سکون
لام و کسر فاء و سکون سین مهمله و فتح بای مثناة تحتانیه و الف یالیتی است که ساسل بمامی هر ه دس بدنه

بامالسرای مورث * ابیلیمیا بفتح اول و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یای
مثناة تحتانیه و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانیه والف بعضی گفته اند نوع از صرع است و بعضی گفته اند
سکته ای است که مانع حس و حرکت باشد * آتشک بمد الف و فتح تای مثناة فوقانیه و سین معجمه و کاف مرضی است
که حادث میگردد از سودای محترق با عفونتی که بواسطهٔ غلیان و انفصال اجزای آن از هم طبیعت آن را دفع بظاهر
جلد و یا باطن بسوی عضوی از اعضاء که محبس یا ضعیف و یا قریب با بعید باشد نماید و یا بسوی اکثر اعضا
بحسب قلت و کثرت ماده و حدت آن با استخوان و اعصاب نیز جواهر عضو متورم گردد و یا متقرح و یا نگردد و انواع
آن بسیار می باشد و نوع بزرگ آن متقرح گرداند عضو را و می اندازد آن را اگر زود معالجه ننمایند و بعد معالجه
اثر آن در تمام بدن بعضی را مدتی و بعضی را مدت العمر میماند و باد آن مفاصل را متورم میسازد و از حرکت
باز میدارد و سنگینی در عروق بهم میرسد با حرارتی و التهابی و بعضی نوع آن با سوزش بسیار می باشد که گویا
اخگر آتش بر آن عضو گذاشته اند و مشهور و لهذا آتشک نامند و آبله فرنگ نیز نامند جهت آنکه ابتدای
ظهور آن از فرنگ بوده و یا از رواج آن برای آنکه مبدا از زنان بسبب زیادتی غلظت کریههٔ سودا و به است مانند
گوشت گاو و حمیر و مرغابی و امثال اینها و شرب شراب و کم موجه تلطیف بدن نمی شوند بغسل و غیر آن
* ارمنی دانه نیز گویند جهت آنکه اولا از بلاد ارمن ظاهر شده و اکثر حدوث آن اولا بر اعالی بدن باشد
صرف و مزمنی باشد باعتبار غلیان مذکور و صعود ابخرهٔ آن و یا با میل خصوص جوانی اعضای نازل جهت
ثقل ماده آن که سودا است با سفل رجوع بسیار باشد مادهٔ آن و یا کمتر شود در جلد و لحم و اوتار و اعصاب
و مفاصل حتی استخوان نیز بهم میرسد و اعضای باطنه نیز بخلاف امراض جلدیهٔ دیگر از اقسام جرب
و جذام و جدری و حصبه و امثال اینهای آن در ابتدا اکثر حدوث بثور آن آنکه بسیار سرخ و با بلند باشد اطراف آن بلکه هموار
و در ابتدا متصل با بلند باشد بثور بسیار برمی آید و چون متقرح گردد در حرارت و رطوبت آن بهر عضو که برسد
آن متقرح گرداند با غشا و رداء به ماده و بخار و نفس صاحب آن نیز باعتبار کمال مناسبت سرایت و بعضی امزجهٔ
لطیفه را مضرت حتی بجامهٔ صاحب آن و نوعی از آن از مباشرت با زنان فواحش [illegible] اولاد هم میرسد
و این سرایت [illegible] باشد بعضی از آن بهم میرسد [illegible] است که [illegible] را اگر [illegible]
له بر دارند ساقط میگردد اند و به تفصیل در رسالهٔ آتشک حکیم میر عماد الدین محمود قدس سره مذکور است
* الاتساع بکسر اول و تای مثناة فوقانیه مشدده و فتح سین مهمله و الف و عین مهمله مرضی است که گشاده
میگردد در آن عنبیه حسب نقل صاحب اسباب و علامات زیاده از حد طبیعی و بعضی گفته اند
اتساع بمعنی عنبی است زیاده از وضع طبیعی و اختلاف نموده اند اطبا در آن و در انتشار بعضی مخصوص
دانسته اند اتساع را با اتساع عنبیه مخصوصه و انتشار را با اتساع ثقبهٔ عنبیه و بعضی بعکس این گفته اند و از
کلام متقدمین مترادف هر دو با هم ظاهر میگردد و تحقیق آن است که اتساع در پردهٔ عنبیه و یا در ثقبه
[illegible] انتشار لازم آن است و اتساع مرض است و انتشار عرض و فرق میان هر دو آن است که در اتساع
ظاهر میگردد دور [illegible] اجزای عنبیه و در انتشار [illegible] و کسانیکه عارف بدان نیستند [illegible] اند که گویا
جسم ازو سیاه شده است * احتباس احتقان و اجتماع مواد است در بدن و لازم معنای هر دو می آید و احتباس
طمث از آن قبیل است * اجتماع الرطوبه علی القلب مرضی است که انسان در می یابد که گویا دل او در آب شنا
میکند جهت آنکه رسیده اند سردی و رطوبتی را که در اگر بیه است دل را و دل حرکت میکند برای دفع آنها

از خود نیش گویا سامسکند دران راس مرضی نمی‌باشد مگر بحرکت معده * الاختلاج بکسر همزه و سکون خای معجمه
و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و جیم در لغت عضوی است عمر و معنی اردن که مهماه حرکت اضطراری باشد بحرکت
بی در پی بی اراده برای دفع ماده ریحی محتبس دران عضو یا برودتی ما کسیدن آن اگر ماده آن ابدال و
ریحی باشد و الا ناراگر ماده دران مجتمع گردد آن حرکت سریع بود نباشد و محتبس اگر غلیظ و بسیار باشد
امتداد میباشد و کثرت امتداد آن منذر امراض است مثلا اگر بما مل تمام بدن باشد منذر بسکته و گاه
فالج و رعشه و اسرخا است و اگر در وجه منذر بلقوه و اگر در مری باشد منذر بصرع و مالیخولیا و اگر در راس
منذر با ورام صدر و اختلاج لب منذر بقی و در ابتداء لقوه و صرع اختلاج لازم و مقدمه آن است و فرق میان
آن و رعشه آن است که رعشه در اعضای آلیه یعنی مرکبه بهم میرسد و حرکت آن بی اراده و مایل باسفل میباشد
و سرعت حرکت بعکس نمیباشد و برودتی بارعوب میکند بخلاف اختلاج که حرکت با وجود عدم احساس
بجهتی مایل نمی‌است * و بدانکه اختلاج در اعضای بسیار نرم مانند مغز دماغ و در اعضای بسیار صلب سر
مانند استخوان نمیباشد بلکه در اعضای متوسطه در نرمی و صلابت عارض میگردد * اختلاج القلب حرکت
ناخوش آیند دل است به سبب فرط امتلا * اختلاج المعده حرکت سمت خفقان است که در معده حادث
میگردد و لیکن از سبل امتلا ط که در اعضاء عضلانی بهم میرسد * اختلاط العقل آفتی است که در افعال
فکر به هم میرسد که و آنها تغیر و تشویش و فساد اما بسرحد بطلان و زوال نمیرسد و الا جنون باشد
* الاختلاف بکسر اول و سکون خای معجمه و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و فا اسهال بی در بی و اسهال
دوری را نیز باشد و گاه بمعنی اختلاف الدم نیز آمده * اختلاف الدم گاه مراد از سحج امعاست و گاه اسهال
کبدی و فرق میان آن مرد و از چند وجه است اول آنکه کبدی بیمار نمیباشد به سبب حرارت و رطوبت
کبد بخلاف امعائی دوم آنکه کبدی مقدار آن بسیار میباشد به سبب بیماری خون در آن بخلاف معوی
سوم آنکه در کبدی اولا براز دفع میشود و بعد از آن خون به سبب دوری کبد بخلاف معوی که مخلوط باخون
می باشد چهارم آنکه کبدی وجع نمیباشد به سبب عدم احساس کبد بقول جمهور و کمی وجع بقول بعضی بخلاف
معوی که قوی الوجع است به سبب قوت احساس آن * الاختناق بکسر اول و سکون خای معجمه و فتح نون و الف
و قاف در لغت بمعنی خفه شدن و باصطلاح اطبا عبارت از برسیدن نفس است بسوی ریه و قلب و نازل شدن
آن ابدال ابدال و بند شدن سواری و جمیع اصناف خراشی با تنگی نفس و عسر بلع میباشد و اگر سبب در حنجره باشد
نفس تنگ نمیباشد و اگر در مری باشد بالعکس * اختناق الرحم مرضی است شبیه بصرع و غشی که ابتدای آن
از رحم و انتهای آن بدماغ و دل بواسطه حدوث و عروق صوارب و عرقها میباشد * اما سبب آن بصرع اختناق
ادوار و سقوط و تشنج بعض اعضا مانند میان عمر آن است * و اما مشابهت آن بغشی از جهت آن است که صاحب آن
مسدود در نادر آ و ارغمرا و سرد اطراف زردی رنگ رخسار و صغر نبض و نفس در اکثر احوال و گاه دران نبض
عظیم میباشد و بعد از آن بهر ماده است از میباشد به سبب انصباب ماده دران جنس * و اما مشابهت آن با اسبال
بصرع و غشی اختناق بعلل اکثر دوای محرکه و جماعه است و رحم در آن کشیده میشود بجانب فوق و گاه مایل
مکی ارد و جانب راست و جانب میباشد به سبب استرخا و حبس طمث و منی * احلوس بفتح اول و کسر خای
معجمه و سکون تای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و سین مهمله ورمی است که در مقعد و انثیین بهم میرسد
* ادلاع اللسان بکسر اول و سکون دال مهمله و فتح لام و الف و عین مهمله بزرگ شدن زبان است بمرتبه که در

دهان نگنجد و بیرون آید و شیخ الرئیس از جملهٔ اورام دانسته و بعضی از عرق حس اورام گفته * ارتیات بتقدیم
اول بر ثانی الف است و تقدیم نون بر تا که نوعی از ماهی است * ارتعاش مرضی است شبیه به تشنج که حادث میگردد
در اعضای آلیه یعنی مرکب که متحرک باراده اند و فرق میان این و اختلاج آن است که اختلاج دفعه حادث
میشود و لیکن دفعه زائل میگردد بخلاف ارتعاش و در ارتعاش عضو میل بطرف پایین میکند بخلاف اختلاج که
متوجه بجمیع جهات و بالا و پایین میباشد و گاه در وقت ربه بهم میرسد و کلام مرتعش میباشد دایم باشد آن باقی
است و وقتی که عارض پیران گردد بسبب ضعف قوت اسباب زائل نگردد * ارتقاء انقلاب رحم و رمی است * ارواب
در لغت بمعنی پریدن است و ماروی و مرکون شخصی است که او را پریدن باشد * ارتفاع الخصیه بالا رفتن یکی
از آن هر دو است و یا هر دو از کشش خود بسوی مائیه و مانع آید از اکثر حرکات و دول ها سواری و قطره قطره آید و
سبب آن امتلای عروق و ضعف است بر آن اگر ضعف باشد کو حیل و کسل ... سود بمنی خود خاصه در حال
خوب نمار و فرو رفتن در آب سرد بهم میرسد و اگر سبب آن قوی باشد خصیه تمامی بالا رود بسوی میان و غالب سرد گاه
با سیاه مبدل گردد بسبب بی تمامی بالا میرود * استرخاء مرضی است عصبانی که ضعف و سست میگردد در آن
عضلهٔ اعصاب حرکت و ما جرمی آید از تحریک عضو و لیکن آن سبب اعصا ... افاده میباشد و سطا رعب در
حرکت انقیادی نمی باشد و مخصوص بعضوی نیست و اکثر لازم فالج است و بر وجه ... مرادف فالج است و ما بر
متاخرین فالج عبارت از استرخای حادث در یک شق بدن است و استرخاء مخصوص بعضوی نیست * استرخاء الجفن
بفتح جیم و سکون فاء و نون سستی است که در پلک بالای چشم بهم میرسد در پلک بالای چشم بسبب سستی عضلهٔ کشنده
آن بسوی بالا از غلبهٔ رطوبت بر آن * استرخاء السرج بفتح سین معجمه و زای مهمله و جیم در آخر مرضی است
که از روز ... بیرون می آید بسبب آفتی که در عضله مطبقه ممسکه آن بهم میرسد و یا بسبب رسیدن
سردی بدان او یا شرب آب رطوبات را * استسقاء در لغت بمعنی طلب آب است و اجتماع ماء اصفر را در شکم نیز
گفته اند * و باصطلاح اطبا مرضی است که اکثر حادث میگردد از مادهٔ بارد غریبه که داخل خلل اعضا گردد و
اعضا را برآمده دارد و آن یا مفرد میباشد یا مرکب و مفرد از سه نوع بیرون نیست زیرا که مادهٔ آن یا ریح
است یا غلیظ و یا ... دو نوع است یکی آنکه شامل جمیع ظاهر بدن باشد که در خلل و فرج اعضا داخل
شده آنها را برآمده دارد و اکثر ابتدا از قدم و ساق و ران و شکم ... کند و بعد از آن به سینه ...
... بر اعضا و این را لحمی نامند و دوم آنکه شامل جمیع اعضا نباشد بلکه در مواضع خالیهٔ نواحی
اعضای مثل ... ماند فضای بطن که عبارت از معده و ... و امعا است ما بین صفاق و ثرب و یا ثرب
و امعا ماده ... کشنده شکم را برآمده و منتفخ دارد و این را طبلی نامند و غلیظ تکنوع است و مادهٔ آن نیز
در ما بین صفاق و ثرب و یا ما بین ثرب و امعا در آمده شکم را بزرگ دارد و این را زقی نامند و وجه تسمیهٔ مرتبه
بسبب مشابهت آن است بدان زیرا که لحمی مشابه ... بسبب زیادتی گوشت است و طبلی
بسبب مشابهت شکم آن است بطبل که چون دست بر آن زنند مانند طبل از آن آواز آید * و زقی بسبب مشابهت
آن بمشک پر آب است که چون حرکت دهند آواز آب از آن آید و این را ... انواع گفته اند و استسقای مرکب
چهار نوع است زیرا که مرکب یا از دو نوع است مانند مرکب از لحمی و زقی و یا از لحمی و طبلی و یا از زقی و طبلی
و یا از هر سه * استطلاق البول ... مراد از آن ... بول است * اسقاط ... حمل است از رحم و برآمدن
آن ... * اسنان ... نوعی از مرض ... * اسهال مرضی را نامند که حادث میگردد و مراد

ملامسه حرکت کند معای مستقیم دفع گردد از ان فضول زیاده از مقدار طبیعی و بالاحتمال آنکه بر آمدن زاد
نشود حرکت کند معای مستقیم بدان ممد از بدن ماند
بدینه است بطون معای مستقیم زیاده از مقدار طبیعی و از هر عضو که باشد منسوب بدان ممد ارند مانند
معوی و معدی و کبدی و مراری و دماغی و طحالی و ماساریقی بدین قسمت از هر خلط که باشد موسوم بدان
باشد دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و اگر آن را ادوار و دات معین باشد آن را دوری باشد و اسهال معوی
گاه باشد و گاه بدون سحج مسامات بی سحج از لعی باشد لهذا مراد از مطلق معوی سحجی است و نیز اسهال کبدی و
ماساریقی مسامات بدون ساب کبدی و ماساریقی آن است که کبدی معوی مسامات با آن رنگ بول نیز خلاف ماساریقی
و بدون ساب آن مرد و معوی آن است که خلط صلبی از کبدی بسیار مسامات غیر مخلوط نیز بلکه خلط بعد از برازدفع
سگردد و بدون معص و سحج و مراد آن کم خلاف معوی که با معص و سحج ودر زالاتبال و مسمی بهر * اسهال
الدموی اگر از اسحاج غربی باشد از عروق معای دقاق اول غائط دفع گردد پس خون ریمی آید با زیاده حرارت و اگر از
معای غلاظ باشد اول غائط باخون برآید پس بی خون و با آن علامت حرارت باشد و اگر سبب سحج اخلاط مادة
حریفه و با اسهال بسیار باشد که خراشیده سود سطح امعا و اس با عطش بسیار و مخلوط بطاهر غائط باشد * اضی بفتح
الف و صاد مهمله و نون مشدده بد بوی زیر بغل و صاحب نیز باشد * اطرغما بفتح الف و سکون طای مهمله
و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر عین معجمه و فتح بای مشدده و الف لاعری بدانست بسبب ملامس عدا
* اعمال عند الاطلاق مرا ... است ... که ... عند المصلد طبیعت و باطن
بمسهلات شکم است * اعوجاج الذکر کجی ذکر است و کسل گی ذکر است و ... آن ... * اعیاء بکسر
همزه کلال و ماندگی بسیار است که عارض مفاصل و عضلات گردد و ... آن را ... باشد ... از عمر حرکت
باشد سبب آن معلوم نباشد ... مرض است و بعضی گفته اند اعیاء ... د باشد ... بهم رسد و
خون زیاده گردد با ... عارض گردد ... حرکت عارض گردد آن را اعیای ریاضی
باشد و ... بواسطه ... که ... بواسطه
گفته گی اعیا آن را ... بواسطه ... اعیا ... و حکمی اعیا باشد
آن را سعی باشد * اعما بکسر الف و سکون عین معجمه و میم مفتوحه و الف ممدوده ضعف قوی ... باشد
یعنی بیهوشی ... * افصرس بالف مکسوره و فای ساکنه و کسر طای مهمله و
ضم بای ... سا کن ... مهمله ... یعنی حمی دق * ابطوس و اطبس
و اطیعوس بکسر الف و سکون با و کسر طای مهمله و سکون یای ... و ضم عین مهمله و سکون واو ...
مهمله و بلغت دیگر ... * اقوما بفتح
* اقوما بفتح الف و سکون قاف و ضم عین مهمله و سکون واو و فتح میم و الف ... است که ... باشد
و در ... بود و ... * الهواء بکسر الف و سکون لام و کسر های مهمله
و ... و الف ممدوده ... زوال و ... بر آمدن ... است ... * العصاب العصب ...
عصب ... باشد * الص ... اعل است ... گفته میشود که
الس الرجل یعنی ... است یعنی ... * الزمنع همزه و لام گفته اند مرادف وجع است ...
گفته ... است که الراع ... و وجع ... آنکه المراد ... است ...
که باشد و وجع ... گفته ... کردم ...

فی بیان الدوار و جمع بیان السدر و دوار استعمال شان و صاحب بحر الجواهر گفته که صحیح لمرفوع بیان الدوار و جمع
به نام بیمری مرادف گرفته که اگر با الدوار یک شی تعبیر شود وجع است و بعد از آن الدوار در تعریف الدوار
گفته اند که بر آمدن از حال طبیعی است بسوی حالی غیر طبیعی * الامتلاء عبارت از پری بدن است از اخلاط
و پر بودن رگها اطلاق میشاید بر دو نوع اخلاط بحسب کیفیت و این را امتلاء بحسب کمیت
میشامند رگها اطلاق میشاید ترکیب کمیت اخلاط و از رواج تحلیل که ترکیب او نعمت امکنه خود را بکمیت اعتبار
مرحله بحسب کیفیت صالح باشد و این را امتلاء بحسب ارغنه نامند و ترا کدورت مکان حمری بر سود
السد عرض آن می افزاید و از طول آن میکاهد و همین باعث کسیکی در طول و انبساط اطراف خود است
در عرض د... بر پری معده از طعام و شراب نیز اطلاق میشایند * امتلاء خلاف القلب ... و بر یکان
خلاف قلب از رطوبات متحلل از راس و بر یکان عروق آن است از عرق علمط کفار غذای قلب ورید تا رمانه
و با آن عطر تمسن دموه نفس را انبساط و انتشار متحرس و مانند اسماد رد مری و بطوء نفس و فراخی
و امتلاء آن در رطوبی میشاید * ام الدم تفرق اتصالی است که در شریان بهم رسد و سببش که شده تفرق
اتصال اگر در شریان واقع شود ملتحم میگردد و خون از آن جاری شود و بفضای که در اطراف آنست ریزد
و در کیف آن را زیر ... نفسا رسد آن نفسا ابرگرد د آب خون تا رسوی شریان این را ام الدم نامند و قوم اطبا مر
الجا ... ام الدم میگویند * ام الصبیان مرضی است که عارض اطفال میگردد از رحم و لادت
بلحاظ ... سالگی و این اکثر ... حادث ... مساند و چون اطفال ... عارض
میگردد لهذا آن را ام الصبیان نامند و بعضی ریح الصبیان ... صدا ... و آنرا ام السطان ... و فزع
السطان ... * ام ... بفتح الف و سکون میم و کسر عین معجمه و ... یای مثناه تحتانیه والف و کسر رای
مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله حمی بلغمیه دائره است بلغمی دوائی * ام ملدم
بکسر میم ثانی و سکون لام و فتح دال مهمله و میم بمعنی حمی است * امرویدوس بفتح الف و ضم میم و سکون
واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله یونانی بمعنی جریان
خون از بواسیر است * انبرسما بالف مفتوح و نون ساکن و بای مضموم و را و ساکن و سین مکسور و یای مثناه
تحتانیه و میم مفتوح والف یونانی بمعنی سلان است * انتثار الاهداب ... نقطه ... یای مثناه فوقانیه
و بعض مژگان است بسبب جمع شدن رطوبت در انها و یا فاسد شدن غذای آن و میل نمودن بسوی حدت
و حرارت * انتشار بکسر همزه و سکون نون و کسر تای مثناه فوقانیه و فتح شین معجمه والف و رای مهمله مرضی
است که گشاده میگردد در آن سوراخ مردمک یعنی حدقه زیاده از مقدار طبیعی و بدان سبب نور باصره
منتشر بیرون می آید و منتشر میگردد در بیمری نمیرسد * انتصاب النفس مرضی است که در آن بادر بیمایند
اتصاف که نفس نکشد مگر آنکه راست نشسته و گردن را راست نماید و سر را بالا کند * انتفاخ بکسر همزه
و سکون نون و کسر تای مثناه فوقانیه و فتح فا والف و خای معجمه زیادتی است که در عضو بهم رسد بسبب
در آمدن مادة ریحی و آن بفارسی مرگا ... ذکر نماید و مقید بانتفاخ بطن ... آن مراد زیادتی
حاصل از ماده ریحی و غیر آن است که در آن عضو بهم رسد * انتفاخ العین زیادتی است که از ماده بارد
بلغمی و باردی عارض چشم گردد با ... * انتفاخ المری مرضی است که حادث میگردد در مری از امرحا
و ... سبله ... آن ... عضله ... آن است که صاحب آن ... فرو بردن آب

و فم آن از اسمای زمه سابقه و لکن لقمهٔ بزرگ و اسمای غلیظهٔ ثقیله را فرو می‌برند و بسبب * انفجار الدم
من الاذن جاری شدن خون است از گوش بسبب جراحت و یا دریدن بعض رگی از رگهای آن و یا امتلائی که
مؤدی باشقاق انفتاح گردد و یا بسبب ضربه و صدمه بدان * انقلاع الاذن برآمدن گوش است از جای خود
به سبب جذب قوی یا زخمی که بدان رسد و یا ورمی و یا ریحی که فشارد آن را از جای خود برآورد و سمت کند
از جانب دیگر * انقلاب الجفن مرضی است که میل میکند در آن مژگان بسوی اندرون و جلد به را کج میدارد
* انقلاب المعده مرضی است که انسان طعامی را که میخورد بعد هضم شدن آن را قی میفرماید و وجه تسمیه آن
بدان جهت منقلب شدن و برگشتن اسفل آن باعلای آنست و یا از جهت انقلاب فعل ماده و انعکاس آن است
از مقتضای طبیعت خود و فرق میان آن و ایلاوس بدانست که ایجه در انقلاب معده دفع میگردد معفن نیست
و در وی فساد زیاده می‌باشد و برد خوردن خمر صاف و رفع شدن مشابه بخلاف ایلاوس * انعماریرس
بفتح همزه و سکون نون و کسر باء و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر رای مهمله و ضم یای مثناة
تحتانیه و سکون واو و سین مهمله تب بلغمی باشد است که هر روز آید * انقالوس بفتح همزه و سکون نون و کسر
قاف و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و ضم لام و سکون واو و سین مهمله حمی یومی است که بآن برودت رطوبت
و حرارت در ظاهر باشد * انکسار الاذن شیخ صاحب الذخیره میفرماید که شکسته شدن غضروف گوش است
بحدیکه در حس ظاهر گردد و بعضی گفته‌اند انکسار را بر تفرق اتصال غضروف اطلاق نمیشاید برای
آنکه غضاریف نرم و قابل انعطاف را شاید و قول انکسار نمیکنند بلکه مالیدن رض و کوفته شدن آید
* اودنما بضم اول و سکون واو و کسر دال معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف ورم رخو بلغمی
است که چون دست بران گذارند فرو رود و در حال اصلی آید و بلغمی شود و رنگ آن متغیر باشد و با آن
حرارت و الم نباشد و به ندرت با آن اندک وجعی باشد * اوراطس بضم الف و سکون واو و فتح رای مهمله و الف
و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله بلغت یونانی بمعنی سرطان است * اورام الاذن ورمی
است که در بنا گوش از مرور صباح بهم رسد و آن در اکثر خطرناک است و لهذا ارد کردن آن ممنوع است
جهت آنکه جای رسیدن فضول رد به دماغ است مانند ورم زیر بغل که جای رسیدن فضول رد به قلب
است و ورم کنج ران که جای رسیدن فضول کبد است و اینها را اورام مغابن باید * اوملوس بالف مضمومه و واو
ساکنه و باء مکسوره و یای مثناة تحتانیه ساکنه و لام مضمومه و واو ساکنه و سین مهمله ورمی است که رمری الحی
جسم بهم رسد و متحجر نگردد و چون متحجر گردد آن را غرب باشد * ایلاوس بکسر اول و سکون یای مثناة
تحتانیه و فتح لام و الف و ضم واو و سین مهمله علامه گفته که وجعی است که در معای علیا که دقیق است بهم رسد
و منع کند نفوذ ثفل را بسوی معای سفلی که غلیظ است بحدیکه باخراج آن از فم برآید تفصیل آن را جالینوس در
اعلو دن ... ارحم و بقراط به المستعاد مه کرده و در فصول خود گفته که چون حادث شود در قولنج مستعاد مه
فی و ... و احلاط ... آن دلیل ردی حال مریض است و بقراط در فصول گفته که هیضه را حادث
شود بقطر البول در قولنج معروف تا بلارین ... آن شخص در ... * حرف الباء الموحده * الباد سام
بفتح با و الف و دال مهمله و سکون سین معجمه و نون و الف و میم سرخی که آید ... است ... باید ای جل ام
که زصورت ... بهم میرسد خصوص در هنگام سردی هوا و زمستان و گاه با آن ... می باشد * البثور
بضم با و یای مثلثه و سکون واو و رای مهمله دانهای کوچک است که در ظاهر بدن بهم میرسد واحد آن بثره

و بثر است * البثور اللبنیة دانهاء سفید است مانند شیر که گاه در حلق بروز آید و بیشتر بروز آن وقتی است که
دلایل مرار زیاده است از حلق و گاه بر صفحهٔ زبان * بثور الفعال مرضی که سبب آن بر آمدن بثور باشد در زبان
* بثور الانف دانه‌ایست صلب که در بینی بهم میرسد و بسبب آن مانند آبله می‌باشد * البثور العرقیة دانهای کوچک
سفید است که بعد عرق ریختن در بدن بروز آید و بنوع آنها ابتدا نیم آنها صلب مانند غدد و درد
آن کم و سر آنها بران مشابه نیست حول آن را ذات الاصل میخوانند و آن با صلب میشود و بزرگ میگردد
ما نند دمل زیاده برطلا ست و کوچکی خود میماند و این سبب رد اعب ماده آن است و بعضی دانهای صلب
کوچک سرخ رنگ میباشد که بی درد و جعی در موضعی از بدن ظاهر میشود پس مختفی میگردد و در موضع
دیگر بروز آید و جنس نوع دیگر میباشد یکی را سبب کرو دیگری را بثور الصداع و دیگری را بثور العمار
مینامند * بثور اللحمة بروجی است یا دانها که در بدن ظاهر میشود و از ان حول آن بروز آید و بران
حکم بسه بسیار می شود و با آن خفقان و غشی میباشد و از جنس سعفه رد یه است و لحمه از ان سبب
باشد که در بلد بلخ بسیار بهم میرسد و اکثر آنها از جملهٔ امراض مسریه است که به دیگری سرایت میکند
* بثور اللمعة بفتح لام و بای موحده و کسر نون و فتح یای مثناه تحتانیه و ها دانهای سفید ریزه است که بر صورت
و بینی بروز آید شبیه به نقطهای سرخ کمتر عضو و چون آن را فشارند از ان چرکی سفید سر سخت
و روغن غلیظ بیرون آید * البحران بضم بای موحده و سکون حا و فتح را مهمله و الف و نون لغت
یونانی است بمعنی فصل الخطاب و آن روز محاربه طبیعت با مرض است و باصطلاح اطبا تغیر بدنی عظیم
است که دفعة حادث میشود یا بسوی صحت یا بسوی مرض و یا بسوی یا خوشی مال و هلاک و بحران یا تام
جید است و یا تام ردی و یا ناقص جید و یا ناقص ردی و سبب کرده این مرض را بدشمن تاغی برمیشه
بدن و طبیعت را بادشاه حافظ آن مدینه و بحران بروز جدال تمام دشمن است اگر بادشاه طبیعت بر مرض
غالب آید و او را زمدینه بدن بیرون کند آن را بحران تام جید باشد و بالعکس بحران تام ردی
اگر دیگری غلبه یک بر دیگری غلبه تام نیابد و محتاج بجدال دیگر باشد آن را بحران ناقص گویند
در صورت اگر غلبه از طبیعت باشد آن را بحران ناقص جید باشد و الا ناقص ردی * بحوحة الصوت
بضم اول و دو حای مهمله اول مضموم و دوم مفتوح و میان آن مرده و او ساکن و با غلظ و سنگینی
گرفتگی آواز است به سبب ریختن مواد غلیظه در مجاری آن خواه دموی باشد و خواه بلغمی * البخر بفتح اول
سکون خای معجمه و رای مهمله بدبویی دهن است و به بدبویی دهان و دندانها و بارطوبت معده * بخر
الانف بدبویی بینی است و آن بسبب بواسیر متعفنه درآن است و یا بر سیدن بخار ردی و بد بویی از حمل
بینی * البردة بفتحتین باراء و دال مهمله و بارطوبت غلیظی است که منجمد و متحجر گردد در پلک
چشم و رنگ آن مایل به سفیدی باشد شبیه به برده یعنی حب غمام که بفارسی ژاله باشد * البرسام بفتح اول
سکون راء و فتح سین مهمله و الف و میم لفظی مرکب از فارسی و یونانی است و آن ورمی است که عارض
میگردد در دیافراغما که حجابی است میان کبد و معده و حایل است میان آن مرده و متصل است بحجابی که
میان قلب و معده است و اتصالی تنگی دارد و پرده دماغ که با حس است دارد و بدین سبب درد و وجع آن حجاب
بدماغ میرسد و از ان اعراض سرسام ظاهر میگردد و این شاید قول شیخ نجیب الدین است * و اما شاید قول موجبا
بس ورمی است که در نفس حجاب حاجز بهم رسد و آن حجابی است که فاصله است میان قلب و معده * البرس

بلند یا و برای همه بدن متعدیه مثل بثرهای ریزه سیاه است که در صورت بهم میرسد و گاه مائل بسرخی
و کبودی میباشد و بفارسی کنجد ... باشد * تمر بفتح تای موحده و سکون میم معجمه و تمر بمعنی ... است
* برص به ... و ... بفتح ... مهمله و آن را برص سیاه باشد در ... الف ممدود ... اعضای مفید
ما عین است که در ظاهر بدن بهم میرسد زرد و ... مسود و سیاه ... میکند گاه در بعض اعضا و
گاه در تمام بدن میباشد ... که تمام بدن را فرا گیرد و ... میگردد و این را برص ... باشد و در
ابتدا ... و در ... تمام بدن ... آن ... حرارت عادات است و از جمله
امراض ... است و ... * برص الاسود لکهای سیاه است که در ظاهر جلد بهم میرسد و ... میشود
در بعض مواضع بدن یا در تمامی آن ... سیاه ... میگردد و پوست بدن ...
و ... ماهی ... میگردد ... آنکه ... آن سودای ... است و از جمله امراض
... است و ... * برص العس ... باشد * مرض ... است و ... خوردن
... * مرض الاطفال ... که در ... میگردد
* ... و ... بضم دال معجمه و سکون ... است که ... آن ... است که
صاحب آن ... و ... گرم و ... * الطمر بفتح اول و سکون طای مهمله و ... انهای
... رنگ است ... بهم میرسد و ... آن ... آید * ... است * تکمر بفتح بای
موحده و سکون کاف و ... است و صاحب آن را ... باشد * ... اللیل ... انهای کوچک
... است که در ... آید ... میکند و ... میکند * البواسیر ...
و ... است که ... رگهای ... داری ... انواع آن ... گاه ... و گاه
... و گاه از آن خون جاری میگردد و گاه ... میباشد و گاه ... و گاه از آن
رطوبتی ... در ... آن در ... و ... میباشد
و ... از آن خون جاری میباشد آن را دامی ... است ... میباشد و ... آن ... است و از جمله
امراض ... است * بواسیر ... است ... وجع ... میباشد
... و گاه ... بالا ... و گاه ... آید ... گردد و ... و ...
و ... در ... و ... بمفاصل دست و پا ... و ... و ... انگشتان و مفاصل در هنگام تمام
و ... و گاه ... الدم ... آن ... نماید و گاه ... جمع گردد ... بواسیر
... * بواسیر الانف ... است ... که در اندرون بینی ... و ... آن ...
و گاه ... و ... میباشد و این سهل العلاج است و گاه ... رنگ ... و ... و علاج ...
* بواسیر المقعده ... و ... است که ... بهم میرسد و ...
میگرداند و ... آن را ... میکند و ... میباشد ... و گاه ... بالا میکند ...
... و گاه ... بهم میرسد * بواسیر الرحم ... است که در ... رحم ...
بهم میرسد و ... میباشد ... و از آن رطوبتی ... * البواسیر مرضی است که
... * البهر بفتح اول و سکون های ... مهمله علتی
است که در ... بهم میرسد که صاحب آن ... در هنگام ...

پی در پی نفس منقطع یعنی بریده بریده برآید مرض * انتشار الذکر یعنی نعوظ و علامه گفته که فریسماس . در بعض
نسخ ثبت کرده اند که مانند ریح در داخل عروق منتشر میباشد و آلات تناسل منتشر و مانند نهر در سراسر بدن
نرم میباشد درون سرخ رنگ و سرخ میگردد و بیاد آورده اند که سبب احساس اثر دخانیه در سراسر بدن معروف
گفته که نهر بنابع یعنی پی در پی کشیده شده است * بول الدم برآمدن خون است از مجرای بول اگر اندک اندک آید
از انفتاح فم عرقی باشد و اگر بعد بسیار آید از انشقاق رگی باشد و چون صرف پاره باشد و به سبب ضربه و یا سقطه
و یا سایر اسباب و رنگ حاده خون بیمه و یا سد و یا بسیار کلیه عرقی بمرحادث میگردد * بول الدموی آن است که ظاهر
شود چون ... بول رجون صرف نباشد * البول فی الفراش بول کردن انسان است در خواب بیشتر اطفال مرطوبین
را عارض میگردد * بواسیر بضم بای موحده و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون
واو و سین یونانی بمعنی خوج شیرین است * البهق ... لکهای سفید رنگی و باساره ... بی عمق است که
در ظاهر پوست ... بیرون نمیرسد و بهق نمی گردد و در موضع آن پوست بدستور میباشد و بخلاف برص آن است
که برص تا بعمق رسد و موی در آن جلد و لحم و باطن سفید میباشد و بطیء الزوال بخلاف بهق و سفید و آن
معطوب ... استعمال اشیای علمیه کشنده است * البهق بضم بای موحده و فتح هاء و یای مثناة تحتانیه
یای مانند انسان است ... لا نعل * البیاض سفیدیست که در طبقه قرنیه چشم بهم میرسد اگر آنچه
رقیق و بر ظاهر قرنیه است آن را غمام و سحاب و آنچه در باطن آن است آن را بیاض مطلق نامند و اسمی دیگر ندارد
و بسیار از جراحت و رمد و آبله بهم میرسد * البیضه بفتح با و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ضاد معجمه و ها
درد سری است ... دائمی که تمام سر را فرا میگیرد که در فتح و ... نمی یابد ... آفتاب و جماع
خوش نیاید و بلند آوازی زایل میگردد مانند است از بیضه سلاح که در وقت جنگ بر سر میگذارند برای محافظت
و تمام سر را فرا میگیرد و بیضه الرئیس گفته آن صداعی است لابث یابس که تهیج مینماید صعوبت آن هر ساعت
بادنی سببی و صاحبش تاب خوش نمیدارد صدا و روشنی و مخالطه با مردم را و دوست میدارد تنهایی و تاریکی
و بر سبب دو اینک بر او زور میماند هر ساعت که گویا سر او را بمطرقه میکوبند و میکشند آنرا تنش میکشد
* حرف التاء المثناة فوقانیه * التاکل بفتح تای مثناة فوقانیه و الف و کاف مشدده مضمومه و لام ذایل کردن
و خوردن اجزای عضو است بسبب رطوبت حاد اکال چنانچه مرعضو که باشد مانند دندان و عظام
مرده * التاوب بفتح اول و تای مثلثه و الف و ضم واو و بای موحده و اصل تاوب بفتح تا و یای مثلثه و همزه
مشدده و باء بلعه است دهن را و حالتی است که عارض میگردد انسان را که دهان خود را بگشاید بسبب صعود
ابخره ریاحیه غیر منهضمه مرتعد التحلیل از معده بسوی سر و عضلات دهان و ارخای تمددی است که در عضلات
فک عارض میگردد و برودی زایل میشود و در حدیث وارد است که عطسه از رحمن و تثاوب از شیطان است
* التجشی بضم با و حای مهمله و سد به ... ورای مهمله و یای تحتانی عضو یابسی است که در بدن ظاهر میشود و صلب
میگردد و بسیار از اطلاق مخالفی مانند سده و ورم کوچک صلب که حادث گردد از ماده غلیظه در بلغم و مثله
و بیشتر میشود * التخمه بضم تا و فتح خای معجمه و میم و باشماره از عدم انهضام طعام است در معده و مانند
آن دراز عمر منهضم ... لحود و بانسحل ... بغیرت و کیفیت غیر صالح گردیدن و چیزها که بد بر دن
وگاه بوی طعام از آن آمدن ... و نقل و سویس معده و با ... طرف اسهال دفع شدن * التخلخل البادة
البادر و آن ... بمودن انسان با طرف سطلا اشکال و الوان مختلفه را در هوا است که سموی ارد و ریس

سیر از لبلبه‌سر و بالای رو و سیر سگردد یعنی آن مقدار نزول آب است در چشم و علامت آن آنست
که با کند و رب باشد و ابدال ابدال هر روز زیاده گردد و بعد اسهال و هنگام گرسنگی بیشتر شود* الرثل بفتح
با ورای مهمله و ضم یای مشدده و سکون لام اسهالی است که عارض اطراف بدن یعنی دست و پا و غیر آن
میگردد بسبب رشح بلغم رقیق حاصل از ضعف هضم چنانچه در استسقا و از اجر بعض حمیات و اسهالات
عارض میگردد و گفته میشود رثیل سرنل بیل یعنی سرگشت و بران گما و رویید بعد خشکی و رب سرنل
گشت یعنی گوشت بدن او زیاده گشت و فربه شد* الرهل بفتح یای مشاة فوقانیه و رای مهمله و ضم های
مشدده و سکون لام یعنی وسخی گوشت بدن است و املی گفته که نشادی است که حاصل میشود در اطراف و اعضاء
بلبله الدم بسبب علتهٔ بلغم و بس رعف مصر آن* الرجو بفتح باورای معجمه و ضم جای مشدده و راء هردو مهمله
حرکتی است که در معای مستقیم جهت دفع فضله عارض گردد و با پاهای ابدال جبری دفع گردد و گاه با آن ابدال
خونی نیز باشد و سبب آن اسباب خلط مراری و یا رطوبتی که مالح باشد که با معا ریزد و ابرا نگرد و رد عدما یا
و یا ثقلی دران محتبس گردد که خروج آن دشوار بود و یا سوما بی برد که معده رسد و آن را قبض و جمع نماید
* برغرغ الدماغ بفتح با و دو رای معجمه اول مفتوح و دو بای معجومه و دو عین مهمله در میان دو رای معجمه
حالتی است که در میانه استان و دو دماغ خود که گویاد و رمیکند با وجع و آوازی است صداع برغرغی* بردالاعین
بزرگ شدن دیده‌ها است بسبب ریختن مواد غلیظه بسوی آنها زیرا که هرگاه که دیده‌ها قبول مواد صالحه میکند
و بزرگ میشود هیچنین قبول مواد فاسده غلیظه میکند و بزرگ میشود و گاه باقی میماند تکدیدان در طول زیاده از
دیده‌های دیگر بسبب علامت حرم آن یا دمی کوتاه میگردد دیده‌های مجاور آن بطول زمان ازان زیادتی غیر طبیعی
است بخلاف اول* التشنج مرض عصبانی است که حرکت میکند و بر میگردد عضل دران بسوی مبادی خود و کشیده
میماند بیک جانب و لهذا منبسط نمیگردد اعضا خواه سبب آن امتلای عروق و اعصاب باشد و یا استفراغ و یبس* تشنج
المعده و آن کشیدگی است که در اجزای عصابیهٔ معده و یا در باطن آن عارض گردد پس اگر در بعض معده باشد بهضمی
نمیگردد معده بر طعام و غرساند طعام هضم یافته و اگر ابدال احمرانه طعام قدری هضم یافته و اگر در بطان
آن باشد و اگر در باطن بوط مبان معده و یست است در پس هنگام طعام در معده نماند و بجز دو رود مقدار
با معا میگردد و با آنکه مریض مایل به یبس و بسیار باشد و اگر در رباط رابطه میان معده و مری پس باشد اس
هنگام مرض سعی مستطیع و سیماند و یا در برراست کردن سید نمیماند* تعقد المفاصل یعنی سخت و بسته شدن
مفاصل است که از رفتن و از افعال طبیعیه عاجز و قاصر باشد و حرکت نتواند کرد* تعسر القلب مرضی است که
در می یابد انسان که گویا دل او را میفشارند و حالتی قریب یعنی از اطاری میگردد بار بردی با فاقه میآید* تقطیر
البول حالتی است میان عسر البول و جریان آن بی اراده و قطره قطره بر آمدن بشدت و دشواری* تعلق العلق فی الحلق
اگر اتفاقا و افتد که انسان آب زلو دار بنوشد و در گلوی او زلو بچسبد اگر در بیرون حلق باشد نیز آید و اگر در داخل
باشد یا در باطن قصبهٔ ریه خواهد بود و بدین واقع میشود که دران خبری برای نفس داخل میشود و این هنگام
سرفه بسیار میکند و زلو جدا نگردد و بر نیاید آرام نمیماند و با خون اسهمد و این هنگام عمر تملل لازم آن است
و گاه خون رقیق با بلغم از حلق بر میآید بدین سبب دیگر و خون زلو بزرگ شود عوارض است اد یا بدرد رمی یا بد
حجم آن از گاه اتفاق می افتد که زلو بالا میرود از حلق بطرف اصل بینی و مقدم دماغ را تسلیم میگرداند و مجرای آن را سد
میسازد* تعب الاطفال بفتح با و عین موحده و بای مشدده و با غلظت و اجتماع باحی است حصر تیح آن که صلب

وبالجمله باید طعام تیره گردد و هضم بخار از اجزای معده تحلیل شود و آن را خدام اطبا زیر باشد* تقلب النفس
عبارت از بر هم خوردگی لازم را گویند و گاه بر طرف شدن شهوت طعام را نیز باشد* التمدد بفتح نجیب الدین
گفته کشیدگی عضو است از هر دو جانب یعنی هم از منبسط و هم از منقبض ولهذا در آن عضو انبساط متمادی
و میل تجافی نمیکند و ضد تشنج است و شیخ الرئیس گفته مرضی است آلی که منع میکند عضو متحرک را از قبض
اعضایی که از شان آنها است منقبض شدن و بر تعریف نجیب الدین ایراد نموده جهت آنکه تمدد بنا بر آن مرکب از دو
تشنج مقصود نیست بلکه تشنج کلی باشد و بنا بر تعریف شیخ ضد تشنج مقصود جهت آنکه مانع انقباض است چنانچه
تشنج مانع انبساط* التمطی بفتح تا وضم میم وطای مهمله و تا حالتی است که انسان مضطر میگردد که خود را دراز میکند
و اعضا را باز کند و راست نکند بسبب رسیدن ابخره غیر منهضمه و با اتصال فضول و باز رسیدن ابخره آنها بعضلات
بدن و کثرت آن دلیل امتلای بدن و مقدمه مرض است* التململ بفتح اول و ضم میم و سکون لام و ضم میم و لام و تململ
پیچ و تاب خوردن [illegible] بر آمده عدم استقرار [illegible] است [illegible] بسبب وجع و غیر آن که گویا بسبب وجع استقرار
نمیابد و بر جا کمتر گرم خوابیده* تناثر الشعر افتادن موی است بسبب ضعف رویدن و با قلت ماده آن و آنه
اکثر در عقب امراض حاده واقع میشود و بدترین آن است که در تن موی ابدال ابدال و مقرون می ورزد
و در [illegible] بسیار و ازیل [illegible] و کساده مانند داء الثعلب و داء الحیه* التنفس در حرکت ارادی اند که منافع آنها دو سکون
باشد برای جذب نسیم سرد از بیرون و [illegible] از جهت [illegible] دفع بخار حار دخانی از آن* تنفس الصعداء
بفتح صاد و سکون عین و فتح دال مرسله مهمله والف ممدوده نفس کشیدن بمد و طولانی است* التنقط بفتح تا و نون
وضم قاف مشدده وطای مولفه مهمله دانه های چنانی آمده است که در بدن بهم رسد مانند چنانی که از سوختن
آتش بهم رسد بسبب جوش آمدن خون [illegible]* تنوط [illegible] وضم واو مشدده وطای [illegible] مهمله
بمعنی تناثر و ریختن موی است* توبه [illegible] بضم تا و سکون واو و فتح بای موحده و ها [illegible] نجیب الدین گفته بثره
مفرح است که در عقب [illegible] و نشانی درمی آید و علامه گفته عبارت است و گفته اند عبارت از [illegible] است
در اجزای علمای عین* التوثه بضم تا و سکون واو و فتح ثای مثلثه گوشت پاره سرخ مایل بسیاهی آویخته و نسبه
بتوت است که از جوف باید در بلاد تانیز جسم بهم رسد گاه در بلاد بالا وگاه در ملتحمه و ابتدای آن از [illegible]
[illegible] الطفره وگاه دائمی میباشد که چون سرخ و سیاه از انحار مفسود وگاه عمیا وگاه در عمق رخساره و بینی وگاه
در فرج و مقعده برمی آید* تهبج الاجفان بفتح تا وها وضم بای موحده [illegible] و برآمدگی پلکهای
چشم است بسبب داخل شدن ریاح در آنها و [illegible] آن است که [illegible] و نرم میباشد و چون
دست بر آن گذارند فرو میرود تا [illegible]* التهوع بفتح تا وها وضم واو مشدده و عین مهمله حرکت
کردن معده است برای دفع چیزی که در بطانه آن وارد شده از راه دهان بدون حرکت کردن آن چیز برای دفع و از
عمر دفع شدن چیزی* تیسی بکسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه وکسر نون و یا [illegible] است که در
اجفان عارض میگردد شبیه بدانه [illegible] در صورت [illegible] و آن را [illegible] میباشد و [illegible] نوعی از
ثوالیل است* حرف الثاء المثلثه* الثالیل بفتح ثای مثلثه والف وکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و لام دانه‌ها
بسیار کوچک [illegible] سخت [illegible] مانند [illegible] که بر ظاهر جلد برمی آید خصوص در [illegible]
پوست آنها صلب و [illegible] نوع است [illegible] است یعنی سر آنها طرف اندرون [illegible]
[illegible] و گفته اند ثولول است که [illegible] و بعضی از آنها بزرگ [illegible]

وبعضی از آنها آویخته وبعضی هموار وبعضی سر آنها بزرگ شبیه بمیخ وبیخ آنها باریک یا اندرون عضو فرو رفته
وبعضی طولانی برگشته راس را دور باشد وبعضی منفتح که خون زیر آنها میباشد واین را طرسوس بلغت یونانی
باشد * ثؤلول الحمر * الثاورسیه دانهای کوچک شبیه بثاورس وآن ثالیل منقری است که بر بدن برمی آید وبیخ
آنها باریک وسر آنها منشق گاه با آنها وجع ولذع شده وورم وسیلان خون آب میباشد وگاه به واز اصناف ثملهاست
* حبوط العین بضم جیم وحای مهمله وسکون واو وطای معجمه بزرگ شدن جسم در چشم وبرآمدن آن است از جمله
* جذام بضم جیم وفتح حای مهمله والف ومیم مرضی است که در آن جسم ورم می کند * الجدری بضم جیم وفتح
دال وکسر رای مهمله وبا دانهای ریزه ودرشت بقدر عدس ومروارید است که با تب وخارش برمی آید
وهنگام برآمدن سرخ رنگ وبسیار ریزه مانند سرگرد میباشد وبعد از پختن سفید میگردد وپس خشک شده
می آرد وانواع آن بسیار میباشد از جمله زردی وسفید بعضی دون بعضی بیست وماده آن فضول طمثی است که
در بدن مانده است مردمان که استعداد یابد دفع میگردد واز امراض مسریه است بسرعت ودر رساله جدری لحفور
ده مفصل مذکور است * جذب القلب بفتح جیم وسکون دال معجمه وبای موحده مرضی است که در می یابد دل
مریض که گویا دل او را طرف پائین میکشد * الجذام بضم جیم وفتح دال معجمه والف ومیم مسمی از جذم بمعنی
قطع است جهت آنکه در آخر این مرض اعضا ریخته ومنقطع واز هم جدا میگردند بسبب آنکه جادث از سودای باشد
هم طبعی است در بعضی اعضا یا در همه آنها ودر ابتدا دانهای سرخ تیره میباشد در بدن ورمه رمد تیره بر
وسیاه میگردد واز آن خون آب رطوبات لزج دفع میگردد ودر انتها اعضا از هم جدا میگردند ومی افتد ولهذا آنرا
بفارسی خوره باشند واگر عفونت بیدا کند وبخار آن بقلب رسد موجب موت میگردد واگر بسوی حلق برآرد موجب
بهره رسد از امراض مسریه است وبردوی بدیگری سرایت میکند واز امراض موروثه نیز * الجراحه بکسر جیم
بفرق اتصال را گویند که در لحم واقع شود وتازه باشد که بخون تمام تازه باشد * الجرب بفتح جیم وراء مهمله وبا
بفارسی گری بکاف عجمی وخارش باشد دانهای کوچک است که بر بدن برمی آید وزرد سرخ رنگ میباشد وخارش
بسیار میکند بسبب آنکه مایه آن اخلاط عفنه بلغمیه نیز دمه است که طبیعت آنها از طرف بیرون دفع میکند وآن دو
نوع است یابس ورطب یابس آن است که دانهای آن بسیار ریزه شبیه بثؤلول باشد وخارش بسیار کند
ودر رطب آن است که خون آرد واز آن رطوبات لزج وخون آب ریش دفع گردد اگر در ابتدا اجتناب ورداسل
دروری با سلاح آید والا از آن خون سیاه وخون غلیظ آید را در بعضی کرم زیرهای سفید مثل زر بسیار کوچک
شبیه بسان که بفارسی پیش باشد تولد یابد ودر اعضای داخلی مانند گرده رمانه نیز حرف بهم
میرسد ودر جسم نیز وانواع آن چهار است یکی آنکه در اندرون جسم خشونتی ایجاد بهم رسد با سرخی وخارش
وآن را جرب مسما باشد دوم آنکه در اندرون جسم دانه کوچک بصورت حب که سر آن سفید باشد وازان
سوزش ارک اگردد وسوم آنکه بصورت تمر الحب یعنی آن حب بعضی بعضی وبیخ آنها منفتح بر سر آنها نیز
واز این جهت این را تینی باشد وچهارم آنکه سیاه باخشکریشه باشد واین ردی ترین همه است وبدتری دشواری
علاج میباشد واز جمله امراض مسریه است * جرب العین جسوتی است که عارض اندرون پلک چشم میگردد با
خارش بسیار وچهار نوع میباشد وازهمه آنها حول از جسم می آید * جرب الکلیه منقرش دانهای کوچک
است که در گرده از اخلاط مراری بوری بهم رسیده باشد * حساء الاحقاف بضم جیم وفتح سین مهمله ودمه
مرضی است که در احقاف بهم میرسد که بسواری بسیار سوار گردد جون آسا ده یابد وبالعکس وجسم را با وجع و

مرخی یابی رطوبت و طراوتی * جساء المعدة والکبد والطحال بضم جیم و سکون سین مهمله و فتح همزه و با علت و
سختی است که بسبب ستبری و بالفعل شدن خلط غلیظ سوداوی در جرم معده و یا کبد یا طحال یا در عضلات معده بهم
رسد بدون ورم و عضلات او با روغن‌ها و عروق آنها را کشیده دارد و فرق میان جساء بسی معده و عضلات موضوعه
آن آنست که جساء و سختی معده سبب ثقل مینماید و ضعف در افعال آن ظاهر میگردد و گاه درمی یابند غلیل دردی
در معده هنگام فرو بردن لقمه بخلاف جساء عضلات آن که معطل و تکلف آن غلیظ و طرفه ید تکرر میماند
دم مویش مینماید و افعال معده در اینها سالم و گاه جساء در جانب ترتیب طحال مینماید و این سبب جساء
طحال و سردی مزاج آن جانب و سختی موضعی است که بران تکیه میکند * الجشاء بضم جیم و فتح شین معجمه و
الف ممدوده بفارسی آروغ باشد و آن حالتی است که بسبب دفع کردن معده ریاح را از راه دهان بهم میرسد
* جفاف الانف بضم جیم و فتح فا و الف و فا خشکی بینی است * الجمرة بفتح جیم و رای مهمله و سکون میم در میان
و ملادانهای سرخ است یکجا یا متفرق که بر بدن میگردد و با حدت و سوزش بسیار که گویا اگر آتش بران گذاشته
اند زود زود بر مسیر و بیش میگردد و اطراف خود را فرا میگیرد و گرد میکند عضو را بسبب آنکه ماده آن خون سوداوی
فاسد ردی سمی است و بعضی بار و بارسی را و بعضی آتش را سر تکذاشته اند و بعضی آنکه بر ملحق الله * جمود بضم جیم
و میم و سکون واو و دال مهمله علتی است که دفعة عارض میگردد و انسان بر حالتی که هست بهمان حال میماند از
نشستن و قعود و نوم و غیرها و آن را اخذه و مستعرض و مدرکه و فاطوخس نیز نامند و دران حس بر طرف میشود خصوصا
حس لمس که تعلق بسطح ظاهر دماغ دارد بعد از طرف میگردد بعد از ان حواس دیگر و این مرض در اکثر امور
مشابه سکته است فرق میان این و سکته آن است که جمری در حلق صاحب جمود داخل میشود بخلاف صاحب سکته
که ادخال جمری در حلق مسدود و مسکوب نمی باشد مگر مشکل در بعضی بخلاف جمود که گاه جالس و قائم
و یا نائم و غیرها میماند بر جمود حقیقت مشابه سرسام بلغمی با سبات است و فرق میان این و آن بدان است که صاحب
سبات ممکن است که بمرتبة دست بارز و عمق و دشواری تکلم نماید و مانع نفس نیست و بعد ریح حادث میگردد و بنوم
نوم نیل بخلاف جمود و جمود نیکه غائب آن جمود است با بدل مدتی متعینی میگردد جمر صا اگر انسان اسد
او را بدین بنگو * جمود البدن بضم جیم و میم و سکون واو و دال مهمله سرد شدن و انجماد یافتن عضلات سینه و
حجاب حاجز است که منبسط و منقبض میگردند برای جذب هوای سرد و دفع هوای دخانی و در صورت از حرکت
مینمایند و در مجرای طبعی نمیتوانند حرکت نمود و حالتی شبیه خفقه و بعد شدن آب در گاو و اعصاب نیز بهم
میرسد و گاه است که بسبب کمال انجماد و سرد شدن دل ریاح سرسام بن هوا مطلقا دفعة هلاک میگردانند * جمود الدم واللبن
فی المعدة والامعاء انجماد آن هر دو بسبب برودت موضع است و یا استعمال شی منجمد یا آن و علامت انجماد آن
غشی و عرق سرد و گاه یافتن بوی در اعضا و جمود لبن بسیار اطفال را عارض میگردد * الجنون بضم جیم و نون و سکون
واو و نون در آخر بفارسی دیوانگی باشد و آن مرضی است که از احتراق اخلاط فاسده مرطوبی که باشد بهم میرسد
و حواس را مختل میدارد و عقل را از افعال طبعی باز میدارد و متغیر میسازد * جنون السبعی جنونی است که صاحب
آن را مانند سبع درندگی خورد و با غیر و حرکات درنده باشد و بهم رسد * جوع البقری گرسنگی اعضا است باستری
معده و مناسب آن باشد گاو و سگ را که بسیار بخورد و بیوبانی این را بولیموس نامند و سبب آن حدت برودت
مفرط است بفم معده که حرارت حادثه آن فرو شود و بدن بسیار محتاج بغذا باشد * جوع الکلبی مقابل جوع البقری
است یعنی گرسنگی معده است باستری اعضا و سبب آن سوء مزاج بارد مکیف است که عارض فم معده گردد * الجهر

بفتح جیم و سکون نا و زای معجمه علتی است که صاحب آن رو و بینی ببندد و سینه منقبض شود و آب ریزد و با ضعف
و با عطاس بوده باشد و اینست که در آن باب بسیار مبتلا میگردد به نزلی تمرید بسبب بسیار سردی هوا اتحاد و اجتماعی
نامه نزلی معروف میباشد حفاش * حرف الحاء المهمله و مرتبه الحدبه بفتح حا و سکون دال مهمله و فتح بای موحده
و با برآمدن ستون فقرات است بطرف قدام و با خلف و یا بجانب یمین و یسار * حرف العین بضم اول و سکون زای
مهمله و فتح قاف و با ترشی جسم است بسبب رسیدن اخلاط حاده بدان و یا از رسیدن بخاران * الحصبه بفتح
حا و سکون صاد مهمله و فتح بای موحده و بفارسی سرخک نامند و آن دانه‌های سرخ منقوش شبیه بارزن
است که در بدن بهم میرسد از صفرای مرکب بخون و دانه‌های هنگام بروز مانند سنگریزه متخلخل بالحارس بیمار
و سوزش پس نمدار رخسار زرد رنگ شده و بارنگ رنج و درد و بطرف میگردد و بآنکه بجمد گردد و
خشکریشه آورد * الحصفه بفتح حا و سکون صاد مهمله و فتح فا و دانه‌های کوچک سرخ است که برظاهر بدن برمی‌آید
و بسوزش میگردد * الحفر بحریک حرکی است زرد رنگ و باسیاه رنگ و یا سبز رنگ که در پای دندان مجتمع
میگردد و بتجرب میرود و بسبب تحرب ورود تکبر میباشد * حکال المری نکمر اول مرضی است که در آن مریض
مستغرقه میگرد که بخارد گلوی خود را بسبب تنج و یا بسبب تحج و یا سرو گردن را کج نمودن و سبب آن انصباب خلط
ملطف ربالاع است نمری * حکه الانف مرضی است که صاحب آن درمیماند در بینی خود هنگام استنشاق هوای
سرد و بر سردی والدعي که بالنمای از سرما و از حبس رآب جاری میگردد گاه در میماند سرین بدن استنشاق
هوای سرد * حکه الرحم مرضی است رحم را که زن از جماع ممر میگردد و موجب با ارتعاش کنند و حواس
او زیاده گردد بسبب انصباب خلط حاد بوزدی در آن * الحمره بضم حا و سکون میم و فتح رای مهمله و بفارسی
سرخ باد نامند ورم حار صفراوی است که از حلد بیمار و بلند شود و سرخ سنگین روش براق باشد و چون دست
بران گذارند سرخی آن برود و چون دست برداری باز گردد * الحمق بضم حا و سکون میم و قاف مواد
رعوبت است و در حرف الرا انشاءالله تعالی خواهد آمد * الحمی بضم حا و فتح میم مشدده و بفارسی تب نامند
حرارت غریب باشد که در قلب مشتعل گردد و ارواح را گرم گرداند و از آنجا بواسطه شرائین بتمامی اعضا رسد و
سرد و جمیع بدن را گرم نماید و بافعال طبیعیه ضرر رساند و اجناس عالیه آن سه است حمی یوم و حمی یوم و حمی
عفن جهت آنکه اجزای ترکیب بدن از سه اند اعضا و ارواح و اخلاط پس اگر اولا حرارت تعلق بجوهر اعضا گیرد
و آنها را گرم گرداند مانند دق و مثلا پس از ارواح زاد و بواسطه شرائین منتشر شده بر اعضا گشته گرم گرداند آن را
حمی دق نامند جهت آنکه بعد رنج بدن را دق و لاغر و حستی میگردند و اگر اولا حرارت تعلق بارواح گیرد
و آنها را گرم گرداند و بواسطه شرائین بقلب رسد و قلب را گرم سازد و بعدا بواسطه شرائین باطراف منتشر گردد
و همه بدن را گرم سازد آن را حمی یوم نامند جهت آنکه مدت انتهای آن اکثر یک روز بیادور زیاد تر اکثر آن
با نهمت رور باشد چون از هفت روز بگذرد بالعمه انقلاب بتب دیگر بدهند و اگر اولا تعلق باخلاط گیرد و آنها را گرم
و متعفن سازد پس ارواح را و از بواسطه شرائین بقلب رسد و از قلب تمامی اعضا آن را حمی عفونی خلطی نامند خواه آن
تعفن در داخل عروق باشد خواه در خارج یعنی در فضای حوالی قلب و یا کبد و یا معده و یا اعضای دیگر از آنها بواسطه
شرائین بقلب رسد و اینجا داخل عروق است همیشه میماند و از این جهت آن را حمی لازم مینامند یعنی مادام که خلط
متعفن در عروق باقی است حمی مفارقت نمیماند از آنچه در خارج عروق است با وجه میماند و آن را حمی باشد و نوبه
اجتماع هر خلطی از اخلاط اربعه یعنی صفرا و دم و بلغم و سودا در جسم لدو مکان و وقتهای اجتماع هنگام بروز عین تب میباشد

و یا شدت آن اشتداد و یا نقصان آن انتقاص و یا تمام آن منتهی میگردد و همچنین با تمام آن منقطع
و زایل گردد و هر خلطی را نوبه خاص است مثلا نوبهٔ خون به سبب کثرت مقدار هر روزه نوبه دائمی است
و نوبهٔ صفرا یک روز در میان بسبب غلظت و قلت و نوبت اول آن دو روز در میان و یا سه روز در میان و یا چهار
روز و همچنین هر یک نامی خاص دارند اما حمی یوم انواع آن بسیار است بعضی از آنها منسوب باحوال
نفسانی اند و بعضی به بدنی و بعضی بامور خارجی اما منسوب باحوال نفسانی بسیار اند از جمله سهری
است که از بیداری بسیار بهم میرسد و غضبی که از غضب و طیش بسیار و همچنین غمی و فرحی و فزعی و فکری
و نومی و راحی و همی که از بسیاری از هر یک اینها بهم میرسد و اما منسوب باحوال بدنی نیز بسیار است
از جمله استفراغی و تخمی یعنی تخمه و وجعی و راحی و سددی و سری و عطشی و غذائی و غشی و تعبی و جوعی و ورمی است
که از هر یک از اینها و یا مانند اینها بهم میرسد و اما امور خارجی مانند احتراقی حادث از احتراق شمس است
و یا از قرب آتش و احتقانی حادث از برودت هوای بسیار سرد و یا بسیار گرم و یا آب بسیار سرد و یا بسیار گرم
و استحمام بآبهای قابض مانند شبی و زاجی و امثال اینها و هر یک اینها یا مرکب بعضی با بعضی باشد و اما
حمی دق که رسیدن گرمی غیر طبیعی است باعضای اصلیه خصوصا دل و گرم نمودن آن را اولا و رطوبات بدنیه
را بعد ربع فانی کردن چنانچه ذکر یافت و گفته اند که آن حرارت غریبه است که در بدن حادث شود بواسطهٔ
حدوث آن در اعضای اصلیه و اما حمی عفن چهار نوع است حمی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی اما حمی
دموی دو نوع است نوع اول را حمی مطبقه نامند و آن تب دموی است که عفن مادهٔ آن داخل عروق باشد
و مادام که منقطع نگردد عفن آن باقی باشد و دائم و لازم بیمار بوده باشد و دموی نامند و این نوع باشد
یکی متزایده یعنی روز بروز در زیادتی بود تا آنکه منقضی گردد و از بدن مفارقت نماید و سبب این یا آن است
که آنچه عفن میشود زیاده است از آنچه به تحلیل میرود و یا آن است که مادهٔ آن بسیار است عفن یک جزء سرایت
باجزای دیگر میکند روز بروز و یا آن است که کثیر الرطوبت است و مایعیت در آن غالب است نیز زود سرایت
میکند عفونت آن را بسایر اجزای آن و یا بسبب ضعف قوت مدبرهٔ بدن است از حفظ آن از عفونت دوم
متناقصه است یعنی روز بروز کم میشود و این مقابل متزایده است و اسباب این بر عکس آن و سوم متساویه است یعنی
برابر است بسبب تساوی اسباب مذکوره و بدتر از همه متزایده است و نوع دوم از حمی دموی سونوخس
است و آن تب دموی است که بسبب گرم شدن و بجوش آمدن خون باشد نه بعفن و اما حمی صفراوی و آن
سه قسم است یکی حمی محرقه و آن تب صفراوی است که عفن مادهٔ آن در داخل باشد خصوص عروق حوالی قلب
و کبد و گرمی و حدت و عطش و قلق و اضطراب آن بحدی باشد که گویا صاحب آن میسوزد و آرام ندارد و لهذا
محرقه نامند و دائمی است بدوام عفن و بقای مادهٔ آن و هذیان و رعاف از لوازم آن است و دوم از صفراوی
حمی غب است و این تب صفراوی است که ماده در خارج عروق یعنی در افضیهٔ داخل اعضا در تب تغلیب یا کند
و یا متعفن و غمرا نها عفن یابد و از آنجا بواسطهٔ سرایت بقلب رسد و از آنجا بر اعضا و یک روز در میان آید
یعنی یک روز که روز نوبهٔ اجتماع و ثوران آن است تب آید که روز دیگر که سکون آن است نیاید و همچنین و آن
دو نوع است غب لازم و غب دائره و هر یک یا خالص اند یا غیر خالص خالص آن است که از عفونت صفرای محض
باشد بدون مخالطهٔ خلط دیگر در خارج عروق یعنی در افضیهٔ حوالی قلب و روح و خلل اعضا این یا ناقص و منفرده
و مدت بیمار آید و بعد دفع گردد بسبب رقت ماده و زمان مکث این از چهار ساعت تا نه ساعت و زیاده از

دوازده ساعت باشد * و بحران این در چهارم نهایت هفتم باشد و هر دو روز این بمنزله تکرری است پس در
چهار دور یا هفت دور منتهی گردد * و آنکه ماده آن مختلط است اگر اختلاط آن چنانست که از هم یکدیگر جدا
نمیگردند آنرا غب لازم باشد یعنی همیشه میماند ولیکن تکرر در میان است میکند و اگر اختلاط و امتزاج
آن تام نیست بلکه از هم جدا اند و یک روز نوبه صفراوی و یک روز نوبه بلغم است نوبه صفراوی بلند تر و نوبه بلغم
خفیف تر آنرا شطر الغب نیز نامند نه شطر الغب رومانی طریطاوس پس برای شطر الغب در نوبه باشد و این تب گاه طول
میکشد تا شش ماه و گاه متغیر و محول بدان و بزرگی سپرز میگردد و سوم از صفراوی حمی دائمی است و آن تبی
است صفراوی که با آن بدن مطلق و مختلط و حرکات عروق ازادی میماند و دیگر حمی بلغمی است و آن نیز
انواع است و ماده آن نیز یا داخل عروق است و یا خارج عروق است از آنجمله آنچه داخل عروق است یعنی عفن
در جوف عروق باشد و دائمی است آنرا حمی لثقه باشد برای لیون و سبب این بیان سببت آنکه ماده آن بلغم
رطب بلی است نسبی از لین تکرر یعنی تری و آنچه خارج عروق است یعنی عفن آن در بیرون عروق و تجاویف
اعضا باشد پس بدان آنرا حمی دائره باشد و مواظبه نیز رود دائره از جهت آنکه نوبه آنکه دوازده ساعت است
دور میماند یعنی بعد انقضای یک نوبه نوبه دیگر می آید بلا فاصله و مواظبه نیز از جهت میماند
و بجهت آنکه هر روز بطرز مستمر می آید و مدت دوره این تب و چهار ساعت است و بیمار نسبته بحمی دقی است
بیلاتست زیرا آن در بیست ساعت زدوب بدان مانند بحسب کثرت و لزوجت و غلظت ماده و نوعی دیگر از آن بلغمی
حمی لیلی است یعنی شبکه شب آید و نوبه آن شب باشد و روز را گذارد و بماند دیگر حمی نهاری یعنی شبکه
بروز آید شب رها کند و ماده این هر دو بلغم متعفن در خارج عروق است لیکن نهاری زود تر از لیلی باشد و دیگر
حمی افقالوس است بزبان یونانی یعنی تبی است که در آن برودت بیشتر زند و باطن حرارت در ظاهر ملمس باشد
بسبب احساس بلغم عفن زجاجی در خارج عروق و عروق بدن و اسهال آن و لهذا با آن تشنگی و لهیب باشد
و دیگر حمی لیفوریا است بزبان یونانی یعنی تبی که در آن حرارت در باطن و برودت در ظاهر باشد و ماده این
بسبب بلغم غلیظی است که عفن در باطن یافته باشد و گاه از صفرای بیمار غلیظ نیز میباشد و دیگر حمی عفنه
است و آن تبی است که با آن غشی عارض گردد و لازم آن باشد و آن دو نوع است عفنه خلطیه غلیظه عفنه
دفعه رقیقه و سبب اول غلیظ خام بسیار متعفن در بدن حاصل از تخمه و سبب دوم کیموسات رقیقه بلغمیه و یا
صفراویه ردیه سمیه باشد و این تب بسیار گرم و ردی و خطرناک است و لهذا بیشتر و فوت در نوبه اول یا دوم
واقع میگردد و بسا است که تا چهارم نوبت رسانیده میکشد و دیگر از حمیات عفنه حمی سوداویه است و آن
نیز انواع است زیرا بعضی آن نیز یا داخل عروق است و یا خارج آن آنچه داخل عروق است حمی ربع دائمه است
و آن تبی است که عفن ماده آن در داخل عروق بود و دائمی باشد و در چهارم یعنی روز دوم و سوم اشتداد
نماید بجهت آنکه نوبه اجتماع و ثوران سودا از چهار روز کمتر نمیماند و آنچه عفن آن بیرون عروق باشد
انواع است از آنجمله حمی ربع دائره است که بیونانی تطرطاوس نامند و آن تب سوداوی است که عفن ماده
آن در خارج عروق باشد و دوره آن بر ربع آید و حمی ربع دائره از آن جهت نامند که ابتدای نوبه در روز اول
و در چهارم باشد از ابتدای نوبه اول در زائل یا با من ابدال آید بسبب غلظت ماده پس تب ربع زیاده گردد
و به سبب رقت ماده آن یعنی هر چند که رقیق تر گردد تا ناقص آن زیاده شود و زیادتی آن از علامات صحت
است و بالعکس از علامات ردیه و با انسا سکنی و سردی بیمار و حالتی که گویا اعضای او را میکوبند و خستگی

بسیار سنگینی بر استخوان و مفاصل او افتاده و این بیشتر در خریف آید و گفته‌اند مدت نوبه آن چهارده
است و دوره آن معتاد بود و ما عبور دیگر حمی خمس بکسر خای معجمه و سکون میم یعنی تب پنجروزه‌ای است
که نوبه آن سه روز در میان باشد و روز پنجم روز نوبت آن باشد و عوارض آن در این روزها شدید باشد و حمی
سدس است که چهار روز در میان آید و روز ششم نوبه نوبت آن باشد و حمی سبع و حمی ثمن و امثال
اینها است که بر حسب عدد شمرده بالا رود و ماده اینها همه خارج عروق است * حمی بسیطی است که ماده آن
یک خلط باشد و بس * حمیات حاده تبهایی اند که ماده آنها همه حدت و تندی داشته باشد و عوارض آنها شدید
و مدت تبهای آنها اندک باشد یعنی زود منقضی شوند و بسیار نمانند * حمی صالبه تب گرمی است که در آن
لرزه و سرما باشد * حمی متبادله تبی است که نوبه یکی بدل نوبه دیگری شود یعنی نوبه یک تب هنوز
بآخر نرسیده باشد که نوبه تب دیگر برسد و آثار آن ظاهر گردد * حمی متداخله تبی است که هنوز نوبه آن بآخر نرسیده
که نوبه تب دیگر آید و علامات آن ظاهر گردد * حمی مشارکه تبی است که با تب دیگر بطریق اشتراک ظاهر
شود مانند آنکه حمی غب با غب دائره یا بلغمی دائره جمع شود * حمی مثلثه تب غب است و مذکور شد
* حمی مطبقه تبی است که با افتراق و ... منطبقه آید و نوبه آن را مقرر باشد * حمی وبائیه
تبی مختلف سبب تا رواج است پس با اختلاط به سبب فساد هوا یا هر سببی از اسباب که باشد * حمیقی بضم حای
مهمله و فتح میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و الف مقصوره بفارسی باد آبله باشد تبی است که
با آن دانهای بزرگ سفید آبدار بر بدن برآید بزرگ‌تر از دانهای جدری روز اول تب باد و نیم نهایت تا سوم و این
مانند جدری رحصه باشد و عوارض این از آن کمتر * حصبه نوع از بثور است که بر بسانی بشکل دانه گندم
برمی آید لهذا ... و منسوب بدان گشته * حول بفتح حا و واو و لام کج شدن چشم است و آن خلقی است یا عارضی
به سبب تشنج اعصاب دماغ و جذب آن طبقه ملتحمه را یا بیوست یا حرارت مفرط یا معاینات امراض حاده حاره و
یا بسیار نظر کردن بیک طرف و یا بهم رسیدن ام الصبیان این مرض بهم رسد و سبب احمر اطفال را بیشتر عارض میگردد
* حرف الخاء المعجمه * خبث النفس بضم خای معجمه و سکون بای موحده و ثای مثلثه و فتح نون و سکون فا و سین
مهمله بهم رسیدن ضجر و غم و اندوه به سبب ظاهر است * الخبط والخباط بفتح خا و سکون بای موحده و ... طای
مهمله و خا بکسر خا و فتح با و الف و طا حالتی است مانند جنون و شیطان وار است صداع خبطی یعنی زکام
برآمده و گفته‌اند مسدود دماغ را خبط عارض گردد یعنی زکام * الخدر ... یعنی ... ضعف گرفتن
است و آن کیفیتی نفسانی است که بسبب آن روح و حرارت غریزی منتقل بداخل میشود اولا پس خارج و ارس
جهت زرد میگردد رنگ بدن صاحب آن اول پس سرخ میگردد * خدر بفتح خا و دال و سکون رای مهمله
علتی است آلی که در حس لمس بهم میرسد و یا آن برطرف میگردد یا نقص میشود حس لمس و بار عسه مینماید
اگر ضعف باشد و یا اینکه اگر مستحکم باشد و اگر زیاد باشد صاحب آن در آن حس نمیتواند که بخوبی
راه رود و اگر در دست باشد نمیتواند چیزی را در دست نگهدارد و بفارسی آن را خواب رفتگی و بعضی اندام باشد و
صاحب آن در عضو مخدر زد میشود که گویا مورچه راه می رود و یا سوزن در وی میزنند و آنکه ادراک
دردی نماید و گاه خدارت ... بهم میرسد سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود از خلط
غلیظ که مانع نفوذ روح نفسانی گردد و شیخ الرئیس گفته اگر خدر دوام یابد در عضوی و یا استرخا را بل گردد
و از عقب آن دوار بهم رسد سکته است * خراج بضم اول و فتح رای مهمله و الف و جیم باصطلاح جمهور اطبا

ورمی است که بزرگ و پخته شود و تحلیل آن خواه گرم باشد و خواه سرد و بعضی گفته‌اند که خراج مخصوص
باورام حاره است چون ریم جمع و تحلیل آورد بخلاف بارد و مولانا نفیس گفته که خراج ورم گرم بزرگی است که
در اندرون آن موضع نفخی کشش باشد برای ریختن مواد در آن و تحلیل آن * خراط بضم اول و فتح رای مهمله
و الف و طای مؤلفه مهمله رطوبتی است که از جرم امعا جدا گردد و دفع شود و آن رطوبت چنان باشد که چون
منعقد شود حو مرا معا گردد * خزب بتشدید خا و زای هردو معجمه و بای موحده تهبجی است که در صورت
و جلد بدن بهیات ورم بهم رسد و با آن درد نباشد * خشم بفتح اول و سکون شین معجمه و میم برطرف شدن
حس شامه است که صاحب آن بوی خوش را نشنود * خنس بفتح اول و سکون ثاو ن معجمه مرضی است که در پردهٔ
دریند و عصبه بهم میرسد که صاحب آن صورت مرئی را خوب و تمامی نمیبیند چنانچه مست و مانند حهی
آنکه در آن مرض آن مرد و برد شعاع بصری باریک و ضعیف میگردد که شعاع آفتاب در آن مرد و نمود میکند و
پراکنده سازد و نور باصره را که تمامی مرئی نمیرسد و اما در هنگام غروب آفتاب و روز را نور صورت
درست بنظر می آید بسبب غلبه آن در آن هنگام و باصطلاح این را ضعف بصر نامند و با آن همه پلکهای جمر
آن نرم باشد * خفقان بفتح خا و فا و قاف و الف و نون حرکت اختلاجی است که عارض قلب گردد جهت دفع
موذی که بدان ایذا رساند از مواد ردیه عفنه فاسده و یا رسیدن بخارات آنها بدل و مراد از حرکت اختلاجی
حرکت ارتعادی است که عارض اعضا میگردد در بدن نه حرکت عضلانی که حادث از احساس وجع میگردد
و همچنانکه اعضا حرکت میکنند بجهت دفع ماده ردیه عفنه بسوی آنها همچنین قلب حرکت میکند نزد
رسیدن موذی بسوی آن حرکت ارتعادی پی در پی و چنان چون مفرط گردد غشی آورد و چون بافراط رساند
موجب موت گردد * خفقه الکبد بفتح خا و سکون فا و فتح قاف و ها اضطراب و حرکت اختلاجی جگر است که صاحب
آن در می یابد که گویا منقار بر جگر او می زند و یک لحظه ثابت می ماند پس برطرف میگردد و گاه گاه در میماند
دردی از ثقل شدید و بعد زوال آن بخاری گرم که بالا می رود بسوی جگر او و گاه بعرق میآید و آن جنس را
مرضی غریب و نادر الوقوع است بسبب بهم رسیدن سده در عرقی کمر از عروق آن و بدان سبب سوء القنیه
که مقدمه استسقا است بهم میرسد * خلع بضم خا و سکون لام و عین مهمله برآمدن استخوان و جدا شدن از اندام
آن است از جای خود و بیرون شدن آن بالکلیه خواه جزوی و بعد آن از صورتی بصورتی دیگر را باشد و سر خالی را که شامل
هر دو شی از یکدیگر و صورت هردو باشد گویند * خلع المثانه زوال آن است از مکان خود بسبب عروض بلغم یا رطوبت
مزجه و غیر آن از رطوبت بواسطهٔ استرخا و یا زاید شدن رباطی است از رباطها که سبب متصل گشته * خلفه بکسر
خا و سکون لام و فتح فا و ها مرضی است که طعام در شکم بعد از معاد متغیری نماند بلکه دفع گردد یک دفعه بزودی
یک دفعه بلسوی و یک مرتبه اندک اندک بعد از کم کم و یک مرتبه مستمر و یک مرتبه غیر مستمر باشد و این
از اسهال معدی است و بعضی در تعداد این و ذرب فکر کرده اند و این حسب نزد بعضی خلفه مرادف اختلاف است
و لکن جمهور تخصیص نموده اند اختلاف را باسهال معدی و ذرب و خلفه را باسهالیکه بالوان مختلف باشد
* خمار بضم خا و فتح میم و الف و رای مهمله عبارت از عدم انهضام شراب است یا تمام بلکه از آن جمله در معده
بماند و چون مخالط برطوبت معده گردد ثقل سر و صداع احداث نماید و چون مخلوط بصفرا گردد تهوع و قی
آورد * خمول بضم عبارت از ضعف و سقوط آن است * خنازیر ورمی است سفت صلب که با گوشت پیوسته و صلب
و منقل باشد و بسیار دیگر گردد بر بیخ ران بهم رسد و بدنبال دیگر آنکه از ورم صغار صلبی است که در موضع خود متمکن

باشد و در آخر آن حرکت نکند و درنگ بد باشد و از موضع خود حرکت نکند و زایل نگردد با مدت ماند و در اول امر
و سبب در لحم رخو خصوصا در گردن بهم رسد و اکثر خنازیر عدد مجتمع و متوسطه بهم رسانند و در یک کیسه و گاه
هر یک در کیسهٔ علیحده باشد سلعه و این را خنازیر از آن جهت نامند که خنازیر را بسیار بهم میرسد و گردن صاحب آن
مانند گردن خنزیر میگردد گاه میل به نضج و گاه میل به تحلیل میکند * خناق بضم خا و فتح نون و الف و قاف
… نفس و آن علتی است در ناحیه … به سبب ورم لوزتین و عضلات مری و حلقوم و حنجره
و مری خواه صفراوی باشد خواه سوداوی … * خناق الکلبی عروض این حالت است به سبب ورم عضلات
داخلی و خناقی را نامند که از آن اسباب عارض گردد بهم رسد و بی اختیار صاحب آن مثل سگ دهن را گشاده و زبان را
برآورده … از این جهت مسمی بدان گشته و صاحب این مرض … کلبی نامند
* خیالات بکسر خا اشکال رنگارنگ است که صاحب آن در هوا بیند به سبب ضعف قوت بصر و یا صعود ابخره
به ابتدا بدان * خیلان بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون جمع خال است و آن داغهای سیاه مایل
به زردی و یا سرخی و یا کبود و یا سبز بر آمده … که بر بدن برمی آید * حرف الدال المهمله * داء الاسد
جذام است و در وجه تسمیه آن گفته اند که سبب آن است که در صاحب این مرض هجوم می آورد مانند
هجوم اسد بر انسان و گفته اند که طبع او مانند طبیعت شیر متغیر میگردد و چشمهای او مانند چشم شیر میگردد و
بعضی گفته اند که چون این مرض بشیر بسیار بهم میرسد لهذا داء الاسد نامیده اند و از امراض متعدیه است * داء الثعلب
افتادن موی سر و ابرو و ریش و یا سایر اعضا است اگر چه … به سبب رسیدن مواد صفراوی و یا سوداوی مخلوط
بصفرا و یا رسیدن ابخره آن بدان و داء الثعلب از آن جهت نامند که روباه را این مرض بسیار بهم میرسد که موی آن
میریزد و بدن آن … میگردد * داء الحیه مرضی است که در سر بهم میرسد از مواد سوداوی و به … و یا از
بلغم … پوست آن جدا میگردد … پوست مار از این جهت آن را داء الحیه نامند
و یا از جهت آنکه این مرض مار را بسیار بهم میرسد و فرق میان این و داء الثعلب بدان است که موی افتاده از داء
الحیه … مانند … و طول خلاف داء الثعلب و شیخ
شیخ الرئیس گفته که داء الثعلب و داء الحیه هر دو افتادن موی است و در تمام بدن بهم میرسد و در سر و ریش
و ابرو بیشتر … الشکل … و قول شیخ الرئیس … اول است * داء الفیل
فارسی فیل پا نامند و آن زیادتی است که در قدم و ساق … بهم میرسد چنانچه … گفته که
عروض آن مخصوص قدم نیست بلکه در ساق نیز بهم میرسد که پای صاحب آن شبیه پای فیل میگردد و جامع او ران
در … آن است که در یک پا … در هر دو پا … و کعب و حوالی آن … می آید
و بعضی را … بهم میرسد … که …
بعضی … عارض میگردد … بهم میرسد و ماده آن …
سوداوی است و … داء الفیل از جهت … پای صاحب آن پای فیل
باشد … از جهت آنکه این مرض فیل را بسیار بهم میرسد * داء الکلب جنونی است سبعی و صاحب آن را … مخلوط
بلعب و … غضب و … حمله کردن بر مردم … مانند
حمله سگ است و از این جهت مسمی بدان گشته و چون صاحب داء الکلب کسی را بگزد … میگردد این کس مانند
سگ … گزیده * دبیله الکبد بضم دال و فتح بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها اگر آن مرض

بعد از ورم حادث میگردد و مرتبش در پستی واقع است * داحس بفتح دال والف و کسر حای معجمه
و سکون سین مهمله ورم گرمی است که زیر ناخنها بهم میرسد و با وجع شدید و ضربان قوی و بعد دو گاه
ساقط میگردد و در ان انگشتان ... است که اطبای متقدمین بفارسی آن را کردمه نامند * دبابه بفتح اول
و دو بای موحده در میان الف و آخرها اسم نوعی از دلاغ ردی است * دبیله بضم دال و فتح بای موحده
و سکون یای تحتانیه و فتح لام زمانه بعضی رومی است و بزرگتر از دمل و دمل بزرگ که در زبان بهم میرسد
بزرگ آن ورم و در جوف آن موضعی یعنی کیسی میباشد که در ان ماده آن می ریزد و بعد تحلیل میگردد
و گاه از ان چیزی مانند دردی و ریم و سفال و شعر و گ سفید و ریم و حمله باخن و مو و امثال آنها از
اصناف اجسام صلبه مانند چوب و سنگ و مثل ریزهای چوب بیرون می آید و بعضی گفته اند که دبیله
دمل بزرگی است که آن را دمامیل بسیار میباشد و فارسی کفگرل نامند و بعضی گفته اند که دبیله معرب
دو بیله فارسی است یعنی در کیسه دارد یکی زیرین دیگری و در میان کیسه بیرون می خرل رومی و در ابتدا وی
خرل غلیظ مشتمل بر ... مخصوص یعنی وی ... با عضای ظاهری و باطنی بیرون آید معلق و کمتر گردد
و عموما بهم میرسد ... ورم است ... زبون است نوعی از ان معروف به دبیله مکویه است
و آن دبیله است که در ... میباشد از جلد و از دراکثر فال است * درزومی ... حرفان آن ...
* دسنه بضم دال و سکون سین معجمه و ضم یای موحده و سکون دال مهمله و کسر ... ال و باسر آمده چیزی است ...
بعصروف که بر عصروف ... برمی روند هنگام ... آنها را گاه اطلاق میمانند چیزی که بر ...
می رود ... * دن ال ... و جه ... و حکمی ... است که عارض بدن میگردد و صاحب
آن بصورت ... و طاهر ... احوال ... از ... ان ... با وجه آنکه
چون ... حیوانات ... هم ... بدان گفته * دلع بفتح دل و لام و سکون
... و فتح عین مهمله بر آمدن زبان است بر آوردن آن لازم و ... ی مرد و آمده است * دمعه بفتح دال و سکون
میم و فتح عین مهمله و با مرضی است از امراض چشم که همیشه چشم صاحب آن نم میباشد چراکه از ان رطوبت
بقاطر نماید با نه پس اگر سبب مرض دیگر باشد مانند حرکات ... و ... سعر ... پس آن
عرض است نه مرض و اگر بدون آنها است مرض * دمل بضم دال و فتح میم مشدد و لام دانهای بزرگ
صنوبری شکل سرخ رنگ از جنس جراحات است که بر بدن بیرون می آید و ... زود ... و ...
بعد ... * دوار بضم دال فتح واو و الف و رای مهمله مرضی است که با آن گردش سر لازم است و ...
... صاحب آن که گویا تمامی اشیا ... را ... میگردد و ... دماغ ... میگردد ... تا آنکه خود را تاب
دارد ندارد ... لازم آن است * دوالی بفتح دال و واو و الف و کسر لام و با مرضی است که کشاده
میگردد در ان رگهای ساق ... بسیاری ... سوداوی و با خون غلیظ و بلغم ... در ابتدا
مانند ... داء الفیل ... است که ماده دوالی علیظ ... میباشد و ماده داء الفیل رقیق ... از ...
ایشان ... * دوی بفتح دال و کسر واو و یا در لغت
بمعنی صدا ... که مفهوم ... در ان چیزی ... مانند صدای مگس و زنبور ... باشد و با صطلاح اطبا
صدایی است ... که صاحب آن ... در ... باشد ... که در اندرون گوش او
حرکت نماید * دندان تکسر دال و سکون یای ... بفتح دال مهمله والف و نون جمع دود است و ...

کرمهایی اند که در امعاء تولد یابند بسبب رطوبت فضلی که در انها مانده و متعفن گردد بطول یک وجب و بیشتر در
درازی و به شبه مشابه آنچه طولانی است بهم رسد سرور باده ازان در امعای علیا که باریک اند
بهم میرسد و با آن تشنج و ضعف نبض و برودت اطراف و سرفه خشک و کلال اعضا و انتفاخ شکم و غیرها میباشد
و در وقت خواب صاحب آن دندان بهم میساید و آب از دهن او بیرون می آید که بالش از تر میگردد و در وقت خلای
معده تحرک می آید وگاه بسبب حرکات مورث آن و ارتفاع بخارات عفنه امراض رد به مثل صرع و سقوط و تشنج
والتواء و مانند اینها عارض میگردد و آنچه بشکل حب القرع باشد در معای غلاظ که قولون و اعور اند
تولد میابد و آنچه باریک و کوچک باشد کرم میشود که مرکه نشسته در داخل مقعد در روده های پائین در نشیب
خرج بهم میرسد و صاحب آن خارش در مقعد و وجع در آن می یابد و در مطلق آن لب صاحب آن در روز
خشک و شب تر می باشد و بیشتر اطفال را بطونی و کسانیکه مبالغه در طعام رطب نمایند بهم میرسد
* حرف الذال المعجمة * ذات الاصل ورم بزرگی است که در طبقه زیرین بهم میرسد * ذات الجنب بفتح جیم
و سکون نون و بای موحده ورم حار زیاد کی است که در نواح سینه بهم رسد پس اگر در عضل سینه خصوصا
عضل داخلی آن و یا در حجاب اضلاع طرف داخل باشد آن را ... باشد اگر در غشای ... سینه باشد آن را
برسام و اگر در حجاب خارج ... باشد آن را ذات الجنب خالص ذات الجنب با سرسام باشد
و این در هر دو جانب بهم میرسد آنچه در جانب راست باشد ... جانب چپ است با آن ضیق النفس
... باشد * ذات الرئة ورمی است در ریه و ... ذات الصدر ورمی است که در
حجاب بسبب کشیده شدن ... از طرفیکه موضوع ... است بهم میرسد اگر در طرفی که موضوع ... درد
است باشد و آن را ذات الجنب ... باشد و صاحب آن از ... شود که ... سرفه
... است که ... ذات الصدر ... آمد ...
است در ... * ذات العرض ورمی است که در حجاب فاصل ... از جانب ... از جانب ... راست
... گردد و ... * ذات الکبد ... ورم
کبد است ... * ذبابی بضم ... آمدن طعمه ... در ... سبب
... اگر ... بهم رسد ... ذبابی ...
... آن در شکل ... * ذبحه بضم دال و سکون بای موحده و حای مهمله و هاء ...
ورمی است گرم که در عضلات ... و جانب حلقوم که آن بلع ... بهم میرسد بسبب ... و املای
عروق آن و بعضی گفته اند که ورم لوزتین است و بعضی گفته اند که ورم ... موضوع ... حلقوم و ...
آن است وگاه اطلاق ذبحه بر ... ورم ... ورم ... حلقوم و
... * ذرب بفتح دال و رای مهمله و بای موحده اسهال معدی است بسبب ... و ... معده
از ... رطب آن و یا ... رطوبات ... در معده و یا ... مراد ... معده و ... معده ...
... و این را اسهال ... باشد ... که ... حادث شود
و در ... الالوان ... معده باشد و یا ... معده بسبب اورام و یا ... آن
و با طعام ... گردد و بعضی گفته اند که جاری شدن ... است و بعضی دیگر
گفته اند ... طعام ... معده ... نگردد ... اصل

دیع بدن حدث که متصل بهم است وبمعنی مرادف حلقه دانسته اند * دوبان بفتح دال و واو و بای موحده و الف ونون گیاه حسن ولا عرش بدان اسرا لاتی گفته که اسهالی است که ارصعف کبد بهم رسد و آن را در مسطارنا بضم دال معجمه و سکون واو وفتح سین مهمله و سکون نون و فتح طای مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح نای مثناة تحتانیه و الف باشد * دوسطارنا کلمه اسهالی است که ارصعف کبد بهم رسد و اگر حوف صرف باشد ارامتلای خون در نامحری اتصالی که در کبد و با به سبب قطع دست و پا هم رسد و اگر صعف بدن باشد بدی آن را ارا احراق دم و صفرا باشد و اگر قرح و خروج آن از احتقان دشه باشد و اگر رعمالی بمعنی سیمه تاب گوسپید بود نمرار احتقان دشه کند باشد * دوسطارنا معوی اسهال دموی است که ارانفتاح رگهای از رگهای داخلی امعا بهم رسد و آنرا ببی گفته که لفظ دوسطارنا معوی را بر اسهال با مجمع اطلاق مسماند وامرا رانکه خون برای با خرل با حرا طور مولانا نفیس گفته که لفظ دوسطارنا در لعب یونانی بمعنی قرح امعا است و علمای اطبا اطلاق مسماند آن را بر آن معنی دهنا و بعضی اطلاق مسماند برلازم آن که اسهال خون باشد نه الامکر آنکه ارزحیر باشد * دفا صفا الاسنان مرضی است که در دندان بهم میرسد که صاحب آن نمی تواند که خیر صلب را بدندان بشکند و خائیدن و تحمل آب سرد گرم بدارد * دنا نطس بفتح دال معجمه و بای مثناة تحتانیه و الف وکسر بای موحده و سکون تای مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهمله مرضی است که صاحب آن همیشه تشنه میباشد و چون آب مناسبا ملد از استرخای حاصل شود که در روده صغیر مستند ورودی و تارادهٔ بول کند و آن آب سرا صدر دنی بمرد با آنان نفری نم گردد که تاب خاکس مخالف بصاری ندانسته باشد و با نطس هر یونانی بمعنی دولاب است و تشبیه مناسبت آنکه ارتکلوب آب بشکند و ارتکلوب دفع میکند بدان نام مسمی کرد و ابن مولانا نفیس گفته که آن را سلس البول نیز گویند صاحب بحر الجواهر گفته که این علط است بجهت آنکه خروج آب در سلس البول بی اراده میباشد و در دیا بیطس بارادهٔ و رقصی آن است که کدام مولانا نفیس بی اصل نیست بلکه ناعسار مارل واوا حر امر و هنگام کمال صعف و برودت آلات بول است که حبس و امساک نمیتواند کرد * حرف الراء المهملة * ریع بکسر را و سکون بای موحده و عین مهمله نب سوداوی است که در روز روز رمیان آن لا یعنی نوبهٔ احد آن بلد در روز ر ه برل آن دو روز باشد * رد بفتح را و بای موحده و واو و سیم بحسب اللسن گیند مرضی است محسن ترینه که صاحب آن چون حرکت کند با نماده ر ردنفس از تنگ و تنگ بر گردد رد و هنگام سکون مبان در حرکت تنواند که ساکن ماند رنفس تنگ نکند بلکه ی احتیار بی در پی نفس کشد و آن را به وربو باشد و صاحب بحر الجواهر عمر بهم دانسته است وبرقی که در میان مرد و به دو در بهم رسد کور رسد * ربی بفتح را و سکون بای مثناة تحتانیه و دای علمی است که رفم فرج دار حمر عارض میگردد و مانع می آید ارجماع و برآمدن خون حیض و سبب آن باشد بد مندان است بالجمله رنا بهم رسد از جری این سه بعمل و با عسای علمه بر آن که باره نگردد باقصاص و با السام یابس در حد و صاحب آن ار رتقاء باشد * رجا بفتح را و جیم و الف احوالی است که بعض ریاب را بهم میرسد سبه بآسمنی اریعمر رنگ ر احساس طمث ر انضمام بهر جم دگاه حتی و احساس حرکتی باشد حرکت حمس پس وتسارو حتی باشد چون آن بمرد و مساید و آن را آسمنی کاذب میباشد و صاحب آن حواس دارد که اورا آسمنی ماد بهم رسد و سبب آنماده یا می لزج است که در رحم ا رلزرد و خون ران حرارت بساراست آن را مسعد اندیم ریب نطفه لحمی مد رزاران آنار آسمنی ظاهر شد

وگفته اند که قطعهٔ لحمی است که بمو نابی مرکب باشد و مولی اسم رجا است بنای مهمله پس بنابراین اسم رجا
است نجانه رجا چیم است و وجه تسمیهٔ آن با جهت مد و ربودن آن و با جهت ثقل آن است ما مد رجا که سنگ
آسیا است * رض بفتح را و تشدید ضاد معجمه کوفته شدن عضو و رض اینجا ارادهٔ تفرق اتصال است اطلاق کرده بر تفرق
اتصال عضو که بدون قطع بر سبیل مجاز است * رعاف بضم اول وفتح عین مهمله و الف و فا خون از بینی آمدن
را نامند به سبب انفتاح عرقی از جهت خون و یا از کسر یا از ضربه عرق و یا از جراحات [illegible] اسباب
داخلیه و یا خارجیه * رعده بکسر را وسکون عین وفتح دال مهملتین و ها [illegible] ارتعاد است یعنی اضطراب و لرزه
ومقدمهٔ رعشه است * رعشه بکسر را وسکون عین مهمله وفتح شین معجمه و ها مرضی است آلی که حادث میگردد از عجز
قوت محرکه از تحریک عضو بر سبیل اتصال و با ساکن و با ثبت نگاه داشتن آن بر [illegible] اتصال از جهت معاونت
کردن ثقلی و مانعی که داخل عضو شده است و میل میکند آن را بسوی اسفل بحرکت ارادی پس مختلط میگردند
حرکات ارادی با حرکات غیر ارادی با سبب ارادی با تحریک غیر ارادی و فرق میان رعشه واختلاج این است که حرکت اختلاج
ظاهر میگردد خواه عضو متحرک باشد و خواه ساکن بخلاف رعشه که موقوف بحرکت عضو است و سبب این سوء مزاج
بارد مادی بود و یا ساده که عارض عصب گردد و پیران را و کسانیکه همیشه شراب می آشامند و یا کسانی را که
آب سرد بعد ریاضت و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه بسیاری آشامند بهم میرسد * رعونت بضم را وعین
مهملتین وسکون واو و فتح نون و با معنی حمق است * رمد بتحریک را ومیم و دال المهمله نزد اطبا ورم
گرم است که در ملتحمه بهم رسد و گاه بارد بلغمی نیز میباشد و بعضی غیر حار [illegible] را رمد نمی نامند
بلکه تکدر میگویند * رمص بتحریک صاد مهمله چرکی است سفید که در گوشهٔ چشم بهم میرسد * [illegible]
بفتح الف وسکون فا وکسر را وفتح سین مهمله و ها نوعی از جنون است و آن [illegible] است از [illegible] است از
موضع خود به سبب احساس ریح غلیظ در زیر آنکه بکشد آن را و بر آورد [illegible] ریح است که در [illegible] در آید
و آن را باریک گرداند و اطلاق اطبا لفظ ریح بصیغهٔ جمع غلط است زیرا که جمع آن ریاح آمده نه ارياح * ریح البواسیر
ریحی است غلیظ که بسبب سواری به تحلیل رود و صاحب آن در روده خود ماند وجع ولذع وجعی در بالا
رود بطرف پشت و پهلو ها و شانه رسد و گاه فرود آید بسوی قطن و حوالی مقعده و خصیتین و قضیب * ریح المثانه
انتفاخ المثانه است * ریح الکلیه وجع و تمددی است محسوس میگردد در حوالی ظهر در محل گرده بدون ثقل
و بدون تحریک جماع و هنگام افراط میسر گردد و بطرف امعا آید و آن را ریح [illegible] نیز نامند [illegible]
* ریح الرحم ماده [illegible] است که در رحم به سبب اجتماع رطوبات لزجه بهم رسد * ریح الشوکه بفتح شین معجمه
وسکون واو وفتح کاف و ها ماده حادی است که در استخوان [illegible] فاسد سازد و بشکند آن را * ریح السبل ریح غلیظی
است که در اندرون سر اطفال بهم میرسد و میکشد آن را تا آنکه کشاده میگردد شئون اکلیلی آن و حالتی شبیه
بصرع عارض میگرداند او را * ریح الغلط ریحی است که مدتی طویل در احشا [illegible] و غلیظ گردد مانند غلیظ
شدن هوا [illegible] و آن [illegible] * حرف الزاء المعجمه * زحیر بفتح زا و کسر حای
مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله حرکتی است که در معای مستقیم برای دفع فضولی که در آن محتبس
شده [illegible] و با [illegible] معای مستقیم است و در عرف آن را پیچش نامند و زحیر
صادق و کاذب [illegible] و زحیر حقیقی آن است که به سبب ورم گرم روده مستقیم و [illegible] خلط صفراوی حاد [illegible]
و یا بلغم [illegible] و یا [illegible] در [illegible] صلب بهم رسد و باطل آن است که از احساس ثقل [illegible]

جمع نشود و نقل از آن خمیرهای یابس یابد خورده باشد و بیرون شدن رحم حق و باطل آن است که در رحم باطل
گرانی شکم و درد پشت و بعض شناسند و دفع نمی‌گردد مگر به بیرون آمدن چیزی و با آن خواهش طعام کم شناسند
و چون بر روی ملتفت شود و بر شانه قلیل احساس است و رحم با چون به سبب خراش رود و یا کسرده شدن
رگی از رگهای آن است به سبب مرور وصول ناس حسن براب و باعث آن و رحم با اخراج رطوبت مخاطی باشد یا اندک
ریحی و با اخراج برازوش * زرب بفتح زا و سکون رای مهمله و باء و یای مثناة تحتانیه مثل نمودن سیاهی چشم
است یا از رنج خواه به سبب بسیاری نور باصره و یا به سبب صفا و نور است آن و یا به سبب بزرگی جلیدیه و یا به سبب
برآمدگی آن و خواه به سبب کمی رطوبت بیضیه و یا به سبب صفایی آن و خواه به سبب غلبه سیاهی عنبیه باشد و خلقی
آن لاعلاج له است * زکام بضم زا و فتح کاف و الف و میم زکمه نزول رطوبتی است از سر در بطن مقدم دماغ به منخرین و از
بینی دفع شدن و گاه زکام را از جمله سرطان شمارند * زلق الامعا بفتح زا و سکون لام و قاف بقول شیخ نجیب الدین
مرضی است که نمی‌ماند طعام در امعا بلکه منلعزد و مندفع میگردد بزودی از آن خواه به سبب رطوبت مزلقه باشد
که بواسطهٔ آن ثقل در امعا مکث نکند و بیرون آید و خواه به سبب برآمدن پوستی سطح داخلی آن از مواد حاده
باشد که چون بگویند آن اختلاط امعا را بالحار امعاد دفع نماید چیزی را که در آنها است حصر با باشد و یا قلیل الهضم
و گاه باشد حرکات دفعی دفع گردد در امعا از ورود طعام و چیزی محسوس شود و لهسی که با ورود چیزی بضرورت
و چون آن سرد شا شامد شامی سکس باشد و نقول تونسی بشار و با بطلان هضم متعلق است آن را زلق از آن جهت
نامند که لازم آن است * حرف السین المهمله * سبات بضم اول و فتح بای موحده و الف و بای مثناة تحتانیه در لغت
بمعنی خواب است و اصل آن ... بعد حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود میفرماید و جعلنا نومکم سباتا
و باصطلاح اطبا خواب بسیار زمانی عرض طولانی است که صاحب آن به دشواری بیدار شود و آن را بفارسی آسودگی نامند
* سبات سهری خواب سنگینی است که با آن بیداری بود یا به سبب آن ورم بلغمی است مخلوط با صفرا که در
دماغ بهم رسد و مقابل این سهر سباتی است یعنی بیداری با خواب و سبب این ورم صفراوی است مخلوط با بلغم
یعنی از اجتماع اسباب سهر و سبات با هم که سرد در دماغ بهم رسد و این مرد و علت سرسامی است مرکب از
سرسام بارد و حار اول از بارد و حار زرد و دیر یا بالعکس * سباط بکسر سین مهمله و فتح بای موحده و الف و طای
مهمله حمی نایبه را نامند * سبل بفتحتین سین و بای موحده و سکون لام شیخ الرئیس گفته که عبارت یعنی
پرده است که در چشم یافته میشود از رگهای ظاهره بر سطح ملتحمه و قرنیه ... و علامت این گرمی
در ابرو و سرخی در پرده و جانب و رخسار و حمدگی بسیار در رگهای ... ظاهر است و بادر رگهای ظاهر که از داخل
چشم آمده اند و علامت این با آن سلامات عطسه ... و ضربان در دماغ است و شیخ نجیب الدین بر تعریف شیخ
افزوده که ... و مولانا نفیس گفته ... آنکه سبل دو نوع است یکی آنکه
در روی ملتحمه باطنه باشد ... می‌شود ... پرده ... پرده عنکبوت دوم آنکه در بیرون ظاهر آن
با ... دیده می‌شود که پرده ... ماهی مانند دخان ... آن را ... که پرده ...
... و بالجمله پرده است که از اطراف چشم ظاهر میگردد ... مسرود ... سبب ...
آن از درن علطا * سبه بفتحتین سین مهمله و بای موحده ... که خواب باشد * ...
بفتح سین و حای ... مهمله و جمع خواب شده ...
در سطح عضو است که ...

جاری میشود از آن حرکات بلا اختیار و بیشتر اطفال را بهم میرسد بسبب بخارات رطوبت ابدان و ادعای انسان
و بخارات بسبب بخاری حرارت و رطوبت بدنهای انسان و ضعف اعضای انسان از دفع فضلات و ضعف
باصره آن است که از آن چیزی جاری نگردد * ثعال بضم ثاء مثلثه و فتح عین مهمله و الف و لام حرکت دهنده
و آلات سینه است برای دفع چیزی سودی و ادمی که از آن رسد تربیه و اعضای متصل بدان * ثعوط اللهاة بضم لام
و ها و الف و با اما دو ملازه است بسبب رطوبت خلط مزاجی تحلل و لهاة هواء گرم باشد هواء سرد * ثفروس
بفتح ثین مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهمله ورم صلب سوداوی
و یا بلغمی است پس اگر ماده آن سودای صرف خالص باشد آن را خالص نامند و اگر با بلغم مخلوط باشد آن را
غیر خالص نامند * ثکنه بفتح ثین و سکون کاف و فتح نای مثناة فوقانیه و ها معطل و باز ماندن اعضا است از
حس و حرکت بسبب سده تامی که در تمامی بطون دماغ بهم رسد و مانع آید نفوذ روح نفسانی و روح حیوانی را بالتمام
و بعضا را اعضا فهمیدن روح نفسانی را بعضو اعضا و از حس و حرکت حسی از سکته باز دارد و دفعة عارض گردد
و بعضی گفته اند نام لازم جرو که سکوت است و عرض سبات اثنی و جمود خمود سکته گویند * ثکر بضم سین مهمله و سکون
کاف و رای مهمله حالتی است که عارض میگردد انسان را از میلی بدن دماغ او را بخره متصاعده بسوی آن
و معطل میگردد عقل او و بهم میرسد امور بحسب [illegible] نبود و بعضی گفته آن سردی است که غالب
آید بر عقل بماسوی بعضی اسباب و موجب آن پس منع کند انسان را از عمل کردن بموجب عقل خود تا بسر
آنکه عقل زایل گردد * سل بفتح سین مهمله و تشدید لام شکافتن پوست بدن است بطول سرباند و مسلوک کردن
اطراف آن سر [illegible] حوالی آن است و [illegible]
انگشت و پس مردو سر آن [illegible] گوسفند است و ملمس
ساخس و بعضی گفته اند که بعد از کسوت نمودن اطراف سر بان آسی آعنی اصلس که در آن [illegible] وسط
آن سینه بدان دهان و پس باشد که با صلاح [illegible] باید بر آن کرده و سر بان را بان آلت بلند کرده در تکی از آن
در [illegible] گردد پس ملمسم [illegible] سرباب منفصل در کتب مسطور است
* سل العین بفتح سین مهمله و تشدید لام [illegible] جسم است
بسبب کمی رطوبات و [illegible] طبقات آن [illegible] بر طرف شدن و یا کم شدن رطوبت بیضیة [illegible] و کم شدن نور [illegible]
بر میگردانند [illegible] طبقات را در پوست بدن تا آنکه پلکهای چشم بهم [illegible] بینایی بر طرف [illegible] چشم
فرو مینشیند و اینها از اسباب داخلیه اند و خارجیه مانند جسم را از جلده بر آوردن و یا سوراخ کردن و رطوبت
آن را کشیدن [illegible] * سل بکسر سین و تشدید لام [illegible] است که در [illegible] بهم میرسد بسبب ریش ریه [illegible]
بدان لازم آن است که [illegible] * سلاق
بضم سین و فتح لام و الف و [illegible] غلیظ [illegible] سرخی است که در پلکهای چشم [illegible] بهم میرسد و
مژگان [illegible] سرخه اشعار و فساد باصره بهم میگردد و بعضی گفته اند که آن دانه است که [illegible]
و یا در جلد [illegible] بهم میرسد * سلس البول بفتح [illegible] و کسر لام بر آمدن بول است بی اراده و بعضی بر دیابیطس
[illegible] باعتبار آنکه [illegible] دیابیطس [illegible] سلس البول میگویند * سلع بفتح سین مهمله و لام
و سین مهمله [illegible] باشد [illegible] سلعه [illegible]
اجزای آن است [illegible]

معدا کرد ریست سملعمد و موارد به مسعود دستوراست که تابه رسی است که از صاحب صبار زبده * سلعه بفتح
سین و سکون لام و فتح عین مهمله و ها بکسر سین برآمده رسی است که از ماده غلیظ در سای می باشد کیس بهم
* مرسد و آن بحسب عمر حجم ملدا تکوین بدن از همه اطراف مماس باشد تلکه می توان آن را [illegible] گرفت و حماید و آن
در اول [illegible] سندی مماسد و سد رسح با دار [illegible] و بزرگ دار ان مسعود گاه [illegible] حمری در ان تکون
ممادی * سوء القنیه [illegible] تکسر دال و کسر [illegible] و فتح یای سماء [illegible] حکما معنی ملک
وان بودن [illegible] است [illegible] که [illegible] آن باشد با فعال آن مستعمل گردد و آن را فساد مزاج بمرسا سد
بسبب آنکه فساد [illegible] مزاج [illegible] است که ارسا [illegible] مزاج کند بمرسد [illegible] تمام بدن احمانا
وا س اسم [illegible] است لکن اطبا [illegible] که [illegible] آن است [illegible] * سوء الهضم
عبارت از عدم انهضام طعام است [illegible] تام و [illegible] طعام است در معده [illegible] بعض کتب
رده * سوسن بضم سین مهمله و سکون واو و کسر یای [illegible] و سکون یای سماء [illegible] کسر های مهمله
[illegible] است که [illegible] اهل [illegible] * سوء مزاج عبارت از علته [illegible] اربعه است
در مزاج اصلی عضوی [illegible] که [illegible] باشد [illegible] عملی که از آن صادر
[illegible] در حالت اعتدالی که [illegible] عضوی است [illegible] مختلف و اطبا [illegible] آن هر دو لفظ
[illegible] و صاحب [illegible] گفته اند عضوی سوء مزاجی است که شامل جمیع بدن باشد و مختلف آنکه [illegible]
[illegible] باشد در عضوی [illegible] گفته اند که سوء مزاج هرگاه عضوی باشد و از آن [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] داده [illegible] آنکه [illegible] مزاج اصلی [illegible]
گفته عضوی آن است که [illegible] عضو بوده و حکم مزاج اصلی [illegible] باشد [illegible]
بدن [illegible] آن باشد و مختلف آنکه [illegible] سوء مزاج مختلف
است و [illegible] صاحب کامل [illegible] از کلام [illegible] مفهوم میگردد عضوی است [illegible]
عضوی است [illegible] گفته [illegible] مختلف [illegible] آنکه در عضو [illegible] عضوی است [illegible] عضوی
از آن [illegible] که [illegible] مزاج اصلی است در علم [illegible] آن عام [illegible] عضوی [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] مزاج اصلی [illegible] سوء مزاج [illegible] عضوی
در عضوی را مختلف باشد [illegible] آنکه [illegible] مزاج اصلی است [illegible] عموم [illegible]
سوء مزاج [illegible] باشد [illegible] عارضی [illegible] که در آن مزاج اصلی [illegible] معتدل باشد و این را
مزاج [illegible] و عارضی آنکه مزاج در اصل [illegible] معتدل باشد لکن [illegible] از اعتدال [illegible]
[illegible] سوء مزاج [illegible] است * [illegible] علمای بدن [illegible] است * [illegible]
در [illegible] و [illegible] اصطلاح اطبا [illegible] طبعی است [illegible]
از [illegible] و [illegible] عرضی و [illegible] حوف و فرع [illegible] سوء مزاج
[illegible] سوء مزاج [illegible] سوء مزاج [illegible] سوداوی [illegible] صفراوی و
[illegible] از اسباب [illegible] والث و [illegible]
* [illegible] بفتح سین و یای موحده و [illegible] آن است که [illegible] طبعی
[illegible] اسم [illegible] است * [illegible] سین و یای [illegible] مهمله

( )

وما يحتمل گي بلك تا بس حسر است بحل كه حوب بمر بالند و بحل لابي طمعي برسد نصب در بلك سل ب پلك
و تابر آمدن علت دران رگ حقن بالاستسقا ممگردد بطرف تابس و حلقي آن را بر نصب و سره در لغت بمعني
نقصان حقن است * شخوص بضم شين و خاي معجمه و سکون وا و و صاد مهمله مرضي است كه دفعه عارض
ميگردد در صاحب آن بهر حالتي كه باشد ايستاده و يا نشسته و يا خوابيده بهمان حالت بماند و بطرف برنمي
آن بلا اسمه باشد و چشمهاي او باز ماند و نتواند كه برهم گذارد و آن را جمود و اخذ نيز نامند بهمان جهت و
سبب آن ماده ايست كه از خلط غليظ در موخر دماغ كه منبت اعصاب است بهم رسد * شدخ بفتح شين و سکون دال
مهمله و خاي معجمه نوعي از بيماري است كه در طول عصب واقع شود و در شکستگي كه در استخوان سر واقع شود سر الطلاق
مينمايند * شرن بفتح شين و سکون راي مهمله و فاء بر وزن حري در حنجره و قصبه ريه است و بمعني در حسرهاي
سال مينامند و ميگويند كه آب رگاوي صاحب آن شد سو و سرفه پي در پي ميكند تا آنكه بر گردد و بر اند
حير تكه دران مرد و ريه است حهت آنكه حنجره و قصبه ريه مرد وار آلات نفس اند نميگذارند كه چيزي غريب
در ان داخل شود و در ميان ا ن و عصه آن است كه عصه ما بلد ن حسر است در مري اعمرا را آنكه غليظ باشد تا
سال از ن و عسر آن حاجت ذكر باشد عصه معرداست جمع آن عصص آمده * شرنه آنكه عارض آن اساميدن آب
مر است با ساميگاه مسكه كند گرم شده باشد از رياست عمق و يا كلاي و بعضي كه بدان رسيده باشد و با بعد از
حمام و با حواب و بابس آن و با بعد از رمس به بلدي وا سهال اسمار اين مرض مرتع الزوال است اگر بلد سرو
بدارك آن بر ودي تحصب لابس نمايند وا زعلامات آن بهم رسيدن وجع بلد است در كند كه صاحب آن را ساس
مارد وا گر غلط كرده شود در بلد بمر حسر باشند و يا ورم كند گردد * سرطان بكسر شين و سکون راي مهمله و ضم نون
والف و قاف حمرانيد حتمي است كه در بلد بالاي حسر بهم ميرسد و آن را سگس و ممرخي ميدارد و رمايند
ملعه محترق بمساند بلكه حمسه و مسابد و همس فرق است ميان اين و سلعه و سبب اين رطوبت غليظي است
كه منبر برد در بلد وا زين جهت اطفال را مرطوب اند بهم ميرسد * سري بفتح شين راي مهمله و ياي مقصوره دانه اي
است بعضي كوچك و بعضي بزرگ بهن مايل بسرخي با خارش و كرب بسيار كه دفعه ظاهر ميگردد در تمام بدن
و نادرا كمرا عضا نصب ميشود در صفراوي رگ با خارش بسيار ميشايد و از ان رطوبت لزجي ميآيد و سبب اين اخره
نور متوسطه است * شطر الغب بفتح اول وسکون طاي مهمله و سرراي مهمله نت مركب از صفرا و بلغم است حاجته
در حرف الباء ذكر يافت * شعرا لمنقلب بفتح شين و سکون عين و ضمراي مهمله موي و مهمله موي است كه بر گشته بر
بلك حسر ميرويد و سر آن بالبدرون ميباشد و در حسم مي خلد و سبب آن رطوبت عفن باشد در اجفان و اشفار * شعيره
بفتح شين و كسر عين مهمله و سکون ياي مهمله تحتانيه و فتح راي مهمله و هاء و رمي صلب طرلا ي است كه بر طرف
حسم بر دوك بمر گان سمه نحود رشكل بهم ميرسد بر نگ بلك نصب ماده غليظه غليظه محترقه در سر به و بو عد نگر
بهم ميرسد بر حرنگ رحوار يا د ه د موي وآنرا عرض نامند * شقاق بكسر شين و فتح عين مهمله و معجمه والف و تا
مرضي است كه در ريه بر سر اصناف بهم ميرسد * شقان بضم شين و در وقت در ميان مرد در الف مرضي است كه دران موي
مير برد و لمر بر سمي حلقه بلد و دست و يا و صورت و غير ها از سردي و يا عمر آن اطلاق ميمايند و بعضي گفته اند
عبارت از سقي سرح است * شقاقلوس بفتح شين و قاف والف و فتح قاف و ضم لام و سکون واو و سين مهمله و رمي است
از حرارت غليظ كه در رحاص بحو سرايت در ماغ بهم ميرسد و حس و صبح ميمايند و روح حيواني را ز رسيدن
بدماغ بس فاسد ميگردد و مزاج آن فاسد ميگردد اند عضو و او سي مرايد آنرا در آخر امر و بسر گفته ميشود و قاطوس

بو میرت

بر موی عضو باطل شدن حس آن و عاجز از افعال مُعدّه آن است * شقیقه بفتح شین و کسر قاف و سکون یای مثناة
تحتانیه و فتح قاف و ها وجعی است که در یکی از دو جانب سر بهم رسد تا حد وسط آن یعنی شئون اکلیلی بسبب
صعود بخارات و یا اخلاط حاره حاده و یا بارده رطبه یا ساذج * شوص بفتح شین و سکون واو و صاد مهمله وجع
ضرس است * شوصه بفتح اول ورمی است که در حجابیکه در اضلاع است از ریح حادث بهم میرسد بسبب
در آمدن ریاح در اضلاع و این بیماری [illegible] و صاحب آن نمیتواند [illegible] که بتواند و حرکت نماید
* شوکه سرخی است که در صورت و جسد بهم رسد [illegible] مرض است * شره [illegible] رطبه است از
امراض معروفه و مذکور شد * شهوة الکلبی زیادتی شهوت طعام و اسهال آن است چنانکه صاحب آن از اعلاه
کثیر [illegible] سیر نگردد و حرص او بر ماکولات [illegible] باشد مانند سگان و سبب آن سوء مزاج بارد
معدی است که عارض فم معده گردد خصوصاً هنگامیکه مزاج سایر اعضا گرم باشد * شیراز [illegible] از سلعه است
* سلعه نوعی از [illegible] است * حرف الصاد المهمله صالبه بفتح صاد و الف و کسر لام و فتح بای موحده و
ها حمّی حار [illegible] است * صباری بضم صاد و فتح بای موحده و الف و فتح رای مهمله و بالفعل [illegible]
و معنی آن جنون مفرطی است که با سرسام صفراوی بهم رسد و گویا مرکب از سرسام و قرانیطس است * صداع
دردی است که در اعضای سر بهم رسد از اسباب بسیار و بفارسی درد سر باشد * صداع البیضه ضربانی
است که در تمام جسم [illegible] میگردد که گویا سوزن فرو می برند و [illegible] و ضربان آن ممتد باشد و گاه
در روی عروق دیگر [illegible] * صدید [illegible] است [illegible] که
[illegible] میگردد بدان چون باشد و آن را بفارسی زرد آب باشد * صرع بفتح صاد و سکون را و عین مهمله
در لغت بمعنی انداختن است و در اصطلاح اطبا [illegible] است که در بطون دماغ و مجاری اعصاب آن
بهم رسد و مانع آید اعضای نفسانیه را از افعال [illegible] صاحب آن [illegible] و کف برد می آورد
و دستهای آن تشنج گردد بسبب تشنج اعصاب و فرق میان این و اختناق رحم مذکور شد و آن مرکب از صرع
و غشی است [illegible] ظهور علامات آن مرد و زنان بخلاف اختناق رحم * صرير الاسنان بفتح صاد و کسر رای
مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله [illegible] دندان است [illegible] و این اکثر [illegible]
[illegible] * صعر [illegible]
کج شدن [illegible] است و سبب آن [illegible] آن است و انشاء الله تعالی مذکور میشود * الصفر بصاد
[illegible] و رای مهمله و صفار بضم صاد و فتح فا و الف و رای مهمله مرضی است که در کبد و سراسیف اضلاع
بهم میرسد بسبب آن [illegible] میگردد و گاه است که میکشد آن را و گاه اطلاق میشود بر جمع شدن
آب در شکم [illegible] عارض میگردد * صلابة الاجفان سختی است که در پلکهای چشم بهم رسد
و مانع آید آنها را از بازکردن و پوشیدن آن * صلع بفتح صاد و لام و عین مهمله برطرف شدن موی پیش
سر است [illegible] و صاحب آن را اصلع نامند و شیخ در شفا گفته که زنان و خصیان را اصلع [illegible] بسبب کثرت
رطوبت مزاج ایشان * صمم [illegible] بمعنی کری است و در اصطلاح اطبا [illegible] صماخ است * صنان
بضم صاد و فتح نون و الف و نون [illegible] بغل و [illegible] عام است و در خاص
* صوره بفتح صاد [illegible] * صئبان بکسر صاد و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و الف
و نون دانهای سفید [illegible] موی است [illegible] آن [illegible] و بفارسی رشک [illegible]

( )

[illegible] * [illegible] صعتر [illegible] اضطراب [illegible] از عوارض
[illegible] حرکت [illegible] است * [illegible] صاد و [illegible] و
[illegible] * [illegible] حرکت [illegible] است * [illegible] اسمی
مهمله [illegible] است [illegible] حاصله [illegible] و [illegible]
آنها [illegible] داخله [illegible] آنها [illegible] *
[illegible] است که صاحب آن [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] صعب الاسنان [illegible] الاسنان
[illegible] است که [illegible] آنها [illegible] استحکام که
[illegible] * صعب [illegible] است که [illegible]
[illegible] که [illegible] الاخلاط [illegible]
[illegible] که [illegible] آن [illegible] آن
[illegible] صعب [illegible] است که [illegible]
[illegible] که [illegible] صعب [illegible]
[illegible] طعام [illegible] اول است که
[illegible] * صعب [illegible] است * صعب [illegible]
و آن [illegible] جمیع امراض [illegible] است [illegible] گردد و [illegible]
[illegible] * صعب [illegible] صاد و سکون [illegible] طای مهمله [illegible] است [illegible] عارض
[illegible] آن در [illegible] آن [illegible]
که [illegible] آن او را [illegible] عارض میگردد [illegible]
* صعب [illegible] صاد [illegible] است که [illegible] در وسط [illegible]
آن را حرکت [illegible] است * صداع [illegible] صاد و سکون [illegible]
دال [illegible] مهمله [illegible] است که در [illegible]
[illegible] میگردد [illegible] در رساله [illegible] الامراض [illegible] که
[illegible] آن مرض [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] * صلع [illegible] عین مهمله [illegible] را [illegible]
[illegible] صاد [illegible] صاد و سکون [illegible]
[illegible] است [illegible] آن است [illegible]
و اگر [illegible] است [illegible] است [illegible] آنکه [illegible] آورد
[illegible] * صمم [illegible] صاد [illegible] سکون [illegible]
[illegible] در رساله [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] * حرف الطاء المهمله * [illegible] طاعون [illegible]
[illegible] * طاعون [illegible] طاء [illegible] مهمله و سکون [illegible]

[illegible]

ورمی است از رنگ بعد و جوری در بزرگ مرواران بادانه کوچکی است بعد از لاو کوچکتر از آن که به الماس و مورس
بسیار در اعتقاد دی حماس مانند حصبه و دستان و نعل و نسیم رمان و سرزان و باغ حماس نیز مشهور و اطرای
خود را سیاه میگرداند اگر ماده سمی باشد عفونت را فاسد گرداند و هر شد که مست زدنه سمه آن بطلب او را سرایت
و موجب هلاکت گردد و گاه اطلاق میشود بر مردم حار حادث در آن مواضع و بر ورم سال سر * طبال بکسر طا
و فتح حای مهمله و الف و لام رمی است که در سر به مرسد * طباه بفتح طا و خای معجمه و الف ممدوده عبارت
از سال رمی است و در سد بسیار است که هرگاه کسی در باند در دل خود طعانی یابد که سعر دل تیر ورد * طراحرد و طس
بفتح طاء و رای مهمله و الف و ضم حای مهمله و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة
تحتانیه و سین مهمله عبارت از حرسند بلحسوب است که در باطن حلق بهم رسد و آن را الماسوی سس نیز باشد
* طرید بفتح طا و سکون رای مهمله و فتح یاء و ما بعله است از خون پاره سرخ رنگ و بلکون که مرده خاکی رنگ و یا
سیاه که به سبب انفتاح بعض عروق چشم بر آمده در بر ملتحمه مانده باشد از بیستی که باشد خواه ضربه و یا سلی
و خواه تری عروق و خواه یبوس امداد خون و خواه منفجر شدن ورمی پس از نضج و خواه نعره و بر باد بسیار زدن و
خواه حرکات عنیفه و مانند اینها و این اسم مشتق از طرید ای للمه یعنی سیلی که بر چشم رابع شود و سرخی در
ملتحمه بهم رسد از سیل سمه سی باسم لازم * طرس بفتح طاء و رای مهمله و سین معجمه نقصان قوت سامعه است
و گاه اطلاق میشود بر آنکه بدان رسد و بر بطلان آن و بر فقدان تعرف صماخ بر سمل سحار و بر بس بعد بر طرس
و بر صمم مرادف بهم اند راجح آن است که وقر بطلان سمع است و طرس نقصان آن و صمم بعد آن تعرف صماخ و بعض
لسماص نموده اند و مرا باجحه طویل العهد مرض باشد و طرس را قریب العهد حدث * طنین بفتح طاء و کسر نون
و سکون یای مثناة تحتانیه و نون آوازی است بسیار باریک بسد که میشنود صاحب آن در گوش خود به سبب حرکت
ابخره غلیظه و یا انصباب فضول [illegible] راه ریزی میان این و دوی آن است که آواز این باریک و حاد است و آواز دوی نرم و بلند
و غلیظ * طونحیسس بطای مفتوحه و واو و نون و حای مهمله و دو سین مهمله در میانه و دو یای مثناة تحتانیه جرب
صناعی است که بالای بخش رسمه باشد و آن است انواع جرب و صعب ترین آن است * حرف الظاء المعجمة * ظطاب
بفتح دو طای معجمه مساله در میان آن هر دو بای موحده و بعد طای دوم الف و بای موحده بثره است که در جفن
بهم رسد بعضی گفته اند الی است بعضی وجعی است و بعضی گفته اند عمی است که در جانب بهم رسد * ظفره بفتح
ظاء و فاء و رای مهمله و ما و مشهور بضم ظا و سکون فا است زیادتی عصبانی است سمه بیلحی سفید صلب از سوی اکبر
یعنی کنج چشم و بندار ماده ه بلغم غلیظ لزج و میکشد تا آنکه سیاهی آن را مستور سازد و مانع دید بن میشود و آن را
بفارسی ناخنه نامند و گاه از هر دو موق ابتدا میکند و شد نوع است یکی عصابی است رقیق سفید عرما یع بصر
و ابتدای آن مخصوص به موق نیست و این سیاه سبل است در جمات وابتدا و در میان هر دو بدان است که سبل در جمیع
جوانب چشم است ممتد بر حوالی قرنیه و ظفره ابتدا از جانب موق میکند از بینی یا یسار یا از هر دو جانب تا از روی
تا از بینی * و بدانکه ظفره گاه ابتدا از سواد میماند و جلیده را مستور سازد و در اکثر احوال [illegible] زار اکلیل مینماید و گاه
متضاعف و با طبقات میباشد یعنی با طهارت و بطانه ای ابوه و استمرار ین بدترین اصناف آن است * ظلمت بضم ظا و
سکون لام و فتح میم و تاء باریکی و نقصان باصره است * حرف العین المهمله * عاصور بفتح عین و الف و ضم صاد
مهمله و سکون واو و رای مهمله نعل و نورانی است که درمی باشد ابتدا در سینه خود در بیداری چنانکه درمی باشد
در کابوس همگام خواب * عاقرقرحا بفتح عین و الف و ضم قاف و سکون را و فتح نون و الف احملاح ذکر و بیداری است

که عارض او شود آن سنگ را در رحال و در ساعات مرض * عسره بضم عین و سکون سین مهمله و ضم رای مهمله و ها
حسری است که در هضم ... گردد مانند سلعه و غدد و گفته اند که عسره نوعی از سلعه است * علامة سره
اسم علامتی که ... از ... می آید از حس طاری مسکن صاحب ... را اکثر گاه اطلاق بر
... ممالک * عذره بضم عین و سکون ذال معجمه و ضم رای مهمله و ها و حطي است که ... بر ...
از علت ... مرض باسم موضع علت است جهت آنکه عذره اسم آن موضع است * عذیوط بفتح عین و سکون
ذال معجمه و ضم یای ... و سکون واو و طای مهمله مرضی است که در وقت مجامعت از صاحب آن بی اختیار
براز دفع گردد و ... باشد بسبب استرخای عضله ماسکه مقعد و آن را بفارسی در جماع حدث کردن
باشد و گاه ... این عارض میگردد این مرض بسبب کمانی را که ... غالب باشد و از جماع ...
باشد ... اسباب ... باشد ... عضلات آن ... بهم میرسد * عرج بفتحتین عین
و رای مهمله و جیم ... که عارض گردد ... است که عاجز آید صاحب آن از رفتار که بفارسی لنگی
باشد صاحب آن را اعرج و لنگ * عرق اللهم ... مرضی است که بجای عرق خون از مسام بر آید و ... گاه
بر آید از حمر ... علت ... کال علمه ... * عرق المدنی بکسر عین و سکون
رای مهمله ... و دال مهمله ... مرضی است که در بدن بهم میرسد بسبب
... از علط ... واقع ... علیظه و آن ... و عضوی ... و اولاد ... دانه
... بهم میرسد ... گانه ... و از میان آن ... باریکی ... رنگ بیرون آید
و در حرکت آن ... باریکی مانند موی است ... عرق و آن ... آن ...
ممالک که اگر آن گسسته گردد و آن رطوبت ... که ... متصل در کمتر قوم ...
و با العرق مدنی که ... است ... و اگر ... ظاهر گردد ... آید ...
آنکه در مفاصل اعضا ... و آن ... کرم ... حرکت ... و آن را بفارسی
رشته ... باشد * عرق النسا بفتح نون ... و الف ... است که ... عرق ... که آن را عرق النسا
نامند ... از مفصل ... می آید از طرف وحشی ... کعب
و انگشت ... و سبب آن امتلای آن رگ است ... علیظ ... و از رطوبات ... که از جهت
... رطوبات بلغمی خام ... که آن اخلاط ... بود ... بهم
میرسد * عشا ... بفتح عین و شین معجمه و الف مقصوره مرضی است که ... باصره ... و باطل گردد ... که
... صاحب آن ... آن را بفارسی شب کوری نامند و سبب آن ... سلطه
است ... * عشق بکسر عین و سکون شین معجمه ...
مرضی ... است ... که ... ادراک ... و کوری ... است ...
... مرض سودای ... است که ... و ...
... بر ... ادراک ...
... و ...
... * عصابه بکسر عین و فتح صاد مهمله و الف ... مرضی است که در ابرو یا
و گاه در ... بسا ... که عصابه ... بهم میرسد و

بثاس خف مهمی بدان گسسته و سبب آن ریحی است غلیظ محتبس بدان اعضا * عطاس بضم عین و فتح طای
مهمله والف و سین مهمله حرکتی است خاص در دماغ برای دفع خلطی و یا مردی دیگر که بدان رسیده از داخل
یا خارج با شعاب هوای مشمس ارواح بینی و دهان * عطسه برای دماغ مانند سرفه است برای ریه * عطاس
بهمان وزن با شین معجمه مرضی است که صاحب آن هر چند آب بیاشامد سیرابی او را حاصل نگردد * عطش
بفتح عین و طای مهمله و شین معجمه بیان احتیاج طبیعت است تا آشامیدن آب و چیز سرد و تر * عظم الخصیتین
بکسر عین و فتح طای معجمه و ضم میم بزرگ شدن خصیتین است به [illegible] ورم [illegible] حالتی و فربهی مانند
بزرگ شدن پستان و در آن هنگام طرف آن کوچک و تنگ میگردد و لهذا [illegible]
* عفل بتحریک عین و فا و لام چیزی است که برمی آید در فرج زن شبیه باد ره که در خصیه مرد بهم میرسد
و آن زن را عفلا نامند و [illegible] معالجه آن را * عفص بفتح عین و فا و صاد [illegible] غلیظی است که بر مفاصل اطراف
بهم رسد و طولانی [illegible] * عقده بضم عین و سکون قاف و فتح دال مهمله و ها ثقل و لکنت و گرفتگی زبان
است * عقر بضم عین و سکون قاف و رای مهمله از امراض ارحام است و آن حالتی است که عارض میگردد رحم را که
قبول آبستنی نمیکند و نطفه در آن [illegible] بهم نمیرساند و اگر [illegible] بهم رساند زود [illegible] ساقط
میگردد بسبب سوء مزاج بارد مکثف بهم رسیده [illegible] عروق آن و یا سوء مزاج گرم [illegible] منی و یا
سوء مزاج بارد رطب مرخی * علة الذبحة بضم دال مهمله و فتح حای معجمه والف و کسر نون و فتح یای مثناة
تحتانیه مشدده و ها مرضی است که [illegible] در دل خود صاحب آن که گویا دخانی از آن بر میخیزد و مرتفع
میگردد و سبب این احوال اخلاط است و [illegible] بسیار کردن و این [illegible] و افکار باشد و است * عمش بتحریک
عین و میم و شین معجمه عبارت از ضعف بصر است و سیلان [illegible] از چشم علی الدوام بود و سبب ظاهری صاحب
آن را اعمش نامند * عمی بفتح عین و میم و یای مقصوره [illegible] فعل حاسه بصر است بالکل بحدیکه صاحب
آن چیزی را نبیند و [illegible] کوری نامند * عنبی بکسر عین و فتح نون و کسر یای موحده و یا بر آمدن طبقه عنبیه
است [illegible] * حرف
الغین المعجمه * [illegible] بضم دو عین [illegible] و فتح رای مهمله والف و یای مثناة تحتانیه
والف [illegible] است که [illegible] آب و ریمی است که [illegible] باشد که فاسد [illegible]
[illegible] احکام [illegible] اخلاط ردیه باشد که ماده آن است
* غثیان بفتح عین و یای مثلثه و یای مثناة تحتانیه والف و نون حالتی است که معده را عارض میگردد بسبب
انصباب خلطی لذاع بدان که گویا آن را [illegible] برای دفع چیزی که در آن است و آن حالت اگر دائمی است سبب
آن در نفس معده است و الا در موضع دیگر که در هنگام انصباب آن حالت او عارض میگردد * غدد بضم عین و فتح
دال مهمله و [illegible] لحمی است صلب که در بین گوشت و پوست بهم میرسد [illegible]
[illegible] که در گوشه [illegible] بهم میرسد زیاده [illegible] بزرگ شود مانع [illegible]
فضلات جسم [illegible] مانع تحلیل آنها [illegible] بزرگ [illegible] گردد
سبب آن [illegible] فصول رطبه [illegible] عضو [illegible] * غرب بفتح عین و سکون رای مهمله
و بای موحده ناسوری است که در گوشه [illegible] بهم رسد [illegible]
[illegible] لازم است و بعضی گفته اند آن جراح کوچکی است که در [illegible]

لام و فتح حای مهمله و الف و طای مهمله که بفارسی گوشه چشم باشد بهم چسبیدن چون شیخ با لدرد را کسر
نامؤثر نمیگردد * غشی بفتح غین و سکون شین معجمه و یا حالتی است که عارض میگردد بسبب وصول ابخره
واده‌ها باعلا باشد و حادثه و غیر آن یا ضعف قلب و یا نقصان روح حیوانی قلبی یا استفراغ و یا تحلیل بحدیکه
بسبب کثرت الامور و یا قلت آن در دل که صعقت و شروع آن است مجتمع گردد قول عشم و بدرد سوی اعضا
تکلیف نباشد آنکه ابتدای بعض حمیات و یا بعد استفراغ تام و اعراض نفسانیه از غضب و طمس و غم و حزن
بسیار عارض میگردد * غشاوه بکسر غین و فتح شین معجمه و الف و فتح واو و ها در ده است که بالای ملتحمه
بهم میرسد ظلمت بصر را سبب باشد * غصه بضم غین و فتح صاد مهمله و ما عبارت از ایستادن طعام و شراب است
در حلق و ماسوری و وقوف ... آن است که مدتی رسیده در سری غصه در اکثر احوال از اسبابی مسماک
مسمات و بر اطلاق مسماتند غصه را بر حرفی که حلق را بگیرد و جمع آن غصص آمده * غضب بتحریک غین
و صاد معجمه و بای موحده کیفیت نفسانی است که با آن حرکت روح بسوی خارج بدن باشد از جهت
طلب انتقام از خصم و بسبب آن خون بر تحریک آید و بحد اعتدال آن را مانع بسیار است از برای
بدن و افراط آن ردی ترین امراض نفسانی است * غلظ الاجفان بکسر غین و فتح لام و طای معجمه و الف و لام و فتح
الف و سکون جیم و فتح فا و الف و نون غلظتی است که در جفن اعلی بهم رسد بحدیکه متوهم شود که جرب بهم
رسانیده و چون جفن را بر گرداند صاف دیده شود و مخصوص جفن اعلی است بخلاف صلابت که هم در جفن
اعلی و هم اسفل روی دهد و هم بهم رسیدن و بیم لازمه آن صلابت و جمع و سرخی چشم است * غمام عبارت از تماس
و می است که در چشم بهم رسد * غم بفتح غین و میم مشدد کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن روح حرکت
کند بسوی داخل بدن از جهت خوف مرضی که واقع شده باشد و جمع آن غموم آمده و در بیان این مرض حرف الها
انشا الله تعالی خواهد آمد * حرف الفاء فالج بفتح فا و الف و کسر لام و جیم استرخایی است عام شامل یک شق بدن
از سر تا قدم در طول بسبب انصباب مواد بارده رطبه بالله بسبب اعصاب آن شق و این معنی مرادف لغت است زیرا که
منکوب شد طبیب البتی طبای شق بمرد و مستعمل است و بعضی گفته اند استرخای یکی از دو شق بدن است سوای
سر و صاحب کامل تر این است و بلا مادر بلکه ... استرخاء و چون فالج را بمعنی استرخای
مثلی بگیرند پس هرگاه مستقلا ... که عام و شامل هر دو شق بدن است سوای اعضای راس که آن را ابتر عام
و شامل باشد گفته خواهد بود حاشیه نوعی از انواع استرخا نیست که مخصوص یک انگشت باشد * فتق بفتح فا
و سکون تای مثناة فوقانیه و قاف در لغت بمعنی بشکافتن است و در اصطلاح اطبا عبارت از گشاده
شدن صفاق باریکی است ... و برآمدن شکم که مخصوص ... داخل آن شکم از امعاء و یا عبارت از گشاد
شدن مجرای است که بالای انثیین است هر دو معا با یکی در دیگری و فرود آمدن در کیسه خصیه از جرب آن
انواع است انیه بسبب گشاده شدن مجرای انثیین از بالای آن را مثانه امعا باثرب با حجاب در کیسه و با ریح
غلیظ بواسیری و غیر آن است آن را قیله باشد و بعضی علی الاطلاق و بعضی مخصوص دانسته اند قیله را با انیه
بسبب انتفاخ مجرای ... باشد جهت آنکه قیله را از امراض انسانی مجاری شمرده اند مطلقی را از
امراض تفرق اتصال ... ذکر با فتق اصح ... بسبب انصباب رطوبات مائی و یا دموی
و یا غیر آن است آن را ادره نامند و انیه بسبب شکافته شدن صفاق و آمدن ثرب یا امعا است در اینجا و ماحیا
مانند بودن امعا در بسا شدن آن را ثربی و امعائی یعنی اگر ثرب برآمده است فتق ثربی و اگر امعا است امعائی

[illegible]

* خفقان القلب حالتی است که در صاحب آن که گویا دل او از سینه بیرون می آید یعنی نبض و صول الحرة
زدن را اختلاط باشد بدان * فرانیطس بفتح فا و رای مهمله و الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم
طای مهمله و سین مهمله معرب فرانیطس یونانی بمعنی هذیان و باصطلاح اطبا ورم حاری است که در حجاب دماغ
حادث شود و ماده غلیظ و بد بهم رسد و آن را سرسام نیز نامند یعنی ورم سر زیرا که سام بیونانی بمعنی ورم
و سر بفارسی بمعنی راس است و موی آن را فرانیطس صفراوی را فرانیطس خالص یعنی ورم حادث از خالص صفرا و
در آن ذهن و رای و حواس همه مختل میگردد بخصوص در صفراوی زیرا که ضرر و نکایت آن بجهت حرارت و یبوست
صفرا شایع تر در دماغ و اعصاب و حجب است و بعد از آن زیاده اختلاف دموی که بسبب حرارت است فقط
و در این باب اقوال بسیار است و وجه تسمیه آن بفرانیطس جهت آن است که مصرع فرانیطس است که ذهن و رای
است و کلمه الف تسمیه آن با سرسام لازم آن است که هذیان باشد * فربیون بفتح فا و سکون رای مهمله و واو بزرگ
بدان نوشت خصیص است بمعنی ریاح و با بزول آب و باد غلیظ که بعد از آن را بزرگ و حجم آن را فربه
گرداند و با فرود آمدن امعا و باد و هر یک معنی با سر آید ریحی و مائی و لحمی معائی و ثربی و صاحب کامل گفته
که فرو لحمی رو بدان گوشت است در احشای محیط باشد و در آن حال ورم بلند و فرو آمده و گاه حجر
و با آن اوجاع رده مشابه و اما علت وحشی و فرنهی را عظم حصه باشد و بد گوید * قروح جمع قرحه
است به ضم قاف فرسی گفته تفرق اتصالی است که در لحم و اعضای لحمی بهم رسد مادام که تازه است و آن را
جراحت بکسر جیم باشد و چون کهنه گردد و در آن چرک جمع گردد آن را قرحه باشد و قرح بضم درد و وجع
جراحت را گویند و اصناف بهر عضو که در آن واقع شود منسوب شود و منسوب برحمه مقعده و گرده و مثانه و امعا و
رحم و غیرها * قروح العفنه قروحی است که در آن حرارت غریبه و عفونت غریبه مستولی باشد و ماده آن را
متعفن گرداند * قروح الخبیثه قروحی است که با آن شرور و حسل ریشها باشد چون آن از آن جاری گردد و از جنس
عفنه ردیه است و تلحی از آن جهت باشد که در تلخ شمار منسوب * قروح الوضره بفتح واو و کسر ضاد معجمه و فتح رای
مهمله و ها قروحی است که در آن انواع چرکها باشد * قروح السرویه قروحی است که بدشواری مندمل گردد بسبب
حساب ورداءت ماده و لمکن مشاکل و عاصر نگردد * قروح الساعیه قروحی است که روز بروز زیاده گردد و حوالی
خود را فرا گیرد و آن را بفارسی کفگیرک بمعنی که گهره باشد * قروح السائله قروح کهنه است که آماس آن ملتئم
مانده و صلب گشته و بد سام نموده باشد * قوس بضم قاف و سکون وا و در صباح هر د رای ساکنه و در آخر سین مهمله
و بمالطای دانند و لم بر آمده لحمی است که بلغم و حمرما شد تصلب و رنگ و و در با نسبت طولانی گردد در میان کوتاه
* قر بفتح قاف و سکون رای مهمله و در حمری است که در فرح ریشها بند بدان متورم و مانع وطی است و صاحب
آن را فوبای باشد قشعریره حالتی است که مشابه انسان در آن امتلا در سردی و حس در جلد و عضل خود و بس
از آن بکسوی اعضا بکشی * قطرب بضم قاف و سکون طای مهمله و ضم رای مهمله و بای موحده مرضی است سوداوی
از جمله ماليخوليا و صاحب آن منگر بود از خلوت کمرت و صحبت با دوستان و دوست مدارد بودن در خلوت و
خلوات و مقابر و او با وجود این فرار و آرام در موضعی بیش از یک ساعت ندارد بلکه همیشه گردد مشابه مختلف
الوضع و نمداند که یکجا مستقر و ما بند حیوانی کوچک که بروی آب حرکت میکند حرکات سریعه مختلف عمر
منتظم و هر ساعت در آب فرو میرود و برمی آید و قرار و آرام ندارد و آن را قطرب مینامند * قلاع بضم قاف
دانهای است که در اندرون دهان بهم میرسد اطفال را بیشتر عارض گردد آن را اکله و قروح خبیثه باشد

* قلاع الاذن بثوری است که در بیخ گوش بهم میرسد و از ان زرد آب چرکاب ترشح میکند و اطفال را بیشتر بهم
میرسد باعتبار کثرت فضول رطبه که در دماغ ایشان میباشد * قلح بفتح قاف ولام وحای مهمله زردی وچرکی
است که بر بالای دندان مجتمع گردد * قلق تحرک دل حالتی است که موجب سرعت انفعال انسان از مبادی
نفسانی گردد * قمل بضم قاف و تشدید میم ولام و قمقام بفتح دو قاف ومیم ساکن در میان والف ومیم نوعی
از قمل است که جثه‌اش بجثه و تمام و فرو رفته در ان مناسب نخل تکه چون نظر کنند خیال میکنند که گویا
بیخ موی است که اندک ورم کرده بسبب عدم حرکت آن ولیکن چون گرم شود و یا آب نیم گرم بران ریزند سر خود را
برآورد و ماده این غلیظ تر و سرد تر از ماده قمل است وفرق میان این و قمل آن است که قمقام را پاهای بسیار
میباشد بخلاف قمل * القمل فی البدن بفتح قاف وسکون میم ولام حیوانی است سفید کوچک و بعضی سیاه رنگ
که بفارسی شپش نامند که در بدن بسبب کثافت خارجیه و بدن را با شستن ولطیف نگاه نداشتن بسبب ماده
بلغمیه عفنه نضیجه است که طبیعت از داخل آن را دفع بطرف جلد ومسام مینماید وحرارت غیر طبیعیه آنها را
بصورت شپش میگرداند * قمل الاجفان بدانکه شپش است در پلکهای چشم بسبب ماده بلغمیه عفنه
نضیجه که طبیعت آنها را بطرف جلد دفع میکند وحرارت غیر طبیعیه آنها را بصورت شپش میگرداند * قمور بضم
قاف وضم میم وسکون واو وزای مهمله کلال ومانده‌گی است که در بصر بهم میرسد بسبب مداومت نظر برف و یخ وجرمهای
صقیل و روشنهای بسیار و براق وصاحب آن چیزها را نمیتواند دید و یا از برد یکسمت وارد شود و یا بسبب
بسبب ضعف روح باصره و چون نظر کند بسوی الوان خیال میکند که گویا الوان باقی است بسبب استقرار و رسوخ
نقاش در روح باصره آن بهمان حیث مذکور * قوبا بضم قاف وسکون واو وفتح بای موحده والف واصل در ان
تحریک است صاحب قاموس گفته فعلاء بضم فاء وسکون عین بماده مکرر و باء و بحسا واصل قوباء حسا است وآن
خشونت و درشتی است که در ظاهر پوست بدن بهم میرسد با خارش بسیار و از ان پوست برگها جدا میگردد با نفس
مانند و در ابتدای آن اندک صلبی بند اسیر بود با اعی وخارش بسیار میکند وبعد خارش بسیار اندک آب لزجی
از ان تراوش میکند و روز بروز منتشر و زیاده میگردد و از امراض مزمنه است و دو نوع میباشد سرخ و سیاه سرخ
آن را کم و خارش آن کم و سیاه آن صعب تر و خارش آن بیشتر و ماده سرخ خون فاسد رقیق مائی بورقی است
وماده سیاه سودای غیر طبیعی فاسد رقیق خواه از خون سوخته باشد و خواه از صفرای سوخته و خواه از سودای سوخته
که بطرف جلد ریزد وگاه در عمق بدن بهم میرسد و بسبب خارش بسیار میکند و از ان پوست جدا میگردد و روز
بروز منتشر میشود در بسیار آن خصوصا سیاه صعب تر و ایجاد از ان رطوبت صدیدی لزج عفن اکال تراوش نماید و
رود منتشر الاطراف خود را منعرج و قابل سایر ردی و مفلت جذام و صد رفتار است * و قوبای مستمر
وابرص اسود الاطلاق میباشد وگاه قوباد در دماغ ظاهر میشود و علامت و سبب آن در تب علامت و سبب
حمره دماغ است ولازم آن حکه دماغ است * قولنج بضم قاف وسکون واو و فتح لام وسکون نون وجیم مرضی است
آلی که در امعای غلیظ بهم میرسد با وجع و درد بسیار که دشوار گردد برآمدن فضولی که بالطبع برمی آمد و دفع
میگشت وگاه است که بسبب شدت وجع هلاک میگرداند بخلاف صداعی که سبب آن مهلک نیست واسم قولنج مشتق
از قولون است و این حسب شیخ الرئیس گفته که قولنج حقیقی آن است که در امعای قولون تولد یابد وگفته اند
که در امعای غلاظ تولد میباشد بجهت کثرت وقوع آن در ان واقعه در امعای دقاق تولد میشود آن را ایلاوس
مینامند و مکورسه و سبب قولنج یا بلغم غلیظ زجاجی و یا بسیاری ثقل محتبس یا ثفال و یا ریح غلیظ

رطوبت است در معده که تحلیل کند تنگه منع کند آشامیدن آب را و به ما رکم میگردد در آن عطش و امتلاست
آن علت عطش و سنگینی و وجع کند در آخر معده و بود بیمار در وره مفلد فی غلط و بیرها لای آن کف بیمار
* کمرة السوده بیماری خواص بر جماع است و سبب آن امتلای بدن و بیماری خون و منی و با حدت منی و لذع
آن و با بیماری و طوبات منهبه و مسلمه بمنی و با حارض و بمور است که در اوعیهٔ منی بهم رسد و با بیماری
هیچ دو باج منطه * کوب بفتح کاف و سکون رای مهمله و بای موحده و بتحریک را نیز آمده * وکربه بضم کاف
و سکون را و فتح با غمی است که نفس را عارض گردد و دشواری آن را انده ره باشد * کرار و کرارة معنای حالتی است
که عارض معده گردد و صاحب آن خود غمی در یابد و خواهد که ابتلال بماند از سنگی سنگی و از صمانی بهمانی
و گاه با آن غشیان سر می باشد * کرار و کراره بضم کاف و دو رای معجمه و در میان هر دو الف مفتوحه بمعنی را یا مسلد
که ابتدا از عضلات برود بماند و تکشد تا بطرف سمه و یا بست و با مرد وجهت و گاه بطرف بعمیم برمیرسد دی
اطلاق میشود و گاه مخصص به بهد حادث از سردی مستحد کمند و رطوبت از داخل باشد آشامیدن آدمی
و آب بیمار سرد و با از خارج باشد رسیدن سردی بیمار به بدن از برف و یخ و با هوای سرد و بر رودس در آب بیمار سرد
از کجا است و با از هرد و جانب مید ارند بسمعه مرض باشد لازم آن است زیرا که کراز در لغت بمعنی انقباض و نیس
است و آن را بفارسی کرل باشد * کمل بتحریک بدل و اعیاست که محسوس گردد در اعصاب اگر بی سبب ظاهری
باشد مسند به مرض است خصوصا حمی و علمه خون بالبلغم * کسح بفتح کاف و سین معجمه و حای مهمله وجع حسب
پی و رم است * کلال بفتح کاف و لام والف و لام بمعنی اعیاء و آمده است * کلف بفتح کاف و لام و با بعمرنا بس رنگ
صورت است بسیامی و بهم رسد آثار کمرد و گاه در غیر صورت نیز میشاید و در میان آن و بهق اسود آن است
که کلف املس میباشد بخلاف بهق که با ابدال خشونت میباشد و کلف در صفت مانند دانه کنجد است * کمنه
بضم کاف و سکون میم و فتح نون و ما آن را اطبا با سرال لفظ بر حسد معنی اطلاق میشاید گاه بر حالتی که در چشم
بهم میرسد که ضعف میگردد قوت باصره و متغیر میگردد رنگ طبقات آن و مانند آنکه بلند و بطی الحرکه میشود
و میماند صاحب آن که گویا حسم از در رنگ سده است ار مقدار ... طبیعی و می بیند اشیا را گویا غبار آلوده
دخان اند و آن اجازت بیمار بهم میرسد و بسکین نمی یابد مگر بسمتن با آب گرم و سبب آن اکثر سلطه بخور او به حاره
است که در رطوبات مخصص گشته و اطباء این را از امراض طبقه ملتحمه شمرده اند و نیز گاه بر ثقل و سنگینی اجفان
حادث از ریح غلیظ و یابس صاحب آن ممکن بر خواص از خواب که گویا رمل یا خاک در آن ریخته شده و اند ا
امراض جفن است و گاه ... رکمنه الله غمه حلف مربمه و این را امراض مرتبه است گاه بر صورتی که در چشم بعد از رفتن
رمد میماند نیز اطلاق میشاید * کمند الدم بضم کاف و سکون میم و فتح نون و بای مثناة فوقانیه عبارت
از رنگی است که در جسم و رخسار و غیر آن از ضربه و یا سقطه و یا غیر آن بهم رسد و مولانا نفیس گفته که سیاهی است
که زیر پوست بسبب منجمد شدن خون بهم رسد * حرف اللام * لغوه بفتح و تکسیر نیز آمده علتی است آلی - روحه
منحرف میگردد و میل میکند جانبی از صورت بسوی جانبی دیگر و کشیده میشود جانبی بجانب دیگر و
میگردد نشان آن از هیئت اصلی بسبب رسیدن مواد بلغمی رطوبی به عصب اعصاب جانب منحرف و یا سبب
بلغمی به سبب امتلای و یا سبب یبس دماغ و لب ها کج میگردد که تنها از آن لب بیرون نمی آید و جراع و اما ...
نمی ماند خاموش بود و آب دهن از آن ریزد و نمی تواند آلداشت و تکلمهای حسن بهم نمی آید خصوصا ...
منحرف از این علت بر اثب عارض نمی گردد مگر بندرت که آن جمیع معنهای اعصاب هر دو جانب ... اگر

مگر شد آنها ظاهر نمی‌گردد در صورت کجی بلکه شوره یا سختی است یا معوجانی و قرن شان مرد و آن است که
در سنجی آب دهن کم مسیل و حواس سالم و جلد صورت منسج و در استرخای آب دهن بسیار و حواس مکدر و تعطل
و جلد نیز مأوف می‌گردد و این علل الوجوه است و اسم عقاب است و وجه تسمیهٔ این مرض بدان با ارجهت
مشابهت ابدان صاحب آن در سفت باشد به عقاب است زیرا که از درای مساهت کجی آن یکجی مسار عقاب * لیثرغس
بکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و سکون رای مهمله و ضم غین معجمه و سکون سین مهمله سرسام
بلغمی است یعنی ورم بلغمی عفونی است که در مجاری روح دماغی بهم رسد و گاه در حجب آن و گاه در جرم آن و بلغم
بجهت لزوجت چون نفوذ در حجب بسبب صلابت نمی‌تواند نمود و نه در جرم دماغ برای لزوجت آن و صلابت این
مگر اندک و بعد وان رسخ و لهذا گفته شده که گاه عارض مشود در آن مرد و در چون این مرض لازم دارد نسیان
را لیثرغس بیونانی بمعنی نسیان است تسمیه مرض باسم لازم آن نموده اند * حرف المیم * ماشری
بفتح شین و الف و فتح شین معجمه و رای مهمله یا بیونانی اسم ورم دموی و صفراوی مرکب است که از
خون و صفرا در صورت و نشانی ظاهر شود و گاه مورا سرفرا گیرد و گاه اطلاق مشابه بر بلغمونی حادث
در صورت و سر و گاه بر بلغمونی حادث در جرم دماغ و سرایش و وجه و شرح اسباب تصریح کرده است تا آن صاحب
کامل رناه بر بلغمونی حادث در جرم دماغ و شیخ الرئیس بر ورم صفراوی حادث در کبد اطلاق نموده ولیکن در
عرف طبی کذا کبره احرس برانند ورم حادث از خون و صفرای مرکب در صورت اطلاق مشابه شد * مالنخولیا
بفتح میم و الف و کسر لام و سکون نون و ضم خای معجمه و سکون واو و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانیه و
الف لغت یونانی است و نون بعد از لام اول نیز آمده و آن تغیر ظنون و فکر است از مجرای طبیعی بغیر طبیعی
و فساد و خوف بسبب آنکه مادهٔ آن سودای غیر طبیعی غلیظ تاریک موحش روح دماغی و ترسانندهٔ آن است
اسلاف چون سعی و تسمیهٔ آن باسم سبب آن است جهت آنکه معنی آن بیونانی خلط سیاه است که سودا باشد
و بعضی از آن مالنخولیا را مراقی باشد و آن مالنخولیائی است که بشرکت مراق بهم رسد و معنی مراق در وقتی مذکور
شد و مراد از آن احشا صفاق است * مانیا بفتح میم و الف و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بلغت یونانی
بمعنی جنون سبعی است و داء الکلب که مذکور شد نوعی از آن است * مشاشیر بفتح میم و شین معجمه و الف و کسر
شین و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله دانهای کوچک بسیار صلب است که سر آنها بزرگ و بیخ آنها باریک
برآمده از اندرون عضو مانند سنج باشد و مادهٔ آن سودای غیر طبیعی غلیظ فاسد است * مغص بفتح میم و سکون
غین معجمه و صاد مهمله پیچش و وجع امعا است بسبب احتباس ریح یا حصول ناس حسک و یا تناول اطعمهٔ حادّه
حریفه و یا رسحن خلط مالح بدان و بعضی گفته اند وجع معا است مطلقا خواه با مغص و یا اسهال در معای دقاق باشد
و یا غلاظ و اگر با زحیر و یا قولنج و یا سحج باشد پس آن مرض است اگر باشد عرض لازم آنها * مغمص بفتح میم و کسر صاد
معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد معجمه وجعی است که در رامه بهم رسد یا در خارجی * ملیله بفتح میم و
در لام اول مکسور رود و مفتوح در میان هر دو یای مثناة تحتانیه ... صیغه در عرف حمی را نامند و باصطلاح
طبی حالی است مثل حمی و آنلادی گفته حالتی است که مخالط آن حرارت است و بمرحله حمی نرسد و با آن اعیای
و کسل و بیداری و اعراض متعلقه باشد * موسرج بضم میم و سکون واو و رای مهمله و فتح سین و رامعرد و مهمله و جیم
برآمدن طبقهٔ عنبی است بعد شگافته شدن قرنیه بسبب بثره و یا قرحه و یا جراحتی که در آن واقع شود پس
اگر اندک برآمده باشد سر مور خوانند آن را مورسرج باشد که معرب سرمور است اگر زیاده برآید نیز برسد تا آنرا

دیدن باشد و اگر بیشتر از آن باشد زیانه انگور کوچکی آن را عنبی باشد و اگر زیاده بر آن کند از اجفان نگذرد
و باشد ... سرگان و مانع بوهم برآمدن بحسم باشد آن را تفاحی گویند و چون تفاحی مزمن گردد و بر آن گوشت
بروید ... مسماری و تلکی باشد و برین مثال سوراخ و مثال سوراخ حسم آن است که رنگ موریرج
عسلی می باشد رسامی ... و بر اطراف سر آن ... بر آمد که اطار ... باشد که شکافته
شده است بخلاف ... که ... * ... بضم ... و سکون واو و فتح بای ... والف ... داطبا
عبارت از امراضی است که عارض گردد به سبب فساد مواد ... باشد و ... است که در
مواضی واقع شود * ... بضم و سکون واو و ... نوعی از جدری است که ... آن ... و ... ره
ارسال ... * حرف النون * باب الفارسی بفتح ون و الف ... رای مهمله ... گفته اند که ... است ... ی
مهمله ... و بعضی گفته اند که ... آن است ... اسی صفراوی ... المغلی ... بالدل
... است آن ... است برآمده از ... بطراف ... مانند تا آنکه ... شد
می شد ... بسیار ... طاوسی رنگ ... باشد ... آسی ... نکه ... بود
جهت آن ... سیلان ... که ماده آن سودای غلیظ ... است و بسیار برآمده در بلد
می باشد ... و ... اند ... و بعضی گفته اند که ... است وحق آن است که ... آن است
... فارسی ... تا ... باشد که ... در بلاد فارس ... و تا آنکه در بلاد
فارس بسیار ... * ... و فتح ... و الف و ... مهمله و سکون ... و رای مهمله ... ر
مهمله ... است که آن ... باشد ... آید ... گفته اند
را ... اطلاق ... مگر آنکه ... بر آن ... آن ... آ
است * ... بضم ... و بای ... فوقانیه ... که ... از ... بر آمد آن ...
جراحت * بثر الرحم بضم ... بای ... موحده ... بر آمد رحم است ... آن ا
اصلی ... که ... تمامی ... آن ... رحم باشد ... آن
... و در ... رحم ... باشد و صاحب آن ... در
* بثور السرة بضم ... مهمله و فتح رای ... و ... از ... آن ... است ...
... آن ... و ... باشد و ... رطوبت ... که ... گردد جمع
در ... بسیار ... که ... رطوبی ... باشد و ... ر
در ... آن و ... شکافته ... ود ... موضع ... گردد * ...
... و سکون رای معجمه ... موضع که باشد ... *
... و سکون زای معجمه و فتح لام ... رطوبت ... است ...
... و بعضی ... اند ... است * نزول الماء بضم نون و رای ...
واو و لام و فتح ... و الف ... مرض ... است ... رطوبت ... است در
... رطوبت ... و ... آن باشد ... و آب ... د
آید ... بر آمد ... اطلاق ... کرد
السماع و ... است ... که ... بعض آن را ... اطراف آن را ... و

آن را و یای مکسوره باشد و بهمان معنی ایراد شده و در جالینوس گفته ماء غبار یا ز غلظ رطوبت بیضه است
و اطبا اختلاف نموده اند بعضی از آن جماعه بظاهر آن رفته و گفته اند غبار از غلظ جوهر آن است و بعضی
اطبا گفته اند غبار از حصول رطوبت غلیظه عرنیه است که در بیضه که از آن ابدال ابدال تدریج نماید و از بیضه
منی زاید و بالای بیضه ز دریده اسند تجاویف بعضی گمان کرده اند که جوهر بیضه بالتمام غلیظ و منجمد
میگردد به سبب برودت و نوعی از آن را مای ردی منسر باشد و صاحب آن می بیند رسمی های بسیار ساطع و
اجسام پران و آنه سبب رقت آن و گفته اند ماء سه نوع میباشد یکی آنکه فرود می آید و بیان عنبیه و عنکبوتیه
می ایستد و بصارت را باطل میگرداند و در حدقه کدورت ظاهر میگردد و رنگ آن اکهب باشد عوام میباشد
و این معالجه پذیر نیست و دوم آنکه می ایستد میان رطوبتین و عنبیه و این همان است که ذکر یافت و سوم آنکه
در عنبیه حرفه می ایستد و این هنگام ظاهر نمی گردد کدورتی و سفیدی میگردد در حدقه مگر بسیار اندک و
بصارت را این را ماء اسود میباشد و دال این قول در میان ماء و سده عنبیه تکرده مگر بر سبیل عموم و خصوص
و دوم اطلاق میشود ماء را مگر بر سده عنبیه و بد آنکه ماء گاه باشد عنبیه میباشد و گاه بی سده و در
میان دردو ... است را بحه گفته اند فرق آن است که اگر گشاده گردد یکی از هر دو حدقه هنگام بر هم گذاشتن
یک چشم دلالت بر عدم سده میکند در عنبیه صحیح است ولیکن کلی نیست جهت آنکه هرگاه ما بسیار غلیظ باشد
در حین سده نباشد حدقه در ان گشاده نمیگردد به سبب بر هم گذاشتن یک چشم چنانچه ذکر یافت و فرق در بعض
ماء و میان سده معرود ... ظاهر است جهت آنکه بطلان بصارت با صفای حدقه و با ابدال بعضی لازم سده است
و کدورت حدقه واجب است در ماء و بطلان بصارت شرط آن نیست بلکه حال بصارت صاحب ما مختلفه
میباشد به سبب وقوع و صغر و کبر و غلظت و رقت آن چنانچه مذکور شد و اقسام ماء بسیار است باشد ... ماء
و ... و آسمانجونی و منسر و زردی و زرد ... و ابیض و ... واخضر و اصفر و اخمر و ... و ازرق و اسود
* نزول ماء در ... عبارت از ... خلط حاد سیال است در عصب و وجع و ورم لازم آن است به سبب اجتماع آن
خلط در انجا * نسیان بکسر نون و سکون سین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون بمعنی فراموش کردن است
... و ... داشته و یاد کردن و این سبب باشد ... ذکر و یا فکر و یا تخیل است اما فساد ذکر یا باطل شدن
قوت حافظه است و یا ناقص شدن آن و اما فساد تخیل خیال کردن است چیزی را که در خارج موجود نباشد و یا
دیدن امور چند است که در خارج وجود نداشته باشد و یا ضعیف یا ناقص گردیدن امور متخیله است که تخیل
امری که ... نموده در خواب و احلام ... مگر ... آن را فراموش کند و ... فراموش کند صور
محسوسات را و ... که تخیل کند آنها را چنانچه فراموش کرده * نفاس بکسر نون و فتح فا و الف و سین مهمله
خونی است که در وقت ولادت با جنین و بعد از آن دفع میگردد * نفاطات بفتح نون و فا و الف و طای مهمله مثناة و الف
یای مثناة تحتانیه دانهای خیاری است که از ماده رطوبی مائی ... در زیر جلد در بدن حادث شود * نفاخات
بفتح نون و فا و الف و ... خای معجمه ... مثناة فوقانیه ... است که از ماده ریحی غلیظ ... در زیر جلد
در ظاهر بدن بهم رسد و ... اطلاق میشود بر ... به سبب مشابهت آن بدان در رنگ و ... * نفخ ...
عبارت از انتفاخ بطن است و ... گاه اطلاق میشود بر ورم ریحی ... که در آن واقع شود نموده میشود
مانند نفخ کبد رحم * نفث الدم بفتح نون و سکون فا و ثای مثلثه بر آمدن خون است از راه دهان اگر با سرفه دفع گردد
از اجزای دهان است و اگر ... از حلق و نواح آن و اگر با ... از قصبه ریه است و اگر بطریق سرفه دفع گردد از ریه و

نواحی سینه و اگر بطرف پی باشد از قسم عضله و یا کبد است * نفث الدم بکسر میم و فتح دال مهمله شیلد دماء از دهان آمدن
خون است از راه دهان اگر با سرفه باشد از نواحی صدر و جنب و ریه است و اگر بقی از الحلق جارد بیله معده و یا کبد
* نفس الانتصاب نفس متحرک و انتصاب بکسر همزه و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح صاد مهمله و الف
و با عبارت از حالتی است که صاحب آن نمی تواند که نفس کشد مگر آنکه راست بنشیند و گردن را راست نگاه دارد و
سر را بالا کند تا آنکه مجاری آن کشاده گردد و نفس براید سبب آن بلغم غلیظی است که جذب کند ریه آن را از صدر و
احشا بجهت تحلیل و تجافی و اضطراب خود و بر آمده گرد در مجاری را تنگ نماید و باز دارد مانع باشد از برد و
مجاری هوا مع هوا را که با صلاح عروق خشنه باشد تر نمایند و بعضی این نوع را انتصاب نفس و ربو و بهر را
بر امتلای عروق ضوارب که در ریه اند بدون انضمام قصبه و بعضی ربو را بر امتلای عروق خشنه و بهر را بر امتلای
شرائین الامتلاء متسامد و با سبب آن امتلای ریه و قصبه است از بخارات بلب و احتقان آن در آن مرد و با سبب
آن استرخای عضلات صدر و عجز آنها از انبساط و یا ضعف حرارت غریزیه است * نفض بفتح نون و سکون فا و ضاد
معجمه لرزیدن باشد تب است و از بی است نافض * نقرس بکسر نون و سکون قاف و کسر را و سین مهمله
وجعی است که در مفصل قدم و قدم خصوصا ابهام و انگشتان بهم میرسد و از رگ طرف بالای ابهام شروع میشود
تا بمفصل قدم میرسد و وجع آن شدید میباشد خصوص که در ابهام باشد بسبب ضیق مفصل آن و بسیاری
حس آن و عدم تحلل ماده آن از جهت صلابت آن و آن گاه زود ساکن میباشد و گاه در ورم امتداد میکشد و اکثر
سبب جماع بر امتلاء و سیری و تناول اغذیه غلیظه و نفاخه رطبه و آشامیدن آبهای غلیظ و امثال این میباشد و گاه
از اسفل قدم ابتدا میکند و باز هم در جانب آن تا شامل جمیع اجزای قدم میگردد و گاه بالا می رود و بعوض
تمام دراز نمو باعث ورم آن میگردد و گاه بعوض را تا این حد گفته که مفصل ابهام رجل را نقرس میباشد پس
تسمیهٔ این مرض بدان از قبیل تسمیهٔ حال باسم محل است و بعضی گفته اند وجعی که در مفصل رسغ و اصابع
دست بهم رسد آن را نقرس میشامند و ماده آن در رباطات و احکام محیطه بمفاصل تکون مییابد و لهذا
صاحبان آن را بسیر بهم میرسد تا آنکه نقرس خصیان و اطفال و زنان را بهم نمیرسد مگر و مکمه حیض زنان
منقطع گردد * نمش بفتح نون و میم و شین معجمه نقطهٔ سیاه رنگ و یا مایل بسرخی شد و است که در پوست بدن ظاهر
میگردد گاه مانند کلف میباشد و منتشر در صورت بهم میرسد از ماده سوداوی * نمس بکسر لعی از انواع
است و شیخ الرئیس گفته که از انجمله مایل بسرخی است نمس باشد و اشه نما هی نرس * نمله بفتح نون و سکون
میم و فتح لام و هاء ماده است ... بثورات صغار که با التهاب و حرقت و سوزش بسیار در بدن ظاهر گردد از ماده لطیف حریف
صفراوی و موضع آن اندک ورم کند و بسرعت انتشار یابد باطراف و بثور ریزه ماند و بسبب زود منتشر گردد و در نوع میباشد یکی آنکه ماده
آن در کمال رداءت و حدت میباشد و آن آکله است که پوست بدن را میخورد و منتشر میگردد و دیگر آنکه
رداءت و حدت آن تا بمرتبه نمی باشد بلکه لطیف میباشد و آبله آسا میباشد جهت آنکه میدرد باطراف اما
منتشر نمیگردد بجهت در ظاهر جلد میشود و آکله در ظاهر و باطن هر دو * نواصیر بکسر صاد مهمله و نواصیر بفتح
مهمله نیز آمده و جمع ناصور است قروحی است غائره که در مقعده و در دیگر طرف اعضای میشیمر و حنه بهم میرسد
و از آن حرکات می آید و قروحی که کهنه شود و در گردد و از آن حرکات آید نیز ناصور باشد بهر عضو که باشد
* حرف الواو * واثه بفتح واو و الف و کسر ثا و فتح دال مهمله و ما علمی است که مخصوص بقلب و نواحی آن است * وباء
بفتح واو و بای موحده و الف ممدوده و بمعنی نیز آمده مرضی است عام که از فساد هوا اصابه

بیماری یا از ضعف حادث گردد و تپ ربائی و طاعون بهم رسد * وبش بتحریك واو و بای موحده و شین معجمه
نقطه‌ای است که در ناخنها بهم رسد و جمع آن اوباش است * وثی بفتح واو و سکون ثای مثلثه و یا بالفرس باشی و برآمدن
استخوان است از موضع خود بدون برآمدن تمامی آن * وجاء بکسر واو و فتح جیم و الف ممدوده کوبیدن
خصیهٔ حیوان نراست بحدیکه شهوت جماع آن برطرف گردد * وجع بفتح واو و جیم و عین مهمله ادراك احساس
منافی است از آن حیثیت که منافی است و مرادف الم است و درسی اعم از آن دانسته‌اند و بعضی آنکه وجع برد و صمرا است
یکی آنکه او را نامی مخصوص است و مشهور از آن نابرده نام است و وجه تسمیه هریك نصف و هفت و جمع آن است
١ آکل بتای و میم معجمه و نون ٢ لاذع بفتح لام و الف و کسر ذال معجمه و عین مهمله ٣ حاذری بضم حای
معجمه و دال مهمله و کسر رای مهمله و یای ٤ اعیائی بکسر الف و سکون عین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه
و همزه و یا ٥ حکاك بفتح حای مهمله و تشدید کاف و الف و کاف ٦ ناخس بفتح نون و الف و کسر خای معجمه و سین
مهمله ٧ مرخی بضم میم و سکون رای مهمله و کسر خای معجمه و یا ٨ کاسر بفتح کاف و الف و کسر سین و رای
مهمله ٩ ضاغط بفتح ضاد معجمه و الف و کسر غین معجمه و سکون طای مهمله ١٠ مفسخ بضم میم و فتح فا و
کسر سین مهمله و خای معجمه ١١ ممزق بضم میم و فتح زای معجمه و فتح رای مهمله و فتح بای موحده و الف و کسر نون و
یای مثناة تحتانیه ١٢ ثقیل بفتح ثای مثلثه و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و لام ١٣ ثاقب بفتح ثای مثلثه
و کسر قاف و بای موحده ١٤ مسلی بکسر میم و فتح سین مهمله و لام مشدده و یای مثناة تحتانیه ١٥ محدد بضم
میم و فتح حای مهمله و کسر دال مهمله مشدده و دال مهمله و بعضی دوم آن را نامی مخصوص نیست و اختصاص بمحل
و موضع و عضو که در آن بهم رسد نابد تا باشد وجع خاصره و ظهر و دو ادوعمرها * وجع الخاصره بفتح خای معجمه
و الف و کسر صاد و فتح رای مهمله و ها وجعی است که در تهیگاه از اسباب مذکوره بادر در وجع بهم میرسد
* وجع الظهر وجعی است که در فقرات پشت از سوء مزاج بارد ساذج و یا مادی بلغمی خام یا از کثرت حرکات بسیار و
یا از بسیاری جماع و یا از ضعف گرده و امراض آن بهم میرسد * وجع الفؤاد بضم فا و فتح واو و الف و دال مهمله
وجعی است که در فم معده بهم میرسد بسبب سوء مزاج آن و ضعف درد فم معده بعلت که فؤاد است مجازا مسمی
بدان گشته * وجع المفاصل علامه گفته اطبا وجعی که در مفصل قدم باشد آنرا وجع مفاصل نامند و وجع مفصل قدم
را نقرس مرحمت آن نیز وجع مفاصل است و نقد منه عرق النساء و شیخ نجیب الدین گفته که وجع مفاصل ورمی
است که در مفاصل اعضا بهم رسد از مادهٔ غلیظهٔ مخاطی بسبب ضعف مفاصل خواه آن مادهٔ صفرا باشد و یا خون
و یا بلغم یا سودا اما بلغم اکثری است و سودا اقلی و نقد رب ویاتر کسب از آنها و آن وجع اگر در مفصل قدم
باشد مانند مفصل کعب و انگشتان خصوصا ابهام آن را نقرس نامند و بی ورم را ساذج * وجع الورك بفتح واو و
کسر را و کاف درسی گفته که وجعی است ثابت و مستقر در ورك که استعمال عرق النسا نکند و ایلاقی گفته که سبب
آن مادهٔ فاصله مجتمعه در مفصل است و اینکه در مفاصل باشد آن را نقرس و اینکه در مفصل ورك باشد و ناس
نماند در ران مگر اندکی آن را وجع ورك و اینکه تا پس آید از طرف بیرون ران و برسد تا کعب و انگشتان تا آنرا عرق
النسا و اینکه در مفصل دست‌ها و زانو‌ها باشد آنرا وجع مفاصل نامند * وحم بفتح واو و حای مهمله و میم شهوت
المعدهٔ ردیئه گفته و یا ادویهٔ ردیئهٔ الطعم است * وحمرو وخام اول بفتح واو و خای معجمه و دوم بکسر واو و فتح خای معجمه
و الف و میم فساد هضم طعام را نامند و گاه وخم معنی و یا سر آمده از وخمت آنکه هضم آنکه فساد و با عام و ضرر
آن شامل تمام بدن است ابن مرض سرخمان است * ودنه بفتح واو و دال مهمله و نون و ها ورمی است که ملتحمه

شده باشد مثل آنکه گویا از جنس است بهم رسد از ماده بلغمی و گاهی مائی دموی و گاه سرخ رنگ میباشد
اگر ماده آن دموی باشد و مواضع بروز و ظهور آن مختلف میباشد گاه در پشت بینی و گاه در زیر حلق و گاه حوالی انگشت
و گاه در انتهای بینی و بر دهانه مانند مروارید بر رشته کشیده و در میان این و بثور شرخ فرق آنست که بثور شرخ در رنگ بهم
میرسد از پس در ملتحمه * وردینج بفتح واو و سکون را و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و سکون
جیم ورمی است که در چشم رو دهد ملتحمه بهم میرسد چنانکه در بیماری شدید فتح الله بن گفته ردینج
است عظیم که ورم مذکور در آن منفذ چشم چنانکه مانع شد کردن چشم مسدود و صاحب بحر گوید انگیالیس
گفته که آن ورم دموی یا صفراوی است که در چشم بهم میرسد و شیخ الرئیس فرموده که آماس طبقه ملتحمه است
و سبب آن گشوده شدن رگی است باریک متصل به ملتحمه و ریختن ماده در آن رگ تا به ملتحمه و ورم کردن آن
* ورم بتحریک واو و رای مهمله و میم زیادتی غیر طبیعی است که در عضو بهم رسد بسبب داخل شدن ماده در آن
و اقسام آن شش است چهار بسبب چهار خلط و پنجم مائی و ششم ریحی و گاه مرکب از اخلاط هم میباشد و بدانکه
ریح حادث از بخار لطیف اگر باریک آن سیار باشد کرده داخل جوهر اعضا گردد آن را ورم ریحی نامند و اگر
مقاومت کرده و غلیظ باشد و داخل جوهر اعضا نگردد بلکه در یکجا مجتمع گردد آن را نفخه و انتفاخ نامند نه
ورم شمرند آنکه ورم یا حار است و یا بارد و اکثر اطبا ورم حار را بالذات از ماده حار مثل اینکه میباشد ورم صفراوی
و دموی و اما شیخ الرئیس اطلاق ورم را بر آنچه ماده آن عفن باشد خواه حار بالذات باشد و یا بالعرض
حاصل از عفونت ماده بارد * ورم رخو ورم سفید نرمی است که حرارت و وجع با آن نباشد و گاه اندک دردی کند
و لکن نه آن است که مطلقا دران درد نیست زیرا که بلغم بسبب برودت اصلا و نه آنکه لازم آن است
متولد است در حقیقت بسبب اختلاط دیگر که به ورم بلغمی آمیخته اوذیما نامند * وشکن بفتح واو و سکون شین معجمه
و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانیه نوعی از جذری است که در آن خطوط منقط باشد * وری خوردن
جرب است خون را * وضح بفتح واو و ضاد معجمه و حای مهمله شیخ الرئیس فرموده که نوعی از بهق است * و بفتح واو
و سکون ها و نون و هی درد نیست که در استخوان متصل دایم است به مرتبه
... واقع شود * حرف الهاء * هاشمه بفتح ها و الف و کسر شین معجمه و فتح میم شکسته شدن استخوان سر را
نامند * هرب الادن ... است از صداهای عظیم ... * هزال بکسر ها و زای معجمه
و الف و لام لاغر شدن گوشت بدن و لاغر شدن و هزال کرده ... لاغری و کمی گوشت آن است * هلاس بضم ها
و فتح لام و الف و سین مهمله ... عربی است و بدن ... لاغر مسدود * هم بفتح
ها و تشدید میم کیفیت نفسانی است که تابع آن حرکت روح و حرارت غریزی است بسوی داخل و خارج چون
امری مشعور خواه خیر متوقع باشد و یا شر منتظر پس آن مرکب از خوف و رجا است و هر کدام که غلبه نماید
... نفس بسوی آن حرکت ... در خیر بسوی خارج و در شر بسوی باطن ... گفته اند آن جمادی دیگری
است و هم تکلم ... * هراع ... ها و فتح واو و الف و عین مهمله ... از نوع ... است و
... ذکر یافت * هول بفتح ها و سکون واو و لام بمعنی خوف و امر شدید است مرض ... شدید
* هیضه بفتح ها و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ضاد معجمه و ... حرکت کردن مواد فاسده ... است برای
جدا شدن برآمدن از معده و امعا و بعضی را اسهال باشد و ... دافعه و سبب آن ... هضم ... و یا ...
طعام است صفرا و یا بلغم بسبب رداءت کیفیت و قبول کردن احتراق را و دفع طبیعت آنچه را لطیف ...

معده است بلی والبته مثل نرگس در معر معده است باسهال و ... * بسبب خوردن طعامی بر طعام غیر منهضم
ویا آشامیدن آب بسیار و یا خوردن میوه بر بالای طعام غیر منهضم خصوصا که بسیار حریف باشد و یا بودن
خلط فاسد در معده و خوردن طعام بسیار بر آن و یا بودن ریح بسیار در معده و علاج آنها را سمند اب و چون
معده منحبس گردد رمادهٔ آن سمی باشد سمیه آن شراب بقلب رد ساع و سایر اعضا نموده هلاک میگرداند
* حرف الباء * یرقان بفتح یا و رای مهمله و قاف و الف و نون تغیر یافتن رنگ بدن است خصوصا سفیدی
چشمها بزردی یا بسیاهی و آن دو نوع است اصفر و اسود و سبب اصفر دفع طبیعت است صفرا را بسوی جلد
و ظاهر بدن از سبیل بحران خصوصا در روز باحور و لیکن اگر قبل از سابع باشد بد است و خطرناک جهت آنکه
آن از دفع طبیعت نیست بلکه از غلبه و کثرت و ثوران و جوش بخودی است و از ضعیف طبیعت و یا بودن سده در کبد
و یا از سوء مزاج حار کبد و یا سوء مزاج حار مرارة و یا حرارت جمیع بدن و یا ورم کبد یا ورم مرارة و یا سده مجرای
مرارة و روده و یا ضعف مرارة و یا استحاله نفس یعنی اخلاط بمرهٔ صفرا و یا دو لبح و یا بسیاری گرمی هوا و یا گزیدن
حیوان سمی و یا آشامیدن دوای مسهل است و بول در ین بسیار رنگین و براز سفید میباشد و سبب یرقان اسود یا بسیاری
گرمی کبد و یا ضعف جاذبه طحال و یا ضعف ماسکهٔ آن و یا ورم طحال و یا سده فیما بین کبد و طحال و یا میان طحال
و معده است و گاه بول و براز هر دو در ین مساله سیاه میباشد و علامت کبدی و طحالی آنست که کبدی قلیل السواد و با آن
سوء حال کبد میباشد و طحالی شدید السواد * بیع بفتح یا و نون و عین مهمله ورم عظیم ملتحمه یا اجفان است اگر
در صورتیکه ... بهم رسید اگر در صغار بهم رسید ... باشد حاشیه در حرف الواو مذکور گردید * تمام شد حدود الامراض

* فصل پنجم در بیان اوزان و مکاییل صغار و کبار شرعیه و اهل ایران و هند و یونان و طبیه و تطبیق آنها باهم
* بدانکه اوزان هر بلدی و مکیول آن بر حسب تفاوت ازمان و تبدل دول و تجدید سلطنت ها و ملاحظه
در معرفی تحویل و تبدیل و تغییر و مصطلح هر قومی جمری و تمامه حاصی است و چون مقصود در این کتاب
اوزان طبیه است اوزان شرعیه را برای تعیین و تسهیل و اوزان هند و یونان را از ان لم رجوع در بعض جاها اراده شده است
ذکر کرده شد و برای تطبیق باهم لم ایراد نمود و از انها البته احباب مصنف مفتی الالباب ...
مد ظله العالی در رساله که در اوزان شرعیه و اهل ایران و هند و یونان و تطبیق آنها باهم تالیف فرموده الله
و جامع رسایل کل ... الاحباب نمود ... الرحمن ... المومنین حکیم
محمد مومن ... اصول المراکب ... معتمده ... دیگر وبالله التوفیق
والاعانه * اما اوزان صغار شرعیه * قیراط عبارت از نصف عشر مثقال شرعی است که یک حبه وزن جو آن بود
و وزن سه جو ... ربع جو متوسط باشد * دانق که بفارسی دانگ نامند عبارت است از سدس درهم شرعی که
وزن هشت جو متوسط باشد * درهم شرعی دانی است که وزن چهل و هشت جو متوسط بحسب مثقال نصف و خمس
مثقال شرعی است * مثقال بیست قیراط است که یک درهم و سه سبع درهم که شصت و هشت جو و چهار سبع
جو متوسط باشد * دینار بعینه مثقال شرعی است بلا تفاوت * رطل عراقی یکصد و سی درهم است که نود و یک مثقال
و تسعیران سه هزار ... جو متوسط باشد و آن دو ثلث رطل مدنی بود * رطل مدنی یکصد و نود
و پنج درهم شرعی است که صد و سی و شش مثقال و دو ثلث مثقال و تسعیران ... جو
متوسط باشد و آن یک و نیم رطل عراقی بود * رطل مکی ضعف یعنی دو چند رطل عراقی است که یک درهم و یک
و شصت درهم شرعی ... مثقال باشد * مد ربع صاع است که بحسب درهم دویست ... درهم

و نیم و بحسب مثقال دویست و هفتاد مثقال و سه ربع مثقال است و آن رطل و ربع رطل عراقی است که یک رطل و نصف
مدنی باشد * صاع چهار مد است که به درهم یکهزار و یکصد و هفتاد درهم و بمثقال شش صد و نود و نه مثقال
و آن نه رطل عراقی و شش رطل مدنی و چهار و نیم رطل مکی بود * قنطار پیمانه‌ای است که بحسب
ارطال یک هزار و دویست رطل عراقی و هشتصد رطل مدنی و ششصد رطل مکی است که بحسب امداد باشد و
سیصد مد و ثلث مد و بحسب صاع یکصد و سی صاع و سه ثلث صاعی و بدرهم یکصد و پنجاه و شش هزار درهم شرعی
و بمثقال یکصد و نه هزار و دویست مثقال شرعی باشد * اما اوزان متعارفه هندیه بلاد هند * سرخ که عشر الدانک
باشد بهندی گهونگچی نامند نیمه جو متوسط است و از هفت قیراط کمتر است * رتی که هشت گل حالند باشد
چهار جو متوسط است * ماشه هشت رتی است و بحسب مثقال سی و دو شعیره و بحسب برنج هشت و چهار و ربع
* آنه نیم رتی است که سابق هر حصه روپیه هندی باشد و آنه روپیه سکه یک تولیه ازده ماشه زیاده است که
نیم رتی و یک تربع باشد * پانک چهار ماشه است و تولی هشت و چهار سرخ * تولیه متعارفه بنگاله دوازده ماشه
است و بحسب رتی نود و شش رتی و بدرهم شرعی نه درهم و بمثقال شرعی شش مثقال و ربع مثقال و ربع خمس
مثقال * و تولیه متعارفه شاهجهان آباد ده ماشه است * بدانکه روپیه که نقره مسکوک بلاد هند و بنگاله است
در دو عصر است یکی ده ماشی متعارفه شاهجهان آباد و اکثر بلاد هند و دیگر روپیه متعارفه بنگاله و این ده ماشه
و دو رتی است و معروف روپیه سکه است * مهر یعنی اشرفی سند و سیاه رنگیه که عبارت از طلای مسکوک آن بلاد
باشد و آن کامل الوزن دارد یا ناقص الوزن آن در کل مثال همه زمان ازده ماشه و شش رتی بحسب رتی
هفتاد و هشت رتی و بحسب درهم شرعی هشت درهم و یک ربع درهم و نه شعیره و بحسب مثقال پنج مثقال و هشت
شعیره و یک نهم شعیره است و زیاده نصف و پاس آن ازده ماشه و چهار رتی کمتر نباشد * سیر عالمگیری
از سیر متعارف در زمان عالمگیر شد و بنگاله است نصف تولیه بنگاله است که دوازده ماشه باشد و ستة متعارف
این زمان ده ماشه و نیم است * دام نیم پاو است که نصف ماشه باشد * سیر عالمگیری هشت و چهار تولیه است
تولیه بنگاله و بحسب درهم باشد و هشتاد و شش درهم شری و بحسب مثقال شرعی چهارصد و سه مثقال و یک خمس
مثقال * من عالمگیری چهل سیر است که بحسب تولیه دو هزار و پانصد و نصف تولیه و بحسب ماشه سی هزار و شش صد
و شصت ماشه باشد و بدرهم شرعی بیست و سه هزار و چهل درهم و بمثقال شرعی شانزده هزار و یکصد و شصت و شش مثقال
اما اوزان متعارفه ایران * ارزه که بفارسی برنج نامند یعنی ارز متوسط در بزرگی و کوچکی نزدیک در حد دل بری
است * حبه از مثقال دو شعیره است که چهار ارزه باشد * قیراط از مثقال چهار شعیره و یک ربع شعیره است که
هفت ارزه و نصف ارزه باشد * دانگ که بفارسی دانک گویند شش و یک شعیره است و یک ثلث که چهل و دو
ارزه باشد و دو ثلث ارزه * مثقال صیرفی گفته‌اند که بیست و چهار قیراط است و گفته‌اند یکصد و چهل و شش جو و
ربع است که نه درهم شرعی و دو جو و ربع جو متوسط و یک مثقال و نیم مثقال شرعی باشد بدانکه در مثقال صیرفی
اختلاف بسیار است حکیم شریف محمد مومن در رسالهٔ خود گفته که شش ماشه است مولف گوید که مقرر است که
دو عاری چهار مثقال است روپیه ده ماشی هندی در مثقال صیرفی حسابچه عاری را با روپیه سکه بنگاله وزن نموده
شد یک روپیه و نه آنه کامل شد که یکصد و بیست و پنج رتی که سابق ده ماشه باشد * و رتی هم معتبر است که چهار
جو متوسط است پس درین صورت بر ما است که مثقال صیرفی یکصد و بیست جو متوسط باشد نه یکصد و چهل و شش
جو پس مثقال صیرفی سی و دو رتی باشد که چهار ماشه است که ده درهم و دو ثلث درهم شرعی در مثقال الاثنی مثقال

حبه و ثمنی است* دانق که بفارسی دانگ باشد و از درهم دو قیراط و چهار طسوج و هشت حبه و شانزده ارزه است و از
مثقال سه قیراط و نیم که چهار طسوج و نیم و ده حبه و بیست و چهار ارزه باشد که از مثقال طبی مراد این ارزن مدید
مقری سه ربع ربع و حمص و نیم ربع و ثلث ربع ربع و شعیر چهار ربع و سه ربع ربع از درهم طبی ... دیگری
واز حمص چهار ربع و از شعیر دو ربع تقریبا مشهور* درخمی یک درهم است و شیخ الرئیس یک مثقال گفته که
شش ابولان که پنج دانگ و چهار قیراط است باشد* درهم گویند معرب درخمی است و بعضی گویند که آن نامی از
رومی است* درهم نام که در بلد الاسلام متعارف است شش دانگ آنکه حالا متعارف است شش دانگ است
که دوازده قیراط باشد به طسوج بیست و چهار طسوج و چهل و هشت حبه پس آن نیز در میان ... مشهور
مشهور که سه ماشه میباشد* و درهم نیم دانگ و نیم است* و از درهم طبی مراد این است که دو ماشه
و دو ربع ماشه باشد زیرا که آن معتاد و دو شعیره است که هر ده ربع باشد و از کلام شیخ الرئیس که مروی است چنین
از بعض اسفار او الرطل عشرین استارا و استار سه درهم و دانگ و نیم است پس مثقال معتاد و دو شعیره
مشهور قول اسان حاجت انشاء الله تعالی در بیان مثقال خواهد آمد در بیان حساب چهل و نیم شعیره و یک
شعیره مشهور که باید ربع و یک شعیره و یک حبی که یک ماشه و سه ربع و یک شعیره و یک شعیره باشد دیگران هر یک
چیزی گفته اند و عمل ... اولی مشتمل است* سامونا یک عرابا و نیم است که ده مثقال و نیم باشد* سکرجه
از مطلق تدبیر شیخ الرئیس مراد شش استار ربع استار و نزد بعضی شش استار و چهار دانگ استار است* سکرجه کبیره
نه ارمد* سکرجه صغیره سه اوقیه است* شعیره دوازده است که چهار عدد لؤلؤ باشد عدد کبیره چهار دانه سامون
است* عدد صغیره نصف سامون است* عدد ... سکرجه کبیره است* طسوج از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه
و نیم و دو ارزه است* طول سه مثقال و نیم و سه قیراط است* عرمار ربع مثقال یا یک مثقال در منهاج الطب ربع در
نادر دانگ است عرمی بعض مهمله نصف اوقیه است* عرفا بعض معجمه از یک دانگ و نیم یا دو دانگ تا
مثقال است فلنجار یک ملعقه* فلنجار یک درخمی و نیم است* فوطیل مثقال و ده مثقال است* قراسوس شش
مثقال را روعن دوازده درخمی است از رسول یک و سه ربع* قوطولی نصف اوقیه* قیا ماسن مثقال است* قیرا
از مثقال صعوبی چهار شعیره است و یک ربع شعیره* کرسنه یا سه ربع و ربع مثقال و نزد بعضی یک سوا
و نیم است و نزد بعضی سه قیراط و یک حبه است* کف شش مثقال است و آن را نیم مد گویند* کیلاس سه
درهم و نیم است* مثقال طبی چند ی کسی که بعضی گفته اند مختلف شده است ... و لاجورد
و هر یک قیراط است آن اطلاق درهم و سبع درهم است که نیم مثقال و خمس آن باشد ... که به
دو یا به اینکه طلا و نقره این مقدار کمتر از است پس آن بحسب دانگ شش دانگ و بحسب قیراط
قیراط و بحسب طسوج بیست و چهار طسوج و بحسب حبه شصت حبه و بحسب شعیره یک صد و بیست شعیره و
ارزه دو صد و چهل ارزه است ... آن مثقال سه قیراط و یک حبه چهار طسوج و ده حبه و نصف ارزه و نیم ارا
حبه و در ارزه و طسوج آن دو حبه و نصف و عشر ارزه و حبه از آن چهار ارزه و ارزه دو خردل بری است و آن مشهور را
و بوسه که ... در بعضی از کتب این نیز عبارتی که دلالت میکرد هر کس که مثقالی یونانی دو قیراط از این مثقال
در این زمان کمتر و در میزان تبریزی ربع از درهم متعارف کمتر بود پس بدانکه حساب مثقال که یک صد و
شعیره باشد بوزن ... یک مثقال سه ربع مثقال و یک شعیره ... سه ماشه و شش ربع و نخودی سه و
سه ربع ربع مثقال مشهور شیخ الرئیس مثقال را درخمی فرموده و گفته درخمی شش ابولوس است ... را

به قیراط و هر قیراطی چهار جو و نیم است بنابر حساب درهمی که مثقال باشد مثقال دو شعیره مسعود صاحب
صاحب میزان الطبایع نیز دانسته و بوزن نوعی یک مثقال و خمس مثقال الا دو خمس شعیره مسعود و چهار
شعیره از مثقال طبی کمتر بود و نیم مثقال و نصف نیم مثقال صیرفی را دو ماشه و دو ربی مبدی و مساوی درهم
ماشی است که درهم طبی باشد بقول خجندی و بقول نواب غفران مآب بیست و سه ربی و سه خمس ربی مسعود
که سه ماشه و یک ربی و سه خمس ربی باشد چه ماشه را که نوشته اند که چهار مثقال صیرفی نیم مثقال طبی است
و اطبای دیگر هر یک چیزی گفته اند را کثری از مثقال را مرتبا ذکر نموده الله ساند سوف حواله نموده باشد
الحاصل عمل بقول نواب غفران مآب و خجندی اقرب به صواب است والله العالم عند الله * ملعقه از عمل چهار
مثقال را دو نیم عملی مراد یک مثقال و دو مثقال نیز گفته اند * مسطرون کسره او نیز مسطرون شعیر بوزن حوزه
ملکیه بود که سی درهمی است * من اسکندرانی سه اوقیه است * ناطل رطال دو استار است و نزد خجندی دوازده
و در مصباح الطب مثقال درهم * نواة دو دانگ مثقال است نزد بعضی نیم درم مثقی است * و معوب دو مثقال
و نیم است * ماموین نیم استار و نیمه دو نیمه درهم و ار نولو است * سماسه ربع اوقیه است * واما اوزان کتاب
طبقه نوره برتیب حروف تهجی * اربی دو من است و نزد بعضی نیم رطل * طالیون تکصد و سی و پنج رطل است که
هر رطلی دوازده اوقیه باشد * ابطالیدی مثقال خوص است که مقدار دو بیست مثقال باشد * اناب
از عمل دو رطل و نیم است و از روغن یکمن و نیم * حرة از مطلق آن مراد بیست و چهار قسط و نزد اسرابیل
مثقل و چهار قسط * حزة صغیر شش قسط * سوه اطالیسی چهل و هشت قسط * جوزی و خوسا هر یک سه رطل اند
* خومیون شش قسط و قسط رومی که یک صد مثقال باشد * رطل مراد از مطلق آن نزد اطبا رطل بغدادی است
که عراقی باشند که دوازده اوقیه باشد و نانان بیست استار و بیست و هفت مثقال که بحساب خجندی
بهندی بیست و هشت توله و چهار ماشه و نیم مسعود و یک و هم تکصد و بیست و هشت درهم و چهار ربع درهم از آن
مراد است گفته رطل عمل بیست برطل شراب یک وربع زیاده است و بیست بروغن یک و نصف زیاده و رطل شراب
نسبت بروغن یک و تسع زیاده است * رزون مطلق یک کیله است و تولی دو قسط که هشت رطل باشد و بقول
شیخ رئیس سه رطل و گفته اند بیست اوقیه است برای آنکه مراد اوقیه دوازده درهم باشد * رزون ابطالیسی
شش قسط است با اسطار رومیه و بقولی هشت حومس است * سطیس جزء صغیر است که چهار قسط باشد * صاع چهار من
است و آن بقول خجندی که اثابه الله تعالی در میان من سوا مد اند و مدی در صل و بیست و سه توله مسعود
که سه آثار و نیم و یک توله باشد بحساب نواب مرحوم که نیز در عما جا خواهد آمد سه آثار و یک ربع و ربع ربع آثار
مسعود و بقول شیخ الرئیس که مثقال را درهمی گفته که مثقال و دو شعیره باشد دو آثار الا یک ثمن آثار مسعود
و اگر مثقال را مثقال صیرفی گیرند مساوی است آن مرحوم فرموده اند میسر دریرا که اثبات دو من را تکصد و
بیست مثقال فرموده اند که المن تکون اربعین استارا و الاستار اربعه مثاقیل * طالیسون تکصد و بیست و پنج رطل
است * قسط رومی یک رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد * قسط اطالیقی یک رطل است و نزد بعضی
تکو طل و نیم در کتاب سامرد رطل و نیم است از روغن و از شراب مسا رطل را از عسل بقول شیخ الرئیس
دو رطل و نیم * تلموا ازکیل پیمانه ایست که بوزن بیست و پنج کملیه باشد و گویند بیست و چهار کملیجه است * قوطولی
پیمانه است که مقدار اوقیه باشد و گویند از شراب نه اوقیه و از روغن نه اوقیه و از عسل سیزده اوقیه * کملیجه پیمانه
است که تکمن و مثقال من باشد * کیله سه صد درهم و کسری است * مد رعیس استار و ربع استار است * مکول

مه کیلجه است * من ارسطلی آن مراد در رطل است که چهل استار است و هر استار ... مثقال باشد
و نود و شش درم و هشتاد و هفت درم و سبع درم و در رسالهٔ نواب مرحوم فرموده اند که من طبی یک صد و شصت مثقال
صیرفی است و هر چهار مثقال صیرفی پنج مثقال طبی است پس احتساب حبه نیز مثقال هشتاد و سه و پنج و ثلث ماشه مسعود
و احتساب نواب مرحوم هشتاد و سه ... و چهار ماشه اگر استار را چهار و نیم مثقال اخذ نمایند و احتساب
سیع الرئیس که در درهم صحاح و مثقال صیرفی کرباد سی توله مسعود اگر مراد از مثقال مذکور در استار
فرموده اند و موافقه مقدار در آخر بیان مقدار من بیان مثقال باشد و اگر مراد مثقال صیرفی باشد پس
مساوی آن است که آن بلس سیره رموده اند * من مکی تکمیل و شصت مثقال است * من رومی بیست او رموده است که صد
و پنجاه مثقال باشد * من مصری را طالبعی سا فرموده اند که یک صد و شصت مثقال باشد * من اسکندرانی
سی اوقیه بود * من وطری بیست و دو اوقیه و فرمود سیع الرئیس رحمه الله تعالی یک صد و سی و ... مثقال است
دیل در بیان بعض اوزان بعض رسوم آنها * نیم ... درهم نیم مثقال آن است که از دراهم نصف دینار ...
نمایند که آن یک و نیم مثقال است مثقال خوانند هر که نیما ه درهم مثقال است از ... نصف
گردند که نیم و سیع ... و خمس آن که ده ... ... سی ... ... درهم سی و سیع مثقال
باشد * ... مثقال یک درهم آن است که چون بر ... دراهم ... ... مراد حاصل میگردد ...
خوانند ... که ... ... در مثقال ... درهم است ... ... را که ... حمل ... است ...
مانند مذکوره ... که حمل ... مثقال ... درهم است * ... ... درهم ... مثقال آن است
که ... در آورند ... آن را ... ... مثقال ... ... مثالش هرگاه ... که چهار
دانگ ... مثقال مسعود باشد ... حساب نمود و ... ... محسوب میگردد ... ...
نصف و ... مثقال ... ... مثقال است * ... ... مثقال ... درهم
آن است که ... ... در آورند ... سیع آن ... ... آن حساب درهم خواهد بود مثالش
چون ... که ... ... مثقال ... ... درهم است ... ... در آورد و آن سی و یک ... درهم مسعود
و چون سبع آن را که چهار ... ... سی و سه ... درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و
درهم است * ... ... دیگر ... ... * ... ... که ... ...
و معلوم ... ... است ... که اگر ... درهم ... مثقال است ... ...
را ... ... آن ... ... که ... ... درهم ...
و ... ... است و ... مثقال ... ... درهم ... و ... درهم و مثقال ...
و اگر ... درهم و مثقال است ... ...
است و هر دوازده ماشه ... توله محسوب دارند و هر ... ... توله ... و هر ... ...
و واضح گردد ... ... بعض ... ... دستور العمل ... ...
را ماشه ... ... ماشه را ... و توله را ... * ... ... در بیان بعض امور
متعلقه ... * بدانکه مولدات ... که جماد و نبات و حیوانات ... این عالم ... ...
مرکب از امزاج عناصر اربعه آتش و هوا و آب و خاک اند ... کواکب سبعهٔ سیاره زحل و مشتری و مریخ و ...
و زهره و عطارد و قمر ... ... دیگر زحل ... ...

ارکان را در طبیعت است چنانچه سبعهٔ سیاره خصوصاً علویات و شمس را در دو صفت است یکی فاعله و دیگری منفعله
فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست چنانچه ذکر یافت و در جدول صور تلک کواکب شرح داده آمد
و سه کوکب دیگر تابع و مسایل علویات اند زهره مسایل مشتری و عطارد مسایل زحل و قمر مسایل شمس و همه
کواکب روحانیه علویات و شمس بلسان شرع هر یک مقرب و مسمی بملکی از ملائکه عظام اند مثلا روحانیه زحل
را عزرائیل ملک الموت دانند قابض ارواح باشد و روحانیه مشتری را میکائیل مالک الارزاق و روحانیه مریخ را اسرافیل
نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام و آنچه در این عالم سانح و واقع میگردد بحکم
حق جل شانه از تاثیر آنها است خواه در تغیر صور و اجمال و تفاصیل یا در ترکیب زمین و کیفیت که ماده معدنیات
است با اختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هر دو یا قلت و کثرت یکی مگر چنانچه در فصل
معمر ذکر یافت و یا در تولید سطح زمین خواه بی توسط نزول مطر و نداوه و اعمال آدمی را در آن دخل نبوت باشد که
گیاها و اشجار خود رو است و یا دخل تصرف باشد که انواع زراعت ها و غرس اشجار و ترکیب بعضی انواع با بعضی است
که نباتات باشد # و آیه کریمه و ابی هذا فد وفی السماء رزقکم وما توعدون بدین معنی اشاره بدان است زیرا که
بدون نزول باران و بی تاثیرات مدار کواکب در اراضی انواع نباتات رخ نمی‌دهد از اشجار و حیوانات که غذای حیوان و
انسان است بهم نمیرسد و نزول رحمت و برکت و فتح و هبوط نعم موعوده آب باعث زرع و علویات و منزلت
معبر از سماء و رسماء رفتن آن است باز روی زمین خواه در سر زمینهای زمین و جبال و ما کمار و زمینهای
نمناک و کوه دالها و به از مثال اسمائی نتاج و جمع لم باشد که انواع هوام و حشرات باشند و یا نه نتاج که بعض
اینها از انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بعمل و صنعت انسان که حفت نمایند بعضی انواع
را با بعضی دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس است و یا نر اهلی با نر وحشی باشد و گاو اهلی با گاو وحشی و
از این نسل و یا صنفی بصنفی دیگر که انواع حیوانات باشد باختلاف اصناف و یا در هوا یعنی پرواز نمایند چرا که
منقار النجمه باشند یا کمبوالنجمه و دراجها و کبکها و بوزمانا و کوه ها آشیانه نمایند که انواع طیور باشند
باختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند چرا که بلو ری نتاج یا بدون آب که انواع حیوانات مائی باشند
باختلاف اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرمها و سمک معلس و غیر معلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی
و هر یک از این مولدات ثلثه را اعضا و عدائی است مناسب بتوسط تاثیر کواکب و قوائی که حق جل و هر یک از این
انواع ثلثه بدان احتیاج دارند عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و جز آن
اس قوی سبعه در جمادات نیست ضعیف اند و نمیتوانی للذا از آن پیدا آنها را صاحب آن قوی نمیدانند
و در نباتات جز قوی زمین و نام دارند صاحب آنها را آنها را قوی نباید گفته اند و غذای نباتات
از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مختلطه با هم است که ریشه و بیخ گیاه و بیخ درخت بالمره نشو و نما می یابند و
بتدریج بواسطه عروق و پوست درخت بشاخ و شاخ و برگ و گل و ثمر و بزر و نواة منتهی شود و هر یک آنها آن را غذای
خود میسازند و چون بعد بعد نمو و تولید بزر و نواة و ساق و شاخهای اطراف بعضی اشجار که بمنزله تولید نسل
است بدون تصرف از ربعه در هر یک از مواضع منصور نیست و لکن چون در نباتات ضعف است دو آنها جدایات
اعتباری می نمایند و الاعتداد الحقیقی بجائی از آن نیست و شد که در بعض اشجار و بیخ آنها بهم مرسد بعد و
منضم اول و ثانی است بطرا نب و صموغ و انیلات و آبحاری از ریشه بعضی اشجار و کشته بر بیخ از اوراق بر
اوراق بعضی نباتات مجتمع میگردد فضول مصرم بلمه آنها است چنانچه در بعضه جزوات بزار و بول غوره عند العلمه

وجلب حزن و رعاف و بول الدم و قی الدم و قولنج و حصبه و حمره و اورام و بسیار دیگر مانند و جرب و غیرها در
ثابت و صفرا و سودا و لعمر بسیار با خواص مذکوره و غیره و غیرها و سایر امراض مخصوصه و غیر مخصوصه دفع میگردد و در
معالجه و بسیار طبیب در امراض بدنی از جمله اعمال و تصرفات آدمی است در ابدان و در امراض نفسانی و روحانی
تصرف از جنس دو نفوس و ارواح و نظرات کواکب را بسیار دوا در دخل است * بدانکه هر مرتبه از موالید ثلثه متوسط
مرتبه دیگری است یعنی ادنی جمادات متوسط با ابتدای نباتات و جمادات متکونه آن مرتبه از نباتات بسیار بهره
دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه شکل ماهی مفلس شد و دولت شوری و در صلابت
و ثقل و جوهر مانند حجر الیهود و سنگ رنگ و مرتبهٔ اول نباتات گیاه و اشجاری اند که از جماد بسیار بعضی
دارند مانند نباتاتی که در سواحل بعض دریاها که کوهستان است و بسیار شد حوالی تمام آنها از زیر آب و حواله
ندارند بمرور بسبب حرارت و غیر آن باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه شد تدریج تا درجه تمام اجزای نسبةً نباتیه
رسید و ادنی مرتبه متوسط با اول حیوانات است تا آنکه بعض نباتات بشکل حیوانات و انسان مشابه اند در حس و حرکت
مانند یبروح الصنم که آدم گیاه نامند و بسیار شده که در بعض بیشها و جنگلهای ملک هند در زیر پا داب و ارض
حلب بدید بعض اشجار است که ثمر آن بشکل سر انسان باشد و بعضی تمام هیئت انسان مشابه تر و ساده که ثمری
ساخ درخت آویخته است و بعضی موی سر کمی از آنها ابرند از درخت جدا شود و در قطره سمه با آب خون ارد و خشیر
آب بر آمد و پژمرده گردد و شکم آن را شکافت سه عدد ثمر از آن بر آمد که گویا مصورا مانند تکلم نماید ولیکن تکلم و
حس و حرکتی ندارد و چون بعضی اعضای آن را قطع نمایند قطره سیه خون از آن بیرون می آید و در ملک هند سنگی بهم
میرسد بشکل سر انسان و صورت آن و سیاه رنگ و در دهان آن نقطهٔ طلایی و مورد آن را می برسند و آن را تارس نامند
می نامند و با نباتات مانند نخل و با زحل و نوبل که چون سر درخت آن مارا ببرند دیگر نمو نمیکند و با گرد
نمودن درخت نخل نر را بماده که لقاح و نخل گویند بر نخل ماده ثمر خوب بیند و مثل حیوانات نر
تر بمیوی نخل ماده و چون تمام بوسیله کل اشجار را جدا کنند حمل میگردند و نبات انواع و اصناف اند بعضی
از آن نسل اند که در ملک در بهار و در بهار زیر بر طرف میکردند بعضی در حمل و در تکون مشابه اند و تکمیل
متوسط و حمل روزی مشابه اند مانند ریاحین گلها و بعضی تکمیل از سه ماه تکون مشابه اند و نمو نه آیند
مانند خیار و بادرنگ و نخود و عدس و امثال آن بعضی از چهار ماه و بعضی بعد از چهار ماه مانند ذرت و زیره و کنار
و بلوط و امثال اینها که بهاره دارند و سال ایستاده بدارند و بعضی بعد از نه ماه مانند اکثر حبوب و برنج مانند
جو و گندم زیر و درخت و درختان امثال اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر غذای انسان از این حبوب است
و اما در ملک بنگاله بلاد نیکه حرارت و رطوبت در آن غالب باشد از اقلیم دوم تکمیل از ایام مذکوره تکرب و اتمام
مشابه اند * و بدانکه این مرتبه اجزای نباتات و شجر بمنزله عضوی است از اعضای حیوان مثلا تخم و ریشه بمنزله
سر و اعصاب و عروق آن است و ساقه و شاخه بمنزله کتف آن است و تنه درخت بمنزلهٔ ظهر و سینه آن و پوست و عروق آن
بمنزله پوست و عروق حیوان و برگها و اوراق آن بمنزلهٔ دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و بیضه
و اولاد و چهار آن بمنزله ساق و پاشنه و مفاصل و اول مرتبهٔ حیوان جز انات ضعیفه اند مانند کرمها و هوام و حشرات
که از قوای دوازده گانه حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی است بهره تمام نمی دارند
بلکه بعضی صاحب سه قوت بعضی چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و هکذا تا تمام آنها تا آن همه قوت نباتیه
مذکوره یعنی تا بتدریج حیوان تام قوی کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که موجودات نباتیه باشد از جنس

ومیمون و فیل و غیرها و از انواع انواع حیوانات یعنی که آن را انسان جنگلی می‌نامند یعنی نسناس که شبیه ی
بنی آدم باشد بسیار با حس و ادراک و شعور میشوند الا آنکه نطق و تکلم ندارد و بالجمله اکثر حیوانها را می‌فهماند و مطلب
و این جمادات در این مرتبه جمادات اند و متوسط در اول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف العقل اند و از شرافت و مرتبت
انسانیت و معنی که جنات القدس الهی زیاده در کل مخلوقات باو عطا نمود که بمنزله فصل و مایه الامتیاز آن است
از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلمات و اطوار و تعلیم و تفهیم مافی الضمیر خود بدیگری و تعلیم و تفهیم
مافی الضمیر دیگری است و معرفت صانع جل ذکره بهره بسیار کم میدارند و کامل انسان بمرتبه تام و اتم مانند انبیا و اولیا
صلوات الله علیهم و حکما نشسته‌اند و انسان جمادات را با انسان خوانده تلک مرده و نباتات را انسان خوابیده و معکوس
سر بزیر زمین و پایها بر روی بالا و حیوانات را با انسان منکوس چهاردست و پا رونده و انسان را با حیوان و انسان
هوشیار با عقل بنمود * و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی
نحس اصغر و بعضی ممزوج تابع آنها است هر یک از مراتب مولدات ثلثه مذکوره بر تابعه و در هر مرتبه تابعه جمر با صله
منسوب بسعد اکبر و اصغر و هر یکی منسوب بنحس آنها مراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها خصوص که
در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خودها باشند و با نظرات سعود با آنها باشند و بخلاف اینها که در غربت
و هبوط و بی حظ و نظرات نحوس با آنها باشند بدیر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات که کواکب سعد که مربی آنها
اند و آنها منسوب بدینها اگر در خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود با آنها است در کمال سعادت
اند و الا در سعادت کمتر و ناقص و همچنین کواکب نحوست و تکون منسوبات آنها * و بدانکه بعضی طبایع با بعض
مناسبت و الفت دارند چنانچه بعضی کواکب با هم مایلند زیرا باد سب و حجر مغناطیس با حدید و کاه ربا با کاه
که چون با هم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بی عاشقی و مایلی و جذب میکند باز هم جدا کرده و بعضی با هم
بعضی ابا میکنند سنگ سنباده که بواسطه آن جمیع احجار را میتوان شکست و مانند آهن آبدار که اکثر احجار
و فلزات را میبرانند و سوهان میکنند و حجر مغناطیس را با آن مس مسبوک میکند و میبراند و الماس بر جمیع
احجار بعض میکند و آبگینه را میخراشد و کبریت که ساکسته و سوزانند و اکثر جمادها است که به سبب رطوبت
بورقی لزج متخلخل خود حرارت آتش گداخته بهر چه میرسد میشکند و آن را با خود میسوزاند و مکلس میسازد
و طبعی معین طبیعی است مانند تنکار که معین سیل و گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلیس اکثر فلزات
و احجار و معینا و قلی معین گداز سنگ ریزه و رمل است که بواسطه آن گداخته شیشه صافی میشود و طبعی
مزین طبیعی است مانند نوشادر که عوض مینماید در اعماق احساد و نفسها او ساح آنها نمود و زینت میشد
آنها را و بوره و شوره و زاجات و املاح مدبر که بدانها صفت و جلای فلزات مینمایند و طبعی مفسد طبیعی است مانند
سرب که مفسد ذهب است و ریسی مفسد کل فلزات و سرکه مفسد عسل و طبعی گریزنده از طبعی است مانند حجر
باغض الخل و طبعی با طبعی ممازج است مانند با شراب ادر به راغب به در اعضای علیله و صحیحه بدن حیوان
و انسان که هر عضوی از اعضا داری مخصوص بطلب خود و غذای لایق حال خود را بمناسبت جذب مینماید با سعادت
و وقت ملک در بینونت مانکه عضو به و غربت اینها شرص روی عادیه و با سه و مولده و همچنین سایر طبایع و چون
این امور با اجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هر یک از مولدات مناسبات و بودن کواکب منسوبه بدانها
در خانه و بیت الشرف و حظ و اوج و خود و بودن نظرات سعود انها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام اعطا بدیگری
در تربیت و در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها * و بدانکه بر جمادات تراست و نیز

و بر نباتات رایست و نباتست غالب است با هوایست و حرارت ضعیفه و بر حیوانات مرجمان و برتب با اعتدال و ر
انسان اعتدال حرضی طبی* و بدانکه بعض نباتات و اشجار با عمار در کیفیت خود منسوب بدر کوکب اند مانند
ستاره که حرارت و حلت نمرین و بر طوبت زهره منسوب است و نمونه بروده بر حل و به نیست میر ند و قمر نعطار
و نهاالست که بلحمر نحسد کیفیت مسیرل منسوب نحسد کوکب است مانند حوب حسمی و حلد ارو ادوهر بسروقر
دوای مرکب الیوی رواهی مسافد که بلحسس و بلنوع تحسب حسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است و
تحسب اختلاف اوصاف واشکال و عمر هانکوا کب دیگر بسروگاه مساعد اجرای بعض اشجار و نباتات با عمار اختلاف
کیفیات والوان و خواص منسوب تحسد کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و برگ و گل و ثمر
و تخم ولحم و آب آن هر یک بکوکبی مانند ابرج زبار ریح و سقالو واسه و انار و امثال اینها * بدانکه بکون بارعکس
و کائنات جوی از با بیرکوا کب مذکوره است بر اراضی و بخار و بها رو صعود ابخره و ادخنه آنها بحسب اختلاف مواد و
با است سیاه و اراضی مثلا ابحره هوا قریب در زمین که بسبب غلظت هوا مانند بارهای با ریک از هم متفرق و با مجمع
ر زمین باشد بدر سفوف و کنج دیوارها و درواز ها و بس ساحتها و برگهای اشجار و معارات جبال بر عمرها بکون باشد آن را سیم
و باز عکس باشد و اینه صعود نماید بالا رود اگر اندک و لطیف و بران رطوبت غالب است بسبب اندک
بردی مانند بردی آخر شبها و خصوصا بردی شبهای زمستان رطوبت گسسته با هوا بزول نماید آن را طل
و صقیع شمر باشد و این نیز بحسب قلت و کثرت ماده کمر زیاده میبا ید در اراضی در بعضی زیاد و رطوبات
زیاده و در بعضه کمتر* و اگر صعود نماید تا کره زمهریریه رسد* اگر بران رطوبت و بخارات غالب است بسبب
بردی سرما کم گسسته دفعه فرود آید و از تحریک فرود آمدن آن ریاح تموج و حرکت در آید و این نیز بحسب
کثرت مقدار و قلت ماده آن و سرعت فرود آمدن و بطوی آن کثرت و قلت ریاح مختلف میباشد و سبب طوفانها
و بادهای عظیم این است و با آنکه بعض اجرای آن ابخره و ابراستحاله بهوا گردد و لهذا ابرهای حسک
نمی باردو با آنکه گرمی نیمار برطوبت بخار را بهار رسد و دفعه ما بیت بخاری منقلب بهوا است گردد
و تموج و حرکت در آید و بسبب حررومد د نیار ا تیر سیک و جه انقلاب ما بیت بسیار بهواست و هوا بیت بخار
ما بیت گفته اند و آن ابخره هوا کمتر را بحسب اولیا سد رحون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران اگر
بعد تقاطر و حدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آنرا برد و تگرگ نامند و اگر
قرب با نفصال سردی بخاری بدان رسد و منجمد گردد و فرود آید آن را ثلج و برف گویند و اگر دخانیت
و پیبوست بران غالب است زیاده صعود نماید بالا تر رود و تکره زمهریر بد و رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن سرا کم
گردد و حرارت کامنه در ان ادخنه در باطن آن بهیجان در آید و از حرکت آن صدای آید و سطح ظاهر خود را
شکسته برآید با آواری سد بد آن را رعد نامند و اگر دران اندک دهنیت که نمید رحس شگافتن متصرف گردد و از آن
روشنی ظاهر شود آن را برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت و قلت ماده مختلف میباشد در زیادتی و کمی* و اگر با
آن ابخره و ادخنه کمتره دهنیت و کثرتست غالب باشد بعد صعود بیرا کمر را انجماد حرارت کامنه دران اشتعال
یافته آن را متحرق گردانند و از آن روشنی و صدایی ظاهر گردد و حرم مرجه کثیف آن منعقد با حجاری گرم
کبریتی که بهوحا نرسد شکسته و در زمین فرو رود و شرار آن بهر که برسد منحرق و ملاحوس گرداند و احیانا
ملال مارد و آن راد و اجسام معلقه بعضه با تیر باده است از احسام رخوة خفیفه حمایکه اگر سر سرد ز لات
ر لد علاف آن را تمر اند و بسکند و بیخ آنرا سوراخ کند و آن را بمد و بر بد ره رز که بر سد بد ره را سوراند و رز را

تكاثر در آن روسي را ابرد وآن حرم بعمل كسف اماده باشد اي را صاعقه نامند واگر آن ابرة واده لطف وبا
كم بعيت و دهمت و غلظ نمار امت وبل وار صب بدا رد نسا ر بالا صعود نمود ه و بسابر حرارت بحر بك
الاال محور كسه باشكال محتلفه ظاهر گردد بحسب لب وكمرب ما ده آن واسار لر نمر سهاب ر د ر دانه رسارة
دهاله دار امثال انها گويند واگر ماده آن بسار غلظ وكمرت دارد برودي با تمام برسد بحركت ساير وري
فلك الافلاك حركت اسطاعي نمايد وطلوع وغروب كند ومدتي نكشد تا آنكه با تمام رسد واگر هوا است بسار
ورطوبت ابدال دران غالب باشد مد ري صعر نموده بطرف اني حطهاي مستمي شكل قوسها تكي بالاي د تگري
بالوان محتلفه ظاهر گردد بسبب انعكاس شعاع آفتاب دراها و بعارت سحاب هر بك از انها آن را قوس قزح
نامند ما سد ظهور الوان محتلفه از سشه بو قلمون د ر روت و قوس قزح اكر د را تام ربيع
وخريف كه باران كم بارد باشد اوائل وار احر روز ظاهر مىگردد وكره زمهرير به حسب اختلاف
مقامات اراضي مختلف مىباشد در قرب وبعد واما ابخرة مكونه مجتمعه د ر جوف زمين
وخلال وفرج آن چون بسيار گردد و راه بد ر رفت نيابد لا محالة سطح زمين
را بشكافد و بدر آيد و از صدمه شكافتن آن اراضي متصله بدان بحركت در آيند
و ملرز بد خصوص كه زمين صلب وحسك باشد و با د امن كوه بود
و در اراضي صلبه و دامن كوهها بسيار واقع مىشود و د ر اراضي
رطبة رخوة كمتر واگر د ر نها ت كثرت است و شدة
آن د ر كمال شدت سوالي زمين را بر بعض عمارات
و در بعه ما و بعمر ها خراب گرد د و منخسف شود
فرو رود و آن را زلزله وخسف نامند و اين جا
بد ين قدر از بهر بك هر بك
از مطالب مقاصد مصوره
وبحر بيه و اسعنة
معلقه بها بك
طبعه اشارة
نمود ه
* * *

جدول مضمونات کواکب سبعهٔ سیاره متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
طبایع	سرد وخشک بافراط	گرم وتر باعتدال	گرم خشک بافراط	گرم باعتدال	سرد وتر باعتدال	سرد وخشک وخشکی غالب وبهر کوکبی که با هم گرد مزاج آن گردد	سرد وتر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسه	ابرد اخشن اشیاء	اعدل واحسن وانرم اشیا	احر واحد اشیاء	الطف والطف اشیاء	انعم والین اشیاء	ممزوج از کیفیات	اسلس واکثف وارطب اشیاء
کیفیات مذوقه	اشنع واعفص اشیا	اطیب واملس واحلاو ادسم اشیاء	حرافت ومرارت وملوحت وترشی	اعتدال درطعوم	الذ اشیاء گوارا تر وشیرین تر	ممزوج از طعوم	قریب به بی مزه خام
بوی	بوی مالکه	بوی نفاسه رعادیه وماسد	بوی عفنه	بوی حیوانیه	بوی سوزانیه	بوی مفکره یعنی فکریه	بوی طامسه
الوان*	سیاه ورصاصی	سفید بارودی وگندم گون درخشان	سرخ تیره	نارنجی درخشان برای وگفته اند رنگ آن برنگ صاحب ساعت است	زرد مایل سفیدی وسرخ گندم گون وخمری وادر گفته اند	رنگ مرکب از سواد وزردی مانند رنگ مرد امنگ وآسمانی خرمی	زرد وخاص عنبر خالص احمر وصفره وگلناری وکبودی
عناصر*	خاک	هوا	آتش	آتش مرکب بهوا منکسر بدان	هوا مرکب بآب ممزوج بآن	خاک ممزوج بآب	آب ومزیدش برودت ورطوبت بران غالب باشد

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اخلاط	سوداو بلغم خام	دم طبیعی صافی وسبی ومغز	صفرای حاد	صفرای معتدل وحرارت غریزی	رطوبت غریزی	سر اختلاط بلغم	بلغم وهرچه بلغمست دران غالب باشد
معادن	اسرب وجنس الحدید واحجار صلبه سیاه وسیاه رنگ	مروسنگ برسارکمارب ر ررا سح رحىرمراره لمعروهرسنگ فىدررد	معناطیس وبادنج وزنجفر	لاجورد رسند روس وزجاج وکمارت وحاجرعوبی ورنب	معسسا وکحل	دوره ووربیج وکهربا وربس	زجاج سطی واحجار سفه وهرسنگ سفیدو د مسه
ثلاث	اسرب	رصاص بلعر وسفیدروی سهباس والماس	حدید ونحاس	برامب ربعادن وهر سنگ گرانبها ودهب خالص ابریز	لولوورد رحد وحلع و نحاس	فدروره وصفرروی	لو لوو بلورو مسه وهرسنگ سفید رحو
ذکوروانثی	مذکر و بعضی همی دیرگفته اند	مذکر	مذکر	مذکر وطب وصاحب درب	موب	مایل بذکوره	موب وصاحب بوب
نهاری و لیلی سمالی وجنوبی	لیلی	نهاری علوی وسمالی	لیلی و علوی معربی	علوی سفلی ونهاری	سفلی لیلی وجنوبی	نهاری	لیلی
سعادت ونحوست	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد است بطرو نحس است بذات	سعد اصغر	بذات مایل بسعادت	سعد است بطرو بذات مایل بنحوست
مقدار	عمر بانس صلب بعدل	معتدل در امور بذکوره وکمفات	طویل املس درست حسن حسل	معتدل بالمعابر تحلیل	سال لمس	مرکب ارجسد کمعسب	علطب وکمات بارطوبت

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
امکنه	جبال یا بیشه که در آنها جمعی نروند و جاهها	اراضی سهله کثیرة الماء	اراضی صلبه سخت	جبال معادن	اراضی کثیرة الماء	اراضی رملی	اراضی مصری داغ ضعیف حالی
نباتات و زروع	هر نبات وگیاه وحب بارد و یابس مار	هر نیکوئه وگل ریحان وگیاه خوشبو طعم نافع	خردل وکراث وسیر و پیاز وترب و بدان وحرحیر و حرمل و بادنجان و هرچه تند و تیز ابل آن نافع وکثیر آن مضر	شکر و سیرحسب و برنجمس و نیشکر و هرچه لطیف شیرین نافع	مرجب ولحم حرب روغن دار وروغنها وشیرینها و هرگیاه نافع ارجمند با حار ونگس	نعول وشیرینها با دسام	عنب وحلبا ونردی و نطن وکتان وهرچه تریا با نسمل ونحم نامد ماسلنحار وخیار وخربزه وهندوانه وکلار و بلول وعمره
اشجار	هر درخت عفص مانند بلوط و مازو و بلیله و بلیله و ریسون و بلبل و حروع و هر درخت کرند الطعم بلد بود درخشکه درس نمر آن حسیر و رمت وصلب باشد مانند حوز ولوز و نارجیل و فول و تسمه و بدل	هر درخت خوب شیرین مانند اصر و زرد آلو سفالو و الو الو بالو و کبار و آن سرتک زهره است درخوا که	هر درخت تلخ سرخار و خاربال که ثمر آن با سم حرب با خصوص باشد مانند تمر ارال و کمرو بلادر و هر ثمر که با لیس نوعی باشد که ریا برا نگردو عوسج تمر	هر درخت بلند کنده ثمر آن را بوریند حرب باشد ما نند نارجیل و حلعوزه و بادام و هرچه ثمر حیل آن را ثمر استعمال نمایند ما نند تخل و فوفل و اشجار بلند کرده	هر درخت نرم املس خوش بو و خوش منظر مانند سرو وساج و ساج و سفرجل	هر درخت هوی الرایحه مانند سرو و بردار و صندل و عود هندی	هر درخت کوتاه ساق با شعب تمار مانند انار سرین و بادام سرین

	رحل	مسری	مریح	سمس	رهرة	عطارد	ںمر
اںمار وحبوب	اںلفل وبلوط ورںموں ومرور وعرور ورماں حامض وکماں وعدس راںطلح وعفص وا ںسه ںدںںها ماںںد	رماں حلو اںلیمی ںفاح ودرں رحمص وںسمسم	لورںمروحںه الحصراء	اںرح ونس وعںب وںمرونطںح رحںطه وںلب وسعرو حلںه	ںس ونمر وعںب و سعںر وحلںه	ںاںلی رلو ںںا وماس وکرو ںا وکرںرة	سعںرو وحس وںماروحںار ومںلد ںںه وکلدو ںمر هر درحںکه درںرمس ںهں سود
حیواںاں	هرحںواں سیاه رںک وهرحه ر ںورمں حاںه ساراد وںاںد ماںںد مرش وںراںوع ومار وعرںب رحںفساء وهوام وحسراں وںراعںب وکاو ںروسمرو کربه وسںحاں	مردم وںهاںم اهلی صاحب ظلف وحف ماںںد گاو وگوسفںد وسمر وهرحںواں حوسرںک حلال گوسب وهر حںواں معلم سکاری ماںںد ںںک وںورو حوارح طںور	سمرو ںلںگ وگرگ وکںفار وحمر ںرںری وسگ دںواںه ومار گرںده وسںع حںسںںں ماروافعی	عمرو ںعںد دکس ومںل و ںمماسح وعراںاںمع	هرحںواں صاحب سمر سفںدوررد وحسی	سگاں سکاری واسرو روںاه وحرگوس وهرحںواں کوحک حںسکی وآبی	ںمرواںلی وںاه وهرحںواں ماںوس
طںور	طںورآبی وطںور لیلی وعراب و حطاف وںسور ولںورة	هرمرع مںسوںی المںارکه حوراك آںںحںب ودانه ںاںںد وسیاه ںاںںد وکںوںرودراح وحروس وںما کںاں وطاوس	حوارح طںرکه مںقارکه حوراك آںها گوسب ںاںںد وهرطاںر سرحرںگ و رںسور	عمربرںارو ںمری دوںاسے روداسںں و ںمام وںاں حر	داحںه و عںدلںب ودحاح وهر مرعںکه داںه حںںد وهر مرع آبی ر ںںعا و هر مرعںکی حکاںب وںعلںد اںساں ںںںںاںدںد و کںفاروساں وطوطی وعںرںا	رهرمرع اںلی دو رںگ که درآں ںںعس ںاںںد	ںطاوکرکی وهر مرع آبی وهر مرع کوحک وںطراط وصرد وصوام وںںمراں

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اعضاء بسیطه	جلد و شعر و ظفر و رأس و صوف و عظم و دبر	اوردة و مخ	لحم	دماغ و اعصاب و جانب ایمن از بدن	شحم و سمن و منی	اعصاب و قوت ادراک	جلد و شعر و ظفر و جانب ایسر از بدن
اعضاء مرکبه	طحال و اسنان و استخوان و اسافل اعضاء از بر و مصارین و بول و براز	کبد و معده و امعاء و اعضای غذا و حلق و فخذین	ساقان و مرار و کلیتان و مثانه و آلات بول	سر و سینه و دل و پس و پهلو و دهان و دندانها	رحم و مذاکیر و آلات مباشرت	زبان و چشم و گوش و بینی	شش و دست و پا
آلات حس	سمع و گوش راست را نیز گفته اند	لمس و گوش چپ را نیز گفته اند	شم و منخر ایمن را نیز گفته اند	بصر و چشم راست را نیز گفته اند	آلات اشتهای و منخر ایسر را نیز گفته اند	ذوق و لسان را نیز گفته اند	بصر و چشم ایسر را نیز گفته اند
امراض	نقرس و علتهای بلغمی و سوداوی	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حادهٔ حاره صفراویه و دمویه و یرقان و بواسیر و رعاف و ادرار طمث و علل رحم و اسقاط جنین	امراض صفراویه و دمویه و غیر حاده	امراض بارده رطبه غیر مفرط	امراض بارده یابسه به افراط	امراض بارده رطبهٔ بلغمیه

ادویهٔ سادهٔ مسهله برحل						
الالف	آس	آبنوس	اذان الفار	ابوماس	ابوروبوع الحمام	ابل
اجاص	ادخر	اراك	اسد العدس	اسفنس	اماميا	امروسيا
انسوح	اسفلات	اسفنارس	اندروسا	الباء	بردي	برسياوشان
برطانيقي	بجيماح	بقس	بقم	بقلهٔ حامضه	بقلهٔ يهوديه	بنلج
بلوط	بليلج	ج	تمريه كه ورق السفرورن العمر نامند	بطاطس	بولاسيوس	تهمى
تمر	التاء	ترمدي	الثاء	ثمام	ثل	الخمر
جارالنهر	حمار	حلبان	جوزالقيء	جوزبصا	جندار	الحاء
حبل	حب سيدالرجال	حصرم	حضض	حلفا	حلق	حلاب
حماض	حماضيس كه بقلهٔ حامضه است	حماحم	حنا	حي العالم	الخاء	خانق النمر
خانق الكلب	خرنوب	خمان كه ادلي است	خمخم	خندريلي	خندروس	خيزران
خانق الذئب	الدال	دبق	دخن	دردار	دروميون	دلب
دم الاخوين	الذال	ذرو	ذنب الخيل	ذنب السبع	الراء	رساس

الرا	رسب الحمل	وعرور	رسوں	رسوں الماء	رس	رسار
السں	ساداوراں	سامان گناه حمصر	سدد	مرو	سعد	سفرحل
سولوسدربوں	سك	سماں	سماں الله ناعمر	سدربعس	سوسن	السس
ساه صبی	ساه معرم	ساه بلوط	سوکراں	الصاد	صندل	الساد
صدرکه حور المرواس	الںا	طالسفر	طاسر	طرنا	طراس	طلع
طلح که مراس	الظاء	طفرالبط	العس	سدس	عدنه	عصى الراسى
ععص	علس	عسب الںس	العس	عمرا	عرب	عرسه
الفاء	فاعره	فطر	فنع	دونل	الفاں	دراصنا
قرط	درماں	نصب	قطب	قطں	حا	سب
الكاف	كافور	كرم	كرىدة	كسب دركسب	كمرى	كماه
كوريل	اللام	لسلاں	لسعد السس	لسان الحمل	لسحطس	لموسحامرس
لنف	لنف البحر	لمو	المر	ماسا	ماس	مراولس
مرماوالراعى	مسط الرل	سل مكي	السرں	بوارس	نىل	سلح

الهاء	هرسمان	هفت نهلواي دوسعه اصلاح	ملبلج	البا	بروح	بهمه
ودرجه بارد	باس است	مسوب درحل است	******	******	******	******
ادوية منسوبة بمصري						
الالف	الص	ا رار	ادان الارنب	ارحران	اسطرطموس	اسلح
اسرار	انمون	اسمون	اكليل الملك	اوبالي	امدرناں	اسلس
اسرا	انف العجل	اندرومارى	امارادرطالى	الباء	بادريح	بادريسوبه
بادآور	برنجاسف	برطاسعي	برسمانج	بهر	بسس	برسابا
بطم	بطبح	بقيروين	بقلة الاوجاع	بلماں	بلوطي	بلسكي
بل	بولاموسرن	بهار	الباء	بانبول	برمس	بريحس
بناح	بهر	بوب	بدں	الجمر	حرور	حجل
دررحبلدم	الباء	حب المنية	حرب	حرمل	حلبه كه بالفارعون بسا مسل	جلفا
حمص	حسطه	حورکه حور البربرگويند	* الباء	حصي الكلب	حصي كه برواد برگويند	حمارسلمر
الدال	دارسيعاں	دمسربه	دوسر	دسادوس	الدال	دب القط

دسب الحروف	الراء	راوند	ربل	رجل الغراب	الراء	رسب
روب	السين	سيسبان	سكر	سكر العسر	سلق	سلك اتون
سمسم	سوسن	سلان	السين	سامرة	سرو بنى مالك	سطيه
سريب	سفاول	سلجم	سل	سلجم الاحمر اسب كه نوعى ازلف	الصاد	صاصلى
صمغ	الصال	صعاس	الطاء طلادمون	العين	عسب	عسب الثعلب
عناب	عود الحمد	سوب المعز	*العين*	غار	الفاء	فسن
فصه	*القاف*	فاطاسقى	فاقلا	فاوند	فرصعه	فسب السكر
فطس	فرط	فلفل	فناء	فند فسط	فوطولندون	فرطوما
الكاف	كاكنج	كادي	كمنوا	كرنب	كراث	كرسنه
كروان	كسمونا	كسوت	كسمس	كف الضبع كف الضبع باسدا	كف آدم	كف البدل
كمرى	كلر	اللام	لبلاب	لسان الثور	لور	لوبيا
الميم	ميلب	سيلمه	مرد *	مرملحور	مرمار الراعي	معاب
مس	النون	نارجيل	نارمسك	نمرس	نفل سه	نوارس

الهاء	ماسمريا	ملموب	الياء	باسمس	*******	********
ادريه مسرده بمريح						
الالف	آطرىلال	ابرماس	ادرنون	ارماللك	ارىد برىد	ارمسس
ارادد رحب	اسلنج	اسى	اسرعار	اسمس	اسود	اساں
اسمون	اسوس	اشراں	اكليل الجبل	اس	اشداں	اسمون
اناعالس	ابرروب	الو نا كه نوعي ارحس الحمارات	الباء	بلرماس	بزرا كراد	برىد
بسمه	بل	بسودبں	بقلة الدراري	بلسمه	بلادر	بوربداں
بوسون	بس	بس موس بسا	الباء	بودں	الباء	باسيا
بوم	الجيم	حاوسر	حدوار	حلهنگ	حسمر	حطماىا
حوربوا	حورالكوىل	الحاء	حاىا	حاسس	حب البل	حب الرلم
حرمل	حرب	حرمله	حلسب	حماما	حسال	الحاء
ساق الكلب	حاماسوى	حردل	حرىماں	حصى الكلب	حولىحاں	حمربوا
حمرى	الدال	دارىلمل	دىىدارىا	دروىح	دروسارس	دطى

دبل	دوس	ديردار	الدال	داسوندلس	ذنب العرب	الراء
راوتلج	رعي الابل	ربيمر	رعي الحمير	ريحان الكافور	الراء	رسب الجمل
زعفران	زنجبيل	زنجبيل الكلاب	زوفاء يابس	ودرا	وران	السين
سادج	سذاب	سرخس	سطرونيون	سطاخيس	سعد	سوط
سمورما	سكبينج	سليخه	سكبينه	سرلان	سمسم	السين
سرم	سرس	سعابى	شل	سرسر	سطرح	سمه
الصاد	صرمه	صعمر	الصاد	صياح	الطاء	طاب
طراعين	طرعلي	طريفوليون	الطاء	طفره	العين	عاقرقرحا
عس	عرطيثا	عصل	عسون	العين	عار	عالس
الفاء	فاسرا	فاسرسس	فل	فرنيون	فرنجمل	اقسع
فلفل	فلفل مويه	فلفل الماء	فلفل السودان	قر	قوديح	الكاف
كاسر رومي	كبر	كبيكج	كمر	كراث	كرونا	كف الضبع
كف الهر	كمون	كندس	كندري	القاف	قرنفل	ورق السمل

مسطوريون	ملى	ملوسا	ملب	معمل	مسطون	مسط
لسان الابل	لحمس	لس السودان	لامي	لاسمه	اللام	مصوم
مراسمر	سرلجوس	مسان	مازريون	مامى زمرة	ماموداند	المم
الواو	نمام	ناحواه	النون	صعه	مريح	سرماحوز
الماء	عمراريعرن	ملك	الها	ولب	وخسرل	وح
*****	*****	******	******	******	******	سرع

مسموات سرا عظم و کوکب معلم سمس صاحب صداي عالم

اسطوحودوس	اسارون	ارصال	ارمطون	ادخر	ابرار	الالف
الباء	ادريا	اسله	ابتره	البح	المسطس	اصابع الصفر
نطم	سفايح	ترلرف	برنجاسف	بان	بادروح	بادريحبرنه
الماء	بهمن	سحگس	بل	بلوط الارض	بلوس	بلد الاوحاع
حوروا	حل سرس	حف افريد	حعله	حسچاب	الحمر	بودرى
حب الكلى	الباء	حوسصا	حور الارمر	دور السرل	حور الحمس	حور البي

حب السمنة	حب المسمر	حريف	حراء	حل	حلبه	حلتيت
خرنوب	الخا	خروع	خصى الثعلب	خلنج	الدال	دارصيني
دارشيشعان	دادي	دمادم	دوا باعربا	الدال	دم الاخوين	الراء
راوند	الراء	زرنب	زراوند	رمره تعني مراره	السين	سنبل
سعالى	سنادكس	سقطلرون	ساه	سنبل رومي	سنبل جبلي	سيسان
سمارون	الشين	شب	شيلم	الصاد	صامريونا	صبر
الضاد	صرو	ضريع	الطاء	طرخون	العين	عنبران
عروق الصفر	عرد	الغين	غاريقون	الفاء	فاسل الرهبان	فراسيون
قسط	القاف	قاقله	قثاء الحمار	قر العين	قرطم	قصب الذريرة
مهمهر	الكاف	كبابه	كادريوس	كندر	اللام	لسان العصافير
الميم	محلب	مرزنه	مصطكي	المر	النون	نعناع
الواو	ورس	الهاء	هريرة	هرمل	هندبان	الياء
ياسمين	***	***	***	***	* *	***

مسوبات سررمرہ						
الالف	ابجرة	الباء	نمل الدبر	الحاء	حصة المعلب	سرس سمد
ارگس	سلوفر	ورداسمن	*****	****	*****	******

مسوبات عطارد						
الالف	اطبي	الباء	باریه	الحمر	حور	حسسه الرحاح
حسد موبا	رس	عرعر	*****	****	*****	*****

مسوبات سراصعرمر						
الالف	اسفاح	احمدرن	الباء	باملا	برریطوبا	تعله الحمراء
سلیح رومي	سمسم	بوس دربندی	الحاء	حماری	حس	حسحاس
سلاف	حلالٌ	حرح	الراء	رماب	الطاء	طحلب
القاف	قباء	فرع	الممر	مسمس	النوب	سلوفر
الهاء	هندباء	*****	*****	*****	*****	****

وهرچند سرد نراسیا مسوب نمراست و بلا آنکه الحه دریں جداول وسمه سلسله مرتعمی سسب محتاج ساملی است درین سوسیت اس اد و به بهرلیل ارین کوا کب مذکوره ولهدا آگعه اندطب معلوم بود سرا طالبان آورد مرده بود مبا اسموس رند کرده مشهور بود محمد ذکر با جمع ساحته باشی بود خواجه بوعلی سمارح که تکمیل آن نرداخته

فصل سیم در بیان نسب و حال والد ماجد مؤلف و والد ماجد قدس الله سرهما و مؤلف * بدانکه نسب
حال والد ماجد حکیم میر محمد باقر المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان والدا و سادات اسادا الاطبا و سند
الحکما میر محمد هادی العلوی و از سادات اسادا الاطبا اسوه الحکما میر محمد مسیح و والد میر محمد تقی موسوی
قدس الله اسرارهم از صدر زمانه مع سوابط اطبای حضور و طبیبان و از ارباب اطبای جراین و از جراثیم به تعراطا حکیم
و از اولیاء بالطلوس و از اولاد حضرت سلیمان بن داود و بعضی علی نبینا و آله علیهما السلام میرسد و فیما بین والد
ماجد و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی از والد ماجد خود میر محمد هادی علوی بلا واسطه
قدس الله اسرارهم * و تصرف از حساب ارشاد ماتن میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی اخذ نموده و الیا بالفعل و باقیا
رسایل مدة به راس شروع نموده و ذکر کتب و ابواب و فصول کتاب نموده باحسن الملک الوهاب و بر قسمه و صلی الله علی
رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین * کتاب الالف * باب الالف مع الالف * آبار * اسم رصاص اسود معرب است
و بیونانی اسرلیمون نامند و گویند که اسرلیمون اسم رومی آبار است و مخصوص اسرب و مرداسنج نیز اسرب و سوخته رصاص اسود
حاصل میشود و بزعم شیخ الرئیس آبار اسم رصاص اسود است و بالجمله رصاص اسود معرب سرد و خشک است و در دوم
معمول آن جهت جرب حسم و حوش آن و جراحت حصبه و اعصاب و برای اسم زخمهای کهنه و طلای آن با روغن
گل سرخ جهت قروح متعفنه و تحلیل صلابات اورام و بواسیر و عسر و ماندان سرکه آنچه مدار نماید که غلیظ گردد و اگر در
ظرف اسرب با آب گشنیز پاره نمالند بهمراست و با سرکه جهت تحلیل ورمهای حاره نافع و بدلش اسرب و خوردنش
کشنده و اسماف آبار از ادویه معرفه جسم است * دستور عمل آبار یعنی رصاص اسود معرب که آن را انعاری مرتب نامند
بگیرند آن را پهن کرده صفحه های باریک سازند و بر بالای هم چیده و برروی هر صفحه قدری کبریت بپاشند و بعد
کبریت یک باری هر صفحه مثقال نیز دیگر باده بپاشند پس آتش کرده با پارچه آهنی بهم زنند تا خاکستر شود
و چیزی از سرب بماند و از بخار آن محترز باشند که باعث غشی و هلاکت میگردد و بعضی بجای کبریت سفید آب
میکنند * عمل آبار به نسخه دیگر بگیرند تابه آهنی و بر روی آن چوب بریزند و بپاشند بر بالای آن خرکبریت معرب
و بگذارند بالای آن کبریت صفایح رصاص اسود از برابر و بر دوره در زیر تابه آتش با سیل گردد کبریت و حرکت دهند
بالطام از آهنی صفایح رصاص را تا نیکو معرب شود و بگردد باشند تا خاکستر شود حد اکثر آبار را از برماده [illegible]
و حسد مرتبه آن را نسبت نگاه دارند در شیشه بند پس گفته که سزاوار آنست که درا گیرند صفایح رصاص اسود را
و پهن کنند در تابه آهنی و برابر و زیند در زیر آن آتش قوی تا معرب شود و بگردد باشند و روغن نیز آبزیخان گفته که این
نوع بهترین انواع آبار است * عمل آبار به نسخه دیگر بگیرند تابه آهنی و بگذارند در آن صفایح رصاص اسود و بپاشند
بر آن صفایح قدری کبریت سوده و بگذارند تابه را در کوره و سرتابه را بسرپوش سفالی که بر آن سوراخی باشد
بپوشند و بنهند در کوره را تا سرد شود رصاص پس بر آورده نگاه دارند و وقت حاجت بکار برند * عمل آبار به نسخه دیگر بسرند
ده درم آبار را و ریزه ریزه کنند تنگ سازند و در تابه آهنی برروی هم چینند و قدری سفید آب معرب بر آن
بپاشند و در دو حقه چوبی بزرگ در تابه آتش کنند و با آهن بهم زنند تا سرب سوخته گردد و اگر سرب تمام نسوزد باز
قدری خورد باده کنند آتش دهند آن قدار که تمام سوخته گردد پس بسته بکار برند * نوع دیگر عمل آبار که در
ادویه عین مستعمل است بگیرند اسرب صاف خالص را و با قدری گوگرد بگذارند پس در بوته آهنی کرده در کوره حداد
گذاشته چندان بدمند که جوهر خاکستر شود و بکار برند * نوع دیگر که عمل اسرب باشد بطور اهل هند بگیرند
از سرب خوب یک قدار [illegible] مثقال ریگ ها سازند پس سی مثقال گوگرد زرد و دو مثقال سهاگه با [illegible] له کنند

بر نقیکه سیماب در گوگرد آمیخته شود و سنگهای اسرب را بگوگرد و سیماب طلا کنند در ظرف سفالی که اندا سه سر آن
را با ظرف سفالی دیگر محکم نموده در آتش سرگین گاو صحرایی بگذارند و چندان آتش کنند که خوب سوخته شود پس
در آورند و باز دیگر بیست مثقال گوگرد و دو مثقال سیماب را بطریق اول در هم طلا نموده با خاکستر اسرب در هم
نمایند و باز بدستور اول آتش دهند پس بر آورده سرد نمایند و بر این خاکستر اسرب ز نیخ سرخ و ده مثقال
گوگرد کوفته بیخته بیخته کنند و بر بار یک بیخته را با خاکستر اسرب آمیخته با آب خالص طلا نه نمایند و در
آفتاب گذاشته خشک نموده بهمان دستور آتش دهند و بار بیست دیگر را بدستور اول طلا نموده آتش دهند پس
بیخته سوم را بطریق سابق سائیده و این مرتبه آتش را بنوعی کنند که خوب خاکستر گردد و بکار برند و باید دانست
که طریق کلی در کشتن و تکلیس فلزات و اجساد آن است که خوب خاکستر شود و آتش را بنوعی و حدی رسد اری
معین نمیتوان کرد که خاکستر شود اجساد معموله بر روی آتش قرار گیرند و بعد از این بر روی نگردند
بلکه بدین بسیار بعضی شنیده شده که هرگاه خواهند که هر یک از این اجساد سبعه را خوب خاکستر سازند در وقت
عمل آوردن باید که آن را در تولۀ از گل حکمت ساخته با سرب محکم که گل حکمت گرفته باشد کرده و سرب
را محکم نموده بسته را در میان دیگ سفال بگذارند و دیگ را از ریگ پر کنند چنانچه سر بسته در ریگ پنهان
شود پس دیگ را بر دیگدان محکم نموده اول آتش را نرم کنند و رفته رفته آتش را تند کنند و چندان آتش را تند کنند که
شعله بدرجه زور آتش باید کرد در یک روز یا دو روز و نهایت تا سه روز کنند تا بر ودی باتمام رسد * و بدانکه اهل
هند را عقیده آن است که خاکستر اسرب گرم است و میگویند هر که بخوردن اسرب کشته مداومت کند زور بسیار
بهم رساند و فربه و قوی شود * و بعد از سیری از اسرب کشته نایک مثقال است * دستور عمل انار * بگیرند
انار را و در پیاله آب ریخته بر هم زنند و آب بر همزده را در پیالۀ دیگر ریزند و انچه در ته پیاله ماند باز بر سنگ
طلا نه با آب سایند و آب داخل کرده در پیاله بریزند و بر هم زنند و در پیالۀ دیگر کرده نه نشین آن را
باز طلا نه نمایند و انچه در کاسه در ته است بگذارند تا ته نشین شود آن را دور کرده خشک نموده بکار برند
و بار دیگر این را بهمان دستور عمل نمایند و صاف آن را بگیرند و خشک نمایند و درد آن را در آخر دور نمایند
* دواء الرصاص نافع از برای وجع بواسیر و رفع ورم و دانۀ آن * صنعت آن بگیرند رصاص اسود یعنی سرب را
و با آب گشنیز بسایند و قدری روغن گل سرخ داخل کرده استعمال نمایند مکررا * فصل در بیان سفادات *
* سفیدکه جهت رفع آثار التهام قرحۀ چشم مجرب است * صنعت آن اسرب سوخته نحاس محرق سرمۀ اصفهانی
توتیای هندی یعنی توتیای کهربه که غیر توتیای اخضر است که بهندی نیله تو تیا نامند صمغ عربی کثیرا از
هر یک نیم مثقال افلیما دهبی سفید آب قلعی از هر یک چهار مثقال افیون مرمکی صافی از هر یک نیم درم کندر
نیم درم با آب مرسه سفاف سازند و بکار برند * سفاف انار مستعمل در بیله ملتحمه بعد از فصد و اسهال و کشیدن
سفاف ابیض افیونی * صنعت آن سفید آب قلعی آثار سوخته مس سوخته افلیما دهبی سرمه اصفهانی صمغ عربی کثیرا
از هر یک نیم درم مرمکی صافی افیون از هر یک یک درم کوفته با آب باران سرشته سفاف سازند عدد اد و یه است
* سفاف انار نافع است از برای قروح چشم و گوشت در قروح چشم و با لینگ کند از قرحه را و دافع بثور
و سرخ است * صنعت آن انار مغسول افلیمای دهبی مغسول توتیای کرمانی مغسول اثمد محرق مغسول کندر سه دانگ
از هر یک و درم مرمکی صافی صبر سقوطری افیون از هر یک یک درم اسرب سفید مدبر یک درم و نیم و در نسخۀ دیگر
یک درم است دم الاخوین یک درم و در نسخه دیگر سه درم است کوفته بیخته با آب سرشته سفاف سازند * سفاف انار

کندری * صفت آن اهلیلج مقشر معمول و صمغ از هر یک یک اوقیه آنک مقشر معمول چهار مثقال امله اصفهانی
نیم مثقال نشاسته صمغ عربی کتیرا از هر یک یک اوقیه افیون کندر سنج مقشر معمول از هر یک پنج مثقال بیک شور
مقرر سازند * شیاف اناردنگو یعنی مقشر مس سوخته انار سوخته سرمهٔ اصفهانی توتیای کرمانی صمغ عربی
کتیرا از هر یک شش درم افیون نیم درم بیک شور شیاف سازند عدد ادویه شش است * شیاف انار نافع از برای
مرض ... رد عصب که در چشم واقع شود * صفت آن اهلیلج سیر مقشر معمول شش درم سنبل آن نیمه مثقال
درم شب مقشر معمول چهار درم سرمهٔ مقشر معمول شش درم کتیرا توتیای کرمانی مرتکی گل کوکب از هر یک چهار
درم افیون سه درم ادویه کوفته بیخته بیک شور ... را با هم آمیخته شیاف سازند و گل کوکب را گل ساموس
نیز گویند گلی است سفید و سنگ که در زبان ... و در آب داخل مشود و در بلاد دریابار جزیرهٔ قبرس جزرد
و در خواص بر دیگر است گل مختوم * طلای شرب جهت تحلیل خنازیر و اورام صلبه * صفت آن بگیرند اسرب ابار زرنیخ
گل مختوم ... که غلیظ و سیاه گردد پس طلا نمایند * مرهم انار به نسخهٔ ابن جزله در منهاج البیان نافع از برای
زود باشد گوشت * صفت آن شرب سوخته تکرر یعنی با کمر ... کند رد کرسنه آب انار ترش دانگ
اهلیلج مرقانی اصطرک خار سر مصطکی از هر یک ... و درم بند گردد گاو را سنج علک البطم روغن مورد موم سفید
از هر یک ... مثقال سنگرف کلنار فارسی از هر یک چهار درم است که کوفتنی است بکوبند و باقی ادویه را در سرکه
بخیسانند و در مرهم آمیزند در نسخهٔ دیگر بجای اصطرک کلنار اسن و صمغ عربی است * مرهم انار دیگر سلیقه را
تحلیل دهد * صفت آن حب الرصاص ابرم سوده با روغن زیت شامی کهنه بر آتش ممزوج نموده علک الانباط
را در آن گداخته بکار برند * مثل اسرب نافع از برای عمار چشم * صفت آن بگیرند اسرب را و آب کرده در میان آب
بهگره که گاهی صندلی است و آب زنجیل بریاره که بهدی ادرک گویند و بول گاو ماده و عسل و شیر گاو و شیر
که ملیله و بلیله و آمله و فرفل و طباشیر سفید. و آن حسابند با شد هفت مرتبه سرد نمایند و هر مرتبه آنها را
نیک نمایند باید که مقدار آنها آنقدر باشد که اسرب در آن غرق شود و کم نباشد پس از آن میلها ساخته مرور
و هر شب سه چهار مرتبه در چشم کشند * مثل در بیان آبزن و سیزده را گرمی آنها * بدانکه
آبزن حقیقه باصطلاح اطبا عبارت از نشستن و نشاندن مریض است در آب خالص یا در آب مطبوخ حشایش بارده
یا سرده آنها یا مطبوخ حشایش حاره یا آب مطبوخ بعض حیوانات بتمامه یا بعض اجزاء لحوم آنها یا دماغ نشاسته
باید و آنها سرد یا گرم یا معتدل بقدر حاجت حشایش هر یک به تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد و اگر در حوض مثلی
و یا غیر آن و یا تغاری بقدر کشایش مریض کرده اولا مریض در آن نشیند پس آن را سرد یا گرم یا معتدل بر دست
و حاجت بر عضو مریض اگر علت در یک عضو خاص باشد تا بند تولّی و ریختن گرده و مثانه و یا در اعضا اگر عام باشد
از بالا بریزند که باعث مطلوب رسد مانند آنکه تا ناف و یا بالای آن و یا تا سینه و یا تا گردن رسد و حتی المقدور
و برداشت در آن آب نشسته و آن عضو یا اعضا را تملا نیست تمالند و چون رنا بند ضعف و سستی در خود ... دل
از آن طرف بر آیند و بدن را خشک نموده لباس بپوشند و از هوا سرد احتراز احتیاط نمایند و اگر احتیاج به تکرار
باشد بتدریج زمان جلوس در آن بیفزایند و هر مرتبه اول چندان نکنند که ضعف عارض گردد و گاه اطلاق آبزن را
بمعنی بر آبزن نشستن که عبارت از تعریق باشد از برای امراض بارده رطبه مانند فالج و استرخا و امثال آن نمایند
چنانچه مذکور مشود * آبزن نشستن جهت استسقا و فالج و استرخا و سایر امراض رطوبی * صفت آن بگیرند تغاری
سرکشاده مثل تغار گازران که نه آب در کشادی مثل سر آن باشد و در میان آن کرسی ساخته که تواند نشست بر آن بمانی

و از براي آن بخار سرپوشي سازند و پارچه باشد ام هم در وسط هر دو نصف جاي كه هر دو نصف بهم ملاقات
ميكنند سوراخي باشد بقدر گنجايش گردن انسان پس در زير كرسي كه نشيند بقدر وسعت آن اجانه يعني بخار سرپوش
در عمق و كشادي پس تنگ ازند در ان گرد اجانه را و اگلد ازند از اطراف بخار مه اريلند زاغ از زمين پس تكيه كنند در
دو آن حفره ملا وري سعد از دراعي از زمين در كشادي پس هرگاه احتياج شود بسوي اين آبزن آتش برافروزند
در بن حفره كه بر گرد اگرد اجانه است تا برسد گرمي آن به بخار و بگردد چنانچه بموراند پس داخل شود انسان در
اجانه و به نشيند بر كرسي كه در بخار است و بپوشد سر آن را بسرپوش سرپوش در پارچه بر وجهيكه سر آن شخص بيرون
باشد از اجانه بود و تنگ كند ما عين ربر دار ابي پس بقدر يكه بيرون آيد و محافظت كند خود را از هواي بارد و آشامد
آب خصوص آب سرد * آبزن رطب جهت امراض يبسي * صفت آن فراگيرند حوضي از مس يا نقره يا غير آن و در آن
حوض عميق باشد بمقدار قامت انسان و پر كنند آن حوض را از آب گرم يا از آب سرد يا از آب حشايش بارده و يا از آب
حشايش حاره بحسب احتياج و به نشيند عليل در ان آب و سر بيرون باشد از ان و تنگ ازند بر سرش طبقي باشد ام
سر حوض و در وسط آن سوراخي باشد بقدر سر انسان كه هرگاه در ان نشيند و سرپوش را بر سر آن گذارند و سر آن از ان
سوراخ بيرون باشد و بعد با احتياج در ان حوض مكث كرده پس بيرون آيد * آبزن حشايش بارده رطبه از براي تبريد
و ترطيب بدن و دفع حرارت و يبوست در حميات و غيران * صفت آن گل بنفشه گل نيلوفر گشنيز تخم كاهو تخم خرفه
كوفته برگ بيد برگ كاهو تخم خيار خيارزه فرفخ برگ خشخاش كوفته پوست خشخاش تخم كوفته برگ گل
بستان افروز برگ نارنگ گل خطمي سفيد ساده سعوم جو مقشر نيم كوفته همه را جوشانده بريزند در حوض مذكور
و شير دختر و روغن بنفشه در ان داخل كنند و بايد كه اين آبزن نيم گرم باشد و بنشيند در ان عليل و دائم آب
آن را بر گرده بر سرش ريزند اگر حرارت و يبسي در دماغ داشته باشد و الا نشستن تنها در ان كافي است احتياج بريختن
ريختن نيست * آبزن حشايش بارده رطبه ديگر از براي حرارت و ترطيب مزاج در ان امراض مذكوره * صفت آن برگ كدو
و خراده كدو و خراده خيار خراده باد رنگ تخم كاهو برگ كاهو تخم خشخاش برگ خشخاش پوست خشخاش ساده فرم
گل نيلوفر گل بنفشه گل خطمي برگ بر رطوبا جو مقشر نيم كوفته اطراف خلاف همه را جوشانده صاف كرده روغن
بنفشه روغن نيلوفر روغن تخم كدو در ان داخل كرده عليل در ان نشيند و اگر علت در سر هم باشد دائم از ان آب
بر سرش ريزد والا نشستن تنها كافي است * آبزن حشايش حاره كه از براي امراض بارده به سبب استفراغ و تحليل
مواد نافع است * صفت آن گل بابونه اكليل الملك تمام مرزنجوش اسطوخودوس برنجاسف رو فاجيل سبوس گندم
نر در مسح ارميني جوشانده صاف نموده روغن قسط داخل كرده عليل در ان نشيند و اگر علت در سر هم باشد از ان
آب گرم دائم بر سر بريزد والا نشستن تنها كافي است * آبزن نافع از براي ماليخولياي دموي چون استعمال كرده شود
بعد از فصد و استفراغ بمطبوخ افتيمون * صفت آن گل نيلوفر بنفشه برگ كاهو جو مقشر نيم كوفته پوست خشخاش
بابونه گل سرخ در آب بسيار بپزند و در طشتي بار بك كشادي كه عليل در ان تواند نشست ريخته كه آن طشت
در حمامي معتدل باشد و روغن بسياري از بنفشه داخل كرده عليل در ان نشيند و دائما از ان آب بر سر او بريزند
و چون از ان آبزن برآيد بماليد سر و بدن او به روغن نيلوفر و روغن كدو و اين چنين ماكل اين دوا باشد * آبزن نافع
از براي وجع مفاصل و نقرس و خدر و درد اعضا نشستن در ان * صفت آن تنگرند ازست ريزه را و دست و پاي او را بسته
در مرغان آب جوشان كه در ان آب قدري نمك داخل كرده باشد اندازند و بجوشانند تا مهرا شود مريض در ان
بنشيند بعد از انكه حرارت آن شكسته و باز گرديده باشد * آبزن مرطب نافع از براي تشنج حادث از يبس و جفاف

*صفت آبزن برگ بید خرفه گل بنفشه گل نیلوفر گل و برگ کدو هر یک * خیار بادرنگ کرده همه را در آب یا در گلاب
یا در عرق بید بجوشانند با شیر الاغ آب هندوانه و شیرگاو یا شیر بزها ره دو سیر * بیدرون معده داخل کرده
هر گرم غلیل دران نشیند و صبر کند تا سرد شود روزی دو مرتبه صبح و شام * آبزن مرطب دیگر که همین منفعت
دارد * صفت آب خرفه گل نیلوفر برگ کدو پاره پاره خیار پاره پاره کرده برگ بید بنفشه وانه پاره پاره کرده برگ
خرفه هر همه را در آب بجوشانند با شیر الاغ و روغن بنفشه بیماری دران اندازند هر گرم غلیل دران نشیند
تا سرد شود روزی دو مرتبه صبح و شام * آبزن مرطب دیگر که همین منفعت دارد و نافع است از برای تب دق گرم پاس
*صفت آب تراشه کدو سبز برمند وانه پاره پاره کرده خیار پاره همه را آب بیماری جوشانند * روغن بنفشه
مقداری بیمار داخل کرده غلیل دران نشیند لیکن باید هر گرم باشد تا منسوخ گردد حلق و عضلات و اسهال
و تب کشند ازان اعصاب طوبت بیماری و چون سرد شود بر آید * آبزن مرطب دیگر نافع از برای تسخین * صفت
ان گل بنفشه برگ کاهو خرفه هر یک کوفته برگ خطمی برگ بید تراشه کدوی سبز برگ گل نیلوفر همه را در آب عذب
بیماری بجوشانند و روغن بنفشه تا روغن کدو و سیر حلیب بیماری داخل کرده غلیل دران نشیند و تسکین بر
گرم باشد * آبزن مرطب دیگر * صفت آب نابونه گل بنفشه برگ کنجد گل نیلوفر برگ کاهو در آب عذب بیماری
جوشانند * در طشت بزرگی کرده که آب طشت عمیق باشد و روغن کنجد بیماری داخل کرده هر گرم غلیل دران
نشیند * آبزن مرطب دیگر * صفت آب برگ کاهو بارره برگ کدو برگ بنفشه برگ نیلوفر خطمی مقفل برگ خشخاش برگ
حنظل خرفه برانفاخ در آب بیماری بجوشانند و هر گرم غلیل دران نشیند * آبزن حکما فرموده اند که از امتلاء بند
مهملی بیماری رحم و علو بجاست مستعمل این آبزن دوایی از اله تسخین که بوده باشد اطبا از علاج آن
ما یوس و مادر آبزن حکیم با درد و رگرد اند آن را و صحت یابند * صفت آب باحهای بر عالیه شود سرهای شان سنامه
و خوشه گرفته و برگ کاهو و خرده هر دو برگ بید و گل بنفشه گل نیلوفر و السناح و گل کدو هر یک * وحدا وسر
عناب و سپستان و بزرقطونا و حب الفرحل و بابونه و گل خطمی معتد در آب بیماری بجوشانند با شیر الاغ صافی
نموده بجوشانده هر یک کدو و مغز تخم ملند وانه حنظل مغز از هر یک مثقال در ده رطل عرق نیلوفر
دمره کرده در کاسه آهنی ازان شیره را برداشته علیحده نگاهدارند و همه را در مطبوخ مذکور داخل کرده روغن
بنفشه بیماری داخل کرده هر گرم نموده غلیل دران نشیند و متصل ازان دوا نشانه کرده نو سر آورده تا زمانیکه
سرد شود پس ازان برآمد * بلکه ازان دو پیاله از آب شیر آبزن را نگاهداشته آهسته گرم کرده بعد مرور
غلیل دران نشیند و بر سر من طول بماند بعد از سرد شدن برآمده کاسه در بیمار از سرها شیر آبهای آبزن را در دیگ
کرده بجوشانند تا تمام آب رفته روغن بماند صافی نموده * نگاهدارند و آب بمربع نماید را گردن مطبوخ تجای
روغن بنفشه روغن نیلوفر داخل نماید بهتر است * آبزن نافع از برای تسخین * صفت آب خرفه گل نیلوفر
خرادة کدو پاره پاره و برگ خرفه پاره فندوانه ریزه کرده * بجوشانند و نگاهدارند تا فاتر شود بلکه مایل سردی
پس روغن بادام شیرین روغن مغز تخم کدو داخل کرده غلیل دران نشیند * آبزن از برای تسخین * صفت آب
کدو و لحیة حمل بادرنجالیه را در آب به بزید با شیر الاغ و نگاهدارند که فاتر گردد بسوی مایل بسردی غلیل دران نشیند
*آبزن دیگر نافع از برای رعشه حادث از پس و حمات بلغمی فرموده اند که این از استاط احمد عماد الله سلطان ماسرامد
و هیجوب النفع * صفت آب باحه بر عالیه نشسته بکه بره بسیخ بدهد ماهی پاره ستاب بهری بمحل بجد آده
کدوی سبز بس خیار بادرنگ معرمند وانه از هر یک مثقال حور مغز تخم کوفته در بس همه را در آب بیماری

بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده روغن بنفشه روغن مغز کدو نیم کرده برگ کاهو نیمه کوفته آب داخل کرده نیم
گرم در طشتی کرده علیل در آن نشیند و چون سرد شود برآمده آب را بجوشانند تا روغن بماند بدهن بآن بمالند و بیرون
کشند تا از بن دهن بیرون نمانند * صفت آب کدوی شیرین تازه آب خیار شیرین آب بادرنگ از هر یک یک اوقیه آب
نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه در دیگ مضاعف بجوشانند تا آب تمام رفته روغن بماند صافی نموده بسته
کرده هر روز بعد از برآمدن از آب زن بیرون بمالند * آب زن مرطب دیگر نافع از برای تب دق ذکر از بعضی اودیه در عمل
* صفت آب جو مقشر نیم کوفته گل نیلوفر هر ده ۵ کدوی شیرین خیار و خیار زه و بادرنگ تازه تازه کرده در گلاب و
آب بخاری پخته تر نمایند روغن بنفشه بخاری داخل کرده علیل در آن نشیند و بوقت کند تا سرد شود یک مرتبه صبح
یک مرتبه شام بعد از بعضی و بعضی پس آن را بجوشانند تا آب رفته روغن بماند و مروخ بآن بدهن بمالند
* آب زن مرطب از اسقاط آن مرحوم حکیمی فرموده اند که بجهت دق است در علاج تب دق ذکر از بعضی و اگر این علت
را زوال باشد تا بین آب زن است و الا دیگر علاجی ندارد * صفت آن کله و پای بره و کله و پای مرغ کوچک و پاچه های بزغاله
فربه و سرهای ماهی یعنی سرهای گوسفند پس مانده و حو مقشر و سمسان و دنبه صاف پس مانده هر ده ۵ کدوی شیرین
و خیار زه و خیار و بادرنگ همه پارچه پارچه نموده با نوبه گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید اسفاناج
برگ خرفه برگ کاهو با حب القرطم پخته سپستان شیرین مقطع گل با قلا از هر یک مقداری معتدبه همه را در آب بسیار جوش
بدهند و روغن بنفشه و گلاب و آب انار شیرین و آب سیب شیرین از هر یک مقداری افزوده بجوشانند تا آنکه اجزا مهرا شود صافی
نموده در آبزن کرده روغن بنفشه که پرورده باشد بمغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مغز بادام شیرین را در گل بنفشه
و از آنها روغن کشند باشد مقداری بسیار در آن داخل کرده در پیاله آب را بگذارند بسیار گرم در آبزن کرده
یکمرتبه صبح و یکمرتبه شام پس از بعضی و بعضی علیل در آن نشیند و چون سرد شود از آن برآمده بیک پیاله بخورد
و همچنین بپاله در هر روز شام پس آن مرتبه و روغن را در دیگ مضاعف چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند
و بدهن و اسپسان از بدن روغن بمالند و اگر محتاج بتکرار استعمال آبزن باشند بعوض روغن بنفشه از این روغن
داخل نمایند * آبزن نافع از برای حمیات حادث از یبس و جفاف نیز از اسقاط آن مرحوم و تجربه المرحوم نوشته اند که
اگر بیشتری خلاصی از این علت نباشد باین آبزن خواهد بود و اگر از این خلاصی نیابد ممکن البرء نیست * صفت آن
گل بنفشه گاوزبان گل نیلوفر گل خطمی هر یک نیم حراده ۵ کدوی شیرین خیار از هر یک یکمن هندوانه بزرگ پاره پاره
کرده نیم من جو مقشر نیم کوفته یک رطل سرطان نهری نیست عدد پاچه بزغاله بیست عدد نیم کرده ۵ بر حمل مثقال
عناب سپستان از هر یک حمله انداختاکل پایونه نیم مثقال همه را در آب بسیار بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده در آب
زن کرده روغن بنفشه روغن کدو از هر یک یک رطل داخل کرده نیم گرم بعد ورود در آن نشیند بقدر یک ساعت و چند روز
صبح و شام این عمل کند * آزان آبزن نافع از برای امراض یبس کوره حادثه از یبس و جفاف بیست در بسر بر پا گاو خالص
تا ممروج تاریک با روغن کنجد تا مهرد و هر یک خالص تا ممروج با ممر با روغن زیت اکحلی که آب افسرده کدوی شیرین
یا خیار یا خیار بادرنگ و آن خوشاند باشد که رمقی از رطوبت آنها در آن باقی باشد و تمام غسل و منجلب شده
باشد * آبزن دیگر از اسقاط آن مغفور مبرد و ارای کرار زیمد اصلاحی * صفت آن تمهای کفار و تمهای نیلوفر را یک
در آب بخمد تا مهرا شود شدید بخاری در آن داخل کرده علیل در آن نشیند و نیمکه گرم باشد و صبر کند تا سرد شود
و برف بخاری نکنند بلکه مور بدری گرم باشد که در آید و آخر روز هر باین دستور پس آن مرتبه را بجوشانند آنقدر
که تمام آب رفته روغن بماند و روغن بدهن بدان بمالند * آبزن منفعت از عقاقیر حاره نافع از برای نسخ اصلاحی

لحمی هرگاه استعمال کرده شود نفع ازین بینند * صفت آن گل ختمی برگ ختمی سعد کوفی قصب الذریره برگ
غار در آب بسیاری بجوشانند و علیل در آن نشیند تا آنکه طول مدت مقام در آبزن صاحب نفخ استسقای رامضر
است بجهت آنکه باعث ضعف ارخای اعصاب و ضعف قوت میباید که گردانید و سود بسیاری مرآن را بدل طول
مدت نشستن باید ساخت و او را در آبزن روزی دو مرتبه * آبزن دیگر نافع از برای نفخ استسقای لحمی * صفت آن
بابونه صعتر سنبل اکلیل الملک مجموع را در آب بسیاری بجوشانند روغن قطران نفط ابیض داخل کرده
در وقتیکه نیم گرم باشد علیل در آن نشیند * آبزن دیگر نافع از برای نفخ استسقای لحمی * صفت آن
بابونه اکلیل الملک برگ غار خردل حرمل شبت نوده در آب بسیاری جوشانیده در حالت گرمی بقدریکه
طاقت نشستن در آن باشد علیل در آن نشیند و سر را فرو برد در آب و طول بکشد مدت نشستن در آنرا
بلکه زود برآید * آبزن دیگر نافع از برای این قسم نفخ * صفت آن قیصوم نوده صحرائی حرمل برگ غار
سعد کوفی مرزنجوش شبت از هر یک قدری و از همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شوند و بنشیند
علیل در آن روزی دو مرتبه و طول ندهد مقام را در آن و این آبزن نفخ استسقا را نافع است لیکن در بین
و سه روزی یکمرتبه کافی است * آبزن دیگر از اسقاط المرحوم مجرب النفع از برای نفخ استسقای لحمی * صفت
آن حشیش برنجاسف و گل آن و برگ غار و برگ اترج بهار نارنج بابونه اکلیل الملک مرزنجوش اسطوخودوس
تمام حبوب حسی ریزه کرده اجزای مقشر را زمین نفخ ارمنی حرمل عشقه معرفه ریزه کرده از هر یک نه
کف کسر در آب بسیاری بجوشانند پس بگیرند کفتار یا ثعلب یا ارنب هر کدام که باشد و زنده آن را شکم دران
اندازند و نیز بپزند تا مهرا شود پس زیت و روغن شبت از هر یک مقداری کسر دران اندازند و در آبزن کرده اول
مرتبه سر و گردن و اعضای منتفخه را به بخار آن بدارند تا عرق آید پس علیل در آب آن که گرم باشد بنشیند صبح
و شام و ثفل آن را کوفته گرم کرده بر اعضای منتفخه ضماد نمایند و آب آن را با روغنهای که در آن انداخته اند
بدلند تا آب و سه روغن نماند دائم بر هیچ بات نمایند * آبزن دیگر نافع از برای اصحاب فالج لحمی * صفت آن
بگیرند کفتار یا روباه یا ارنب یا وعل را ذبح و پاهای آن را محکم ببندند در آب بسیاری بجوشانند تا آب به تیلی
رسد پس مثل آبزن کرده داخل کرده با زیت جوشانیده تا مهرا شود پس علیل در آن نشیند و باید که آن حیوان
زنده باشد و در آن آب بمیرد تا آنکه قوتش برود که حرارتش کم گردد و همچنین است آبزن مستعمل از ثعلب و حمار
وحش و کلب و ضبع و این آبزن نفخ لحمی را نیز نافع است * آبزن نافع از برای فالج لحمی هرگاه استعمال کرده شود نفع
ازین بینند * صفت آن برگ غار مرزنجوش حرمل بابونه گل ختمی شیح اکلیل الملک برگ اترج مداب
اسپست شیح ارمنی قیصوم سنبل اجزا مساوی جمع نموده نصف یک جزو در آب بسیاری بپزند که تا
نصف رسد پس داخل کنند دران مثل آبزن کرده و علیل در آن نشیند حالتیکه گرم باشد آبزن دیگر که همین
منفعت دارد * صفت آن زیت را گرم کرده جمع نمایند که اندکی از موم و قلیلی از موم زرد در آن داخل کرده در حالتیکه
گرم باشد بقدریکه علیل طاقت آورد در آن نشیند و صبر کند تا سرد شود * آبزن دیگر نافع از برای فالج و نفخ استسقای
لحمی * صفت آن بگیرند ارنب یا ثعلب یا حمار و یا وحش ضبع اعرج یا کلب و ضبع یا وعل هر کدام که باشد و دست
و پای آن را محکم ببندند و در آب بسیاری که بقدر نصف آن زیت داخل کرده باشند انداخته آنقدر بپزند که مهرا
شود پس صافی نموده در آبزن کرده علیل در آن نشیند آن قدر زمان که آن آب سرد گردد و این عمل را در اول
ماه و سه روز وسط ماه و سه روز آخر ماه بجا آورد در روزی دو مرتبه یکمرتبه صبح و یکمرتبه شام و بلطیخ را نیز

ازمنه رو ایستد مالیکنند و اگر صبی نرباشد بهتر است * وازآبزنهای مفید از برای اعصاب تشنج امتلائی تشنج
است زرنب ثعالب و صابع رجال و خس و عل ... سنگ * صنعت آن بگیرند آب بسیاری و بجوش آورند جوش
قوی و هر کدام از جزوهای مزبوره که باشد ریزه ریزه در آن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و در درون جوشانیدن
مقداری نمک و نمک داخل نمایند پس بعد از مهرا شدن صافی نموده ریزند بسیاری یعنی ثلث آب در آن اندازند و در
آبزنی کرده علیل در آن نشیند و آن گرم باشد و توقف نماید تا سرد شود و می باید که استعمال کرده شود این
آبزن در اول ماه سه روز و در وسط ماه سه روز و در آخر ماه سه روز و هر روز دو مرتبه صبح و شام و نباید که استعمال
کرده شود این آبزن هر مرتبه که بیشتر مکث زیاده بر سه روز گفته شد که کساری که در آبزن نشسته سرد
می باید که بوده باشد بر * آبزن نافع جهت تشنج امتلائی بلغمی حادث مزمنات را * صنعت آن بابونه حلبه
اکلیل الملک در آب بجوشانند تمام اعضای متشنجه انسان را در آن نهند * آبزن دیگر نافع از برای رعشهٔ امتلائی بلغمی از
اسقاط آن مرحوم * صنعت آن اذخر مکی اسطوخودوس [illegible] از هر یک یک اوقیه در آب بسیاری بجوشانند و صاف
نموده پس بگیرند یک عدد کفتار بزرگ سر و پای آن را بسته در آن اندازند ... جوش و اگر بجای کفتار ارنب
باشد نافع است بلکه انفع و بجوشانند تا مهرا شود و در روغن جوشانیدن دو سه دسته شبت تازه و مرزنجوش و برگ غار
داخل نمایند و صافی نموده و مثل معتدل الحرارت باشد علیل در آن نشیند و صبر کند تا سرد شود و اگر بعد ثلث
آب روغن کهنه داخل نمایند انفع است و باید همه استعمال این آبزن نماید * آبزن اسقاط آن مرحوم نافع از برای
فالج و استرخا * صنعت آن بگیرند آب کبریتی بسیار و تنش تبریزی و اگر نباشد آب دریا و داخل کنند در آن
بابونه اکلیل الملک ... برگ غار اذخر مکی برگ نارنج اسطوخودوس تخم سوسن بهار نارنج ... تا ممکن
سنبل تمام و ... قوة الصناعین بوده ... بوده حلبی ... برگ صنوبر پوست تخم صنوبر ... معرب
برگ ... حبوب ... بجوشانند تا ثلث آب برود و ثلث بماند پس در آن ثلث آب روغن داخل کرده
... تا مهرا شود پس صاف نموده در آن نشیند
گرم آن ... که علیل را طاقت نشستن در آن باشد * آبزن محلل رطوبات مرمنه ... که مقوی اعصاب و اعضا
است و این آبزن ... نافع است از برای فالج و استرخا * صنعت آن ... بابونه اکلیل
الملک خطمی ... مغسول ... بجوشانند
در آب بسیار تا نصف ... صافی نموده و اضافهٔ آن نمایند ... باقی ماند ... در آن علیل
و ... گرم باشد و چون سرد شود برآید * آبزن دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن برگ ... بابونه
... در آب ... علیل ... بعد از برآمدن از آبزن
روغن ... و روغن ... کهنه نماید * آبزن نافع از برای ریاح غلیظه در تمام بدن و ... و
دواری بول * صنعت آن بابونه ... حسک ... اکلیل الملک ... گل خطمی ... بابونه
سبوس گندم ... حبوب ... گل ... از هر یک کف در آب بسیار بجوشانند آن مقدار که ثلث آب بماند
روغن ... روغن ... داخل کرده نیمگرم علیل در آن نشیند * آبزن نافع از برای ورم ... بعد از
... خارش * صنعت آن بابونه اکلیل الملک ... سبوس گندم ... بجوشانند علیل در آن
نشیند * آبزن دیگر که ... بلغمی را مفید است * صنعت آن ... حلبه خطمی در آب بجوشانند و در ...
وی که نیمگرم باشد نشیند * آبزن دیگر که ... را نافع است * صنعت آن حلبه بنفشه تخم کتان ...

آبزن نافع ازبرای احساس ... تخم مرغ آمیخته با شیر گرم آبزن نمایند*
ثقل ... آب بسیار نه بزند روغن گل ورد، ... نرگس که بر لحم امساری خوشانده
و بمرد کمه دو ... آن* صفت آب جمل ... سبوس گندم ... آبزن مستعمل در اورام مثانه* صفت
... در آن نشیند و ثفلهای آن را ... باشد ... صافی نموده در آن نشیند
آب حلبه ... بابونه اکلیل الملک ... گرفس کرنب ... سنبل الطیب ... برگ
* آبزن نافع ازبرای خصاب کلیه و مثانه* صفت آب حلبه بابونه اکلیل الملک ... گرفس کرنب ...
خطمی ... آن اجزا ... خوشانده در آن نشیند* آبزن نافع ازبرای عسر البول که عقب بول الدم ... بول الدم ...
آید* صفت آب بابونه ... بمام ... اطراف الکرنب ... ورق ... خوشانند و در آب ... مریض را به نشانند
وبلدان بول ... نقل ادویه را ... و ضماد نمایند ... رخوتی را که در مثانه
بسته و موجب عسر بول ... شکل اردو بول ... * آبزن نوع دیگر که سنگ گرده و مثانه را نافع است* صفت آب
برگ کرنب ... رطبه ... ورق الحمام ... در آب خوشانند وآبزن نمایند و ... نمایند
و بدانند که استعمال آبزن در توسیع مجاری و تحلیل ریاح ... در امراض کرده و مثانه ... حاجت
... کو ... نمایند واگر ادویه دیگر موجود نباشد آب گرم فقط کافی است جهت آبزن* آبزن ... نافع ازبرای
بول الدم* صفت آب برگ مورد ... ورق ... گلنار فارسی ... پوست انار گل سرخ خوشانده صافی نموده
در آن نشیند* آبزن نافع ازبرای بول در فراش* صفت آب برگ مورد ... بلوط ... عدس مقشر پوست انار
مازو ... در آب خوشانده مریض در آن نشیند* آبزن نافع ازبرای سرعت انزال که سبب آن ...
... باشد* صفت آب برگ مورد ... گلنار فارسی ... ثمرة الطرفا پوست انار خوشانده
... آبزن نمایند و ضمادهای جمل ... و صندل و گلاب ...
واد ... آبزن مستعمل در سرعت انزال ... ورطوبت ...
... اسهال ... و حب المسن ... اصطمحیقون ... بلوط ...
وحلوای عسلی ... * صفت آب برگ مورد ... سنبل الطیب پوست انار ... بلوط ... خوشانده
در آن نشیند ... در آب آن ... * آبزن نافع ازبرای ادرار حیض ... آبزن تحلیل ریاح رحم ...
و ... * صفت آب برگ ... برگ ... برگ ... برگ خطمی تخم ...
برگ نارنگ ... برگ ... گل ... تخم خطمی تخم
... تخم کرفس تخم ... تخم ... گل خطمی عدس مقشر ...
... گل سرخ ... گل نرگس ... خوشانند صافی نموده ... در آن نشیند که ... امر الله تعالی نافع است
* آبزن که ... صفت آب گل سرخ ... درم گلنار فارسی مازو
از هر یک ... درم ... پوست انار ... درم همه را ... درد ... آب
خوشانند ... نمایند ... و حامله را در آن به نشانند* آبزن که ...
... دارد* صفت آب برگ نارنگ ... و مریض را در آن به نشانند ... دیگر ...
* آبزن نافع ... * صفت آب ... بابونه اکلیل الملک ... خوشانده صاف نموده آبزن نمایند
* آبزن نافع ... حامله که ... * صفت آب عدس مقشر پوست انار گلنار مازو
... بلوط در آب ... در آن نشیند* آبزن که ... ازالهٔ ... حامله در آن نشیند ...

منی و گرم باشد * صفت آب انگور شراب انگوری باشد و در آن بعض اشیای قابضه و عفصه و قطره مذکوره
مناسبه خوش‌بو داده در طبخی کرده در آن بسته شراب صرف بسیار خوب است * آخر نمک تمره و صمغ حمر و بسر تمره
و صمغ دیرآمده حب فراگرفته از طبخ خراب است که تخمه باشد و آب دو قسم است یک قسم آخر سیمد است که در کوزه
آمله بری آن را مسربند این بهتر است در اعمال طب و قسم دوم آخر مرح است و آن را در کوزه آخر بری با این طرز
مسربند که جست حام حمل کرد را به سه حصه ماش سرد و به نرمای خوب رر بلحوب دیگر و با سرگین گاو و عسر
آن گذاشته آتش ملند سد با تمام خوب با سرگین که ماش آخر ما است سوخته شود پس مگذارند تا سرد شود
پس بر داشته استخراج ... آورند و آخر گرم است در دوم و حمل است در چهارم * ضماد آب با آب شوره جهت سری
و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهت حرارت و با سرگین گاو جهت اورام و بثور بلغمی و اسهال لحمی ورری و سوء القنیه
و در ورآب جهت قطع خون جراحات و حلوس بر روی آخر گرم جهت رحم رطوبی و باد و ورسی مجرب مخصوص که
رو غن گل بر آن ریخته باشند و بر مسکن وجع بواسیر است و خوردن آخر سیمد آب بلد ه را در آتش سرخ کنند با مثل
اخگر شود در آب و با شراب بیاشامند آن مقدار که بحوس آید و بر نخار آن بدارند معرب قوی است و در تحلیل مواد
بارده دماغیه و نزلات مزمنه و درد سر سیمد بلد و مجرب و خون جست تخمه و آب بلد ه و با قطعه از آن را بخصوص
آخر سیمد با تش گرم کرده بدری آب با شراب بر آن باشد ه در بمدی یا بارچه بسته داری بسته ه بر عضوی که وجع
دارد یا ورم باشد نارد داشته باشد و بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد کاد تما تا مرحب عرق کرد ن آب عضو
مسرود و تسکین و تحلیل مواد بارده که موجب وجع و ورم است مکنند و تحلیل مسرد و رجع و ورم آن تسکین می یابد
معون الله تعالی را طبای ملد را عمر آن است که آخر آخر را اذره کرده ـ رد رع کار اندازند تر لب نگذارند صاف نموده
آب ـ و ع را بنوشند درجه سرمه را نافع است * دهن آخر آب را دهن الماراك و دهن مسعد سرگویند از مجربات اهل بونان
و نهایت گرم است و سریع النفوذ محلل و معرق و ملطف و آشامیدن آن جهت نفث سنگ مثانه مجرب و مدر بول
و نافع از برای سایر امراض بارده مثانه و کشنده کرم امعا و معده است و جهت معس بارد و ریاح رفع باطنی و ظاهری
و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و خدر و امراض عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منعقد و با شراب
و روغا جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه مفید است و اکتحال آن جهت تحلیل آب بارد ـ و حمر بی بطمر و حمول آن
جهت کسردن خون بواسیر و اسقاط دانه آن و رفع کرمهای مقعده و در رحم آن جهت کسردن حیض و اخراج جنین
زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و سعوط آن جهت صرع و نسیان سودرود لرل آن کشنده کرم دندان و ممکن
الرآن و طلای آن جهت رحم آسل بی عد بل است و چون نمالند آن را بر موخرد ماغ نافع است از برای نسیان
و آشامیدن آن از برای صرع و تعدادی گفته که چون بچکانند از آن چند قطره در بینی نافع است مصروع را و استنشاق
آن نافع است از برای فالج و نیز آشامیدن آن نافع است از برای فالج یعنی فالج زهراوی گفته که دهن آخر نافع است از
برای لقوه سعوط کردن آن و آشامیدن و تدهین آن و قطور آن جهت ثقل سامعه و نسوز آن جهت امراض بارده
بینی و ضماد آن با آس جهت ورم سپرز نهایت مفید است و قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال و مضر است
معده و مصلحش سرکه و مضر است نکرده و مصلح آن کثیرا * صنعت آن آخر سیمد آب بلد ه پاره پاره ریزه کرده
بعد از تکلیس و اندک زیاده و کم ه در آتش سرخ نموده در روغن زیتون اندازند پس آن را در دیگ معکوس روغن
کشند و در شیشه نگاه دارند * نسخهٔ دیگر آخر سرخ آب بلد ه بعد رد و ریزه نمایند و که خواهند ریزه ریزه کرده
در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده کوبند ه در دیگ

مطبق بر لب شد و گلوی مرغ را بلعت شورمار امثال آن نگیرند و کوزهٔ دو طبقه بر سر دیگر نهند باین صورت که وسط طبقهٔ
بالا سفته داشته باشد بقدریکه گلوی مرغ منکوس از آن بیرون آید پس مرغ را منکوس در طبقهٔ بالا نصب کرده با مبدا
در طبقهٔ تحتانیه نهند پس مرغ را آرده آتش بر اطراف مرغ بر افروزند تا روغن از مرغ بقابله چکد و آن را استخراج
نظرنی نکنند باشد * اردیونه صاحب برهان قاطع گفته بضم و فای و سکون واو و فتح لام آسی باشد مانند کاجی
که از آرد پزند و بیشتر مردم در روس وغیره بخورند و آن را بعربی حسمة گویند * آزاد درخت درختی است عظیم
ثمرش سبز بزرگ و زرد رنگ و با خوشه بمثل ثمر زعرور ریز و دانه دو حباره دارد و در آخر بهار و سبز شد و مدتها
و با زمستان در درخت بماند و برگش سبز و املس با اندک سیاهی و سر به دار اندک طولانی و حزان نمی کند و آن را
بهندی نکائن نامند و ثلعب نکائن جبلی دا رو بیونانی داروان و سرو و بادرس و ثلعب جرجانی زهر رمس و اهل
مازندران آن را سمسار بعربی شجرة الحرة و ابضا حرة البنبند را گویند و بعضی مردم زاطن آن است که آن را
بهندی نیب که نیم نیز گویند باشد و این محض وهم است زیرا که نیب درختی دیگر است دیده شده مگر در بعضی
بلاد در پای ارس نکند و درختی و آزاد درخت در جمیع ممالک ایران و روم بسیار است و شکوفهٔ آن را نوس
نامند و گلش سرخ و بنفش کم رنگ و نهایت خوشبو است * طبیعت گل آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک است
* افعال و خواص آن گل آن منضج ... دماغی و نافع است از برای صداع و سرد و نسیما و برگ آن را ضماد کردن
بر سر کشندهٔ مویل دراز گردانندهٔ موی است و عصارهٔ برگ آن در بهار و ثمر مستعمل با عسل و با سکنجبین مسحوق بلند
نافع از برای برص و بهق و مدر بول و حیض و نافع است از برای سموم بارده و تحلیل خون منجمد در مثانه و عرق النسا
و استرخا اعصاب و نقرس نافع در هر است و عصارهٔ شاخهای آن با عسل یا سکنجبین مقاوم جمیع سموم و برگ
سبز خوانان بمرآت مصر بعد ربعه و مکرب خون اکثار کرده شود عارض میگردد صاحب آن را غشی و قی صفراوی و تنگی
نفس و عصارهٔ بصرودرا و علاج آن باشد علاج کسی است که بر بنوت بالا در حورده باشد و دیلا در ورد بهوت انساله ع
خواهد آمد نکند زهر از ثمر آن کشنده و عصارهٔ آن مفتح حصاه و مانع عسیان و ضماد برگ و شاخ آن بسیار جمار بر
و طول آن مسکن صداع بارد و ثمر و برگ ان منعی دروح مسمه و جوب آن برگ تازه آن را اورده مثقال با نصف مثقال
با آب زنجبیل تازهٔ معمر که بهندی ادرل باشد از سه مثقال تا ده مثقال بجهت جاجت و برداشت علقت و ترودت
مزاج زن بعد روز باشد بخوردن جمع رحم و حسن طمث آن را نافع است و زنی که بار نگیرد با بار او بماند باعث حمل
شدن او میگردد اکثر بلد کرور و محرور المزاج را حسدان موافقت بدارد و نطول آن برگ تازهٔ آن در تسکین رفع صداع بارد
رطب است و در گوش دافع رطوبات و دوی و طنین حادث از رباح بارده و بدل آن در دراز کردن موی برگ سهد ایج و برگ
مورد و برگ کنار است * و طبیخ پوست و ثمر آن نافع است از برای سهای بلغمی * صمغ آن نگیرند پوست ریشهٔ درخت آن
و شاخهٔ ثمرهٔ او را در ظل تجفیف نموده و هلیلهٔ سیاه ده ده درم و همه را سحق کوفته بخوشانند و صاف نموده بنوشند
* مرهم آزاد درخت نافع از برای کچلی و صعفه و رونابیدن موی سرو و فروج آن ورد فع نمل * صمغ آن نگیرند
عصارهٔ برگ و ثمر آن را و صرد اسنگ با آن بسایند و با روغن گل سرخ مرهم سازند و جهت رفع زخمهای بر سر بمالند
و هر روز بکار برند تا کشد و بهر مه روز بحمام رفته شویند و بعد از حمام نیز سر را بشویند و سر را بلباس
حفظ کرده بپوشانند * آس بمد الف و سکون سین مهمله بعربی و یونانی آما و بفارسی مورد نامند و گویند آن را
بهندی او مهره رحت آن را نکام نامند و بذل آس را عماد گویند و حب الاس را مطین و بعربی مرطوس نامند و گویند که
مطین تنگ آس است و مرسنا بیمارس بیونانی اسم آس بستانی است و مطرا اسم بذل آس است در جنس F

چون درخت انار مثمر و نرگس مصراست و حرارت ممکنه و بعضی ابتدا مصر است و چون رسید سیاه رنگ
مسود مرکب القوی است و جوهر بارد در آن غالب در اول سرد و در دوم خشک است و اندک حرارتی دارد و آن
بسبب ارضیتی که دارد بالفعل است و نیز بسبب بادرد و نیز است و ضعیف قوی است برگ و تخم و میوه و گل و جرم آنرا
بسبب تنگی در مراتب برودت و حرارت و یبوست متفاوت است و آن بسبب عطریت رائحه ملایم روح است و
بسبب قبض و تلطیف نیز ملایم روح پس موجب تقویت رجمانیت و اعانت ارواح روح میگردد با ثمار مذکوره
و بالخاصیت مقوی قلب و دافع خفقان است و بعضی بادوب تر یافت و مقوله میگردد از آن علتهای اندک از برای
ید و آن سرد و حسل و مقوی معده و حابس طبیعت بعفوصتی که آنرا مناسب و صالح است از برای نفث الدم و نافع
باشد از برای سرفه بسرمتی که آن را مناسب و مستحسن رب آن و شراب آن و در شرابها بزمی که حبس طبیعت
کند و نافع باشد از برای سرفه بسبب مگر شربت حب الآس و شربت حساس و بوی مورد مقوی دماغ و دافع است
از دماغ ابخرهٔ حارهٔ رطبه را و اما حب الآس پس در خوش غالب است برودت و یبوست و اگرچه مرکب از قوتهای
مختلفه است و اما اجزای حامله رائحه آن پس بسبب غالب بر مزاج آنها برد و پس اگرچه مناسب نیز مرکب القوی
و ساخته شده ترکیب و قوتهای آن بتمامی و تجربه اما تمامی پس نباید دانست که مناسب در آن اجزای حاره که
متوسط التجاسر و لابد است که بوده باشد آن اجزاء الطف و رائحه در مسموم است اما تجربه پس آن جذب رائحه و
کمی المداد نفس است و سکن نفس بقوی آنچنان تحلیل میگردد بسبب یاخس بارده و رائحه آن طیب باشد
پس ممکن نیست که بوده باشد اجزاء حامل رائحه مایل باعتدال اما ما از اجزای آن پس قاطع خون و نفث الدم
و مقوی دل و احشا و معده اند و حابس اسهالات و عرق و گویند مهزال شرب آس سیصم خدام است و ضماد
نرگس جهت ضربه و سقطه نباتی مفید خصوص و برگ آن را کوفته با معاب مندی که آن را
سنده لکثری باشد سوده بر رده … برشته و روغن گل سرخ داخل نموده نیمگرم ضماد نمایند و ضماد نرگس
به نشانی جهت ورم خصیه و بواسیر و نمله و حمره و شری و ضربه و سقطه و وجع ناسه یا ولم و طلای آن جهت
ورم حار و قروح و ضماد تخم آن جهت سیاه کردن موی باشراب جهت قروح و کعب نافع است و چون فرا گیرند
از برگ آن با عفص و عدس و گل سرخ و اقاقیا ضمادی و ضماد کنند بر اعضای ضعیفه و اعضا تکه و …
و سستی داتها عارض شده باشد مهات مفید است و چون ربع رطل از آب برگ آن را با روغن کنجد نیمسوده مسهل
قوی بلغم است و جلوس در آب جهت قروح و … معده و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا نافع و سیاه موی
با آب آن جمع … آن … و قطور آب او جهت خلل گوش و جا کمر … با حدید و سیلان و دمع
دری برابر … جهت کلف و … آن جهت رفع ربا و دفع هوام و سقوط دانه … مفید و در شان درخت مورد
گرهی … تکفد … و آن را نیل آس … در جمیع اعمال … برگ و ثمرات است و قدر
شربتش تا به درم … و عصارهٔ آن تا نیم اوقیه و بدلش در احتباس … اما مارد را ورام … و گویند بدلش
مطلقا برگ توت است و مضر صاحب زکام و مصلح … و مورث … و مصلحش … * امراض الراس
* الصداع ورق آن در بهانت نافع است از برای صداع حادث از ضربه و سقطه و از برای قطع حلقه سر … آن در رونمودن
، یا … آن و طلا کردن و لطوخ آب با ماینی هوا مثل حوت برگ مورد را با اندکی از انا … کرده
با آب … بر سر ضماد نمایند نافع است از برای صداع و ورم حادث در سر از ضربه و سقطه و اگر برگ
مورد را کوفته بگلاب … از … داخل کرده … آلوده کرده …

ضماد نمایند مسلسل نافع از برای صداع بسیار کهنه که بسبب غلبهٔ صفرا بر معده و رطوبت بر سر باشد مورد را با بوره
بکوبند و ضماد نمایند بر سر نافع است از برای صداع بلغمی و صداع صفراوی و اگر مورد را با مل بیکسر داشته
و چون بگیرند آب برگ آس را و صندل سرخ سوده و حرمل سائیده در سر بمالند دفع نمود عجب است نافع است
صداع را * اورام الراس دهن آس نافع است از برای اورام حادهٔ در سر * الصداع نافع است از برای صداع حادث از
بخار متصاعد بسوی سر چون مرده بند در سر بمالند بالشی آس بخصوص آنکه مقوی دماغ است و مانع بخار
و محلل آنچه جمع شده در دماغ از بخار * السهر بو کردن او و ادهان اعضای بدن با او و بستن آن مجلب خواب است
و مضمضه آب بوئیدن گل بسته نیز است * الدوار و سدر برگ مورد مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و تقویت
دماغ را به بوئیدن آن و حب الآس نیز مانع صعود ابخره است بسوی سر و دماغ و از خیساندن مرد و مسلسل
نافع از برای دوار و سدر حادث از ابخره متصاعده بسوی سر از بدن و معده و چون بکوبند برگ مورد را
و مخلوط بروغن گل زرد و بر سر نیم گرم نمود ضماد نمایند بر سر نافع است از برای دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه
بیرون رفتن گفته که مورد نافع است از برای دوار و سدر بمالند آن را ضماد کردن آن بر سر صاحب زکام
گفته که عرق نمودن بر روغن مورد در ابتدای حدوث ملیخولیا و حادث از ابخره متصاعده از معده بسوی سر
حمل در ابتدای علت بعد از سه روز و استعمال ادویه مسهله نافع از برای آن سعی طاهوس نعلا از ابتدا
مانند که ممزوج کرده بر دیر روغن بار ... عرق کرده سود سر با آن * امراض العین و الاذن را المتمر الصداع و السلب
ضماد برگ آن متکس رمد حار را نافع در ابتدای حبس و طبیخ آن با خوردن حار آن را نافع است و رماد آن از ادویهٔ
باصره و جلای وی مقوی بصر است و قطور آب برگ آن در حنج گوش و آمدن چرک آن را نافع است و بسوئیدن
آن جهت اسرخای لبه * و مضمضه آب برگ آن و ورح را و اسرخای آن زیان را نافع * و بمرحمه آن مرده را نافع
و نفث الدم را نافع و جاذب سکر و همچنین رب آن و مقوی قلب و خفقان را منفعت است نفث الدم از برای که
نافع از برای نفث الدم حب الآس است * المعده و الامعاء الاب الذبل و المقعده و الرحم * و حب الآس مقوی
معده و حابس بطن و اسهال صفراوی و مانع سیلان فضول است خصوص رب آن و ضماد برگش بر دیر باب اسهال صفراوی و اسهال
و گاه حب الآس بسبب قبض و حبس و اسهال خود دادن بول مسهل مد و ثمر آن نافع است در حکه مثانه و حرقه
البول و مدر آن مانع حرقت حبس و بواسیر و سیلان رحم و خروج مقعد و رحم است شرب طبیخ آن الریسه شیح برگ
و ثمر آن مقوی شیخ و مانع اسهال دن آن با عسل و ... با شیافت آن اسب را مانع ... ومطلق حیح حادث از
عرق که بفارسی عرق گویند و حیح های دیگر و همچنین ضماد برگ آن و دو برگ آن مانع سده ... زیر بغل و کنج ران
داحس و جراحات است و حکه و گسر آن ... و از اول کسده کافی است * السموم ثمر آن دافع سموم است خصوصاً رتیلا و عقرب
و ... ماران * فصل در بیان دوا رسانی که اصل ... در آنها حب الآس است * حوارش حب الآس به
نسخهٔ سمرقندی نافع از برای ضعف اسهال و اسهال حادث از آن و از رطوبت معده * صنعت آن حب الآس دو جزو
هلیله کابلی پوست بلیله سر آمله مقشر از هر یک ... درم دارفلفل زنجبیل از هر یک ده درم ترشک
در الطیب خمر بو اجب بلعان از هر یک ... ده درم مصطکی قرنفل ... کرویا ... زیرهٔ کرمانی سنبل الطیب ملیه
مالکه کماریطا از هر یک سی درم خوردوا با ... کرفس از هر یک ... شادنج مبدی ... از هر یک چهار
درم کوبیده بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته ... یک درم و در نسخهٔ حکیم معصوم حب الآس نیز
درم است * حوارش حب الآس ایضاً نسخهٔ سمرقندی در دو ماده و در امراض معده نافع از برای سوء استمراء

واسهال با حرارت * صفت آن که جب رطب معجون نمایند شربه دو رطل حب الآس معجون سه رطل خرنوب
نبطی گلنار فارسی کندر دو کوکنار ح باختلاف از هریک ۸ درم کوفته بیخته بشکر صافی یا بعسل کف گرفته سرشته
شربتی چهار درم * جوارش حب الآس خوزی نافع از برای استرخای اعضا هرگاه بوده باشد با آن استرخای
معده * بتجربه استعمال کرده شود بعد از بیمه جوارشات معمولات مانند جوارش سفرجل یا زراوند جوارش نارمشک
* صفت آن بنا بر نسخه قرابادین الطب حب بلسان سنبل الطیب از هریک ده درم خولنجان زنجبیل عود قماری
حماما دارچینی کبابه قرنفل اسارون اکلیل الملک نارمشک سعد از هریک چهار درم بسباسه برنگ کابلی مصطکی
از هریک سه درم و در نسخه دیگر بجای برنگ کابلی پوست بیرون پسته است زراوند مدحرج دارچینی اسارون
هریک دو درم زنجبیل سعد کوفی از هریک ده اسارون پوست بلیله یا مرده عدد قصب الذریره فلفل سیاه دارفلفل
از هریک پنج درم پوست بلیله کابلی دو اسارون حب الآس دو رطل مخمر ع ا د وبه اجزا کوفته بیخته با سه وزن
مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی سه درم و گفته اند که اسارون چهار مثقال طبع است
سمرقندی در اصول التراکیب گفته که گاهی در اکثر نسخه مسطور جوارش از اداریة حاره ما بعد را حل کرده مسطور
در آن حب الآس ذکر کرده اند مسطور آن را غالب بر اجزای دیگر باید اصل و عمود در آن ترکیب و شربه
مقدار شربه نیست و این جوارش را جوارش خوزی گفته اند و منسوب است بخوزستان که این جوارش را در آنجا گرفته
و این جوارش صالح است از برای اسهال معدی حادث از برودت مزاج * جوارش خوزی صفت آن از عظم رسب
سفید و حب الآس و خرنوب نبطی و گلنار فارسی و دمان کندر و باختلاف مید بر بتبرکه معجون سازند شربه تمام
با شراب به شیرین و از برای اسهال معدی با حرارت مزاج و باید که گردانیده شود مید از عظم رسب در این جوارش
از جمیع اجزاء زیاده پس حب الآس انسب مناسب این مرض و مر اعضای غذا است که در این مرض مناسب
و بسبب بسیاری منفعت این مرض پس سزاوار آنست که اول این مرض و بعد از دمان کندر و باختلاف از همه کمتر
باشد زیرا باید که محتاج باشیم بگردانیدن این مرض را کمتر تا آنکه ملحق شوند بطبیعه که شبیه باشند یکی این دو
در وزن و ممسکه حرارت مزاج کم باشد * جوارش حب الآس خوزی از القای فارس منکوا است از برای ترمیم طبیعت
وقتی که بسبب المعمور طوبت رسوی معده که از ضعف معده باشد و سعلته را دوب شد * صفت آن حب الآس ریشه
حب خشک کرده یک من بلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هریک بیست درم فلفل سیاه دارفلفل
زنجبیل از هریک ده درم مصطکی رومی مردما با کردمانا اسارون بزر کرمانی بد مرسط نانخواه سنبل الطیب سلیخه
از هریک سی درم خولنجان کرفس نانخواه از هریک پنج درم سادج هندی حماما از هریک چهار درم کوفته بعسل
مصفی سه وزن ادویه سرشته شربتی یک درم و این جوارش گرم است در اوایل درجه اولی و خشک است
در اوایل درجه سوم و در نسخه حکیم معصوم حب الآس بود مثقال است بسخه اول اشهر است * جوارش حب الآس
دیگر از القای خوزی * صفت آن حب الآس ریشه حب خشک کرده یک کیلجه و نیم سنبل الطیب سه اوقیه خرنوب با
پوست تمر هندی فاقله اسارون زرداد تخم کرفس بود داده اسه از هریک دو اوقیه بسباسه یک اوقیه و نیم سلیخه
چهار اوقیه پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر از هریک سه اوقیه ادویه را در شراب ریحانی یک روز داده
پس خشک کرده مرتبه ثانی در آب یک روز داده در سایه خشک کرده کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی سه
مثقال با شراب سفرجل این جوارش معتدل است در گرمی و سردی و خشک است در اول درجه اول و شیخ الاسلام گفته
اگر اجزای این جوارش را در ماء العسل یا شراب ریحانی خیس دهند بهتر است و آن مرحوم میفرمایند که اگر

و مرکبه انگوری بقدر شراب خوشبو بقدر بقدر سه رب سفرجل کسد بقدری گلاب بهتر است * خواص حب الآس
دیگر از اطبای خوزی بعضی اطبای فارس نافع از برای ضعف معده و کبد و درد معده و کبد و استطلاق بطن و سوء استمراء
و از برای سوء القنیه و کسانیکه اسهال را خوف استسقا باشد و نکو است از برای طحال از ازرق * صفت آن بوده
الطبیب مفط سبل الطیب حب بلسان بلسان مصطکی ساده از هر یک ده درم خورنوا ستعد دار بلبل عود بلسان اسقورس سطرح
هندی اکلیل الملک دار فلفل از هر یک چهار درم بسباسه سه درم بزر کاکنج کابلی معسر هر سه درم و در نسخه دیگر بجای
بزر کاکنج کابلی دو درم، مغربی سه درم داخل است زرا وند طویل زرنباد حسنی اسفیدار هر یک دو درم زر نسخه دیگر بجای
زراوند طویل زراوند مدحرج است این اسهر است هلیله سیاه بوست هلیله کابلی از هر یک دو اسفار بلیله دو عدد و
حب الآس بورن مجموع ادویه مده را کوبیده بیخته با عسل مطرز دکه بگلاب گداخته بقوام آورده باشند بسرشد
شربتی از آن بمقدار ساروی با آب سرد و در نسخه دیگر زنجبیل اسفار احل است زرد نسخه ما سر حس سعد کوفی سوده
اسفار بسباسه الذریره قلقل ارفلفل از هر یک سه درم حب الآس در اوزه اسفارد اخل است و گفته که این خواص نافع است
از برای استطلاق بطن و سوء استمراء و ضعف معده و بورد ب معده * صفت آن ضبط ملح بر دنه الطیب سبل الطیب
حب بلسان مصطکی ساده از هر یک ده درم خورنوا سعد دار بلبل عود بلسان اسقورس اکلیل الملک سطرح هندی از هر یک
چهار درم بسباسه بزر کاکنج کابلی مقشر از هر یک سه درم زراوند مدحرج اسفیدار هر یک دو درم سعد کوفی زنجبیل از هر یک
سه درم هلیلهسیاه دو اسفار بلیله دو عدد حب الآس نصف مجموع ادویه سا و زرد نسخه دیگر بجای بوست بلعسمب بعنی
دار فلفل چهار درم زرنباد حسنی دو درم داخل است و این نسخه اصح است زیرا که در این خواص که در کتب دیگر
مذکور است این وجوه داخل است سعد اسفعل در خوزی گفته که استاد احمد ابو الفرج در کفایة الطب که از مؤلفات
او ست بجای بزر کاکنج کابلی بوست انرح آورده و مرا این صواب آمده و نیز گفته که در این خواص هلیله را بر بیان
کرده داخل نماید این خواص مایل بحرارت و قبض است در اول دوم و خشک در دوم * صفت خواص حب الآس
خوزی به نسخه حکیم معصوم شیرازی که نوشته نافع است از برای جمیع اعراض و امراض که ذکر شد و از برای امراض
بارده دماغی خصوص از برای لقوه که سروت ضعف معده و صعود بخار معده به دماغ حادث شود خصوص و نیکو
با ضعف معده و ملمس طمس نا شد بسطبلج مصطکی ساده ورقه الطیب سبل الطیب حب بلسان از هر یک ده درم
خورنوا سعد دار بلبل کباره بلسان اسقورس اکلیل الملک سطرح هندی دار فلفل از هر یک چهار درم بسباسه دو زنجبیل
مغربی از هر یک دو درم و در نسخه دیگر از هر یک سه دو درم اسفیدار حسنی زراوند مدحرج از هر یک سه درم
هلیله سیاه بوست هلیله کابلی بر وعن زیتون بریان کرده از هر یک دو از ده درم و در نسخه دیگر از هر یک سه
درم است زنجبیل سعد کوفی از هر یک چهار درم قصب الذریره فلفل دار فلفل از هر یک سه درم بوست هلیله سه دم
حب الآس بورن تمام ادویه حب الآس را در گلاب بجوشانند و بجوشانیدن بالا بکشند و با عسل مصفی ما درب
ادویه بقوام آورده واد و یه را با آب بسرشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال و در نسخه دیگر زرنبا
زنجبیل سعد کوفی قصب الذریره فلفل دار فلفل داخل نیست زبیلیله ده عدد داخل است و گفته که احرارا با آب
با عسل سعد بگلاب حل کرده بقوام آورده نسبت مزاج و اعراض ترکیب نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال
است نسبت سن و مزاج * صفت آن خواص حب الآس به نسخه دیگر اکلیل الملک اقحوان با قله
صغار زنجبیل سطرح هندی دار فلفل از هر یک یک مثقال و سه اسه زرنباد حسنی زراوند طویل از هر یک یک
مثقال و نیم ذری سنبل الطیب ورقه الطیب حب بلسان مصطکی ساده سعد کوفی هلیله سیاه پوست هلیله کابلی

از هر یک چهار مثقال خوردن اسپ مثقال نصف الله زیره فلفل سیاه دار فلفل پوست بلیله از هر یک دو مثقال بسباسه
یک مثقال و تخم ترنگ کابلی مقشره مثقال حب الآس بوزن مجموع ادویه کوفته بعسل بقوام آورده سه وزن ادویه
بسرشند شربتی یک مثقال * خواص حب الآس جوزی به نسخهٔ مجلس ذکر آنکه در کتابه منصوری ذکر کرده نافع است
از برای ملاست معده و امعا و رلی معده و امعا و غرا معده و امعا و این خواص رطوبات معده را دور گرداند و ضعف
معده و ضعف مقعد را نهایت نافع است و تخفیف رطوبات غلیظه کند و جهت اسهال مزمن سودمند باشد * صفت
آن است زنجبیل مسحوق مویز منقی مسحوق مانند کحل ربع رطل حب الآس مسحوق نیم رطل خرنوب نبطی دانه بیرون
کرده گلنار فارسی کندر کرمازج بالسواء از هر یک ده درم ادویه را کوفته تخته بیخته نبات بقوام آورده با عسل
مصفی بسرشند و در ظرف چینی یا مرتبان سرگاه دارند شربتی چهار درم * خواص حب الآس به نسخهٔ دیگر
* صفت آن دانه مویز بریان کرده مسحوق مانند کحل بود مثقال حب الآس چند حمل و سه مثقال کرمازج
خرنوب نبطی گلنار فارسی کندر کرمازج بالسواء از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند و بخیه نمایند
* خواص حب الآس به نسخهٔ قلانسی صفت آن است مویز که در تنور که خشک شده خشک کرده نرم سایند خرنوب
نبطی سی درم حب الآس بریان کرده شصت درم خرنوب نبطی گلنار فارسی کرمازج از هر یک شش درم و در نسخهٔ
دیگر دو درم است کندر بالسواء مصطکی سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک شش درم کوفته تخته با نبات سفید بقوام
آورده با عسل سفید بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و این خواص مایل به برودت و خشک است در آخر در رخهٔ
ناسه و در نسخهٔ حکیم مومن در تحفه جوز بوا دو درم داخل است * خواص حب الآس دیگر از اطبای خوز منقول
از جمرهٔ خوارزم شامی * صفت آن حب الآس سه من سعد کوفی نیم من فلفل و اسارون سنبل الطیب از هر یک
نیم استار از خولنجان ده استار کوفته بعسل سفید مصفی سه وزن آن و نبات سه وزن مویز بیخته نمایند خوارش
حب الآس به نسخهٔ شفائی معده و اسهال معده را و تشنگی که از غلبه رطوبت باشد باز دارد و نافع بود * صفت آن
حب الآس دو مثقال هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی طباشیر از یک یک درم مصطکی ورد ما کرمازج
انیسون زیرهٔ کرمانی سنبل الطیب بلیله ... از هر یک سی درم خولنجان ... مرکوس بالسواء از هر یک ... درم
ماذج هندی چهار از هر یک چهار درم کوفته بعسل بسرشند و در نسخهٔ دیگر فلفل و دارفلفل و زنجبیل از
هر یک ده درم داخل است * دوای حب الآس نافع از برای اسهال کودکان وقت بیرون آمدن دندان * صفت آن
حب الآس نیم ... سفید کندر کوفته کوفی از هر یک نیم درم کوفته ... با شربت حب
الآس بدهند * فصل در بیان ادهانیکه اصل و عمود در آنها ورق حب الآس است *
* دهن الآس قلمی فرموده‌اند که از امراج حضرت علامی والد ماجد ... است نافع از برای ورم
حار و صداع حادث از ضربه و سقطه بر سر چرب ضماد کرده شود بر سر بعد از فصد * صفت آن آب مورد چهل
مثقال گلاب و سرکه انگوری از هر یک ده مثقال روغن گل سرخ بیست مثقال مجموع را در دیگ مضاعف بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند برگ مورد دو مثقال عود الصلیب مغاث ... که آن مغاث هند ... در هندی
آن را مند تکری باشد از هر یک یک مثقال کوفته بیخته مخلوط بروغن مذکور نموده در مارن ...
بمالند یا نیکو ممزوج گردد پارچهٔ کتانی را بآن آلوده کرده بر سر ضماد نمایند * دهن الآس دیگر از این
ماسونه نافع در آخر ... ورم و صداع حادث از ضربه چون ضماد کرده شود بآن بعد از فصد مقال * صفت آن
آب برگ مورد ده جزو آب برگ سبز و آب برگ ... را با هم آکوبند آب آن را در آورده بیست وزن آنها روغن

موس داخل کرده در بند و صاعد بجوشانند تا آب نابود شود و روغن بماند تا رخه نمای را آب برکرده برسر
صماد نمایند * دهن الآس از بوعلی ساهر * صنعت آن آب برگ مورد سبت مثقال آب برگ سرو بریک آرک امل
آب برگ بید از هریک ده مثقال برگ ما از کرمه و سرده آب آنها را گرفته روغن گل سرخ روغن سوسن از هریک
ده مثقال داخل کرده در یک مضاعف به برید با آب نابود شود روغن بماند برگ مورد روغن گل سرخ خشک کرده
سازکند از هریک مثقال کوفته ببیز به سحده در آن داخل کرده در ماون بشسته بماند و یک عدد در ورده
مرغ حام داخل کنند و حلیا در نماید که حون مرهم شود بر نمای مالند و بر صماد نمایند * دهن الآس مستعمل
در صرعه و مطلق سبه دیگر * صنعت آن برگ مورد و برگ سرو برار از هریک و کف دستی مثقال روغن موس
بجوشانند در صافی نموده لادن یک مثقال و اداخل کرده اکلیل الملک تخم الذریره گل ارمنی سبب نمانی از هریک
یک مثقال کوفته بیخته آب بسرشند و در مارن بشسته بماند تا حون مرهم شود بر نارخه نمای مالند و برسر
صماد نمایند و اگر آب برگ مورد برگ سرو برساید چشک آنرا از هریک کفی گرفته آب بجوشانند و صافی در
روغن بجوشانند آنقدر که آب سوخته روغن بماند صافی نموده روغن را در آن حل کرده ادریه را حسب بوده داخل
نمایند * دهن الآس به سحبه حکیم صالح خان رحمه الله علیه * صنعت آن برگ مورد ده مثقال مورد نیم مثقال کندر
ذکر ساریان آمله مقشر لادن از هریک مثقال روغن کنجد سی مثقال احرار را سرای کنند و نیم کوفته در
مساء مثقال آب بجوشانند و صاف جوشانند با سبب ربند تا لادن روغن را داخل کرده بجوشانند تا آب رفته روغن
ماند پس کندر را داخل کرده صبر کنند تا گل احمد شود پس صافی نموده و نسبه نگاهدارند * دهن الآس نافع از برای
روییدن موی رسوی موی و سیاه کند آن را سبب کند و مقوی اعصاب است * صنعت آن آمله مقشر در آب برگ مورد
یک هفته جسانند و هماوی آن نوع روغن کنجد داخل کرده بجوشانند حتی آنکه آب رفته روغن بماند * دهن الآس
نسخه دیگر * صنعت آن بگیرند برگ مورد تا حب الآس هر کدام که باشد با ثمره و آمله مقشر یک هفته در آب
برگ مورد بیرجسانند پس روغن کنجد برابر نوع داخل کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی
نموده در شیشه نگاهدارند و بکار برند * دهن الآس دیگر سرد و جسک است رادع و مقوی اعضا و مانع نزول مواد
و حمی الحمام رحمها و قروح سرو بر رسیان و جیح و اسرخای مفاصل و سوختگی آتش و بقوت مری و سیاه کردن
آن و منع بصاری سیلان عرق و منع تحار و ورم نو اسرباع است * صنعت آن بگیرند آب برگ مورد تازه و اگر نباشد
آب مطبوخ برگ مورد حسک هر کدام که باشد و یا مثل آب روغن زیتون بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
* دهن الآس دیگر که مانع ریختن مری در علت آبسل است و رفع داء الثعلب مفید است چون موی سقط از
موضع داء الثعلب روید استعمال این روغن موی سیاه و باید حکیم میر محمد مومن کفته که این دهن مجرب حضر
است * صنعت آن برگ مورد تازه ده مثقال برگ بسته سه مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا نصف رسد
صافی نموده تا نکلید و نصف مثقال روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لادن سی مثقال در آن حل
کرده استعمال نمایند * دهن الآس نسخه دیگر نافع از برای صداع حادث از صربه و سقطه و ما نکه مرمن شده
باشد * صنعت آن برگ مورد برد و کف برگ و برگ حطمی برا کلیل الملک از هریک کفی آب همه را بگیرند
و اگر تر نباشد خشک آنها را در آب جوشانند و بسازند آب آنها را برآورند روا باشد پس روغن موس نصف وزن
آنها و شراب کهنه داخل کرده و صندل جوشی داده تخم الذریره گل ارمنی حب ماری کوفته در خرقه کتانی بسته
در آن بجوشانند و بلعب بمالند و بسایند با آنچه در آن است مخلوط بروغن پس دهن کسنه را دو رانکند و حوزه را

باشد دهن برکرده زیر ضماد نماید وبدانکه دهن الآس نافع است از برای سبات حادث از بخارات متصاعده
بسوی دماغ در تپ رعوبت بدهن سر بآن جهت آنکه مقوی دماغ ومانع بخار ومحلل ابخرهٔ حاصله در سر است
ونمر خون آن را مخلوط بگلاب وسرکه نمایند وعرق کنند سر را تا آن در صرع دماغی که بوده باشد با آن علامات
غلبهٔ خون بعد از فصد واستفراغ به طبیخ هلیله بعوت تر مذکند ونافع است این نوع صرع را و تمر نافع است صرعی
را که زده باشد بسبب صعود ابخره بسوی سر جهت آنکه مانع ورادع ومحلل ابخره است واگر در روغن تای
گلاب روغن گل سرخ دراگرفته از بت ایمان باشد مناسب ادوی وانفع * دهن الآس نافع از برای رعشهٔ حادث از
کثرت شرب شراب بسبب آنکه مقوی دماغ است وتونسان کاسی گفته که بدهن سر بآن نافع است از برای رعشه
حادث از بسیاری آشامیدن شراب شد استعمل گفته که تدهین سر بدهن آس مضروب با سرکه نافع است از برای
رعشه حادث از کثرت شرب شراب این نوح دمری گفته که تقویت دماغ بدهن آس نافع است رعشهٔ حادث از ضعف بسبب
کثرت شرب را او مهل مسیحی گفته که هرگاه بوده باشد رعشه حادث از کثرت شرب شراب باید که منع کرده شود
از شرب شراب مطلقا وتقویت دماغ کرده شود بدهن آس مضروب بقدر قلیلی از سرکه خمر و تمریخ بدهن آس
نافع است از برای استرخا * حنین گفته که تمریخ بدهن آس نافع است از برای استرخای اعصاب ومقوی اعضای
مسترخیه است * صفت آن بگیرند مورد تازه نرو نکوبند وعصارهٔ آن را بگیرند واضافهٔ آن نمایند روغن کنجد
تازه اثنای دوازده رطل از عصاره دو رطل دهن ود ر نسخهٔ دیگر زمرد ورطل عصاره یکرطل دهن است
وبجوشانند بقدر مضاعف ربا حمل رو رد را آسیاب گذارند تا تمام آب برود و روغن بماند به نسخهٔ دیگر
روغن کنجد تازه چهار رطل نصف رطل مرزد حسک مورد را بکوبند ود ر شراب عفصی تاسه روز وعسل
داخل کرده یک شبانروز بگذارند پس روغن را داخل کرده بجوشانند تا روغن بماند وکمیکه خواهند باید بوت
وی زیاده شود آب معصور مورد تر داخل نمایند وبجوشانند پس صافی نموده در شیشه نگاهدارند * رب حب الآس
مسکن قی ودافع خمار ومانع صعود بخارات بدماغ ونافع از برای خفقان ومرقه واسهال مزمن وتقوی ودر نفث و
نفث الدم * صفت آن آب حب الآس رطب بگیرند به پزند تا بقوام آید واگر حب الآس رطب نباشد حب الآس
خشک را در آب بجوشانند تا مهرا شود وبمالند وپالوده آن را باز به پزند تا بقوام آید * رماد آس نافع از برای
دمعه وطفره وسلاق جهت کلف نیز معتمد است * صفت آن بگیرند اغصان تازهٔ آن و در کوزه پر کرده سر آن را
بگل حکمت محکم نموده در تنور تافته بگذارند تا بسوزد و رماد گردد و آن رماد قوی تر است از توتیا در نفع از برای
امراض مذکوره * فصل در بیان سفوفها که اصل وعمده در آنها حب الآس است * سفوف حب الآس نافع از برای
اسهال با سعال مفعول از ... ادوین انضاج * صفت آن حب الآس مقشر ساه مخلوط تخم خشخاش خرنوب شامی
از هر یک ده درم صمغ عربی بریان طباشیر کوفته بیخته شربتی سه درم * سفوف حب الآس نافع از برای اسهال اطفال وغیر
اطفال را نیز نافع است * صفت آن حب الآس بریان وانار دانه بریان که این هر دو را بکوفتن نموده باشد طباشیر صمغ
صمغ عربی بریان کثیرا گل ارمنی مصطکی رومی گل سرخ مشروع الادهان اجزا مساوی کوفته بیخته باطفال و بزرگان
یک مثقال تا دو مثقال با رب به شیرین و با رب سیب شیرین بدهند * سفوف حب الآس نافع از برای نزول در دراس
* صفت آن حب الآس زیره کرمانی بی تخم هر دو ومصاری کوفته بیخته هر صبح دو درم آن را بخورند * سفوف
حب الآس نافع از برای سعال که محتاج باشد بقطع غلظ بوده باشد با حرارت در صوت ومریه باحرارت بدهند
د رصد رولس نطن * صفت آن حب الآس مقشر ساه مخلوط خشخاش سفید نوداده خرنوب شامی مغز تخم خیارین

لهذا استعمال صمغ عربی بیمرض کرده نیمکوفته ریم آن را با آب بنوشند * سعوط آس نافع از برای صداع حادث
از صفرا و سعفه با شوراش * صنعت آن آب برگ مورد و عرق بید مشک سرخ بود * درهم مخلوط کرده سعوط نمایند
* سویق الاس نافع است اسهال بلغمی و زلق الامعا رطوبی را نافع است چون خورده شود با بعض ربوب نافعه
* صنعت آن بگیرند حب الاس ریزه کرده و آرد جو را بریان نموده بسایند و به بریان عسل آمیخته بعد ضرورت بکار برند
* فصل در بیان شربتها که اصل و عمود در آنها حب الاس است * شراب حب الاس نافع است ضعف
معده را و رافع لینت طبع را و مقوی است احشا را و قطع کنند سیلان رطوبات را بسوی معده و امعا و حبس کنند حیض را
و صالح است از برای قروح عارضه در باطن بدن و سیلان رطوبات از رحم * صنعت آن بگیرند عصاره حب الاس را
با نیم من که بجوشانند آنرا با نیمه شکر پس صاف نموده عسل آن عسل مصفی داخل کرده طبخ دهند تا بقوام آید
و بعضی میگیرند عصاره آن را با نیم من که سکونت یافته باشد آن را و بسوده آب آن را میگیرند و میجوشانند تا
غلیظ شود و بعد از آن عسل مصفی داخل کرده بقوام می آورند و بعضی میگیرند حب الاس را و جمله
میکنند و میکوبند و داخل میکنند در آب و شراب کهنه از هر یک نصف رطل او قیه و جوش داده صاف میکنند
و با عسل بقوام می آورند * شراب ورق الاس نافع از برای قروح رطبه عارضه در سر و نیز و سیلان در امعا و اسهالهای
کهنه و وجع گوش که خارج مشود از آنها چرک و قطع میکنند عرق را * صنعت آن بگیرند اطراف ورق الاس اخضر
با برگ و حب آن و بکوبند و بگیرند از آن ده من و بیندازند در آن سه طلال از آب انگور و نه برابر آن بگذارند تا
و در بعد تمامه پس صاف کنند و بجوشانند باندازی از عسل مصفی تا آن ملایم تا بقوام آید و در ظرف چینی
نگاهدارند و استعمال نمایند * شراب ورق الاس دیگر که قطع البول و نزل الدم را سود دهد * صنعت آب برگ
مورد جمیله برگ سیب برگ خیار سبز مکی صافی کنند رنگ انار فارسی ملوط از هر یک جزوی با شراب انگوری تا آن
بجوشانند و صاف نموده هر صباح مقدار دو او قیه بنوشند * شراب حب الاس که در افعال در بیت است نوع آن
نافع از برای بهلیل معده و اسهال بواسیر و اسهال جوع از معده و امعا * صنعت آن بگیرند حب الاس تازه
تکمیں و درمهمن آب ده رطل تا نصف شود پس بلند نمایند زیاده بر آن بالود آن را با نیم من نبات سفید بقوام
شراب آورند * صنعت این شراب به نسخه دیگر بگیرند حب الاس نیم کوفته در چهار رطل آب نیم تا
پس بجوشانند تا بربع رسد پس آن را مالیده صافی نموده در آن صافی آن نبات سفید داخل کرده بقوام
آورند * شراب حب الاس دیگر حصر و نفث الدم را و نزف الدم از هر عضو که باشد نافع است * صنعت آن
حب الاس نیمکوفته نصف درم صندل سفید بگلاب سوده ده درم تخم خشخاش سفید نصف درم نیم دانسته
کوفته در دو رطل آب یک شب خیسانند و صبح جوش دهند چون ثلث بماند صافی نموده با قند سفید نیم
رطل بقوام آورند در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک اوقیه * شراب حب الاس قابض اسهال و زلق الامعا است بخصوص
است خصوص و سکه با شوقی قابض بنوشند * صنعت آن آب به سرش آب امرود آب سیب سرش آب انار سرش
از هر یک یکرطل گرفته صندل رحیل مثقال حب الاس نیم کوفته در آب بخیسانند پس بجوشانند تا نصف بماند
صافی نموده بار بجوشانند تا آتش ملایم تا بقوام آید و استعمال نمایند * و اگر اسهال بلغمی باشد اول مرتبه
که آن را جوش دهند صندل ریحانه کمانی مصطکی رومی عود هندی سنبل الطیب سنبل المحلب از هر یک دو مثقال
کوفته داخل کرده سرکیسه را بسته و این کیسه را مالیده تا قوت شراب بر آید و چون آنها نصف رسد کیسه را
مالیده عصاره آن را بر آورده بفشارند و کیسه را دور کرد آن را صافی نموده بقوام آورند * شراب حب الاس

به تحریک اسهالی * صنعت آن آمله منقی یک مثقال حب الآس دو مثقال پوست بیخ انجبار گلنار گل سرخ تخم حماض
ورق از هر یک دو درم ربع نه سبوس گلاب از هر یک بیست مثقال شراب صندل سی مثقال بدستور معروف بپزند به ترتیب
* شراب حب الآس موسوم بشربت مورد الطفال از مصنفات صاحب خلاصة التجارب است و برای اسهال که نامر عارض
اسهال گردد عظیم النفع و مجرب است آزموده * صنعت آن بگیرند تخم مورد پخته رسیده در دو رخت دو خرو اسر دو تخم
پخته یک خرو و مرد و راس کوبند و آب جدا نموده است که حل شود بس یک من نبات … و بالا نمایند و باید
معمل بقوام آورند و بعضی اند کی گلاب اضافه کرده اند شربتی مقدار بر داشت … آب یک منک و داخل نکردن
گلاب اولی است * فصل در بیان ضمادانیکه اصل و عمده در آنها حب الآس است * ضماد حب الآس نافع
از برای اسهال معدی * صنعت آن سک اصلی زعفران از هر یک یک درم اسد و درم مصطکی هفت درم … کوبیده بیخته درم
قصب الذریره … درم … کرفس حب الآس ماوردی سه از هر یک یک درم کوبیده بیخته بشراب دابق سرشته
بر شکم ضماد نمایند * ضماد از برای صداع حادث از ضربه و سقطه و حیه * صنعت آن اطراف مورد تر کوبیده آرد نخود
گل ارمنی عصاره مامیثا عصاره انجبار آرد عدس حضض مکی … با آب برگ بارتنگ سوده با ادویه
کوبیده بیخته با صندلین و اطراف مورد کوبیده سرشته ضماد نمایند * ضماد دیگر که همین منفعت دارد * صنعت
آن برگ مورد در کف کمزیا اندک اندک … کوبیده بیخته با آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند * ضماد دیگر
که همین نفع دارد * صنعت آن برگ مورد در کف کمزیا اند کی گلنار فارسی … کوبیده بعد که شراب انگوری
و آب … صندل اصلی و عود هندی قصب الذریره و … کوبیده بیخته در آن
داخل کرده در هاون سنگی با روغن مورد … سرشته نمایند با خون مرهم سود بر سر ضماد نمایند * ضماد دیگر نقلی
… از حضرت استادی … از برای صداع و ورم حادث در سر بسبب ضربه و سقطه
و حیه * صنعت آن آب برگ مورد گلاب از هر یک بیست مثقال روغن مورد روغن گل سرخ از هر یک ده مثقال سرکه
انگوری پنج مثقال آب برگ انار … پنج مثقال … با آب مورد و روغن نمایند آرد ماش … آرد
… از هر یک … که آن را … باشد از هر یک
مثقال کوبیده بیخته با آن سرشته … بر سر ضماد نمایند * ضماد … نافع از برای صداع
حادث از ضربه و سقطه مستعمل بعد از فصد … * صنعت
آن آس برگ مورد تر و آب برگ سرو تر و آب برگ انهل و آب برگ بید ترکه این همه را کوبیده فشرده آب گرفته باشد
روغن گل سرخ روغن سوسن روغن مورد داخل کرده … با آب … روغن نماید برگ مورد
خشک برگ گل سرخ … کوبیده بیخته با آن سرشته در هاون … با خون مرهم سود بر سر ضماد نماید
* ضماد دیگر … نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه * صنعت آن برگ مورد تر
برگ سرو تر برگ بید … همه را کوبیده فشرده آب … روغن سوسن … داخل کرده تا شراب مطبوخ
کهنه … اکلیل الملک … مصطکی … قصب الذریره کوبیده … گل
ارمنی کوبیده بیخته با آن مخلوط نموده در هاون سنگی … نمایند با خون مرهم … سرد … ضماد نماید
* فصل در بیان طلاهایی که اصل و عمده در آنها حب الآس است * طلای حب الآس الکافوری نافع از برای فساد
هضم بسبب … معده * صنعت آن حب الآس برگ سبز گل سرخ گلنار فارسی ماوردی … صندل …
… از هر یک … درم کافور قیصوری … درم با آب برگ مورد سرشته بر معده طلا نمایند و اگر یک درم

زعفران و دو درم عود مقلی از برای سوء هاضمه احلیل کند بهتر است * طلای نافع از برای صداع حادث از ضربه و
سقطه * صفت آن مومیایی بروغن گل سرخ با روغن بنفشه و شب و سراج گداخته برگ مورد کوبیده داخل نموده
بر موضع ضماد نمایند * عصاره حب الآس نفث الدم و زخم مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات بسر و سرفهٔ
رطوبی و فی الجمله سرفهٔ حار و رطب را نافع است * صفت آن بگیرند حب الآس رسیده چند را و افشرده آب آنرا گرفته
حمل نمایند و غلیظا [illegible] نکو بوند بعد از سرشت آب با سه اوقیه است اگر شدید السقی خواهند از خام آن اخذ
نمایند * فصل در بیان اقراص که اصل و عمده در آنها حب الآس است * قرص حب الآس مستعمل
در معده که فی الواقع اسهال بسیار سوء آن مزاج را با برد او دو معده را [illegible] * صفت آن حب الآس سماق کزمازج
گل ارمنی بلوط [illegible] ازهریک ده درم [illegible] ازهریک پنج درم کوفته بیخته با آب
مورد سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال تا دو درم * قرص حب الآس نافع از برای سعال با اسهال * صفت آن
حب الآس تخم خشخاش سفید بوداده ازهریک پنج مثقال [illegible] سه مثقال صمغ عربی دو مثقال نشاسته [illegible]
بوداده ازهریک دو مثقال کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا و لعاب حب السفرجل سرشته اقراص سازند و قرص یک
درم [illegible] با ماء [illegible] حب الآس بنوشند * قرص حب الآس مطفی حرارت نافع از برای اسهال
با حرارت [illegible] * صفت آن حب الآس ده درم [illegible] ازهریک پنج درم [illegible] صمغ
عربی بوداده ازهریک یک درم و نیم کوفته بیخته با آب [illegible] سرشته اقراص سازند شربتی [illegible] درم
* فصل در بیان معاجین که اصل و عمده در آنها حب الآس است * معجون حب الآس جوزی به نسخهٔ
محمد بن زکریای رازی در اسهال معدی [illegible] که بواسطهٔ ضعف ماسکه بسبب رطوبت [illegible]
شده باشد بعد استعمال [illegible] دفع رطوبت [illegible] * صفت آن دانه انگور
که آن انگور [illegible] سی درم حب الآس
شصت درم جوز بوا سطی گلنار فارسی [illegible] ازهریک ده درم [illegible] کوبی مصطکی
رومی سنبل الطیب ازهریک پنج درم کوفته بیخته با شکر بقوام آورده با عسل مصفی بسرشند شربتی از سه درم
تا چهار درم و در نسخهٔ دیگر حب الآس بریان کرده است * معجون حب الآس جوزی به نسخهٔ [illegible]
* صفت آن [illegible] سنبل الطیب [illegible] ازهریک ده درم [illegible]
قاقله [illegible] اکلیل الملک [illegible] ازهریک چهار درم [illegible]
بسباسه [illegible] کابلی [illegible] درم [illegible] بلیله کابلی
[illegible] حب الآس [illegible] ده درم [illegible]
ده اسفار است کوفته بیخته با شکر بقوام آورده با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند * معجون حب الآس
نافع از برای ضعف ماسکهٔ معده بسبب زیادتی رطوبت و ازلاق طعام خوب استعمال کرده سود [illegible] اسهال
با [illegible] * صفت آن حب الآس [illegible] اسفار [illegible] جوز بوا سطی گلنار فارسی کندر
[illegible] ازهریک ده درم [illegible] کوفته بیخته بعسل بسرشند [illegible] از سه درم تا [illegible] درم
* معجون حب الآس نافع از برای اسهال [illegible] بسبب ضعف حادثه [illegible] و این معجون [illegible]
* صفت آن [illegible] زعفران ازهریک [illegible] عود [illegible] ازهریک
[illegible] درم [illegible] در نسخهٔ دیگر [illegible] است و این اصح است

کند رد کرده از یک دو درم اسید الاذن از هر یک دو درم و شمر مرد ماناسه دو درم ملک اصلی چهار درم دار سنعان
مددرم با شیرا ه چهار درم حب الاس بریان کرده سفی از اسمه سی درم کوفته بیخته به عسل منزوع سرشته معجون
سازند شربتی چهار درم * معجون حب الاس نافع از برای تقطیر البول * صفت آن حب الاس ده درم پوست بلیله
کابلی آمله بریان کرده از هر یک هفت درم سازند رسته درم همه را با آب آهنگران جمله صرایه ده ترید و حبیلت
لیما ملدس نرم کوفته با رب مورد معجون سازند * معجون حب الاس که همین صفت دارد * صفت آن
حب الاس یک جزو لادن ربع جزوی کوفته شیرهایی ممزوج سفی از پی دو جزو سرشته معجون سازند شربتی سس مثقال
* فصل در بیان نطول‌هایی که اصل و عمود در آنها حب الاس است * نطول ورق الاس نافع از برای صداع حادث از
ضربه و سقطه و مقوی دماغ * صفت آن برگ مورد دو جزو پوست انار شیرین گلنار فارسی عدس از هر یک گل سرخ جمله
از هر یک جزوی کوفته با آب شیره صافی نموده ثفل آن را در سر ضماد نمایند و حرفه را با آب آس کرده بر سر ضماد
نمایند * نطول مقوی سر نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه * صفت آن برگ مورد گلنار فارسی عدس پوست
سفتی پوست انار ورق گل سرخ صعاب بعدادی کوفته کمی در آب جوشانیده آب آن را در سر نطول نمایند و ثفلش را بر سر
ضماد نمایند * آس بری آن را اسمار و اسفرم نامند و بعربی رند گویند و ریحان القبور نیز نامند و بیونانی
مرسینا اغریا گویند مورد اسفرم اسم فارسی مورد بری است و نیز مکرر کرده کسیکه گفته ادخراست بفارسی مورد بری
گویند برگ زردتر و عریض‌تر از بستانی است و طرف آن تیز شبیه ببستانی و خوش صلب تر و بیش کمتر زردی و
سرش شبیه سرخ و مسند بر دار وسط برگ مورد بر شاخهای بسیار از یک اصل میرویند و در میان برگ آن ثمره بزرگ
و بسیار مایل و تو بعد ان آن نافع است از برای رطوبات دماغ و اسمیدن آن نافع است از برای صرع و اسمیدن ثمر
و برگ آن با شراب صفت حصاة مثانه و بجهت تقطیر البول رطوبتی ریزان و اسهال و دفع ادرار سرو نقوت جگر و
معده و دماغ شربتی حب اخراج کرم معده حمول لابجهت دفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافع است آس مایسر حوته
پوست آنرا اصل باد آورد هند ابلر بعضی پوست را اصل بیت ادعیس دانسته اند و این بلغمی جهت ضربه رسیده که بر اعضا
واقع شود بالخاصیت مفید دانسته * عرق آسو لغت هندی است و باصطلاح اطبای متاخرین هند عرق شکر سفوده را
آسو نامند و بر دو معنی بین اسانه نمند شکری مفوه را آسو گویند و مزاج عرق شکری در اواخر درجه دوم گرم است
اما هرگاه آن را با آن ادویه دو باره عرق کشند میگردد گرم و تر با آنکه بسا ملکه نسبت حرارت آن با آخر درجه سوم
آسو بالخاصیت اطبای هند بدشاسب مقوی دماغ و مقوی جمیع قوت ها و بدن است و نشاط آورد و مفرح و محسن لون است
* صفت آن رد دل بلس مند شیاه ثمر ص گل دماوه د و شمرد ار چینی ثمر مر کمانه جمیع ثمر مورد دل را بال
کرده استخوان آن را دور کرده نرم تکو بیده باقی ادویه را نیم کوفته با نه بی آب در خم ریخته بر ما بلند و باید که خم کهنه
مستعمل بابلر در رنو بوده جا کمر بمصر و بل رور دیش نمایند بر آورده شالا شد و در شیشه نگاهدارند
و هر چند کهنه شود بهتر است شربتی شتر نداله با یک پیاله * عرق آسو انواع کمب آن مرحوم نافع است از برای معده
و کبد بارد مفید است ـ و امزجه بارده و امراض بارده و ماسند ماسترلیا و وجع معده و ضعف گرده و مثانه و احشاء
رحم و اوجاع مفاصل بارده مرسد و اسمعا و قاطع بلغم است و دافع سودا و اشتهای طعام آورد و ضعف باه را که از
دورت بلغم باشد بغایت نافع است حتی آنکه اعاده باه کسانی را که مایوس شده باشند از آن سکند و نشاط و
سروری آورد و رنگ رو را نیکو میگرداند و مقوی بدن است و بسط نفس میکند و توحش را زایل میگرداند سبب
ترقیق سوینه ورم و مرطوبی مزاج را مولد است و گرم مزاجان را مضر است و چاه باشد که در امزجه انسان موجب

احتراق خون و ماثر اخلاط سوداویه و موجب امراض سوداویه از احتراق اخلاط و امراض سوداوی مولده از سوداوی محترقه
از اخلاط محترقه و موجب تولید صفرا و حمیات صفراویه گردد و مصلح آن گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان
و عرق بادرنجبویه و عرق نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بید است و بدل آن برای منع تولید سودا و حموضت و شربت ریباس
و ریباس و شربت به ترش و سکنجبین مرحلی و سکنجبین به لیمویی و شربت آلو که ترش و شربت زرشک و امثال
امثال است و برای منع تولید صفرا * صنعت آن بگیرند پیاز دوازده من تبریز سرخ سه من تبریز نوشادر
ا معلان سه من تبریز نمک ملح کابلی نیم چهار یک من تبریز آمله شعیر مقشر و پنج مثقال ترک تنبول
برگ مازو ارمنی نارنج باشد هر دو را کتان کرده در خمی مستعمل کرده آب بیندازند و آب بروی آن کشند که دو بند
حم خالی ماند و اگر آب گرم باشد بهتر است پس آن خمرا در سرگین اسب دفن کنند اگر در زمستان باشد و چهار روز
تا چهار روز باشد و بعد از روز لا که مربا بخوبی خورد که بر سر آورد که آن را بگیرند و چون از حرص
فرو نشسته باشد پس آنرا از خم بر آورده عرق کشند و از آن عرق حل کنند دار حمی سلاجیت
از هر یک ده مثقال و بهمن سفید نارمشک نعناع سرا لبیضا منطقی پنج نعناع بری پنج سرپنجه حنکی اسفار هر یک پنج مثقال
قاقله و سه مثقال دارچینی و پنج مثقال ده دانه پنج مثقال که معمول اطبای هند است و در حرارت باد کرد
مسود مستاد مثقال ادویه اسم گوشه عرق مذکور از روی آن کرده بلند ساده و بگذارند پس عرق کشند بطریق
گلاب اگر ساده خواسته باشند همین زاده مثقال نبیذ از عرق اول و دو مثقال بعد از عرق دوم باشد را اگر خواهند ادویه
دیل را داخل کرد مرتبه ثالث عرق کشند و آن ده انار است گوشت بره املک و بزغاله و مرغ که اشتهای و خوبی
آن را داخل اکرد باشد از هر یک سیر من تبریز و دو بچه تکه که اسب گوشت مرغ خانگی پنج قطعه گوشت
دراج گوشت کبک از هر یک ده قطعه گوشت بطاه که بفارسی سنگ خوار و نیز هندی لوی گویند تا برده قطعه گوشت
کبوتر چلیک باره کبوتر آمده پنج قطعه گوشت کرواتک ده قطعه گوشت کنجشک خانگی پنجاه قطعه مجموع ا
از حیوانات را حلال کرده گوشت خالص آنها را وزن کرده دارچینی بسیار گشنیز صندل سفید
در پیل عود هندی عود الصلیب گل سرخ صعتر فارسی زیره کرمانی خوشبو از هر یک ده مثقال کوبیده با آن
گوشت ها باید و دانگ زیره نامی باره فلفل نانخواه ملایم اندکی نیز داخل کنند که گوشت سالم بماند پس داخل
آب نمایند و آب رطوبت خشک شود پس عرق مذکور را بر روی آنها کرده بهم سرخ بهمن سفید سماق مقشر بهم
هندی عود الصلیب دارچینی زرنباد جدوار اسطوخودوس سنبل الطیب مادح هندی شلیخه ـ انه هیل بوه الطیب از هر یک
پنج مثقال گل سرخ سفید شمعی بعربی زوفا یابسی که بفارسی گل مسکین و بهمن سموی باشد از هر یک سه
شکر داخل کرده عرق کشند و نیز زعفران از هر یک دو مثقال و مروارید مسرنه گذارند تا عرق بر روی
آن بیکند * عرق آشوبا است آن مرحوم موافق گرم مزاجان بعد از پنج نیم ماه آورد و خواص بسیاط و اصحاب مزاج
مبتدیه ما لیخولیا و صرع و ابتدا نافع است * صنعت آن بگیرند ساه هفت و چهار من تبریز پوست رحمت مغلا
سه من تبریز در خم کرده آب بروی آن کشند آب که بقدر که بلند خم خالی ماند پس خم را در سرگین اسب دفن
کنند و بگذارند که جوش خورد و از جوش فرو نشسته باشد پس آن را بر آورده از و عرق کشند و آن عرق را
در ظرفی کرده صندل سفید مرهان کرده هفت مثقال گل نیلوفر و گل مثقال گل گاوزبان نکهله تخم
تخم کاسنی تخم کو ... حرفه سیر معرفه خارش کوبیده از هر یک دو صد و چهل مثقال معرق کله و بهم
کرده ـ و صد مثقال کشمش و بهار دو صد اصلی پوست ملیله کابلی از هر یک صد مثقال تو ... لله

آمله مسی از هر یک یکصد مثقال نیم کاسه تکصد بیست مثقال گل سرخ چهار بیستی گشنیز خشک بیست مثقال همه را در عرق مذکور یک شبانه روز بخیسانند و عرق کشند و دو مثقال عنبر اشهب در ته سر پته نگه دارند * آطریلال بمد الف و سکون طای مهمله لغت بربری است بمعنی رجل الغراب و حشیش آن را بعربی حشیشة الارض نامند و در زراعت السلاطین نیز گویند حکیم میر محمد مومن گفته که خلال و آن نوعی از آطریلال است و خلال خلیل نبات آطریلال است و این مرد و بوهم است و نیز گفته که رجل الطیر و رجل الزرزور و رجل العقعق و رجل العقاب و رجل الغراب و رجل الزاغ اسماء نبات آطریلال است و بترکی نبات آطریلال را غارا باغی نامند و در کوهستان ولرستان پای زاغان نامند و بهندی کال حنگی یعنی پای زاغ نامند و بعضی نیز گویند و مستعمل تخم آن است و آن نباتی زبر سبزه رنگ مایل تکبودی و طولانی و نبات بلند و برگ باحراف و بهندی بود حوب ازباره منکس آن است و گیاه او شبیه به شبت و گلش سفید و نرگس شقیق و ماش مربع و در آخر بهار سر زند و اشنه سر سبزه شبیه زیرانه است حتی اردر و است تخم حلال گویند بهترین آن مصری است گرم و خشک است در سوم محلل ریاح و جالی و سد و فضلات و مفتح سدد و مسهل گرده و مثانه و تکدرم آن با عسل جهت دفع ریاح و البلاوس مجرب است و ضماد آن را زائل کننده آثار جلد و برص ابیض و سایه آن مماثل بلعم است و طلای آن مقرح و بدل ر شش آن تکدرم باشد رم با عسل با شراب * معجون آطریلال نافع از برای برص * صفت آن تا در حالت تکدرم برند سفید و جمل از هر یک دانگی باشد از ادویه عسل مصفی سرشند و بعد از شش هفته بنماید که دور آفتاب نشیند موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بران ابلد و عرق کند رو و او ل نها ب بار و سوم موضع برص آبله کرده بعد از رفع زرد آب با لکته بر طرف مسود * معجون آطریلال ساده از برای برص * صفت آن بگیرند آطریلال حمل و نیم مثقال کوفته بیخته با عسل تکصد بیست و نیم مثقال سرشته با تبرده روز دوازده درم آن را کدس مثقال و نیم دانگ صبوی است تا ول نمایند نتما برص زایل مسکرد اند و قلمی نموده اند و اشنه کم در بدل آطریلال نامند در برص ضماد او طلاء و شربا دوای عبدی است که آن را باشی گویند باطمس معرة * آس المقس نباتی است بعضی شبیه بجرجیر و برگش بی بسرنف و گلش مانند توره بدول نعی حرف زرد و برگهای سفید احاطه در گل آن دارد و با حرکت آفتاب میل کنده مانند ساقها آنها باعدم حرکت هوا حرکت شبیه مانند ساس مربع مایل بماهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبهامی رویند و چون حیوان سرد از آن خورد سرش زیاده مسود و خوردن آن بشر باعث نشاط و سرور و مسکرد و گرم است در دوم و در بوست معتدل و در افعال ما سب نبات شراب است و بدر فضلات یعنی بول و بیرون حیض و عرق و مقوی حواس است و طبیخ آن در ازاله هموم و بقری سبل شراب است بدون مسی و بسیار و ایک کی از گلش دهن ابدوار ارد و حلل تحلیل نمر ساند و مقوی حافظه است و عصاره آن جهت قلع نماش جسم مفید است و چهار درم از تخم آن با مطبخ یا با سر گوسفند مقبر با ماه است حتی در سحق صد ساله و مفتح است و رنگ سیار را اسکوز سرخ گرداند بدن را فربه سازد و بومان را زایل کند مصر گرده است و مصلح عسل را کنار سرعوب در دمفاصل ریر بیش باشد رحم است و از عصاره و طبیخ بانجله ده درم و بدل آس آب انگور مطرح با دارچینی زعفران * شراب آس المقس نافع جهت ما لیخولیا و مراد سوداوی * صفت آن بگیرند برگ تر آنرا و بکوبند و آب آنرا بگیرند و در یکمن آب آن بمن نبات سفید داخل کرده به قوام آرند * باب الالف مع الباء الموحده * اباریر بروزن افاعیل ادویه و مصالح طعام است و بعضی گفته اند که اعم است از ادویه و مصالح بر ابازیر حوایج طعام و بدیل زاین دول ادویه شراب است و بسبب آن احسن نوابل و اباریر در طعامها و دیگها نکی از تمر امر است

و بعضی طعام است با آنکه بگردانند آن را صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آن را و سهل کند تقوی آن و هضم نماید
ابزار برا که پلاو مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این هر سه متناسب یکدیگرند پس چون ابزار در آن
اندازند طعم و رایحه بهم رساند قبول میکند آن را طبیعت و رغبت می‌آرد بسوی آن و هضم میگرداند آن را و دیگر سبب
انداختن آن در طعام رفع مضرت کراهت رایحه طعام است با آنکه بگردانند رایحه آن را طیب و بگردانند آن را مشتهی
که دوست دارد طبیعت آن را یا بر دفع مزاج طعام است پس داخل کرده میشود در آن ابزار حاره از برای تعدیل
مزاج و اصلاح آن و میل دادن آن را بسوی اعتدال یا تلطیف و سواری هضم آن است با آنکه بگردانند آن را الطف
و آسان گردد هضم آن و با آنکه بگردانند طعام را الطف و ملطف و مفتح مجاری و صالح است از برای کسیکه جمع
آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب و اغراض حکمیه سر او از آن است که بسیار کرده
شوند در طعام حصه آنکه هرگاه بسیار کرده شد منکر شد آلات غذا را آب الا آنکه مرور میکند غذا در انهار بسیاری
ابزار داخل آن میکنند در کمون کمفت حاره حریفه پس باید که بگردانند سبب عروق و اوردا و امراض صعبه و از این
سبب مناسب مضار کیفیت چون سبب گردانند از کیفیت طعمی سبب مزاج آن شخص زیاده از مقدار آن زیادتی
کن پس اصلح آن است که در غذا داخل کرده شود مگر بقدر آنکه حاصل گردد بآن منفعت از اغراض مذکوره و بعض اجزاء
عرضهای حکمیه است بعلاج است که کسیکه هوائی مالیخولیا و آنرا تعدیل است و تسمیه را باحتیاس از این جهت
استعمال ابزار حاره در این عرض ممتاز که زیاده از عرضهای دیگر باشند و اما ابزار تو معروف در اطعمه و اطعمه مثل
... و سرکه و آدامه و فلفل و دارفلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیره کرمانی و کشنیز سبز و کبر و ماء و عصر و احداث
و کاسنی ماء الحواء و بادیان و زعفران و اسفاناخ و زنجبیل و قرنفل و سویق و ما عمیمه مزاج و افعال و خواص و مضار
هریک در موضعش ذکر کرده میشود انشاء الله تعالی * و اما ابزار ... که جهت ... داخل کرده میشد
پس آن حرجمر است ... و بزرکتان و حب الرشاد و خرف باقلی و زعفران و زنجبیل و دارچینی و زنجبیل
و لسان العصافیر و بزر ... و تودری و ... و سفید و خولنجان و لب حب القرطم و ...
البطن و مانند آن مجانب ... ادویه داخل مینمایند بجهت نافعه از برای ادرار منی * ابراهیمیه طعامی است مرکب مانند
زیرباج الا آنکه بعوض سرکه در آن آب غوره میکنند یا سرکه و اسفرزه داخل مینمایند * صفت آن بگیرند
گوشت بره را قطعه قطعه نموده با نمک زعفران و ... زنجبیل ... آن ... و کف آن را بالتمام بگیرند
پس آن را از آن بیرون آورده با روغن گاو یا گوسفند سرخ کرده با مصالح گرم و بعد از آن آب و نمک بقدر حاجت
داخل کرده زیره کرمانی دارچینی دانه هیل و کشنیز خشک از هر یک قدری در پارچه کتانی بسته در آن اندازند
و بعد از آن آب غوره و یا سرکه ... و ... که ... آن لذیذ گردد ... بادام
شیرین ریزه کرده در آن داخل کرده ... دیگر داده ... با آب و با ... و این غذای معتدل است
مانند زیرباج و موافق معده و کبد است و مقوی قلب و مفرح و با ادویه حاره ... داخل
میکنند از برای باه ... معده و قلب ... که ... آب ... و ادویه
حاره و مغز بادام و گلاب و گوشت مرغ ... مقوی معده و دل و جگر است * ابریشم
بکسر و فتح همزه و سکون باء موحده و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح و ضم شین معجمه بلغت عربی
حریر و قز و بفارسی ابریشم و ترکی ... و یونانی ... و بهندی ریشم و ... نامند و مراد از آن در
ادویه ... آن است که کرم آن را سوراخ نکرده باشد که ... و بهترین آن ... های بزرگ ... در رنگ

زیرا ابریشم است که شکل رطب کوچک فربهی باشد و اینه در آب پخته و پیه ازان کشیده باشند بعربی حریر گویند و
قراسیم نوعی از ابریشم است که کرم آن پیله را سوراخ کرده بیرون رفته باشد و فی الحقیقت برودای این است بلکه
نوعی دیگر است که کرم ابریشم در درختها مثل کنار و توت خانه سازد و پیله سازد و اینه در آفتاب
گذارند تا کرم آن بمیرد و آن را ابریشم خام گویند و ابریشم خام حار و یابس است در درجه اولی و بعضی گفته اند
که معتدل است در خشکی و تری و مقوی قلب به نهایت و از مفرحات است و مفرح بالخاصیت و معین است
و خاصیت آن حرارت و یبوست معتدله آنکه موجب تلطیف و تنویر جوهر روح است پس روح را از آن [illegible]
فرح میشمارد و تقویت ابریشم مخصوص بروحی دون روحی و حالی دون حالی نیست بلکه در همه احوال ملایم جمیع
ارواح است حتی آنکه تقویت روح کبدی میکند که عبارت از روح طبیعی است و روح دماغی که عبارت از روح نفسانی
است و روح قلبی که عبارت از روح حیوانی است و مقوی قوت حافظه و حدت ذهن و باه و جهت خفقان و ضعف
معده و ریه و تسمین بدن است و پارچه حریر مخصوص ابریشمی را جهت رعاف بر کرده خشک نموده بر زانند و
خاکستر آن در زخمی ریزند رعاف را باز دارد و مجرب است و شراب آنکه آن را در آب پخته و با شکر عقد بقوام
آورده باشند شیخ شد اما مقوی قلب نیکو گرداننده رنگ رخسار است و مضر آن ضعف تیراست از مقرض
آن در اشربه و لیکن نافع است از برای جرب و سعفه و سلاق و جرب چشم و قمل و شپش [illegible]
مروارید مجرب معمول است و لباسهای بافته ابریشم و حریر مخصوص گرم و لطیف است و پوشیدن آن ملایم
و نرم و فربه میگرداند بدن را و موجب سرور است لیکن قوت بدن را زایل میگرداند و اصلاحش آن است
که با ریسمان پشم آمیخته بافته پوشند و بافته ممزوج با ریسمان را بعربی ملحم و بفارسی [illegible]
سوزنی باشد و اکثر مشهور بمشروع است باقسام آن مجملی ذکر یافته که لباس ابریشمی گرم تر از کتان است و
موجب [illegible] است و لباس کتان برعکس این است و [illegible] که آن را گرم [illegible] و لطیف است
و پوشیدن آن شپش را مانع است و ساختهای سرد و ریاح و هواهای سرد و حرارت را گرم میگرداند و اصلاحش آن
است که با خطوط سفید بافته لباس [illegible] و از خاصیت لباس ابریشمی آن است که مانع تولید شپش است
در بدن کسیکه آن را بپوشد * بیان طریق استعمال ابریشم در مشروبات گفته اند که بهترین طریق استعمال آن آنست
که آن را [illegible] مقرض نموده در عرق [illegible] و یا جواهر مثل مروارید و کهربا و یشب [illegible] مفرح
قلب [illegible] آب گلاب بر روی سنگ سماق ساییده بکار برند و گاهی استعمال کرده میشود در
ادویه ماکوله مجرب آنکه پیله ابریشم را که ابریشم از آن جدا نکرده باشند گرفته و ابریشم را از آن جدا نمایند
که [illegible] کرده شده باشد و باریک بریان نموده در هاون نقره یا سنگی یا آهنی یا برنجی که اطراف دهنه
آن کشیده شده باشد که ریزهای بریشم داخل ابریشم گردد نکوبند چون در جسمی کوبند پخته گردد باریک
بریان نمایند نکوبند و چون [illegible] گردد باز بریان نمایند و نکوبند تا تمام کوبیده و نرم گردد و از پارچه
سنگی گذرانیده با جواهر صلایه نمایند زیرا که تعریض آن در نهایت و ترکیب دشوار است و اگر درون
کوبیدن [illegible] بریان [illegible] داخل آن نمایند [illegible] کوبیده و بسیار نرم میشود و بعد آنکه باریک کوبیده
شود در پارچه سنگی کرده [illegible] حرکت دهند تا آنچه آرد شود [illegible] روح آن است رفته ابریشم [illegible] نمایند بعد
از آن آن را نرم کرده [illegible] با جواهر سایند [illegible] استعمال نمایند * دیگر از احوال ابریشم آن است که [illegible]
ابریشم خام را ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی باطن آهنی یا کمره کرده در آتش اخگر گذارند [illegible] آهنی [illegible]

بجوش صندل برهم زنند تا قوام یابد پس آن را سوده در معاجین و مفرحات و خمیرها استعمال نمایند بکار برند
دیگر کیفیت که احوال ابریشم مانند احوال صوف است و احوال صوف را حسن بیان نموده اند که بگیرند صوف
ملی را مانند کشد و بعد از بعد انگشت بخشند و زرد رنگ مثل مرج یعنی ملعی ناکرده بر سر آن طبق سفالی که
سوراخی در وسط آن کرده باشند گذاشته و اطراف آن را بگل حکمت گرفته بگذارند بر آتش تا موجب سوزد و علامت
بلوغ آن است که از سوراخ طبق دود سیاه بیرون نیاید مقرر باشد که طریقه اول مروا مجرب است و مجرب معمول
آن خوب استعمال کرده شود در دوا زیرا که جسم نافع است و بعض عمر مجرب آن مستعمل در ادویه موضعه جسم
تفصیل زمان خمیر مایکه اصل عمود در انها ابریشم است *خمیره ابریشم که تقویت اعضای رئیسه
و ارواح بری نماید* صفت آن ابریشم خام مقرض یکصد و پنجاه مثقال ابریشم مقرض پنجاه مثقال طباشیر سفید
ده مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی مروارید ناسفته کهربای شمعی صندل ورق نقره سبب سیر ... حریر مسر
ازهریک نیم مثقال زر طلا سه مثقال سرب سب سیوس سرب سفید ازهریک صد و پنجاه مثقال قند سفید
نیم سیر عنبر اشهب سه مثقال بید مشک قوام آورده یعنی یکصد و پنجاه مثقال ابریشم را در گلاب و
آب باران طلا ناب و سیر آب دو شبانه روز خیسانیده پس جوشانیده بکوبانند صاف نموده تا سه ثلث
بقوام آورده ادویه را کوفته بخته آن سرشته* خمیره ابریشم دیگر نافع از برای تقویت ارواح دماغی* صفت
آن ابریشم مقرض صد مثقال گلاب عرق بید مشک عرق بادرنجبویه عرق گاوزبان ازهریک ... آب سیب
سیرین آب انار شیرین ازهریک یکصد مثقال جوشانیده فرسل دارچینی ورق طلا محلول ازهریک یک مثقال
عنبر اشهب ورق نقره محلول یاقوت رمانی مروارید ناسفته ازهریک دو مثقال قند سفید نیم سیر شربت
قند یکمن عسل مصفی سیر قوام آورده سیر و مرتب نمایند* خمیره ابریشم از مراج آن معمور که ... محمد شاه
ابن سلطان جهان شاه ابن شاه عالم معظم پادشاه بن پادشاه غازی محمد اورنگ زیب عالمگیر کوکا ... برسب
داده مقوی قلب حار است و دافع وسواس و خفقان حادث از اخلاط سوداویه و مفرح و نشاط و سرور آورد
و مقوی جمیع اعضای رئیسه و کلیه و معده است و اصلاح حال کرده نماید و گرمی کوده و عطش مفرط و دا بطش
زایل گرداند و مجرب و منافع بسیار دارد و هیچ ضرر ندارد* صفت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده ... کرده
یکصد مثقال در آب باران طلا ناب دو من و عرق بید مشک گلاب ازهریک مثقال تکمی ... عرق گاوزبان
عرق ... ازهریک ... عرق بید مشک عرق ... عرق گاو گل ازهریک پنجاه مثقال در ... بجوشانند
پس ... آمده ... آب ریخته ... نمایند و بفشارند و اتصال آن را در کرده ... [illegible]
نموده بیان ... عسل مصفی پنجاه مثقال شربت ... که ... شربت سیب ... شربت
ریباس شربت امرود شربت انار شیرین شربت ... ازهریک پنجاه مثقال داخل کرده بجوشانند و کف
آن را بگیرند و بقوام آورند پس بگیرند یاقوت رمانی مروارید ناسفته ... در ... بی ...
کهربای شمعی ازهریک ... مثقال و ... لعل بدخشی و مرجان ازهریک مثقال و ... و ... احجار را با گلاب
بر روی سنگ ... کرده ... نموده ... ورق ... ورق طلا و ورق نقره ازهریک دو مثقال
و ... عسل مصفی حل سازند ابریشم ... گل گاوزبان ... صندل سفید ... گل سرخ
... طباشیر ... ازهریک ... مثقال ...
... ازهریک ... مثقال ... عود ... عرق ... دو مثقال ... مثقال ... خمیره مرتب سازند

زرد زعفران آب خمیره یک مثقال کافور قیصوری سائیده داخل نمایند صفت دیگر بعضی کافور با مشک سرشتی افزوده درم
یاد ر مثقال * خمیرهٔ ابریشم دیگر از اختراع آن مرحوم شیخ ثواب خیابانی شاه راه و الا در زمانی که مرض را
تقویت ربع و توحش و سودا و وسواس نافع و رطوبت معده و مانع تولید رطوبات و دافع خیالات سوداویه و مانع تولید
سودا و احتراق خون و مقوی باه * صفت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده با برده سرپاره خیابانی گلاب عرق
بید مشک عرق گاوزبان عرق نیلوفر از هر یک تکمیل عرق صندل عرق بید بادامی عرق زرد آلو از هر یک
شاب سعد نیم من شهد مصفی شراب به که شیرین شراب سیب اصفهانی شراب امرود شراب انار شراب سفرجل از
هر یک نصف مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی نسبت مرجان مرمری کهربای شمعی یا درمرمعدنی خطائی
از هر یک سه مثقال لعل بدخشی زمرد اعلی از هر یک یک مثقال ریشم ورق طلا محلول زر نقره محلول از هر یک سه
مثقال ابریشم مقرض پاک کرده با جواهر صلایه کرده خمائید در صندل رنبات سد گل گاوزبان کشمش حسل
مصبر صندل سفید گلاب بسود بهمن سرخ بهمن سفید سنبل مصری عنبر طباشیر مقد از هر یک
نیم مثقال جولنجان بودری گلگون تخم در نخمه عود هندی خام بادر نجبویه برست زرد ابریج از هر یک دو مثقال
زعفران مشک ترکی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال و نیم به سوره زر خمیره سازند شربتی از یک مثقال تا
دو مثقال * خمیرهٔ ابریشم دیگر از اختراع آن مغفور محرور المزاج را موافق و دو تقویت قلب و کبد و دماغ
بی نظیر است * صفت آن ابریشم از پیله جدا کرده خام رفیع سیاه مثقال گلاب و عرق بید مشک و عرق
گاوزبان از هر یک دو صد مثقال آب آهن تاب بعد رحاحت یک شبانروز در با ماند و در روز دیگر در سایه دو روز
بخیسانند پس جوشانند تا نصف از آن بماند بعد ابریشم را از آن بر آورده فشارند پس صاف نموده آب انار شیرین آب
به شیرین آب سیب شیرین آب امرود از هر یک سه اوقیه من به دو که مرادوند من شیرین است و من شیر درد شکر
مثقال صرف است ابی شکر سفید از هر یک دو چار یک من شیرین عسل سفید خوشبوی جملگی شیرین شیر
محموع را یکجا کرده بجوشانند بقوام آورند پس تخم مرغ روان کرده کف آن را بگیرند چون دیگر کف ندارد آنرا صافی نموده
بقوام آورند یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک دو مثقال یادرمرمعدنی صافی در مثقال و نیم لعل
بدخشی زمرد اعلی از هر یک یک مثقال صندل سفید گل گاوزبان عنبر گل سرخ سنبل مصری بهمن سرخ بهمن سفید
طباشیر سفید کشمش حسل مصبر از هر یک دو مثقال و نیم ابریشم مقرض نیم مثقال عنبر اشهب زر ورق طلا محلول از هر یک
یک مثقال زعفران یک مثقال و یک دانگ و نیم بخور خوند نیم مثقال مشک نیم چهار دانگ ورق نقره محلول دو مثقال
بدستور معمول مرتب نمایند * خمیرهٔ ابریشم بالنسخه حکیم عماد الدین محمود منقول از خط ولد ارشد او
حکیم محمد با مرموز سمو را بزرگ و فلمی بیرده که این نسخه معمول من است * صفت آن ابریشم خام رفیع اعلی
تکمیل عرق گاوزبان عرق بید مشک عرق بادامی ره گلاب از هر یک من آب سیب شیرین آب انار شیرین آب امرود جمعی
آب به شیرین از هر یک ربع مثقال ابریشم را در عرقیات مذکوره یک شبانروز بس آب ها را در پاتیل نقره بجوشانند
تا ثلث بماند و در حین جوشانیدن اندک که ذکر کرده شود در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و آن کیسه را
بدست فشردن ساری که از حوت صندل باید بمالند یا قوت اندرند تا آنها را داده شود و اندرند این است مصطکی
مسک الطیب از هر یک نیم مثقال دانه هیل دار و نغل از هر یک یک مثقال ارخمی سلانیه مثقال عود قماری
خام عربی ساده هندی از هر یک یک مثقال درونج عقرابی از هر یک نیم مثقال زعفران یک دانگ مجموع را نیم
کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند بعد از آنکه ثلث عرقیات آنها بماند کیسه را نیکو بمالند بفشارند

و همچنین ابریشم را نیز مرد را دور کند پس نبات سفید و قند مکرر از هر یک دو من عسل مصفی شیرین داخل
کرده قوام آورند و از آتش برگرفته عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره یک مثقال زر مشک
خالص یک مثقال مجموع را در آن داخل کرده بهم بزنند تا خمیر شود در ظرف چینی نگاه دارند و اگر خواهند
باشد دو آخر مصطکی رومی زعفران درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید برنگ بل الملک عود قماری خام
دانه هل صندل سفید سوده از هر یک یک مثقال کوفته بیخته داخل نمایند مناسب و اولی است * خمیره ابریشم
دیگر از دواهای اطبا شایع است از برای تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و از برای خفقان بارد و وسواس و توحش
سوداوی و اقسام مالیخولیا و از برای تقویت باه و تسمین بدن * صنعت آن ابریشم مقرض سه صد مثقال یک شبانروز
در یک من و نیم صد مثقال آبی که آهن تافته چند بار در آن سرد کرده باشد بخیسانند پس بجوشانند تا آنکه
رنگ ابریشم را سترده بیرون آورند پس بگیرند گل گاوزبان نیم و نیم مثقال بادرنجبویه ده مثقال در نه
رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس آن را بمالند و صاف کنند و آب ابریشم را نیز و با سه صد مثقال قند مکرر
قوام آورند و بگیرند عنبر اشهب ورق طلای محلول از هر یک یک مثقال و نیم ورق نقره محلول مروارید ناسفته
حل کرده مصطکی رومی از هر یک دو مثقال در آن داخل کرده بهم معجون سازند برهم زنند تا خمیره شود در
ظرف چینی نگاه دارند * خمیره ابریشم دیگر اصحاب ثروت مزاج زنان را نافع است * صنعت آن ابریشم خام سفید
مثقال بگلاب و عرق بادرنجبویه از هر یک یک من آب بید زخاصه یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا آنکه
و بفشارند تا لایه ابریشم بیرون آید که شیرین بهم بر نبات سفید عسل مصفی از هر یک سه چهار رطل بس بر
همه را در آن ابریشم داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و قوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته یاقوت رمانی
زمرد یا در مرسعدی از هر یک دو مثقال و بسد لعل بدخشی یادزهر حیوانی اسطوخودوس از هر یک یک مثقال همه را
بروی سنگ سماق بگلاب حل نموده کهربای شمعی سه مثقال دارچینی عود قماری خام بادرنجبویه زرنباد درونج
عقربی زرنب عنبر الطیب سنبل الطیب بسباسه جوز بوا بهمن سرخ بهمن سفید خراطین [illegible] اسطوخودوس
درج زکی یا در بحر [illegible] ابریشم از یک چهار مثقال ورق طلا [illegible] مثقال عنبر اشهب مشک
خالص از هر یک یک مثقال زعفران دو مثقال [illegible] همه را نرم کوفته بیخته سه حصه نموده یک حصه را نیم مثقال
جند بیدستر داخل نمایند [illegible] از برای کمکداس شراب [illegible] نموده [illegible] در حصه دوم [illegible] مثقال
[illegible] نیم مثقال جرس اول داخل نمایند و حصه سوم را نیز [illegible] نگاه دارند شربتی
از حصه که [illegible] حصه [illegible] و درم [illegible] است [illegible] تا جرس است یکدرم
تا یکدرم * خمیره ابریشم دیگر ابریشم خام از پیله جدا کرده یکصد و پنجاه مثقال بید سفید نبات سفید از هر یک
یکصد و پنجاه مثقال عسل مصفی بیست مثقال گلاب عرق بید مشک از هر یک [illegible] مصطکی قرنفل بادرنجبویه
دارچینی درونج عقربی از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید ده مثقال عنبر اشهب نیم مثقال
ورق طلا دو مثقال ورق نقره نیم مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین از هر یک پنجاه مثقال
و اگر باشد ریواس بدل آب [illegible] داخل نمایند والا [illegible] ابریشم را [illegible]
[illegible] در گلاب و عرق بید مشک و سایر بجوشانند پس [illegible] آنها قوام آورند
ادویه را [illegible] یک مثقال یادورم * خمیره ابریشم دیگر که در تقویت قلب بی
نظیر است و نافع بیمار [illegible] * صنعت آن ابریشم خام [illegible] مثقال گلاب چهار رطل عرق بید مشک در رطل

ابریشم را در پارچه نازک بسته در آب ... ساعت با آتش ملایم بجوشانند پس خوب بمالند و بفشارند صاف نموده با عسل
و عسل از هر یک نیم ... مثقال بجوشانند که کف آن را بگیرند و صاف نموده بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب چهار
مثقال ورق طلا ... مثقال ورق نقره یک مثقال زعفران حل کرده ابریشم مقرض گل گاوزبان طباشیر سفید ... سرخ
عود ماری خام صندل سفید ... از هر یک دو مثقال مصطکی نیم مثقال مروارید ناسفته دو مثقال کهربا مرجان
در مری از هر یک یک مثقال مرمه را بر سنگ سماق صلایه کرده مشک خالص یک مثقال همه ادویه را کوفته بیخته
در قند و عسل بقوام آورده مخلوط کرده برهم زنند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال * خمیره ابریشم
از ساختن مفرح دل و جگر را قوت دهد و خفقان و غشی و توحش را زایل گرداند و نشاط و سرور آورد و سکته را نافع بود
* صنعت آن ابریشم خام ... درم در آب آهن تاب یا طلا تاب بخیسانند پس بجوشانند و بمالند و بفشارند و ابریشم
را دور کرده پس بگیرند ... زبان بادرنجبویه گل گاوزبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب ... گل سرخ ... از هر یک ده
مثقال در گلاب بخیسانند و بجوشانند و بپالایند و اضافه آب ابریشم نمایند و در دیگ کنند و نبات سفید قدر حاجت
داخل کرده بقوام خمیره آورند پس کهربای شمعی مروارید ناسفته بسد سوخته از هر یک دو درم یاقوت رمانی یک درم
همه را با گلاب ملایم نموده صندل سفید بگلاب سوده سه درم ورق طلا ورق نقره مخلوط عنبر اشهب مصطکی از
هر یک یک درم ابریشم مقرض چهار درم زعفران مشک بیخته بگلاب سوده از هر یک نیم درم در آن داخل کرده نیم
معجون سازی برهم زنند با شکر مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو مثقال * خمیره ابریشم دیگر
* صنعت آن ابریشم مقرض یک اوقیه عود ماری صندل سفید ورق نقره عنبر اشهب از هر یک یک مثقال اسد
سنبل الطیب ورق طلا از هر یک نیم مثقال زعفران چهار دانگ آب سیب شیرین آب انار شیرین آب به شیرین آب
امرود شیرین عرق بید مشک عرق گاوزبان گلاب از هر یک پنجاه مثقال نبات سفید همسنگ همه درهم کنند و آبها را
بقوام آورده ادویه را داخل کرده برهم زنند با خمیره کرده و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
* خمیره ابریشم منافع بسیار دارد و در تقویت قلب بی نظیر است * صنعت آن ابریشم مقرض خام پنجاه مثقال
گلاب چهار رطل عرق بید مشک دو رطل ابریشم را شبانه روز بخیسانند پس با آتش ملایم بجوشانند تا دو ثلث
ابریشم ... باز داده شود پس بمالند و بفشارند و صافی نموده بگیرند دو رطل نبات سفید و یک رطل عسل مصفی
داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره
یک مثقال را حل نمایند پس ابریشم مقرض گل گاوزبان طباشیر سفید ... گل سرخ عود هندی خام صندل
سفید از هر یک ... مثقال مصطکی رومی یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال کهربای شمعی مرجان در مری از هر یک
یک مثقال مرمه را بر سنگ سماق بگلاب صلایه نموده مشک ترکی ادویه را کوفته بیخته در قند سفید و عسل بقوام
آورده بسرشند و برهم زنند با شکر مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال * خمیره ابریشم
دیگر که مقوی قلب و دماغ و کبد است و منافع دیگر بسیار دارد * صنعت آن ابریشم خام ده مثقال ... در آب
باران بخیسانند و گاوزبان و برگ بادرنجبویه و بادرنجبویه از هر یک یک مثقال ... مثقال گلاب ... ده مثقال
عرق بید مشک ... بجوشانند پس هر یک را با آتش ملایم جوش دهند تا نصف بماند صاف نمایند نبات سفید
و عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال ... را آنها ریخته با آتش ملایم بقوام آورند و بعد از آنکه کف آن را گرفته باشند
و از آتش برگرفته چهار مثقال ابریشم مقرض و از هر یک گل گاوزبان مروارید ناسفته بگلاب یا عرق بید مشک
سوده عنبر اشهب دو مثقال کهربای شمعی ... برگ بادرنجبویه مصطکی از هر یک یک مثقال عود هندی عودی

خام صندل سفید صندل احمر خالص ورق نقره ورق طلا طباشیر از هر یک نیم مثقال با آب تمر هندی سرشته بکار
برند دو مثقال با گلاب عرق بید مشک بقدر حاجت و اگر از برای مرور المزاج ترتیب دهند عنبر را نیم مثقال
نمایند * خمیره ابریشم حکیم صالح خان * صفت آن ابریشم خام مقراض و نیم مثقال در باشد مثقال گلاب
یک شبانه روز خیسانند بعد روز دیگر بمالند تا لعاب ابریشم برآید پس گلاب را با ابریشمی که در آن خیسانیده اند
بجوشانند بمالند بفشارند و صاف نموده با نبات سفید سه صد و بیست مثقال بقوام آرند و بعد از آن شکر
برهم زنند و گل گاوزبان برگ بادرنجبویه صندل سفید صندل سرخ از هر یک دوازده مثقال جدوار دانه هیل بوا
سنبل الطیب اسطوخودوس عود قماری خام از هر یک سه مثقال زرنباد مصطکی دوازده مثقال عنبر اشهب مشک چینی از هر یک
نیم مثقال ورق طلا ورق نقره طباشیر از هر یک یک مثقال بدستور ترتیب آن بهم رسانند بعد از آن داخل نمایند تا خمیره
گردد و در ظرف چینی نگاهدارند * خمیره ابریشم حکیم محمد رضا * صفت آن ابریشم خام مقرض و نیم مثقال در صد
و هفتاد و نیم مثقال آبی که مکرر آهن را گرم کرده در آن سرد کرده باشند یک شبانه روز خیسانند پس در دیگ
سنگی کرده بجوشانند تا نصف رسد پس چهار صد مثقال نبات سفید داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید حوایج
درونج عقربی مصطکی رومی از هر یک سه مثقال زعفران یک مثقال کوفته بیخته با آن بسرشند و بعد از آن شکر برهم زنند
تا خمیره گردد وقت حاجت نگاهدارند شربتی چهار مثقال * خمیره ابریشم با مومیائی که آن مرحوم [illegible]
[illegible] در آن حالت [illegible] * صفت آن عود هندی عود الصلیب سنبل الطیب مصطکی
رومی دارچینی قرنفل جوزبوا کبابه چینی دارفلفل کبابه هندی [illegible] ادخر ملکی پوست ترنج
بادرنجبویه ابریشم خام مقرض [illegible] دارفلفل از هر یک [illegible] مروارید ناسفته
کهربا از هر یک [illegible] لعل [illegible] درم [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم مشک خالص مومیائی [illegible] عنبر اشهب از هر یک نیم درم
ورق طلا ورق نقره از هر یک [illegible] درم ابریشم خام [illegible] در گلاب [illegible] و آب آهن [illegible]
طلا [illegible] از هر یک [illegible] خیسانند پس بجوشانند و مصفی نمایند با شکر آب [illegible]
سرد کرده [illegible] بمالند و بفشارند بعد آن را در [illegible] عسل [illegible] داخل کرده بقوام
آورده [illegible] با گلاب [illegible] کرده و عنبر اشهب و مومیائی را در [illegible] مضاعف [illegible] در عنبر
مومیائی [illegible] انشاء الله تعالی [illegible] بادام گداخته [illegible]
[illegible] آنکه مومیائی و عنبر را در روغن بلسان [illegible] گداخته [illegible] عسل [illegible]
نمایند * خمیره ابریشم [illegible] * صفت آن ابریشم
خام [illegible] جدا کرده [illegible] گلاب عرق صندل [illegible] عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق
نیلوفر از هر یک [illegible] چهار [illegible] عرق مصفی [illegible]
[illegible] امرود [illegible] ابریشم را با آب باران [illegible]
بجوشانند [illegible] آب [illegible] ابریشم [illegible] بفشارند و آب را صاف نموده [illegible]
داخل کرده بقوام آرند [illegible] عنبر اشهب مشک چینی از هر یک یک مثقال
و نبات سفید سوده داخل کرده برهم زنند پس زعفران یک مثقال بگلاب سوده داخل نمایند [illegible] ورق
طلا [illegible] از هر یک سه مثقال بعسل حل کرده داخل نمایند [illegible]

کهربای شمعی یشب لولوی مرجان درمنی لعل بدخشی زمرد از هر یک یک مثقال تخم ابریشم مقرض گاوزبان
کشنیز خشک صندل سفید عنبر گل سرخ بهمن سرخ بهمن سفید سنبل مصری حب المحلب مصری طباشیر
سفید از هر یک نیم مثقال عود هندی بادرنجبویه از هر یک دو مثقال مانند سراعرابی یک مثقال کوبیده
بیخته با شربت سیب دو مثقال * حمره ابریشم درمنی * صنعت آب ابریشم خام را بسیار جدا کرده
نیم درم آب سیب شیرین مقدار بیست درم سیب سفید تکمه درم اجزا ادویه را با شربت سیب ساییده با مربی پس
بمالند و با لاجورد لیمان را کوبند داخل نمایند و تمام آورند پس بکوبند مرجان درمنی مروارید با شمد
لاجورد مغسول از هر یک دو مثقال عنبر اشهب مد درم عود هندی بر مد الطیب از هر یک تکه رم ورق طلا نیم درم
مشک ربع درمی یک سوریان بعد شربتی یک مثقال با دو مثقال * فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و
عمده در آنها ابریشم است * سفوف ابریشم لولوی از امزاج آن مرحوم مغفور که بجهت بیگان جهانشاهی
ساخته والا کهربا لعشموده مفرح است و سودا را دفع کند و معده را قوت دهد و خون را صافی گرداند و سایع بولند
مرد از بلغم است و اعصاب را قوت دهد و تقویت اعضای رئیسه را عضای ساتل است و مقوی باه * صنعت آن ابریشم
خام مقرض دو مثقال ورق گل سرخ مروارید ناسفته صندل سفید طباشیر سفید گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر
حب الاس مرجان درمنی از هر یک یک مثقال بادرنجبویه یک مثقال و نیم گل مختوم عود قماری خام زنجبیل مشک
ترکی کهربای شمعی عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال حل وارحطابی زعفران ورق طلا ورق نقره مانند سراعرابی از
هر یک دو دانگ علی الرسم سفوف سازند شربتی در درم آب راصبح ناشتا با عرق گاوزبان و شربت سیب شیرین
یا با شراب ریحانی ممزوج با عرق گاوزبان بنوشند * سفوف دیگر مقوی قلب وخفقان حار و رحس را زائل کند
* صنعت آن صندل سفید صندل سرخ طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر مرجان درمنی آمله مقشر از هر یک یک
مثقال مروارید ناسفته دو مثقال زهر مهره خطایی نیم مثقال کافوری لعل بدخشان زمرد اعلی عدسی نیمی
ورق نقره محلول از هر یک نیم مثقال ورق طلا محلول طین مختوم از هر یک ربع مثقالی احجار را جدا جدا بر سنگ
سماق با گلاب و بید مشک صلایه نموده سه مثقال ابریشم مقرض در غایت نرمی با جواهرات حل کنند زن مانعی
نکها را صلایه نموده در آخر باقی ادویه را نیز صلایه کرده بدری صلایه نموده در ظرف چینی یا شیشه نگهدارند شربتی
یک مثقال با گلاب عرق بید مشک و مروی کسب بید عرق بنفشه از هر یک نیم مثقال تخم بالنگو نیم مثقال بر فطونا لیک
مثقال بران پاشیده بنوشند * سفوف ابریشم دیگر نافع از برای خفقان بارد و توحش و ضعف قلب را زائل کند و دماغ را قوی
گرداند و منافع دیگر نیز دارد * صنعت آن یاقوت رمانی یاقوت زرد مرجان درمنی لعل بدخشی عقیق یمنی کهربای شمعی
از هر یک یک مثقال گل گاوزبان الله بیدمشک بادرنجبویه از هر یک یک مثقال تخم برگ گاوزبان دو مثقال زنجبیل مصطکی
عود هندی خام از هر یک نیم مثقال ربع مثقالی زعفران یک مثقال عنبر اشهب مشک نیمی ورق طلا و ورق نقره از هر یک نیم
مثقال ادویه کوفته بیخته جواهرات را بر روی سنگ سماق با گلاب صلایه نموده و ورق طلا ورق نقره را داخل کرده ابریشم
مقرض در نهایت باریکی چهار مثقال با جواهرات بار بر روی سنگ سماق صلایه نمایند در آخر باقی ادویه را با آن ممزوج
کرده بدری صلایه نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند شربتی یک مثقال با گلاب و شربتهای مناسب تناول نمایند
* فصل در بیان شراب ما بکه اصل و عمده در آنها ابریشم است * * شراب ابریشم جهت تقویت قلب جمیع اعضای
رئیسه و قوت ارواح و معده نافع * صنعت آن ابریشم مقرض خام تکمه ریختا نه مثقال گلاب عرق بید مشک از
هر یک دو مساوی سفید شاب سفید عسل مصفی از هر یک صد و پنجاه مثقال مصطکی زعفران ساذج هندی زنجبیل

دارچینی دو و نیم عنبری از هر یک نیم مثقال صندل سفید ده مثقال عنبر اشهب نیم مثقال ورق طلای محلول دو مثقال ورق نقره محلول نیم مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب امرود و اگر آب میوها بهم نرسد رب و یا شربت آنها را داخل نمایند و اگر آنها نیز نباشد ثمر آنها را بانبات و عسل مربی نمایند و ابریشم را خوب نیک ریزه نمایند انگشت ریزه ریزه کرده در گلاب و آب باران و اگر نباشد عرق آب خیسانند را در ته نیم کوفته سوای مصطکی و زعفران و عنبر و ورق طلای محلول و ورق نقره محلول در پارچه کتانی بسته در آن اندازند و یک شبانروز خیسانند پس بجوشانند خوب تا آب نرود و زور نموده بمالند آنرا صاف کرده شکر را داخل نموده کفگیرش را در آن اندازند بجوشانند تا بقوام آید و سفل کفیده را محکم بمالند و شیره را بگیرند و عنبر و مصطکی را در آن داخل کرده پس ورق نقره و ورق طلای محلول و زعفران محلول در گلاب داخل کرده بر هم زنند و فرود آورده بر هم زنند تا نیکو ممزوج شود نگاه دارند * شراب ابریشم ساده از اختراع نواب عمران مآب نعمی حکیم محمد علیم حکیم معتمد الملوک سید علوی خان محمد هاشمی نافع از برای جمیع امراض سوداوی و بلغمی و جمیع امراض قلب و خفقان و امراضیکه بمشارکت قلب باشد مانند ذات الریه و سایر امراض سوداوی قلب و دماغ * صنعت آن ابریشم خام یک رطل در سی رطل گلاب در شبانروز خیسانند و بجوشانند تا چهار رطل بماند پس ابریشم را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و باز یک رطل ابریشم خام ریزه کرده در آن اندازند و روز دیگر خیسانند پس بجوشانند تا سه رطل باقی بماند بمالند و ابریشم را دور کرده سه رطل نبات سفید داخل کرده بقوام آورند و در آخر دو مثقال عنبر اشهب و نیم مثقال مشک تبتی خالص سوده داخل نموده بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود در شیشه چینی کرده بعد سرد شدن نگاه دارند شربتی یک اوقیه با عرق گاوزبان ده مثقال و تخم فرنجمشک یک مثقال سوده و بعض در اوقات گرمی حسب مقدار در عرق گاوزبان شیره کشیده در آن شربت داخل کرده بنوشند * شراب ابریشم دیگر که همان منافع دارد * صنعت آن ابریشم خام بیست و پنج مثقال گلاب عرق بید مشک از هر یک یک و نیم مثقال عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه از هر یک بیست مثقال ابریشم را بشبانروز در عرقها خیسانند و در روز آخر ابریشم را نیکو بجوشانند و بمالند و بفشارند پس بیست و پنج مثقال قند سفید و سی و نیم مثقال عسل مصفی داخل کرده بقوام آورند در انتهای طبخ صندل سفید سوده ده مثقال درونج سنبل الطیب دارچینی مصطکی دانه هیل عود هندی خام سادج هندی زعفران از هر یک یک درم نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و آن کیسه را بمالند تا بقوام آید پس فرود آورده زعفران سه مثقال مشک ترکی یک مثقال ورق نقره محلول دو مثقال داخل کرده بر هم زنند تا زعفران و مشک در آن مخلوط گردد * شراب ابریشم دیگر بالخاصیه نافع از برای تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و دفع خفقان بارد و بادی و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا * صنعت آن ابریشم خام سفید صد مثقال بیک مرتبه صد مثقال آبی که آهن تافته مکرر در آن سرد کرده باشند یک شبانروز خیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد پس ابریشم را نیکو بمالند و فشرده بیرون آورند پس بگیرند گل گاوزبان گیلانی نصف پنج مثقال بادرنجبویه سوده ده مثقال سه رطل آب دیگر بجوشانند تا یک رطل بماند نیم بمالند و اضافه آب ابریشم نمایند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند پس در آخر عنبر اشهب ورق طلای محلول از هر یک یک مثقال و ورق نقره محلول مروارید ناسفته بگلاب حل کرده مصطکی رومی از هر یک دو مثقال در آن داخل کرده بعد از سرد شدن در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند * شراب ابریشم مقوی باه و زهره دل و جگر و احشا و دماغ و فرح دهد و نشاط آورد و نافع است از برای اهل ضعف با والمعدة و ضعف کبد

و بالجمله جمیع امراض بارده را سود دارد * صفت نسخه شیخ داود انطاکی بگیرند ابریشم خام اخضر رفیع
درازه در بیست رطل آب آهن تاب آهنگران یا آنکه کمتر از ده مرتبه آهن تافته را در او سرد کرده باشند تنصیف
بنمایند پس داخل کنند ادویه مصطکی رومی چهار درم خولنجان قرنفل از هر یک سه درم زرنباد و برگ بادرنجبویه از
هر یک دو درم بجوشانند تا در یک آب ربع بماند پس بگیرند بمالند و صاف نمایند و داخل مصطکی با نبات سفید
قوام آرند دانگ بار * صفت این شراب به نسخه شیخ مظفر الدین شفائی ابریشم خام شش درم در آب آهنگران
نه شبانه روز بخیسانند در دیگ سنگی بجوشانند تا به نیمه رسد پس بمالند خولنجان زنجبیل مصطکی از هر یک
سه درم زعفران نیم درم ملایم کرده داخل نمایند با نبات سفید قوام آرند شربتی چهار درم و بعضی از
متاخرین در این شراب در آخر عنبر اشهب و مشک نیز مسحوق ممزوج ساخته با دیگر داخل می‌نمایند
* شراب ابریشم بالمسک بنسخه حکیم عماد الدین محمود شیرازی مذکور در رساله افیونیه مفرح معده قوت دهد
دل را قوت دهد و دماغ و کبد را فایده بخشد و تفریح آورد و وحشت را زائل گرداند و وسواس
سوداوی و مالیخولیا را دفع کند و سدد است علاج تمام کند و وسعت عام دارد تا بر مزاج قلب چون
آشامیدن سودا و مرّی گاوزبان بعد از بسته شود اما این شراب چون ... مقوی باه است و منافع بسیار
دارد * صفت آب ابریشم خام رفیع تکه مثقال صندل سفید گلاب بوی دار مثل پوست زرد اترج مثل الطیب
قرنفل مصطکی رومی با تمام هر ادرخ صلبی از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته نیم کرده کهربای شمعی زرو طلا
ورق نقره عنبر اشهب مشک نیمی از هر یک یک مثقال شربت گاوزبان گلاب عرق بید مشک آب سیب شیرین مصفی
آب امرود مصفی آب انار شیرین مصفی از هر یک چهار رطل شیرین نبات سفید سه سفید از هر یک نیم من تبریز
عمل شیخ حوشنوکت گرفته اند چهار یک طریق ساختن این شراب آنست که ابریشم را با آب باران در من تبریزه
سا بر رحمانید و بجوشانند تا نصف رسد از ابریشم را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند بس گلاب و عرقها
و آب میوها را در آن داخل کرده کسته ادویه را در ان انداخته بجوشانند تا نیمی زیر شود آب رود لعله ... لخته
کسته را مالیده بفشارند که تمام قوت ادویه با رداد شود پس کهنه را بمالند بفشارند و بگلاب شسته آن گلاب
را در مطبوخ داخل نمایند و کسته را دور کنند و قند و نبات و عسل مصفی را داخل کرده قوام آورند و از آتش
فرود آورده عنبر اشهب و مشک را با دیگر نباتکوبند داخل نمایند و ورق طلا و نقره را محلول سوده داخل
نمایند و نیکو بر هم زنند تا خوب محلول شود در چینی نیکو سرد شود در ظرف چینی یا نقره یا طلا که بخور عود هندی و
کسته رحیمی لبان داده کرده خوشبو نموده باشند کرده که بعد از یک طرف خالی باشد نگاهدارند شربتی دو مثقال
آب را با گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و شیره تخم خشخاش نوشند * شراب ابریشم حکیم ملا لاری است * صفت
آن ابریشم خام تکه شش مثقال در شش آب آهن تاب بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث باقی ماند پس ابریشم را
نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و نیکو بنگ گاوزبان هشت درم باد رنجبویه سیخ مثقال زرنب دو مثقال آب
بجوشانند تا نیم مثقال بمانند آن آب را با ابریشم یکجا نمود و هشت مثقال زنجبیل بسرین داخل کرده تا پس ملایم
قوام آورند پس عنبر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته و ورق نقره محلول از هر یک یک
مثقال صاف نموده بر هم زنند تا نیکو محلول شود سرد کرده نگاهدارند و باید دانست که این شراب ابریشم
همان شراب ابریشم مشک است که با قدر نصرون در آو و اسپر خای ساب زرنباد داخل است * شراب ابریشم حکیم
ناصری ارادلاد محمد الله ارحلها ی بلبی نمود که این مرا ... است با کمال رحمه رفع امراض مزارات و اقسام

ما لیخولیا و توحش و دفع سموم نهایت موثر است و مقوی قلب و جمیع اعضای رئیسه است خفقان را نافع است
و معده را و تب دق مجرب باشد که گویا ماخذ این نسخه شراب ابریشم همان شراب ابریشم حکیم عماد
الدین محمود است * صفت آب ابریشم خام اعلی رفیع سه صد مثقال یک روز در عرق گاوزبان و گلاب و عرق
بید مشک و عرق بادرنجبویه از هر یک یک من تبریز که سی صد مثقال تبریزی باشد آب سیب شیرین آب امرود آب انار
شیرین آب به شیرین از هر یک صد مثقال بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بربع رسد و در وقت جوشانیدن
مصطکی رومی سنبل الطیب جوز بوا بسباسه زعفران از هر یک یک مثقال هیل بوا قرنفل عود قماری خام
سادج هندی از هر یک یک مثقال و نیم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در کیسه کتانی کرده در آن اندازند
و بجوشانند بعد از آنکه آب بربع رسد ابریشم و کیسه ادویه را نیکو بمالند و بفشارند و با قدری گلاب شسته در
مطبوخ داخل نمایند از آن بعد ابریشم و کیسه ادویه را در کیسه و مطبوخ را صافی نموده قند سفید یک من تبریز عسل
مصفی دو صد مثقال داخل کرده بقوام آورند عنبر اشهب ورق طلا از هر یک یک مثقال ورق نقره سه مثقال مشک
تبتی خالص نیم مثقال را داخل نمایند اگر قوی تر خواهند مصطکی رومی زعفران ربع عنبر تبتی بمرج
نیم سفید قرنفل عود هندی داخل نمایند بعد از آن شیشه بعد از طبخ داخل نمایند و در نسخه دیگر
مفید و بس بهتر است که نکمیل شده باشد و عسل سه صد مثقال که نیم من تبریز است و نوشته که زعفران را
بجوشانند بلکه بعد از قوام داخل نمایند بجهت آنکه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میگردد * شراب ابریشم
اطبای فارس که بجهت درمان مرض شاه ممالک ایران شاه عباس ثانی صفوی ترتیب داده اند و بعوض
قلب و جمیع اعضای رئیسه و تسمین بدن و تقویت باه و آوردن تفریح و سرور و دفع وسواس و مالیخولیا
و سودا و جمیع امراض سوداوی و تقویت معده و جمیع اقسام ضعف قلب و خفقان را نافع است بغایت نافع
* صفت آب ابریشم خام رفیع تکمیل رشته شده سه مثقال در گلاب و عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و عرق بید مشک از هر یک
دو مثقال عرق بادرنجبویه نیم مثقال بخیسانند قطعه قطعه سفال سفید بزرگی ریزه آب نگه دارند روز چهارم
آن مقدار بجوشانند که نیک عرقها تمام نمایند بمالند و بفشارند و با گلاب و عرق بید مشک قدری شسته که شربت تمام
گرفته شود پس آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود از هر یک نیم من با هم امیزند و قند سفید نبات سفید از هر یک
نیم من شیر و عسل مصفی نیم مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نموده در ظرفها آنها
داخل کرده دو باره تا کمتر کرده بار بجوشانند کف آن را بگیرند و صافی نموده ادویه که ذکر میشود نیم کوفته
در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و دائم کیسه را بدست یا بشست کشیده بمالند و بفشارند که تمام قوت ادویه
شراب بازداده شود و ادویه این است دانه هیل بوا سنبل الطیب عود قماری خام سادج هندی قرنفل درونج عقرب
دارچینی از هر یک نیم مثقال مصطکی رومی زعفران از هر یک یک مثقال صندل مقاصیری دو مثقال و چون بقوام
آید کیسه را بر آورده خوب بمالند و شراب ادویه را بر آورده کیسه را بفشارند و بگلاب شسته آب گلاب را در شراب
داخل نمایند پس از آتش فرود آورده عنبر اشهب چهار مثقال مشک تبتی ورق طلا ورق نقره محلول از هر یک
یک مثقال داخل کرده در ظرف چینی یا نقره یا طلا کرده نگاه دارند در ساعت خوب این شراب را ترتیب نمایند
و چند روز از آن ماحصل این شراب تنها که ساعت خوب باید سر ظرف را گشاده در زیر آسمان نگه دارند در
شب تمام خانه یا بوت ماوی بروی تابش شده با شیرش نمیشود و بسی در مثقال و ماخذ این شراب نیز شراب
ابریشم حکیم عماد الدین محمود است * شراب ابریشم مفرح احمد نادر حکیم یا بی ثواب اشرف شاه سلمان

مفرحی مرموی * صفت آب ابریشم خام سفائی مایل بزردی نیم کوفته و پنجاه مثقال گلاب عرق بید مشک عرق
گاوزبان از هر یک ده و میان عرق نیلوفر یک من یا عرق بادمره نیم من باشد سنبل نیم کوفته و پنجاه مثقال عسل
مصفی پنج مثقال سنبل الطیب عود هندی دانه هیل مصطکی رومی بادرنجبویه هندی دارچینی درونج
عقربی از هر یک سه مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید ده مثقال عنبر اشهب مشک تبتی ورق نقره از هر یک
نیم مثقال ورق طلا دو مثقال آب سیب آب انار مزین آب امرود آب به مزین اگر حاضر باشد داخل
کنند والا شربت را که مثل آن داخل نمودو اگر اکتفا بشربت سیب مزین و ربّ به مزین نمایند نیز خوب است و اگر
مطلق نکنند و نبات و عسل بدل آن کنند مفرح است * طریق ساختن آنکه ابریشم را مقرّض نمایند ریزه ریزه مثل
انگشت و در گلاب و عرقها و آب جداگانه و با آب باران نیز بسایند تا ادویه که نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده
در آن انداخته باشند در وقت طبخ با شربت ادویه تا آنها بار داده شود آنکه صاف نموده نبات و عسل بقوام آورند و
ورق طلا و ورق نقره و عنبر و مشک را داخل نمایند * شراب ابریشم مقوی قلب و دماغ و کبد و معده * صفت آب ابریشم
خام هفت مثقال گاوزبان بادرنجبویه زرشک کابلی از هر یک چهار مثقال آمله مسلم پنج مثقال دارچینی
گشنیز خشک از هر یک ده مثقال اول ابریشم را در هفت من آب صاف بخیسانند هفت شبانه روز و هر روز هفت نوبت
آهن تاکی را بآتش سرخ کرده در آن خاموش کنند پس نیز بسایند تا به یک بار آید مالیده صاف کنند و اجزا را جدا
جدا جوشانیده صاف کرده با نبات سفید دو من تبریزی بقوام آورند پس مصطکی هفت مثقال مشک دو مثقال عنبر
نیم مثقال صندلین از هر یک هفت مثقال زعفران دو مثقال طباشیر دو مثقال عنبر را بگلاب حل کرده مصطکی
صندل طباشیر را نیکو ملایم کرده داخل نمایند ورق طلا و صد عدد ورق نقره یکصد عدد حل کرده اضافه نمایند
و به نیم معجون ساری خوب مخلوط نموده در ظرف نقره یا چینی نگاه دارند شربتی یا دو مثقال * شراب ابریشم
مومیائی از اسقاط آن مرحوم مقوی دماغ است رحال دماغ را نیکو گرداند و سکته بوده باشد مزاج آب مایل
به برودت و رطوبت و ذهن و فکر و حافظه را قوت دهد و نافع بود از برای رعشه و وحشت عارضی و بلادت و بلاهت عارضی
را زایل گرداند * صفت آب ابریشم خام ابلق از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب جداگانه دو شبانه روز بخیسانند
پس نیز بسایند آنقدر که نصف آب بماند و دانه ابریشم را آنقدر بسایند تا جوش آب بار داده شود پس بفشارند و
ابریشم را دور کنند عسل سفید خوشبوی صاف دو رطل را داخل کرده پس بگیرند اسطوخودوس زرنباد بادرنجبویه
دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود قماری خام از هر یک دو مثقال نیکو کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در آن
اندازند و آتش نیم ملایمی در زیر آن کنند و دائم کیسه را بمالند تا قوت آن بعسل بازآید و مره اش کشیده شود
و شراب بقوام آید پس فرود آورده کیسه را نیکو بمالند و بگلاب شسته بفشارند و در آن داخل کرده کیسه را دور کنند
و یک لحظه دیگر آن را بر آتش نهند که رطوبت گلاب بر آید شراب را ضایع سازد پس بگیرند عنبر اشهب مومیائی دارابجردی
از هر یک یک مثقال مصطکی رومی علک الانباط علک البطم را تمیز از هر یک دو مثقال در روغن بلسان حل کرده
در آن داخل نمایند پس مشک ترکی خالص و از خطائی از هر یک نیم مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال ورق طلا محلول
ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال یاقوت ممزوج کرده نیکو برهم زنند و در شیشه نگاه دارند شربتی سه مثقال
* شراب ابریشم از اسقاط آن مغفور * مفتر ساختن که جمع اشربه ابریشم مناسب نافع از برای مالیخولیا این نسخه
اقوی از همه است درین حال نیز مجرب است برای تقویت سرد دماغ و قلب و کبد و تقویت جمیع بدن * صفت آب
ابریشم از پیله جدا کرده خام پنجاه مثقال در گلاب عرق گاوزبان عرق بید مشک عرق بادرنجبویه عرق دارچینی

عرق برنجاسف از هریک یک رطل مثقال سابیده و بعد سابیده پس بجوشانند تا نصف و بعد ابریشم را آنقدر بمالند که عصاره آن
و عرق بهارا در شیشه نگاهدارند پس بگیرند آمله منقی بوست هلیله کابلی درونج زرد ابریسم و زرشک منقی و برنجاسف
بادرنجبویه گاوزبان گل گاوزبان پوست بیخ گاوزبان ورق گل سرخ گل نیلوفر از هریک پنج مثقال زرنباد بهمن
سرخ بهمن سفید درونج عقربی جدوار ابادلیه کبابه صندل سفید گلاب مروارید ناسفته عود هندی از هریک سه مثقال اجزا
را کوفته با ابریشم مرقوم در آب حل کرده آنرا بجوشانند تا به ثلث رسد صاف نموده بعد شکر سفید یک من عسل
مصفی شراب سیب شراب به شیرین شراب ریباس شراب امرود شراب گاوزبان ساده شراب بادرنجبویه ساده از هریک
نیم رطل داخل کرده عرقها را نیز داخل نمایند و آتش ملایم نموده تا بقوام آید پس عنبر اشهب مشک ترکی
وعود از هریک یک مثقال در آن داخل کرده و سرشته کاملا ریزند پس درهم * بدانکه در هر نسخه اربعه
حمیره ابریشم و شراب آنکه مسطور است که ابریشم مقرض را بمقراض بریده انگشتی مقراض نمایند ساییده ابریشم
خرد کرده نموده نه بجای بایدکه ابریشم خام باشد ربا که ابریشم خام مسطور است و طولانی نمایند
ریشه بلکه است چنانکه ذکر شد * عرق ابریشم بالنسبه آن مرحوم سعادت معروف است و نسخه مذکور
اعضای رئیسه تا مقدار است * صنعت آب ابریشم خام زرد کرده نجیا مثقال گل گاوزبان تا در نسخه در نسخه
صندل سفید از هریک * مثقال بهمن سرخ بهمن سفید درونج سادج هندی از هریک پنج مثقال ورق گل سرخ
سفید مثقال ساییده در جمیع دانه هیل از هریک سه مثقال بعد خمیر مشک ترکی و عود عنبر از هریک یک مثقال
آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود گلاب عرق بید مشک عرق ورد جمیع از هریک نیم من شیر ورق بان
یعنی با بید نکنند بعد بید مشک و مقرر عرق کشند * فصل در بیان معجونهائیکه اصل را عمده واما ابریشم است
* معجون ابریشم جهت اصلاح اخلاط سودا و تقویت دل و تفریح و تقویت دماغ را درد و تقویت حواس
و رفع وسوسه و مالیخولیا و تحلیل ریاح غلیظه و رفع هضم نافع گرم در اول درجه
معتدل و خوش با مثقال نافع است و قدر شربتش یاد در هم و سراش معرج نافع است و برای خفقان
و دماغ و صداع سوداوی و توحش و ماليخوليا مزاج سنگ بلغمي را اس معرج جوش را باشد
گردانند و کمال ولادت را بکند * صنعت آن بگیرند ابریشم ابریشم خام خود جوش خب بلغمان
آمله و در نقل از هریک چهار مثقال زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته لعلان بزرگ دانه کهربای شمعی
مرجان سرخ بهمن سرخ بهمن سفید سادج هندی مثل الطیب ماشک مامیران الطیب از هریک دو درم ابریشم
منقی دو درم زنجبیل دارفلفل مشک ترکی از هریک یک درم بادرنجبویه ارهریک چهار درم
بادرنجبویه ملی ... مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره مثقال جواهر را صلایه کرده
با گلاب و ورق طلا و ورق نقره را محلل حل کرده و عنبر را در روغن بلسان با روغن معر بسته گذاشته باقی ادویه را
کوفته بیخته پس بگیرند آب سیب و آب به شیرین سیب یک رطل و آب آمله و نقره با مه و طلا با بعد و عسل
کوره پس بگیرند در نقل بیا مه انسون یا ملکنا و صندل سرخ از هریک چهارده مثقال کوفته در پارچه
کمانی بسته در آن جام سیب مثقال در آب داخل کرده ده روز نگذارند مزور کیسه را مالیده بیفشارند
و اگر هوا گرم باشد و خوف فساد آب سیب باشد کمتر نگذارند با ادویه را در گلاب و عرق بید مشک بجوشانند
و در آخر آب سیب را اضافه نمایند پس بجوشانند و کیسه را دائم بمالند و بفشارند تا بربع رسد صافی نموده
عسل مصفی نیم رطل و نیم داخل کرده بقوام آورند و ادویه کوبیده را آمیخته معجون سازند * معرج ابریشم

دیگر لذیذ مفرح جمیع امراض قلبی را نافع است در حال شرب قلب را جمع قوی نماید * صفت آن ابریشم خام
مقرض خالص ده مثقال زرنباد درونج عقرب گل گاوزبان تخم شبت از هر یک هفت مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک
پنج مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق معمول بك المسك پوست زرد اترج از هر یک سه مثقال
سنبل رومی مصطکی از هر یک سه مثقال بادرنجبویه خشک نعناع خشک از هر یک دو مثقال عود قماری خام عنبر
اشهب مشک ترکی زعفران تمامه از هر یک یک درم ورق النقره سفید در شیر خام حل کرده بقدر درم کوفته
بعسل مصفی و زن سه برابر ممساوی وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال * مفرح ابریشم دیگر لذیذ
مدبر سریع التاثیر مقوی دماغ و قلب است ذهن را ذکی گرداند و حفظ بصر اند و خفقان و ضعف قلب بارد را برودی
زائل گرداند * صفت آن ابریشم مقرض آمله منقی پوست هلیله کابلی پوست بلیله از هر یک ده درم بهمن سرخ
اذخر مکی اسارون اسطوخودوس بادرنجبویه درونج عقرب اشنه حب بلسان مصطکی دارچینی زنجبیل
صعتر فارسی از هر یک پنج درم تخم شبت نسانه جوزبوا زعفران کباب از هر یک سه درم لعل بدخشی
ورق نقره ورق طلا خالص سرخ و زرخطایی مشک ترکی عنبر اشهب از هر یک یک درم و بعسل مصفی سه وزن ادویه
بقوام آورده معجون مرتب نمایند شربتی یک مثقال * مفرح ابریشم دیگر این مفرح سرور می آورد و مقوی
و منقی دماغ از اخلاط رطوبی مقوی معده و نافع است از برای سقوط قوت و رعشه و فالج * صفت آن که بسطر رسیده این است
که بگیرند آنکه تر کرده باشد در آن دمت و قصه و حلیه بمقدار ده رطل پس بگیرند برگ ابیمون بسانه
فادله کبار صندل سرخ صندل سفید صندل زرد از هر یک هفت درم و کوفته در کیسه کتانی کرده باشی درم ابریشم
خام کرده از نیله خام در آب مرد و ریحان باشد و بگذارند تا ده روز پس بجوشانند تا بربع رسد و دائم کیسه را
بمالند تا شیره و قوت تمام ادویه که در آن است بیرون آید پس کیسه و ابریشم را قوت تمام بفشارند و دور
کنند ولعاب سفید آب سیب اصفهانی با شراب سیب اگر زمان سیب تازه نباشد و به ریزند تا بقوام مطلوب آید
پس بپاشند برآن زرنبان و تخم بالنگو از هر یک ده درم و نگاه دارند تا نیکو بویا شد و ممکن میشود ناید که اگر
در این مفرح سنای مکی زرنبان و تخم بالنگو ادویه دیگر را داخل نمایند مگر ددر اذیعات مسطوره ادویه و ادویه
این است بادرنجبویه پوست زرد اترج اسطوخودوس ابریشم حب بلسان دهن بلسان زرنبا درونج عقربی
مروارید ناسفته مرجان برمری کهربا مرد بهمن سرخ بهمن سفید فاقله کبار جوزبوا ساذج هندی ورق الطیب
سنبل الطیب از هر یک پنج درم تخم شاهسپرم تخم ریحان ابیمون اسارون سلیخه قرنفل از هر یک هشت درم ابریشم
مقرض ده درم فادزهر معدنی خطایی سه درم مشک ترکی خطائی و زنجبیل عنبر اشهب از هر یک دو درم
ورق نقره سه درم ورق طلا یک درم جواهر را با گلاب وعرق بهار نارنج صلایه کرده عنبر را در روغن بلسان حل
کرده ورق طلا و ورق نقره را داخل نموده باقی اجزا را کوفته بیخته بدستور معمول آن نمایند شربتی یک
مثقال * ابوخلسا بفتح همزه وضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله والف اسم
یونانی است بعربی حب العول وعس الحمار ورجل الحمامه نامند و بشیرازی تیز برگ گویند که معرب شنگار
است که بهندی عا فر سمعا و خالو سانا مند و گفته اند لا بعربی هرد نوعی از ابوخلسا است و ابوخلسا را
هرطلو و مرطلوی نیز نامند رومی فلومس نیز گویند و بفارسی هوه خوانند و بعضی آن را خوب گویند و آن چهار قسم میباشد
قسم اول نباتی است شبیه برگ کاهو و تارمک تر و با خشونت و سیاه رنگ و ملاصق زمین و ساق مرتعب نرگس اسمر
ودانه آن سیاه و بیخ بقدر انگشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بعداد عرق فالوذج و بعضی لعاب سمون بعا

وتون وخمیر وپای مساه بحسانمه و واو و بوت ر تعربی حمرا نصب بسیار سرخ زردن آن با منقور ریس با چهار سال
باقی میماند گرم وخشک است در اول درجه دویم محلل اخلاط مراری و مالحه و مانع اسهال و مدر حیض و دافع
معده و مجفف و شرب عصاره آن با رطبخ آن جهت زرد شدن و درد جگر و عرق در درد گرده و حصاة و برقان و شهای
کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و باآرد جو جهت حمره که بارسی
باد سرخ گویند نافع و مصلح و مصلحش روغن بنفشه و روغن گل و وقد رسو بهش با در درهم است و حمول آن
با شیر و حمول بحس با ما العسل مسهل جنین و در جمیع افعال شبیه آن قوی الاثر است دیگر با بی را برگ برگ
وحشی برگ گسته بعری شبیه و ساقش دراز وحشی و ثمرش و گلش مایل به سفیدی و زردی و بعضی از تمم اول ریا
و ضمادش جهت حمره و شبیه عرق النسا و نصا و حابس طبع و ثمر مالت را برگ زرد را اول و با خصوص و سلعهای
آن زرد و گلش سفید و بعضی دراز سرخ و بعد طعم برار همه وجهت گرند افعی در وزن دو مثقال از شبیه آن با شراب
بعمر ریس ادویه است و ضماد او بر موضع نهش افعی و بعلوق آن مانع گزیدن هوام است ثمر رابع سمه بعمر بالی
و آن گلش زرد بر و معاش سرخ گرم و خشک است در آخر دویم یک مثقال و ثمر او با عسل آن رو دای خشک بود ما با
جهت حب القرع و ما برکرم امعاء نهایت نافع و ضمادش با شیر با ثمه جوک جهت خنازیر و نفرس و اورام صلبه
و عصاره آن با عسل جهت قلاع و حمول و حلوس در طبیخ آن جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج
جنین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و دفع آثار و علط لسان حسرو با سرکه بر با وضماد آ جهت بثور و منفد و گلش
در جمیع افعال قوی تر از برگ آن است و آشامیدن شبیه و گل و ثمر آن دو مثقال دو مثقال ثعابت مدر حیض و مسقط
جنین رید و مرده را بوخلسا جرو اعظم بعض مراهم است و صاحب خلاصة التجارب دم الاخوین را عصاره
ابوخلسا نوشته * دستور اخذ دهن موحوده که شعره موحوده گویند آن است که آن را در روغن اندازند و آن را بیش
ملایم بجوشانند که شعره سرخ از آن بیرون آید * دهن ابوخلسا جهت درد گوش و دفع ما معه بعمریس در اما اما اما
بطور او حالی نباش حسر و محلل ورمها است * صنعت آن بگیرند ثمر رابع ابوخلسا را و در آب بجوشانند
با مهراسرد بس در روغن بجوشانند با آب برود و روغن بماند صافی نموده در شیشه نگاه دارند و بوسی جاحه
استعمال نمایند * شروطی معتدل شبیه ثمر ثمار از ابوخلسا نافع از برای سوختگی آتش * صنعت آن بگیرند شبیه او را
و در آب بجوشانند با مهراسرد روغن داخل کرده بجوشانند با آب برود و روغن بماند صافی نموده از
شروطی با حاجه استعمال نمایند * شروطی دیگر که مالیدن بر دست تا جهت سال برد جستگی دست و بار موختگی
آتش مفید است * صنعت آن بگیرند ابوخلسا را با مان و شبیه و برگ و بجوشانند و صافی نموده در روغن کنجد
و نمه در بار بجوشانند با نیمه گداخته شود صافی نموده بدری موم کافوری داخل کرده بجوشانند با آب برد
و موم و روغن بماند استعمال نمایند * مرهم موحوده زخمهای بلغمی و اورام و نسیج و تملد و جراحات را
نافع است * صنعت آن موم زرد دو مثقال و در نسخه دیگر چهار مثقال است روغن کنجد با زه شش مثقال گداخته
ابوخلسا محدار یک مثقال کوفته بیخته بعد از برود آوردن از آتش در آن حل کرده و زماون نه سه بمالند
با یکو مخلوط شود نگاه داشته بکار برند * مرهم سحار که آن را مرهم موحوده باشد و این مرهم ابوخلسا است
* صنعت آن روغن کنجد هشت مثقال موم صافی بعد زجاجه موحوده دو مثقال موحوده را کوفته بیخته در
روغن بجوشانند و صاف نموده موم را در آن گداخته بکار برند * مرهم ابوخلسا نافع از برای نسیج و بعد دفا
از جراحات * صنعت آن موم عسل مصفی چهار مثقال روغن کنجد تازه مثقال بلسور و بسر و مرهم ما ربلو

واستعمال نمایند * مرهم سپیدار نافع از برای قروح مزمنه و داء السرطان و جذام * صنعت آن پیه موم سفید از هر یک ده
مثقال سپیدار یعنی مرداسنگ ده مثقال کندر دانه کوفته گل ارمنی از هر یک بیست مثقال بکوبند و مرهم سازند
* مرهم مرداسنگ زخمها را زود با صلاح آورد و گوشت برویاند * صنعت آن مرداسنگ ده درم اسفیداج سفید آب از هر یک
یک درم روغن کنجد ده درم موم سفید سه درم ادویه کوفته بسایند موم را در روغن کنجد بگدازند و مجموع را
در هاون کرده بمالند * نسخهٔ دیگر که همان نفع دهد * صنعت آن دو درم مرداسنگ در سه مثقال موم و پانزده
مثقال روغن گل بسایند تا خوب مرداسنگ دراو داخل شود صاف کرده موم داخل کنند و بمالند تا مرهم شود و
بر زخمها گذارند و بر آن مداومت نمایند * ابهل بفتح اول و سکون بای موحده و ضم ها و سکون لام و بکسر اول و ثالث
نیز آمده * نوعی از سرو کوهی است که آن را الهاعرعار و عرعر و در ترکی اردوج و بفارسی ادرس و ادرس و بیونانی
برانی و اردوس و بصرانی بروتا و برونی و بروتون و برومون و بهندی هوبیر نامند و برد اللان نوات نمر آن است که
آن را ثمرة العرعر و حب العرعر گویند و آن دو صنف است صغیر الورق مثل برگ گز و کبیر الورق شبیه به برگ
سرو و این صنف زیاد است و در حسن بلند تر و بار بلند تر و صنف صغیر در حسن عریض تر و کوتاه تر و برگش
شبیه برگ گز بود و صنف صغیر آن ابهل است و بزرگ بار عرعر که ثمر اسفر سرو کوهی است و بهتر ابهل است
تازه آن سرخ رنگ و رسیده و این سیاه تا بلند شود و بعض رطب و عطریت نمایند لطیف را تا خوب منفعه و اپصه
ولذاعه و حلل و مفتح و منقی و مسقط جنین و ادرار که بعذرات قروح خبیثه مزمنه مسعوقش آن با عسل جهت
زرد رنگ و جرب و ح آن جهت استسقا و ضماد آن و بند سر و ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی خلط و حرارت
و آثار که از قرحه حاصل شد و مرهمی که بعد از به نسبت زخم در عضو نمایند و در روغن جهت قروح ساعیه و آکله و
نمله و اند مال جراحات مفید و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با آب مورد جهت جمود اعصاب و با عسل
جهت جراحات بی دندان و بسوزاند و آکله آن گرم و خشک است در سوم و لعوق آن جهت رفع و دوار و تسکین ربع و ضماد برگ
کوبیده آن در شرابجهت بسام دار و نافع و آشامیدن ابهل نافع است از برای فالج و استرخا و مصر جگر و زردی و
مصلحش حرف و لبن حاجات و حماما و مضر مثانه و جلاب و مصلحش عسل و سیر و بدلش رسن حو اله و وزن آن سلیخه
و در لطیف تربیسن دار چینی و بدلش رسن تا سه ربع است * فصل درد کوچک از ماء ابهل * جوارش
ابهل نافع از برای درد کوه و مبرود حیض و قطع را جاری سازد * صنعت آن بگیرند ابهل را کوبند نرم و با عسل مقدار
بسرشد شربتی از یک درم تا درم هر روز با شراب بخورند * حب ابهل نافع از برای درد دندان خون استعمال کرده شود
بدانکه طبخ حلبه و جماری از لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و روغن کنجد تخم گوم برسته و مار و معقولها ی
ران حکایله و سیر به کار راه روغن سیب و روغن با بونه ما لیده باشد * صنعت آن ابهل دار چینی از هر یک
یک درم سلیخه هفت درم زنجبیل مرصافی زراوند مدحرج سنبل از هر یک یک درم مقل صافی در درم ابرون
یک درم عسل یک آنگ و مر کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم تا دو درم با شراب کهنه * حب ابهل دیگر که
همین منفعت دارد * صنعت آن ابهل ده درم سداب جبلی یک درم تخم مرز را سند چهار درم حلتیت اسی
ذوة الصبغ از هر یک ده درم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم با طبیخ ابهل سکنجبین و دوة الصبغ با در طبیخ
لوبیا رخ با درعه از سداب بر * حب ابهل دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن ابهل دو درم حلتیت سه درم
حلتیت شربت باشد * جرب ابهل در حرف الجیم در جرب انشاء الله تعالی خواهد آمد دهن ابهل نافع از برای
طرش * صنعت آن بگیرند بسته ند دانه ابهل را و دربند زال روغن کنجد با روغن زیتون با روغن زیت هر کدام که

پوست اترج تازه را خشک کرده را بعد از دور کردن زردی سفیدی و دفع تلخی آن اگر باقی مانده باشد نیز ساخته
در آب مکرر و نرم نکوبند و طبخ نمایند با آب و قندری گلاب با معرا شود و آب آن خشک گردد پس قند مصفی و عسل
مصفی با آب و قندری گلاب داخل کرده اضافه نموده تحریک نمایند تا منعقد گردد و اگر خواهند که قندری
آب اترج با لیمو بران در آخر طبخ نمایند باعث لطافت آن شود و اگر خواسته باشند مغز پسته بو داده کوفته
داخل نمایند و اگر پوست اترج نباشد و مربای آن باشد و خواهند که حلوا از آن مرتب نمایند آن را نکوبند نیمه
دستور طبخ دهند و اگر نکوبند و آنچه طبخ دهند که معرا شود بهتر است اگر از پوست زرد اترج خواهند آن را
سفوف کرده بطریقی که مذکور شد پس طبخ نموده حلوا مرتب نمایند * و طریق بو دادن مغز پسته و بادام جهت
حلویات آن است که نا سفوف گندم و با آرد گندم در دیگی برشته کنند بسوزند تمام بو هم رسد که مغز ها
سوخته و زرد آورده پس از سفوف پاک کرده استعمال نمایند * فصل در ذکر ادهان حب الاترج و قشر آن
* دهن حب الاترج نافع است از برای براص طلا کردن و آشامیدن آن بسیج شدن گوشت مرتع المعقود است در اسفا
و ملال قوی ملطف است که بکند تا آن گوشت عفونت آن برد بلدمی بر مجرب است * صنعت آن حب
اترج را خشک کرده سفوف نمایند و نکوبند و در آب نیم گرم کنند آن را بگیرند و جزئی نکوبند تا رو آب آن را در
کرده کفها را با نمک قدری نرم نرم تا آب برد و روغن نمایند صافی نموده در شیشه ها دارند و نیز را محکم
بند نمایند روغن حاجت نگاه دارند * دهن حب الاترج بنوعی دیگر * صنعت آن حب اترج را خشک کرده نکوبند
و بطریق روغن بادام روغن کشند * دهن قشر اترج گرم خشک است مقلل ملین است جهت مراض عصبی و امراض
بارده عصبانی و درد مفاصل و دفع لرزه و دو سپر دیگر کرده عفونت نافع است و مداومت آن با سفیداب جهت رفع
برودت را اسقاط و مداومت آن بر بدن جهت استرخا و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النسا رد گرده و مثانه و جهت
زرد بادی مری و حر سر گرد بدن و رفع ریاح آن جهت رد سر و علل سرد دی ردد سینه و معده جهت درد دندان
و حکاکت آن سیب ارای سرعت او برای صرع و خوب دهن بر اترج را آنکه دارند و طریقه نیکو کرده باشد
انطرون را نمک عسور و دهم تساوی در آن عطوف بهم رسد رو بدن آن نافع است از برای فالج و استرخا
و سستی اعصاب دماغی است و گفته شده که روغن فرا گرفته از پوست زرد اترج حکایت آن در بینی نافع است از برای
مالیخولیا و امراض سوداویه و ردع دماغ و بعضی اطبا گفته اند که روغن پوست زرد اترج نافع است از برای مالیخولیای
حادث از سودای محترق از بلغم یا از سودای طبیعی سوزی کردن یا آن * صنعت آن بگیرند پوست
زرد اترج سبز شده و آن را ریزه کرده در روغن زیتی و روغن خیری از هر یک یک رطل یا در رطل روغن کنند اند انجمه
نه روز در سایه و روز در آفتاب بگذارند پس کنند و پوست سبز شده اترج دیگر داخل کرده و بعد از نه روز در سایه و روز دیگر
در آفتاب گذارند تا سه مرتبه و گر با هفت مرتبه این عمل نمایند بهتر گردد اقوی * دهن اترج مختص از پوست زرد آن
نافع است از برای استرخا * صنعت آن چون پوست اترج زرد گردد پوست آن تیغ زنند و رطوبت های آن را جمع کنند ایضا
دریغ میکنند از پوست آن بر ما حاجت جمع میکنند روغن بلسان را این خواهد گفته که دهن اترج نافع است از برای
برودت اعصاب و استرخا * و صنعت آن که در اکثر بلاد اترج ازین که بوده باشد و بگیرند روغن آن را بلند تر که
نمر اسد پوست آن را و بسکه بر درخت باشد و بگیرند ایضا و از تیغ میکنند از بالای پوست آن و جمع کنند بعد آن ی
گفته که دهن اترج نافع است از برای فالج و استرخا * صنعت آن است که بگیرند روغن زیت یا روغن خیری از هر
کدام دو رطل یا از هر یک یک رطل بگیرند پوست زرد بالای سبز شده اترج را که سالم باشد سفیدی و زرد آن اندازند

و مربه زرد پوست اترج را بدل کنند نامه مربه بانیج مربه و قومی میگویند پوست اترج را در روغنی که سر باشد
و داخل میکنند در آن روغن و گلاب و میپزند آن را با نبات ملایم با آب پوستهای سرسفید سود و چون آنچه در آن
است بیرون آید در آن روغن پس فرود آورده بگذارند تا فرو نشیند پس صافی نموده داخل میکنند مثل ترکی
و مثل اصلی و بکار می برند و قومی فرا میگیرند قطعه شده و در روغن کنجد فرو برده میمالند در اترجه رسیده که در درخت
باشد در روزی سه مرتبه و همچنین تا چهل روز پس آن را از درخت چیده ملعقه نموده با طلا آن را برآید آنچه
بیرون آید از آن روغن جمع میکنند و قومی کنجد را در پوست زرد اترج میکنند و چند حبه در گل با ... که
پهلوی جسلی و با زگل بل کنجد را برورده میکنند بادام را در ... حبه زرد ... میکنند پوست اترج
را چند مرتبه تا بگیرند کنجد بوی آن را پس از آن کنجد روغن میگیرند و قومی بجای پوست اترج بهار
اترج را بر روی کنجد کرده چند بار مکرر میکنند تا کنجد بوی بهار اترج را بگیرد و مطلق بوی کنجد معلوم نشود
پس از آن روغن میگیرند و قومی میگیرند اترج را که رسیده باشد و ... محکم باشد و مثل ... در روغن
میگذارند و زرد نگر برمی آورند از آن روغن و میسرانند آن را برآید که روغن آن بیرون آید و خلاصه برند
با آب که بیرون آید ... آن در آن روغن و جمع میکنند از آنچه ممکن باشد جمع کردن آن ... میکنند
طریق را بمثل ... بوی ... را در آن طرف نگاه میدارند و این روغن
عطری خوشبوی لذیذ نافع از برای دماغ و اعصاب دماغی است و قومی برمی آورند دهن و از حب اترج همچنانکه
برمی آورند روغن از مغز بادام و مانند آن و بعضی شراح قانون مثل صاحب ... و شریف و نیز همچنین گفته اند
که دهن فرا گرفته از تخم زرد اترج ... دهن فرا گرفته از حب اترج نافع است از برای فالج و استرخا
و برما و از برای بردن اعصاب طلا کردن ... و فرا ... گفته میباشد که دهن قداح اترج و دهن
... اترج و دهن حب اترج هر سه نافع اند از برای فالج و استرخا ... و مع ادویه اخری * و دهن برا
گرفته از تخم زرد اترج نافع است از برای لقوه آشامیدن آن ... مکالیدن آن در مشام اعصاب و از برای
ارتعاش ... نافع است آشامیدن و ... آن از برای اصلاح ... اعصاب * رب اترج در فعل اوی از رب حصرم
است و جهت علت صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و از برای ام الصبیان آن صرعی است که حادث میگردد
صبیان را با تب حرارت * صنعت آن اگرچه در روب شرط نموده اند که آب خالص آن را بجوشانند تا دو ربع رسد
ولیکن گفته اند که در بعضی ... را بهارت را گرفته ... قدری ... ضرور است داخل نمودن تا بقوام
آید و رب اترج از آن جمله است باید که در آب اترج که ... بقوام نمی آید ... آن با قدری زیاده
نبات سفید داخل نمایند و با آتش ملایم بجوشانند تا دو ربع رسد و فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا
زجاجی نگاه دارند و در ... نگاه دارند * سکنجبین اترجی قاطع صفرا و تسکین غلیان خون و عطش و اکثر امراض
صفراوی و دموی را نافع * صنعت آن بگیرند ... شکر ... با عسل ... هر کدام که
خواسته باشند و با ربع آن سرکه انگوری ... و سرکه ... بقوام آورند و کف آن را
بگیرند پس آن را از آتش ... آب اترج ... داخل کرده بجوشانند تا بقوام
آید پس فرود آورده سرد گرده نگاه دارند * سفوف اترج ... که از ... مصلح ...
گرده ... است ... از برای فالج و استرخا ... بعد از ... * صنعت
آن پوست زرد اترج ... تفاح ...

بعضی گفته‌اند از حبسی ملیسه در دماغ از هر یک سه مثقال جدا از حبابی حرب سنبل ترکی عمرا صب جمله سر
از هر یک نیم مثقال ورق طلا کاذ نوش از هر یک چهار دانگ جو بوا زراوند طویل سعادة مصطکی از ساله بادیان
خطائی زنجبیل تخم سداب کبر باشد روس عود هندی خام سنبل الطیب دهن بلخ فارا سا تر سما لموس
اسطوخودوس از هر یک یک مثقال زعفران در مثقال خارل خوصی بابونه مثقال کوبیده مورد مثقال
آب واضح باده مثقال عرق بادرنجبویه نوشند * عمل ورسمان ادویه حماض اترج وورق آس * شراب آس
نافع است برای ضعف معده و خفقان * صنعت آن بگیرند برگ اترج تازه یک دو من را از غبار پاک کرده خرده
کمانی با عرق آن و شراب چه‌ورق هشت رطل در آن داخل کرده یک هفته بگذارند در جای گرم پس صاف نموده
دو رطل عسل کف گرفته در آن اندازند و بر آتش نرم بدهند تا به قوام آید و در ظرف چینی نگاه دارند و
وقت حاجت بکار برند * شراب حماض اترج مسکن و مبرد و مطفی حرارت نافع است برای خفقان حاره و سوزش
و حرارت معده دافع صفراوی و مسکن عطش و دافع سموم است و نافع است برای اصحاب صداع مری و صفراوی مزاج
و اسهال را سبب طبع باشد و مقوی شهوت طعام و نافع خفقان حار است الا آنکه مضر است سینه و زبده سبب خصوصی
که دارد و مقوی معده و جگر و قلب حار است و نافع است برای صداع مشارکت قلب و مقوی مزاج صفراوی قلب
و جمیع افعال حماض اترج را دارد و مشارک آن دارد * صنعت آن بگیرند آب اترج و با دو قلب آن شکر بقدر
دو ردیف بیره تا سکی بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهند بجای شکر عسل مصفی باید و شراب انگوری کشند
و بعضی اطبا آب اترج و سرکه را بالمناصفه میکشند و گفته‌اند که شراب اترج بهترین اشربه است از برای تسکین
صداع خماری خصوص و میکه با گلاب یا عرق کفری بنوشند و شراب اترج که از برای صداع نوشند باید بی
قند است ونیم مثقال آب اترج * وعرق کفری که با این شراب مشهور است آن است که کفری یعنی غلاف طلع نخل را
ریزه ریزه کرده بر آن گلاب عرق کشند و سرکه در این شراب اترج از برای اصحاب صداع بلغم مه باد را زیاده است
باید چهار یک من شربی عرق کفری با گلاب و سرکه این شراب نافع است صداع حادث به مشارکت قلب سبب علة
مرة صفرا از مزاج آشامیدن شراب حماض اترج بعد از رفع نافع است از برای صداع دموی بیم آشامیدن آن نافع است
از برای دوار حادث از ضعف قلب و سقوط قوت چنانکه این مرد دوار عارض میگردد بادهمی را فرمی گفته که شراب
اترج نافع است از برای دوار صفراوی بجهت آنکه حماض اترج جنس ابخره را بر میکند بسبب عصر و جمع
آن طریق بخار را بسبب قوت قابضه که آن را میباشد * نسخه دیگر آن که مقوی قلب حار و نافع است از برای خفقان حار
و صفرا تسکین دهد و ماده را از قوت و منع ابخره حادثه از بقیه شراب که در معده مانده است از صعود بسر میکند
بسبب آنکه مقوی فم معده است و شراب منع تصاعد ابخره میکند بسر میکند * صنعت آن آب اترج تازه مثقال
قند سفید تکمیل بقوام آورند شربی یادر او سه فرمی گفته که آشامیدن آب بالعاب نافع است از برای صداع حرز
تا نصف طبیعت باشد * شراب ورد اترج یعنی جمر آن مقوی قلب و دماغ است و نافع است از برای مالیخولیای مراقی که
با شرب معده ریاح و باخ بارده باشد باشد * صنعت آن برگ اترج نوک یا پوست از هر یک تازه عدد برگها را تمام
از غبار پاک کرده در شراب ریحانی بارده رطل بارده روز بجوشانند پس صاف نموده چهار رطل عسل
مصفی داخل کرده در آفتاب گذارند و با در گیس است کشند و این بهتر است و یک هفته بگذارند پس در
شیشه کرده نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند شربتی نیم رطل * شراب حماض اترج مقوی قلب و دماغ است
و نافع است از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا احمر این شراب نافع است از برای مالیخولیای مراقی

ما ولیهای حب از تحتانی بلغم مر اما مشده شود با شراب اسطوخودوس بخصوص آنکه شراب اترج تقطیع بلغم
میکند و شراب اسطوخودوس با آنکه در نهایت نفع است از برای این مرض مالیخولیا مصلح شراب اترج است و سر شراب
اترج مصلح شراب اسطوخودوس است * صنعت آب آب اترج یک رطل نبات سفید یکمن با آتش ملایم در دیگ سنگی بقوام
بقوام آورند * شراب اترجی موافق نسخه بلد ماجهت ضعف دل و خفقان ضعف معده بغایت نافع است * صنعت آن برگ
اترج تازه عدد در شراب کهنه با حمه وری بقدر بیست که ... و تازه ... است ... ساید
بس صاف نموده باشد و تازه ... عمل کف گرفته بقوام آورند بعضی از پوست اترج ... ... در بیت
... بعضی یک رطل پوست اترج را در دو بیست و تازه ... آب ... جوشانیده صاف کرده با ... رسد
و یا یک رطل عسل بعضی بقوام آورند * فصل در ذکر عرقهای پوست زرد اترج * عرق پوست زرد اترج ساده
که مقوی قلب است و معده و دران تریاقیت قوی است و رطوبات باسده را دفع کند * صنعت آن بگیرند پوست زرد اترج
... در چهار من آب بفرع و انبیق عرق بکشند یا بآن طریق که حمیکه در سر دیگ ... ... طاسی دران بعد
از آنکه آب و پوست اترج را در دیگ کرده باشد پس سرپوشی معکوس بر سر دیگ نهند که به ... آب در اندرون
دیگ باشد و اطراف آن ... و در میان سرپوش آب سرد بر کنند آتش ملایم ... چون آب گرم شود بردارند
و آب سرد تازه داخل کنند و چون دانند که طاس پر شده سر دیگ را باز کرده آنرا بردارند اگر دانند که در پوست ...
... است ... آب داخل کرده تکرار عمل نمایند ... این عرق ... بسیار ... گاو زبان
باید سفید ... که ... فارسی ... بعد ... آن عبارت
از ... است که ... حلقه ... و از اطراف آن ریسمانها برآورده شد با چهار و آن حلقه را در وسط دیگ
آویزان کرده و ریسمانها ... دیگر بر گردن دیگ ... آن ریسمانهای اطراف حلقه را از اطراف ریسمانیکه بر گردن دیگ است
بسته و در میان آن حلقه طاس ... و یا غیر آن طرفی ... سرپوش ... که آب در آن باشد
باد ران عرق بچکد * عرق پوست زرد اترج مرکب که در تقویت اعضای رئیسه و دفع امراض سوداویه بی نظیر است * صنعت
آن پوست زرد اترج با درونج ... گاو زبان ... صندل سفید ابریشم ... نعناع ...
... ... دارچینی ...
الطیب ... صعتر فارسی ... اسطوخودوس ... مثقال ...
... ... گاوزبان عرق بادرنجبویه گلاب از
هر یک ... کرده ... عرق کشند * عرق پوست اترج شکری که در نهایت تفریح است * صنعت آن پوست
زرد اترج ... شکر ... آب ... کرده ... کرده ... است ...
پس ... خوش خوردن ... و ... برآورده ... اند و بعد از آن باده مر
دیگر پوست زرد اترج عرق کشند را گرده ... داخل نمایند بهتر است * عرق بهار اترج ... عرق بهار نارنج
است و از آن ضعیف تر * فصل در بیان اقراص و بلادی حماض اترج * قرص بلادی حماض اترج نافع است
از برای اصحاب ... * صنعت آن بگیرند ... سفید و بقوام آورند و آب اترج ... آنکه آب ... یعنی ...
... داخل کرده ... و ... استعمال نمایند * رنگ دیگر شکر سفید را بقوام آورند
... ... آب حماض اترج ... داخل کرده اند کی
آتش ملایم ... شکر سفید گردد ... قرص ... کرباس ... ... چون

نیمی سفید از سفیدی ملیله در ماء الزموتیه سه مثقال عنبر اشهب خطائی مشک تبت ترکی همراه بجمله مثل سم
از هر یک سه مثقال ورق طلا کاغذ نقره از هر یک چهار دانگ جوهر مروارید ناسفته صاف از ماء
بطائی ریحان پخته گشته باشد ریش عود قماری خام مثل المصب و بط بلیغ فا ما ترتیب
اطرح در مس از هر یک یک مثقال عنبر قارصی دو مثقال خارک حوری ماتره مثقال کوبیده بخته زرور بیست مثقال
آب را صبح یاده مثقال عرق بادرنجبویه بیامیزند # فصل در بیان اشربه حماض اترج و ورق آن * شراب اترج
نافع است برای ضعف معده و خفقان * صنعت آن بگیرند برگ اترج تازه هشتاد درم و یک بار ازغبار پاک کرده خرد
کنانی با عرق آن و شراب حمور بیست رطل در آن داخل کرده بکفچه بگذارند در جای گرم پس صافی نموده
دو رطل عسل کف گرفته در آن اندازند و برهم زنند و بعد روزی چند بکشند و در ظرف چینی نگاهدارند
نوبت حاجت بکار برند * شراب حماض اترج مسکن و مبرد و مطفی حرارت نافع است از برای حمیات حاره دمویه
و صفراویه و دافع صفرا و مسکن عطش و رافع سموم است نافع است از برای اصحاب صداع دموی و صفراوی مرکب
انسان را لیست طبع باشد و مقوی شهوت طعام و نافع خفقان حار است الا آنکه مضر است بسینه و ریه بسبب خصوصی
که دارد و مقوی معده و جگر و قلب حار است و نافع است از برای صداع مشارکت قلب و مقوی مزاج صفراوی قلب
و جمیع افعال حماض اترج را دارد و مضار آن بدارد * صنعت آن بگیرند آب اترج و با دو قلب آن بسایند
و در دیگ مس با سنگی بجوشانند بقوام آید و اگر خواهند بجای قند عسل مصفی باد و شراب اینگونه کنند
و بعضی اطبا آب اترج و سرطی را بالمناصفه میکنند و گفته اند که شراب اترج بهترین اشربه است از برای تسکین
صداع حاری خصوص و مسکه با گلاب یا عرق کلوری بنوشند و شراب اترج که از برای صداع نوشیدند بلی بس
مد است و نیم مثقال آب اترج * و عرق کفوری که با این شراب صحیح ترند آن است که کفوری یعنی غلاف طلع نخل را
ریزه ریزه کرده بطریق گلاب عرق کشند و سرطی در بین شراب اترج از برای اصحاب صداع بلا ارصمه باد ارجمه است
ما بک چهار ولد من نیر عرق کفوری با گلاب و نیز این شراب نافع است صداع حادث بمشارکت قلب بسبب علت
مزه صفرا را بمزاج را آسا معدل شراب حماض اترج بعد از وصف نافع است از برای صداع دموی و بر آسا سید آن نافع است
از برای دوار حادث از ضعف قلب و سقوط قوت چنانکه این و منزد را بعارض میگردد. بامس را فرسی گفته که شراب
اترج نافع است از برای دوار صفراوی بجهت آنکه حماض اترج حس آن ابخره را سد میکند بسبب عصر و جمیع
آن طریق بسیار راست دون قانصه که آن را منسامند * نسخه دیگران که مقوی قلب حار و نافع است از برای خفقان حار
و صفرا بشکند ماده را قوت قلب و منع ورود ابخره حاده از معده سراب که در معده مانده است از صعود بسر میکند
بسبب آنکه مقوی فم معده است و شراب منع تصاعد ابخره مرتبه بسر میکند * صنعت آن آب اترج تازه مثال
قند سفید بکمس بر ام آورند سرطی باد ارسه ترسی گفته که آسامند با آب بالعاب بزرقطونا نافع است از برای صداع حوره
مانع ضعف طبیعت باشد * شراب ورق اترج یعنی جمران مقوی قلب و دماغ است و نافع است از برای مالیخولیای مراقی که
با بردت مزاج معده یا آن ریاح بارده یا حمد باشد * صنعت آن برگ اترج برگ بانبول از هر یک تازه عدد برگها را تمام
از غبار و خرده پاک کرده در شراب ریحانی بادرده رطل با رده زرور مقوالی بخسانند پس صافی نموده چهار رطل عسل
مصفی داخل کرده در آفتاب گذارند و با درزد زیرگین اسب دفن کنند و این بهتر است و بکفچه بگذارند پس در
شیشه کرده نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند تا سرطی نیم رطل * شراب حماض اترج مقوی قلب و دماغ است
و نافع است از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا و احتراق خون و اما شراب اتعاد بیه است از برای مالیخولیای مراقی

مالیخولیای حادث از احتراق بلغم هرگاه آشامیده شود با شراب اسطوخودوس جهت آنکه شراب اترج تقطیع بلغم
میکند و شراب اسطوخودوس با آنکه در نهایت نفع است از برای این قسم مالیخولیا مصلح شراب اترج است و نیز شراب
اترج مصلح شراب اسطوخودوس است * صنعت آن آب اترج یک رطل نبات سفید یک من بآتش ملایم در دیگ سنگی بقوام
آورند * شراب اترجی موافق تجربه‌ی ما جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است * صنعت آن پوست
اترج تازه عدد در شراب کهنه یا جمهوری بعد از بیست که مرضی طبع شد و شش‌تاده مثقال است هفت روز بخیسانند
پس صاف نموده باشند و شش‌تاده مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند و بعضی از پوست اترج بدستور مسطور بر بست
صد مثقال و بعضی یک رطل پوست اترج را در دو نیمه و شش‌تاده مثقال آب جوشانیده خوشانده صاف کرده با یک رطل قند
و با یک رطل عسل مصفی بقوام آورند * فصل در ذکر عرقهای پوست زرد اترج * عرق پوست زرد اترج ساده
که مقوی قلب است و معده و در آن تریاق قوی است و رطوبات مانعه را دفع کند * صنعت آن بگیرند پوست زرد اترج
یک من در چهار من آب بعرق و اسمی عرق بکشند از این طریق که جهنیکه در سر دیگ تنگ نهند و طاسی در آن نهند
از آنکه آب و پوست اترج را در دیگ کرده باشند پس سرپوشی معکوس بر سر دیگ نهند که دهنه و نیچهٔ آن در اندرون
دیگ باشد و اطراف آن را خمیر گیرند و درمیان سرپوش آب سرد پر کنند و آتش ملایم دهند چون آب گرم شود بردارند
و آب سرد تازه داخل کنند و چون دانند که طاس پر شده سر دیگ را باز کرده آن را بردارند اگر دانند که در پوست هنوز
خوشبویی است قدری آب داخل کرده تکرار عمل نمایند بهتر آنست که از این عرق با قرعه و انبیق نکشند بسبب آنکه گاو زبان
با قند سفید بجوشانند تا آنکه جهنیکه [illegible] فارسی و هاون [illegible] آن عبارت
از ریسمانی است که مثل [illegible] حلقه بسته و از اطراف آن ریسمانها برآورده شد با چهار و آن حلقه را در وسط دیگ
آویزان کرده و ریسمانهای دیگر بر گردن دیگ بسته آن ریسمانهای اطراف حلقه را از اطراف ریسمانیکه بر گردن دیگ است
بسته و درمیان آن حلقه طاس و یا غیر آن ظرفی بگذارند محاذی نیچهٔ سرپوش بلکه باید که نیچهٔ آن در آن باشد
تا در آن عرق بچکد * عرق پوست زرد اترج مرکب که در تقویت اعضای رئیسه و دفع امراض سوداویه بی نظیر است * صنعت
آن پوست زرد اترج بادرنجبویه گل گاوزبان [illegible] صندل سفید [illegible] ساده [illegible] نقاح [illegible]
از هر یک ده مثقال ورق نقره [illegible] ده [illegible] سرخ [illegible] دارچینی درونه
الطیب [illegible] فارسی [illegible] اسطوخودوس ابریشم خام از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] انگوری خالص گاوزبان عرق بادرنجبویه گلاب از
هر یک [illegible] کرده بدستور عرق کشند * عرق پوست اترج شکری که در نهایت نفع است * صنعت آن پوست
زرد اترج دوازده [illegible] شکر [illegible] آب [illegible] کرده در [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و بعد از آن باده
دیگر پوست زرد اترج عرق کشند و [illegible] کرده [illegible] داخل نمایند بهتر است * عرق بهار اترج بدستور عرق بهار نارنج
است و از آن [illegible] * فصل در بیان اقراص و نقل حماض اترج * قرص نقل حماض اترج نافع است
از برای اصحاب [illegible] * صنعت آن بگیرند قند سفید و بقوام آورند و آب اترج بمقداریکه آن را ترش [illegible] و
چاشنی‌دار گرداند داخل کرده در [illegible] بریزند و [illegible] و استعمال نمایند * رنگ دیگر شکر سفید را بقوام آورند
و [illegible] بقدر حاجت آب حماض اترج [illegible] داخل کرده [illegible]
آتش ملایم [illegible] چون [illegible] سفید گردد [illegible] بر روی کرباس [illegible] و چون

رد سرد بود ازبلدان را ضمیمی بسیار حاصی داریاشد * فصل در بیان مربای اترج * مربای ترنج
ورد از ترش شیرین اتر ج کمی بارد و مفرح است و مشهی طعام * صنعت آن پوست زرد اترج را پاک تراشیده پارچه
وکوچک بریده در آب نمک شور بیندازد تا در کمال سختی گردد در آب ریحون گندم یا ابریق باد رکه آن حمل خوش
داده مرتبه مرتبه چند نیامد تا شیرین شود پس در آب خالص جوش کمی داده تمیمه در آب آهک نگاهدارند تا خشک
شود پس تمیمه در آب خالص پس در شیره نبات باشد پیمانه ای پس ملایم طبخ نمایند تا غلیظ شود اگر
در آخر بدری گلاب داخل کرده حمل جوشی داده فرود آورند میکردد ابوی خوشبو اگر در شیره جوش بدهند بلکه بعد
از طبخ آب آن را فشرده وازآن ارحه صافی آب آن را خوب نموده شیره نبات بستند با بند با عسل تمام و غلیظ
گرم برآن ریزند و نگاهدارند تا شیره در آن جذب گردد و رطوبت خود را در آن شیره پس دهند پس آن شیره را گرفته
ازجوش داده گرما گرم برآن بریزند باشیره تازه بگیرند برآن بریزند تا آنکه دیگر رطوبت پس ندهد و شیره را
زمین نکند مراست و نکشد و بروخوشبو برخواهد بود * مربای آنست که مقارب از گوشت اترج است بعبارت
فارسی و شما اترج بعبارت عربی حماضه ذکر یافت نافع است از برای تقویت معده و دل * صنعت آن نگیرند
پوست ناک رانک جوشی داده آب آن را بریزند تا تلخی کمی که دارد دور شود پس در آب طبخ دهند تا مهر شود
از آب برآورده بفشارند که در آن آب باقی نماند و پارچه پارچه با کره حل کنند و در شیره نبات بفشاند تا عسل
مصفی مربی سازند و اگر بدری گلاب در آخر داخل کرده حمل جوشی داده فرود آرند بهتر است * مربای اترج
بگیرند اترج درست را از سنگ پاک کنی و بمالند که بدری از سر زرد آن پاشیده گردد پس پارچه پارچه نموده دو سه
ساعت در آنکه در آن بدری را خاشیده حل کرده باشند نگاهدارند تا تلخی آب را زایل گردد پس برآورده با آب
خالص شویند اگر شیرین شد بهتر والا مرتبه دیگر در آب راح پاره حمل ساعت نگاهدارند پس در آب آهک نگاهدارند
و برآورده بآب سمه طبخ نمایند و مهاپارند و اگر پارچهای آن را خارهای بسیار بزنند که از روی دیگر آن بگذرد
و در آب شیرین بد سادر ونگاهدارند رو دو سه ساعت آن را اسد بد نمایند شیرین شیرین میگردد و بجوش دادن
در آب شیرین خالص مکرر و مرمرتبه بدل نمودن آب شیرین تلخی آن را زایل میگرداند پس نظر بین مطبوخ و مربا
نمایند واگر اترج درست را خواسته باشند شیرین کنند پوست زرد آن را از سنگ یا بدری ساییده در آب راح بخصا بند
پس در آب خالص بد جوش داده آب آن را دور بریزند و سه مرتبه چنین کنند پس زمانی در آب آهک نگاهدارند
تا خشک گردد پس تمیمه ریحه مزد اترسیب دهند واگر در آب راح گداخته و بیتای جوش آب گرم نشویند
بهتر است زیرا که تلخی باشد و پس هم در شیرین کردن مبالغه نمایند در تمیمه آنها اترج در آن نمایند * مربای اترج
به طمع سمر دفع زهر و شکری * صنعت آن بگیرند اترج پاره پاره را پارچها پاره پاره کرده برسی آن را دور کنند و در
تغار سفالی لعابدار در آب مذاب ریمل بد مفید خصا بید پس تکفنه دیگر در آب شیرین تعمر بمک خصا بند
تا رنگس بغیرند و منعقد گردد و در طاهرس تر زنگ یا ملس شود پس آب را بشویند و در آب شیرین تا شوری در آن نماند
دونگ تا کمره کنند و عمل نیکو بد خوب و از آب در خود بشود آن را در بد آهک از که از روی پوست اترج رنگ دو بماند
که پارچهای اترج را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند تا شیرینی در جوف آن نفوذ کند و مستقیم باشد مقدار دو سه
ساعت بجوشی پس آب اترج را از آب عسل برآورد و بدل سبب برروی کرباس نوی پهن کنند تا آنجا خشک شود پس
بریند آن را در عسل کف گرفته و فرود آورند از آتش و بماسند دارای فایده مزده و منقد ار افاریه باید که دارای مرکب
از حلیه زعفران دارچینی کبار عمل نواره ریند یک مثقال زنجفیل دارچینی ازهر یک نیم مثقال مشک یک دانگ و نیم باشد

پس آن را در شربت‌ها جمعی کرده مرآن را چاشنی کنند و مرحمله امرد و شربت‌ها مربا نمر مسود گفته اند اگر نمک را در آب داخل کرده پوست اترج را در آن انداخته و نیز در آن داخل کرده یکشب روز نگذارند پس از آب و نمک برآورده جمله روز دیگر در آب نیز نگذارند و هر روز آب نیز را تازه کنند و بشویند آن را صبح و شام و ارحم ع الیه رسند به آب از عفن و باکل پس بعد از جمله روز برآورده بفشارند و دل شانزده روز بر کرباس بوی نفس کشد و بپزند آن را با شیره‌ای که مذکور گردید و بکار برند* مربای اترج درست اگر خواهند اترج درست را مربا سازند * صنعتش آن است که اترج را اندکی بهنگ با پوست بیرون آن را سائیده خار زنند آن قدر که از تخم آن بگذرد و بطریق مذکور در آب و نمک و ماست و باشیرین تا کاه خود گندم و در نیز و با آب راح شیرین نموده پس به آب خالص بار جوش داده که کیفیت نمک و راح و ترشی که و شوربی از آن زائل گردد پس در آب آهک کند و ساعت نگذارند پس سمه بپزند و سارها پی ملک تران رسند با بهم آن در لید و رسرة نبات باشد زمین با عسل مصفی و اگر خواهند باشد گلاب داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید * نوعی دیگر صنعت آن اترج درست را بطریق مذکور شیرین کرده در آب آهک گذاشته پس برآورده سمه مرآن را بلدی ببرند و جوف آن را خالی کرده بار دیگر جوف آن مغز اترج که تخمها و پرده‌های آن را دور کرده باشند پر کرده مرآن را بسته و دو نموده از غماض با رحه که بریده اند و سمه در شیرة نبات با عسل انداخته و بپزند تا بقوام آید و اگر خواهند اترج سالمه باشد کلی و باروی نابه تاسب و با چیز دیگر پر کرده و سمه در جوف آن کرده و بطریق مسطور بپزند * مخلل ترش اترج مقوی معده و مسکن صفرا است * صنعت آن بگیرند پوست اترج را و مغز آن را از دم کارد در نماسند و لوزه‌های باریک طولانی ببرند در آب نمک با شیرین گندم شیرین نمایند چنانچه ذکر یافت پس به آب خالص شکو بشویند و یک ساعت در آب آهک نگذارند پس برآورده سمه با آب شیرین خالص طبخ دهند تا پخته گردد لکن مضمحل نشود پس برآورده آب آن را بکرباس بارکی خشک نموده در عرق سرکه یا سرکه انگوری سد انداخته چند دانه پلپل و زنجبیل خرما و رل و حسل و ورق کرده و اندکی شیاه دانه و حسل برگ نعناع تازه در آن اندازند و در آفتاب گذارند تا مزاج کمر در تناول نمایند و اگر خواهند حامض دار نشود اندکی نمک و مطلوب کم و زیاده شیرة نبات با قند در سرکه انداخته و پوست اترج را دار شیرین نمودن پس درآن اندازند و چند روزی داده در سمه با طرف جمعی نگاهدارند و بطریق مذکوره داخل نمایند تا برسد و استعمال نمایند * مخلل اترج نوعی دیگر یعنی ترشی پرورده بسرکه * صنعت آن اترج درست را در نمک چند روز نگذارند و هر روز بر هم زنند پس اندکی آب داخل کرده در آفتاب گذارند و چون تلخی آن دور شود از آب نمک برآورده چهار پارچه نموده در آب خالص بپزند تا ملایم شود پس بکرباس یا کهنه آن را خشک سازند و نگذارند تا خشک شود در سرکه بیندازند و نگذارند تا سرکه در جرم آن جذب شود و تناول نمایند مقوی معده و جگر حار و مسکن صفرا است و اگر چند دانه فلفل در آن بیندازند و چند ساقه نعناع را دو نیلو که در تتمه ذکر یافت داخل نمایند بهتر گردد

ابی

ادوی و المطب * باب الالف مع الباء المثلثه * اثل بفتح الف و سکون ثای مثلثه و لام بفارسی سوره گز گویند نوعی از طرفا است در کنار رود خانه‌ها بسیار می‌روید و بهندی جها و باشد نبات آن مانند سرو گیاه و درگس و دره رخسار ثمرش بی شکوفه بمقدار نخودی و برگ کمر و تیره رنگ و مائل بزردی و در جوف ثمرش دانه‌ها است بهم چسبیده و آن را عذبه و بهندی بهی مایین چهوتی مایین نامند اثل در اول سرد در دوم خشک است و با قوت قابضه و اثل ملوحه و مرارت حال مفتح و ملطف رساح و برگ آن جهت جذام و مقعد و ورم سرد و منع سفیدی موی و درد سر و سرات آن مقوی جگر و ملیس رم آن مصمغ آن جهت درد دندان و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و بخور آن با مقعد

دفعه جهت سقوط اطفال جدری و بواسیر و خوشه‌های ریزه که آب از آن تراوش کند و جای گسیر و آب طبیخ آن جهت
قروح متعفنه و تقویت قوی نافع و در قطع خون همه اعضا جا کسیر آن مجرب است و بدل برسیار طبیخ آن با حمل و سم
مثقال و از عصارهٔ آن تا سی مثقال و مضعف معده و مصلحش صمغ عربی است و بدلش جوز السرو * زیتون سرد
است در دوم و خشک در سوم و بوم گرد ؛ کسیکه گفته گرم است درد و بقاطع اسهال و سیلان خون و رادع
مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعصاب است و آشامیدن آن جهت نفث الدم و ریو و سیع اعصاب و لا ولهال
صفراوی و رطوبی و برداد ؛ آب با گل حورد بی و بلد منثور باد و در حمر و نیم گلنار که د و سه دفعه مرد فعه همین
مقدار تجویز کند جهت قطع اسهال مجرب است و در حبس سیلان خون بیمار معتدل طبیخ بلاوه آن و حیساندن
اش در آب گرم که با شکر بنوشد جهت یرقان و گرده و رملا و حرب رطب و رطوبات رحم و در مراح اطفال
جهت رفع رطوبات متعفنه نافع و جون تمیع آن را بمروزند مقعد روز بنوشد و از عقب آن دوغ زیان مند ، تناول
نمایند با عسر نهی بلد و جوی رنگ رخسار و مقوی معده و منفی رطوبات باشد ؛ آب اسی و خون در گلاب حمایند
در خمر حکایند جهت ردع مواد و تقویت اجفان و جلاء بصر مفید و ضماد نمر آن موجب سد بلد اعصاب مسترخیه
و مرواریدها خون اند و گرمی دود نجار آن نافع است صاحب لغه را رحیل کسند ؛ دانه‌های جدری است در
از احرو روز جهت قطع خون جراحت و برد نرگس ریاد و ععول آن جهت حرب رطب و نیکو کردن رنگ رخساره
و رفع سمل و حمول آن جهت رفع رطوبت رحم و قرح و سیلان ارحام نافع و مضمضه بطبیخ آن بلد سم رحانیدن آن
جهت تقویت لثه و پاک کردن دندان و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سرر نافع و مضر است بسر و مصلحش
دو هراست و بدل و سر بس از بیاند ؛ آب دو درم تا چهار درم و بدلش پوست مغز است تا سرمیان * خواص
علیله که ثمر آمل است مقوی معده و مهیج اشتهای طعام و دافع تجرکه بسبب بجار معده ؛ باشد و اسهال و نفث
الدم و سرعت انزال و ادرار مدی و ودی است و مانع صعود بجار بد ساع * صفت آن علیله بلوط مصطکی رومی از
هر یک ینجدرم دم الاخوین چهار درم پوست زرد انرج سه درم عود هندی عربی کرا ربا از هریک دو درم برگ
مورد دوازده درم اول برگ مورد را یک شب در آب بخسانند و صباح با آتش ملایم بجوشانند تا بهر لیروصاف نموده
با سیر شیر و سید عسل بقوام آورند بس ادویه را کوبیده بیخته با آن سرشته و برنجه با سنگ مطیع با سی بس
باره ملعی کرده بلدری روغن بادام تا بصفه مالند ؛ بعی کیسه وجون سرد شود ده رنده تکمه آرید سرمتی او
دو درم تا چهار درم و اگر جهت مورد المراحان تکدرم عنبر اسهب و نیم درم مشک و یکدانه ورق طلا جهت
محرور المراحان لملشم سعید و مروارید سوده ؛ از هریک یکدرم ورق نقره نیم درم اضافه نمایند اولی است * سوده
ثمرة الاملج را لطرفا جهت مرنیات و غیرها آن است که کوبیده ؛ با عسل سرشته در رامه بیمه لبه را انگل گرفته
یک شب در سر و نگذارند بس برآورده ؛ استعمال نمایند * شراب ثمر املج یعنی علیله جهت تقویت اعضای مدار
اعصاب و سدهٔ سر ربی علیل است و جهت معص نافع * صفت آن نکمو بیله ثمر املج را او با صندل و امثیس از هر یک
نیم مثقال در دو رطل آب بجوشانند آن مقدار که دو بلد آب رفته ثلثی بماند صاف نموده ؛ با شکر سفید یا بید
تکر طل بقوام آورند سرمیی یک اوقیه * طبیخ ثمر املج با نمر مقام جبرئیل است در ازالهٔ قروح جسمه و آسیب و
بمله و اکله * صفت آن ثمر املج ما روی سیر بوست انار در آب جوشانند ؛ صافی نموده بنوشند و آشامیدن آن مرر ر
مقدار مده ازمه ملیت نصف و رنافع است لغوه را * قرص ثمر املج که کرماح است سرر رانگذارد و از بر اکسحال موس
است گفته که من این قرص را به رو رمعوالی نصر مری خوراندم بعد روز چهار درم کم او را لنگا دیم طفال او را سامیم

*صفت آن کرمازج ده مثقال فلفل سفید سنبل الطیب اسارون انیسون از هر یک دو مثقال افیون را در سرکه عنصل
حل کرده و باقی ادویه را کوبیده بیخته با آب کرفس اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین* قرص نیز اثل
دیگر که همین خاصیت دارد* صفت آن کرمازج ده درم تودة الصبغ سه درم اسقولوقندریون بزر بیخ کبر از هر یک
هفت درم حب الغار حب الفقد جعده زراوند طویل از هر یک سه درم ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی
یک مثقال با سکنجبین بزوری* قرص نیز اثل دیگر که همین منفعت دارد به نسخهٔ حکیم محمد نادر بن حکیم
عماد الدین محمود حسینی شیرازی که هم از ارباب کمال نقل از بیاض مجربات معز الملة نقل است
*صفت آن کرمازج اسقولوقندریون بزر بیخ کبر از هر یک هفت مثقال حب الغار سه مثقال زراوند طویل
تودة الصبغ از هر یک سه مثقال جعده حب الفقد از هر یک دو مثقال ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک
مثقال با سکنجبین بزوری * اثمد بکسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و سکون دال مهمله لغت عربی است آن را
کحل و کحل اصفهانی و کحل سلیمانی و کحل جلا نیز نامند و بفارسی سرمه و برومی کوحلس و بیونانی اسطاریس
و بلاطینی ... نامند و آن را معادن بسیار است از آن جمله در اصفهان و مغرب و مصر و غیرها
از بلدان و بهترین آن اصفهانی است که از نواحی صفاهان خیزد و بعد از آن مغربی در دوم سرد و در دوم
خشک قاطع نزف الدم مکل اشفار و جفف و مقوی اعصاب و جهت تقویت باصره نیز و حافظ صحت چشم
و دفع حرارت و رطوبت و قروح چشم و اندمال آن و با اندک مشک مقوی باصره و مجرب آنکه با پیه مرغ
بر آتش گداخته باشد که بعد از سرد شدن بلطافت است و معمول آن الطف از همه معمول و با مروارید و سرگین
خرد و مرجان مفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب مجرب است و حکما بر
مرمت آن ... معمول با آب کشنیز تازه و با آب برگ تازه آن و با آب انار جهت نزف معصور
با چشم در ابتدای حدوث آبله در چشم و کوس مانع برآمدن دانه آبله است در ابتدا و ساییدن آن بر پشت چشم
و پلکها و برهای بینی و برگها و سینه نیز آن عمل دارد و بعد بر ورطوبه و رد انه آب در چشم محلول آن با آب
کشنیز تازه با اندک کافور و با محلول با گلاب محلل آن است و با آب سماق نیز مفید است و بعضی از احجار اثمد
دیگر از بلاد ... سیاه تیره براق و اندک مایل بسرخی و بعضی سیاه کم رنگ و بعضی حجری رنگ تیره بلند شده
ولیکن از همه بهتر سیاه مایل بسرخی و بعد از آن سیاه تیره براق و بعد از آن حجری رنگ و بعد از آن سیاه کم رنگ آن است
و مصلح سرخ تیره کنند و سنگ سفید آن براق سمه قطعات طلی و مثل سنگ لاهوری در رنگ روی است لیکن
از آن صلب تر و سایل در پوست ضعیف تر از کل اقسام اثمد و از برای ... با سرخ آن را از رنگ می آورند
و بعضی گویند مفید آن در رنگ سفید است و هندی آن را گاردنا؟ نامند بعضی سمه ... انگارند
که چون تکه از اثمد یک ... سیاه و اندک شما ... بجنس مخلوط نمایند تعسل کف گرم ... بس
و اکتحال بآن نماید ... صداع از کسی که سر او آن است که کسی که شود ... بس که صداع
است و قاطع نزف خون است از هر موضعی که باشد و منفعی جرب و چشمها و گوشت زیاده است و جهت حفظ صحت چشم
و تقویت باصره بی نظیر و همچنین رفع گرمی چشم و اوت ... و قروح رایله مال آن و نافع است از برای قروح اعضا و حمول
آن جهت قطع جریان ... و قروح ... آن ... بیاض و نصف ... خون قطع رعاف از ... دماغ مفید
مخصوص با آب برگ ام غیلان تازه ... و ... محلل اورام است و با پیه تازه جهت سوختگی آتش و طلا کردن آن
با روغن ها ... جهت ... و آب ... خون آن و ... ذکر ...

جمیع اقسام مفید است و چون آن لطیف و معمول آن الطف باشد بدل آن در امراض چشم آنها را است اثمد و او نیز
نیست است و مرکب است به سبب مقابل و چون دید گویند قابل است نسبت سمی که دارد و مقتضی کمتر از سکر است
* صفت احراق اثمد آن است که بگیرند اثمد را و قطعات چرب نمایند و با ولا و بادام کرده در میان بر تجمیر و بر آتش
گذارند تا شعله برگردد و بسیار بپوید پس در شراب یا گلاب یا شیر الاغ سرد کرده بسایند و نگاه دارند
* بدانکه فایده احراق اثمد تلطیف و بر طرف شدن اجزای کبریتیه است که در جوهر آن است * صفت احراق آن
بطوریکه صاحب اختیارات بدیعی ذکر کرده آن است که اثمد را ریزه ریزه کرده چنانکه ذکر شد پس آن را در آتش
انگشت افکنند تا نیک تابیده شود تا زایل گردد آنچه در جوهر آن است از رطوبت مائیه پس استعمال نمایند بعد از عمل
آن بطوریکه اطبا را عمل کرده شد * احراق آن بنسخه دیگر اثمد را نرم ملایم نموده و با پیه پاره خمیر کرده
در ظرفی بر روی اخگر چندان بگذارند که شعله برگردد و شعله و دود آن بر طرف گردد * احراق آن بنسخه دیگر
بگیرند اثمد را و بر روغن گاو چرب نموده تصور باید نمود که بر روی زایل شود آنچه مناسب در جوهر آن
از رطوبات و پس استعمال نمایند آن را بعد تسمیه آن چنانکه بیان کرده شد * دستور شستن اثمد بگیرند اثمد را
و ریزه ریزه نموده با آب نیز باد دیه گوسفند سرشته در خمیر گیرند و در آتش نهند تا سرخ گردد پس برداشته خمیر را
از آن جدا کرده در سنگ بیکله تصور باید نمود تا نیک سفید نمایند با شراب کهنه سرد نمایند و بعضی از اطبا را اعتقاد
آن است که اثمد احتیاج باصلاح ندارد * دستور غسل اثمد آن است که آن را نرم ملایم کرده آب بر روی آن کرده
بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین شود آب آن را که مخلوط است با اجزای کبریتی دور کنند و مرتبه دوم همچنین
کنند و چون خاطر جمع شد که اجزای کبریتی تمام دور شد پس آن را مرتبه دیگر با آب بسایند و در پیاله کرده
در هم زنند و آنچه از اثمد مخلوط با آب است در پیاله دیگر کرده و آنچه ته نشین است مرتبه دوم بسایند و بطریق
اول عمل نموده ته نشین را با آب در روی کرده بر هم زنند و مخلوط آب را بر روی آنهای سابق کرده ته نشین را باز
آب داخل کرده تا مذکور شد عمل آورند بار بار تا آنکه باقی نماند در ته پیاله مگر اجزای حجری زمینی پس آنها را دور
کرده آنها را بگذارند تا ته نشین شود آب آن را ریخته یا بخرقه گرفته ته نشین را در ظرفی کرده سر آن را پوشیده بگذارند
تا خشک شود پس بسایند بگذارند و بعضی مصاحبین سفیده آن را در آب نیم و با برف باد رکشند حرمی تا نماجی
کرده در غربال حمید رو رسکند بگذارند تا اگر بعضه از اجزای محرقه در آن باشد به برودت آب هوای آن مرتفع سطحی
گردد * بروداثمد نافع رمد و دمعه و ظلمت و حالات ابتدای نزول ماء و مانع زیغ بصر و بایاف رطوبات است * صفت
آن سرمه اصفهانی سه درم توتیا یک درم سادج هندی نیم درم نبات دو درم باریک سوده استعمال نمایند
* برود اثمد دیگر اکثر امراض عین را مفید است بتوت حیم نسخه منقول از کامل الصناعه * صفت آن سرمه
اصفهانی سه درم اسفیداج زای مجرب سادج هندی از هر یک یک درم نباسته دو درم اجزا نرم سوده بایند ما
و عمار را استعمال نمایند و ما بر سر برودات در حرف الباء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* فصل در بیان جواهر سرمها * جواهر سرمه قلمی نموده ایدکه از بیاض بعضی از الحکما و استاد الاطبا
میر محمد هادی الملقب بحکیم میر بشیره است * صفت آن مروارید ناسفته اوراسا ی با دو ریزه حرف
آبنوس سادج هندی توتیای کرمانی معمول مرتفل رید التحرار از هر یک مثقال ماميران چینی
دمه سرنگی اقلیمیای فضی از هر یک یک مثقال توتیای هندی بریان کرده نیم مثقال سرمه اصفهانی
ده مثقال بطریق معمول کحل سازند و روز اول توتیای هندی حرکتیه است که توتیای قلمی باشد به توتیای

اصفر که بهمدیگر ملتصق نشوند باشد و اگر خواهند باید در هر یک مثقال ورق دو دانگ دوده که طلی میگردد داخل
کرده بنکوبی بسایند که مخلوط شود و بعد بسیار کشند بهتر است * صفت آن حضض لسان العصافیر موم سفید کافوری
ریباس اصفهانی روغن بلسان روغن بزرک کتان راسخ بسائیده آبنوس صندل سفید برگ مورد ادویه کوبیدنی را کوبیده
بیخته با روغنها و موم و حضض لسان یکجا کرده تا بس ملایم بسیار بسایند تا نیکو مخلوط گردد دیارچهٔ
کتانی را با آب آلوده کرده فتیلها ساخته فتیلها را در روغنها گذاشته روشن کرده دوده بگیرند پس بگیرند
برگ مورد پوست هلیلهٔ کابلی ورد گلاب خوشبو بسته آب انار شیرین آب رازیانه تازه آب سماق آب آمله تازه
و اگر نباشد آب مطبوخ آمله جنس همه را یکجا کرده قطره قطره بر دوده ریخته خشک نمایند تا تمام آبها
تمیه کرده شود و آبها جذب گردد دو دوده حربی نماید در جوار سرمه داخل کرده استعمال نمایند و در نسخهٔ
دیگر این جوار سرمه آن است که پارچه کتانی را در آب رازیانه تازه و آب برگ مورد و گلابی که در آن پوست هلیله
خوشبو بسته باشند و آب انار شیرین و آب سماق و آب آمله تازه مکرر تر کرده خشک کرده فتیله ساخته و موم
و روغنها گذاشته را در آن [illegible] در ده کشند و چون کم شود باز از آن روغنها بریزند * جوار سرمه دیگر
نوشته‌اند که از حضرت علامی مغفرالله است * صفت آن لعل بدخشی مروارید نیشابوری مرقشیشای ذهبی ورق
ذهب بگلاب محلول دهنه فرنگ سنج عربی کهربا مرجان حجر عقیق از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته
یاقوت رمانی از هر یک سه مثقال یاقوت زرد سادنج عدسی مغسول توتیای کرمانی در آب غوره پرورده اثمد
مغسول حضض مکی حجر هندی که بهمدیگر رسوب نماید زرنیخ هلیله زرد ابرون سفید هندی بسیر حوار
هر یک چهار مثقال نبات سفید دو مثقال اثمد [illegible] مغسول جوهر مثقال اثمد را بر سنگ سماق بانضمام زور
بگلاب بسایند پس جواهرات سوا مفرد جدا جدا اصلا به کرده باقی ادویه را کوبند بحریر بیخته همه را مخلوط
کرده در ربع مجموع از دوده مذکور در نسخه قبل داخل کرده همه را مخلوط کرده بکار برند و در نسخهٔ دیگر این
جوار سرمه مسطور است که چهار مثقال [illegible] را که بهمدیگر چاک نباشد در کیسهٔ کتانی کرده در آنکه در آن
نرگس حمار داخل کرده باشد بجوشانند آن مقدار که پوست آن ملایم گردد باید داخل نمایند * جوار سرمه
بالصفت حال آن بدستور حکیم محمد رضا ولد میر عبدالله عفی الله عنهما * صفت آن لعل بدخشی مروارید نیشابوری
سادنج عدسی مغسول مرقشیشای ذهبی سفید آب قلعی سفید ساده از هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم سنگ
مصری مغسول یک درم زنگار [illegible] صمغ فرنگی اثمد اصفهانی یکی از هر یک و نیم درم ابرون [illegible] زرد
درم نیم پوست هلیلهٔ زرد سه درم کافور قیصوری یک اثمد اصفهانی بآب غوره پرورده ده مثقال بدستور
معمول کحل سازند * جوار مرواریدی نسخهٔ حکیم عطاءالله از بیاض مجربات استاد خود میرزا محمد نادر ولد حکیم
عمادالله محمود نقل نموده و آن بدستور از خط حکیم عطاءالله نقل نموده‌اند * صفت آن اثمد اصفهانی مدبر
شش مثقال یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود از هر یک سه مثقال لعل بدخشی چهار مثقال زمرد دو مثقال
ورق طلا محلول ورق نقره محلول عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال نرگس خطاطیف مرجان و [illegible]
مروارید ناسفته و [illegible] از هر یک دو مثقال مروارید نیشابوری لاجورد مغسول توتیای کرمانی مغسول از هر یک پنج
مثقال بعد الصلایه مثقال کوبیده بیخته بدستور معمول کحل سازند * جوهر اثمد انشاءالله تعالی در حرف الثاء
در جوار جواهر خواهد آمد * شیاف اثمد نافع از برای افراط آمدن چشم بجهت کثرت حرارت استعمال کرده شود بعد از
[illegible] * صفت آن اثمد گلنار فارسی حضض ملوط کوبیده بیخته بآب برگ مورد سرشته شیاف سازند و بردارند

* ورم اینها به نسخهٔ صاحب ذخیره نزف الدم را نافع است * صفت آن سرمه اصفهانی شادنج عدسی مغسول نیز
دم الاخوین از هر یک سه درم گلنار فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم شاخ گوزن سوخته مغسول اقاقیا مغسول از
هر یک یک درم لادن زعفران از هر یک نیم درم زمساوسان یک درم و نیم کوفته بیخته با آب لسان الحمل اقراص
سازند شربتی دو درم در نسخهٔ دیگر سه درم کهربای شمعی در این قرص داخل است و گفته که با سعاران بسایند
و نیز نگاه دارند و روز دیگر دو درم این قرص در آن داخل کرده بسایند * قرص کحل نافع است از برای قروح
امعاء و دوسنطاریا و نفث الدم از ریه و قی الدم و افراط طمث و بالجمله نفث الدم از هر موضع که باشد و حفظ کند
جنین را از اسقاط * صفت آن به نسخهٔ شیخ رئیس کحل اصفهانی شادنج عدسی مغسول دم الاخوین از هر یک ده
انزروت پرورده بسد اقاقیا لادن مصطکی اصلی زعفران از هر یک ده درم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ و آب
عصی الراعی سرشته اقراص سازند و استعمال کنند به سه وجه وجه اول از برای سیلان خون از اسفل بیخته و وجه
دوم از برای افراط طمث بردارند آن را در پنبه یا پارچهٔ نیمی و وجه سوم بسایند آن را بعصارهٔ انرج و آب
عصی الراعی و از برای نفث الدم از ریه با آب بقلة الحمقا و از برای دوسنطاریا با آب مورد حل

* فصل در بیان اکحالیکه اصل عمده در آنها اثمد است * کحل الجواهر که حافظ صحت چشم است و روشنائی
چشم بیفزاید * صفت آن اثمد اصفهانی مروارید ناسفته ماميران چینی توتیای کرمانی مغسول از هر یک سه مثقال
لعل بدخشی یاقوت رمانی از هر یک نیم مثقال شادنج مغسول دو مثقال زعفران یک مثقال نبات سفید نیم
مثقال بدستور کحل سازند * کحل الجواهر دیگر که همان منفعت دارد * صفت آن مروارید ناسفته
مرجان مرمری اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی توتیای بلیله زرد دهنهٔ فرنگی اثمد اصفهانی عدسی محرق
مغسول از هر یک دو مثقال مرجان سفید ماميران چینی فیروزهٔ نیشابوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی
حضض مکی زعفران شادنج عدسی مغسول از هر یک یک مثقال بدستور معروف ترتیب نمایند * کحل الجواهر دیگر
که همان نفع بخشد * صفت آن سرمه اصفهانی محرق مغسول توتیای کرمانی مغسول از هر یک ده مثقال زر در
نسخهٔ دیگر بجای توتیای کرمانی توتیای هندی نوشته * و بدانکه مراد از توتیای هندی معروف است با حجر
که آن را هندی بیله نهونها باشد که در کال حلب است بلکه مراد از آن بعضی از توتیا است که مثل توتیای
کرمانی است که آن را هندی توتیا کهپریه نامند زیرا که بعضی این کحل را سایر اکحالیکه در آنها توتیای هندی
است از ادویهٔ حاده شمارند انواع ضررها بچشم میرسانند مرتب سازی مس مرجان مرمری دهنهٔ فرنگی لاجورد
مغسول وزن طلا محلول وزن نقرهٔ محلول که هر دو را اول مرتبه تکلیس نموده باشند ماميران چینی فلفل
سفید اقلیمیای ذهبی نوشادر نحاس از هر یک چهار مثقال سرطان بحری محرق مغسول سه مثقال یاقوت رمانی
دو مثقال عقیق یمانی مروارید ناسفته دارفلفل زعفران از هر یک دو مثقال شادنج عدسی مغسول سه مثقال
* طریق داخل کردن زر و سیم در یک نوع آن است که تکلیس این هر دو را بدستوریکه شیخ رئیس در قانون خود
ذکر کرده نموده داخل نمایند و دوم آن است که شمع عربی بهم رسانند و ورق نقره بمالند و با بوری مشک بمال
بسایند چندانکه تکلیس و دیس داخل نمایند حکیم محمد باقر حکیم عماد الدین شیرازی گفته که این طریق
نافع معمول من است * صفت این کحل به نسخهٔ دیگر سرمه اصفهانی پرورده به زرد روح توتیای
مغسول از هر یک ده مثقال مرتب سازند ماميران چینی فلفل سفید اقلیمیای ذهبی لاجورد مغسول زرنیخ
دارفلفل از هر یک دو مثقال سرطان بحری محرق دهنهٔ فرنگی از هر یک سه مثقال شادنج عدسی مغسول

نه مثقال یاقوت رمانی یک مثقال مروارید ناسفته مرجان قرمزی عقیق یمانی ورق طلا ورق نقره توتیا تخم مرغ
مرخمه از هر یک دو مثقال ولیمو یک سوم سرمه کحل سازند * کحل الجواهر که آن مرحوم در وقت مراجعت از ایران
و مکه معظمه نهمت در مرشدآباد برای نواب صاحب جنگ دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده‌اند با مره رادوب دمل
وحفظ صحت آن نماید و حار المزاج را بسیار نافع است * صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیای
کرمانی مدبر از هر یک نه مثقال مامیران چینی شادنج مغسول اقلیمیای فضی از هر یک نیم مثقال سرمه اصفهانی
ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل ترد در بالا در دیگ سنگی پاره ورق کرده تا پس اخگر نشور را بند تا
دیده سوخته شود و سرمه تحتانی فوقانی شود پس در گلاب با شیر حرمرد نموده کوفته بیخته باده روز بگلاب سلانه
نمایند پس یکهفته در آب نیم تر ورده نمایند و اگر باده نمایند بهتر است پس از آب بیم بر آورده حسل کرده با سایر
ادویه ترکیب نمایند یعنی جواهرات را جدا جدا بر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع
را یکجا بالای سنگ سماق صلایه نموده با یکدیگر ممزوج شود پس در ظرف حرز از این سرمه یک حرز کاجلی که
ملمع میگردد داخل نمود و نیمرکسند یعنی آنکه کاجل باصطلاح اهل هند سرمه دوده را نامند خواه خالص و
یا با روغنی سرشته در چشم کشند * نسخه کاجل موم سفید مصفی و نیم مثقال پنیر گاو پاره گلاحمه سی و هفت
و نیم مثقال عطر صندل نیم و یک مثقال که چهار و نیم مثقال در آن کند رگد اخته باشد مجموع را در چراغ
کرده فتیله از پارچه کتان که اسه بطرین معمول دود نگیرند پس آن دوده را با گلا نیکه در آن ترک
مورد خوشا نیده باشد در مار نیم سکی بمالند و قطره قطره داخل نمایند تا تمام سعه کرده بیکو ممزوج گردد
پس با سرمه مسطور ممزوج نمود بکار برند * کحل الجواهر دیگر که مقوی باصره است * صنعت آن سرمه اصفهانی
یاقوت رمانی مرقشیشای ذهبی شادنج عدسی فلفل دارفلفل از هر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول
از هر یک یک مثقال مشک تبتی خالص یکدانگ توتیای کرمانی مغسول بعرالسب از هر یک چهار مثقال به ستور
مقرر ترتیب نمایند * صنعت این کحل به نسخه دیگر یاقوت رمانی مرقشیشای ذهبی فلفل دارفلفل از هر یک
دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال توتیای کرمانی مغسول شادنج عدسی مغسول بعرالصب
از هر یک چهار مثقال اثمد اصفهانی مدبر شش مثقال مشک ترکی یکدانگ به دستور مقرر ترتیب نمایند و این نسخه
اصح است * کحل الجواهر دیگر لعل بدخشی مروارید نسادر ی مرقشیشای نیم مغسول سفیداب قلعی مغسول
نشاسته از هر یک یکدرم مروارید ناسفته دو درم نیم زنجار سفید بدار هر یک یکدرم و نیم طباشیر سفید
دهنه فرنگی اما شادنج سکی حصص هندی عصاره مامیران صبر قلیه زرد اقلیمیای ذهبی اقلیمیای
فضی سرطان نهری سوخته از هر یک نیم درم اثمد اصفهانی تا سه روز پرورده ده درم کافور قیصوری دو دانگ
به دستور مقرر کحل سازند و در نسخه دیگر اقلیمیای فضی داخل نیست و بجای آن زنجبیل است و در نسخه
مقرر اسمع این ادویه اضافه است یاقوت سرخ رمانی لاجورد مغسول از هر یک یکدرم زرجد نیم درم ورق نقره
دو دانگ ورق طلا یکدانگ مامیران چینی نیم درم * کحل مفتاح برای ابصار اطفال که شش مواد غلیظه باشد
* صنعت آن سرمه اصفهانی فلفل دراز مساوی بعسل سرشته نمورا نمد لس نرم سا ند ه نیمرکسند * کحل
دیگر که مرکان ریخته را برو یاند و اتصه بماند ه باشد نامرکبد خواه طفل و خواه بزرگ * صنعت آن اثمد اصفهانی
قلعی سوخته از هر یک نیم درم توبال مس زعفران گل سرخ مرمکی صافی سنبل هندی کندر کور دار فلفل از هر یک
یکدانگ و نیم استخوان خرما پوست گل احمر استخوان خرما را در سفال نو بسوزانند و با سایر ادویه نیکو سوده بغربال

روغن بادام چرب نموده نگاه دارند * کحل نافع از برای دمعه و باد رطب * صفت آن فلفل سیاه ملح هندی از هریک
یک درم دارفلفل دو درم یک ربع درم اثمد اصفهانی به وزن مجموع ادویه بعد سوده در کحل سازند * کحلی
که چشم را ساده و صاف کند و سفیدی از حدقه زایل کند * صفت آن سرمه اصفهانی سه درم مروارید ناسفته یک درم
مشک ترکی کافور قیصوری از هریک دانگی دوده چراغ زیت دو درم زعفران یک درم بعد سوده در کحل سازند و
مداومت به این است * کحل حافظ صحت عین و مانع از آنکه چشم فرود آید و نزول آب کند * صفت
آن بگیرند اثمد اصفهانی نیم [illegible] دهند آن را در هاون [illegible] پس بسایند آن را با آب باران و همین عمل را
به توتیای کرمانی کنند پس بگیرند از آن اثمد شش درم و از آن توتیا و اهلیلج دمی معمول از هریک دوازده
درم [illegible] دمی معمول شش درم مروارید ناسفته طلا نه کرده بسد محرق معمول از هریک دو درم
ماذج هندی زعفران از هریک یک درم کافور قیصوری یک درم مشک ترکی یک دانگ احجار را جمع کرده بعد از
سحق سه روز به آب باران بسایند و باقی ادویه را کوفته بیخته با احجار یکجا کرده و همه را سحق نیکو نموده در ظرف
چینی نگاه دارند و صبح و شام بچشم کشند * کحل الجواهر حافظ صحت چشم و مقوی نور باصره است * صفت آن
لعل بدخشی فیروزه نیشابوری از هریک دو درم مروارید ناسفته سه درم شادنج عدسی معمول یک درم بسد محرق
معمول سه درم توتیای کرمانی طباشیر سفید از هریک یک مثقال دهنه فرنگی یک مثقال مارقشیشا دو درم [illegible]
مکی [illegible] مامیثا سرطان بحری محرق معمول اقلیمیا از هریک یک درم عصاره حضض [illegible] درم [illegible]
[illegible] از هریک [illegible] درم [illegible] چهار درم سرمه اصفهانی شش درم [illegible] سه درم کافور
قیصوری یک دانگ طباشیر سفید یک مثقال [illegible] یک دانگ مشک سوده در کحل سازند * کحل الجواهر دیگر
[illegible] منسوب است به [illegible] عطاء الله [illegible] است * صفت آن اثمد اصفهانی [illegible] سوده مثقال لعل
بدخشی فیروزه نیشابوری دهنه فرنگی زعفران از هریک یک مثقال عصاره مامیثا [illegible] مامیران چینی مروارید
ناسفته حضض هندی شادنج هندی از هریک یک مثقال بعد سوده در کحل سازند * کحل الجواهر دیگر
مقوی و جالی بصر و حافظ صحت عین است * صفت آن اثمد اصفهانی شش درم [illegible] لاجورد معمول زعفران
[illegible] از هریک ده درم توتیای هندی ده درم عصاره مامیثا مرجان [illegible] دهنه فرنگی [illegible]
مامیران چینی فلفل سفید دارفلفل اهلیلج دمی [illegible] از هریک چهار درم سرطان بحری
محرق مروارید ناسفته شادنج عدسی معمول از هریک شش درم مجموع را بعد سوده در کحل سازند [illegible]
با میل طلا باصره بچشم کشند * صفت این کحل به نسخه دیگر سرمه اصفهانی توتیای کرمانی معمول از هریک
ده درم مارقشیشا مرجان [illegible] دهنه فرنگی [illegible] ورق طلا ورق نقره مامیران چینی فلفل سفید
دارفلفل اهلیلج [illegible] دمی [illegible] از هریک چهار درم سرطان بحری محرق مروارید ناسفته
شادنج [illegible] معمول از هریک [illegible] درم [illegible] معمول زعفران [illegible] از هریک دو درم
جواهر را با گلاب بر سنگ [illegible] سلایه نموده ورق طلا و نقره را حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته
مخلوط نمایند * کحل الجواهر دیگر باصره را قوت [illegible] و صحت چشم را نگاه دارد و مژگان برویاند * صفت آن
اثمد اصفهانی [illegible] درم مارقشیشا [illegible] اهلیلج دمی معمول مروارید ناسفته از هریک سه درم [illegible]
بسد محرق معمول از هریک [illegible] درم شادنج هندی یک درم [illegible] مشک ترکی یک [illegible]
در کحل سازند به نسخه دیگر اهلیلج دمی معمول [illegible] درم [illegible] درم

است و سادج هندی دو درم [illegible] داخل است [illegible] سرمه کحل سازند * کحل الجواهر نسخهٔ
دیگر معمول اراذل الناس اثمد اصفهانی سه درم توتیای کرمانی چهار درم [illegible] مغسول مرقشیثا از هر یک
دو درم مروارید ناسفته هفت درم سادج هندی یک درم [illegible] ترکی [illegible] سرمه کحل سازند و بمیل
طلا چشم کشند * کحل الجواهر نسخهٔ دیگر سرمهٔ اصفهانی سه درم مرقشیثا چهار درم زعفران [illegible] درم
[illegible] سادج هندی اقلیمیای ذهبی از هر یک دو درم مروارید ناسفته یک دانگ [illegible] درم
[illegible] سرمه کحل سازند و بمیل طلا چشم کشند * کحل الجواهر دیگر که روشنائی چشم بیفزاید و صحت
بصر را حفظ نماید * صفت آن سرمهٔ اصفهانی توتیای هندی از هر یک ده درم مرقشیثا مرجان سرخ دهنهٔ فرنگی
عقیق سرخ ورق طلا ورق نقره سوخته مامیران چینی فلفل سفید دارفلفل اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره از هر یک
چهار درم سرطان بحری مروارید ناسفته سادج هندی از هر یک سه درم یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال مس
سوخته از هر یک دو درم [illegible] کرده استعمال نمایند * کحل الجواهر [illegible] حافظ صحت
چشم [illegible] نور بصر است [illegible] و جالای [illegible] چشم
[illegible] شد * صفت آن سرمهٔ اصفهانی بحری مغسول ده درم مرقشیثای ذهبی اقلیمیا از هر یک سه درم کهربای شمعی
مروارید ناسفته بسد بحری مغسول از هر یک یک مثقال لعل بدخشی [illegible] سرمه کحل سازند و بمیل ذهبی
چشم کشند * کحل الجواهر که [illegible] خواجه ابوطاهر [illegible] اسمعیل
قدس الله [illegible] سلطان [illegible] داده‌اند [illegible] چشم را [illegible] و باصره را قوت دهد و حافظ صحت
چشم است و حرارت چشم را [illegible] کند [illegible] و ظلمت چشم را [illegible] برد و بادهای چشم و [illegible] چشم را منع
کند و جالات که [illegible] را زائل کند و چشم را جلا دهد * صفت آن سرمهٔ اصفهانی [illegible] ده درم مرقشیثای
ذهبی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای [illegible] کهربای شمعی بسد بحری مغسول مروارید ناسفته [illegible] هندی [illegible]
[illegible] سرطان بحری [illegible] مغسول [illegible] از هر یک دو درم [illegible] درم [illegible] توتیای
[illegible] کرمانی [illegible] آب [illegible] پرورده سادج هندی مغسول از هر یک سه
درم [illegible] صمغ عربی [illegible] از هر یک یک درم [illegible] از هر یک
یک درم آمله [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] دانگ کافور [illegible] دو دانگ [illegible] سرمه
[illegible] کحل سازند * کحل الجواهر [illegible] که منافع بسیار دارد از آن جمله حفظ قوت باصره نماید [illegible] آب را
از آمدن باز دارد * صفت آن کحل اصفهانی سه مثقال توتیای کرمانی مغسول نیم مثقال مرقشیثای ذهبی دهنهٔ فرنگی
عقیق یمانی سرخ مرجان [illegible] مامیران چینی فلفل سفید دارفلفل اقلیمیای ذهبی
اقلیمیای فضی [illegible] از هر یک دو مثقال سرطان بحری مغسول مروارید ناسفته سادج مغسول از هر یک سه مثقال
یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال نحاس از هر یک یک مثقال [illegible] سرمه کحل سازند * کحل الجواهر [illegible]
بصر است و روشنائی چشم را زیاده کند و حافظ صحت عین است * صفت آن اثمد اصفهانی هفت درم مرقشیثای ذهبی
[illegible] درم اقلیمیای فضی اقلیمیای [illegible] بحری مغسول بسد بحری مغسول مروارید ناسفته از هر یک سه درم سادج
هندی مغسول دو درم [illegible] سرمه کحل سازند * کحل الجواهر که همان منافع دارد * صفت آن مروارید ناسفته مرجان
[illegible] اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی [illegible] از هر یک دو درم اثمد [illegible] درم مرجان [illegible] مامیران
چینی [illegible] لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی [illegible] زعفران سادج مغسول از هر یک یک درم

دمعه تیرگی بصر را ... سودمند قوت را زایل نماید بعد از تنقیه کشند * کحل الجواهر منقول از حاوی صغیر حال
مستعمل است مقوی بصر باصره و جهت اصلاح ملتحمه باصره و اجلای بصر * صفت آن اثمد اصفهانی سه درم
مرقشیثا پنج درم تلقیمای دهنی محرق مغسول ده درم مروارید ناسفته درم لعل بدخشی زعفران از
هر یک سه درم سادج هندی دو درم مشک ترکی خالص سه دانگ کوفته بیخته بکوشش نمایند و تیز کشند
هر هفته یکمرتبه یا در هر سه شب جانب * کحل الجواهر که مقوی باصره و روشنی و جلای تمام بخشد و مسکن حسر
و ازاله دارد * صفت آن سرمه اصفهانی سه درم توتیای هندی ده درم ماقشیای سوخته زری دمه فرنگی یک
نمی ماسرا حسی فلفل سفید ارفلفل اسپهانی سی و سی زنجبیل از هر یک چهار درم سرطان بحری مروارید
ناسفته سادج هندی از هر یک سه درم ناخن سوخته زعفران زنبال سیاه از هر یک دو درم ادویه کوفته
بیخته احجار را بر سنگ سماق جداجدا نرم ملایم نموده پس مجموع را یکجا کرده بار ملایم نمود با چوب مرزنج
گرد نموده حاجت باشد طلا سرمه کشند * کحل اخضر که بجهت ... سرمه اصفهانی سی درم توتیای هندی
چهار درم بعد مارقشیثا از هر یک دو درم مروارید ...
کرده حاجت رسانند با میل طلا اسب ... سنبل الطیب مفت درم سادج هندی یک درم مشک طبرزد ملایم
حسم ... زایل نماید * کحل الجواهر بارد حفظ صحت چشم نماید و دمعه و حمرت
وحمیه توتیا ... صفت آن سنگ ملیله زرد سوخته ... مروارید ناسفته
... اسفیداج ... برسرمه اصفهانی دهنی محرق از هر یک یکجزو مجموع را در آب یک روز تمام منقل
... سیل رنگ دارند و بعد حاجت بکار برند * کحل منسوب بحضرت امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام جهت
نماس عشی * صفت آن توتیای هندی اقلیمیای دهنی سرمه اصفهانی پوست ملیله زرد بلیله آمله از هر یک
یک درم مجموع را ملایم نموده تیز کشند * کحل عجیب مجرب جهت نماس و دمعه و جلای غشاوه و حفظ بصر
زوال غلظ اجفان * صفت آن اثمد اصفهانی چهار درم توتیای هندی ماقشیثا از هر یک دو درم و نیم ...
محرق سم محرق از هر یک درم اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره سادج هندی مغسول از هر یک یک درم بعد مروارید
زبرجد ... از هر یک دو دانگ ماء الراح رحاج ... از هر یک بعد ادویه را سمار نرم سوده باشد
غبار یکدانگ کافور خالص و یک مثقال مشک خالص داخل کرده بار سحق نموده با آب باران سر سبه حمرت ساید
و در سایه خشک نماید و بعد الحاجت با آب در صلایه سایند و در چشم کشند و اثمد و توتیا با آب باران تابه و آب
مرزنجوش هر یک دو سه ... خاصیت دارد * کحل عزیزی بارد مقوی چشم است * صفت آن اثمد اصفهانی
محرق در ... تلقیمای ... هر یک چهار درم و مروارید
ناسفته بسد محرق مغسول کهربای شمعی از هر یک سه درم توتیای بحری مغسول ... سادج هندی مغسول
توتیای هندی پوست ملیله زرد ... عصاره مامیثای ... از هر یک ... درم
عود ... سادج هندی ... از هر یک یک درم ... صافی سنبل الطیب
و زعفران طباشیر ... سرطان بحری محرق مغسول ... از هر یک یک درم دمه ...
دانگ کافور قیصوری ... دانگ مشک ترکی یکدانگ ... دیگر توتیای هندی طلا ... از هر یک
چهار دانگ ... از هر یک علیحده کوفته ... پس همه را یکجا کرده سحق نموده ...
... ساخته تیز کشند * کحل عزیزی ... سرا بر گرداند و تاریکی چشم
دمعه ... را نافع باشد * صفت آن سرمه اصفهانی ... اقلیمیای طلا ... سادج هندی مغسول

فلفل دار فلفل نوشادر صمغ حضض مکی توتیای هندی زعفران سرطان بحری از هر یک یک درم زنجبیل نیم دانگ
مشک سه حبه عنبر نیم دو دانگ ملایم کرده در چشم کشند * کحل الخاص و هو کحل الرماس تیز گرداند بصر
را و رطوبت دمعه آن را و ظلمت آب را دور گرداند * صفت آن توتیای کابلی ریزه ریزه کرده در آب انار ترش تر کرده
بار بخشکانند آنقدر که از روی آب تک رد و نگذارند سه روز و خشک کنند در سایه در موضعی که نرسد باد و
غبار پس سحق نموده بگیرند از آن ده درم و اضافه کنند بر آن سرمه اصفهانی توتیای هندی مغسول توبال
نحاس مغسول از هر یک سه درم تخم ملنگه کابلی مجری یک مثقال حضض هندی سرمه قوطری ماميران چینی
از هر یک دو درم ادویه را سحق بلیغ نموده بآب انار ترش سرشته در سایه خشک نمایند پس نیکو نمایند تا چون غبار
گردد و نگاهدارند و وقت حاجت بکار برند * کحلی که جلا دهد عین را * صفت آن سرمه اصفهانی یک مثقال مروارید
ناسفته یک درم مشک خالص یک قیراط کحل را موجه سایند * مغسول نموده و مروارید را ساید * سفید مشک را
در آب حل کرده خشک نمایند و بار دیگر آب زر بانه سایند * خشک نمایند پس سایند تا چون غبار شود و استعمال
نمایند * کحل جلا ارد ... * صفت آن اثمد مغسول یک اوقیه فلفل دار فلفل
... از هر یک یک درم کوبند * بیخته پس سحق نموده مانند غبار برند استعمال نمایند
* کحلی دیگر که در خزانه حضرت سلیمان بن داود علی نبینا و آله السلام پس منتقل شد بسوی انوشیر
وان ملک کسری پس منتقل شد بسوی سید ما و مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام و بود صحیح از
چشمهای مردم و این از رموز اسرار است و این نسخه نامه مشهور نزد اطبا و حکما * صفت آن بگیرند توتیای
کرمانی یک درم کحل اصفهانی دو درم ملح اندرانی ربع مثقال زعفران نیم قیراط کافور یک حبه زنجبیل هلیله
سیاه آنگه پس بسایند پوست بلیله هلیله را در آب آمیخته که تر شد آن را بسایند و آن ادویه را خوش
دمند تا آنکه ربع آن بماند و صاف کنند آن را و تر به و خشک کنند و بسایند سایند بی نیکو تا آنکه مثل غبار گردد
و استعمال نمایند در چشم وقت غروب آفتاب چشم را کالعوف بخشد اگر چه شد نها باشد که ضعف او را عارض
شده باشد بعون الله تعالی * کحل منقول از ارشاد معروف بدواء الکاتب جهت حفظ صحت چشم و نشف رطوبات و
تقویت بصر * صفت آن سرمه اصفهانی مربی با آب باران دو درم نبات ماميثا دار الورد از هر یک یک درم ملنگه
زرد نیم درم کافور دو دانگی با آب عروه سایند * کحل سازند * کحل دیگر جهت دفع بیاض و دمعه و حکه و ضعف باصره
که حکیم مهدی در رساله مجربات خود نوشته که از بالغ اشیاء من است * صفت آن گل ماميثا ... سفید
مد ... ماميران چینی از هر یک نیم مثقال سرمه سنگ چهار مثقال اجزا را کوفته بیخته مانند غبار
استعمال نمایند * کحلی که نافع است برای غشاوه و بیاض عین * صفت آن اثمد مجری مغسول بماء الحردون
نبات سفید بگلاب ملایم نموده در چشم کشند * ابیر الملول بفتح همزه و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه
و ... زای معجمه نافع است از برای ... دهان و ورم گلو و درد آمدن ملازه و خوش دهان و گلو * صفت
آن ... تخم ... از هر یک ... سه درم زعفران فلفل از هر یک یک درم
نبات سفید ... عدس مقشر از هر یک چهار درم کافور قیصوری دو دانگ کوفته بیخته در دهان ریزند و در
دهان نگاهدارند * ابیر الملول دیگر نافع است از برای ... ورم حلق و سقوط لهاة و قلاع * صفت آن ... تخم
... سماق ... از هر یک دو درم ... سه درم ... یک درم زعفران یک درم
... عدس مقشر ... از هر یک چهار درم کافور قیصوری دو دانگ اجزا را کوفته بیخته در دهان

وحلق نبایسند و این مرکب بارده حر است و بزر مجموع اجزا است وهست درم و دود انک است

* باب الالف مع الجیم * اجاص بکسر همزه و تشدید جیم مشدده و الف و صاد مهمله بسریانی حاصار و اباریسکما و کوکا نیلون نامند و بفارسی آلو و آن اقسام است آلوی سیاه که آنرا الی مر یعنی المعرّب نامند و آلوچه که آن را ادرل نامند و آلوچه جنگلی زمین و شاهلوج که آن را آلوی معنه گویند و آلوچه سلطانی * آلوی سرخ لیکن چون مطلق ذکر آن شود مراد از آن آلوی سیاه فارسی و آلوی بخارائی است در اول مرد و در دویم تر است و خاصیت آن تبرید و ترطیب معده و تلیین طبیعت است بسبب لزوجت و رطوبتی که آن را است و بد است برای معده و ساقط کننده شهوت طعام است خصوص شیرین آن و باعث است اسهال و مزلق و ملین و مسهل صفرای زرد و مسکن حرارت دل و مطفی صفرا و تب صفراوی و تشنگی و تبهای صفراوی و صداع حار و خارش بدن و نوع آن مرطب معده و جهت تپ و عطش صفراوی نافع و رطب آن ابلغ است در اطلاق و خصوص شیرین و رسیده آن الا آنکه اجاص حامض برودت آن زیاده و تلیین آن کمتر بسیار باشد که اطلاق بطن کند تبرید و تلطیف جون ساير ثمرهای که مناسب تر بس صرف مرگاه بنشیند در معده و امعا فضلی اما اگر دریابد معده و امعا را پاک پس آن بجانب جمع بطن اقرب است تا آنکه معده خالی از فضول باد راست پس از این جهت آلوی حامض بسبب خموضت لزجت و قوة و رطوبت مزبوره باشد مسهل و از آلوی ... کو جلد و صلب بود باشد نافع آن بد است بجهت آنکه عمر لیکن بد است و بجهت مطلق بطن و ماء العمل معین در اطلاق و دفع ضرر آن از معده سرد آلوی خشک را چون تبرید نیابد و صافی نموده بنوشند با شکر یا ترنجبین با عمل مناسب ابلغ در تلیین طبیعت و سزاوار است از برای مطحول که تناول نماید اجاص را پس از طعام بماندن بخوردن طعام تکمیل رمانیکه آلوی نیست زرد آلوی معده نمی افعال است و بجهت مسهل مثل عرق رحرزده مسردار مرای تنکه بد از برای علاج آلوی مر عی بریش سرین موافق است از برای تسکین التهاب قلب و اما اجاص تری ردی است از برای معده و موجب ثقل بطن است و غرغره به طبیخ برگ زمیوی جهت ورم لهاة و ضیع مزلات نافع ورم لوزتین و سوده و آشامیدن آن نافع از برای رفع کرم معده و ضماد برگ آن با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب و مضرات بلماع و مصلحش عناب و مضر است بمعده و مصلحش گلقند و در مبرودین مصطکی و کنند و در عمل و بد رسر نیس باسر طل و بدلش بمر هندی و اما اجاص جنگلی پس آن ضعیف است مطبوخ آن در گلاب مانعی و صمغ آلو که آنرا بفارسی صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و بعضی کمتر او است و مفتت حصاة و جهت سرفه نافع و اکتحال آن جهت جلد بصر و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و خوش بدن اطفال معتد * اجاصیه غذای موافق است از برای محرورین و اصحاب صفرا و تپ صفراوی و تشنگی و تبهای صفراوی و اصحاب صداع حار و خارش بدن و نماید است که اجاصیه اقسام است بعضی آن است که برنج را در آب به پزند و آلوی تر یا آلوی خشک مرکب ام که باشد بجوشانند صاف نموده آب آلو را با شیره بادام شیرین اضافه نموده جمله جوش دیگر داده بکار برند و اگر اسفاناخ یا خرفه یا کدو داخل نمایند بهتر است و اگر ماش مقشر یا برنج بمریاند خوب است و این مزوره اجاصیه را در وقت حمی و شدت حرارت استعمال باید نمود قسمی دیگر آن است که گوشت بره یا بزغاله یا گوشت طیور یا مرغ جوجه خروس بچه و جوجه مرغ و خروس جوان با دارچین و کشنیز و شهوج و امثال آنها اطعاف نموده در آب بپزند و نیم پخته خوش سالیده و کف آن را انگرند پس آن گوشت را از آب بر آورده از روغن گاو بریان کرده و بعد آن ... مصالح حاره چون دارچینی و زیره و فلفل داخل نموده شیرج نمایند پس آب صاف را داخل کرده در باره

فندقی دارچینی و کشنیز جمله را نیم کوفته و در قدر الطبخ نصفه در آن اندازند و بپزند چون گوشت نزدیک به پخته
شدن رسد آب آلو بعد زعفران داخل کرده بپزند تا بعد زعفران پخته شود فرود آورده با نان و نان حلوا بخورند
و اگر خواهند ترش با شیرین شود یعنی چاشنی دار شود از آنکه چاشنی آن مطلوب باشد زرد آلوی خشک کرده که
آن را قیسی نامند با آنچه مذکور شد داخل نمایند و اگر خواهند فی الجمله ماستی بهم رساند یک کفی برنج را کوفته در اول
طبخ داخل نمایند و اگر اندکی زعفران داخل نمایند از برای آوردن تفریح موافق است و اگر خواهند در این
اجاصیه از بقول مثل اسفناج و چغندر تازه و توره برگ چغندر و تخم چغندر زودتر کرده در وقت طبخ داخل نمایند
مناسب است و این غذا موافق است از برای امزجه صفراویه و ملین طبع است و تسکین مره صفرا نماید مؤلف تحفه
ذکر نموده در کتاب اغذیة المرضی گفته که هرگاه صداع حار ساکن شود و تب زایل شود بسیار نافع است بعدی با اجاصیه
با گوشت دراج و طیهوج و جوجه مرغ که در آن مشمش و به داخل کرده باشند * اجاصیه نوعی دیگر که ملین طبع است
و مطفی مره صفرا و کاسر حدت خون و نافع برای حمیات حاره * صفت آن بگیرند آلوی خرمنی ترش و در آب بخیسانند
و بمالند و صاف نمایند پس داخل کنند در آن انار ترش و مغز تره و عناب با بادام شیرین و کشنیز خشک کوفته در آن
بپزند و تناول نمایند و این اجاصیه نافع است صداع را و تسکین قلب و التهاب مزاج دموی و قلت خون استعمال
کرده شود بعد از فصد * آش آلو صفت آن گوشت را قطعات نموده با آب و نمک و فندقی بپزند تا نیم پخته شود کف
آن را بگیرند پس با فندقی روغن گاو آب را ترش نمایند و آب داخل کرده بپزند تا گوشت پخته شود و فندقی برنج که
آن را شسته و خیسانیده باشند داخل نمایند و چون برنج پخته شود آب آلوی تازه در آب خیسانیده با آب آلوی خشک
در آب پخته مالیده با فندقی نعناع تازه و نمک و زعفران داخل کرده آنقدر بجوشانند که ترشی آلو در جرم
برنج نفوذ کند پس فرود آورده گشنیز بخورند * رب اجاص سرد و تر و ملین طبع و مسکن حرارت و تشنگی و تبهای
گرم صفراوی و التهاب مواد و دماغ است و بدل آش آلو است * صفت آن بگیرند آب آلوی ترش و تازه بسیار ملایم
بپزند تا بقوام آید و احتیاط کنند وقت طبخ که نسوزد و تلخ نشود و اگر فندقی شکر سفید با شیرین داخل
نمایند عند الطبخ لذیذتر شود و در حمیاتی که در غایت قوت باشد در حالتیکه شراب آنها تمیز و بارد هم
است باید که بعوض غذا شربتی دفعه به دفعه چون رب اجاص و مانند آن * سکنجبین سفرجلی اجاصی نافع
است از برای صداع یابس که با حرارت مزاج باشد خصوصا آنکه در بین علت نوبت معد واقع است از برای
نوبت مصرع خصوصا آنکه اگر مصرع قوی باشد غذای بیمار را برای تب مولد مشوش و کثرت غذا موجب
ترطیب است پس ضرور است دوا دادن انسان جمری مثل آب سفرجل و رب آن پس اگر با ... باشد با اجاص
اولا پس ضرور است که ادویه مثل اجاص با سفرجل باشد و از این جهت سکنجبین سفرجلی اجاصی نافع
است انسان را * صفت آن بگیرند آلوی سیاه نیم من و سویق ... دو رطل آب ... گلاب یک شب بخیسانند
پس بجوشانند تا یک رطل آب بماند صافی نموده یک رطل شکر صافی و یک رطل آب به شیرین داخل کرده بجوشانند
و کف آن را بگیرند پس با صافی نمایند با درد شکر بمانند پس نیم استار ... سرکه انگوری داخل کرده در دیگ
سنگی یا مس ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند سربسته در آن
* فصل در بیان شرابها که اصل و عمود در آنها اجاص است * شراب اجاص ساده سرد و تر و ملین طبع و مسکن
تشنگی و صداع صفراوی و دردهای حار و اسهال است ترشی گفته که این شراب نافع است صداع حار را لکن باید
که استعمال کرده شود با شراب نیلوفر یا شراب بنفشه خصوصا آنکه دماغ از ترشی آن متضرر شود که موجب

زیادتی صداع شود پس لازم است که تدارک صفرا آن نمایند که در آن ملین و لزوجت و مسکن صداع حار
باشد کرده شود و نیز گفته که آشامیدن شراب اجاص با لعاب بزرقطونا و جالب نفس طمعت نافع است صداع
حار را و محمود بن الیاس گفته که آشامیدن شراب اجاص با گلاب مناسب مفید بر صداع حار را و شاید
باشد که در علاج صداع حاوی عمر حکیم کافی اند آشامیدن شراب اجاص به تنهایی تا آنکه ... نمود
باشد محتاج بدوای دیگر * صفت آن بگیرند آلوی سیاه یا آلوی بخارایی هر کدام که باشد و بشکنند در آب بخیسانند
پس بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده بقدر گلاب و بوزن آلو قند سفید داخل کرده بقوام آورند و در ظرف
چینی نگاه دارند * شراب اجاص تسکین تبهای حاره و درد سر و یرقان را نافع و ملین طبع و مسهل صفرا است * صفت آن آلوی
بخارایی را در آب بخیسانند پس بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده شکر سفید چندانکه خوش طعم گردد داخل کرده بقوام
آورند و اگر وزن شکر تمر هندی مقشر نیز داخل نمایند قوی الفعل میشود و محمد بن زکریا در کتاب اغذیه المرضی گفته که
نافع است اصحاب صداع حار را دیوانه که بگیرند سه سیر از شراب اجاص ساده و حل کنند در آن تمر هندی بادامی
از تمر هندی بیاشامند و نافع است از برای اصحاب تولیع حار آشامیدن شراب اجاص ساده * شراب اجاص که ملین
طبع است * صفت آن به نسخه حکیم مظفر الدین شفایی آلوی سیاه یکصد عدد تمر هندی منقی از حب زلف و
مویز چهار ... ترنجبین ... پوست هلیله زرد ده درم همه را در کیسه کتانی کرده در پنج
من آب بخیسانند پس بجوشانند تا نیم ... کیسه را بمالند و بفشارند آب را صاف نموده * قند سفید
خراسانی پاک کرده از تمر و جا ... در آن حل کرده تا صاف نموده بجوشانند که آب را بگیرند و چون دیگر
کف نیاورد صافی نموده تا ... کرده بقوام آورند پس فرود آورده مقدار یک مثقال شیر خشت ... و نیم
مثقال زعفران در آن حل کرده نگاه دارند شربتی تا دو اوقیه * شراب اجاص مسهل به نسخه حکیم شریف که در
شرح موجز قرشی ذکر کرده مسهل صفرا و بلغم رقیق است و نافع است از برای حمیات حاره و امراض صفراوی و بلغمی
* صفت آن آلوی سیاه ... یکصد عدد عناب جرجانی ... بزرگ ... عدد تمر هندی منقی از
ولیف ... سی درم گل بنفشه ... درم ترنجبین ... درم ترنجبین را کوفته در کیسه
کتانی کرده با مجموع ادویه را در آب ... بخیسانند ... صافی نموده پس بگیرند یک رطل
ترنجبین پاک کرده از خاشاک ... رطل شکر سفید ... آب بجوشانند و مقدار ...
بر آن ریزند کف آن را بگیرند و چون دیگر کف نیاورد صافی نموده در ... داخل نموده بقوام شراب
آورند و از آتش برگرفته سقمونیا ... یک مثقال زعفران نیم مثقال ... با آب به شیرین ...
به شیرین حل کرده زعفران را بگلاب سوده ... داخل کرده ... نگاه دارند شربتی از ده درم
تا ده مثقال و بعضی گفته اند تا بیست درم استعمال نمایند * شراب اجاص ساده مسکن صفرا و نافع است از برای
صداع صفراوی و دموی بسبب آنکه سرد است و ملین و مزلق ثقل از معده ... هرگاه بوده باشد طمعت ... و
نافع است از برای تسکین شوری مزاج مختلف از صفرا و دم * صفت آن بگیرند آلوی سیاه و بشویند و آب تا بگردد
تا ... رنگ سنگی کرده بر دارند ... آب ... که چهار انگشت ... از روی ... بجوشانند
تا آب نصف رسد پس صافی نموده ... بخیسانند ... نصف ... سفید ... که مرة
آن را ... کرد ... داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه و گفته اند ... آن است که بوده باشد ...
... آلو ... کرده شود که ... فعل آن ... در اسهال صفرا ... آن است که ...

بید را بد برنجی و یا سرحسب هر کدام که باشد سیل وزن بید ود را آورند و درویت جوردن سرد آنگ مقوئهای مسوی داخل نمایند و بعضی کله آنگ گفته اند اگر درویت ع بید ربع آب گلاب داخل نمایند مگردد اوی * شراب اجاص مسهل بد بجهة سبلا استعمل در دحمره * صنعت آب آلوی سیاه تکصد عد دصاپ جرحا لی بی عدد نمر هندی منقی سه او مدکل بهفسه حسک بر بلد سفید منقی مد برابر هر یک وارسه بر بلد را مکوفته در کسته کمانی کرده همه را در پنجمن آب بجوشانند و کسته را متصل بمالند تا ثلث آب بماند صافی نموده سی اسمار برنجی خراسانی و نمرهی شکر سفید در آن افگنند و بجوشانند و سفید ه بیم مرغ بران ریسد و کف آن را انگیرند و حوب د نگر کف سار د صافی نموده بقوام شربت آورند تکلد رم سقمونیا و نیم درم زعفران تکلاب سوده بعد ار درود آوردن از آتش دران داخل نمایند و نگاه دارند سر بجی اردو درم باده مثقال * شراب اجاص مسهل صفرا و نافع مر صداع صفراوی و اهر گاه که بوده باشد با آب سیب که مانع از استعمال مهلات و صفرا است اما زمینکه دا آب صفرا سا سدار بلغم باشد استعمال نمایند * صنعت آب آلوی سیاه که آب را بسته با کمره بسته باشد تکصد عدد نمر هندی منقی از حب ولیف نیم رطل تربد سفید منقی مصمغ مد در سر بیسته ا رهر یک نیم درم تربد را اسمر کوفته با بهفسه در پارچه کمانی بسته بهمرع را درد تک سنگی کرده د رطل آب بر روی وی کسد و بجوشانند تا دو ر ال بماند پس کسه را تکو بمالند و بفشارند و در کسلد و مطبوخ را انگاه ار بلد تا به نسس سود آبرا صافی نموده بآهستگی با درد دران داخل سود و بار دیگر صافی دنگ کرده بقوام آورند پس فرود آورده بلد مسال سقمونیای مسوی سوده داخل کرده در همرتبه با نیکو مخلوط شود در ظرف چینی نگاه دارند سر بجی د را وقیه و نیم * شراب اجاص مستعمل در صداع حماری مسول اورا بادس بلا نمی * صنعت آب آلوی سیاه تمر هندی سقمی از حب ولیفا از هر یک دو رطل عناب خراسانی سی شس لجاه عدد د سی رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد صافی نموده آب انار سرس آب انار ترش آب سیب بر ش آب سیب ترش آب ابریج از هر یک نیم رطل نبات سفید تکرطل داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده در ظرف چینی نگاه دارند سر بجی دو اوقیه * شراب اجاص ساده نافع از برای تسکین حمار و صداع حماری و صداع بمشارکت قلب بسبب سوی مزاج صفراوی قلب * صنعت آب آلوی سیاه با برگ نارمی و بال بسر بید که عمار و حا کسری که دران حسک بشکسد د ور گردد دو رطل و در سی رطل آب بجوشانند تا دو رطل و نیم بماند صافی نموده دو رطل و نیم رطل نبات سفید داخل کرده بقوام آورند سر بجی از یک اوقیه تا دو اوقیه و اگر نصف وزن نبات گلاب داخل نمایند مسگردد انفع * شراب اجاص نافع است حب رسام دمری مستعمل بعد از فصد * صنعت آب آلوی سیاه آلوی بخارایی از هر یک پنجاه عدد تمر هندی منقی از حب و سر ولیف تکچهار بلد من د ر دری همه را در بلد من آب بلد سب بجسانند و صبح صافی نموده تکمن ترنجبین نال کرده دران داخل کرده بلد جوش داده ما لند صافی نموده دو اوقیه گلاب داخل کرده بقوام آورند و بلیس بطن دادن شراب نافع است از برای حرجادث از صفراء وجوب آشامیده شود بعد از فصد در دوا ر دمری نیز مسکرداند طبع را و نافع است از برای آب دیوی میگفته اند که هر گاه بوده باشد در دوا ر بلد صفرا غالب می‌باشد آشامیده شود شراب اجاص با لعاب بر روطو ا نافع بجهت آنکه ملین طبع است و فرو می‌نشاند اثره ر اورم حسما اند سمر هندی گفته که گاهی بجهت بار ر ممانند مرغ از صفراو در رجحت که بوده باشد آب نوع از صرعی که مسمی است بام الصبیان و حادث بمسود این علت سکرا که با آب بد باشد و علاجش شراب اجاص با نمر هندی است از برای استفراغ صفرا بجهة که بجهت بچه اول ذکر شد و این شراب را با آب سرد بصاحب این علت بخورانند * شراب اجاص

نافع از برای درد استسقا * صفت آن آلوی بخارا بی تخم مقداری از یک رطل. آنرا شب خیسانیده صبح صافی
نموده ترنجبین خراسانی یک رطل و نیم داخل کرده یک جوش داده بپالایند و صافی نمایند و باز در دیگ سنگی بقوام
آورند شربتی - و این نیم با ماء الفواکه * شراب اجاص صفرا براند و تپهای صفراوی را نافع بود و حرارت و مزاجهای
گرم را سود دارد * صفت آن آلوی بخارائی سه من و نیم یک من از هریک نیم درم ترنجبین شیرخشت از هریک ده درم
مجموع را شب بخیسانند و صبح صاف نموده بجوشانند و یک چهاریک شیر و قند بقوام آورند در آخر ده دانگ
مقمونیا سوده اضافه کنند و بوقت حاجت مقدار نیم درم این شربت را با ده درم گلاب نیم گرم بیاشامند
* طبیخ اجاص ساده مسهلی بی اذیت است و موافق معده و مثل سائر مسهلها مضر معده و مرده نیست * صفت آن
آلوی سیاه یا آلوی بخارائی هر کدام که باشد نیم رطل آنرا در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند
صافی نموده یک سیر قند دراو نیم داخل کرده بنوشند * طبیخ اجاص مسهلی خفیف است و بی اذیت و موافق معده است
و مثل سائر مسهلها مضر معده نیست * صفت آن آلو نیم رطل عناب جوجائی بیست عدد در یک رطل آب بجوشانند
تا به نصف رسد صافی نموده گلقند آفتابی خمیره بنفشه از هریک ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند
* طبیخ آلو محرور المزاجان و صفراوی را دموی را عطش را تسکین دهد و تشنگی خاطر و دوران سر را مفید است * صفت
آن بگیرند گوشت بره با شربت آلو قطعات نموده با سایر و مثل در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند پس شربت آورده
زرشک و سرخ نمایند و مصالح مانند دارچینی زرد آله هیل و دیگر نخود داخل کرده به آب به تدریج جوش
نیم سوده آلوی ترش آلوی حسلد را در آب تر کرده با لا داخل کرده به تدریج و اگر مصالح را دو ریحان کمانی
نیم دراں اندازند نیکو است و مثل نمک و حسب حاجت طاوه نعناع تازه داخل نمایند و اگر خاشی دارچینی و
نیم باشد نمک داخل نمایند که خاشی دارچینی را زیاد نمایند * مربای اجاص موافق امزجه حاره
و مفید از برای صداع مشارکت قلب و نیز مزاج صفراوی قلب * صفت آن آلوی بخارائی هرقدر که خواهند
با اندک پشت در آب کمی بجوشانند و صبح بجوشانند تا خون بر شود و بعد از آن شیره شکر یا نبات
مقدار داخل کرده بقوام آورند و اگر خواهند برش بر سر دهند و آب لیموی تازه در وقت طبخ داخل نمایند * مربای
اجاص نافع از برای ماسرا و حمره و اینها * صفت آن بگیرند اجاص و عناب و شیر خشت و تمر هندی زرشک شاهی
که بادلا و کلو را سود دارد کرده ... باشند و خوب جوب سهرا سود مطلب نمایند آنرا بروغن بادام مسوس در
آورده در ظرفی کنند تدریج گاهی داخل کرده مسود اجاص در مطبخات و مطبخ بلا رونکو میگردد
* مطبوخ اجاص که صفرای را دفع کند * صفت آن آلوی سیاه بیست عدد بنفشه بیست مثقال ارجب رطب
و شیر خشت درم گل سرخ ده درم تمر کاسنی تخم طرم تخم نیم در رساح در گلاب بجوشانند صافی نموده ترنجبین
سی درم در آن حل کرده صافی نموده ریوند خطائی سوده دو دانگ در آن داخل نمایند * معجون اجاص
مسهل از برای کرفتاری مسهل جمیع اخلاط حاره محترقه مراد حذام و صاده خمار عطش است صفت آن
بگیرند نیم رطل آلوی بخارائی و مثل آب تمر هندی و مربای از عناب و سپستان و برگ مورد مثقال قلیله
رود تمر کشوف اسفنتین بنفشه از هریک یابد ده مثقال گل سرخ ده مثقال تخم خطمی خیاری را به حاده
رود از هریک چهار مثقال در آب بجوشانند و باشند مثقال ترنجبین و یک رطل قند سفید بقوام آورند
طباشیر کثیرا صمغ عربی مغز بادام از هریک نیم مثقال اضافه کنند و اگر خواهند که در اسهال قوی تر
سود ترنجبین در آن آرند و مغز بادام الاصالة به باشند رطل رسمی تا نصف مثقال است

* فصل در بیان نوعهایی که اصل و عمود در آنها اجاص است * نوع اجاص ساده شربت معتدل است و جهت
عطش تب صفراوی مفید و مزلق و ملین و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت و تشنگی و جهت تبهای گرم و صداع حار
صفراوی و حارس حدت مفید است * صنعت آن آلوی سیاه یا آلوی بخارایی بیست عدد در یک پیاله آب بمقدار
خوراک شبانه خیسانیده صبح صافی نموده بی آنکه دست بمالند و قدری شکر سفید یا ترنجبین یا شیرخشت
قدر یازده مثقال در آب حل کرده با آن صافی نموده بیاشامند و بیاشامند که کافی باشد در علاج صداع صفراوی
عرق مستحکم آشامیدن این نوع خصوص آنکه بعد از صافی نمودن آب آلو جلاب شکری شیرین نموده بیاشامند
و محتاج بدوای دیگر نباشد و هر آب نوع با جلاب شکری یا شراب نافع است از برای صداع مشارکت بسبب
غلبه صفرا بر مزاج آن * نوع اجاص که ملین طبع و نافع است از برای حرارت مزاج و تب صفراوی و صداع * صنعت آن
آلوی بخارایی بیست دانه عناب ده دانه تمرهندی ده درم شب در آب خیسانیده صبح صافی نموده شربت بنفشه
یا شربت نیلوفر یا شیرخشت که باشد ده درم داخل کرده بنوشند و غذا ماش بی برنج با آب تمرهندی و اسفاناج و شیره بادام
بخورند * نوع اجاص دیگر اقوی از اول در تلیین طبع * صنعت آن آلوی بخارایی آلوی سیاه از هر یک ده دانه
تمرهندی ده درم عناب ده دانه شب خیسانیده صبح صافی نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین از هر یک یازده درم
در آن حل کرده صافی نموده بنوشند * نوع اجاص نافع از برای صداع دموی و صفراوی و صداع حادث از اورام
حاره سر و صداع حادث از حمیات دموی و از برای سرسام حار خون بنوشند بعد از فصد از مقال و اگر فصد را مانعی
باشد بعد از حجامت نیز با حجامت بین الکتفین * صنعت آن آلوی بخارایی آلوی سیاه عناب از هر یک ده دانه
در آب گرم شب خیسانیده صبح صافی نموده فلوس خیار شنبر ترنجبین از هر یک یازده درم در آن حل کرده
صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال در آن داخل کرده بیاشامند و طعم غذای ماش بی برنج بخورند

*باب الالف مع الدال المعجمه * ادارایی بفتح همزه و فتح دال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و قاف و زای
آخر حروف لغت سریانی و بعربی قاتل الکلب و حب الغراب نیز و بفارسی و هندی کچله و کچوله نامند و درخت
آن بقامت درخت نارنج و برگ و درخت نیل هندی و ثمر آن بقدر نارنجی با پوست سرخ رنگ می بود و درون آن
دانهای کچله میباشد و تخم حب آن پهن بود و برگ آن شبیه به برگ نیل و آن تخم بسیار تلخ و حنظل و بمااست
ملایمت در آخر سوم گرم و خشک است و سم حیوانات دم دار و بالخاصیت مبدل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبعی
بدن و باعتدال اخلاط و جهت فالج و استرخا و سایر امراض بارده اعصاب و امراض عصبانی و درد کمر مجرب دانسته اند
و ضماد آن جهت کلف و جرب و بهق و عرق النسا و مفاصل و امراض بارده مفید است و مسکر و سموس ذمی است و مصلحش
شکر و ادویه خوشبو است و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ است و یک مثقال آن کشنده و اطبای هند خواص بسیاری
برای آن ذکر کرده اند * حب ادارایی نافع از برای درد * صنعت آن ادارایی را پارچه کرده در آب خیسانند آن مقدار
آب که دو انگشت بر بالای آن آید پس بجوشانند آن مقدار که تمام آب بی جمع شود و ادارایی سیاه گردد پس بکوبند
و با افیون و فلفل و گل ارمنی از هر یک مساوی بقدر بلیغ نمایند و حبوب بسازند هر حبی بقدر نخود که سردی
یک حب تا سه حب و برای درد گوش نیز نافع است که با برگ تانبول حل کرده بطور بمانند و برای تب بلغمی با شیره
زیره سفید بخورند و برای درد دندان نیز مفید است که در زیر دندان مولم گذارند * معجون ادارایی مسمی
بمبدل المزاج از تالیفات حکیم محمد مؤمن در تحفه نوشته گفته که جهت قطع عادت افیون بعادت مجرب است و در دفع
سردی و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بعادت نافع است * صنعت آن سه مثقال

اذاراقی که کهنه باشد بهتر است پوست آن را جدا کرده خوشها ریزه نموده بعد از آن نرم صلایه نمایند
گل گاوزبان کشنیز و بادرنجبویه حب الآس اسطوخودوس مغز حلغوزه سنبل از هر یک سه مثقال مثل دواء رد معدی
صندل سفید قرنفل از هر یک یک مثقال آمله مقشر پوست هلیله سیاه از هر یک پنج مثقال اجزا کوفته بیخته
با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال با دو مثقال مقدار مناسب نمایند * معجون اذاراقی
دیگر که از اطبای هند است و جهت تقویت باه و رفع درد کمر و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و نسیان و سرد مزاجان
را بسیار موافق * صنعت آن بگیرند اذاراقی را هر قدر که خواهند و مغز بادام در شیر تازه خیسانیده روز بروز شیر تازه
بیفزایند تا نرم شود بعد از هفت روز بر آورده نیم کوب آن را در پارچه بسته در دیگی که شیر تازه در آن باشد
آویخته بجوشانند و هر قدر از اذاراقی مقشر باشد شیر را نیز همان قدر بگیرند و کفگیر بقلعی در آن
گردش داده تا آنکه شیر غلیظ شود خوب سرد شود بر آورده با آب گرم بشویند
و در سایه خشک نموده نرم کوبیده با قلفل سفید دارفلفل سیاه دارچینی جوز بوا بسباسه مصطکی عود بلسان قرنفل گوگرد
آمله مقشر هلیله سیاه الطیب عود قماری زنجبیل ناگوری زرنباد صندل سفید زعفران دارفلفل اجزا مساوی
مجموع بوزن اذاراقی باشد نرم کوبیده و بیخته با سه چند کل اجزا عسل مصفی قوام سرشته ویلدیز
دستور که اول اذاراقی را داخل نمایند بعد از آن اجزا و ادویه را سرشته در ظرف چینی بوم با چهل یوم بچورند
و در ان ایام و بعد از آن از رعشه وبای و حرکات عصبانی و بی احساسات نماید * آذرکمونه
بسکون دال معجمه و کسر خای معجمه و سکون رای مهمله و آن در نوع است یکنوع اذخر بری است که آن را
بعربی تبن مکه و خلال مامونی و بلغت رومی سخرس و سخمرس و سخنس گویند و بعضی اطبا گفته اند که
سخنس یونانی است آن را بعربی طیب العرب نیز اذخر نامند و اصول نامند و بهندی اذخر را
گند مس و گندیل نامند گویند اذخر را بهندی کسرل سوبلی و زرنس و بفارسی کور گیاه و گاه مکه و کرنه
دستی برای معجمه بوی گویند و بعضی خوانند که آن را گرنه دستی خوانند و برای مهمله برای مرحله
و آن نباتی است بسیار شاخ ریز و شبیه علف و نرگس ریزه برابر کولان و از آن در خشم و کوکنار و مایل
بسرخی و زردی و بمل الرائحه و شکوفه آن بسیار رایحه و با عطریت و تند طعم و گرنده و سفید بر
آن اذخر حاجی است و آن گیاهی است که از بیخ آن در هند حصابه می سازند و گیاهی در شکل سفید
با خربری است و لیکن گیاه آن سفت خوشبو و اذخر بری و سخنس خوشبو و باریک بسیار در ارست بر
بدرا یعنی و آن را بفارسی نیز والا مند و اما اذخر بری گویند که صفی از آن سماسد غلط و بیخ آن سفید است
و اذخر بری معروف گرم و خشک است بدرجه دوم و محلل معتدل و مدر بول و حیض و بلاب و مسی اخلاط و مسح
و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطن و مفتح سدد عروق و رافع ورم و جهت ورم جگر و معده و آب وورم نمودن ورقه
اصله الدم و باد و ما رجهت استسقا و علل گرده و زهره و نیز عسل با مصطکی جهت نیمه سلاب دماغی و باسلیق
جهت صلابت سپرز و یک مثقال آن با فلفل نورته آن جهت رفع عسر بول مجرب دانسته اند جهت ازاله خون نافع
است ضماد آن جهت ورم بارد جگر و معده و سپرز و باز جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم
و حمودرد مفاصل نافع و مضمضه و بسوت آن جهت درد دندان و تقویت لثه و غرور دفع رطوبات مداومت
آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده سهاب معقد و باسکنجبین جهت او اخرنهای بلغمی مجرب است
و خوردن آن با مصطکی مقوی فصول دماغی است و جالینوس نیز آن نافع از برای بالیخولیا و تشنج ما بعد آن

آن با مصطکی و علک البطم و همچنین آشامیدن یک مثقال آن نافع است از برای فالج و لقوه و سستی رطب امتلائی
و سده‌ی فضول دماغ و رحم است و خوب آشامیده شود هر روز و بعد از ربع مثقالی از آن با فلفل می‌باشد نافع از برای سستی
رطب امتلائی رطوبت بلغمی اذخر و ضماد جرم آن نافع است از برای حکه و تضمید آن بر سستی اعصاب نافع است از برای
استرخا و فالج * و تفاح اذخر می‌شکوفه آن که بهم دیگر شده گویند لطیف‌تر و در افعال بهتر از جنس
آن است و نافع است از برای لقوه و فالج و نسیان و تشنج و سکته و اینکه حفظ را و سستی سرا است از صلابت رد ید و طریات
بلغمیه و سرسام نگردد نصب شده از دار و مصریه رو زن و مصلوع است و مصلح آن گلاب و عرق نیلوفر و صندل
و بدل سرمس از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن راسن و نصف وزن آن قسط الذریره است * دهن تفاح اذخر در سوم
گرم و خشک است و با قوت نافعه و آشامیدن آن جهت تحلیل اورام بارده باطن و طلای آن جهت دردهای بارده
و نقرس و رودیابیدن سرو را انواع جاری اعضا و دیگر مانندگی و طول آن جهت درد دندان و ورم لثه و حرکت
دندان نافع است و خوب است دهن را بر سر بمالند نافع است از برای کابوس جاذب از درد سر بلکه بر سر بهر
دفعه بر درد خواب سنگین گفته که بد مس باشد و همچنین جهت گرم و اصول اعصاب نافع است از برای سکته بلغمی
جهت آنکه مقوی روح نفسانی و در امراض اعصاب است و محلل فضول دماغ و فسول اعصاب از نفس خصوص زمانی که
درا گیرد در بی اررویا و صعتر و ثورد نیم وجا باشد و مانند اینها * صنعت آن بگیرند تفاح اذخر بر را و در سفته کرده
و بعد زیتکه آن را بپوشانند بر روی آن کرده و نباید در آفتاب گذارند در بین ملایم چهار بار صافی نمود
هر بار شکوفه تازه داخل نمایند بس از آفتاب بردارند تا گیاه ارید و در روغن حاجت نگار برند را گر داخل
نمایند در بین دهن بدری روناو صعتر و حا سانو رد نیم سگرد دافوی آن زمان و من تفاح اذخر مرکب خوانده بود
* دهن تفاح اذخر نافع از برای نقرس و انواع حکه عامه و گاه حلمل کرده مستود و داوند که سمر بد اعضا را * صنعت آن
بگیرند نیم نیمقا اذخر را و بد برید با آب با تحمه سرد و بعد از آن روغن کنید یاره باروغن زیت داخل کرده
و برند با آب رفته روغن بماند احتیاط کنند که بسوزد و استعمال نمایند * شراب اذخر نافع است از برای
کند و بدها و ریاح سوداء دیدن و دراسفر بجهت فعص ریاب و ابتدای استسقاء منقول از خط حکیم محمد باقر که از
منهاج الدکان نقل نمود * صنعت آن اذخر مکی مصطکی رومی اصل السوس از هر یک نیم اوقیه سلیخه سنا
اسارون دارچینی نیم کرویه کرمانی کرویا رو پای خشک را زیانه تخم کرفس از هر یک دو درم عود بلسان
اسه از هر یک سه درم ماملك کما زیا مله صعار از هر یک یک مثقال تخم خطمی سیار و همه ادویه نیم کوفته در چهار
رطل آب یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند تا نصف رسد صافی نمود * دو رطل شکر سفید صافی دو رطل عسل
سفید جوشیده داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه * عرق اذخر ساده مقوی معده و محلل و مفتی ریاح
و مفتح سده‌ها و بی علت است از برای برلم زیتی و سهات لطیف است و با قوت تریاقیت و مدر بول و حیض
و مسقط اسقاط و مسکن اوجاع اردیه باطنی و جهت ورم جگر و استسقا و علل گرده و ضعف معده و ریاح و نفث حصاة
و سهای بلغمی سفید و عرق تفاح اذخر الطف از عرق ساق آن است و مصدع محرور و مصلح آن گلاب * صنعت آن
بگیرند اذخر مکی یک من و نیم من آب داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند و اگر از تفاح اذخر عرق کشند بهمین
طریق است * دهن تفاح اذخر اسهال بار دارد و استعمالی ربی که با حرارت و اسهال باشد مرد دارد * صنعت آن طباشیر
سفید نیل سرخ گلنار فارسی از یک سبعی سماق سمی از حب الاس رب تمرهندی تخم ریحان تخم کاسنی تخم فرنجمشک
حرده مصرمی بریان از هر یک تکه درم سفید کوفی تفاح اذخر اسفوب سمل الطیب ریوند جینی لک مغسول بوست

بیخ کنواختن از هریک نیمه درم کافور یک دانگ ادویه را کوفته بیخته بشهد مصفی سرشته اعراض مادیه شربتی از یک مثقال
تا دو درم * معجون ادخر نافع است کسی را که بواسطهٔ درد معده طعام نمی کند * صفت آن بیخ ادخر سنبل کرویا
از هریک یک درم اسفیدباج فلفل فلفل مویه زنجبیل از هریک نیم درم مصطکی عود خام از هریک دو دانگ عود
اصلی از هریک دانگی زعفران دارچینی ملیحه بوده از هریک ربع درم هویرا دانه دو حمل همه ادویه اولا
دانهای مویز را بیرون آورده بصاف بکوبند و با شیر شیرین بپزند و آب داخل کرده با آتش ملایم بطبخ نمایند
تا غلیظ گردد آنگاه آنگاه بقوام آورده شربتی بقدر با دامی و در نسخهٔ دیگر مصطکی عود خام نیز
بعد اصلی داخل شده و بجای ربع درم یک درم است * باب الالف مع الرا المهمله * * ارجوان بفتح
همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو والف و نون معرب ارغوان فارسی است و آن را رعیدا گویند گرم مایل
باعتدال است و مفرح اخلاط لزجه و جهت برودت معده و کلیه و بصفه لون و گل آن را فارسیان مره سرا ب میکنند
واعتقاد ایشان آن است که بفرح می آورد و نیکو میگرداند حلق را وطبخ آن منفی رمقی آلات نفس و مقوی
است و خوردن موجبه آن حابس نزف الدم و خضاب شکوفهٔ ورمان از ان خطاط ممایند و دستهٔ بیخ آن را جوش
بقدر دو درم بنوشانند طبیخ آن مقئی ری است و مصلحش ترک عناب و تمام و بدلش صندل و نصف آن گل مرغ
و دانه ارجوان دراد به عمش نا بمقام خشخش است * شراب ارغوان مفرح و نافع است از برای خمار * صفت
آن بگیرند گل ارغوان ورق را کوبند و آب آن را بگیرند و صافی نموده نوبت آن نبات سفید داخل کرده بقوام
آورند شربتی دو نیم * مربای ارغوان نافع خمار است خوردن آن * صفت آن بگیرند گل ارغوان تازه کرده
از سری و درون این ازان درین بدکوبند و داخل کرده بمالند و در آفتاب گذارند تا بسته و نیکو در بس استعمال
نمایند * ارز بفتح همزه ورای مهمله و سکون رای معجمه معرب او رزای پارسی است بفارسی از ان برنج و برنج
گویند و بهندی جاول بیرمانی ریزری و بعربی تمن گویند و نوعی از ارز را که در بلاد مغرب و نواحی آن مسمی
بهندی کاکمون گویند و حکمای هند مدعی اند بر آنکه برنج باعث طول عمر و صحت بدن است و برنج هندی
الطف است و لزوجت کمتر دارد و برنج سرخ فارسی را سمین تسمیه نمایند آن در یعنی به در عمر گفته اند که اسهال
برنج با شیر و شکر داده است و به سماقی قلیل الغذا و جهت رخم و اسهال دموی و احتباس رحم و امراض گرده
و مثانه مفید و با شکر کثیر الغذا و مسمن و مسمن بدن و مولد منی است و با دوغ تازه و سماق ممسکی حرارت
و جهت اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان صفراوی نافع و با شیر تازه دوشیده جهت زخم و ناسور نه گرده بر رویش کا
جهت بعض از کبارآن مسطح حال آن و رنگ رخساره و مولد خلط صالح و موجب بدن جوانهای حور را آسامه اند
آب مصر آن که چون ماء الشعیر طبخ دهند ممسکی اللزج حدت اخلاط صراری معده است و با شیر تازه شده
با الماصه که باده روز خورده شود جهت تولید منی مجرب است و گفته اند از ربعی برنج حبی ضعف الغذا
و بیکور حبس الاسهواء است و صالح است اکثر طباع را در جمیع اوقات عد است در یارگیلام کمتر است اما مزاج
برنج پس بیان آنکه اطبا مختلف اند در سوست آن بعضی گفته که نایس در درجهٔ دویم و احتلاف است میان ایشان
در حرارت و برودت آن بعضی گفته که بارد است در اولی و دیگری گفته که حار است در اولی و دیگری گفته که برنب
است با عتدال و همه و ول صحیح است زیرا که مرکب القوی است آنرا اجزا بارده ارضیه میباشد که چون در آن
نجو شانند و آسیاطرح آن را بگیرند میگردد خرم آب باردرا ولی و آنکه در آن اجزا لطیفه باشد حار در اولی
است و حرارت و مرکب است از این دو جوهر بس معتدل است و جرجانی در کتاب اسد نه گفته که بعضی قومی از مساید

مستین محرورین و این قول معقول است نه حسب تجربه و قیاس جهت آنکه موسیو لوروحمی که برنج را استعمال
مکرر عمل کند در ان حرارت بوده که در ابدان محرورین است موجب زیادتی وسعت و لوروحت آن میگردد
مزاج آن گرم جهت آنکه خمیرهای ارج کمر رطوبت باشد برودتی قبول تحمل و احتراق میکند از حرارت
دوی و مساواته متکسر از حال خمیرهای ارج باشد بر آنس مانند با طف و حرارت آن از اطعمه لزجه علیله پس
برنج در حال حرارت دوی در مزاج تحمل میکند سبب اکتساب آن حرارت را از ابدان حاره و بسبب لذات
آنسده در عروق ماسا ریقه جهت لزوجت و سمی که دارد و جسد در عروق بسیار تنگ و مانع رسیدن آن
محسود تکلمد پس گرم میگردد آبدان مزاج محرورین را بالذات و با لعرض و اما در امزجه مبرودین و مرطوبین
پس کم میگردد لزوجت و آن بسبب حمیده بدن آن در رطوبات پس میل میکند مزاج آن از اعتدال
جانب برودت و میگردد از ابتداء مناسب ترکیب از در رای پس ترکیب میکند و موافق برنج اوما سار برای خوردن
برنج و چیزی است که بود ه باشد هوا رطب بوده باشد در بدن سدت سوء طعام و آن نطق العصر و حابس و مسدد
است و مصلح آن مسکه تازه و سبر چیزی بسیار و نمک معتدل و حسا بدن آن در آب شوس و بعد که دم
بلند و بعض آن با آب حب القرطم و ابته مناسب معتبر امسال و دوی میگردد آن قدمی آن را آب است که
تکثیر بلد عمر معمول آن را و احتمار باشد از ادبا م آن برنج مرحی را که بملای ساهی گویند و اقلال آن را از
دمه و مخلوط کسند با آب حاورس مقصور به ترکیب وجهای روغن نه گرده بر داخل کسند و اما گاه بوده باشد
بره سعد و ده ترکیب آن را تعداد ارسس نمک بلنج معارف کند از ان جهت مخلوط با آب است ارسو رووغن و روغن
مادام سبرین باشد در زی داخل باشد با روغن کسند با تاسه نمه اسد مر آن را اعلی در جحس طعمت
وجوب آن را با سبر بازه در سینه و آب بدر به میگردد طعامی تکرکسر العلم اعتدال در رطوبت و پس جهت
آنکه رطوبت سبر میگردد مخلوط به سوبت برنج پس میگردد ابدان را معتدل و در پس حال سبب ادرار میلی را
و فربه میگردد ابدان را و بازه و نمکو میگردد ابدان رنگ را خصوص آنکه آن سبر برنج با شکر و روغن مادام سبرین
خورده شود و برنج از برای کسیکه عادت نمیرساند و لیج داشته باشد ابدان است و مخصوص از برای کسیکه
معتاد تعرض شده باشد و نافع است از برای فتیح صفرا وی و درد و جامعاود و در پس حال لازم است که آن را اول
از بان کمتر پس نه ترکیب با سبر او دو نگردد ماسد کسد سبرمان لسد خوردن ه شود و گاهی خورده میشود
برنج مطبوخ با سماق و باکشک در بیان نقصا عمل نطق رگاهی میسرد آن را با ارسسا از برای نطفه و تسکین عطش
و حرارت مزاج بعض اطبا گفتند که برنج با خاصیت تحلیل حرارت در جگر و در وبرودت در مبرود است و ارس
سبب است که بدل های اطباء مرویه برنج را وصیت میفرمودند راعت ته بعد از برنج را مخصوص اصحاب اسهال
دموی احداث کند صد ود و اصحاب احداث کند سهل مطلوب است میفرماسد بعضی در این امر آن است
که در یونان و روم برنج بسیار کم زرده و برنج خوب نداشتند از این جهت برای آن نمیفرمودند و بلا جون در بلاد فارس
و هند بسیار است و برنج خوب است مسسود اطبای فارس و هند جون موفق برنج از برای شرط حما کرده اند
و گفته اند سوارعدای مرکب الغوری است و در هر بدنی احداث کیفیتی موافق کیفیت آن بدن میکند و بدان سبب
مضر نمیگردد بدن طبیب را لازم است که در ه مراعی اصلاح کیفیت آن موافق آن کند با کیفیت ضد آن مزاج
در ان اثر کرده موجب اصلاح آن مزاج گردد و خوردن برنج با ل میگردد ابدان درجه را و مبرود ه اند گرسبزان نافع
است از برای اصحاب آن خصوص جون نمسه سرد از ان سبز برنج از سبزخورد ه شود و نمکه سرد شده باشد

واعلی رتبهٔ آن نانیه باشد از رتبهٔ گرده و بروغن بادام شیرین بوده مسامله نافع از برای سحج واسع است
از این جهت باشد بوداده ساخته باشد مخصوص انفع است اسهال را برنج بوداده که نیمه باشد تا آکارع و بادی
است از برای اصحاب بول الدم عقیب هر آنکه قرصه از آرد برنج هر گاه خورده شود بعد از بنهای بارووه از حرون ولکن
پس از بنهای باروره از حرون صالح است اسهال را اسد نه با نیه خاصه باشد سماقیه و نافع است صاحب
عمرولادت را آشامیدن ماء از شیرین کرده با برخیس رحسه تا آب معسول او جهت سحج و درجه امعا نافع است و
ضماد آن جوامر خصوص مروارید بیعدیل رآب تماله آن دران نعل دوی تراست وطلای آن با برسش جهت کلف
و آثار مقید مخصوص طلای آرد برنج با آب خرمره ضماد آن با سه جهت گشودن دمل رد ورس جهت خراجات
باره و آشامیدن آرد برنج که بسیار پخته باشد نافع گرده بر جهت افراط اسهال مرضی و اسهال درامی و سحج سبات
مانع و گفته اند که چون برنج را بریان کنند آشید از که مرخ بهره شود و مسامات شود و خمر ردو مصلا ارفا فرده سعال
آن را در حمل سعال اسهال جمد ربست سب تسمانید و صبح آب صاف آن را بنوشند از برای دفع کرم معده و
غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع است و گفته اند که چون برنج سفید را در آب خیسانیده پس بمالند رب
صاف آن را آشامیدن جهت حبس اسهال و تقویه معده و مثانه و آن با گیاهی که بهندی تر زیله گویند و بیز
باشد که آن گیاه بابوک رگهای باریک ریزه مقروض مسامات با آب و اندک نبات سرخ کنند و بیاشامند
جهت بول الدم نافع است و آب مطبوخ شلول صعظ حبس و توست شلول که بمار ترم صلابه کرده با شدار
سموم است و گویند مثقال آن کشنده است سعوط گردد برنج که در حبس کویند نه مقبر باشد قاطع رعاف است
وبدل برنج آرد جو معمول است * برنج بریان انواع میسازند یکی آن است که برنج را ظرفی خالی که بهندی حکه
باشد نیمه جوش نموده در میان ریگ بریان نمایند و در بن قسم بعضی بعد بریان نمودن بلوری آب نمک بران
پاشند و بر آتش خشک نموده نگاه میدارند و بعضی بی نمک و این را بهندی مرمره میشامند * نوع دیگر آن است
که شلول را اندک جوشی داده خشک نموده با ریگ در ظرف سفالی بریان نمایند و این را بهندی کهولی
و کهیلی میگویند و این نوع بسیار زود و لطیف است از برای مرضی و اصحاب نافع خشک خوردن و یا در
اندک شربتهای مطیب بگلاب یا بیدمشک یا عرق بهار یا کادی * نوع دیگر آن است که شلوک را در آب اندکی
جوش داده با اندک ریگ بلدی بریان نموده گرما گرم بملاسمت مکوبند یا دستهای از چوب تا پوست آن
جدا گردد و این را بفارسی کمک و بهندی چوره نامند و این نوع اندک سنگین و نفاخ است خشک باشد و آن با آب
که اندک گلاب بران زده دانه دانه کوبند و یا قند یا نبات یا شکر و ریزه سریع نفخ آن و لذیذ است و برنج
بریان مصرمعطی و لطیف است و ارس است که اهل هند در جمیع مرضی بهندی خصوص اطفال را * پلاو را طعمه
خلیه است و آن را انسام بسیار است و بردا استعمال این لفظ مطلقا تعریف مراد معمولی است و قسمی پلاو
و معمولی آن است که گوشت با حمری دیگر مانند ماس پخته و یا نخود یا گوورنا اسال اسماوانا رحلقه کرده
نورعی گاو مرغ بسود و مسالح حاره اینچه در کار باشد داخل کرده برنج سفته نیم پخته بر روی آن کرده م
دم کند * وقسمی پلاو آن است که گوشت بره املک با برعاله یا مرغ جوان را با آب و یک ری بسیار زیاد کرده حلد
نموده قسمی کرد که آب کمی دران نماند علیحده این قسمی را نگاه دارند و گوشت در نوی را بیمرند تا سرا
سود و مرقهٔ آن را بگیرند و برنج را نسبه حساب بده و از روی آن قسمی کرده و یا در جوف برنج در دیگ گذاشته
نا اداوار حاره مانند نمک زیره و فلفل و دارچینی و قرنفل و هیل و ... ساده ...

درست با کوفته از هر قبیل بقدر حاجت داخل کرده و آب مزه را بقدر حاجت بخوردن آب . بعد دم دهند و روغن
بقدر مطلوب داغ کرده بران ریزند و سر کشند با روغن در حرم برنج نمود کمند پس کشند و بریزند و بعضی
قدری زعفران را سوده با ماست ممزوج کرده بران گوشت پخته کرده می مالند و این پختنی پلاو حافظ صحت و
غذای موافقی است از برای اصحاب اعتدال مزاج و در بلاد معتدله پلاو لطیف و مقوی قلب و دماغ است و نافع
است اصحاب صداع بیمار و ضعف قلب که سبب غلبهٔ سودا از مزاج قلب خون استعمال کرده می شود بعد از
تنقیهٔ سودا * و اقسام پلاو از زیره بریان و چاشنی پلاو از آب غوره و سرکه و آب لیمو و ابرج و کوفته ریزه سماق و رمان
و زرشک و آلو بالو و آلوی سیاه و تمر هندی و انار و غالبه و چاشنی و امثال اینها چاشنی با شکر گرفته آن
است که بعد طبخ برنج هر یک از اینها که خواهند بخوردن آن می دهند و بعضی کله دانه آن را بعد برنج
نگردانند و مخصوص کلم پلاو که کلم قمری و شلغم آن از اقسام کلم و غیره ما آن است که آن را درست کنند و ریز کرده
با گوشت پخته و باقلا و تره با پخته با پیاز و ادویه روغن ممزوج کرده آن را با گوشت پختنی کرده در زیر برنج با
درجوش آن بگذارند و دم دهند و آن را کلم پلاو و شلغم آن بنام خبر کنند و آن داخل میکنند مثل ماش و
مخصوص لخته پلاو که از انواع سبزیها از کلم و زردک تره باره و سبزیها خام با برگ و سیب و باقلا و امثال اینها
ترتیب دهند مثل سیب پلاو و باقلا پلاو که سبب باقلا هر کدام که خواهند و بریان کرده از ماش و غیره پخته
پخته نموده در پارچه کرباس با گرمه کرده اند کی پخته وقت دم دادن با برنج آمیخته طبخ نمود و مرطوب ساختند
و اگر پلاو پلاو خواهند قدری پلاو و مقدار آب گوشت پخته ریزند و قت دم دادن به برنج و سیب باقلا به می آمیزند
و در پلاو که باقلا به بر پیمانه پلاو پلاو سم سماق کرده و مخصوص به پلاو و سیب پلاو و لیمو پلاو و نارنگی پلاو و انبه
پلاو و کوفته پلاو و اناس پلاو و زردک پلاو و بادنجان پلاو و امثال اینها هر کدام که خواهند خام آن را پوست و تخم
جدا کرده قطعه قطعه نموده پخته با ادویه چاشنی به طعام وقت دم دادن بگذارند و لیمو نارنگی و کوفته هر کدام
که خواهند درست پوست آنها را ادویه شیرین کرده تقسیمی که در ابرج ذکر یافت و بعد شیرین شدن از میان دو
پارچه پاره کرده از مسامات با خلال چوبی تخمهای آن برابر آورده پخته با ادویه چاشنی وقت دم دادن به طعام
بگذارند و مخصوص مرغ پلاو که شکم مرغ را از زرشک مشکی و آلو و کشمش و با غوره کشمش و با آلو بالو انبه
بیرون آورده پر کرده به طعام بگذارند دم دهند و مخصوص شکم اندر را که تخته پاره پاره باره را دارند است با آنکه از شکم
مار در آنند بعد از دیگ آن طبخ شیرین سفید نموده زیر برنج گذاشته دم دهند و ماهی پاره نیز بگذارند * پلاو که
ماهی هست که نامند عنبر سمک لطیف و کثیر الغذا و زود هضم است * صنعتش آن است که بگیرند برنج را و شکر سفید
در آب بخیسانند بعد در یک ساعت و نیم یا زیاده که ابدال بخیسد پس از آب بر آورده در آب گرم جوشان ریخته بپزند
آن مقدار که مغز برنج پخته شود پس آب آن را از بالای سینی با کرباس با گیره بگیرند و برنج را دم داده بخورند
با ماهی و با یکی از علمات و با بالا با و یا با کبابها و زرمه او امثال اینها را اگر اندکی روغن داغ کرده در زیر آن
حلا بریزند آن زمان بقدر حاجت داخل نمایند در وقت دم دادن میگردد الدر و بیان صنعت نهی از اقسام دال او
مذکور شد در حرف المیم در بیان ماش ذکر خواهد یافت انشاء الله تع * پلاوای آرد برنج کثیر الغذا است * صنعتش آن
بگیرند آرد برنج را و در آب طبخ دهند و در آخر شکر سفید داخل سفید نمایند آرد تا کمی یار داده بعد از
خواص در آب حل کرده اضافه نمایند طبخ دهند تا غلیظ گردد پس قدری روغن گاو تازه داغ کرده با روغن
با دام شیرین با مغز ران پخته در بار نمایند زرد آخر قدری زعفران گلاب سوده در آن ریخته ممزوج نموده

درمیان پاره ملفی کرده با سرپوش بسته دم کرده ظرف را بر بالای آتش نهند تا پخته شود و اگر فلفلی مثل دارچینی
داخل نمایند بهتر گردد و اگر خواهند شیرین باشد شکر یا عسل را با شیرهای پاکیزه پخته بر روی آن می‌کشند
دست نگاه دارند که دهان بسته شده از برنج لوز و مغز و الدانه * حلوای برنج مشهور بشاب احمدی قوی طبیعت
و بدن را فربه کند و اصحاب معده و امانع بود * صنعت آن برنج شسته کرده نیم رطل را یک رطل در آب نه روز
ناشتا هر روز نو کرده بعد یک رطل نشکر با گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک از هر یک دو مثقال حل کرده روغن
گاو داغ کرده نیم رطل همه را داخل کرده به ترتیب و اخوب ترحلوا شود پس مغز بادام و مغز پسته از هر یک ده مثقال
داخل کرده زعفران یک مثقال بگلاب سوده بر او اضافه نمایند و نیز بار هایکه شروع به پس دادن روغن نماید
دارچینی ده درم دانه هیل دو درم جوز بوا و عود درم کوفته اضافه نموده از آتش برگیرند و در ظرف چینی
برآورند و بکار برند و بعضی در آخر زعفران بگلاب حل کرده و بعضی مشک و زعفران بگلاب حل کرده داخل
مینمایند و بعضی لوبیا داخل میکنند و بعضی در روغن کمی پخته در ظرف برآورده روغن پسته و بادام مقشر
در آن ریخته بکار میبرند مانند زان آرد نان را * حلوای برنج مشهور بفرنی در نهایت سریع الانحدار کثیر الغذا
لطیف الکیموس موافق اکثر امزجه است و حیث باهی و صعف الاحشا مفید و مجرب حلو آبانست * صنعت
آن برنج کوبیده ایک بار داده را که می را صاف مثال باید و داخل کرده مقدار نیم مثقال بید مشک و از آن یک
آب حل نموده با یک مثقال از آب گلاب و عرق بیدمشک در داخل کرده به آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید
شود * حمو ارز تابع است از برای اصحاب سعال * صنعت آن بگیرند برنج مغسول را با شیر تازه مخیض شده
کوبیده نیز مثل ماش و ماش بپزند پس شکر یا انار شکر همه نیز گاهی در شیر حلیب بدون معونه دماغ و قلب حرارت
نمره مغز بادام مقشر و مغز پسته و مغز جلغوزه و مغز فندق داخل میکنند و این غذا موافق است از برای
اصحاب صداع بمشارکت قلب و سبب علت سودا بمزاج آن خوب استعمال کرده شود بعد از نفخه سودا * و از
نان برنج در مغص بطی الخروج است و سبب نفخ و قولنج گردد باید مردم بدین معنی به تجربه پس دستور
آن را مگر با مصطکی باید ساخت و مداوای طعام دسمه و خرماهای خوب تر روغن و یا شیر و با بوم و این
سبب آن است که مرکب است خوردنی است مثل کوبیده مساند از آن صورعظیم و حادث بسکر داران دوایع مثل
رنجی را گر کمی جوات کمند خوردن آن با آب جوره یا با نعمره و مانند این در بروی به بوند شد ه درکند و مثل
مسکن و نافع صرر آن خوردن آن است با کامخ کمر و کرفس و مثل این صرر خصوص برنج شرح کرده لعاب است که طبع
مسکن ساخته باشند به برنج سفید حشد که نیکو طبع باشد باید بین نمرکه آن را احلا و پخته خسک نموده آرد کرده با آب
گرم خمیر نموده یک و ساعت گذاشته بعد از آن نان بپزند تا آنکه حلاوت پخته بر روی بیته صافی با سنگ صافی برم
بود که ما نند خمیر گردد و از آن نان بپزند و این خمیر از لطیف مسابید بغیر دیگر آنکه برنج را آرد نموده در
وقت طبخ اندک اندک در آب جوشان بریزند و بر هم زنند تا طبخ تمام یابد و مانند خمیر گردد و از آن نانهای نازک
بپزند محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابی الحسن رضا ع م روایت میکند که بد رستیکه
آن حضرت ع م بر مورد داخل شد و در شکم مغلول طعامی انفع برا و از نان برنج ندیدیم و دیگر از حضرت
ابی عبد الله ع م مروی است که بهترین طعامی سطون از برنج است بدرستیکه آن مدبوغ معده است و یکنند آرا است
* برنج بفارسی نیست بگر و دلی بفارسی سکو بس سهملر نا وللبحان بسرونه بترکی باوت و بهندی حاول کاسر
نامند نارد واین رفتن حوار است * صنعت آن برنج را حلاو که بهندی حسکه نامند بیخته حسک نمرده اند بر نان

کرده باشند تا کامدار شود و عند الحاجت بکار برند و مطلوب در آب ممزوج نموده فلفلی ساز باشند برنج که دانه آن را
سفید کرده باشند داخل نموده بپزند و اگر خواهند به نبات مشک و با گلاب مطیب نمایند * شوربای برنج غذای
موافق است از برای صداع ... کلیه و مثانه هرگاه علامات حرارت ظاهر باشد بدانکه شوربای برنج دو قسم است
قسمی آن است که برنج و ماش را در هم پخته بپزند و مطیب به روغن بادام شیرین و فلفلی افزایند و فلفل و زیره کرمانی نموده
بخورند و این شوربا برنج و ماش مشهور شده و با گوشت طیور بری که فربه بوده باشند بخصوصات ... باشد
باشد آب آن با زرد آب خوره و آلو بخارا منقی نافع است از برای اصحاب صداع یابس ساذج و قسمی که با حرارت باشد
و قسمی دیگر را همه شوربا گویند و شوربا برنج شیر باشد و این قسم آن است که گوشت را ریزه ریزه کرده در آب
بجوشانند و کف آن را بگیرند پس با نخود نیم کوفته سرخ کرده در روغن مسکه گاو و نمک و مصالح ابتدا ضرور باشد
داخل کرده در آب بپزند چون نیکو پخته شود برنج در آن داخل کرده نیکو روغن بپزند و تناول نمایند و گاهی چند
برگ اسفاناخ و ... از کدو یا شلغم شیرین یا ترک ... بحسب حاجت نیز داخل مینمایند و بحسب گاهی
چند پارچه سیب مقشر یا ترش یا به مقشر یا ترش یا انار با نخود شیرینی جهت چاشنی نیز داخل میکنند
* شیر برنج که آن را بعربی ارز بلبن نامند غذای معتدل است در رطوبت و یبوست و حرارت و برودت و چون با شکر
یا عسل شیرین کرده بخورند مولد منی گردد و از آن در بدن غذای بسیار رسد سریع الهضم و مکثر منی و مقوی باه
است و سودا را زیاده گرداند و بغایت موافق مزاج اصحاب سده و سنگ گرده و مثانه را * صنعت آن بگیرند برنج را نیکو
بشویند تا صاف شود چون نیکو پخته شد شیر داخل کرده باز طبخ نمایند تا بهر قوامی که خواهند آید و این
در صورتی است که شیر کم خواهند داخل نمایند و الا برنج را نیکو شسته در شیر ... از برنج با مثل آن آب ریخته
برنج را در آن تا نیم پخته ... است بحسب اغراض از چهار چند برنج ... تا هر قدر
که خواهند و برد یک فرود آورند اگر فلفلی مشک با گلاب ممزوج صاف کرده داخل نموده ... داده
فرود آرند ... در ظرف چینی کرده ... گویند ... و اگر خواهند
شیرینی را در آخر طبخ داخل نمایند * قلیه برنج باصطلاح اطبای اهل فارس پلاوی را گویند که گوشت را بنابر روغن
و پیاز سرخ کرده پس آب در آن داخل کرده ... پخته شود و آب در آن بقدری باشد که برنج در آن پخته شود پس
برنج را شسته در آب جوشانند و بر روی آن کرده دم می دهند یعنی برنج را اول مثل آنکه چلاو می پزند در آب پخته
و آبکش نموده بر روی آن قلیه کرده دم میدهند و این غذای صالح است از برای حفظ صحت و نافع است از برای صداع
... قلب بسبب سوء مزاج بلغمی یا سوداوی قلب چون بعد از ... خلط خورده شود و ... غذای موافق است از برای
صداع حادث از ابخره ... از معده ... * ماء الارز که بهندی ... گویند آن است که برنج را شسته بپزند در آب
و آن را صاف کرده چون ماء الشعیر سرد نموده بخورند مسکن لذاع و حدت اخلاط مراری معده و امعا است * مزعفر
کثیر الغذا است و مسمن بدن و مولد منی * صنعت آن بگیرند برنج را و در آب شسته و در آخر بقدری شکر
و گلاب و زعفران و روغن مسکه گاو داخل نمایند و دم داده بخورند و اگر آب ... مزعفر را اگر
مثل پلاو ... مزعفر پلاو گویند ... مزعفر نافع است از برای صداع ... قلب بسبب غلبه سودا و
مزاج قلب چون خورده شود بعد از ... مزعفر نافع است از برای صداع یابس ساذج و مسکه با برودت مزاج
باشد و ... بهندی کهچری گویند آن است که برنج را ... آب آن را ... حلاو
را آبکش میکنند ... آن را در میان آب بپزند و دم دهند یا چون چلاو ... روغن گاو داخل کرده

بپزند مغز را نافع باشد و ترنج اخوین در آب بچه دوغ یا آب زرشک یا آب سماق یا آب انار دانه و یا آب انار ریا
غوره و یا توت شامی و یا آلو الو بالو یا جاموب و یا بالنگ و امثال آن و یا سیب و یا نه مستوی و یا لوبیا یا اندک
مرغی جمیع جاستی و گاهی در آن گوشت بر بچه که پارچهای گوشت اول دران باشد گوشت را کوبیده باخته
سرد دران می اندازند جنک وسب بانه و یا نکی از سماق مذکوره داخل نموده حلیمی دار ساخته تناول نمایند
و آنرا اسلته نرع و سلته سماق سلتانار دانه و غیر آن نام آن چیز باشد مسکن حرارت است و بمکوسب آن نافع است
از برای اسهال صفراوی و دموی و تشنگی مفرط * فصل در بیان تنع ازگچه * بدانکه ازگچه بفتح همزه
و سکون رای مهمله و فتح کاف عجمی و فتح جیم عربی و ما یلعب هندی یعنی عالیه اعلی است یعنی طیب اعلی * ازگچه
که از اعالی است نافع است از برای تقویت قلب و دماغ * صنعت آن عود قماری عربی خام زعفران از هر یک دو درم
صندل سفید بگلاب سوده اطفار الطیب حب المحلب از هر یک نه درم عنبر اشهب یکدرم مشک ترکی نیم درم همه
را با گلاب سوده روغن رنبق یعنی روغن یاسمین سفید که آنرا بهندی تیل چنبلی نامند یا روغن بان مطیب
هر کدام که باشد داخل کرده بر صلایه سنگی چنان نمایند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی ازگچه عطر عنبر
هندی و عطر صندل و عطر گلاب و عطر عنبر اشهب مفرح یا بعض آنها داخل سکنند * ازگچه دیگر که از اعالی است
* صنعت آن عود هندی حب المحلب از هر یک دو درم صندل سفید مقاصری اطفار الطیب از هر یک یکدرم زعفران
عنبر اشهب از هر یک یکدرم ادویه را بگلاب و عرق بهار نارنج سوده روغن رنبق یا روغن بان داخل کرده نگاه دارند
اگر در ظرف غالیه مشک و عطر گلاب و عطر عود هندی و عطر صندل هر کدام که باشد داخل نمایند بهتر گردد ادهون
و ادوی * ازگچه دیگر از برای اسباب شعر * صنعت آن روغن بان مطیب که نیم آن در ادهان مرکبه مذکور شد
مگر بدان فرق که خواهند مشک داخل کنند دران عود قماری آب بقدری که آن را غلیظ گرداند پس حل کنند
دران مشک و عنبر محلول نیکو بر هم زنند و نگاه دارند * ازگچه ماهیچهاپی بصار دجرم و الله اعلم است * صنعت آن
صندل سفید با گلاب سایند حل و نیست مثقال عود عربی خام سوده دو مثقال نیم نبسیه که خام که
گند مالی نیز گویند و آن هندی جرمیوات اطفار الطیب بیمانه زعفران عنبر اشهب مشک ترکی خالص دانگ
مثل از هر یک دو حبه ارحاب مرح که بهندی کهونکچی گویند روغن یاسمین که بهندی چنبلی گویند سه مثقال
جو و عود هندی ربع یک مثقال دوالک که بهندی اکسر گویند چهار سرخ عرق بهار ربع گلاب صندل ز د
که بهندی ملاگیر گویند از هر یک دو دانگ سه مثقال در هم سوده استعمال نمایند * ازگچه ماهیچهاپی نسخه دیگر
* صنعت آن عود عربی بیمانه صندل سفید سوده بار دو مابه اکسر که اسبه شمه است مشک خالص سه لیپ
جو و آگر عربی از هر یک دو مابه اطفار الطیب بوبان کنول بیخ نبسیه ماح سمبه از هر یک تکمابه نمابه با تالله ملتر
از هر یک سه سرخ کافور قیصوری سه سرخ عرق بهار و بوله روغن چنبلی و نیم ام گلاب نیک زجاجه و بعد نرم کوبند
بیخته با گلاب عرق بهار سایند و مرتب نمایند و باستعمال آورند * ازگچه اکبر شاهی * صنعت آن صندل بگلاب
سوده سی مثقال جو و اگر که عود هندی است سه مثقال مشک عنبر از هر یک سه مثقال کافور خام چهار حبه گلاب
حل ریست مثقال بدستور مرتب نمایند * ازگچه جهانگیری صنعت آن صندل سفید جو نوانج سه توله
مشک اکسر جو و عود خاصه اگر عربی خام از هر یک یک توله عنبر اشهب چمابه ماح سمبه اطفار الطیب کتوله
از هر یک دو مابه نیم نبسیه چهار مابه کافور دوانه یک مابه روغن چنبلی در دام احرار انگلاب و عرق بهار
نرم سوده از دارچه گل رانیده استعمال نمایند * ازگچه دیگر خاصه باس باد شاه زاده شجاع اعلم شاه بهادر

خوشبو و نیکواست * صفت آن صندل سفید سائیده و عود هندی عرقی خام از هر یک یک توله عنبر اشهب عنبر ساده
زرد از هر یک یکماشه مشک خالص نه ماشه اکسیر خوشبو عود خالص از هر یک نیم ماشه نیم ماشه نافله صغار از هر یک
سه سرخ اظفار الطیب نیم سرخ کهگله دو سرخ کافور خالص نیم سرخ روغن چنبیلی شش ماشه عرق بهار دو توله
صندل را اولا در گلاب بخیسانند پنج شش روز تا گلاب رفتن نمایند و بار دیگر همان گلاب کهگله را با نافله و صندل را بار
کافور را جزو عود داخل کرده عنبر ساده را با گلاب سائیده تا اظفار الطیب را و نیم ماشه مشک و عود را همه را یکجا بار
بسایند و عنبر را بار دیگر در روغن چنبیلی و اندک گلاب که باقیمانده داخل سایند و همه را در نیم ترده از بار خود دولابی
تنگ رانند و عرق بهار اندک اندک داخل کرده مسا سند تا بیما از بار خود خوب تنگ زرد و دو سه ساعت نگاه دارند
تا بعد الجمله مراخی گیرد و استعمال نمایند و اگر عطر گلاب و عطر عود هندی اضافه نمایند میگردد اطیب * ارگجه
سرکار بادشاهی نوع دیگر * صفت آن صندل سفید بگلاب سوده نه مثقال عود عرقی خام در درم عنبر اشهب پنج
بنفشه از هر یک نیم مثقال مشک خالص ربع مثقالی والا اکسیر دو مثقال خوشبو عود هندی در جمله کافور یک حبه
روغن یاسمن که بهندی چنبیلی گویند یک مثقال کهور ربع مثقالی یک سو و معزز مرتب نمایند * ارگجه خاصه
سرکار بادشاهی * صفت آن صندل سفید بگلاب سوده سه مثقال اظفار الطیب بریان کهگله ادرسا از هر یک ربع مثقالی
خوشبو عود هندی در اله لخلخه مشک خالص عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال کافور زرد و حبه عود عرقی خام یکدرم
روغن یاسمین دو ارده مثقال گلاب عرق بهار از هر یک چهار مثقال یک سو و معزز مرتب نمایند * ارگجه بابت ادشاه
دیگر * صفت آن صندل سفید بگلاب سوده چهل و هشت مثقال روغن یاسمن خوشبو دوازده مثقال عنبر اشهب یک
مثقال مشک خالص نیم مثقال پنج بنفشه در اله از هر یک یک مثقال اظفار الطیب خوشبو عود اگر خالص از هر یک یکدرم
بگلاب بید و اجماع مرتب نمایند * ارگجه خدا … جانی * صفت آن صندل سفید بگلاب سوده عنبر اشهب مشک
خالص خوشبو عود از هر یک نیم مثقال عود عرقی سه مثقال پنج بنفشه دواله از هر یک ربع مثقالی نیم ماشه دانه هیل
زعفران از هر یک نیم مثقالی عطر گلاب نیم مثقال روغن یاسمین خوشبو یکدرم زری … کیسور زردی یک سرخ
از هر یک … یکسو و مرتب نمایند * ارگجه دلاور خانی * صفت آن عنبر اشهب عود عرقی از هر یک ربع مثقالی
مشک خالص نیم ماشه صندل زرد که بهندی ملاگیر گویند خوشبو عود خالص کافور از هر یک دو حبه اظفار الطیب
چهار حبه اکسیر دو نیم زر صندل سفید دو وزن اجزا با گلاب چهل و هشت مثقال یک سو و مرتب نمایند * ارگجه
دلاور خانی نسخه دیگر * صفت آن عنبر اشهب دواله که بهندی … از هر یک چهار سرخ مشک خالص
خوشبو اگر خالص اظفار الطیب از هر یک نه سرخ ادرسا که پنج بنفشه است بریان … از هر یک … سرخ کافور
یک سرخ روغن یاسمن که بهندی چنبیلی باشد چهار دانگ عود عرقی خام یک وزن کل ادویه صندل دو وزن ادویه
علی الرسم مرتب نمایند * ارگجه … که خوشبو و نیکواست * صفت آن صندل سفید سوده عود عرقی خام از هر یک
ده ماشه مشک خالص نه ماشه خوشبو … اول نافله صغار از هر یک نه سرخ عنبر اشهب یکماشه گل کامه یک و نیم
ماشه کهگله اظفار الطیب نیم ماشه از هر یک چهار سرخ کافور … نیم سرخ روغن چنبیلی پنج بنفشه از هر یک
شش سرخ یک … نمایند گلاب عرق بهار … که خواهند اضافه نمایند * ارگجه دلاور خانی * صفت آن
صندل نه ماشه اگر عرقی شش ماشه مشک خالص … اکسیر گل کامه از هر یک یکماشه پنج بنفشه اظفار الطیب
بریان کرده شش ماشه … نافله صغار خوشبو عود هندی از هر یک چهار سرخ روغن چنبیلی … کافور خالص نیم
سرخ گل کامه یکماشه عطر گلاب یکماشه گلاب … عرق بهار … یکسو و معزز و مرتب نمایند * ارگجه

چون بارحانی که بیمار تحفه ممسود * صنعت آن صندل سفید عود هندی از هر یک یک توله صندل زرد که ملاگیر
گویند شمامه عنبر اشهب عنبر بهبی مشک خالص ورقه از هر یک دو ماشه اکسیر بیخ بنفشه دانه هیل کوچک
اظفار الطیب روغن چنبیلی عطر گلاب عطر بنفشه عطر یاسمین عطر موتیا از هر یک یک ماشه کافور خالص زعفران
جوزبوی خالص عطر گلاب عطر کیوره از هر یک نیم ماشه گلاب زعفرانی از هر یک بقدر حاجت داخل کرده بند نموده
معروف مرتب نمایند * ارگجه دیگر به نسخه عطاران هند * صنعت آن ملاگیر سه ماشه عود هندی حب المحلب
از هر یک سه ماشه اظفار الطیب نیم بیخ بنفشه از هر یک دو ماشه سنبل چهار سرخ اکسیر دانه هیل بوا دار جینی از هر یک
یک ماشه کافور قیصوری در سرخ مجموع را گلاب ملایم نموده عطر بنفشه یک ماشه و نیم جوز عود هندی نیم ماشه
روغن زنبق یک توله بآب مخلوط کرده نگاه دارند * ارگجه دیگر که عطاران هند آنرا ارگجه شاهی نامند * صنعت
آن صندل سفید مقاصری نه توله مشک ترکی خالص اکسیر از هر یک یک توله روغن چنبیلی ده درم اظفار الطیب
چهار ماشه و نیم حب المحلب عنبر اشهب جوز عود غرقی خام بیخ بنفشه از هر یک نه ماشه و بادنجبویه چهار
ماشه و نیم عود غرقی یک توله زعفران کافور قیصوری یک ماشه گلاب دو آثار عرق بهار بید آثار مرخصی لبان که
آنرا عربی صمغ صنوبر نامند سه توله عطر بنفشه یک توله بدستور مذکور ارگجه سازند و عطر نگار ریزند
* ارگجه دیگر که عطاران هند آنرا ارگجه نمرد و نمبا نامند * صنعت آن صندل سفید مقاصری سوده عطر گل
مولسری صمغه از هر یک سه توله دانه هیل بوا چهار توله مرمکی د توله عود هندی نیم توله سب صمغ صنوبر که
جوز مرخصی لبان مصطکی آن است نیم ماشه عطر گلاب خالص عطر مجموع از هر یک تکر له گلاب بقدر مجموع
ادویه بدستور مرتب نمایند و بست بهلدی جوز مرخصی مصطکی آنرا نامند * ارگجه دیگر به نسخه عطاران
هند * صنعت آن طباشیر یک اسار ملاگیر یعنی صندل زرد ماشه * نیم آثار صندل سفید مقاصری بگلاب
سوده یک پاو اسار کند زکوره کیری ناگرموته از هر یک یک پاو اسار و بوبی کهوله از هر یک نیم پاو اسار که
نسخه است نیم اسار تکه یعنی اظفار الطیب الایچی خورد یعنی دانه هیل صغار و مرمکی صمغ صنوبر [illegible]
از هر یک دو دام عطر گلاب عطر بنفشه از هر یک یک توله گلاب بقدر کفایت بآب ارگجه سازند ساخت بدستور مذکور
مرتب نمایند * عنبر مایه که اکسیر گویند * صنعت آن آن است که بگیرند یار تجهای کوچک سر آمده تر بود و جوف
آنرا تمام خالی کنند بحدی که ببلدی در آن نماید ود زر چهار سیر یا زیاده یک سیر لادن عنبری رانیز
مرمل الطیب یا مرد واله لادن را کوبند و با ابوا جرا ارا ارحس و حا بال نال نمود ریزه ریزه کرده
در ظرف چینی در گلاب آمیخته از که بالای ادویه آید [illegible] اندرون دو یار تجها ترکنند و سر
آنها را از همان قطع ها که بریده اند محکم نموده بریزند سنگی یا سره ناس یاره بلعی که در نه آن بدری
چس ریسمه تا [illegible] به درنه چهار طبقه [illegible] گلاب بر روی آن ریشه سر آنرا به جمیع اطراف آن را بگل حکمت بگیرد
[illegible] محکم نمایند [illegible] که تا آن مطلقا بیرون نرود و آتش ملایم بر طبخ دهند و گوش برآواز
آن دارند چون آواز جوش کم گردد دانند که گلاب کم مانده دیگ را فرود آورده بگذارند تا اندک سرد گردد
و تا آن را بل سرد سرآن را باز نموده یار تجها را درآورده باشد درجوف آنها است برآورده در ظرف چینی
[illegible] نمایند تا خشک گردد و در مرتبه [illegible] یک مرصندل [illegible] جوزبویا گلاب سوده و دو توله مشک سوده
داخل نموده در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از یک ماه استعمال نمایند * عنبر مایه دیگر از اداوی * صنعت آن
اگر عرقی خام اسد صندل الطیب لادن عنبری صندل [illegible] بهار یار بیخ از هر یک یک آثار بیخ بنفشه نیم آثار سیل

چهار تولچه گلاب یک شیشه عرق بهار در شیشه ادویه نیم کوب نمایند نیست خوب کوب نموده یک شبانه روز در شیشه رغال
طبخ دهند و بکار برند * مشک که مانند بعض عطرها است * صفت آن اگر عرق بهار نارنج لادن عنبری اسهٔ خالص
از هر یک یک آثار و مشک خالص چهار تولچه گلاب در آنکه در آن تخمه سود ادویه را خوب کوب نموده علی الرسم مرتب
نمایند * ارنب بری معرب از نباء مرتانی است و بعربی نیز ارنب و بزای مهمله و بفارسی خرگوش و بترکی دوشان
و بهندی سهاوسه و کهره و بیونانی مرونیمون و بسریانی ... و بعبرانی ... لاغوس نامند و آن حیوان
معروف است شبیه گربه با موهای نرم و مثل زنان حیض میشود و گویند منقلب میگردد نر آن بماده و بالعکس
و اصلی ندارد بلکه یک سال نر آن بسیار مست میگردد و یک سال مادهٔ آن و سیاه و سفید یک رنگ و ابلق نیز میباشد
و بهترین آن سفید است گویند خون آن را بسیار نرم باشد و دیر نماید بحسب ... حرف خون از مدبح آن برمی آید
و مدت حمل آن سی روز است و زیاده * هم گفته اند در اول سوم گرم و در دوم رطب است و بزعم قومی سیاه آن
یابس است و مغز سرکی آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر ... بوست آن ... و معدل اخلاط
بارده و ادمان اکل آن قاطع ... و مانع ... در بدن و موی ... آن ... آن جامس خون همه اعضا
و خوردن خون تر شدهٔ آن جهت اسهال و قرحهٔ امعا و دفع سموم و طلای خون تازه گرم آن جهت کلف و بهق و نمو رکه
آب سفیدی ... کمل و خشکی که در سر باشد و سکن دردهای کهنه است و مغز سر آن که مشوی باشد
جهت رعشه مزمن و دلول آن جهت اصلاح امراض لثه و درد آن و ... دندان اطفال و طلای نیز
آن مانع ... آن است و اصلاح و ارتعاش ... مغز سر خرگوش با ماء العسل نافع است از برای
اصلاح و ارتعاش حادث بعقب مرض و بریان کرده آن نافع است از برای ارتعاش حادث از بیماری آشامیدن شراب
و رعشه مزمن خصوص و ... با فلفل و خردل خورده شود و مغز سر ارنب را خون با سرکه و روغن ... ساید
و بر ... الارض ... بمالند ... ازاله آن کنند و سمع داود گفته که خون ... روز
درجهٔ مغز سر آن را ... العسل
و آب ... جهت دفع داء الثعلب و ... آن را خون ... با سرکه انگوری ...
جهت صرع و تحلیل ... و گرید ... با ... جمیع سموم است و ... شراب
آن با شراب جهت دفع ... آن ... حون با آن ... روز
نافع است از برای احساس ... سبب ... و ... انفحه ارنب را با ... نکما
کرده ... بگویند ... آن ... ساید و ... با مطرح ... کور
خون ... نکساید طلای آن جهت سرطان عقب الفعل و دو مثقال آن را خون ... جهت رفع ... رطوبات
رحم و ... آشامیدن و حمول آن بعد از طهر ... مثقال ... با سرکه آن را ... بعکس
... آن است خون ... حلط کرده شود و ... در طبخ آن جهت نقرس و مفاصل و خون ... انفحهٔ
آن را با سرکه ... با سرکه انگوری و ... آشامیدن ... با روغن با عسل مصفی ...
... نافع است از برای صرع و بعضی گفته اند خون ... انفحه آن را ... آشامیدن ... میگردد
... صرع و خون ... انفحهٔ ارنب ... که ... نمی گردد ... آن را ...
باید که بسیار کم باشد و ... در معده ... که موجب جمود ... در معده ... و خوردن گوشت آن
مولد ... غلیظ و ... که از گوشت ... بر ... در ... و سلس البول و رعشه

وفالج وامراض بارده نافع است واصلاح آن پختن آن است با آب زیاد و عن ... و شیر است محرور المزاج وملخص
قاسمی وسرکه وابازیر خوش است صرع گوشت آنرا چون بریان نموده به بخار آب گرم ... بیاشامند شیر دهد نافع
است از برای صرع شیخ الرئیس گفته که گوشت خرگوش ارانب به خمیده است از برای اصحاب صرع وفالج ولقوه
استرخا فرسی گفته اند به شید ازکرسنه آن خصوصا کباب وسوزانیده مقرر به ابازیر حاره معبوده باشد
مقرر است ... از حسی و فلفل وصعتر وخردل که بریان کرده باشند آنها را بسیار نافع اند از برای اصحاب
فالج واسترخاء ولقوه وامراض بارده وعلل اعصاب وخوردن گوشت بریان کرده آن نافع است از برای خد
وارتعاش وخون آن ... گوشت ارنب را با مهرا سود ما بیند حلوا بس تکوینند وضماد نمایند بر سر نافع
است از برای لقوه وفالج گوشت با معز واب با مصالح حاره وآنکه شده ای صالح است از برای اصحاب فالج ومرکا
بوده باشد با سعال ... ربلغمی لزج باشد که بوده باشد غذای صاحب آن مسرعان زملید های از گوشت
ارنب بری وآن محدث سهر است ومصلح آن ابازیر است ومقریدی گفته که لحوم ارنب بسیار گرم وخشک
وموّلد خون غلیظ سوداوی وموجب غشاوت وبسیر سکم اند ومد ... ومواد مرکبی را که محتاج به تلطیف
ضعف باشد و تسمید مواد مرکبی را که محتاج باشد بمد ... مرطب راصلاح آن آن است که چرب
مارند بروغن بسیار وبریان نمایند آن را به بخار آب گرم گفته شده که گوشت حیوانات وحش تمامی بد است الا
آهو بره که از جمله آنها بس کمتر است بعد ازان در رکمی بدی گوشت ارنب راجب است اصحاب وجع مفاصل را
پرهیز از خوردن جمیع لحوم را اگر ناچار باشند از خوردن لحم پس باید که پیوند از گوشت ارنب وامثال
آن چون طیور جبلی وآهو بره ومرگوسی که قلیل الفضول باشد جهت آنکه عمده در علاج امثال سلسل عذا
است دربودهٔ اندا اگر گفته شود که مشهور آن است که ارنب بارد المزاج است پس چگونه مناسب غذای
نافع از برای مفلوجین واصحاب امراض بارده چنانکه از ین سوال داده اند آن است که مزاج جمله از انها بارد
است لیکن گوشت آنها حار است از گوشت غزال ... جواب آنست که سبب مزاج ارنب بارد چنانکه مشهور است
وسبب این سهولت اشتغال آن است که خوف وحس ... در ین امر سبب برودت مزاج آن چنانکه ... مرکوز
لکه چون مزاج آن از برای سرعت حرکات که آن را مستانس نمایند گرم خلق شده واز لوازم حرارت حرارت وجلادت تمام
بر خوف است آن جانور ری خورد است اگر این لوازم حرارت با او نباشد برودتی از جلد وعزالال مسرود باریعال
...بد ... حکمت بالغه قلب آن را نسبت به بدن او بسیار بزرگ خلق کرده پس ... روح سیرابی
در فضای قلب آن منفرق شده ضعیف میگردد بلکه موجب جبن وخوف از مسرود ومرحمت راصل حرارت سریری
او توسیر حرارت اصلی مزاج آن با حرارت عارضی از عصب با خوف مجتمع گشته باعث اشتهار ضعف آن میگردد
وچون بگمرید مراره ارنب را و بمرسد با آن کند روید این رحم با حمه نبات باشد روفت آشامیدن مراره خواب
آورد را گر اراده کرده شود خلاصی ازان نما باشد سرکه کهنه پس بدر سینکه موجب سعای او سود بلسان گفته که
چون زهره آن را بوسید خواب نمی بینه بر سازد آن علت کند که با مرکه بد ... ملک واستعمال نمایند هوس نبلد
لقوه مولف جامع الادویه گفته که چون خصیه ان را با نمک ملح ... نمک مخلوط نموده ودو دانگ آن را به
نما بند جهت لقوه مجرب است خوردن آن با روغن شدان جهت اخراج مشیمه آزموده است واگر نمد چون زن زرع
آن را ... خورد در حال آبستن گردد ... حمول سرگین آن در پس ... اسعمال ... وضماد کمر
استعمال آن ... جالبرد مرگین آن ... ازسر مردم تا ... بیوند ... تلیس البول ... تراس نافع وقطر بول

درحسم حهب ب حد ناصره مفىد اسب وحوں مجموع آں رادرطرفی بصورا ںںد وبا روعں گل مر ح طلا نماىىد
حهب رو باںدں موی سر مورىراىب *دسورا حران اریب حهب سنگ ممانه آں اسب که نگىرند اریب بری را و بعد ار
دىع ار یوسب واحساںال کرده در کوره سفال مطىں نموده دریه ور ىلد سب نگذ ارىد سں برآورده کاربرىد * دىں
اریب نافع اسب ار برای مفاصل ونفرس وحدر ودرد اعصا بسىں دراں و ىدىس ىداں * صىعب اں بگىرىد اریب را
ىىده ودسب و پای آں را ىىمد درعانى رار دب باروعں کسىد کرده بىر س آورىد واریب رادر اں اىد ارىد وىوساىد
نامهرا سود بس فرود آورده مربص دراں ىىسىد بعد ارانکه حرارب او کم ىىده باىىد که بواىد دراں ىىسىد ومدی را
ار برای ىدعىں نگا مدارىد * طىىح اریب نافع اسب ار برای کسىکه د ىں اریب نافع اسب ار برای آں ومد کورىىد در
آیربات * عذای نافع ار برای امراص بارده ماىىد فالح ورعسه وسلس البول وبول د رفراس ودرد مفاصل بارد و
رونابىدں موی مروانس نوع عدا معمول ىر کاں اسب * صىعب اں نگىرىد اریب را ودىح نموده ىاك کىىد بس آں
رادر آب رىمل وىىب و ىمار حوشىد ىىد رکف آں رانگىرىد بس آں را ارآب برآورده با آب سرد ىسو ىىد و ىه ىحار آب
ىپرىد ودروىب پخىں ماسب ورروعں ومصالح حاره واد وىه معو ىه دا ىم ىراں نما ىىد بار ما ىىکه حوب پحىه سود
بس آں را فرود آورده بحورىد * ونوسىں دراگر ىمه ار مىماریب اهلی متوسط اسب درگرمی مىاں نوسىں مىورو
درسمی نوسب ىره که آں را ىلمه نامىد وار نوسب ىره ر ىاده وار نوسب سىور گرمىىں کمىر اسب

* باب الالف مع السىں المهمله * * اساروں ىفىح همره وسىں مهمله والف وصم رای مهمله وسکوں واو ونوں
ىلعب سر ىانی ىىح ىىىل بری اسب که آں را اساروں بری ىىر نامىد و ىمو ىامی سرا ىسوں و ىهىدی ىگو ىا مىد و آں ىىح
گیاهی اسب برگره ود ار وىارىد رگ وار رردحو ىه بار ىکىر ورى ىره مر ىىرد ىده ىىده و ىا ىىدل عطر ىب وىىدی وسعىد
مايل ىر ردی و ىعصی اعىر ماىل ىر ردی بار ىسهای ىسىار بار ىد که ار اطراف آں برآمده و ىىب آں حىگلها و گیاه آں
مىسط ىر روي رمىں و ىرگىس ىىمه ىىرگ ىىل رىىلاب راراں کو حکىر وماىل باىىد اره وگلىں ىىفىں ودر ىر ىرگ ىىمه
نگل ىىح رىىىں مىل ىىىم گار حره که عمارب ار ىو ىطر اسب و ىعصی اراں راساں ىىدار ددرعی ومد ور و ىرگىس مىل ىرگ
مطور ىوں د ىعی راعلای ىاں آں ىر ىىعه ىعصی بر ىالای ىعصی ودر اطراف سعمها مىل دانه گىدم ودر حرف آں حمری
رعبی و ىعىس ىىطری حىمرو کم گره وحوسىو وحوس طعم و ىعصی را ىرگ مىل ىىمر اول واعىر و صلب وساحهای آں
دراگىده و ىا ر ىد وگلىں مرورگ و ىىعىں و ىىىرىں مىل ىىمر کمرودر حوف او ىىعى مىل حطمی و ىراىجارمی ىىىد و
ىعىں ىاری درىىب ارض و ىىگره و ىوی الراىحه و ىلىح و ىىدا ع واںں ىىمر مىصوص اسب در رفع سموم وگر ىدں مارها
و ىعصی را ىرگ ار همه اقسام ر ىره ىروساحهای او ىىسط ىر روی رمىں وگلىں ىىفىں و ىعىس ىرم ر ىی گره ورردو ىلح
و ىا عطر ىب و ىىبب آں کوهها ی ماده واىں ىىمر صعىف ىر ىں اقسام اربع اسب و مجموع آں دراحر درم گرم وحسك
و ىهىر ىں آں ىىمراول اسب که ار فرنگ وافر ىقىه وىام حمرد که حوسبو و ىىد را ىحه بار ىد باىىد که ر ىاں راىو ىب
حاىىدں نگرد و مىعمل ىىح آں اسب مىلطف مىلل ومدر ومفىح ومىقی معده وحگر وسرر و گرده ار احلاط بارده
و ىىه مىقال آں باماء العسل مىهل قوی ىلعم علىط مىمع درىىرو ىاى اعصا اسب وحهب حصاه گرده ومىا ىه وىىکىں
درد آں وعىر البول واحىاس حىىں ودرد ىرك ومفاصل وعرق النسا ونفرس نافع حصو صا که دوماه در آب انگور
ىىساىىده ىاىىد ر ىا ىىد که بار ای هر ىىه مىقال آں آب انگور حهار رطل و ىصف ىاىىد و با ىىر ىىر و گوسفىد ىىه ی
قوی ىىرود رمر طر ىب ر ىىىىں معوی معده وکىدر مىرح رطو ىاب فصله آں مدر و ىاد راراسب وحهب ىىکىں دردهای
باطنی واسىسقا و ىر ىاں ىىدی وورم ىىدی وورم رحو حگر وسرر و ىىىه آلاب ىول ار رطو ىاب لرحه واسراص بارده

رطوبة دماغ مانند صرع ولقوه وفالج واسترخا وسبع امتلائی رحم وقوی دماغ واعصاب است آشامیدن آن
وشربتی از آن مثقال است با ماء العسل و داخل کرده مسعود در اذن صداع بلغمی را و اکثر زحمت رحم را برای تنقیه
ودماغ و رحم ادرار فضول رحم و آن گرم میکند دماغ را و نافع است از برای خفقان حصرمی و دستکه با ماء العسل
بیاشامند جهت آنکه سبب حرارت و یبوست تجفیف رطوبات دماغ است که آن رطوبت مسایل ضعف دماغ
و مجلس تر بنید و روغن آن دافع است تشنجات را و اکتحال آن جهت امراض ظلمه و غشاوه و درد آن جهت
گوش اسهال عقرب و ضماد آن با سرکه و روغن بادام ... زحمت ... جهت ... مجرب است و مضر ربه
و مصلح موبرح و کثیرا که ... اعصاب است و مصلح موبراسه ... کرده حو ... بادام است
و بدل ... از بد مثقال ... ما ... وزن آن ... است با ... آن ... ربع
آن ... حکمای هند را اعتقاد آن است که ... آن ... آن ... ما ... آید
و مجرب ... * حوارش اسارون مقوی اعصاب و اعضای عصبانی و نافع است از برای فالج و لقوه و استرخا
* صفت آن اسارون ... نقاح ... مسل الطیب ... از هر یک دو درم ... دارچینی از هر یک ... درم
با عسل ... * شراب اسارون ... نافع است از برای استسقا
... و علل ... * صفت آن دیگر ... اسارون دو مثقال ... از یک ... درد
... از ... یک ... ما ... صاف نموده استعمال نمایند * عرق اسارون ساده مفرح ...
... مقوی قلب است * صفت آن دیگر ... اسارون ... داخل کرده ... گلاب عرق کشند شربتی
ده مثقال * اسرار الاطبا ... الله ... ملال ... این ترکیب مجرب ... است که ... امر
... مقوی ... است و ... دماغ ... کردانید و ... را محکم کند ...
کند ... آن ... از جماع ... ما ... از عرق ... و ... امراض عصبانی و بدل ...
از ... مثقال ... * صفت ... مسری ... اسارون ... حب ... الغلب ... مسری ... سرح ...
... بودری سرح بودری ... از هر یک ... درم حب ... حب ... ورمیة
... حب ... عود ... لعل ...
... جاس ... دو ... حب القرطم ... سم ...
... از هر یک ... درم ... حب ... دام ... الحسرا ... حب الطن
... از هر یک ... درم دارچینی ... اسارون مسل الطیب ... کتابه ... الطب
دارفلفل ... عود ... زعفران از هر یک ... مثقال ... ترکی ... انگ ...
... حب الزلم ... از هر یک دو درم عسل مصفی ... مجرب
... حکمه ... گفته که ... زعفران ... مثقال ...
... مثقال ... مثقال داخل کردم ...
... مثقال ... مثقال ... دیگر ... که ... زعفران ...
مثقال ... مثقال ... مثقال است و بعضی اطبا ...
میکنند و بعضی ... میکنند ... آن ... مثقال کنند
اگر ... داخل کنند * اسرار الاطبا ... دیگر ... اردو ... باب

بی نظیر است در تقویت دل و دماغ و آوردن نشاط و محکم نمودن عصب و اگر بعد از حمام استعمال نمایند از عرق الحمام مثل تفرس و نقصان منی و از همه نمارتهای عصبانی ایمن گردانند و این نسخه نفیس تحفهٔ مدل است با آنکه بغایت در عقد داد و بدرستی درم مثقال است * صفت آن جوز بوا بسفائل حصه الثعلب مصری بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ تودری سفید لسان العصافیر سلخه ار هریک نیم مثقال حب بلسان عود بلسان قلفل سفید ... جوز بوا ... ...
... مقل ارزق ... ارهریک ده مثقال شقاقل ... معز ... ارهریک
نیم مثقال دارچینی دار فلفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه حبنی درونج سعد کوفی دار فلفل جوزبوا عود
قماری عنبر اشهب زعفران ارهریک یک مثقال مشک بستی تنکه آنک و مروارید نسمل تورید ان ... سرخ معز
حب الزلم در ونج عقربی ارهریک دو مثقال نامه ورق اد وبه عسل مصفی سه چندان معجون سازند شربتی ازدو مثقال
باشد سه مثقال است و اگر مکمل خواهند زعفران راسه مثقال کنند و افیون هشت مثقال و برای النسخ مفید یک مثقال
اضافه نمایند * اسرار الاطبای کسیر گرده را گرم و قوی گرداند و منی بیفزاید و نیست را محکم کند و نشاط
آورد و باه را زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را فربه گرداند و رنگ را نیکو سازد و اعصاب را محکم کند و نعوظ
آورد و در امر جماع عدیم النظیر باشد * صفت آن مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز تخم الخضراء مغز گردکان
مغز چلغوزه مغز حب الصنوبر خولنجان ماهی رو بیان شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید تودری زرد تودری سرخ
زنجبیل کبابه ... دارچینی ... سنبل الطیب سعد کوفی درونج کبابه حبنی حب الفلفل تخم
گرزر تخم شلغم تخم ترب تخم پیاز تخم اسپست تخم ملوبد لسان العصافیر درونج عقربی زرنباد ارهریک نیم
درم جوزبوا بسباسه دار فلفل ارهریک دو درم حصه الثعلب بارجیل ... معز سرنگ شکر ...
ارهر یک ده درم ... گاوزبان ... ... سرخ ... عنبر اشهب
مصطکی ارهریک درمی عود خام دو درم ورق طلا می عدد ورق نقره ... عدد عنبر اشهب مثقال
... عسل ... ورباد و نه نظیر معجون سازند * اسرار الاطبای صغیر منی زیاده کند
گرداند نیسان را بازیافته و رنگ رو را نیکو گرداند و دماغ را قوت دهد * صفت آن مغز
مغز حب الشعیر مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته مغز بادام ... معز
... زیره ... مقشر ... ... شلغم اسپست بهمن زنجبیل
... شقاقل خولنجان تخم ملوبد مساوی کوفته بیخته بعسل سه زرد ادویه معجون
دو درم * اسطوخودوس بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم طای مهمله و سکون
و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله گفته شده که لغت یونانی است و معنی آن
... الف و ممسک الارواح بضم ... بضم صاد حال وی ... زای مهمله ... الحرم
... پارسی نامند و آن نام جزیره ایست از برای زعفه * صفت آن اسطوخودوس ...
... نامند و آن گیاهی است ... آب ماء العسل بنویسند * حب اسطوخودوس
... درو گلش ... نافع است از برای صرع و مالیخولیا * صفت آن ...
... و بعد زدرعی ... اسطوخودوس بسفایج ... ارهریک ده درم ...
... ه و بابادل ... دو درم ... تودری ... ... ارهریک ... و ...

اسطوخودوس دوا ... آنکه ... مقطع و مطلی ... ... رساند دارد
... ... آن و ... ... نافع
... ... و ...
... ... و ... آنچه ...
... ... است ... و ... ...
... ...

این مانوته گفته که اسطوخودوس را جمعی است که خوب بدست نمی آید بیرون از آن کوه زاران آید و طعم آن تلخ ریز
و مزاج آن گرم است در اول و خشک در دوم و مرکب است از جوهر ارضی و باری و بسبب جوهر باری خود نفسخ
شده نمی باشد و بلطیف مواد کند و رفع عفونات نماید و رحمه الله امام الدین رازی و ابو یعقوب کندی و ابن تلمیذ نوشته درست است
و حسن مساهله شد و اسطوخودوس در بعضی بلاد میشد بیگانه سر مسود و لیکن این جهت در بین بلاد نیم مویند
بعضی سیاه خاکستری رنگ و بعضی سفید حسن بی زعب و بی رائحه و کم طعم و بی تیز و ضعیف الخاصیت و انجه
در بلاد دیگر مسود نرم با الدال زغب و متصف باوصاف مذکوره گرم و خشک است در درجه اول و گویند در اول
درجه دوم و این بلمند گفته که یابس است در دوم و گویند مرکب القوی است از اجزای بارده و آن کم و این قول نیکو
قول دوم اقرب بصواب است محلل و ملطف و جالی و مفتح سده‌ها و بادوب با دمه و مقوی قلب و دل و احشا و جمیع
قوای ظاهری و باطنی نافع است برای عفونت اخلاط و طبیخ آن نافع در امراض سینه و سعال و برای اورام
حلق و تب و مفرح و مسهل بلغم و سودای غلیظه و مقوی آلات بول و بادوب و در باب مه خاصیت آن انضاج و اسهال
مره سودا است از قلب و دماغ و بی عدیل است در این امر خصوص دماغ و بسبب تصفیه روح این دو عضو و تقویت این
دو عضو و تسکین تبریق بانصه که آنرا اسمه بیس جمیع جوهر ارواح مسکند و نافع از خلل آن مسود سیم الوسن
ره میگویند که اعمال من آن است که بود باید اسطوخودوس را خاصیتی خارج از این و خود در تقویت قلب و دماغ
بسبب آنکه شدید النفع است و تقویت قلب و ترکیه فکر و آشامیدن تنها و هم از آن تنها بی جهت رعشه دماغی و
دوجزو آن با یک جزو نمک که با عسل سرشته باشد جهت نوردن مغیره و نواسیر سهایت مفید است و ضماد پخته
آن جهت درد مفاصل و نقرس و نعوظ و مطبوخ آن جهت استسقا و ورم بارد خگور سته گرده و طحال و امراض
معده و با شراب جهت نفخ و درد اعصاب و رد املاح و سموم مشروبه نافع و مضر است بعضرا وی مزاج و معطش
معدی و مکرب محرورین و مصلحش سکنجبین گویند شراب نه بس و مصلحش کثیرا و صمغ عربی است و بدل
سرنس از دو درم با سکنجبین در ولد بس دو لاب سعس در اسهال و در صفحه سودا المحموم است و رسیع بومف عیلانی
گفته که خاصیت اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ است و مستی آرد آن تکیه رم با بستان ۵ حب الماس و در نسخه
و خوب با سکنجبین خورده شود مصاح بمصلح دیگر بسب بعضی اطبا گفته خار بن نیم سلعم نسیم نماینده
سده‌های دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بالجمله اعظم از دل سر نسب نسیم گند با نیم ملو
سرو از جمیع نصول بلغمیه و سوداویه غلیظه و مطبوخ مسوم حلو خه مفرح سرخ الصدرا مفرح حب النظ
و مورد امرضه است و مفتح سده‌های دماغی و مصلح آسا رون سبل الطیب نمانده کما به جمیع سعل کوفی در نه ا ا
موجب برکت آن است و آشامیدن یک دو اسپ زعفران از هر یک یک مثقال سنبل ترکی بقدرآنک و نیم بعسل
در آرود شد و نافع است او برای دوا ووی و خبر از هر یک دو درم عسل مصفی مدرت آن ادر بدل سرو مفرز معجون
گفته که گاه تدبه باید اسمه که من معاد بن افیون را در معجون زعفران سه مثقال بدر مانده سر
و میخ مثقال افیون ده مثقال بزر البنج سفید ده مثقال داخل کردم و بدین شربت معجون ماهی رو بساسهاله
مواد بزله نمیرد و شربت از افیون از نیم مثقال تا یک مثقال و در نسخه دیگر اجزای که افزوده شد زعفران نیم
مثقال افیون نیم مثقال بزر البنج معقد یک مثقال است و بعضی اطبا عوض بزر البنج و افیون بزر البنج ده مثقال
میکنند و بعضی عوض بزر البنج خرس میکنند و اگر بزرۀ سمنور نباشد بدل آن ماهی روبیان نیم مثقال کنند
اگر حمل مزبی نباشد جسل عمر مرتبی داخل کنند * اسرار الاطبا نسخه دیگر منافع بسیار دارد و درسه باب

و غم و وسواس سوداوی است با تکمه و موجب تفریح است تفریحی در حبوب و معجونات و حمول و سعوط و صرع
آشامیدن آن نافع است از برای جنون سوداوی و نسیان و صداع نمودن آن نیز نافع است از برای نسیان
و جمود و سعوط و آشامیدن مسهل مشهور صرع بلغمی و ماء الجبن بکشمش و جون بسیار بیدرس بیدرس از نصف
عنب کمی از اسطوخودوس در جم کرده بگذارند بسی تا که آب شراب ترید بس بیاشامند صروع اراب
باعا و ماء الجبن کشمش مسمع میگردد و گاهی بعوض عصیر عنب سرکه میکنند و در این حالت تکما که در سرکه
آن را حل نمایند استعمال میتوان کرد مفرح باشد که اگر این سرکه سکنجبین بکری با عسلی سازند از آن
سکنجبین بلغمی بسازند با ماء الجبن کشمش استعمال نمایند بهتر است جالینوس گفته که جون شفی نماید
اسطوخودوس را بانگر دمانند عبار و بلند مد بر سی مصروع نافع است او را و موجب اینکه او مسود و گفته شده
که جون تکه زید از آن تکدرم و نرم نسایند و بعسل سرشته کرد با آب سعوط نمایند نفعه دماغ میکنند نفعه قوی نافع
است از برای صرع سوداوی و بلغمی و شیخ الرئیس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت معده ارس اد و بد از برای
استفراغ اسهال اسطوخودوس و شحم حنظل است و استعمال باید نمود آن را در سالی جند بر سه و بعد از نفعه نفعه
بنوبت سقله اسهال بولد و نیز گفته شده که هرگاه بوده باشد صرع بلغمی پس استفراغ با اسطوخودوس نافع است آن را
و همچنین هرگاه بوده باشد صرع سوداوی و سایر عقوبات را اعصاب بوارد است با عصاب و مقوی و مسخن اعصاب
بارده است و نافع است از برای خدر و رعشه * فصل در بیان حبوبی که اصل و عمده در آنها اسطوخودوس است *
* حب اسطوخودوس با صبر بد نسخه معتمدین نافع از برای مالیخولیا و صرع و امراض سوداوی و بلغمی و داء الثعلب
* صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک شش درم تربد سفید هفت درم و بسفایج و نسخه دیگر هفت
درم است صبر سقوطری سی درم اسطوخودوس غاریقون سفید افتیمون بسفایج دستی از هر یک سه درم شحم حنظل
تکدرم و نیم فربیون دو نیم حبی از هر یک تکدرم کوبیده بیخته بروغن بادام شیرین چرب کرده حب سازند
شربتی یک درم تا کوچکی سربسی سه درم با آب نیمگرم * حب اسطوخودوس اسهال بلغم و سودا و صفرا کند و جمیع امراض
[illegible] مستعمل عشق عمدا نافع باشد و صالح است از برای امراض ظهر و وجع ورک و اوجاع مفاصل و مانند این امراض
گرداند زنسان و حب عرفا با است بتکدار آن بهتر در عمل * صنعت آن غاریقون سفید سعمر
معرحد التیمر امعر حسو روغن بادام شیرین جرب نموده از هر یک بابرده مثقال پوست هلیله
هندو زرس کشید مقشر جز الی کشمش سعمو نا غاریقون سفید حب النیل
بی سفاتل خولنجان سعمو مقلو مغاوی ارج صفرا بورق صمغ عربی از هر یک هفت جزء و آب
دو درم اسطوخودوس بضم همزه و سکوسی در مقال و گاهی زیاده میکنند در بس
بضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله گفته است مقال لاجرد معرول در مقال
الف و مسهل الارواح بضم دضم صاد حال دی العقل است در امراض سوداوی
بجارس نامند و آن نام جزیره ایست از برای رعشه * صنعت اسطوخوس سوده
نه نامند آن گیاهی است ز لای آب ماء العسل بسرشند * حب اسطوخودوس
ـ درو گلس مادل نه سه و نافع است از برای صرع و مالیخولیا * صنعت آن پوست
بند ردرعی بسر دربا اسطوخودوس بسفایج دستی از هر یک سه درم غاریقون
وبا انداک دو دو درم فربیون دو دانه کوبیده شحم حنظل از هر یک تکدرم و نیم

تا نامند آنکه با وجود آنکه مسطح و مطفی بدرد و زند رازد
آن در مجسمس اسهال بلیاله نافع
اسطوخودوس بسعفه آن مسهل دماغی را و نقو ... است آ بد
و غم و وسواس سوداوی و موجب تفریح است جون کل اسطر
و بسعفه ازنکه ورده باید ورل از کل اسطوخودوس مقدار

ایارج فیقرا ده درم کوفته بیخته با آب سرشته بمقدار بندقی یا بادام سبز حب نموده حب سازند هر یکی سه درم
و در نسخهٔ دیگر هلیله سیاه پنج درم داخل است * حب اسطوخودوس دوي العقل در تنقیهٔ بدن و سوای سودا نافع
است از برای جمیع امراض سوداوی خصوص آنچه متعلق بسر باشد * صفت آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه مقل ازرق
بسفایج فستقی از هر یک هفت درم اسارون سکبینج سقمونیای مشوی حب النیل افتیمون ملح نفطی وج ترکی کثیرای سفید
اسطوخودوس از هر یک شش درم تربد بردیج گاوزبان از هر یک شش درم صبر سقوطری پانزده درم و در نسخهٔ دیگر بیست
درم است لاجورد مغسول پنج درم و در نسخهٔ دیگر سه درم است خربق سیاه دو درم صموغ را با آب گرم حل کرده باقی ادویه
را کوفته بیخته با آن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو درم تا سه درم با آب نیم گرم فرو برند * حب
اسطوخودوس منقول از کامل الصناعة که همین منافع دارد * صفت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیله
هلیلهٔ سیاه صبر سقوطری بسفایج فستقی از هر یک سه درم غاریقون ملح سفید چهار درم اسطوخودوس افتیمون از
هر یک شش درم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ساخته با آب
بادرنجبویه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو درم تا سه درم با آب نیم گرم فرو برند * حب اسطوخودوس
نافع از برای مالیخولیا و داء الکلب * صفت آن اسطوخودوس ده درم افتیمون مصری بسفایج فستقی از هر یک شش درم حجر
ارمنی پوست هلیله کابلی از هر یک یک درم نمک هندی شحم حنظل از هر یک چهار درم پوست بلیله آمله منقی حبا
خربق سیاه از هر یک سه درم تربد سفید بیست درم کوفته بیخته بسکنجبین عسلی سرشته حبوب سازند شربتی دو درم
* دهن اسطوخودوس جهت وجع گوش و ثقل سامعه نافع * صفت آن بگیرند اسطوخودوس تر چند که تا مثل آن اسس
یک شبانه روز در آب باران بخیسانند پس با آتش ملایم بجوشانند تا تمام قوت آن بآب باز داده شود پس فرود آورده
مالیده صاف کرده با چهار وزن آن روغن گل با آتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لیکن احتیاط نمایند
که نسوزد پس ظرف شیشه نگاه دارند و عند الحاجت نیم گرم کرده دو سه قطره در گوش بچکانند و اگر بمرور
آن مرض گوش برآمده نماند بیگر داروی * شراب اسطوخودوس ساده نافع است از برای مالیخولیا جهت آنکه نضج
و تنقیهٔ فضول غلیظه و اخلاط لزجهٔ بلغمیه و سوداویه و صفراویه میکند بدانکه شراب اسطوخودوس نافع است از بلی
صداع بارد چون آشامیده شود با آب گرم از برای تعدیل مزاج بارد نه بسبب حرارت عرضی و حرارت بالقوه که این شراب
رامی باشد و بسبب آنکه اطلاق طبیعت میکند و بسبب ارخای معده و برگردیدن ثقل و از آن که آب رامی باشد نیز
بسبب ارخامی باشد مسکن عطش و اگر خوف عطش بسیار باشد بسبب حرارت اسطوخودوس باید که خورده شود
با شراب لیمو یا سکنجبین تا تعدیل یابد حرارت آن و سکنجبین تقطیع بلغم و تلطیف آن و حبس اشره و تقویت معده
میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع سوداوی پس از تنقیه از برای نضج سودا و بعد از تنقیه از برای
تعدیل مزاج و نیز تقویهٔ دماغ و تقویت قلب و نیز نافع است از برای صداع رطب جهت آنکه تنقیهٔ دماغ
میکند از رطوبات فاسده و محلل ریح آن است و نیز که خوب شراب اسطوخودوس را با شراب لیمو تعدیل نمایند
شراب اسطوخودوس نیز مثال و شراب لیمو به مثال باشد نیز نافع است از برای دوار و سدر بلغمی جهت آنکه
با وجود آنکه منقی و ملطف است حبس اشره و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صرع
شمای رصاحب مذکوره و تقویت آن دماغ را و نیز نافع است صرع حادث بمشارکت معده و سایر اعضا را هرگاه آشامیده
شود در عقب تنقیه آن جهت آنکه تنقیهٔ بدن میکند از بلغم و فضول غلیظه و مواد لزجه که جمع شده باشند بجوهر
شرون موجب شده دماغی شد و نیز تقویت دماغ و تسخین آن است و محلل آنچه در سر متصاعد از آنچه در ریاح که موجب

صرع است و سر نافع است از برای لقوه و آشامیدن آن جهت تنقیهٔ مواد بلغمیه از دماغ بالطبع دور و اسهال سوداوی
را بالطبع خصوص و تسکین با شراب افرنج یا شراب لیمو یا سکنجبین نوشیده شود * صنعت آن بگیرند اسطوخودوس
جبل ربع رطلی را در دو رطل آب و ربع رطلی گلاب یک شب خیسانند و صبح بجوشانند تا بنصف رسد یک رطل قند
سفید یا عسل سفید مصفی بحسب حاجت داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه اگر اسطوخودوس تر باشد آنرا
بکوبند و آب آنرا گرفته صاف نموده در یک من آب اسطوخودوس تر یک من قند سفید و ربع من گلاب داخل کرده بقوام
آورند شربتی یک اوقیه * شراب اسطوخودوس به نسخهٔ دیگر * صنعت آن بگیرند یک من اسطوخودوس و در بیست
دوازده من عسل مصفی داخل کرده در خمی کرده سر ما نگذارند که بوسد پس صاف نموده نگاه دارند در زیر انبار در
وقت حاجت بکار برند * شراب اسطوخودوس این همان که در بیمار ذکر کرده و گفته که مجرب است از برای تمام عارضی
و بندهای دماغی و صرع * صنعت آن اسطوخودوس ده درم بسفایج فستقی پوست برآسیده گاوزبان بادرنجبویه از هر یک
دبیل رم سه درم در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند و یک رطل شکر سفید در آن کنند و بجوشانند تا
بقوام آید سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی یک اوقیه * شراب اسطوخودوس که حکیم میر در شرح موجز ذکر
کرده و گفته که این شراب از من است و بس سدها را بگشاید و این شراب منضج مواد سوداوی و بلغمی و مسهل مواد سوداوی
و بلغمی است خصوص مواد دماغی * صنعت آن اسطوخودوس بر سیاوشان از هر یک ده درم عود الصلیب گاوزبان تخم
کرفس تخم خطمی تخم بادیان اصل السوس مقشر از هر یک پنج درم گل بنفشه گل سرخ مرزنجوش الامعا گل گاوزبان
بادرنجبویه از هر یک هفت درم سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم مجموع را بجوشانند و بپالایند و سه
رطل شکر طبرزد یا عسل مصفی بحسب حال داخل نمایند و بقوام آورند و نگاه دارند شربتی از ده درم تا بیست درم با آب
گرم بیاشامند * صنعت این شراب به نسخهٔ سید ظفر الدین شفائی مساوی نسخهٔ مذکور است در اجزا الا آنکه بجای تخم
کرفس بیخ کرفس است و در اوزان تفاوت دارد و نسخهٔ آن این است اسطوخودوس بر سیاوشان عود الصلیب از هر یک
پنج درم اصل السوس بیخ کرفس گاوزبان رازیانه تخم خطمی گل بنفشه گل سرخ از هر یک سه درم مویز منقی
ده درم سپستان بیست عدد بجوشانند و بپالایند یک من قند سفید بقوام آورند * صنعت این شراب به نسخهٔ
حکیم معصوم مساوی نسخهٔ شفائی است الا آنکه مویز منقی و سپستان از هر یک پنجاه عدد است و در نسخهٔ دیگر
سپستان هفتاد عدد است و مویز منقی یک صد و پنجاه دانه و قند یک رطل است و باقی مساوی نسخهٔ شفائی است
و در قرابادین شفائی مسطور است که این شراب نافع است از برای صرع و مالیخولیا و صداع بارد و جمیع امراض
باردهٔ دماغی و سدهای دماغ * شراب اسطوخودوس بالتف میرزا محمد بادرولد میرزا محمد حکیم * صنعت آن
اسطوخودوس بر سیاوشان اصل السوس از هر یک ده مثقال عود الصلیب گل گاوزبان بادیان بادرنجبویه تخم خطمی
از هر یک پنج مثقال گل بنفشه گل سرخ از هر یک هفت مثقال مویز منقی بیست دانه سپستان سی دانه با شکر و عسل
از هر یک پنجاه درم شراب سازند * شراب اسطوخودوس دیگر * صنعت آن اسطوخودوس بسفایج فستقی
پوست برآسیده افتیمون افریطی گل بنفشه گل سرخ گاوزبان بادرنجبویه از هر یک پنج مثقال عود الصلیب سه و نیم
مثقال بر سیاوشان اصل السوس مقشر رازیانه تخم رازیانه از هر یک سه مثقال تخم خطمی دو مثقال سپستان سی دانه
مویز منقی چهل دانه با قند سفید یکصد و پنجاه مثقال علی الرسم شربت سازند * شراب اسطوخودوس بالنسب حکیم میر
محمد مؤمن مقوی دماغ بارد و معده بارد است و بندهای دماغ بگشاید و صرع و نسیان و سکته و کابوس را نافع باشد
* صنعت آن اسطوخودوس زوفای خشک بر سیاوشان تربد سفید اصل السوس از هر یک ده درم بادیان عود ماری خام

تخم رازیانه تخم کرفس عصارهٔ گل سرخ افسنتین از هر یک شش درم بادرنجبویه کاسنی
گل گاوزبان پوست بیخ رازیانه [illegible] از هر یک سه درم مویز منقی سی عدد همه را در آب تر سازند
سنبل الطیب اذخر مکی انیسون سطوریون رومی [illegible]
چنانکه مغز آن بر آید صاف نمایند و داخل کنند در آن یکصد و پنجاه مثقال عسل سفید مصفی و مثل آن گل قند شکری
و گلقند را نیکو بمالند پس بگیرند سادج هندی و برگ دانه هیل بوا سنبل الطیب از هر یک دو درم دارچینی زنجبیل
اسارون رومی از هر یک سه درم مصطکی یک درم همه را کوفته در پارچهٔ بسته در آن اندازند و در آتش ملایم بپزند
و لمحه بلمحه پارچهٔ ادویه را بمالند تا شیرهٔ آن بر آید و بفشارند و چون بقوام آید پارچه ادویه را بر آورده بمالند
و بفشارند پس آن را در گلاب بشویند و باز در آن گلاب بمالند و بفشارند تا تمام شیرهٔ آن بر آید و آن گلاب را داخل
کرده یک جوش دیگر داده فرود آورند و بپالایند بعد از سرد شدن [illegible] اندازند و حل
کرده [illegible] شربتی هر روز از ده مثقال تا یازده مثقال است و باید دانست که عمدهٔ منافع این شراب نفع از برای صرع است و تخم
کرفس بغایت بهتر است از برای صرع پس لازم است که تخم کرفس در آن داخل سازند * شراب اسطوخودوس دیگر مسیحی
منقی اخلاط بلغمیه و سوداویه از جمیع بدن خصوص از سر و دماغ است لاسیما از برای لیثرغس و صرع و این شراب نافع است
از برای صداع بمشارکت قلب به سبب غلبهٔ بلغم یا سودا بر مزاج قلب چون چند روز بآن مداومت کرده شود [illegible]
شراب نافع است از برای صداع بمشارکت طحال مداومت بآن * صنعت آن اسطوخودوس [illegible] بسفایج فستقی از هر یک ده درم
ورق گل سرخ [illegible] تربد سفید [illegible] از هر یک شش درم همه را در [illegible] آب [illegible] بجوشانند و صاف نمایند
چون نصف بماند بپالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند شربتی سه تا ده درم با آب گرم یا گلاب حل نموده
نوشند و اگر در طبع قبض بسیار باشد [illegible] یک درم غاریقون [illegible] در آن داخل نمایند
* شراب اسطوخودوس قلمی نموده اند که از [illegible] احقر عباد الله کلب آستان امیرالمؤمنین ع م سید محمد هاشم [illegible]
حکیم معتمد الملوک سید علویخان است و مجرب است در نضج از برای نضج مواد سودا و بلغم خصوص مواد دماغی
و از برای تنقیه بطنهای دماغی و امراض بارده عصبانیه و از برای صرع و فالج و لقوه و از برای امراض بارد دماغ منافع
بسیار دارد * صنعت آن اسطوخودوس [illegible] بسفایج فستقی [illegible] از هر یک ده درم گاوزبان [illegible]
دو [illegible] سطوریون رومی عصارهٔ گل سرخ [illegible] از هر یک هفت درم اصل السوس [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم دارچینی اسارون [illegible] از هر یک سه درم عود بلسان حب بلسان [illegible]
اذخر بادیان خطائی از هر یک چهار درم [illegible] از هر یک یک درم [illegible] کوفته [illegible] گل سرخ طائفی [illegible]
[illegible] درم [illegible] که [illegible] در آن حل نموده باشند [illegible]
[illegible] چهار رطل [illegible] تا [illegible] با آتش ملایم [illegible]
بمانند پس صاف نمایند [illegible] آب عسل مصفی [illegible] از هر یک دو رطل داخل کرده [illegible]
[illegible] تا بقوام آید [illegible] سرد کرده [illegible]
[illegible] و گلاب بنوشند * صنعت حل [illegible]
در حل [illegible] * صنعت آن که بگیرند [illegible] در آب [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]

تفسیری که در باب اسهال ذکر شود بر روی آن لیمو پاشند آن مقدار که از روی لیمو ما بگردد و چهل روز بگذارند
و بعد از آن سرکه را جدا کرده استعمال نمایند * شراب اسطوخودوس دیگر منقول از مجربات حکیم اشرف صفی اوحدی
از اولاد حکیم ابو البرکات اوحدی نافع از برای امراض سوداویه و مالیخولیا * صفت آن اسطوخودوس گاوزبان از هر یک ده مثقال
تخمی از هر یک ده مثقال مویز منقی از تخم پی دانه صندل سفید سه مثقال طباشیر سفید دو مثقال بادرنجبویه با برده
مثقال بید سفید تکخدری مثقال بسفایج مقشر تربد سفید از هر یک پنج مثقال ناخن مثقال * شراب اسطوخودوس
از اسقاط آن مفرد و نافع و مجرب از برای جذب بلغمی * صفت آن اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان افتیمون حب
بلسان حب حلیله حاشا درونج عقربی از هر یک دو مثقال سوای افتیمون اجزا را بجوشانند در سه رطل آب تا یک رطل بماند
و افتیمون را در کیسه کرده مطبوخ را بر روی آن صافی نمایند و مکرر کیسه را بمالند تا تمام قوت و جوهر افتیمون آید در
مطبوخ جذب شود پس کیسه را بیرون نمایند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده گل قند عسلی یک رطل در آن حل
کرده دو جوش داده فرود آورند و بمالند با شیره و قوت گلقند را بدن پس بمالانند و یک مثقال گلاب را حل کرده
تا پس سلا بقوام آورند شربتی یک اوقیه * عرق اسطوخودوس ساده مفتح سده‌ها و مقوی ارواح دماغی و نافع است
از برای عفونت اخلاط و منقی سودا و نهایت نفع است از برای نزلات و بلغمی مزاج و سوداوی مزاج را نافع است و دوران را
مراقی و رعشه را زایل گرداند درد مفاصل را مفید است و تشنج صداع و مزمن نافع و از برای صرع بی نظیر است * صفت
آن اسطوخودوس یک من در سه چهار من آب داخل کرده یک شبانه روز که گلاب است بکشند عرق برآورند * مربای اسطوخودوس
چون هر روز سه مثقال خورده شود و بعد از وقت داخل کرده شود تفریح می آورد و مانع سودا است * صفت آن بگیرند گل تازه
آن را و با دوروز بند مفید با عسل یک شب و گلقند مربی سازند * مطبوخ اسطوخودوس جهت امراض دماغی و سوداوی
از مالیخولیا و امثال آن و تنقیه اخلاط محترقه سوداویه از دماغ نافع * صفت آن بگیرند اسطوخودوس و افتیمون از
هر یک بیست درم و در یک رطل آب بجوشانند تا بطریقی که افتیمون را در کتان بسته نگاه دارند و اسطوخودوس را
بجوشانند تا نصف رسد فرود آورده صافی نموده صره افتیمون را در آن انداخته تمام شب بگذارند و صبح گرم کرده
صره را بمالند و فشرده دور کنند و مرتبه دیگر صافی نموده یک اوقیه سکنجبین ساده داخل نموده بنوشند و اگر از برای
دولت باشد بجای افتیمون روای باس و بجای سکنجبین ترنجبین با شراب منضج داخل نمایند * مطبوخ اسطوخودوس
منقول از تذکره شیخ داود انطاکی نافع از برای اخلاط سوداوی و اخلاط محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا
و عرق النسا و مفاصل و صافی نمودن خون و کلف و زنگ حواس را انکار ساده و مجرب است * صفت آن بسفایج فستقی معز
حب القرطم عناب منقی از بوی سپستان منقی از هر یک هفت مثقال اسطوخودوس گل بابونه مطبوخ بون فس
افتیمون از هر یک چهار مثقال سورنجان دو مثقال با سه مثقال ادویه آب بجوشانند تا به یک رسد پس صافی نموده
بنوشند و اگر بادر درس نصاعد بخارات و نوبت دماغ باشد اضافه گردد دانه ترشاوشان صعتر مرزنجوش کسرا
از هر یک سه مثقال اضافه مطبوخ نموده بعد از صافی نمودن سه مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اگر
رطوبت غلیظه باشد با صبغی در مقداری نول هفت مثقال گلقند آفتابی بیفزایند نافع باد * معجون اسطوخودوس نافع از برای
صرع بلغمی * صفت آن اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفایج فستقی اجزا مساوی کوفته بیخته بقدر شرح
امثله بیرون آورده بنوشند و هر روز نمایند از آن هر روز مثل حوره با ساس بدرستیکه در یک هفته رفع صرع میکند
* معجون اسطوخودوس چون هر شب از آن خورده شود وقت خواب و بعد از وقت تابان کرده شود جهت دفع نزلات و رمد
و درد و زهل و ثقل سامعه و ضعف باصره نافع است * صفت آن اسطوخودوس ده مثقال کشنیز خشک سه مثقال مرزنجوش

در مثقال ربع مثقال مصطکی رومی پوست هلیله کابلی کتیرا دو قیراط هر یک یک مثقال کوفته بیخته باشیره ود
مثقال عسل مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال * معجون سطوخودوس نافع از برای صداع و بواسیر و نهایت نفع
* صفت آن اسطوخودوس چهار مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی بپرورند مثقال شربت
هر روز یک مثقال آنرا باده مثقال عرق اسطوخودوس یا ده مثقال گلاب بنوشند * اسفاناخ بکسر همزه و سکون
سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خای معجمه بفارسی اسفاناخ و بیونانی مرماخوس و بسریانی
قوسفوس نامند برومی ابرما و بهندی پالک و پالک هندی خطا است که اسفاناخ رومی باشد و آن بری و بستانی
میباشد و بستانی معروف و مستعمل است و در آخر اول سرد و تر و بعضی است آن نیکو و محمود آنکه بی رمانع
صفراوی است و گویند که معتدل است در گرمی و سردی و از جهت موافق است محرورین و مبرودین را الا آنکه
اولی از برای محرورین آن است که در آن گرمه شود با کشک جو و روغن بادام شیرین و در حال مناسب نافع از برای
سینهای گرم و سرفه و تنگی نفس و امامبرودین اولی از برای او آن است که در آن گرمه شود با گوشت فربه و دارچینی
با ابازیر مناسب مر آن را و اکثر ... مناسب است کثیر ... و تسکین ... در خشونت و ملین طبع است
بسبب خواص ... کدام ... الضعف ... نفع ... سینه ... حلق ... حصاه ... و التهاب
و تشنگی و تبهای گرم نافع و عصاره آن با شکر جهت یرقان و حصا و عسر بول و جرب آن و درد کمر و لذع اخلاط مرای
و ضماد شده آن جهت درد مفاصل حار و اورام حاره و احساس دلک که از دو اربات یا لیت ضماد خام آن جهت ورم ملتهبی
و گرد بند ریش و و آنچا ردمل ... مطبوخ با سفیدا جهت ... مصر بارد المزاج و مصلح و مسلسل
تخم آن بروغن بادام با سکنجبین و دارچینی و آنکه مداومت ... ارتبه آب آن و مثقال و ... حرره وطی
است و غرغره بآب آن نافع است از برای درد گلو و لهاة و تخم جهت وجع ... و درد ... تبهای حاره و ... آن جهت
... وصل ... و ضماد شده آن جهت وجع اورام حاره و ... اورام ... و مصر ... و مصلح
گل ... دوم است * صداع اسفاناخ شده نافع است از برای صداع حار و هر گاه در صداع ساذج طبعی
باشد نافع است صاحب آن را خوردن از بقول شده بوده باشد ملین طبع چون اسفاناخ که با آب شده مطبوخ
بادام شیرین نموده باشد و اگر خواسته باشد آب لیمو یا آب غوره یا آب انار در آن داخل نمایند در وقت طبخ اگر
مرده باشد و جهت آنکه این هر سه مناسب مسکن صداع و اگر قدری شکر بر آن اضافه نمایند تا حاسی دار شود باشد
که باشد زیرا که بعضی صورت ... صفراوی ... و گاهی استعمال کرده مشروبات مزوره را با گوشت جوزه مرغ
یا گوشت بره و بمسکه نموده باشد یا صداع ... بوده باشد چون ضعف ... موجود باشد و اگر ... باشد اسفاناخ
را شده با مسکه گاو یا روغن بادام شیرین سرخ کرده بخورند و در زمان ... گوشت ... داخل نمایند نیز
گفته شده که ... صالح است از برای صداع و مسکه در ضعف ... باشد اسفاناخ شده مطبخ بمسکه ... آب آلو
یا تمر هندی مطبوخ آلو خواه آلوی بر یا ... مزوره اسفاناخ که گشنیز تر در آن داخل کنند نافع است از برای
اصحاب صداع حار از سوء مزاج ... اصحاب صداع حماری مزوره اسفاناخ ... نموده است با آب لیمو
یا آب سماق یا آب غوره و نیز اسفاناخ ... صالح است از برای صداع ... قلب ... سوء مزاج صفراوی چون
آن را در آب شده سطبخ بمسکه گاو یا روغن بادام نموده بخورند ... در ... گفته که
اسفاناخ شده ... که روغن بادام شیرین در آن ... باشد غذای نافع است از برای صداع
و نیز گفته شده که با ... داخل کرده ... صداع حار ساذج اسفاناخ را اصلاً آب ... اگر بوده

باید ایشان را شوربا بدهند یا شوربای سموسه معمول از اسفاناج و امثال آن مانند برگ کاهو * اورام حاره فی الراس
گفته اند که اصحاب سرسام حار را در اثنای علت غذا دادن بایشان منع است و در اثنای علت باید اسفاناج با آب پخته
مطیب بروغن بادام شیرین نموده شوربه ساخته بدهند که اصحاب سرسام صفراوی را در ابتدا منع غذا کنند و بعد
از سوم غذای ایشان اسفاناج در آب پخته مطیب بشیره بادام شیرین باشد بدین و مسیحی شرحش گفته اند
و گفته اند که اغذیه صالح از برای اصحاب سرسام صفراوی اسفاناج در آب پخته ترش کرده بسرکه که چاشنی آن با
اندکی شکر کرده باشد یا ترش کرده با آب آلو یا آب تمر هندی و آنچه شبیه باین باشد مسیحی گفته که سزاوار آن
است که بوده باشد غذای اصحاب سرسام صفراوی در زمان تزاید ماء الشعیر و در زمان انتها اسفاناج و امثال آن
از بقول و در انحطاط حبوب بارده چون ماش مقشر و جو مقشر که مغز بادام در آن داخل نموده باشند و در اواخر انحطاط
و زوال تب مثل مصری و جوزه مرغ در ین داخل نمایند مولانا نفیس گفته که اگر مریض را در زمان تزاید سرسام
حار برداشت باشد منع غذا نمایند و اگر برداشت آن نباشد پس لاعلاج اسفاناج در آب پخته با شیره بادام شیرین
شوربا بدهند و اما اصحاب سرسام سوداوی را لازم است که بوده باشد غذای ایشان مرتب چون مزوره فراگرفته از
اسفاناج و ماش مقشر یا جو مقشر یا شیره بادام شیرین یا روغن بادام شیرین و شیره تخم خشخاش و در اثنای
علت و انحطاط خروس خصی یا مغز سر بزغاله در ین غذا داخل نمایند * سهر چون اسفاناج را با کدو و برگ کاهو
و کدو و برگ خشخاش با گوشت مرغ فربه و ماهی کبوتر بچه پرواز آمده و گوشت بزغاله نه فربه و شیره تخم خشخاش
و شیره بادام شیرین داخل کرده مطیب بمصطکی گاو نموده شوربه ساخته غذای مرطب دماغ نافع از برای سهر حادث از
یبوست دماغ و گفته شده که مزوره اسفاناج با کدو و کشنیز با ماش مقشر مناسب نافع از برای سهر حادث از حرارت
و یبوست دماغ * مالیخولیا چون اسفاناج را در آب پخته مطیب نمایند بروغن بادام شیرین با مصطکی گاو یا با لحوم
حمله مانند گوشت بره پخته و شوربه ساخته نافع است اصحاب مالیخولیا را شیخ اسمعیل گفته که استعمال کرده شود
اسفاناج در مالیخولیای حادث از سده از کمتر از اخلاط چون آن را پخته نه بموائی با پاک کردن شوربه و با آب آن را
گرفته نیاشامند شیخ الرئیس گفته که اسفاناج از بقول غیر مضره است با اصحاب وسواس * الجنون والقطرب والمالیا
وداء الکلب چون نه بزند اسفاناج را در آب و مطیب و بریان بمصطکی گاو یا روغن بادام نمایند و شوربه ساخته
غذای صالح از برای اصحاب جنون و قطرب و مانیای حادث از سودای صفراوی هرگاه با حرارت شدید باشد و نیز چون آن
را در آب پخته پس بریان کنند بمصطکی و یا بروغن کنجد تازه یا روغن بادام شیرین و یا به برید آن را در گوشت
بره پس قلیه کنند با روغن گاو تازه و شوربه ساخته نافع از برای قطرب و نیز چون اسفاناج را با پاچه بره یا پاچه
بزغاله نه فربه و شوربه ساخته نافع از برای اصحاب دوار و سدر و بعدی مزوره اسفاناج نافع است از برای دوار و
سدر حار * تشنج چون اسفاناج را در آب پخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده خورده شود غذای صالح است از
برای تشنج یبسی ابن الیاس شیرازی گفته که اسفاناج در آب پخته مطیب بشیره بادام غذای صالح است از برای تشنج
یبسی * الزکام والنزله چون اسفاناج را با املا پخته شوربه بخورند نفع زکام و نزلات حاره معلوم است و هرگاه زکام و نزلات
تمه بحرارت خارجی چون حرارت آفتاب و آتش باشد نافع است صاحب آن را بعدی باسفاناج که در آب پخته مطیب نموده
باشد بروغن بادام یا مصطکی گاو و غذای صالح جید است از برای اصحاب صداع یابس حادث از کثرت سهر و غم * حواسی
صاحب جنان را بقول لسه چون اسفاناج غذای موافق است هرگاه آن را در آب پخته بروغن بادام شیرین مطیب نموده
شوربه اگر آن را در مرقه شدیس پخته شوربه بهتر است * باب الصدر و امراض الصدر والرئه السعال بعد بدان

نافع است از برای جمیع امراض سینه و امراض ریه و سل و سرفه و از بقول موافقه سینه مر اصحاب ذات الصدر را ابتدای
مرض اسفاناج است که در کشک شعیر و ماش مقشر پخته شوربا بدون اینکه روغن بگردد نضج حاصل نموده و بس
بعد بس بادام اسفاناج را با نخود پخته بخورند جهت آنکه این غذا اقوی است بر تسکین و جمع ماده در ریه و ایضاً
حشیش البقول بزرقه البقول مرسومه اسفاناج با روغن بادام و روغن کنجد غذای نافع است از برای اصحاب تولیج حار مرکب
سیر تقل باشد سبب تلیین و ازاله آن را مساعد و همچنین نافع است اصحاب حبس البول و حرقت آن را * حمام
دمهای حاره که سوده باشند و ریاحت آنها را تسکین در مرتبه دویم از ریاحت باشد که جراحات آنها در بادر هم با چهار درهم
می شود نافع است انسان را بعد به اسفاناج پخته مطبب به روغن بادام مقشر و امثال آن از زال * اسفاناج پخته غذای نافع
است از برای عطش صاحب را بعد به بالعه از برای کبد حار و غیره پخته است که با آب و روغن بادام مقشر پخته در ابتدا
و در ابتدای اسفاناج با نخود و مرغ فربه و شکر و روغن بادام مقشر و با مشکه گاو غذای خوب است مر انسان را
و از برای اصحاب حرقت بول * لون دیگر اسفاناج پخته صالح است از برای سرفه و وجع حلق و ضربه و درد سینه و وجع مثانه
صنعت آن بگیرند اسفاناج را و بالا نمایند از قصبان و بگیرند برگهای آن را و ریزه کنند و بیا ورند و روغن کرده و آب در بر
را گرم کنند بریان نمایند با روغن گاو یا روغن کنجد با ریز بر بریز بر زیر آن و بپوشانند با ومیکه پخته شود بس داخل
نمایند زرد آلو لی آب کرفس مقشر پس نمایند بر آن گشنیز خشک سوده و ادویه کی از نمک اندرانی آنقدر را که
آب را خوش طعم گرداند اگر اراده تلیین بطن باشد داخل کنند بدری آب جغندر ریزه کرده در اول با اسفاناج داخل
کرده بعد بریزند پس بان دران ریزه کرده بخورند * لون دیگر اسفاناج پخته ترش نموده با آب لیمو یا سماق یا آب غوره یا انار
یا گرسب زراج غذای نافع است از برای اصحاب خمار و صداع خماری زیرا که این غذا اسباب آن را که لطیف باشد و ترش
که مسکن است و مسکر است و نیز اسفاناج پخته با گشنیز صالح است مر انسان را * لون دیگر اسفاناج پخته که غذای صالح است
از برای محرورین و در معده لین * صنعت آن اسفاناج را در آب پخته با نمک ریزه کرده مرو غن گاو سرخ نمایند
و دار چینی و آنکه مد داخل کرده فرود آورند و بخورند * اسفاناج پخته با آب انار مقشر و ترش معصور پخته
غذای صالح است از برای اصحاب صداع حار صفراوی و دموی هرگاه طبیعت قبض باشد * اسفاناج پخته با گوشت بزغاله
با گوشت دراج با جوجه مرغ و طیور بری می باشد غذای صالح از برای اصحاب صداع حاد ... معده
از معده بمری سر و همچنین اسفاناج پخته با ماهی رضراضی می باشد صالح از برای این قسم صداع * اسفیدباج بیارسی
شوربا نامند از جمله اغذیه است و آن مرقی است که از گوشت مرغ و بزغاله و غیر آن از گوشتهای خفیف لطیف
و بقول و غیر آن که طعمی غالب نداشته باشد و ادویه حار مناسبه ترتیب دهند و آن غذائی است لطیف مرطب صالح
الکیموس مولد خون صالح در دوم گرم و تر نافع از برای اکثر امراض مثل سرسام حار و ما لیخولیا و جنون و امراض
سوداوی و مراحات ... و صلابت و ... * صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله با مرغ پخته یا طیور خفیفه
از هر کدام که مناسب باشد بس آنرا پارچه پارچه کرده در آب جوش دهند و کف آن را بگیرند و طرح دهند پس در آن
از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس حبری از ابزار حار مناسبه
و گشنیز و مصطکی در آن ریخته سیر را بند کنند با نضج یابد پس فرود آورده کشند و بخورند بعد بمایی و یا با مدری
حلاوه و اگر بعد ری فلفل بزیج در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست گرما گرم با ماسی خوردن آن بسیار نیک است از آن بزم
و گردن بزمد از برای اصحاب زکام و سعال بسیار نافع است * امراض الراس سرسام حار باشد که بوده باشد غذای اصحاب
سرسام حار در اوایل انحطاط علت اسفیدباج ساخته از ماش مقشر و حب بارده چون خرفه و کدو و چون بزمد

زحیر اول و امعا و اسقاط و خروج از عمود علف خروجی کثیر در اسفاناخ اسباب لزوم حقنه داخل می توان نمود * شیاف
از اغذیه نافعه از برای اصحاب سیاب اسفاناخ پخته از گوشت گنجشک یا دراج یا قطاة یا جوان مرغ است که زود باشد
مسهل مقوی دل از حمی ربع * [ ] و کرویا و زیره و مرزنجوش و دارچینی و فلفل و صعتر و ثوم و حلتیت * اختلاط الذهن
والرعونه والنسیان والبلاده والبلاهه یعنی با سفیداج اسفاناخ را گرفته از گوشت مرغ و گوشت بره مسمن پخته تناول
نماید نافع باشد دارچینی و خولنجان و صعتر صالح است از برای رعونت ذهن و بلادت و بلاهت حادث از برودت و یبوست
بسبب آنکه مولد بلغم گرداند غذا اولی گرم و تر و متولد اند دماغ را گرم و تر بسبب آنکه بالخاصیت این غذا
ذکی می گرداند عقل را * سهر خوردن اسفاناخ کم نمک پخته از نمک زرصاصی و زعفران حقیقه لطیفه نافع است از برای
سهر حادث از اجتماع رطوبت بورقیه مالحه در دماغ جالینوس گفته که اسفاناخ غذائی است نافع از برای سهر حادث
از برای سرسام حار ده بریده دران برگ کاهو و دوده باشد مقوی دل از حمی و گفته شده که اسفاناخ را گرفته از گوشت
دجاج فربه و کسبر بریان پاره پاره بروار آمده و گوشت بزغاله که تمیمه باشد دران کرده و اسفاناخ و برگ کاهو و شیره تخم
خشخاش و شیرۀ بادام دران داخل کرده و مطبخ کرده باشد بمشکه گاو و از اغذیه نافعه است از برای سهر حادث از یبوست
دماغ * سل و ذات الریه باید که غذای اصحاب سل و ذات الجنب بعد از فصد با خبازی بوده باشد اسفاناخ را گرفته
از گوشت بره و ماکیان فربه و دراج و سمک تازه رضراضی این نوع تبری گفته که غذای صاحبان سل و ذات الجنب بعد از فصد
با خبازی باید که بوده باشد اغذیه متوسطه معتدله مثل اسفاناخ از برای تقویت بدن واجب باشد
اسفاناخ با گوشت بزغاله یا گوشت بره یا شوربه مرغ یا ماهی تازه کوچک صحری پس استعمال مسهلات سودا مانند
* حبوب باید که بوده باشد صاحب حبوب مثانه بانواع مزوره معمول از خروس پیر که فرا گرفته باشد
از آن اسفاناخ با سیب و نمک و سماق تیز کرده و مغز حب القرطم * نسیان شیخ الرئیس گفته که یعنی با سفیداج
مقوی دل از حمی و دارفلفل و خولنجان باید کی حلتیت نافع است از برای نسیان بارد ساذج * شکیه ابوسهل مسیحی
گفته که می باید که بوده باشد غذای صاحب شکیه بلغمی بزرگ از آنها به حاصل شود اسفاناخ فرا گرفته از گوشت
گنجشک و گوشت حلوان و گوشت مختلف کبوتر باشد * کابوس ابن ماسویه گفته اسفاناخ فرا گرفته از گوشت بره
بلدرچین مرغ نافع است از برای کابوس حادث از اخلاط و ریاح بارده * صرع یعنی باسفیداج اسفاناخ دسم فرا گرفته از گوشت خروس
مرغ یا ماکیان جوان فربه یا گوشت بره نافع است از برای صرع سوداوی * فالج و استرخا و لقوه از اغذیه صالحه از برای
اصحاب فالج و استرخا و لقوه و اسفاناخ فرا گرفته از گوشت مختلف کبوتر پاره به بروار آمده و گوشت گنجشک و گوشت
حلوان است * تشنج صاحب تقویم الادویه گفته یعنی باسفیداج مسعد از آنکار ع حد اوحلان که با سفیداج و روغن بادام
مزورین تمیمه باشد صالح است اصحاب تشنج یبسی را مولف گوید که اسفاناخ باحاب سمه مشعه از گوشت بزغاله و گوشت
بره یا گوشت خروس مرغ مسکه گاو مناسب از اغذیه مفیده از برای اصحاب تشنج یابس * اسفنج بکسر اول و سکون سین
مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بفارسی ابر مرده و ابر کهن و سنگ گازران بهندی مواپادل و سرکی بلوط و بعربی زبد
البحر و سحاب البحر و عمامه و غیم و سحابه و صوف البحر و هر سه و سعد و سوبانی صعوبا مند و آن جرمی است که بر روی
سنگهای کنار دریا متکون می شود و قسمی از آن که متخلخل و وسیع الثقب است و نرم سفید نمد و تر سوراخ ماده گویند
و قسمی که با علاقه بعبهای صغیر است و آن گرم است در اول و خشک است در دوم محلل و مجفف قروح عفنه و اورام
بلغمیه و ریشه از سر جمۀ آن با دوب حاد به است و خون بارۀ آن با سرکه ممزوج با تر بموده با باسراب بر کرده بر جراحات
تازه بگذارند و المام دهد با لخاصیت قطع نزف الدم کند و مطبوخ آن با عسل با با آب خالص جهت المام زخمها

ودر زور حمل آن ضعف قروح عمیقه و محبس گذاشتن پارچه در بیت حمل آن اگرچه بعقر رحم برسد جهت آنکه
اسفنج را باو چرکین ضعیفه نیز حادث شود هست و سوخته آن جهت منع نزف الدم نیز براست رد شب رسید باشد و جلاء
ناصره و مسکن پاره آن را به تنهائی و یا با سفیده و یا با زرنیخ کمان سوخته نباشد و منبع افواه عروق مصوبه و جراحات
جامعه و حیض معمول آن در آورده عمیق نافع است و چون قطع آن را بقدر تکه توان سرو برد بحافظه او بسمی مضبوط شد
بلع نماید و سر حافظ را بسته نگیرند و لخته صبر کشد جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد از آن بحافظ او تکمیل
با آنگاه برون آید از اخراج زالو و خار که خسیده باشد بعد تلف است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بر روغن زیت
خرب نموده بگذارند ناسور شود منکسد او را و چون پاره اسفنج جمل را که در آن مطلق نیز نباشد بعقر النسور
نابرت الوده کرده بلسر آن را آتش فرو برند و سرد نگیرد بر موضع قطع باطل که خون از آن بند نشود بگذارند که حرارت
آن بر آن موضع برسد و داغ کند آن را و خاکستر آن نیز از آن رخیم شود در ساعت بند منکند خون را به سبب حمله
و گرمی آن افواه عروق را و محبس خاکستر سوخته و حرب نموده آن بر روغن زیت در رو و سر با جهت نفث الدم
داخلی و خارجی معتد است و در مصر گازران آن را در آب و آب مسهد و آب آن اگرچه در جامه مالند و اسفنج سر با جا
و مصلح اثر عوره بار ماش و سنگها که در جوف اسفنج بهم میرسد در سینه شکننده مجرب است و چون خواهند
که نباشد اسفنج را باید مقرض کرده نماشامند* دستور تعریض آن بدستور ورص از بسما ... که شهاب و بره برس
نموده بکار برند زیرا که در هاون کوبند نمسود دستور احراق اسفنج آن است که آن را مقرض نموده در کفچهٔ آهنی کرده
بر سر آتش گذارند و کفچه آهنی بر هم رسد تا قابل سحق شود پس سحق نموده استعمال نمایند* دستور غسل اسفنج
محروق آن است که محروق آن را سائیده در پیالهٔ آب کرده بر هم زنند پس آن را در پیاله دیگر کنند و آب نه نشیند
باشد باز سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند اگر آب همه در سحق نماند حسل کرده باز اندکی شور باشد
و سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند و آبهای پیاله دو یمر را نگذارند تا نه نشیند و از غبار محافظت نمایند و حین
به نشیند تحریک آن را نگیرند و مغسول آن را از اعراض ساخته حسل نمایند و در وقت حاجت بکار برند* دستور
سفید کردن اسفنج جهت زینت فسیر ماده باره آن را با آب تر کرده و اگر آب دریا باشد و آب رمادی بلند بهتر است و روزها در
آفتاب و شبها در مهتاب گذارند و مکرر این عمل کنند تا سفید گردد و برای سمر رنیب تا آنکه خالص باید سفت بالملاح
خون شست* اعراض الادبه جزء را اگر شسته شود از اسفنج قطعه و سپس در گوش گذاشته صبح بیرون آورند مسامد نافع
از رای وجع اذنه جاذب از رمس آب در گوش جهت آنکه اسفنج جذب منکند آن را و چون بیرون آورند آن آب
را بر باخود بیرون می آورد و درد دور میگردد* اسفنداب رومی کمز المائع است* صمغ انحمر برا حور برا از حمل
دار چینی نساسه و ح ترکی اسه سنبل الطیب سعد کوفی فلفل دار فلفل زرنباد قسط تلخ فرنفل زعفران مصطکی
رومی کمانه حسنی درونج عقرب فاقله سقاقل توسیر رداسرح حب بلسان اره زیله بیه درم کوفته در کسه کتانی
کرده در صد مثقال شراب تا زنانه انداز و بعد از چهل روز استعمال نمایند* اسفیداج معرب سفیداب فارسی است
و بعربی باروق و بیونانی ... و سون و همسون گویند و بعرانی باروق و بسر فانی اسفیطمار و بهندی سفیده باشد
گرمانه ترکی اسم اسفیداج است واقسام ارقلعی تریب میدهد آن را اسفیداب رومی و سفیداب کاشغری باشد و بهترین
اقسام سفیداب آن است که ساخته از رصاص است که قلعی است باشد و سبک و نرم باشد و بعد از آن از رصاص اسود که آن
باشد و دستور ساختن سفیداب با آب است و ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و دستور غسل آن نیز و اسفیداج سرد است
در درجهٔ دوم و در دوم گفته اند و خشک است در درجه دوم و غسل از سرط اسب بالطف و ضعف و ... للدع

شود و آن مبرد و مسدد و مصغری و مانع گوشت زیاده و مدمل قروح و نافع از برای سوختگی آتش با دهن بنفشه که با زرده
و ابدان ترکرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد بدل نمایند و با سرکه و روغن گل سرخ و سفیده بیضه
درد سر و با سفیده بیضه و روغنهای حاره مفاصل مجرب است و جهت زخمهای ساق سفل و درد چشم و بثور آن و بیاض و ریش
چشم حیوانات بالخصوص حیوانات و سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و با آب عنب الثعلب و زراوند جهت باد سرخ و بثور
و ورم الدم و حکه و ورم حار و جرب و السار و حرق آب گرم و چون آنرا مکرر بشویند و بسفیده بگلاب کرده حمل نمایند
در آشوب جهت درد چشم حار نافع است و در مراهم با اقلیمیا و آب جهت منع روییدن موی مجرب دانسته اند و
جهت منع بد بویی زیر بغل و کنج ران و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن آن موجب خناق و مانع
حیض و حمل و خون در لمع عرق بحری نیش بحری نماید منع ... آن را و زبان بر ... و چاره آن مثل حراقه
موی آنرا بکنند مالیده موی را نرم سکنند ... آسانی بشد رد و الم و زیاده از تکدرم آن کشنده است و بدلش
انار و آس ... است * اسفیداج الرصاص بفارسی سفیده آب ... باشد آن سنگی بران ساختی است که در برد و براهی
اصفهان از معدن گچ و امثال آن حاصل میشود و آن در الی و معری و رافع آثار جرب و صافی کننده بشره و قاطع نزف الدم
جراحات تازه و رعاف و طلای آن با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع و خوردن آن کشنده است * دستور اتخاذ اسفیداج
اقسام است قسمی که معمول است و آن چنان است که تنگها صفایح قلعی و سرب را و انگور را با دانه آن کوبیده بران مالیده
در ظرفی کرده در مکان بسیار گرم گذارند تا همه آن حل گردد و با صفحه قلعی و سرب را سوراخ کرده با انگور کوبیده آغشته
در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه بیرون نرود و بعد چند روز را شته از سطح آن صفایح
سفید آب گشته در سرکه داخل شده باشد باید گرفت و باز انگور کوبیده بران صفیحه مالیده گذاشت تا همه آن
سفیداب شود و باید که بخت تعلیق آن در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از آن ریخته شود در آن ظرف جمع گردد
قسمی دیگر آنکه قلعی و سرب را در ظرف ... گذاشته آن ظرف را در ظرفی که سرکه انگوری بسیار ریخته کرده
باشند بگذارند و طرف سفید را در سرکه معلق بیاویزند تا تمام سفیداب شود پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک
کرده بسایند و هر چه سفیداب نشده و باقی مانده بود باز باید تکرار عمل نمود * طریق دیگر در اتخاذ سفیداب به نحوی
که آن را اسفیداب کاشغری و سفیداب رومی گویند آن است که تنگها صفایح قلعی را با انگور کوبیده با آن آغشته نموده
بر روی هم گذارند و در خم سرکه در ظرفیکه سرکه داشته باشد بنهند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون
نرود و قلعی بمرور ایام از هم ریزد و سفیداب شود پس از آن ظرف بیرون آورده خشک کنند و بسایند و آنچه باقی مانده
در اثنای عمل را مکرر کنند تا همه قلعی سفیداب شود پس آن را غسل دهند تا ترشی آن دور گردد و اجزای آسه
انگوری از آن دور شود و اما اتخاذ سفیداب بطریق احراق مذکور میشود و اگر مبالغه در احراق آن شود اسرنج میگردد
* دستور اتخاذ اسفیداج بطریق احراق آن است که رصاص را بسیار تنک کرده و صفحهای بسیار نازک ساخته بر بالای
هم چیده بر روی هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند و هرگاه گرد باشد بالای هر یک مثالی ... تنگ زیاده
بپاشند پس آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی بر هم زنند تا کلس شود و چیزی از سرب و قلعی نماند و از آن
... زیاده که با عسعسی بلاک میگردد و اسفیداج رصاص اسود است انارگون و چون بسیر نمودن اسرنج
میشود قسم دیگر قلعی یا اسرب را در ظرف سفالی گذاشته با کفچه آهنی بر هم زنند تا با ممد تا کلس گردد
پس در دیگ یا کوره سفالی مطین کرده تنور را آتش داده در آن کنند تا سفید سود و هرگاه خوب سفید نشود باید
قدری سرکه انگوری که نه بران بپاشند و بل همه تنگ دارند قسم دیگر عمل اسفیداج بطریق احراق یا بالقلعی

باسرب زاد رطوبت فضالات صاف کرده در بیرون با درسوزاحراق نماید * خوردن اسفیداج واعراض طارئه بران بدانکه عارض میگردد شارب آنرا اولا ثقل در زبان ووجع معده وسدد اعضاء وبولش وی وخشکی دهان وحلق وسطح امعاء وسفیدی زبان وثقل لسه واحساس سردی ورد ماغ وعرق عمو مستوی رکمل واسترخای اعضاء وثقل وکرب وبول وتنگی نفس * وقد اولی آن اولا خوراسیدن مغزبادام گرم رکنیند مقیر یا طلااست که نوسی ازسرآن است پس خورانیدن ماء العسل مطبوخ با انجیر وخیار ووج دهید در شهد نیلم ثجا کمر حوب انگور با سکرنجبین انیران باسکوه سوس آسمانجونی یا مغز شفالوی کوبیده مطبوخ ووغن سوس باشراب کند ریا شراب صمغ آلو با رطوبت رحب با آب گرم وغیره است که امتناع میباشد خوراندن عصار با شیره لبن سفرت یا ماء العسل وحمض لیمو بارده معدله پس بوسیدن طبیخ بزرکردن وانیسون زارباله وانسیس ودی فرمودن باسها شربا ماء العسل با آب حظمی باره وخیار ولعاب تخم کتان وروغن بادام شیرین ورزوب حلوه وشاروصمغ عربی وروغن ما وسکر وسیر برای جرب خوراندن وآب سرد نشاندن ومرلحظه روغن گل با کافور وکلاب دادن واصلاح بارده رطبه بر دل جگر مالیدن وحذار صرب بود در موحوانی وماشد اسهال بارع باره کاری آسان بدن وبرون خوف سبب بردن رابار شیرین خوراندن راسهال نمودن بدرانگ محموده با حلاب ونسیار مصلاب وهرگاه میسر نسخ سود علاج آن مبادرت نماید باشند ومعالجه کلمه سموم مذکور شد صاحب ذخیره خوارزم شاهی گوید که نعداوی ربع درهم مقموسا ماء العسل بکشد بعدازان عصاره انیسون با برمل وآب با ماء العسل نبوزر کنس اسفداج بدانکه نعمت است بانکه بدل بدل عوض آن اعضای انعال رنصوح ازسرکه آب باده اسیر اعراض احوال وبدانسرآ بار وارمیج ورتجار خورده در سب بدن است * در شرح حل اسفیداج بدانکه اسفیداج را باید که مشوی استعمال نماید تحت سبب اول آنکه ترس آن اول سوخته را ازسرکه برسید دیسید دوم انکه حرارتی که از حراق دران بهم رسیده ازعمل آتش سوخته و...ب قلع سوداشه را باحراق نسب داده اند سوم آنکه مرد میر از سس لطف سریع الفعل میگردد * صفت آن آن است که اسفیداج را نرم ساید در سفالینه کند وآب برسرآن رد بد ودرهر مرتبه آب را در سفالینه دیگر کند که آشه مخلوط با آب باشد در سفالینه تیرودوانسته در نه سفاله اول نماند نساید وهمین عمل کند مکرر نماید باز دیگر در نه سفاله حدی نماید پس آنها را انگذارید تا نه نشس سود آنرا شرعلفه دیگر بدر سفیدات را وآن احتمه در سفاله جمع نموده استعمال نماید واگر مکرر بهمین طریق سوید بهتر است * برود اسفیداج حسی مسکن حرارت حمراست * صفت آن اسفیداج قلعی شش مثقال مارسیا صمغ عربی سادج هندی سروارید نا سفته از هر یک سه مثقال روسمیج شش مثقال کافور قیصوری یکدانگ مسک ترکی نیم طسوج طریق کند بشور معجون سرطب نموده بلسه بوده اروجسم نماید * برود یکه سرخه بسوزاند را مانع باشد * صفت آن اسفیداج آب از برتا بوده درهم اقلیمیا ده درم صمغ عربی نشف درم وسمیاتخ مغسول رزین موحبه بیاسه از هر یک درم صلاه کرده استعمال نماید * درور اسفیداج بسوزاند وسمیاتخ سرخ ورطبه را مانع است * صفت آن اسفیداج قلعی سه درم اقلیمیای نقره دو درم ودو دانگ صمغ عربی یکدرم ودو دانگ سادج هندی مغسول چهار دانگ کوبیده بیخته استعمال نماید * درور بارد گرمی چشم را بنشاند * صفت آن اسفیداج رصاص سادج مغسول مروارید مارسیا از هریک سه درم صمغ عربی ودو درم روسختج چهار درم مسک کافور ازهر یک طوسوجی کوفته بیخته درور نماید * فصل در بیان سایانکه اصل عمود دوائها اسفیداج است * شیاف ابیض که ریشهای زبد باشد در جراحات باید استعمال میشود * صفت آن اسفیداج قلعی سیسه درم صمغ عربی

چهار جزو [illegible] بودن نسخهٔ دیگر نشاسته درم کثیرا افیون از هر یک یک درم ساییده به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته شیاف سازند
و در سایه خشک کرده وقت حاجت بکار برند در بعضی نسخها اقلیمیای نقره نیز مثقال داخل است و در نسخهٔ دیگر
انزروت نیم درم است * شیاف ابیض که در اشیای رمد استعمال کرده میشود * صنعت آن سفیداب قلعی شش
درم انزروت مربی نشاسته کثیرا افیون از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم سوده بآب باران سرشته شیاف سازند
* شیاف ابیض انزروتی افیونی به نسخهٔ شیخ مفیدی نافع از برای رمد حمره در چشم و خارش و سوزش که از گرمی
بهم رسیده باشد و زخم و قرحه سطحی که در چشم واقع شود زائل کند * صنعت آن سفیداب قلعی شسته ده درم انزروت
سفید چند مرتبه درم نشاسته کثیرا از هر یک یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند و وقت حاجت
بشیر دختران [illegible] در چشم بچکانند * شیاف ابیض کندری مستعمل در دو نسله [illegible] در زمان انحطاط جهت زائل
نمودن زخم اعضای مذکوره از دیگر * صنعت آن سفیداب قلعی که کاشغری گویند شسته هفت درم انزروت مدبر
کثیرا افیون از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم کندر ذکر نیم درم کوفته بآب باران سرشته شیاف سازند بعد
ادویه بیش است * شیاف ابیض اقلیمیائی مستعمل در درجهٔ ثانیه بعد از فصد و تنقیه طبیعت جهت زائل نمودن
درد از جرب * صنعت آن سفیداب قلعی شش درم صمغ عربی کثیرا نشاسته از هر یک یک درم اقلیمیای نقره مغسول
افیون از هر یک یک ربع [illegible] شیاف سازند عند الاحتیاج بکار است * شیاف ابیض اقلیمیائی دیگر سفیداب قلعی شسته
شش درم افیون اقلیمیا [illegible] از هر یک یک درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک دو درم کوفته شیاف سازند
* شیاف ابیض نافع از برای رمد و تسکین اوجاع عین است بعد از تنقیه و از برای قروح عین و قروح ادب [illegible] بآب و از برای
قروح [illegible] برای احلیل با شیر دختر [illegible] سوده در [illegible] کرده در احلیل بچکانند * صنعت آن انزروت سفید سوده
[illegible] کرده [illegible] گرد [illegible] ملایم [illegible] کشند [illegible] مثقال صمغ عربی کثیرا از هر یک
[illegible] مثقال [illegible] نشاسته سفید آب کاشغری از هر یک [illegible] کوفته بلعاب [illegible] سرشته شیافها
سازند [illegible] وقت حاجت بکار برند * شیاف ابیض افیونی در همین شیاف مذکور [illegible] مثقال
افیون داخل نمایند * شیاف ابیض اقلیمیائی که همین منافع دارد * صنعت آن صمغ عربی کثیرا نشاسته از هر یک دو درم
اقلیمیا [illegible] مغسول افیون از هر یک یک درم اسفیداج شسته [illegible] درم [illegible] تخم مرغ را [illegible] کرده به سفیدهٔ
تخم مرغ سرشته شیافها سازند و وقت حاجت بشیر دختر سوده استعمال نمایند * شیاف ابیض وردی که بعد از
تنقیه [illegible] قروح اعضای مذکوره بکار آید * صنعت آن سفیداب قلعی شسته اقلیمیای ذهبی مغسول [illegible]
مغسول از هر یک ده درم گل سفید تازه که آن را بفارسی گل مسکی و بهندی گل سیوتی و بعربی ورد صینی گویند نصف
درم نشاسته سی درم [illegible] ده درم کثیرا [illegible] صمغ عربی چهار درم سوده بآب باران سرشته شیافها سازند * ضماد
اسفیداج [illegible] شیخ الرئیس قدس سره فرموده که این ضماد عجیب است در [illegible] واجب است
[illegible] آن * صنعت آن [illegible] بسفیدهٔ [illegible] آب قلعی و مخلوط کنند [illegible] سرکه و آب کاسنی [illegible] ضماد نمایند تا آن [illegible] موضع
که [illegible] آن مطلوب باشد * طلای اسفیداج در اطلیه ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* فصل در بیان مراهمی که اصل و عمود در آنها اسفیداج است * مرهم اسفیداج به نسخهٔ شیخ الرئیس نافع جهت
سوختگی [illegible] * صنعت آن سفیداب [illegible] درم مرداسنگ [illegible] موم سفید هفت درم روغن گل
[illegible] موم را در روغن گل [illegible] و اسفیداج و مرداسنگ را نرم سوده در آن داخل کرده [illegible] دیگر [illegible]
کرده [illegible] تخم مرغ داخل کرده [illegible] * مرهم اسفیداج دیگر به نسخهٔ شیخ الرئیس

دوم سوم زرد با زرده مثقال روغن کنجد تازه حل و بعد مثقال از آن روغن کنجد را در ظرف مسی سرخ بی قلعی
گرم کنند و در آن سفیداب را داخل نمایند و بحرکت آورند تا خوب سیاه شود و بخوب متحرک میداده باشند و علامت
خوبی سفیداب آن است که با روغن خوب ممزوج گردد و ته نشین نشود بعد از آن شمع موم را داخل نمایند و تا نیم
میلا مرطوب دو مثقال و نیم برسد بقوام آید یعنی چون سرد شود غلیظ و منجمد شده باشد پس برداشته در ظرف
چینی یا نقره نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن بر خرقه صفحی پهن کنند و بر زخم گذارند و هر روز تبدیل نمایند
اگر هر روز تبدیل نکنند بی خوف است لیکن باید که آن را صاف کرده باشند از ریم و آلایش و گرم کرده بر موضع جراحت
نهند و روز سوم البته تبدیل باید نمود و اگر هر روز تبدیل نمایند بهتر و سریع الاثر است و دمامیل را هم پخته
و هم منفجر و هم ملحم میگرداند و قروح و جروح را التیام میدهد یا التیام نافع است * مرهم اسفیداج کافوری * صفت آن
سفیداب کاشغری مرداسنگ کاف هندی سنگ موم سفید از هر یک دوازده مثقال روغن زیتون روغن کنجد از هر یک
سی مثقال زرده دیگر از هر یک شش مثقال است موم را در روغنها گداخته اجزا کوفته بیخته را بآن ممزوج نموده در
هاون سنگی یا شیشه بکوبند تا یک قوام شود و در آخر کافور قیصوری سه مثقال سفیده تخم مرغ هفت عدد اضافه نموده
یاریده نمایند تا یک سان گردد و استعمال نمایند * اسقیل لغت یونانی است و اسقال و اسقیلا نیز گویند و در بعضی
لغات الطعام و بعربی بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر و آن را عنصل و عنصلان نیز و بفارسی پیاز دشتی و پیاز موش
جهت آنکه کشنده موش است و بهندی کندری نامند و آن کثیر الوجود است در اکثر بلاد و بلسان هند اکثر لغات
آن را جهت استحکام بر بستان میمالند و آن پیازیست بزرگ یا دون نیم رطل و زیاده نیز میشود و برگ آن شبیه
ببرگ زنبق و سوسن و نرگس و گندنا یا پاس بی ... و سبز مایل بزردی و گلش مایل بسیاهی و بعضی سفید و اندک
بسوسن و تخمش مانند تخم پیاز بزرگ و ثمر آن امرودی شکل زرد مایل بسفیدی براق مر الطعم با حدت حرافتی
مستوی در بزرگی و کوچکی گرم در سوم و خشک در دوم با رطوبت فضلیه بسیار و لزوجت ... و مفرح جالی لکن
بعد طبخ و شوی بقدر حدت آن زائل میگردد و جاذب خوب است بظاهر جلد و جهت صرع و مالیخولیا و سعفه و درد
سر بارد و نسیان و کثرت ناصره و حدت آن و سمع و نزول آب در چشم و درد گوش و نفث الدم و تقویت معده و هاضم طعام
و دافع انتفاخ طعام در معده و تنقیه اعضا و جالی و مفتح و محلل و ملطف اخلاط لزجه غلیظه و جهت یرقان
و استسقا و صلابت طحال و عرق النسا و درد مفاصل و وجع آن و تقویت بدن و حفظ صحت آن و ضیق النفس و سرفه کهنه
و ربو و خشونت سینه و مقوی حلق و زهر هوام و سگ دیوانه و عسر بول و اوجاع اعصاب و ادرار حیض و اسقاط جنین و قروح
باطنی و مسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوی آن که پاشش سفید از آن نمک و قدری روغن سرشته مقدار یک مثقال و
نیم آن را با شیرین اسهال نیکو میفرماید و جهت برص و بهق و سعفه عارض از سردی هوا میمالند زائل میگرداند
آن را خوب یاد و حیوان عسل کف گرفته بیرند جهت ربو و گرفتگی آواز نافع است و جهت سرفه نمایند دو نصفه
مرغ را در جوف یک عسل نگاه دارند تا نصج یابد پس بخورند ان بعضی را اسهال می آورد و زائل میگرداند
ریش را بعضی ریش کثیر شدن از مرض را و جهت عسر شوی آن را با نطرون شد و ریع آن کوبنده در پارچه بسته
موضع داء الثعلب را با آن حک نمایند که خون آلوده گردد موی بروید اگر محتاج بتکرار عمل باشد
بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و بمالند بعسل عنصل مشوی را در بدن با عث فرجه و ادویه سرایت و اصلاح
آن بمالیدن مرداسنگ سابیده با آب نمایند و آشامیدن بی افراط آن که در عسل نضیج باشد در احتباس بول
و درد معده و سوء هضم و سوءالقنیه معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث الدم و قلب مذکور و بعضی نافع گفته اند

شیافه اگر به شراط اسهل سوی را اما العمل تحریر بلحدام را نافع است وآب برگ آن را که با دو حسد اند عسل نوام آورند مسهل ربو وضیق النفس نافع و ناسند آب طبیخ آن در خانه بدشتور بعلش آب حمیطرد حشرات و دوام موثر است و حون ریزه ریزه کرده بروغن زیت بجوشانند با بهار حسك سود طلاء روغن سر بر و حمیت حمود اطراف از سرما زدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش وسد آب سو برو با موم و فلفلی کرسب حمیت سروح سطد به وحرب متفرح با نس و حکة و حرار و بارفیه و خاحمیت سور باسه سر اطفال ستعد و بلد شراط عسل و رشهای آن که نامه گوسند با سند معی دوی ضماد نمده آن با سر که حمیت گریند ادمی نافع است و گویند بوی آن کشد مگسهای گرند است و بالخاصیت قابل موش در ساعت حون از ان خورد واسس آن با خود یا در مکان مرجب هرب سماع و هوام ومار و مار متوحد و مگس است و حون آن را کوبند و فسرد و با آب آن کرسه را خمیر نموده و بوسند حمیت استسقا مفید است و گویند که حسل بر آنان مگرده در تکرور و بدو بمسرد و آب از وحاری نمیگردد در حون معر عسل را با سرکه کوبند و حمام در تهی بمالند نهمی که بهم ی دوا از ان سود دوایل سازد و مجرب است وحون عسل را بر دنبال عرس بمالند انگور را اصلاح آورد و عرس آن در نای در حصا را روستر حل ما یع رحم سکونه آن است واصلي ندارد * امراض الراس لسر عس مصمی وسیح الورسس ودیگران گفته اند که حون اسهل را در سنگ صلا به سایند پرسر صاحب لسرعس به سهانی و ما با حل حمر و یا با ملس بوسه ضماد نمایند نفع بستند آن را و تحلیل نمایند ورم را و اگر ضماد نمایند بر هر دو سان او حد به صفاانه مادة را با سهل * مساب ابن برح گفته که حون ضماد نماید اسهل صلا یه کوده با حل حمر سر سه بر هر دو با و حد بس و باس صاحب سبات موجب ننبه او سگردد * دوار و مدرو صرع و ما لیخولیا خوردن اسهل سوی معده از بلغم سعال نافع است دوا روسدر و صرع و ما لیخولیا را حمیت آنکه مقوی معده و دون هاضمه و ملطف و محلل احره و فصول است و بالضرورت حون معده صاف کامل شد فصول را احره وادخنه الیه کم مسگردد لهذا از بن حمیت نافع است از برای امراضی که سبب آنها فصول غلیظه واحره وادخنه باشد از الجمله امراض مذکوره اند و حصتین با سراب عسلی یا با عسل موسحه آن * نسیان تصمد سر با سهل در سنگ سائیده با نس گرم کرده آن مقدار که لذع و حدب آن کم گردد نافع است نسیان را به تنهایی یا با حمر مانی دیگر باشد اند کی حطمی ومید ر فلفل اسسمس و صمغ و مرمکی و مصطکی اجزا مساوی در مقدار یا عسل مساوی مقدار حاصل بالد که اسهل بورن حمیع باشد و امر نمایند که نمع ریند بر سامس و تسا بند بستمه برسامس و بلدسس و بالحدس و بار کمس او و بعد از ان بمالند بران اسهل کوبیده گرم نموده به تنهائی یا با لیس اذر به صمغ و ارسی مویز ج اره بلد رم برگ حردل بر یکدسته کوحکی اسسه در هم همه را انضاحمع کرده بسیار بکوبند و بار وعن با مس یا روعن سوسن یا روغن عاره ریار بد سمه بسایند یا حون مرهم سود و بر ید مس و ساس اوصماد نمایند نسیان را نافع است حمیت آنکه هرگاه استفراغ کرده سود ماده ازسان و ید ما الیه حذب مسگرد و دانسته حاصل است در دماغ از ماده بسوی اسفل برای ضرورت حلا و حمیت مسارکت بسیار باشد و تدبیس بدماغ * اسرخاو فالج ولقوه آشامیدن سوی آن به تنهایی یا معجون یا عسل نافع است از برای امراض مذکوره و حمیر آن ملس طبع است و حمیت معبر درد معده و درد حشم نافع و حون کوبنده با سرکه حمیر حمها از بدو نکعد د آن را در بیمار انسر گذاشته تکرور در مسابت عسل رغس حماسد سروب او رید را سیر را کمکند و بعد از ان بر آن آب گرم سرسند تا آسکه در آب بیره حرب از بدو ناسد بمانسد فع درلسع صعصمانه و استعمل مصر محرور بن و مکروب و مصر عصب مسیع ومصلح آن حما ما لس بصلاع و مو رب عسان و مفرح سقطع ومصلحس مقدار سات و بعضی گفته مصلح آن سکنجبین است

بعضی گفته‌اند هر باره دو سه و بعضی گفته‌اند سرانکه بسنگ بسته داغ کرده باشند زیر بن نواند و اسقیلی که تنها
روییده باشد زیرا که نزدیک به الشراب حاد و قتال است و مداوای آن نیز در صورت و اسمای مذکوره ورزد؛
شمر ع در سرکه خمیده و سماق و سفوف و بزورقطونا باب و مسکه یعنی ربّ و سفوف سقلبا ... و طریق تشبیه عنصل
نادودرم است و هندی گویند پورن آن است و دو دون است که سر صحرایی باشد و فرد با یا سر و مثل آن و بلب آن درج و
بلب آن جماما است * طریق حصی کردن عنصل چون عنصل را از ریش بیرون آورند سزاوار آن است که آنرا حصی
کرده نگاهدارند و طریق حصی کردن آن آنست که ساقی که در میان آن است بکشند که با حرف آن بیرون آید پس
شعله حرقی را آتش سرخ کرده سر آن زاداغ کنند تا قوت آن باطل نگردد و نگاهدارند * شویه عنصل بد آنکه
نماید عنصل غیر مشوی را در مصر و ناب استعمال نمود مگر آنکه مطبوخ آنرا استعمال نماید که آنوقت احتیاج
به شویه آن نیست * صفت شویه آن آنست که عنصل را خمیر آرد گرسنه بگیرند پس بر روی آن خمیر گل زرد بگیرند
و در تنور گرم نگهدارند که شویه یابد و پخته گردد و علامت پختگی آن است که یابسه شود و پوست آن جدا گردد
شمر دیگر آنکه عنصل را خمیر بگیرند در تنور گرم بالای آخری نگهدارند تا خمیر پخته شود و نضج یابد و مشوی گردد
شویه معتدل پس بیرون آورده گل و خمیر و پوست آن را دور کرده تکاردچوبی ورق کرده بر ریسمان معلق کنان کشیده
جا بکه شعاع بهم نرسد و در سایه بماند تا خشک گردد حکیم میر محمد مومن گفته که طریق شویه او آن است
که عنصل را پاک کرده خمیر گرفته در تنور بالای آخر نگهدارند تا خمیر پخته گردد دیگری گفته که شویه آن آنست که
در خمیر گرفته در زیر آتش کنند تا خمیر پخته شود باشد پس خمیر را از آن دور کرده استعمال نمایند * طریق مشوی
کردن عنصل مستعمل در معاجین که بهترین طریق است آن است که آنرا در گل حکمت یا خمیر بگیرند در زیر آتش
نگهدارند تا مشوی گردد پس بیرون آورند و گل یا خمیر را دور کنند و بی آنکه کارد بر آن برسانند پوست آنرا دور کرده
مغز آنرا پاره پاره نموده در رشته کشان کشند میان طرف و در سایه که باد گرد بر آن بوزد خشک نمایند پس نرم
کوبیده با اجزای معجون سازند * بیان منافع خل عنصل مشهور بخل اسقیلی بدانکه خل اسقیل که خل عنصل و بفارسی
سرکه عنصل باشد و همچنین سکنجبین عنصل مفتح سدد و مقطع اخلاط غلیظه لزجه و دافع مراد سوداویه حاده از
امزاج بلغمی و امراض حادثه از آن و مقوی معده و دماغ است و امراض دماغیه مانند مالیخولیا و جنون و وسواس
سوداوی و صرع و سدر و دوار و سبات و لیثرغس و نسیان و فالج و لقوه و سکته و استرخا سر با و طلاء و اوجاع اذن که با
نزله باشد و ثقل سامعه و اطروش و امراض فم و لثه و دندان را از ترشح و تعفن لثه و تحلل اسنان و سستی گوشت ما بین اسنان
و جریان خون سائل از عمو ر نافع است نه به مضمضه بلکه به نشف رطوبات از آن نافع است و بطبیب تکلف و جلای دندان
سر با و مضمضه و امراض صدر و ضیق ربو را از گرفتگی آواز و سرفه بلغمی و ربو و ضیق النفس به سبب اخلاط لزجه
و نشف رطوبات از آنها سر با و امراض کبد را از یرقان و سوء القنیه و استسقا و حصاة و طحال و نفث سنگ مثانه و
عرق النسا و احتباس حیض و نفوذ اعضای عصبیه مسترخیه و جذب دم و سرو تعویق باصره و کسیکه طعام در معده
او هضم نشود سر با و برای دفع سموم سر با و طلاء مفید و شستن از سرب آن از ملطلی باد و او و مه و مهم است که بعد ربع
اضافه نمایند در مرعلت و سراح بعد زوال آن دهند * امراض الراس لیثرغس مصنف گفته سزاوار آن است که علاج
کرده شود لیثرغس را تنقیه‌های حاده و چون باشد بلغم و فرود آید بلغم از سر باید بر مردمان آن سرکه عنصل
و غرغره نمایند صاحب آن را به سکنجبین فرا گرفته از سرکه عنصل به تنهایی یا با تارج قمرالاش سرا ابوب گفته که طلا
کردن سرکه عنصل بر سر صاحب لیثرغس در سبب زور و جنون مزمنه نافع است آن را شیخ الرئیس گفته که چون ضماد کرده

سرد غسل بر سر صاحب لسرغس خصوص بر آن منفع مسرود نآن بسیار و بتر گفته اند که چون صاحب لسرغس
سوسار ناحمل رو رین بی دسمر که اسدا اردو درم بماند و اندل اندل دسفر اند باند بشد درم برسد رعرعره
باب غسل باغسل نافع است از برای لسرغس چون استعمال کرده شود نزد اسمای مرض بعض اطبا گفته که چون
استعمال وار صلاته حجری صلابه کنند و مخلوط نمایند بخل خمر یا بمثلث و صما کنند بر سر صاحب لسرغس
تحلیل ورم مینمد و اگر ضماد کنند بآن سر دوسان را راحت نماید به باسعمل میکنند * سماب ورد وارو سدرا برنمرح گفته
که چون استعمال واحتی نموده شد که برسمه صما نماید بر مرد و مرد و فتحه و مرد و سان صاحب سماب موجب نسیه
ارایست و نافع است صاحب سماب را آشامیدن سرکه آن اندل اندل باشد بهوه و عرعره نمودن بآن بر مالبدن آن خصوص
آنکه حادث از اجتماع بلغم در معده باشد و بترگشته اند که نافع است آشامیدن بر مالیدن آن مطلق سماب بلغمی را او
بر نافع است از برای سماب بعد از بسمه استعمال عرعره به سکنجبین عنصلی به نهانی یا با ایارج نبیرا و بصل اسعمل
مسوی نافع است از برای وار و ربید رحل آن بر نافع است نا درد آن برد واومحس سکنجبین سر آن * مالیخولیا
وچون خوردن است نسل مسوی نافع است از برای مالیخولیا خصوصا آنکه از خاصیت آن بر سر معده و بنکو نمودن مسیر
و تحلیل فضول و اجبره است بس بضرورت نافع است از برای امراضی که بوده باشد بسبب آنها بسیاری فضول غلیظ و
و اجبره وادحه و از جمله آنها مالیخولیا است گفته شد که استعمل نافع است از برای مالیخولیای سوداوی ومراتی
خصوصا سرکه ان و سکنجبین متخذ از سرکه آن و چون سرکه عنصل را اندل اندل با ساطرمتمهو سرسد نافع
است از برای مالیخولیای حادث از سوداى محترق از بلغم و سرکه آن نافع است از برای جنون عارض از سودا
* صرع چون استعمل ملطف و محلل اجبره و مقوی معده است و چون ساصمد است و ظاهر است که هرگاه معده قوی باشد
بد انکه هضم میگردد و تولید فضول و اجبره وادحه کم میگردد بس بالضرورت میباشد نافع از برای امراضیکه
در باشد به سبب آنها بسیاری فضول و اجبره وادحه وصرع از جمله است بن جرلد گفته که آشامیدن آن نافع
است از برای صرع رسید از صاحب اوان بک مثقال است و ابن تلمید گفته که چون استعمل خار و باشد درسوم نافع
است از برای صرع و آشامیدن خل آن بر نافع است از برای صرع و عرعره کردن بخل آن و همچنین از سکنجبین آن
به نهانی با ایارج بیرا نافع است از براي صرع و بسیار استعمل مسوى معجون بعسل مصفی نافع است از برای صرع سعي
بس وهرگاه گرفته شود از استعمل مسوی سه از بک مثقال بروم کرده نماشامند بشراب عسلی نافع است از برای صرع
سعی بس و بتر حسو نمودن بسرکه استعمل با سه نافع است از رای صرع سنج الرئيس گفته که ارادو به نافعه از برای
صرع سکنجبین عنصلی است خصوص آنکه بیاشامند در زمستان هر روز یعد از بک مثقال با آب گرم و در تابستان
با آب سرد و ابن تلمید گفته که اگر بوده باشد صرع اسیار کمی بلغمی با ماضی باهر دو سر از ریحی دارد که مرتفع
گردد از بس اعضاء بسوی دماغ علاج حس در حالت نوبت بس ربآن موضع است و گرم کردن آن موضع با دفع گردد
سردی آن خلط و عصور او اما در حالت عیرنوبت بیمه بدی است از بلغم و نوبت سرود ماع و بسمین آن با آشامیدن سکنجبین
اسعلی با شراب اسطوخودوس * طیری در کتاب خود که موسوم است بمعالجات بقراطیه گفته که هرگاه بوده باشد
صرع بسیار کهنه باشد که علاج کرده شود اول برمه فصد صافن در زمانیکه بوده باشد میان آن وقت زمان
صرع اعتدال رمانی که ممکن باشد بس دی بد و میانه از او بعد از فصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد او را
قی کردن وقوت بر تحمل بد قی کردن او را بس قی که ذکر میکنیم که ابتدا کنند بخوراندن ترب یا ملح و خردل
بس بخورانید او را مرانه استعمل باحي که نشسته باشد در آن بسیار و بعد بس امر کنند او را با آشامیدن سکنجبین

وآب گرم با عسل حادث شود پس تخم مرغی را در روغن اسفل خوب کرده با آرد جو خمیر آلوده در حلق او فرو برند و قی
کنند تا تمام با اسفل دفع حاصل شود و در زمستان فرمایند او را و زراول با کچه کرسد و رورد و نیم ... چمن
عسلی و آب گرم واسست و آب ترب که مرد و را با عسل و نمک خوشانیده باشند بدهند ... مداوی اسراحت فرمایند او را
حمل ... فرمایند او را از خمرهای مسروی بلسفه حکیم علی گفته که اسعل نافع است از برای صرع خصوص سرکه
آن گفته شده که آشامیدن سرکه عسل نافع است از برای صرع خوب اما مدد شود از آن خیل رور و سرا او از آن است
که ابتدا کرده شود آشامیدن ... و درم از آن نادر شده بسبب ... رم که در روز اول زیاده کرده شود طلا طلی در مصر باب
خود ذکر کرده که استعمال کرده مسر د حل اسعل در مرضی که آثار بلغما گردند * نسیان سرکه عسل و
سکنجبین آن مناسب نافع از برای نسیان بلغمی طبری گفته که هرگاه با نسیان حمی سوخ را بدل صداعی باشد
یعنی کی که علت آن مرکب است پس اگر بوده باشد با علت نسیان زرم در دماغ امر کن او را بقصد بعد از آن بیاشامان
او را سکنجبین اسعلی ساده جهت آنکه این سکنجبین ملطف و محلل رطوبات غلیظه است و عسل را خاصیت در
تحلیل رطوبات غلیظه است و سرکه استعمال کرده شود خصوصاً آنکه اگر طلا کرده شود بآن داء الثعلب را موجب تحلیل
آن رطوبات ... ... است و نافع است از برای نسیان حادث از زوال بلغم رطب در دماغ آشامیدن آن
... گفته که حل اسعل نافع است از برای نسیان از استیلای برودت و رطوبت بر مزاج دماغ و نیز نافع است
از برای حدت ذهن و تقویت بصر و سرکه عسل و سکنجبین آن نافع است از برای این علت نهایت نفع و گاهی ضماد کرده
... در سر صاحب نسیان اسعل نرم کوبیده با پس بارداسته ... ازکه لذع و حدت آن را بل نکشند و کم شده
باشد ... ابا حمرهای ... ... حامی ... بسیار کمرا ... و ... و مصطکی که ... کرده
مسود از این اجزاء مساوی و نامتفاوت غیر اسعل که واجب است که بوده باشد مثل جمیع اجزاء و این ضماد بسیار
نافع است خطا ... و فعل آن ... امر کن صاحب این علت را خصوص آنکه بوده باشد او را بینی حقی که ...
ساعتی ... ضماد ... و ... و ... او و ... و بعد از استفراغ تام بعسل کوبیده به نهایتی
رنباد این ادویه بگیرند عسل با پس بارداسته شده که لذع و حدت آن بسیار کم شده باشد و بوداده باشد نیم
کرم ... صعتر فارسی ... از هر یک ده درم ... خردل ... ... درم همه را جمع کرده نیکو
کوبند ... نرم با اجزای نیکو مخلوط گردند پس فرا گیرند از آن موم و روغنی از موم و روغن یاسمین یا روغن سوسن ...
و ... این جمله ادویه را با آن مخلوط کرده ... نمایند تا یکسان شود پس بر هر دو قدم و بر هر دو ساق او ضماد نمایند
... گفته اند ... اطبا که ... ... مخلله موجب جذب اخلاط است از سر بپایان ...
... آن است که هرگاه استفراغ کرده شود از آن و قدم جذب کرده شود از دماغ ... حاصل است در آن ... اسفل
... حلاو زیاده کرده اند ... وجه این معنی را نیز یعنی طرق مشارکت میان قدم و میان دماغ ...
... مشارکت میان این دو عضو است ... که ... آن شود بر هر دو قدم مرطب دماغ است
خصوص بعد از خروج از حمام بسبب آن که ... مشارکت ... ... و دماغ مشارکت ... از این جهت امر کرده اند
اوایل اطبا بضماد قدمین در امراض دماغی و گفته اند که اسعل مضر است بعصب ملیم و مصلح آن ... است
* اسهال ... ... آشامیدن آن نافع است از برای اسهال حاوی ... خصوص سرکه و سکنجبین ... آن
... که از سرکه آن حاصل ... نبادی از عمر اضرار بعصب و خوب ... آن را مستوی نموده بعسل معجون
کرده ... نافع است از برای فالج و نیز گفته شده که سرکه آن نافع است از برای فالج و نیز گفته شده که سرکه ... اسعل

مقویست بعصب ملیّن و نافع است از برای فالج و لقوه و استرخا و سکته و مقوی اعضای ضعیفه و مصرح حمه و شراب
عسل نافع از برای فالج و استرخا و آشامیدن سکنجبین ساده آب با مغلی اسطوخودوس و زرنکوس در ازمنه و اصل السوس
از معجنات حمده است از برای فالج و محتبس آشامیدن آب با مغلی صعتر و غرغره نمودن سکنجبین عسلی که
مخلوط کرده با سداب زنجبیل سوده نافع است از برای لقوه و محتبس غرغره نمودن سکنجبین عسلی به تنهایی
نافع است از برای لقوه و فالج و استرخا * امراض الاذن و الصدر و الرئه و اعضاء المعاده و الرحم و عرق النسا طور آن
در گوش حبت وقع گرانی سامعه و درد گوش که بآن عرجه نباشد و آشامیدن آن حبت بعفه سینه از بلغم لزج سرفه
بلغمی و ربو و ضیق النفس و برقان و طحال و نفث سنگ مثانه و احشای رحم و عرق النسا مفید است * اما صنعت
خل العنصل نافع جهت امراض مذکوره مثل آنست که بگیرند عنصل سفید را از برگ و بیخ و پوست آن را پاک کرده بکارد
چوبی یا از قطعه زجاجی وزن کرده بریسمان کمان کشند بنحوی که قطعهای آن ملصق بیکدیگر نشوند و چهل روز در
سایه بیاویزند تا خشک گردد و یک رطل آن را در شش رطل و نیم سرکه انگوری کهنه اندازند و سر ظرف
را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذارند پس افشرده صافی نموده نگاه دارند * خل العنصل به نحوی دیگر
* صنعت آن عنصل تازه را بکارد چوبی وزن کرده بدون آنکه خشک کنند در سرکه انگوری کهنه اندازند و سر آن را گیرند
و بعد از شش ماه صافی نموده نگاه دارند و قومی سر عنصل را خشک نکرده آن را بسلال چوبی سوراخ سوراخ نموده
می اندازند در سرکه انگوری مثل آن و سر ظرف را محکم نموده بعد از شش ماه استعمال مینمایند و این
نوع خل عنصل خشک نکرده قوت بیشتر زیاده است از خل عنصل خشک کرده * خل العنصل به نسخه دیگر بگیرند
عنصل را و به کارد چوبی سر و بیخ آن را بیندازند و از پوست پاک کرده در چهار چند عنصل سرکه انگوری کهنه اندازند
و سر آن را بگیرند و بعد از چهل روز برآورند و صافی نموده عنصل را خشک کرده باز در سرکه تازه اندازند و تا چهل روز
دیگر در آفتاب گذارند پس بکار برند و اگر مرتبه سوم باز در سرکه اندازند بهتر است * نوعی دیگر اگر عند الضرورت
عنصل را زیره زیره کرده در ده چند سرکه انگوری بجوشانند تا آن مقدار که به نصف رسد صافی نموده نگاه دارند حکم
خل اصل دارد * خل عنصل لیموئی که از آن سکنجبین عسلی از برای فالج و لسان برای سازند * صنعت آن بگیرند
لیموی ... زردی داغ زده و فساد او در مه روز در آب نمک نگذارند پس بیرون آورده یکی تو بیند و با کرباس پاکی
خشک کرده سه روز نگذارند که هوا نسیم و رطوبت آن زائل کند پس آن را در مرتبان کرده سرکه عنصل آن مقدار که از روی
آن چهار انگشت بگردد کرده چهل روز نگذارند پس از آن سرکه سکنجبین عسلی سازند * خل العنصل لیموئی مثل
از صناعت آن مرهم * صنعت آن بگیرند لیموی آب رسیده خالی از داغ و فساد و او سه روز در آب نمک نگذارند پس از آن
آب نمک بیرون آورده یکی تو بیند که سوری آن دور گردد و به پارچه کرباس پاکی نم آن را بگیرند و یک روز نگذارند
که رطوبتی که در خلل و فرج آن است دور گردد و هوا نسیف آن کند و مطلق نم آن را نهایی نماند پس آن لیموها را بسلال
چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه دو سر لیمو ثقب به سنگها سوراخ بهم رسد پس لیموها را در بغار سری کرده سرکه عنصل
مصنعی که ذکر شده بعمل آورده باشند بر روی لیموها کشند آن مقدار که از روی لیموها بر گردد و چهل روز در آفتاب
نگذارند و سر آن را بر بسته دارند پس سرکه را از لیموها جدا کرده نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند * خل العنصل
مستعمل در سکنجبین عسلی * صنعت آن بگیرند عنصل متوسط در بزرگی و کوچکی و آن را پاک کرده با کارد چوبی وزن
کرده در ریسمان کمان کشند به نحوی که ملصق بیکدیگر نشوند و چهل روز در سایه بیاویزند چنانکه بر مس ... درد و املس
نگردد و بعد از چهل روز که عنصل خشک شود یک من آن را ریزه ریزه کرده هشت رطل سرکه انگوری جید بر روی آن کشند

ودر شیشه نگاه دارند پس آنرا در شش رطل سرکهٔ انگوری کهنه در خم کنند پس در آفتاب نگاه دارند تا موسم
آن بعد از چهل روز برسد که گرد و غبار در آن نه نشیند پس برآورند عسل را و بیفشارند و بالای آن سرکه را از عسل
به پارچهٔ کرباس صاف کنند یعنی در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند و عمل الصاحب نگاه دارند و قومی در هر یک من عسل
حل کرده نه رطل و نیم سرکهٔ انگوری میکنند و قومی هفت رطل و نیم و بعضی گفته که بر روی هر یک من عسل
حل نه من سرکهٔ خمر کهنه کنند و محمود بن الیاس گفته که در هر یک من عسل حل شده من سرکه انگوری
بکنند و قومی در یک من عسل سه و نیم من سرکهٔ انگوری کهنه میکنند * فصل در بیان دواها یکه اصل و عمود
در آنها عسل است * دواء العسل شیخ رئیس گفته که این دوا از جمله ادویه است که در نهایت نفع است از برای
صرع * صنعت آن بگیرند عسل تازه و از پوست جدا کرده در تغار با حصر لعاب دار کرده سرکه انگوری کهنه
بر آن ریزند ... کرده سر آنرا بسر پوشی بسته پوست سطبری بر روی سر پوش انداخته چهل روز نگاه دارند که اول طلوع
شعری باشد یا شش روز بعد از ان در آفتاب نگاه دارند و ظرف خوب در هر روز ماه اندک آنرا برهم زنند تا آنکه حرارت آفتاب
که باین مرتبه مشابه الاصول باشد یا اجزای آن پس سر آنرا بگیرند در آن حالت میگردد عسل مانند مطبوخ مهرا
پس عسلها را بمالند خوب بفشارند بگیرند افشرده آنرا و در کنند بعد آنرا مخلوط کنند با آب افشرده عسل
مصفی و هر روز یک ملعقه آنرا تناول نمایند اگر خواسته باشند عسل را با آب سرکه نه بزند با شهر اسود و بمالند
و بالای او با عسل بقوام آورند بقوام سکنجبین و هر روز یک اوقیه آنرا صبح ناشتا تناول نمایند و باید انکه دواء العسل
از اساس تلطیف مواد و تحلیل ابخره و تقویت معده و تسکین نمودن مصر است و ظاهر است که هرگاه مصر تسکین شود برای
تحلیل ریاح و ابخره و احتمه بالضرورت کم مناسبتی به تخمین مناسبت نافع از برای امراضی که سبب آنها بیماری
ریاح و ابخره باشد صرع از آن امراض است پس دوای عسل مناسب بالغ النفع از برای صرع * صنعت دواء العسل
به نسخهٔ طبری در کتاب مسمی بمعالجات بقراطیه * بگیرند عسل بر رگ بر ناره و پوست نارگیل حسک و ریشهای
عنصل آنرا دور کنند بعد از اجزای آنرا از هم جدا کرده ریزه ریزه نموده در بالای بار فلعی کنند و اگر بالای بزرگ
باشد بهتر است و بالای آنرا در ظرفی گذارند که در آن ظرف سرکهٔ انگوری کهنه باشد بطوریکه فاصله میان سرکه
و بالای زیاده بر عرض یک انگشت نباشد پس سر ظرف را بگیرند و اطراف آن بخمیر و گل محکم کنند و ظرف را در موضعی
نهان در زمین دفن کنند در سرگین اسب یا در گندم یا در جا کسر در ماه بهتر جا کسر است و نگاه دارند تا یک ماه پس
بیرون آورند بدر سیکه عسل تمام گداخته و سیلان کرده در سرکه داخل شده و باقی نمانده از آن مگر جرمی
اندک که بسبب ذوب گداخته پس آب سرکه را گرفته جوش داده صاف نمایند و در آن شکر سفید مصفی با عسل
سفید مصفی بحسب طبیعت علیل داخل کرده بقوام سکنجبین آورند و مقدار اوقیه نا شتا آن نمایند اصحاب
صرع هر روز واستعمال نمایند از غذا اما از لطافت مکن باشد از اغذیه * دوای جالینوس در حقیقت این دوا دواء
الاعسل مرکبی است که از بیاز عسل ترتیب داده که اصل و عمود در آن مرکب عسل است و این دوا نافع است از برای
صرع و بیماری از امراض * صنعت آن بگیرند بیاز عسل و پوست حسک و ریشهای سفید آنرا دور کنند و آنرا بدست
بکار د حل بلدی ریزه ریزه کرده در تغار سفالی لعاب دار پاچینی کرده سرکهٔ انگوری کهنه بر آن ریخته سر آنرا بگیرند
و نگاه دارند در آفتاب در موضعی خوبی در روزهای گرم که طلوع میکند در روزها شعری در ماه کنند چهل روز پس
بعد از آن در آن اسارون شامی یک درم و نیم فلفل یا درده درم فطراسالیون حند بیدستر از هر یک یک درم طین مختوم
سه درم با خواه سیخ درم روغن بلسان سی درم طرخشقوق دو درم عسل مصفی دو رطل سراب آن مقدار که بگردد لعوق

دوای جند از برای صرع * صفت این قرص اصل جند بیدستر از هر یک یک مثقال بزر فطراسالیون سه مثقال حب الغار
سه مثقال زراوند مدحرج اصل السوس از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته قرصها نموده هر روز
یک مثقال با سکنجبین عنصلی بخورند دوای سید سند معظم زمان والد ماجد آن مرحوم بلا شبهه مجرب از برای صرع
* صفت این قرص اسقیل بریان جوزبوا اسطوخودوس عودالصلیب بزر فطراسالیون از هر یک نیم درم جند بیدستر
جدوار خطائی از هر یک سه دانگ کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی و شراب اسطوخودوس از هر یک یک اوقیه سرشته
در حقه نمایند یک هفته بعد از آن قرص نمایند یک مثقال در گلاب و عرق افسنتین حل کرده بنوشند و هفته دو مرتبه آخر
روز با گلاب یک مثقال زمان سفید دو درم و تخم فرنجمشک بنوشند * دوای دیگر از زمان بلا شبهه نافع از برای صرع
مرض * صفت آن فرید جوزبوا عود قماری عودالصلیب و ح ترکی زرنباد جند بیدستر وسط بلخ اجزا مساوی
کوفته بیخته بمرکب عسل سرشته روغن ناردین داخل کرده بقدر یک اوقیه و اگر حب نخود نمایند و بالای آن ورق طلا
نمایند * فصل در بیان ادهانی که اصل و عمده در آنها اسقیل است * دهن اسقیل که چون بر کف سر و پاها
بمالند و کف پاها را تا صباح بر زمین نگذارند بعد از تمام آوردن و اگر با نکوفته همین عمل کنند اعانت باه نیکو کند
و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و جهت خمود اطراف و سرمازدگی و درد مفاصل و عرق النسا و درد گوش و سده آن نیز
نافع است * صفت آن بگیرند اسقیل را و بکارد چوبی ریز کرده یک اوقیه و در چاه را و بعد از آن جوشانند تا جوهر
آن بر روغن اصافی نموده در شیشه نگاه دارند و بکار برند * دهن اسقیل مرکب نافع از برای سکته بلغمی رعشه و فالج
و استرخا چون بر سر و مهره‌های گردن و پشت بعد از شستن بمالند و چون بر عضو مسترخی و مثل اعصاب آن بعد از
شستن بمالند بغایت نافع است و از برای درد گوش بلغمی و عرق النسا نیز نافع است سرطلا کردن آن و از برای عسر البول
و وجع پهلوها و معده و سده اسفل و خصای حاملین نیز * صفت آن اسقیل تازه ریز کرده چهار اوقیه بقدر یک من زیت
السراج بقدر یک آیتمه از که چون نیک بجوشانند صاف نموده سیر چون نمالند و بالا بیک عاقر قرحا جند بیدستر
خردل سنبل الطیب فرفیون از هر یک یک مثقال مشک ترکی نیم مثقال سائیده اضافه نموده نیکو مخلوط نمایند و نگاه دارند
* دهن اسقیل تازه بمرتبه راس بآن نافع است از برای سکته و بعضی ناس دهن نافع است از برای فالج خصوص عصبی آن
* صفت آن بگیرند اسقیل تازه را ریز کرده در زیت اندازند و چهل روز در آفتاب گذارند پس بگیرند از آن مقداری
که سر را بآن چرب توان ساخت و دوا انداخته موم زرد اضافه نموده مرهم نمایند * و به نسخه دیگر بگیرند اسقیل تازه
و بکارد چوبی ریز کرده در آب ریزند که نه دوید تا مهرا شود و آب ریز نمایند پس صافی نموده در شیشه نگاه دارند
و بگیرند از آن مقداری که سر را بآن چرب توان نمود و اندکی موم زرد در آن گداخته بر سر مرهم نمایند
* فصل در بیان سکنجبینی که اصل و عمده در آنها اسقیل است * خواص سکنجبین اسقیلی از قول شیخ رئیس
و غیر ایشان از اطبا گفته اند که غرغره به سکنجبین اسقیلی به تنهائی یا با فرفیون ... بغایت نافع است
... و صرع را و بدرقه تنهائی یا با زنجبیل ... نموده ممروج نموده نافع است استرخا و فالج و لقوه را و
... آن بالتبع ... صرع و نسیان بلغمی و استرخا و فالج و لقوه را و شیخ الرئیس گفته از ادویه نافعه از برای
صرع سکنجبین عنصلی است خصوصا آنکه تابستان در زمستان هر روز ناشتا یک مثقال بآب گرم و در
تابستان بآب سرد بنوشند و گفته که اگر برده باشد مرض صرع نمیگذارد که ... یا سرد و سیاه ... زریحی
باز که مرتفع گردد از اعضای دماغ علاج درحال نوبت نیست ... آن موضع است و گرم کردن آن موضع
نافع گردد سردی آن خلط و غور او ... حال ... بعضه بدن است از بلغم و سردی سر و دماغ و بعض

آن بآشامند این سکنجبین اسقیلی باسراب اسطوخودوس و طبری درکتاب خود که موسوم است بمعالجات بقراطی
گفته هرگاه که بوده باشد صرع بیمار کی معده باید که علاج کرده شود اول بمرتبه مصلحات در وقتیکه بوده
باشد میان آن و میان صرع اندر مانی که ممکن باشد بس می نفرمایند او را بعد از صدا گر باشد آن شخص
از کمالیکه ممکن باشد او را قی کردن و رخصت بدهند قی کردن را اما بعد از ان مقی که ذکر میکنم بدین نحو
ابتدا کند بخوردن شربت با نمک و خردل و بس خوردن شربت اسقیلباجی که تخمه باشد در ان سبب بسیار و شربت
پس امر کن او را بآشامیدن سکنجبین بآب گرم با عسل یا حادث شود بس بر می زاید و روغن اسفل حرکت کرد با بارح
نیم آلوده در حلق درد و میکند بسوی بهان و استفراغ می شود و در روز سوم امر می فرمایند او را روز اول باید که
بخورد روز دوم به سکنجبین عسلی و آب گرم و آب سیب و آب به که هر دو را با عسل و نمک جوشانیده باشند بس بعد
از وی استراحت فرمایند و راحت روزی در هم فرمایند او را از حب های مصروی تکمیده بسیار نافع است از برای
امراض دماغ چون مضمضه کنند بآن و دفع میکند چون سایل از دماغ را بسمت آنکه فم و سفیدی رطوبت از غم ریسکند
و محکم میگرداند دندانها را که حرکت آمده باشد و خوشبو میکند دهان را نکهت را و نافع است از برای نیز
و آشامیدن آن نافع است از برای سده و جوف بنیاشند از انجلا میدهد قصبه ریه را و سینه و رخاوت آن را زایل میکند
و صلب میگرداند و صافی میگرداند و ریه را و بدن تحصیل میکند و صالح است از برای کسیکه بوده باشد آن را وجع معده
و از برای کسیکه طعام در معده او متعفن شده از برای صرع و سده و از برای کسیکه غالب باشد بر مزاج او مره سودا و از
برای اخصان رحم و علا بسطحال و عرق النسا و نقرس و عرق مدنی لاغر شده و رنگ رو را نیکو میگرداند و صالح
است از برای استسقا کور شد هرگاه بیاشامند از ان هر روز با سیا ... و بدن زیاده کمک با نرمی ... ار
یک اوقیه و نیم و نیز صالح است از برای استسقا و بخارها واحشا که از سردی باشد و در بروسکی بعض که از بلغم لزج
باشد * سکنجبین اسقیلی مسهل به نسخه شیخ الرئیس نافع از برای فالج و استرخا و جمیع امراض بارده بلغمیه عصبیه
* صنعت آن مغز پیاز عنصل پاک کرده دو رطل و نیم عسل و ار دانه انیسون و تخم کرفس ... نانخواه ادخر عاقرقرحا
ادخر و زوفای خشک بوده بوده ... تربد سقمونیا ... هر یک یک اوقیه فلفل دار فلفل تخم کرفس از هر یک دوازده درم
نانخواه کاسنی ماذریون از هر یک نیم اوقیه و دو مازه درم برگ سداب ... اوقیه اجزا را نیم کوفته بمقدار
دو چندان سرکه عنصل و دو وسط عسل ... مصفی و یک وسط ... و همه را در خمی ... کرده باد ر
خم خشک ... در آفتاب نگاه دارند بس صافی نموده طبخ کرده در طرف چینی بارچاچی نگاه دارند و جایز است
استعمال این سکنجبین پیش از طعام و بعد از طعام * سکنجبین اسقیلی بافت آن مرحوم مجرب از برای فالج و استرخا
جمیع امراض بارده بلغمیه دماغ و اعصاب و مجرب است * صنعت آن پیاز عنصل پاک کرده ... کرده یک رطل
... انیسون تخم کرفس ... اسطوخودوس ... زوفای خشک ... بلدحرج
... رومی بادرنجبویه ... عاقرقرحا ... کرمانی ... جوز بوا ... از هر یک
... فلفل ... سادج ... طعام ... دهن ...
... کابلی آمله ... فارسی ...
الطیب ... کاسنی از هر یک ... درم ... برگ ... نانخواه ...
سه درم ... جدوار ... از هر یک یک درم ... و جدوار و جند
... درم ... عسل دوازده رطل ... رطل ... از هر یک سه رطل

و همه را در خم سفالین لعاب دار یا چینی کرده سر آن را بسته دو هفته در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه آن را بر هم زنند
پس آن را نیکو بمالند و صاف نموده با تین گذاشته و عسل اسپ را در پنج رطل مضاعف حل نموده و حلزون و حبه بلسان
و زعفران را سوده داخل کرده نیکو بر هم زنند و فرود آورده در شیشه یا در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک اوقیه
* سکنجبین عنصلی ساده شیخ رئیس گفته که حقنه کرده شده از برای اصحاب مالیخولیا آنکه بتوسط مرتب مداری
سرکه کهنه خصوصا سرکه عنصل گفته که اما من متمرّسم از عاقبت سرکه در این مرض مگر آنکه بوده باشد و این اعتماد
در آنکه ماده آن سمّ بلد از معده برای معده باشد و بوده باشد ماده حار پس مسلّط سرکه نافع از برای آنخصوص سرکه اسقیل
و اما سکنجبین در اگر زمه از سرکه اسقیل پس آن انفع است از سرکه خالص و از سرکه عنصل و شراب سکنجبین
نافع است از برای نهاب بلغمی آسامند به آن و گفته که هرگاه مخلوط کنند با این سکنجبین یک مثقال تخم باد سم
سوده و بریزند حب الی مسکوب نافع است اورا * صنعت آن بگیرند سرکه عنصل نیم رطل و در نسخه دیگر یک رطل است شکر
منقد مصفی با عسل سفید مصفی هر کدام که باشد یک من و نیم بریزند با قوام آیند پس آن را از آتش فرود آورده سرد کرده
در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه این حرز که گفته باید که بوده باشد و این سرکه عنصل مساوی
وزن شکر یا عسل هر کدام که بوده باشد و در نسخه شیخ رئیس در هر یک من صافی ده سیر سرکه عنصل داخل است
* سکنجبین عنصلی مرکب از انبساط آن مغموره حرب از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی خامه و [illegible]
طحال باشد * صنعت آن افتیمون گاو زبان جعده بادرنجبویه زراوند طویل مصطرون دمی نمام قمی ورق گل
سرخ از هر یک سه مثقال در بخشش نعناع حسک ترمارسان اصل السوس زرنباد حبی انیسون از هر یک نیم مثقال لوس
تخم کرفس خیار رم مثقال ابهر زرد نیم دانگ احرار اسوای اد [illegible] ورق بسفایج زرنباد حبی ارا نها کوفتی باشد
بسفایج را کوفته در کیسه کتانی کرده همه را در سرکه عنصل آب خالص از هر یک دو رطل یک شبانروز بخیسانند
و افتیمون را در کیسه کتانی کرده نگاه دارند پس جوشانیده را بجوشانند تا آنکه در آب برود پس فرود آورده
بمالند و صاف نمایند و کیسه افتیمون را در آن اندازند و یک شب بگذارند و صبح کیسه را نیکو بمالند که تمام سیر
و بر پس بر آنند پس مطبوخ را گرم کرده و کیسه را فشرده دور کنند و چهار رطل شکر سفید و عسل مساوی یعنی از
هر یک دو رطل داخل کرده بقوام آورند و از آتش فرود آورده زنجبیل حبی را کوفته بیخته با آن مخلوط کرده بر هم زنند
و نگاه دارند تا سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شربتی از یک اوقیه تا یک اوقیه و نیم * سکنجبین عنصلی در
جمیع افعال مذکوره از خل اسقیل و شراب آن انفع است خصوص از برای مالیخولیا که ماده آن سودای بلغمی باشد و غرغره
نمودن با آن بعد از تنقیه نافع است از برای استرخاء * صنعت آن بگیرند سرکه عنصل مذکور را و با یک رطل عسل سفید
مصفی بقوام آورند * سکنجبین عنصلی دیگر مستعمل در سده های سرد و در مسالک و رطوبت لزجه را دفع کند
* صنعت آن بگیرند پوست بیخ رازیانه ده سیر و در سرکه عنصل مذکور سیر من و آب خالص نیم من بخیسانند
پس تا سه ملا بجوشانند تا نصف رسد صاف نموده عسل سفید مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند شربتی
دو اوقیه با سکنجبین یک مد * سکنجبین اسقیلی ساده مستعمل در مالیخولیا که سبب سودای محترق از بلغم خالص
یا بلغم با سودا مخلوط باشد و نیز این سکنجبین نافع است نهاب بلغمی را چون در آن انار ح حل کرده امر کنند
علیل را به غرغره کردن آن با گرمای و غرغره کردن باشد * صنعت آن سرکه اسقیل یک چهار یک عسل مصفی یکمن علی الرسم
بقوام آورند * سکنجبین اسقیلی ساده چون در صداع بارد مادی از اده بیس و حرارت باشد و اصلاح خلطی که سبب
صداع است باید که سکنجبین اسقیلی با آب گرم بیاشامند تا صاحب آن را بالا گردد و موجب تلطیف آن خلط غلیظ و رفع

است از برای صداع آشامیدن آن و حالی معده ربه است و سدد را صافی نماید و صالح است از برای ضیق النفس و ربو و سرفهٔ
بلغمی و از برای بخور از برای اصلاح معده کسیکه معتاد باشد بوجع معده و کسیکه هضم نشود غذا در معده او و از برای
صرع و سدر و غلبهٔ مرهٔ سودا و احتباس حیض و صلابت طحال و عرق النسا و نیکو گرداند رنگ بدن و دیگر نسخه * صنعت
آن عسل سفید مصفی یکمن سرکهٔ عنصل یک چهار یک بقوام آورند و سرد کرد در شیشه نگاه دارند صاحب اختیارات
بدیعی گفته که اگر بدل شکر سفید و عسل سفید مصفی بالمناصفه با هم کنند بهتر است * سکنجبین اسقیلی به نسخهٔ عیسی
بن ماسویه نافع از برای استسقا و بیماریهای بارد احشا و ربو و ضیق النفس بلغمی و مفتح سدها است * صنعت آن سرکهٔ
عنصل و شکر سفید مساوی هر دو را در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و چون بقوام آید از
آتش برگیرند نگاه دارند تا سرد شود در شیشه نگاه دارند * سکنجبین اسقیلی به نسخهٔ ملا نفیس نافع از برای حمیات
کبد و طحال و بعضی سدها و تقطیع اخلاط غلیظه و نافع از برای ضیق النفس و سعال عارض از رطوبت * صنعت آن بگیرند
اسقیل سفید یکرطل و بعد بکارد چوبی با رطبهٔ زجاج حلقه کنند و بند آرند بر آن از سرکهٔ خمر کهنه صافی پانزده
رطل و نه برند با آتش ملایم با اسقیل شهرا سپس بپالایند و داخل کنند در یکرطل از آن یکرطل و نیم شکر طبرزد
و در دیگ سنگی با آتش ملایم نه برند و کف آنرا بگیرند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده سرد کرده در ظرف زجاجی
نگاه دارند * سکنجبین اسقیلی معروف سکنجبین عنصلی مرکب نافع از برای عسر البول و درد پهلو و درد معده
و سوء استمرا و حمیات حامض و جمیع علل اعضای عصبانی و امراض بارده مزمنه * صنعت آن بگیرند اسقیل پاک
کرده دو رطل زنجبیل رازیانه انیسون بیخ اسخ ان عاقرقرحا فقاح اذخر بودنهٔ بری نعناع خسک از هر یک یک اوقیه
فلفل دارفلفل تخم کرفس از هر یک یک اوقیه مردسا نادو درم سداب سی اوقیه تخم کرویا با سواه کاشیر ساذج هندی
از هر یک نیم اوقیه نیم کوفته در شش قسط از سرکهٔ عنصل و دو قسط عسل مصفی و وسط سیم در تغار سر با کرده
کرده هفت روز در آفتاب گذارند پس بپالایند و در دیگ سنگی کرده نه برند و در ظرف جمیعی بار جاجی نگاه دارند شربتی
یک اوقیه و این سکنجبین را پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد * صنعت آن سکنجبین به نسخهٔ امین الدوله که در
جامع خود ذکر کرده بگیرند پیاز اسقیل سفید پاک کرده یکرطل و نیم بکارد چوبی ریز کنند پس بگیرند زنجبیل
زرنباد کرمانی عاقرقرحا بیخ اذخر روفا حسک بودنه نعناع حسک از هر یک پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم جرجیر بری
کاشیزه هر یک ده مثقال و تخم مرد ما یا دو مثقال سداب سی مثقال ساذج هندی سه مثقال اجزا را تمام نیم کوفته
با عنصل و در پانزده رطل سرکهٔ انگوری بجوشانند پس بجوشانند بپالایند و برای هر رطلی یکرطل و نیم شکر سفید
یا عسل مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید * سکنجبین اسقیلی مرکب به نسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی
نافع از برای استسقا و امراض بارده احشا و ربو و ضیق النفس و انتصاب نفس و سعال مزمن بلغمی و بعضی سدهای
کبد و طحال و اسقاط جنین زنده و مرده و فالج و لقوه و سرسام بلغمی معروف بلیثرغس و از برای نسیان بلغمی آشامیدن
آن * صنعت آن سرکهٔ عنصل ده من عسل مصفی سه من ملت ده من این مجموع را مخلوط کرده پس بگیرند
اسقیل پاک کرده بکارد چوبی ریزه ریزه کرده یکمن زنجبیل زرنباد عاقرقرحا بودنهٔ بری از هر یک ده درم
تخم کرفس زرنباد کرمانی کرویا از هر یک سه درم نیم کوفته در سرکهٔ عنصل بند کرده یک هفته در آفتاب گذارند
پس بپالایند در ظرف جمیعی بار جاجی نگاه دارند در شیشه و بگیرند فلفل سیاه از هر یک ده درم داخل
است * سکنجبین اسقیلی مسهل بلغم به نسخهٔ شیخ الرئیس * صنعت آن بگیرند سرکهٔ عنصل یک رطل آب خالص
دو رطل پس بجوشانند راوند بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر سفید از هر یک سه درم

پس بجوشانند آن قدر که دو حصه برود و یک حصه بماند پس بپالایند و بوزن آن عسل مصفی داخل کرده
بجوشانند و در دیگ سنگی یا برنجی بقوام رسانند پس بگیرند مغز حب السلاطین و مغز خشک کرده آن قدر که دانند
صالح است از برای قوت شخص و مزاج را شناسند و در کیسهٔ کتانی باریکی کرده در آن اندازند و کیسه را در آن دائم می مالند
تا آنکه در آن است برآید و جوهری در آن بماند پس چون بقوام آید برداشته سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند
و در وقت حاجت استعمال نمایند و بعضی اوقات آن را در نسخهٔ دیگر مانند پستهٔ دید چینی که حب السلاطین است
ریزند چینی داخل است * سکنجبین اسهالی مسهل بلغم به نسخهٔ دیگر * صفت آن بگیرند سرکهٔ عنصلی یکرطل
آب خالص دو رطل و بخیسانند در آن تربد سفید بیخ کرفس بیخ بادیان از هر یک ده درم تخم کرفس تخم بادیان از هر یک
ده درم و شبی یک شبانه روز پس بجوشانند و بپالایند پس بگیرند مغز حب القرطم مقدار بیست استار و بکوبند و در
سرکهٔ مذکور سه روز بخیسانند پس بوزن سرکهٔ مذکور عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و در وقت طبخ مقدار بیست
درم تربد سفید کوفته بیخته در کیسهٔ کتانی بسته در آن دیگ سنگی اندازند و لحظه لحظه کیسه را بمالند و
فشارند تا کیسه تهی گردد و بقوام آمده شربتی از ده درم تا پانزده درم * سکنجبین اسهالی مسهل بالطف حکیم
سید محمد مومن سرفهٔ کهنه و ضیق النفس و مواد بلغمی و سوداوی و سدهٔ احشا را نافع است و تقویت معده و کبد و دفع
امراض باردهٔ اعضای عصبانی و دماغ نافع است و تقویت دماغ کند * صفت آن بگیرند عسل پاک کرده بذر [illegible]
و زیره کرده ده مثقال زوفای خشک اصل السوس گاوزبان برسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید از هر یک
نیم مثقال زراوند نعناع خشک ایرسا از هر یک سه مثقال دارفلفل زنجبیل سه مثقال سرکهٔ عنصل و چهار صد و پنجاه
مثقال آب خالص نه شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا نصف رسد و بپالایند و با سه صد مثقال قند سفید
بقوام آورند و هر روز پنج مثقال با ده مثقال آب را با آب مطبوخ برسیاوشان استعمال آن نمایند * سکنجبین اسهالی
که گره را از هم باز گرداند * صفت آن بیخ اصل السوس رازیانه فطراسالیون صمغ البطم قصب الذریره برگ
ملین راس حسک اجزا را مساوی در سه من سرکه و یک من آب ده روز بخیسانند پس بجوشانند و بمالند و بپالایند
و با یک من عسل مصفی بقوام سکنجبین آورند شربتی نیم درم * سکنجبین اسهالی رومانی نافع از برای صرع
* صفت آن رومانی حنظل صعتر فارسی بیخ سیسالیوس از هر یک نیم مثقال در سرکهٔ عنصل نیم رطل یک شب بمانند
و صبح بجوشانند صاف نموده عسل مصفی یکرطل داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه ابن نوح قمری گفته
باید که ناشتا باشند اصحاب صرع را در زمستان این سکنجبین بنوشانند که زائل گرداند صرع حمقی کبیر را
بسبب آنکه مقطع اخلاط لزجهٔ غلیظه است و نمی گذارد که متولد گردد در معده و سینه خلطی غلیظ و این بسبب آن
است که در این سکنجبین چند نوع منافع است که باوجود آن رطوبات منقطع گردد یکی آنکه منقی و جالی است دوم
آنکه ملین طبع است سوم آنکه مدر است و باید که آشامند اصحاب این سکنجبین در فصل زمستان اما در فصل
تابستان باید که بیاشامند سکنجبین عنصلی ساده را با شراب افسنتین و هرگاه لطیف شد خلط تا آن که پس
بی در پی اسهال آن خلط نمایند بمسهلات سودا اگر سوداوی باشد او مسهل بلغمی گفته سکنجبین عنصلی عظیم
النفع است از برای صرع رومانی آن در زمستان و ساده آن با شراب افسنتین در تابستان * سکنجبین اسهالی رومانی
مرکب نافع از برای صرع * صفت آن رومانی حنظل صعتر فارسی افسنتین رومی اسطوخودوس از هر یک بیست درم
در آن و سرکهٔ عنصل بخیسانند که آب برود و سرکه بماند صافی نموده بگیرند از آن مطبوخ و از عسل مصفی و شکر
سفید مصفی از هر یک یکرطل که مجموع سه رطل باشد بجوشانند تا بقوام سکنجبین آید شربتی یک اوقیه * سکنجبین

بدوام آورند زهر و درد نیش شراب از سیب مثقال باده مثقال با آب مطبوخ ترمس او باقلا و امثال آن بنوشند
* فصل در بیان غرغره‌های که اصل و عمود در آنها اسقیل است * غرغره نافع از برای لثه * صفت آن مویز بیرون
تخم عاقر قرحا خردل پوست بیخ کبر انار دانه حامض زنجبیل بسیار کوفته خوب باشد غرغره نموده سکنجبین عنصلی
داخل کرده غرغره نمایند * غرغره دیگر نافع از برای لثه * صفت آن مویز بیرون تخم فارسی عاقر قرحا خردل
زوفای خشک مویز زنجبیل فلفل از هر یک ده درم حب الرمان حامض بریان کرده ده درم کوفته به سکنجبین عنصلی
سرشته با آب نیم گرم حل کرده غرغره نمایند * فصل در بیان اقراص اسقیل مستعمل در تریاق فاروق * صفت آن
به نسخهٔ شیخ رئیس گفته که واجب است اختیار اسقیل رطب که مستحکم و سنگین باشد و نبوده باشد بسیار کوچک
و نه بسیار عظیم جثه بلکه ابتدا بسیار خورده است دروی رطوبت نباشد سبب خشک باشد رایحه بسیار بزرگ است
دروی رطوبت فضلی بسیار باشد و ابتدا متوسط معتدل است * و باید که ظاهر آن مثل شرحی داشته باشد تا
به سفیدی پس آنرا گرفته بیرون آنرا انگار ده چوبی دور کرده بعد بگیرند و باید که آنرا بگل بگیرند و سوی کنند آنرا
دو دنگی باد و سوری که گرم باشد و جای که مرا آنرا بیرون آورده باشند بر روی حسی نگذارند باد و باید به باد بری
باز بیع باید پس بیرون آورند بگیرند مغز آنرا که نرم است و پوست بالای آنرا که سخت است دور کنند و نرم نکوبند
سخت نکه خوب به هم گرد دو مخلوط کنند با آرد کرسنه سرشته و ماحس با آرد کرسنه را مساوی اسقیل کنند
پس خوب مخلوط کنند اسقیل مشوی را بعد هم کرسنه باید که بسازند از آن اقراص بارک و دست را به روغن گل سرخ
چرب نمایند در حین اقراص ساختن سبب آنکه تری اسقیل را بار دارد و خشک کنند آنرا و نگاه دارند و سبب
مخلوط کردن آرد کرسنه با آن است که رطوبت آن را نشف کند و نگذارد که متعفن شود شیخ داود گفته اقراص
اسقیلی که واقع میشود در تریاق فاروق بسیار نافع است از برای سموم و ربو و عسر النفس و جهت حمی کسر و استسقاء
استسقاء لحمی دروی خوبی است که کرمی دررود ما بر لد کند بال سارد و نکشد آنها را و مصرف زهرهای ریال کار را دفع کند
* صفت آن به نسخهٔ شیخ داود انطاکی عنصل مشوی در خمیر و اینکه بعد مثل آن آرد کرسنه با آن مخلوط کرده شراب
نمی سازند اقراص سازند بعد از آنکه دست را به روغن گل چرب نموده باشد و بعضی گفته اند که این قرص را بعد از دو ماه
استعمال نمایند و تا بیش از دو سال باقی میماند و بعضی بدل شراب سلث کرده اند * فصل در بیان لعوقهای که
اصل و عمود در آنها اسقیل است * لعوق اسقیل جهت ربو و ضیق النفس بارد بلغمی و جهت بلغم غلیظ
لزج نافع است * صفت آن بیار اسقیل مشوی در تنور نیم سوخته کنند با عسل مصفی لعوق سازند و با آب
مطبوخ حاشا و بیخ حنظلی و بیخ با سیرت استعمال نمایند نافع باد * لعوق اسقیل که شیخ مستعمل در رد حمره ذکر کرده
سینه را از اخلاط غلیظه پاک سازد و ربو و سرفهٔ بلغمی و ضیق النفس را نافع باشد * صفت آن بگیرند اسقیل بر پوست
و بیرون پوست آنرا انگار ده چوبی دور کنند و در تابه سنگی یا سفالی پاره بلغی کرده تا هم جان عسل مصفی
بگیرند و پختن به برند که اسقیل مهرا شود و موضع یک کفچه از آن بخورند * لعوق اسقیل اخری از اول * صفت آن
اسقیل مشوی خشک کرده سه درم انیسون ده درم فراسیون زوفای خشک از هر یک ده درم کوفته به عسل سرشته
لعوق سازند و هر صبح تا ساسن درم لعق نمایند * لعوق عنصل منقول از قانون نافع از برای عسر نفس و نفث
و وجع حسن صدر * صفت آن بگیرند عصاره عنصل و عسل کف گرفته برابر به پزند و مستعمل سازند و قبل از
طعام و بعد از طعام معروف که خوانند لعق نمایند * فصل در بیان معاجینی که اصل و عمود در آنها اسقیل است *
* معجون اسقیل که مخصوص است به علاج صرع * صفت آن بگیرند و ج ترکی وا سطوخودوس از هر یک سه درم کوفته

پس بگیرند اسقیل رطب و کوبیده آب آن را بگیرند و داخل نمایند در آن مثل وزن آب عسل سفید مصفی و با آتش
ملایم بپزند تا بقوام آید پس بگیرند از آن سه وزن ادویه معجون سازند تا آن ادویه را استعمال نمایند از آن هر دو
مثل سه شبه نسوسا* صفت این معجون به نسخهٔ سمرقندی در قرابادین خود بلیغ النفع از برای صرع بگیرند
اسقیل را کوبیده آب آن را بگیرند و داخل کنند در آن عسل سفید مصفی و با آتش ملایم بقوام آورند پس بگیرند
عاقرقرحا بزر سیسالیوس اسطوخودوس از هر یک ده درم غاریقون خربق سفید شحم حنظل زرنباد؟ خربق تا بلی
حلتیت طین راوند مدحرج حب بلسان عود بلسان از هر یک دو درم و نیم حسمی که بیخ آن اسراس است ده درم
کوبیده بیخته در سه وزن مجموع ادویه عسل مذکور سرشته استعمال نمایند* معجون اسقیل مقوی باه منقول
از حکیم عماد الدین محمود شیرازی* صفت آن اسارون دارچینی سنبل الطیب اسه دانهٔ هیل مغز تخم خیارین
از هر یک دو مثقال مصطکی زعفران بوزیدان ماهی شقنقور زنجبیل تودری زرد بسباسه عسل مصری تخم ترب
تخم پیاز تخم تره تخم جرجیر خولنجان بسباسه از هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر از هر یک نیم
مثقال خصیة الثعلب مصری خولنجان مغز جلغوزه مغز بادام مغز گردکان مغز پسته از هر یک ده مثقال
ادویه را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی مرتب نمایند و هر روز دو مثقال آن را با شراب یا شیر گاو میش
و نبات بخورند* اسقنقور بکسر همزه و سکون سین و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله آن را
سقنقور و سقنقس نیز گویند و بعربی ورل مائی و بهندی ... باشد و آن حیوانی است از جنس بزرگ
و دست و پا دارد و شیخ الرئیس نوشته که آن ورل است که در نیل بهم میرسد که صید کرده میشود در مصر بعضی گمان
کرده اند از بنات تمساح است و ... در خشکی بهم نمیرسد ... آن در خشکی نمی باشد ابوالقاسم بن
عبد الرحمن بیان نموده که در بلاد هند مشاهده کردم طول بعضی دو ذرع و عرض آن ... از نیم ذرع
و ملون ما بین زردی و سیاهی و مؤلف شفاء الاسقام خضر بن علی مصری مخصوص به بلاد مغرب و دیار مصر دانسته
و بعد از آن در یا مره سر گفته فرق میان آن و ورل آن است که ورل در صحرا میباشد و اسقنقور در کنار دریا های
ریگ و فرق دیگر آنکه پوست ورل صلب و خشن است از پوست اسقنقور و اسقنقور نرم تر و حوالی اسقنقور
هم از دریا است از ماهیان و هم از خشکی حیوانات که ... جمیع گفته مشاهده کردم
در رود های آن ... سکر آن ... انضمام یافته بود اکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل
و طرطوس و بلاد هند میباشد و آن مرحوم قدس سره تلمذ نموده اند علامه زمان امیر المؤمنین عم خود در بلاد
هند در دریای گنگ صید آن نموده و ماده آن در ریگ سواحل بهم رسد بسیار میشود و از بیست بچه متکون میشود
و ... احمر صید کرده بود در بطن آن ماده از بیست بچه بود و گویند که ماده آن را دو فرج و نر آن را دو ذکر و حصه آن
سه است مخصوصه خروس و ... در جنس نر آن است پس باید که در بهار وقت هیجان قبل از جفت شدن نماده
صید کنند بلا توقف و با خصیه ... نمایند زیرا که اگر با ... کنند نه و گوشت آن گندیده و لاغر میشود و ضعیف
میگردد قوت آن ... آن را ... آن را تمام ... زیرا که گوشت ...
ثلاثه آن بسیار قوی الفعل میباشد و شکم آن را از احشای گرده ... پاک کرده ... انباشته و دوخته
در سایه در مکان معتدل معکوس آویخته ... محافظت کرده تا خشک کنند و باید که در ...
گداخته نباید که موش را ... آن بسیار است و اگر آن را آویزان نکنند ... همه آن را ...
و باید که آن مکان سایه باشد که آفتاب را در آن ... گرم ...

دارچینی از هر یک شش درم کوفته بیخته با مویز منقی با دو برابر آن عسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی از آن یک درم
با دو درم اگر مزاج ضعیف باشد از چینی و جوزبویا از هر یک دو مثقال باید ازین ادویه افزایند * دهن اشق گرم
است جمیع امراض بارده و اعصاب را نافع است * صنعت آن اشق یک مثقال در نیم من آب صاف یک شبانه روز
خیسانیده پس بجوشانند تا یک ثلث آب بماند خوب بمالند و صاف نموده روغن حنظل جوشیده یا نارجیل چهار
چند ادویه داخل کرده بجوشانند تا آنکه ملایم با روغن بماند و آب بسوزد پس این ادویه را نرم سوده داخل نمایند
مقل صافی یا زیت سعد عاقرقرحا که مازریون است از هر یک سه مثقال عنبر اشهب کافور خالص از هر یک یک مثقال
زعفران سی مثقال لادن عنبری سه ساییده مثقال پس بکار برند و عند الحاجه بکار برند * دهن اسپند دیگر که
فوائد بسیار دارد * صنعت آن اسپند نیم کوفته اسارون سنبل الطیب ده درم سلیخه قصب الذریره از هر یک سه درم مو و جوز بوا دو درم
سعد ثالیلو سه درم روغن ... ساده یک رطل و بسیار در نسخهٔ دیگر بجای روغن مورد روغن کنجد یا زیت انسان است
دو رطل روغن مورد ادویه را نیم کوفته در سرکه انگوری بخیسانند سه روز بعد از آن بگذارند پس صاف نمایند و
روغن را در آن داخل کرده بجوشانند تا سرکه رفته روغن بماند در شیشه نگاه دارند تمریخ آن در همین نافع است
از برای فالج و استرخا * دهن اسپند ساده مفرح رئیس قلب و باه و سریع النفوذ است مقوی قلب و موجب سرور و تقویت روح
حیوانی و مزیل خفقان است * صنعت آن بگیرند اسپند یک من و نیم من آب داخل کرده عرق کشند بعد مقطر نکند در
انبیق دیگر ریخته ده مثقال آن اسپند * باب الالف مع الطاء المهمله * اطریه بکسر همزه و سکون طای مهمله
و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و بفارسی آش آرد و آش رشته نامند و بهندی گویند که اطریه طعامی
است مخصوص از خمیر که بریده باشند آن را نان رشته گویند و آن را بفارسی رشته نامند و اطریه از اغذیه معروفه است
و شامل ماهیچه و رشته و نعرا و غیرها از اقسام آن است و غذای صالح است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج بغذای
متین باشد و نافع است از برای سعال مزمن که نموده باشد به سبب حلقی و آن انواع است اگر آرد گندم خالص سازند
بدین نحو که آرد را با نمک به قدر ضرورت در آب خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشته‌های بسیار باریک طولانی
از هم کارد ببرند و بر زمین که هوا خورد و در آب گرم جوشان یا در آب نیم گرم جوشان یا در آب نمک جوشان بریزند
و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زایل گردد و مصالح حاره و ابازیر به قدر ضرورت داخل کرده فرود آورند
و تناول نمایند و آن را بفارسی آش رشته و ترکی اوماج نامند اگر آن را مدور یا مربع و یا باشکال دیگر برند
همان قسم طبخ نمایند آن را بفارسی آش برگ و ماهیچه و نعرا و غیرها و ترکی ططماج گویند و اگر خمیر آن را از آرد
سمید ... نرم ساخته از شمع سوراخ تنگ تنگ ... پس خمیر که خمیر را در ظرف شمع پر کرده بدست یا آلتی زور
نمایند تا از سوراخهای شمع مثل خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید تا آنکه ... مانند مثل تارهای
خیاطه باریک سازند و خشک نموده عند الحاجه بکار برند و این را بعربی ... و بهندی سویان نامند و این
را عند الحاجه اولا بدون روغن در ظرفی بریان نمایند تا اندکی سرخ و برشته گردد پس آب به قدر ضرورت داخل
کرده دم دهند تا پخته شود پس بروغن گاو تازه برشته نموده شیر تازه دوشیده و شکر داده بریان ریخته نیز بریان
نامند ... گاهی از آرد ... اول ... برای صاحبان خفقان ... بگوشت و آب
خالص ... گرم در اول با رطوبت بسیار است و بگوشت آن را که آش بران گویند جهت
مزمنی و با گوشت جهت اشتها با بعضی امراض که خوردن گوشت در آن مناسب باشد و ضرور باشد ...
ولکن بطی الهضم و الانحدار است جهت ... خمیر آن ...

حشن و تمرد و سر آن از قسم اول سکنجبین و بطی الهضم تر آن است و مصلح آن مرد و فلفل روغن بادام شیرین
است و خوردن آنکه تمام با بادام غذای بیماری از آن بهم رسد و سهل شود و رجع سینه و خشونت آن و حلق و درجه
امعا را ساید و لاغری گرداند نافع و مزمن معده بارده و خشونت آن ترک حرقه با اسفاناج با روغن بادام شیرین
باشد جهت امراض مذکوره مواد تر و ملین بطن است و اشتها آرد و سازند مرد را با رطوبت نشا را و از همه
بطی الهضم تر الا اشتها او و قلیل الغذا تر گاهی در دو قسم اول از برای صفراوی مزاجان و با جهت رفع دبیلات
بعضی از حفظ صحت مناسب باشد که با ماست و با سرکه و با آب لیمو با غوره و با انار و با آلو و بار شیر و با امثال
اینها با ابدال سر نمی حاشی گرفتند تر بست شد بعد از این قسم آش با ادوی مناسبه بطی الهضم تر و مسدد
و مولد بلغم غلیظ است و مطلبی موم واد رئه حاره است و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویه مانعه
مثل آب سماق و به برش و کشک ترباب و امثال اینها در بست شد شد و گفته اند که اطریه مسحق از حمر آرد گندم
مالی اسهال برای حار المزاج و کسانی که محتاج غذای ممسک باشد و نافع است از برای سعال مرکب نموده باشد سبب آن از
امتلا و اسهال کو است باشد کثیر الغذاء و مورث و ممسک بطن است و محتبس با شیر و شیر نبی آن مولد خلط
غلیظ و اشتها آرد و ربیع سازند سد و سریع الهضم باشد * و نوعی دیگر که آن را بفارسی رشته قطائف و رشته خطائی
نامند آن را از آرد ربیع نشاسته سازند بیش که آرد ربیع نشاسته مخلوط با آب کرده صاف نموده در دیگی که
سوراخهای باریک داشته باشد کرده و دامن دیگی ناشی همی را در آتش گداخته که خوب گرم گرد دیس آن
مایع را بتکلف گرفته سرعت تمام در آن تفاصله تک سر تا کمر نگردند اند تا مانند رشتهای باریک از آن برآیند
و در دیگ بسته شود را دست دیگر است نسبه بسته شده است برداردا گر تک خمش باشد و اگر دو کس باشد و یا طرف بزرگ
باشد یکی برد رد دیگری بردارد ما دام که غرضش از که بر امید دس آن را در طرفی کرده مغز گردکان و بادام و مغز
بادام در بادام و مغز پسته در یک کوفته و حلاب شکری و قدری د انه ملسوده بر روی کرده تمام شد و بعضی بجای
حلاب شکری بالوده شکری رومی که آن را بفارسی ماقوت رومی گویند بر روی کرده تمام شد و اشتها آرد
در بست دهد بسیار سریع الهضم و باش را اشتها آرد مسلط با نشاسته مسازند کثیر الغذای و بطی الهضم است و از
نشاسته ساخته آن سریع و باش برود و است از صداع ارا مثبت با نقعه از برای اصحاب صداع خصوص صفراوی
و صداع بارش حادث خصوص رسمکه سبب آن عمروجم با شد اطعمه حیفه لطیفه صالحه الغذا است و اطریه از آن جمله
است * ما لیخولیا را مفید بد صالحه از برای اصحاب مالیخولیا برد حرارت نیز اطریه است سبب آنکه مولد
نمیگردد از خون بلغمی که مقاومت کند با سودای احتراقیه به سبب سرد بر رطب و مولد نمیگردد از آن سودا
و استره و سیخولیا میگردد و ناید د است که غذاهای لطیفه گاه باشد که ضرر کند سبب آنکه زود متغیر
میگردند و سر اطریه و امثال آن را در مالیخولیا و همی باید خورد که دوت ماسد و اد برهضم آن باشد سبب آنکه
برد صعف دوت ماسمه باشد سمگردد امثال این اغذیه در معده و فساد غذا از اضرار است از برای اصحاب
مالیخولیا اکثر امراض * الزکام و النزله نافع است از برای زکام و نزله و ارد بعد به یا طریه رباعیل * نفث الدم نافع است
از برای نفث الدم هرجمر تکه بوده باشد این را خاصیتی در حبس خون از غذاهای مانند اطریه خصوص رشته
مخمد باشد را عدس * سل را عدیه مناسبه از برای اصحاب سل اطریه است * بول الدم نافع است از برای اصحاب
بول الدم بعد به یا طریه * نسیان گفته اند که بعدی این آش مورث از حمی باشد که دارد علیل و در لحیان ربانا کی
حلیمی نافع است از برای نسیان بارد ساخته و گفته اند تا کی بست از خوردن ه در پای ریشیل و امثال آن رملت بالای

آب برای ابدان و امزجهٔ بارده رطبه و معده های رطب وگاهی حبها صغار باد بی لد بحرد درمس و حفظ دار بره
کرده و آن لقمه می خورند وگاهی سیب و به و حفظ در داخل میکنند وگاهی گوشت را کوفته ساخته داخل
منها نمایند و جمله آشهای ارده نیز اکثر مستعمل اهل خراسان هراة و توران است و بعد از آن اهل ایران و سایر بلاد
دیگر کمتر *باب الالف مع الغین المعجمه* اغبره بدانکه اغبر بفتح همزه و سکون غین معجمه و فتح بای
موحده و رای مهمله دوای مرکبی را نامند که نافع باشد جرب عین را از اوسل در روز و رود است *اغبر نافع از برای
ورد و نرس حمی بعد از استعمال اصفرکسر و براس نابد که تحسر کنند *صنعت آن بر نسخهٔ کرمانی معمول مد در
صدف موحهٔ معمول از هر یک دو درم نبات سفید نیم درم نیز در رسانید و اینی در روز حرب و سل را نافع
و در نسخهٔ که حکیم عطاء الله که از ساطین متریان ایران حکیم محمد با در ولد حکیم عماد الدین محمود سراوری نقل
نموده بجای صدف سوخته ملح و نسخ محرق معمول است و زیره مرد در دوای اولیه ده درم و زر نبات نیم درم است
*اغبر لولوی جرب و صعف با مره و سل و سرطان و ظفره را نافع است *صنعت آن بر نسخهٔ کرمانی معمول نسخ محرق
معمول از هر یک دو درم مروارید ناسفته سی درم نبات سفید نیم درم ملایه کرده استعمال نمایند *اغبره بکر
دروح حسم و سل و جرب را سود دارد *صنعت آن بر نسخهٔ کرمانی معمول نسخ موحهٔ معمول نبات سفید ازه و یک
نیم درم ابرر و سفید برورده سصار ماسفار ماتی از هر یک یک درم ملایه کرده استعمال نمایند *باب الالف مع الفاء
*افاویه اسما و به موسوم است که در اطعمه و اشربه میکنند محمود تستری گفته که افاویه عطره طیبه الرایحه است مانند
درنفل و دارچینی و هیل و غیر اینها *حب افاویه مسهل نافع از برای ضعف معده حادث از بلغم و برای کسیکه کار او
نرسیدن اغارح باشد *صنعت آن حب بلسان عود بلسان دارچینی سلیخه مصطکی سنبل الطیب اسارون زعفران
بصاصه درنفل جوزبوا از هر یک یک درم و نیم عاقرقرحا دو مثقال تربد سفید ده درم و در نسخه دیگر ده مثقال ا
صمغ و بادام و سقمونیا زنجبیل دو درم کوفته بیخته بآب کرفس حب سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم *حب افاویه
امراض سوداوی و صفراوی و بلغمی را که در معده باشد و سستی حادث از آن و از ناخوشی حال معده را نافع است *صنعت آن
دارچینی قصب الذریره حب بلسان ستاج اذخر سلیخه سنبل الطیب از هر یک ده اوقیه کوفته و در سی من آب باران
به تربد بالسعف ربند پس بگیرند صبر سقوطری سه من و در آن ریزند و صندل آب بحوشانند و صافی کنند و دوباره
مه بار که بهم جوشی از دردی در آن نماند و بآفتاب نهند تا حل شود پس زعفران مرمکی صافی مصطکی از هر یک
اوقیه سحق در آن بیامیزند و حبها سازند مرحبی بقدر نخودی و در سایه خشک کنند شربتی مثقالی بآب نیم گرم
فرو برند و در نسخهٔ معصومی ماورد الطیب از هر یک هفت درم نیز است و گفته در یک چهار یک آب باران بجوشانند
تا نصف آید و زر صبر ده درم و زعفران و مصطکی و مرمکی از هر یک یک درم شربتی یک مثقال *حب افاویه دیگر که
درخمی نوم به سبب ناگواریدن طعام بکار آید و تحصیل تلیین طبع رمانی که بعد از طعامهای غلیظ و سده باشد بکار
آید و بادها دفع کند و تولیع تسکین دهد *صنعت آن فلفل دار فلفل دارچینی درنفل زنجبیل مصطکی با رسیل لحر اسعاری
کوفته بیخته از مجموع ده درم بگیرند و ده درم مجموع باده درم نبات سفید و یک درم کمرا سوده بآب بید به سرشته
حب سازند هر حبی بقدر نخودی و اگر نوبه حاضر باشد بگلاب تا آب انار سرشته تر سرشته هرگاه یک حب بخورند
یک مجلس اجابت کند و طعام بگوارد و بادها بشکند *حب افاویه بادها دفع کند و طبع را نرم سازد و تولیع را تسکین دهد
*صنعت آن زنجبیل درنفل دارچینی فلفل دار فلفل با رسیل مصطکی از هر یک یک مثقال سقمونیا هفت درم و در
نسخهٔ دیگر هفت مثقال است نبات سفید هفت مثقال کوفته بیخته حب سازند هر یک بقدار نخودی هر حبی یک

سیلس اهات کند و در نسخهٔ دیگر از مربل ارکسرا و صمغ عربی تکلدرم داخل است * دهن آفاویه مانند مربتل
و بشاشه و دار حسنی و حرر برار و مانند انتها نافع است برای جمیع امراض بارده بلغمیه و کسر تحلیل ریاح و تقویت
قوی و ارواح و معده و قلب و کبد و دماغ * صنعت آن بگیرند از مربل از هر یک آنها که خواهند چهار رطل و حرکوب
نمایند و در مربل رطل بل او به و سر بملند داخل نمایند و در آب گرم تحسا مانند و با تسخیر ور در جای سرد نگاه دارند
پس بعر ع واسس معطر نمایند و در حسن نطیر د و مغصه نمل بسر داخل نمایند پس دهن را از آب جدا نمایند صاحب طب
کیمیائی برا کلموس کداس نسخه معمول ازان است نوشته که از چهار رطل آفاویه مفت اوقیه دهن برمی آید وانشاالله یع دهن
هر یک از آفاویه جدا در جای خود مذکور خواهد شد * شراب آفاویه نافع است از برای وجع صدر و نقلور ر به و از برای حصر
و بهاس و از برای سما فرس و از بوف و سرما و از برای کموس غلیظ و مصفی لون و آورنده خواب و مسکن اوجاع و رابل
کننده وجع کرده و مثانه است * صنعت آن بگیرند نصب الذریره سی مثقال سلیخه هشت مثقال اسارون چهار
مثقال در نسخهٔ دیگر سنبل الطیب سی مثقال و عود هندی هفت مثقال داخل است ادویه را تمیز کوفته بنداربد
دو رطل مکسال از آب انگور و بگذارند تا بجوش آید و بگیرد بوی ادویه را و از جوش به نشیند پس صاف نموده تکار برند
و اگر برآتش ملایم طبخ دهند تا آنکه سه ربع برود و یک ربع بماند شاید بد نباشد * عرق آفاویه مربک از آفاویه
را که خواهند عرق کشند مانند نعناع و مرزنجوش و دارچینی و باسیراء و هیل و بسباسه و حرر برار و سنبل الطیب و سادج
هندی با آنکه چهار بار باده اگر بسیک خواهند سیل و رب آب آب داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند وانشاءالله تعالی
عرق هر یک علیحده علیحده در اماکن حود مذکور خواهد یافت * دهن آفاویه نافع از برای حلبه و قروح امعاء و قطع اسهال
در ساعت * صنعت آن بگیرند زعفران سنبل الطیب افسنتین از هر یک چهار مثقال مرصبر سقوطری زرد عصارهٔ
لیمه البیس حضض هندی اقاقیا کهربا یاسمین ماروی سر کسر افلفل سفید از هر یک دو مثقال و تکرید بوم
رنه در بد و باشراب سرسیه اقراص سازند وزن هر یک نور نیم مثقال سر نمی یک قرص و در نسخه دیگر افیون خالص
دو مثقال سر داخل است و کهربا داخل نیست * افیمون بفتح اول و سکون فاء و کسر یای مثناة تحتانیه و سکون یای
مثناة تحتانیه و ضم میم و واو و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الجنون و بعربی الفسیح نیز نامند و نیز تابی سوره ور
و بهندی اکاس بیل و امر بیل گویند و آن نباتی است سرخ رنگ و رنیعی و باصفت سرمی مانند و فروع آن مانند خاطه
و برگهای بشار ریزه و گلش سرخ سوره تخمش از خردل ریزه بر سرخ مایل بزردی و بر نباتات استایی که برد پیدا
باشند منمد تحس شده است برنگ زیاد پی در زیر پس نماند بصاری گویند که در حوالی او چیزی نمی روید و
طعمش تلخ با اندک تندی و بعضی گفته اند که تخم ندارد و گلش بر نسته تخم مستند و شیخ الرئیس گفته نوت نبات آن
مثل نوت خاشا است و بعضی گفته اند که از جنس خاشا و بهترین آن سرخ اقریطی با ملدسی است که از جزیرهٔ مقدس
و با اقریطس آورند و هرچند سرخ بزرگ بور و بار یک تر باشد بهتر است حالینوس گرم و خشک در سوم گفته اند
و جمعی دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در اول و بزد بعضی خشک در دوم است محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم
است و بالخاصه مسهل صفرا مرجحه امراض دماغی و عصبانی و اوجاع مفاصل و نفخ و صرع و مالیخولیا و جرب
و حکه و سرطان متقرح و بالخاصه جمیع امراض سوداوی و نفخه سوداوی و تفریح قلب به سبب تنقیهٔ سودا نموده یک
است و چون تکلیف هر روزه دو درم آنرا با نیم رطل سیر تازه دو شبانه روز نمسانند و با ایاردهٔ مثقال تکیه حسن بنوشند
جهت رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و بسیج محرب دانسته اند و شیخ الرئیس گفته که چون چهار درم افیمون
را با شانه با قدری عسل و فلفلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم نیکو میماند و بعدآدی فلفلی سرکلر

در این ترکیب گفته و چون افتیمون لطیف و ضعیف المرکب است بسیار جوش نباید داد بلکه یک جوش
اکتفا باید نمود زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آن است و افتیمون مضر صفراوی و شبان و محرور المزاج و مورث کرب
و غشی و عطش و مصلح آن نعناع و کثیرا است و گویند مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا است و موافق مبرود المزاج
و کهول و پیران است و قدر شربتش از جرم آن در سحق الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم
گفته اند و در مطبوخات تا ده درم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی و بلادر و نیم آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانگ
تربد سفید مجوف است و نیم آن ابریشم باید گویند و ترقیق با دام چرب باید نمود که مصلح آن است در نفع
اگر در عمر مطبوخ است و الا در آن باید حکایت و مقدار شربت آن تنها تا دو درم و با غیر آن تا چهار درم است
و گفته اند چون ده درم آن را در پارچه کتانی بسته در یک رطل شراب انگوری یک شب خیسانند و در
روز آسمان گذارند و روز دیگر افشرده صاف آن را گرم کرده اداوه شربت نشسته و یک اوقیه شربت ورد مکرر
یک مثقال روغن بادام شیرین نوشند اسهال سر مرداد بنهایت نوش کند که بدون مضرتی واحد است صفت
وجهت مالیخولیا و وسواس سوداوی بسیار نافع است و اگر یک اوقیه مویز منقی چهار شیر نیز اضافه نمایند بهتر است
*اعضاء الرأس گفته اند چون افتیمون مسهل بلغم و سودای محترق از دماغ است و نافع است از برای امراض حادثه
از این دو خلط در رأس و دماغ و شربتی از آن در مطبوخ است از ده درم تا هفت درم و از جرم آن از یک درم تا دو درم
و در سفوف از دو درم تا چهار درم و با شیر است و سزاوار آن است که هرگاه جرم آن را استعمال نمایند تر روغن بادام
شیرین باید که چون نماید صداع چون سه درم افتیمون را در قدری از سر گوسفند داخل کرده بپاشند نافع
است از برای صداع سوداوی رسیده شود اعتدال بحث مناسبه و شربتی درهم آن با ماء الجبن نافع
است صداع حادث مشارکت قلب را به سبب سوء مزاج سوداوی قلب *مالیخولیا و ماشرا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی
درس و با مثل و غیر از الما گفته اند که نافع است از برای مالیخولیا خصوص با مثل افسنتین و چون بگیرند از افتیمون
سه درم و با ده درم مویز منقی جوشانند خوشانند بی خفت و صاف نموده بیاشامند نافع است از برای مالیخولیای
حادث از آشامیدن خمر بسیار و اطبای متاخرین اگر اضافه نمایند بسیاری طبخ آن مویز منقی و اصل السوس مقشر
انفع و چون اضافه نمایند سوی بمه مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان بسیار انفع و نافع است از برای وسواس
سوداوی و مخصوص با ماء الجبن نافع است مالیخولیا را و در موجز گفته که چون بگیرند از افتیمون وزن هشت درم
و بپاشند با شیر تازه دوشیده و شکر سفید بیاشامند نافع از برای مالیخولیا و ماشرا و جنون و کابوس را اکثر امراض
سوداوی و شیخ الرئیس گفته استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون با سحر حال را باید که بعد
از فصد و نضج ماده نمایند که موجب رستگاری شود و اگر این دو موجب رستگاری نگردد باید که استعمال ایارجات
نمایند با صبر و حریر باس بچوکه در اگر به سوا را بها بعد زجاجت و حب بسته فرو برند مبتدا استعمل جرجانی
گفته که چون افتیمون را کوبیده و بموز مصفی سرشته حب بسته فرو برند از آن سه درم باده درم نافع است از برای
مالیخولیای مراقی و چون هشت درم افتیمون کوبیده را با سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا نمود
مسکند و سفته طحال مسهاند و نافع است از برای مالیخولیای طحالی و ماشرا و جنون سرور آری و غیره گفته اند
که چون هر هفته یکمرتبه از این ترکیب خورده شود مسهل نافع از برای ماشرا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض
حادث از سودای محترق از سودا هرگاه بوده باشد ماده مایل به دردت ریوسند با افتیمون با ماء الجبن مخصص
به خوطر نافع است از برای مالیخولیا و ماشرا و جنون و وسواس سوداوی و کابوس و سزاوار آن است که بوده باشد

شیر دو رطل و معرب الفرطم کوبیده بیست درم و آنرا در شیر نیم گرم بمالند و بگذارند تا صاف شود و بگردد شیر
پس آنرا بلند شیر ریزه ریز بچکانند و آب آنرا بستانند و زنیم افتیمون بنوشند طلاطلي در مصر باب خود آورده که دو درم
حلبی کمتر از اصحاب مالیخولیا و ما سار جنون و وسواس سوداوی که افتیمون مخلوط با همیشه و برگ حنظل
با ایشان داده شد بسی ا ل گرداند مالیخولیا و وسواس سوداوی ایشان را بسبب دوائی انفع از این دوا از برای اصحاب
مالیخولیا و آزارهای سوداوی و جنون هفت درم تخم آن را در شیر تازه دوشیده حل کرده بنوشند مناسبت نافع
جنون و وسواس سوداوی و ابن ماسویه گفته که جوشاندهٔ افتیمون را در آب بکنند و جوشی داده آن را بمالند و بفشارند
و آب را صافی نموده گفته در آن حل کرده با صافی نموده بیاشامند نفعهٔ معده سکنجبین را حلال طعام شد سوداویه
و نافع است از برای کابوس حادث از بخره سوداویه مرسند از معده بسوی سر و با ماء الجبن برای کابوس سوداوی
* صرع و فالج و لقوه و تشنج و خدر را شامل است افتیمون نافع است صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و
خدر را نیز آنکه منقی دماغ است و باید که بوده باشد مخلوط به بعضی ادویه مخصوص به تنقیهٔ دماغ باشد
اسطوخودوس و ابن جزله گفته که آن منقی دماغ است از سودا و بلغم و نافع است از برای صرع و تشنج امتلائی
و خدر و مقدار شربت از آن از یک زنیم است تا دو درم که در روغن بادام شیرین چرب نموده بنوشند و اگر بوده باشد
در مطبوخ محتاج بروغن بادام نیست بغدادی گفته که جون بگیرند از افتیمون سه زنیم تا ده درم و بجوشانند
در شیر حرسا شد بی روغن و بمالند و بفشارند و بنوشند نافع از برای تشنج امتلائی و خدر بعض اطبا گفته
که جون بگیرند از آن هر روزه یک زنیم و بجوشانند در یک من شیر بز تازه دوشیده و صافی نموده اضافه آن نمایند شکر از
باده ده درم سکنجبین ساده صادق الحموضه با برنده شود و بچکانند و بیاشامانند و این عمل را هفت روز متوالی
بعمل آورند از برای تشنج و خدر نافع است * فصل در بیان حبوبی که اصل و عمده در آنها افتیمون است *
* حب افتیمون که اسهال سودا از بدن کند دماغ کند و نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از سوداء
طبیعیه * صنعت آن افتیمون ده درم غاریقون هش سفید سقایق سمنی هلیله سیاه از هر یک شش زنیم ابارج
قرنفل درم و سنگ لاجورد سه درم و بسفایج اطاکی مسوی یک زنیم و تخم کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده با آب حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم * حب افتیمون دیگر مسهل سودا
است و نافع است از برای مالیخولیا * صنعت آن افتیمون حجر ارمنی از هر یک سه درم نمک نفطی دو درم کوفته بیخته
با آب کاسنی تازه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی ده مثقال با آب گرم فرو برند * حب افتیمون
دیگر نافع از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم * صنعت آن افتیمون دو درم سقایق سمنی غاریقون
هش سفید از هر یک یک زنیم نمک هندی جوزی سیاه از هر یک نیم درم ایارج فیقرا یک زنیم و تخم اسطوخودوس
یک درمی کوفته بیخته با آب حب سازند جمله دو شربت کامل است * حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند
نافع است از برای مالیخولیا * صنعت آن افتیمون افریطی سقایق سمنی از هر یک سه درم حجر ارمنی حزبی
سیاه از هر یک یک زنیم تربد سفید نیم درم کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند شربتی دو درم با آب گرم
فرو برند * حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا هرگاه استعمال کرده شود بعد از آنکه
نقیه رو را داده ز جالینوس خورده باشد * صنعت آن افتیمون غاریقون ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیای
مشوی از هر یک مقداری که اقتضا کند حال علیل و حال مرض و وقت و عادت و سن و بالجمله موقوف برای
طبیب کوفته بیخته با آب حب سازند و با آب گرم فرو برند * حب افتیمون خفیف نافع است از برای مالیخولیا

حادث ازسودای مایل به برودت * صفت آن افتیمون وشحم حنظل را بلک یک سه ماهه سازند وبآب گرم
فروبرند اگر این حب مرخص ریگاری مبدس باشد که زیاده کرده شود از لاجورد وحجر ارمنی نیز جوشانیده
با هر نیم ماه با خوف عاقله * حب افتیمون که مسهل سودا کند ونافع است از برای نقصان سوداوی جوف استعمال
کرده شود با مطبوخ افتیمون پیدا آید * مصاحب سودا خصوص معلی معمول از حیض اسناد الاطباء شیخ الملک
سنس سره که تصحیح مس علی ما الف فرموده بید * وصفتش این است کوربان ساغره مصابیح وسعی ماده مرتبه
اسطوخودوس گل بسته ازهر یک ده درم الصلب تکلیفی عناب حرابانی ده دانه و پوطالقی مقی از حب نیست
دانه افتیمون در کتان بسته جمله را در آب افتیمون جوشانیده صاف نمو * افتیمون را در کتان بسته شب در آن
اندازند و نگذارند وصبح گرم کرده مالیده بفشارند وکفه را برگیرند مطبوخ گرم را بر روی بریجمن با برده
مثقال صافی نمو * نیز سفلس جوف سمع طاهر شد استعمال شود اما سپید حب افتیمون ومطبوخ افتیمون * حب
افتیمون حسن سودا را از بدن پاک کند وتب ربع را نافع باشد * صفت آن افتیمون از هر یک ده درم شحم حنظل
دو درم بیک تعطی یک از هر یک یک مثقال لاجورد کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم ونیم با آب نیم گرم
فروبرند * حب افتیمون دیگر نافع از برای حمی ربع * صفت آن افتیمون اهلیلج کابلی از هر یک چهار درم عصاره
غافث عصاره افسنتین از هر یک دو درم صبر یک درم با سکنجبین را با آنکه در آن جوشانیده صاف کرده باشند حبهای
بزرگ سازند وشربت دو درم با سه درم * حب افتیمون دیگر که مسهل سودا از بدن وسر کند وجمیع امراض
سر اوی خصوص مالیخولیا وسرسام سوداوی را نه نهایت نافع باشد * صفت آن افتیمون از هر یک ده درم غاریقون
بس سفید او آورده مرئی گدازانیده بس دو درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی درست هلیله زرد آمله منقی
پوست هلیله از هر یک ودرم گل سرخ سرو ع الاداماع سنامکی اسطوخودوس لاجورد مغسول از هر یک درم ونیم
کوفته بیخته بروغن بادام سرشته حب ترسب نموده بآب زلال تر سرشته حب سازند شربتی چهار درم با مسیم
ماحلاب ماده نیم گرم * حب افتیمون نافع از برای حمیات سوداویه * صفت آن افتیمون از هر یک یک مثقال دو مثقال
ومثقال از هر یک دو مثقال غاریقون مقل لاجورد مغسول حجر ارمنی از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب
سرشته حب سازند مرخصی بقدر نخودی شربتی دو مثقال با گلاب وعرق گاوزبان فروبرند * حب افتیمون مستعمل
در مالیخولیا که بدل مطبوخ افتیمون است * صفت آن افتیمون ده درم مصابیح مستی غاریقون بس سفید از هر یک
یک درم حجر بس سیاه بیک مقل ی از هر یک نیم درم اسطوخودوس چهار دانگ انارج مغز از یک درم ونیم بید سرو
معز مربت بیان جمله دو شربت تام است سبب اقوی واگر مریض ضعیف یا صغیر باشد یک شربت * حب افتیمون
مستعمل زیری مزاج سوداوی قلب وخفقان حادث از سودای متولد از بلغم * صفت آن افتیمون بید مقل ده نیم
از هر یک یک درم غاریقون سفید شحم حنظل حجر ارمنی مغسول از هر یک یک دانگ نیم سقمونیای مشوی ملح نفطی مقل
ارون از هر یک یک دانگ حجر بس سیاه نیم دانگ اسطوخودوس دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام سرشته حب نمو
حب سازند جمله یک شربت است * حب افتیمون دیگر مستعمل رینی علت و سکته تولد سو از صرا باشد * صفت
آن افتیمون زنبید سفید بید سنامکی سامره از هر یک یک درم و پوست هلیله زرد یک درم ودو دانگ صبر سوطی
زرد وانگ لاجورد مغسول در یک حوری مصطکی یک درم ودو دانگ گل سرخ دو یک یک درم کوفته بیخته
حب سازند شربتی چهار درم با آب سرد * حب افتیمون نافع از برای صداع سوداوی وسایر امراض سوداویه
* صفت آن افتیمون پوست هلیله سیاه غاریقون سفید از هر یک دو دانگ ملح نفطی مصابیح جمدی مرادی

مقشر و حرض سیاه از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با آب سرشته حب سازند
جمله یک شربت است * صفت این حب به نسخهٔ دیگر افتیمون هفت درم هلیلهٔ سیاه چهار دانگ غاریقون
مقشر دو دانگ ملح نفطی بسفایج فستقی حجر ارمنی حرض سیاه از هر یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
یک مثقال چرب نموده با آب حب سازند هر حبی بقدر نخودی جمله یک شربت است * حب افتیمون مسهل سودا و منقی
بدن و سر است از مواد سودائیهٔ غلیظه و مفید است از برای مالیخولیا و صداع سوداوی * صفت آن افتیمون دو درم غاریقون
سفید اسطوخودوس [illegible] بسفایج فستقی از هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب رازیانه سرشته حبوب سازند
جمله یک شربت است * حب افتیمون مسهل سودای خالص * صفت آن افتیمون بسفایج فستقی از هر یک سه درم حرض
سیاه حجر ارمنی مغسول از هر یک یک درم تربد سفید مدبر نیم درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی دو درم
* حب افتیمون نافع از برای صداع بمشارکت معده به سبب اجتماع سودا در معده چون استعمال کرده شود بعد
از نضج ماده و این حب منقی بدن و معده و دماغ است و نافع است دوار و صداع سوداوی را نیز * صفت آن افتیمون
اقریطی اسطوخودوس بسفایج فستقی هلیلهٔ سیاه غاریقون [illegible] حجر لاجورد حجر ارمنی مغسول از هر یک
یک دانگ و نیم سقمونیای مشوی کثیرا از هر یک یک دانگ کوفته بیخته با آب بادرنجبویه حب سازند جمله یک شربت
است * حب افتیمون مسهل سودا و نافع است از برای وسواس سوداوی * صفت آن افتیمون اقریطی تربد سفید
مدبر از هر یک ده درم غاریقون [illegible] درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی بلیله آملهٔ منقی
از هر یک دو درم [illegible] گل سرخ [illegible] اسطوخودوس لاجورد مغسول از هر یک دو درم [illegible] کوفته بیخته با آب
[illegible] تازه سرشته حب سازند شربتی از چهار درم تا هفت درم با جلاب [illegible] آب نیم گرم * حب افتیمون دیگر که
[illegible] آرد * صفت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی غاریقون [illegible] سقمونیای مشوی [illegible] حنظل حجر
لاجورد مغسول حب النیل از هر یک [illegible] کوفته بیخته با آب کاسنی تازه سرشته حب سازند شربتی دو مثقال
صبح با عرق گاوزبان [illegible] و بعد از ظهر با ماء الشعیر [illegible] آب [illegible] * حب افتیمون که از ادویهٔ مسهله است و نافع
است از برای مالیخولیا یعنی [illegible] مطبوخ افتیمون [illegible] مرض را مکرر باید آشامیدن
مطبوخ افتیمون و گفته شده که این حب نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای [illegible] از سودای طبیعیه
و جذام * صفت آن افتیمون [illegible] درم بسفایج فستقی ده درم حرض سیاه نمک هندی از هر یک [illegible] درم اسطوخودوس
[illegible] درم ایارج فیقرا [illegible] درم و در نسخهٔ دیگر [illegible] درم است و در نسخهٔ دیگر [illegible] ایارج فیقرا [illegible] درم [illegible]
داخل است و نسخهٔ [illegible] موافق نسخهٔ اصل است الا آنکه غاریقون [illegible] داخل است اجزا را کوفته بیخته
حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم * صفت این حب به نسخهٔ ابن الیاس افتیمون [illegible] درم ایارج فیقرا
بسفایج فستقی از هر یک دو درم اسطوخودوس [illegible] درم غاریقون [illegible] درم نمک هندی سه درم کوفته بیخته
با آب حب سازند شربتی سه درم با آب نیم گرم * فصل در بیان سفوفهایی که اصل و عمده در آنها افتیمون است
* سفوف افتیمون مسمی بسفوف سودا [illegible] استفراغ [illegible] سفوف با ماء الجبن نافع است از برای مالیخولیا و [illegible]
سودا کند خصوص از سر * صفت آن افتیمون [illegible] درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک [illegible] غاریقون
[illegible] از هر یک ربع درمی حرض سیاه دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده شربتی از دو درم
تا سه درم * سفوف افتیمون مسمی بسفوف سودا [illegible] گفته که بعد از استفراغ سودا [illegible] سفوف با ماء الجبن در
علاج مالیخولیا [illegible] است * صفت آن افتیمون اسطوخودوس [illegible] غاریقون [illegible] لاجورد مغسول

حجر ارمنی مغسول شربتهای مسهلی از هر یک مثقالی تا آنکه رأی طبیب و مرض اقتضا کند کوفته بیخته نگاه دارند و بوقت
تکمیر بقدر یک درم آن را با ماء الجبن بنوشند * سفوف افتیمون مسمی بسفوف مالیخولیا عظیم النفع در رفع مالیخولیا
و وسواس و وحشت و حبس نفس و خفقان و این سفوف مقوی معده و قلب و معده است * صنعت آن افتیمون افریطی شش درم
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر افتیمون تخم ریحان از هر یک سه درم
تمام بوده از هر یک چهار درم گلهای سرخ مرجان مروارید خرده مقشر از هر یک نیم درم مروارید با مقدار گشنیز
خشک مصطکی ارمنی عود ... ربع ... از هر یک سه درم مسک نیم ... سه قیراط کوفته بیخته نگاه دارند
شربتی یک درم و شربتی با سه درم و اگر اضافه کرده شود بااین سفوف نیز مجموع ادویه شان سفید بعد از آنکه
احوال مزاج ... بادام شیرین چرب نموده ... ربع اسرع و در این حال شربتی از آن یک درم است با گلاب یا با آب
ریحان شربتی کرده شود ... نیلوفر اگر در مزاج حرارت باشد ... اگر در این سفوف شاهی
ترید سفید مدبر لاجورد مغسول با حجر ارمنی نیز ... کرده شود مناسب در مالیخولیا انفع و اقوی * سفوف
افتیمون ... نافع از برای ... مستعمل با ماء الجبن چون آشامیده شود بعد از فصد و اخراج خون ... از آنکه
... * صنعت آن افتیمون افریطی هلیله سیاه هندی آمله مقشر بسفایج پسته پوست ... لاجورد
مغسول از هر یک ... از آنکه رأی طبیب ... کوفته بیخته ... دو درم از آن با ماء الجبن بنوشند
* سفوف افتیمون مسهل سودا که چون با ماء الجبن خورده شود تنقیه سودا کند خصوص از سر * صنعت آن
افتیمون ... درم هلیله سیاه ... بسفایج پسته ... از هر یک ... درم کوفته بیخته سفوف
سازند و مقدار مستعمل از آن از سه درم تا چهار درم است * سفوف افتیمون ... تمام بدن ... کند و نافع
است از برای مالیخولیا و ... سودا در تمام بدن باشد * صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون افریطی
از هر یک دو درم بسفایج ... حب النیل ... از هر یک سه درم ترید سفید نصف مجموع ادویه کوفته بیخته
مقدار مستعمل از آن از چهار درم تا چهار مثقال باشد * سفوف افتیمون مسهل سودا این سفوف اسهال خلط سودا کند
و نافع است از برای امراض حادثه از اخلاط سوخته * صنعت آن بسفایج پسته افتیمون افریطی از هر یک جزوی شکر
طبرزد دو جزو کوفته ... چهار درم آن را کف کنند و بعد از آن جلاب شکری بنوشند و جمله ... دیگر در ماء
الجبن در حرف اللام در الباب مذکور میگردد انشاء الله تعالی * فصل در بیان سکنجبینهائی که اصل و عمده در آنها افتیمون
است * سکنجبین افتیمون ساده به نسخه حکیم محمد باقر موسوی ... حکیم باشی ... شاه سلطان صفوی * صنعت آن
افتیمون افریطی ... درم ... کیسه کتانی کرده در دو من آب ... آورده ... دو سه جوش ... تنگ ...
آتش فرود آورده ... آن کیسه را بمالند که تمام قوت افتیمون در آب بازداده شود پس کیسه را فشرده دور نمایند و سرکه
انگوری کهنه ... شربت ... داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید شربتی تا ... مثقال
* سکنجبین افتیمونی ساده به نسخه دیگر نافع از برای مالیخولیا و اصحاب وسواس و وحشت و جمیع امراض سوداوی
* صنعت آن ... افتیمون ... درم و ده سیر سرکه انگوری و آب ... بجوشانند ... داخل ... باشد در آن
... جوش داده فرود آورند کیسه افتیمون را بمالند تا تمام قوتش بیرون آید و پس از آن کیسه را
پس کیسه را فشرده دور نمایند و بقوام سکنجبین آورده شربتی تا ده درم با ماء الجبن بیاشامند * سکنجبین
افتیمون بالنسخه الرئیس رحمه الله منقول از نسخه ابن ابی صادق * صنعت آن افتیمون افریطی بسفایج پسته
از هر یک ده مثقال ... یک ... کوفته یک شبانه روز در سرکه انگوری کهنه یک رطل که تکرطل

آب خالص در آن حل کرده بگذارند تا صاف شود پس با آتش ملایم بجوشانند و بعد از آن در آن خرقه که بسته باشند
در آن تخم کرفس پوست بیخ رازیانه نیم کوفته را با نصف ربع افتیمون را در خرقه کتان بسته در آن اندازند
و در جوش دیگر داده از آتش فرود آورند و خرقه افتیمون را بمالند و فشارند تا جمیع قوت افتیمون به آب بر آید پس خرقه
دیگر را نیز بمالند و فشارند و هر دو خرقه را دور کرده سه رطل شکر سفید صافی داخل نموده با آتش ملایم نگاه دارند
تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده سرد نموده در شیشه نگاه دارند * سکنجبین افتیمونی مسهل سودا تالیف شیخ
الرئیس ره * صفت آن بگیرند عسل مصفی یا شکر سفید مصفی و سرکه بدستوری که در سکنجبین ساده شیخ الرئیس
ذکر شده پس بگیرند افتیمون را آن مقدار که خواسته باشند و تخم کرفس و بیخ اسطوخودوس را نیکو کوفته و هر
یک را جدا جدا در خرقه کتانی کرده سر آن را محکم بسته در دیگ اندازند و بدستوری که در سکنجبین بزوری در
سکنجبین ساده گفته شد و این نسخه با نسخه ابن ماسویه یکی است و تفاوت در صفت است * صفت این سکنجبین
بنوع دیگر تخم رازیانه پوست بیخ رازیانه نیم کوفته سی درم تخم کرفس نیم کوفته چهار درم افتیمون اقریطی
سی درم هر یک را علیحده در خرقه کتان مهلهل السج کرده و باید که خرقه هر یک از خرقه ها خالی باشد پس بگیرند سرکه
انگوری یکصد درم آب خالص دو رطل در دیگ سنگی یا کثیره کرده بجوشانند و خرقه تخم رازیانه و بیخ را در آن اندازند
و نیکو بجوشانند و بعد از آن خرقه ها را بمالند و خرقه افتیمون را در آن اندازند و در جوش دیگر داده
از آتش برگیرند و خرقه را نیکو بمالند و فشارند تا تمام قوتهای دواها به آب باز داده شود پس خرقه ها را انداخته
دور کنند و دو رطل شکر سفید صافی داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود آورده سرد نموده در شیشه یا ظرف
چینی نگاه دارند شربتی شش درم در وقت حاجت بکار برند * سکنجبین افتیمونی دیگر منقول از شیخ الرئیس
ره نافع از برای اصحاب توحش سوداوی و صرع و مالیخولیا و خفقان سوداوی و این سکنجبین منضج مواد سوداوی
است و [illegible] و بعد از استعمال این سکنجبین استفراغ مواد امراض مزبوره به سهولت حقنه
مسهل کرد * صفت آن افتیمون اقریطی ده مثقال گاوزبان [illegible] ده مثقال تخم کاسنی اصل السوس تراشیده مرزنجوش
پوست بیخ کاسنی از هر یک دوازده مثقال تخم رازیانه پوست تراشیده نیم کوفته [illegible] پوست تراشیده
مرزنجوش از هر یک [illegible] مثقال حاشا و فراسیون حسک غافث اسطوخودوس از هر یک چهار مثقال ترنجبین [illegible] مثقال تخم بادروج
تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرشک بادروج عنبری بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب فاقله کبار از هر یک
سه مثقال و تخم کشوث [illegible] مثقال [illegible] جمیع ادویه و ادویه را
یک شبانه روز در سرکه کهنه [illegible] که از روی آن ادویه برگردد و بعد از آن چهار رطل آب خالص
داخل نمایند و به آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و سرکه بماند [illegible] را در آن حل کرده صافی نموده
شکر سفید را داخل نموده بقوام آورند شربتی تا [illegible] مثقال و بهتر آن است که این سکنجبین را با ماء الجبن
بنوشند * سکنجبین افتیمونی منقول از ادویه قلبیه شیخ الرئیس ره و این سکنجبین همان نسخه مذکوره است
با [illegible] تفاوتی * صفت آن افتیمون اقریطی ده درم تخم رازیانه [illegible] پوست تراشیده نیم کوفته سی درم
گاوزبان گیلانی [illegible] درم حاشا و فراسیون حسک غافث اسطوخودوس از هر یک چهار درم [illegible] تخم فرنجمشک تخم
بادرنجبویه تخم بادروج زرشک [illegible] عنبری بهمن سرخ بهمن سفید فاقله [illegible] هندی سنبل الطیب از هر یک
سه درم و تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس تراشیده مرزنجوش پوست بیخ کاسنی از هر یک دوازده درم [illegible]
شکری [illegible] تمام ادویه و ادویه را نیم کوفته در سه رطل آب خالص و دو رطل سرکه انگوری کهنه با آتش ملایم

درد شکم و تشنگی نیز شاید با شکر و سرکه بازی مانند و اگر آمیزش باده باشد بهتر است مر سرکه را صافی نموده حل
کنند در آن شکر سفید صافی سفید رقیق نگردانند سکنجبین را اگر احتیاج باشد و گلاب کنند بکنند و آتش
ملایم بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی تا بیست درم با شش درم ودۀ زوفا استعمال
نمایند و سکنجبین ساده سود ارید به بیمار باشد و در نسخه دیگر این سکنجبین بزوری سه درم و نیم داخل است
و شمرا او بیخ ... زرشک درو نیز داخل است در نسخه که بعد از این ذکر شود بزوری را بن ادویه داخل است لکن
تا این مرد ... اختلاف دارد * سکنجبین افتیمونی مذکور در نسخه دیگر * صنعت آن افتیمون ده درم و سنای
مکی پوست ترانسه ... کرفس بزر ... مکول ... از هر یک ... و اسطوخودوس از هر یک تخم کاسنی
اسطوخودوس تخم کشوث ... کاسنی از هر یک ... گل سرخ ... از هر یک چهار درم تخم
بادروج تخم بادرنجبویه تخم بادرنجبویه ... در ... بیخ ... سه ... بدی مثل
الطب ... از هر یک ... و ... را در آب و سرکه ... نیم کوفته ... آمیخته
سرکه بازی مانند آسانی ... ادویه در آن حل نمایند و صافی نموده اگر احتیاج باشد قدری شکر سفید
که طعم آن امر کرداند حل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند * سکنجبین افتیمون که
مسمی ... است ... از برای جمیع امراض سوداویه خصوص ... آسانیده سود با ماء الجبن * صنعت آن
افتیمون ... سنای مکی از هر یک ده درم گاوزبان ... گل گاوزبان اسطوخودوس بادرنجبویه
تخم ... تخم کاسنی ... اصل السوس ... گل ...
از هر یک ... از هر یک ... ادویه را سوای افتیمون ... بود
در سرکه انگوری ... درم آب ... درم از سرکه و آب بازی مانند
پس افتیمون را در صره کتان بسته در آن اندازند و جوش دیگر داده فرود آورده ... را بمالند و بیفشارند
و در کنند و صافی نموده بگیرند ... خراسانی ... و ... درم شکر سفید ... درم گل ... آسانی
شکر ... درم در آن حل کرده صافی نموده بقوام آورند شربتی دو اوقیه با ماء الجبن بنوشند * صنعت این بنسخه
دیگر ... گاوزبان ... گل گاوزبان گل ... * ... المطلب ...
اصل السوس ... تخم کاسنی تخم ... تخم کشوث تخم ... تخم کاسنی ...
... اسطوخودوس ... از هر یک ... سنای مکی افتیمون از هر یک ده درم ... از هر یک
... از هر یک ... تمام ادویه را سوای افتیمون ...
رطل سرکه انگوری ... رطل آب ... افتیمون را ... کتان بسته ...
بجوشانند ... آب و سرکه بازی ... صره افتیمون را داخل کرده یک جوش دیگر داده فرود آورده کیسه
افتیمون را ... بمالند ... تمام ... آب ... داده ... و ... ادویه را صافی نموده
خراسانی ... از هر یک ... درم شکر ... گلاب ... و ... درم ...
در آن حل کرده صافی نموده بجوشانند و کف آن را بگیرند و ... دیگر صافی نموده بجوشانند تا بقوام آید پس
آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی ... با ماء الجبن بنوشند * سکنجبین افتیمون دیگر
نافع است از برای امراض سوداوی خصوص از برای کلف ... با ماء الجبن بنوشند * صنعت آن گل گاوزبان گاوزبان
... از هر یک ... درم افتیمون ... سنای مکی ... از هر یک ... درم ...

گوشتی است نیم کوفته در بیست و پنج درم سرکهٔ انگوری کهنه و دو صد درم آب خالص برای افتیمون بخیسانند
و افتیمون را در کیسهٔ کتان بسته او بدرا بخوسانند تا ثلث آب و سرکه بماند پس کیسه افتیمون را داخل کرده در جوش
دیگر داده فرود آورند و کیسهٔ افتیمون را متصل بمالند تا تمام قوت افتیمون به آب باز داده شود پس بفشارند
و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده با نبات سفید بقوام آورند و گاهی بجای گل گاوزبان اسطوخودوس و بجای هلیلهٔ
سیاه پوست هلیله کابلی میکنند شربتی از یک اوقیه طی با دو اوقیه و بهتر آن است که با ماء الجبن خورده شود
* سکنجبین افتیمونی بنسخهٔ حکیم صالح خان حال آن مرحوم * صفت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هر یک
چهار مثقال هلیلهٔ سیاه نیم مثقال زرنباد سه مثقال تخم کاسنی هفت مثقال و نیم و همه را نیم کوفته علیحده
علیحده در کیسهای کتان کرده و یک شبانروز در سکنجبین و پنجاه مثقال سرکه و هشتاد و سه مثقال آب بخیسانند
پس بجوشانند برای کیسهٔ افتیمون بازوین آب فرود پس کیسهها را نیکو مالیده دور کنند و کیسهٔ افتیمون را در آن
انداخته یک جوش دیگر داده و دائم بمالند تا تمام قوت آن بسرکه باز داده شود پس فرود آورده همه خریطها
را بمالند و بفشارند و دور کنند و سه صد مثقال نبات سفید داخل کرده بقوام آورند و سرد کرده در شیشه نگاهدارند
و بوقت حاجت بکار برند شربتی با دو اوقیه * سکنجبین افتیمونی بنسخهٔ مرحوم حکیم داود برادر حکیم صالح
خان حال آن مغفور * صفت آن افتیمون اقریطی پنج مثقال و نیم اسطوخودوس زرنباد شاهتره از هر یک پنج مثقال
بسفایج فستقی پوست ترابسته ساملکی پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک چهار مثقال و نیم ادویه نیم کوفته یک شب
در سرکه انگوری هشتاد و پنج مثقال و آب خالص یکصد و دوازده مثقال بخیسانند و صبح بجوشانند بازوین آب
فرود و صافی نموده نبات سفید هشتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند
شربتی با دو اوقیه * سکنجبین افتیمونی دیگر نافع از برای امراض سوداوی صاحب اختیارات بدیعی گفته که این
سکنجبین مستعمل من است * صفت آن تخم کاسنی زرنباد افتیمون اقریطی از هر یک هفت درم بعد از افتیمون
ادویه را نیم کوفته در سرکه انگوری یک چهار یک من و آب بقدر حاجت یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند
و یک مثقال بمالند و در آخر افتیمون در کتان بسته را در آن اندازند و یک جوش داده فرود آورده دائم بمالند تا تمام
قوت افتیمون باز داده شود پس کیسه را بفشارند و دور کرده مطبوخ را صافی نموده نبات سفید یک من داخل کرده
بقوام آورده فرود آرند و سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی با دو اوقیه * نسخه دیگر این سکنجبین از نسخهٔ
میل * صفت آن تخم کاسنی زرنباد تخم کرفس انیسون رومی از هر یک سه درم تخم خیارین نیم کوفته تخم
حریره نیم کوفته از هر یک پنج مثقال پوست بیخ کرفس پوست بیخ زرنباد افتیمون از هر یک هفت درم اجزا را سوای
افتیمون در سرکه و آب یک شب بخیسانند و افتیمون را در کتان بسته اول اجزا را بجوشانند و در آخر افتیمون را در آن
اندازند و فرود آورده دائم کیسهٔ افتیمون را بمالند مالیدنی قوی و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده
نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی تا ده درم * سکنجبین افتیمونی دیگر بنسخهٔ میر محمد مومن
حکیم نافع از برای جمیع امراض سوداوی و مسکه در مزاج حرارت باشد مستعمل با ماء الجبن * صفت آن افتیمون اقریطی
بسفایج فستقی تخم کاسنی از هر یک هفت مثقال تخم کرفس بیخ بادیان بیخ کاسنی از هر یک دو مثقال تخم خیارین
نیم کوفته پنج مثقال ادویه را سوای افتیمون در بیست و نه مثقال سرکهٔ انگوری و نود مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند
تا نصف رسد افتیمون را در کیسه کتانی بسته در آن اندازند و در جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه افتیمون
را بسیار بمالند تا تمام قوت افتیمون بیرون آید پس کیسه را بیفشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده دو صد و

سه مثقال نبات سفید داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی از چهار مثقال
تا شش مثقال * سکنجبین لیمونی که سکنجبین افتیمونی مستعمل در حمی مستعمل در ماء الجبن و امراض سوداوی حمی
ربع * صنعت آن افتیمون امرطی بسفایج مقشر از هر یک ده درم لسان الثور سه درم بادرنجبویه سه درم حرف سفید ده
درم افتیمون واعلیحده در پارچه کتانی محکم و بسفایج پوست برآمده و حرف هر یک علیحده نیم کوفته در پارچه
کتانی بسته و جمله را سوای افتیمون در ظرف تکصد درم آب و تکصد درم سرکه انگوری جمله داخل کرده بجوشانند تا نصف
رسد افتیمون را در آخر داخل کرده تکجوش دیگر داده فرود آورده دارو که بسته را بدست بمالند و بفشارند و دور کرده پس
تصفیه ادویه را مالند صاف نموده تکمن نبات سفید بقوام آورند * سکنجبین افتیمونی دیگر از سنه مستعمل در حمی
گفته که این سکنجبین نافع اسهال برای سالیخولیا و گاو اسهال کرده بود ماء الجبن مستعمل این سکنجبین * صنعت
آن بهلیله سیاهی افتیمون هلیله سیاه سکر سفید همه را در سرکه انگوری کهنه و آب بجوشانند و از آن سکنجبین سازند
پس از آن سکنجبین ماء الجبن را اگیرند * سکنجبین افتیمونی دیگر نافع از برای امراض سوداوی * صنعت آن
افتیمون امرطی ده مثقال بسفایج مقشر پوست برآمده نیم کوفته اسطوخودوس از هر یک سه درم گاوزبان
گل گاوزبان بادرنجبویه از هر یک ده درم افتیمون را علیحده در پارچه کتانی مهلول السمع بسته باقی ادویه را یک
شبانروز در چهار تکمن سرکه و آب تکمن ... بجوشانند و روز دیگر بجوشانند تا به ثلث رسد بدست بمالند و بفشارند و
بمالانند پس نبات سفید چهار تکمن داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا قریب بقوام رسد پس صره افتیمون را
داخل کرده تکجوش دیگر داده مصل کیسه افتیمون را بدست بمالند و بفشارند و دور کرده ... را در شیشه
کرده نگاهدارند شربتی ده مثقال زدر ... دیگر این سکنجبین ... ماء الجبن سه مثقال داخل است * سکنجبین
افتیمونی دیگر * صنعت آن اسطوخودوس بادیان ... از هر یک بیست مثقال افتیمون امرطی شامی بسفایج
مقشر پوست هلیله زرد از هر یک ده مثقال ادویه را سوای افتیمون نیم کوفته در سرکه انگوری ... درم زردو...
درم آب تکرور و یک شب بجوشانند پس بجوشانند و صافی نموده نبات سفید تکمن سفید داخل کرده بجوشانند
چون قریب بقوام رسد افتیمون را کوبیده در کیسه کتانی کرده سکنجبین را فرود آورده کیسه را بمالند تا قوت
و ثمره آن تمام برآید سکنجبین پس کیسه را گلاب بسته بفشارند و دور کنند و سکنجبین را فرود آورده سرد کرده
در شیشه نگاهدارند و اگر بعد از قوام آوردن کیسه را بسرد و در آن بمالند تا ثمر آن برآید و چون تمام ثمره آن
برآید بفشارند کیسه را دور کرده سکنجبین را نگاهدارند بهتر است * سکنجبین افتیمونی مستعمل در ربع با ماء الجبن
* صنعت آن افتیمون بسفایج مقشر از هر یک ده درم لسان الثور سه درم بادرنجبویه سه درم حرف سفید ده درم
افتیمون را در کیسه کنند و حرف نیم کوفته و بسفایج نیم کوفته را در کیسه دیگر و جمله را در تکصد درم سرکه انگوری
و دو صد درم آب بپزند تا به نصف رسد و کیسه افتیمون را در آن و اگر سکنجبین و فرود آورده دار کیسه افتیمون را
بمالند تا سود پس صافی نموده با تکمن نبات سفید سکنجبین نیک بپزند * سکنجبین افتیمونی مستعمل در ماء الجبن
با ماء الجبن در حمی ربع بعد از فصد البته و در حمی سوداوی بعد از فصد اگر امعاء از تمام باشد و الا پیش
از فصد * صنعت آن افتیمون بسفایج پوست برآمده مرصوص از هر یک ده درم حرف سیاه نیم کوفته یک مثقال هر یک را
علیحده در کیسه کتان کرده یک ... در سرکه انگوری تکمن بجوشانند و روز دیگر تکمن آب داخل کنند
و صره افتیمون را بر آورده همه را با آتش ملایم بجوشانند تا نصف رسد پس صره افتیمون را داخل کرده یک
جوش دیگر دهند از آتش بر گرفته صره ها را بدست بمالند و بفشارند و دور کنند و تکمن شکر داخل کرده

بقوام آورند * سکنجبین افسنتینی مگر که نفعش بیشتر است و نافع است از برای سالخوردگان و دیگر امراض سوداوی
و از برای برص و صرع سوداوی * صنعت آن افسنتین تخم کشوث تخم کاسنی تخم کاسنی اصل السوس از هر یک نه درم
درم برنج سفید ساذج صنعتی از هر یک شش درم زیره سیاه پنج درم گاو زبان نه درم حاشا فاتی جعده کامطوس
از هر یک چهار درم تخم بادرنجبویه تخم کرفس تخم کرنب و رزیانه دو روند چینی سادج هندی تخم سرخ تخم سفید
سنبل الطیب قاقله صغار از هر یک سه درم ادویه را نیم کوفته با سکنجبین و صرع را یک شب روز در سرکه
انگوری که مقدار هفت رطل تیره باشد و روز دیگر پنج رطل دیگر آب را داخل کرده آتش ملایم بجوشانند
حتی مقدار سرکه باقی ماند نیم آتش ملایم بهم زده آن را تکه صاف نمایند و پنج درم مغال شکر سفید در آن حل کرده
بکار رصانی نمایند و آتش نرم به قوام آورند مقدار مستعمل از وی سه درم تا ده درم در دفع عسر طمث گردد
*سکنجبین افسنتینی منقول از تجربیات حکما بر اهیم بن حکیم اشرف حکیم حسین شاه سلیمان * صنعت
آن افسنتین شامی سفایج فستقی بوزیدان فلفل زرد از هر یک ده درم انیسون اسطوخودوس زرآوند تخم بادرنجبویه
از هر یک سه مثقال تخم کوفته یک سیر سرکه انگوری که تیز باشد چهار تکه سر بری باشد بر روی وی کرده
یک شبانه روز خیسانند پس بجوشانند و صاف نموده یک چهار تکه سرکه سفید داخل کرده بقوام آورند
شربتی از یک اوقیه تا سه اوقیه * شراب افسنتین یعنی خمر افسنتینی بسیار نافع از برای سالخوردگان و جمیع
امراض سوداوی * صنعت آن بگیرند افسنتین تکه رطل در خمره کهنه کتان کرده مهر کنند و از چهار رطل عصیر
عنبی داخل کرده در خم کنند و سه ماه بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند تا دو یک رطلی * قرص افسنتین
که آن را مسعود با ماء الاصول از برای استسقاء مولع * صنعت آن افسنتین ادر بطی ده درم برنج سفید سنبل
آن سکنجبین درم آن اجزا را تمام ده قرص نموده هر روز یک قرص را با این ماء الاصول نوشند * صنعت آن ماء
الاصول پوست بیخ کاسنی تخم کوفته بیست درم تخم کاسنی درم تخم کشوث سی درم عناب بیست عدد
سپستان پانزده عدد و درسته دیگر پانزده درم این ادویه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد
پس پالاینده روزی سه بار بنوشند * فصل در بیان مطبوخها که اصل و عمده در آنها افسنتین است * مطبوخ
افسنتین مستعمل در صرع و نسیان سوداوی باید که بوده تا مدت تا اسهال این ادویه * صنعت آن افسنتین
اسطوخودوس سا مرو پوست هلیله کابلی برنج سفید سفایج لسان الثور مقوی بملین ادارج نمیرا و عاریون و تخم
از منی و تخم لاجورد و بعد از ایام نوشیدن این مطبوخ تخود آب گوشت فربه صبوح و میوه نمک ریزه دار حمی
و تنقل با سیار ملعل و خردل رعدا های اوباید که بیاید * مطبوخ افسنتین عاریونی مستعمل از کامل الصناعة
سهل بلغم و سودا است و نافع است از برای صرع و صداع حادث بمشارکت رحلین و بدنی و سبب رباح غلیظه
جهمه باشد که از آن عضو مرتبی به ماغ گردد و موجب نبه شود و صرع بهم رسد و اگر در جستن عساقل تنف
آید صداع حادث شود * صنعت آن پوست هلیله زرد هفت مثقال پوست هلیله کابلی نیم مثقال هلیله سیاه پوست
بلیله آمله سمی از هر یک سه مثقال موردی شعی بیست دانه آلوی بخارا سی ده دانه گل گاوزبان کماشه حسی
عاقب با دراسفرنه اسطوخودوس از هر یک دو درم سفایج فستقی تکدرم و تخم برنج مویز منقی بدرکدرم در نیم
رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کنند و ده مثقال افسنتین ادر بطی در صره بسته داخل کرده دو جوش
دیگر داده فرود آورده افسنتین را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و عاریقون یک مثقال را داخل کرده سه حصه
نمایند و هر روز یک حصه را بنوشند و باید که عاریقون یک مثقال به عسل سرشته باشد و بصف صاحب جنون

و مالیخولیا صبر سقوطری سی مثقال خربق سیاه دو دانگ اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج غلیظ بجای
سورنجان تخم حنظل دو دانگ اضافه نمایند * مطبوخ افتیمون غاریقونی معمول از جامع امین الدوله نوری
از لجۀ کامل الصناعه * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک هفت مثقال هلیله سیاه
مثقال بلیله آمله منقی از هر یک سه مثقال آلوی بخارائی بیست دانه تمر هندی منقی از حب و لیف هفت مثقال
مویز منقی بیست دانه سنامکی چهار مثقال گل سرخ افسنتین رومی گاوزبان و اگر باشد گل آن حرب اسکاعی
بادآورد از هر یک سه مثقال اسطوخودوس کمافیطوس کمادریوس از هر یک دو مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه از هر یک
سه مثقال درونج سادج هندی از هر یک یک مثقال تخم فرنجمشک بادرنجبویه از هر یک یکدرم زرنباد افتیمون
از هر یک یک مثقال بسفایج فستقی دو مثقال خربق سیاه نیم مثقال تربد مجوف سفید از هر یک سه مثقال در سی رطل آب
بجوشانند تا ربع بماند افتیمون هفت مثقال داخل کرده فرود آورند و بعد افتیمون را بمالند تا مطبوخ سرد شود
پس فشار داده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده غاریقون شش مثقال صبر سقوطری از هر یک نیم مثقال نمک نفطی
لاجورد مغسول از هر یک دو دانگ تخم حنظل یک دانگ و شکر سفید هفت مثقال مجموع را کوفته در آن
حل کنند و سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را نیم گرم بنوشند و اگر خواهند اخراج صفرا کند سقمونیای مشوی
دو دانگ نیز داخل نمایند * مطبوخ افتیمون مستعمل در برسام سوداوی از برای اسهال سودا * صفت آن افتیمون
اقریطی شش درم سنامکی ورق گل سرخ از هر یک چهار درم بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس از هر یک سه درم تخم
کاسنی اصل السوس پرسیاوشان از هر یک دو درم آلوی سیاه عناب از هر یک ده دانه گاوزبان شاهتره بادرنجبویه
تخم کشوث از هر یک یک مثقال بدستور معهود مطبوخ ساخته تربد و صافی نموده فلوس خیارشنبر شانزده درم
گلقند آفتابی بیست درم در آن مالیده بالند بی توی و مرتبه دیگر صافی نموده بچکانند در آن روغن بادام شیرین بوزن
دو درم و نیمگرم بنوشند و سزاوار آنست که بنا بر ماندن صاحب این علت را در ایام منضج و مسهل آخر روز جلابی
را گرم از شربت گاوزبان یا شربت بادرنجبویه با گلاب و عرق بید مشک و تخم ریحان و تخم بالنگو با شیره
تخم تخمسک بنما بنوشد در روز مسهل آخر روز جلابی از اسباب معتدل در گلاب و عرق گاوزبان با تخم ریحان
و تخم بالنگو * مطبوخ افتیمون مسهل سودا است و نافع است از برای دوار و سدر سوداوی و خون آشامیده شود بعد از
نضج خام و نیز نافع است از برای مالیخولیا * صفت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه ثمره
کشمش جسل از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست براسیده نیم کوفته سه درم ترنجبین مثقال دو درم در
منقی از حب ده درم آلوی سیاه ده عدد افتیمون یا برده درم افتیمون را در پارچۀ کتانی بسته ادویه را با لک سور
مطبوخ نموده دو آخر افتیمون را در آن انداخته رند و دیگ را فرود آورده کیسه را دائم بمالند تا تمام قوت افتیمون
برآید و چون مطبوخ سرد شود کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صاف نموده صبر سقوطری زرد تکلرم در آن حل
کرده نیم گرم بنوشند * مطبوخ افتیمون فرسی نافع از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا و مالیخولیای مراقی
حادث از حرارت * صفت آن عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه آلوی سیاه هفت دانه تمر هندی منقی
از حب و لیف ده درم گل بنفشه عدد گل نیلوفر سه درم سنامکی پوست هلیله زرد از هر یک شش درم تخم کاسنی
یک مثقال هلیله سیاه ده رسک مغز تخم خطمی سفید از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست براسیده مرضوض
شش درم افتیمون از چهار درم تا هفت درم بدستور معهود طبخ نمایند و بالا بند بر روی ترنجبین خراسانی مال کرده
بعد زر فلوس خیارشنبر پانزده درم و بمالند بالاید و روغن بادام شیرین در روی حسی موده از هر یک یکدرم

داخل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمونی دیگر که زیاده است نفعش از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق
از صفرا * صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی پنجدرم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته
سه درم اسطوخودوس گل بنفشه از هر یک چهار درم افتیمون شش درم پوست هلیله زرد و کابلی بسفایج را در شش رطل آب
بپزند تا یک رطل و نیم بماند پس اسطوخودوس و بنفشه را داخل کرده بار جوش دهند تا یک رطل بماند پس افتیمون
را در کیسهٔ کتانی کرده سر آن را بسته در آن اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه را خوب بمالند تا شیره
و قوت بر آید پس بمالند کیسه را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده از اول شربت تا روز هفتم در یک
درمی صبر سقوطری یک درم نمک هندی نیم درم حجر ارمنی سوده ربع درمی کرفته نیمه جلاب شکری شربت حب
ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند و این مطبوخ را چند مرتبه مستعمل کنند پس از مطبوخ مذکور
است در مجلس ذکریا و گفته که سزاوار آن است که آشامیده شود این مطبوخ و حب بعد از نضج ماده و بعد از
آشامیدن آن سه روز استراحت کرده و در این سه روز مفرحات و مرطبات تناول نمایند و بعد از آن مطبوخ حب استعمال
نمایند و بار سه روز استراحت نموده مفرحات و مرطبات استعمال نمایند و بار مطبوخ و حب را تکرار کنند و همچنین
دستور تا قلع ماده کلی شود * مطبوخ افتیمونی دیگر نافع از برای مالیخولیای حادث از خلط سودای جمعی مایل
به برودت یا حادث از سودای بلغمی * صنعت آن هلیله سیاه ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرموص پنجدرم
سنا مکی هفت درم تربد سفید تراشیده [illegible] چهار درم اسطوخودوس ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده
افتیمون از هر یک ده درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس افتیمون را در کیسهٔ کتانی
کرده در آن اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه را دانه بمالند که قوت و شیره آن بر آید و رها کنند
مطبوخ سرد شود کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را گرم کرده صافی نموده سه ساعت قبل از نوشیدن مطبوخ
حب مذکور در نسخهٔ قبل با آب گرم بخورانند و بعد از سه ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند * مطبوخ افتیمونی
دیگر اسهال سودا کند * صنعت آن هلیله سیاه هلیله زرد از هر یک ده درم شاهتره هفت درم سنا مکی
سه درم افسنتین رومی بسفایج فستقی تربد سفید مقشر مرموص حسک غافث ترکی سیاه شفرم تخم بادرنجبویه
تخم کرفس تخم گاوزبان قنطوریون دقیق از هر یک دو درم حجر ارمنی سیاه مغسول نیم درم مویز منقی
از حب نیست درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ربعی رسد پس داخل کنند در آن افتیمون کوفته
چهار درم و از آتش فرود آورده بمالند و صافی نموده بنوشند از آن دو ثلث رطلی پس اگر قوی شود نیمه را بنوشند
و باید که قبل از آشامیدن مطبوخ بقدر ساعتی حب مزبور در نسخهٔ محمد مومن بن ذکریا را فرو برند با ماده یکدرم
لاجورد مغسول * مطبوخ افتیمونی دیگر که نفع آن از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا زیاده است از سایر
اقسام آن * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک چهار درم بسفایج فستقی سه درم
تربد سفید مقشر مرموص دو درم مویز طائفی استه بیرون آورده سه درم آلوی سیاه تربه فارسی ده دانه افتیمون
از هر یکی یا دو درم بدستور مذکور طبخ نموده صافی نمایند و اول شربت حب مزبور در مطبوخ افتیمون محمد بن ذکریا را فرو برند
و بعد از سه ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای جمیع اقسام مالیخولیا * صنعت آن پوست هلیله کابلی
اسطوخودوس افتیمون از هر یک ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته پنجدرم تربد سفید مقشر از هر چهار
درم مویز طائفی استه بیرون آورده ده درم و در نسخهٔ این مطبوخ سنا مکی هفت درم داخل است بدستور مذکور طبخ
نموده صافی نمایند پس از آشامیدن مطبوخ بسه ساعت حب مزبور در نسخهٔ محمد بن ذکریا را فرو برند و بعد از سه

ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمونی مستعمل در مالیخولیای حادث از احتراق خون تا از احساس خون و نکهه
ماده بود جریان آن خون حیض و خون بواسیر هرگاه آسان شده بود عبارت [illegible] باکحل باید [illegible] تا سلس تا بعد
از فصد صافن اگر سبب احساس طمث را احساس خون بواسیر باشد * صفت آن افتیمون اقریطی ده درم پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی اسطوخودوس منقی از هر یک ده درم بسفایج فستقی سنامکی از هر یک شش درم
اجزا سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد پس افتیمون را در آن اندازند و جوش دیگر داده
فرود آورند و کیسه افتیمون را متصل بمالند تا سرد شود پس بیرون آید چون مطبوخ سرد شود کیسه را بفشارند و دور
کنند و مطبوخ را صاف نموده شکر سفید شیرین کرده بنوشند و گاهی مردار داخل این مطبوخ می‌کنند هرگاه
سودا غلیظ بوده باشد [illegible] بلغمی یکدرم غاریقون سفید دو درم تربد سفید بروغن بادام شیرین
چرب نموده و دو درم صمغ عربی و شکر گرم بنوشند و اگر خواسته باشند اجزای سوداوی را کوبیده بحلاب شکری
حب ساخته اول مرتبه فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمون مسهل نافع از برای
مالیخولیای دموی * صفت آن افتیمون [illegible] پوست هلیله زرد از هر یک چهار درم جوشانیده صاف نموده
بنوشند * مطبوخ افتیمون که اخراج سودا کند نافع است از برای مالیخولیا [illegible] معتدل است از برای [illegible] و جرب
و بهق اسود * صفت آن هلیله سیاه اسطوخودوس مویز طائفی دانه بیرون آورده افتیمون اقریطی از هر یک ده درم
بسفایج فستقی پوست [illegible] سنامکی از هر یک سه درم تربد سفید چهار درم [illegible] اجزای افتیمون
در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد پس افتیمون را انداخته یک جوش دیگر داده فرود آورند و بمالند تا سرد شود
و بیرون آید پس کیسه افتیمون را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را گرم کرده صافی نمایند پس بگیرند غاریقون
سفید دو ثلث درم [illegible] ربع درم [illegible] کوبیده حب ساخته اول مرتبه فرو برند
و بعد از سه ساعت مطبوخ را بنوشند و اگر خوف از غائله [illegible] باشد آن را دور کرده عوض آن لاجورد [illegible]
ارمنی داخل نمایند * مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی مانند جرب و قوبا
و بهق اسود و [illegible] و جذام و آتشک و جنون * صفت آن هلیله سیاه ده درم بسفایج فستقی شش درم سنامکی
اسطوخودوس از هر یک هفت درم ورق گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه از هر یک سه درم افتیمون زرنباد از
هر یک [illegible] درم تربد سفید [illegible] درم [illegible] مویز منقی جوشانیده در آخر افتیمون اقریطی هفت
درم در کیسه کتانی کرده سر آن را بسته در آن اندازند و فرود آورده کیسه افتیمون را [illegible] بمالند تا تمام قوت
آن بیرون آید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بگیرند حجر ارمنی [illegible] غاریقون [illegible]
لاجورد مغسول [illegible] از هر یک دو دانگ و اگر خواسته باشند [illegible]
[illegible] از هر یک دو دانگ اجزا را کوبیده بحلاب شکری حب ساخته پس از مطبوخ یک ساعت فرو برند و بعد
از آن مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر * صفت آن پوست هلیله کابلی نیم کوفته اسطوخودوس
مویز منقی از هر یک چهار درم بسفایج فستقی سه درم تربد سفید [illegible] افتیمون اقریطی چهار
درم [illegible] جوشانیده صاف کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر مسهل سودا و بلغم و صفرای محترق
و نافع است از برای وسواس سوداوی و مالیخولیا و جنون و سایر امراض سوداوی * صفت آن پوست هلیله
زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک هفت درم پوست بلیله آمله منقی از هر یک شش درم [illegible]
منقی [illegible] ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان بادرنجبویه [illegible] اسطوخودوس از هر یک چهار درم بسفایج

قسمي پوست ترابسته نیم کوفته سه درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطلي آب باقي ماند پس
بگیرند ازو نیم پیاله صاف کرده درم و ربع درم کمافیطوس سفید در آن اندازند و فرود آورده کیسه را در او بمالند پس چون جوش برآید
کیسه را فشرده در کنند و مطبوخ را صافي نموده اضافه آب بمالند تکدرم عاریقون منخول و بیاشامند * مطبوخ افتیمون
دیگر اخراج سوداي محترق از بلغم کند و نافع است از براي ماليخولیاي حادث از آن * صفت آن رازیانه افتیمون از هر یک
تکدرم هلیله سیاه پوست هلیله کابلي از هر یک ده درم پوست هلیله آمله یعني از هر یک چهار درم آلوی سیاه بیست
عدد دانه سپستان یعني ازحب و لبف ده درم بسفایج یعني … درم افسنتین رومي برگ غافت
گاوزبان بادرنجبویه … از هر یک چهار درم سنامکي هفت درم ورق گل سرخ شش درم
اسطوخودوس … بسفایج قسمي از هر یک سه درم شاهتره … تکدرم اخراج آنچه کوفتني
است نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند پس بجوشانند تا یک رطل و نیم رسد پس سه درم افتیمون را در کیسه
کتاني کرده سر آن را بسته در مطبوخ اندازند و ثلث جوش داده فرود آورند و آن کیسه را بمالند تا تمام قوت
بمطبوخ بازداده شود … پس کیسه را فشرده در کنند و مطبوخ را صافي نموده عاریقون سفید
… مصطکي … از هر یک دو دانگ … حنظل تکدانگ و نیم کوفته … شکري …
… پس … مطبوخ را شکر سفید … گرم کرده بیاشامند
* مطبوخ افتیمون دیگر مسهل سوداي محترق از صفرا و بلغم و نافع است از براي امراض سودا و بخصوص ماليخولیا
و وسواس سوداوي * صفت آن گاوزبان … گل نیلوفر … بادرنجبویه اسطوخودوس … از هر یک
سه درم بسفایج قسمي اصل السوس پوست بیخ رازیانه از هر یک … درم ورق گل سرخ چهار درم سنامکي هفت درم
پوست هلیله کابلي پوست هلیله زرد هلیله سیاه … از هر یک شش درم … یعني ازحب … از
هر یک سي دانه مجموع را در سي رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بگیرند افتیمون شش درم در کیسه کتاني
کرده سر آن را بسته در مطبوخ اندازند … مطبوخ را فرود آورده کیسه افتیمون را در او بمالند
تا تمام قوت بمطبوخ آید … پس کیسه را فشرده در کنند و مطبوخ را گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر
و ترنجبین و گلقند آفتابي از هر یک … درم صافي نموده بمالند و بالا … روغن بادام شیرین
داخل کرده نیم گرم بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر ماليخولیا و امراض سوداوي را نافع است * صفت آن افتیمون
درکیسه بسته پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلي اسطوخودوس … از هر یک چهار درم بسفایج
قسمي سه درم … تکدانگ سنامکي … مجموع را سواي افتیمون در دو رطل
آب بجوشانند تا دو حصه … پس افتیمون را در آن اندازند … فرود آورند
و صره افتیمون را در آن بمالند تا تمام قوت بمطبوخ بازداده شود پس فشرده در کنند و مطبوخ را صافي نموده
نیم گرم بنوشند * مطبوخ افتیمون … که در باب ماليخولیا ذکر کرده * صفت آن افتیمون
… هلیله کابلي اسطوخودوس … از هر یک ده درم بسفایج قسمي … درم … چهار درم
و گاهي از براي … آب سنامکي هفت درم داخل کرده … مجموع را در … آب بجوشانند
تا نیم من بماند صافي نموده … * مطبوخ افتیمون و افسنتین نافع از براي ماليخولیاي مراقیه
* صفت آن گاوزبان … افتیمون افسنتین رومي از هر یک … روغن
فلوس … [illegible] صافي نموده بمالند … روغن بادام شیرین داخل کرده نیم

گرم بنوشند * مطبوخ افسنتین بنسخهٔ گیلانی اول در نفع از برای مالیخولیای مراقی * صنعت آن پوست هلیله
زرد پوست هلیلهٔ کابلی افسنتین رومی از هر یک ده درم بسفایج فستقی پنج درم آلوی سیاه پانزده عدد تمر هندی
منقی از حب ولیف ده درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد پس بگیرند افتیمون ده درم در
پارچهٔ کتان بسته در آن اندازند و جوشی دیگر داده فرود آورند و صرهٔ افتیمون را بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ
آید پس بفشارند و در کشند و مطبوخ را گرم کرده بر روی فلوس خیار شنبر سوده سقمونیای بریان کرده پانزده
مثقال صافی نموده بمالند خوب و صاف نمایند و دو درم روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون
غاریقونی مستعمل در اسهال سوداء مالیخولیا و حکه که سبب آن سودای محترق در بدن باشد بعد از نضج مادهٔ آن * صنعت
آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک هفت درم مویز
منقی از تخم ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان بادرنجبویه برگ غافث اسطوخودوس از هر یک چهار درم
بسفایج فستقی سه درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم رطل بماند پس بگیرند پانزده درم
افتیمون در پارچه کتانی کرده در آن اندازند و فرود آورده کیسه افتیمون را در آن بمالند تا تمام قوت آن بمطبوخ
درآید پس کیسه را بفشارند در کشند و مطبوخ را گرم نموده بمالند و در آن غاریقون سفید یک درم داخل کرده نیم
گرم بیاشامند * مطبوخ افتیمون که گاهی اسهال اخلاط سوخته کند و نافع است از برای مالیخولیا از سودای محترق
از صفرا و خون * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیله سیاه از هر یک سه درم آلوی سیاه ده دانه عناب پانزده دانه
مویز منقی از تخم دو استار تمر هندی منقی از حب ولیف ده درم شاهتره چهار درم بسفایج فستقی شکسته
افتیمون استار افسنتین رومی سنا مکی از هر یک دو درم بدستور مقرر بجوشانند صاف نموده و بر روی ترنجبین
حل کرده دو استار فلوس خیار شنبر پانزده مثقال ریخته بمالند و صاف نمایند و بعد از آن یک مثقال روغن
بادام شیرین و بیاشامند و اگر اراده شربت اسهال آن باشد باید که قبل از این مطبوخ یک شربت حبی که برا
گرفته باشد از غاریقون سفید یک درم ترید سفید نیم درم ایارج فیقرا از هر یک نیم مثقال کثیرا اندک و در روز بعد
بعد از آن مطبوخ را در سحر نیم گرم بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر مسهل سودای محترق از بلغم است و نیز
مالیخولیای حادث از آن * صنعت آن پوست هلیله کابلی شاهتره مویز منقی از حب بسفایج دستی سنا مکی افتیمون
از هر یک بقدر حاجت جوشانیده صافی نموده شکر سرخ بیست درم در آن حل کرده ترید سفید خراشیده روغن
بادام شیرین چرب نموده غاریقون سفید از هر یک یک درم کوفته در آن پاشیده بنوشند * مطبوخ افتیمون
بنسخهٔ شیخ مظفر الدین شفائی صفرای سوخته و بلغم و سودا را دفع کند و امراض سوداوی را نافع باشد * صنعت آن سنا مکی
هفت درم گل سرخ چهار درم افتیمون در کتان بسته پوست هلیلهٔ زرد هلیله سیاه از هر یک پنج درم بسفایج
دستی اصل السوس وارپانه از هر یک دو درم اسطوخودوس پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بنفشه
نیلوفر از هر یک سه درم مویز سرخ منقی سپستان از هر یک سی دانه در شش رطل آب بجوشانند تا نیمه آید و صاف
کرده گلقند آفتابی ده درم مغز خیار شنبر روغن گاو چرب نموده ترنجبین از هر یک پنج درم در آن حل کرده بنوشند
مطبوخ افتیمون نافع از برای نقرس و مالیخولیاء المراقی و جمیع اقسام جنون و وسواس و جمیع امراض سوداویه خوب
در ایام آن بنوشند سود بعد از صد و این مطبوخ مسهل اخلاط محترقه است * صنعت آن سنا مکی هفت درم
گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی تخم کوفته از هر یک چهار درم گاوزبان بادرنجبویه از هر یک سه درم پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک سه درم پوست بلیله آملهٔ منقی بسفایج فستقی پر ...

بر آید همه را نیم کوفته اسطوخودوس از هر یک سه درم بزر شبت مقشر دو درم اصل السوس دو سه بر آید ه
سه درم تخم کشوث سائیده از هر یک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع افتیمون از هر یک هفت درم مویز منقی
از عجم ده درم مجموع را سوای افتیمون در سی رطل آب بجوشانند تا به ده رطل برسد صافی نموده پس افتیمون در کتان
بسته در آن انداخته و یک جوش دیگر داده فرود آورند و بگذارند تا گرمی آب ماکی شود پس کیسه افتیمون
را نیکو بمالند تا قوت آن بر آید بعد از آن پس آن را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده گرم
کرده بر روی فلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی از هر یک بیست درم ریخته بمالند و بنوشند مسهلی است
بالاتر بگذارند از آن رب یک مثقال روغن بادام شیرین و نیم گرم بیاشامند * مطبوخ افتیمون که مخرج سودا
است و نیکو است از برای مالیخولیا و قوبا و جرب و بهق اسود و سایر امراض سوداویه * صنعت آن هلیله سیاه اسطوخودوس
مویز منقی از عجم افتیمون از هر یک ده درم بسفایج فستقی پنج درم بسفایج مقشر بزر شبت چهار درم مجموع را سوای
افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس صافی نموده بجوشانند در آن افتیمون را و یک شب بگذارند
و روز دیگر صبح بمالند و مرتبه دیگر صافی نموده بنوشند تا به شش ماه و بعد از شرب مسهل دو یک درهم
صبر سقوطری زرد یک درم نمک هندی نیم درم حب ساخته ربع درمی گوشه جلاب شکری بنوشد پس از مطبوخ
سه ساعت فرو برند و بعد از سه ساعت یک رطل مطبوخ را بنوشند و اگر خوف از غایله شربت اسود باشد آن را مطلق
داخل نکنند تا ماء مقام آب خیار شنبر داخل کنند * مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیای سادج او
بدا و شب بیداری * صنعت آن افتیمون چهار مثقال گل گاو زبان گل بنفشه اصل السوس بادرنجبویه عشبه
گل سرخ شاهتره از هر یک دو مثقال مویز منقی بیست دانه ادویه را سوای افتیمون در دو رطل آب بجوشانند تا یک
بماند صافی نموده افتیمون را در کیسه کتان باریکی بسته در آن انداخته و یک شب بگذارند و صبح گرم بمالند
خیار شنبر بمالند و کیسه را بمالند و بفشارند و دور کرده ترنجبین یا شکر هر کدام که باشد نیم ده مثقال داخل
کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر از برای اسهال سودا مستعمل در صداع سوداوی بعد از نضج ماده * صنعت آن
افتیمون بسفایج فستقی اسطوخودوس بادرنجبویه شاهتره از هر یک چهار درم مویز منقی بیست دانه جوشانیده
فلوس خیار شنبر ترنجبین از هر یک ده مثقال در آن داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یک درم بر آن چکانیده
از مرتبه لاجورد مغسول یک دانگ جلاب شکری بوشیده حب ساخته فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بنوشند * مطبوخ
افتیمون قوی النفع از برای اسهال بلغم و سودا مستعمل در صداع حادث از اخلاط غلیظه بلغمیه و سوداویه * صنعت آن
افتیمون هفت درم مویز منقی بیست عدد در یک من آب بجوشانند تا به ثلث رسد صافی نموده چهار درم ایارج ارکاغانیس
و یک درم نمک طعام در آن حل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون حلمی فرموده اند که از امراض شیخ الحکماء و استاد
الاطباء شیخ محمد هادی والد ماجد فقیر است مدتی شربه مسهل و مخرج اخلاط مرکبه محترقه و نافع از برای جمیع
امراض سوداویه مانند مالیخولیا و وسواس و جنون و صرع سوداوی و سرطان‌ها * صنعت آن افتیمون در کتان بسته
سائیده از هر یک هفت درم گاو زبان سائیده بسفایج فستقی دوست بر آید نیم کوفته اسطوخودوس عود الصلیب قنطوریون
دقیق بادرنجبویه گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب بر سیاوشان پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس تخم
کاسنی تخم خیار تخم خرفه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک
دو مثقال عناب سپستان بیست دانه انجیر زرد تازه کوهی بیست تمر کوهی مجموع را سوای افتیمون در شش رطل آب
بجوشانند تا آنقدر که یک و نیم رطل آب بماند صافی نموده صد و افتیمون را در آن بگذارند مطبوخ گرم باشد آن را در آن

بدارند صبح صره را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را نیم گرم نموده فلوس خیار شنبر
از هر یک دوازده مثقال شیرخشت خراسانی گلقند شکری آفتابی از هر یک ده مثقال در آن حل کرده مایه
روغن بادام شیرین یک مثقال بر آن چکانیده بنوشند و اگر خواهند که در اسهال قوی باشد شب وقت خواب
حب لاجورد یک مثقال سوده بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده بمعجون نجاح دو مثقال سرشته
حب ساخته بروز مقرره بقدر با آب گرم فرو برند و صبح مطبوخ را بنوشند و بعد از رفع طبیعت آب با شیبه
شوربا و شب بلبله حلوا باشد * مطبوخ افتیمون که بعد از نضج ماده اسهال بآن نافع است از برای صداع سوداوی
* صفت آن افتیمون اقریطی گاوزبان شاهتره سنائی مکی بادرنجبویه اسطوخودوس هلیله سیاه از هر یک
یک مثقال سائکی چهار مثقال مویز منقی نصف آن افتیمون را در صره کتان بسته نگاهدارند و باقی ادویه را در دو رطل
و نیم آب بجوشانند تا یک ثلث بماند صره افتیمون را در آن انداخته بمالند و فرود آورده مصفا صره را بمالند تا سرد شود
پس صره را فشرده دور کنند و مطبوخ را باز گرم کرده بر روی فلوس خیار شنبر و ترنجبین پاک کرده از هر یک پانزده
مثقال کرده بمالند تا تمام شیره خیار شنبر جدا شود پس صاف کنند و یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده
اول مرتبه لاجورد مغسول دو دانگ جلاب شکری سرشته حب ساخته فرو برند و از عقب آن مطبوخ نیم گرم را بنوشند
* نقوع افتیمون معمول زنهای اطباء مسهل مره سوداست در نهایت قوت بی ضرری که موجب ضعف شود * صفت آن
بگیرند تخم افتیمون ده درم ورد زرد پارچه کتانی بسته در دو یک رطلی شراب انگوری تلخ بجوشانند و صبح
کیسه را بمالند و افشرده دور نمایند و شراب را صافی نموده با هر یکی از شراب نقیعه و شراب ورد مکرر بلا و نیم
وروغن بادام شیرین یک درم بیاشامند و غذا اسفیدباجه شوربای گوشت جوان مرغ باشد و انطاکی از ماحس
نقل کرده که بگیرند یک رطل تخم افتیمون را در سی رطل شراب انگوری بجوشانند و بگذارند تا چهل روز بگذرد
پس هر روز دو یک رطلی از آن بنوشند و این نسخه انطاکی بهتر است * ماء الجبن افتیمونی یک شیر و بعد ماه آنکه
بعضی از اطباء ترکیب خود طلب نموده اند که چون یک هفته هر روز ده درم افتیمون را در نیم رطل شیر بز تازه
دوشیده یک شب بخیسانند و صبح بمالند و بفشارند و صافی نموده با نیم مثقال سکنجبین صادق الحموضه
داخل کرده چون بریده شود در کرباسی اندازند تا تمام آب آن بچکد پس آن را بنوشند جهت دفع خفقان و مالیخولیا
وحکه و امراض سوداوی و نسیم نهایت مفید و مجرب است و بسیار نافع است از برای صداع سوداوی
* فصل در بیان معاجینی که اصل و عمود در آنها افتیمون است * * معجون افتیمون برمکی این معجون از آنکه
از جعفر بن یحیی برمکی تألیف نموده نافع است از برای مالیخولیا و سوداوی و فرح * صفت آن افتیمون اسطوخودوس
از هر یک ده درم ورد زرد پنج درم دیگر افتیمون باریده ده درم است هلیله سیاه هندی نیم درم حجر ارمنی شسته حرمل
گاوزبان شاهتره تخم از هر یک سه درم ترنجبین دو درم بادرنجبویه پوست زرد اترج قرنفل از هر یک سه درم
خربق سیاه اصلی از هر یک یک درم ورد دیگر بجای خربق سیاه و سک اصلی و سک الملک بهمان
وزن است مجموع را کوفته بیخته بعسل مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال * معجون افتیمون رازی نافع
از برای مالیخولیای سوداوی * صفت آن افتیمون ده درم کوفته در سی درم مویز منقی نیم کوفته یکو بند و هر روز
ده درم با آب گرم تناول نمایند * معجون افتیمون سودا و بلغم و فضول رطبه را از بدن و دماغ پاک کند و مالیخولیا
وجنون و وسوسه و نسیان را مفید است * صفت آن افتیمون غاریقون سفید بسفایج فستقی سنائی مکی از هر یک
یک مثقال از هر یک سه درم اسطوخودوس لسان الثور از هر یک سه درم بادرنجبویه برگ کاهلی شیر قرنفل

حجر ارمنی حجر لاجورد از هر یک ده درم تخم شبت سیاه یکدرم سقمونیا را کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی
هفت درم تا ده درم است * فصل در بیان مغلیهائیکه اصل و عمده در آنها افتیمون است * مغلی افتیمون
نافع از برای مالیخولیای مراقیه هرگاه مزاج بسیار گرم باشد * صفت آنکه گاوزبان بادرنجبویه بسفایج رومی
از هر یک ده درم جوشانیده در آخر سه درم افتیمون را در صره کتان بسته در آن اندازند و فرود آورده کیسه را
بمالند و بفشارند و در کنند و مغلی را گرم کرده بر روی فلوس خیار شنبر بیست درم صافی نموده روغن بادام
شیرین یک مثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند * مغلی افتیمون مستعمل در صداع سوداوی از برای نضج ماده
سودا که چند روز صبح بنوشند تا آنکه نضج در قاروره ظاهر شود پس مسهلات مناسبه اسهال سودا نمایند * صفت آن
افتیمون در صره کتان بسته گاوزبان بسفایج فستقی شاهتره اسطوخودوس بادرنجبویه از هر یک ده مثقال مویز
منقی بیست عدد آلوی سیاه بزرگ دانه بیست دانه شب در یک رطل آب بخیسانند و صبح بجوشانند تا ربع راسوای
افتیمون با آب به نصف رسد بر روی افتیمون صافی نموده شب نگذارند و صبح نیم گرم نموده کیسه را نیک بمالند
و بفشارند و در کنند و بعد شکر خراسانی با مرده مثقال در آن حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند و چند روز
در پی مداومت نمایند * افربیون بضم الف و فتح فا و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون
واو و نون آن را افربون و افرفیون و فرفیون و فربیون نیز گویند و برومی افسس … و بیس یای مثناه تحتانیه
و بعربی آکل نفسه و … حافظ النحل و حافظ الاطفال و کروش العمر و بیونانی حالاس و … کوب
نیز گویند و … السود … مغربی افربیون است و آن صمغی است حاکستری رنگ مایل بزردی
با طعم و بوی تند و نبات آن … کاسنی و … از آن برگ آن سفید و نباتش
با بعضها و چهار پال است و … برگس سیاه … و … بلاد …
و سوداوی … بوی … آن اهل آن بلا دارد و در … آن … گوسفند را نال
بسته در طرفی … کرده … بعد از آن … مانند … آن …
آن … بسیاری از آن … جمع می شود … کرده استعمال نمایند
و … آن … رنگ مایل بزردی و … که … نگذارند …
را بگردد و … آن … مانند … باشد … و … آب و روغن …
… باشد و … آن … رنگ … که … شود و … آن
… باشد و … آنکه … صمغ … از … کوره … و … اطبا
و … آن … تا … که … را …
و اول … صمغ … است و آن گرم و خشک است تا اول درجهٔ چهارم و بعضی خشک
در درجهٔ سوم گفته اند … آن … تا … بعد از آن ضعیف میگردد و بعد از ده سال باطل می شود
و … و … باشد و … گوره در آن زیاده است حتی آنکه … که
… است زیاده است … فصول … از اعصاب و با ادویهٔ مناسبه
جهت لقوه و … کرده و … عرق النسا و مفاصل و … سموم و درد … و کمر که از
بلغم باشد … نافع و … آن … آن … و … آنکه …
آن با عسل جهت نزول آب … و … آن … و سعوط آن با آب …

افربیون

جهت میل رطوبت بجانب دماغ و فساد آن از اسهال است بعد از آن و باید که بعد از آن
اسهال ازالهٔ طلای آن دافع گوش باشد و رطوبت بر زخم و تک دیرینه کرده و لدغ هوام دافع سمیت آن و در اسهال
جهت ولیه وجع و اورام صلبه و مفاصل و نار فارسی ازالهٔ آن جهت عکس اقسام مرضان مستعد رحم
آن سبب بلغم جهت ... و ... در ادرار حیض ... و اگر ... در روغن ... نافع است
و ... آن که ... باشد ... در ... جمل و تصفیه ... و ...
بدانکه برای اصحاب مزاج گرم و کسیکه در مزاج او خون غالب باشد ... که به ... مصر
اعضای ... است و مصلح آن ... العروس و ... و ... الطیب و ... و
... باشد ... است و مصلح آن روغن گل و ... و ... آن
... آن ... از ... آن ... در ... و ... در ... است
است ... آن ... آن ... مولف گوید اگر ... افربیون ... از
... کرده اند ... که ... و بعضی گفته اند که افربیون ...
در ... است و اصلی ندارد و زیاده آن باشد ... است و گفته اند که چون افربیون را ...
... آن ... میگردد * امراض الراس * عطش ... افربیون نافع است از برای ...
... آن ... دماغ و ... آن است * کابوس ...
... نافع است از برای کابوس * ... علاج ...
... الا آنکه باید که ... که در ... رطل ... یک ...
افربیون حل کرده باشد ... و ... افربیون و ...
... حل کرده در روغن ... * صرع ... افربیون ... نافع از برای صرع و
... آب گرم ... باشد ... صاحب صرع ... نافع ... الرئیس گفته که افربیون
نافع است از برای صرع ... که در صرع ... است
صعود ریاح ... از اطراف بسوی دماغ ... طلا کرده ... افربیون ... و امثال ... اراده ...
مراد ... موضع صعود ... در حال صرع نافع است ... لازم است که طلا کرد ...
... بالای آن موضع که صعود میکند ... * فالج و استرخا ...
افربیون نافع است از برای فالج ... دماغ ... و ...
و چون بگیرند از افربیون ... و حل کنند با آب ... تا ...
... دماغ ... و میل ... مراد ... پس ... نافع است از برای
فالج ... آن نافع است از برای فالج و استرخا و چون بگیرند از آن ... باشد ...
... صرع ... نافع است از برای استرخای اعضا ... و چون بگیرند از آن ... درمی
وارد ... صاحب ... تا ... نافع است از برای استرخا و ... و ... حرله
صاحب ... گفته اند که چون افربیون را حل کنند در روغن ... آب ... نافع است
از برای فالج و سایر امراض بارده عصب ... افربیون در ... باید که ...
... در ... و ... آن را ... که ... باشد

حلبت افربیون را در روغن و تمریخ بآن نمایند در فالج نافع است آن را بسهات و مرار بسیت اکثار در مروخ آن نکنند
باید که بوده باشد سه درم از آن در بیست روز و مروخ با ضعف ورور بیسی گفته که چون بگیرند از افربیون مثقالی و حل
کنند در روغن قسط یا روغن غار و گرم نموده تدهین بآن نمایند نافع است از برای فالج و استرخا بجهت آنکه مسخن
عصب است و ملطف و محلل بلغم ابو سهل مسیحی گفته که چون بگیرند از افربیون وزن یک اوقیه و نیم ملایه
نموده در یک رطل زیت که در آن موم دو اوقیه گداخته باشد داخل کرده در هاون بکوبند بمالند با چوب مرمر
سرد و مروخ کرده شود جمیع اعراض مشابه نافع از برای فالج و استرخا علی [illegible]* لقوه افربیون نافع است از برای
لقوه آشامیدن آن شیخ الرئیس و رازی گفته اند که سعوط کردن بآن بقدر حبه عدسی محلول بشیر دختر نافع
است از برای لقوه ابن بطلان گفته که چون حل کنند آن را در روغن حبة الخضرا و بمالند بر روی صاحب لقوه
نافع است از راسه ما یا ابدالسی گفته که چون بگیرند از آن ربع درمی و از سکبینج و مثقل السعود و اسی از هر یک بقدر
وزن و برد صاحب لقوه را مثل سکر دلقوه آن برودی* نسخ هرگاه مخلوط کرده شود افربیون را به بعضی از ادهان حاره
مانند روغن قسط و روغن سداب مشابه باشد نافع از برای نسخ بلغمی تمریخ بآن شیخ الرئیس گفته که از جمله مانکه
نصار نافع است از برای نسخ امتلائی ضماد کردن با افربیون است باین طریق که بریزند که نیم یک رطل موم سرخ دو اوقیه
افربیون باره یک اوقیه موم و زیت را در هم گداخته افربیون را سوده بآن مخلوط کرده در هاون بکوبند بمالند
تا یکسان شود و استعمال نمایند و هرگاه بگیرند افربیون و مثل آن از هر یک [illegible] سیر و [illegible] و نصار
نرم نموده مخلوط نمایند در روغن قسط یا روغن سداب یا مرزنجوش بیس نمایند بآن نافع است نسخ رطب امتلائی
را* خدر هرگاه فرا گرفته شود از آن وزن یک [illegible] و مخلوط کرده شود [illegible] درهم زیت کهنه نافع است از برای خدر
تمریخ بآن و چون حل کنند آن را در روغن بادام [illegible] نافع است از برای خدر آشامیدن آن و تمریخ بآن و چون درم آن
را با سی درم روغن [illegible] مروخ نموده سی روز با آن مروخ نمایند نافع است خدر را و [illegible] چون مخلوط نمایند
[illegible] گرم بآن مروخ نمایند نافع است خدر را [illegible] نافع رعشه چون حل کنند آن را بروغن ماء الحمار
با روغن حار دیگر نافع است از برای خدر و تمریخ بآن و آشامیدن آن* رعشه آشامیدن افربیون با ادویه مناسبه
نافع است از برای رعشه بلغمی* دوار و سدر [illegible] بآن بعد از تنقیه نافع است از برای دوار و سدر بلغمی و [illegible] بآن
با روغن مناسبی نافع است از برای دوار حادث از کموس بارد طبری گفته که نوشیدن آن نافع است از برای دوار حادث از
اخلاط بارد * فصل در بیان حبوبیکه اصل و عمود در آنها افربیون است* * حب افربیون اسکندری نافع
از برای فالج و استرخا و لقوه و صرع و رعشه و خدر* صنعت آن شحم حنظل سقمونیای مشوی حجر [illegible] اسود [illegible] از
از هر یک یک جزو افربیون بطرون از هر یک نیم جزو کوفته بیخته با آب کرنب سرشته حب سازند شربتی یک درم
* حب افربیون دیگر لکنت زبان را زایل گرداند چون در زیر زبان نگاهدارند و آب آن را فرو برند* صنعت
آن دار فلفل [illegible] از هر یک یک جزو [illegible] افربیون [illegible] از هر یک نیم جزو بالادر با عسل یا [illegible]
هر کدام که باشد سرشته حبوب سازند* حب افربیون دیگر که درد ضرس را در ساعت ساکن نماید* صنعت آن
افربیون زنجبیل از هر یک چهار درم مصطکی سی درم [illegible] نه درم انیسون زیره کرمانی فلفل سفید دار
فلفل مغز حب القرطم سلیخه سنا از هر یک دو درم کوفته بیخته با آب [illegible] حبوب سازند شربتی دو درم* حب
افربیون دیگر نافع از برای فالج و رعشه و استرخا و لقوه* صنعت آن افربیون مصطکی رومی انیسون از هر یک چهار
درم سقمونیای مشوی غاریقون سفید عصاره الشمس از هر یک [illegible] درم شحم حنظل نه درم صبر سقوطری انیسون

مقل الطیب از هر یک ده درم نمک هندی یک درم و سه درم از فلفل دو درم کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبوب
سازند مرحمی نخود فلفلی شربتی دوازده حب تا سه درم پس از غذا و بعد از غذا تناول خورد و این حب را با آب
گرم فرو برند و گفته شده که سزاوار آنست که بعد از آشامیدن آب نوشیده شود و این بسیار نافع است از برای سوء القنیه
و اخراج مائی اصفر و نافع است از برای وجع ورک و وجع ظهر و نقرس بارد * حب افربیون بالنعت محمد بن زکریا
رازی قلع بلغم خام از اعصاب کند و نافع است از برای فالج * صفت آن افربیون شحم حنظل قنطوریون دقیق
غار بیا الحماریه اجزا مساوی کوفته بروغن بادام سرشته حبوب نموده حب سازند شربتی یک درم
* حب فربیون نافع است از برای رعشه و فالج و برص و هر امراضیکه از بلغم بوده باشد * صفت آن افربیون
سکبینج شحم حنظل مقل ازرق از هر یک نیم مثقال صبر سقوطری دو مثقال اجزا کوفته بیخته
سکبینج و مقل را در آب گندنا حل کرده دواها را با آن سرشته حب سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال بطریق
مرهم * حب افربیون دیگر فالج و استرخا را نافع بود و اخلاط خام که در اعصاب باشد براند * صفت آن
افربیون سکبینج مقل ازرق غاریقون شحم حنظل از هر یک یک درم صبر سقوطری زرد دو درم اجزا کوفته با آب
کرفس سرشته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم با آب نیم گرم * حب افربیون مسهل حبش کشکه شوابه
مسهل مانع بخوردار خوردن آب تا آخر باشد * صفت آن زیبق گوگرد بکار افربیون اجزا مساوی گرفته اول
گوگرد و سیماب را با هم خوب سحق نمایند بعد از آن بکار و افربیون را داخل نموده با هم خوب سحق نمایند که مثل
غبار گردد و قدری آب صمغ داخل آن نموده حبوب نخودی انگه فلفل نخود شربتی نه دانه تا سیر تا کم نحیف
خوب مزاج و ضعیف آنرا آب سرد بالای آن اگر احتیاج شود تا شیان بنوشند و از آب گرم و از هر چیز گرم احتراز
نمایند مگر در صورتیکه خواهند فعل آن کم شود پس آب گرم بخورند که عمل آن برطرف میگردد در هرگاه در عمل
تعویق رود ملعاب بهدانه یا لعاب اسبغول سرد بخورند و اگر تیغ بسیار معلوم شود قدری روغن بادام بنوشند
و اگر سوزشی در نشستگاه زیاده معلوم گردد بروغن گل یا غیر آن مکان مخصوص را چرب نمایند و بعد از ظهر تبرید
آب را خوب سرد کرده که اثر گرمی در آن نمانده باشد بخورند و شام برنج و با آب قلیه کم روغن یا حلاوا بخورند
و پس خوردن حبوب خون ابدال سوزشی دارد باید که حبوب را در جلد انه موبرسمی یا کشمش یا غیر آن پیچیده
فرو برند که حلق نرسد و این حب نافع جمیع امراض مزمنه ردیه مثل عرق النساء و ماء اصفر و برص و بهق و
جذام و قروح خبیثه مانند آتشک و انواع جرب و دوبا و بواسیر و غیر اینها از امراض ردیه خبیثه بشرط آنکه بعد
از منضج و احتیاط و تنقیه بدن نمودن باید که حرارت زیادی این حب بهر کس و هر وقت در هر مرض مفاسد و یا مرور
بیمار داعی شود مرتکب آن نشوند و فرد بدل آن نبرند که دوای عظیم خالی از غایله نیست و بعد از آن تبرید
نمایند و احیانا اگر عمل نکند ضرر عظیم متصور است اصلاح آن شیر داغ و العنه با روغن بادام نمایند
* فصل در بیان ادهانیکه اصل و عمود در اینها افربیون است * * دهن افربیون نافع است از برای صداع بلغمی
بعد از تنقیه خوب بر سر مالند * صفت آن افربیون نیم درم کوهی از هر یک دو مثقال جند بید ستر عاقرقرحا از هر یک
یک مثقال سیر کوفته یک پیاله آب خوری آب بر روی وی کرده بجوشانند تا نصف رسد صافی نموده زیت یا روغن
کنجد مثقال داخل کرده جوشانند تا آب رفته روغن بماند در شیشه نگاه دارند * دهن افربیون
دیگر مستعمل در صداع بلغمی و سکته ماده متمکن شده باشد در سر و گردن باشد مومی * صفت آن نیم ...
نصف استره عاقرقرحا از هر یک ده درم نیم کوفته در یک رطل آب یا در شراب کهنه بجوشانند ... با یک رطل

زیت دارو غن کهنه پر سابند ونیم روز ساعتی با آب زود وروغن را صافی نموده هفت درم اذریون سوده
دران اصل کرده در ظرف سنگی به شیشه نمایند تا نیکو مخلوط شود . پس شیشه نگاه دارند در وقت حاجت در سر
نمایند دهن اذریون به عمل ونیکه بلغمی استرخا وفالج وجمیع امراض بارده دماغی وعصبی اذری از
نسخهای نقل معقول است مستعمل نرجس * صنعت آن شاخ تازه نیکو بشکند آن را بگیرند وده استار
روغن سوسن اضافه کنند ونیز ملا بر آن مقدار گذارند که تمام آب سوخته شود فقط بلغ عاقرقرحا
سنبل سنبل الطیب هر یک سه درم اذریون جاوشیر بادزهر هر یک یک مثقال درم باشند در روغن گرم ریزند بعد
نمایند تا نیکو مخلوط شود واگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم داخل کنند الا بدل آن روغن ترب داخل
نمایند بر مهرهای پشت وعقب گردن صاحب سکته نمایند * دهن اذریون دیگر نافع از برای خوص بلغمی عصب
* صنعت آن بگیرند روغن یاسمین یک رطل وحل نمایند دران اذریون تازه یک اوقیه واطراف سر علیل را تمر
کنند وان روغن را در سر تر بریده تمر گرم تا بار چند وانان روغن تر کرده بر سر صاحب خوص نگاه دارند
* دهن اذریون تمریخ فقرات واعضای علیله به آن بعد از استفراغ کلی وتنقیهٔ اعصاب از رطوبات بلغمیه وظهور
علامات نضج نافع است از برای فالج واسترخا ولقوه ولیکن شیاید اولا عصو را تمریخ حسی نمایند پس تمریخ
بادهن نمایند * صنعت آن بگیرند زیت رکابی یکرطل موم زرد عمر مستعمل یک اوقیه موم را در زیت نگاه دارند
ودر ظرف ابدا حمه یک اوقیه اذریون تازه سوده دران داخل نمایند وبه شیشه نمایند وبنهند تا یکماه گذرد پس
در شیشه نگاه دارند وعند الحاجت استعمال نمایند ابو جریح گفته که فالجی که بوده باشد جاذب از حرارت آن را
نافع است به هیئت دهن اذریون وباید که تمریخ کرده شود به آن موضع علت را دائم آن ماموید گفته که تمریخ
به آن نافع است از برای استرخای حادث از ضربه وسقطه وسرایین دهن نافع است از برای تشنج بلغمی تمریخ به آن صاحب
منهاج گفته که دهن اذریون نافع است از برای خدر بلغمی تمریخ به آن بعد از اسهال مسهلات بلغم وجون مخلوط
کنند با این دهن اذریون جند بید ستر عاقرقرحا نورن اذریون که مرد ورا نرم ساینده باشند وتمریخ جهت و
سبات اعصاب به آن نمایند دائم نافع است از برای خدر عارض از برودت خواه تنها باشد یا تمریخ به آن نمایند و
صاحب اصلاح المنهاج گفته روفس وابو سهل مسیحی گفته اند که بعد از تنقیه به اسهال حب سطرح وحب
منتن به نشادل صاحب رعشه بلغمی را در آفتاب تا عرق کند پس تمریخ نمایند عضو مرتعش را وشرح عصب
آن را از فقرات به دهن اذریون نافع است مر آن را یعنی هو نیدا * دهن اذریون بالطف نسخ الرئیس رح نافع از برای
جمیع دردها سیکه از سردی باشد حصر صادر دها سکه در عصب باشد واز برای عرق النسا ووجع ظهر ورحل واز برای
فالج ولقوه واسترخا * صنعت آن فسط تلخ ده درم حب سنبل سنبل الطیب رم روبه حسک دوازده درم عاقرقرحا است
درم کندش چهار رم مویز ح سه درم حمله را نیمکو فته در چهار صد درم شراب ریحانی یک روز ویک شب بخیسانند
پس با تش ملایم ده بریدتا کمتر از یک شراب نماید پس از آتش فرود آورده نگاه دارند تا سرد شود ونمایند مالیدنی
ننند وبمالانید وداخل کنند دران نصف وزن آن روغن کهنه تا روغن حجری وباز سایند تا آنکه شراب برود
وروغن بماند پس بارای مرده درم روغن دو درم از افربیون سفید تازه بسایند باجون عمار سودو مخلوط
کنند بروغن وبار دیگر آتش گذارند ریک جوش دیگر دهند از آتش بر دارند ودو شیشه کرده سر آن را بسته نگاه دارند
ودر وقت حاجت بکار برند * دهن اذریون به نسخهٔ دیگر * صنعت آن زیت عمیق یک رطل موم زرد نیمت رم اذریون تازه
ده درم زیت را گرم نموده موم را دران بگدازند وصافی نموده بر موم را اصلاح کرده دران داخل کنند ودر ظرف سنگی

نه سه ماه بمالند یا سکر مخلوط شود و در شیشه نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند* دهن افربیون به نسخهٔ دیگر* صنعت
آن مصطکی ده درم عاقرقرحا شش درم فوتنج سه درم جمله را نیم کوفته در حمله رم شراب بپزند تا ربع بماند
پس حمله رم روغن خیری داخل کرده بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس در آخر دو درم فرفیون سوده
داخل کنند و از آتش فرو گیرند* دهن افربیون دیگر نافع جهت جمیع اوجاع ظهر حادث از ریاح حاده از رطوبات
بلغمیه و بلغم غلیظ و از برای ریاح اربیه و عرق النسا و از سرما رسیده و لقوه و اوجاع مفاصل ریحی و بلغمی* صنعت آن
زو سیه کهنه استعمال در حمره و وجع ظهر ریحی ذکر کرده فلفل سنبل جند بیدستر فرفیون عاقرقرحا
شیطرج حلتیت اجزا مساوی از مجموع ده درم و یک رطل روغن سداب داخل کرده یک هفته در آفتاب
بنهند و هر روز و شبه برهم زنند پس بمالند و هر شبه دیگر ده درم هم این ادویه داخل کرده یک هفته بگذارند
در آفتاب گذارند و هر روز و هر شبه برهم زنند بعد از هفته بمالند و هر شبه بالنک سوده ده درم ادویه را داخل
کنند بعد از هفته بمالند و استعمال نمایند* شیاف افربیون صنعت مثانه و سلس البول ریحی را نافع است و با را
ببرد* صنعت آن مغز بار حمل مقشر مغز حب الصنوبر الکبار حب المحلب مقشر مغز بادام تلخ کرم دانه حب الرشاد
از هر یک دو درم فرفیون جند بیدستر سداب از هر یک سه درم مقل ازرق ده درم مقل را در آب کشند داخل کرده
باقی ادویه را حل احلا نرم کرده زر نموده با آب سرشته شیافها سازند *فصل در بیان ضمادها که اصل و عمده
درانها افربیون است* *ضماد افربیون مستعمل در فالج که اعصاب را نرم کند و این ضماد ارنولس است* صنعت آن
افربیون یک اوقیه عاقرقرحا مرزنجوش مویزج از هر یک یک اوقیه قنطوریون خردل از هر یک دو اوقیه فلفل یک درم
جند بیدستر چهار اوقیه کوفته بیخته روغن حب الغار داخل کرده در هاون نیک بسایند تا نیکو با هم مرهم
شود بر مهرهای پشت و عقب گردن ضماد نمایند* ضماد افربیون دیگر مستعمل در فالج* صنعت آن افربیون
پاره ده درم موم زرد شش درم زیت کهنه نیم من گداخته فرود آورده و هنوز گرم باشد که
فرفیون را داخل کرده در هاون سنگی نیک بسایند با هوا رسد بر مهرهای پشت و عقب گردن ضماد نمایند
* ضماد افربیون مستعمل در نسیم امتلائی* صنعت آن افربیون جند بیدستر صمغ سائله نرم باشد موم زرد ثقل
دهن بزرد روغن سوسن گداخته ادویه را داخل کرده در هاون سنگی نیک بسایند با هم مرهم شود ضماد نمایند
* ضماد افربیون نافع از برای صداع سرمی* صنعت آن افربیون در سرکه کوفته با آب مرزنجوش سرشته بعد از
تراشیدن موی سر ضماد نمایند و اگر با همه زیاد بی حرارت باشد سفیده تخم مرغ و روغن گل سرخ و اندکی
سرکه داخل نمایند* ضماد افربیون به نسخهٔ دیگر* صنعت آن افربیون یک درم جند بیدستر دو درم
مرد و زرانرم باشد زیت کهنه یک اوقیه داخل کرده در هاون نیک بسایند تا نیک شان شود و استعمال
نمایند* طلای افربیون نافع جهت فالج و استرخا* صنعت آن افربیون ده درم عاقرقرحا مرزنجوش مویزج
از هر یک یک درم خردل فلفل سیاه جوز بوا از هر یک کو نیم درم حب الغاریه درم جند بیدستر و نیم درم
مسک خالص نیم درم اجزا را با گلاب بر سنگ طلا نیکو سایند و گرم نموده طلا نمایند اگر بدل روغن بسط داخل
نمایند بهتر گردد اولی* طلای افربیون دیگر که همین صنعت دارد در نسیم امتلائی را نیز مفید است* صنعت آن
افربیون جند بیدستر صمغ سائله سنبل زراوند طویل جند و خطائی اجزا مساوی بسایند نرم انده با گلاب
یا عرق دارچینی گرم نموده طلا نمایند و در شب طلا اگر بعضی ازادمان صبل دهن سوسن یا قسط یا شری و یا امثال
استعمال نمایند بهتر است *فصل در بیان حقنها که اصل و عمده درانها فربیون است* شروطی افربیون

مستعمل در صداع سرد * ضماد آن افربیون ده درم کوفته موم زرد سی درم روغن شبت یکصد درم درهم
گداخته افربیون را داخل کرده ضروطی ترتیب داده بر مالند * ضروطی افربیون دیگر مستعمل در فالج واسترخا
* صفت آن بگیرند روغن قسط یا روغن سوسن یا قیر و گرم نموده بگذارند در آن قدری موم زرد که بگدازد روغن را
بی شعله قلیلا پس در ماون [illegible] قدری افربیون [illegible] را سحق نموده در آن داخل نمایند و بدستور بمالند یا
آشامیدن سود واستعمال نمایند * ضروطی افربیون بولس گفته نافع است از برای فالج واسترخای جانب [illegible]
[illegible] * صفت آن موم زرد یکدرم روغن سوسن روغن نرگس از هر یک سه درم افربیون با زهره مار دو درم موم را در
روغنها بگدازند و مخلوط کنند تا آن افربیون سوده بمالند بر موضع [illegible] * ضروطی افربیون مستعمل در
فالج ولقوه وصداع بارد مزمن * صفت آن افربیون سه درم جند بیدستر یکدرم موم کوفته [illegible] و سه مثقال
موم را [illegible] درم روغن سوسن [illegible] درم روغن قسط [illegible] درم روغن گل گداخته در آن آمیخته بدستور [illegible]
بر پشت [illegible] و بر سر و مهرهای گردن بمالند وازهوا احتیاط نمایند * فصل در بیان معاجینی که اصل و
عمده در آنها افربیون است * معجون افربیون جهت فالج ولقوه واسترخا ورعشه وخدر وصرع بلغمی نافع
* صفت آن افربیون شحم حنظل [illegible] سوری غاریقون تربد سفید صبر سقوطری از هر یک دو درم مصطکی رومی
یکدرم انیسون سنبل الطیب از هر یک سه درم [illegible] مقل از هر یک [illegible] درم دار فلفل یکدرم ادویه کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال
با آب گرم * معجون افربیون مسهل که همان نفع دارد * صفت آن افربیون مصطکی رومی انیسون از هر یک سه
درم غاریقون تربد سفید عصاره افسنتین [illegible] سوری از هر یک سه درم شحم حنظل چهار درم صبر [illegible]
[illegible] سنبل الطیب از هر یک شش درم فلفل دار فلفل از هر یک دو درم مقل ازرق یکدرم ادویه کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب کرده با سه وزن ادویه عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال
* معجون افربیون مسهل دیگر اقوی از دو نسخه قبل * صفت آن افربیون شحم حنظل [illegible] عصاره قثاء
الحمار [illegible] سوری غاریقون تربد سفید [illegible] سنبل الطیب مقل ازرق از هر یک [illegible]
درم صمغ عربی یکدرم [illegible] ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی بقوام معجون سازند شربتی
از یک مثقال تا دو مثقال با آب گرم * معجون افربیون مسهل دیگر نافع جهت رعشه وفالج ولقوه وبرص وهر امراض که از
بلغم ورطوبت باشد * صفت آن افربیون شحم حنظل غاریقون سکبینج مقل ازرق تربد سفید [illegible]
[illegible] سوری از هر یک [illegible] مثقال صبر سقوطری [illegible] صمغ عربی کثیرا سنبل الطیب از هر یک [illegible] درم
صمغ را در آب گرم با [illegible] خیسانند وحل کرده صاف نمایند باقی ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
کرده با سه وزن ادویه عسل مصفی کف گرفته بقوام آورده بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال با آب گرم با آنچه مناسب باشد
* معجون افربیون که نقرس وعرق النسا واوجاع ظهر ومفاصل را نافع است * صفت آن افربیون تربد سفید [illegible]
از هر یک یکدرم مصطکی چهار درم سورنجان سفید شش درم انیسون فلفل دار فلفل [illegible] زنجبیل [illegible]
هر یک یکدرم [illegible] اسطوخودوس چهار درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با عسل بقوام
آورده [illegible] شربتی از یک درم تا سه درم با آب [illegible] نیم گرم * فصل در بیان ادویه طارده
ترکیبیه که از مضرات افربیون [illegible] خواه مفرد و خواه مرکبا * بدانکه از مقدار دو درم تا سه درم آن
کشنده است بعد از سه روز [illegible] احوال طارده واعراض آن درد ولذع معده وامعا وکرب والتهاب [illegible]

مفرط و بعضی را حقن با افراط * بدل آن و تسکین آن خوردن مسکه و روغن گاو تازه بس ماء الشعیر و ماء الجبن
و دوغ بی مسکه با شربت و بنج سود کرده و نشاندن در آب سرد و خوردن آب سرد جرعه جرعه و قی نمودن
و خوردن آب سرد که رطبه بارده باشد آنها را مسحوق و نشاسته و امثال آن کافور و روغن گل و مانند
آنها و شیر با گوشت با گاو تازه و بیضه نیم برشت و زرده آن و اسطبها با نباتات و اسفاناج و نیمبرشت
لعابهای بارد لعیمه نمودن مانند این بدان است * افسنتین بفتح همزه و سکون فاء و کسر سین و سکون نون و کسر تای مثناة
فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بعربی خترب بخای معجمه و تای مثناة فوقانیه و رای مهمله
و بای موحده گویند و بلغت سریانی نوع دشتی افسنتین را دمسه و نوع جبلی افسنتین را ارتل گویند برای مهمله و گفته اند که
ترکی او نوعی از شیاف است گویند که افسنتین را اسمون نامند و آنرا کسوت رومی نیز گویند و افسنتین را نبطی
مصری و سایر رومی نامند و آن اسم یونانی است مانند گیاه سبز که بابونه گاو چشم و نرگس مانند صعتر
و ساقهای آن و ساقش مثل ترشاف و ساقش بلند و گلش مانند گل بابونه و اوراق زرد و زرد سفید باشد
با تلخی و قبض و بوی آن با عطریت بعضی شیخ الرئیس گفته که جنس گفته افسنتین چند نوع میباشد خراسانی
و سوسی را آنکه از کوه لگام می آورند و سوسی و طرسوسی و نبطی از اصناف آنرا نیز فرمودند طرسوسی
و سوسی و نبطی و خراسانی و رومی و نبطی با عطریت است و صنف نبطی آن قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت
آن کم و از این جهت مسهل بلغم نیست مگر چند بلغم در معده باشد بعضی حداث در اسهال بلغم ندارد و بعضی
را که برگ مثل برگ زردک و گل آن زرد و اوراق و میوه و در مصر نیز میباشد و بهترین اصناف آنست
و بالجمله دران قوت است قوت اسهال و قبض و جوهر لطیف که باعث اسهال و نفخ است و جوهر
ارضی که سبب قبض و آن نیز از اصناف شیخ است و از این جهت بعضی حکما آنرا شیخ رومی نامند و آنرا
بهترین اصناف آن سوسی و طرسوسی معتدل رنگ با رعب است که چون بشکنند چون آنرا بوی صبر از آن آید و طعم
آن با حرافت و تلخی و قبض باشد گرم در اول و خشک در سوم و بعضی گرم در اول و خشک در دوم و نیز گفته اند
و این اصح است مفتح و ملطف و مسهل و با قبض و تلخ و حفظ آن قوی و زیاده از تلخی آن مسهل صفرا و اصفر
اخلاط معده و مسهل صفرا و با معده مسهل و مسهل سودا و دفع سدد و تقویه معده و مقوی دل و
معده و اسهال و جگر و سرد و یرقان و طحال مدر بول و حیض و سدد و درد و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم و مسرور
و مقوی معده محلل ریاح غلیظه و با بادیان جهت درد معده و بکوبند و رنگ رخسار و جهت داء الثعلب و
الحیه و ازاله آثار سبزی رنگ بر چشم و با آن محلل صلابت طحال نیز با ضماد و جهت صداع کهنه و جوشها
تبلی آن چون ضماد کرده سود تب بر چشم و جهت سیاه با مصطکی و صرف خون چشم و ورم آن است و شربت و طبیخ
آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زایل شده باشد عجیب الفعل است و جهت امراض بارده و حمی
عفنی مزمن و بخارات باشد و اوجاع جنبین خاصره و مفاصل و امراض معده و سموم خصوصا شرب و سوی اچها
و بیست صد روزه و احمد در معروی است از اخلاط صفراویه و چون بیاشامند با سماق و انیسون با بادرنج انگلی محلل
مسهل و بسایر اوجاع معده از افسنتین چون بیاشامند جهت زردی و رنگ باشد معتدل از آن مطبوخ آنجه
ربع سعوط اسهال که از رطوبت باشد و چون بیاشامند مدرور آید و از ایل سگ دانه نیز با زاد و درد و در آن جهت
گزیدن عقرب عجیب النفع و با شراب جهت سم سوکران با سرکه جهت قطر با قع است و جهت تولید و بسیاری معده
و اخراج اخلاط حاره که سبب ادویه سمیه که در معده بهم رسیده باشد بسیار مفید و طول نارمی نیز از

بادام تلخ جهت امراض اذن و کری گوش مفید مجرب و شرب آن پیش از شراب جهت دفع خمار و شراب آن دو سه بند در زیر
سرانست و بولسرو بستان مفید و در زخمهٔ آن با عسل مدر حیض و حمول آن با موم جهت سحج الفرج و ضماد آن با انجیر
سری و نطرون مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش و طلای مطبوخ آن در میبختج جهت درد چشم و ورم آن و زرده و
با عسل جهت ریح آثار زخمی تحت نیلی چشم و درد سر که جهت مفاصل حار باشد با موم و روغن گل سرخ جهت
درد پهلو و درد جگر و درد معدهٔ کهنه مجرب و محلل صلابات و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بر اسر و صلابت رحم
و ورم سپرز ضماد آن نافع و اکتحال آن جهت ... معده و عشاوه و اسرحای حفن و گند اسن آن در میان مسامع نافع کرم و
آشامیدن آن با مرکب باعث منع ارضه از کتابیکه بآن مرکب کتابت کرده باشد و طلای آن با زیت بر بدن مانع
مضارب پشه و دود آن جهت گریزانیدن هوام و باید با آب طبخ آن کشند شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام
زعم آن گفته اند که حشیش افسنتین اقوی باد و بدل است از برای معده و تقویت آن و عصارهٔ آن ضعیف آن است جهت
آنکه عصارهٔ آن سبب قوت بخشی که ... نیست و حشیش آن بهتر صاحب شفاء الاسقام گفته که ما بعد
استعمال آن قبل از نضج اخلاط ... زیرا که ضرر آن در این حین بیشتر از نفع آن است به سبب قوت تنقیه آن و افسنتین
مصدع و ضعیف ماغ است و شیخ الرئیس گفته که عصارهٔ آن مصدع است و گمان مترجم آنکه این به سبب مضرت آن
مر معده را است و مصلحش انیسون و ... و شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از ... درم
تا ده درم و اگر شخصی آن را استعمال نماید باید که جهت دفع ... و حبس آن بر روغن بادام چرب نماید و بدل آن
جهت معده نوریس اساروی و نصف آن هلیله زرد و جهت جگر عصارهٔ غافت و جعده و ... بدل آن است
* امراض الراس صداع چون افسنتین را با شیح ارمنی در آب ... باشد و آن آب را استنشاق نمایند خصوص آنکه
قدری انار ... حل کرده باشد نافع است از برای صداع حادث از ... متولد در مقدم سر * سبات آشامیدن
نقیع افسنتین نافع است از برای سبات بلغمی * دوار ... چون در مطبوخ افسنتین صبر سقوطری اضافه نموده
نوشند نافع است دوار ... را که بوده باشد حادث از صفرا و بلغم * مالیخولیا آشامیدن افسنتین با افتیمون
نافع است مالیخولیا را و ... دو اوقیه از آب طبخ افسنتین هر روز نافع است مالیخولیا را ... کند هر روز
ده مثقال از عصارهٔ افسنتین را در آب ... اگر بوده باشد مادهٔ مالیخولیا مایل بسوی صفراوی و اگر بوده
باشد مالیخولیا ... و بوده باشد ... ریاح باردهٔ ... و بوده باشد در آن ورم و لهیب باید ...
آن بوده طبیخ افسنتین یا عصارهٔ افسنتین ... ذکر شد * سکته چون عصارهٔ افسنتین را ...
... نافع است او را * کابوس و صرع و فالج و استرخا آشامیدن طبیخ افسنتین به تنهایی یا با عسل نافع است این
چهار علت را جهت آنکه ... اخلاط ... را از اعصاب و اعضای عصبانیه و استفراغ آنها می‌کند به بول
و بالعرض ... سبب ... اخلاط ... حاصل شده باشد در معده و اصحاب فالج به سبب
شرب ادویهٔ حاده * لقوه آشامیدن افسنتین و غرغرهٔ مطبوخ آن نافع است لقوه را * امراض العین صاحب
حاوی ... گفته اگر ... افسنتین را ... در آب گرم ...
... نافع است آن را ...
... * امراض اذن چون افسنتین
را در آب ... گوش ... نافع است ... عصارهٔ آن در گوش نافع است وجع حادث در آن
... آنکه ... افسنتین مطبوخ در

روغن بادام تلخ چندانکه تمام جوهر آن در روغن آمده باشد با قلیلی زهرهٔ گاو جهت ریاح و صمم و حرارت و رفع کرم
آن است در ساعت * امراض الفم والحلق چون بکوبند افسنتین را با نطرون و عسل مزج نموده از خارج بر حلق طلا
نمایند نافع است ورمی را که عارض شده باشد عضلات داخلهٔ آنرا و همچنین غرغره بمطبوخ آن با عصارهٔ آن
بتنهایی یا با ادویهٔ مناسبه نافع است آنرا * استفراغ طحال آشامیدن مطبوخ آن بتنهائی یا با عسل و ادویهٔ مناسبه
نافع است استسقا را و با انجیر طحال را و ضماد کوبیدهٔ افسنتین و نطرون و [illegible] نافع است استسقا و طحال را
* اعضاء [illegible] گفته که بدین [illegible] افسنتین رافع اعیا است و ضعف آن مانند
ادمان [illegible] است * دستور [illegible] عصارهٔ افسنتین بگیرند افسنتین تر را بکوبند و بفشارند و بگیرند آب آن
را و در آفتاب گذارند تا خشک شود پس برداشته نگاه دارند عصارهٔ آن را استعمال [illegible] آن است و [illegible]
جگر است و جهت تبهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و ادرار بول و حیض و جهت امراض سرد و رطوبت [illegible] و
برانگیختن اشتها و تقویت [illegible] و ازالهٔ کرم و [illegible] باطن نافع است * حب افسنتین بجهت تبهای مرکبه و استسقا و تبهای
مزمنه را سود دارد * صفت آن افسنتین رومی [illegible] زرد مصطکی زعفران [illegible] معمول است
[illegible] آب عنب الثعلب [illegible] بسازند [illegible] خوراک یک مثقال
* [illegible] است * دهن افسنتین بالخاصیت جهت خارش [illegible] مری
مری [illegible] آن [illegible] اعضا [illegible] است * صفت آن افسنتین رومی لادن حب الغار [illegible] کوفته در کیسه
کتانی کرده یک هفته در روغن مورد اندازند و بعد از آن بجوشانند تا [illegible] آن بر آید و بفشارند و نگاه دارند * دهن
افسنتین دیگر بنسخهٔ [illegible] * صفت آن افسنتین رومی لادن حب الغار [illegible] یک جزو
[illegible] کوفته [illegible] کتانی کرده در روغن [illegible] یک هفته در آفتاب بگذارند پس
بمالند که تمام [illegible] آن بر آید و بفشارند و در روغن [illegible] نگاه دارند * دهن افسنتین جهت رفع [illegible]
[illegible] نافع * صفت آن افسنتین اسطوخودوس مرزنجوش از هر یک سه مثقال [illegible]
[illegible] نموده [illegible] روغن [illegible] با آب [illegible] و روغن بماند
[illegible] سه چهار مرتبه [illegible] گرم نموده [illegible] چهار قطره در گوش [illegible] * دهن افسنتین که در
[illegible] که [illegible] طعام [illegible] بکار آید و جگر و جمیع اعضا [illegible]
* صفت آن افسنتین رومی [illegible] در [illegible] کنند و [illegible] در آب نهند [illegible] با آب [illegible] روغن بماند
[illegible] آلوده کرده بفشارند و [illegible] گرم نموده بر [illegible] معده بگذارند * دهن افسنتین معده و جگر و جمیع اعضا
را [illegible] و [illegible] آن [illegible] و درد گوش را [illegible] آن را زائل کند * صفت آن بگیرند افسنتین [illegible]
[illegible] آن اسطوخودوس [illegible] آن مرزنجوش [illegible] کنند [illegible] با روغن بادام تلخ [illegible]
[illegible] که [illegible] بر روی آن کرده در آفتاب گذارند و بعد از [illegible] استعمال نمایند و تا آنکه
در [illegible] آن آب [illegible] با آب [illegible] روغن بماند * دهن افسنتین معده و جگر و جمیع اعضا [illegible]
[illegible] * صفت آن بگیرند افسنتین [illegible] کنند و [illegible] روغن [illegible] با روغن بادام تلخ [illegible] روغن
[illegible] با روغن [illegible] تلخ بر روی آن کنند و [illegible] در آفتاب گذارند و استعمال نمایند * دهن افسنتین [illegible]
نافع از برای [illegible] ظاهر و باطن بدن و [illegible] آن جهت رفع [illegible] و جگر [illegible]
[illegible] و جهت [illegible] معده و رفع احساس [illegible] معده و خوردن آن قبل از [illegible] مانع [illegible]

و همچنین بعد از آن دانگ چهار و نظرون آب . رگوی حصرمن یا زهره گاو جهت کرم و ریاح آب و طلای آن جهت درد چشم و یا مرطلی جهت تقویت معده زرد و آب * صفت آن بگیرند افسنتین پاره و در هر یک رطل آب چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یا ره داخل کنند و جوش دهند و در آفتاب گذارند و بعد از آن استعمال نمایند

* فصل در بیان خواص و منافع شرابهایی است که اصل عمده در آنها افسنتین است *   * شراب افسنتین نافع از برای صرع و مالیخولیا و سودای یابس و صفرا فارسی و به سهای نیز نافع است از برای صرع بمسار که معده شیخ الرئیس گفته که از آن به نافعتر برای صرع شراب افسنتین است که هر صبح یا شام یا شام باشد و ابن سرخ نمری گفته که نافع است آن اسهال آن مضر و عسر راد و اد ام و سهال یا سکنجبین عسلی ابو سهل مسیحی گفته که شراب افسنتین هر گاه یا رو با باس یا یا شد سپاسد نافع از برای صرع در رمستان بیند استعمل گفته که شراب افسنتین نافع است از برای صرع معدی سبب آنکه ستی و معری معده است * صفت آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم برگ سفید سد چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده بشاشد از آن هر روزی درم با یک اوقیه شکر سفید یا سکنجبین عسلی یک اوقیه و گاهی زیاده کرده و بسود بر اجزای این شراب مصطکی رومی اذخر مکی سادج هندی بسر سفوطری از هر یک دو درم عاریقون سفید چهار درم بر حاجت یا سها * شراب افسنتین به نسخهٔ دیگر * صفت آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم برگ سفید عاریقون سفید از هر یک چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را در چهار رطل درم آب بد ریزند تا بنصف رسد صافی نموده بعد از تکصد و بیست درم شکر سفید داخل کرده بد ریزند تا بقوام آید و اگر نگردانید وزن سنبل الطیب را چهار درم سکر دد ا قوی * شراب افسنتین یعنی خمر آن مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و جهت سهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و جهت امراض جگر و سپرز و یرقان و مفتح سده و در انگبین اسها و تقویت معده و ازاله کراز و نفخ باطن و دفع کرم معده و سموم حیوانی مسرو به نافع و مانع و باو جلد ب اعراض آن است * صفعت آن بگیرند بود مثقال افسنتین و در بست هزار مثقال آب انگور داخل کرده چندان بجوشانند که ثلث آب نماند پس در خم کرده سه ماه بگذارند پس صافی کرده استعمال نمایند * شراب افسنتین دیگر یعنی خمر آن * صفت آن بگیرند افسنتین سی مثقال سنبل الطیب سلیخه از هر یک یا زده مثقال بعد کوبیده در ده هزار و بیست مثقال شراب مخلوط کرده در خم کرده سر آن را محکم نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شرابی بسیار نافع است * شراب افسنتین گمان این است که از جالینوس باشد و بعضی را ظن آن است که از دیسقوریدوس است بالجمله این شراب فساد مزاج را سود دارد و معده را قوت دهد و سقوط شهوت طعام را رد و سرور و حساو کند و طحال و فساد مزاج کبد و طحال را نافع و سده ها بگشاید و اسهال بطن کند و صفرا دفع نماید * صفت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس که اصح نسخهای این شراب است بگیرند شراب کهنه چهار قسط عسل منقی یک قسط و در نسخهٔ دیگر دو قسط است پس بگیرند افسنتین رومی نیم درم مصطکی قسط بلخ از هر یک چهار درم اذخر مکی سادج هندی عصارهٔ گل سرخ مسرو ع الاقماع سنبل الطیب صبر زرد سقوطری عاریقون سفید از هر یک درم زعفران یک درم ادویه را کوبیده در پارچهٔ کتانی بسته در شراب و عسل که در تغار لعابدار یا سر سفال حمی کرده باشند اندازند و در پارچه صاف بعد رو در آفتاب گذارند و هر روز حرکت دهند تا خوب رامیا لند و بفشارند پس استعمال نمایند شربتی یک اوقیه با سا نوشند و در نسخهٔ شمس بن حسن نعلمی که در کفایه الطب آورده شراب کهنه شش است هفت رطل وزن عسل منقی سه من است و وزن افسنتین چهار درم و باقی موافق نسخهٔ شیخ الرئیس است و گفته که ادویه

را کوفته در خرقهٔ کتانی بسته بند و با مصطکی و عسل در طنجیر مسی کنند آتش نرم برافروزند و یک هفته در آفتاب
نگاه دارند هر روز دو مرتبه را بمالند تا اینکه اجزاء بلند اراد و به برآید پس در شیشه نگاه دارند و در نسخهٔ مشهور
بین الناس که در حاوی مذکور ذکر کرده عوض مصطکی سنبل و نیز تا شد عسل هر کدام که باشد نیم رطل و
وزن عسل مشتی دو رطل است بنابراین بمراتب نسخهٔ تعلیمی و در نسخهٔ شیخ اسمعیل که در قرابادین ذخیره آورده
عوض مصطکی شراب کهنه شش وزن عسل مصفی بکمی است و بنابر مراتب نسخهٔ تعلیمی است ولیکن گفته که
اول مرتبه شراب و عسل را ممزوج کرده جوشی چند بدهند و کف آن را بگیرند پس در ظرف مسی بارجاجی کرده
صمغ ادویه را در آن انداخته اند بند سر و سر بر سر هر شب بمالند سر شیشه بند او به باید کی باب ششم و نسخه حکیم
معصوم مساوی نسخهٔ شیخ اسمعیل است سوای آنکه وزن افسنتین هفت درم است و نسخهٔ حکیم شفائی که در شرح
موجز قرشی آورده مساوی نسخهٔ تعلیمی است سوای آنکه عوض مصطکی شراب کهنه است بوزن هفت رطل و وزن
عسل مشتی سه رطل و نیم است و وزن افسنتین هفت درم و وزن زعفران یک مثقال و گفته که بهتر آن است که این
شراب در زمستان ساخته شود و هفت روز در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه را جنبانیده بمالند و بفشارند
تا اینکه لخته باشد را بعد از هفته در شیشه نگاه دارند * و شیخ اسمعیل در ذخیره در سوء مزاج
بارد کبد این شراب را این صفت ذکر کرده * صفت آن افسنتین رومی هفت درم قسط تلخ مصطکی رومی از هر یک
چهار درم وزن گل سرخ غاریقون سنبل صبر سقوطری سادج هندی سنبل الطیب از هر یک ده درم زعفران
یک درم و نیم مجموع ادویه را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در ده من عسل مصفی و چهار من شراب انگوری کهنه
که در خم آمیخته باشد اندازند هر روز دو مرتبه کیسه را بمالند و بفشارند بعد از آنکه در آفتاب گذاشته
باشند روز دوم هم کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مرتبهٔ دیگر ادویه را تازه نمایند و در آن افکنند و هفت
روز دیگر در آفتاب گذارند و هر روز کیسه را بمالند و بفشارند و چون روز هفتم شود کیسه را نیکو بمالند و بفشارند
و دور کنند و مرتبه سوم ادویهٔ تازه را بستر در کیسهٔ کتان در آن بند و پستر دو مرتبهٔ پیش بپرورده در آن اندازند
و هفت روز دیگر در آفتاب نهند و هر روز دو مرتبه کیسه را بمالند و بفشارند و در روز آخر که روز بیست و یکم است
کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و شراب را در آبگینه زجاجی نگاه دارند شربتی چهل درم و گفته که این شراب
در سوء مزاج بارد معدی کبدی بعد از استفراغ و در سوء مزاج بارد سادج آب بعد از استفراغ بکار دارند که بادن است
نافع است * شراب افسنتین دیگر که منسوب است بجالینوس معده را از صفرا پاک کند خصوص و منکد باجب
انارج بنوشند و چون صاحب ما لیخولیای مراقی را مسهل کرده و مسهل جو را بنفشه تاسی و هفته دو آن که بسته باشد
باید که بنامامی ارا آوا سینسن نیمه آنکه نسنه معده منکند * صفت آن افسنتین رومی ده درم عصارهٔ
گل سرخ بیست درم در یک من آب به بر بند تا برنج و مدتی بمالند و با یک رطل قند سفید قوام آورند و در نسخه
دیگر منقول از جالینوس مسطور است که بعد از پالودن این مطبوخ را در شیشه کنند و نگاه دارند هر روز
چهل درم آن را با ده درم شراب سفید و یک درم انارج قمرا بنوشند و در نسخهٔ شیخ مظفر الدین سنائی ده درم
مر بند سفید در این شراب داخل است و گفته که با یک من قند سفید قوام آورند * شراب افسنتین منسوب بجالینوس
به نسخهٔ شیخ اسمعیل در ذخیره که در علاج عسر حالص ذکر کرده و گفته که این شراب در این علت بعد از طبور
نضج بکار آید و نیز این شراب معده را از اخلاط پاک کند * صفت آن افسنتین رومی ده درم بر بند سند
بوست برابرند ده درم سنبل الطیب یک درم عصارهٔ گل سرخ نیم درم پسته پس آب برسانند نمک مو نزد

پس بپالایند و صمغ چهل درم آنرا با ده درم شکر سفید بجوشند و بعضی اوقات یکدرم صبر سقوطری در این شراب داخل
نمایند * شراب افسنتین کبیر که شیخ الرئیس رحمه الله در قرابادین قانون ذکر کرده مقوی معده و اعصاب و دماغ
و جگر و معده منقی بدن و مسهل صفرا است * صنعت آن عصاره گل سرخ منزوع الاقماع هفت درم غاریقون سفید
چهار درم صبر زرد سقوطری دو درم مصطکی رومی تخم کرفس اذخر مکی اسارون از هر یک یکدرم بنفشه خشک افسنتین
رومی اصل السوس پوست ترابسته (؟) حاشا از هر یک سه درم بودینه خشک یکدرم و نیم زعفران تخم کرفس پوست بیخ
رازیانه از هر یک دو درم مجموع را نیم کوفته در شراب انگوری یکصد و هفت رطل بجوشانند تا به نصف رسد پس بپالایند
و با یک رطل و نیم عسل مصفی بقوام آرند و فرود آورده بگذارند تا سرد شود و در شیشه نگاهدارند شربتی یک اوقیه تا دو
اوقیه * شراب افسنتین کبیر بنسخه سید اسمعیل که در ذخیره در علاج عسر الطمث ذکر کرده * صنعت آن افسنتین
رومی هفت درم مصطکی رومی اذخر مکی سادج هندی صبر زرد سقوطری سنبل الطیب غاریقون سفید گل سرخ از
هر یک دو درم زعفران نیم درم همه را در ده من آب بپزند تا به نصف رسد پس بپالایند و با یک من شکر سفید یا عسل
مصفی یا ترنجبین خالی از خاشاک و تخم بقوام آورند بعضی در این شراب بودینه خشک و تخم رازیانه و تخم کرفس
از هر یک یکدرم و تخم رازیانه اسارون از هر یک نیم درم داخل نموده اند * صنعت این شراب بنسخه حکیم سید محمد مومن
که در قرابادین تحفة المومنین آورده و گفته که موافق نسخه قدما است افسنتین رومی چهار مثقال غاریقون سفید
مثل آن عصاره گل سرخ هفت مثقال صبر سقوطری زرد تخم کرفس حاشا تخم رازیانه از هر یک دو مثقال مصطکی رومی
انیسون تخم کرفس اذخر مکی اسارون شامی سنبل الطیب سادج هندی از هر یک یک مثقال و نیم بنفشه خشک اصل
السوس از هر یک سه مثقال بودینه خشک زعفران از هر یک یک مثقال و نیم همه را در هشت رطل شراب کهنه بجوشانند
تا به نصف رسد با یک رطل و نیم عسل مصفی بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند روا باشد و بعضی گویند
که اگر عسل حاضر نباشد بجای شراب سرکه ممزوج با آب بجای باده کنند بهتر است و حرمت ندارد و اولی است بقول بعضی
قدما چنانچه ذکر خواهد شد * شراب افسنتین صغیر مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و ضعف کبد
و سوء القنیة باردرا نافع است و این شراب تصفیه خون می کند و مقوی معده است و نافع است از برای جمیع اقسام مالیخولیا
* صنعت آن افسنتین رومی ده مثقال عصاره گل سرخ منزوع الاقماع هفت مثقال تربد سفید چهار مثقال غاریقون
سفید چهار مثقال سنبل الطیب دو مثقال همه را نیم کوفته در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا به نصف رسد پس
یکصد و هفت مثقال شکر سفید صافی بعد از آنکه مطبوخ را صافی نموده باشند داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید و اگر
وزن تربد را هفت مثقال و سنبل الطیب را چهار مثقال و افسنتین را هفت مثقال کنند قوی تر می گردد و گاهی زیاده
کرده می شود بر اجزای این شراب بحسب حاجت مصطکی اذخر مکی سادج هندی صبر سقوطری از هر یک دو مثقال
* شراب افسنتین صغیر بنسخه دیگر * صنعت آن افسنتین رومی ده درم عصاره گل سرخ منزوع الاقماع سی درم
تربد سفید هفت درم سنبل الطیب چهار درم همه را نیم کوفته در سی رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند
صافی نموده با یک رطل قند سفید بقوام آورند * شراب افسنتین این مقوی معده و کبد و آلات غذا و اشتها نافع است
و امراض این اعضا را دفع کند و ریاح تحلیل نماید و جمیع اخلاط بارده را دفع نماید و امراض معده را نفع عظیم دارد
* صنعت آن افسنتین رومی پنجاه درم ورق گل سرخ پنجاه درم سنبل هندی سه درم شراب ریحانی عصاره به شیرین
از هر یک یکصد و پنجاه درم ادویه را نیم کوفته در شراب و عصاره مذکور چهار ساعت بخیسانند پس بجوشانند
و صافی نموده شکر بقدر حاجت داخل کرده شراب روان بپزند * شراب افسنتین بنسخه ابن جزله در منهاج

فساد مزاج و ضعف معده و فساد طحال و صلابت آن را نافع است *صنعت آن مصطکی رومی سنبل الطیب نا دله کمار
دارچینی فلفل عود هندی از هر یک یک درم افسنتین رومی ده درم اجزا نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل رسد صاف نموده با یک رطل قند سفید بقوام آرند* شراب افسنتین به نسخهٔ دیگر ابن جزله *صنعت آن
مثلث باشد زبیب حبه نیم رطل عسل مصفی مه من در ظرف زجاجی با حنطه کرده مصطکی رومی قسط تلخ
افسنتین رومی از هر یک چهار درم اذخر مکی مادح صندلی سنبل الطیب عیسه گل سرخ قصب الذریره غار قرنفل سفید
از هر یک دو درم زعفران یک درم ادویه را نیمکوبیده در کیسه کتانی کرده در شراب و عسل انداخته و سر ظرف را استوار نموده
هفت شبانروز در آفتاب گذارند پس آن کیسه را بمالند و دور کنند و شراب را در شیشه نگاه دارند *شراب افسنتین
مسهل اورا بادین سفانی معده ضعف جگر سرد و طحال را سود دارد و طبع را نرم کند و بادهای زرده را دفع کند *صنعت آن
افسنتین رومی پنجاه درم افسون گل سرخ سلیخه اسارون از هر یک ده درم مصطکی رومی سنبل الطیب از هر یک هفت درم
اجزا را نیمکوفته در دو من آب بجوشانند تا به نصف رسد صاف نموده با یک من و نیم قند سفید بقوام آرند و بعد
از آن مصطکی را نرم صلایه نموده با آن ممزوج کرده نگاه دارند *شراب افسنتین مسهل از خط میرزا معزالدین طبیب
برادر حکیم احمد موسوی ملمی نموده که این شراب معمول من است *صنعت آن افسنتین رومی سنبل الطیب از هر یک
ده درم تربد سفید تر بدعار تقریبا سفید از هر یک چهار درم ورق گل سرخ بیست درم اجزا را یک شبانه روز در چهار
رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده یکصد و بیست درم قند سفید داخل کرده بقوام
آورند پس غاریقون را از پست غربال موئین گذرانیده آورده در آن داخل کرده تیر بزنند تا نیک ممزوج شود در شیشه
نگاه دارند شربتی ده درم *شراب افسنتین دیگر معده را از اخلاط ناسده پاک کند و درد معده و طبع را نرم گرداند و رطوبت
را دور گرداند و قولنج را مفید است *صنعت آن افسنتین رومی پنجاه درم تخم کرفس سه درم سلیخه دو درم انیسون ورق
گل سرخ انارون باسفانی از هر یک ده درم سنبل الطیب هفت درم همه را نیمکوفته در دو من آب بجوشانند آنقدر که
نیم من آب بماند صاف نموده با یک من قند با آتش ملایم بقوام آورند و در آخر هفت درم مصطکی سوده در آن حل کرده
نگاه دارند شربتی از ده درم تا دوازده درم *شراب افسنتین دیگر که شیخ اسمعیل در ذخیره در باب قولنج ذکر کرده
و گفته که این شراب بادها بشکند و قولنج بگشاید و درد ساکن گرداند *صنعت آن افسنتین رومی پنجاه درم
تخم کرفس سی درم سلیخه بیست درم نیمکوفته در دو من آب بجوشانند تا به نصف رسد صاف نموده با یک من قند
سفید بقوام آورند شربتی از ده درم تا دوازده درم *شراب افسنتین دیگر منقول از ذخیره شیخ اسمعیل *صنعت آن
افسنتین رومی پنجاه درم تربد سفید مدبر دو درم و نیم سنبل الطیب یک درم ورق گل سرخ تا بیست درم در سه من
آب بجوشانند تا بثلث رسد صاف نموده هر صبح چهل درم آن را با ده درم شکر سفید و یک درم صمغ عربی بیاشامند
*شراب افسنتین دیگر مسهل صفرا و بلغم است و معده را از اخلاط ناسده و سوء مزاج گرم را زائل گرداند *صنعت
آن افسنتین رومی پنجاه درم ورق گل سرخ هفت درم انبرباریس ده درم آلوی بخارائی آلوی سیاه از هر یک بیست دانه تمر
هندی بیست درم تمر هندی منقی از پوست و لیف و حب ده درم و در نسخهٔ دیگر بیست درم است مجموع را در دو من آب
به جوشانند تا به نصف رسد پس بمالند و با یک من شکر سفید مصفی بقوام آورند و هر صبح سی درم بخورند و در نسخه
دیگر سی و ده درم است با یک درم صمغ عربی زرد و در ابادین قلانسی چنین مسطور است که اجزای این شراب
را بعد از سکر در نیم رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد پس بمالند و نگاه دارند و هر صبح چهار اوقیهٔ آن را با یک درم
صمغ عربی بیاشامند و این شراب مخصوص مصرورین است *شراب افسنتین حکیم مومن گفته که این شراب از

مقوی باه نیست ضعف معده وجگر را که بسبب طبع وحرارت مزاج باشد سود اینست نافع وتپهای صفراوی را
در آخر مفید است * صفت آن افسنتین رومی ده مثقال ورق گل سرخ چهار مثقال تمر هندی سی مثقال از بیخ ولیف
وحب ده مثقال در بیست خراسانی سی مثقال بجوشانند وبمالند وبپالایند وبیاشامند مجموع یک شربت است * شراب
افسنتین بالیف شیخ الرئیس رحمه الله مقوی معده ونافع است از برای ضعف شهوت طعام بسبب سوء مزاج حار
معده حادث شده باشد * صفت آن افسنتین رومی یکصد درم در سه من آب بجوشانند تا نیمی از آن رود پس
بمالند وبپالایند وآنقدر که ضرور باشد از به سرین در حمر گیرند ودر زیر آتش ملایم می سوزی بماند پس
از زیر آتش بیرون آورده بکوبند وبفشارند وصاف نمایند واز آب فشرده صافی نموده آنقدر که اسار در آب
افسنتین بیامیزند ودو اسار عسل سفید مصفی یا بوره اسار شراب ریحانی چند داخل کرده بآتش ملایم
بقوام آورند شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه واین شراب نافع است از برای صداع خماری ودفع خمار می کند اگر
در رومی اراده اشامیدن شراب کند پس از آن خورده شود * شراب افسنتین که در علاج عسر حالص بعد
از ظهور نضج بکار آید ومعده را از اخلاط فاسده پاک کند * صفت آن افسنتین رومی شش درم بزر شبت نیم درم
مرزنجوش دو درم سنبل الطیب یک درم عیسه گل سرخ تازه درم در سه من آب بجوشانند تا یک من برسد پس
صاف نموده مویز منقی معدا از حبه ده درم شکر سفید بجوشانند وبعضی اوقات یک درم صبر سقوطری در یک شربت
داخل می کنند * شراب افسنتین به نسخه دیگر * صفت آن افسنتین رومی هفت درم مصطکی اذخر مکی سادج
هندی سنبل الطیب صبر سقوطری غاریقون گل سرخ از هر یک دو درم زعفران نیم درم مجموع را در ده من آب
بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده با یک من عسل مصفی یا شکر سفید مصفی یا ترنجبین مصفی داخل کرده
بقوام آورند وحکیم معصوم نوشته که ادویه را نیم کوفته در صره بسته در سه من شراب کهنه ویک من انگبین مصفی
بجوشانند ویک درم زعفران در آن داخل کرده در مرتبانه کنند ودر آفتاب نهند از آن صره را مالیده بیفشرند
دور کنند وشراب را در شیشه نگاهدارند شربتی یک اوقیه بوقت حاجت بنوشند ودر نسخه دیگر پوست بیخ
رازیانه پوست بیخ کرفس تودری حب الآس از هر یک یک درم افسنتین زرنباد اسارون از هر یک نیم درم در مطرح
این شراب داخل است واصل این نسخه همان شراب افسنتین کبیر به نسخه شیخ است معمول است که در ذخیره در
علاج عسر حالص ذکر کرده وقبل از این نوشته شد * شراب افسنتین معمول در ضعف اعضای مرای وغیره * صفت
آن افسنتین رومی ده درم گل سرخ بیست درم بزر شبت نیم درم مرزنجوش ترنجبین با دام شیرین چرب نموده
چهار درم سنبل الطیب دو درم در دو من آب چندان بجوشانند که بنصف رسد هر صبح سی درم آن را با مقدار یک
طسوج معین بیامیزند شکر طبرزد سوده بخورند در بعض اوقات بحسب اقتضای وقت مصطکی اذخر سادج هندی
صبر سقوطری از هر یک دو درم غاریقون مس سفید چهار درم اضافه کرده می شود * شراب افسنتین معمول در ضعف
معده بارد رطب * صفت آن افسنتین شش درم گل سرخ بادرد درم بزر سفید مقشر کوفته دو درم سنبل الطیب
ده درم در دو من آب بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نمایند وهر صبح بیست درم آن را گرم کرده با مثقال نعناع
لؤلؤی بنوشند * صفت آن سفوف نعناع لولوی نعناع خشک کهربای تر تاب کرده شد مقوی سنبل نباتی مقوی سعد کوفی
از هر یک سه درم زرناوند مدحرج دورونج از هر یک نیم درم سنبل ترکی تکلانک سنبل الطیب مروارید ناسفته از
هر یک یک درم شکر سفید نیم درم سرشته یک درم نانخواه نیم درم شراب افسنتین مذکور * صفت آن سفوف به نسخه
دیگر نعناع خشک کهربای زرباد سنبل نباتی مقوی از هر یک سه درم زرناوند مدحرج زرشک دورونج از هر یک نیم درم

مروارید ناسفته یکدرم کوفته بیخته سرشته بقدر یکدرم با شراب افسنتین مذکور * شراب افسنتین به نسخهٔ مالنیوس
که با حب انارج حب نافع کرده میشود از صفرا داده میشود * صنعت آن افسنتین رومی سهدرم گل سرخ سه
درم در یک من آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نمایند وبا دو حب انارج بنوشند * صنعت آن انارج صبر اسکندرم تربد
هلیله زرد ده درم کمتر افسنتین انگ کوفته با آب کاسنی تازه حب سازند * صنعت این حب به نسخهٔ دیگر انارج صبر انکدرم
تربد هلیله زرد نسخهٔ گل سرخ ازهر یک پنج درم با آب کاسنی تازه حب سازند * شراب افسنتین وشاهترج که سقراط
جمع در معده وجمیع اعضا را دفع کند * صنعت آن افسنتین رومی سهدرم گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلوی
سیاه بیست عدد - مویز منقی بمرمقدی منقی از حب ولیف وتسرا ازهریک بیست درم در سه من آب بجوشانند تا
بمقدار دویست درم برسد پس صاف نموده وهر صبح چهل درم آنرا با ده درم شکر سفید ویکدرم صبر سقوطری بزرد
بنوشند در نسخهٔ حکیم معصوم گل سرخ هفت درم وافسنتین ده درم وشاهتره یازده درم وباقی اجزا برابر انست
* شراب افسنتین نافع از برای سوء مزاج بارد مادی کبد مستعمل بعد از استفراغ ماده * صنعت آن افسنتین رومی
هفت درم مصطکی ازهریک چهار درم گل سرخ دودرم غاریقون پس سفید صبر سقوطری ساذج هندی
سنبل الطیب ازهریک دودرم زعفران یکدرم وتمر بادرنجبویه عسل مصفی چهار من شراب انگوری زهرآمیخته
ادویه را در کیسه پراحی کرده دران اندازند وهفت روز درآفتاب بنهند وبعد ... ادویه را ... آنرا
بماشد شربتی ازیک درم تا چهار درم * شراب افسنتین دیگر یعنی خمرآب * صنعت آن بگیرند افسنتین رومی سی
مثقال ازهمی سنبل الطیب سلیخه سه کوفته ازهریک سه مثقال در ... شراب ... کرده سرطرف را محکم
نموده بمقدار دو ماه صافی نموده استعمال نمایند * شراب افسنتین دیگر نافع ازبرای ... وصرع ... آنکه
... می کند ومقوی معده است * صنعت آن افسنتین رومی ده درم وزن گل سرخ سی درم ...
درم سنبل الطیب چهار درم در سی رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صافی نموده درصافی آن یک رطل شکر سفید
داخل کرده بقوام آورند شربتی یک ارمه ودر نسخهٔ دیگر غاریقون سفید چهار درم داخل است وگفته که اگر دران
سنبل الطیب را بر چهار درم کنند ... داروی * فصل در بیان ضمادهایی که اصل وعمود آنها افسنتین است
* ضماد افسنتین نافع ازبرای اسهال معدی زمانیکه قوت ماسکه به سبب رطوبتی که واسطه شود ضمان معده و
... ضعیف شده باشد * صنعت آن افسنتین رومی یک اوقیه در شراب قابض ... دیگر
آب برگ مورد درآمیخته آن شراب کنند ولادن ... آن حل نمایند وخرده را با آن درسازند وبه گرم برمعده نهند
* ضماد افسنتین نافع ازبرای ورم کبد درآخر آن * صنعت آن بگیرند افسنتین را وبا اصل آن اکلیل الملک کوفته
... وضماد با آب نمایند * ضماد افسنتین نافع ازبرای دیدان صغار معده * صنعت آن افسنتین
رومی صبر سقوطری ... کوفته بیخته بقطران زهره گاو داخل کرده برمعده ضماد نمایند * ضماد افسنتین
نافع ازبرای اورام صلبهٔ معده * صنعت آن افسنتین رومی سنبل الطیب ازهریک یکدرم وتمر زعفران صبر سقوطری
ازهریک یکدرم کوفته بیخته با آب ... گرم نموده ضماد نمایند * عرق افسنتین بهترین مایعات وجمیع عرقها
است ازبرای استسقا * صنعت آن افسنتین رومی یک من ... با چهار من آب داخل کرده عرق کشند بطریق گلاب
و ... نواله ... آن بنوشند * غرغره افسنتین نافع ازبرای اسهال مراری ...
* صنعت آن افسنتین رومی با آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین سکری ساده داخل کرده غرغره نمایند
* فصل در بیان قرصهاییکه اصل وعمود درآنها افسنتین است * * قرص افسنتین ... ازبرای ...

کند وطحال ومعده وعب غیرخالص تبهای مرکبه کنند* صفت اقراص افسنتین رومی اسارون سامی تخم کرفس مغز
بادام تلخ صبر مصطکی رومی سنبل الطیب از هر یک یک مثقال انیسون دو مثقال صبر سقطری سادج هندی از
هر یک یک مثقال وتمر هندی عصاره غافث یک مثقال کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند ودر سایه خشک نمایند
شربتی یک مثقال* قرص افسنتین منقول از کامل الصناعه ترکیب جیش نافع است برای ضعف جگر* صفت آن
افسنتین رومی انیسون اسارون از هر یک دو مثقال تخم کرفس یک مثقال صبر سقطری عصاره غافث از هر یک یک
مثقال مغز بادام تلخ مقشر مصطکی سنبل الطیب سادج هندی از هر یک دو مثقال وتمر کوفته بیخته اقراص سازند
شربتی یک درم* قرص افسنتین دیگر نافع است برای شخصی که چون طعام خورد بعد از دو ساعت درد در معده او بهم
رسد وبالای کبد وجمیع ترش برساند آرام نیابد این قرص از این الا روی تر باشد* صفت آن افسنتین رومی
ده درم انیسون تخم کرفس از هر یک پنج درم سلیخه پنج درم فلفل مرمکی صافی انیسون از هر یک دو درم وتمر
کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی وزن درمی شربتی یک قرص با شراب بود یا مانند آن* قرص افسنتین منقول
از منهاج ابن جزله نافع است برای تبهای کهنه وتفتیح سدها نافع کثیر سدد وقولنج ومشهی طعام ومفتح سدهای
طحال وماساریقا وکبد ومزیل بردی معده وجگر وعسر البول بدرجه است* صفت آن افسنتین رومی اسارون
انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر اجزا متساوی کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند ودر سایه خشک نمایند
شربتی یک مثقال وگفته که بعضی زیاده نموده اند بر اجزای این قرص مصطکی سنبل الطیب از هر یک نیم جزو* قرص
افسنتین منقول از ذخیره نافع است برای حمی لثه وجمیع حمیات خلطی مزمن ومفتح سدها ومزیل
سردی معده وجگر ومفتح سدهای کبد وطحال وماساریقا است* صفت آن افسنتین رومی اسارون انیسون تخم
کرفس مغز بادام تلخ مقشر سکاعی بادآورد عصاره غافث مصطکی رومی سنبل الطیب اجزا متساوی کوفته بیخته
اقراص سازند شربتی یک مثقال با گلقند آفتابی یا با سکنجبین ساده عسلی ویا سکنجبین بزوری حار یا معتدل
بحسب مزاج بنوشند* قرص افسنتین منقول از قرابادین ذخیره مستعمل امراض معده وجگر ومزمن را مرد
دارد دمها را نافع بود* صفت آن انیسون دو مثقال اسارون افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبل
الطیب از هر یک یک مثقال صبر سقطری سادج هندی از هر یک یک مثقال وتمر عصاره غافث یک مثقال بدستور
اقراص سازند* قرص افسنتین که همین منافع دارد در قوت مزاج بارد مادی کند بعد از استفراغ مستعمل است
ومختصر* صفت آن افسنتین رومی انیسون رازیانه مغز بادام تلخ مقشر اجزا متساوی کوفته بیخته با آب اقراص
سازند شربتی یک مثقال با ماء الاصول یا شراب اصول یا با سکنجبین بزوری یا عسلی بنوشند* قرص
افسنتین بنسخه دیگر حمیات بلغمی وعسر البول وبرودت جگر را نافع باشد وسده طحال وکبد را بگشاید* صفت
آن افسنتین تخم کرفس اسارون مغز بادام تلخ متساوی کوفته بیخته با آب خالص بسرشند واقراص سازند* قرص
افسنتین تب بلغمی وجگر ضعیف را نافع باشد* صفت آن انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل صبر از هر یک چهار
درم عصاره غافث سادج هندی اسارون از هر یک سه درم مصطکی تخم کرفس از هر یک یک درم کوفته بیخته بگلاب
سرشته اقراص سازند شربتی یک درم* قرص افسنتین بنسخه دیگر* صفت آن افسنتین تخم کرفس انیسون
از هر یک پنج درم سلیخه سه درم دو درم حب بلسان مرمکی صافی انیسون از هر یک درمی کوفته بیخته با آب صافی
سرشته اقراص سازند * فصل در بیان مطبوخاتی که اصل وعمده در آنها افسنتین است * * مطبوخ
افسنتین شیخ الرئیس نافع در علاج حب خالص بجهت اسهال ماده بعد از نضج تام* صفت آن افسنتین رومی

مانند دفع هلیله کابلی ازهریک سه درم سوختخم خربزه و مغز تخم خیار بادرنگ سه درم خیار کرمس ازهریک
دو درم بوسفایج ترا شیده هر صوص یک درم مویز منقی بیست دانه سپستان سی دانه انجیر زرد ده دانه
خرسانیده صافی نموده در تکیه درم آب کشمد آشامی با برده درم فلوس خیار شنبر یک استار حل کرده با رصافی
نموده شیر اشک معمولیا موده داحل کرد بنوشند * مطبوخ افتیمون که صفرای سوخته و سودا دفع کند و صفت
آن افتیمون رومی سه درم گل سرخ بیست درم ورد برنجاسف بلگرس درم است سرمستی منقی ازحب ولسان
سرتیمه درم ممه را در چهار صد درم آب بپزند تا ربع بماند پس صافی نموده بعد ازمی درم ترنجبین سی از
خاکشیر سه درم هلیله درم درین مطبوخ داخل کرده صافی نموده بکدرم صبر سقوطری زرد با اپارج صبرا بکدرم
دران داخل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون که شیخ الرئیس ازحالینوس نقل کرده و گفته که اگر بوده باشد
در مالیخولیای مراقیه مراراً رواج دارد و نفع و باشد در سودای ورم واسهال پس باید که پیشتر آب نموده بود
با این مطبوخ و سرگفته که این مطبوخ نافع است از برای ریاح دارد و نافته بلغمیه و سود اوته در معده
وسپرز و طحال بنده استعمال گفته که بسیه معده با این مطبوخ نافع است از برای مالیخولیای سوداوی
و سرگفته که آشامیدن این مطبوخ مرد و معتدل است صاحب مالیخولیای طحالی را خصوص اگر آشامیده شود
اول مرتبه اپارج فیقرا بعد از آن بیاشامند این مطبوخ را * صفت آن را ربانه افتیمون تخم کرفس
اسارون تخم ادخر افتیمون رومی ازهریک جزوی کوبیده در آب و صافی نموده بنوشند بلا رحاجب
* مطبوخ افتیمون دیگر نافع ازبرای مالیخولیا حادث بمشارکت طحال * صفت آن افتیمون رومی افتیمون
افتیمون اسارون حشیش غافث اذخر مکی سنبل الطیب ازهریک سه درم سامریون یکدرم پوست هلیله زرد
و پوست هلیله کابلی ازهریک هفت درم هلیله سیاه ده درم مویز سرخ ده دانه بدرون کرده تمرهندی منقی
ازحب ولسان ازهریک ده درم عناب ده دانه بیا بون مغز طبخ نموده صافی نمایند پس روی مغز فلوس
خیار شنبر منقی ازحب بابرده مثقال و بمالند و بما لایند یک مثقال روغن بادام شیرین بر آن بکار برند
پس نگیرند اپارج فیقرا و غاریقون سفید ازهریک یکدرم و بانکچین حب سازند و هر روز یک حب ازمطبوخ
دو پیاله این مطبوخ را تم کرم بیاشامند * معجون افتیمون جهت درد معده و وجع فواد که ازمواد سوداوی
باشد بسیار نافع است * صفت آن افتیمون تخم کرفس ازهریک نیم مثقال افتیمون رومی هفت مثقال سلیخه
حب بلسان افیون ازهریک دو مثقال و در رسمه دیگر سلیخه ده درم است اد ویه کوبیده بیخته بعسل مغز
معجون سازند * معجون افتیمون دیگر که قریب البعد است بدان * صفت آن افتیمون رومی افتیمون تخم کرفس
سلیخه حب بلسان اجزا را در باعسل مغز در ورق مجموع ادویه را بعسل مغز معجون سازند در رسمه
دیگر امرین سرداخل است * معجون افتیمون درد معده و جگر که ازسردی باشد و استسقا را نافع بود * صفت آن
افتیمون تخم کرفس اسارون افتیمون مغز بادام تلخ اجزا مساوی کوبیده بعسل مغز معجون سازند شربتی
دو درم * اشترغاز بضم اول و سکون ثانی و ضم راء و شین معجمه و فتح رای مهمله و حیم وآن معرب اشترغار است که بعربی
مصر را مندو آن مخصوص بآب شورها است محمود مستوی گفته که اشترخان عصارا بی است که فرا گرفته
باشند از ساقهای آن را با سیر یعنی شورها تکلد کرده باشد درانها آنکه مالند و اسرد و با کوبند و اشرده
آب آن را نگیرند و در آفتاب نگذارند تا غلیظ شود و درین زمان اشترخ عبارت است از آب شورهای حامض که
انگوری که آب و سرکه داخل کرده با طعام خورند یا غوره های درس حوس عرق نعناع و سرکه سفید ساز ناغوره سطر که بعد

داخل کرده با طعام بخورند و بالخاصه ملیّن و مدرّ بول است که در آب حل کرده با طعام بخورند افشره یا سنبل * و از افشره جات
رنه عرق سلطانی است که مقوی معده و محلل ثفل طعام و هاضم گوارنده طعام است * صنعت آن گویند که در نعناع
تخم ... زرد آلو ... بادرنجبویه ... ساذج هندی از حکیم ... الطب بود که از هر یک
پلپل ... زنجبیل ... عود هندی با دارچینی ... کبابه چینی ... از هر یک
مثقال ... انگوری ... داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند ... در هم
شده ... و آب ... داخل کرده با طعام ... * عرق سلطانی دیگر مقوی معده و ارواح
... و مفرح است * صنعت آن ... الطب ... دارچینی ... عود هندی
... مصری ... از هر یک ... مثقال ... انگوری ...
نعناع ... مثقال ... در سرکه ... در دیگ ... تازه
... کرده عرق کشند ... مثقال ... اگر ... سرکه را
دوست کرده ... عرق سلطانی ... انشاء الله تعالی * افعی اسم عربی ...
... افعی را ... و ... الواقف ...
... و ... افعی اسم
... که مستعمل در تریاق فاروق ...
... و ...
... و ...
... آن را
... مجموع کرده ... بعد از قطع ...
... استعمال ...
... و استعمال ...
... که ...
... آن ...
... در آب ...
... گردن
... آن کس
... بسیار ...
... و ...
... آن را
... دفع کرده ...
... ماهی ...
... ماهی ...
... دفع سموم

سرد شود و ثقل وقفه ضعف بصر و درد عصب و لرز و تسبع زیادتی عطش زیر و حفظ حرارت و سرعت نبضهای حرارتی
و هراس و سکوکمند ؛ دفع و فکر و جهت لقوه ورعشه و طول عمر مو براست هرگاه هرسال یك مرتبه تناول نمایند
و بعد بیرون شدن و شروع در رویدن گوشت تازه در بدن باید که اسباب نمایند بر رویدن گوشت و حلل رفتن
نمایند اعضا را مالیدن مراهم و موم روغنهای مناسب و مسکنه تازه و آشامیدن شراب و ما اللحم و لحوم لطیفه
شوند و امثال اینها و ضماد گوشت خام آن جهت رفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها سهام نافع رنجهی
داء المعلم ردا الجمه وخمار بو و ارجاع مرضیه تازه نافع است و اکثار آن مضر اخلاط و مصدع و مطلس سر
تازه دوسنده و آن قراکه است و چون سمیت علت افعی را بر سمانی که از سم مرج از عوارض حفظ کرده و با رای مریض
گرمی برسد نمی آن رسماني نگردد صاحب جان تحت وقع علت بالخاصه معروف دانسته اند و مثل افعی که
چون آن بر کرده باشد در امثال معصف بر او گوشت آن است و هر دو که در جسم خوشامدن گوشت افعی در آن تجمد
باشد در افعال قریب است بعرض افعی * فصل در بیان علامات افعی گزیده و تدارك سم آن * بدانکه
از جمله علامات گزیدن افعی آن است که از آن موضع از لا خون رواب میگردد و بعد از آن چون آن صلابتی معقص
و ورم ازان بر نگ زیتی زنگاری معقص بس بعد از آن تجد براعضا و زوال عقل و ورم اعضا و التهاب احشا و حمی
یابس و عرق سرد و فساد رنگ شده مایل بسمرتی زیادتی نفس و دوار و غشی بس هلاك و اکثر آن است که در همان روز
هلال میشود و اگر مهلت سوم و یا هفتم و اگر از هفتم گذشت احتمال بر است و تدبیر آن بد ستوری است که در
قواعد کلیه مرقوم است و بالجمله نمی بالای آن عضو است سخت و محکم و گذاشتن محجمه بر آن موضع و مکیدن
می در پی بقوت تمام بکند و دفعه بلا شرط و بعد از آن با شرط و مکیدن بدهن سرخوب است بد بس تعمد که سی بری
القوه حوان که روزه نباشد و دندانهای آن کرم برده باشد و علتی در لثه و فم او نباشد دهن خود را با لی میشوید
و روغن بمالد بر لبها و دهان خود بقوت تمام بمکد و آن دهان را ز اخیار سمیت جذب کند ساعت بساعت بیندازد و بعد از
مکیدن محجمه باری بر آن موضع بگذارند و بیرون آوردن خون است بر آن بار وبر روغن کهنه با عسل و سه و سرکه کهنه
و تکرار دی ودو مثال حلتیت با شراب و شرب نمایند ؛ مهره مار و نصف آن بر موضع گزیده ؛ و نیمه مانده حرکوش و غیر آن
که تازه باشد با نوکه نیمه ح کرده یا آب مطبوخ ورق الغار و با شراب اشمد و تسم توحیدو تمع عرطمنیاو ننج کاسه زر زرد
طویل و زراوند مدحرج و کرفس کوهی و فلفل و بعد به سرطان نهری و رنجبیل با شراب نیاب والاعمق است و این
دواد و مرافقی بیاید بربان کمرد اسمه اند * صفعات اسعرب - دوم فلفل مهرم بیم زراوند مدحرج حبه بلمسر
از هر یك یك رم و سیم کوفته تجمد با سفتح سرشته بید زحوری تور بند و حاشد ن فلفل فدری معتدی
و گفته اند مادام که جذب فلفل محسوس نمیگردد سم در بدن باقی است و چون دفع گردد بد محسوس میگردد
و این علامت آن است و امتحان آن خوردن آنکه نمك در آن حل کرده باشد باشد یکرطل نمی حرم آن بر آن
موضع از مجربات است و گذاشتن مرهم معتد از نکسیج و حبه بید سر و حلتیت با کبریت زرد و زریل حمام
و فوسیج و سکنجاسیج احراممااوی کوفته نشیته تازه رفت سرشته بر موضع لمع بگذارند و تجد انشمر و سور ابسد ؛ آن
مانند زفت زرفت و جاوشیر و فه و بیار خصوص بیار عسل و مرگمس کبریت و فرسیج و کبریت و موم بری رخا کسیر خوب احمر
با بول انسان و سرکه انگوری سرشته بر آن موضع و اطراف آن مالیدن نافع است سر آرة افعی رسرب ان د رمسه
مانند بس است در اعراض مسمرل از بوا بر عشی و غشی و کرب و التهاب و عیرها خاتمه در بیس اسا الله تعالی
خواهد آمد و بد آن ان بعد سوره ارل آتمه و مکرری فرمودن با آب گرم و روغن کنجد تازه بمکد

و آنگرم و خوراند بنا دزهر قاتل معدنی و تریاق فاروق اصلی و مثرودیطوس و دواء المسك و ماء اللحم
و کوسانه مرغ خانگی مسك خالص و شیر یا گوسفند و یا گاو تازه دوشیده و مانند اینها را استعمال ادویه
مشترکة النفع در جمیع سموم نافع است * فصل در بیان تریاق الافاعی * بدانکه تریاق بکسر اول
معرب از لغت یونانی که تریا و قاء ممدوده باشد و تریا در لغت یونانی بمعنی نافع است از برای گزیدن جانوران
سمی و قاء در آن لغت بمعنی نافع است از برای ادویهٔ مشروبهٔ سمی پس این هر دو لغت را مرکب کرده معرب ساخته
تخفیف داده تریاق نامیده اند و بعضی آنرا عربی دریاق و درياقه و طریاق به تشدید را نامیده اند و در لغت
سریانی بکسر اول بمعنی [illegible] نیز آمده است و بعضی گفته اند که مرکب و مخفف از تریاق است که تریا بمعنی
سم است مطلقا و قون بمعنی مقاوم آن پس هر دو را مرکب و مخفف کرده اند بمعنی مقاوم سموم و تریاق و درياقه
و طریاقه به تشدید را در سموم نیز گویند و گفته اند که معرب از تریاك فارسی است که عبارت از افیون است و اصطلاح
کرده اند اطبا نام برای مرکبی که قادر بر دفع مضرت داشته باشد که بخاصیت مقاوم سموم و رفع نکایت او کند و حافظ
نماید روح را از فساد و بعض [illegible] حدوث آن سمیت در بدن از گزیدن جانوران باشد و یا از آشامیدن سموم
آشامیدنی سمیه که بخاصیت صورت نوعیه مفسد مزاج و روح حیوانی و قلب و حرارت غریزیه باشد نه ادویهٔ سمیه
که بکیفیت مزاجی این عمل کنند بخلاف ادویه که بسبب کیفیت مزاجیه دوای سمی است به سم و یا از فساد
اخلاط و رطوبات فصول و ارواح بدن باشد بسوی کیفیتی غریبه سمیه بسببی از اسباب و یا از فساد و عفونت هوا باشد
بسوی کیفیتی غریبه سمی که حادث شده از طاعون و سائر امراض و اعراض حادثه از سموم [illegible] اعم از آنکه آن
دوائی که دفع سمیت میکند مفرد باشد یا مرکب و بعض اطبا تریاق را مخصوص داشته اند بمرکباتی که این عمل
کنند و اما مفرداتی که این عمل کنند پس آنرا بادزهر نامند و این وضع ثالث است و بعضی استعمال تریاق را
در هر دوائی کنند که آنرا خاصیت نفعی عظیم سریع قوی باشد اعم از آنکه نفع آن از برای سموم باشد یا غیر
سموم از امراض باطل بدن نمایند و لذا آنکه چون اطلاق کرده شود لفظ تریاق متناول است از تریاق افاعی
را که مرکب و مخترع آن اندروماخس اول است بجهت آنکه هرگاه لفظ عام مطلق مذکور شود منصرف میگردد
بسوی فرد کامل و کاملتر از تریاق افاعی تریاقی نیست که بر تریاقات مرکبی بعضی مثل آن و لهذا آنرا تریاق اکبر
و تریاق کبیر نیز نامند بسبب بزرگی و بسیاری منفعت و خاصیت این مرکب و تریاق فاروق نیز نامند بسبب
آنکه مشابه این مرکب فاروق میان موت و حیات و یا آنکه فاروق است میان سم و طبیعت انسانیه [illegible]
استعمال کرده شود بجهت سموم یا گزیدن جانوران سمی و یا آنکه فاروق است میان صحت تام و مرض قوی
بخاصیت صورت و مناسبت آن را هادی برای آنکه هدایت میکند طبیعت را بسوی صحت و عافیت
نیز نامند برای آنکه [illegible] سموم و امراض [illegible] است و منقذ نیز نامند برای آنکه رهاننده است
از سموم مهلکه و مانند آنها و گاه مناسبت آنرا [illegible] اکبر برای آنکه می رهاند بدن را از آفات عظیمه
و [illegible] حیات و [illegible] صحت [illegible] آنکه [illegible] دفع غائله سم کرد [illegible] و حفظ نمود صحت را صاحب
قاموس گفته که مرکب این تریاق ماغنیس است و تمام کرد آنرا اندروماخس بزیاده کردن لحوم افاعی بر آن و نامید
آنرا تریاق فاروق [illegible] آورده که ترکیب کرده آنرا اندروماخس [illegible] و تکمیل ترکیب آن نمود
اندروماخس ثانی بعد از آنکه [illegible] مولانا احمد [illegible] در تاریخ الحکما [illegible] و ترکیب
تریاق فاروق را [illegible] آن [illegible] العارد گوسفندی [illegible] است که ذکر [illegible]

اینها است آنچه در بند آمدن تریاق فاروق اندروماخس اول را روی نموده و مشخص آنچه در بند آمدن لزوم
اتفاقی اندروماخس ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است ظاهر شده و از کتب مختص اطبا ظاهر و مستور آنست
که تریاق فاروق یعنی را متمام به کس از حکمای کبار که عبارت از اندروماخس اول و بواقلیدس و فلاغورس و
بواقلیس و فوثاغورس و ماریتوس و مغنیس و اندروماخس ثانی و جالینوس اند در مدت هزار و چهار صد و چند
و نه سال با تمام رسید و هر یک ازین حکما غیر از جالینوس در آن شربت تریاقی تا نقصان کرده اند و جالینوس اگرچه
در آن شربت تریاقی و نقصان نکرده است بواسطه آنکه اندروماخس ثانی او را به مرتبه تمام و کمال رسانیده بود اما
اظهار منافع و بعضی فوائد مرتبات آن در هر مرضی و امثال این امور که از جمله مستحسنات بود از او ظاهر شد
لهذا او را هم در اتمام و اکمال آن داخل دانسته اند و مفصل این مجمل آنکه ابتدای تریاق فاروق چنین بود که
اندروماخس به شهر که بافلیموس شهر ملقب است در سن بیست سالگی به سفری مرفت و در اثنای راه به موضعی
رسید که درخت غار در آنجا بسیار بود و بسیار از آن موضع نگذشته بود که نظرش بر بحری افتاد که در میان دیوار گنبد شکسته
نشسته بول میکرد تا که ماری از سوراخ آن دیوار بیرون آمد و انگشت ابهام پای آن شخص را بگزید شخص فی الحال مار را
بضرب سنگ بکشت و متوجه درخت غار شد و لوی حب الغار از آن درخت برگرفت و در دهان انداخت و بخایید
و فرو برد بعد از آن حب الغار را خورده متوجه راه شد اندروماخس از مشاهده این حال متعجب گشته تعاقب نمو
در جهه نمود و از وی پرسید که اینکه ترا مار گزید هیچ آزار به تو نرسید گفت اگر من حب الغار نمیخوردم هلاک
میشدم اما چون آن را خوردم از زهر مار باکی ندارم اندروماخس گفت که این راز از روی چه میگویی و از که آموختی
گفت که مردم همیشه این کار میکنند که حب الغار را کوبیده با عسل معجون میسازند و هرگاه ماری یا عقربی گزند
باید تا در سند ملذواسان از مضرت آن ایمن میشوند چون اندروماخس این حکایت از آن شنید عزم معجون
او را آن بار مشاهده نمود و در مقام تجربه حب الغار شد و آن را در دفع سموم مارهای کوچک و عقارب و سایر هوام نیز
به تمام نافع یافت مگر بعد از مدتی به خاطرش رسید که اگر با این حب الغار چند دوای دیگر که در دفع سموم اینها
را نیز دخلی باشد مزید آن گردد تا معین و مقوی او باشد و ترکیبی ساخته شود بس که در بسی در دفع سموم بیشتر
حوامل بود پس ازین جهت سه دوای دیگر که عبارت از جنطیانا و مر و قسط تلخ باشد با آن ترکیب ساخته آن را
تریاق اربعه نام کرده و تخصیص این سه دوا به سایر از آن بود که جنطیانا بالطبع والوای ادویه است در دفع مضرت لسع
حیات بلکه لسع اکثر هوام و دفع عض کلب کلب بلکه عض جمیع سباع و مر بعضی از ادویه است در دفع مضرت لدغ
عقارب و زنبور و قسط تلخ نافع ترین دواهاست در دفع نهش جمیع هوام سیما افاعی و انواع آن را زود دانند تکه بر مجموع
این مرکب یعنی تریاق اربعه مترتب است مفصل ذکر علل آن مناسب این مقام نیست من اراد الاطلاع علیها
فلیطالع الکتب الکبار الطبیه و بعد از آن تا مدتی مدید این تریاق اربعه شایع و ذایع بود و هیچ تغییر و تبدیل نیافت
تا آنکه اندروماخس در سن هفتاد سالگی وفات یافت بعد از وی نهصد سال در بلاد یونان بواقلیدس اشتهار
یافت و ریاست حکما یافت و بعلتی گرفت و او نیز اجزای تریاق اربعه چهار جزو دیگر که عبارت از فلفل سفید
و دار چینی و سلیخه و زعفران است اضافه نموده که باد و رگرد انند ضرر سموم را از قلب و حمایت کنند آن را
و به تقویت تمامتر شده تا زاد وارد از فضلات نمانند و اصلاح صدر کنند و تعریق و تسویه آورند که سبب سموم
احساس نضررسم کرده شود و شدت وای اول از آن جمله اند و زعفران مفرح و مقوی است و آن را تریاق صغیر
و تریاق ثمانیه ملقب گردانید و بر این تریاق ثمانیه مدتی را آثار تریاق اربعه ظاهر شد و چون بواقلیدس

بعد از آنکه هشتاد و دو سال از عمر ارکلس گذشت داعی حق را اجابت نمود بعد از وی تا ... و هفت سال فلاغورس
طبیب ظاهر شد و صیت فضیلت و دانائی او در بلاد یونان انتشار یافت و سر احیا ... رمان ... گرد
و بذل کرد مطالع را ابرزیت و بعد از ... سال او ... و هفت سال فیثاغورس حکیم پیدا شد و صیت دانائی او در
بلاد انتشار یافت رای او بعد تا ... و ... در زمان ... قرار گرفت که جسد دوای علم ... در ترکیب اضافه
نمود با ... اسالة ... عدا ... طبیعت ... سال ... و اعضا در ... و ... ترکیب ... ظاهر
شد ... ترکیب ... عسل و ... گرسنه را زیاد کرد و بعوض عسل اجزای عصیره را شراب معجون ساخت چه
... عسل با وجود ... و کثرت منافع در لسع افاعی ... هوام نفع تمام دارد و لهذا ... اکثر هوام است
با ... که ... معمول است که اگر ... عسل ... را در خانه ... هوام
... آن خانه ... و اگر باشد ... که ... بواسطه ... که در طبیعت انسان
... عسل ... و ... کردن ... و ... گرسنه با وجود ... است و ...
... در کتب طب مسطور است اگر ... شراب معجون ساخته ... نیش افاعی ... کلب کلب
... آدمی ... شراب ... با وجود ... دوای ادویه ... را ...
... ترکیب ... سموم ... نفع تمام دارد ... ترکیب ... و ...
... و ... فلاغورس حکیم بعد از ... سی و ... سال که از عمرش گذشت در ... سفر
آخرت اختیار فرمود بعد از فوت وی ... ده سال صیت فضیلت و حکمت ... در بلاد یونان ... گشت
و ... حکمای زمان ... و ... ارسطو حکمای آن روزگار ... بود و لهذا ...
... فلاغورس ... حکیم ... آن کرد ... بواسطه ... عسل ... عسل
بواسطه ... مواد ... و اخلاط تمام ... که آن مرکب ... و ...
... و آن ... در ... و ... که ... طعم ... را
... و ... در آن ... و لسع هوام و عض کلب کلب و دفع
... نفع تمام دارد و ... است که ... ادویه را
با شراب معجون ساخته ... که شراب را ... فلاغورس ... بود ... ا
... که شراب ... که ... سالم ... تا ... ارو ... که ... تحلیل
... و موجب ... حکیم عسل را اعاده نمود و ...
عسل ... گرسنه را با شراب ... معجون ساخته ... است کرده آن
را بعد از ... داخل گردانید و چون ... سال از عمر حکیم ... گذشت
او ... داعی حق را اجابت نموده بعد از فوت وی ... سال فوثاغورس طبیب ظاهر شد و آوازهٔ حکمت او در
بلاد یونان انتشار یافت ... اهل علم آن زمان ... گرفت و او بعد از ... و ... تمام در ...
حکمای اربعهٔ ... اصل ... اربعه ... را ... طبیعت ...
بعوض ... داخل ... در سموم هوام و ادویه ... نفع تمام دارد و الآن ...
... و ... اول است ... فوثاغورس طبیب ... هشتاد سالگی ... یافت بعد از وی ... هشتاد سال
دیگر ... حکیم پیدا شد و صیت فضائل و کمالات او در اطراف و اکناف بلاد ... انتشار ... و بعد

اندروماخس بن اندروماخس برای دیگر که عبارت از مثل الطیب و قراسیون و فلفل سیاه و دار فلفل و لفاح آذخر و
مقل ازرق و حرمل و اسطوخودوس و مصطکی است مع با شد بر ترکیب قراطیس اضافه نمود و مجموع ۹۱ وزن مفرده
عقده شد و نام این اسم را آزاد کرده هر چند اگر آن مرد ورا با حرو اعتبار کنند و اگر اجزای درمی را مرتب
علیحده اعتبار نمایند با شراب بسیار خورده شود را عمل بهتر و تکثیر خصوصیات مرکب این ادویه شده
که ماریسوس حکیم اضافه کرده بر واقف اسرار طب مخفی و مستور نیست امید بود و معهذا در کتب ادویه به تسهیل
مسطور است اما مثل الطیب پس سبب آنکه مقوی است و مصطکی است مع جهت آنکه مقوی جمیع آنکه مخرج
همین است و از جو دافع سم و مقوی معده است و اسطوخودوس مقوی دماغ و دافع سم و مقوی دماغ و معده و قلب
است و باقی ادویه بعضی مسهل و بعضی مصلح و نیز آنها را اثری در دفع سمیت و تقویت اعضای رئیسه و حفظ ارواح و
ری است و چون از عمر ماریسوس صد سال گذشت او نیز از حکمای سابق نبوده و بعد از فوت او بقدر نیم سال
نسبت حکمت و کمال و دانایی معمیس جمیع عالم را فرو گرفت و رای دور اندیش او و بعد از اندروماخس در تریاق
ماریسوس در تریاق گرفت که درین امر روحودورس که یکی از حکمای بلده امدوحوروس که جهت دفع سموم
ساحقه و ازالت نفع بیمار نامیده بود تریاق ماریسوس اضافه کند لکن چون دوای درمی بعضی ادویه تریاق
ماریسوس بود معمیس وزن آن ادویه را از درمی کم کرد و اجزا در آن ترکیب نمود وزن آن را افزود تر مقلد
ادویه مذکوره بهمت دو ای دیگر که آب تخم کرفس و کما فیطوس و صمغ سانله و ادسمون و حماما و بارد بن و بلسان
مجروی را با سماویه و شکوفای بابونه و ورد باتس و صمغ البطم و قطرانا لموت و زنجبیل و جعده و اسی و مر و بلسان
و مرد ماتا و جاوشیر و دو و نیاسند اضافه کرد که مجموع ادویه سی و هفت باشد با تریاق اسمل که مرکب از ذخیره
است برای عمل وارسطاطالیس که اتفاقا از بعضی حکمای مشاهیر مثل این حمل که در ضبط وجود آورد
که مبدع این تریاق معمیس است که اورا ما عمرس سمرسیرسد و متمم و مکمل آن اندروماخس و معمیس
در ذیل مسائل حسن بن اسحاق که از ملحقات جواهر زاده ارخمیس بن امرس اعظم است نیز ابداع این تریاق
را به معمیس منسوب داشته بسیار مختص است و بنای آن علم بسیح و بحیص نام است چنانچه ابن ابی صادق
در شرح مسائل حسین تصریح بآن نموده و چون از عمر معمیس نود سال گذشت او نیز سفر آخرت اختیار کرده
بیاران ما بین درس و بعد از و بعد نیم سال اندروماخس ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است در زمان
اسکندر والفرس ظاهر شد و در مدت بسا لکی صیت کمال او عالم را فرو گرفت او بعد از اندروماخس نو نام در تریاق
مذکور چنانچه از کتب معتبره بدر ماخس معلوم میشود که اندروماخس ثانی مدت یازده سال در باب
تمریق در تریاق مذکور همت مستکر میشود تا آنکه بعد از یازده سال دیگر رای سراب قرار گرفت که گوشت
افعی را از اسله تجربه حمل که درین مدت او را در باب گوشت افعی حاصل شده بود چنانچه عنقریب منفصل
مذکور خواهد شد با سی و شه دوای دیگر که عبارت از بسد زمرد و وج و اسفوردیون و طین مختوم و رب السوس
و تخم از زیانه و با شیراه ورق مادح و بندی و صمغ عربی و حب بلسان و روغن بلسان و تخم کرفس و مر دار بعون
مصطکی و مسالیوس که در بیوس و حرف بابلی و دودیه کوهی و حسکیب و موقا مطبله است و تنوبل و عاقرقرحا
و تخم حلبی و تکمیع و افاویه کنند و انمیون زیره و عصاره لحیه التیس و حبة نیل سیرو و قفر الیهود و مطوق ن
دمی است اضافه نایل کرد و مجموع ادویه مفرده معاد مشهود بغیر را در این بلبه که عبارت از درمی اسمل
و درمی اندروحوریوس و درمی افعی است که اندروماخس ثانی آن را اضافه نموده و عمل و چون اندروماخس

تا به نود سالگی رسید؛ چون شد بعد از وصل و نجاة سال جالینوس طاعون دید و او در جمله جوانی است که در زبان
فاروق عربی برنادی و نقصان کند از خوف آنکه مبادا بعد از تصرف در آن آثار تکلف الحال بر آن مترتب است حمل
گردد سزاوار نیست تصرف کرد اما مظهر منافع او جالینوس بود اگرچه قاضی صاعد اندلسی در طبقات الامم اظهار منافع
آن را نسبت باستاد جالینوس الماتوس حکیم میکنند و میگویند که در زمان الماتوس استاد جالینوس در
شهر انطاکیه روم طاعون حادث گشت و چون الماتوس در انطاکیه بود بسی مردم را تریاق فاروق از شر آن
طاعون خلاص نموده هر که پیش از مرض تریاق فاروق خورده بود مطلقاً آسیبی باو راه نیافت و آنها که بعد از
مرض خوردند بعضی خلاص شدند و بعضی چون مرض بر ایشان استیلا یافته بود هلاک شدند و چون جالینوس
در هشتاد و هفت سالگی وفات یافت بعد از وی تا این زمان هیچ احدی را مجال تصرف در تریاق فاروق نبود نماند
دانست که اندروماخس ثانی را در باب ادخال گوشت افعی در تریاق به تجربه حاصل شده بود که از ابتدا
بروی معلوم شد که گوشت افعی در دفع سموم نهایت قوت دارد جماعتی هم دوای دیگر در این باب و همین بود
رسید یکی از آن تجربات ثلاثه آن بود که برادر اندروماخس ثانی مرد سیاح و مسافر بود اتفاقاً روزی در اثنای سفر
و مصاحب جوان در علفه کرد و در پای درختی بخواب رفت ناگاه افعی از سوراخی برآمد؛ دست او را بگزید و او
از هول مرحله تمام بیدار شد؛ دانست که او را افعی گزید؛ غشی و اضطراب عظیم عارض او شد از وجود آن
حالت تشنگی بروی غلبه کرد نگاه کرد دید که نزدیک آن درخت کوزی است که قدری آب صاف در آن جمع شد؛
از شدت تشنگی قدری از آن آب نوشید بعد از خوردن آب قلق و اضطراب او تسکین یافت و حالت اصلی باز
آمد مشاهده کرد که با همه ماری او را نگزیده بود او از آن حال متعجب ماند با خود گفت اکنون آن چه خاصیت
بود که بدین حرکت از دفع زهر این جنس ماری نمود تا بعد خوبی نگریست و آن آب را زهر مرده دید که دو افعی
با هم آویخته در آن آب مرده اند و از شدت گرمای آفتاب مهرا شده اند چون او را اعتبار گشت و این حکایت را
به برادر خود اندروماخس نقل کرد اندروماخس متفطن شد که گوشت افعی معاونت هضم خود میکند و او را از
اعضای رئیسه آدمی دور میسازد دوم از تجربات ثلاثه که اندروماخس را روی نمود آن بود که اندروماخس
از برای جماعتی از مزارع خود هر روز طعامی با یک سبوی شراب میفرستاد که ایشان در کار زراعت باشند و بسیار کار
کنند اتفاقاً روزی چون آن مزارعان طعام خورده متوجه شراب شدند چون سر سبو را گشادند دیدند که افعی در میان
آن شراب افتاده مهرا شده بنابرین ایشان از آن شراب متنفر شده با یکدیگر گفتند که صلاح در آن است که این شراب
را با قدری از طعام از برای این مجذوم مسکین که در بیرون قریه افتاده و مردم او را از قریه خود بیرون کرده اند بفرستیم
تا او از بیم علت ابد خلاص شود پس آن شراب را با پاره طعام پیش صاحب جذام بردند او بعد از تناول طعام
از آن شراب بسیار خورد بعد از ساعتی او را غشی و بیهوشی حاصل شد و چون بهوش آمد دید که تمامی
پوست او از وی جدا شده؛ و آنچه از آن غشی از مسامات او بیرون آمده؛ که گویی آن پوست جسد؛ و از آن مرض بالکلیه
خلاص یافت و چون این خبر باندروماخس رسید؛ دانست که گوشت افعی در استیصال این امراض تاثیر تمام دارد
و تجربه سوم که اندروماخس را روی نموده آن بود که پادشاه آن زمان غلامی داشت که منصب عماری مرصرف
بود از جمیع مردم مناسب و عماری میکرد و بواسطه عماری و اعلام اخبار پیش آن پادشاه کمال قرب بهم رسانیده
بود چون بواسطه غمز و معایب از مردم آزار بسیار میرسید ارکان با یکدیگر بر قتل او متفق شده او را مرهم صائب
ساعیه بردند بعد از دو درم افیون در شراب بار دادند چون ساعتی برو بگذشت آن غلام بیهوش افتاد جماعت همه

حاضران را التماس کرد که او مرده است تا او را با مار تنها بگذارند آن خانه را مقفل ساختند بموجب ملازمت پادشاه مدتها
که او را خبر کنند که غلام در اثنای صحبت تنها شده است و مورد اشارات اصمعی را بعرض پادشاه رسانیده و دیدند
که نگاه بایشان آنجا به منزل دیدند که افعی از باغ برآمد بموجب آن خانه است و چون افعی بآن خانه درآمد
بعد از ساعتی از اندرون آواز غلام برآمد که فریاد میکرد که دروازه را بگشایند که مرا افعی گزید پس ایشان سر دمند
دویدند دروازه بگشادند آن غلام بیرون آمد و هیچ ترسی نداشت و چون این خبر بابقراط رسید دانست
که چون حرارت سم افعی با برودت افیون معاوضت نموده دل او را از تکاپوی ارتکاب داشت و برودت افیون بواسطهٔ
مقاومت سم افعی از سرایت در اعضا مانع آمد القصه ابقراط بعد از مشاهدهٔ این سه امر در مقام تحقیق
و تجربه گوشت افعی شد و بعد از تأمل و تدبر بترتیب پرداخت و سال ازگوشت افعی قرصی که الحال بقرص افعی
اشتهار دارد ساخت بشرایطی که در کتب مسطور است و در این باب می آید انشاء الله تعالی و داخل تریاق فاروق
ساخت و آن ترکیب تا آن روز مرتبهٔ کمال یافت و بوایند از حکماء از بطون روسیه تا اینجا نقل کلام صاحب تاریخ
الحکماء بود با صاحب نفس تواند از کتب دیگر * و بعضی گفته اند که اندروماخس بود نه که مشهور بنا ملینوس
و از اعاظم حکمای قدماست و اول کسی است که تکلم کرد بعلم طب و حکمای دیگر همه متعرف او بودند مثل
افلاطن و ارسطو و غیر آنها و آن ابتدا کرده به ترکیب این تریاق بعد از آن که گذشت بروی شصت سال که معاونت
میکرد و تجربه می آموخت حب الغار و معروف از همه است حب الغار از این وجه حاصل شد که در معبری تبری
که با او بود تیشه های دیواری دول میکرد پس بگزید انگشت ابهام پای او را ماری و آن سرایت نموی در حال
بخورد از حب الغار مقداری پس زوال گردید اندروماخس از این امر که جهت تریاق بود و است که بعد از گزیدن
مار و بعد از حب این درخت خوردی خوابید که تناول و استعمال میکنند این حب را از برای دفع ضرر گزیدن
مار و غیر آن از هوام خود و بعد از آن آن را کوفته با عسل سرشته بمردم میدادند از برای دفع ضرر سموم بمقدار
چهار مثقال پس اندروماخس بمکان خود رجوع کرده اضافه نمود حب الغار را به حنطیانا بسبب نفع آن از برای سموم
و مرضای و مطابق و باقی ماند این مرکب بر همین چهار جزو که تریاق اربعه باشد پس بعد از مدتی مشروع شد باضافه
نمودن بر این چهار جزو تا آنکه دور گرداند ضرر سموم را از قلب و حمایت کند آن را از ضرر سموم و بعضی شدها کنند و از او
قصد آن نمایند اصلاح شد و کمک بقوت آنچه در قلب است از اعضا نمایند و مقابله کند اختلاف انواع سموم را مانند سم
افعی که حار است و سم عقرب که بارد است و محافظت جثه کند از فساد و بعضی چون افیون بود که باشد آن
در جثه میت حفظ میکند آن را از فساد و بعض و همچنین است ... المیس فلفل و آنکه بوده باشد در جوهر دوا
جمع که مقابل ... باشد زرد ما ... دارچینی و آنکه اصلاح کرده شود بعض از آن ادویه بعض دیگر
مانند اسطوخودوس که مضر است بعضی از ... که بطی النفوذ است و مسکه نموده نفع مانند آن را
مانند سلیخه و دوای اکال حار مانند فلفل ... مانند افیون از آنچه معدل چهار جزو اول باشد و با آنچه دفع
ضرر آنها کند مانند ... از برای ... کرد در آن چهار جزو * ... فلفل ... دارچینی
و سلیخه ... و زعفران از برای آنکه دافع سموم اند و تقویت عفونات میکنند و بسبب آنکه زعفران مفرح است
و سموم که بسبب ... نافع است از احتباس ... این جمله را که چهار جزو اول باشد و چهار جزو
که خود بر آن اضافه نموده که مجموع هشت جزو است * تریاق ... که تریاق ... باشد ...
این تریاق ... زمان ... زیاده کرد بر تریاق ... عسل و کرسنه و عسل را ...

گردد لیکن آنکه در شراب عنب انسب است ولیکن محتاج است در زمان استعمال تمر هندی که غذا نیز دانسته باشد
اما عسل پس بسبب آنکه منع ورام میکند بهتر گذاشته در حالتیکه حاجت رسد تا آشامیدن و ضماد کردن بآن
و گرسنه منع است و مشهور بود این تریاق تا زمان اندروماخس طبیب پس زیاده کرد بران عمل را از برای دفع
عقرب و حیات و حفظ و نقیه و دفع سمیت سموم بارده تا آنکه مسمی شد آن را افعی که دفع جمیع سموم میکند و
پیغله کودکی را که حذف عسل کرد بسبب آنکه شراب نیمائی مقل ترکیب است خصوص و نمکه زیاده هر یک
مثال نهایت مثال بران مرکب بگذرد پس گردانید عسل و گرسنه را اغراض و مشهور ماند این مرکب تا زمان
فیثاغورس پس او اختیار نمود جزو اول که مسمی به تریاق صغیر است نمود الا آنکه بدل کرد قسط را بزرنب و
مشهور ماند این مرکب تا آمد زمان ریسوس پس او افزود بران ادویه ده جزو دیگر را مثل اسمع و سنبل
الطیب و [illegible] و دار فلفل و فلفل سیاه و دار فلفل و تفاح اذخر و مقل ازرق و حرمل و اسطوخودوس پس گردید هجده
جز اما مسکطرا مسیع پس بسبب آنکه ادرار مینماید ادرار نوی حتی آنکه اخراج حیض میکند و سنبل الطیب
بسبب آنکه مسیح است و اذخر تا آنکه نافع است از برای سموم تقویت معده میکند و اسطوخودوس تا آنکه دفع
سمیت میکند مقوی عصب است و مشهور ماند این مرکب تا آنکه آمد مغنیس حمصی پس او افزود بران هشت
جزو بعض و در جزو دیگر که مثل ذکر یافت پس گردید اجزای آن جمله جزو با و غرض کذا اغراض او در جزو
را اغراض اصل باید الا آنکه کم کرد از اجزای تریاق نقد زائده در اغراض است از عقاقیر و مشهور یافت بودن آن
برین حال تا آنکه آمد اندروماخس ثانی پس او زیاده کرد بران اغراض افاعی رمی و در دوای دیگر چنانچه
ذکر یافت شد گردید اجزای آن مقاد جزو سوای اغراض و شراب و عسل مقادیر جزو و استمرار یافت میان
مردم از عمر بعید و بعد تا آنکه رسید این نسخه جالینوس پس او تعمیر داد آن را نسبت اوزان و اوضاع چنانچه
انشاء الله تع در بیان نسخ آن مذکور خواهد شد * فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق و کافی است
ورمانیکه بعد از ساختن آن شروع استعمال نمود * اول باید دانست که واجب است ترکیبکه ترکیب
تریاق فاروق و محتاجین کل ادویه حضور باکمال آنها میکنند بمارست و ساخت هر یک از مفردات آن از جمیع
بلاد از ازل روز یکه منسوب باز رو بلوغ آن یکه باز رسانند آن نسبت آنکه عقاقیر متغیر میگردد اطوار آنها
و بمار زمان ید شده کمانی را که میشناسند کمال از کل آدمیان بس هوگاه موسم کل آنها منسوب را بل میگردد
معروف انسان مر آن دوا ماز باید که اختیار کرده سرد عقاقیر باز جهت تمام هر یک را از مکانی مخصوص که
مختار است در پس ترکیب چون بری و بهری نسبانی زحلی از بلاد مخصوصه بد انها چون مرمکی و حطما بای رومی
ورنوبد حبسی و گل مرح فارسی و سنبل هندی و باردین افلیطی چنانچه در ذکر ادویه مفرده بتفصیل مختار
هر یک از ادویه ذکر کرده ایم و باید که ساید ادویه این ترکیب کهنه نو باشد و چون این معنی معلوم
شد پس باید آنکه محتاج است اجزای این مرکب بغور مراجی محکم پس واجب است بد نیز طور نفرین میان
دوائی که محتمل کوبیدن سماریا باید یا نباید و محتمل زمان اینکه محتمل کوبیدن بسیار باشد یا نباشد بر ورب بسبب
لطافت آنها و مختص هر یک از صموغ رکند و پس هر یک از ادویه را مراعی حال آن باید کوبید و نزیدا آنکه آن اجزا
اصول اند باحسب بار ور رواوران واز مار * فایده * بدا آنکه در اد ویه مرکبه بعضی از ادویه میباشد که آنها بمنزله عمود
واصل اند از برای آن مرکب که اگر حذف کرده شوند باطل میگردد نفع و فایده آن مرکب * و عمود واصل در پس تریاق
به نسبت اندروماخس ثانی که تالیف نموده اول است میان اطباء لحوم افاعی است زیرا که مسمی بتریاق الافاعی گشته

مسود باو سکه در ب کمک مال رمل و آن رمان مع انعال ازان نمی آید وسگردد مل ممس وا ماحد س
دوی وی اسعمال کرده مسودار برای بمس اماعی وحمات وکلب کلب وگزیدن هوام وحوردن سموم رادرلهٔ سالد
بجهت آنکه مصرب حادب ار بهاسد نداست بس ازین جهت مما سد محتاج نه وای بصار یوی دریاس دون
* نصل در رد کردن معسرهٔ اس بریان *　　　* بدا آنکه نسخه اس بریان که شیخ الرئیس در راماد بی ما بون دکر
کرده ودوبرا ما دس مارسان عسکری سادر که بالف نعمی است آرده که اس نسخه را حالسوس ازاند رو ملحص
باین بعل کرده اس است * صفت ان اتراص اسیل حمل ومست مسال اراص اماعی بست وحهار مسال اتراص
اند وحوروں ملفل مما امون حمد از هر بل مسل وزن اتراص اماعی نعمی بست وحهار مسال دار حمبی
نیل نسخه دوازده مسال و نسخه دیگر بست وحهار مسال نسخه کل سرح مسروح الانماع دوازده مسال بحر
سلعمر بوی امفرد بون نعمی بوم بری بیح سوسن آسمانی = ربی نعمی ارساعار بعون هس سعد امبی رب العوس
ورعی بلسان از هر بل بزن گل سرح نعمی دارده مسال مرصا بی سکی زعفران رسمل ز بوند حسی نطا بل
بود بیح کومی در اسرون بطرا سالیون اسطوحودوس سطا بلح ملفل سفید دارفلفل ونطا مادن بعمی مسکطرامسع
کمک ووماح ادحوصبع البطم سلیحهٔ سماه سمل هندی حعده از هر بل سی مسال معهٔ ما بله سمر کردن
مسالیوس سمر بالسنس که آن را بعربی حرب انعص گویند وبیارسی سمر سنداں سعد با ستراه که دریوس
مکاد طوس عصاره صبر ما سطفد اس نعمی عصارهٔ لحیه العمس سمل رومی مادح هندی موحمطانا زر
زاوند طویل سموم بلعطار سوں حماما وح ترکی حب بلسان مرد از بعون دو صمغ عربی مرد مانا بمرن
اما ما از هر بل حهار مسال دوبرا زرد بعوا لمرد حاو سیر ومطوربون د می ررا وند طویل حمد بلد
سکسمع از هر بل د و مسال و سرابی بلد ل زراوند طویل ورراوند مد حرح است اما حمد بلد سیر سکسمع
از هر بل بر واسب دیگر حهار مسال است عسل مصفی ده رطل سراب عسی ریحانی حاد رسط حمله ادویه ان
نسخه شصت وحهار حزو است سوای عسل وسراب به حزو مرکب کرده قرص ما سد و بصب ودیگر مفرد وگفته
سده که اس نسخه حالسوس است که تصحیح کرده وجد کرده از نسخهٔ اصلی اندرو ماحس نانی نه حزو که
آن حب الغار وعود بلسان راسی وسورنحان وحرمل ومصطکی وبیح کبر وسیح ارمنی است وطاهر است
که حاربسا حد حبری از انهار نعمی الطاحب سوای سورنحان را چا بر بد اسعد اند حصوص حب الغار
حما بکه سا ن معلوم سد که آن اصل وعمود کل احرای اس بریان است وسا بر احزا بر حب الغار که اصل وعمود است
افزوده سده وا ما ابن نه حزو پس وزن حب الغار سس مسال و مصطکی وسیح ارمنی ومقل ازرق وعود بلسان
از هر بل حهار مسال وراسن وبروحرمل وبیح کبر از هر بل دو مسال است واگر سورنحان داخل کنند وزن آن
بل مسال اس است احماع دول در احرای بریان اماعی که تلحیص کرده سد از ربب نه نسخه کتاب وسیح الرئیس
رحمه الله بیح گفته که بهترین نسخهای بریان اماعی نسخهٔ اصلی اندرو ماحس ثانی است که ذکر یافت
وبسیاری از اطبا مثل حالسوس وغیرا وزیاد بسیار کرده ما در نسخهٔ اندروماحس کرده اند نه از برای ضرورتی
که واجب گرداند باسد اسان را ابران به از برای حاحتی که محتاج ما سد با سد اسان را ابران امر
ولکن داعی سد اسان را ابران آنکه ذکر ونام اسان بلند سود واز برای آنکه ماقی ماند از اسان اثری در
بریان فاروق همحنا نکه باقی ماند از اندروماحس ثانی پس گفته که اعتماد من آن است که حرکت ماند
داد حبری را که نسبت بدینه صحیح باسد بسبب آنکه ساند آن مزاج حادث ازان اوزان مفرزه مقتضی خاصی

باشد که به تجربه اران نامه شده بس هرگاه حرکت داده شود ارو رنگ آب ورد مصمی مراحی حاص اود که تابع
آن سراج بود حاصمی حاص که به تجربه اران نامه شده مرآنسه آن حاصیتحاص که تابع آب اوران است تجرامد
مانند کا لایخفی * اخلاط اس بربان به تسمه نگر که سخ رنس در دانوں ذکر کرده اوراص اسعل حهل ومست
ممال اوراص اناعی اوراص ایارو حوررون دلفل سیاه دار دلفل ارهر یک نصف وحیار ممال عسلہ کل سرح
حسک مسروح الاقماع اصل السوس سنج سوس آسما نگونی نعنی انیسا و تخم سلعم بری راسمورد بود والسوں
خالص حب دارحسمی عاریون هس سفیدا سی ارهر یک دوارده ممال عود بلساں روعن بلساں ارهر یک
ده مثقال فلفل سفید ریوند حسمی مرمکی صافی قسط تلخ زعفران سلیخه سیاه دراسون مسک طرامسیع
سنبل الطیب نفاح ادخر قرد نج حسلی کندر کرحمه اسطوخودوس فطراسالیون وآب تخم کرفس کوهی ماسد وبی
است صمغ البطم مصطکی رومی ریتمسل درحمهٔ الاوراں ارهریک سه مثقال تخم کرفس کاسطوس مبعه
ماثله سرحماماناردین نعنی سنبل رومی طین مختوم وکا درنوس سادح هندی بلطا رمثن حطماتای
رومی اسموں عصاره ارفاسطند اس نعنی عصاره لسه المسن بررالوار تابع حب بلساں افاقیا صمغ عربی
بود ماناسمالیوس حرف ابیض هیوفاریون سکنبج نانحواه ارهر یک حهار مثقال حند بیدستر راوند
طویل دودرهم الممهود حاوسرسطوریون دسی باررد نعنی مه ارهر یک دو مثقال ورد تسمهٔ دیگر وزن حند بید ستر
حهار مثقال است بد سرزنکه ذکر یافت ناعسل معجون سازند وا ین تسمه سوای عسل نصف وسی جزو است
مه نوس مرکب و نصف ود جزو مفرد اخلاط اس بربان به تسمهٔ مفهوم که سخ الرئیس در قانون ذکر کرده
اوراص اسعل نصف و ست ممال اوراص اناعی اوراص ایارو حو رون دلفل سیاه ادون حند ارهر یک نصف
وحیار ممال بوم بری تخم سلعم بری عسلہ کل سرح مسروح الاقماع ارساعاریون هس مغسول السوس روعن
بلساں دارحسمی ارهر یک دوارده ممال مرمکی صافی دراسون زعفران دار فلفل ریتمسل بود به کوهی فطراسالیوں
فطافلون وان وحمهٔ الاوران است راوند حسمی قسط تلخ سفید اسطوخودوس فلفل سفید مسک طرامسیع نفاح
ادخر علک البطم لسان ذکر سلیخه سیاه سنبل الطیب ارهر یک سه مثقال حطماتاناقیمس نعنی حرف ابیض
لسی وآن معجد ماثله است سیمالیوس سنبل اقلیطی که آن ناردین است نانحواه کاسطوس کا درنوس هیوفا
سطمند اس سادح هندی اسموں مرتخم کرفس بررالوار تابع طین تمره که آن طین مختوم است فلطارسیوں
حماماموفاریون وحبرکی حب بلساں اقاقیا صمغ عربی دو ماناارهر یک حهار مثقال روداسه حاوسیر قفر الیهود
سکنبج تسار ریوند دسی رراوند مدحرح حند بید سترار هر یک دو مثقال وگاهی زیاده کرده میشود بر این تسمه
ادریه که در تسمهٔ عتیق تالیف ساتور نیست وآن این است حمص بهوی که آن را بفارسی نود به لب حرگو بند
کسرا مرطیسا مصطکی رومی رواوند طویل بررالسیح سفید ارهر یک دو مثقال را ین تسمه مقدار جزو است سوای عسل
وورن عسل ضعف ادویه است ومنسا بد جمله اجزاء در بن بربان است بلکه هرار وحهار صد وسی وحهار مثقال
بدانکه یک والاصل تسمه سمرول است بدانکه صموع رامیم کوفته یک سب در شراب یاد وطلامطبوخ تیمیا بند
ورعفران را علیحده سا بند وعلک ومه را در روعن بلساں نگداریند وفلطاررا بیمار هممس سا بدا دویه را
نرم کوفته ازعربال سوین تنگ سوراخ بالبریسمی بابیه بیحته وباعسل مصفی مقوم دریا بیل طلا یاتمره یا مس
پاره ولعی باسوا طوب بید نعوب بمام سرسند وتکو بند تاخوب سرو و حملط گردد بس سرد کرده درطرف
طلایا نمره یا سمسی که اندرون آن را روغن بلساں سالیده باشند دراریدو باید صعداز یک طرف خالی باشد وبعد از

چهار سال نگاه دارند سرخی کامل از آن مقدار بلند در هر با آب گرم و اگر بلند منور که در صدر ذکر یافت که هر چند
زور بلند مرتبه در آفتاب گداختند با آب گرم سود رسد مسواط لاری بوهم و بعد بکوبند پس در ظرف سفالین کوزه سر انط
مسطور نگاه دارند بهتر است * فصل در ذکر امراض مستعمله در بریان افاعی و جمله از منافع و خواص آنها *

*امراض افاعی مستعمل در بریان بتصحیح شیخ الرئیس رحمه الله علیه * صفت آن باید که صید کنند افعی را
در اواخر فصل ربیع و روآوردن تابستان موافق رای اطبا اگر ربیع شتابی باشد یعنی در سردی زیاد و بارش سخت باشد
بد سابوتف باید کرد تا ملحق شدن قط یعنی گرمای تابستان و افعی قسمی از حیات است که سر آن عریض و بزرگ
و بر هامات مثلث و قاعده آن دو جانب گردن او می باشد و گردن آن بسیار باریک و دم آن کوتاه گویا بریده شده
که بفارسی کله دم گویند و مسماة شیاحه و کبابه از فتح بفتح با و سکون یای مثناة تحتانیه در میان دو حای
مهمله اول از ایشان مکسور که بمعنی آزار بعض افعی است و از کسر بفتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه در میان
دو سین معجمه اول از ایشان مکسور که بمعنی آزار تو ست او ست در روت رفتار و فتح یعنی دیگر از حیات این خواص
ندارد و باید دانست که صلاحیت این مرض که واقع مشهور در بریان همه افاعی ندارند بلکه باید از برای
این کار اختیار کرده شود افعی ماده اشقر مایل بسرخی که رنگ حمرا از مزج باشد و علامت ماده بودن افعی آنست
که از برای نر آن دو سر است از هر جانبی یک سر از کنج دهان یعنی ناب از هر طرف و ماده را زیاده از دو سر
است یعنی چهار از هر طرف دو و لازم است که اجتناب کرده شود از افعی مفرب یعنی ساحلی ازوام یعنی اتلی و مرمس
یعنی دورنگ و البته و صاحب حالها و واجب است که صید کرده شده باشد از زمین شوره زار و از کنار رود خانها
و نهرها و دریاها و بعد از حالتیکه در جهان بسیار در اینجا باشد پس بد ریسکه در آنها افعی بلوطة حسنه معطلة
شیانه یعنی افعی که خوردن گوشت آن عطش بسیار آرد که هر چند آب خورده شود تسکین عطش او نمیشود بلکه
باید که صید کرده شود از مواضع دور از نهرها و باید که افعی را که صید میکنند از برای این مرض بوده باشد
صفت الحرکه و در رفتن رفتار سر خود را بر زمین کشیده برود بلکه باید صید کرد افعی قوی را که در رفتن
رفتار سر او سه برود و نیز واجب است که چون صید کرده شود نگذارند که بماند اگر ممکن باشد پس قطع کنند
از هر دو جانب سر و دم آن مقدار چهار انگشت بتکشرت و هر دو را یکجا جمع کنند پس اگر شلات کند از آن چون
بسیار دوده باشد حرکت آن در آن حال قوی و بسیار و موت آن دیرتر آن تمام راست و اگر چون کمی از روی آید
و حرکت آن بعد از قطع سر و دم قلیل باشد و زود بمیرد پس ردی و بد است و نیز از علامات خوردن آن آن است
که حرکت آن سریع باشد و بدن آن بطرف سخن دیدن بجراب و اقدام باشد و بوده باشد مخرج بعل آن وفرج
آن برد آخر دم آن و حسن افعی بشماری وانند سوزم مرور دیع یعنی سر و دم آن را قطع نمودن بعد از آن باید که
بر آورند پوست و تمام احشاء خصوصا مرارة آن را که مرارة قاتل است زیرا که اگر بماند در آن تا نگاه شود در آن
حال میگرداند تمام گوشت آن را سم قاتل پس بعد از بر آوردن احشا و مرارة آن غسل دهند بآب و نمک غسلی با صفا
که چون پاک شود پس بریزند آن را در آب آنمقدار که از روی افعی بر گردد و اگر فلفل ری نمک و اندکی شبت در آن
آب باشد بهتر است پس بریزند آن مقدار که مهرا شود بچیزی که آسان گردد جدا ساختن گوشت آن از استخوانها
پس جدا کنند گوشت را از استخوان چنانچه هیچ مقدار از استخوان در آن گوشت نماند پس آن گوشت خالی
از استخوان را در هاون سنگی کنند و بکوبند که چون نرم شود و صنعت کرده اند کمانی را که مر حجه طبخ و جدا
ساختن گوشت از استخوان رکوبیدن را امراض ساختن آن میگردانند که استعمال قرص بلعان بمانند رحرت کنند

کشند پس وانگشتان را بدان حس برخه بادی اعمال پس چون آن را بنکو کوبیده باشند مخلوط کنند بآن کحل
بسیار بعضی نسخه های مختلف در نسخهٔ اصل اند روما خس بابی کحل دیده شده پس بمارند امراض بهن بارل
ودر سایه خشک نمایند وتجربه کنند آن را در جاهای که محل تجربهٔ آن است و واجب است که واقع شود در بین
مرض آفتاب البته نه پیش از خشک شدن آن زیرا که علت آنکه آفتاب منتشر در تب مخصوصه گوشت افعی را
که مقاوم سموم بهیمه وسم رم منتشر شده است این بود نسخهٔ شیخ الرئیس که در تریاق آورده رفائده این مرض
در بین برهان اکبر که برهان فاروق است آن است که اخراج میکند سمیات و فضول اعضای داخله و اعضای خارجه
بدن را از داخل بسوی خارج و دفع میکند سم و فضول را و نیز از این جهت است که هرگاه تناول کنند از گوشت
افعی اسهالی که در بدن او فضول بسیار باشد متولد میشود در بدن او شپش بسیار و اما آنکه باید که احتمال
کرده شود افعی ماده پس سبب آن است که سمیت افعی ماده کمتر است از افعی نر چه ماده هر حیوانی که در افعال
وقوتهای مخصوصه بآن حیوان اضعف بود از نر آن حیوان است و اختیار کرده شده افعی اسمر یعنی خاکی رنگ و بعضی
گفته اند یعنی مابین خاکی و سفیدی یا مایل بسرخی سبب آنکه این رنگ افعی معتدل میباشد بخلاف افعی سیاه
که قوی است سمیت آن و به این سبب شایستهٔ این کار نیست زیرا افعی سفید ضعیف است و بواسطهٔ ضعفی این کار را نشاید
و آنکه میباید که قوی الحرکه باشد و زود رفتن بر زمین نکند پس سبب آن است که افعی جسمی جوان و شدید رفت
میباشد چه علامت جوانی افعی قوت و سرعت حرکت آن است و نشان نیرومندی آن آنست که در وقت رفتن سر خود را
افراشته دارد و آنکه میباید که از نشیبها و کنار آبها و زمین نمناک و اماکن بسیار درخت دور باشد سبب آنست
که افعی جنس اماکن ضعیف و کم قوت میباشد و آنکه باید از زمین شوره و بیابانهای کم آب نیز نباشد سبب آن
است که افعی این اماکن سمیت آنها قوی میباشد بلکه باید که صید کرده شده باشد از کوهستانها و از زمین پاک
خالص خالی از سنگ و ریگ و آبها و اشجار که قدری آب در آن زمین باشد نه آنکه بیابانی باشد که مطلق آب در آن نباشد
و آنکه میباید که در اواخر فصل ربیع یا اوائل صیف صید آن کرد جهت آن است که در آن فصل رطوبات فضلی که در
شتا در بدن افعی جمع شده به تحلیل رفته و حمری ازان در بدن او نمانده که قوت آن را ضعیف گرداند پس اگر پیش
از ابتدای ربیع صید کرده شود قوت آن گوشت بسبب بسیاری رطوبات فضلیه ضعیف میباشد و اگر بعد از تابستان
صید کرده شود میباشد گوشت آن بسبب تحلیل گرمای تابستان مرتوبها آن را ضعیف در افعال مخصوصه بآن و آنکه
میباید در حالی که صید کرده باشند بلا توقف مرده دم آن را قطع نمایند جهت آن است که از راه اضطراب و خشم آلودگی
و حرکات بسیار که هنگام حبس میباشد ضعیف و بیمار و رنجور میگردد و آنکه میباید که سر و دنباله آن را
بهم متصل سازند و بر بالای تختهٔ چوبی بگذارند و با ریسمان مجاری که بسیار بند و سر باشد تنگ ضرب سر و دنباله
آن را جدا سازند جهت آنکه مطلق جمیع خون ریخته نماند پس چون که ریسمان مجاری را بر موضع قطع بهم بر رسیده ریسمه را
بلند بگیرند که اولی پس از قطع با افعی برسد که خشم آلوده شود پس تمام عقب سر ریسمه را نگو بند
که بعد سر و دنباله آن جدا کرده و باید که احتیاط تمام نمایند که سر و دنباله آن بکلی برسد که هلال میکند
آن را اگر کمیهٔ مجادی آن دارند که در آن افتد بهتر است پس پوست از وی بکشند و آن را اکثره نمایند و طبخ
دهند بلند سور نکند ذکر سله را در آن صارند و بعضی گفته اند که بعد از آنکه پوست آن را کشند و شکم را پاک
نمایند زمره این را در نمودند گوشت را جا کمر چوب پاک و نمک شسته شود پس با آب شیرین پاک شسته شود و در
دیگ سنگی یا سفالی با نمک پاره ملحی کرده شود و بعضی گفته اند که قطعه قطعه باید نمود با آب خالص صافی آمیخته از

کباب بسیار نماید کم شود بسیار که خام بماند و یا بسوزد بلدری نمک و حبه شاخ شبت بار با آتش ملایم بر آتش باشد
تا شوربا شود و اگر انگشت خوب بلوط باشد بهتر است پس دیگ را از آتش بر گرفته سرا برابوشند و بگذارند تا سرد شود اگر
افعی را از دیگ بر آورده گوشت آن را تمام از استخوانها جدا سازند آب را حفظ نمایند چونکه مطلق استخوان
و آب و رطوبت در آن نماند پس ربع گوشت نان سفید یا کمره که خمیر آن رسیده باشد و درس بکمه بکند رب
بسیار باشد و بریان و خشک شده باشد کوفته و گرم آب را آنچه در هاون سنگی خوب بکوبند که خوب سرشته
شود گوشت نان از هم ممتاز نشود پس از هم افری گوشت بلدری داخل کرده بسرشند و دستها را بروغن بلسان
چرب نموده اقراص سازند مرضی بوزن یک مثقال و ربع مثقال بعض کرده در سایه خشک نمایند و از سنگ
نگاه دارند و ناهنگام خشک شدن همه آن را سیخ و سایر زیر و رو گردانند و بعد از آنکه خوب خشک شده بلدر
در آن نایی نمایند و ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و وقت حاجت استعمال نمایند و وجه آنکه در اقراص افاعی
نان مخلوط میکنند آن است که رطوبت آن را جذب کند و گوشت را نگذارد که فاسد شود سبب استعمال در خمیر
گفته که میباید که سبب ریختن آن افعی صلب باشد خصلات بیان آن است که در وی رطوبت فضلیه کم است و
آنکه باید که مقدار چهار انگشت از سر و دنبال آن ببرند سبب آن است که در آن زهر از جانب سر آن منتشر
و از جانب دنبال آن پس هر دو عضو را باید بریدن دور باید کرد تا سمیت و فضول تجمیع بدن آن منتشر
نگردد پس از قطع سر و دنباله باید که گوشت افعی را جدا کرده احشا و مرارة آن را بر آورده آب صافی و اندک نمک
بسیار بشویند پس بلدری با اندک نمک که شور نگردد و جوش طعم شود و شاخی چند از سبت طبخ نمایند و اما
سبت اندر پختن از بهر آن است که جرب سبب تحلیل کنند است فضلهای بد که در آن مانده است تحلیل نماید
حکیم میر محمد مومن گفته که اقراص افاعی گرم و خشک است در اول درجه سوم و ملطف و مفتح و مقوی حرارت
غریزی زائده و سموم قتاله را از برای ساقای جذام و دفع آن و تحلیل خلط مقمرت رطوبی دفع ظاهر جلد نافع و شربتی
تا یک مثقال نافی است و بعد از ستماه استعمال باید نمود سیح دارد و گفته که اقراص افاعی نافع است از برای سموم مطلقا
و از برای اخلاط موحشه و مانای جذام و سعفه و شربتی تا دو مثقال نافی است و بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته
باشد استعمال نماید * صفت اقراص افاعی نسخه سیح دارد بگیرند افعی که بوده باشد حرکت آن قوی
چهار دیلان بس دانسته باشد از هر طرف در علاج بعد از دخول آفتاب به برج حمل تا به برج ثور لیکن در
برج ثور اولی است و بعد از صید آن بی فاصله قطع کنند سر و دنباله آن را از هر طرف مقدار چهار انگشت پیر سمت پس
پوست او بس آن جدا کنند و احشای آن را دور کرده بکو بشویند پس نه بریدن آن را با آب صافی و اندک نمک و شبت
خوب مهرا بر دار آنرا بعد از سرد شدن از آب بر آورده استخوانهای آن را جدا کرده ربع وزن گوشت آرد سفید داخل
کرده در هاون سنگی بکوبند تا ممزوج شود و قرص سازند هر قرصی یک مثقال بعد از آنکه دست را بروغن بلسان
چرب نموده باشند و اگر روغن بلسان نباشد گفته که روغن زیتون شیرین خوب است را اما تا ممکن باشد از
روغن بلسان باید که باشد و بعد از خشک شدن آن اقراص را در شیشه نگاه دارند و بعد از دو ماه که از ساختن آن
گذشته باشد در وقت حاجت در تریاق فاروق بکار برند * اقراص اسقیل مستعمل در تریاق الافاعی یعنی تریاق
فاروق در ترجمه اسقیل در بیان اقراص آن مذکور شد از آنجا طلب نماید * فصل در بیان اقراص ایذ روخوروید
مستعمل در تریاق فاروق ادنی اقراص مذکور باید از برای گزیدن هوام و سموم شربتی و اد و به قتاله و سده تم
اعضای رئیسه میکند و سوء مزاج است جهت ضعف جگر و استسقاء غیر بلغم از بیع آن مختلف است و سیح الرمه

در قانون نسخهٔ این تریاق را ذکر کرده و در ذیل هر نسخه نسخهٔ دیگر این امراض را آورده هریک باد نگری سعادت دارد * صفت آن نسخهٔ اول توست تخم دار شیشعان اسیران مفید قومصطکی قصب الذریره خط بلیخ نو بلسان اسارون حماما از هریک سه مثقال قفاح اذخر راوند حبشی دارچینی سلیخهٔ سما از هریک سه مثقال مرمکی صافی بیست وچهار مثقال سنبل الطیب سادج هندی از هریک سا برده مثقال زعفران ده وارده مثقال مجموع را کوفته بیخته با شراب ریحانی کهنه که طعم آن بسرشتی رسد سرشته امراض ساریه در سایه خشک کرده در شیشه باد و طرف حبشی نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند * امراض اند رو خوردن نسخهٔ دوم که شیخ الرئیس در شفا ذکر کرده * صفت آن عیدان دارشیشعان قصب الذریره خط بلیخ مقدار اسارون عود بلسان حماما قومصطکی رومی اسیران سفید از هریک هشت مثقال زعفران سنبل الطیب سادج هندی از هریک دوازده مثقال مرمکی صافی بیست وچهار مثقال مجموع را کوفته بیخته به شراب سرشته و بعد سه ماه بکار برند در نسخهٔ مذکور ذکر کرد این امراض ساریه * امراض اند رو خوردن به نسخه سوم که شیخ رئیس ذکر کرده * صفت آن دارشیشعان سلیخه قصب الذریره دو اسارون عود بلسان مصطکی رومی جعده از هریک سه مثقال قفاح اذخر زعفران از هریک ده وارده مثقال حماما دارچینی مرمکی صافی از هریک بیست وچهار مثقال اسیران سفید هشت مثقال سنبل هندی سا برده مثقال کوفته بیخته شراب بسرشته و بعد سه روز بکار برند ذکر شد امراض ساریه و این نسخه مشهور است و نسخه بیمارستان جندیسابور سلیخه اسارون مصطکی و مرمکی صافی را اسیران و سنبل الطیب و جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخهٔ سوم شیخ الرئیس است و نسخهٔ اخیار حبشی جعده و سنبل هندی داخل ندارد و گفته که بالک دهن را بروغن بلسان چرب کرده این امراض ساریه و صاحب کامل الصناعه از حنین نسخه ذکر کرده که مساوی است با نسخهٔ سوم شیخ الرئیس الا آنکه وزن هر یک در آن سی مثقال است و گفته که با شراب یا بعسل معلی یا جمهوری امراض ساریه و دیگری نیز نسخهٔ سوم شیخ الرئیس مثل از آن سی مثقال افزوده است و سنبل هندی و جعده داخل نکرده و گفته که با شراب ریحانی یا ماء العسل سرشته امراض ساریه و در نسخه دیگر از جملهٔ اجزای این مرض سموم که شیخ الرئیس ذکر کرده است وزن آن سی مثقال است هریک دو وارده مثقال آورده و سنبل هندی و جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخهٔ شیخ رئیس است و ابن جزله در منهاج الادویه این نسخه را ذکر کرده و از جمله اجزایی که شیخ الرئیس آورده حماما و دارچینی و مرمکی صافی و سنبل هندی و جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخهٔ شیخ رئیس است و گفته که به عسل سرشته امراض ساریه هر مرضی بوزن یک مثقال و بوقت نوش ساختن دهن را بروغن بلسان خوب چرب نموده امراض ساریه و خشک کرده در شیشه نگاه دارند و در سن باد و سال باقی میماند * فصل در ذکر منافع و مضار تریاقات این تریاق در هر علت و منفعت آن در هر مرض مرض * بدانکه تریاق الافاعی بزرگ ترین و افضل ترین ادویه اطبای یونان است از راه بسیاری منافع و عموم آن برای سموم و گزیدن افاعی و سایر اقسام حیات و ذوات السموم و عقارب و رتیلا و سگ دیوانه و سموم مشروبه مطلقه و بالجمله تریاق جمیع سموم و جانوران گزنده سمی است خواه آشامیده شود از آن با یک مثقال و خواه طلا بر موضع گزیدن آنها بمالند و در حال درد را ساکن کند و منفعتی عظیم دارد و برای جمیع امراض سمی و وبا و طاعون و تسمیم مانند تقویت ارواح و اعضا و تسکین غلیان اخلاط و دفع اخلاط عفنه و سمیه و فضول و رطوبات و جذب از اعماق بدن و تحلیل فضول و اصلاح مزاج بدن و تسریع در امراض بلغمیه و سوداویه از جهات بلغمیه و سوداویه و رياح غلیظه و استرخا و لقوه و فالج و سکته و سبات و سدر و رعشه و صداع و شقیقه و مالیخولیا و برسام و درع

وجنون ودفع اخلاط ازمعده وربو وضیق النفس وزبول وخفقان وسدر ودوار بلغمی وسوء القنیه واستسقا ویرقان
وخفقان وحبس نفث الدم وبثور معده وسقوط شهوت طعام وباه وتحلیل جمیع سموم وتقویت حواس وجمیع وتاریکی
چشم ودرد مفاصل که از بلغم وسودا باشد واز برای خروج مقعد وقولنج وتفتیت سنگهای جگر وطحال ومثانه و
اسهال وسهوت کلی ونافع خفقان بلغمیه وسوداویه واوجاع گرده ومثانه واز مسکه است وتفتیت سنگ مثانه
وقروح امعا واسهال الدم وصلابات باطنی خصوصا صلابت کبد ومعده وطحال ودفع مواد آنها بادرار وجذام
وبرص وبهق وشجاع گردانیدن دل بقوت آن وادرار بول وحیض وعرق وتسر واخراج مشیمه وجنین وبالجمله
نافع است از برای جمیع امراض الا آنکه از برای بعض امراض مشروط بشرطی است واز برای بعض بلا شرط چون
آشامیدن آن با چیزهای مناسب هر مرض ومقداری معین ودر بعضی بعد از نضج یا تارجات مانند انارج
مادر طرس وانارح لوعاد یا بعد از نضج مواد امراض مادیه بلغمیه وسوداویه باستعمال مطبوخ مشروب یا اطلا
وطلا وطور وشمامی یا با چیزهای مناسب شیخ الرئیس گفته که اگر استعمال کند این تریاق را در حال صحت
ضرر نرساند با سموم ودر اثری نمیکند بآن آفات وایمن میشود از امراض وبائیه وطاعون وخفقان وبائیه
وزلات مائیه واین افعال واختصاصات وصورت ناد در هر مزاج حادث از امتزاج اجزای متکثره بسبب آنکه مقوی
روح وحرارت غریزی است پس طبیعت بآن استعانت میجوید بر دفع مضادات بارده وحاره جامع اوزان گوید
که محرور المزاج دموی وصفراوی را وکسی که بر مزاجش این دو خلط غالب باشد بیمار میشود در حال صحت
برای حفظ صحت خوردن آن بلکه دفع ضرر سمی مرضی مهلک مانند جذام وامثال آن بعد دفع سم وعلت اگر
احتیاج بمزید شود سزد نمایند رفع عائله آن را اما بجهت شخصی جوان برای حفظ صحت وتوانائی شروع کرد
بخوردن آن وخشک روزی سیم بخورد آخر الامر تمام بدن او مجروح شد وشب بد تری شد مثل بیمار
همان علت بمرد * واما مقدار شربت آن پس باید آنکه بدانند که محتاج شود که آن را افعی گزیده باشد
باستعمال سه مثقال از پاره توی آن باید مثقال وبزعم بعضی شربت کامل از آن یک درم است وبعضی گفته اند
که شربت کامل از آن از برای عموم مقدار نیم بندقه است وبعضی گفته اند که شربت کامل از آن از برای گزیدن
افعی از یک مثقال تا دو مثقال است با شراب یا عسل واز برای دیگر سمی چون افیون وشوکران زردار ونحو آن
از سه مثقال تا یک مثقال با بادیه مرکبه انگوری کهنه واز جهت گزیدن سگ دیوانه وامثال آن یک مثقال وزیادتر از آن
تا چهار مثقال تعری واز جهت گزیدن عقرب نیم درم با شراب یا با سکنجبین واز جهت گزیدن زنبور نیم
مثقال با سرکه وضماد کردن از آن بموضع با سرکه انگوری * امراض الراس المالیخولیا واختلاط عقل شرط استعمال
آن در مالیخولیا واختلاط عقل آن است که بعد از تنقیه بخورد وشرب از آن بعد از یک دو تا نصف مثقال وگفته
شد ومراد از آن است که آشامیده شود بعد از تنقیه با خل زوفر ومغلوط کرده شود بآن مغز وزر وطلا کرده شود از آن
بر مغز ومعده ومراد آنونیل مسیحی گفته که مراد از آن است که در مالیخولیا عمل بر جهت طبیب بعد از تنقیه
بامر طبیب باشد پس باید دانست که بقوت قلب عظیم النفع است در امراض وسواس سوداوی یا پس آشامیدن تریاق
فاروق مسعود با شرابی که خمیر باشد بلسان در آن گاوزبان یا در تخم به سنگ استعمال گفته باید که بقوت قلب
مالیخولیا باید نمود بعد از فصد واسهال سودا شیخ رئیس گفته مرگاه مالیخولیا حادث از سوء مزاج بارد ساذج
باشد کافی است در علاج آن استعمال بتعین قلب مفرحات حاره وتریاق فاروق بعض الاطبا گفته مرگاه اگر شربه
سودا از یاد آن اکثر مقدار یک انگ وآنا بعد شود با چیزی که خیسانده باشد باشد در آن گاوزبان

و یا در شوربه یا آش میده شود یا خمیر عجمی که داخل کرده باشند در آن شراب کازران یا شراب یا در شوربه
با شراب عتیق ممزوج نموده کار زیاده می‌کند و در شوربه در علیسا ... و اما بعد از تسمید با ترجبات اصلاح مزاج
قلب و دماغ میکند و نافع است آن را * بطریق شیخ الرئیس رحمه الله تعالی گفته که تقویت قلب اصحاب بطریق تناول
تریاق را اینچه جاری مجرای ادویه باشد بعد از استفراغ ماده و تعدیل مزاج از لوازم است لیکن شما سمر تجارب
به تشبیه قلب انسان تا آنچه تقوی قلب باشد چون تریاق فاروق و معجونات حاره و ترطیب بدن و تدبیر انسان
با شیای بارده رطبه تدبیر کند چون ماء الشعیر با شراب خشخاش تا رنا ده نگردد اخمرا ن به تشخیص اسهال این
ادویه بسبب کثرت تناول او می فرماید که تریاق فاروق که زیاده در شتاء تا یک سال بر آن نگذشته باشد
چون آن را تسمید قوی است بهتر است از برای انسان از متوسط آن که اقوی است در حرارت و تیبیس صعب است
روفس گفته که این تریاق انفع ادویه از برای اصحاب بطریقا است پس اگر احتیاج به مداری زیاده نماید باید
که گفته شود بهتر انسان بارحله کمالی بر کرده تسمید ... را در دماغ انسان بری حاصل
شود و حموه و اختلاط عقل و وسواس و نسیان بر کنده و نیز این تریاق نافع است از برای جنون و اختلاط عقل بعد از
تنقیه بعد از تسقیه بحمل ایارج لوغاذیا ایارج فیقرا در ناموس شیخ الرئیس گفته که از ادویه مرکبه نافعه از برای
وسواس و جنون تریاق فاروق است و نیز نافع است از برای نسیان بلغمی طبری گفته که هرگاه زایل شود نسیان
بلغمی با شیاف ایارج لوغاذیا ایارج فیقرا بعد از آن تناول نمایند آن را اگر مزاج سرد است دانسته باشد و دفع
سرمای سابقه کند کی ... اراده کند کی تریاق اربع و امروسیا نی صاحب آن را که ابتداء کی ازین تریاق بر حمل بمالد
و بپوشد این تریاق را سر و نیز نافع است از برای سکته و سکته ممکن باشد فوروفس حمری نکوری صاحب سکته
چون بعد از سر مقال آن را در ماء العسل در گلوی وی ریزند محمد بن زکریا گفته که داده شود از آن برای
صاحب سکته از سه مثقال تا یک مثقال با آب مطبوخ سداب ابن جزلة تمیمی و ابن الیاس و حرجس و اهرن و رازی
و ابن تلمیذ و ابن سهل مسیحی گفته اند که نافع است اصحاب سکته را و تحلیل انسان با دمع بعد از فصد اگر
واجب باشد بعد از حقنه و استعمال عطوسات حمد بر سد هر سد سر درم بانیم مثقال و با یک درم با یک مثقال از تریاق
فاروق و یا مثرودیطوس محلول بماء العسل و اگر ماء العسل حاضر نباشد با آب مطبوخ افسنتین و مصطکی
... بازبرة کرمانی که حل کرده باشد در آن جلنجبین عسلی یا بی جلنجبین اگر حاضر نباشد با آب گرم و ارسی
گفته که هرگاه ممکن باشد صاحب سکته را ابلع نماساند از اراده کی تریاق فاروق یا تریاق اربعه محلول
در ماء العسل شرقندی گفته که از معالجات جیده از برای صاحب سکته بلغمی انتاز تریاق کبیر است یا
مثرودیطوس یا مخلص اکبر در حلق صاحب سکته بجمع ... اگر این تریاق باشد بسود بدل بر یک از اینها
مطبوخ افسنتین و زیرۀ کرمانی و مصطکی است که حل کرده باشند در آن جلنجبین عسلی وصاف کرده در حلق
او ریزند شیخ رئیس گفته که چون ممکن باشد بعد از استفراغ فوروفس حمری تحلیل صاحب سکته پس باید
که بریزند در او و بعد از بعد از تریاق اکبر یا مثرودیطوس یا سلیمانا امرد یا یاسیرینا را ... ... با اینها
باشد صرع و نیز این نافع است از برای صرع هرگاه استعمال شود بعد از تسقیه بحمل ایارج فیقرا و بطوس و ایارج
جالینوس و غیره کرده شود و محلول آب در سکنجبین عسلی و ... آسامد آب را سکنجبین عسلی و لازم
است که اولا بعد از تنقیه عرعره کرده شود با آن پس نوشیده شود از آن مقدار ربع مثقال یا نصف مثقال با سکنجبین
عسلی محلول با آب گرم دگفته شده که باید آشامیده شود این تریاق از برای صرع بعد از نوشیده با آب گرم

حکیم مؤمن در قرابادین تحفة المؤمنین گفته که بعد از تنقیه ابدان از برای صرع بلغمی مفید است با حب
مثقال که با عسل زوفا بخورند و سعوط کنند بآن بمرزنجوش و طلا کنند بآن سر و بر حکیم معصوم در قرابادین
خود آورده که باید آشامید بقدر یک تریاق از برای صرع بعد از تنقیه از نیم تا یک درم با ماء العسل رازی گفته
که عطا کرده شود این تریاق از برای صرع بقدر نیم مثقال تا یک مثقال با آب مطبوخ سداب شیخ رئیس
گفته که اوریباسیوس گفته که بعد از برای صرع این تریاق است بزرگ گفته که هرگاه برده باشد صرع بسیار دیرین
علاج بعد از استفراغ بمعجون احتیاج آشامیدن تریاق اکبر است پس باید بسبب علت بلغمی مرآن را در نفع
از برای این علت خصوصا از برای صرع بسیار کثیر نفسی زیادتی و رحم و بلغمی بسبب ماده باردة و بارحتی
غلیظ مرتفع از آن اعضا بسوی دماغ قرشی گفته که شایسته که صاحب صرع بعد از استفراغ محتاج باشد بسوی
تبدیل مزاج اگر بارد باشد بسوی مزاج گرم با استعمال تریاق فاروق و درکافی طب مذکور است که نیست
دوائی مثل تریاق اکبر از برای صرع حادث از تبیس ردی عقرب برعصب * فالج و استرخا تریاق نافع است
از برای فالج چون آشامیده شود بعد از تنقیه مثل ایارج فیقرا اطریفل و سعوط کردن با تریاق با روغن
سوسن بعد از تنقیه نافع است از برای فالج و چون خورده شود از این تریاق بعد از تنقیه از نیم مثقال تا یک
بند به حمل زوفا و مرزنجوش سعوط کرده شود و آب مرزنجوش طلا کرده شود بر اعضای مسترخیه و بنهای(؟) مرو
نافع است از برای فالج و استرخا گفته شد که این تریاق عظیم النفع است از برای فالج و استرخا هرگاه استعمال
کرده شود بعد از تنقیه و استفراغ تام بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج شحم حنظل و امثال آن
است که آشامیده شود این تریاق از برای فالج با مطبوخ رازیانه و تخم کرفس و انیسون و سعوط با روغن حب
الخروع و با آنکه داده شود از آن مرزنجوش با تنقیه با ماء الاصول شیخ الرئیس گفته که مداومت کرده
شود بر صاحب فالج بآشامیدن این تریاق و یک اندک بسیار زیاده کنند تا اندک زیاده بکشند از یک درم و
گاهی مخلوط کنند آن را با کمی مشروب و نیز گفته که نیست دوائی از برای اصحاب فالج و استرخا مانند این
تریاق ابو سهل مسیحی گفته که هرگاه برسد زمان احتیاط فالج پس لازم است که استعمال این تریاق تا آنکه
خوب باشد در آن فردا بار با شراب و تخم سداب از برای تبدیل مزاج این نوع تدبیر نقل کرده از ابی منصور
که گفته سزاوار نیست استعمال مسهلات در مدت فالج با ظهار زوفا اگر مرض صعب باشد با عسل زوفا آنکه
مسهل قوی می آید در علت نیکه باید استعمال کرده شود حقنهای حادة و شایسته باشد اوراد و به ملطفه خلط
دائم مانند تریاق فاروق تا آنکه خوب باشد در آن سبب و با شراب زوفا بمرزنجوش و فردا با تخم سداب و مصطکی
و بعد از آنکه گفته شایسته باشد او را مسهلات مفرط که این قول خلاف قول جمهور اطبا است چه ایشان در فالج
بلغمی پیش از تنقیه مسهلات منع کرده اند استعمال این تریاق را قرشی گفته شاید که استعمال کرده شود
این تریاق بعد از تنقیه ماده مرض بسبب آنکه قوی الحرارة است مسهلات شدید الحدة و ادویه است از مواد
دس کوبیده باشد بدن تا از اخلاط خوب حرکت مواد مناسب بهمان سبب و چون مواد غیر منضجه و غیر
قابل دفع حرکت کنند بالضرورة نزول کنند آن مواد را اعضای ضعیفه و در این مرض اضعف اعضای اعصاب است
پس لازم می آید ازدیاد علت و نیز بر عدم بقای بدن این تریاق بسبب قوت حرارت تحلیل شده لطف
ماده را زیاده سنگردد تا این علت پس نمیکند قول شیخ کا لمعی را این قول منافی قول ابی منصور است و مدلل
و صحیح است و نیز قرشی گفته که لازم است طبیب را تعهد استعمال این تریاق بعد از استفراغ و تنقیه مواد مرور

نمردم با آنکه مرض نکبی زایل شود اما اگر سبب فالج سوء مزاج بارد ساذج باشد با خوردن ادویهٔ مسخنهٔ بارده
مبتدئ پس علاج آن تبدیل مزاج و اصلاح سبب آن ادویه است بتدریج بمروخات حاره و استعمال این تریاق
و ارحجانس گفته که نافع است این تریاق از برای استرخای بلغمی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه و آب
مطبوخ سبت ابن الیاس گفته که ایضاً نافع است فالج و استرخا را بسهولت و سرعت بعد از تنقیه خوردن این تریاق
است بمقدار یک مثقال در شراب بادرنجبویه درم رازی گفته که دیدم در کتابی که مولف آن معلوم نشود
علاجی از برای فالج که موجب زوال آن بسرعت است و آن این است که تریاق را بگیرند صاحب آن را تریاق اداعی و
بخورانند آن را بعد از زوال شود پس بخورانند آن را مثل با عسل و بآب بخوراند با عرق بخوردن باریره
و شوربا سکرباریست که آن را ترید نموده باشند و بنانبند شراب بعد عسل و مه هفته این نبز بخورانند
زایل میگردد فالج آن و بتدریج باین تریاق با عطسه کند بعد از تنقیه در استرخای بلغمی و در ابتدای استرخای
حادث از زردت و رطوبت ساذج نافع است آن را * لقوه و استرخای تشنجی و نیز این تریاق نافع است از برای لقوهٔ
استرخائی خاصه نافع است از برای استرخای مفصل مذکور شد و برای لقوهٔ تشنجی چنانکه در تشنج ذکر کرده
میشود * تمدد و کزاز بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تمدد و کزاز بلغمی ماسرجویه گفته که چون
آشامیده شود این تریاق با آب گرم بقدر کار تمدد نافع است از برای تمدد بلغمی و سزاوار است که استعمال
کرده شود در این علت بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج فیقرا و طرطوس * تشنج امتلائی بلغمی و نیز این
تریاق نافع است از برای تشنج امتلائی آشامیدن آن با طبیخ زوفا یا طبیخ اسطوخودوس یا طبیخی که از اسم اطبا
است * و صفت این است افسنتین و آذریون و اصل السوس و زوفای خشک حماما و گل خطمی قطور یون
دمی تا دریوس بادرنجبویه تخم شبت و بخ کرفس از هر یک دو مثقال اسطوخودوس افریطی در کتاب نسخه هفت
درم ادویه را سوای افسنتین در آب جوشانیده صاف نموده افسنتین را در آن انداخته یک شب بگذارند و صبح
گرم کرده کسیده را ما لیده بفشارند و در ظرف کنند و در آن مطبوخ حلحسن عسلی ده مثقال حل کرده صافی
نموده تریاق را در وی بریزند و از عقب آن این مطبوخ را بنوشند و این تریاق نافع است این علت را چون استعمال کرده
شود بعد از تنقیهٔ بلغم بمثل ایارج فیقرا و ایارج بتادریطوس بعد از تشنج تام و سقوط کنند با این تریاق محلول
بروغن سوسن در این علت گفته شد که چون این تریاق را هر روز مقدار یک دانه با نیم مثقال با حبل رور بعد از
تنقیه بخورند سقوط نمایند تا بسر رود ورطلا نمایند در اعضای تشنجه نافع است تشنج امتلائی بلغمی را * اصلاح
و نیز این تریاق نافع است از برای اصلاح خون آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج بتادریطوس
و بعد از خروج آن از برای این علت یک دانه است و باید که آشامیده شود چند روز پیاپی تا آنکه
جوشانیده باشد در آب زیره کرمانی را بسوزن * خدر امتلائی و تشنج و ایت بسبب بارده و سوء ادویه بارده
مخدره و نیز این تریاق نافع است از برای خدر امتلائی آشامیدن آب و سعوط کردن بآب و طلا نمودن بر اعضای
مخدره و مولانا نفیس کرمانی گفته که این تریاق نافع است از برای خدر حادث از سموم بارده و از لسع عقرب
احقر گوید که این تریاق عام النفع است بالخاصه از برای خدر حادث از جمیع سموم اعم از آنکه بوده باشد
بارده باشد افیون و بزر البنج ماه و یا بوده باشد حار چون بیش و از جمیع بهوش اعم از آنکه هم آنها بارد باشد
چون عقرب یا حار باشد چون افعی * رعشه و نیز این تریاق نافع است از برای رعشه هرگاه استعمال کرده شود
بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج بتادریطوس و طریق استعمال این تریاق در رعشه آن است که

اول مرتبه بطول کشد المراد صاحب رعشه را با آب گرم بنوشانند و او را این برهان مقدار یک مثقال با ماء الاصول
آش الماش گفته که این برهان نافع است از برای رعشه حادث از گزیدن جانوران سمی خصوص بنا ساختن تلواب
بادر تجربه رسیده خوردن آب باشد حکیم میر محمد مومن گفته که بعد از سی سالگی مال در بدل اری سموم از
یک تنگه تا یک مثقال است و از سی سال تا شصت سال اول یک مثقال تا نیم مثقال است بحسب ضعف و قوت سموم
و کنند مادامی که از سی سال یک سال باشد در امراض استعمال نماید کرد و اگر استعمال کنند از یک مثقال
بیش نجاوز نکنند و از جهت نافض در تپهای بارده مقدار دو دانگ است با نیم مثقال با آب گرم و از برای مفاصل
مزمن و امراض و اوجاع مفاصل که از جهت ارباب بادهای غلیظ و مواد بارده مقدار دو دانگ با ماء العسل یا با جلاب شکری
اگر بنوشانند باشد بر جهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و دفع سموم و وسواس
سوداوی بعد از تنقیه مقدار یک دو دانگ با نیم مثقال و هفت با حمل روز مرور با آب معوط ساسید رطلا کنند و جهت
اخشاک رحم و اخراج جنین میت با بلا اراده با مطبوخ سداب و سکنجبین و اسال آن و خلاف دارد
سود و از جهت نفث الدم با چهار دانگ با رب گاوزبان و برای تفتیت حصاة کند و مثانه با چهار دانگ با
طبیخ کرفس رد را و ورام باطنی و عسر البول با نیم مثقال اسکنجبین عنصلی و تحت تحمیل از یک ربا قلا بی
در طبیخ انیسون و از جهت کرم امعا با نیم مثقال با عسل بلبند بقانی گفته که از جهت گزیدن مار افعی و سگ دیوانه
و رتیلا یک مثقال در شراب و از برای نافض حمیات بلغمی و سوداوی مقدار یک درهم با آب گرم با شراب و در قولنج
و دفع معده و معص ریحی و سقوط شهوت طعام و ورم و درد واسطاع صوت مقدار یک درهم با ماء العسل و شراب
ردد و تری و صداع سمت یک درهم در آب گرم و خدا و سد هم را دو دانگ در شراب سیب شیرین و در جمیع امراض
اول شیر نیل مطبوخ است اگرچه یک مثقال حکیم محمد نعیم در میزان الصالح گفته که از برای مار گزیده
یک مثقال با چهار او نه شراب کهنه که سگ دیوانه گزیده باشد یک مثقال اراه با تکدرم سرطان نهری محرق
در یک آرمه شراب و از برای حدا و یک مثقال بلغمی و در دسته و د دیوار یک درهمه در یه او قیه شراب و از برای
خدا و بدان نافض در تب که گرم نمی رسد تکدرم ابد آب گرم د سد و حکیم معصوم گفته که صاحب صرع و سکته
و فالج و لقوه را نیم درم با تکدرم با ماء الاصول و تشنج و مصروص و خدا و سد داء الحیه و داء الثعلب را مقدار
دو دانگ با تکدرم با ماء الحمص و تپ بسبب حب القرع حب تکدانگ با نیم درم با آب مطبوخ معصوم و صاحب سعه را
تکدانگ با آب سیب شیرین یا رب سیب شیرین و مصطکی را دو دانگ در شراب مزور و صاحب درد معده را
دو دانگ با شراب صرف و با شراب انیسون و در قولنج و سده طحال و کبد مقدار دو دانگ با ماء البزور و در نقرس
و اوجاع مفاصل بارده از نیم درم با تکدرم با طبیخ سورنجان و در گزیدن مار افعی و عقرب و رتیلا و سگ دیوانه
و جمیع حشرات از دانگی تا یک مثقال با شراب زیتون گزیده را نیم دانگ با مرکه بلبند و بد ری ایران مرتع
مالیدند که دراز خورده باشد یک مثقال با شراب و از برای رفع سموم ادویه قتاله حون افیون و شوکران
تکدانگ با نیم مثقال با شراب و از برای سرفه و ربو و در دسته و ضیق النفس که مزمن شده باشد مقدار دو دانگ
در ماء العسل با سرکه عنصل سع داود گفته که از برای مفاصل مزمن و امراض مقعد مقدار یا قلا بی در طبیخ
سیب و سعتر با اصل السوس نیم با نیم مقدار و برای بادی و داء الرو سرساوی و اینکه در دوره مقدار یک برمه
اوقیه با آب یا شراب که یک مقدار آب شراب مقاومه باشد اگر تب حمار از مدت نیم و از برای حمیات مقدار باقلا بی
با طبیخ حلبه و ماء الورس د محل زرب سعال اصحاب حمیات مزمنه این برهان رابعد از نضج است و از برای رفع

ونفع معده ومغص آسامده سبرداران معداربك برسمه با ماء العسل باجلاب سكرى وبعضى گفته اند كه
جهت نفع معده رامعا معدار دودانك بآب مطبوخ زيره وازبراى سقوط سهوت معداربك برسمه است در آب باسراب
كه امليس مه اوقيه واكبرس جهاراوقيه وسمرباشد وازبراى بريان شدى وسده طحال معداربرسمة درطبيخ
افاوون رازبراى استسقا واسهال آب ازامراض كنددس ارطعام معد اربرسمةاران مرو بريد وباباشد اربك
اوقيه وسمرسركة ممروج باآب دباباشد وبعضي گفته اندكه ازبراى استسقا معدارفند بى باسركه ممروج
باآب ازبراى بعت اللدم ومسكه مرض مرتب العهد باشد معداربك مسقال درسركه ممروج باآب را گرمرض
گفته باشد معداربك مسقال درطبيخ سه وطون صبروسام وسمعوطون بوعى ازحى العالم است وبعضي گفته اند كه
موسوطون بعاب راس است وسوفوطون بقابوعى ازوديح است وازبراى انقطاع صوت معد اربا ملا بى درماء العسل
باآب عسب المعلب با نگاه داريد آن رادرربريان وسمت صرع باند كه اولا عزعرة كرده سودبآن بس آسامده
سرداران معد ارربع مسقالى باسم مسقال دراب گرم وسكنجبين عسلى وسمعسن درصداع وسعمه واما
ازبراى فروج امعا واسهال بانصف مسقالى باآب سماق وازبراى بمسسحصاة وحرمت بول معداربالالى درطبيخ
كرس ودرحروج كلى معد اربند به باسراب ممروج باآب وازبراى ادرارواسقاط جنين معد اربرسمه درطبيخ
محلب طرامسبع بادرطبيخ سداب يا درطبيخ انيل وازبراى عسرالنفس باسم مسقال باسكنجبين عسلى
وازبراى امراض طحال وملا مه آب معد اربا ملا بى باسكنجبين عسلى وازبراى كرم امعاباملب مسقالى باعسل
وسكنجبين ازبراى هرمرض طارئى رباعمله اين بريان گرم وحسك است وسابرس بافع است ازبراى هرمرضى
كه سرد باشد محض ازحرارت وبيوست لكن بايد كه قرا گرمه سرددرامراضي كه شديدة البرودة
باشد بامطبوخهاى گرم وباماء العسل ودرعمرامراض سديدة البرودة با ابحالص وبارى دهند آنرا
بادواى مخصوص بآن مرض حواه مطبوخ باشد خواه غيرمطبوخ وتجاوزنكند حافظ صحت دراستعمال آن
ازمعداربك مسقال وآن مرووسكه برده باشد حافظ صحت درين سحت محل بس دكرنا گفته كه معدار
شربتي ازين بريان دوگرينك ابعى وحماب وكتب كاتب بك مسقال است ودوگرينك عرب بمردوم ردوگرينك
رسبور كند دانگ ونيم باسركه ودرخوردن سموم ازنيم مسقال تادومسقال وكه كه درودسمه دانه باشد وسعال
سرمى ودردمعده وامعا واحشا وسهوت كلبى وما نيس بى ببت درودانك ودرصرع وسكته ولقوه نيم مسقال يا بك
مسقال باآب مطبوخ سداب ودرپولسچ نيم درم ودراسسقا بك مسقال ودراسهال ودروح امعاسه دانگ رمباآب سماق
ودرضيق النفس تك دانگ ونيم باسكنجبين عسلى ودرحذام بك مسقال بامطبوخ گاوزبان وافتيمون ودرحصاة
كلبه ومثانه نيم مسقال باآب مطبوخ كرفس ودرتب بك دانگ ونيم باسراب ودرضعف سهوت طعام وسهوت كلبى
بك مسقال اسراب ودرا حساس طمث بك مسقال بامطبوخ مسكطرامسبع وگفته كه اين بريان بمدرسمى وازبره درم
نگاه مدارند حوب درمرماهى تكد رم ازرى نكاردبند وسرسمى ازين بريان تكد رم بامسسربا گمربعد ربوب
علب ودوب علل است سعرماسد كه باندانست كه اگرجه معدارشربات ازراى بريان افاعى يعنى بريان اكبر
معروف به بريان فاروق وادويه مناسبه كه باآن ذكركرده اند اماطبيب حاذق كه ازين معتبر رانكسى
بعد بايد احتياط فصل وبلدوسن وعادت وسته ومزاج اصلي ومزاج عارضي وعلت وكميت وكيفيت هرمرض
مرض وازمريض رابملاحظه نموده بس بعد رحاب معد ارينكه مناسب حال آن مرض ومريض باشد اختيار كند
كه اول شربت آن بك طسوج است كه ربشد وازاكبرمعدارشربتي ازان كه بنول اسهربك مسقال است ودربعضي

در مثقال زیاده باشد وکذا هر نکه موافق حال مرض ومریض باشد داخل نماید فایده * بدانکه شیخ
الرئیس در ادویه قلبیه گفته که تریاق فاروق یعنی تریاق الافاعی هیچ ترکیبی در نفع تفریح برای سرور طبیعی
که قریب است که آن در ملائمت مزاج انسانی بقوت آن وبقوت دل وازاله توحش وصفا وقت تجمیع تمرم و
ملائی اهل سلوک مثل است باشد اند بالیف ا ن ولیا مرا الهی وعنایت از سبحانه امری است که وحی باشد نوحی
باشد مشایخ وخواص آن از صورت نوعی آن است که تابع مزاج ترکیبی صناعی است نه بسبب اجزائی و نه آن چه
اگر بسبب اجزا وبسائط آن بودی بایستی که تازه آن از کهنه انفع بودی وحال آنکه برعکس است چه نفع تازه آن
اندک است و نفع کلی در تخمیر رسیده آن است و تخمیر آن نزد صاحبین بعد از ده سال است و نزد جالینوس بعد از
شش سال وانی تفاوت ظاهر است بتفاوت بلدان باشد در سردی و گرمی و تری و خشکی و بعضی گفته که بعد از
شش ماه یعنی که اول اثر ظاهر است ظاهر میگردد واما کمال قوت آن بعد از ده سال است تا ارده سال تا بیست سال
تا سی سال تا چهل سال بعد از چهل سال تا شصت سال زیاده و قوت آن است بعد از شصت سال ضعیف میگردد و
کمیکه این معجون را ترکیب کرده میگردد گمان او بوده که این قسم منافع بر این ترکیب بعد از امتزاج صورت
خواهد گشت بلکه بوحی بالهام الهی ساخته شده بعد از تجربه از آن نفعی که معمول و مقرر بود ظاهر گردید

* فصل در بیان مزاج این تریاق * بعضی اطبا را اعتقاد آن است که در تریاق فاروق یعنی تریاق افاعی
و سرور و طلوس حرارت زیاده از حد اعتدال است و در استعمال نصف مثقال از آن نوبت دارند و در استعمال چهار
مثقال حرارت کمتر نبی ولا قلی توقف نمیشد واین اعتقاد غلط است بجهت آنکه اجزای بارده در تریاق افاعی
یعنی تریاق فاروق مثل افیون وامثال آن وعصاره لحیة التیس که بعد از امتزاج کسر وانکسار میکند
قوت حرارت بسائط آن را و میگردد مزاج آن در حرارت کمتر از حرارت بسائط آن را قطعا ظاهر میگردد آن است که مزاج
تابوی آن درجه قریب با اعتدال درجه دوم باشد در حرارت و سرور و طلوس در حرارت مزاج اندکی کمتر
است از حرارت مزاج تریاق فاروق و آنکه تریاق فاروق اندکی از سرور و طلوس اقوی است در افعال و آثار
نصف سدس حرارت بلکه نصف حاصیت باشد از آن رسیده تمام است و بعضی که از این تریاق صادر و سرور
بدرجه اعلی است و قریب است با آن در نفع سرور و طلوس و ترکیبی دیگر از برای کسب اطبای تریاق یابس و مرکب
تسمیه را اگر انسان معتدل المزاج دائما باز مان معتدله با بارده مقداری معتدل از این معجون استعمال کند
بشرط آنکه تمر جد تا ادوار کبار بر سانه السنه در تقویت قلب آن تقویت عظیم بخشد و مستعمل آن
مصائب از عفونات و وبای و حرکات رد احلاط و هیچ ... از سموم زاد روزی اثری چند آن خواهد بود و تمام
خواهد یافت و عمرش دراز خواهد شد کمیکه مزاجش حار باشد و یا در فصول بلدان حاره باشد ... استعمال
آن از برای او در حفظ صحت شده و همچنین جمیع معاجین و جوارشات حاره و بعد از این تریاق و سرور و طلوس
در نفع دواء المسک مرتبت که مساوی است از برای اصحاب امزجه معتدله در دواء المسک حلو که موافق است امزجه بارده
و دواء المسک در تفریح قلب از این تریاق کمتر است زیاده در تقویت قلب بمراتب کمتر باشد و همچنین در تقویت
تمام اعضا و مقاومت با جمیع سموم بلکه مقاومت میکند با سموم که جاری مجرای نفس باشد ...
در بعوض ... حیوانات ... کمتر است از آنکه تریاق در سموم بعد از دواء المسک در نفع و تفریح کمتر اثر
بعد از آن معجون ... * باید دانست که این تریاق را بجهت بسائط آن آثار و قوتها است بجهت صورتی که از آن
ناشی شده از تخمیر آن ... که حاصل شده در آن مزاجی نوعی صناعی آثار و قوتهای چند که ... جمله آن آثار

و مویهای وی را فضل باشد از دواهای هر یک از معالجات آن رسالهٔ ملیحه بقول اطبا که تریاق فاروق نفع میکند
از برای فلان مرض بسبب فعل وارد برای فلان مرض به سبب مزیلیه نافع است بسبب آنها لیکن شده و اصل
صورت آن است و بیان است به آنکه صورت آن جلیل است در منفعت و عظیم است در خاصیت و ممکن نیست
ما را که اشاره کنیم بسوی آن و بسوی منافع آن مراد مثال آن را اشاره رفتیم که تتمه سبب این منافع و آثار آن
ظاهر میگردد * فصل در بیان امتحان این تریاق و تریاق طری و قوی و ضعیف و جید و ردی
و صحیح و غیر صحیح آن * بدانکه از جملهٔ امتحانات این تریاق یکی آن است که بیاشامند بیاشامی را
مسهل قوی بمنزله شعر بسیار و تیز حنظل و صبر کنند با آن مسهل شروع بعمل کند پس بیاشامانند از این
تریاق پس اگر حبس کرد عمل اسهال آنرا بار دیگر قوی و جید صحیح است و الا فلا و بعد از آنکه از برای تجربه
و امتحان داده شود […] چنین گفته که دلیل بر آنکه تریاق […] جید است قوی جید صحیح
است حبس دوای مسهل است یعنی هرگاه دوای مسهل نوشیده باشد بسبب خاصیت این تریاق آنکه حبس
اسهال کند و لیکن حبس اسهال دوای مسهل میکند بسبب آنکه ضعیف میگرداند قوت دوای مسهل را
بجهت آنکه ادویهٔ مسهله را قوت سمیت منافیه […] و این تریاق باطل میکند قوت آنها را شیخ داود انطاکی گفته
که امتحان کرده شود این تریاق در کسی که منی قوی مثل جوز الطیب خورده باشد پس اگر دارو عمل این
تریاق با جوز را بند کند و قطع عمل آن منی نمود صحیح است و الا فلا و بعضی اطبا گفته که […] است
در قطع انزال یعنی کسیکه جماع کند چون زمان انزال در رسد شود بنوشد از این تریاق پس اگر منع انزال
نمود صحیح است و الا فلا و دیگر از امتحانات آن آنست که افعی را […] مسلط سازند که بگزد آن را پس
بنوشانند آن را به مثقال از این تریاق پس اگر قطع اثر سم از آن کرد و آن حیوان زنده ماند صحیح است و الا فلا و دیگر
از امتحانات آن آنست که چون بسته را بگذارد […] و دیگر از امتحانات آن امتحانی است که جالینوس ذکر کرده و آن
این است که صید کنند خروس بری را که مزاج آن احر و اقوی است از خروس اهلی و مسلط سازند جانوری سمی
گزنده را بر آن پس بنوشانند بمقدار […] این تریاق پس اگر زنده ماند آن تریاق جید است و الا فلا حنین گفته که
دلیل بر آنکه اختیار کرده شده از برای تجربه خروس بری که احر است و تجربه کرده نمیشود در خروس اهلی
آن است که خروس اهلی گوشت آن نرم و ضعیف است و بعد از گزیدن […] آن نمی ماند زمانی که تجربهٔ
صحیح گردد بلکه میگذارد […] بزودی و میرسد سمیت […] اعضای شریفه آن و اما خروس بری که طبع آن […]
است و گوشت آن صلب پس جاری نمیگردد در آن سم بزودی و دیگر از امتحانات این تریاق آن است که بنوشانند آن
را بکسی که چیزی از سموم خورده باشد پس اگر دفع ضرر سم از او کرد و آن شخص زنده ماند جید است و صحیح
و الا فلا و نیز گفته که گمان من آنست که باید که امتحان کرده شود بر کسی که افیون […] خورده و […] آن
خورده باشد و اما اگر […] و […] آن خورده باشد پس منفعت این تریاق از برای او قلیل است و همین است که
[…] کند […] که […] آن است که […] انفع از جمیع […] باشد از
برای کسیکه […] خورده باشد […] که انفع جمیع […] از برای […] خورده و از برای دفع ضرر
آن […] و دیگر از امتحانات که ذکر شده از برای […] این تریاق […] ضعیف و کامل المرکب
آن آنست که […] اگر آن […] آن تریاق […] قوی جید کامل المرکب
است و الا فلا و دیگر از امتحانات آن آنست که کسی را که […] و […] و […] گزیده باشد

شیر است با و مقداری از این تریاق که معروف است از برای دفع مضار هر یک از سمها پس اگر دفع مضرت آنها از بدن
کرد آن شخص خلاصی یافت خوب است والا فلا و بعض اطبا گفته‌اند که باید که امتحان کرده شود در امراض مزمنه
که به دوای دیگر علاج نشده باشد چون مشهور گشته و سؤال مریض و درد معده و اسهال استسقا از آنکه مناسب
حال آن شخص و آن مرض باشد با چیزیکه معروف است که استعمال آن با آن خوردن آن مرض کرده شود پس اگر
او مریض از آن مرض شفا یافت خوب است والا فلا و گفته شده در امتحان آن که اگر شیر را شخص گرداند
خون با آن رنگ خوب است الا فلا و بعض حذاق اعتمادی بمحض رنگ نکرده‌اند که فعل عسل و بعض ادویه دیگر هم همین
است و باید دانست که تریاق فاروق را مادام که امتحان و تجربه نکنند رنگ و صفت آن را باید اسد خوبی و بد
آن را حکمی ننمایند باید که هر یک استعمال آن نشوند و چون خاطر از امتحان و تجربهٔ آن جمع گردد در زمان
احتیاج باید مقدار آن از برای هر مرض و مقداریکه مزاج آن شخص برداشته باشد بدهند تا باید و تمام شود
لا کلام بنفع عظیم باذن شافی حکیم جل اسمه مقصد * فصل در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی در بیش
از برای جمله امراض با چیزهای خاص و مقداری معین که شرط است در نفع از برای آنها * بدانکه بعضی ذکر یافت
که این تریاق جمله منافع است از برای جمیع امراض و حفظ صحت الا آنکه استعمال آن گاه میباید بلا شرط ذکر
کرده شد منافع مطلقه بلا شرط آن را و گاه میباید بشرطی خاص و با چیزی خاص مقداری معین پس باید
باید که استعمال کرده شود بعمل جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و استرخا و رعشه و نسیم و نمله دویره
وحد و اصلاح رنگ روی ... مگر بعد از ... با آب ... و باید که مقدار
بعد از ... در ... با آب گرم بیاشامند تا ... با ... آن طلا کنند آن را برای
... سقوط کند از آن ... و هرگاه جذام مستحکم شده باشد باید که ... این ... را به
مال موی دارد مگر ... که ... سقوط کند و بعضی گفته‌اند باید که آشامیدن
سود از برای جذام ... با ... آنکه ... از برای ... یک
موی و صاحب برص بخورد آن را ... گرسنه از برای جذام ... موضع برص را طلا کنند از
آن موضع و صاحب فالج بیاشامد ... را ... و ...
کند با آن با روغن ... صاحبان ... و اسرخای آن مخلوط ... کرده با آن ...
بیاشامند و صاحبان ... و اختلاط عقل و وسواس ... بیاشامد ... آنکه ... گاو زبان و ...
... و صاحب ... استعمال آن کند مدت ... و ... طلا کند و از برای
... استعمال آن استعمال حقنه‌های مناسبه و ... باید ...
احسان ... که ... با آن ... مثل آن ... عربی و ... بیمارستان
گفته‌اند و در ... استعمال آن باید که ... آب گرم و در داء الثعلب باید که ...
استعمال آن ... کردن با آب سرد و بعد ... عرق ... و از برای دندان ...
... و در ... مطبوخ عسل و باید که ... از این تریاق را در ... و از برای درد دندان
... آن را ... روی دندانی که درد ... و از برای درد گوش آن را با روغن بادام تلخ حل کرده
در گوش ... و بعضی گفته‌اند که با آب گرم حل کرده در گوش ... از ... است و در او حال
... کند با آن ... و ... با ... در ... گاه ...

مرض سقائی گفته که رسوزگرند و زاد ور سرکه دهند و در سرکه حل کرده بر موضع لدغ بمالند را رحمه مخرب
اد بقیمه مثل انرن درد و کرانی و لرزه و بدرد ارم و اسهال آنها در شراب دهند و از برای بالیخ را سرحار لسوه روعله
در ماء الاصول دهند و از برای حدام و رماء الجبن و حد آرند ان حب السرع ورد بدان را در طمع معصوم و در مصی السلس
یا سکنجبین عسلی و از برای احتباس طمث و اخراج جنین میت در طبیخ ابهل یا در طبیخ مشکطر امشیع یا با طبیخ سداب
حکیم محمد مهدی در مرایاد بس خود گفته که مجرب کردید و زاد در شراب دهند و حد اوبدان سوت کلمی زاد در مقدار سه اربعه
شراب ممزوج دهند و خدا و بد مرع را اید و سکنجبین عسلی دهند و هم در سکنجبین عسلی حل کرده عرعره
نمایند و حد اوند درمن را اید و ماء العسل و حد اوند دولنج را در طبیخ باد یان و زیره کرمانی و حد اوند ان حب السرع
و دیدان را در طبیخ زیره و حد اوند درد کرده و مثانه را در طبیخ کرفس و صاحب اسهال خون را و صاحب قروح امعا
را با آب سماق یا مغلیم الرئیس گفته باید که خورده شود این تریاق از برای نفث خون و کلمه و مثانه با طبیخ
کرفس * فصل در بیان حبوب اورام الافاعی * حب اورام الافاعی صاحب مجربی یاد و مشهل مشی
است و جمیع اعضای رئیسه را قوت دهد * صفت آن اورام الافاعی نصف مثقال تخم خرفه مقشر تخم خیار از
هر یک ده مثقال حلوا و اسطوخودوس مجرب دو مثقال باد رنجبویه ابری اسطوخودوس بالنک عنبر اشهب موصانی
دارچینی مثل شبی خالص از هر یک نیم مثقال عود قماری دار چینی در نفل قرنفل گل سرخ مسروع الاذماع
قاقله مصری سعد کوفی ابرسا از هر یک دو مثقال صندل سرخ مروارید نا سفته دارفلفل بهمن سرخ از هر یک نیم
مثقال زرباد بهمن سفید سنبل الطیب حماما المغلب مصری از هر یک سه مثقال صمغ عربی کتیرا نک و زعفران
سه مثقال زعفران نصف مثقال پوست تخم مرغ مکلس یک مثقال کوفته بیخته بشیره سانرسه حب ماماریند
مرحمی بقدر نخود ی برروی نقره یا ورق طلا بیخته و ورق طلا نهیر است نگاه دارند شربتی دو حب * صفت این
حب نسخه دیگر اورام افعی نصف مثقال حماما المغلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خیار مقدار از هر یک
ده مثقال صندل سفید مروارید نا سفته دارفلفل بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه مثقال حلوا و اسطوخودوس
مجرب دارچینی قرنفل دانه هیل زرنباد گل سرخ قاقله مصری سعد کوفی ابرسا زعفران از هر یک دو مثقال باد رنجبویه
اسطوخودوس جوانی بالنک عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال مرمشابی دارچینی صمغ عربی از هر یک
کتیرا نک و نیم عود قماری خام زرنباد سنبل الطیب افیون از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بشیره سانرسه
حبوب ماریند مرحمی بقدر نخودی * صفت این حب نسخه دیگر افعی نصف مثقال تخم خیار
حماما المغلب مصری از هر یک ده مثقال صندل سفید مروارید نا سفته حلوا و اسطوخودوس مجرب بهمن سرخ بهمن
سفید زعفران از هر یک یک مثقال زرباد دارچینی ابرسا قاقله مصری سنبل الطیب از هر یک سه مثقال عود
قماری قرنفل فلفل دارفلفل نخسته گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکلس
از هر یک یک مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی کتیرا از هر یک با درمجرابی مجرب
یک دانگ کوفته بیخته با شیره سانب مفید بقوام آورده شربته حبوب ماریند مرحمی بقدر نخودی بر روی طلا
بیخته حسب کرده نگاه دارند شربتی نیم حب تا نصف حب * حب قرص افعی لذیذ سرعه در تقویت باه و امساک
و تقویت اعضای رئیسه و آوردن نشاط بی نظیر است * صفت آن حوربوا سیع علی دعمان آنها را خالی کرده از آنرب
گاورزی پر کرده آنها را سر گرفته در روغن گاو بریان نموده پس حمرا از ابها جدا کرده اورام افاعی نصف
مثقال حلوا و اسطوخودوس مجرب صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید ساذج مصری حماما المغلب مصری از

هر یک نیم مثقال عود قماری عربی زرنباد درونج عقربی کبابه چینی گل گاوزبان زعفران لسان العصافیر
انیسون سنبل الطیب مصطکی هر یک وزن یک سرخ افیون فلفل ساده فلفل دراز دارفلفل کبابه سیاه تا دو تخم
روغن بلسان دارچینی مغز حب المحمودة مغز حب الرأس مغز جلغوزه مغز بادام مغز حب البطم از هر یک
ده مثقال مائة الشعیر اعرابی صمغ عربی کثیرا تخم خشخاش سفید تخم خرفه مقشر از هر یک نیم مثقال عنبر اشهب
مشک ترکی ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال نبات سفید ده مثقال صمغ عربی کثیرا در آب حل کرده ادویه
کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی ورق طلا و نقره پیچند * و خشک کرده نگاه دارند شربتی دو حب
* حب دهن افعی منقول از کامل محمد ذکریا در تقویت باه بی نظیر است * صنعت آن خصیة الثعلب شقاقل
خولنجان خردل تخم جرجیر از هر یک سه مثقال مائة الشعیر اعرابی دهن افعی زنجبیل کشمش خرما از هر یک یک مثقال
کوفته بگلاب سرشته حبوب سازند * دهن الافاعی نافع است از برای سموم و تحلیل مواد بارده از مفاصل و برای جذام
و جلای آثار جلد باشد و نیز داء الثعلب و سعفه و امثال آن و بر نمش به آن حک رویانیدن موی ساقط شده را
بواسیر را و جرب است از برای تقویت باه بسیار مفید است * صنعت آن بگیرند مرده افاعی را که افاعی را از برای
امراض بد شوربا درست کرده و گوشت آن را برآورده باشند از برای ساختن امراض و پوست آن مرده روغن زیتون
داخل کرده در دیگی با کوره جدا ای بجوشانند که آب برود و روغن بماند در شیشه کرده نگاه دارند و پوست
خاصیت بکار برند * دهن الافاعی موسوم به دهن المفاصل صاحب خلاصة التجارب گفته که از مجربات اطبای
هند است جهت تحلیل ورمهای صلب خصوص از مفاصل * صنعت آن بگیرند افعی سیاه و سر و دم آن را بشکنند
و شکم آن را پاک کنند پارچه پارچه کرده در روغن شست اندازند و جوش دهند و آنقدر بجوشانند که گوشت آن
در آب سست شده باشد یا مضمحل گردد و بالا بیند روغن کنجد دران افگنند و آتش ملایم باشد تا آب
برود و روغن بماند پس بکار برند مجرب است * زهره افعی در خواص و منافع مانند زهره گاو سالخ است و سایر
اجزای آن هر یک سوای آن ذکر یافت * طبیخ افعی در جذام و بسیاری از امراض خصوص در ستی ... بسیار
مفید بسیار نافع است * صنعت آن بگیرند افعی حامله که در باب افعی مذکور شد و در امراض افاعی در بریان نمر
و سر و دم آن را قطع کرده پوست آن را جدا نموده احشا و مراره آن را بیرون آورده آن را با آب و نمک و آب خالص
بشویند تا پاکیزه شود پس با شبت و گندنا با ... بجوشانند در آب بسیار به ترتیب تا مهرا شود پس استخوان
آن را جدا کرده با نان گندم یا کره ترید کرده بان ... ترید و شوربای آن را بیاشامند و اگر از گوشت آن بر
یک روز خورده شود به نیمت و اگر خواهند که طعم آن نیکو شود با کشنیز ترید ... اینست تا
طعام نیکو شود ولیکن بعد از خوردن ... باید که در ابتدا اعمال زایل گردد پس ... و
تا ... طبیخ افعی زمانی است که صاحب علت ورم کند و علت او زایل شود پس پوست او ...
و ... * ماء اللحم افعی جذام و امراض سوداویه و بلغمیه را نافع و مقوی باه و ... المزاج است * صنعت آن
گوشت افعی سر و دم قطع نموده و نیکو شسته بطوری مذکور و معمول مقدار سی آثار گوشت بره فربه یا مرغ فربه
هر کدام که باشد خواسته باشند و از مرغ خروس فربه قطعه قطعه نموده بادرنجبویه از هر یک چهار مثقال اسقنقور
گاوزبان از هر یک ده مثقال دارچینی باز که پاک نموده شسته باشند ... باشد آب عرق کشند مربع
از ده مثقال یا نیم مثقال بیاشامند و اگر قوی تر خواهند کنند و گوشت ... از هر یک ... و لحوم طیور از هر یک
... قطعه و ... حاجی ... قطعه دارچینی ... از هر یک در مثقال ...

نیم مثقال بوزیدان نیم مثقال نه مثقال ارمنی یک مثقال بهم کوفته اشیانه نمایند و در مثقال زعفران و یک مثقال
عصاره بنج در بار جدبار کی نصفه بمرتبه باد ریزند تا آنکه اریک زیت را مرد نموده در سفید نگاه دارند * مرته افعی
که آن را سوربای افعی گویند در حقیقت همان طبخ افعی مذکور است و این مرته مستعمل است در مرض جذام
* صفت آن بدستور طبخ آن است و دستور آشامیدن و وقت بار استعادن اراب بعینه همان نوع است * معجون مرض
المعی نهج برالله رسایل مجرب و مما نسبه رمعوی روادی اصحاب برودت مزاج و نمران و حافظ صحت انسان
و جهت امراض عصبانی و رفت منی و نیکو گردانیدن رنگ رخساره و تقویت باصره و تفریح رود دفع وحشت سوداوی
بالغ است * صفت آن حصه المعلب مصری زنجبیل دارچینی ارهریک سی مثقال کما نه حسی فرنفل دار فلفل
ارهر یک یک مثقال معرپسته معربادام سرین مقشر معر با رجل مقدار هر یک دو مثقال ابریسم مقرض اسه
اسجد ان ستر ما به سرا عرابی تخم کرفس تخم کراث تخم بولیه تخم ملوب تخم گندنا تخم سلغم تخم خار تخم
سمط تخم جرجیر بوریدان حلار خطائی مجرب سعر حلیوره جولجان حب الصنوبر ا کبار تخم ترب درفه الطیب
بودری سرخ بودری سفید بهمن سرخ بهمن سفید تخم زردک معرحب القلقل معربی فلفل لسان العصافیر جزدل
بصل اسعل سری جسک مربی عاقرقرحا ارهر یک یک مثقال عسرا نسهب مسک ترکی ارهر یک دو مثقال زعفران
ده مثقال ورق نقره دو مثقال ورق طلا یک مثقال فرص افعی عسر جمیع ادویه با عسل مصفی دو وزن ادویه معجون
سازند شربتی یک مثقال * صفت این معجون نسخه شاه عماد الدین شیرازی حکیم سلیمان مومنی عفر الله لهما
حصه المعلب مصری دارچینی زنجبیل ارهریک سی مثقال کبا به حسی فرنفل دار فلفل ابریسم مقرض اسه
اسجدان ما به سرا عرابی تخم کرفس تخم بولیه تخم ملوب تخم گندنا تخم ترب تخم جرجیر تخم کلم تخم سلغم
تخم سا ربوریدان حب الصنوبر ا کبار حب الصنوبر الصغار حلار خطائی جولجان بودری سرخ بودری سفید
درفه الطیب بهمن سرخ بهمن سفید تخم جزر تخم کاکنج حب القلقل حبه الخضرا فلفل لسان العصافیر
شارعسل مسری بسباسه جسک مربی تخم جزدل عاقرقرحا ارهر یک یک مثقال معربادام سرین مقشر معر حبه
مقشر معر با رجل مقشر معر فندق مقشر ارهریک دو مثقال فرص افعی عسر تخم و احرا مسک ترکی نیم مثقال
کوفته بیخته بعسل سفید جوشیده مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال با دو درم * افیون
بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون معرب اپیون یونانی است و معنی آن مسبت است و بعربی
لبن الخشخاش و صری و بسریری برنانی بیرنانی و عاممون و سل نعی میرا نبد و اعما و بفارسی بریان گویند
و در یاکی که رسم ار کمکاوس طلبید و که بمهراب جز رالله گرسید افیون بوده چه سمت دوایی در او جامع ساخته حامل
شان مریض رموت سوای آن بوده دوان برب سمت ساخته تا آنکه دوای سمی شد بدالعایله است و باعمار جمان بعضی
حکمای اطبا محتاج اند به استعمال آن چه اسمند حاره ازان لهذا ترکیب نمودند آنرا با مسلبات حما ینده و حکمی
در کمی ازان ساخته و بند و معدار رد و اصلاح آن کوشیده تا بدن از غائله آن سمتر نگردد و تواند آن عاید بدن گردد
* فصل در بیان ما هیت طرفین است و طبیعت وجود یت و رداءت و خواص و منافع و مضار افیون * اما ماهیت آن
بدانکه افیون اطلاق کرده می شود بر مسمل اسمرال درمه حمر اول بر صمغ خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید
باشد و خواه سیاه و اهل مصر و معرب بر بن معنی اند دوم بر صمغ خشخاش سیاه این بر دید مای اطبا است جهت
آنکه دوان ارباب زرع خشخاش نموده و از خشخاش سیاه صحرایی صمغ سگرنه اند و تمامی آن بسیار کم می شود
مگر در ارض مصر بتنها و را بچانا طراف مصر دانند چنانچه بیمی گفتند که در صعید رمه ن بد در بین و بد در ب

انواع ثآلیل بسیار باشد و گردد بر مصر جاعد در صعید مصر خاصه در موضعی مخصوص که معروف باسیوط است از ولایت
صعید و بلاد مصر بلد معروف در عمار خشخاش بسیار حنا بحد تصور باید می گفت که اسود صمغ درخت خشخاش مصری
است باعصاره آن و شیخ الرئیس رحمه الله فرموده که افیون عصارهٔ خشخاش مصری است که آنرا بآفتاب گداز ند
با غلظ و سخت گردد و نیز فرموده که از خس نیز گاه افیون می سازند و آن بی فایده است اما صمغ و کمتر از
که از شجایی المعمات ادویه مسکرند و ان نیز الا ان است مثل آنکه صمغ خشخاش را مسکرند و لیکن بسیار قلیل
از آن بعمل می آید * اما طرز اخذ افیون از خشخاش آن است که چون کل خشخاش ریخته شد و خشخاش دانه
بست پوست آن رسید که رطوبت طرادت کم شود و حاصل گردد اطراف ظاهر آن را آخر روز به جهار زمع طولانی
عمیقا نیز که تا بدرون آن نرسد و سوراخ نکند زده شب بگذارند تا سرد و رطوبتی که از آن موضع بیرون می آید
بسبب سردی هوای الجمله جمودی را ببعادی بهم رساند پس بلند واضح با نکبت از آن برگیرند و بر کنار ملدی
با ماله جسمی بمالند با سر و جمع خشخاشهای بیع زده جمع گردد و مقتضی زمانی صبر کنند تا انچه بیله ریخ
بیرون آید و جمع گردد در زمان روز نیز بردارند و گاه باشد که روز دویم هم چیزی بیرون تراود آن را نیز بردارند و اگر
بگمر به دیگر نیز نیز بیند بدست با آنچه در آن مانده است بر آید و همان طریق بردارند و مقتضی با آنکه مقدار
معتدی جمع گردد پس مجموع را بر روی سنگی بمالند بدست بکوبمالند و از آن اقراص و یا فتلها و قلمها اندک
بهن و یا مثل بیضه مرغ بسازند و در سایه خشک گردد نگاه دارند و صید الصاحب نکرده اند اما بعض زمان مذکور
جهت آن است که بمار بعد به بسیار زمانات عروق بمکیدند نبکلاً زمانات صمغیه جفند که در ظاهر آن است
مرحله رطوبات مسکند خواه رطوبت آب و خواه رطوبت شیر و یا رطوبتی که در مراد ابتباسند و کمانکه
بعد از ازالعات مسکند در می یابد این معنی را نیز بهم رسیدن رطوبات رطوبت شیرابست که در بعد که بیاناب نیه
است بطل که از افواه عروق بیرون می آید و بر ظاهر اعضا می جسند و آن رطوبت اکثر در ورقهای در ازاد بیار
مناسب باحمد آنکه حرارت و زر و طل آن کم باشد دو پوست خشخاش از این نوع رطوبت بسیاری نمود مسکند
و در مبادی نکون که از بسیاری رطوبت و ضعف حرارت بصح نیافته باشد لیس که سببه است بغذای نبات
کامل شد * بلکه رطوبت شیر رنگ مینماید که خام و نامبلا است پس از آنکه آن رطوبت رنگ ساس و دوام
معتدل کم گردد و نیز از آنکه غذای مسرسود اسماس درست مینماید نمود و استخراج دفعه آن گردد در آن زمانی است
که او بعض کوده که حرارت آفتاب رطوبت آن را خفیف کند از ظاهر سبز و بواسطه بسیاری رطوبت ظاهر و باطن ان
نضج را قبول نکند و هرگاه بدین مرتبه رسید که تخفیف رطوبت ظاهر کند و حرارت سرخشک ان حواهد بود که
رطوبت باطن را نضج دهد و این در او اسط فصل ربیع است زانکه سی را بکارد مسکند جهت ان است که تا موضع بیرون
آمدن لبن بسیار شود زیرا که اگر بجری دیگر سوراخ کنند ملایان تمام نمی باید و اما سبب آنکه باید که بیش
آن غاز نرساند آن است که تا باید رون نفوذ نکند و لبن آن در باطن بر نرود و اما سبب آنکه باید که منبع
سوراخ برای آن است که لبن از یک موضع بدر آید و بمواضع مختلفه متفرق شود زیرا که هر چند بیشتر
از مواضع کم بیرون آید آسان تر است التقاط ان از آنکه کم از مواضع متعدده متفرقه بقسمی آنکه چنانکه مقدار
آن آن بد زیاده از یک موضع بجوبی تراود بر آمد چون از مواضع متعدده متفرقه بر آید باجار ادیل مساید
و گاه است که دو سی مقدار کسد مرد واربکجا نسب قریب بموضع بصف که یکی مانده برد بل مر آن یکی باسرد باید
مد آن بوسیله و در وسط قریب بجادات مرتاسید با انچه از بابس باشد از یکی بیرون آید و انچه از بالا تا بد از دیگری

واما پنجم آنکه انگشت نالند که بردارند آن است که اگر از میل کارد و مانند آن بردارند از جهت سرخی
میسر نشود و اجزای کثیفه داخل آن میشود واما ششم در صدف یا پیاله چینی یا شیشه جمع کردن بواسطهٔ آن
است که تا تمام لبن را با ریشه نفوذ نکنند و جرمی در آنها نفوذ نمیکند خصوص صدف و در انگشت هرچه ری نمیگذارد
هفتم بجهت اختلاف حرف و خشب و برگ و مانند اینها واما هشتم آنکه روز اول تا شب که بردارند و روز دوم
نیز مساوی بر داشتن آن است که لبن بعد از آنکه از موضع شرط بیرون می آید و همانجا منعقد میگردد و با برابر
منافذ آن لبن هست از آنچه بعد از آن است از بیرون آمدن ممنوع است و هرگاه که برگرفتند افواه منافذ گشاده
میشود و دیگر باره بیرون می آید و با منافذ بسیار با هوا و آفتاب خشک شده انگرده و صلب شده احتمال بیرون
آمدن نیست و چون خشک شد دیگر چیزی بر نمی آید و از این است که روز سوم هیچ بیرون نمی آید واما نهم
آنکه تا آنکه بر روی سنگ صلایه کنند و آن را دست نمالند آن است که بعضی از رطوبات آن تحلیل رود و خاکی
و علما سر دو زود ترش با شیشه یا قلمهای نی و با مانند نیز گردد که مواد را ن دخل نماند کرد که اگر تمام
رطوبات با شد با تمام غلیظ منعقد شود و صاحب تروییح الارواح آورده که بهترین وجهی در استخراج افیون آن است
که ساقین سرخشخاش که ثمر آن سیاه است بر دیک تمام شب کنند با شرط بگذارند تا صمغ آن بیرون آید و بعد
از آن جمع کنند که این افیون خوب است ظاهرا مدعای او آن است که بعضی از صمغ که زمان گذاشتن آن را هم بیرون
آورند و بعضا دیگر گفته که بومی اوست و برگ و سرخشخاش را بکوبند و بفشارند و بسرشند تا غلیظ شود و ترص
بسازند و این نیز بیرون اضافات است و بطور مدارس طریق استخراج افیون که مراد عصاره آن باشد می آورد
که سرخشخاش و اوراق آن هر دو را بکوبند و عصاره آن را بگیرند پس آن عصاره را بر روی سنگ صلایه کنند تا شیاف
غلیظ شود که تواند قرص ساخت بعد از آن قرص کنند و گویند که این قسم افیون را مقونیون گویند * اما بیان
خوب و بد آن پس بدانکه بهترین افیون لبن خشخاش سیاه است که در بیابان حمل نموده باشند بعد
از آن گفته اند افیون خشخاش سفید لبن کوهی سفایی النعمان است و علامت خوبی آن ده است اول آنکه در آب زود گداخته
نگردد زیرا که ممنوع زود در آب گداخته نشود دوم آنکه اگر ستای تمثال نگذارند نرم و گداخته ممنوع
مثل صمغ عربی و کسر او امثال آن سوم آنکه املس باشد یعنی بعد از آنکه در آب گداخته شد اجزای آن متشابه
و متساوی باشد و دردی در آن نباشد زیرا که آن علامت غش واجزای غریبه است چهارم آنکه غش چرم غریب
است و مطالب نام ندارد سبب این است که اگر با هم اوراق دانه دانه متمایل شود و بعضی گفته اند که آن را در آب
حل کنند و صاف کنند اگر در آن ثقل نماند مغشوش است و الا خالص پنجم آنکه حاد الرایحه و مسموم باشد زیرا که
افیون خالص در بوی آن شدت مناسب و بوی خاصی دارد و مسموم است و مغشوش آن کم بو است و این بمعاینه خوب
معلوم میگردد که اول افیون خالص اگر باشد بو ببیند بعد از آن آن را و با آنکه بوی خالص آن را در بامه
باشد ششم آنکه مکسر آن سفید مایل بسمرت کمی باشد یعنی چون آن را بشکنند شکستگی آن باید این صفت
باشد هفتم آنکه در طرف مادهٔ زرنیخ باشد و این بمعاینه معلوم میشود که اول افیون خالص را دست
بعد از آن آن را و با آنکه طعم آن را از دل در یابند با شبه هشتم آنکه سنگ ریزه نباشد نهم آنکه البته خالص
است و صافی است اجزای او متلذذ است و البته غیر صافی مغشوش است اجزای آن متحلل و ثقل است و مغشوش
است حال البته از عصاره است یعنی متحلل و ثقل است دهم آنکه چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته شود
هشتم آنکه چون در آتش اندازند و با دود چراغ در نداز رد مسه ل را فروخته گردد و در آن جرم شمار نماند نهم

آنکه شعله آن صافی باشد و تیره نباشد دیگر آنکه چون خاموش کنند بوی آن بشدّت بر نیاید و اما صفات مغشوش آن
پس این صفات است و گفته‌اند که آن را مغشوش نمایند با ماميثا و عصارهٔ خس بری با صمغ آن شبیه باشد و بیان شناختن
این مغشوشات است که اینچه مخلوط بشیاف ماميثا است هرگاه در آب مخلوط نمایند بوی آن ضعیف گردد و ملمس آن
خشن باشد اینچه از عصارهٔ خس بری باشد بی مغز باشد چه آنکه در طبیعت عصارات غلیان است هرچند
آن را بطبخ و شمس چنان سازند که غلیظ شود از غلیان باز ماند اما فی الجمله در آن غلیانی حادث میشود که
موجب تخلخل و خفت وزن و عدم رزانت آن است و اینچه در وی علک و امثال آن کنند همیشه رزانت و لزوجت آن کم
است و اینچه در آن صمغ و مُرّ داخل کرده باشند طعم آن غیر طعم و رایحهٔ افیون خالص است و این نیز بعد
طعم و رایحهٔ افیون خالص معلوم میشود چنانچه قبل ذکر یافت و اینچه گفته‌اند باید که بوی آن موجب خدر باشد
جهت آن است که افیون مخدر است و هرگاه در رایحهٔ آن این معنی باشد معلوم میشود که در کمال قوت است و اینچه
گفته‌اند باید که در آب زود بگدازد جهت آن است که در صمغیت آن لزوجتی نیست که بواسطهٔ آن آب در آن نفوذ
نتواند کرد که بعض آن نرمد بلکه از قبیل سایر الیابسات باشد جذب آب در وی ممکن شود و بگدازد و باید که رطوبتی
در آن نباشد ممکن است آنکه چون در جای نمناک گذارند نرم شود و هر اینچه در آن صمغ باشد نیز رطوبت است
اینچه در آن کثیرا باشد آن را حجرهای که در آن نمگذارد داخل است چون در آب گذارند ظاهر آن نرم و باطن آن متخلخل
صلب میماند و اینچه گفته‌اند که باید در آفتاب نرم شود و در آتش مشتعل گردد و چراغ دامش روشن شود
بسبب کمال لطافت اجزای آن است و نیز دیگر از لطافت و با نیز نسبت شدت از صفت برآن و از علامات نیکو
میان مردم متعارف است آن است که نرم آن را بانگشت ابهام و سبابه یا بر کف دست با انگشت سبابه بمالند
اگر مانند روغن در دست پهن شود و چسپنده نظر عمل چرب باشد آن خالص است والا مغشوش
و دیگر آن است که چون در جای نمناک گذارند نرم شود مانند موم و این امتحان نزد ثابت بتحقیق رسیده است که
گذشت رایحه شیخ الرئیس رحمه الله آورده که از صفات مذکوره در کتاب دیسقوریدوس که از برای جودت
و خالص بودن افیون ذکر کرده این است که رزین و حاد الرایحه و سهل الانحلال در آب باشد و زود مشتعل شود بعد
از گداختن و در آفتاب متخلخل شود و شعله چراغ را تیره و مظلم نکند هرگاه که مشتعل سازند و امتحانات اموری
است که ذکر یافت و اما افیون زردرنگ که آن را ازرنگ کند و با همواری باشد و ضعیف الرایحه که از صفات مذکوره
در آن نباشد مغشوش است اما مزاج و طبیعت افیون پس بدانکه در مزاج افیون اختلاف بسیار است جمهور
اطبای زمان آن را سرد و خشک میدانند و در درجات مراتب میدانند که چهارم است و در آن نیز
اختلاف است بعضی در اول چهارم میدانند و بعضی در اواسط و مختص است نزد در سوم آن اکثری برآنند که
یابس است در سوم و بعضی گفته‌اند سمیت آن قوی است و جمهور اطبای هند آن را گرم و خشک دانسته و متاخرین
اطبای فارس که تابع اطبای یونان‌اند اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم نیز گفته و هر یک را دلیلی است و
اینچه بالفعل مشهور میان اطبا است که مسحق از خشخاش سیاه بری است بارد یابس است در اول چهارم
و مسحق از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس است در آخر درجهٔ سوم و مسحق از خشخاش سفید بستانی بارد
یابس در اول سوم و مسحق از کرده شقایق النعمان اکثر آن را گرم میدانند بعضی بسردی آن مایل‌اند نیز
واسطهٔ آن است که افیون با وجود برودت مرکب القوی است یعنی نسبت خالی از جزوی حار لطیف با جزو بارد
کثیف ارضی مائیت که آن جزو حار مانند علت تلخی طعم و حدت رایحه و سرعت اشتعال و حدت و ازالهٔ

حرارت در بدن نمی‌دهد بلکه ورود در بدن و فعل و انفعال در آن او را از حرارت ظاهر می‌گردد و بدن را گرم می‌سازد تا آنجا
نمی‌رسد در صابی که آن هم در حار لطیف به تحلیل رفت باقی می‌ماند آن جزو بارد ارضی غالب را احداث برودت
می‌نماید و اما آنکه گرم دانسته‌اند دلیل را قیاس و تجربه آورده‌اند ادله و اجوبه آنها بالاجمال این است
اما ادله قیاس آنها سه است اول مرارة طعم آن است زیرا که فاعل مرارة حرارت است و دلیل دیگر [illegible] است
که با حرارت در آن ممارست و دلیل دیگر قیاس است کلام شیخ الرئیس است که فرموده الحرارة فی الرطب
تفعل السواد و فی ضده البیاض والبرودة فی الرطب تفعل البیاض و فی ضده السواد و معلوم است که افیون
لبن خشخاش است یا عصارة آن به هر حال مملو سواد شده است پس از این معلوم می‌شود که فاعل آن حرارت خواهد بود
اما تجربه خود [illegible] ظاهر است که افیون اولا احداث حرارت می‌کند و بواسطه [illegible] مردم در برودت هوا و مستانها
و رفتا آنکه برف و یخ و هوا بسیار سرد است بسیار استعمال می‌کنند و برودت آنکه بعد از آن صادر می‌گردد [illegible]
بنا بر آن است که مواد حارة بدن [illegible] را تحلیل می‌دهد و بالعرض برودت احداث می‌کند و هرگاه دو امر متضاد از شیء
واحد ظاهر شود یکی بالذات باشد و دیگری بالعرض و آنچه بالذات [illegible] و بالعرض [illegible]
آنکه در حکمت طبیعی مقرر شده که ذاتیات مقدم اند بر عرضیات پس چون حرارت از افیون اولا ظاهر می‌شود
و بعد از آن برودت پس حرارت آن ذاتی خواهد بود و برودت آن عرضی جواب از این آن است که قیاس مرارت
در بین نیست برای آنکه ممکن نبود که در شیء امری باشد غیر ظاهر در حس که آن بالمآل موجب صدور امری
گردد که بالفعل آن امر ظاهر نباشد مانند [illegible] حسی و [illegible] اکسیر [illegible] ادویه بسیار امر یکه
ظاهر باشد در حس چنانکه [illegible] کرده‌اند [illegible] از افیون [illegible] در یک رطل از [illegible] دو سید
که [illegible] لون ظاهر آن که قیاس است لازم می‌آید [illegible] دلیل که بارد باشد و حال آنکه [illegible] کمال حرارت است
و [illegible] در افیون [illegible] ممکن نبود که [illegible] باشد که طعم آن تلخ باشد و فعل آن [illegible] باشد از فعل فاعل حرارت
و جواب از دلیل دیگر که در [illegible] قول شیخ گفته‌اند [illegible] است همین جواب و آن این است که ممکن نبود
که امری دیگر باشد که مقتضای آن خلاف مقتضای حرارت باشد و آن [illegible] باشد و اما دلیل از تجربه که آورده‌اند
جواب آن آن است که لا نسلم که فعل افیون اولا حرارت است بلکه اولا [illegible] است و [illegible] بالعرض [illegible]
و بالذات [illegible] است و [illegible] دعوی کرده‌اند که هرگاه دو امر متضاد از شیء واحد صادر گردد
واحد منها بالذات و ثانی بالعرض اما بالذات مقدم است این ممنوع است زیرا که ممکن نبود که امر بالعرض
در [illegible] باشد که [illegible] بالذات [illegible] آب گرم اولا [illegible] آن [illegible] که اول
بالعرض است و ثانی بالذات و [illegible] آن مقدم است [illegible] و اگر گویند که افیون صمغ است و شیخ الرئیس
گفته که کل صمغ [illegible] پس [illegible] حکم کرده است که افیون بارد و یابس است
در درجه رابعه پس ممکن نبود که در اصل طبیعت صمغ حار و یابس باشد و بواسطه مانعی از آن [illegible]
مثل آنکه [illegible] که از آن بیرون می‌آید [illegible] استفاده کنند که [illegible] مقتضای طبیعت باشد و دیگر آنکه این
لبن است نه صمغ [illegible] مثل لبن [illegible] و بالجمله این اجوبه [illegible] * اما منافع و مضار آن از قول
حکماء اطباء [illegible] آن مانع است از برای صداع [illegible] و طلا کردن آن [illegible] جمیع [illegible] القدس
[illegible] در [illegible] صداع [illegible] مگر آنکه [illegible] باشد
صداع در نهایت [illegible] که طاقت [illegible] است آن [illegible] باشد و اما هرگاه صداع [illegible] باشد پس [illegible]

جهت استعمال آن جهت آنکه ماده را بلید و غلیظ میکند و ضرر بحواس میرساند * اورام الحارة فی الدماغ و حجب
الراس جالینوس در کتاب برهان بسری بصرد درج نموده که اعطا کرده میشود از افیون مر صاحب قرانیطس را
نیم درمی و نیم ربع و ربع دوم رسانیده میشود در ماء الشعیر پس نفع میکند او را و موجب رستگاری او میشود
شیخ الرئیس گفته سزاوار آن است که حیله کرده شود در آمدن خواب مر صاحب برسام صفراوی را اگرچه به مالیدن
افیون باشد رحمین و نیمی او اگر بوده باشد نوب آن قوی و الا باید مفرو نمایند کال در مرارتین عمل جهت
آنکه موجب ملال علیل میگردد مفرط باید گاه باشد که نفع کند بوئیدن افیون با شئ از زعفران و داخل
کردن در لخالخ مبرده برسام حار خصوصا صفراوی و مانند آن از صداع و جنون رطوبت محلل بن ذکریا گفته
که خوانده ام من در غیر یک موضع از کتب هند من آنکه افیون بسیار نافع است از برای برسام حار * فی السهر
شیخ الرئیس گفته بسیار باشد که مضطر کرده مرد صاحب سهر مفرط بسبب خوف اختلال قوت آن تا آشامیدن
معتدل مراط و کم از آن از افیون با خواص مرد و در کتاب برهان بصری جالینوس درج نموده که هرگاه
خورده شود از افیون مقدار کرسنه خواب می آورد رها کی میگرداند وجع را محلل بن ذکریا گفته خون مرا گرفته
شود از افیون مقدار یک دانگ و از عصاره شوکران و زعفران از هر یک دو دانگ و مرتبه داخل نمایند در روغن بنفشه و طلا
نمایند بر جبهه خواب می آرد جوزی نیکو و نیز گفته که هرگاه خرده باشد سهر بوی غالب بر شخصی با کی نمی
که بیاشامد بعد ربع قیراطی از افیون و بمونه قوت و اذا امر با او را خواب آید و نیز جالینوس گفته که چون خورده
شود از افیون مقدار کرسنه و طلا کرده شود بر جبهه و نیز گفته که چون آشامیده شود از افیون ربع درمی در
ماء الشعیر خواب می آورد خواب نیکو شیخ الرئیس گفته که بسا باشد که جمع شوند اصحاب سهر در خوردن
تریاق مقدار کرسنه از افیون تو بعد از یکی گفته که مقدار نیم دانگ افیون چون آشامیده شود مرقد
است احتمال نمیکند از آن و معقدم سم است و گفته اند که اگر آشامیده شود بقدری بسیار از آن با مصلحی
و غیر آن خواب می آورد خوابی معتدل پس اگر از آن اندکی زیاده کنند خوابی عمیق می آورد پس اگر از آن
اندکی زیاده کنند موجب سبات میگردد پس اگر از آن نیز چیزی قلیل اضافه کنند احداث سباتی عمیق
نمونه که مشابه صاحب مانند مسکوت پس اگر از آن نیز اضافه کنند میکشد و سبب نوم افیون افراط تبرید
و تغلیظ آن است مر روح را و عدم حرکت آن بسوی خارج بسوی اعضای حواس خمسه ظاهره که آن سمع و بصر و شم
و ذوق و لمس است پس چون روح دماغی نماید بسوی این اعضا باطل میگردد حواس این اعضا و خواب عبارت
از همین تعطیل حواس است و اگر حل کنند افیون را با اندکی زعفران در روغن گل مورد و طلا نمایند بر نافهم
ایف میگردد موجب خواب و همچنین چون حل نمایند افیون را با حبه حالس در روغن بنفشه و بمالند
مقدم سر خواب می آورد و نافع است از برای سهر مفرطی که اطبا از معالجه آن خسته گرد
* اختلاط الذهن زالجنون والقطرب والسمار و داء الکلب و البتا نیا هرگاه بوده باشد اسباب بیمار گرم مزاج یا
ضعیفی که بوده باشد از راح بیمار از سبب بیماری حرارت حسوس الایقال مصفد تحلیل یا دبی مسی
و حرکتی از حرکات فکریه پس آن را نافع است استعمال قلیلی از افیون و افیون خواب که بیاشامد اندکی از آنها را و از
جهت است که مشابه افیون مفید از برای جنون و صداع و قطرب و بهر باین سبب مشابه نافع از برای برسام حار
چنانکه مذکور شد شیخ الرئیس گفته که گاهی میرسانند صاحب قطرب را افیون از برای ساکن گردانیدن طمث
آن و ساکن گردانیدن فکرهای او و بعض اطبا گفته اند که افیون وانفع بسیار است از برای قطرب خواه تب دار

نوشته شود مفصوص ومسکه در روغن گل سرخ حل کرده اند کی زعفران داخل کرده بوسیله حکیم علی در شرح
قانون گفته که افیون در نهایت نفع است از برای مالیخولیا و جنون ودر سی گفته که از جمله علاج جنون قوی از برای
داء الکلب وما شبه آن است که بیاشامانند صاحب آن را بمقدار درم افیون در ماء الشعیر برد بوده اختلاط عقل
وعلة حرارت پس بیاشامند که دور گرداند ما شاء الله داء الکلب را در تنبیه آنکه مبرد دماغ ومزیل حرارت
مفرطه ومسکن اضطراب جنگ دررد ن بعد است ومی بیشد دماغ را مزاحی مساد مزاج حار حاد سا ارسودای
مفرط ودوای قوی است درد مع غائلة سودای مفرط وحفظ آن وخواب می آورد پس موجب راحت میگردد برد
حرارت از خلط وبیاشامانند که برد تو سحرارت واستیلای مرض احتجاج باعاده آن شود چند مرتبه تا نگردد نسبت
طول مدت دوی در بیانه ربوحسا گفته که هرگاه بوده باشد با ما بیاشامد طویل پس نافع است آن را سعوط التمری از افیون
محلول با الله کی زعفران وگفته شده که تمام علاج ظرب بند اسر نسبت که خواب آید صاحب آن را پس میباید
که بیاشامانند اورا گاهی افیون از برای خواب آمدن انسان زکام ونزله چون آشامند شود از افیون مقدار حبه
معصره نافع است از برای زکام ونزله در ابتدا لکن مضر بدماغ است ومصلح آن چند نبید مشرور زعفران است وگفته
شده که مصلح آن رجنسل است می فرماید بدان اصلاح ضرر آن بدماغ تهیج حمر مثل مد وار تمکین *امراض اذن
چون افیون را با روغن بادام یا دهن حلوی که دهن زعفران است حل کرده در گوش بچکانند ساکن سکرداند
درد آن را وچون آن را با دوجه حمل بند مرسود ه در شیر دختران حل کرده در گوش چکانند تسکین دهد
درد آن را مرلا بانفس گفته که هرگاه وجع اذن از ریاح وبخارات حاره حادث باشد نافع است از برای تسکین
آن ومسکه وجع بدانسته باشد چکانیدن افیون محلول بشیر دختران در گوش واستعمال نظورا فیون
در گوش وقتی باید که ازیند ب وجع خوف سنج واختلاط عقل وعشی باشد که در آن حالت تسکین وجع بتخدیر
مثل افیون واجب است ونباید خوابش مداومت بآن نمایند کرد که موجب ثقل سامعه است مقرشتی گفته
که زیاد افیون ارادونة مسکنة وجع اذن است ونافع است از برای قرحه اذن بجهت آنکه مخدر است وتخفیف
ماده از حدقه نفس افیون است وهرگاه استعمال کرده شود با حمد بیدستر پس آن را ضرر افیون شد اسعل
گفته که چون افیون وبزر البنج سفید را مساوی ازهود وبعد زعفد سی حلاده کرده در روغن بنفشه داخل کرده
بکوب مخلوط ساخته در گوش بچکانند نافع است از برای درد گوش حادث از حرارت وچون بلبراطا فیون را در
شیر بیاره در سنده حل کرده نیمگرم در گوش چکانند نافع است از برای نور کوش ومسکه با ضربان باشد وخوردن
مقدار کرسنه ازان تمامی اوجاع را ساکن گرداند وخواب آورد وچون با زرده تخم مرغ بریان کرده با زعفران ممزوج
نموده بر حمره بیتای مهمله رخواهات بتای معجمه گذارند نافع است آن را و با زعفران وشیر دختر جهت نقرس
وگداختن فتیله ممزوج بآن در مقعده باعث تسکین اوجاع آن وموجب خواب است وازمنافع افیون آن است که
ماوس با برد حارحی مسکند اگر چه زنکه مهلک بماند خور بله سرما حمدان البرمی کمند سابقه حماب ارشاد
مآبی مد ظلله العالی نقل فرموده که از جمله رسائل مراجعت با ایران شده بود در زمستان با تعان سفری شد در بین
راه شخصی ملاقات شد که او هم از هند آمده بود وبسبب سرما بسیار سادی بود در بزر دیل بود که پی طاقت شود در زدی
خود را با رسانده مقداری افیون با و دادم که بخورد بخوردن فی الجمله بحال آمده وبراستی که خود را بمنزل
رسانید وحکایت حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی رح ومحافظت نمودن شود در رسالہ نیچ وبرب تمام سب
بخوردن افیون ابدال ابدال مشهور است وابن سبب آنجات بخوردن با لعرض آن است وبسبب بند بند میپامات

و مانع آمدن از با سر برودت هوا بظاهر بدن و اجتماع حرارت و قوی در باطن و مهیج دوای دیگر را خواه سرد و خواه
مرکب این قبیل نسبت و احوال امراض انسان را یعنی حکیم مزبور را تالیف عارض شده و این یا بسبب برودت ذاتی افیون و افنای
حرارت غریزیست که لازمهٔ آن است و یا با سباب دیگر * منفعت دیگر منوم است چنانچه ذکر یافت و آن بسبب تقلیل
و تغلیظ روح است * منفعت دیگر بند از نفث الدم اسهال ادرار در تب گرم آن را تسکین بدن تلطیف حرارت انسان غالب نیز
و ارتخای نیز منحصر رسوند از این نیز بسبب تخدیر و احداث یبس آن است * و منفعت دیگر حل و بساط در کار رفالت
واسطهٔ قوت روح و رسیدن او باعضا و اشتعال حرارت بدنی که بدان از اعمال بدان است و این نیز بسبب تخدیر و اجتماع
حرارت و قوی است در باطن و از این جهت عامه و رجال و اهل حلوات و جوانان جهت بیداری شب استعمال مینمایند
و سپاه و زوار و ارباب اعمال شاقه صعبه و در دست لطعه مانند کاسبان و نقاشان و طالب علمان تا آن رغبت تمام دارند
و این نیز بسبب اعمال مذکوره است * و منفعت دیگر ازالهٔ غم و هم است و این نیز بسبب انعاش او است مر ارواح را اجتماع
آن بسبب توجه قوی باطن است و از این جهت اکثر مردم مرتکب آن میگردند با بواسطه اختلاف روزگار و غموم
و هموم یا بسبب تنهایی و جهت دیگر آنکه بسبب ضعف کردن از سر فکر و خیالات و امر رسومات و مهمومات را
حل اکردن مانع از مقدمات رسیدن مدر از خارج تا آن بسبب تخدیر و تعطیل حواس ظاهره فی الجمله و سوخته
یا مر دیگر شدن یا رسماند و فراموش میکند هموم و غموم را * و منفعت دیگر حبس و قبض طبیعت است در اسهال
و لیسی که هیچ دوا در یا مر نکند تقلیلی از افیون آن مرتفع میگردد چنانچه در کتاب علاج اسهال نوشته اند که
بعضی ادویه است که اسهال قوی را فی الحال حبس میکند و عمده آن ادویه افیون است و با یکی مصلحات زعفران
او مثل حلتیت و شیر و فلفل و زعفران و دارچینی و مانند آنها و سایر اسمعال باید نمود * و منفعت دیگر
ازاله اورام حاره و ردع آن است طلاء * و منفعت دیگر دفع سعال است بعد ملاحظهٔ سبب و دا نستن سعال و مطلق
معین نفع فی الحال آن است و این بسبب حدا ساتکی بسبب شده مستع نزله از انصباب بسوی سینه در سینه بسبب
تحلیل و تبرید مواد بسبب تسخین بالعرض آن و دیگر بسبب تخدیر و احداث یبس و قبول نکردن اعضای مسر
مواد را * منفعت دیگر منع تپهای مزمنه است خاصه در امراض طاسری * منفعت دیگر منع تپهای نائبه از نوبه
حمی ربع و مانند آن از آمدن نوبه است بسبب تغلیظ ماده و منع انصباب در عروق و عفونت نیز بسبب تسخین و تبرید
و تحلیل آن زیرا که گفته اند افیون منضج مواد است و منع عارض از اعتدال و بهمه تولید مواد است از تراکم آن
مرضی علما و تغلیظ روح و تقطیع تلزج باشد و این افعال بسبب احداث حرارت بالعرض آن است بسبب تحریک
بسبب یبس و تخدیر که دارد چون انگی از آن در سر اهم داخل نماید * منفعت دیگر ازالهٔ ام مسکرات دیگر است
مثل خمر و بنگ * منفعت دیگر دردر و وصمی ! المفس است رحمد کس دیده شده که علاج آنها بسیار
افیون را نمود نیافت تا بود و بعد از استعمال آن شفا یافت * منفعت دیگر ازالهٔ باسور و بواسیر و بیماری از مردم شنیدمی
کما بنکه معتاد بآن نمود بند از خوردن آن از طاعون نجات یافتند و معتادین بعضی که مزاج انسان ضعیف و بدن
انسان به تحلیل رفته بود کمتر خلاص و نجات یافتند * منفعت دیگر منع احتلام و منع بسبب انزال است
بسبب تبرید و تغلیظ و یبس آن و خفت نوم * منفعت دیگر تبرید و لاغر نمودن بسمن و فربهی بافراط است
که حرکت نکردن بسبب آن دشوار باشد * منفعت دیگر تسمین و فربه نمودن مهزول ... المزاج است بسبب نرودن آن
خون * منفعت دیگر دفع ارجاع جاری بول از کرده و مثانه و احلیل و دفع حرقة البول و قرحه و سوزش آن است بسبب
... بس رطوبت و تعدیل حدت اخلاط و منع احمرار و تحدیر و ولب و منع احتقاس * منفعت دیگر تسوس قلب و ردع

است بسبب اجتماع اجزای قلب وجمع ارواح در باطن وازین اجتماع لا محاله قوتی حاصل میشود * منفعت دیگر
مقاومت بر جوع وعطش است وقدرت برا کتفا به طعام قلیل واین اگرچه در نفس الامر مضرت عظیم است اما تا
مانند که احتیاج کلی بآن واقع شود مانند اسفار وایام روزه ودر سالهای قحط وقلت آب وطعام وازین سبب بعد در
وعدم ادراک به ناملایمات نفس وتحمل حرارت است * منفعت دیگر قطع اسهال است بی مشقت واین امر فی الحقیقه
مضرت عظیم است اما گاه گاه احتیاج بآن واقع میشود وآن بعد از وضع کافور وما در درجات اسهال آن عمده است
* منفعت دیگر کمی باه است واین امر هر چند فی الحقیقه مضرت است اما در بعضی مواضع مطلوب است وازین جهت
وجه است تکلیف بتقلیل حس وعدم ادراک به دغدغه در تقلیل منی بواسطهٔ انجماد وجهتی که لازم آن است
سوم ازالهٔ شهوت منی که از آن دغدغه حاصل میشود چه از منع بعوض که به تحریک دغدغه است وآن بواسطهٔ
تقلیل روح وریح با غلظت عروق است * منفعت دیگر حفظ صحت بدن است از بسیاری از امراض اگر اعتدال بآن
مرعی دارند ومضرت رسیدن از ادنی حمی * منفعت دیگر منع نزله وزکام است * منفعت دیگر منع انصباب ماده
است باعضا * منفعت دیگر منع وجع قولنج است واین اگرچه مقارن مضرت بسیار است که مقتضی باشد اما چون شدت
وجع متصل روح ومهلک است تحکم دفع المفسده بالاخف وبعض الشر اهون من بعض تسکین آن را با افیون که هیچ
ضرر بآن نمیرسد بالضرورت مشتمل شد با مصلحات آن مثل جند بیدستر وزعفران وسقمونیا حسابیه در
انقلیاسا روسی است وبادیان حالیها مرتبک ازادویه کار خود مینمایند وباشر خود مستند * منفعت دیگر علاج
زخمها است که آن را برسامی مانند وبدین اراده حالی مسکن دارند وتا کار میرسند که بدر حالی بیرون باشد
پس بعد رفع احتیاج بیرون می آورند وحرورت به تدریج قلیلی آن نیز درین امر مفید است واین بسبب تنقیص
اجتهاد واجماد حرارت ورطوبت است وازخواص آن آنست که چون در سرکه یا در زیراب حل کنند ودر بینی
چکانند فرج اوبسیار ودوار باد بسیار کند وچون در مقعد او طلا کنند آن نیز بادرو ج مانکی شود

* فصل در بیان مضرتهای افیون * بدانکه مضرتهای آن اکثر من آن محصی است وقطع نظر از مضرتهای
دیگر آن کم نیست که در مواضع که نفعی از آن متوقع است اگر به نظر دقیق معروف ومرعی نگردد شرایط مسطوره وبدون
ترکیب با مصلحات استعمال نمایند مضرت کلی میرساند وبعضی را بهلاک میسازد واز جمله مضرتهای آن اضعاف و
لاغر نمودن است بواسطه سائقات آن قوی را وارواح * مضرت دیگر تضعیف قوی وارواح وتقلیل تعقل به شبه است
* مضرت دیگر حدوث کزاز است ودر کلام اطبا آمده السم یورث الصرع والافیون یورث الکزاز واین بسبب بردت
اعصاب وفسادی شدن وگرفتن آنها است از موضعی بموضعی وکزاز تشنجی است که در عضلات حسیر کردن حادث
شود وآن را مسید دمارد بقمام با تخلف بالارمرد وحالت واکثر اطلای کزاز در ان نوع تشنج است وانواع دیگر نیز
گفته اند واز جمله مضرتهای افیون احداث دق است بهر دو نوع خود حاره وبارده وبهر دو رنگ احسن ولاغر شدن اعضا است
وآن بسبب حرارت بالعرض وبرودت ویبوست ذاتی آن است وسواد اردن با زردی مسحوق است واز جمله مضرتهای
آن تقلیل هر دو اضعاف فکر وسائر قوای باطنه وابطال حس واملای دماغ وکندی قوت باصره وثقل سامعه
ونسبه مف شامه وثقل حس لامسه وعدم ادراک آن وکج خلقی واکثر اوقات متفکر ومتحیر بودن وبدل حمرت
جامه ودراسان شدن نیز از مضرتهای ان ضعف معده وکبد وقلب ودماغ ونقص طبیعت وضعف بصر وعدم
اعتدال رطوبات واعتدال وتحلیل آنها واحداث نفخ وقولنج وعسر البول وخشکی دماغ وانف وکند دهان وکریس
آرا که قید الصوت باشد وحس وثقل وضعف باه وتقلیل نسل وجبن وحدث وتنفر از حضور مجالس ومحافل

و نعاس و سبعرامی و کند ورب حواس ظاهره و باطنه و بهت و خبط و کسالت و کاهلی در جمیع افعال ظاهره و باطنه
عمرانها از تیه بهالت * فصل در بیان دفع مضرتهای افیون بعد از اکل * علاج ضعف بدن و قلب و دماغ
و تقلیل و تضعیف قوی و ارواح و حرارت تحلیل میکند از غریزت آن است بعد از اکل آن استعمال مقویات بدن و ارواح
نفسانی که جوهر روح را زیاده کنند و تقویت دهند آن را و صفا و اشراق زیاده بخشند مثل مفرحات یاقوتی
معتدل حار و سایر مانند جوارش عود و عنبر و امثال به معجون مانند شراب انیسون و عود و گاوزبان و خمیره آنها
و خوردن بادرنجبویه و خطاطی معرب سازند و مانند حلوا با گلاب و عرق گاوزبان و عمده در اصلاح
بدن و سایر استعمال افیون است مثل از بعد از تعدیل از آن و علاج کرار میل از و قوع استعمال دواء المسک مربی
و زبان از بعد و زبان باردین سرد و نطوس و خلصه اکبر و مانند آنها است و جمله بلغم سر و سر و ح آن نمود مانع
از وقوع آن است و سبعرامی که مرکب از گاوزبان و بادرنجبویه و اسطوخودوس باشد بسیار نافع است و احسان از لذت
مرطبه و مبتره است حرص نزول رسیدن و سایر ایشان مذکوره در کتب در علاج کرار مرعی داشتن * علاج دفع
مذکور بعد به مشابه مثل نمود و نمرج افیون تفرحات و مقویات قلب و شد و ... حمام مرطب و تلیین
حاطر و زراد ازاله این مرض ... بتمام است و علاج تحلیل فهم و اضعاف فکر و مانند آن مصلحات افیون است
از آنچه ... بطعم ... الطب و ... و عود هندی و دارچینی
و حسی که در بیان نزول آمدن مذکور است در نفس باب مذکور تمام دارد * علاج ازاله ثقل سمع و وعن ... زیت
از بعد و ماه ... نکلات ... روغن بادام تلخ و مثله آن آلوده کرده در گوش کند است است * علاج ردائت اخلاط
تحلیل ... بل ... است باشد به ... و الطیبه و افعال و ملاقات با مردم ... در جنس سقاطون احلاط خامه
... اخلاط ... امساک ... در جنس ... آن * علاج اضعاف اعضای رئیسه و معده و تقویت
ارواح و اعضا و تمریخ معده مصطکی و کندر و روغن ... و ... و مقویات معده است * علاج ثقل
و این از ... بی ... بعد از طعام ... مموجه اخلاط باشد معمه ...
معده و اسکه از ... اخلاط ... است ... اول به تحلیل و ارتکاب آن ... در ... مناسب
و احسان ... مناسب ... احسان ... و ... معده است ... اول اتصاف مواد
... و صندل و ... و ... و ... مصطکی و عود هندی
و آب ... و ... و ... عود ... علط ... مثل ... آب
... کرده ... خوردن مانع می است * علاج ... طمعه ... آب
... دانه خوردن ... خوردن ... و عسل ... اگر
... مثل ... آب ... و اگر زیاده ... خواهند ... با خمیره ... و اگر ... سودی
... و ... اسطوخودوس ... ساحمه ... مثال ... بگذرد
حل کرده بالای آن ... * علاج ... طبع غالب ... اسهال کند ی که مواد ... در بدن ...
... و جگر ... آن را ... و این اصعب اقسام اسهال است و اصعب امراض
طاریه بر انسان ... آنکه ... انسان ... و اسهال با ضعف ... خطر ... دیگر آنکه طبع
انسان ... که ... است ... باشد ... طاهر ... بالجمله بهترین ... در اسهال
انسان ... حمی ... منقوله ... در کتب است

«فصل در بیان مقدار شربت آن * بدانکه مقدار شربت آن از نیم عدس تا نیم حبه است و اگر زیاده از یک دانگ ممنوع
بود در جوانان بی‌عادت کشنده است * فصل در بیان علامات و معالجات کسیکه افیون مقدار قاتل خورده باشد *
بدانکه از علامات آن در اوّل ورم و غثیان و اختلال حواس و استشمام بوی افیون از دهن و بدن او چون بخارد
و دوار و تنگی نفس و آواز و تشنج و بند شدن زبان و فرو رفتن چشمان و تیرگی آن و کم شدن نبض و آخر زردی بسیار
در تمام بدن و جریان عرق سرد و سردی اعضاء و کم شدن آن خصوص دست و پا و معالجات آن قی فرمودن به آب مطبوخ
شبت و ترب و عسل است و یا آب گرم و بوره و نمک طعام و یا نمک هندی یا سایر ادویه مقیئه دیگر و آشامیدن دهنیه مقی
مانند ماء العسل یا آب یا آب لیمو با سرکه و دوسه کاری و شیر تازه و روغن گاو و یا گوگرد و مشک با جندبیدستر
جند بیدستر مجرب با سرکه و یا سداب و زعفران با جلاب و یا دار چینی در یا مالیده با سرکه و زهر
... ماسفردا و مرکب سکنجبین با نمک و عسل و یا ماء الاصول و یا روغن گل و مرکه کد افسنتین و دارچینی در آن
جوشانیده باشند و آنکه دارچینی و عاقرقرحا و جند بیدستر سائیده در آن ریخته باشند و جمیع ادویه حاده
حاره و ... و خردل خورانیدن مرحله اولی ما که میسر آید تکمید مرباهای مسخن و عطسه فرمودن و خورانیدن
تریاق اربعه و تریاق فاروق یا مثرودیطوس یا شجرینا و تریاق الطین و یا مقدار یک درم از معجون مسمی به تریاق
افیون از مؤلفات جامع این اوراق * صفت آن جند بیدستر و از مجرب دارچینی عاقرقرحا زعفران فلفل
سداب حلتیت سنبل ... اهل اجزا مساوی نرم سائیده با سه وزن آن عسل مصفی ... معجون
سازند شربتی یک درم با سه درم با آب مناسب دانند ... ماسا ماسد و خورانیدن مقدار یک ... که
بالفعله ... مناسب ... آب ... است و ... خورانیدن ... بعد ... یا آب
آن مکرر قی فرمودن بعد از ... آب ... با آب ... سداب و فلفل با طلا که عبارت
از ربعی ... و ... و فلفل با جند بیدستر سکنجبین و حلتیت ... با طلا ... و خورانیدن جند بیدستر
... افیون ... زیاده ... و ... جند بیدستر و حلتیت و زعفران ...
و بدن ... های حاره مالیدن ... و ... گرم ... شوربای و مرغهای
گوشتهای ... و طعامهای ... با مشک و زعفران و فلفل ... و حلواها ... بعد ... و ...
... و بیدار نگاه دارند که خواب نکند و اگر بخواب رود بیدارش کنند و استحمام به آب گرم فرمایند و
تکمید کنند بدن او را ... که ... و ... استعمال شوربای ... که
در کتب مسطور است بجا آورند و ... آب مطبوخ فلفل ... و مکرر قی کردن ... و دوانیدن
... فرمودن در ... که ... باشد ... در ... و ... شاید
... که ... مادام که رایحه افیون از دهن آدمی آید ... است و اهل
... که ... و اگر افیون به مقدار قاتل خورند و از عقب آن روغن ...
... علاج ...
... عظیم است ... اگر ... باشد ... کاری ...
... که ... خورده ... که ذکر یافت ... مناسب است

* فصل در بیان ... و کیفیت آن ...
* بدانکه ... که ... از ...

فعل آن حرارت و حواره برودت و حواره بالطبع و بالعرض دیگر باشد و افیون که وارد جوف میگردد بعد از انفعال
از حرارت بدنی کیفیت برودت و تبریدی که بالطبع و بالخاصه دارد ظاهر و مشهود و منبسط میگردد در حوالی و
اطراف بدن اما طبیعت حامی و حافظ و باقی اجزای بدن آن را از این نوع حرارت غریزی واصل و منافی سائر
قوی که قلب و دماغ است دفع میکند و باطراف بدن میرساند بواسطه تسممی که با برودت آن است و منافی حرارت
غریزی و قوی و ارواح است بالذات و بالطبع و بسبب آنکه طبیعت بالطبع از آن دارد و آن برودت اطراف و ظاهر بدن
را شما سرد مشاهده میشود و بسبب تکاثفی که لازم برودت است حرارت از آن مواضع منهزم شده میل بباطن
مینماید و در قلب و جگر خود جمع میشود و بسبب انقباض ظاهر و اجتماع حرارت در باطن حاصل در دل
که انبساط حرارتها از آنجا است و بالضرورت بعد الانقباض و الفرار عن الظاهر رجوعش بمرکز آنجا خواهد بود
و از این اجتماع قوتی و انتعاشی در آن حرارتها حادث میشود و بواسطه آن انبساط تمام بظاهر بدن مینماید و از
آن شعاع و ما بین بدن برودتی منهزم شد و این حالت را نشاط و انبساط مینامند و فی الحقیقه این انبساط و فرحی است
بالعرض چه آنکه فرح بالذات تقویت و انتعاش و انبساط حرارت و روح است سائر بدن تمام است و صحابستد ابی
بد بالعرض و بواسطه انقباض ظاهر و اجتماع حرارت در باطن زیرا که این تقویت تقویت عرضی است نه ذاتی
کما لا یخفی و اما سبب اعتیاد بدان آنست که چنانچه ذکر یافت در آن برودتی و تسممی قوی است و بالضروره
از آن تحلیل روح و دم و سائر قوتها و ضعف بدن بهم لازم می آید و از این جهت ضعف در قوت روشید و برودت
غالب میشود و روز بروز از تکرار استعمال این حالت زیاده میگردد و انفعال چنانچه باید از و صادر نمی گردد و مریض
بیماری را بجهت روشید بدوا و این است که معتادین با فیون از اکثر کارها باز میمانند مثل حرکات بدانند پس
ناچار در ضعف و برانداختن روز بروز سکون شد و مرحمت زیاده میمانند ضعف در قوت و حرارت زیاده میشود
گفته اند که اگر خواهند که خط و تعویذ زیاده گردد باید که دو ری ماست تازه و یا شیرۀ حب القرطم تاب را زیاده بنوشند

* مثل در زمان طرز خوردن افیون در بیمار مارسهای ماه مبارک رمضان و خوردن آن قبل از طعام و یا بعد از آن
* بدانکه خوردن مزاج معتادین با فیون از طریقه اعتدال بیرون است پس اگر امراض انسان از جنس امراض حاره
حاده باشد تحلیل شده از افیون انسان بماند زداخل آن مثل صندل و نیلوفر و تخم خیار و خرفه و ممد زاند و کدو و بی
مغمور طباشیر و مشکسته زرد خشخاش بر السبع به بهای و بادام و به مطبوخ و در امراض بارده مانند حب بلسان
و عاقرقرحا زرنب و فلفل داخل نمایند و از بعد از آن نکا شد و در امراض باسته بعد از آنکه برندند بسم ساعت
خورانیدن غالب آنست که برنه را بر طرف سازد جهت آنکه اخلاط که در آن زمان حرکت می آید از حرکت بازمیماند
و حبس میشوند و در معمول عفونت نمی ریزند و اگر حمی عفنی باشد فرضا اگر بر طرف شود تخفیف در شدت آن
و عوارض و باحران و زمان رفع آن البته خواهد شد و در سایر امراض ملاحظه اوقات در تقدیم و تأخیر نمایند و اما در
شبهای ماه مبارک رمضان بدانکه خوردن بواسطه تقدیم و تأخیر اضطراری که در این ماه مبارک واقع میشود منجر بها بیمار
میرساند و بیمار کسان معتادین با فیون مریض میشوند و جمعی از انسان افطار را بر خود واجب دانسته افطار مینمایند
لهذا دستور العملی بیان کرده میشود که چون بآن عمل نمایند باید از اکثر بیمار بها و افطار بیرون محفوظ باشد
* بدانکه معتادین با فیون سه قسم اند یکی آنکه در شبانه روزی یکبار خورند دوم آنکه دو بار سوم آنکه سه بار
و زیاده و اما قسم اول بهر طریق که خواهد عمل کند او را ادنی ضرری نمیرساند و اما قسم دوم پس میباید جهد کند که در ماه
مبارک جب و شعبان وقت را بگرداند و بارل و روز آخر روز را بعد از دو بعد ربع با ماه مبارک رمضان اول شب

وآخر شب نزدیک بوقت افطار و سحر رجوع کرده در بین هنگام او سر باشای روزه را مستوانند که بدارد واز پی استمهال
وآماس سموم را البته لازم است که عادت خوردن را نیکو وقت ایشان را در ماههای قبل از رمضان با رحمتی بتدریج وار
حیله تدابیر برای دفع اذیت آن آنست که سها فتیله مرکب از جنس نخ سرو اسرب بالمناصفه باشد با آب صمغ عربی یا
کتیرا سفیده فتیله را با آب آلوده کرده سر فتیله را بر سمای مستحکم بندند و بجوشد ردارد تا ومکه حوامل مقداران
و بعد آوردن البته باید که بسیار نگاه دارد که گذا پس آن بسیار بسیار بهای کلی سر شانه رحمه بد مرآنکه عضله
مقعد که مانع بیرون آمدن اثقال و ریح است از کار می افتد و خفه و مانعت نمیشوانند نمود پس حیله آنکه صعب
کم گردد و ابدال ساطی حاصل شود نگاه دارد و هر جمله جنبه سر مطلع مصرف آن است اما با آنکه عاملهٔ آن را ازابل
میگرداند نشود مگر آنکه حتی از افیون صرف و بادو نمک دیگر ادویه که معتاد باشد بیان شد و دارد و در علاج
بر سبب دهند با آن حب در معده از رد مسهل شود بلکه تا آخر روز بماند پس بهتر که موم را با قدری روغن بادام
بگدازند و آن حب را با آن آلوده سازند که تمام ظاهر آن فرا گیرد و آخر شب فرو برند و استحسان کسانیکه خوف کیفیت
آن سر شد همان زمان اختلال اوست و قسمی که در روزی جنس باز مخدر در حب صباح را بی غلاف موم و حب ظهر
را با غلاف موم مزوج نقطه و حب آخر روز را غلاف موم گداخته در روغن بادام فرو برده مرتبه را بمکیدند بی هم آخر
شب باشد رفع هر ضرر خود مسهل گردند و اگر حب معلق موم را جنبه های آن را سوراخها نمایند فاز در بر
مسهل شود و بشو سی به بسته بهتر است اما کسی که بر اسرش کند خوردن افیون را ابد بهر آن همان بد امر ازل از برد است
فتیله بمرزوج با افیون و جنس بد بهتر است و اگر یک دفعه کتاب نیز بد فعات امازود در رود بر او ورد تا ضرورت بسیار
داعی آن شود مرتکب آن نگردد زیرا که ضرر عظیم دارد چنانچه ذکر یافت * اما طریق خوردن آن قبل از طعام یا بعد از آن
* بدانکه اقسام جمله آن سه است زیرا که یا با طعام خورده و یا جدا از هر یک از این دو قسم یا قبل از طعام است یا بعد از
طعام و قسم خامس آنست که در اثنای طعام خورده شود پس از این اولاد بهتر است گویم بعد از آن هر یک از اقسام
را خواص و دلایل بعد بیان است اول آنکه مخلوط نمایند و آن را بکسار یا خلاط طعام دوم آنکه افعال
طبیعت منضم مشغول است انضمام مقبولات جهت آنکه فاعل واحد است اگر دو ابدل مشترک باشد فعل او بسبب
با آنهاست جزئی منقسم خواهد شد و اگر فاعل بر واحد باشد و فعل او در آن باشد و پس از آن بسیار ظاهر میگردد پس
هرگاه افیون را جدا از طعام خورند طبیعت متوجه او شود و اعمال افعال او با تمام بظهور میرسد و از هنگام مستوانند
بود که تعلیلی اکنما بماند خلاف آنکه با طعام باشد که در آن هنگام عمده توجه طبیعت بسوی هضم طعام است
بواسطهٔ ملائمت ذاتی و انس طبعی که با آن دارد و بر بعد مرآنکه تعارفی نگذارد و باره از توجه متصرف جانب
طعام و بارهٔ متوجه افیون باشد اغلب آن است که در صورت هر دو با هم ممانعت زیرا که عمل کل امر است از
عمل جزو چنانچه ذکر یافت سوم آنکه غذا از واسطه ملائمتی که دارد با طبیعت طبیعت در تصرف میکند اولا
زمانیکه او را هضم نمایند از تصرف افیون باز ممانند بجهت منافرت با آن و آن در طعم و رائحه و بوت غذا اما بر
میکند و آن را بلع و با معده و با مرغوب مساز دور بدن سبب طبیعت در آن غذا سر تصرف کاستی نمینمایند و
بر طبیعت کل بار مسود هر جمله مثل از افیون کم و ابدال باشد و غذا با نفس و حام میمانند و از نقصان و حامی آن
بسیاری از امراض از قبیل دو باج و درامرد بولند بلاغم و رطوبات زیاد و جمیعات سبب بعضی آن بلاغم و رطوبات
و ... رها از امراض باردهٔ رطبه دلیل مرد زردی رنگ بدن و سستی اعضا و اعصاب حادث میگردد چهارم آنکه چون با اجزای
طعام مختلط شد بعضی اجزای مخلوطه رکسه که در طعام است اکثف و اغلظ میگردد و طاهر است که سایر این اجزا

شده باشد و صورت آن مویدا است که بیم حصول امتلا و زیادتی غذا است تنبیه آنکه برای حفظ نظام صحت
طبیعت در غذای معتاد از اعتدال و فرط بد میشاید و بدان سبب در بدن خلل میشود و تشنگی عارض میگردد در
تبدیل آن سبب محافظت بسیار کند تا دماغ بلاوری میرسد و در بین امور مضر های بسیار است از جمله خالی
و تشنگی دماغ و بدن و دوستداری ریاضت و آن سبب نیز تشنگی دماغ است زیرا که حرارت و رطوبت دماغ
از حرارت و رطوبت دماغ است و تشنگی و خوردن آب بسیار و در صورت موجب مرض اختلال و اختلاط و امثال
آن میگردد در بیماران حرارت غذا است آنکه کمتر نباید او ورود نمیرسد زیرا که طعام حاصل میگردد ضمان او
و ضمان معده و عوارض از مضرات او ما دام لا بد ناچار از آنکه چون آن اراده بسیار است اولی آنست که هرگز
موجب باشد از طعام بادست اسهال از معده دور باشد دوم آنکه چون بوی العوب است بحدیکه یکی از مضرم
مانده معروف است پس باید که چون آن میگردد میل طعام باید تا اوکم گردد

* فصل در بیان تنوع عادت امور و تعویض آن با دو ده تکرار میرود و مرکبه * بدانکه چون امورا را به
مسلم مانی روح و حرارت غریزیت نمود که عمت خود نوما نوما به سبب اعتیاد آن در آن تا صحت رد دن
ورسد ملایس السنه مسابقه که نزل آن نماید و ماخوذ نزل آن دفعه واحده موجب ضرر عظیم است خالا
وارتکاب مستلزم ضرر ابدال است مالایس ارتکاب که مستلزم ضرر قلیل است ما لا اولی است از نزول ناگفته و دفعه که
موجب ضرر عظیم است حالا تحکم سرالعامل امور من ما نکند زیرا که اکثر معتادین ما فیون را داده باشد که
به نزل نمود در آن دفعه واحده بامراض صعبه مانند اسهال و حصر و سقوط اشتها و غیرها مبتلا شده اکثر هلاک
شده اند پس باید که بند ریج ابدال ابدال کم کشد تا تعویض نمایند با دویه مفرده اعمار آنکه مارده صحته
باشد مانند نرالسع وزنع لعاب بیم حمیاس ریسمکاه و خوردمانی و مانند اسفار و اعم محل ره حاره مانند
حب ملسرو خرز و از ماحواه ازسال اسفار با حمولان نیز تا مایع سر آن به نرالسع بهمرس وادی مزمن
ادویه است تحمد حد یکی آنکه نرالسع معدل سوست افیون است به سمی که دارد و سرا افیون مدری دمل
نرالسع است لهذا اکثر بنوکمی است که در آن افیون باشد و حکما مقرر وباد و حدیات نرالسع داخل نکرده باشد دیگر
آنکه سمیت نرالسع مانع تحمل وتبرودت افیون است مانند سمی که در رحوروبوا است که موجب کم حرارت
اوست دوبلد رمعادل آن سرحد آنکه حرارت برطوبت سبب سکمر مسرد لهذا اخرکهمد که سمیت اوکم
شده باشد حرارت او دوبلد اقوی است من جهت الکسته از بار آن زیرا که باتمراجعه ی الفاعلیس که حرارت و برودت
باشد بار طوبت اول واصعف است از آنکه با سوسه باشد اما من جهت الامنداد اولی و مخصوص است د سمیت نرالسع
وابن حود ظاهر بسا مقا است که کیفیت افیون در ترکیبی که نرالسع داخل بدار کمتر است و در ترکیبی که ابدال
داخل است از آن زیاده زیرا کسی که بیمار است بیمار باشد اگر کسی گوید از این لازم می آید که عمر ترکیبی که دو
افیون موجب باشد کم باشد از آنچه درو نرالسع نیز باشد رحال آنکه امر برعکس است جواب گوییم که حکم
بر کیفیت در بلد همراه آن است که در حار برابر که اوراد ریلد صفتی و کیفیتی باشد لازم نمی آید که در بیمار ح
بر ضمان ملت و کیفیت باشد دیگر آنکه با هر کیفیت نرالسع عاجلا ظاهر مسرد و حدت آن بیارد و ام و بیات
ندارد بخلاف افیون که اخلاو بند ریج و بتا بدل عارد اینها است واما رحدا آنکه نرالسع وادر واکسب افیونی
داخل میشاید آن است که در بد بمرالایام ارحساس حرارتی بسیار افیون میگردند آن بسیار موی نوده ره محتاج
بعضی سرده و حال که بسبب مرور ایام کمر شدن حساس حرارتی و کثرت و رواعت حساس نمایی و گرمی

افیون از آن کم بودن قوت آن تا حاجت شد از ترکیب و اتمام سی معین تا آن که باعث قوت قوت آن گردد پس
در تریاق کبیر بعدی از شش ساعت و راسته افیون را کم میکردانند با صل طبیعت تاب زیاده شود و بس در تریاق کبیر فی الجمله تا تمام
مقام افیون میسوا بند بند و چند آن مسری ساره ترا لاذ اور به چند ره دیگر ما بید سرگران و دفع تب و بخور
لفاح و دفع آن بخور سامل شب و کبیله و دارابکنه و حب البلسان و مایند آنها که منع تلا از بسنا مالی از مضرتی و عاقله
نیست چنانچه به تفصیل در رساله افیونیه حکیم میرعماد الدین شیرازی قدس سره مسطور است *و بعد تمرد دیگر
بعود بس آن است که تخم خشخاش که یار حمل است و هموس بعود نصاب است و طریقه آن این است که بگیرند یار حمل
خام تمرس را که بدری معرد ران نشسته و آب بیار در آن باشد تا دوست سمر جارح و مر آن را سوراخ کرده مقدار
نیم ته صد مثقال افیون خالص را مسلم کرده در آن اندازند و سر آن را محکم نموده بر نیش ما ه نگاه دارند پس
بر آورده توسبهای آن را با تمه دور نموده معر آن را با آب آن را افیون تنکو حس نموده حبوب بسند بقدر نخنی
بمقدار حب معتاد و تناول نمایند و این تمر تنکو بدتری است از برای رفع تیش و ضرر افیون و چون حبه بلب
بر آن گذشت یار حمل دیگر مرتب نمایند که تلث یا ربع قلد از افیون از آن کم باشد و همچنین تا آنکه مقدار
افیون نماند را گر خوا سند در مرحمله دوم بدری معر یار حمل ساده با آن یار حمل بلند بر اول بیفزایند تا آنکه
همین معر یار حمل ساده مانند تر حرب است و بید تمرد نگر بعرون و فاصله نمودن از وقت معتاد است بتدریج
بدین نحو که مثلا اگر هر روز اول صبح خورده باشند دو حبه تا خیر نمایند و همین نحو تا نیم ما بند دو حبه
بیفزایند تا آنکه یک ساعت رسد و چون یک ساعت رسید یک ساعت تا خیر نمایند و بتدریج تا دو ساعت و سه
و همچنین تا آنکه طبیعت فراموش کند و عادت برطرف شود *واما قادرین بر ترک عادت افیون کسی را آن است که
بتدریج هر روز بقدر دانه خشخاش تا بسیار از مقدار افیون کم نمایند و بعد از آن هر روز جو را اضافه
نمایند تا تمام روزانه با نخو ذو ار نصف دینار باید و هر روز بقدر جو از افیون خود را صرف مثل نمایند و اگر خواهند
که جو را از ابتدا ترک نمایند مانند بعد ربع ما بین مثقال از روز بروز از جو را کم نمایند تا هیچ نماند و این تا بون
بهترین تدابیر ترک افیون است و تا آسانی ممکن است ترک نمود و موجب ضعف و سستی نمیگردد جهت آنکه
بند و ار نسبت ترک ادویه و کیفیت حرارت جمع قوتهای بدنی و حرارت عزیزی را قوت میشود و چون حرارت
عزیزی قوت یافت کمال زیاد تی ضعیف میرسد و بدان سبب میل بطعام میشود و نشاط تمام حاصل میگردد
و ازین دماغ و سایر اطراف میرسد و موجب نشاط و نسیان میگردد که با تمام مقام ستایش افیون نیکه بهتر
از آن باشد چه کیفیت جدیدی وارد اتی و افیون عرضی است چنانچه در مبحث نشاط افیون ذکر یافت دیگر
آنکه افیون بسبب برودت تبرید و اتمام حرارت عزیزی را کم میگرداند و بعد از آن بدو دوا ها را ضعف
میکند و بسره وارد وار وین و صفا می اندازد بخلاف جدوار *واما مرکبانی که بعوض افیون بتدابیر و ادویه
بسیار است یکی از آنها این ترکیب است که حکیم عماد الدین محمود شیرازی قدس سره در رساله افیونیه خود آورده اند
که از وضع حکمای فرنگ است و در بلاد روم مستعمل و مجرب انسان است و عمده اجزای آن قطران رحوم گیاه است
و نسخه آن این است زعفران حب السل از هر یک نیم مثقال حرم گیاه نیم مثقال تریاق نیم مثقال افیمی
جوز بوا کبابه از هر یک دو مثقال لسان العصافیر تلخ ده وارده مثقال قطران حمل و نیم مثقال عسل مصفی
مقدار مثال علی الرسم معجون سازند و چون انفع اجزای این ترکیب حرم گیاه است که بیک باشد اگر بواسطه حرمت
آن را بدل ساخته اند کمتر مناسب است چنانچه ما حمیس کرده ایم در کمال خوبی بود و طریق ترک افیون بدین جنس

موران ازجسم وغلظت بخار وتنگی ودرد اعضا وتکسر آن وسقوط اشتها وتهیج یافت وضعف ودرد پشت ودرد کمر بهم رسد تا آنکه گویا مسرک وحدانه کنند آن را ودرد مرو مرکه حصو صا در زمستان و در تابستان اوارو گرفتن سینه واسهال ویرجرو ... واضطراب رعمرا سها ار احوال ردیه وامراض مهلکه است واکثرا تنها سبب نزول عادت وحو گرفتن طبیعت یا ... است اگرچه مودی بود که العادة کالطبیعة الثانیة واجتماع واحتباس واستعداد مواد واحتره واحتقان آنها ... ساری بسبب ... تواند بود وچون آن عادت ... اندک اندک مواد محتبسه ... در ... درمی آمد وباعضا واطراف منتشر شد واین احوال طاری میگردد وصعود به دماغ مینمایند واز آنجا منعصب بآن اعضا میگردند وباعث این اعراض وامراض میگردند ووجوه دیگر نیز از دخانیه مفصلا در رسالهٔ افیونیه حکیم عماد الدین محمود حسینی قدس سره وسایر کتب مسطور است

* فصل در بیان معالجات این احوال بطریق اجمال * * اما معالجه حالت اولی تقویت قلب است بعمل مفرحات ... ودواء المسك حلو ومسرود ... ومخلصه اکثر ... تقویت قلب وا ... شراب گاوزبان وابریشم ... وسیب ... گلاب ... مشک ... گاو ... ومربای ... وبالنگو با شربت معمول ... با گلاب ... مشک ... گاوزبان وورد ... که بفارسی گل ... مربای ... گوره ... شربت ... وبا ... اشتها ... مزاج ... واما علاج غلظت بخار وآمدن اشک گرم موران ازجسم ... ونادام بودن ودو ... خوردن ... خشخاش وسونش آن ... خشخاش و ... خصوص ... آن ... دماغ ... خشخاش ... خوردن ... عدس ... واما علاج ... که خواب آید ... دماغ ... خوردن ... که خواب آورد وخوردن ... در ... که ... دارد واما علاج ... اعضا وارجاع ... خشخاش ... گندم ... مفید ... مناسب است واما علاج درد اعضا آشامیدن ... راب ... در ... با بوره ... معجون ... مفرحات ... وجند وار ... با ... گل سرخ وگلاب برآنها مفید است واما علاج اسهال ... حب الآس ... آب ... وحب آن ... سرکه ... لولو ومرجان ... اسهال ... با ... اگر اراده ترک بالمره باشد والا اندک اندک ازافیون یا افیون بسیار مفید است وسایر معالجات در ... لایق بعمل آوردن

* فصل در بیان ... افیون وکیفیت نگاهداشتن آن * بدانکه ... دوب ... گفته اند ... گفته اند مطلقا ... واز ... طریقه ... آنها ... بدانکه ... طریقه ... سوال ... که ... که ... حال که رطوبت ... که ... است آن فعل افیون ... ونقصان وزوال ... ودر وسط ... وگاه که مانند آرد اجزای از ... حدا ... گرد ... وصورت ... در آن زمان افیون ... داشت واما کیفیت نگاهداشتن او آن است که در جای ... دارند که کیفیت رطوبت ... حرارت ... خارجی وهوا ... که آن را ... صورت ... نگردانند وضعف ... که ... حارجه ... ورزال صورت ... اشیا افیون تمام دارند ولهذا آشیای صلبه

واما شاید افیون حقیقی که حرارت غریزی را فرو نشاند و باطل گرداند در آن سبب گرم کرده در آب سرد می اندازند در
اندک زمانی و شیاید بعد چنان نرم میگردد که معمول تمام شده مسدود * فصل در کیفیت استعمال
افیون و تدبیر ترکیب و اکتحال * بدانکه چون خواهند افیون را در ادویهٔ عینی و اکتحال استعمال نمایند باید
که آن را صاف نمایند اگر صاف و خالص نباشد و بریان کرده با مصطلحات تکرار نمایند تا رطوبتهٔ آن امن باشد
و مضرت او کمتر شود * دستور سوده افیون بدانکه دستور بندوس و بعض اطبا گفته اند که در خرقه نمی مثال پاره
نمد در آن ریگ ارزن و زر و نیز گرداند و تکرار کنند و شیخ الرئیس گوید که افیون را بر روی آهن بریان کنند تا
سرخ شود و بعضی دستور دیگر آن که افیون در پوسته در آن داخل است باید بریان نموده داخل نمایند
و اگر خواهد افیون مغز نماید آب را خواهد زیاده شوند نموده در کوزهٔ مطین کرده در تنور تا ارجاع شود تا شود
تا سوخته گردد پس بر آورده تکرار بند و راد و به سکنهٔ وضع آن و در جهت آن و در منافع افیون بدل ذکر یافت
* فصل در بیان ابدال افیون * بدانکه ابدال آن قول جمهور دو وزن آن تا مه وزن آن بزرالبنج سفید
است زیرا که بزرالبنج ما ه ارسموم است و بعضی گفته اند بدل آن مثل وزن آن تخم لفاح یا پوست بیخ آن یا عصارهٔ
آن است و بعضی بوزری سفید و گفته اند مثل آن و ممورب آن عصارهٔ لحیة التیس و در حسن الدم طما سرو طس
مسموم و کافور و کهربا و در کلام شیخ الرئیس آمد که بدل آن سه مثل آن بزرالبنج و مثل آن تخم لفاح است و
مقری سرحسن گفته و عصارهٔ لفاح را سر سموم مدی بدل آن بر اسروح آورده * فصل در تعداد مرکبات
افیونی که از حکمای ماتقدم است و طریق ترکیب آن * اما نام مرکبی اثاناسیا صغری ارسطو کبیر ارسطون
صغیر اسود سلیم که مشهور معجون ابو سلیم است اصفر سلیما فلونیا فارسی افلونیا رومی یا دمفرح برشعثا بزرگ
دار برنای نارو برنای عرره د جمونا دواء الکبریت رهبان کبیر و رهبان صغیر که را مهران نیز نامند
معجون کبیر معجون صغیر سلیما مرورسوس فطارعان کبیر فطارعان صغیر کا سکینج مرود طوس
سالیس اکبر که سوطیر اسیر نامند معجون ابقراط معجون ابو ماهر معجون ارسطو ماحس معجون امود که معجون
اعظم نیز نامند و صاحب کامل الصناعه آن را نام کبری ذکر کرده معجون بولس معجون وج معجون صمریه
معجون عانی معجون و ما دا المنک معجون بصر معجون کاکنج معجون مرسن * اما طریق ترکیب آنها چنانست
که در بیان هارون ذکر یافت که ادویهٔ صحیحه حل بدل ۂ پاره کرم خورده نباشد و بوسیده نبند * بعد تحمل نمایند
که در آنها غل و غش و تغیر نبوده باشد و هر یک را جدا جدا بکوبند بهمان دستور مرتب و وزن نمایند
و افیون و مانند آن مصموغ را در مانعی مناسب تر نمایند و اگر محتاج نصاب نمودن باشد صاف نمایند و عمل
و باسان را سوام آورده در آن ریزند و با حکم و طوب آن را حسل نمایند که نمود پس فرود آورده و پس از آن بر
گرد ندن حرارت آن باز بر اندر نه را بآن سرسند و در ظرف چینی با چینی بلند نموده نگاه دارند و اگر آن را مصموغ
دیگر محتاج بریان نمودن باشد به دستور مقرر بریان نمایند پس حل نموده داخل نمایند و اگر در کوبیدن
بعضی ادویه را با هم بکوبند پس باید احتیاط که در کثافت و کمافت و صلابت برابر بلند هم باشند با هم بکوبند
مانند گل سرخ و گاوزبان و بملو و سورنجان و زرنیخ و مانند آنها با هم و داروچینی و خولنجان و قرنفل با هم
و همچنین این قاعده را مرعی دارند اما در معرفت باید که بعضی از کوبیدن هر یک از ادویه را جدا جدا از آن
بیابند * فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمود در آنها افیون است و از آن جمله اقسام اثاناسیا و ارسطون
و اسود سلیم و اصفر سلیم است اما معنی و شیخ اثاناسیا * بدانکه معنی آن سند ی است د فعله ا مع

معجون موجب رستگاری از جمیع اوجاع و دردهای شدید بلکه رهاننده و خلاصی کننده است از جمیع امراض چون
اقلوسای رومی طرسوسی که معروف است بمرسیا یعنی برء الساعة و بعضی گفته اند که معنی آن دواء الله است
جهت آنکه از اجزای آن کندس است لهذا مسمی به دواء الکندس و کندالله نیز شده * اما اثاناسیا الکبری المعمول له
تکند الله نیز گویند مشهور آن است که از مرکبات جالینوس است و بزعم بعضی از اقدم ارخیجانس است و بهترین
آن معتدل القوام است که رائحه شراب داشته باشد و غش کرده نشود و مرسیا یعنی به اقلوسای رومی طرسوسی
و ساخته نشود بطور رائحه شراب نیز دارد انطاکی گفته که این معجون گرم است در اول درجه دوم
و خشک است در آخر درجه دوم یا در اول سوم و صاحب میزان الطبایع گفته که این معجون سرد است در ربع درجه
اولی و خشک در آخر درجه دوم و مفقر ما نیز که چون میزان این دوا را گرفتیم بشیوه معروف میان اطبا که
عسل را محسوب نمایند معلوم شد که گرم است در دو ثلث درجه اولی و خشک است در آخر دوم و اگر عسل نیز
محسوب کرده شود گرم است در اواخر وسط درجه دوم و خشک است در اواخر دوم اما منافع و خواص این معجون پس آنکه
مناسب نافع از برای جمیع اوجاع چون معجون اقلیل معروف با قلوسای رومی مشهور به مرسیا خصوص از برای
اوجاع کبد و اوجاع معده و امعا خصوص قولنج و مغص و اوجاع طحال خصوص وجع شوکه و اوجاع صلب و خاصرتین
و کلیتین و مثانه و از برای ریاح معده و کلیتین و مثانه و عسر البول و دبی و اختلاف بلغمی و ضعف کبد و استسقا و
درد سپرز و از برای صداع و شقیقه مزمنه نافع است دوا و اخرس را و از برای ربو و سرفه مزمن و از برای امراض
مقعده و آماسیدن و طلا کردن آن و از برای بواسیر مقعد چون مرهم بران نهند و از برای حب ریاح بالخاصیت موجب
استخلاص از جمیع سموم مشروبه است و باید استعمال کرده شود از برای استسقا با آب مطبوخ کرفس و از برای سموم
مشروبه با شراب و از برای قولنج با آب مطبوخ شبت و از برای عسر البول با آب رازیانه و شبت و بزعم بعضی باید که
استعمال کرده شود این دوا از برای مرضی که نافع است این دوا از برای آن مرض با آب کاسنی تازه با آب سیب
و مانند آنها و شفائی را زعم آن است که باید استعمال کرده شود با آب تفاح مز یعنی ترش و شیرین و گمان این است
که این مخصوص بسموم حاره باشد و اگر جهت سموم مطلقا شرکا و بهتر است و معتبر باشد که زعم من آن است
که در هر مرض با شربه مناسبه با آن مرض و وقت و مزاج اصلی شخص و عادت و سن باید بحسب رای طبیب داده
شود و مقدار خوراک از این معجون تا ربع مثقال طبی است و بعضی گفته اند تا نیم مثقال و بزعم بعضی تا یک درم
است و باید که استعمال کرده شود بعد از گذشتن شش ماه از ساختن آن و چون چهار سال بران بگذرد ناقص میگردد فعل
آن و در شش سال فعلش باطل میگردد * صفت آن به نسخه شیخ رئیس در قانون مرتکی زعفران اذخر جندبیدستر
بزر البنج قسط تلخ فردمانا دارچینی مساوی سنبل الطیب اصول عاقرقرحا عصاره آن کندر سنبل کرده ساذج راسن بر
اجزا مساوی گرفته آنچه کوفتنی باشد کوفته بیخته و آنچه که افیون است در شراب حل کرده و ساذج بر راسن را نیز
مجموع را با عسل کف گرفته مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند در ظرف چینی نگاه دارند این معجون سوای
عسل و شراب دوازده جز است * صفت این معجون به نسخه شیخ داود انطاکی در تذکره زعفران عاقرقرحا افیون
سنبل الطیب اصول عاقر و عصاره آن کندر ساذج راسن ترکه آن را چه باشد اجزا مساوی کوفته نسخه شراب
انگوری با مثلث تکمیده بیخته با یکدیگر نامزد به عسل مصفی معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند
اجزای این نسخه سوای عسل و شراب و مثلث شش جز است و میزان درجه حرارت انطاکی از دو ثلث درجه اولی کمتر
است یعنی در ثلث ثانی و اواسط ثلث دوم درجه اولی و یبوستش در ثلث درجه دوم است و نسخه این جزو در منهاج مساوی

نسخهٔ شیخ الرئیس است الا آنکه مومیائی مصری یک جزو داخل دارد و نسخهٔ صاحب منهاج البیان مساوی نسخهٔ
ابن جزله است الا آنکه بجای ساذج هندی ساذج رومی است گویند که آن ساذج را سوخته باید داخل است * اثاناسیا
صغری ساذج هندی مساوی سنبل اثاناسیا کبری است شیخ الرئیس گفته که این اثاناسیا الّتی است بامرحهٔ حاره از کوری
* صفت آن بنسخهٔ شیخ الرئیس میعه سائله افیون زعفران قسط تلخ سنبل الطیب ملیسه از هر یک چهار درم
مازو سه درم و در نسخهٔ دیگر عصاره غافث سه درم است اصل السوس دو دانگ درم عسل منزوع کفاف بقدر بلا تسور
* چون شیخ الرئیس مقدار عسل ثانیه مرافق نباشد از شربه و در نسخهٔ دیگر و زن او آورده * شربه آن مثقالی و زرد
بقدر است از هر یک چهار درم و نسخهٔ اول سوای عسل سه جزو است و نسخهٔ دوم هفده جزو وزن ادویه نسخهٔ اول
حمل و چهار درم است و نسخهٔ دوم بیست و پنج درم صاحب میزان الطبایع آورده که مزاج این معجون مرد است
در سیم درجه اول و خشک است در آخر درجه دوم و بعضی گفته که صحیح آن است که حار است در وسط درجهٔ دوم
و خشک است در آخر درجه دوم * اثاناسیا صغری نسخهٔ شیخ داود انطاکی * صفت آن میعهٔ سائله افیون زعفران
سنبل الطیب عاقرقرحا خشخاش سیاه قسط تلخ عود بلسان از هر یک چهار درم عاقرقرحا سه درم اصل السوس جز اسند
دو دانگ درم اجزا کوفته نخته در شراب یا مثلث نگهدارند چند ماه بعد بتمامه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون
سازند بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال و این نسخه سوای عسل و شراب یا مثلث ده جزو است
* اثاناسیا صغری نسخهٔ ابن جزله گفته که نافع است از برای کبد و اوجاع آن و معده و قروح سینه و سعال و ریاح
و سموم * صفت آن میعه سائله یا یابسه افیون زعفران قسط تلخ سنبل الطیب مومیائی صافی ملیسه عقد البانونه از
هر یک یک جزو عصاره غافث دو جزو اصل السوس نیم جزو کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی
معجون سازند بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک بندقی * احمدی اقرب به امیرباد از * صفت آن بلبل
ماه غنی مثقال در الشیخ مثقال سه مثقال دارچینی مرسل زنجبیل دانه هیل مصطکی زیره کرمانی حبی از هر یک
حصه الثعلب مورینات مصری اسارون عاقرقرحا کل ارمنی معمول از برب ملیله کابلی طباشیر هفت از هر یک
یک مثقال نیم اسطوخودوس انیسون نمرس زعفران از هر یک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال و نیم ورق طلا کتان
ملدور در نقره تکمیل وسی عدد ادویه را کوفته بیخته و در آخر در الشیخ را با تخم خشخاش تکوبند آن ادویه را بروغن
بسند و ادویه بروغن یا دام چرب نمودند زعفران و امبر را در گلاب حل کرده با عسل مصفی بقوام آورند و
ادویه را با آب بسرشند و در ظرف چینی کرده در خوشه جو مدفون کنند بعد از چهل روز با تمام زهر زور زهر نکار برند
* و اما شیخ ارسطوریات * ارسطون آن را ارسطن بنیر گویند لغت یونانی است و ترجمه آن فاضل است و این معجون را
بسبب فضیلت در منافع بایس اسم مسمی نموده اند شیخ داود گفته که معنی آن رب الملک است و نام نهاده شده بایس
اسم بجهت لطافت تو آن بعضی در هم کرده اند که بالف ارسطون حکیم است و لهذا بایس اسم مسمی گردید *
و بدانکه اصح آن است که ارسطرن بر ورن سمراست * ارسطون کسی که حالینوس از برای جارده رئیس در الملل از
بلاد روم که سکا فکر در رئیس تجالینوس که از احاریه مجنونه است و حادث شده از ارواحی در رحم که نافع است
از ماسریس حالینوس این معجون را برای او بالیف کرد و حروف طا مدغم گردید که حلیل آنست و مربع الا بوره فاصل
المفتعل است از روایات اسم مسمی گردانید و این معجون نافع است از برای برودت رحم و وجع آن و اوجاع آلات بول
و از برای درد شکم و قولنج و تحلیل ریاح نافع است از برای نقرس و اوجاع مفاصل حاره و عرق النسا و درد یا زار
بول و بول خون سلطه و حمی ربع و خناق حون است اره رحا که آن نافع است از صداع و دوار و سدد و احون

نمایند از آن یکدرم و از برای ضعف کبد و ابتدای استسقا رسد آورسی از آن یکدرم است تا یک مثقال روز بعض
با چهار سال پانی ممانند * صفت آن افیون زعفران سلیخه جماما دو دوبر اما قسط تلخ سرنکی صاف سنبل الطیب
صمغ عربی معرجب الحروع تخم جند بیدستر نخم انجره تخم جرجیر مقل ازرق کبد زردی مسروسان سعی ازجب
کرنب زرد مسعه ماتلد فلفل سفید ازهریک تخه درم عاقرقرحا تخم فرطمما کل سرخ حسک کرده تخم شداب تخم
کرفس تخم ابرح بالخواه تخم طرحشون ازهریک چهار درم تخم بادروج تکدرم دررالسح سفید دو درم و در نسخه
دیگر ده درم است حب الفرطم مقشر زنجبیل ازهریک دو درم و در نسخهٔ دیگر فلفل سیاه دو مثقال و چهار دانگ
مرداخل است اجزا را نیکو نیم کوفته بیخته بعد از آن زرب کرده و نیم تر کرده باشد شراب
ریحانی بر آنها ... اگر شراب ریحانی نباشد شراب جمهوری یا مثلث باشد عسل زرب خمسا بعد حل نمایند
و در عسل مصفی بقدر حاجت داخل کرده بعد از یک ازمه روغن بلسان بر آن اضافه نموده در دیگ سنگی
کرده بر آتش ملایم بپزند و بسه جوش داده از آتش فرو گیرند و ادویه را با آن سرشته معجون سازند و در ظرف جینی
یا زجاجی یا نقرهٔ بارصاصی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی کامل از آن یکدرم و بعضی گفته
اند تا یک مثقال طبی و این معجون در جنگ کهنه بر شود بهتر باشد انفع زیاده شال بر شش ممانند و بعد از ده
سال بر شش ضعیف میگردد و این معجون بنابر نسخهٔ اصل سوای عسل و جمهور ریحانی و روغن بلسان سی وسه
جزو است و وزن مجموع این سی وسه جزو بنابر نسخه که وزن بزرالسح دو درم است یکصد و چهل و چهار درم
است بنابر نسخه که وزن بزرالسح ده درم است وزن مجموع یکصد و پنجاه و دو درم است و در نسخه دیگر وزن بزرالسح
... درم است بنابرین نسخه وزن مجموع یکصد و چهل و هشت درم میشود و این نسخه اصح است و بنابر نسخهٔ که
فلفل سیاه داخل است عدد ادویه سی و چهار میشود و سه مثقال و چهار دانگ بر وزن اصل می افزاید و مزاجش
گرم است در وسط درجهٔ دوم و خشک است در وسط درجهٔ سوم و بعضی اطبا اجزای این دوا را بعمل به ... گفته
گفته اند که اجزا را بصموغ محلول در شراب ریحانی و روغن بلسان باید ... و امراض ... و گفته اند که
دوبت این امراض تا سه سال باقی میماند * ارسطون صغیر بنابر قول جنس و شیخ الرئیس نافع است از برای جمیع
امراضی که نافع است از برای آنها ارسطون کبیر و ظاهر آنست که این مقدار در کتب جالینوس باشد * صفت آن
بنسخهٔ شیخ رئیس افیون یک ازمه و چهار درم اما فلفل ازهریک یک ازمه عاقرقرحا فرفیون زعفران ازهریک
سه درم جماما سه درم سلیخهٔ سیاه چهار درم کرنب زرد سنبل الطیب ازهریک یک اوقیه ادویه کوفته بیخته بعسل
مصفی بقدر حاجت سرشته معجون سازند * ارسطون صغیر بنسخهٔ معتبر می گفته که در نفع مساوی است با
ارسطون کبیر * صفت آن افیون مصری یکدرم اما فلفل ازهریک چهار درم عاقرقرحا زعفران ازهریک سه
درم سنبل الطیب دو درم و در بعضی نسخها کرنب زرد سیر یکدرم آمده اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل مفید
مصفی سرشته شربتی یک مثقال * اسود سلیم عمود و اصل درین دوا تمرادمون است که بعوض کرده شده بادویهٔ
دیگر و اصلاح کرده شده بمصلحات هریک داخل کرده شده در آن ادویه دماغی و ادویهٔ دافع سرد از بلغم
و ادویهٔ تریاقیه و نامیده شده این مرکب باین اسم جهت آنکه معروف است بسلیمین داود و کامل عبدالله
بن ابی بکر جلیفه که جامع این دوا است و حروف درین دو اقطران داخل است و بزنگ این دوا را سیاه گردانیده آن
را اسود سلیم گویند و این دوا نافع است از برای جمیع اوجاع و امراض بارده و امراض سوداویه و بلغمیه و از برای
فالج و صرع و لقوه و مرقه دارد و جهت سموم و گزیدن جانوران سمی * صفت آن بنسخه شیخ الرئیس تخم اسفند یکصد

مثقال دررالتاج ممعنا ازهریک [illegible] درم افیون ده درم وبعضی برای سر زبوره طین مختوم وزعفران ازهریک
ششه درم افزوده اند احرا [illegible] پیه نامه ورن اودیه بعسل مصفی معجون سازند * اطریفل نگر احواع
الماهای ساحرتین درا فعال اسل [illegible] ای فارسیه است ودر عربت اودی اوان است * صفت آن طلقل سیاه افیون
ازهریک سه درم بزرالیج [illegible] مصطکی زعفران تخم کرفس حصه العلب مصری ازهریک سه درم عاقرقرحا
افیون ازهریک تکل [illegible] سنبل الطیب سلیخه زرنباد بسباسه زنجبیل حبشی دارچینی عود قماری سادج هندی
اسد ازهریک دو درم [illegible] [illegible] مقدار ورق نقره مثقال درم ورق طلا تکل انگ احرا کوفته بیخته دروغن بلسان
حرب نموده باسه ورق [illegible] [illegible] بعسل معجون سازند سرستی ازیک شود با تکل انگ * اطریفل گزارستد مس
ومعلوم نیست که از [illegible] [illegible] است لکن نسخه بسیار خوبی است جامع جمیع را ند اطریفلهای رومیه و
وفارسیه است * صفت [illegible] طلقل دررالتاج معنا ازهریک سه درم افیون وزعفران ازهریک ده درم تخم
کرفس مصطکی رومی [illegible] ازهریک [illegible] درم زرنباد عود هندی صندل دارچینی قرنفل اسه باد ح هندی سنبل
الطیب حب [illegible] ازهریک دو درم عاقرقرحا اوبرن ازهریک نکل درم کوفته بیخته بعسل مصفی
مه ورق اودیه [illegible] سازند * اطریفلهای محمودی بالمعه حکیم عماد الدین [illegible] رد سراری منقول از خط
معز الملة ترب است [illegible] انهای فارسیه * صفت آن طلقل سفید نیم مثقال دررالتاج معنا ده مثقال
افیون ناترد [illegible] زعفران نیم مثقال دانه هیل سنبل الطیب قرنفل مصطکی رومی زنجبیل حبشی بسباسه
اسارون سادج [illegible] [illegible] دارچینی ربع مثقال ازهریک دو مثقال گل سرخ منقی از اقماع گشنیز خشک مقشر
تخم کرفس [illegible] [illegible] مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین ده مثقال چرب نموده با عسل مصفی معجون
سازند ودر نسخه منقول از [illegible] میرزا معز الدین تراد رحکیم احمد ورق روغن بادام سه نار ده مثقال ورق
عسل مه ورق [illegible] [illegible] است * اطریفل دیگر منقول ازخط معز الدین ملمی فرموده که درجمیع افعال حصوص
درامر باه [illegible] است * صفت آن طلقل سفید دارفلفل مصطکی رومی قرنفل ازهریک نیم مثقال دارچینی
عود قماری [illegible] [illegible] الطیب [illegible] صعار زراوند مدحرج سنبل الطیب دوربع عرقی خولنجان اسارون زرنباد بهمن
بهمن سفید [illegible] [illegible] ورق گل سرخ تخم فلنجمشک کبابه حبشی سلیخه سا تعلب کوفی سادج هندی
عاقرقرحا [illegible] سفید [illegible] حب الرشاد مروارید ناسفته سعد کهربا مسک نیمی شیرازی [illegible] تخم معرض ازهریک
دو مثقال [illegible] [illegible] افیون سه مثقال زنجبیل چهار مثقال آمله منقی مرفرن وورق نقره حصه العلب
مصری [illegible] [illegible] ورق طلا نیم سه دست بند ثمر سه مثقال عسل مصفی مه ورق اودیه بند سرو
معرب ترکیب [illegible] [illegible] المفای توپیان این ترکیب مشهور است وترکه اسان جمع نماید اودیه طلب برای
زعفران [illegible] [illegible] اند * اطریفل دیگر منقول از حکیم عماد الدین محمود * صفت آن سرطان نمی
مثقال [illegible] العلب مصری مروارید ناسفته ازهریک نیم مثقال عاقرقرحا سفید تکل درم سماق
مصری [illegible] کرفس عاقرقرحا سنبل رومی زنجبیل حبشی خولنجان سرازهریک دو مثقال بهمن سرخ بهمن سفید
خولنجان زنجبیل [illegible] [illegible] سفید گل گاوزبان تخم انگوصندل سفید دارچینی [illegible] بسباسه ازهریک
حبه [illegible] مثقال [illegible] دارفلفل مصطکی رومی سعد کوفی دوربع عنبر یک باد وبیخته سنبل الطیب مانیسر
اعراب [illegible] سرخ [illegible] العسل مقشر سلیخه عود الصلیب بودری زرد بودری گلگون [illegible] صعار ورق نقره
از [illegible] مثقال زعفران نانرد مثقال دررالتاج معنا نیست مثقال [illegible] نیمی ازهریک مثقال

ابریشم مقرض هفت مثقال افیون کازرونی یک اوقیه تمر هندی عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور [illegible]
معجون سازند و بعضی درین نسخه زیاده از نسخهٔ سابق است که بر دلهای توانا جمع ساختن ادویهٔ قلبیه و افیون
جایز نیست چنانچه گذشت و جمع ساختن ادویهٔ قلبیه و مسهلات را مرجان اسند اندرین نسخه هر دو شد
* اطلوسا محمودی بالنفع حکیم عماد الدین محمود شیرازی * صنعت آن یاقوت رمانی مرجان مرمری بسد مجرق
جدوار خطائی عنبر اشهب ورق نقره عود هندی قاقلهٔ صغار دارچینی دار فلفل زنجبیل و خبازی درونج عقربی اسارون
سنبل الطیب تخم کرفس ساذج هندی از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته کهربا بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد
از هر یک سه مثقال لعل بدخشی ورق طلا مشک خطائی از هر یک یک مثقال خصیة الثعلب مصری نیم مثقال مصطکی
رومی زعفران از هر یک تا رده مثقال فلفل سیاه بزر البنج سفید از هر یک نیم مثقال افیون سی مثقال عسل مصفی
سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * اطلوسای دیگر از حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی * صنعت آن فلفل
سیاه بزر البنج سفید از هر یک نیم مثقال زعفران مصطکی اسطوخودوس ابریشم مقرض مغز تخم خیارین مغز تخم
خربزه از هر یک سه مثقال مروارید ناسفته بسد مجرق کهربا شب یاقوت رمانی جدوار خطائی مجرب ورق
طلا لعل بدخشی فلفل دارچینی دار فلفل زنجبیل دارچینی دار فلفل اسارون شامی زرنب بادرنجبویه خولنجان
عود بلسان حب بلسان پوست بیرون پسته نور بند از اسند از هر یک دو مثقال مشک نیم جاویشیر عاقرقرحا
هر یک یک مثقال زر نقره عود هندی ساذج هندی سنبل الطیب مایه شیر اعرابی درونج عقربی جوز بوا
بسباسه تخم بادرنجبویه عنبر اشهب صندل سفید گل گاوزبان گل سرخ تخم کرفس با شوا پوست زرد ابرنج خصیه
الثعلب مصری بهمن سفید بودری گاوزبان بودری زرد از هر یک سه مثقال سنبل مصری زرنباد لسان العصافیر
هر یک چهار مثقال مغز بادام مقشر مغز حلغوزه مغز کدوی مقشر از هر یک ده مثقال افیون سی مثقال عسل
سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * اطلوسا محمودی که معمول و مستعمل سلسلهٔ حکیم محمد [illegible]
ارسلان حکیم عماد الدین محمود است * صنعت آن فلفل سفید افیون از هر یک نیم مثقال فلفل دارچینی
سنبل الطیب زرنب حسینی اسمون ادرنطی بسباسه مصطکی رومی اسارون زنجبیل از هر یک دو مثقال زعفران
تخم کرفس ورق گل سرخ از هر یک سه مثقال عنبر اشهب یک مثقال ورق طلا نیم عدد ورق نقره [illegible]
عدد مشک نیم یک مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * اطلوسا بالنفع حکیم
عماد الدین محمود حسینی شیرازی معمول از مجربات حکیم محمد [illegible] بزرگ خط معرالنه
* صنعت آن ورق طلا مشک خالص از هر یک یک مثقال ورق نقره لعل بدخشی یاقوت رمانی مروارید
ناسفته مرجان زمرد کهنه کهربای شمعی عقیق یمانی بسد مجرق مغسول جدوار خطائی مجرب عنبر
اشهب عود [illegible] درونج عقربی سنبل الطیب ساذج هندی فلفل دانه فلفل اسارون شامی
زنجبیل تخم کرفس دارچینی صندل سفید از هر یک دو درم خصیة الثعلب مصری زعفران نابرده درم
فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک نیم مثقال افیون خالص مثقال عسل صافی سه وزن تمام ادویه بدستور
معجون سازند شربتی تا یک دانگ * اطلوسا محمودی بنسخهٔ دیگر * صنعت آن فلفل دار فلفل زنجبیل بسباسه مصطکی
گل سرخ دارچینی سنبل الطیب اسارون زرنب حسینی اسمون از هر یک دو مثقال افیون کازرونی سی مثقال زعفران
نیم مثقال روغن بنفشه بادام ده مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور معجون سازند شربتی
تا یک دانگ * اطلوسا بالنفع حکیم محمد معروف بزرگ ارسلان حکیم عماد الدین محمود شیرازی معمول

از ماش مقشر یا بیخ معرالسه عمرالله * صفت آن جدوار خطائی عود هندی از هر یک دو مثقال صندل سفید ورق
گل سرخ مقشر ع الامتاع دانه هیل مثل الطیب درنقل دارچینی قلفل سفید خولنجان مصطکی رومی درونج
عقربی جرلنجان زرنب هیل کوفی تمر هندی معمول مروارید ناسفته ورق گل سرخ مرجان قرمزی نبات سفید
کهربا ورق نقره ورق طلا از هر یک دو مثقال زرنباد زعفران از هر یک نیم مثقال اسطوخودوس سه مثقال ابریشم
مقرض * مثقال یاقوت رمانی سنگ یشمی از هر یک یک مثقال افیون بزرالبنج سفید از هر یک نصف مثقال عسل
سفید جوشیده مصفی بنات سفید بالمناصفه سه وزن ادویه معجون سازند * اطریفل خاصه بالنسبه حکیم عماد الدین
محمود شیرازی معروف باطریفل محمودی منقول از خط حکیم سلمان موسوی شیرازی نافع از برای ضعف باه و در
تقویت باه بی نظیر است و نافع است از برای ضعف قلب و خفقان و نشاطی تمام آورد و فوائد بسیاری از برای این اطریفل
نقل کرده ماحصلش تمام را آخر گفته که این اطریفل جمیع امراض را نافع است * صفت آن یاقوت رمانی مروارید
ناسفته کهربای شمعی مرجان سرخ جوز بوا جدوار خطائی تخم بوزیدان نارمشک دارچینی از هر یک دو درم درونج
عقربی قاقله صغار صندل سفید از هر یک چهار درم زرنباد طباشیر سفید دار فلفل آمله مقشر عنبر گل سرخ
پوست بیرون پسته زرآوند مدحرج حب الغار حب الزلم حبه السودا عود هندی ابریشم خام از هر یک قاقله صغار
قاقله کبار زرقه الطیب قطراسالیون مرمکی صافی حب نیل شیر سگ گزر کوهی عاقرقرحا انیسون مایه شیر اعرابی نیل
سورنجان ساذج هندی سنبل الطیب از هر یک شش درم جندبیدستر سفید مصطکی رومی خولنجان حصه المعلب مصری
بسباسه ناعی زنجبیل چینی مغز چلغوزه مغز بادام مغز پسته مغز بادام شیرین مغز بزرالبنج سفید از هر یک ده درم
فلفل سیاه نیم درم زنجبیل سفید هفت درم پوست هلیله پوست سفید ابریشم مقرض نیم سیر
درست ورد احمر نیم کوفته با حب بلسان عود بلسان حشیشا با رومی ماهی ورشان از هر یک سه درم عنبر اشهب
در ... مشک تبتی یک درم کبد زرد دو درم زعفران سی درم مغز تخم خربزه سه درم ورق طلا یک درم و ورق نقره دو درم
افیون کازرونی سیاه دو درم نبات سفید یک درم عسل مصفی بقدر مجموع ادویه نیم سیر زیتون معجون سازند
شربتی از یک مثقال تا یک مثقال که شخصی معتاد بافیون باشد که تا یک درم توان داد * اطریفل خاصه بالنسبه
حکیم محمد با ... حکیم عماد الدین محمود شیرازی که جمیع امزجه موافق است * صفت آن بزرالبنج سفید
فلفل زعفران مصطکی از هر یک نیم مثقال جدوار خطائی عنبر اشهب مشک تبتی نیم کافوری مروارید
ناسفته ورق طلا یاقوت رمانی نیم فلفل نیم حبی عاقرقرحا درونج نیم با زنجبیل پوست زرد اترج پوست بیرون
تخم سفید دو جو با درونج کبد زرد کوفته برکی پوست بیرون پسته از هر یک دو مثقال کهربا ورق نقره زرنباد
درونج عقربی بسباسه از هر یک چهار مثقال عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل انیسون دارچینی
اسنه حب بلسان عود بلسان جرلنجان سنبل کوفی زرنب نیل شتری خورد بوا لسان العصافیر حصه المعلب زنجبیل
چینی دار فلفل سلیخه سیاه حماما قطراسالیون مرمکی مصطکی سنبله عاقرقرحا هر سفید از هر یک سه مثقال ابریشم
مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز بادام مغز پسته مغز تخم
خیار مغز تخم خربزه از هر یک ده مثقال افیون کشمشی مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * اطریفل
خاصه به نسخه دیگر از حکیم عماد الدین محمود در نسخه ثانی باقی الجمله تفاوتی * صفت آن یاقوت
سرخ رمانی نیم مثقال لاجورد مغسول کهربای شمعی سفید ... ورق طلا سنبل الطیب رومی اسنه کبابه حبی
زنجبیل برکی زرنباد ساذج هندی زرآوند مدحرج زرنب حشیشا عود بلسان بوذری گلگون بوذری زرد انیسون کازرونی

گل گاوزبان سلیخه تخم فرنجمشک اسطوخودوس دمه بند بند سراسمون گل سرخ تخم ریحان از هر یک سه مثقال
لعل بدخشی عقیق یمانی زعفران جدوار خطائی مجرب بادرنجبویه تخم بالنگو فرنجمشک الطیب تخم شبت از هر یک دو
مثقال مروارید ناسفته ورق نقره عود قماری صندل سرخ صندل سفید مامیثا اعرابی زنجبیل سورنجان مصری درونج
عقربی بهمن سرخ بهمن سفید بسباسه ناگیسر تخم کرفس عاقرقرحا سفید سنبل ارزن زرنباد طباشیر سفید گل نیلوفر
زرنباد حبشی مغز حب الصنوبر دانه کبابه مغز حب الزلم مغز پسته مغز بادام مغز جلغوزه مغز بادام شیرین مغز
مغز فندق مغز مغز حبه الخضراء مغز گردگان تخم کاسنی مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم
خربزه مغز از هر یک نیم مثقال عنبر اشهب مشک تبتی خالص از هر یک یک مثقال حبه المعلب مصری فلفل
دارچینی از هر یک ده مثقال مصطکی تخم خشخاش سفید از هر یک هفت مثقال افیون گازرونی سی مثقال گلاب تکمه
مثقال نبات سفید شیر بز عسل سفید مصفی بقدر حاجت به دستور معمول معجون سازند شربتی از یک مثقال تا
یک مثقال * صفت اطریفل خاصه به نسخهٔ دیگر از معجونات ثواب عمران مآب حکیم عماد الدین محمود
شیرازی بدین شرح نابوت رمانی لعل بدخشی عقیق یمانی یشب مجرب معمول نیشب شیر نیشب سفید کهربای
شمعی ورق طلا جدوار خطائی مجرب زرنباد انیسون سورنجان عاقرقرحا زرآوند مدحرج تخم ترب تخم سلغم از
هر یک دو مثقال مروارید ناسفته مرجان مرمری ورق نقره عنبر اشهب مشک تبتی خالص سنبل الطیب درونج عقربی
بادرنجبویه گاوزبان ابریشم مقرض بسباسه لسان العصافیر تخم شبت از هر یک سه مثقال عود هندی صندل سفید
مامیثا اعرابی خولنجان تخم حرف مصطکی عصاره گل سرخ دار فلفل دارچینی زنجبیل سعد کوفی قرنفل دانه هیل از
هر یک نیم مثقال حبه المعلب مصری زرنباد نودری زرد بودری سرخ بهمن سفید مغز پستهٔ مغز مغز
بادام شیرین مغز مغز گردگان مغز حبه الخضراء مغز حب الصنوبر تخم خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین
تخم کرفس ماهی روبیان ترکمان از هر یک ده مثقال زعفران برالسم سفید از هر یک چهل مثقال فلفل سیاه سه
مثقال حب کاکنج سی عدد افیون تکمه مثقال نبات سفید در صد پنجاه مثقال گلاب عرق بید مشک از هر یک
تکمه مثقال آب سیب شیرین آب انار شیرین آب به شیرین از هر یک پنجاه مثقال عسل سفید مصفی دو وزن
مجموع ادویه به دستور معمول ترکیب نمایند * اطریفل خاصه بالمعنی حکیم عماد الدین محمود معمول به نسخهٔ
دیگر گفته که این اطریفل جمیع امراض را موافق است * صفت برالسم سفید چهار مثقال فلفل مصطکی جدوار
خطائی مجرب عنبر اشهب مشک ترکی نیشب مروارید ناسفته ورق طلا یاقوت سرخ رمانی نیشب مجرب معمول
لعل بدخشی عاقرقرحا زرنباد تخم بادرنجبویه نیشب زرد سرخ زرنباد بهمن سفید کندر رد کروح ترکی یوسف
...رون ... از هر یک و مثقال کهربای شمعی ورق نقره زرنباد درونج عقربی بسباسه عود قماری جام اسطوخودوس
بادرنجبویه هندی قرنفل زنجبیل انارون از چینی اسد حب بلسان خولنجان قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر بویه
چینی حبه المعلب عاقرقرحا سفید دارفلفل دارالسانون مرمکی صافی صمغ سانیه از هر یک نیم مثقال ابریشم
مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ خشخاش سفید مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه از هر یک
ده مثقال انیسون کشک مثقال عسل سه وزن ادویه به دستور معجون سازند * اطریفل محمودی معمول از حکما لمومنین
* صفت افیون فلفل سفید از هر یک نیشب مثقال سنبل الطیب اسارون بسباسه دانه هیل دارچینی مصطکی
زرنباد حبشی زنجبیل انیسون از هر یک دو مثقال تخم کرفس زعفران گل سرخ از هر یک سی مثقال مشک ترکی
عنبر اشهب یک مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک پنجاه عدد عسل سه وزن مجموع ادویه به دستور معمول

معجون سازند شربتی از یک درم تا دو درم * اطلوسا حکیم سلیمان موسوی شیرازی گفته که این اطلوسا را جمیع
منافع اطلوسا محمودی که قبل ازین ذکر شد شامل است میفرماید * صنعت آن یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق
نقره خطائی زر خطائی مروارید عود قماری خام عربی صندل سرخ صندل سفید مایه سر اعرابی زنجبیل سفید ریحان
مصری بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی عاقرقرحا مقل ازرق حب بلسان حب السمنه مغز حب الزلم
مغز تخم کدوی شیرین کشمش جبلی مغز فندق مغز تخم خیارین مغز گردگان مغز پسته مغز بادام مغز تخم کاسنی
مغز تخم خشخاش از هر یک سه مثقال مروارید ناسفته مصطکی رومی از هر یک هفت مثقال جوز بوا کافور لاجورد
مغسول کهربای شمعی بسد جزع عقیق یمانی عنبر اشهب مشک خالص زعفران اسه سنبل هندی سنبل رومی
خصیة الثعلب مصری کبابه چینی دارچینی ترکی زرنباد ساذج هندی زراوند مدحرج زرنب شامی حماما رومی
عود بلسان تودری گلگون تودری زرد اسارون شامی درونج عقربی بادرنجبویه تخم بالنگو گاوزبان گل گاوزبان
گل سرخ بسباسه تاعی ورق الطیب سلیخه مورد انیسون تخم کرفس تخم فرنجمشک اسطوخودوس افسنتین رومی طباشیر
سفید گل نیلوفر تخم شاهسفرم تخم بادروج از هر یک سه مثقال ورق طلا احمر پنج مثقال فلفل دارچینی دار فلفل از هر یک
ده مثقال مغز چلغوزه مغز بادام شیرین مغز پسته مقشر از هر یک هشت مثقال افیون گازرونی یکصد و نصف مثقال زرعن
نقره بادام سیاه شش مثقال گلاب تکمیل شربت ناب سفید تخم عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بقوام
مغز معجون سازند شربتی از یک نخود تا یک دانگ * اطلوسا تکرار حکیم سلیمان گفته که اکثر امراض را نافع است
* صنعت آن زر خطائی جزع عنبر اشهب مشک شیخی صندل سفید سنبل الطیب از هر یک دو مثقال عود قماری
خام عربی بهمن سفید بهمن سرخ تخم گزر گاوزبان تخم بادروج گل سرخ زعفران فلفل سیاه دار فلفل مغز کبری
زنجبیل سفید دارچینی تخم ترب حب کاکنج از هر یک سه مثقال مایه سر اعرابی ریحان مصری تودریان زردی
زرد تودری سرخ درونج عقربی عاقرقرحا زراوند مدحرج فرنجمشک دانه لسان العصافیر تخم ملوخیه از هر یک
سه مثقال خصیة الثعلب مصری مصطکی رومی جوز بوا سلیخه مغز بسته مقشر مغز بادام مغز فندق مغز گردگان مغز
تخم خشخاش سفید تخم شلغم از هر یک ده مثقال زرنباد بادرنجبویه ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال بزرالبنج
سفید نصف مثقال افیون گازرونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده بعسل مصفی بقوام آورده معجون سازند شربتی از یک نخود تا یک دانگ * اطلوسا
دیگر بالف حکیم احمد منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی شاه سلطان حسین * صنعت آن فلفل سیاه مصطکی
رومی سنبل الطیب انیسون دارچینی زنجبیل چینی دار فلفل صندل سرخ زنجبیل سفید طباشیر سفید بسباسه تخم
خرفه مقشر خصیة الثعلب مصری دار فلفل تخم خشخاش از هر یک هشت مثقال عنبر گل سرخ نصف درم مثقال
گل ارمنی چهار مثقال پوست هلیله کابلی سه مثقال زعفران دوازده مثقال بزرالبنج یازده مثقال افیون سی
و یک مثقال عسل مصفی هفت صد و شصت و سه مثقال بدستور معمول معجون سازند * اطلوسا احمدی دیگر بالف
حکیم احمد ولد ارشد حکیم سلیمان موسوی گفته که این ترکیب مجرب است در تقویت قلب و دماغ و نشاط آرد و در
تقویت باه و امساک بی نظیر است * صنعت آن فلفل سیاه سه مثقال بزرالبنج سفید سی مثقال دارچینی زنجبیل فلفل
مصطکی دانه هیل زنجبیل چینی نوریان خصیة الثعلب مصری مورتان مصری اسارون عاقرقرحا گل ارمنی
صندل سفید پوست هلیله کابلی طباشیر سفید از هر یک یک مثقال زعفران اسطوخودوس ابریشم مقرض از هر یک
دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال ورق طلا یکصد عدد ورق نقره یکصد پنجاه عدد تخم خشخاش سه مثقال

افیون کازرونی چهار مثقال عسل سفید مصفی تکمیله و سی و شش مثقال بزرالبنج و تخم خشخاش را باید نیم برم
کوفته باقی ادویه را کوفته بیخته در روغن بنفشه بادام چرب نموده زعفران را و افیون را بگلاب حل کرده مجموع را
بعسل بقوام آورده بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از یک نخود تا یک دانگ
* اطریفل مسهل دیگر بالمثل حکیم احمد ولد ارشد حکیم سلیمان موسوی که بخت خان احمد ترکیب نموده *
*صنعت آن فلفل سیاه نیم و سه مثقال سنبل الطیب افسنتین اذخر زرد یکنیم صندل سرخ زنجبیل طباشیر
سفید دارچینی بسباسه تخم خرفه بسر تخم خشخاش سفید حب المحلب مصری مصطکی رومی قرنفل دانه
هیل از هر یک سه مثقال ورق گل سرخ نیم و دو مثقال گل ارمنی چهار مثقال پوست هلیله کابلی سه مثقال
بزرالبنج سفید نابرده مثقال افیون سی و یک مثقال زعفران دوازده مثقال ورق نقره دو مثقال عسل سفید مصفی
هشت صد و هشتاد و سه مثقال تخم خشخاش و بزرالبنج را نیم کوفته باقی ادویه را کوفته بیخته بستور معمول
معجون سازند شربتی یک مثقال تا نیم دانگ * اطریفل دیگر منقول از مجربات حکیم احمد موسوی که خود ساول
بتجربه رسانیده اند *صنعت آن عود خام نابرده مثقال فلفل سفید مصطکی رومی از هر یک سه مثقال دارچینی
سنبل الطیب جند بیدستر مروارید ناسفته عنبر اشهب از هر یک ده مثقال مرو نیم مثقال زعفران سه *
مثقال دانه هیل قرنفل درونج عقربی زرنباد عاقرقرحا بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی جدوار خطائی مسلی
سمی پوست هلیله کابلی کهربای شمعی ابریشم مقرض ورق گل سرخ صندل سفید تخم کاسنی گاوزبان بادرنجبویه
پوست زرد اترج سادج مصری حب المحلب از هر یک سه مثقال کافور قیصوری نیم مثقال زراوند مدحرج دو مثقال
ورق نقره ورق طلا از هر یک صد عدد جوزبوا کبابه چینی از هر یک سه مثقال آمله مربی ده مثقال افیون دو نیم
و نیم مثقال شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت سیب شیرین از هر یک نیم مثقال عرق گاوزبان عرق
بیدمشک از هر یک تکمیله مثقال گلاب دو صد مثقال عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور معمول
معجون سازند* اطریفل را استنباط سید الفضلاء علامة العلماء میر محمد باقر داماد قدس سره این اطریفل را
مسمی بمفرح الارواح نموده و فرموده که این اطریفل جامع جمیع فوائد اطریفلات و مفرحات و فادزهر و تریاق اکبر است
باربادی در حفظ صحت و تقویت ارواح و قوی و اعضا و ازاله جمیع امراض حاره و بارده و شرحی طویل از برای این
دوا نوشته و تجدید برد تطبیب ساز والی دکس در ساده *صنعت آن فلفل سیاه نیم مثقال فلفل سفید دارچینی
هلالی از هر یک دوازده مثقال زرنباد اسنه سفید سنبل الطیب از هر یک ده مثقال زنجبیل نابرده مثقال پوست
زرد اترج سادج هندی گاوزبان گیلانی از هر یک هفت مثقال گل گاوزبان گل سوسن آزاد بسباسه بادرنجبویه
پوست بادرنج از هر یک پنج مثقال ورق بادرنجبویه هلیله سیاه شطرج هندی از هر یک هفت مثقال آمله مربی شش
مثقال تخم شلغم تودری تفاح حبک پوست هلیله بهمن سفید پوست بیرون پسته تودری سرخ شقاقل کوبی باخراه حب
الغار لسان العصافیر لسان ثور سامی بلدر سنبل گل سرخ اسطوخودوس بسفایج پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی شقاقل مصری صندل سفید کشمش از هر یک هفت مثقال جوزبوا بسباسه نانخواه کبابه کرد ج
بوزیدان درونج عقربی مرزنجوش دانه هیل زرنباد حبق بزرالبنج از هر یک ده مثقال بهمن
سرخ تودری زرنباد ساتعا بعد ادی یوم دری بارسیل رزب قصب الذریره تخم فرنجمشک دانه کبابه کادریس
کاذیطوس حب بلسان عود بلسان افسنتین افریطی عاقرقرحا سفید زراوند طویل زراوند مدحرج شکسم
مسیح عربی سعد ازری کبیر اذخر الطیب سلیخه ساده افربیون انیسون عاقر رحاد لیمان مسطکی اسمع حنطای رومی

صندل سرخ سرمساوی داراسرد تی معرالمهرد مروارید ناسفه طباشیر سفید زرنیل سمی مادرسرخ سوابی اصفهانیا نی
لاجورد مغسول عسراسهب رنه و ارمر یك نیم مثقال کبابه شمی سك سی خالص ارمر یك سر مثقال مصطکی
رومی نیم مثقال زرباد حصه المعلب مصری دارفلفل عود هندی جام حل ازخطا ی شرابر نیسم معرص گل ارمنی
معرل ارمر یك واردۀ مثقال تخم کرفس ثمثه مثقال زعفران سفید سس مثقال نبات سرخ کهربا ور طلا ارمر یك
چهار مثقال ناتوب رمانی رمرد کهنه ارمر یك مثقال ارچینی سحاف دو مثقال روغن بلسان سیر و صندل سفید
مانله روغن نارحیل ارمر یك دو ست و دو مثقال امونا گاورونی تکصد و سه ۀ و نیم مثقال عرق بهار نارنج یك
چهار تکمس شیر عرق ند مسك گلاب ارمر یك دو یست و سیاه درم عرق بید تکصد و سفید درم عرق گاوزبان
تکصد و سیاه درم عرق بید مشك سیاه درم عرق ارحمنی مفسا و سی درم ساب سفید تکصد و سیاه درم عسل
سفید مصفی چهار وزن ادویه طرز ساختن این دوا این است که صموغ را سوای مصطکی در عرق بهار و عرق گاوزبان
و عرق بید مشك و گلاب خیسانیده و ایدل عسل داخل کرده تکسب نگذارند و عنبر را علیحده در عسل نگذارند
و همچنین مومیائی و عنبر را جدا جدا در عسل نگذارند و امونا را در عرق دارچینی و عرق بید و عرق بید خیسانیده
و مسك و زعفران جدا روغا در هر راحد جدا کنند جواهر را نرم کوبیده بر روی سنگ سماق با گلاب سحق بلیغ نموده
سحق که در ریز و دبان نبات را نیز سحق نموده از پارچه باریکی نگذرانیده باقی ادویه را کوفته بیخته
در روغن بلسان و روغن نارجیل سفیده مانله چرب نموده و چون عسل را بقوام آورده باشند و از آتش فرود آورده اول
مرتبه صموغ را که حل نمایند پس جواهر را اضافه کرده ابریشم را داخل نمایند بعد از آن عنبر گداخته و مومیائی
و عنبر را گداخته و مسك و زعفران را با امونا و زعفران با روغن که ذکر شد داخل نمایند پس ادویه چرب کرده و
پس مسك و نقره و طلا ورق نقره پس خوب و مبالغه نمایند که اجزا خوب بهم مخلوط شوند آنگاه بر نوبت که
هیچ جزوی از آن مسمار ارجرود نکرده باشد پس در ظرف چینی کرده نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و
شربتی از آن مقدار دو دانگ تا سه مثقال و مقدار امونا را تا یك مثقال شرحا این است و این را بعضی در تمام عسل
و نبات تکصد و داروها حرارت و سرماجس گرم است در اول رتبه اول و مسك است در اول درجه سوم مسم باشند
در عبارت خواص ترکیب معنی نیست که بسبب خواص کلمه ترکیب این ترکیب مشهور است و اگر چه مفرح مد
منلا اند لکن لازم است که عارف خواص ترکیب باشد * اطریفل کبیر حکیم عماد الدین محمود که از جمله اطباء
ایران محمی محمودی نموده اند * صنعت آن فلفل سیاه سنبل الطیب هر یك هیل برا مصطکی رومی زرنباد حبشی
نمامه اساروں بزرالبنج سفید تخم کرفس ورق گل سرخ امونا از چینی از هر یك و مثقال امونا خالص زعفران
از هر یك نیم مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن نفسه بادام چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون
نمونه سر بنی مفدار یك دو تا دو درم * اطریفل دیگر مسهول از طب یونانی * صنعت آن فلفل سیاه بزرالبنج مسك از
هر یك نیم دو درم امونا ده درم و زعفران سه درم سنبل الطیب عاقر قرحا مر جوت ار هر یك دو درم جند بیدستر تکدرم
زرنباد درونج عقربی مسك خالص مروارید ناسفته از هر یك نیمدرم عسل مصفی بوزن مثقال یخی الوسم شربت سا ازید
سر بنی کلدانگ * اطریفل دیگر صنعت آن زرنباد حبشی سامه زرنباد عود هندی دارچینی ترنیل اسه ساذج
هندی سنبل الطیب حب بلسان ار هر یك ده درم حصه المعلب مصری در البنج زعفران تخم کرفس از هر یك
سه درم فلفل سیاه امونا مصری از هر یك سه درم مصطکی رومی سه درم عاقر قرحا درونج از هر یك تکدرم
مسك ترکی نیم درم ورق طلا دانگی ورق نقره ده درم اجزا کوبیده بروغن بادام چرب کنند و با سه چند آن

عمل نمایند که گرسنه شده باشد و بعد از سه ساعت بعد روغن سراج استعمال نمایند * اطلوسای جالینوس * صنعت آن زعفران شش درم عاقرقرحا افیون سنبل الطیب از هر یک یک درم فلفل بیست درم بزرالبنج سفید شش درم افیون یک درم با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند * اطلوسا دیگر بعضی گفته‌اند که از بالنف شیخ الرئیس است مسکن اوجاع است و نافع است از برای قولنج * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران سه مثقال فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یک مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * اطلوسای ابن ماسرجویه جهت نزلات و اوجاع معده و ریاح و قولنج با مطبوخ بابونه با اسهال مزمن جهت تشنج و فالج با مطبوخ جوز الطیب و جهت سرفه و ضیق النفس با مطبوخ زوفای خشک و جهت سنگ گرده و مثانه با آب کرفس و جهت نفث الدم جمیع اعضا با آب برگ بارتنگ و قدر شربتی یک نخود است و این نسخه مرا از برادرم ابن افندی صالح حلمی طبیب ابراهیم سلطان مصر و روم نقل شده * صنعت آن فلفل سفید افیون بزرالبنج سفید زعفران از هر یک شش درم سنبل الطیب عاقرقرحا جند بیدستر از هر یک یک درم با عسل سفید بدستور معمول معجون سازند * اطلوسای کبیر منقول از برادرم ابن افندی صالح حلمی بسیار مجرب و مسکن اوجاع است * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک ده درم افیون دارچینی از هر یک یک درم و تخم کرفس تخم معدنوس که فطراسالیون است دو درم از هر یک یک درمی زعفران شش درم سنبل الطیب عاقرقرحا زرنباد از هر یک شش درمی و نیم جند افربیون و وسط تلخ از هر یک یک درم انزروت با عسل سفید مصفی بعد زحاجت معجون سازند * اطلوسا بالنف مرحوم حکیم سید محمد رحیم حکیم باشی منقول از حاشیه قرابادین جهت درد اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضای رئیسه نافع * صنعت آن عنبر اشهب یاقوت سرخ مروارید ناسفته از هر یک دو مثقال مایه شیر اعرابی خصیة الثعلب مصری جدوار خطائی فادزهر حیوانی دارچینی عود قماری مغز چلغوزه جوزبوا زعفران مازندرانی از هر یک سه مثقال فادزهر معدنی سه مثقال فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست مثقال افیون مازندرانی ده مثقال فطراسالیون چهار مثقال تخم کرفس سه مثقال ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا بهمن از هر یک یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال ادویه را با روغن بلسان چرب نموده با عسل سه برابر ادویه معجون سازند * اطلوسای حکیم صالح خان خال آن مرحوم * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک نه مثقال و نیم درونج عقربی سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری خطمی با مثل آن تخم سلغم بری تخم جزر مسک ترکی خالص از هر یک یک مثقال مصطکی رومی طباشیر آمله صمغ عنبر اشهب از هر یک یک مثقال بسباسه دانه هیل تخم بالنگو اسفرزه گل گاوزبان صمغ عربی زرنباد دارفلفل صندل سفید گلاب سوده مغز بادام حل مغز بادام مغز پسته تخم سفید از هر یک سه مثقال قرنفل هشت مثقال ورق گل سرخ دارچینی سلاجی از هر یک سه مثقال زنجبیل عاقرقرحا ج ترکی جوز بوا زرنباد از هر یک چهار مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال حب الغار ده مثقال ساذج هندی سه مثقال افیون کازرونی مغشوش سه مثقال عسل مصفی ... صد و پنجاه مثقال گلاب چهل مثقال بدستور معمول معجون سازند * اطلوسا بالنف صدرالسریعه مولانا عبد الرزاق لاهیجی * صنعت آن افیون کازرونی دوازده مثقال درونج عقربی مروارید ناسفته سنبل الطیب فرفیون فلفل سیاه عود قماری خام دارچینی مرجان قرمزی کهربای شمعی ابریشم مقرض زعفران گاوزبان اسطوخودوس اسقنقور افریطی تخم خرفه تخم کاسنی ... صندل سفید سوده طباشیر ... فلفل سفید انیسون زرنباد خصیة الثعلب مصری بادنجویه بسباسه زنجبیل شقاقل مصری خولنجان ... بهمن سرخ زنجبیل طباشیر ... مسک ترکی خالص از هر یک یک مثقال ... از هر یک ... لاجورد ...

به مثقال عمل مصطکی به وزن ادویه بلند نمود ومعمول معجون سازند * اطریفل سعدی از اختراع حکیم محمد سعد
نیمی از حدائی که این اطریفل را دید وبرا اطریفلهای حکیم میر عماد الدین محمود وأطریفلهای حکیم احمد ترکیب نموده
وحالت اسباب اطریفلهای خود را حیحمری واحمدی موسوم نموده اند این اطریفلهای خود را به سعدی موسوم نموده
وجمیع منافع وخواص که مغز البهایم اطریفلهای خود ذکر کرده اند حکیم محمد سعد جمیع بی واند از برای اطریفلهای
خود آورده * صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله طباشیر سفید سعد سانند گشنیز
خشک سرا اوزیلک مثقال کهربای شمعی شبنم گل سرخ پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال طوخود روس زرد رون
حسی پوست بیخ لعاب مصطکی رومی عود قماری زعفران صندل سفید از هر یک سه دانگ طلق مطلوب یک مثقال ونیم
عنبر ودرجانک مثقال الدارچینی ده مثقال برنج الصمغ سفید بیخ مثقال افیون ده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بانه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی معجون سازند وبعد از سه ماه استعمال نمایند
* اطریفلهای نالت میرزا محمد حکیم * صفت آن فلفل سفید برنج الصمغ سفید افیون زعفران از هر یک بیست مثقال
مصطکی اسطوخودوس انیسون مقرص از هر یک بیخ مثقال مروارید ناسفته یک کهربا نسب شرا نوعی زمانی
مسک بیستی جدار خطائی وزن طلا از یک دو مثقال سعد کوفی وزن یک عود قماری جام مانه بسراعرابی سنبل
الطیب مادح مندی درونج عقربی جوز بوا بسباسه گاوزبان تخم بادرنجبویه گل سرخ تخم کرفس بادیان پوست
زرد بیرون اترج از هر یک سه مثقال حصه الثعلب مصری سادل وزرشک لسان العصافیر از هر یک چهار مثقال مرزنجوش
دانگ مشک وسنبل ارحمینی دارفلفل اسارون ریوند بادرنجبویه خولنجان حب بلسان پوست بیرون بسفائج
ترید اسه از هر یک دو مثقال عاقرقرحا انیسون از هر یک یک مثقال بهمن سفید بوذری سرخ بوذری سفید
مغز بادام مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مغز پسته مغز گردکان از هر یک نیم مثقال عسل مصفی سه وزن
ادویه ونیم سرزمرد همه نمایند ومخفی نماند که این ترکیب نیز مانند سوس است وازقواعد کلیه ترکیب
خارج * اطریفل دیگر که تحفه قولنج بی نظیر وباد ما سکند ونطع را نوم سازد ومسکن جمیع دردها است وحرارت
آورد * صفت آن فلفل افیون برنج الصمغ سفید سرخ بادیان ترک سداب خودبیخ زیره کرمانی جند بیدستر حب
الغار از هر یک جز سفیدهای مسری بلب خروی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته سرینی
با قند وم واین دوا باد خروا سب ومراحیس فریب بالعبدا الکدرگوسی وسردی بلکه مایل نگرمی وحسل است درد رحم
سموم * اطریفل دیگر قریب است با طریفلهای فلفل لکن مسهل نیست ودوای جند است جمیع دردها را مرو رساند و
باد ما سکند وقولنج را نافع باشد * صفت آن فلفل بادیان بسر حب الغار جند بیدستر زیره کرمانی افیون برنج الصمغ
سفید سرخ اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند * اطریفل دیگر ربانی
مسا جرین نه لیا فت جمع وقریب است باطریفلهای حکیم سلطان موسوی سرا ری وقلمی گردیده که جمیع امراض
را مداوی است * صفت آن برنج الصمغ سفید حبا رمثقال فلفل مصطکی رومی جدوار خطائی عنبر اشهب مشک تبتی
مروارید ناسفته یادزهر معدنی لعل بدخشی یشم سبز معمول ورق طلا عاقرقرحا انیسون تخم بادرنجبویه
پوست زرد اترج بهمن سفید بوزیدان کندر پوست بیرون بسفائج ترکی از هر یک دو مثقال کهربای شمعی زرشک
ورق نقره درونج عقربی بیخ عود قماری جام سنبل هندی اسطوخودوس زرنبل زنجبیل اسارون سامی دارچینی
ایسه حب بلسان خولنجان سعد کوفی شیطرج جوز بوا لسان العصافیر حصه الثعلب مصری ز ریلندمیمی عاقرقرحا
سنبل ارقلمی مثقال سیاه طرالسون مکی صافی سعد ما له از هر یک سه مثقال اتر قرص مقرص صندل سفید

سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ سورنج الاصابع تخم خطمی سفید مغز بادام حلو مغز تخم خربزه از هر یک چهار
مثقال افیون تکمه سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معمول معجون سازند شربتی از یک درم تا یک دانگ
اطریفل دیگر از ساخرین صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد سنبل الطیب اد خرمکی ابریشم
خام از هر یک سه مثقال بسد محرق زمرد کهنه عنبر نباتی طباشیر سفید دارچینی اسارون شامی ساذج هندی
صندل سفید زرنباد منقی درونج عقربی تخم فرنجمشک عنبر اشهب مسک تبتی ورق طلا ورق نقره جدوار خطائی
مجرب زرنیخ عقربی بادرنجبویه گل گاوزبان پوست ترنج ابریشم از هر یک دو مثقال لعل بدخشی یاقوت رمانی از هر یک
نیم مثقال فلفل سفید چهل مثقال مصطکی دهمن مثقال زعفران ده مثقال افیون چهل مثقال تخم کرفس بادرده
مثقال جوزبوا ... خولنجان اسطوخودوس ماهی زهره اعرابی از هر یک پنج مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع
ادویه بدستور معمول معجون سازند* اطریفل دیگر از ساخرین* صفت آن یاقوت سرخ رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود
لعل بدخشی ورق گل سرخ ساذج هندی گل گاوزبان دارچینی سلیخه تخم خرفه ... صندل سرخ صندل سفید
فرنجمشک پوست زرد ترنج بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی زرنباد شقاقل مصری جند بیدستر مسک ترکی
عنبر اشهب بادرنجبویه اسطوخودوس ورق طلا حشیشة الثعلب مصری از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته نیم
مثقال سنبل الطیب پوست بیرون پسته تخم کاسنی قسط طباشیر سفید جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی گل
مختوم ورق نقره مغلول از هر یک سه مثقال افیون گاوزبان خالص دو صد و بیست و پنج مثقال زعفران هفتاد و
پنج مثقال عسل مصفی سی صد و پنج مثقال گلاب پنج سیر بدستور معمول معجون سازند و در نسخه دیگر مرور ...
مساوی ... نباتی ... سرخ کهربای شمعی تخم کاسنی از هر یک دو مثقال داخل و وزن عسل سه صد مثقال ...
سفید ... از هر یک هفتاد و پنج مثقال نیز داخل است* اطریفل دیگر از اطبای اصفهان که ... اعظم
... * صفت آن جدوار ... خطائی ... درم مروارید ناسفته یاقوت
سرخ رمانی از هر یک یک درم کهربای شمعی مرجان ... بادرنجبویه اسطوخودوس جند بیدستر از هر یک دو درم
لعل بدخشی ... گل ارمنی مختوم ... درونج عقربی طباشیر سفید صندل سفید صندل سرخ بهمن سفید
بهمن سرخ کبابه چینی ... الوندی ... زهره اعرابی سنبل الطیب لسان العصافیر ...
... آمله مقشر ...
خولنجان تخم کرفس زراوند ... حب الزلم ...
کاکنج ... مصری ...
...
از هر یک سه درم گل کاوزبان حشیشة الثعلب مصری مصطکی رومی مغز بادام ... مغز ... مغز بادام حلو
مغز مغز تخم خربزه از هر یک ... درم افیون گاوزبان ... و ... درم عنبر اشهب عسل سفید مصفی سه وزن
مجموع ادویه بدستور معمول معجون سازند و گفته اند که این اطریفل نافع است از برای قوت باه و تقوی اعضای رئیسه
است و نشاط و تفریح آورد و دافع سموم است و حفظ صحت کند و نافع است از برای و باوطاعون و نافع است از برای جمیع
اوجاع و آلام* اطریفل دیگر بالیف یکی از اطبای اصفهان* صفت آن فلفل سفید ... زعفران مصطکی
رومی ... نبات ... یاقوت رمانی مسک تبتی جدوار خطائی مجرب لعل بدخشی ورق طلا دانه هیل ...
... عود ... پوست ... عنبر اشهب دار فلفل ...

خولنجان از هر یک دو مثقال اسطوخودوس ابریشم مقرض مروارید ناسفته بادرنجبویه اصطفانی از هر یک
نیم مثقال زر نقره کهربای شمعی بسد کوهی سنبل الطیب عود قماری خام عربی سادج هندی جوزبوا تخم کرفس
درونج عقربی بادآورد تخم زرد ابریشم بهمن سفید تودری زرد تودری سرخ لسان العصافیر از هر یک نیم مثقال
خصیة الثعلب مصری فرنجمشک زرنباد از هر یک چهار مثقال مامیثا شیر اعرابی تا برده مثقال عاقرقرحا افیون از هر یک
یک مثقال تریاق فاروق نیم مثقال مغز بادام مغز چلغوزه از هر یک ده مثقال افیون گاوزبانی سی مثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * اطریفل دیگر از اطبای گیلان * صفت آن فلفل سیاه
سنبل الطیب زنجبیل دارچینی مرمکی صافی افیون از هر یک ده درم زعفران سادج هندی سلیخه سیاه فرنجمشک الطیب
اسارون زرنب خصیة الثعلب مصری جند بیدستر زراوند مدحرج عود بلسان حب بلسان لسان العصافیر
عود قماری سرخ خام عود الصلیب فرنجمشک اسطوخودوس حب الغار حب الفلفل تخم هلیون شیطرج هندی آملهٔ منقی
خولنجان زراوند مصطکی اسنیع بادرنجبویه تخم زرد ابریشم مغز چلغوزه گاوزبان زرنباد حبشی از هر یک
نیم درم افیون نوشادر هلیلهٔ کابلی مغز بادام شیرین مغز پسته مقشر تخم کرفس سنبل مصری مغز نارجیل مقشر
بزرالبنج سفید از هر یک ده درم فرنجمشک جدوار خطائی صمغ عربی از هر یک سه درم مصطکی رومی گل ارمنی
از هر یک دو درم کبابه چینی بهمن سرخ بهمن سفید تخم انگر از هر یک چهار درم تودری سرخ تودری زرد
طباشیر سفید مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد عنبر عقیق یمانی یاقوت رمانی از هر یک سه درم
زعفران نیم درم و در نسخهٔ دیگر ده درم است عنبر اشهب دو درم مشک خالص نیم درم زر محلول نقره محلول
از هر یک یک درم افیون ده یک وزن مجموع ادویه افیون را بگلاب حل کرده باقی ادویه را نیز صلایه کردنی است
صلایه کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بطریق
معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از سه ماه تا بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک
نخودی تا نیم دانگ در روز * اطریفل حکیم مومن در تحفة المومنین ذکر کرده و گفته که مزاجش قریب است
باعتدال و سوای است مزاج هر چه بارده و حاره را * صفت آن بزرالبنج سفید افیون گاوزبانی از هر یک ده مثقال
زعفران کشمش مقشر از هر یک پنج مثقال صندل سفید طباشیر سفید سنبل الطیب درونج عقربی قسط عود قماری
سادج هندی حب بلسان عود بلسان عاقرقرحا زرنب جوز و لسان العصافیر دارفلفل سلیخه سیاه اسارون
فودنج زنجبیل بهمن سرخ بهمن سفید تخم بادرنجبویه از هر یک دو و نیم مثقال دارچینی گل سرخ تخم خشخاش
مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر زرنباد گل گاوزبان از هر یک سه مثقال آمله مقشر در شیر گاو پرورده هشت مثقال
مشک نیم مثقال کهربای شمعی مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشی بسد عقیق مرجان یشم
عقیق یمانی ورق طلا عنبر اشهب از هر یک یک مثقال جواهر را بسنگ سماق با گلاب صلایه نموده و باقی ادویه را کوفته
بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند معمر باید دانست که در بعضی نسخ
نسخه اجزا متاخرین غالب در این کلمه ترکیب نرسیده و باعتماد نسخه خالی از اعتبار نیست * اطریفل
مسمی بنشاط الارواح جمع مانع اطریفلهای فارسیه و اطریفلهای حکیم عماد الدین محمود که حکیم سلیمان مرموی
از معرالله ... کرده از برای این اطریفل کرمود و این اطریفل از متاخرین است مولفش معلوم نیست * صفت آن
بزرالبنج سفید فلفل سفید از هر یک نیم مثقال جوز خراسانی صندل سرخ صندل سفید دارچینی طباشیر
سفید سنبل الطیب گل سرخ منزوع الاقماع تخم خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر مغز حب

تخم خربزه از هر یک سه مثقال افیون زرنباد درونج عقربی گل گاوزبان بسباسه عود خام حب بلسان از هر یک چهار
مثقال مصطکی رومی زعفران از هر یک ده مثقال سادج هندی خولنجان سنبل کوهی قسط تلخ جوز بوا عود بلسان ناسر حماما
سلیخه فطراسالیون اسارون زنجبیل رازیانه انیسون تخم کرفس فرنجمشک از هر یک سه مثقال افیون پوست زرد اترج
پوست بیرون پسته ورق نقره مشک نیم بهمن سفید بهمن سرخ درونج تخم بادرنجبویه بوزیدان از هر یک دو مثقال
اجزا را کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند و در نسخهٔ دیگر یاقوت سرخ رمانی
لعل بدخشی کهربای شمعی ورق طلا عنبر اشهب از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته یک مثقال بسد مرجان زمرد
عقیق یمانی از هر یک سه مثقال داخل است جواهر را بگلاب صلایه نموده ورق طلا ورق نقره را بعسل حل کرده عنبر را
بروغن بلسان گداخته باقی ادویه را کوفته بیخته بسرشته معجون سازند شربتی از یک دانگ تا نیم درم
* اطریفل مسمی بحافظ الارواح بالیف حکیم میر محمد مومن گفته که این اطریفل مرتب باعین الملک است و مقوی
جمیع امزجه است * صفت آن برنج سفید فلفل سفید از هر یک ده مثقال زعفران سه مثقال کشنیز خشک سه
مثقال صندل سفید دارچینی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز نارجیل مغز
گل گاوزبان از هر یک سه مثقال زرنباد درونج عقربی بسباسه عود خام حب بلسان سادج هندی عود بلسان هل
کوتی زرنب قسط تلخ جوز بوا لسان العصافیر دار فلفل سلیخه اسارون دوقو زنجبیل زراوند رازیانه انیسون درمون
پوست زرد اترج پوست بیرون پسته ورق نقره بهمن سرخ بهمن سفید و ترکی تخم بادرنجبویه بوزیدان از هر یک
دو مثقال آمله مربی پرورده هفتاد مثقال مشک ترکی نیم مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند و بعضی
بعضی این ادویه اضافه شده مروارید ناسفته کهربا از هر یک سه مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق طلا عنبر
اشهب از هر یک دو مثقال بسد مرجان زمرد عقیق از هر یک سه مثقال * دیگر از آنجمله اطریفل الراکب است اطریفل
المرکب بالیف میرزا ابراهیم ولد حکیم اشرف نقل از رساله مجربات او بخط معز الدین علی نموده اند که این
مرکب ارس است و سوای این اسم نیافتم اسم لایق این مرکب را بسبب بسیاری منافعی که مشاهده نمودم ازین
مرکب استعمال برای اعانت هضم و تقویت معده و تقویت باه و تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و با وجود این افعال بسیار گرم
نیست و شربتی از یک دانگ تا دو دانگ و تا نیم مثقال است * صفت آن بسباسه قاقله صغار ورق الطیب زنجبیل
دارفلفل ارخسی اسارون سامی از هر یک یک مثقال فلفل سفید مروارید ناسفته زعفران ریوند چینی از
هر یک دو مثقال کشنیز خشک مقشر یک مثقال طباشیر سفید نیم مثقال عصاره زرشک ده مثقال پادزهر معدنی
افیون کازرونی از هر یک سه مثقال بادلکه کبار نیم مثقال و فلفل یک مثقال و شکر سفید هفتاد مثقال بن مصفی
بعسل مصفی هفتاد مثقال بدستور معجون سازند اگر اضافه کرده شود باین معجون عنبر اشهب ورق
نقره از هر یک یک مثقال و ورق طلا نیم مثقال میگردد اقوی منفعتر باشد که اگر درین معجون عوض پادزهر معدنی
جدوار خطائی کنند و ملحقات داخل بکنند باشد معجونی نفیس است و در هر معدنی مثل لعل افیون است
خد جمیع معاش ادویه فلسفه و افیون را جابر باشد اعدا اطبای بدن و با آنکه افیون را داخل نمایند باقی ادویه با
ملحقات داخل باشد * دیگر از آنجمله بادزهر است و آن معرب پادزهر فارسی است یعنی تریاق الزهر حرف
زهرمهره که معنی تریاق السموم است و بعضی گفته اند که پادزهر ترجمه دخمرانست این گفته که بادزهر
معجونی مسمی است بادهای غلیظه که در معده و احشا باشد تحلیل دهد و سده های کبد و طحال را بکشاید و بروفت
رحم را به پرورحمه فرو آورد درد پشت را بسوزد ضیق النفس و بواسیر سدد و بیماریهای اعصاب را نفع بزرگ دارد

و شیخ رئیس گفته که منافع بادزهر حیوانی منافع دحمرنا است و منافعی که برای دحمرنا ذکر کرده بعینه منافعی است
که ابن ... از برای بادزهر حیوانی ذکر کرده * صنعت آن به نسخهٔ اخرى زرنباد روغن عربی اموی سفید شده مرغابی ...
سلیخهٔ ... موم المجوس ... سفید دهن بلسان ... حاوشیر زعفران از هر یک شش درم زرجلد ... درم مروارید
باشد نارر مرمکی مایی ازهر یک وارده ... درم ادویه را کوبیده بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون
سازند رنسخهٔ ... موم المجوس ... احل ... روز ... مروارید ... دوم است وزن عسل دو وزن مجموع ادویه
است در نسخهٔ معصومی موم المجوس ... احل است وزن مروارید دو درم است و گفته که صاحب کامل الصناعه
بعوض نارد کمنه آورده و در نسخه شیخ الرئیس فلفل دارفلفل از هر یک شش درم داخل است و وزن مروارید دو درم
است و نسخه شیخ الرئیس بهتر است را ... دوا را در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و وزن این
دوا مانند وزن مثقالی ... ادودا ... * و بهتر از جمله مرکباتی که اصل و عمود در اسما اثمون است تریاق است
* فصل دوم در ذکر تریاق * و آن لغت سریانی است بمعنی آن نوالساعه است و این اسم است که سریانیون
اطلاق کرده اند بر معجونی که آن دوای مثل است و آن معروف است بافلوسنای رومیه و در کرافلوسنای رومیه داخل از
... ولکن افلوسنای رومیه به نسخه شیخ الرئیس که سریانیون آن را تریاق نامیده اند و در استعداد کرده تریاق لازم
است که در استعداد گرسود تا بهترین نکند بعد از جالینوس دوای کرده اند و صنعت هر یک را ذکر نمایم و بعضی اطبا
تریاق ... مر ... افلوسنای رومیه اصل نکی ... و این غلط از اسباب از راه عدم مطالعه کتب سلف و واقع
شده چه کتب متقدمین بلکه قانون شیخ الرئیس صریح است با این معنی که افلوسنای رومیه تریاق بهتر است
اگرچه شیخ تریاق را ذکر نکرده لکن نسخهٔ افلوسنای رومیه را ذکر کرده عبارت ... است که دیگران بنام تریاق بهتر
ذکر نموده اند و شیخ داود انطاکی گفته که تریاق که در این زمان معروف است از ابوا کتب قدیمه است و اکثر اطبا از آنند
که از ... کتب اوحد الدین ... الله است که مشهور است بابو البرکات طبیب که از دین یهودی اسلام آورده و سلسله
اطباء ... حکیم محمد ... و حکیم محمد ... اولاد او است ... داده که ... از اولاد اطبای ...
... شیخ داود گفته که من دیدم در کتابی که تالیف شده در خواص تریاق و صفات و افعال آن که این ترکیب
از جالینوس است آن مرحوم ... شیخ الرئیس ابو علی علیه الرحمه در قانون آورده که جالینوس گفته که من
... این مرکب را که گفت من دوای ... رومی طرسوسی ام و مثل که از جملهٔ اسمای بنی اسرائیل بلکه
از جملهٔ حضرت سلیمان ... است شیخ این را باسم فلوسنای رومیه ذکر کرده و بالفعل این میان اطبا مشهور به
تریاق ... است و گفته که این دوا نافع است از برای بیماری از امراض خصوص از برای ... و ... جمیع
اوجاع است بعد از ... میگویند که جالینوس حکایت کرده که دیدم در خواب دوای مثل را و گفت که من از اسباط
... رومی طرسوسی طبیب ام و منفعت من از برای کسی است که ... شده باشد و ... شدن اوجاع
مهلکه و امراض مهلکه منفعتی عظیم و نیکو ... از برای بیماری از اوجاع شدید عارضه و بیماری از امراض
مهلکه منفعتی عظیم و از آن جمله آنکه اگر جانب ... در معای قولون رجعی شده که آن وجع را قولنج نامند پس
... صاحب وجع از من نکم ... ساکن میگردد وجع او و اگر بیماری باشد مر ... که ... باشد او را ... بول
باسنگ گردد و ... نبا به که ... آن شخص ... شده ... از برای او زایل میگردانم اوجاع طحال را و ... اعصاب
... و ... را ... نقرس که ... ملال باشد اگر آماسیده سوم مر کسی را که ... الدم داشته باشد
... الدم حاصل ... و ... اوزمون ... ده ... او ... ساکن میگردانم هر وجعی را که جانب ... سودد ... را ...

واحشا وسعال وحشا فيا وفواق بولده هار ... لدارسرا گفته شده که خوردن آن بعد از فصد و اسهال در صداع مرکب
از خون وخلطی بارد خوب بود و بلغم سهات نافع است و درد رادر ماغ در ومسابله وایں معجون نافع است از
درد سیع ازسل ... رجع خوردن آن از برای ردگوش خون خورده سرد بلغم اط با بمرد انگ وخون ... ازحمه از آن
در سرد خیران حل کرده ... رگوش حکاسد رابل مسگرد اندر دگوش را و آر بعض روایات که ارمیمر صاحب عم خمس
اسقاط مسود که ایں دوا اراد و به سماویه بعنی بسرله بطریق وحي والهام است * صنعت آن به نسخه شیخ ابوعلی
بن سینا ... فلفل سفید برر السیع سمقد ارمر ... سمال افیون ده مثقال زعفران شیح مثقال افربیون سنبل
الطیب عاقرقرحا از هر یک مثقال اجزا را کوبیده ... بحسل مصفی سرشند بدرکه ایں معجون سازند بعد از گذشتن
شش ماه ازساختن ایں دوا استعمال نمایند سرد بمی معدار ... دی بآب گرم نوشند وایں نسخه ... است وورن
اجزا ... سه مثقال است وگفته که مزاجش سرد است در درجه اولی وخشک است در اواخر درجهٔ سوم واجزای ایں
دوا به نسخهٔ شیخ رئیس سطانی است با اجزای سوموری که در جلد ... وارد شده و بدانکه فالسا ... نیز فلفل
فلفل وانک بابون و ... زعفران وعسل عاقرقرحا بابه بررالسیع والف بابی بابر ... بسنبل الطیب وشیح داود
ار ... که بالف ... ده در صفات وخواص ومنافع برنقعای بلده نقل کرده عبارتی در وصف آن که صورت عبارتش
این است * ابی لیر ارابطع واحودمن المعجون الصحد من الاحوس الساس الرومی والرنجي ودمعة الراس المسرب
واحو ... والمسالبه وسعرالسبط الطیب والبارد الحار المقطع اذا جمعها بالشراب الذی ... الرسور * بدانکه
مراد از احوس ساس رومی زنجي فلفل سفید و فلفل سیاه است که داره باشد که سیاه کنایه از بار ره بودن آنها
است وسیاه این هردو است به سبب آنکه هردو نیز نکد زحت اند با سرد در رحت اند که از
بلخ حسن اند با آنکه هرد و از بلد ... خیر ... که مثل وسیاه باشد بلکه فی الحقیقت دراکثر هردو بلد اند بکی
مشهور و بکی غیر مشهور رومی کنایه ازسفید و زنجی کنایه ازسیاه است ومراد از دمعه راس مسرف افیون است که دمعه
سرخشخاش است که سرخشخاش مسرف است یعنی کنگره دار و مراد از درد و مراد از افیون بکی افربیون است با عتبار رنگ
وصورت وفعل زیرا که ... بودن آن هم د معهٔ درخت در و نیز بزر السیع است باعتبار فعل به ... که بافیون در بن فعل بلکه در اکثر افعال وخواص مشارکت و برادری دارد و موهای سنبلیه کنایه است از زعفران که
شبیه موی سنبله در سرخي رنگ وسعر سبط طیب کنایه است از سنبل الطیب وحار مقطع بارد کنایه است از عاقرقرحا
که مرکب القوی است از بودن حارهٔ مقطعه وار بودن بارده ... رسرابي که جمع کرده آن را زیره عسل است ودر بن
نسخه فلفل سیاه بر نسخه شیخ اضافه شده وشیح داؤد گفته که گمان آن است که جالینوس جمع کرده باشد این معجون را
پس در افیون شده بلند به صحت عقلیت کسانی را که کتب جالینوس را از یونانی بترجمه کرده اند بانه سبب اعراض مردم
از استعمال آن چنانکه از بیماري از مرکبات وابوالمرکبات تعطیل ... کرده نکرده باشد و به سبب اسرار وسهو ... آن
شده باشد وتعجب است از اطبا که چرا اند ایں معجون را از جالینوس وحال آنکه او ذکر نکرده مرهم است
وحکیم عماد الدین محمود خمس شیرازي در رساله افیونیه صفت آنرا نامش صفت آورده که نسبا خمیر رسیده
باشد که در بلاد هند و برادرکوچک مسابه در شکل مسماری درصفدار سیاه شد بکی از انسان بری خسی ود دگر
سوایی است رومی بکمار خوان رومی بعداری معلوم وروبی حد ود ... شیر سفید کماهي که آن را احد اع الرجال
گویند یعنی فربت در هند و فردان بعداری مساوی ازل وارد مرح حاو به اردید سیاه ... سل ورن درای اول بلد
ارانکه بید ارمد ارآن بعداری که اگر آن بعدار را اضافه کنند بمثل آن مساوی وزن دوای اول سود ارسعو رسالبه
اگرچه در نواحی انسان بمیرو بلد بعدار بکد نسبت آن بمقدار بابی ارید ... بسبب معدار یاتی است باول وارد وابکه

در سکنجهٔ گوسفند می نهند بود بعد آن را حافظ الاطفال مینامند و از جمله گیاهی که گفته اند آن گرم است و فعل
آن در بیان اسمان شد فعل آنست در یا برید و از چیزی که بران دروغ بسته اند و خوشبوی است از خود در هندی
که اگر اضافه کنند و با روغن کنند در سنج ساری شد از اول منسوب که معروض بود و از جملهٔ که به جهاد است
و به نبات به حیران و منسوب است مانند نبات رخوان شد از طول شهر تا موج د احمد شد از آن بود بعد نهند
جمله راد زبری که صنوبر المسام باشد و باطن آن املس و زیر آن را سبز شد و بعد از سماه استعمال نمایند سرسی
از بلد نبود باد و آنگ و بعد از آن میگویند که مراد از دار دار فلفل سیاه و فلفل سفید است و از جملهٔ الرحال بزر البنج
است چون آن عمل را میشد آن را خداع گفته و در موج جاری از جنس سابان افیون است و شعور ... زعفران است
و دوائیکه در سکنجهٔ گوسفند می نهند با ... مانند و مأکل سودا در بیان است و عرق حملی ... است و
اصل مکدر علمه سنبل الطیب است را ... به جهاد است و به نبات به حیوان عمل است و اما وزن اول که فلفل
است پس آن بیست درم است و دوم که بزر البنج است مثل اول است و سوم که افیون است ده درم که چون ده دیگر
بران افزایند بیست میشود چهارم که زعفران است وزن آن پنج درم است که نصف آن باشد که افیون است و اسارون
نصف افیون است تا از آنکه فلفل باشد و چون بزر البنج بوزن فلفل است اعتبار نکرده و باقی ادویه را وزن از ...
یک درم است که در بعضی اول در نسخ ... و بعضی چهار و چون چهار را در پنج ضرب کنند بیست میشود
این نسخه موافق نسخه شیخ رئیس است که نسخهٔ جمهور است * صفت برشعثای ... نسخهٔ شیخ داود انطاکی
فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل الطیب ... العاقر
عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند و در بعضی نسخهٔ دو
دوا در نسخهٔ الرئیس زیاده شده و در وزن اجزا تفاوت است و گفته که معجون مذکور معجونی عظیم النفع
است و این معجون نافع النفع است در تجفیف رطوبات عریضهٔ بالله و قطع نزلات و زکام و اصلاح امراض مرطوبین و
قلع دمعه و بخار و صداع کهنه و آمدن آب از دهان و استسقا و اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم و کند ورم حواس و
کسالت اعضا و مقوی حواس است و نشاط می آورد و بعوض ... مسکره مسکن رابع است از برای بهره ... سرعت
انزال میکنند و دیر میگردانند انزال منی را مسکن جمیع اوجاع است و درد دندان را ساکن میگردانند چون بزری
کهنه ... است از برای قولنج چون بعد از آن را با آب گرم فرو برند از تمام باز دهد از برای تسکین وجع
قولنج و معاء است ... آن دو افعال زمانی که نصف کرده شود فعل آن سری زمان شود انکه گفته اند که قطع
اسهال میکند در یکماهست و صداع را دریکروز و اوجاع مفاصل و بخار را در یکماه و استسقا را در یکسال پس از سماه
که از ساختن آن گذشته باشد و بعض با نیست و یکسال باقی میماند و در شفاء الاسقام مسطور است که بعض تا سی سال
باقی میماند و این معجون مجرب است ... صفرا و بکار ... شود از بدی ... آن باشد
میگردانند بدن را عسل را ... میگردانند اشتهای طعام را و شهوت باه را و اسهال در یک ... و ضعف میگردانند و تبها
وارجاء ... از برای ... استعمال آن زیاده بر یکروز ... از یک نخود است تا دو درم و باید دانست
که می اسد مردم این عصر ... عظیم و غالب و ... در ... زمان ... آن است که افیون
و بزر البنج را در آن زیاده میکنند و ... استعمال میکنند و هر روز از آن ... باشد
که بلکه جمله ... آن درین زمان آن است که اطباء ایران و ... تصرفات نموده اند که ترکیب آن ...
و ... جا بکه درد ... معمول ... اضعاف مضاعف ... آن ...
و ... دارد گفته که ... برشعثا ... حلوای ... و ... آن است

افیون یعنی چون وقت استعمال آن برسد و حاضر نباشد آن وقت حادث گردد خفقان و مانند آن بر بهار تیس در نسبه
د شده سرد و به زنا هم مقام افیون است برشعثا چون وقت اخذ افیون برآید و حاضر نباشد و حالات مذکوره عارض
گردد و بسیم بینی معه ساید ... را از استعمال برشعثا و استعمال تریاق سامی ابیض و معجون عود و حب مرارة و مرارة نمر
وادو سلیم* برشعثای هندی برنسخه معمول که بهترین نسخه‌ها است* صفت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک
بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا فرفیون از جمیع سنبل الطیب از هر یک یک درم عسل مصفی سه
وزن ادویه به دستور معمول معجون سازند این نسخه مقطوع اطلیای سمی ریس است با عافیت دار جمیع* برشعثای
هندی برنسخه دیگر* صفت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج
مثقال عاقرقرحا فرفیون سنبل الطیب دار جمیع جند بیدستر از هر یک یک مثقال کوبیده بیخته بعسل سفید خام
سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این نسخه برهمان نسخه مثل است الا آنکه جند بیدستر زیاده داخل
دارد و وزن ادویه بجای درم مثقال است* برشعثای هندی برنسخه محمود بن الیاس شیرازی* صفت آن فلفل سفید
فلفل سیاه از هر یک بیست درم بزرالبنج سفید افیون کاکونی از هر یک ده درم زعفران پنج درم فرفیون سنبل
الطیب عاقرقرحا از هر یک یک مثقال کوبیده بیخته بعسل مصفی بکشند و سیاه درم معجون سازند و در ظرف چینی کرده
چهار ماه در جو گذارند پس استعمال نمایند بر نیم مثقال و باید آنکه فلفل سیاه مطلقا که بر نیم یک مثقال
مقدار کافی باشد از مصنف جدا اکثر مردم از یک مثقال آن کشنده است و اگر بکشد البته ضررهای عظیم برساند
پس چگونه صحیح باشد آنکه بر نیم از آن یک مثقال باشد* برشعثای هندی منسوب به زروح الارواح* صفت آن دار فلفل
سفید افیون از هر یک هفت درم بزرالبنج سفید پنج درم زعفران دو درم فرفیون عاقرقرحا سنبل الطیب از یک یک درم
عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه به دستور معجون سازند و در ظرف چینی کرده در جو دفن سازند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند* برشعثای هندی برنسخه دیگر* صفت آن فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست درم
افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک یک درم افیون را در شراب حل کرده تا ادویه را کوبیده
بیخته با آن سرشته و در شیشه حبس کرده تا سه ماه با عسل سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
بر نیم از یک جو تا یک درم بحسب عادت* برشعثای ابوالبرکات به نسخه ابن جزله با اسعار برای امراض بلغم و معده
و امراض سرادی و سوداوی و وسواس و مالیخولیا و سهر و استسقا و ابن جزله منافع بسیار برای این برشعثا ذکر کرده
که ذکر آن موجب تطویل است اگر اراده اطلاع بر آنها باشد در منهاج مطالعه آن نمایند* صفت آن فلفل سفید فارسی
فرنجمشک تخم بزرالبنج سفید از هر یک ده درم زعفران زراوند طویل جنطیانای رومی عصل سری حد ارحطائی
از هر یک چهار درم حب الغار افیون مرمکی صافی از هر یک هفت درم عاقرقرحا سنبل الطیب سنبل رومی جند بیدستر
از هر یک دو درم افربیون یک درم کوبیده بیخته باشند وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه
بکار برند و در نسخه دیگر این برشعثا مروارید ناسفته هفت درم داخل است و وزن جند بیدستر یک درم* برشعثای
ابوالبرکات به نسخه دیگر* صفت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک ده درم افیون پنج مثقال جند بیدستر
یک مثقال عود بلسان و مثقال زعفران دو درم و نیم عاقرقرحا عود هندی سنبل الطیب زرنباد سلیخه سیاه بهمن سرخ
بهمن سفید از هر یک یک درم جاوشیر سفید نیم مثقال افربیون نیم درم کوبیده بیخته بروغن بلسان یا روغن زیتون
چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند* برشعثای ابوالبرکات به نسخه حکیم میر محمد مومن گفته
که این معجون را کم خواص [illegible] بطریق تجربه رسیده [illegible] *صفت آن سنبل ساده
مرمکی صافی ... زعفران ... از هر یک یک مثقال افیون ... سنبل الطیب ... جند بیدستر

عاقرقرحا سفید از هر یک سه مثقال انیسون قاقله فرفیون فطراسالیون از هر یک دو مثقال حب البلسان و زرنباد دارشیشعان
حب الغار و عصارهٔ لحیة التیس از هر یک نیم مثقال زراوند طویل زنجبیل حبشی اسارون جعده و روغن بلسان از
هر یک سه مثقال و اگر روغن بلسان نباشد بدل آن ترب کهنه دو وزن روغن بلسان کنند و ادویه را کوفته بیخته بدان
چرب نمایند بعد از وزن مجموع عسل سفید مصفی معجون سازند * نسخهای ابوالبرکات دیگر نسخهٔ حکیم میر محمد
مؤمن منقول از تحفة المؤمنین * صفت آن زنجبیل سلیخهٔ سیاه حماما از هر یک دو مثقال ازحسی سه مثقال
جند بیدستر چهار مثقال تفاح ادخر زراوند طویل سنبل الطیب زنجبیل تودهٔ حسک از هر یک هفت مثقال افیون ده
مثقال زعفران ده درم انیسون تخم کرفس بزرالبنج سفید از هر یک ده مثقال و نیم روغن بلسان یا روغن گل سرخ
هر کدام که باشد ده مثقال عسل سفید مصفی بقدر کفایت بدستور معمول معجون سازند * نسخهای ابوالبرکات منقول
از خط شیخ بهاءالدین طبیب * صفت آن افیون فلفل سفید از هر یک نیم مثقال زعفران بزرالبنج سفید از هر یک ده
مثقال افیون دو درم و نیم عاقرقرحا دو درم عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور معمول معجون سازند
* نسخهای محمد بن زکریای رازی * صفت آن سنبل الطیب تفاح ادخر زعفران زراوند طویل از هر یک ده مثقال زنجبیل
حماما رومی سلیخه ازحسی جند بیدستر از هر یک چهار مثقال زنجبیل تودهٔ حسک از هر یک هفت مثقال افیون
نارده مثقال عسل سه وزن ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان یا روغن گل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال چرب
نموده با عسل بدستور معمول معجون سازند * و در نسخهٔ دیگر وزن افیون ده مثقال است * نسخهٔ دیگر صفت آن
مصطکی رومی ازحسی کندر از هر یک دو مثقال فلفل سفید یک مثقال زعفران نیم مثقال افیون نیم درم ادویه
کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند * نسخهٔ دیگر صفت آن زنجبیل حماماای رومی
[illegible] سلیخهٔ سیاه از هر یک چهار درم سنبل الطیب زعفران تفاح ادخر زراوند طویل از هر یک ده درم افیون نارده
درم انیسون تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک نیم درم فلفل سی درم قسط تلخ و اسارون از هر یک ده درم زنجبیل
و دو بیخ حسک از هر یک نیم درم روغن بلسان ده درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معمول معجون سازند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند و این مرکب را بدل تریاق معجون عمانی است و معجون عمانی در معاجین افیونی ذکر خواهد
شد * نسخهای ابوالبرکات نسخهٔ دیگر گفته‌اند که این نسخه بهترین نسخهای تریاق است و مخصوص دفع سموم و نیش
جانوران تریاق فاروق است نافع است از برای زکام و نزلات کهنه و درد اعضا و اعصاب و زحیر و اسهال و قولنج و احساس
ثقل در معده و استسقا و درد رحم و احساس خفقان و تقطیر بول و منافع بسیار دارد و شرح آن موجب تطویل است * صفت
آن حماما سلیخه دارفلفل از هر یک سه مثقال سنبل الطیب تفاح ادخر زراوند طویل از هر یک هفت مثقال افیون ده
مثقال زعفران یک مثقال انیسون تخم کرفس بزرالبنج سفید اسارون از هر یک یازده مثقال فلفل سیاه نیم و دو
مثقال قسط شیرین بوه الصمغ از هر یک یازده مثقال زنجبیل تودهٔ حسک از هر یک نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته
بروغن گل سرخ یازده مثقال چرب کرده بعسل مصفی چهار رطل و نیم یازده مثقال بدستور معمول معجون سازند
* نسخهٔ حکیم لطف الله شیرازی حال آن معمور * صفت آن فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هر یک سی و هفت
مثقال و نیم افیون زعفران از هر یک یازده مثقال فرفیون عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک شش مثقال عسل
سفید مصفی سه وزن ادویه عسل را بقوام آورده اول مرتبه افیون را بگلاب حل کرده پس باقی ادویه را با آن سرشته
معجون سازند شربتی از یک مثقال تا یک دانگ * نسخهٔ نسخهٔ دیگر * صفت آن فلفل سفید دارفلفل پوست بیخ
انیسون از هر یک نیم مثقال عاقرقرحا دو مثقال و نیم سنبل الطیب زعفران از هر یک سه مثقال افیون کازرونی
هفت مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معمول معجون سازند * نسخهای ابوالبرکات منقول از تحفة المؤمنین

که معز الله نقل نموده که مولانا ظهیر الدین فارسی شاگرد ابو البرکات اوحد ابن مسعود مانده که این نسخه را از خط
ابو البرکات نقل نموده ام بهترین نسخ تریفلا است از برای دفع سموم حیوانی و نباتی و جهت دوار و صداع و ظلمت
بصر و صداهای گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهان و ذکای قلب و قوت حافظه و دفع نسیان
و کند ذهنی بلغم و تصفیه صوت و شهوانی و بینایی و جهت قولنج و سستی و برودت معده و جگر و تفتیح سده های
جگر و تقویت جگر در طبخ خون و اخلاط صالحه و جهت زردی انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق و تری بدن و
تقویت جماع و زیاده منی و تسکین حرارت غریزی را و زایل میگرداند حرارت غریبه را و کسل و تناوب و تمطی و استرخا
و انواع اعمار جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و رنگ چهره را منور و نیکو میسازد و جهت دفع
وسواس سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارد و درد معده و در هضم شدن طعام و وجع فؤاد نافع و قدر شربتش تا
کبریت یک مثقال است و اقلش یک شیر صاحب ثقل را بعد از تخودی با آب گرم تا نیم کند که وقت خواب نوشد در زمان
بارد با برده در زمان حار هر روز یک بار با آب گرم و بروغن بادام شیرین و نبات و چند روز نماید در مزاج خشک
و سعوط آن بعد از جمعه با آب گرم و بروغن بادام شیرین و نبات شیرین نماید در مزاج خشک و سعوط آن بعد از جمعه با آب
مرزنجوش صاحب صداع بارد را نافع است و همچنین سعوط نماید صاحب لقوه را و در امراض حلق بعد از جمعه لعاب
گرفته آس را در و تریاق بود در سرفه کهنه و باره بلغمی نفع مرزنجوش بعد از جمعه و جهت ضیق النفس در آب زیره و اصل
السوس درد و وجع ... و معاء با آب رطبه و اگر نفع نبخشد بطبیخ زیره و جهت رفع شیر بماء الورد و خل خمر و جهت
درد پهلو بشراب اصول و جهت درد جگر با آب ... هرگاه از سوداء بارده باشد و اگر از سده باشد بماء الاصول و جهت
مبطون بماء الآس هرگاه ضبط شکم خود نتواند کرد و جهت درد بهیگاه با آنکه گرم شده باشد در آنجا شود در نشان
گلاب شیر گرم و جهت بهقهای بالزره هرگاه با آن وجع فؤاد باشد با آب شیر گرم و جهت نهای مرکبه مطبوخ
افسنتین و جهت ... بلعاب ... با شیر گرم و جهت حصاة با آب سداب با آب برگ ترب و جهت بیماری که با آن سهر
باشد بطبیخ خشخاش و جهت نواسیر با آب گشنیز و جهت نفث الدم با آب سماق در زبان بطلوع نماید و جهت عرق النسا
با آب کاسنی تازه با آب لسان الثور و جهت تقویت باه با آب نخود مطبوخ و جهت تقویت هر روز بعد از جمعه
رنگ ... و نقاش قطع شود با آب حلبه و جهت کسیکه کافور بسیار خورده باشد بطبیخ ... بماء الورد
و جهت ... با آب ... و جهت کسیکه افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهت کسیکه او را عقرب گزیده باشد با عسل
و جهت کسیکه او را افعی گزیده باشد حبة هر روز ... تا نوشد با قطع شود و علامت در آن
آن است که افعی گزیده و کسیکه مار سودا زده ... و جهت ماده در کرده بهم
رسیده باشد بطبیخ ... و جهت ... با آب سماق و جهت احساس خون ... بطبیخ
عناب ... و جهت قولنج بطبیخ اصل السوس * صفت آن دار فلفل دارچینی خطائی ... هر یک
چهار درم و در نسخه دیگر از هر یک سه مثقال است سبل الطیب ... از هر یک ده درم
و در نسخه دیگر از هر یک نصف مثقال است ... مثقال ... زعفران ... کرفس ... السنج
از هر یک یازده مثقال و در نسخه دیگر ... یک مثقال ... و ... یازده مثقال فلفل
... و دو مثقال ... دو مثقال ... از هر یک نصف درم روغن
بلسان یا روغن گل ... که باشد ده مثقال عسل ... مصفی بعد از ... رطل و ...
مثقال ... نماید و بعد از شش ماه استعمال نماید * نسخه ابو البرکات دیگر که حکیم مؤمن در
تحفة المؤمنین ذکر کرده و نقل نموده که این نسخه منقول است از خط ابو البرکات که معز الله از خط استاد خود در باب

حکیم محمد ناصر بن حکیم عماد الدین محمود شیرازی نقل کرده و طلمی در مرده که بهمن بن جمیع نوشته صفت
آن تریاق السبع مقدار فلفل سفید از هر یک نصف درم افیون ده درم زعفران سه درم حب بلسان مرد و مثقال
عاقرقرحا سنبل الطیب عود هندی سلیخه زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو درم عود بلسان
چهار درم جندبیدستر سفید درونج از هر یک سه مثقال روغن بلسان سه مثقال و اگر نباشد بدل آن روغن زیتون
کهنه کنند با سه وزن عسل مصفی معجون سازند* نوشته از املای بهاءالدین طبیب* صفت آن
افیون ده مثقال فلفل سفید تریاق السبع از هر یک نیم مثقال زعفران سه مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا درونج
از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بلسان بسرشند* نسخهٔ دیگر* صفت آن
فلفل سیاه سه مثقال تریاق السبع افیون از هر یک ده مثقال عاقرقرحا زعفران درونج سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بلسان بسرشند سه روز یک مثقال باد و درم با آنچه مناسب باشد از اشربه
نسخه از مجربات صاحب خلاصة التجارب بغایت مفید است صفت آن مشکی که در داخل دیگر از هر یک و مثقال
فلفل سیاه یک مثقال زعفران ربع جزوی افیون خالص نیم درم احرا کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی معجون
بسرشند* و شراز اسم مله بزرگ دارو است بدانکه آن لغت فارسی است و ترجمهٔ آن دواء الکبر است و این دوا از
کبار ادویه اطبای فرس و مختار جمیع اطبا است در رفع مرضی که نافع است شراز برابر آن اکبروا طلوسا و ثلیسا
سعد رئیس گفته که منفعت این دوا بزرگ است در دولتی محمود بن الناس گفته که بزرگ بعد اسم مثلول حکیم
سازان این دوا را و ستمه است دوا کبرا فعال به برهان فاروق و او برهان کبار است رافع است از برای درد گوش جاذب او
مرودت وارز باخ باردهٔ غلیظه خوردن آن* صفت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس تریاق السبع سفید زعفران از هر یک
اسارون افیون از هر یک نصف درم سنبل الطیب لیمی از هر یک دو اسارون مادح مصطکی فلفل از هر یک چهار
درم فلفل سفید دو درم مروار بد ناسفته تودری جندبیدستر بری مسک نیمی خالص کافور مصری دارچینی
سلیخه سیاه از هر یک یک درم قسط تلخ شش درم زرنباد نیمی حب اسند عاقرقرحا دار فلفل از هر یک چهار
درم کبابه جند بیدستر حلوا شیر از هر یک و دو درم زرنباد درونج عقربی روغن بلسان از هر یک شش درم زر در
تخم کرفس نانخواه نسخه شیخ صمغ عربی کافور مصری از هر یک چهار درم داخل است ادویهٔ خشک را کوفته بیخته
صمغ را در سرکه حل کرده مجموع را با عسل کف گرفته سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و در
ظرف چینی نگاه دارند بعد از شش ماه که کهنه شود استعمال نمایند شربتی یک مثقال تا یک مثقال با آب نیمگرم و به نسخه
اصل سیب و مغز حرواست و به نسخه نایبه و غیر هم سیب و مغز جوز و مراحن گرم است در دو درجهٔ دوم
ختک است در آخر درجهٔ سوم نمیدانم استعمال خرجانی. رد حمزه گفته که شربتی از این دوا از نیم درم است تا یک
مثقال* بزرگ دارویه نسخهٔ حسن بن الحسن* صفت آن تریاق السبع فلفل زعفران از هر یک سه درم افیون او یون
از هر یک ده درم سنبل الطیب لیمی از هر یک شش درم مروارید ناسفته تودری جندبیدستر بوی مسک نیمی دانه
دارچینی سلیخهٔ سیاه از هر یک سه درم قسط تلخ زرنباد طویل درونج عقربی روغن بلسان از هر یک چهار درم تخم
اسند عاقرقرحا دار فلفل مادح هندی فلفل از هر یک دو درم تکمه حبه بلسان سرخ جاوه فلفل سفید از هر یک
یک درم ادویه را کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد
از شش ماه شربتی مقدار جلغوزه با آب نیمگرم تناول نمایند و بعد از این دوا با شش سال نوی میشود و بعد از آن
میگردد صفت بدانکه تفاوت میان این نسخهٔ و نسخهٔ شیخ این است که در این نسخه کافور داخل نیست و بجای زرنباد
زرنباد طویل است و مادح و فلفل در این نسخه است و در نسخهٔ شیخ نیست و باقی موافق نسخهٔ شیخ است* و شراز اسم مله

برای کسی که اصل عمده در آنها افیون است منوّمی داروشناسند * بدانکه آن را عراقی دوای مرقد و دوای مخدر نامند
ونیز دوائیکه موجب خواب بسیار سنگین طبیعی و خواب سنگین غیر طبیعی گردد این منوّمی دارو نافع است از جهت
شخصی که خواسته باشد که عضوی از اعضای فاسد او را قطع کنند یا جراحتی را که شکافند یا سل و یا ناسور یا
کنند و امثال اینها و بسبب آنکه از آزار زخم بیماری نبرد است آن نباشد * صفت افیون گازرونی بزرالبنج سفید بیخ
لفاح جرس خالص بریان کرده زعفران اجزا مساوی کوفته بیخته با آب جوز ماثل خمیر کرده سه روز در برگ
گردگان گذارند پس آن را در سایه خشک کرده بار نمایند و هر شخصی را که موافق مزاج و قدر ضعف و اعتیاد بعمر
و عدم اعتیاد نهایت تا یکدانگ بخورانند * منوّمی دارو دیگر که منفعت دارد و رفع بیخوابی مفرط میکند
* صفت افیون گازرونی بزرالبنج سفید بیخ لفاح جوز ماثل که آن را تاتوره نامند تخم کاهو جمله برابر
نیم کوفته بخیسانند [illegible] بالا بیاید پس بگیرند گندم [illegible] در آب آن مطبوخ بخیسانند و بگذارند
تا تمام آب را جذب کند پس خشک کنند آن گندم را در سایه و [illegible] مرتبه دوم [illegible] بخیسانند
و همان گندم را مرتبه ثانی در آن بخیسانند و خشک کنند در سایه و مکرر این عمل کنند تا پنج مرتبه پس نشاسته
در شیشه نگاه دارند و بوقت حاجت یکدانگ تا دو دانگ آن را بخورانند [illegible] خواهند بهوش آید [illegible] سرکه [illegible]
در بینی آن چکانند و [illegible] آب [illegible] بهوش آید * منوّمی دارو دیگر که همین
منفعت دارد * صفت افیون گازرونی [illegible] درم خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو [illegible] درم [illegible] در شش رطل
آب بجوشانند تا یک رطل رسد پس ربع رطلی گندم در آن بخیسانند پس بجوشانند تا آب خشک شود پس آن را
در سایه خشک کنند تا خشک شود و در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت یک مثقال از آن بخورند * تدبیر آنکه بهوش
شوند * منوّمی دارو دیگر برای اخراج پیکان و دیگر اعمال [illegible] الوجع استعمال کنند تا شخص بیهوش گردد
و بعد از فراغ چون خواهند که بهوش آید سرکه و گلاب بر روغن گل سرخ و کافور بر سر کف دست و پای او بمالند و آب
برف و سرکه و گلاب بخورانند * صفت [illegible] بزرالبنج سفید تخم خشخاش سیاه تخم کاهوی سیاه تخم لفاح تخم جوز ماثل
افیون از هر یک یکدرم پوست کوکنار بیخ [illegible] ده درم همه را در سی رطل آب بخیسانند پس بجوشانند چون به نیم رطل
رسد ربع رطل روغن ... القسب [illegible] دو درم جوز خالص [illegible] [illegible] در شراب [illegible] کرده
خشک سازند پس چهار درم جوز بوا و چهار درم زعفران [illegible] در آن [illegible] یکدرم از برای کسیکه معتاد
بافیون نباشد و [illegible] که او را بیهوش گرداند و کسیکه معتاد به [illegible] باشد زیاده [illegible] طاقت او دهند
* منوّمی دارو بالبنج [illegible] که [illegible] است * صفت افیون جوز ماثل کافور [illegible] از هر یک یکدرم ورق
القسب [illegible] دو درم حلتیت [illegible] سفید دو درم جمله را کوفته بیخته در بول حمار
ترکرده نگاه دارند تا خشک شود [illegible] سفید ازخوی در دماغ هر که بمالند بیهوش گردد و چون از بیهوشی بیرون
آرند با سرکه طلا نه کنند و در [illegible] محکم کنند و در وقت حاجت دماغ خود را بسرکه بمالند که درو اثر نکند

* فصل در تریاق‌ها یعنی آنکه اصل و عمده در آنها افیون است * * تریاق تریاق الساعة از مولانا مظفر الدین فارسی
شاگرد ابوالبرکات که مرموز نوشته و آن مرحوم مفهوم فرموده [illegible] نقل نموده تصریح نموده بود که
به نسخهٔ خط مصنف مقابله کرده‌ام * صفت افیون فلفل سفید فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هر یک نصف مثقال
افیون ده مثقال زعفران نیم مثقال [illegible] سنبل الطیب از هر یک یک مثقال عسل دو وزن ادویه بقدر شربت
شرب نمایند و این تریاق جهت دفع سموم حیوانی و نباتی و جهت داروی ... بطن ... و آواز گرفتن و زکام
و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهان و رگهای دل و جرب حشا و دفع [illegible] و صفای

وجهت سموم سانپ و سایر سمومی و قولنج و تپ و برودت معده و جگر و کشودن سده جگر و سوء جگر و ترطیب خون
و جهت زهر انواع افعی و بالجمله جمیع منافعی که در تریاقهای ابوالبرکات منقول از خط مولانا ظهیرالدین
عمادالاسلام مذکور است دارد و طریق استعمال مثل تریاقها است تا آنکه استعمال بران نمود و مزاجش مائل
بحرارت است تا بسوئت غالب * تریاق تر الساعه دیگر از مولانا ظهیرالدین عماد الاسلام فارسی ابوالبرکات
اوحدانی که حکیم مومن در تحفه المومنین ذکر کرده و تلقی نموده که مکرر به تجربه رسیده و در خواص
بمنزله مثرودیطوس است در تقویت و دفع مکرر به تجربه رسیده * صفت آن صبغة ما تلته کاد درونج عقرباني
زعفران جوز حبطبانا از هر یک مثقال خروطم ... اسون سنبل الطیب صمغ عربی حب بلسان عاقرقرحا زنجبیل
فلفل سفید از هر یک سه جزو انیسون قطراسالیون از هر یک و جزو قصب الذریره دارصینی حب الغار
عصاره لحیة التیس از هر یک نیم جزو رازیانه هر یک و تریاق تخمی اسارون حماماجعده و روغن بلسان از هر یک دو
جزو و شهد مصفی دو وزن مجموع ادویه بلغم و معجون سازند اگر روغن بلسان نباشد بدل آن روغن نارمشک
*اما تریاق کبیر مسمی به مثرودیطوس و تریاق کبیر مسمی به فطرا و تریاق کبیر مسمی به سلسلا به تیغ معلی و
و تریاق عزره و تریاق کبیر شیخ الرئیس و تریاق اعظم حکیم مومن محمد مومن و تریاق انفع هر چند افیون در اینها اصل
و عمده نیست بلکه برای حفظ مزاج ترکیب ماسید عسل که از برای حفظ ترکیب معاجین کبار و سایر ترکیبات
داخل است طرد اللباب تیغاد کر میشود * تریاق فاروق مسمی به تریاق الافاعی و تریاق اکبر و تریاق کبیر در افعی
مذکور شد آنچه در اینها افیون داخل نیست و حرف یاد کرخواهد بافت انشاء الله تع * تریاق کبیر مسمی به مثرودیطوس
شیخ داود گفته که معنی مثرودیطوس تحاف .... از ضر است تا آنکه نام ملکی از ملک روم است و بعضی گفته
اند نام حکیمی است که بالمعانی ترکیب نموده و در کتابی از کتب یونانی که مولف آن معلوم نبوده دیده شد
انحه لالی در اول دارد یعنی نام ملک رومی است و اندرو ماخس ثانی حکایت کرده که از اسماط فلمون حکیم است
و بعضی گفته اند از بالغ فیثاغورس است که یکی از اجداد معلم اول است و چون شروع بافت این ترکیب عظیم
شد اسمش یونانیون آنرا با آنکه مثقالی از آن را مقب مثقال طلا می فروختند و مخصوص بود با طاهر شد
تریاق اکبر مسمی به تریاق فاروق پس آن بزرگتر از مثرودیطوس است در منافع و دفع سموم و مثرودیطوس ثانی اوست
در دین امور بزرگتر از جمیع معاجین کبار است و نزد بعضی از اطبا مثرودیطوس افضل از تریاق اکبر است در بعضی
مثلها و تحلیل اورام حاسه و اورام صلبه که در مفاصل باشد و در تجربه شیخ الرئیس گفته که مرکب صانعت
مثرودیطوس حلیل القدر است و نام نهاده شده باسم او و بالجمله گرداین مرکب را اراده تجربه به دفع سموم و بر اعراض
دیگر نبوده باشد جامع و منفعت آن از برای سموم مختلفه و اعراض مختلفة دیگر بس بود این مرکب تریاق
اکبر در آن زمان بس ابدان انسان از رای اندروماخس ثانی که آگاه باشد بر منفعت لحوم افاعی و غیر آن از آن به باد مرتبه
دیگر بس زیاده کرد در آن اقراص افاعی و غیر آن از ادویه اندکی زیادتی و نقصان بعضی او داد و بد بس نامید آنچه را
خود ران تصرف کرده بود تریاق اکبر و آن انفع است از مثرودیطوس در هر حمیکه آن سم مارها است اما در سائر منافع
کمی ندارد مثرودیطوس از تریاق اکبر بلکه معتقد به بلکه مثرودیطوس زیاده بر تریاق فاروق است رفع و رحیات
دارد بران رفوائد و منافع بسیاری ز طول کلام در ذکر منافع آن نمی نمائیم بجهت آنکه منافع این تریاق منافعی است که
از برای تریاق اکبر ذکر کرده شد و لیکن منفعت این تریاق اندکی از تریاق اکبر زیاده است و وقت استعمال این تریاق
مثل وقت استعمال تریاق اکبر است و لیکن مدت کمتر این از برای گرفتن مزاج از ابتدای ساختن تا زمان استعمال
نسبت مثل تریاق فاروق بلکه شش ماه است و وقت مثرودیطوس زیاده برد وازده سال باقی نماند بعضی گفته اند که

تریاق زیاده بر هشت سال باقی نمی‌ماند و شیخ رئیس گفته که مثرودیطوس دوای واصل است از برای حصاة کلیه * صنعت آن
نسخهٔ مشهور که شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر کرده بگیرند زعفران مر صافی غاریقون هر سنبل زنجبیل دارچینی
کندر از هر یک ده درم سنبل الطیب کندر حرف بابلی اذخر مکی عود بلسان اسطوخودوس ساذج هندی سنبل الطیب
کمافیطوس ملک المطر دار فلفل عصارة لحیة التیس جند بیدستر سادج هندی صمغ سائله جاوشیر از هر یک هشت درم
سلیخه ساذج فلفل سفید فلفل سیاه سورنجان جعده اسقوردیون دو قوا کلیل الملک حطها الحب بلسان انزروت فرفیون
مقل ارزق از هر یک هفت درم سکبینج و درم انیسون رومی مصطکی رومی صمغ عربی قطراسالیون دو ماثا جمر باد بان از
هر یک پنج درم انیسون دح ترکی سوسن اسارون از هر یک سه درم و شیرافیون عصارهٔ گل سرخ مشکطرامشیع از هر یک
پنج درم قوافامازیون مقو ماهی رو بیان مغو ماریقون از هر یک چهار درم و شیر تریاق یمانی که همه مثل یکه همه را
در آن حل کنند عسل مصفی چندانکه کفایت کند در نسخهٔ دیگر قانون عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه است باید خوب برابر فاروق
معجون سازند ونگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند سی بعد از مدت بالتحه مناسب باشد از شربت و این نسخه
شفا و شیخ خود است سوای امراض فرفیون و سراب و عسل و این نسخه تمام بر این نسخها است و در این نسخه شربت و خود است
که در نسخهٔ جالینوس نیست و آن غاریقون است و سورنجان و سداب بانس و لس و سکبینج و اسارون و کمادریوس و اسطوخودوس و
کمافیطوس و اکلیل الملک و عود بلسان و مقل ارزق و فلفل سیاه و در نسخهٔ جالینوس دو چیز است که در این نسخه نیست
و آن دم ... و بیل بمد نیست و در نسخهٔ سابور ریلی دراست که در این نسخه نیست و آن برسیداب است و زر بخطا با در
نسخهٔ سابور پنج درم است حکیم میر محمد مومن گفته که اگر بجای شراب سرکهٔ انگوری نامیه کنند سابور بدل ماهی
سقنقور و بجای بوزن آن نارمشک صندل کنند و شیرمایند که قمر فرص افعی و ابهرمیند ابلد و بلمالمه شیر اعرابی
و بجای حب بلسان عود بلسان و روغن بلسان نافت شود بدل حب بلسان حب الغار هموزن آن و بدل عود بلسان
ز را وند طویل هموزن آن و بدل روغن بلسان روغن بر رنجل بری کرده اند و به همین مودر با نمد و حکیم معصوم گفته
که بعضی از اطبا که شروع نموده اند بجای شراب عرق محلصه ریاعرو دارچینی بکار برده اند و در نسخهٔ صاحب
کامل الصناعه و نسخهٔ صاحب تذکره شیخ اکبر مما حربی وزن ملک المطر ده درم و بجای حرف بابلی خردل است
و راسن هشت درم داخل است و بجای برگ سداب بر سداب شش درم و بجای گل سرخ گل بنفشه است و در نسخهٔ دیگر
گل سرخ و گل بنفشه هر دو داخل است و این اشهر است و وزن هر دو مکبینج و اسارون از هر یک ده درم است و انیسون داخل
نداره و صاحب تذکره گفته که مجموع را در شراب ریحانی حل سازند و باد و سرکهٔ مصعد ریاد و شراب انگوری که در وی زعفران
خیسانیده باشند نیز و سکنگآن در نفع مثل شراب است و مالک کداد و به را با شراب و وزن آنها عسل مصفی معجون سازند و در نسخه
دیگر دو وزن مجموع ادویه عسل مصفی داخل است و اجماع است بر نفع این تریاق در اقلیم شیع لیکن هر جا که اقصر لمالی
آنجا است بجاهای دیگر اقصر باشد و عرض آن زیاده بود در نفع این تریاق اعتبار زیاده است و اطبای هند این تریاق را با آب
کرفس مثل هند و اطبای ربیع و حسد با آب حلبه و اطبای مصر و نواح آن با آب بادیان و عمر استعمال نمایند مبتی و در بین
الناس شهرتی گفته که شیرین رومی آن بر باقی مثل مثال است * امراض فرفیون مستعمل در مثرودیطوس محلل و مقوی و
ملطف و مفتح احشا است و جهت امراض بارده اعضای رئیسه نافع و مانوب زیادت است * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که
در قرابادین قانون ذکر کرده * مومیرد انه شروب آورده چهار درم دارچینی مقل ارزن اظفار الطیب اکلیل الملک سلیخه سیاه
سنبل رومی سعد کرفی حب الغار از هر یک سه درم علک البطم نیست و چهار درم اذخر مکی مومکی صافی از هر یک دوازده درم
قصب الذریره ده درم زعفران یک درم بعد از آن هر دو درم و شیر و این نسخه نسخهٔ سابور بن سهل است و در آن زعفران زیاده
کرده و در نسخهٔ شراب بن ... از شقاقل دو درم و شیر پیاده در این نسخه است و در نسخهٔ دیگر اسارون دو درم زیاده کرده شده و

و در نسخهٔ حکیم مومن وزن ملک الطرحمار درم است و این مقوی است و از کتاب نسخهٔ اورده و منع این امراض را نافع
که در شراب و امثال شراب استعمال نمایند ادویه را کوفته بیخته با شربت ادراض سازند و بعضی اربد ما احرای این
امراض را نافعه و زیاد ادویه عسل مصفی معجون میکرده اند مقرر است که اگر این مرکب را از برای حرو سمر و دطوس ترکیب
نمایند باید که اقراص سازند بدون عسل و اگر از برای استعمال آن به تنهائی باشد بهتر است که با عسل مصفی ترسیه
معجون سازند* تریاق کبیر معنی بعوطمرا که معروف بمخلص اکبر است بدانکه سوطمرالعب یونانی است و معنی آن مخلص
اکبر است و از تریاق کبار است و از صناعت استاد اندراطرا است از برای فیلیوس ملک صغری و صنفی اند اطبای جمیع
بلاد بران که این تریاقی است که مستعمل آن مصون العاقبه است و جلیل النفع و عظیم القدر و در تب النفع است تریاق فاروق
سامری ازمانک بن فروه نقل کرده که این تریاق مستعنی میسازد شخص را از جمیع ادویه ماسوای خود و گفته که این سری است با ید
نکو نگاهداشت و بالجمله این تریاق جامع النفع است شیخ الرئیس گفته که این معجون نافع است از برای جمیع اوجاع حادثه
در دماغ و جسم و برلاب و معده است خصوص از برای صرع ورد و از صداع کهنه و رعشه و انقطاع صوت و فالج و وسواس و درد دندان
و گفته که من مالیدم بر زبان مفلوجی بر مرد و جانب زبان او از این تریاق پس بعد از سه روز خلاصی یافت از آن علت و نافع
است از برای درد چشم و قلع میکند بیاض چشم را چون با شیر دختران در چشم چکانند و سود مند است از برای درد های
ریه و بطلوع شسته و دیده ابها چون بیاشامند با ماء العسل و نافع موادا است از انطلاق بثاب چشم و گاهی اکتحال کرده
مسود با آن نفعت بدح آب چشم بس منع میکند عود امرا الجسم و مانع حدوث آن است بجشم و نافع است از برای نفث
الدم آشامیدن آن با آب برگ بارتنگ و رب عصی الراعی و از برای ریاح در معده و اوجاع آن و از برای بیرقان و صفرهٔ رنگ
روی می نمایند میرود انکا و رو به زوائل میگردد اند علل مفاصل را وسفاد شد و قروح مثانه و امراض امعا است
و نافع است از برای مغص امعاحیه کردن بان و نافع است از برای اورام مثانه و امعا و قروح این اعضا و از برای اورام طحال
و ادرار بول کامه و رم مانه میکند و دوی میگرداند عصب را و طلا کرده مسود با آن بر عصب بس بحرکت در می آورد عرب
با در او شیخ گفته که حکایت کرد مرا کسیکه دوب رحوله ارضعف شده بود و بسر کرده بود م ار را مالیدن مخلص اکبر بر ذکر
خود در وقت جماع گفت برای انکه دوب داد بر جماع بعد از فعل یافت لذتی عظیم و نافع است این معجون از برای اوجاع مفاصل
و نقرس و نسع و از برای جمیع سموم گزندگان سموم مشروبه و نافع است از برای حمیات عتیقه که با انها ورم لرز روسر ماباشد و
محلل اورام است و اطلا بر طی میکند و سد استعمل جرجانی در ذخیره از محمد بن زکریای رازی حکایت کرده که داخل کردم
در بن تریاق برد استعمال لا حوردار واستعمال کردم از برای کسیکه صداع سرمن عتیقی داشت پس دفع شد صداع آن شیخ
داؤ گفته که من بیمر مثقال آنرا در آب مرباطیل که جریل است حل کردم و دادم بیماری که ما وس بودم از وی در حالت
اغمائه آن شد و استعمال کرده مسود این تریاق بعنوان آشامیدن با ماء العسل و طلا کردن و سعوط نمودن و بخور کردن و
استعمال کرده مسود این تریاق از برای جذام با شیر حلیب و از برای استسقا با ماء العسل و از برای خفقان با آب و از با به باره
و این معجون بدکند دفع میکند و رد و رمیگرداند بصارت را و حفظ حسن میکند و بالجمله این تریاق در دانی است که نظیر
ندارد و بسیار سما که از ساختن او گذشته باشد استعمال نباید کرد و بسر بسر ارل از تکد رمر با یک مثقال و بوس با
معب سال با ی است* صفت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین مانون ذکر کرده بگیرد مرصافی ملیسهٔ ستا
ادخر مکی از هر یک یک اوقیه و سرحل بید سروطر اسالیون که آن تخم کرفس کوهی است از هر یک با بردهٔ مثقال
تخم کرفس دراونه و بو بسه ابیون یک مثقال و خط مفید نبطی دارچینی و از ص از بو و معمار سعهٔ ما مله اسارون از
هر یک ... مثقال اسوت... مثقال بلعل معید واره ... مثقال ارلیل ... الطبب حماما رعفران از هر یک چهار و مقل
افیون ده مثقال ادویه کوفته بیخته با عسل کف گرفته معجون سازند و در ظرف مناسب نگاهدارند و بعد از ... ماه

درین صاحب بحار برآنست این نسخهٔ مرّای اقراص اثرنوسعما و عمل مرده حرواست و مزاجش گرم است در یکدرجه و
خشک است در دو درجه و لیکن در نسخهٔ دیگر مرّ مکّی و سنبل الطیب داخل نیست و در نسخهٔ جوامع سنبل الطیب
مقدار نیم مثقال است * صفت تریاق کبیر مسمّی بسوطیرا به نسخهٔ شیخ داود انطاکی چنین نسخه بیش قطراسالیون
از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس بستانی بورق قطراسالیون و بعضی دراونه گفته اند مرّ مکّی صافی و سلیخهٔ سیاه
اذخر مکّی از هر یک چهارده مثقال انیسون فلفل سفید افیون از هر یک ده مثقال قسط سنبل الطیب دارچینی اقراص اثرنو
سعما اسقیل ساذج اسارون از هر یک شش مثقال جنطیانا زعفران دارفلفل از هر یک چهار مثقال بزر سنا الحرمل یک مثقال
سنبل الطیب نیم مثقال و در نسخهٔ دیگر فلفل دارده مثقال است و بعضی افیون را حذف کرده اند شیخ داود گفته که
نزد من حذف افیون صواب نیست و لیکن اولی آنست که چهار مثقال باشد مفرما نیه که چهار مثقال افیون حفظ
ترکیب این معجون نمی تواند نمود بلکه واجب است که ده مثقال باشد مگر در نسخهٔ شیخ داود که از شیخ نقل کرده که
ادویهٔ ملینه دارد پس مرجحه افیون دران کمتر باشد بهتر است بلکه اولی آنست که دران نسخه افیون نباشد احرایکه
شیخ دارد گفته که شیخ الرئیس تر سوطیرا آورده و لیکن احقر را معلوم نشد که از کدام کتاب شیخ نقل کرده این است
عود هندی شش مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان ترمری ابریشم مقرض طباشیر سفید زرنب درونج
عقربی بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک چهار مثقال سنبل خالص عنبر اشهب از هر یک یک مثقال یاقوت رمانی
طلای محلول نقره محلول از هر یک نیم مثقال * اقراص اثرنوسعما مستعمل در سوطیرا آنکه بعضی گفته اند که اثرنو
بفتح همزه و ضم ثاء و سکون رای مهمله و ضم فاء و تای مثناة و سکون واو بمعنی زعفران است بلغت یونانی و سعما بمعنی نقل
است یعنی اقراص نقل زعفران و در یک نسخه نادون اقراص اورا نعمو بسلرنسند و در نسخهٔ دیگر اذ رومعو و در نسخهٔ
اردن کره اقراص اند رومعا مرقوم شده و دراکثر نسخها اقراص اثرنوسعما مضبوط است و این مشهور است * صفت آن
به نسخهٔ شیخ الرئیس بگیرند حماما دارشیشعان سنبل الطیب قصب الذریره و برنفل فلفل سفید باجزاء از هر یک سه
مثقال دارچینی مصطکی رومی زعفران از هر یک شش مثقال تو یک مثقال سنبل الطیب ساذج هندی از هر یک سه مثقال
مرمکی شش مثقال کوفته بیخته با شراب ریحانی یا غمر آب اوسانعاب سرشته اقراص سازند هر قرصی یکمثقال
و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و این نسخه چهارده حرواست و مزاجش گرم است در اول درجهٔ سوم و خشک
است در آخر درجهٔ دویم * اقراص اثرنوسعما به نسخهٔ شیخ داود انطاکی گفته که بعضی اقراص زعفران است و گفته که
این اقراص نافع است از برای خفقان و ضعف معده و کبد و صداع کهنه و اورام باطنی و غیر آن دور میکند * صفت آن سنبل
الطیب ساذج هندی از هر یک هفت مثقال دارچینی زعفران از هر یک شش مثقال قسط تلخ سفید حماما دارشیشعان
فلفل سفید برنفل از هر یک سه مثقال قصب الذریره با اجزاء از هر یک یکمثقال کوفته بیخته بشراب ریحانی سرشته
اقراص سازند هر قرصی یک مثقال و در سایه خشک نمایند * صفت این قرص به نسخهٔ ابن جزله در منهاج الادویه
حماما قسط تلخ فلفل سفید دارشیشعان قصب الذریره برنفل با اجزاء از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بشراب سرشته
اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و در ظرف آبگینه نگاه دارند سفر باشد که ظن فقیر آنست که این نسخه را ابن
جزله مرادش نسخهٔ شیخ الرئیس ذکر کرده و لیکن از کتاب ناقل اجزای نسخهٔ شیخ الرئیس ترک شده است حرف بادزهر مس
نقل شده کوردوامد سد * تریاق کبیر مسمی بسلیسانامند * سبب این را باین نام موسوم کردند جهت آنکه اثقل از جمله
ادویه مفرده آنست و بعضی گفته اند که سلیسادر یا ن یونانی بمعنی منه الله نفع و فادزهر الاکبر است شیخ رئیس
گفته که این ترکیب از اطبای فرس است و منسوب شده به اطبای فرس از آن بهر نفع رازیس در ترکیب این افعال عجیبه و
خواص غریبه است و گفته که من ندانم از ادویه کبیر مگر دو ترکیب و اسم جای لسان و اما اطبا گفته اند که تریاق

کمتر معمی نیستا نافع است از برای خفقان و امراض بارده سوداویه و بلغمیه و فالج و صرع و سکته و لقوه و وسواس و حبس
نفس و از برای صرع رطوبتی و بهوس و سموم و سرکه در باطن منجمد شده باشد و از برای صداع و شقیقه و بیماری و مالیخولیا
و برودت دماغ و رعشه و خفقان و حفظ جنین میکند و نافع است از برای منع اسقاط و اوجاع رحم و ریاح آن را و برای تقطیر
بول را و برای استرخای بدن و اوجاع عمومی برای اوجاع بارده مزمنه و آسامیه مسعود از برای مرمری باسته لا بن با آن مرض
باشند از برای نوبت دو آشامند و بعضی گفته اند که در حمل انفع است و از برای سده های باطنی با ماء الاصول
و از برای اوجاع رحم با آب مطبوخ افسنتین و از برای اوجاع اعالی بدن با آب مرزنجوش با ماء الاصول و از برای اطفال با روغن
نفسه این نوع است اینها گفته اند سبع الریش گویند که بزر مس این دوا سرس عمر مرتب المرکب است و متن
حرف و اخلاط و کوناهی دارد در دوائد و خواصیکه از برای آن ذکر کرده اند * صفت ایارج سبع الریش در قرابادین
ماین مسلک بسیحا لعل کافور منصوری عمر لهب از هر یک دو درم مروارید ناسفته زعفران از هر یک ده درم ورق طلا
محلول ورق نقره محلول از هر یک نیم درم حماما تخم خرمل در غوب اسنان بطی است تخم کرفس تخم شبث
نرگس گاو کوهی کبریت سرخ کبریت زرد حرف معد لیمی سعد کوفی مارچوبه یعنی هلیون تخم امید یعنی املج
خرمل ابیض با مرانجمی حب محلب عود بلسان عرارخشان سنبل از هر یک دو درم بعاج ادخر سادج هندی حور برا
حب بلسان تخم خرخر تخم گرو از هر یک ده درم زرنب مصطکی راح کفسگران سونبرسر گس زرونا نیم کیر
از هر یک نیم درم ابریسم خام مقرض تخم شبت ریانج سنبل زرباد درونج عقربی زنجبیل حمطا نا السان العصافیر
بلبل هندی عاقرقرحا اسطوخودوس بعرالیهود نوبروطونا از هر یک چهار درم زنجبیل سنبل الطیب اسارون قسط تلخ
مقل ملیحه ساه بانه کبار برساوشان از هر یک شش درم بسباسه انیسا از هر یک دو درم لقاح بابس بسبت
درم عود ملیحه نیم درم تخم رازیانه زرونای جبل از هر یک ده درم صعتر فارسی صعتر جوری از هر یک جها ر درم
بادآورد وعقد های بی نوشته درد بوارمار نرمک حسی از هر یک ده درم فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل امرن رازیانه
طویل رزاوند مدحرج بزرالسبع مقد از هر یک شش درم حور هندی دو درم و چهار دانگ درمی بهار سد برنب
سبع کاسی حسل موم الحوس جعده عصاره ابرساد ارسعار قیصوم از هر یک سد از نکدرم ابیدان ساه چهار درم
وربع درمی اکلیل الملک چهار درم و چهار دانگ رمی شعرالغول انگشت زرد یعنی اصابع صفر کسب نرکس حلسب طب
حاوسر سکسبح از هر یک درم حال چهار و اه چهار درم بس سبع ریش گفته که این سطر آمده از ادویه که داخل
کرده شده در نسخه کتاب قرابادین اصول عجمیه زیاده برانچه در نسخه ملد نوراست این ادویه است زرنب
اسطبست از هر یک درم تخم حمری آل چهار درم گل چهار درم برنجمشک که آن ورنفل شامی است چهار درم
خرنما بانکدرم زرنباد حمی حب بلسان عود بلسان حب الآس مصری گل سرخ گل قیصوم جعد داؤد حلسب مس
از هر یک ودرم خبرنواسه درم حب المال مسرحهار درم طباشیر سفید تکدرم تخم کشوث کهربا شمعی مرزداسفرم
حمصا آنکه اجر را بهل سومکی معاب بعدادی مرماحور بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو درم افسنتین سه درم نمک
طبرزد نمک طعام یعنی ملح الطعام دروطرا سالیون عصاره اصل السوس عصاره غافث از هر یک سه درم پوست زرد سرون
اترج حسل کرده عود ماوانسا از هر یک چهار درم کوردان تحدرم مصطکی سه درم فلفل آن حمی حملی است عر
بادام تلخ مقشر از هر یک مقصدرم ادویه حسل را کوفته بخته عصاره و صموغ را سرکه حل کرده با مرآنکه حل نمایند
وصموغ را بعسل حل کرده سفید ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند شربتی مثل فندقی با آب بنگرم * صفت ایارج دیگر که سبع ریش در قرابادین آورده و گفته که
نسخه ملم است گمرنلد مسک سیحا لعل خود درم مروارید ناسفته ده درم ذهب محلول فضه محلول از هر یک

نه درم عنبر اشهب چهار درم زرنب نه درم ابریشم مقرض با مقرض عود مقرض چهار درم [illegible] سوسن لسان ثور یکدرم
مصطکی رومی نه درم سادج هندی ده درم حب بلسان نه درم بسباسه یکدرم لفاح ده عدد بهمنان [illegible] سیاه از
هر یک سه درم فلفل سفید زنجبیل [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] سفید بلیله سه درم جوز بوا ده درم [illegible]
ده درم ابریشم یکدرم تفاح اذخر ده درم تخم سپست حنطا با [illegible] لسان العصافیر از هر یک چهار درم [illegible] درم
تخم رازیانه سه درم راج کفگیران هفت درم اسارون نطی احمر تخم کرفس تخم شبت اسفند تخم ترب زرد از هر یک دو درم
[illegible] پرسیاوشان شش درم نمک چهار درم سوسن نه درم عنبر [illegible] چهار درم [illegible] درم [illegible] آورد هفت درم نرگس
کار کوهی دو درم تخم [illegible] ده درم [illegible] چهار درم فلفل سیاه دار فلفل [illegible] از هر یک شش درم عاقرقرحا
چهار درم [illegible] شش درم زراوند طویل شش درم زراوند مدحرج چهار درم [illegible] چهار [illegible] یکدرم زنجبیل حبشی
هفت درم تخم [illegible] ده درم [illegible] چهار درم [illegible] چهار درم [illegible] چهار درم کافور
منصوری [illegible] سیاه سعد کوفی صمغ سائله [illegible] حبشی تخم [illegible] از هر یک دو درم [illegible] اصابع الصفر
[illegible] تخم کاسنی کبابه ترکی از هر یک [illegible] درم عود بلسان حب بلسان از هر یک [illegible] ماء السوس ماء السول از هر یک
یکدرم حب المحلب یکدرم اسفند سفید که آن خردل سفید است دو درم عقدهای کاهو [illegible] ده [illegible]
شش درم نرگس زرد [illegible] نه درم پوست بیخ کبر نه درم [illegible] از هر یک چهار درم ادویه [illegible] را کوفته
بیخته [illegible] در شراب ریحانی [illegible] حل سازند و [illegible] را با عسل مصفی معجون سازند
و در کوزه [illegible] سه ماه بگذارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند [illegible] با مطبوخ پوست
بیخ کاسنی و در نسخه دیگر پوست بیخ رازیانه بدل بیخ کاسنی است و تخم کرفس [illegible] کرده [illegible]
گندمی [illegible] و با آب مرزنجوش [illegible] و با آب برگ [illegible] * صفت [illegible] کامل الصناعة گفته [illegible]
[illegible] دو درم مروارید ناسفته ده درم ورق طلا ورق نقره از هر یک [illegible] زرنب حب بلسان از هر یک نه درم ابریشم
مقرض چهار درم زعفران ده درم قرنفل سنبل الطیب از هر یک شش درم ابریشم یکدرم [illegible] دو درم مصطکی سه درم
دارچینی سادج هندی از هر یک ده درم بسباسه یکدرم لفاح شش عدد فلفل سفید زنجبیل [illegible] از هر یک چهار درم
خط بلیله [illegible] از هر یک شش درم جوز بوا [illegible] از هر یک ده درم [illegible] ده درم تفاح اذخر تخم سپست حنطا با
[illegible] لسان العصافیر از هر یک چهار درم [illegible] از هر یک شش درم نمک هندی [illegible]
فارسی از هر یک چهار درم رازیانه [illegible] از هر یک [illegible] درم راج سیاه [illegible] از هر یک [illegible] اسارون نطی احمر تخم
شبت تخم کرفس اسفند تخم ترب زرد از هر یک دو درم نرگس [illegible] بادآورد از هر یک هفت درم فلفل سیاه دار فلفل [illegible]
سفید [illegible] از هر یک شش درم زراوند مدحرج چهار درم زنجبیل حبشی هفت درم [illegible] ده درم [illegible]
از هر یک چهار درم [illegible] چهار درم کافور منصوری [illegible] سیاه [illegible] سعد کوفی صمغ سائله [illegible]
حبشی تخم [illegible] از هر یک دو درم اصابع صفر [illegible] تخم کاسنی کبابه ترکی از هر یک ده درم حب
المحلب دو درم ماء السوس ماء السول از هر یک شش درم عقدهای کاهو [illegible] نرگس زرد [illegible] نه درم
پوست بیخ کبر نه درم [illegible] از هر یک چهار درم اجزا را کوفته بیخته با [illegible] ادویه [illegible] عسل
مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند [illegible] * [illegible] استعمال [illegible]
خواصی که [illegible] این معجون ذکر کرده آورده و گفته که [illegible] و بسی با آب مرزنجوش نافع
است از برای صرع * صفت [illegible] عنبر اشهب کافور [illegible] قرنفل اسارون نطی [illegible]
[illegible] کبابه [illegible] سیاه [illegible] سعد کوفی عود [illegible] سفید

ماميران چينى حب المحلب مرزنجوش سنبل الطيب زنجبيل سعد العول انگشت زرد کشت برکشت جلبست طيب
کشنيز خاكستر لفاح خيار زنبق چينى حب بلسان عود بلسان حب الآس مصرى تخم الملك هريك جزو ارد جليست
سنبل کشوث کهربا مورد اسقوم حب آس بلحور ابهل معاث بغدادی موميا ورنهمن سفيد ازهريك ده درم مرواريد
ناسفته زعفران مفتاح اذخر تخم زرنباد زرنبای ناس ازهريك ده درم زوفا ورق گل سرخ زرنج گمازراج اسا کفه
سوسن جوز المقل بوست بيخ کبر سليخه عود قمارى خام ازهريك بند رم ابريشم خام مفرض تخم بست اصل سنبل
ربباد روبع عرفی زنجبيل حنطانا رومی لسان العصافير بنك هندى عاقرقرحا اسد عوالجود دوسر وطوبا صعتر فارسى
صعتر جوزبوا حال حهار راه بيخ حمرى سرخ زنجبيل جب الثال مقشر بوست زرد ابرح حسل کرده فاوانيا ازهريك چهار
درم فرنفل سنبل الطيب ابارون بسطليح برسيارسان نانخواه ازهريك هشت درم بسباسه ابرسا شاح نيل بوست بيخ کاسنى درم
الجوس جعده عصاره افسنتين ارسعان بورمانا باطباسير سعد ازهريك تکدرم لفاح ناس ملفل سفيد فلفل سياه دارفلفل
انيسون رازيانه بول رازيانه مدحرج بزر السمع سفيد ازهريك هشت درم بادآورد عقدهاى گاه بوسده که درد بوار هامينا بد
حنى حلبى مغز بادام تلخ مقشر ازهريك هشت درم اجلاه سياه چهار درم وربع درمى اکليل الملك چهار درم وچهار دانگ
درمى حمرنوا السون بيخ ارمنى نمك طبرزد نمك طعام دودوطر اساليون رب السوس عصاره غافت ازهريك سه درم کوردان
سه درم حب سالمنس سن درم ادويه محلول را کوبيده بيخته وصموع راد رطلاى حند بحسانيد وحل کرده باسه وزن
ادويه عسل مسغى بسرشند ودر ظرف جينى يا زجاجى نگاهدارند وبعد ازسس ماه سد ازيکدرم تا درخرى با آب گرم استعمال نمايند
*اخلاط سلمانه بسخه اين جزوله صاحب منهاج الادويه * صفت ان مسلح اين جماع ودهن بلسان ادويون اسمان اخضر
بيطى تخم کرنس تخم بلسان اسقيل اسه کرفس زرد سرگين گاو ويا سرگين ترکومى کافور جوزبن سعد جربن سياه صمغ بالنه ما
ميران جينى تخم فلمون اصابع صفر بوست بيخ کاسنى حب المحلب جوزل سعد ازهريك دو درم مرواريد ناسفته زعفران
مادح هندى دو سليخه سياه عرمقشر جوزبوا جبل بنك سر فقاح اذخر تخم جرجير زرد ازهريك ده درم مروده زرسونه
تخم زربب حب بلسان زاج کفسگران سوسن سرگين روباه بوست بيخ کبر ازهريك نيم درم ابريشم خام مقرض مقرض فلفل
سفيد زنجبيل بيخ سنب تخم سنب حنطانا بکوده لسان العصافير بنك هندى صعتر فارسى عاقرقرحا بدل هندى زراوند
مدحرج اسعمل عوالمعود مرزنجوش ازهريك چهار درم وربل سنبل الطيب قسط تلخ حرمل جوب برسيارسان وافلد
ازهرواك شش درم اصل المسوس آسمانگونى که ابرسا است سساسه حال چهار راه ماء السول ازهريك تکدرم مصطكى سه
درم لفاح سسسباد تخم رازيانه روناى حمل ازهريك سه درم فلفل سياه ارفلفل بزر السمع سه زراوند
طويل انيسون ازهريك شش درم اکليل الملك چهار درم ونمر بروطرياسد تخم ازهريك دو درم ودو دانگ ادويه
حسل را کوبيده بيخته وانچه حسابيدنى باشد درميلت بحسانيد وحل سازند وصموع را باسه وزن ادويه
عسل مصفى معجون سازند وبعد ازسه ماه سد ازيکدرمى تا آب بادنان تا آب مطبوخ بيخ کرفس نمايند
* برنيان کبير مسمى به برنيان عودة اين برنيان بالسف حکمى است که باسم آن معروف شده واين برنيان دلمه وبانرسام
برنيان فاروق است بوحسا گفته که اين برنيان نافع است از براى گزيدن جميع جانوران سمى وبادهاى غليظ احشارا وجاع
کند واحشا وطحال وصرع وجنون وخفقان رلقوه وفالج واگرسته د شکم مار زمرده باشد تا مسکل راند حوب تکميعال
اين برنيان دوده براسان راند وجميع امراض بارده سودا ويه وبلغميه رانفعت دارد * صفت ان بد نسخه سح
رسس که دربراباد س نابون ذکر کرده تکمر بلجماما سرمکى صافى سنبل هندى سادج هندى لك مسمى معسول
عصاره مامسا ابريشم بريلحسنى طين مختوم لسا اسط سفيد تلخ حنطانا اذخر مکى ازهريك دوازده مثقال فقاح اذخر
عصاره سوسن است اين بعنى عصاره لحيه التيس ميل ازرق ازهريك شش مثقال عاقرقرحا ارحسنى تخم رازيانه کرفس

زرد و تخم شبت کندر مالکی انیسون قردمانا افربیون افیون باردین اقلیطی که سنبل رومی است تفاح کرم ورد دفلی یعنی گل
خرزهره است زرنب فو از هر یک شش مثقال زعفران سی و شش مثقال قطراسالیون و آن تخم کرفس کوهی است دوقو و آن تخم جزر
اقلیطی است زرعموتی دوقو تخم جزر بری است از هر یک نه مثقال و در نسخهٔ دیگر تفاح سنبل اقلیطی از هر یک نه مثقال
داخل است کمادریوس تخم خشخاش سفید فلفل سیاه از هر یک پنج مثقال ابهل یعنی اصل سوس ماميثا و بیخ بادرنجبویه پانزده مثقال
لسان العصافیر زراوند شقاقل از هر یک شش و نیم مثقال سلیخه سیاه عصارهٔ گل سرخ شروع الاصماغ اغراض انداز
خوردن از هر یک نه مثقال تخم شبت یک مثقال حب الغار بیخ مرزنجوش یعنی ارجب از هر یک ده مثقال ربع پلسان شش
و چهار مثقال تفاح مر و چهار مثقال نیم عصارهٔ ارطماسا ارطاسا سر برنجاسف است که آن را قیصوم بری گویند
نوشبیح کاسی از هر یک شش مثقال ترک ابرح شرده مثقال صموغ را اسم کوفته در شراب صافی حل الحو مرکه آن را شراب
اصل نامند یا حموری با عسل یا اسد ریب و عسل تنها بعد حل سازند و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن داخل کرده
مجموع را با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرفی چنانکه در برنان فاروق ذکر شد نگاه دارند و بعد از شش ماه
تمام استعمال نمایند بدستور استعمال برنان اکبر و بعض از اطبا اندری اسی درین برنان داخل کرده اند و رای قومی آن است
که داخل نباید نمود تنها آنکه مضر است بمعده و این نسخهٔ شیخ الرئیس موافق عسل و شراب واین که بعضی اطبا داخل
کرده اند سیاه و یک جزو مقدور یک جزو اغراض اندر جو ورد و در مجموع با نصف و مقدار نصف مثقال و نیم است و
مرکس گرم است در اول رجه دوم و نیم و خشک است در آخر درجه دوم و ترجمان شراسیون و اکثر مصححین ادویه که درین
نسخه نوشته شش مثقال است نوشته مثقال و بای زادورن مساوی این نسخه و بعوض ورد دفلی ورد بادلی آورده
اند انیسون و دواء حرمکی و لسان العصافیر تخم بادیان و کمون نوز و تخم شبت و کندر مالکی و اسارون و قردمانا و گل سرخ
و ابوسانس وارده داخل نکرده و نسخهٔ صاحب الحماقات در اوراق مثل نسخهٔ نوحا است و از ادویه نسخه مذکور از سیح
و تیس ادحرمکی و کندر مالکی و تفاح کرم ورد دفلی و انیسون فو و زعفران قطراسالیون و دوقو و لسان ابرسا و افربیون و تفاح
سنبل اقلیطی داخل ندارد و بجای افیون افیمون اقلیطی و تخم کرنب نوزاد و بدنسخهٔ شیخ ریس افزوده و نسخهٔ محمود بن
الیاس شیرازی نیز در اوراق موافق نسخهٔ نوحا است و از ادویه نسخهٔ شیخ ریس ادحرمکی و انیسون و فو و کندر مالکی و تفاح
سنبل اقلیطی و ریوند چینی و ابرسا و لسان داخل ندارد و بجای تفاح سنبل اقلیطی افیمون و بجای ورد دفلی ورد بادلی و
بجای ریوند چینی دارچینی ذکر کرده و گفته که صموغ را در شراب حل سازند و باقی ادویه را کوفته بیخته سه وزن مجموع
ادویه عسل مصفی معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه تمام استعمال نمایند بر این نامک مثقال
نسخه حاصب نکار دارند * برنان عنبر دینه نسخهٔ دیگر که شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر کرده حماما مرمکی صافی از هر یک
شش اوقیه عافرقرحا دو اوقیه و نیم ادحرمکی چهار اوقیه لسان شش اوقیه و نیم سلیخهٔ سیاه دوازده اوقیه و نیم تکنیم اوقیه
زعفران وارده اوقیه قطراسالیون یک اوقیه دو درم ابرسا دو اوقیه و نیم تخم رازیانه مقل ازرق از هر یک چهار درم و نیم لسان نه
اوقیه کمرادهٔ اوقیه عصارهٔ هو فاسطلدادس یعنی عصارهٔ لحیة التیس سه اوقیه حب الغار مقر یک مثقال تخم شبت
کندر مالکی عصارهٔ افنیون صبر یعنی عروق صفر که آن را بپارسی زردچوبه گویند از هر یک دو مثقال بزرالشیح مقل یک رطل
تخم خشخاش دو رطل سنبل الطیب نه اوقیه سداب جبلی یک اوقیه دو درم سیاسه اوقیه اسارون انیسون قردمانا از
هر یک چهار اوقیه افیون و اوقیه و نیم کندر و نیم افربیون دو اوقیه و نیم دلفل یک اوقیه و نیم ورق گل سرخ چهار اوقیه
ساح هندی حب بلسان از هر یک سه اوقیه عسل بلادر دو اوقیه و نیم لک مصفی تخم اودند ارچینی چهار اوقیه و دو اوقیه
سنبل الطیب اقلیطی نه اوقیه کبر شش زردچهار اوقیه عصارهٔ مامیثا خالص ریوند چینی بسفایج بلخ از هر یک
چهار مثقال ترک ابرح شیح مثقال اغراض اندرو خوردن سه مثقال زعفران بلسان مقل نه مثقال عصاره قیصوم تکرطلی

خولنجان مقل او بمه حصص شش او بمه عربیل نیز او بمه عسل مصفی بقدر کفایت بکشیر و معمول مرتب نمایند این برشان حلیفه و بابت صداع برشان بار ید و جمیع سابح و بمه امور مثل آن است * اقراص انار وحوردن مستعمل در برشان عزیزه شیخ داود انطاکی در تذکره گفته که این قرص بالمعف صاحب برشان فاروق است رواج مشود در برشان و معاجین کبار و نافع است از برای رسواس و فلق و صداع حار و حکیم مومن گفته که مولف این قرص را باسم پادشاه عصر خود انار وحوردن ملک نامیده و لهذا این قرص را قرص انار وحوردن ملک خوانند و جزو اعظم برشا و عزیزه و معاجین کبار است و این قرص مقوی معده و دماغ و جگر است و در این قرص تریاقیت قوی است و جمیع علل بارده را اصلاح میدهد نافع است * صفت آن بنسخه شیخ رئیس ابو علی بن سینا که در قانون ذکر کرده بگیرند بابونه سرخ و بابونه سفید سماق افسنتین مرمکی صافی از هر یک یک درم اسارون نیم درم اسنه قصب الذریره عود بلسان اجزا مساوی کوفته بیخته شراب اصلی صافی چند البته مر با حموری باشد ریسب و عسل مصفی با مثل سرشته و سه روز نگذارند و مرور ورم صبح و شام آن را بر هم زنند و اگر خشک شده باشد نکی از شرابهای مذکور را داخل کنند پس روز رحم رم اقراص سازند مر قرصی بوزن یکمثقال در سایه خشک کنند و نسخه شیخ داود است در اصل نسخه داخل ننموده ابدا و گفته که در نسخه دیگر گل سرخ اسنه مصطکی بوزن بابونه داخل است و بعضی نسبت داخل کردن این ادویه و در نسخه دیگر بابونه سرخ بابونه سفید سماق افسنتین مرمکی صاف از هر یک یک درم اسارون نیم درم اسنه قصب الذریره عود بلسان از هر یک سه درم است و دار کبر سیح فانون زر نیمای اجزا مساوی است و این اقراص داد و سال بانی ممانند * برشان کسرار صغیر شیخ ابو علی است که مفرح برشانی مرگو ید صاحب حمزه سید اسمعیل گفته که من این برشان را امتحان کرده و آزموده دم مانده ساره سامده گرم دل را قوی کند و باه را زیاده کند و ضرر سموم کند در دفع معاجین کبار مساوی است * صفت آن بوست بیخ حطما با حب بلسان مرمکی صافی عود بلسان تخم بادر نجبویه تخم برگ بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرنباد درونج عقربی از هر یک چهار درم مشک خالص عنبر اشهب از هر یک یکمثقال کاربلک ساجی نیم مثقال عود هندی نیم درم تخم سلیخه مرکند بالمال العصافیر معرحب العلل از هر یک دو درم مصطکی دار چینی و ج ترکی زعفران باردین افسنتین از هر یک سه درم بسفایج طراسالیون از هر یک دو درم و نیم کافور خالص نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته چنانکه رسم است با عسل سرشته و بعد از شش ماه بر دمی یکمثقال * برشان صغیر شیخ الرئیس رح * صفت آن حب بلسان مصطکی مر حطما دار چینی فلفل سفید عود هندی طراسالیون از هر یک دلحر زمیل خالص یک تکبر و نیم بسیر زنجبیل بنه مو با عسل سرشته و استعمال نمایند * برشان اعظم که حکیم میر محمد مومن در مقابل برشان کبیر شیخ الرئیس بالمعف نموده و گفته اجزا آن را نه نسبت کنند در ماهیت آنها اختلاف شده بدل کرد و غیر مسیحه را بعضه داخل نمودم و بدل رض ادنی قرص حلال داخل کردم که چه تصریح نموده اند که لزوم باعث فساد ترکیب است و چون مقصد ادنی بی سمه است و چون حد وارد در همه ادبا هزاران است و فادرم معدنی که عبارت از حجر السم باشد و جمیع خواص ادنی اداب زمرد و نار حمل بحری در دفع سموم ادب است * لهذا اقراص حلال را از اجزای مربوره ترتیب دادم * بدین صفت حد وار خطائی الجی بارده سه مثقال نادر هر چهار ده مثقال نار حمل بحری سه مثقال زمرد دسا بوری دو مثقال که مجموع ترکیب سی مثقال باشد رعل داد و به چهار با مثل بسرشتند * و قرص انار و حوردن ناس نسخه ترکیب دادم دار سعان دست الذریره اسارون عود بلسان ... مصطکی بیخ سنبل که بواسیر از هر یک یک مثقال بهم فاح ادخر عفران از هر یک سه مثقال ارحمی بی حما ما مرحان سن مثقال ابرار سیح مثقال سنبل الطیب چهار مثقال با مثل قرص سازند و مجموع این ترکیب چهل و نیم مثقال است رعل ادویه بارده * قرص اسعل بابین صفت ترکیب دادم بار عسل نعمی مسوی ... و حرآرد گرسنه یک جزو با مثل سرشته ا قراص سازند اما ادویه غیر مسیحه فلیل ساه او ون حسل کهنه

فرس الله رحمه زنجبیل از هر یک شش درهم و چهار مثقال فرفیون از هر یک جهل زنجبیل شش مثقال فرفیون جلال سی مثقال مرمکی زرّ الساسم
دری اسقوردیون بیخ سوسن آسمانجونی عاقرقرحا رومی سنبل الطیب دارچینی از هر یک دو دانگ و نیم مثقال زعفران زنجبیل
و پودنه حسبی اسطوخودوس فطراسالیون دارفلفل مصطکی اسقیل کندر تفاح اذخر قطراسالیون تخم الیسون سلیخه سنبل الطیب
حمامه حب الغار از هر یک شش مثقال صمغ ساذج شبت مثقال فوفل مقشر حرف بابونه راوند بیخ ساذج جنطیانا زراوند حرج صمغ
عربی مرد مامیثا بیخ سوسن زوفا سنبل جبلی موم کهربا الاسطوخودوس اناجیا مصطکی از هر یک چهار مثقال تخم کرفس دو
سه مثقال ارزی جاوشیر مطبوخ دارصینی زراوند طویل از هر یک دو مثقال اما ادویه که بدان اولاد خل ترکیب شود ماذریون
بدل سطافیل اساروت بدل دراستوب زرنباد جهار مثقال بدل کرنوس السمس جهار مثقال بدل کمطو من طین
داغستانی بدل طین مختوم سونیز ناس بدل حماما سعد بدل حب بلسان تخم ملمد بدل هوفار فیون ... نما ی
بدل بلند بس مجرب است * اما ادویه که بدل او را اولی دانسته داخل نمودم در ترکیب کرمانی بدل فلفل سعد رومی نوب بدل
رومی بلسان بر وجه دو ماد بدل بزر کرفس حاسا بدل اسمون عصاره بل که بیخ کبر بلاد او دی باشد بدل عصاره لحیه
التیس سوسنی بدل عوض کوله برکه جلمه طب است بدل حمد دو بیخ عمر بی بدل سورنجان زراوند مدحرج بدل
اسی زرناد بدل عود بلسان مجموع ادویه با امراض مضاد است و وزن آن با صد رسیده مثقال است * و اما طریق ساختن آن
آنست که عسل کف گرفته بقدر دو وزن ادویه باید و وزن مثلث قوام آورده مجموع را فرو بیاد رمیلی حل کرده با آب
بجوشند تا خوب در صمغ و سایر بر وی جا کسر گرم گداخته باشد صمغ رمانه هر روز برهم زنند چون قوام بلند شود بخوابند
برهم زده چون ... قوام بعد از شش ماه آنها انگور بر روی جا کسر گرم سرد او ده مدنس در ظرفی کرده با نه ماه آنگاه انرا را
باید کشود و استعمال آن بعد از یکسال جا سر است و اگر ادویه را با عسل کف گرفته سرشته مثلث را بدون قوام آوردن اضافه
نمایند ... صباح با حال آنها انگور ... قوام ... * اما طریق استعمال آن باید سه روز بر بالای کمر باید
در هر موضعی با ادویه مراوی آن باید مثل ... و الا به نیهائی ... طاهر مکرر در ... کدام ترکیب در جمیع امور
قوی تر و بی الا بر ... بر ... مجرب است ... معروف در امراض ... باید
رسید و در دفع سم افعی و هوام و ... و معدنی رنگ ... گرد ... الابراست و ... انگاه نگ باید
مثقال است با ادویه مناسبه و ضماد آن بر موضع گزیده هوام دافع الم آن و مانع ورم عضو و ابتشار سموم است ... اعضا
ترياق الاسنان ... دندان که از رطوبت بود و ... نرلاب رحلی ... باشد نافع است ... ری بود بدان
در دندان ... ارید ... * صفت ... فلفل زنجبیل ... از هر یک جزوی
همه مساوی ... رسیده است ... با عسل سرشته ... دندان گذارند *
ترياق نافع ... حمیع ... و ... احلاط ... حاسه ... معده را نافع
... * صفت ... فلفل ... مسلک ... درم
افیون حب الغار ... درم ... از هر یک ... درم ... کوفته ... بر عسل
بلسان ... ادویه عسل مصفی ... شش ماه استعمال نمایند ...
... * ترياق العشق ... نافع بود منقول از خلاصه التجارب ...
صاحب آن * صفت ... سرطان ... گسسته از هر یک ... گسسته ... ماده ... سر
... سرطان ... فلفل ... از هر یک ... دو ... زعفران ... انگ
... درار ... احمد ... آن حال لا ... کرد و برابر مجموع
... زعفران ... حال لا ... آن
حل کرده ... آن ... ادویه ... عسل ... مثقال ... ملل

ومقل را با هم بکوبند و نیم نکوبیده با آب بجوشانند آنگاه شیرمایه و سرطان بحری و جگر بنگ و خطمی آورده شیر مرطوب را با هم بکوبند
و نیم بند تر بند با آب مذکور بجوشند پس جمله را با هم در هاون بکوبند آنگاه حبها نموده بار بکوبند و با حب تر بمالند در
بشویند و حبها ساخته در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال با ماء عسل یا آب بادنگ و بادروج و سنبل اطیب با افتیمون جمری
و باید که بعد از خوردن روزی که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند* و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمده در آنها افیون
است نقاحه مسبوعه سومه است* نقاحه مسبوعه مفید است از برای صداع حادث از برودت و نحوه آن اسم بوسیدن آن را* صفت
آن افیون و زعفران از هر یک مثل یکی با آب مرزنجوش سرشته بشکل نقاحی ساخته دائم ببویند و عوض از این نقاحه بید برو
بمکس رد است و اگر برای بعضی حسب حال و مزاج عنبر نیز اضافه نمایند خوب است* نقاحه منومه مستعمل در سهر مفرط
و آلام* صفت آن نسخه این برخ بمری افیون بوست بیخ لفاح آرد جو زعفران صمغ عربی از مجموع نقاحه ساخته دائم
ببویند* نقاحه منومه محمد بن ذکریا* صفت آن مسعة سائله افیون پوست بیخ لفاح زعفران از مجموع نقاحه ساخته دائم
ببویند که خواب می آورد و مسکن الام است* نقاحه منومه ابن زهر* صفت آن افیون جوز ماثل پوست بیخ لفاح زعفران سنبل
مرصافی افیون صمغ عربی آرد جو از هر یک جزوی کوبیده بیخته با آب نیلوفر سرشته نقاحه ساخته ببویند که خواب می آورد
* بنزرجار باتع حمی ... مفاصل بارد و اما در مفاصل حار با ادویه بارده استعمال میتوان کرد* صفت آن لسان ذکر و ریحان
مرزنجوش گل خطمی اکلیل الملک از هر یک ده مثقال خولنجان ساب ما مسامعات نعناع آرد جو از هر یک نیم مثقال پوست
بیخ لفاح زعفران افیون از هر یک دو مثقال کوبیده بیخته با آب برگ خس سرشته اقراص سازند* خواص طباشیر افیونی نیز و اسهال
صفراوی را نافع باشد و تشنگی بنشاند* صفت آن طباشیر منقی حب الاس گل سرخ از هر یک ده درم تخم خماض صمغ عربی از
هر یک هفت درم حرنوب شامی گلنار بیان عصاره لحیة التیس از هر یک سه درم زعفران افیون از هر یک دو درم کوبیده بیخته شراب
سیب سرشته سرشته شربتی سه درم و در نسخه سقای حرنوب شیب درم است* خواص عاج افیونی که نقش بر حمل است
* صفت آن سار عاج مسعة سائله مصطکی سنبل الطیب دارچینی از هر یک نیم مثقال پوست ... سعد کوفی عود قماری
جام باربند ... از هر یک چهار مثقال عود الصلیب گل سرخ سادج هندی افیون مصری از هر یک سه مثقال عنبر اشهب مثقال
جاوشیر از هر یک نیم مثقال شاب مفید برای تمام ادویه عسل و براربادونه قطر ببو مغزو خواص ساربید شربتی از یک مثقال تا دو
مثقال* ... در دکرخوبی که اصل ... و جزو اعظم در آنها افیون است* حب افیون با مصلحات که بدل افیون استعمال کرده
میشود* صفت آن افیون گاز رونی یک مثقال زعفران فلفل سفید فربیون از هر یک نیم مثقال عاقرقرحا مصطکی رومی جند بیدستر
سنبل الطیب از هر یک ربع مثقالی فربیون بلک مراط افیون را در گلاب حل کرده باقی ادویه را کوبیده بیخته با آن بسرشته حبوب
سازند مرحمی نخود و فلفلی شربتی از برای عمو مغاد با افیون یک حب و از برای معتاد نمیکند او افیون معتاد* حب افیون نافع از
برای اسهال معدی بسبب رطوبت سائل ... عدا و جرم معده* صفت آن افیون سفید روس مرمکی صافی زعفران اجزا متساوی
کوبیده بیخته حبوب سازند مرحمی بقدر نخودی شربتی یک حب تا دو حب* حب افیون که اکثر اوقات تنها تگر با ساء
مند و سیان میل میکردند نافع از برای ضعف معده و سوء استمراء و رسمه و خفقان ذهن و تصفیه حواس و ضرر افیون را در
میگرداند بتدریج می آورد و اسهال منی ممکند و معوی باه است* صفت آن افیون صاف کرده خالص سی مثقال زعفران و
مثقال مصطکی رومی دو یک مثقال عنبر اشهب یک مثقال و ربع مثقالی عود عربی جام دارچینی از هر یک ... و یک مثقال
جند بیدستر یک سقالی فلفل سیاه نیم مثقال پوست ... پوست زرد اترج از هر یک یک مثقال و سدس مثقالی
جزا کوبیده بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند مرحمی مقدار نخودی و فلفلی شربتی یک حب بالد حب* حب افیون تگر
که در ساعت سکر بند* صفت آن افیون یک درم او امساد ... گل کرسمان حب الاس از هر یک چهار درم کوبیده بیخته با آنکه
در آب صمغ عربی خیسانیده باشند سرشته حبوب سازند شربتی نیم مثقال* حب افیون تگر که اسهال الدم باز دارد* صفت
آن ساز کرمارح افیون مساوی کرده کوبیده بیخته در آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند واگر اوست بیخ انجبار و سماق و کربا

اضافه نمایند بهتر و برتر از آن است * حب افیون دیگر که اسهال بلغمی را نافع است * صنعت آن مرمکی صافی اذخر مکی نیم حبه
بنگ نیم جو مساوی الوزن کوفته بیخته با آب خالص سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی سر شبی از یک حب تا سه حب
* حب افیون دیگر که اسهال بواسیری را نافع است * صنعت آن افیون مصری حضض مکی صمغ عربی مقل ازرق ساییده عصارهٔ لحیه
التیس از هر یک یک مثقال کوفته بیخته ببرند تخم مرو سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی سر شبی سه حب فرو برند
و از عقب آن آب برگ بارتنگ سرد بر کرسی نشیند بر آب عصاره بارتنگ که بود در وی تخم ریحان و بارتنگ کوفته از هر یک یک دانگ
در آن انداخته باشند بنوشند * حب افیونی دیگر که اسهال رطوبی را نافع دارد * صنعت آن افیون بزر البنج سفید دو سر کندر کر
زعفران اجزا مساوی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی سر شبی دو حب * حب افیونی دیگر اسهال رطوبی را نافع
و حابس بطن است * صنعت آن افیون مصری جند بیدستر مرمکی اجزا کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی و نصف
ماش کاملین را در اوساط اطفال و اطفال را نصف ماشی * حب افیونی دیگر که اسهال اطفال و غیر اطفال که از نزله باشد نافع است * صنعت
آن جوز بوا یک عدد ثبات آنرا خالی کرده افیون مصری با گلاب روبی پر کرده سر آنرا با ریزه جوز بند نمایند و خمیر گرفته
دور آن بر آتش بریان نمایند پس برآورده خمیر را جدا کرده مجموع را در هاون سنگی نرم ساییده حبهای بسیار کوچک
بقدر گشنیز و فلفلی سازند شربتی اطفال را یک حب و جوانان را دو حب تا سه حب را گر ازان اقوی خواهند آن جوز را افیون پر کرده را
در جوف انار حامض که جوف آنرا خالی کرده باشند یا یکعدد ماروی سیر گذاشته بند نمایند و خمیر گرفته و بریان کرده حبوب
سازند اگر اطراف جوز و ماروی و انار هرگاه کرمانی و باریزه سر بند نمایند و بعد بریان شدن و دور کردن خمیر انار را با تمه در آن
است نرم سایند با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند بقدر روایتی است * حب افیونی که اسهال رطوبی مزمن و بواسیری را
نافع بود * صنعت آن سماق مقشر گشنیز حبشی بریان صندل سفید سوده زعفران کهربا از هر یک یک ماشه افیون خالص وزن
کل این ادویه کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شربتی اطفال و ضعیف المزاجان را یک
حب کوچک و جوانان و اقویا را یک حب کلان و معتادین به افیون را دو حب باشد و اگر دو ماشه حضض هندی اضافه نمایند بد
نیست * حب افیونی که نزول و مغص را نافع باشد * صنعت آن افیون مصری حضض مکی از هر یک ربع دانگ مقل ازرق یک نخود
کوفته بیخته با آب صمغ عربی حل کرده فرو برند و از عقب آن آب برگ بارتنگ و آب برگ گندنا یا آب برگ خرفه بنوشند * حب
بدل افیونی حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی * صنعت آن زرنباد درونج عقربی مصطکی سنبل الطیب دانه هیل
دار فلفل حبشی زعفران تخم کرفس از هر یک دو مثقال انارون یک مثقال زرنب سادج هندی سعد کوفی کبابه چینی زنجبیل
افیون از هر یک سه مثقال جوز بوا بسباسه از هر یک دو مثقال و نیم کوفته بیخته بگلاب سرشته و در ان گلاب قدری صمغ حل
نمایند که حبوب بسته شود هر حبی مثل نخودی و هر روز از این حبوب بقدر معتاد افیون بخورند * حب بدل افیون دیگر
به نسخهٔ حکیم عماد الدین محمود ترتیب به نسخه قبل * صنعت آن زرنباد انارون درونج عقربی زعفران زرنب سنبل الطیب
عود کوفی سادج هندی کبابهٔ چینی زنجبیل جوز بوا تخم کرفس از هر یک سه مثقال دانه هیل دار چینی در فلفل دار فلفل
مصطکی بسباسه از هر یک نیم مثقال جوز بوا بسباسه افیون از هر یک ده مثقال افیون زعفران را بگلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته
بیخته با آن سرشته حبوب سازند * حب بدل افیون دیگر از القای هندی نافع از برای ترک افیون و از برای درد سر مزمن و غیر مزمن
و درد سر بارد و جهت امراض بارده و حاره و خمار سرشته باشد و در خمار باشد بدل ازو قوت نیست بالله دافع جهت تسکین
وجع قولنج مجرب است و مداومت بآن بعمر طبیعی رساند و حافظ صحت است * صنعت آن تخم خشخاش بیل ده درم زنجبیل
حبشی نیم درم زعفران افیون زنجبیل صمغ عربی از هر یک دو درم افیون و زعفران و صمغ را در آب حل کرده باقی ادویه را
کوفته بیخته با آن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی زیادتی یک حب * حب بدل افیون جهت دفع عادت خوردن افیون
* صنعت آن کندر خوب را ساییده از هر یک سه مثقال تخم خرمل سه مثقال خوب مایل افیون از هر یک یک مثقال کوفته بیخته
در شب گرسنه بیان بود حبوب سازند هر شب بیست عدد باشد بخورند و بعد از دو هفته ربع خوردن افیون مسدود شده عوض

مسکن و مدر بلغمی و نقرس بادی و بطلان ضرر افیون معتاد باشد حدود * و نیز از جمله حبوب جدوار است که از اصل و عمده
جزو اعظم در اینها افیون است و جدوار جهت اصلاح آنست * حب جدوار بدل افیون * صفت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال
فلفل سیاه زنجبیل سفید از هر یک نیم مثقال سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس بزر عود قماری دارچینی زیره حبشی از
هر یک نیم مثقال زعفران سه مثقال جوزبوا عاقرقرحا صمغ عربی از هر یک یک مثقال افیون کارونی ده مثقال کوفته بیخته بگلاب
سرشته حبوب سازند هر حبی یک نخودی * حب جدوار از حکیم عماد الدین محمود شیرازی * صفت آن جدوار خطائی مجرب
تخم کرفس سنبل الطیب زرنباد دارچینی عود قماری زیره حبشی از هر یک نیم مثقال زعفران افیون صمغ عربی از هر یک نیم
مثقال جوزبوا عاقرقرحا از هر یک یک مثقال فلفل زنجبیل سفید از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند
هر حبی بقدر نخودی * حب جدوار از حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود شیرازی * صفت آن جدوار خطائی
مجرب زنجبیل سفید فلفل از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال عود قماری جاوشیر دارچینی سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس
زیره حبشی از هر یک نیم مثقال عاقرقرحا جوزبوا از هر یک یک مثقال افیون کارونی پانزده مثقال صمغ عربی اندکی صمغ را بگلاب
حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بالمثل * حب جدوار اوله فلس سر
موسوم به لینه بدل افیون * صفت آن جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی طباشیر سفید تمامه زنجبیل سفید تخم لفاح
دارچینی زعفران صمغ عربی از هر یک نیم مثقال نبات سفید ده مثقال افیون کارونی شش مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک
یک انگشت سرشته حبها سازند بقدر حبهای افیون معتاد و بدل حبهای افیون از این حبوب استعمال نمایند * حب جدوار
بدل افیون ایضاً اوله فلس سر موسوم به لیا این حب بدل افیون و مقوی باه است چنانکه قلمی نموده اند که شخصی که این
حب را برای او تالیف نموده بودم مایوس بود از نکاح و بعد از استعمال این حب نکاحی جدید کرده و از آن نکاح چند پسران بهم
رسیدند آن را و این حب نشاط آورد و مقوی دماغ است * صفت آن بگیرند افیون کارونی خالص که یک مثقال از آن گذشته
باشد آن را یک مثقال آب بدهند اندک بریان نمایند پس در عرق دارچینی حل کرده صافی نموده با عنبر و آن زعفران خالص
و یاسمین روی آن جدوار خطائی مجرب سوده ممزوج کرده ریسمان بر تارچه ملس مسرار بسر تارکی که بر بالای لب آن است
که سر آن را سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ آن را بقطعه تارچه محکم نموده تارچه را تخم گرفته در میان
سرگین ... باشند با تمام سرگین ... پس روغن گاو بر آن ریزند آنقدر که از روی تارچه برگردد
و آتش ملایم آن را بریان کنند باید که چون بالای تارچه سیاه شود لیکن تارچه نسوزد پس از روغن برآورده
چون از آن جدا کرده آن تارچه را با آنچه در میان آن است نشانند با جوب ... در هر شب یک مثقال از آن
بساید همین شرح ... بادرنجبویه مایه شیر اعرابی ... از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز
چلغوزه مغز پسته مغز ... تخم خرفه ... از هر یک یک مثقال ... صمغ عربی کتیرا زیره سفید تخم لفاح
جوزبوا کهربای شمعی از هر یک نیم دانگ روغن بلسان ... دو مثقال ... کوفته بیخته بروغن بلسان
چرب کرده بآن ... بگلاب سرشته در هاون سنگی ... نمایند با ... مخلوط شود حبها سازند هر حبی یک نخودی
ورق طلا ورق نقره ... در ... جمیل نمایند و در شیشه نگاه دارند ... * حب جدوار
اوله فلس سر موسوم به لیا ... دیگر این حب بدل افیون و مقوی باه است چنانکه نوشته اند که شخصی که برای
او این حب را تالیف نموده بودم مایوس بود و بعد از استعمال نکاحی جدید کرد و او را از این نکاح چند پسر بهم رسید
* صفت آن افیون کارونی خالص صاف نموده با عنبر و آن زعفران خالص یاسمین روی آن جدوار خطائی مجرب سوده ممزوج
کرده ریسمان تارچه که مسر کرده سر آن را سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ آن را بقطعه تارچه بند نموده تارچه
را تخم گرفته در میان سرگین ... باشند با تمام ... پس روغن گاو بر آن ریزند
آنقدر که از روی تارچه برگردد و آتش ملایم آن را از روغن بریان کنند باید که چون بالای تارچه است

و چند روز پس از روغن برآورده جمیع را از ان جدا سازند و صوف سماقی که در لب با رحمل است حل کرده آن
با رحمل را با ادویه که در میان آن است بسایند اجزای مرهم بر دست در هر بیست مثقال از ان بسایند بهمن سرخ
بهمن سفید بادرنجبویه از هر یک یک مثقال ریم طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا تخم بالنگو لعاب حوردر از هر یک
چهار دانگ روغن بلسان بیاسمینداز هر یک نیم مثقال کوبیده بیخته در روغن بلسان چرب نموده مجموع را بگلاب
سرشته در بیاون سنگی یا چینی نیکو بسایند تا یک لخت شود حبها سازند هر حبی یک رتی و دی بورق طلا و ورق نقره
پیچیده در شیشه سر بسته نگاه دارند شربتی از یک حب تا دو حب و با تکه ورق امون ربع تا ثلث وزن بارحمل
معمول لعوق و راح بارحمل را بطعم بارحملی بد و نمی امید رحماط ه در بارحمل پیچیده مستحکم که عند الطبع
سوراخ بارحمل باز نگردد ـ و بارحمل مذکور را ـ زحم ترکیبه و لب سوختر برو طبخ و بریان نموده ترکیب کرده
حب سازند و اگر در ین حب مروارید ناسفته یک مثقال یاقوت رمانی زمرد سبز کهنه از هر یک نیم مثقال بسب
مر بسب کافوری مرجان سرخ از هر یک ربع مثقال عنبر اشهب مشک خالص ورق طلا و ورق نقره مخلول از هر یک
نیم مثقال اضافه نمایند در هر یک بیست مثقال بنیم مثقال درد ی و اگر جواهر لعل بدخشانی یاقوت زرد عینی
دانی از هر یک نیم مثقال و از درای ریادنی بقدر ربع مثقال مرسانی دارا چینی و زرنگ ماهی یک مثقال
و اسال آب از ادویه باهم بمرا ساییده بمانند بدست * حب حدوار ~~~~~ نگر یدل امون که مقوی اعضای رئیسه
است * صنعت آن زرشک دروغ عربی گل گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه کهربا از هر یک مثقال بهمن سرخ بهمن
سفید عود الصلیب سرطان کمانه حسی لاجورد مغسول مانه سراعرابی باره سک حب بلسان عود بلسان
فاقله کبار دارچینی سنبل الطیب مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشانی ورق طلا ورق نقره بسایند
عود هندی جام دانه هیل بوا فلفل از هر یک ده مثقال طباشیر سفید صمغ عربی حدوار خطائی مصری حورنوا
از هر یک سی مثقال بسب سرنا النگو از هر یک سه مثقال بزر السمع سفید بیست مثقال امون گاوزبانی یا برده مثقال
عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک یک مثقال صندل سفید زعفران از هر یک سی مثقال مصطکی رومی مرجان زمری
از هر یک سه مثقال نبات سفید سیصد مثقال گلاب بقدر یکه اجزا را با آب سرشته و دیگرا بر سر مرض
سه مثقال داخل ا ~ ورق مروارید ناسفته سه مثقال ورق فلفل ده مثقال ا ~ ورق حدوار سه مثقال بر سرور
حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی تا دو حب * حب حدوار حکیم محسن خان والد حکیم صالح خان حال
آن مرحوم * صنعت آن حدوار خطائی مصری حصه العلب مصری دارچینی با زمینا امون را زبانه
صمغ عربی کثیرا ~ از هر یک سی درم دانه فاقله کبار دانه فاقله صغار سرطان بسایند سنبل الطیب
سعد کوفی اصل مانه سراعرابی پوست زرد ابرح تخم ملوں بزر السمع سفید عنبر اشهب مروارید ناسفته
یاقوت رمانی کهربای شمعی سه از هر یک چهار درم حور بوا فلفل ورق گل سرخ از هر یک شش درم فلفل سیاه
دار فلفل مصطکی عود قماری زعفران تخم کرفس از هر یک ده درم امون گاوزبانی دوازده درم مشک
مشک ترکی از هر یک ـ و درم جواهر را بگلاب حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را بگلاب سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی خشک کرده در شیشه نگاه دارند شربتی دو حب * حب حدوار حکیم محمد امین
شاه رخی * صنعت آن حدوار خطائی مصری سه مثقال زعفران راس اسارون فلفل ازرق بهمن سفید بهمن سرخ بسباسه
نوده باقی امون پوست فلفله زرد از هر یک یک مثقال سنبل الطیب فرنجمشک زرا وند مدحرج زرنباد خطائی
مصطکی سلیخه معز بادام شیرین مغز مغز تخم مرزنگوش صابی صندل سرخ صندل سفید صعتر فارسی زیره کرمانی

از هر یک سه مثقال دار فلفل زنجبیل از هر یک دو مثقال بالنگو ربع مثقال تودری سفید دو دانگ مقوی گاه
حسی عاقرقرحا تخم کرفس عود هندی مرزنجوش تخم ملوک ورنا حب الاس اسد تخم سلجم ورق گل سرخ مغز تخم
خربزه ... تخم دو مل کسفر جلد تخم و ارنیه جوز جسی خولنجان از هر یک ربع مثقال دارچینی
بادرنجبویه حصه الثعلب مصری از هر یک نیم مثقال و ربع مثقال افیون سیم مثقال جند بید ستر تنکار سعد جلوزه
مروارید ناسفته ببسد از هر یک ربع مثقال سنبل ترکی نیم مثقال لک نمو ... سازند هر حبی یک ریتروی
فرستی بادوحب * حب جدوار حکیم عماد الدین محمود شیرازی که بجهت مرضی قلعان سلو بالف نموده
* صفت آن جدوار خطائی آورده لعل بدخشی یاقوت رمانی از هر یک دو مثقال افیون کارزونی نیم مثقال عنبر
اشهب یک مثقال زرنبه سنبل ترکی خالص جوز بوا از هر یک سه مثقال فلفل مساسه مثقال بزرالنبج سفید بهمن
سفید بهمن سرخ نیم مثقال بز ... وپسل الطیب عاقرقرحا از هر یک چهار مثقال با شراه علک البطم دارچینی از هر یک
ده مثقال مصطکی رومی تخم کرفس ... و ... رون نسد کبار رود از هر یک سه مثقال زرنباد درونج عقربی
عود هندی از هر یک نه مثقال نبات سفید ده لسان کلد ملسان ری چهار مثقال و یه مرانسک که ده لسان جول و سیم
... احراق ... صلابه کرد ... صلایه نموده باقی ادویه را کوفته و بیخته بگلاب بسرشته حبوب سازند هر حبی
... سرسنی یک حب تا دو حب * حب جدوار دیگر از حکیم عماد الدین شیرازی * صفت آن جدوار خطائی
... از هر یک یک مثقال زعفران نیم مثقال فلفل بزرالنبج سفید سنبل الطیب از هر یک دو مثقال تخم
کرفس زرنباد دارچینی عود هندی جام زرنبد حسی صمغ عربی از هر یک سه مثقال افیون نابرده مثقال کوفته
بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند سرسنی یک حب تا دو حب * حب جدوار ریحان احمد گیلانی * صفت آن
جدوار خطائی ... زعفران جوز بوا ... بزرالنبج سفید ... مصطکی حصه الثعلب مصری سنبل الطیب
صمغ عربی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب سنبل ترکی از هر یک نیم مثقال فلفل دارفلفل از هر یک سه مثقال
... عاقرقرحا از هر یک یک مثقال افیون ده مثقال کوفته بیخته بعسل سرشته حبوب سازند * حب جدوار
معمول از خط حکیم جلالا از اولاد حکیم ابوالبرکات از جدایی مشهور بحکیم جلالا نمی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی
* صفت آن جدوار خطائی ... چهار مثقال عنبر اشهب سنبل ترکی از هر یک یک مثقال زرنباد درونج عقربی
صندل سفید مروارید ناسفته لعل بدخشی عود بلسان سادج هندی لسان العصافیر بادرنجبویه خولنجان سلیخه
بهمن سفید بهمن سرخ ... الثعلب کبابه چینی ... برنجاسف ... بودری ... ورق گل سرخ ... مسلم درو
عاقرقرحا از هر یک دو مثقال گل گاوزبان حصه الثعلب مصری ... مصری جوز بوا ... از هر یک
نیم مثقال صمغ عربی ... مثقال افیون کارزونی ده مثقال عود هندی سنبل الطیب ... دارچینی زرنباد
حسی ... ما ... اعرابی ... از هر یک سه مثقال فلفل سفید نبات سفید از هر یک نیم مثقال
نبات و صمغ عربی را در گلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته حبوب سازند هر حبی یک ... ردی
و در ... دیگر جدوار ... مثقال است * حب جدوار از حکیم اشرف نمی * صفت آن جدوار خطائی ... چهار
مثقال ... اشهب ورق طلا ... سفید عاقرقرحا از هر یک یک مثقال سنبل ترکی چهار دانگ ورق
نقره ... صمغ عربی بهمن سفید از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته نیم مثقال افیون بزرالنبج سفید از هر یک
ده مثقال فلفل سفید ... با شراه ... عود هندی جام مصطکی رومی زرنباد زعفران سنبل الطیب جوز بوا از هر یک
سه مثقال حصه الثعلب مصری چهار مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی یک ... ردی

*حب جدوار بالطف نواب غفران مآب حکیم محمد باقر موسوی شیرازی معمول ارحطو ولد ارشد معز الدین نواب
میرزا محمد رحیم حکیم باشی شاه سلطان حسین حسینی صفوی فرموده که بدل زری تصرف در نسخه اصل نموده ام
*صفت آن جدوار خطائی مجرب زعفران افیون از هر یک نصف مثقال مروارید ناسفته لعل سفته از هر یک ده مثقال
عود هندی مصطکی رومی حب الغار مصری از هر یک سه مثقال سنبل الطیب تخم کرفس زنجبیل درونج
عقربی صمغ عربی عنبر اشهب کهربا دارچینی از هر یک دو مثقال گل گاوزبان صندل سفید بگلاب سوده زرنباد حبشی
جوز بوا دانه هیل اعرابی از هر یک سه مثقال ورق نقره یک مثقال نبات سفید وارده مثقال بطریق معمول حب سازند
وگفته که در نسخه این ورق یک مثقال طلای مکلس داخل نموده ام *حب جدوار حکیم عماد الدین محمود شیرازی
*صفت آن جدوار خطائی مجرب لعل سنبل الطیب تخم کرفس زرنباد دارچینی عود هندی زرنباد حبشی مروارید
سفته از هر یک سه مثقال زعفران افیون صمغ عربی از هر یک سه مثقال بزر بنج یک مثقال عاقرقرحا دو دانگ مجموع
را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی یک نخودی *حب جدوار که بنده شیره ملی فرموده اند
که این حب را شاه بنده درگاه او برای قطب الملک سید الله خان و برهان الملک سید سعادت خان تألیف نموده و بهایت
موافق بود در مزاج شان لهذا برای تقویت اعضای رئیسه و زکام و نزله و سعال رطب مجرب *صفت آن جدوار
خطائی مجرب ماده شیر اعرابی مصطکی رومی بهمن سرخ طباشیر سفید بسباسه صمغ عربی جوز بوا زنجبیل زرنباد
مروارید سفید تخم لفاح از هر یک چهار دانگ مثقال مصری دارچینی از هر یک یک مثقال و نیم زعفران یک مثقال
نبات سفید و مثقال ابریشم سه مثقال و دو دانگ ورق طلا نیست و سه عدد بطریق معمول حبوب سازند هر حبی
یک نخودی شربتی از یک حب تا دو حب تا عرق دارچینی سه مثقال یا عرق بادیان *حب جدوار حکیم
محمد حسن مسمی بحب یاقوت *صفت آن جدوار خطائی مجرب یاقوت کبود کهربای شمعی لعل سفته ورق
گل سرخ درونج عقربی کندر دارچینی جوز بوا کبابه حبشی بسباسه بسباسه زنجبیل خولنجان ادخر مکی
اسارون زرنباد زرنباد سورنجان ترک شلیده صمغ عربی کهربا از هر یک دو مثقال مرمکی صافی یک مثقال افیون
ده مثقال عود قماری خام یک مثقال و نیم مصطکی رومی سه مثقال زعفران شش مثقال ابریشم خام چهار مثقال عود الصلیب
یک مثقال مروارید ناسفته یک مثقال مشک ترکی خالص عنبر اشهب از هر یک تکدانگ احرا را کوفته بیخته با شیره
آمله مربا سرشته حبوب سازند هر حبی یک نخودی شربتی از یک حب تا دو حب *حب جدوار بنواب غفران
مآب حکیم محمد باقر موسوی شیرازی حکیم باشی شاه سلیمان صفوی معمول ارحطه مرزا علی نبی ارشی اعمام
میرالمه رحمهما الله تعالی *صفت آن جدوار خطائی مجرب سه مثقال زعفران فلفل سفید صمغ عربی حب الغار
مصری از هر یک سه مثقال عود قماری زرنباد ورق گل سرخ تخم کرفس دارچینی سنبل الطیب مصطکی
رومی زرنباد [illegible] از هر یک شش مثقال زنجبیل ده مثقال مروارید سفید نیست مثقال ورق طلا ورق
نقره از هر یک بدری افیون نصف مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند هر حبی یک نخودی *حب جدوار
موسائی نادر مری *صفت آن جدوار خطائی مجرب [illegible] ارحسی مربل دانه هیل بواسعد کوفی ورق گل سرخ ماتل
مصری ابریسم زعفران از هر یک دو مثقال بادرنجبویه آمله انگ عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال
موسائی اراحردی صمغ عربی از هر یک تکدانگ و نیم عود هندی سام زرنباد سنبل الطیب از هر یک سه مثقال
صندل سفید مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک نیم مثقال مرصافی حب الغار
مصری تخم حرفه مسی تخم خشخاش از هر یک ده مثقال بوست تخم مرغ مکلس یک مثقال افیون گاوزبانی مثقال

اندرانیل سیر و معمول سیر ساب سرشته حبوب سازند مرخی بقدر نخودی سر تنی یک حب * حب جدوار
* دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب دارفلفل دارچینی نارمشک زرنباد صمغ عربی کثیرا از هر یک سه مثقال
دانه کبابه قرنفل بابونه صعتر بسباسه سنبل الطیب اهل سعد کوفی جوزبوا السلیخه مصری سلیخه سرا سرایی توست
زراوند طویل زرنباد سفید عنبر اشهب مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربا شمعی از هر یک دو مثقال جوز بوا
قرنفل ورق گل سرخ و ورق نقره از هر یک چهار مثقال فلفل مصطکی عود هندی زعفران تخم کرفس از هر یک سه مثقال
افیون سنبل تخم فرنجمشک از هر یک نیم مثقال ادویه را در روغن [illegible] معجونی ادویه نیم کوفته سرشته معمول با گلاب
سرشته حبوب سازند مرخی بقدر نخودی سر تنی بار حب * حب جدوار دیگر منقول از خط آقا ابراهیم قمی او خطائی
* صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل سیاه تخم کرفس زرنباد عود قماری دانه هیل بوا جوزبوا دارچینی از هر یک
مثقال زعفران بزرالبنج سفید عاقرقرحا مروارید از هر یک یک دانگ و نیم مصطکی سنبل الطیب قرنفل از هر یک دو مثقال
افیون کوکنار صمغ عربی مرمکی از هر یک سه مثقال برشیاوشان دو مثقال رب السوس تخم خیاری از هر یک دو مثقال
گل خطمی سفید یک مثقال چهار دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته حبوب سازند مرخی بقدر نخودی سر تنی در
حب اسهال و نزلات در درد گوش و آمدن ریم و صدید از گوش مفید است * حب جدوار دیگر که نوح آورده مقوی دماغ
و قلب است و رفع نزلات کند و مسکن صداع [illegible] شده باشد و سبب انزال از ابل گردانیده را مفید باشد و نافع است
از برای صداع مشارکت قلب بسبب علت قلب و مزاج قلب [illegible] بعد از رسیدن قلب [illegible] در وزن قلب حب آن را
با عرق بادرنجبویه در وزن برند * صنعت آن بزرالبنج سفید یک سیر [illegible] و خشخاش [illegible] حل کرده سوده بروغن
بادام شیرین چرب نموده فلفل سیاه عاقرقرحا دارچینی دانه هیل بوا جوزبوا عود قماری تخم جدوار خطائی
مجرب مصطکی رومی صمغ عربی سنبل الطیب جوز بوا زرنباد درونج عقربی حب الغار تخم کرفس [illegible] ورق
گل سرخ افیون زعفران از هر یک [illegible] کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند مرخی بقدر نخودی سر تنی یک
حب * حب جدوار دیگر منقول از خط آقا ابراهیم قمی او خطائی * صنعت آن جدوار خطائی مجرب بزرالبنج سفید
فلفل زرنباد از هر یک دو مثقال افیون زعفران زنجبیل از هر یک نیم مثقال سنبل الطیب عود قماری تخم مصطکی
زنجبیل چینی تخم کرفس گل سرخ دارچینی از هر یک سه مثقال [illegible] عاقرقرحا افیون از هر یک یک مثقال کوفته بیخته
حبوب سازند مرخی بقدر فلفلی سر تنی در وجب [illegible] * حب جدوار از حکیم عمادالدین کاشغری * صنعت آن
جدوار خطائی مجرب [illegible] دو مثقال زعفران بزرالبنج سفید عاقرقرحا افیون پاره از هر یک یک مثقال فلفل
تخم کرفس زرنباد عود قماری تخم دانه هیل بوا دارچینی از هر یک دو مثقال مصطکی قرنفل سنبل الطیب از
هر یک چهار مثقال افیون [illegible] صمغ عربی مرمکی صافی از هر یک [illegible] مثقال برشیاوشان چهار مثقال [illegible]
یک مثقال و چهار دانگ رب السوس تخم خطمی تخم خیاری از هر یک چهار مثقال اجزا را کوفته بیخته بعسل
سرشته حبوب سازند و این حب نافع است نزلات و سرفه و درد گوش و آمدن صدید و ریم از گوش را و اگر [illegible]
ناسفته در گوش چکانند و بر اطراف گوش بمالند * حب جدوار که مقوی اعضای رئیسه است * صنعت آن
زرنباد درونج عقربی گل گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه کهربای شمعی از هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید
عود [illegible] کبابه حبشی لاجورد مغسول [illegible] ابریشم [illegible] بلسان عود بلسان دانه
کبابه [illegible] سنبل الطیب مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق [illegible]
خام دانه هیل بوا جوزبوا فلفل از هر یک [illegible] مثقال [illegible] جدوار خطائی مجرب [illegible] از هر یک

بیخ مثقال نیم سورنجان بالنگو از هر یک سه مثقال بزر البنج سفید نیم مثقال افیون [illegible] مثقال عصاره [illegible]
دوکیا از هر یک یک مثقال صندل سفید زعفران از هر یک نیم مثقال مصطکی سه مثقال مرجان سرخ سه مثقال نبات
سفید شش مثقال گلاب بقدر یکه اجزا را بآن خمیر کنند و حبوب سازند و در نسخه دیگر ابریشم مقرض سه مثقال
داخل است و ورق مروارید و جدوار سه مثقال و ورق طلا سه مثقال است * حب جدوار به نسخه دیگر نافع از برای
زکام و نزله و سرفه که شیخ عبد الله خان وزیر اعظم بالتفات نموده و به [illegible] معالجه [illegible] کرده مجرب است * صنعت آن
جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی نشاسته صمغ عربی بزر البنج سفید طباشیر سفید پوست بیخ لفاح از هر یک
یک درم و نیم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم افیون شش درم و چهار دانگ ورق طلا بیست
و پنج عدد و اگر بعوض ورق طلای اکلیل طلای مکلس کنند بهتر است بلعاب [illegible] خمیر کرده حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
شربتی یک حب * صنعت این حب به نسخه دیگر که مقوی باه و مفرح و ممسک منی است و [illegible] را نافع و
برای نسخه را [illegible] الملک وزیر الممالک هندوستان بالتفات نموده جدوار خطائی مجرب [illegible] مصطکی
بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر سفید نشاسته بزر البنج سفید بیخ لفاح از هر یک چهار دانگ عاقرقرحا مصری دارچینی
از هر یک یک مثقال و نیم زعفران صمغ عربی از هر یک [illegible] دانگ افیون [illegible] از هر یک سه مثقال و دو
دانگ ورق طلا بیست و پنج عدد ورق نقره [illegible] عدد [illegible] خمیر کرده حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی
از یک حب تا دو حب این همان نسخه سابق است با اندک تفاوتی در عدد داده * حب جدوار و معمول از مجربات
حکیم مهدی [illegible] * صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال سنبل الطیب عود قماری دارچینی
[illegible] از هر یک سه مثقال افیون صمغ عربی از هر یک نیم مثقال بزر البنج [illegible] از هر یک نیم درم [illegible]
یک درم و گاه زیاده کرده [illegible] بنسبت مقام و حاجت این ادویه زعفران مشک عنبر ورق طلا ورق نقره از هر یک بقدر
حاجت * حب جدوار دیگر معمول از مجربات [illegible] است * صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل
زنجبیل دارچینی [illegible] کرفس [illegible] المغلب [illegible]
[illegible] زعفران مصطکی کثیرا صمغ عربی از هر یک نیم درم نبات سفید [illegible] دو درم افیون [illegible] درم کوفته
بیخته علی الرسم حب سازند * حب جوز بوا افیونی جهت اسهال کهنه نافع است * صنعت آن [illegible] جوزبوا [illegible] کرده
افیون تر کرده [illegible] کوفته [illegible] درآورند [illegible] کرده کوفته حبوب
سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا سه حب و اگر تخفیف کمتر مطلوب باشد [illegible]
نمایند این بعینه همان نسخه است که در حبوب افیونی جهت اسهال اطفال و غیر اطفال ذکر یافت * حب المرحوم که رحمه
و اسهال کهنه را نافع باشد و تسکین حرارت [illegible] نماید * صنعت آن افیون [illegible] صمغ
عربی از هر یک [illegible] کوفته بیخته [illegible] حبوب سازند [illegible] و در وصف دیگر [illegible]
[illegible] طباشیر سفید [illegible] کرده باشد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] است * و از [illegible] حبوب سعال افیونی است * حب سعال افیونی نافع از برای سعال کهنه
* صنعت آن [illegible] و صمغ عربی [illegible] کرده ورق گل سرخ از هر یک [illegible] مثقال گل [illegible]
مثقال [illegible] مثقال [illegible] از هر یک [illegible]
مثقال طباشیر سفید کثیرا بادام [illegible] از هر یک [illegible] مثقال صندل سفید [illegible] از هر یک [illegible] مثقال مصطکی
عود قماری [illegible] گل ارمنی از هر یک دو مثقال [illegible] مثقال کوفته بیخته [illegible] حبوب

مقدار بندقه هر صبحی بعد وقتی شربتی با دو حب* حب سعال افیونی دیگر* صفت آن بزرالبنج سفید رب السوس پخته
کثیرا صمغ عربی نشاسته مصطکی کثیرا شکر سعال آرد باقلا تخم لعاب مغز بادام مقشر تخم خشخاش افیون زعفران
از هر یک یک جزو نبات سفید سه جزو کوبیده بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر صبحی بعد زرده ی بیرشتی یک
حب با... وسعال* حب سعال مستعمل در سرفه که سبب انصباب نزلات حاره حاده باشد بیمه که در آن خوف
سل باشد نیک است و این حب ماده را غلیظ گرداند و منع انصباب ماده نموده نماید* صفت آن خشخاش سفید
تخم البنج سفید تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مقشر مغز تخم خیار نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی گل داغستانی
افیون زعفران اجزا برابر که رای طبیب اقتضا کند کوبیده بیخته بلعاب حب سفرجل یا لعاب بزرقطونا سرشته حبوب
مثل نخود ساخته ... در دهن نگاه دارند* حب سعال دیگر* صفت آن رب السوس کثیرا افیون زعفران مغز
تخم خیار سفید آرد باقلا اجزا مساوی کوبیده بیخته بآب تربوز گرفته حب سازند هر صبحی بعد زرده ی بیرشتی با
یک حب با دو حب* حب سعال دیگر* صفت آن رب السوس کثیرا افیون زعفران مغز تخم خیار سفید آرد باقلا
نشاسته تخم خشخاش سفید صمغ عربی شکر سعال مغز تخم خیارین مغز بادام مقشر اجزا مساوی کوبیده بیخته بآب
گوکنار حب سازند هر صبحی بعد رقیقی شربتی یک حب با دو حب* حب سعال دیگر این حب نافع است از برای سرفه که
باعث باشد از برای سل و تپ و منع زکام گرداند و نزلات حاره را نافع است* صفت آن آرد باقلا مقشر سعال کثیرا سفید
نشاسته صمغ عربی مغز تخم کدو مقشر مغز تخم خیار ... مغز تخم خیار عصاره لحیة التیس از هر یک
چهار مثقال ... مثقال تخم خطمی گلنار فارسی اقاقیا گل ارمنی از هر یک و مثقال افیون زعفران از هر یک یک
مثقال کوبیده بیخته بآب پوست گوکنار و لعاب بهدانه سرشته حبوب سازند شربتی دو دانگ تا یک مثقال* حب السعال
نافع سعال و اسهال* صفت آن کثیرا رب السوس صمغ عربی نشاسته افیون از هر یک نیم مثقال مروارید ناسفته نادرست
و ماشی ساییده از هر یک نیم مثقال کوبیده بیخته بالعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هر صبحی بعد زرده ی بیرشتی
یک حب صبح و یک حب شام فرو برند* حب سعال نافع جهت سرفه های کهنه مزمن ترتب سل* صفت آن کثیرا
سفید آرد باقلا مقشر نشاسته تخم خشخاش سفید پوست خشخاش سفید مغز بهدانه گل ارمنی مغز بادام شیرین مقشر
از هر یک مثقال افیون نه مثقال نبات سفید مثل نبات سفید هشتاد مثقال کوبیده از هر یک دو مثقال اجزا کوبیده بیخته بالعاب
بهدانه حب سازند یک نصف رامد در ... زرده ی بیرشتی و نیم و اسفرطیقی ... حب یک حب ... در زیر زبان
و مقرطیقی زیر زبان نگاه دارند و آب آن را فرو برند* حب سعال ... النفس که سبب نزله باشد و رطوبت باشد* صفت
آن افیون فلفل سیاه ... صمغ سقوطری اجزا مساوی کوبیده بیخته بالعاب بهدانه حبوب سازند هر صبحی
بعد زرده ی بیرشتی یک حب تا دو حب بعد از غذا و وقت خواب فرو برند* حب سعال دیگر که سرفه های کهنه را نافع
است* صفت آن ... عاقر قرحا فلفل سفید ... از هر یک یک جزو افیون ... حالص ... کوبیده بیخته
بالعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هر صبحی بعد زرده ی بیرشتی یک حب ... فرو برند* حب سعال دیگر
معمول از ... الموسی سرفه تازه و رطب را نافع است* صفت آن کندر کرسنه ... از هر یک نیم درم
افیون ربع درم حبوب سازند هر صبحی بعد زرده ی بیرشتی یک حب با دو حب* و مر اراتسمله حبوب
مفرحلی است* حب سفرجل از امراض اطباء ... اطباء ... افیون* صفت آن ... سفرجل ...
سفرجل و مر آب ... که آب آن را ... آورده سفرجل را ... کرده سر آن را ... کند ... آن را ...
گرفته ... در ... که ... با ... شود ... ... آورده ... وحمر ... از آن ...

کرده بکوبند با جوز سرمه سوده حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی و این حب جهت ضعف معده و زحیر و اسهال و
بواسیر نافع است *حب سورنجان بدل افیون تالیف حکیم جلال الدین *صنعت آن افیون شش مثقال زعفران
جوزبوا شش ماشه از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب سورنجان را گرم نموده آنرا در آن آورده توسط آنرا دور
کرده وزن نمایند که نصف مثقال باشد و اگر زیاده باشد زیادتی را از میان آن برآورند و اگر کم باشد از میان آن کرده
برآورده بار دیگر از آن آب برداشته باشد بنوشند و یک و نیم ارجوب قایم گردانند و سورنجان را نیم گرفته در
زیر جای کمتر گرم آنرا سر بند پس از آتش برآورده خمیر آنرا دور کرده بعد از آن برآورده نرم بکوبند و حبها
سازند هر حبی بقدر نخودی و وزن طلا ستّه نگاه دارند شربتی از دو حب تا چهار حب است *حب شاه نور نافع
استرخا و تشنج را ناشی از غلبهٔ رطوبت و برودت را نافع و جهت تقویت اعضا و برد است لکن ابن ماسویه گفته که
این حب را در فصل معتدل استعمال توان نمود *صنعت آن زهره گاو سه درم زهره کلنگ عدس تلخ مرمکی صافی
افیون زعفران صمغ سرسر از هر یک نیم درم کندش هشت درم شکر طبرزد چهار درم کوفته بیخته با آب تمام سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از یک مثقال تا دو درم و لازم است که در زیر عمل آن و در روز بعد آن
پرهیز نمایند *و نیز از آنجمله حب الشفا است *حب الشفا را بر اکثر اطبای هند گفته اند که این حب حمی ربع و سائر
تبهای مزمنه را نافع است و جهت درد سر و صرع و درد سر بارد و جمیع امراض حاره و بارده نافع است *صنعت آن
افیون تخم خشخاش از هر یک یک مثقال زنجبیل جمیع نیم دانگ و زر گل مرخ زنجبیل گل ارمنی از هر یک دو
دانگ و تمر زعفران دو دانگ اجزا را کوفته بیخته تا یکدرم در آب شیر مست حل کرده باشد سرشته حبوب سازند هر
حبی بقدر نخودی از برای تب ربع شش از وقت نوبت نیم ساعت پیش با آب گرم فرو برند و از برای امراض دیگر
صبح ناشتا و بعد دور برند *حب الشفا نسخهٔ دیگر *صنعت آن زنجبیل دو مثقال افیون یک مثقال زنجبیل نیم
نیم مثقال ادویه کوفته بیخته با شیر خشت دو مثقال سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو حب
فرو برند *حب الشفا منقول از خط نواب غفران مآب حکیم میر محمد باقر موسوی که نقلی فرموده اند که این حب
تالیف استادی است که بآن استاد حکمت مس است و این حب را ترکیب نموده تجربه در آورده اند از برای ملدوغ
و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار *صنعت آن مروارید صلایه کرده یک مثقال شکر سفال مغز تخم خیار
صمغ عربی از هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خطمی سفید یک درم کثیرا سفید مغز تخم کدو تخم ریحان ادرو
مغز بادام نشاسته طباشیر سفید صندل سفید تخم خرفه مقشر رب السوس عنبر اشهب از هر یک دو درم کافور
قیصوری یک دانگ و نیم افیون و زعفران از هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حب سازند هر حبی
بقدر نخودی شربتی یک حب اگر در تشیر المزاج رب السوس یکدرم و عنبر نیم درم کمتر بهتر است *حب الشفا
تالیف میرزا محمد حسین حسینی طبیب معمول در زمانهای دموی و صفراوی و فرموده اند که این حب را در تب
تبها و سایر امراض حاره نفع عظیم است *صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک نیم درم مثقال طباشیر سفید
نشاسته از هر یک نیم مثقال بزر البنج سفید دانه مثقال کافور قیصوری زعفران از هر یک یک مثقال افیون نیم مثقال
کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها از بقدر نخودی شربتی یک حب *و نیز از آنجمله حب عطائی است
حب عطائی به نسخهٔ حکیم میر محمد مؤمن که در تحفه ذکر کرده و گفته که این حب تالیف جالینوس حکیم میر عطاء
الله است غفر الله له نافع است از برای سرفه رطوبتی و ضیق النفس و سریع الاثر است *صنعت آن علک البطم یک مثقال
صمغ ساذج کندر زرد کرمرمکی صافی از هر یک سه مثقال زراوند مدحرج افیون از هر یک یک مثقال کوفته بیخته با آب

حب ساریقون بر بسی از یکدانگ تا نیم مثقال اثر دهد موافقه * حب عطاسی دیگر صفت آن صفة تابله کند واز
هر یک یکدانگ افیون نیم تسو زعفران طموحی کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
وشیاف ملیفته را در دماغ چکانند * حب نافع جهت سکر نمایند و باردالمزاجان را بسیار مفید است * صفت
آن مرمکی صافی حنظل شب سیر افیون اجزا مساوی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی و نصف ماشی
بر بسی جوان را بقدر ماشی وطفل را بقدر نیم ماش * و اسما حبوب بندرب است * حب بندرب که در امراض بلغمی کثیر
النفع است * صفت آن فلفل سفید بیست و دو مثقال زرالمسح سعد بر دو ما کندر از هر یک وارده مثقال سلیخه ترک
مداف ... از هر یک بیست مثقال افیون زعفران از هر یک ده مثقال خیار خطائی حید بدستور دارفلفل قسط تلخ
زراوند مدحرج ... لقاح از هر یک سه مثقال کبریت زرد صافی نموده یک مثقال اجزا کوفته بیخته
بعسل آن قدر که ادویه را با آن توان حب نمود سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی وزن ... نگاه
دارند بر بسی یک یا دو حب تسبیح تو ... مزاج * طریق صافی نمودن کبریت بجهت این حب آن است که یکمن کبریت
زرد صافی مرتب که حرام نهد و طرف مسی را برابر نمرکا و کرده پارچه کرباس نوی را بر سر آن طرف بسته کبریت را
در میان آن پارچه ریخته طرف مسی دیگر برابر آتش کرده بر روی کبریت گذارند که آتش لطیف تا ... آب شده داخل سر
شود پس طرف آتش را زود بردارند که پارچه بسوزد پس آن سر را نگذارند تا سرد شود کبریت صافی را که بر روی
آب باشد مانند عطارد روی آن برگیرند و نگاه دارند و داخل آن نمایند و اگر خواسته باشند اجزای این حب را
باشد وزن مجموع ادویه عسل سفید ... معجون سازند ... است * حب بندرب دیگر مقوی قلب
و باه است و حافظ قوتها و اسهال آورد و نشاط افزاید * صفت آن فادزهر حیوانی ... یاقوت و فادزهر معدنی
خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی بسباسه ناعی درونج عقربی کهربا حشیشی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب
... مثقال مشک ترکی خالص نیم مثقال دارچینی زعفران از هر یک ... مثقال جوز بوا ده مثقال افیون کازرونی
... ده مثقال اسارون شامی دانه هیل بوا فلفل کبابه مصطکی رومی بهمن سفید خصیة الثعلب مصری صمغ عربی
کثیرا اسفاقل مصری سعد کوفی از هر یک سه مثقال ادویه را آنچه کوفتنی باشد کوفته بیخته و آنچه صلایه کردنی
باشد با گلاب بر سنگ سماق صلایه کرده ورق نقره محلول بکند ... ورق طلا محلول ... مجموع را بگلاب
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و بر سر آن حسب کرده ورق نقره و طلا ... نمود و نگاه دارند
بر بسی ... یک حب تا دو حب با عرق ... فرو برند * حب بندرب نسخه حکیم جعفر * صفت آن عنبر اشهب فادزهر
حیوانی از هر یک مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی بسباسه ناعی مشک ترکی خالص درونج عقربی کهربا
حشیشی دارچینی دانه هیل بوا اسارون شامی زعفران سنبل مصری سعد کوفی صمغ عربی از هر یک ده مثقال
فادزهر حیوانی خطائی ... فلفل کبابه مصطکی رومی بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصری کثیرا از
هر یک سه مثقال جوز بوا دو مثقال افیون کازرونی ... مثقال ورق نقره ورق طلا از هر یک ... شده صمغ عربی
کثیرا هر دو را بگلاب حل کرده باقی ادویه را آنچه صلایه کردنی است صلایه کرده و آنچه کوفتنی است کوفته بیخته
ورق طلا و ورق نقره را حل کرده همه را مخلوط نموده بتکو بسرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی ورق نقره
وطلا پیچیده در سایه خشک نمایند بر بسی یک حب تا دو حب * معروف باشد که تالیف این دو حب از قواعد ترکیب
خارج است بجهت آنکه مستی است جمع نشان ادویه ... و افیون و قطع نظر از این تصریح نموده اند مقرران قواعد
ترکیب که در مرکب دو دوا که ... مطلوب از دیگری باشد خصوص دوائی که ابطال فعل آن مقصود

شود و اصل باشد در آن مرکب و فعل آن مطلوب بالذات باشد جمیع صفات آن در حب نرمست و شود و اصل در این
حب افیون است و فعل بی سطل آن است بالعرض باشد در وجه این حب مذکور مشرف المرکب است * حب مدر
حکیم جعفر به نسخه دیگر صفت آن در حمی سه کوبی بادیه کار داده مثل فلفل ساده کماده حبی درون گل سرخ
بساسه داغی در نقل کند زرنحمل خولنجان ادخر مکی اسارون سانی زرباد سورنجان بورته اب دار فلفل
ورق مقلمه ساسه مصطکی رومی مرو ازند باشه سنر آمله مقشر حد از خطابی از هر یک درمثقال افیون
چهار مثقال صمغ عربی کتیرا افیون زعفران از هر یک دو مثقال مرمکی صافی عود هندی عود الصلیب مثل
مرکی عصیر اسپغول یا دو زهر جبرانی از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی
بقدر نخودی بوزن طلا نصف عدد نسخه در ساده حمل کرد و نگاه دارند شربتی دو حب * حب مرنا
بارد مسکن جمیع اوجاع حاره است * صفت آن بتخم کاهو پوست خشخاش نازلی مقشر بتخم خرفه مقشر بتخم
کاکنج از هر یک ده درم افیون یک طسوج کوفته بیخته حب سازند جمله دو شربت است و اگر معتاد بافیون
باشد یک شربت نمایند * نسخه حار دیگری از برای صداع و سعفه و جمیع اوجاع بارده * صفت آن بتخم [illegible]
دو دانگ افیون یک طسوج زعفران مرمکی صافی از هر یک دو دانگ بزر البنج سفید سعد سائله از هر یک دانگ
بیخ لفاح بکمثرا کوفته بلعاب حلبه سرشته حب سازند * حب مصطکی سرفه را نافع بود حبوب یک حب زیر حواله
فرو برند و یکم سرفه را نافع باشد و منع سیلان می کند * صفت آن مصطکی رومی زعفران از هر یک جزو
افیون گاوزبان چهار جزو کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب * حب مسکن این حب
اسهال می کند دفع سرعت انزال نماید و معده را قوت [illegible] باه را [illegible] آورد و دل [illegible] را قوت دهد
و قوی دماغ [illegible] کند * صفت آن بزر البنج سفید بیخ مثقال مصطکی رومی سنبل الطیب دار چینی از هر یک
دو مثقال لسان العصافیر مثقال بیخ [illegible] ده مثقال صمغ عربی یک مثقال زعفران دو مثقال گل سرخ سفید زرورد
افیون از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب [illegible] با گلاب بر آورده باشد سرشته حبوب سازند هر حبی
بقدر فلفلی بوزن [illegible] درساله حمل کرده و بعد از هفته شربتی دو حب * حب مسکن دیگر تالیف حکیم
میر محمد زمان * صفت آن اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی از هر یک دو مثقال زرنباد حب الغار عاقر قرحا
قرنفل صمغ عربی از هر یک یک مثقال بزر البنج فلفل از هر یک سه مثقال افیون بیخ مثقال [illegible] بیخ مثقال بتخم
کرفس دارچینی [illegible] از هر یک دو مثقال کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر
ماشی شربتی از یک حب تا دو حب * حب نافع دفع اسهال * صفت آن افیون [illegible] بمقدار مساوی کوفته بیخته
با آب کوکنار سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شربتی از یک حب تا سه حب و اگر بزر البنج و فلفل بتخم
خشخاش سفید را بدل زعفران اضافه نمایند از برای [illegible] مسکن خالص [illegible] و حبوب [illegible] است
* حب [illegible] که از [illegible] الحکماء استاد الاطباء حکیم میر محمد هادی [illegible] است [illegible] * صفت
آن بزر البنج سفید مصطکی رومی گل ارمنی معمول کتیرا کهربا شمعی صمغ عربی رب السوس [illegible] گل گاوزبان
بتخم خشخاش مقشر بتخم خیارین از هر یک دو مثقال افیون چهار مثقال در نسخه دیگر [illegible] افیون [illegible] دو مثقال
است بیخ لفاح زعفران از هر یک یک مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] کوفته و بیخته با آب پوست کوکنار سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی دو حب * حب [illegible] حکیم عماد الدین محمود شیرازی ره * صفت آن
بیخ لفاح بزر البنج سفید ساسه کتیرا افیون زعفران بتخم کاهو صمغ عربی ادراسمانی کوفته بیخته با آب پوست

کوکنار مرسه حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی سرشبی یک حب * حب برای حکیم احمد * صفت آن افیون بزر البنج
سفید ساییده تخم کاهو تخم خشخاش سفید صمغ عربی از هر یک یک مثقال تخم لفاح نیم مثقال و در نسخهٔ دیگر ورق تخم
لفاح نیم یک مثقال اسم زعفران دو دانگ کوبیده بیخته باب مرسه حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی سرشبی دو حب
* حب برای حکیم اشرف * صفت آن بزر البنج سفید هفت مثقال زعفران مغز پخته انیسون تخم مرو از هر یک چهار
مثقال شکر سفید صمغ عربی کثیرا سفید ساییده پوست بیخ لفاح افیون صافی نموده از هر یک نیم مثقال کوبیده بیخته
باب مرسه حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی سرشبی یا در حب و در نسخهٔ دیگر بجای ساییده پخته انیسون است * حب برای
حکیم محمد باقر موسوی * صفت آن تخم کاهو مقشر بزر البنج سفید صمغ عربی کثیرا افیون زعفران ساییده از هر یک
هفت مثقال پوست بیخ لفاح در مثقال کوبیده بیخته باب مرسه حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی سرشبی یک حب
یا دو حب * حب برای به نسخهٔ دیگر * صفت آن تخم کاهو صمغ عربی زعفران بزر البنج سفید افیون بیخ لفاح
رب السوس ساییده اجزا مساوی کوبیده بیخته باب مرسه حب سازند این حب را بعضی از حکیم محمد باقر موسوی
نقل کرده و حق آن است که این نسخه از حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود منقول است و از اختراع حکیم
عماد الدین محمود شیرازی است * حب برای دیگر * صفت آن صمغ عربی کثیرا زعفران ساییده سنبل الطیب افیون
تخم کاهو مقشر بزر البنج سفید پوست بیخ لفاح اجزا مساوی کوبیده بیخته باب مرسه حبوب سازند هر حبی بقدر
فلفلی سرشبی یک حب یا دو حب * حب برای دیگر * صفت بزر البنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر
ساییده کثیرا صمغ عربی کوبیده و بیخته باب مرسه حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی سرشبی یک حب یا دو
حب * حب برای دیگر * صفت آن بزر البنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر ساییده صمغ عربی
تخم خشخاش فلفل سیاه از هر یک سه مثقال ورق طلا یک مثقال صمغ عربی و ادویه را باب به سرشتن حل کرده ورق
طلا را حل نموده با باقی ادویه کوبیده بیخته در مرسه حبوب سازند هر حبی بقدر رماشی * حب برای دیگر صفت
آن بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر ساییده تخم خشخاش صمغ عربی کثیرا از هر یک یک مثقال پوست بیخ لفاح
نیم مثقال زعفران دو دانگ افیون دو مثقال کافور قیصوری نیم مثقال کوبیده بیخته با آب پوست کوکنار مرسه
حبوب سازند هر حبی بقدر رماشی سرشبی دو حب و در نسخهٔ دیگر این حب حب بنگ سرد و دو دانگ داخل است
معفر باشد که اگر بنگ حب بنگ سرحد و از خطایی معرب کشند بهتر است و حرام نیست * حب برای دیگر صفت
آن ساییده تخم خشخاش صمغ عربی افیون از هر یک یک مثقال بزر البنج سفید پوست بیخ لفاح زعفران از هر یک
یک دانگ و نیم کوبیده بیخته باب پوست کوکنار مرسه حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی درمانده حسل نما بسرشبی
از یک حب تا دو حب * حب برای دیگر صفت آن افیون تخم خشخاش تخم حمازی کثیرا رب السوس ساییده اجزا
مساوی بلعاب بزرقطونا حبوب سازند * حب برای هرگاه بسعال باشد صفت آن مغز پخته انیسون تخم کاهو ساییده
بزر البنج سفید رب السوس کثیرا صمغ عربی مصطکی رومی شکر سفید آرد باقلا بیخ لفاح افیون زعفران مغز بادام
شیرین تخم خشخاش از هر یک یک مثقال نشاسته سفید نیم مثقال کوبیده بیخته حبوب سازند * حب برای دیگر جرب
صفت آن صمغ عربی کثیرا نشاسته دار چینی از هر یک نیم مثقال رب السوس دو مثقال حب النیل شیر فلفل از هر یک
یک مثقال و نیم افیون سه مثقال زعفران یک مثقال کوبیده بیخته باب سرشته حبها سازند هر حبی بقدر فلفلی
سرشبی یک حب * حب برای دیگر گاوزبان را با بیخ و برگ و ریشه را از گل کشیده و بجوشانند تا بعد آب را فرو ریزند
صفت آن افیون چهار درم زعفران مصطکی جدوار خطایی از هر یک یک درم کوبیده بیخته حبوب سازند هر حبی

مثل دانه فلفل سازند یک حب * حب برای دیگر که سده بگشاید و سرفه را نافع باشد * صنعت آن لسان العصافیر سه سیر
حب غار بسباسه مصطکی رومی پوست بیرون پسته مثل بوا قرنفل سنبل الطیب زرنباد درونج عقربی تخم سرخ
تخم سپند سنبل کوفی از هر یک دو درم فلفل سیاه زنجبیل سفید از هر یک ده درم گل سرخ سورنجان دارچینی
ساذج هندی اسطوخودوس از هر یک سه درم عود هندی عرق جام عاقرقرحا از هر یک یک درم افیون مصری خالص بدستور درمی
اجزا کوفته بیخته و افیون و زعفران را بگلاب حل کرده با صمغ عربی محلول سرشته حبوب سازند هر حبی مقدار
نخودی در ساده حمل نمود ه شربتی یک حب با سه حب * و این حبوب نشاط است * حب نشاط بالطف حکیم میر
محمد مؤمن نوشته حار و سرلاب و بلغمی را نافع است و ماسکه را قوت دهد و نشاط آورد و مقوی باه و معروف است و منع اسهال
کند و معدل مزاج سودا و نسب صنعت آن صمغ عربی کثیرا رب السوس بسباسه از هر یک نیم مثقال افیون گاوزبان سه
مثقال و در نسخه دیگر دو مثقال است حب المحلب مروارید ناسفته کهربا شمعی یاقوت رمانی از هر یک یک مثقال
کوفته بیخته بلعاب حب السفرجل سرشته حبوب سازند * حب نشاط دیگر که همان نفع دارد * صنعت آن اسارون
سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی تخم کرفس دارچینی زرنباد حبشی از هر یک دو مثقال زرنباد حب الغار
درونج قرنفل بسباسه صمغ عربی از هر یک یک مثقال زنجبیل سفید فلفل از هر یک سه مثقال افیون گاوزبان
نیم مثقال کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی ورق طلا پیچیده نگاه دارند و در وقت
حاجت بکار برند * حب نفث الدم افیونی صنعت آن کهربا شمعی ساذج هندی مغسول بسد یمانی طین ارمنی دارچینی
دم الاخوین کندر گلنار هندی تخم خشخاش از هر یک یک مثقال ... زعفران از هر یک نیم مثقال سوده حب ساخته
فرو برند و بعد از آن شربت تخم خرفه مقشر ... از هر یک نیم مثقال قرص طباشیر کافوری شربت مرطان
مهری از هر یک یک مثقال شربت دینار اول و به عرق بید مشک ده مثقال بنوشند * صنعت این حب به نسخه
دیگر که حکیم میر محمد مؤمن در تحفه آن کی تصرف در آن نموده باسم خود ذکر کرده کثیرا صمغ عربی رب السوس
بسباسه از هر یک نیم مثقال افیون هفت مثقال حب المحلب زعفران مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هر یک
یک مثقال کوفته بیخته بلعاب حب السفرجل سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو حب و بیش از آن
حمله لیس * حب نواب اشرف اعلی شاه جنت آشیان شاه طهماسب موسوی صفوی این حب را حکیم عماد الدین محمود
شیرازی بجهت بندگان اشرف ترکیب نموده و بسیار موافق مزاج بندگان اعلی بوده * صنعت آن فلفل دار فلفل
زنجبیل حب بلسان مرجان مروارید حشطانا عاقرقرحا رب السوس کثیرا بسباسه صمغ عربی زرنباد درونج
عقربی مصطکی رومی زعفران عود هندی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب تخم کرفس پوست زرد اترج قرنفل
از هر یک سه مثقال سنبل الطیب یک مثقال افیون یازده مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی
بقدر نخودی ورق طلا یک صد عدد پیچیده نگاه دارند شربتی یک حب یا دو حب و اگر ورق طلا را حل کرده
داخل نمایند بهتر باشد و بالای حب هم ورق پیچیده بهتر است * حب نواب اشرف اعلی شاه عباس موسوی صفوی که اطبا
بامتحان بجهت بندگان اقدس ترتیب نموده موافق مزاج حضرت مکان بود * صنعت آن صندل سفید مصطکی
رومی اسارون قصب الذریره سنبل خالص عود قماری جام عنبر اشهب کثیرا از هر یک یک مثقال دارچینی
بسباسه فلفل سفید ابریشم ادریطی حصه المحلب مصری زعفران از هر یک دو مثقال افیون زرنباد از هر یک
سه مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی ورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی یک
حب یا دو حب * حب مسکن اوجاع بطن وغیره * صنعت آن مصطکی حب الغار رومی زعفران فلفل قرنفل حب بیلسر

سنبل هندی ما بر وجها از هر یک یک مثقال مشک دانگی افیون یک مثقال و نیم بگلاب حب سازند * حب
هندی این حب از قرابادین اطبای هند است گفته اند که نافع است از برای درد سر و ضعف جگر * صفت آن
افیون دانگ جوز ماثل از هر یک یک مثقال زنجبیل در مثقال زرنباد حبشی سه مثقال کوفته بیخته حبها سازند
مرحمی بقدر نخود ی شربتی از یک حب تا سه حب * حب مسبه در صورتیکه با اسهال باشد و بعد شرب دوا است
که ششم نام شده و از بیماری قی و اسهال خوف هلاک است استعمال نمایند * صفت آن فلفل بزر البنج از هر یک
ششم درم افیون ده درم زعفران پنج درم جند بیدستر یک درم زرنباد درونج عقربی از هر یک ششم درم مشک
ترکی خالص مروارید ناسفته محلول از هر یک دو نیم درم و در صراط حد او رخطایی آزموده سه درم عود هندی
شام و درم کندر چهار درم ورق طلا پنج عدد ورق نقره ده عدد مروارید خام * ادویه کوفته بیخته بگلاب
سرشته حبوب سازند مرحمی نخود زمانی شربتی یک حب تا دو حب * و از جمله آن جمله بیخته دحمرنا است
* اند نکند دحمرثا بفتح دال وسکون حای مهمله وفتح میم وسکون رای مهمله وفتح تای مثلثه والف مقصوره لغت
حمیری است ودحمرنا ودحمرنا اسم تصحیح نموده اند و تفسیر آن جاذر است بعنی در اینکه مرکب اسم برای طعام است
و بعضی دوای مسهل ترکیب شده فصول باد را زواس اولی است و بعضی گفته اند که آن فرود آورنده حیض و نزاکید و باه
است و در بعضی جواب ما نوید مسطور شده که معنی باد ممرج است و صابی از العباس و مامری این معجون را دا اسم
معجون الخلاف ذکر کرده اند و با وجود آنکه لفظ دحمرثا لفظ حمیری است این معجون را منسوب نموده اند بجالینوس و
وجه دحمرثا حمیری نیک بودن این معنی از آن کتب جالینوس نمی کنند زیرا که ممکن است که مترجم این معجون
کمی از اطبای حمیر باشد که اسم یونانی آن را باسم حمیری نقل نموده چنانکه تریاق که لغت یونانی است و مرکب
آن فلنیا رومی است که اطبای سریان افلونیا را در کتب جالینوس ترجمه بسریانی نموده اند آن را مسمی بامبرونا نی
نموده اند و بالجمله دحمرثا معجون قوی التجفیف است و منع اسهال مفرط میکند تا آنکه ادرار فضول و بول و حیض
میکند و نافع است و برای تحلیل ریاح غلیظه مولده در احشا و از برای ولع و اوجاع معده و از برای سده های کهنه
و طحال و برودت رحم و اوجاع آن و از برای سعال رطب و ربع تبهای که از مواد بارده باشد و از
برای ضیق النفس انقطاع نفس و صوت و از برای ریاح سده و امراض اعضای عصبی امراض ی معده و امعا و
معجون گرم است در درجه سیم و خشک است در درجه ثالثه مضر است بمحرورین و بعضی گفته اند که صداع می آرد
و مصلح آن سکنجبین است و شربتی از آن یک مثقال و نیم با شراب ریحانی نمایند * صفت آن ده بیخته سیم لونیس
در قرابادین قانون دو نیم دکرده درم زنجبیل حبشی زراوند طویل از هر یک شش درم زرنباد
درونج عقربی از هر یک چهار درم مصطکی رومی حب بلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک ده درم
افیون خطاطیف ملیته از هر یک سه استار معد کوبی * استار فلفل ده درم فوفل چهار ده درم
فرفلفل سه درم عسل شرح مسروح الامعاع و از هر یک سی استار ادویه را کوبیده بیخته بعسل
مصفی سه وزن ادویه سرشته در ظرف چینی کرده نگاه دارند در وقت حاجت استعمال نمایند در نسخه
سراله خطاطیف ملیته از هر یک دوازده درم است فلفل داخل نیست وزن سه دوانک نسخه از
نسخه سیم کمتر است زیرا که چهار مثقال و نیم است و سه استار وزن مثقال سه ده مثقال و نیم وزن
دو درم و کمتری بلکه وزن فقط ده استار است و در نسخه دیگر از هر یک از آن چهار دانگ و از آنها هر یک سه استار
است چهار ده درم است و در نسخه صاحب ذخیره که در امراض لسان ذکر کرده وزن هر یک چهار درم

است و بابی موادی نسخهٔ شیخ الرئیس است * دیگر باید نسخهٔ شیخ داود * صفت آن برگ حرمل پنجاه درم زراوند
طویل زراوند مدحرج زنجبیل حبشی از هر یک بیست درم مصطکی رومی سنبل الطیب حب بلسان زعفران اکلیل
الملک از هر یک ده درم انیسون زنجبیل دارفلفل قسط تلخ سلیخهٔ سیاه زرنباد خربق سفید ورد گل سرخ سنبل سعد کوفی از هر یک
شش درم زرنباد درونج عقربی از هر یک چهار درم و در نسخهٔ دیگر بادیان ادویه مذکور چهارده درم
دارچینی است و در نسخهٔ دیگر بیست درم است و گویا در نسخهٔ اصل ده درم باشد عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
معجون سازند * دیگر باید نسخهٔ بولس و یحیی بن عیسی * صفت آن زرنباد درونج عقربی افیون حب البلسان دارفلفل
دارفلفل سلیخه موم المخروس زراوند سفید قسط شیرین سنبل الطیب جاوشیر میعه سائله زعفران از هر یک شش
مثقال حلتیت سه مثقال شیر باشد دو مثقال بادرد مصطکی صافی از هر یک چهار مثقال جمیع را کوفته بیخته
با عسل مصفی بقوام آورده معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم و دوای این معجون باید مثال
بای مثانه * دیگر باید تا عاشکند و سد جگر و سپرز بگشاید ورقه بلغمی و ضیق النفس و یرقان که از بلغم باشد
و قولنج را نافع بود و ادرار حیض نماید و قوت باه بسیار دارد * صفت آن تخم هویج اسفند تکمیل و تخم کرفس کوفته درم
زراوند طویل زراوند مدحرج زنجبیل حبشی از هر یک بیست درم زرنباد درونج رومی از هر یک چهار درم مصطکی حب بلسان
زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب افیون جالینوس زنجبیل قسط تلخ سلیخه فراسیون از هر یک ده درم سعد دو سرطمی
مصر سعوطری چهارده درم فلفل سیاه درم خربق سفید گل سرخ سوسن از هر یک سرطمی فلفل ده درم و در نسخهٔ
دیگر فلفل بیست درم است ادویه کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک درم تا دو درم
* دیگر باید نسخهٔ شفایی باد ها بشکند و قولنج را نافع باشد * صفت آن مرار سفید حلتیت از هر یک سی درم درونج
عقربی فلفل سیاه دارفلفل عاقرقرحا انیسون سلیخه سوداء قسط تلخ افیون زنجبیل زعفران از هر یک ده درم کوفته
بیخته بعسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو درم * و بسیار آزموده در ع الصحه است نسخهٔ حکیم محمد یعنی
که در میزان الطبایع ذکر کرده و گفته که حضرت علامی فهامی حکیم الحکما میر محمد باقر داماد این معجون را تالیف کرده
و نسخهٔ آن را با یک زر بمعجون ساخته درسر ماه بنس قطب شاه والی حیدرآباد فرستاده بودند و گفته که من
این نسخه را از خط مبارک ایشان نقل نمودم * مخفی نماند که حضرت میر علیه الرحمه این معجون را در دارالسلطنه اصفهان
تالیف نموده اند و اکثر اوقات میخورده اند * صفت آن مخلص اطبا مانی امراض اصل از هر یک هشت و هشت مثقال
امراض الله ... روز بلفل سیاه دارچینی از هر یک بیست و چهار مثقال زعفران سی مثقال آمله مغز پوست بلیله
کابلی ادویه معرض عود نباری خام مصطکی رومی زرنباد بلسان روغن بلوچ از هر یک بیست مثقال افیون مصری
پنجاه و هشت مثقال فلفل سفید درونج عقربی از هر یک دوازده مثقال زرنباد سرخ چهارده مثقال تخم سلغم
مری بوزیدان حب الصنوبر تخم جعفری زرنباد حبشی عاقرقرحا هیل سفید اسی زنجبیل حبشی بهمن سفید دانه
هیل بوا و گل سرخ از هر یک دوازده مثقال تخم بادرنجبویه ده مثقال لسان الثور گل گاوزبان از هر یک هرده مثقال
گل گاوزبان گیلانی بیست مثقال اسد سفید جوز بوا بزر مشک عود ترکی لسان العصافیر بسفایج دارفلفل کبابه
فلفل از هر یک ده مثقال جدوار خطائی ... چهارده مثقال جوز بوا بسباسه بهمن سرخ فراسیون از هر یک ده
مثقال مرزنگوش صافی ... دوازده مثقال حب الغار سلیخهٔ سیاه فودنج المطب بعاع خشک جوز هندی ... گرد کرده از هر یک
ده مثقال سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک دوازده مثقال انیسون ده مثقال با جواهر ... اسطوخودوس
... اصل سوس ... آزاد درخت طرح هندی کرد با اسرار ... مثقال عاقرقرحا قسط تلخ قسط الذریره زرنب

مثقالا با رومی مثقال مصری تفاح اذخر کبابه چینی سادج هندی قرنفل سنبل سنبل الطیب اسطوخودوس با رومیه
بزرالبنج سفید درونج عقرب طباشیر سفید زرنباد مثقلی فطراساالیون از هریک سه مثقال کسواصمغ عربی
از هریک ده مثقال مسک سائله بهمن و چهارمثقال وج الخولنجان داروده مثقال کاه ملوک کادروس صندل سرخ
صندل سفید مروارید ناسفته بسد مرجان کهربا شمعی طین ارمنی طین مختوم عودالهندی مقل ازرق از هریک
سه مثقال موم مقل داراچینی للمحمول از هریک هفت مثقال معجون بعدادی افسنتین مرطبی سنبل الروس لاجورد
مغسول سنگ بسد زرنیخ از هریک پنج مثقال بخورکرس حب بلسان دونه عودبلسان زراوند مدحرج زراوند
طویل حماماحرف بابلی صعتری حلیست طیب گشیزخشک فرنفوت دوواز هریک چهار مثقال عصاره لحیه التیس
ده مثقال انیسون پودنه سرح رموده عفص نبات ازهریک سه درم ریوند اعلی دو مثقال فادزهر حیوانی اصطمخیاتی
عصاره هیفاریقون ترکی خالص از هریک هفت مثقال ورق طلا حل اصل مثقال نبات سفید سه چهارتکمیل بر عرق
چندوارطاعی عرق مخلصه اصطهمانانی عرق زرشک سرس از هریک بمقدار حاجت عرق بهارعرق سه عرق
دار چینی عرق مریخل از هریک نیم من دوسیع مثقال گلاب مکرر عرق بیدمشک اصفهانی از هریک تکصد درم عسل
مصفی سه وزن مجموع ادویه روغن بادام شیرین روغن بادام تلخ بمقدار حاجت مجموع را حسبما الامصطکی
در عرق مخلصه و عرق چندوار و عرق زرشک بحساب ساید را بدل عسلی در آن داخل کرده یک شبانروز نگذارند
عنبر را علیحده بر عسل نگذارند و حب من موميائی را جدا در عسل نگذارند مقرماند که بهمراه است که عنبر
و موميائي را در تکی از روغنها ی این مرکب در بند رضا علف نگذارند و ادویه را کوفته و بیخته بروغن بلسان
و مسک سائله و روغن بادام حل روغن بادام شیرین و تلخ چرب نمایند و مسک را جدا ا تکوبند و مچین زعفران
وحندوا را علیحده تکوبند و بعد از آن بادزهر را گلاب صلایه نمایند را تموز را در عرق ریحان و عرق
دارچینی عرق بمنه تحسابند و چون عسل بقوام آمده باشد از آتش فرود آورده اولا مجموع را در آن حل کنند پس
جواهر را که چون صلایه کرده باشند بعد از آن ابریشم مقرض پس عنبر و موميائی که جداجدا او باده ، و حنبرارد ادویه
و زعفران باشیر نیست که مذکور شد بعد از آن ادویه حرب نموده بعد از آن مسک آنکه ورق طلا ورق نقره متناول بعد
از آن جهد مبالغه نمایند که اجزا خوب مخلوط شوند یعنی که برسد با خوب مخلوط شوند پس در ظرف چینی کرده نگذارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از بیست ارکیلا ا تک با یک مثقال و باد و مثقال تبریه حرارت و این مرکب
نصل و سبب و جهار حروابت سوای نبات و گلاب و عرق ها و عسل و ورق ها اجزا انگور از و در بسیم و بسیب و بیف مثقال
صاحب میزان الطبائع گفته که مزاج این مرکب در حرارت و برودت معتدل مایل بحرارت است و حسلد در اول درجه ثالثه
* فصل در ذکر دواها ئیکه اصل عمده در انها افیون است وار انجمله دواهای منسبه است * دوای منسب که آن را بفارسی
مهوسی دار و گویند * صنعت آن افیون ده درم تخم خشخاش سیاه بیست درم تخم کاهو حملدرم بیخ لفاح بیست درم
مجموع را در سی رطل آب ده بر بند تا بدو رطل برسد پس صافی نموده در صافی آن سه رطل گندم پاک کرده ده بریند
تا آنکه ملایم با تمام آب را جذب کند پس در سایه خشک نمایند و کوفته بخته یک مثقال آن موجب سبات مسرد
* دوای منسب دیگر افیون بیخ موس برابر کوفته بخته در طعام کسیکه خواهند بیهوش شود بیامیزند تا بخورد
بیهوش گردد و گفته اند که مجرب است بیخ بیهوشی دارو را در همین باب ذکر یافت و نیز از انجمله است دوای نافع از
برای رجع ادب که وصف کرده آن را عالیس حکیم * صنعت آن مرمکی صافی صبر سقطری از هر یک چهار مثقال کندر
پنج مثقال زرنبهٔ دیگر یک مثقال اصل افیون زعفران از هر یک سه مثقال مغز بادام تلخ بشبیل ده دار زرد دو مثقال

بدرا استعمال نمایند سرکه انگوری تمر هندی نیلوفر یکه بگردد مثل عسل مطبوخ دریسته نگاهدارند در وقت حاجت سه
قطره آن را در گوش چکانند* ونسخه دیگر نافع از برای جمیع اوجاع و قروح آذان* صنعت آن مر مکی صبر یک مثقال
کندر سه مثقال زعفران چهار مثقال افیون دو مثقال شب یمانی ام بلج مقشر بست عدد همه را کوفته بسرکه سرشته
اقراص سازند و در سایه خشک نمایند و در وقت حاجت اگر نبوده باشد در دگوش یک قرص آنرا بروغن گل شرح
حل کرده سه قطره آنرا در گوش چکانند واگر بود ه باشد حل در شامه سرکه انگوری کهنه سوده در گوش چکانند
* دوای دیگر نافع برای دردهای کهنه گوش واز برای اورام آذن واز برای سده وریح که از گوش آید* صنعت آن ترمس
شامی مقشر از جمیع قشور شب یمانی فلفل سفید نطرون زعفران افیون نوشادر مر مکی صابی کندر سنبل الطیب از
هر یک دو درم حب نیل سه تکه رم کوفته بیخته بسرکه انگوری و عسل سرشته ودر نسخه دیگر روغن عسل سه درم است
دو سه قطره از آن در گوش چکانند* دوای ترو طالس که همین منافع دارد* صنعت آن زعفران مر مکی صابی سنبل الطیب
از هر یک نیم مثقال نحاس محرق نصف و یک مثقالی افیون نیم مثقال حنظل نیم نیل مثقالی شب یمانی شب
یمانی از هر یک یک مثقال کوفته بیخته پس اگر درد گوش درد باشد این دوا را بروغن گل سرشته سه چهار قطره
در گوش چکانند واگر در گوش صدید باشد این دوا را مطبوخ عسل استعمال نمایند واگر در گوش کرم باشد با دل
مخلوط کرده باجزای این دوا با آب برگ سعال مخلوط کرده سه قطره در گوش چکانند
* وایضا از آنجمله دهن نافع از برای درد گوش که از گرمی بود* صنعت آن روغن بادام مقشر یک جزو سرکه کهنه
سه درم افیون تکه انک سرکه وروغن را در هم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس افیون را در آن حل کرده
دو قطره آنرا در گوش بچکانند* و نیز از آنجمله شیح رامهران است* رامهران کمر اس معجون از ترکیب اطبای
هند است ودر بعضی نسخ بابرن رمهران و رامهران هر دو برای معجمه در اول ودر اکثر نسخ رامهران برای مهمله ردر
بعضی نسخ رامهرام برای مهمله ومیم در آخر بدل نون دیده شده مانند مرا بادین معمومی محتمل که این صحیح
باشد اصل آن رام مهارام بوده که رامهرام شده نافع است از برای سوء مزاج بارد واز برای ضعف معده و زیاده سکند
باه را و مفید است از برای وسواس و سوداوی صالح است از برای حرکات بدن وحفظ حس و کلمه و سامعه کند و تقویت
حماه کلمه و سامعه نماید* صنعت آن به نسخه شیخ رئیس که در قرابادین خود آورده و ترکیب وسط تلخ زراوند
طویل حرچ زراوند طویل از هر یک سه اسما زرنباد اسارون چهار مثقال و گفته شد که چهار مثقال و مراتب داروفلفل زنجبیل
از هر یک نیم اسار تخم کرفس با ستراه کرویا زرباد تخم رطبه تخم جزر بذر کرفس بوزری سفید بوزری گلگون ادان
القار زیره کرمانی مدبر تخم سداب از هر یک نیم اسار زرنباد اسد نصب الدریره عود بلسان از هر یک سه اسار سلیخه
بصاسه فلفله مرید الطب اکلیل الملک شیح زرنب حب بلسان از هر یک چهار اسار بوسف هلیله زرد پوست بلیله
پوست آمله یعنی از هر یک سه اسار لفاح خشک حرنوی سفید تخم سمورد مرماهور بزر السم تری بزر الشیح بسمانی
سطرح هندی زرنباد یعنی خشک بسمانی مورد اسفرم حب الزح مقشر زعرور سر آس هندی بهمن سرخ بهمن
سفید لسان العصافیر از هر یک چهار دو مثقال ودر نسخه دیگر بست وچهار مثقال است جوز بوا سی عدد اصول
ماهی تخم محکس از هر یک سه اسار تخم جرجر ما از هر یک شش درم افیون در عون حنظل بند سیر از هر یک
سه درم هلیله سیاه چهار درم سادج هندی حلبه مود و بوطر اسالیون زرنباد حبس از هر یک شش درم مجموع را
کوفته بیخته داسد شیهری سفید در مجموع ادویه کرده در روغن کاو در مجموع ادویه والسدو عسل
مصفی بوزن همه ادویه معجون سازند بادین شیرکه داسد را کوبند در سه رطل آب حل کرده بجوشانند

تا آنکه جمله بسوزد و غلیظ گردد و قوام عسل آید پس داخل کنند در آن عسل مصفی را و جوش دیگر داده و آنگاه
آن را بگیرند پس ادویه کوبیده بیخته بر روغن گاو داغ کرده چرب نموده بعسل و باقی قوام آورده که در یا مثل
برگی باشد ادویه کوبیده را بر آن بپاشند و به زحلوائی بهم زنند تا مستوی گردد پس در شیشه سبز لعاب دار
که مدتی در آن عسل باشد از عسل خالی کرده آن معجون را در آن کرده سر شیشه را تنگ کرده سه ماه بگذارند پس استعمال نمایند
شربتی مانند ماروی در اول ماه و وسط و آخر آن سه روز در آب گرم تا تا نصف شب صبح مقدار [illegible] و از برای این امر
نسخه رنبو و جمل است و این نسخه شش و چهار جزو است [illegible] هشت صد و ده درم و چهار دانگ است و مزاجش
گرم در اول درجه و خشک است در یک درجه و ربع درجه * زعفران به نسخه دوم بسیح زبس که در قرابادین
قادری آورده * صفت آن زنجبیل قسط تلخ زراوند طویل زراوند مدحرج از هر یک سه استار دارفلفل [illegible]
از هر یک شش استار و در نسخه دیگر از هر یک دو استار است تخم کرفس تا تفاوت کرویا زرباد تخم [illegible] تخم جرجیر
مقشر تخم جرجیر تخم مرزنگوش بودری سفید بوذری سرخ اذان الفار بزر کرمانی تخم [illegible] از هر یک شش استار
فوتنج [illegible] قسط [illegible] عود بلسان از هر یک سه استار سلیخه سنا مکی اکلیل الملک تخم زرد حب بلسان
سنا سه قرنه الطیب از هر یک چهار استار و سلیخه زرد بوست بلیله آمله مقشر از هر یک شش استار لفاح
سنبل موردا جملة حرف سفید مرماحوز در السبع بزر بزر البنج بسباسه حسک مطرح هندی زرنباد حب
ادرخ مقشر عرعر آس هندی بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر شیرین از هر یک شش و چهار مثقال
دو زرنباد عاقرقرحا بزر بری تخم حسک از هر یک سه استار تخم حرحما از هر یک شش درم افیون درفیون
جند بیدستر از هر یک سه درم فلفله سیاه چهار درم مادح هندی حلمه قطر اسالیون دو بوزیدان حسی از هر یک
شش درم ادویه را بعد از آنکه کوبند و بیخته باشند مرطب باشد زیت نموده تا سفید بوز ب مجموع ادویه
در روغن گاو تازه به رحاحب روغن را گرم کرده ادویه را آن سرشته باشند داخل کرده بقوام آورند و عسل مصفی
داخل کرده در جوش دیگر نه هند پس ادویه چرب نموده را آن سرشته و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو
درم تا چهار مثقال برای ضعف مزاجان کمر ازین و در نسخه دیگر بجای زعفران زرد عفران و بجای بزر بری بزر بنج
ماوری است و این نسخه صحیح است و در بعضی بجای تخم حسک تر خشک است * زعفران مربیست در
مانع دار اصول کمر * صفت آن بر نسخه شیخ الرئیس زنجبیل زراوند مدحرج قسط تلخ زراوند طویل از هر یک سه
[illegible] دارچینی الرشاد تخم جرجیر از هر یک دو استار دارفلفل زنجبیل از هر یک شش استار تخم کرفس کرویا انیسون
کوبی تخم سلجم تخم انجره تخم زنار تخم جرجیر عرعر جرجیر بوذری سفید بوذری سرخ تخم گندنا بزرگ تا بزر
در رجل دو زرباد تا تفاوت حب الرشاد مقشر تخم جرجیر مقشر بزر بنج تا کرد حلبه تخم مرزنگوش بزر کرمانی تخم [illegible]
تخم جرجیر از هر یک ده درم [illegible] جمع بوا اسد مادح هندی تا لله کبابه قرنفل الطیب زاسن جوزبوا قصب الذریره زرنب
اکلیل الملک موماحوز حب بلسان از هر یک شش و چهار درم [illegible] گل سرخ سرخ روغن الاذماع حشک کرده شش درم
فلفله سیاه بوست هلیله کابلی در یک بلیله املی مقشر از هر یک سه استار جوز السبع سفید افیون و قنبوز از هر یک سه درم
جند بیدستر بلیله ساسر مطرح هندی حسک زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید زنجبیل حسک در تنبع عقرب جولنجان
صمغ سائله از هر یک سه استار دارچینی سفید بوزه مجموع ادویه را علیحده علیحده کوبند و بیخته ورق نموده
مخلوط کرده بروغن گاو تازه چرب نموده بعسل مصفی و روغن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال با آب گرم و این نسخه
شش و ده جزو است برای باه روغن گاو و عسل و مزاجش گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در اول سوم

* و اسهال بد نسخه شیاف اسهال که در ذخیره در مرض نقرس ذکر کرده نافع است از برای اسهال های اعصاب و اوجاع
مفاصل و نقرس * صنعت آن هلیله کابلی پوست بلیله آمله سقمونیا بوزیدان سرخ بوزیدان زرد تمر هندی سنبل
تخم کرفس ازیانه انیسون رومی با عصاره آن و حرکی بسط بلیغ مرزنجوش زراوند ملحرج تخم خشخاش تخم
سداب دانه صغار اکلیل الملک گل سرخ برگ السنج سنبل خولنجان اجزا مساوی کوفته و بیخته بعسل مصفی سرشته
شربتی دو درم * از انجمله سرسفوف ممسک وجع است مستعمل در دو روح کلیه * صنعت آن افیون گاوزبان تخم دانگ
بزرالبنج سنبل تکه دانگ معز تخم خیارین دو درم تخم کاهو مقشر تکه درم تخم خربزه مقشر و در بعضی اجزا جوز
بلسرین است و در بعضی دو سرین با خیار شنبر است * سفوفیکه خون را از کلیه و مثانه و مقعده و هر جا که باشد
باز دارد * صنعت آن کهربا شمعی گل ارمنی اقاقیا گلنار فارسی کند را اجزا مساوی افیون ربع جزوی کوفته بیخته
شربتی یک درم با آب سماق * ایضا از انجمله سموم است * سموم مفید از برای صداع احتراقی و مسکه باسهر مفرط باشد
* صنعت آن افیون زعفران از هر یک نیک دانگ زرد عنبر تخم کاهو عود هندی مشک و عود بلو از هر یک یک در محلول
کرده در شیشه سرگشادی کرده دایم بوی کنند * سموم دیگر بهمین روش از هر ماده صداع را نافع است * صنعت آن
افیون زعفران حجر المصالحس مرته مساوی بر سنگ سماق با آب سوده بپارچه آلوده بر یافوخ گذارند و اگر پارچه
کاغذی مدور ساخته سوراخ نموده بر بالا روی آن بالاشد و برصد عین گذاشته نیز سود مند است * و نیز
از انجمله شیافهائیست که اصل و عمود در آنها افیون است * شیاف افیونی چون در بلد های حسن طلا نمایند در دساکن
سازد و مردمی اخراج ده روز درین عمل عجیب الفعل است * صنعت آن افیون خالص سائیده علیحده مغسول از هر یک
یک مثقال صمغ عربی کثیرا از هر یک نیک مثقال کوفته بیخته با آب باران سرشته شیافهای اندک طولانی بزرگ سازند
و در سایه خشک نمایند و عند الحاجت با آب گشنیز تازه یا شیره تخم مرغ سائیده در پلکهای حسن طلا نمایند * شیاف
افیون دیگر نافع از درد پیرزن رمدیاکن * صنعت آن کندر کرز زعفران حضض مکی صمغ عربی از هر یک جزوی افیون ربع
جزوی شیاف ساخته استعمال نمایند * شیاف دیگر افیونی از آن * صنعت آن زعفران حضض سرکشیج افیون اجزا
مساوی بلسر رساف سازند * شیاف دیگر منقول از مجربات حکیم عماد الدین محمود نخط معرالیه نافع از برای
زخم و آمدن خون نصار که سنس در ودب امعا باشد نافع است از برای مده و صدید * صنعت آن کندر کرم مکی صافی
از هر یک جزوی افیون زعفران از هر یک سمر جزو همه را نرم کوفته شیاف سازند که رطوبت آن خطا بسی ملک
بس بر دارد این شیاف را صاحب زخم که حاجر السفع است و خون دور دساکن سود در رود بر آورد والا صبر رد دیگر خواهد
رسانید * شیاف دیگر نافع از برای دولنج ریحی * صنعت آن حسد سد سر زعفران مرمکی صافی از هر یک دو جزو افیون
یک در ویک سمر زمهر رساف ساخته استعمال نمایند * شیافیکه جز لیسی که از گذشتن سنگ در مجرای بول بهم رسیده
باشد چون ساخته در مجرای بول بعد از وصل جراحت را بر و باند و ملتحم سازد * صنعت آن سعد آب ورقی سمه
گل مختوم کندر دم الاخوین اجزا مساوی افیون عشر جزوی شیاف سازند و در وقت حاجت با آب لسان الحمل
یا گلاب سائیده بمجرای قضیب بچکانند و انواع شیاف ابیض افیونی کافوری و غیر آن نافع از برای امراض عین در
اسقاط علمی ذکر شده * و ایضا از آن جمله است ضماد اینکه اصل و عمود در آنها افیون است * ضماد نافع از برای سعفه * صنعت
آن دم الاخوین صمغ عربی زعفران افیون کوفته بیخته به سفیده تخم مرغ سرشته بر پارهٔ کاغذی مالیده بر سعفه بچسبانند
مثل آنکه گاه استعمال کرده مشهود در اصفهان و اطلبه اقسام صداع عصب سر و وجع افیون را از برای تسکین وجع
بعمل بر آن ولیکن عصب سر نزند و چند بر افیون باید که استعمال کرده شود با مصلح آن مثل جند بیدستر

وزعفران وحب الغار وبسفایج وامثال اینها از مصلحات افیون که ذکر کرده شد * بجهت آنکه اگر بدون مصلح استعمال کرده شود بسا باشد که احداث بلاهای عظیم مثل ظلمت بصر نمیکند وگاه باشد که ملال گرداند عقل را پس چون مصلح آن مثل جند بیدستر وزعفران وحب الغار وبسفایج داخل کرده شود میگردد ضرر آن کم بالخاصیت و بحرارتی که اینها راست باشد ولیکن در اقسام صداع حار زعفران بهتر است بجهت آنکه زعفران اگرچه حار است اما حرارتش از حب الغار وجند بیدستر وبسفایج کمتر است که این قوت بسبب حرارت مفرط ممکن است که ضرر بصاحب صداع حار رسانید و نیز زعفران مقوی جوهر روح است وجوهر اعضا نیز فاسد نیست حفظ روح وجوهر دماغ و اعصاب وسائر اجزای میکند ومانع تاثیر افیون در آنها و نیز آن اعضا وارواح قبول اثر افیون کم میکنند تا آنکه بسبب آن را حرارت مفرط و نیز بالخاصیت باد زهر مانع ضرر افیون است و نیز زعفران مسموم است و بوم بنکو بریس بدانیم است از برای جمیع اوجاع بجهت آنکه باثر احساس وجع نمیکند پس میگردد طبیعت قوی بر دفع آن زیرا که در حالت احساس وجع مواد تمام متوجه آن عضو میگردد و موجب زیادتی وجع است وبعدم بلادت طبیعت بر دفع آن * ضماد نافع از برای صداع حار معمول از محمد بن ذکریا رازی * صنعت آن بگیرند کافور سازج مامیثا صندل سرخ صندل سفید قوفل افیون زعفران بگلاب ومرکه سرشته پارچه کتانی را با آن تر کرده بر سر نهند وچون گرم شود اعاده نمایند * ضماد دیگر معمول از طبری از برای صداع حار حادث از احتراق شمس * صنعت آن بگیرند کافور صندل سرخ صندل سفید گل سرخ گل بنفشه از هر یک سه درم گل نیلوفر چهار درم ساق مامیثا ورد درم پوست بیخ لفاح یک درم و تخم زعفران یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته با آب کاهو تر و آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب وسرکه انگوری سرشته بر پیشانی ضماد نمایند و در نسخهٔ شفائی در این ضماد وزن افیون دو درم ووزن بیخ لفاح یک مثقال است و در نسخهٔ دیگر این ضماد بجای کافور گل بنفشه نیم درم است و در نسخهٔ دیگر بجای گل بنفشه گاوزبان نیم درم است * صنعت این ضماد به نسخهٔ محمود بن الیاس صندل سرخ صندل سفید گل نیلوفر گل سرخ کافور از هر یک سه درم افیون پوست بیخ لفاح از هر یک یک درم زعفران نیم درم ساق مامیثا دو درم کوفته بیخته با آب کاهو تازه سرشته بر پیشانی طلا نمایند * صنعت این ضماد به نسخهٔ دیگر مستعمل در صداع صفراوی ودموی بعد از تنقیه هرگاه وجع باقی باشد از برای تعدیل مزاج وتسکین وجع صندل سفید صندل سرخ بگلاب سوده گل سرخ بابونه ساق مامیثا قوفل بیخ جرقه از هر یک بلخی وافیون تخم خرفه زعفران ربع جزو کوفته بیخته بگلاب واندکی سرکهٔ انگوری سرشته بر مقدم سر ضماد نمایند ولیکن باید بر حذر بود از استعمال مخدرات با کار با اضطرار نکشد استعمال ننمایند وچون استعمال نمایند با مصلحات آن مثل زعفران و بابونه استعمال نمایند چنانچه رقم زد کرده شد * ونیز از آن جمله طلا ماثی است که اصل و عمده در آنها افیون است * طلای افیون مسکن صداع ووجع شقیقه که بد نهایت شدت رسیده باشد وتحمل از ان طاقت کرده باشد * صنعت آن صندل سرخ صندل سفید کافور گل نیلوفر از هر یک سه درم ساق مامیثا دو درم افیون پوست بیخ لفاح از هر یک مثقال کوفته بیخته بگلاب وآب عنب الثعلب تازه وآب کشنیز تازه سرشته بر پیشانی وشقیقه طلا نمایند * طلای دیگر از برای صداع بارد وشقیقه بارده این طلا مسکن جمیع اوجاع بارده است * صنعت آن مشک ترکی یک درم صمغ بطری فربیون جند بیدستر صمغ عربی عود هندی زعفران از یک دو درم افیون یک درم و نیم با آب کرفس طلا نمایند * طلای جید برای شقیقه * صنعت آن زعفران صمغ عربی افیون سر ده به سفیده تخم مرغ سرشته بر دو پارهٔ کاغذ که تر آنها از سوزن سوراخ بسیار کرده تا ساییده باشد بر دو صدغ بچسبانند * طلای لادن جهت شقیقه از

حضرت علامی والد ماجد ام مرحوم قدس سره * صفت آن برگ مورد مرمکی صبر سقوطری حضض مکی حضض
هندی صمغ عربی سائیده انزروت سفید قلب السلک کثیرا فوفل مساوی کوفته گلنار فارسی اما مادام الاخوین شیاف
مامیثا از هر یک یک جزو افیون دو جزو زعفران نیم جزو کوفته بیخته با آب برگ مورد سرشته اقراص سازند وقت
حاجت یک قرص را بسایند بعد مرغ سوده بر پارچه کاغذی شکل دستاری حلقه نموده سوراخ بمقدار در آن کرده
دوا را بر آن طلا کرده بر شریان صدغ بچسبانند * طلای دیگر برای سعفه حار و صداع حار * صفت آن بزرالبنج
سفید تخم کاهو ساق مامیثا برگ گل سرخ صندلین فوفل پوست بیخ لفاح افیون کوفته بیخته بگلاب و سرکه
سرشته بر جبهه طلا کنند و بر بالای آن خرقه کتانی که بگلاب و سرکه ترکرده باشند گذارند و اعاده کنند چون گرم
شود بحکانند این دوا را در سبتی و گرمی با روغن گل سرخ و آب کی سرکه انگوری نیز اگر بوده باشد جمع شده اضافه
ادویه مرقومه نمایند انزروت و بچسبانند زمین عنب و بچسبانند بر بالای آن قطعه شرب رمی و بگذارند تا قشر
رد صمغ نفس سریان کند و این را از روی باشد * طلای دیگر که جهت صداع حار نافع است معمول ارباب دبستانی
* صفت آن صندل عند صندل سرخ تخم کاهو از هر یک ده درم گل نیلوفر گل سرخ از هر یک چهار درم زعفران
یک درم افیون نبات مامیثا از هر یک دو درم بیخ لفاح بلسعال با آب برگ کاهو پاره ساییده بر پیشانی و صدغین
طلا کنند * طلائیکه چون بر پیشانی بمالند رفع صداع نماید * صفت آن افیون زعفران بریدل صمغ عربی اجزا
مساوی در آب برگ کاهو کاغذی با آب لیمو سایند و بر پیشانی بمالند مجرب است * طلای دیگر برای سعفه و صداع که
در دراز ساعت ساکن کند * صفت آن بیخ لفاح کندر زعفران صبر سقوطری از هر یک یک درم بزرالبنج دو درم گل
ارمنی یک درم و نیم صمغ عربی انزروت سفید مرمکی صافی از هر یک نیم درم افیون دانگی کافور مصری ... کوفته
بیخته با آب سرشته از سفیده و بیسانی ... در وقت طلا نمایند * طلای دیگر برای تسکین وجع صداع صفراوی مستعمل
بعد از فصد * صفت آن تخم کاهو بزرالبنج افیون زعفران کافور ... صبری سوده با آب کشنیز تازه سرشته بر سر طلا نمایند
* طلای نجمی این طلا را نجیب الدین سمرقندی در قرابادین خود ذکر کرده و گفته که نافع است از برای صداع دموی
هرگاه بوده باشد با آب ... تجمی که نزد است آن را نافع است باشد چون استعمال کرده شود بعد از فصد بمال
* صفت آن صندلین فوفل گل ارمنی نبات مامیثا از هر یک ده درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج سفید افیون زعفران
کافور مصری از هر یک یک درم همه را کوفته و بیخته بگلاب قدری سرکه سرشته پارچه کتانی را بآن آلوده کرده
بر سر بگذارند ... دوای ... کورتران بحکانند که خشک شود * طلای دیگر نافع از برای صداع حار هرگاه بوده
باشد وجع شدید ... تجمی که علیل نزد است آن ... باشد این طلا در دوا در ساعت تسکین می‌دهد * صفت آن
انزروت سفید تخم خرفه صندلین دو جزو افیون ... قدس ... تخم خرفه زعفران ... افیون کوفته بیخته عصاره کاهو سرشته
بر جبهه عنب طلا نمایند * طلای دیگر برای تسکین صداع حار هرگاه از بد آمده بگو تسکین نماید * صفت آن صندل
سرخ صندل سفید از هر یک یک درم افیون زعفران از هر یک یک دانگ کوفته بعصاره کشنیز و عصاره کاهو و عصاره
عنب الثعلب در سرشته بر مقدم سر طلا نمایند و گاهی اضافه کرده میشود در این طلا نیم درم بزرالبنج سفید هرگاه
احتیاج بر زیادتی نحند ... در نسخه دیگر وزن افیون نیم درم است و بزرالبنج داخل نیست و در نسخه دیگر
وزن افیون و وزن بزرالبنج نیم درم است و گفته که بگلاب و آب کاهو تازه سرشته طلا نمایند * نسخه دیگر این طلا
صندل سرخ صندل سفید از هر یک یک درم انزروت سفید نیم درم افیون یک درم سوده با آب کشنیز تازه و آب کاهو تازه
سرشته طلا نمایند * طلای دیگر که درد سر حار را در ساعت تسکین دهد * صفت آن افیون زعفران از هر یک طسوجی پوست

خشخاش یک درم افیون و زعفران را با آب برگ کاهو یکپاره حل کرده پوست خشخاش کوفته بیخته با آن سرشته بر مقدم
سر طلا نمایند * طلای دیگر معمول از مرا باذین شفائی نافع از برای صداع حار هرگاه با رطوبت باشد * صنعت آن
افیون مرمکی زعفران برابر سنجیده اجزا را ساییده کوفته بگلاب سرشته بر موضع طلا نمایند * طلای شامی جهت صداع
بارد * صنعت آن جند بیدستر افیون فلفل خردل کوفته بیخته بعسل سرشته بر موضع طلا نمایند حکیم محمد باقر
در مجربات خود این طلا را ذکر کرده ولیکن فلفل و زعفران داخل کرده * طلای دیگر نافع از برای صداع بارد
* صنعت آن مرمکی افیون زعفران افربیون صمغ عربی قسط تلخ صبر سقوطری جند بیدستر اجزا برابر شیاف ساخته
کوفته بیخته با سرکه مناسب باشد از لعاب سرشته بر موضع طلا نمایند * طلای دیگر که همین منفعت دارد
* صنعت آن مشک ترکی صبر سقوطری جند بیدستر صمغ عربی افربیون عود هندی و اوانار زعفران از هر یک دو دانگ
افیون یک دانگ و نیم کوفته بیخته با آب کرفس تازه با آب سداب سرشته بر دو پاره کاغذ مالیده بر هر دو صدغ
چسپانند * طلای مخدر افیونی مستعمل در صداع حادث از تپ حس دماغ * صنعت آن تخم کاهو پوست خشخاش
زعفران افیون برابر تخم بیخ برگ کوفته بیخته با آب برگ لفاح سرشته طلا نمایند لیکن مخدرات نوعی نما
باشد که موجب بلاهای عظیمه گردند مانند ظلمت بصر و تغیر حواس و گاه باشد که موجب هلاک شوند پس چون
طبیب مضطر گردد باستعمال آنها باید که تا بتواند استعمال نماید و پرهیز باشد چون دریابد که متغیر شد احوال
آن علیل و متغیر گردید حواس او عدول کند از آن بدستور بسوی ضد آن نماید مثل آنکه بر سر آن که در آن بابونه و
زعفران و برگ غار و ... باشد ریزند * طلای دیگر مستعمل در سهر حادث در حمیات شیخ رئیس گفته که
از جمله آنچه که تجربه کردیم در دفع سهر این است که برگ سبز و افیون و سلیخه و زعفران سایند و داخل نمایند
در روغن گل سرخ و بمالند در پیشانی صاحب این سهر * طلای مخدر که اسهال خون باز دارد * صنعت آن افیون برابر
سنجد از هر یک کشنیز مروی ... گلنار پارسی اقاقیا مساوی گیرند از هر یک نیم جزو سوده با عصاره خشخاش یا لعاب آن
سرشته بر شکم طلا نمایند * طلای مسکن وجع مستعمل در اورام مثانه * صنعت آن افیون یک دانگ و نیم درم روغن
نشاسته بادام یک مثقال حل کرده طلا نمایند * طلای مخدر مسکن وجع صداع صفراوی هرگاه استعمال کرده شود بعد از
نفخه صفراء از ساعت وجع را دور ساند * صنعت آن پوست بیخ لفاح کندر و زعفران صبر سقوطری از هر یک یک درم
درالسیج ده درم گل ارمنی یک درم و نیم صمغ عربی مرمکی صافی انزروت سفید از هر یک نیم درم افیون یک دانگ کافور
قیصوری یک حبه کوفته بیخته با آب سرشته بر پیشانی طلا نمایند * طلای مخدر نافع از برای صداع بیمار که کلمه و مثانه
* صنعت آن مرمکی صافی افیون زعفران کافور قیصوری سوده بسرکه انگوری سرشته روغن یاسمین داخل کرده بر سر
طلا نمایند * طلای مجرب از برای سهر حادث از اوجاع سر * صنعت آن افیون سلیخه زعفران سوده بروغن گل سرخ
سرشته در پیشانی طلا نمایند * طلای مسوم معمول از مجربات حکیم محمد باقر موسوی خط معرالسه که از مجربات حکیم
احمد نقل نموده * صنعت آن افیون برابر مغز پوست بیخ لفاح زعفران تخم کاهو کوفته با آب طبیخ خشخاش
سرشته بر پیشانی و صدغین و بینی طلا نمایند * طلای دیگر جهت نزول آب در مرضی که باشد * صنعت آن زبد
حیثی یک جزو افیون ربع جزو با آب حل کرده طلا نمایند * طلای نافع جهت نزول ماء در کسی ... * صنعت آن ...
که نهدی ... باشد افیون ... کهنه کوفته ... بآب سرشته گرم نموده طلا نمایند
و اگر ... بجای آب خالص آب ... باشد نمایند
بهتر است * طلای بر ولی ... فرموده اند که از حضرت ... حکیم ...

است نافع است اندرای اورام حاره که در عضو معانی باشد * صفت ضماد صندل سرخ صندل سفید گل ارمنی عصاره
مامیثا ورد مامیثا پوست درخت طین مختوم طین ساموس طین معره سفید آب تلخ سعد حضض مکی حضض هندی
انیسون اقاقیا حماماوی کوه دو سمه نبات مرسیه اقراص ساریه بشکل مهره‌های برد و در سایه خشک نمایند و پوست خاص
ماش را ریاده مغز ارخاصیت ناب کاسنی تازه و آب برگ کسفیر تازه و آب برگ عنب الثعلب و آب برگ کاهو تازه
و آب برگ خرفه و آب خیار و سرکه انگوری و گلاب مجموع نامبرده که حاضر باشد سایند * طلا نمایند و اربرای
تسکین وجع پوست کوکنار و لعاب برر قطونا داخل نمایند و اگر وجع بسیار شدید باشد که تاب کوکنار تسکین ندهد
افیون نیز داخل کنند لعاب ارجمند عصر حروی زعفران خمس حروی براجزای مرض ضمادنمایند و اگر ورم حاره در حلق
سر باشد عرق الصلیب نصف حروی آرد ماش و حروی دراجزای اصل مرض ضماد نمایند و اگر ورم دردیدن باشد آرد
باقلا آرد مسور گل خطمی آرد جو براجزای مرض ضماد نمایند و درآنها که مرض را می سایند آب خیار و سیر و آب برگ
حنا ضماد نمایند و اگر ورم در وجه باشد صندل سفید عود هندی ورد صینی ملک المصل را ملک گل سرخ براجزای
اصل نسخه ضماد نمایند و در آنهای که مرض را ناب می سایند آب سیب و آب به سرین ضماد نمایند و اگر ورم در کبد باشد
سنبل السلب زرد حسن لک معسول ازهریک حروی زعفران خمس حروی براجزای اصل مرض ضماد نمایند
و اگر ورم حار در طحال باشد به پوست بیخ کبر و حنظل و بر رحمکست براجزای اصل مرض ضماد نمایند و درآنها
که مرض را درآن می سایند سرکه عنصل و سرکه کبر بجای سرکه خالص کنند و اگر ورم در شکم باشد آرد باقلا
آرد مسور نصفه مسک بیت مسک سرسامی براجزای مرض ضماد نمایند و اگر ورم حار باحرارت شدیده و صفرا و بت
والتهاب بسیار داشته باشد کافور قیصوری زعفران ازهریک خمس حروی براجزای مرض ضماد نمایند درعصارا تیکه
اقراص را نان می سایند آب خارسیر و آب عنب الراعی و آب حی العالم تازه و آب برگ مازریون و آب برگ گیاه برر قطونا
و آب بادرنگ را آب حرادة کدو مجموع نامبرده مسیر آنچه اضافه نمایند و بعد ازسایندن مرض در این عصارات آرد
جو برر قطونا درآن داخل کرده درعضو ورم دار ضماد نمایند و اگر ورم حار در مفاصل باشد سورنجان استران
بوسیله سوخته حب بی‌دارنی ازهریک حروی براجزای مرض ضماد نمایند و اگر ورم به سبب گزیدن زنبور و حرارة واسهال
اسهال حمواناب سمی حاره باشد خیار در معد بی خطابی گل مختوم گل ساده تای حمحاص ارا سرکه سری
است که برد بوا زمارو حاملی نمناک در ایام بارش شد امسرود ازهریک حروی براجزای مرض ضماد نماید و درعصارا تیکه
اقراص را نان می سایند آب برگ سیب و آب مطره که عبارت از گستر صحرایی باشد و آب طرحون که عبارت از

کاسنی بری باشد داخل نمایند و اگر با ورم حار حرقت و ضربان شدید و آب زرد باشد بر اجزای اصل نسخه بیفزایند
آب برگ سفیده مرداسنگ توتیای کرمانی سفیده ابار عصاره لحیة التیس دم الاخوین توبال گل گلنار
فارسی امیرباریس سفید شجرت سفیده و امثال اینها از هریک جزوی داخل نمایند و کافور قیصوری و زعفران از
هریک نیم جزوی الشبه بر اجزای اصل بیفزایند و دو عصارا بیکه امراض را نافع می باشد آب برگ حنا داخل
باشد و اگر ورم در رحم باشد گل بابونه حار [illegible] اکلیل الملک برشاوشان مرمکی از هریک جزوی بر اجزای
اصل نسخه بیفزایند و مخصص ورم حار در هر عضوی باشد ادویه مناسبه آن عضو را بر اجزای اصل نسخه بیفزایند
و مخصص ورم بارد در هر عضو که باشد ادویه مناسبه آن عضو را بر اجزای اصل نسخه بیفزایند * طلای بردی سه قول
از نسخ مجربات حکیم محمد حسن برادر کوچک حکیم محمد نادر بن حکیم عماد الدین محمود نافع از برای اورام
حاره حادثه در هر مکان * صفت آن صندل سرخ گل ارمنی عصاره مامیثا حضض مکی توس دربندی سفید آب
قلعی دو قل [illegible] بزر البنج سفید مرداسنگ زنبور زید [illegible] از هریک جزوی افیون تخم لفاح از هریک نیم جزو
کوبیده بیخته با آب گشنیز سبز و گلاب و سرکه و امثال اینها سرشته اقراص بردی سازند * طلای بردی به نسخه دیگر
* صفت آن صندل سرخ گل ارمنی عصاره مامیثا حضض مکی توس دربندی [illegible] زرد اقاقیا از هریک
جزوی افیون زعفران از هریک نیم جزوی کوبیده و بیخته با آب عنب الثعلب سرشته اقراص بردی سازند و در وقت
حاجت با هر عصاره که مناسب باشد سوده طلا نمایند * طلای بردی رادع مستعمل در جمیع اورام حاره در هر عضوی
که بوده باشد سوای اورام حاره مفاصل یعنی عقب کوش و زیر بغل و بیخ ران که در این اعضا استعمال رادع مطلقا
جایز نیست از این طلا رادع است و باید که دو ا[illegible] در حالتیکه جایز است استعمال آن طلا کرده شود
* صفت آن صندل سرخ گل ارمنی [illegible] حضض مکی توس دربندی سفیده آب ارزیز تخم لفاح از هریک چهار
مثقال افیون زعفران از هریک [illegible] مثقال کوبیده بیخته اقراص بشکل مهرهای بردی سازند و در وقت حاجت بقدریکه
احتیاج باشد با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب تازه و آب برگ [illegible] و آب برگ [illegible] و آب عصی الراعی و بقدری
سرکه انگوری و گلاب سائیده طلا نمایند و پارچه کتانی را بآن آلوده کرده بران گذارند و تا پارچه را با دویه
مذکوره تر باشد که خشک نگردد انشاء الله تعالی نافع است * طلای بردی مسمی به بندی کره منع انصباب مواد بچشم
کند و مسکن اوجاع و رادع مواد جمیع اورام چشم است * صفت آن واج سفید [illegible] یک مثقال افیون زعفران از
هریک [illegible] مرداسنگ نیم مثقال کوبیده با آب لیموی [illegible] طرف آهنی کرده [illegible] آن ملایم نماید کمی گرم

به نهند و بلبند آشی نباشد با ماء سرد و برد و زخم طلا نباشد که داخل جسم شود و گاهی بعوض آب لیمو آب
برگ مورد می‌ریزند * و شیاف التحمله عمود است * عمود با الف معرب امرود است که مزاحم اربلاند ؛ مسحاطیب
مسکن جمیع اوجاع و آلام است و از دلو نیا و زیرسطادرس فعل اقوی است * صفت آن افیون ده درهمی از هریک
ده مثقال بزر البنج سفید تا برد مثقال زعفران سه مثقال فلفل یک مثقال کوبیده بیخته بروغن تخم خشخاش
چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی از یک نخود تا دو نخود است * و شیاف التحمله مثل
افیونی است * شیاف که زمان باردارد * صفت آن کلنار گرد آسمانار از هریک پنج درم افیون دانگی کوبیده
و بیخته بعصاره برگ سی الاع بسرشند و شیاف‌ها عنکبوت بگردانند و در بینی نهند بعد از آنکه بینی را نگلا
شسته باشند * شیاف نافع برای ورم و درد گوش * صفت آن مرمکی صافی افیون گاورزوبی حل شد بعصاره
ماميثا کوبیده شیاف‌ها را بآن زبل آلوده کرده در گوشی که ملال میکند از آن بسی و بود ، باشد دران اورام تاره
نگذارد * شیاف جاسر که جریان دم از مقعد و زخم را باز دارد * صفت آن مرصافی افیون کندر ذکر
زعفران تا قوت احدا کوبیده بیخته با آب برگ کسیر بوم بسرشند شیاف سازند در وسط آن خیطی ابریشم
بگذارند و بر دارند و بعد بکشند بر وردی در آورند * شیاف نافع از برای حرقت مجاری بول و قرحه آن که آن را
بفارسی سوزاک گویند و از برای درد ح کلیه و مثانه و مجاری بول و رحم قطع شد و دفع کند و قرحه را التیام
دهد چون شیاف‌ها را بآن آلوده کرده در سوراخ احلیل کذارند تا شیاف از آن در ... ح نهند و نیز نافع
است از برای بواسیر چون در سوراخ بواسیر نهند و نیز نافع است از برای حکه فرج و حکه مقعد چون شیاف
موافق مقدار آن در فرج و مقعد ، نهند * صفت آن افیون گاورزوبی و وزد نوساکرمانی مغسول مرداسنگ مجرب
مغسول سه دانگ بلعی بیمه کلنار دارمی گل ارمنی مغسول موی سرآدمی سوخته شیار کند را جز امسناوی کوبیده
و بیخته بآب کسیر تازه بسرشند شیاف‌های موافق سازند و بنادرس است * و انصاف بادرس است * و این معجون
را معجون ابو سلیمه گویند مخدر و مسکن جمیع اوجاع است و گفته‌اند که چون تکدا بگ آمد از ابعد از فصل و حقنه
خلط غالب در صداع مرکب از دوم و اخلاط دیگر استعمال نمایند مسکن درد آن است و جمیع اوجاع حادثه از
اخلاط مرکبه را بعد از تنقیه نافع * صفت آن افیون بزر البنج سفید از هریک ده درم افیون زعفران سنبل الطیب
عاقرقرحا مرزنجان مصری دارفلفل از هریک شش درم کوبیده بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی
معجون سازند و در سوخته جسمی احصرلعا بدار کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و اگر دور ما تل وزن حمل
وزن یک جسمی از هریک دو درم اضافه نمایند جایز است و بقول بعضی بعد از حمل و روز استعمال توان نمود و در نسخه
دیگر وزن افیون و بزر البنج سفید از هریک دو درم است * فرنادرس نسخهٔ دیگر * صفت آن افیون گاورزوبی بزر البنج
سفید از هریک دو وارده مثقال افیون زعفران دارفلفل کبار سنبل الطیب عاقرقرحا دارفلفل از هریک شش مثقال
مرزنجان مصری سنبل ده مثقال کوبیده بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند و معجون بسرشند
و شربتش و روس است * بدانکه اطبای فرس این لفظ را استعمال میکنند در دو نوع از معاجین اول بر معجونی
که بوده باشد مرکب از افیون که آن را بفارسی بوس داروباشد چنانکه گفته شده که بوسدارویی که رسم از کسرو
طلسم بود افیون بود و دوم بر ادویه دیگر که بوده باشد مصلحات افیون و مراد ما در اینجا از فرس روس این نوع
است و برا استعمال میکنند بر شرس که آن معجونی است که عمود دران فلفل و دارفلفل و آمله و حب الغار و
عسل است که بوس باشد چنانچه این نوع را در باب اطریفل و حب الغار ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی * نسخه

فیروزنوش بمعنی اول نافع و برای اینها نافع است و دوای آن تریاق معنی فیروزنوش و مناسب بمعنی تریاق
تریاق بمعنی دواء الساعة است و بعضی فیروزنوش دوای منصوری و رستگاری ده از اوجاع و امراض است و برای جمیع
اوجاع خصوص قولنج و بعض رئتی و امراض زنان حامله که بسبب ریاح و برودت باشد و گفته اند که زنان را
بسیار نافع است و ریاح را دفع کند * صفت آن افیون بزرالبنج سفید از هر یک نیم مثقال و در نسخه دیگر از هر یک
ده مثقال است افربیون عاقرقرحا زعفران سنبل الطیب از هر یک نیم مثقال کوبیده بیخته بعسل مصفی
حب منزوع الرغوه مدفون در جو به معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک طسوج تا
نیم دانگ و بعضی گفته اند شربتی از یک دانگ تا نیم درم است * و بسیار از جمله ادویه است که اصل و عمده در آنها
افیون است * قرص افیون بدل شرو حطابی ملی نموده اند که بالیف حاج محمد حسین از تلامذه حضرت ابو سهل
ملتمس مرة العنبر است مستعمل در اورام حاره واس قرص وابوص مبارک موسوم ساخته * صفت آن صمغ عربی
ورد بی برگ حاحص تکی صندل سرخ کافور قیصوری زعفران گل سرخ از هر یک سه مثقال نبست ملائکه ورد ابا
گل ارمنی آرد عدس عصاره ماميثا از هر یک دو مثقال افیون نشاسته مثقال ورد خوبیده حل و از حطابی از هر یک
مثقال ادویه را کوبیده آب ماميثا حل سرشته خمیر کرده حبلی سازند پس قرص ساخته نگاه دارند و در نسخه
دیگر آرد جو نیز دو مثقال داخل است عصارۀ ماميثا ده مثقال است * قرص اماروس بقلب معده در بیت الحال
ابلاوس والمهاب معده ونفخه و ریاح آن و امراض سرمید بالجمله رحصی که طعام در معده او در ارتکبر دو سی دفع
کند نافع * صفت آن نخم کرفس افسنتین دارچینی از هر یک سه مثقال انیسون رومی مصطکی رومی از هر یک چهار
مثقال فلفل مومکی افیون جند بیدستر از هر یک ده مثقال ادویه کوبیده بیخته با آب سرشته اقراص سازند شربتی معتدل
برای صاحبان ضعف معده یک مثقال با شراب ممزوج * قرص بزرالبنج مسول از برادیس ما بون نافع است و برای
اسهال طبیعت و قروح امعا و سام دم و از برای کسکه عدا در معده او هضم شود و از برای معص سلس و رحم و از برای
ریاح و اسهال آمدن خون از بواسیر و از برای نزف طمث زنان نیز در بی و نموت * صفت آن حب الاس را زنانه
افیون با بیجاده نخم کرفس بزرالبنج سفید دو وار مر ک ل ار بیه افیون سی درم کوبیده و بیخته بشراب ریحانی
سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن نیم درم و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک قرص با آنچه مناسب
باشد از ما تعاب * قرص انزروتی با راس * صفت آن نخم خشخاش نخم کاهو راس از هر یک چهار درم سنگ اصلی مغز تخم
خیار و بادرنگ مغز تخم حرفه مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه درم افیون بزرالبنج سفید نشاسته کثیرا گل سرخ
منزوع الاقماع طباشیر سفید نخم خرفه مقشر از هر یک دو درم کافور قیصوری صندل سفید حمل از هر یک یک
مثقال کوبیده و بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی یک درم و اگر ورد رم مثال معنی با یک درم رورد
ادرار بول مسحوق * قرص انزروتی با راس دیگر * صفت آن انزروت نخم لفاح از هر یک جرو راس مریل درنه
یک از هر یک سه جزو زعفران دو جزو کوبیده بیخته با آب سرشته اقراص سازند شربتی نیم درم با یک درم با شربت
خشخاش * قرص زعفران نافع است از برای سعفه و عمل مکند عملی قوی چون طلا کرده شود در سعفه دومه
مرنمه از صلع یا صلع دیگر و طلا کردن این قرص که سائیده باشند با عصاره خشخاش یا با گلابی که بیخته باشند در آن پوست
خشخاش یا با آب برگ کاهو بوده و نیم نافع است از برای سهر حادث در حمیات * صفت آن زعفران با برده درم
گل بیده ده مثقال مرمکی سنبل یمانی افیون عصارۀ حصرم حل کرده بلقطار از هر یک سه مثقال صمغ عربی با برده
مثقال مجموع را سحق نموده بشراب ریحانی سرشته با رسحق نموده و اقراص ساخته نگاه دارند و در روغن خاصه

بل قرص را هر که ممزوج بآب مورد برجبهه از ضلع با اضلاع دیگر ماند * قرص سعد یعنی قرص نافع
از برای وجع مقعد منقول از مجربات حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود * صفت آن مرمکی صافی افیون
لادن کافور قیصوری از هر یک نصف درم کندر کرا از هر یک یک دانگ کوفته بگلاب سرشته اقراص سازند
* قرص طراثیث جون آمدن از جمیع اعضا خصوص نواسیر و نفث الدم بازدارد * صفت آن طراثیث بریان
بارد زرم جرب بسطی توبه بیخ اقاقیا از هر یک سه درم زرورد گلنار فارسی اقاقیا دم الاخوین بسد بحرین
مغسول ملک بحری مغسول از هر یک دو درم مازو سرسانه صمغ عربی کثیرا از هر یک یک درم افیون جالس
زعفران کافور قیصوری از هر یک یک دانگ کوفته * بعضی بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند هر قرصی یک درم
شربتی یک قرص بآب برگ بارتنگ و آب برگ بزرقطونا * قرص مثلث این قرص از قرابادین قدمای اطبای یونان
است و معنی آن قرص مثلث است و این قرص را قرص سه گوشه نیز نامند و تسمیه این قرص بقرص مثلث بجهت آن
است که این قرص را مثلث میسازند بخلاف اقراص دیگر که آنها را مدور میسازند و وجه آنکه این قرص را مثلث
میسازند آن است که اقراصی که از برای خوردن است هرگاه حاجت باستعمال آنها شود کوفته نیمه بعضی
سرشته مدور کنند هر شکلی که باشد در سهولت کوفتن تفاوتی حاصل ندارد و چون اسهل اشکال از برای
ساختن شکل مدور است که کردی و بهترین اشکال است لهذا آنرا مدور میسازند و اما این قرص که از برای
طلا کردن است باید که شکلی باشد که حل آن بر محل بآسانی بسهولت باشد و شکلی که چنین است یا شکل مخروطی
است یا شکل مثلث و آنچه مخروطی است آن را بسر انگشت گرفته قاعده آن را بر محل بآسانی می مالند
یا سائیده شود و آنچه مثلث است دو قطر مثلث را بدو انگشت گرفته و قطر سوم را که قاعده مثلث است بر محل
میسایند و آنکه از بین دو شکل را اختیار کرده اند بسبب آن است که چون شکل مخروطی نسبت بشکل مثلث ضخیم
می باشد و ضخیم بودن جرم قرص شکل مثلث سبب آن است که ظاهرش خشک شود و باطنش تر ماند و تری باطن
آن سبب فساد آن است بخلاف شکل مثلث که رقیق میباشد و باطنش بزودی خشک میشود پس ایمن
میباشد از فساد و لهذا اطبای یونان اقراص را به سه شکل اختیار کرده اند مگر آنکه آنها احتیاط بر کسی چون
عمل را سوی باشد که اقراص نمودن بهتر است شیخ داود انطاکی در تذکره آورده که این قرص را شکل مثلث
بدین سبب میسازند که ممتاز باشد از اقراص دیگر که بجهت خوردن میسازند که باین امتیاز حذر کرده
شود از استعمال آنها بخوردن بجهت آنکه خوردن این قرص مضر بلکه اگر بقدری زیاده خورده شود مهلک
است و بعض اطبا گفته که وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آن است که حکمای سابق مرجحین یافته اند
که شکل مثلث بالخاصه موجب زیادتی اثر آن است و بالجمله این قرص مسکن درد اقسام صداع حار و سعفه
و ضربان و موجب خواب است * صفت آن به نسخه شیخ الرئیس افیون زعفران بزرالبنج صمغ مرمکی
پوست بیخ لفاح اجزا متساوی کوفته بیخته بآب برگ کاهو تازه سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت
بآب سوده بر صدغین طلا نمایند و نسخه ملا نفیس مطابق نسخه شیخ رئیس است الا آنکه گفته که در وقت حاجت
بل قرص را بآب گشنیز تازه و آب کاهو تازه سوده برجبهه و صدغین طلا نمایند مولانا نفیس کرمانی گفته
که قرص مثلث که در آن افیون و بزرالبنج و بیخ لفاح باشد چون بگلاب سوده بر پیشانی و صدغین طلا
نمایند مسکن وجع و سموم است بسبب تبرید قوی که در آن میباشد * قرص مثلث به نسخه ابن جزله در منهاج
الادویه و این قرص مثلث را قرص صداع نیز گویند یعنی بجهت درد سر حار و سعفه نافع است چون بر سر و سعفه

طلا نمایند * صفت آن افیون مرمکی صافی لادن کافور قیصوری از هر یک نیم درم کندر و دکوا مرور وب مقعد
و املج طین ارمنی از هر یک ده درم زعفران بزر البنج مقشر پوست بیخ لفاح از هر یک نیم درم کوفته بیخته ادراص
ساخته بارند ودر وقت حاجت یک قرص را بگلاب وآب برگ کاهو تازه وسرکه انگوری سوده بر پیشانی وصدغین و
مقعد طلا نمایند * قرص مقلب بیخته دیگر در بیت به بیخته اس حرله * صفت آن افیون مرمکی لادن کافور
قیصوری زعفران بزر البنج مقشر پوست بیخ لفاح از هر یک نیم درم کندر واز رب مقعد آمله سفید گل ارمنی
کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص مقلب سازند ودر سایه خشک نمود و در وقت حاجت بگلاب سوده طلا نمایند
* قرص مخدر رباطوس منسوب باو از برای صداع * صفت آن حب الغار معصوفا افیون مرصافی عصاره حصرم از
هر یک چهار مثقال تخم کرفس تمام از هر یک هشت مثقال کوفته بیخته بسرکه انگوری بقدر کفایت سرشته اقراص
سازند ودر وقت حاجت بسرکه انگوری یا با ما بعی دیگر مناسب سوده بر پیشانی از صداع یا صدغ دیگر طلا نمایند
* قرص مسکن اوجاع منقول از رساله مجربات میرزا محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود لطف الله * صفت
آن تخم کاهو آرد باقلا پوست خشخاش تخم خرفه مقشر حب کاکنج از هر یک یک درم افیون زعفران از هر یک
طباشیر کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند ممنوع تکسیر نیست * قرص منوم بارد * صفت
آن تخم کاهو تخم خشخاش تخم آرد باقلا مغز تخم کدو مقشر حب کاکنج از هر یک یک درم افیون یک طبوح کوفته
بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند وشب وقت خواب با شراب خشخاش بخورند * ودر نسخه طلائیه
بجای تخم خشخاش پوست خشخاش است وگفته که این تکسیر نیست با آب نیم گرم بخورند * قرص منوم حار
* صفت آن تخم ... دو درم زعفران بزر البنج افیون از هر یک یک دانگ افیون یک طبوح کوفته بیخته بلعاب
حلبه سرشته اقراص سازند بوزن ... نیم درم ... یک قرص ودر نسخه دیگر بجای افیون پوست بیخ ...
را طبی داخل است * قرص منوم حار دیگر * صفت آن تخم ... دو درم گل سرخ مرمکی صافی بزر البنج سفید مقشر
سائله زعفران از هر یک یک دانگ افیون نیم طبوح کوفته بیخته بلعاب بزر حلبه سرشته اقراص سازند * قرص منوم
مسکن وجع * صفت آن مرمکی صافی افیون بزر البنج سفید زعفران پوست بیخ لفاح کوفته بیخته با آب برگ کاهو
سرشته اقراص سازند ویک قرص را در صلابه ... وعضو صاحب وجع طلا نمایند * قرص منوم از اسماعیل الرمسی
نافع از برای جمیع اوجاع اذن خوب در روغن گل سرخ حل کرده در گوش چکانند * صفت آن زعفران چهار درم
کندر کرنطون از هر یک سه درم افیون دو درم مرمکی یک درم کوفته بیخته بسرکه انگوری سرشته اقراص سازند
* قرص منقول از درابادین نجیب الدین سمرقندی نافع از برای صداع بارد وسعفه بارده ودرد گوش بارد
* صفت آن جند بیدستر ... افیون ... سائله فلفل برگ سداب دودبیج خردل اجزا مساوی کوفته بیخته
بآب ... سرشته اقراص سازند ودر وقت حاجت یک قرص را در روغنی که مناسب باشد حل کرده در گوش چکانند
در جانبی که وجع است یا سعفه کهنه وبر پیشانی وسعفه طلا نمایند * قرص نافع از برای صداع حار که در راه در
ماه سکنی ... مگر دانند حرارتی را که در سر از اصوات شمس حادث شده باشد * صفت آن صندل
سرخ صندل سفید از هر یک نیم درم افیون یک درم زعفران نیم درم ... سه درم کوفته بیخته با آب
کشنیز تازه سرشته اقراص سازند ودر وقت حاجت با آب کشنیز ویا آب کاهو تازه سوده بر سر طلا نمایند * قرص نافع
جهت سرفه واسهال یا خون * صفت آن کثیرا طباشیر سفید نشاسته صمغ عربی گلنار فارسی گل سرخ زعفران تخم
مورد ساج کوبیده ... سوخته حب ... تخم حماض دم الاخوین از هر یک دو درم افیون خالص یک درم ...

ایضا گل ارمنی آرد کرسنه مروارید مروارید یک درم و بسد ادویه کوفته و بیخته با آب برگ بارهنگ سرشته اقراص سازند
شربتی نیم مثقال با لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا بنوشند * قرص بزوری که در جمیع اورام آزموده است * صفت آن صندل
سرخ و صندل سفید ماميثا سنبل الطیب گل ارمنی بزر الخس مرداسنگ حضض مکی بوس دربندی ریوند چینی
از هریک جزوی تخم لفاح افیون از هریک نیم جزو زعفران کافور خالص از هریک ربع جزوی با آب برگ کشنیز تازه
سبز سرشته بمثابه مهره بر نساجه خشک سازند و عند الحاجت با آب کشنیز سبز و گلاب و سرکه و مانند آن سائیده
طلا نمایند در اورام نافع است و برای سرور المراحات کافور داخل نمایند و بدل آن حب النیل سفید در نقل کنند
* قرص دیگر این قرص نیز نافع است در اوجاع است مانع انصباب آنها است باعضا خصوص بمعده * صفت آن در نقل از
ذخیره الطبیب نقل نمایند اصلی ازهریک نیم جزو زعفران دو جزو افیون نیم جزو لفاح از هریک نیم جزو سوده با آب سرشته
اقراص سازند شربتی یک درم با شراب خشخاش * قرص دیگر بعد ملاحظه فرموده اند که از بالعرض حضرت ابو بیدش
مره نیست مانع انصباب نزلات از سر باعضا است * صفت آن دم الاخوین انزروت حضض هندی نشاسته صمغ عربی
مصطکی صافی صبر سقوطری ... اصلی را ملک گلنار ربی آنها ... ماميثا از هریک یک درم افیون زعفران از
هریک دو درم اجزا را کوفته بیخته با آبی که در آن برگ مورد جوشانیده باشد سرشته اقراص
سازند و در سایه خشک نمایند و در وقت حاجت یک قرص را به سفیده تخم مرغ سوده بر سر بیماره گذارند که شکل
در اهم حب و بهتر آنها را سوراخ نمایند بسته باشند ... بر سر دو سر بیان در صداع و نزلات توضیح نمایند
* صفت این قرص به نسخه دیگر از املای حضرت استادی ابو بیدش سره حضض مکی بوس دربندی
نشاسته ماميثا از هریک دو دانگ انزروت مصطکی صافی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد از هریک
یک دانگ افیون سقوطری زعفران طعوحی کوبند و بنسبت سفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه
خشک نمایند هر درمی معادل انگی و یک بر نسخه یک تکرار رفته * قرص نزله نیز دیگر از مسند هیئت که
منع انصباب نزلات از سر به سر و گوش و حلق و سینه و سینه و معده کند * صفت آن صبر سقوطری زرد چهار
دانگ افیون زعفران از هر یک یک دانگ تخم مرغ را کوبند و نسخه با آب برگ مورد سرشته اقراص سازند و در
وقت حاجت یک قرص را به سفیده تخم مرغ سایند و بسوزند کور بکار برند * قرص نزله نیز دیگر که همین
منفعت دارد * صفت آن برگ مورد ماميثا دم الاخوین انزروت نشاسته کتیرا نشاسته ماميثا از هریک دو مثقال
صبر نبات یک مثقال افیون زعفران از هریک یک دانگ کوبند و نسخه به سفیده تخم مرغ سرشته اقراص
سازند و در وقت حاجت یک قرص را که یک دانگ باشد به سفیده تخم مرغ سایند و بسوزند در صداع و نزلات
نیز نمایند * قرص نزله نیز دیگر از مسند هیئت که همین منفعت دارد * صفت آن انزروت دم الاخوین صمغ
عربی ماميثا نشاسته ماميثا از هریک یک مثقال گل ارمنی چهار دانگ بزر الخس حضض هندی از هریک دو دانگ
افیون زعفران از هریک دو طعوح کوبند و نسخه به سفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
کرده در وقت حاجت یک قرص را به سفیده تخم مرغ سایند و بسوزند بر صداع و نزلات توضیح نمایند
* و ایضا از آن جمله قطورات افیونی است * قطور مسکن صداع احمرانی هرگاه با التهاب و حرارت شدید باشد * صفت آن
افیون زعفران کافور قیصوری از هریک طعوحی در دهن حلاوت حل کرده در بینی و گوش چکانند و در نسخه دیگر این
قطور زعفران داخل نیست * صفت این قطور به نسخه دیگر افیون کافور قیصوری از هریک شعیره در روغن گل سرخ
و شیر دختران حل کرده در بینی و گوش چکانند و در نسخه دیگر این قطور که در صداع دموی ذکر شده زعفران نیز

بمنزله اسهال است * طریق نافع از برای درد گوش که در دراز ماهیت ساکن کند * صفت آن حب مقل میعه دو درم
افیون زعفران از هریک یکدرم مرد . ایرم سوده در عسل حل کرده سه قطره در گوش بچکانند * طریق دیگر مسکن
درد گوش * صفت آن افیون یکدرم سپیداب ابیض سه درم در روغن گل سرخ سرکه کهنه از هریک سه درم حل کرده
بگرم سه قطره در گوش بچکانند * صفت این طریقه نسخه دیگر افیون ? روغن یکدرم سپیداب ابیض سه . و درم سه
ابیض سه درم سوده بشیر دختر را بعمل کرده بگرم سه قطره از آن در گوش بچکانند * طریق دیگر مسکن درد گوش که
از سردی باشد و نافع است مرآنرا * صفت آن افیون گاوزوی جند بیدستر از هریک دو درم در روغن آب نه برند تا
تمام آید . بسته تا مدتی از بلوط در روغن حب روغن موس داخل کرده سه قطره در گوش بچکانند * صفت این طریق
در نسخه دیگر افیون جند بیدستر از هریک نیم درم . دردا سار ? بپزند تا تمام آید . بسته تا مدتی از بلور
دو ? ماهیت بطرآن را در دو قطره روغن موس داخل کرده بگوش بچکانند * ولد از انجمله قنطاریقا است
* بدانکه لفظ قنطاریقا بضم قاف وسکون نا و فتح طای مهمله و الف و راو عین معجمه و الف و نون معرب کمبارگان
است منسوب است بسوی کمبار که صنع است و این معرب را به قنطاریقا اکر نامند الله حمید آنکه در عسل
مستعمل را ن میرند کمبار داخل است و اکمر برای آنکه اجزای آن بسیار است و گفته اند که از بروا کتب اطبای هند
است و حال آنکه نزد اطبای عرب نامی از آن نیست و شاید نقل از این برده حال منزل شده باشد ولی الشیخ معجونی
است عرب از اطبا عرب بروعجب بروا اکمر جدهای اطباء در کتب خود ذکر کرده اند و صنعت ما برای آن نوشته الله
مرحمد زین عهد منزل است * قنطارغان اکبر نسخه شیخ الرئیس منقول از درابادین مالوف گفته که این دوای
هندی نافع است از برای استسقاء لحمی و از جماع ریاح رانافع است و هر مرضیکه که عارض گردد انسان را * صفت آن افیون چهار
استار و چهار دانک و ربع ? درم اما نیم استار و دو درم و دو دانگ درمی حما ما مصطکی رومی زراوند مدحرج
ساذج هندی از هریک سه استار و چهار دانگ قسط تلخ ابرسم ? فرص ? کردی مقل ازرق ترک مورد حب بلسان
قصب الذریره سلیخه سوداء ریشاد ورد ? سرخ فرفه الطیب ? ساذج هندی از هریک دو استار فلفل سیاه ? ابهل
سنبل ? سرخ از هریک دو استار و چهار دانگ عاقرقرحا ? بیخ گل سرخ حسک مسروع الاتماع مسک خالص
? دارچینی از هریک نیم درم ? ان مرار حسان است و ... وآن مسمی است ? با ? انجره
? کرم ? بیخ لسان ? لعاب از هریک چهار درم برز السبع سعد یه استار و دو درم صمغ عربی
بوست ? کرفس ? سوس آسمانجونی از هریک سه استار و دو درم ? السلد الحماء ده استار حب الحروع مقشر
سه استار کبریت زرد ? فلفل دار فلفل سعد از هریک ? استار رمعه ? سد استار و دو درم و چهار
دانگ ? ? استار و دو درم و چهار دانگ ? ? استار و چهار دانگ ? ? استار ? با بحد
دانه صحیح ? انیسون استار ? ? استار ? درم ? ? درم ? استار و یکدرم زراوند
طویل سه استار و ? سه استار ? تک درم ? ? استار و دو درم الطوط ? ? ? ? از هریک دو ? ده
درم ? که ? ? ? ? استار و دو درم و چهار دانگ زهره گرگ زهره خرس زهره عراب از هریک یکدرم ? ?
? که ? است کوفته ? ? ? است ? ? ? ? ? ? انگوری ? ? ?
? ? ادویه کوفته وادرا ب حل کرده مسموع را ? ? ? ? گرفته ? ? ادویه ? ? بلسان ?
استار ? که ? باشد ? انگوری که مسموع را ? ? ? که آن ? ? که ? ? ? ? کرده
ادویه ? ? مسموع را ? ? ? ? کلی کرده ? حرس داده از آتش فرود آورده ? ?

کرده در ظرف زجاجی کنند و بعد از آن بگیرند کشمش را ۶ عدد چهار درست و پای آن را محکم بسته به تنگ بگذارند و
دنگ حاجی کرده بریزند بر آن بوزن شش مثقال ماهی و شش از هر یک کفی و آب خالص بقدر حاجت و سر تنگ را گرفته اطراف آ
سر آن را محکم کنند که روغن بخار بیرون نرود و با آتش ملایم بجوشانند تا نیم شود اما از آتش فرود آورده
بحال باشد و بگیرند حلو و عطر و بعد آن را دور کنند و بعد آن را در دیگ پاکیزه کرده بریزند در آن روغن بلسان
و روغن نارد از هر یک یک سیر و با آتش ملایم بجوشانند تا آب آن تمام شود پس داخل کنند در آن عسل بقدر
وزن روغنها که در آن باقی مانده است و بجوشانند تا مخلوط گردد و بقوام عسل رسد پس داخل کنند در آن معجون
موصوف را و برهم زنند و سرد کنند و در ظرف آبگینه نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و پیش از شش ماه
استعمال نکنند که مضر باشد پس از آن شرب نمایند * مقطارغان کبیر دیگر به نسخهٔ یحیی بن عیسی بن جزله گفته که
این برای بهتر است و نافع است از برای جمیع امراض بارده و از برای اوجاع ریاح و استسقاء لحمی * صنعت آن افیون
شش درم فرفیون سه درم انیسون بیست و دو مثقال جاوشیر ده درم عاقرقرحا سه درم مرزنجوش با سه بیخ
از هر یک چهار درم ابرسجان مقرض هشت مثقال عود هندی شش درم تخم سداب با اجزاء فقاح کرفس از هر یک
چهار درم عصارهٔ گل سرخ مشروع الامعاء سنبل هندی بیخ کبر از هر یک شش درم تخم کرفس مقل ازرق حب بلسان
حب الغار سلیخه سوداء زرنباد درونج عقربی سطرخ هندی از هر یک شش مثقال بزر البنج سفید شش و
چهار درم پوست بیخ کرفس بورده درم تخم حرفه مصری جندبیدستر مثقال حب الخروع مصری و دو مثقال کبر دم
زرده بیست مثقال صمغ عربی سنبل سائله از هر یک بورده درم حب بلسان سه و چهار درم دانه مصری پنج
مثقال قردمانا بیست مثقال سادج هندی هشت مثقال دارچینی کبار صحیح با نصف عدد قرنفل ذکر بیست مثقال
قرنفل اسی ده مثقال تخم ریحان سیرده درم و بلسان درمی قرقه الطیب ده درم مروارید ناسفته شش درم بسد
مجرب واردندرم و سمر وردار مر کاو از هر یک دو درم زراوند طویل ی وسه مثقال زنجبیل فلفل سفید از هر یک
بیست مثقال اسطوخودوس آب اکسمکت است بورید از هر یک دوازده درم زهره گرگ زهره خرس زهره غراب از هر یک
یک درم ادویهٔ کوبیدنی را کوبند و بیخته صموغ را در شراب انگوری حل نموده سه روز بخیسانند پس بالایند
وادویه کوفته را داخل کرده در دیگ سنگی کرده حل حوس بلعید باخوب لعوق شود پس از آتش بر گرفته سرد نموده
در ظرف چینی نگاهدارند پس مرهٔ گفتار داریم که در نسخهٔ بیخ ریش و روغن بلسان را در عسل سفید زرد
ادویه داخل کرده بقوام عسل آورند و دوای مذکور را داخل کرده معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
* مقطارغان صغیر این معجون سرا از اطبای هند است و در خواص و منافع قریب به مقطارغان اکبر است
* صنعت آن به نسخهٔ بیخ ریش حب بلسان دو درم زعفران ده درم سنبل هندی دو دانگ نوا تمشی مصری چهار درم
افیون نابرده درم کندر پنج درم فلفل سیاه ده درم ابرسجان مقرض یک درم بزر البنج سفید ده درم فرفیون هشت
درم جماماما لقاح پوست بیخ لفاح از هر یک دو درم اسطوخودوس لسان بیخ سوس عود بلسان تخم حنظل زنجبیل
سکبینج دارچینی جاوشیر جندبیدستر مرزنجوش سه سداب سطرخ هندی از هر یک دو درم حرمل قرنفل سادج
هندی سنبل کرکدن مرارهٔ ... از هر یک چهار درم دهن مستول ... از هر یک یک دانگ زرنباد درونج عقربی
کاو زن مصوری از هر یک سه درم سنبل الطیب سه درم بسفایج چهار درم کرویا دو درم زراوند مدحرج یک درم
با اجزاء مصمر فارسی اصل رومی خالص کبر از هر یک یک درم دانه ... سکر حب الغار درم الادرس از هر یک دو درم مقل
هندی ایسان دکر از هر یک دو درم کبریت زرد بحری یک درم بزر نگ کابلی فلفل سفید از هر یک دو درم چهار سیر

باک کرده زعفران وحب بیرنج کابلی السعتر و اصل السوس انیسون از هر یک نیم درم اسخوکومس بلسان کوفته و بیخته ممزوج
داروها سه ایل که بر آن مقدار کنند بالاید بر ممزوج آنها کرده بعسل کف گرفته سه وزن ادویه سرشته و بعد از شش ماه
استعمال نمایند * مطلوع علیه مقنن نسخه محی بن عیسی بن جزله صفت آن بلسان کندر جملها وشبیع لفاح
لیس سلیخه سرداهلیان ذکر اصل السوس جزا سنه عود بلسان تخم حنظل زنجبیل کمشیع حاشبرد از هر یک
حد یک سر مرازچهار سر بعد ان سطرح مقل بو غیر کابلی فرنفل ذکر کرده بار را او ید مل جرح با بل ا یک یک
حب الغار درم الاحرس از هر یک ودرم زعفران فلفل ماه سرالسبع سعد از هر یک ده درم لرفوس مقمد درم سپید
سوحمی مرسل اسی ساح مقدی ید ذکر کلی جو سلد ر مره فل سنبل الطیب از هر یک چهار درم زرد طلا رزی لنبوار
مر لمکلمانک زرنباد درونج عربی حمصی کافور مصوری از هر یک سه درم سنبل الطیب سه درم مصل سی درد انگ
ادموس ابرده درم ابرسه کام سرس سل مقدی لسلل ذکر کرسه رر سحری طلاری از هر یک او سه سار سر سی از
بر سوسحر یاک کرده سر بول طالعصافیر پوست سامدارو ادربات راه معمر فارسی حب کمراز هر یک کندر کوفته و بیخته
ممزوج ا بسراب کهنه خسانیده و ممزوج را با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرسته و در ظرف حسی نگاه دارند و
بعد از شش ماه استعمال نمایند * ربسراز مله کاکنسج اسب از اطبای بارس است استاد ابوالفرج ره گفته نسبت
لون آن باشد بسه بدان جهت آنکه دران جو ز السرو ورق الاس وورد سرخ وزعفران داخل است شیخ رئیس گفته کدا ن
معجون بزرگ کثیر المنافع است از برای المال و صداع سابق صرع و امره وکزاز و دو لمیح اسان ر بسا ربانع است از برای
لطفال ارحام ریگ معدل ربا ها دا لب جو است در باح جمره اس گرداند * صفت آن به نسخه شیخ الرئیس
حب اموله بسر بوح سلیخه تخم جر مل زرانه حب بلسان زراوند طویل زراوند مدحرج سنبل ترکی خالص
مر اسهب از هر یک چهار درم داند عمل چهارده درم ودر نسخه دیگر چهار درم است افیون قسط تلخ دو ربوانر سه
ملبله زرد از هر یک دوازده درم و ج ترکی سه درم در نسخه سب و چهار درم مر نه و معجون کسر یا زریع زرده بر
السوس از هر یک ده درم درونج عربی سکسنج مرمکی دم دسرجان از هر یک شش درم بلسان سبل بزرالسمع مد
بسباسه کوبی زعفران از هر یک ده درم معان سعة سابله از هر یک پا برده درم مورد اسفرم ترک مورد جوز السرو
وجوزا بهل از هر یک سه درم کوبیده بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرف حسی نگاه دارند
ومرن حاجت نکار برند وبرین یا سه سال باقی بماند ودر نسخه دیگر مسطور است که دوای جمله را کوبیده و
بیخته ممزوج ادرمیسج بسا ند بالا بند وحمله را با انگبین صافی نموده بعد رحاجت بمرمد سر بی
بعد از سماه از یک درم تا یک مثقال است ولجرای این نسخه وچهار جز و است برای معجون کمریا وعسل وسحیج
ورب آنها و بعضی بسیاد درم است ومزاجش گرم است در اول درجه اول وخشک است در درجه سوم * معجون کمربا
مستعمل رکاکنسج * صفت آن نکویند حسب الدبره اطبار الطب سعة سابله کندر از هر یک چهار درم اسد
بر بد الطیب زعفران از هر یک یک درم سنبل سی عود ماری از هر یک یک درم کوبیده بیخته بسراب ریحانی کهنه
سرسته بگذارند تا خمر بود بس استعمال نمایند وبعضی در بن نسخه بجای سراب ماء العسل آورده اند واین
نسخه به جز واست وورن حمیع نیم درم است ومزاجش گرم است در آخر درجه دوم وخشک است در درجه دوم
*کاکنسج به نسخه شیخ مستعمل بر جمره * صفت آن سلیخه ماه حب ابزید اصل سوح را ربانه حب بلسان
زراوند مد حرج زراوند طویل سنبل ترکی خالص عنبر اسهب از هر یک چهار درم عمل بوا چهارده درم تخم بزرالبنج
اسهل جوز المرواز هر یک چهار درم افیون قسط جوزبوا دو سه ملبله زرد از هر یک دوازده درم دو بفل نیسب وچار درم

در قرابادین معجون کبیر بارونی ورد تخم سوسن از هر یک دو درم وج ترکی هشت درم سکبینج درونج عقربی میعهٔ سائله
از هر یک سه درم فربیون شش و چهار درم بسباسه مقل کوفی با زرنب زعفران از هر یک ده درم عناب بغدادی
نابرده ده درم مر و اسقرم چهار درم ادویه خشک را کوبیده و بیخته صموغ را در شراب حل کرده سالانید و مجموع
را بعسل مصفی سرشته معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک درم
تا یک مثقال * صفت معجون کبیر با مسهل دیگر معجون به نسخه نشد استعمل که در رد حمره ذکر کرده نصب
اللدیره اطفال الطب کند و سنبله سائله مقل کوفی از هر یک چهار درم اسه حرمه فربیون زعفران از هر یک دو درم مسک
سمی عود قماری خام از هر یک نیم درم ادویه را کوفته بیخته میعهٔ سائله در شراب انگوری حل کرده ادویه را با آن
سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند و نگاه دارند و وقت حاجت بکار برند * و ایضا تلطیخه منوم افیونی است
* صفت آن ورد بوست بیخ لفاح از هر یک یک درم افیون یک دانگ کافور بسوری زعفران از هر یک دو دانگ ادویه را
سوده در گلاب و عرق بید و در آب برگ کاهو یا در آب حل کرده لطخه نمایند * تلطیخه دیگر که خواب آورد به نسخهٔ
شفائی * صفت آن بیخ لفاح تخم گل سرخ از هر یک یک درم گرفته و بیخته در آب برگ کاهو ریخته افیون دانگی کافور دو
دانگ را با آن حل کرده در ظرفی کنند و بو بیند اگر در بیشه باشد بهتر است * و اما لطوخات است * لطوخی که درد
بیضه را نافع باشد بمنزله اربعائی * صفت آن مر مکی تخم کاهو از هر یک یک درم برزالبنج کمتر از هر یک دو دانگ
افیون نیم دانگ کوفته بیخته بسرکه بسرشند و بر کاغذ پاره کشند و بر بیضه بچسبانند درد سر را ساکن کند
* لطوخی دیگر که همین عمل کند * صفت آن زعفران افیون مر الاخوین صمغ عربی بسفیده تخم مرغ بسرشند بر
صدغین بچسبانند * لطوخی دیگر که نیز همین خاصیت دارد * صفت آن تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک دو درم
حضض مکی سه درم افیون نیم درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا بسرشته بر دو پاره کاغذ کشند و بر صدغین بچسبانند
* لطوخی افیونی مستعمل در بیضه که امثال بعض سرطان بیضه میکند و ساکن میگرداند درد را * صفت آن
تخم کاهو یک درم برزالبنج دو دانگ مر مکی مامیثا یک درم افیون نیم دانگ کندر دو دانگ ادویه را کوفته بسرکه سرشته
طلا کنند بر کاغذی بریده بچسبانند بر صدغ * و بسر تخم مرد و جوامرد است * صفت آن نافع برای سرطان
در مری سده حدارحطائی ... زرنبه فرنفل عود هندی خام نانخواه معادل رحمی زنجبیل جوز بوا
درونج عقربی اسارون سنبل الطیب سادج هندی تخم کرفس از هر یک و مثقال فلفل دار فلفل حب زر طلا مسک ترکی
از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته بزرگ دانه آنکه از عطاران گرفته باشند مامیثا هم سرخ زرباد از هر یک سه مثقال
حب البلسان مصری بیخ مثقال مصطکی رومی زعفران از هر یک نابرده مثقال فلفل سیاه برزالبنج سفید از هر یک
شش مثقال افیون کازرونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه به دستور معمول مرتب نمایند * و ایضا مروح
افیونی است * مروح نافع از برای سهر مفرط * صفت آن اندکی از افیون و زعفران را در روغن بنفشه حل کرده
بر پیشانی و صدغین مروح نمایند * مروح نافع جوب خرب و جروح * صفت آن افیون نیم مثقال سرخ و نیم مثقالی
آمله ربع و نیم مثقالی اجزا کوبیده در روغن بنفشه شش مثقال مخلوط نموده مروح نمایند و با طرف مرهم
ساخته بر عضو مجروح بگذارند * و از آن جمله معاجین افیونیه از است * معجون اثر ساهر مسمی بتریاق حبث
مروح کرده و شانه و مجاری بول و احساس آن و حرقه البول بمرض و امراض رحم را نافع و تسکین و تسکین
دردهای اعضای تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا است و بند زهر بیش در اول علت یک مثقال با سه
اوقیه شراب و مثقال در ماء العسل و در مزاج بسیار حار یا سرد به وزن عوره و در وسط علت دو مثقال با همت

درم آب برگ بارتنگ مطبوخ و سه جلدم ماء العسل در آخر سلب که حرارت بل بد باشد و بجوشانند آنرا یک مثقال
رب ریباس مورد با رب تموره و امثال آن و جمیع ازار حفظ با آب سود مصنوع رمانند آب انار و رب مورد رحمن
* صفت آن گل سرخ تخم خطمی تخم خبازی تخم خرفه مغز مغز تخم خیارین مغز تخم خیار مغز تخم کدوی
شیرین دم الاخوین از هریک سه مثقال طین مختوم تا برده مثقال طین ارمنی مغسول ده مثقال ودع محرق ساج
گاوکومی سوخته بمدسرو از هریک یک مثقال و شیره عصاره لحیة التیس قطر اما الیون رومی حسک صمغ تخم
کرفس انیسون از هریک چهار مثقال صمغ عربی و شاهسفرم کثیرا صاحب العلل که بهندی کلتهی باشد حب الصنوبر حب
بطی مغز بادام کومی مغز بادام شیرین مقشر از هریک مثقال سماق ستی عروه خشک طین فارسی که گل شیرازی
است ریوند چینی رامک ملی مجلوب حماض مقشر و ماء بزر البنج از هریک سه مثقال حب الکاکنج حبل عدد
انیسون الموس از هریک دو مثقال با عسل کف گرفته سه وزن ادویه که با نصف و مقدار مثقال باشد علی الرسم معجون
بارد * معجون الخلاف به نسخه شفائی اسهال بلغمی را سود مند بود * صفت آن حب بلسان بزر البنج
افیون زعفران مرمکی ابارون تخم کرفس سلیخه سنبل الطبیب گل ارمنی انیسون کرویا صمغ عربی اجزا
متساوی الوزن کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی بقدر بندقه رم با رب به تا رب مورد
باشد که نافع است * معجون ارسطوماخس ودر بعضی کتب معجون ارسطماخس نظر رسیده عجیب الفعل است
از برای سیلان و نفث الدم و درجه ریه و معده ضعیفه در معده و روده و جرب عضلات وبی الطعام و معده و حلقه و علل
مثانه و احشا رحم و حمیات باشد تا آنکه خورده شود بس ارویت بوبت سل ساعت و نیز نافع است مزاج را
و سموم مثل وعد و سرو ته را * صفت آن دارچینی قسط بارزد جند بیدستر افیون فلفل سیاه دارفلفل سنبل نابله
از هریک یک دانگ مصطکی یک قسط که تکمه و مقدار درم باشد ادویه را کوفته * و نسخه بارزد را در عسل
حل کرده صافی نموده بقوام آرند و ادویه را با آن بسرشند و در شیشه یا ظرف نقره یا چینی نگاهدارند شربتی مثل
نرمعی با ماء العسل و دو نوع مویز که با نیکست دران به قطره روغن کنجد حل کنند باشد و این ترکیب مست
حر است وزن آن مست اوقیه و مزاج آن گرم است در سیم درجه و خشک است در دوم درجه و نیز * معجون اسرد
رجه رو اسهال کهنه را نافع است * صفت آن افیون مصری حب بلسان مقرمیعه نابله بزر البنج زعفران ابارون
مرمکی تخم کرفس سلیخه انیسون سنبل الطیب گل ارمنی اجزا همه متساوی الوزن کوفته بیخته با سه وزن
مجموع ادویه عسل مصفی بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و اگر خوردن
مایل ور تحمل و بوید جینی از هریک اربن سه حرورد درم اضافه نمایند جایز است رقول بعضی بعد از حمل روز
استعمال توان نمود و در نسخه دیگر وزن افیون و بزر البنج از هریک دو درم است * معجون اعظم و آنرا معجون
اسرد نیز باشد و صاحب کامل الصناعه آنرا باسم کندری ذکر کرده و جهة اسهال مزمن را نهایت نافع است
* صفت آن حب بلسان افیون بزر البنج مقل کندر کرمعه نابله مرمکی ابارون زعفران با شراه اجزا
متساوی بعمل سرشند و در کامل الصناعه جلنار و طین ارمنی و تخم کرفس و سلیخه داخل کرده و نسخه شفائی
متساوی نسخه کامل الصناعه است الا آنکه کندر و باشراه داخل ندارد * معجون افیونی حکیم عماد الدین
محمود شیرازی از نهایت اعتماد باین معجون آنرا مسمی به ترکیب محمودی نموده و در خواص مثل افلونیای
فارسی است * صفت آن فلفل نصف مثقال دانه هیل بوابر سنبل الطیب مصطکی ریوند چینی نعناعه
ابارون افیون تخم کرفس دارچینی افیون زنجبیل کافور مصری زعفران از هریک دو مثقال ورق گل سرخ

سه مثقال بزر البنج سفید نیم مثقال افیون کازرونی نابرده مثقال ادویه را کوفته بیخته در روغن گاو یا بادام
چرب نموده بعسل سفید منزوع الرغوه سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی
یک درم * معجون افیونی نافع از برای اسهال معدی از رطوبت حابس اسهال و قرحه امعا * صفت آن افیون
کازرونی بزر البنج سفید حب بلسان پوست بیخ سیسالیوس زعفران بزر لسان الحمل اسارون کندر نانخواه اجزا متساوی
کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال * معجون افیونی منقول از خط حکیم
عماد الدین محمود که بجهت زحیر و لعاب با لیف معمول است نافع از برای زحیر بسبب رطوبت اسهال که با آن
خون نمایان باشد زحیر نافع است از برای بند شدن روده * صفت آن حب بلسان سرطان از هر یک سه درم نانخواه
و ح ترکی افیون از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه معجون سازند شربتی دو دانگ * معجون افیونی
مستعمل در قولنج که خواب آورد و درد را ساکن گرداند و قولنج را بگشاید * صفت آن فلفل نانخواه انیسون تود بنج
[illegible] کرمانی حب الغار از هر یک سه درم افیون بزر البنج [illegible] الصمغ از هر یک تک درم
محمودهٔ مشوی یک درم کوفته بیخته با عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی
یک مثقال * معجون بارزد افیونی دیدان را بکشد و وجع آن را تسکین دهد هرگاه از حرارت باشد و علامت
آن استراحت از آب سرد است * صفت آن بارزد بزر البنج افیون مسحوق نانخواه از هر یک دو درم فلفل الکوره ساده بزر
از هر یک تک درم کوفته بیخته بادوشاب انگوری سرشته بلکی بر دندانی گذارند که وجع دارد * معجون بدل افیون
حکیم عماد الدین محمود که بجهت شخصی که معتاد با فیون بود اسمای ترکیب داشت بالف نموده * صفت آن
فلفل سیاه بیست مثقال زنجبیل تخم کرفس و ح ترکی از هر یک ده مثقال مغز تخم خربزه تخم کاسنی تخم المرس
بزر البنج سفید از هر یک نیم مثقال حب الغار برگ سداب زرنب العروس از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال افیون
نابرده مثقال دوقو بلا حسنی یک مثقال کوبیده بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعوض افیون
دو حبه وزن افیون از این معجون خورده شود * صفت این معجون به نسخه دیگر منقول از حکیم عماد الدین
محمود معروف بنسر [illegible] آسارون و ح ترکی عود الصاعدی دارچینی زنجبیل تخم کرفس از هر یک ده مثقال
فلفل بیست مثقال مغز تخم خربزه کاسنی بزر البنج سفید حب العروس زعفران از هر یک نیم مثقال حب الغار برگ
سداب زرنب العروس از هر یک دو مثقال زر بند حسنی یک مثقال افیون نابرده مثقال اجزا کوفته بیخته با سه وزن
ادویه عسل مصفی معجون سازند * معجون درم آرای جهانی بسیار مفرح و منشط و مقوی قوی و ارواح اعضای رئیسه
و آلات تناسل است * صفت آن مروارید ناسفته بهمن سفید ملحه [illegible] درونج عود نباری خولنجان تمامه
تخم بالنگو تخم فرنجمشک ورق نقره عنبر اشهب از هر یک دو تولهٔ یاقوت رمانی کهربا شمعه بهمن سرخ کمانه حبی
سادج بوزیدان مروارید گل سرخ صندل سفید عاقرقرحا تخم لفاح تارهٔ روغن بلسان مغز تخم حمار بن مغز چلغوزه
مغز بادام مصطکی از هر یک تکتوله سنبل الطیب اسپند از هر یک نیم توله مربیل سعد نارمشک دارچینی سعد
کوفی زنجبیل اسارون مصطکی خولنجان مصری حصه الثعلب از هر یک سه توله فلفل مصری زعفران از هر یک نیم
توله بزر البنج سفید افیون مصری خالص مصفی از هر یک چهار توله ورق طلا هفت توله گلاب یک سیر نیات سفید
درین عسل از هر یک نیم سیر کمی شکر سفید یک سیر کمی عسل معجونی سه سیر کمی یک سیر زنگه
رسم است ترکیب نمایند شربتی عمر معتادین افیون را نیم مثقال و معتادین افیون را فراخور عادت بعد از چهار
ماه عمل فرمایند و تا هفت سال قوت باقی میماند * معجون برای حافظه را دور دهد رسیان را نافع بود * صفت آن

بلادر افیون از هر یک سه مثقال مصطکی سه مثقال اخلاط سه مثقال از هر یک سه مثقال عسل سه چهار یک نظیر معهود معجون سازند * معجون ربیع از مجربات حکیم عماد الدین محمود شیرازی فرموده که در نوبت تب دو ساعت قبل از تب و برودت با شیر مثقال آن را ... نماید انشاء الله بنوبت قطع کند این معجون مسمی بحب لولو است * صفت آن جند بیدستر جلبت دار چینی عود ... مرمکی صافی مصطکی سائله از هر یک سه درم افیون مذاب فلفل از هر یک یک درم عسل بوزن مجموع ادویه را کوفته بیخته بعسل سرشته معجون سازند و بوزن طلا و نقره بجهت نگاه دارند * معجون ربیع محمد بن زکریا رازی از ... فرموده که زیاده از سه چهار نوبت احتیاج نمی افتد و بلا رینوس نقل از ساوی است * صفت آن افیون کاررونی کمیه هفت درم زعفران سه مرمکی صافی از هر یک چهار درم سلیخه جلبت از هر یک دو درم مصطکی سائله جند بیدستر سنبل الطیب از هر یک هفت درم قسط تلخ سه درم عسل دو وزن مجموع ادویه بدستور معهود مرتب نماید * معجون ربیع حکیم میر محمد مومن دیلمی نموده که از مجربات استاد این حکیم محمد باقر است در قطع ربیع بی عدیل است و وقت استعمال و بلا رینوس بدستور معجون بالا است * صفت آن اسارون سامی کندر کوکنار مرمکی جند بیدستر مصطکی سائله بزر البنج افیون اجزا مساوی عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور مرتب نماید شربتی در وقت تب از نیم ... تا یک ساعت * معجون رضوی بجهت ... نطر است * صفت آن فوفل بزر البنج سنبل جوز بوا ... حب الغار ... حمل معز بادام ... دارچینی عود ... مصطکی ... العقرب ... از هر یک ... زعفران افیون ... از هر یک ... سنبل الطیب ... العصافیر از هر یک دو مثقال ... اعرابی ... از هر یک ... مثقال اجزا کوفته بیخته با عسل معجون سازند شربتی دو دانگ با شیر مثقال * معجون ... نافع از برای ... لقوه و امراض بارده ... امراض دماغی و اعصاب از رطوبات بلغمی و طلای آن در عضو ... نموده ... است * صفت آن افیون بزر البنج ... جند بیدستر دارچینی دار فلفل سنبل الطیب ... زعفران اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی ... الحبلی و این معجون بدحر است و ... گرم است در اول درجه و ... در دوم درجه و ... در دیگر ... عاقر قرحا از هر یک ... است و این ... معجون ... نافع از برای درد سر کهنه ... سراب ... و آب ... گرم ... و کسی را که صرع ... باشد ... نفع باشد و نافع است از برای ... ورم ... وقاطع ... است که ... جمیع امراض بلغمی را نافع ... بلغمی ... السدس واسهال کهنه را قاطع ... است از ... و ... * صفت آن به ... مرمکی صافی ... دارچینی فلفل ... حماما از هر یک چهار درم سنبل الطیب ... از هر یک ده درم زعفران ... رم افیون ... ده درم ... کرفس کوهی ... رم ... کرفس ... از هر یک ... درم فلفل ... درم ... وسط ... الصمغ اسارون از هر یک ... درم مرمکی و افیون را در شراب ریحانی ... ادویه را کوفته بیخته با عسل مصفی ... معجون سازند و ... مسطور است که شربتی ... درم با آب نیم گرم ... سازند ... اضافه ... رنگ آن را ... فرموده ... و بعضی اطبا گفته که شربتی از یک دانگ تا نیم درم است و این معجون ... است ... اجزا ... و فساد و ... ورم و ... گرم است در ... درجه اول ... است در آخر درجه سوم * معجون ... دیگر ... * صفت آن ... بزر البنج ... جوز بوا ... حب ... بادام ... دار چینی ... سنبل مصطکی

صدر به صمغ العلک حلتیت هر یک دو مثقال زعفران افیون تخم سفید و سرخ هر دو جدا از هر یک مثقال عاقرقرحا
سنبل الطیب لسان العصافیر از هر یک درهمسنگ مانند سرخ را پی حدوار از هر یک یک مثقال اجزا کوفته با سه چندان
عسل معجون سازند شربتی دو درم آنگاه باسرمه مثقال * معجون شاذ الملک جهت وجع مفاصل و نقرس و تشنج
و درد اندام جهت تشنج حادث شده از درد مفاصل و نقرس و جهت سستی و بادهای غلیظ و ریحهای کهنه و درد گرده و کشودن
سده و کلاهمش سنگ گرده و مثانه و جهت عسرالبول و سوزش و ... و استرخا و رعشه و کنی حبس و درد کلو و مرگاه دور و ریش ...
نافع است جهت حفظ صحت بدن و نافع است از جمیع سدد بسیاری از امراض * صنعت آن تخم سداب بری فرلیمون انیسون
مقل و سندروس کاشطوس جاوشیر حمامما باد رومی اسطوخودوس فودنج نانخواه از هر یک دو مثقال قسط المر زعفران
فلفل اسفیداج مکی مرصاف سنبل الطیب فرفیون بسفایج اصل اللفاح انیسون فوتنج جبلی تخم رازیانه تخم جرجیر بری
تخم جزر بری املطی که سنبل رومی است حب الملسان از هر یک دو مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه شاه بلوط
مثقال عصاره غافث کاشم ورد حمدو فاسیم اللو رمه از هر یک چهار مثقال بزرالسیح الانیسون افیون از هر یک شش
مثقال ادویه را کوفته و بیخته بسایند با جمیع ... در شراب ریحانی یا حصرمی باشند و عسل مصفی
بجوشانند تا سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته و استعمال نمایند در وقت حاجت بعد از شش ماه شربتی یک درم
با آب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده با آب کرفس و رازیانه و جهت درد معده و کبد با ماء الاصول و جهت نقرس و
مفاصل بعد از بیرون رفتن غذا از طعام با آب گرم * معجون بلادر مشهور مقول از بیاض شریف سید معزالدین
سید محمد صاحب حکیم سلطان شیرازی این معجون را کبیرالمنافع گفته از امراض بلغمی کثیرالنفع است سید باشد که این نوعی
بلادر است که باین اسم مسمی نموده * صنعت آن فلفل سفید دو مثقال بزرالسیح سفید درد ماما کندر از هر یک
وارده مثقال سلیخه برگ سداب از هر یک نیم مثقال افیون زعفران کندر زرد صافی از هر یک یک مثقال دارفلفل قسط
تلخ زراوند مدحرج فرفیون پوست بیخ لفاح از هر یک سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه یعنی چهار صد و بیست
سه مثقال به سرشته معجون سازند شربتی بقدر نخودی و ریادة بحسب مزاج و عادت * طریق صافی نمودن
فرفیون در کرپای * معجون شنجار ترکیب قلقطوس رومی است که از برای قیصر روم ترکیب نموده نافع است از برای
خلقان بارد و صرع و اوجاع بارده و معده و امعاء و سدّه باو عفونت بحران و درد سر و صلابت معده و عسر نفس و دوالی بدن
* صنعت آن حب بلسان بزر بالسون قسط تلخ سلیخه فلفل سیاه دارفلفل سنبل نانخواه افیون زعفران سنبل الطیب
از هر یک سه درم جاوشیر یکدرم سنبل ترکی یکدانگ زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته از هر یک نیم درم
ترنجبین صافی نه درم ادویه را کوفته و بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در وقت حاجت استعمال
نمایند از آن مقدار نخودی شیخ داود گفته که شربتی از این معجون یکدرم است و بعد از شش ماه و سال باقی بماند بسیار
مستعمل نیز گفته که شربتی یکدرم است و بعد آنکه این معجون سازنده حروف است و وزن اخراسی و دودرم است و جالینوس
گفته که مزاج این گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در اول درجه سوم و گفته که شربتی از آن یکدانگ و دو دانگ است
شیخ داود گفته این معجون را ماه بماه ترکیب کنند استعمال توان نمود و بعضی اطبا گفته که بعد از شش ماه باید
استعمال کرده شود * معجون مسمی به معزالله و بعوط آورده و گرده و کمر را قوت دهد و بغایت مقوی بود و اگر قوت جامعه
را طرف شده باشد از خوردن این معجون بحال آید و اگر بیران خوردن این معجون ملازمت نمایند قوت جوانی در ایشان
باشد * صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت سرخ یاقوت زرد لعل بدخشانی بسد سیاه از هر یک دو درم فرص افعی مار و مغز
خوابی سانکاره مسک نافه از هر یک یکدرم بوزیدان زنجبیل دارفلفل قرنفل لسان العصافیر از هر یک سه درم

سنبل حب العلب مصری قصب کار وبان کرده خمیر نمایند کما یجب * معجون جالیه جوش میارجو ازهریک
پنج درم فلفل سفید دارچینی زرنباد خمیر خرمهره کرفس تخم کرفس با خمیر ابیض ازهریک هفت درم مادی
وریان مقل بارحمل مقل حب الزلم مقل حب الصنوبر مقل اسپه مقل بادام مقل بسته و مقل حبه الخضرا و بزر مقلی
از هریک ده درم جدوار طالی مقل انیسون مصری حب نبت سنبل عاقر قرحا از هریک دو درم مقل حب المحلب کمون
مقشر از هریک پنج درم خولنجان جوزبوا قرنفل از هریک سه درم زعفران حب بلسان پرورده از هریک ده درم زرده تخم
گنجشک عدد نصف ... بوزیدان ... از هریک پنج درم عنبر اشهب دو درم ورق طلا ... درم ورق نقره یک درم
نبات سفید نصف ... اعمل مانند ... ادویه احوارا کوفته بیخته خاتمه ... معجون ساریک برمبی
مقدار دو درم بسیار ... زاید کند درم * معجون الملک از اختراع جالینوس است از برای ملک صقلیه که بقرس داشت
و از خوردن این معجون شفا یافت دوائی است نیکو از برای حفظ صحت و ازاله مرض و بقرس یا هفت سال یا پنج سال
و ازبسیاری که ازان خوش آید نگذرد و استعمال توان نمود و هند از بیش ازین مثال باشد مثال است است گفته که
مجرب است و مخلص عجائب است و نافع النفع است از برای جمیع امراض بارده و حرارت قوت این معجون
بدرجه سوم است و نافع است از برای اوجاع حلق و صدر و طحال و جمیع ریاح بارده و سنگ گرده و مثانه و جماع
و ظلمت بصر * صفت آن سلیخه ... درم دارچینی هشت درم افیون ... السیح ... معمول از هریک سه درم
... ری زراوند طویل ... و ... حبه بلسان ... اسطوخودوس ... با ... از هریک پنج درم عصاره غافث
... مرزنجوش ... عربی ... بادام ... از هریک چهار درم زعفران ... بلح فلفل سفید ... مکی سنبل الطیب
... لعاب ... کوهی ... گل سرخ ... حب بلسان از هریک
سه درم ... جالینوس ... از هریک دو درم داخل است ... دود ... مرگاه
ریاح اسفل داشته باشد و ... وجع در مفاصل باشد و الا ... نباید داخل نمود و اگر ... باشد
خصوص ... که ... کرده ... سفید ... از هریک ... در
بعض نسخ این معجون زیاده کرده شده ... از هریک سه درم و این نیکو است از برای اصلاح
بقرس اگر حمی ... باشد ... که زیاده کرده ... ع ... باحل
... ادویه ... عسل مصفی معجون سازند صاحب کامل الصناعه گفته
شربتی ازین معجون یک درم است با آب گرم و از برای ... کلیه و مثانه با آب کرفس * معجون ... کهنه
... * صفت ... بزر السیح ... کوفته بیخته باشد
... عسل ... شربتی ... * معجون معمول ... الرهبان این معجون ... اسقاط
اشراط است نافع است از برای ... رطوبات عفنه است و صالح است از برای ...
مثانه ... اصلاحی عظیم ... ریاح ... کسانی ... و ...
مفاصل ... از رطوبت باشد انواع ... سموم ... طلا نمودن ... انگوری ...
... از برای اوجاع ... آب ... از برای درد ... گدلیس
... از برای ... باشد ... کرده ... از ...
گاو از برای طحال ... باشد ... از برای امراض ... باشد ...
بهری و از برای انواع کرم با آب ... و از برای ... و از برای ... و امراض

این اعضا با ماء العسل و یا با ماء الحمص در حار و این معجون مضر است با صاحبان حرارت مزاج و مصلحش سکنجبین است
و باید که در تابستان استعمال نکنند مگر کسانیکه امتلا داشته باشند و مزاج ایشان برودت و رطوبت نموده باشد
بلاد حاره و شربتی از این معجون یک مثقال است و سکنجبین و در باب اسباب برودت * صفت آنکه این معجون
گرم و خشک است در درجه ثالثه و بلغم و سودا را مثقال است در دفع جذب و در اسباب حاره و این معجون تا ده سال باقی است
و بعد از ده سال استعمال توان کرد * صفت آن دانه ابرخ بزرالبنج سفید از هر یک ده درم فرفیون زعفران سلیخه جاوشیر
افیون انا دیا دیسا بلیخ سنبل الطیب صمغ عربی تخم خشخاش سیاه تخم کرفس مرجمعیه الجروع سنبل الهود کندر دار فلفل
مقل ازرق سلیخه فلفل سفید ورق گل سرخ عاقرقرحا تخم کرفس تخم کرنب از هر یک چهار درم تخم بادروج یک درم
ادویه را کوبیده و بسرکه ببیزند و ان بعد از آنکه آن را قوامی باشد بسرشند بعسل مصفی و در حل کنند و در روغن
بلسان الخ جند بیدستر آمیخته داخل ادویه کنند و نگاه دارند * معجون هرمس نافع است برای زخم خون آمیخته
سودا و زرد بلغم رومی با آب سرد و برای وجع کمر و برای درد گلو برای حمی با آب گرم و گرما اعراض
مسطوره ببیاید تا اطلای مبروح و برای لقف الدم صداع با ملا با سرکه ممزوج با آب و در استعمال امعا و زوج با ملاء
عسل ممزوج و تخم در دسر و در و این زخم جرب نورید اسراب ممزوج و برای گزیدن مار و افعی با آب تریاق
بنوشند تا بلند و تخم گزیدن سگ دیوانه با سرد ترد از بنوشد * صفت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک
نیم اسارافیون زعفران از هر یک ده اسارا فیون انیسون بادرنجبویه عاقرقرحا فوفل بیخ لفاح سداب سلیخه سنبل
الطیب تخم کرفس از هر یک نیم اسار عود بلسان مد اسارعسل سفید دو سه گرفته بعد رجاجب یک سرو
سرو معجون سازند و این نسخه چهار ده حروف است و گرم است در سیم درجه و خشک است در دوم درجه و سرد * معجونی که
بلادان را بی حس کند و درد نماید هرگاه به سبب حرارت باشد و علامت آن استراحت از آب سرد و هوای سرد است
* صفت آن بزرالبنج افیون صمغ بارزد از هر یک دو درم فلفل انگوره یاه دره از هر یک یک درم کوبند و بآب انگوری
ریسه بریدها بهند در درد را ساکن گرداند * و اصاسرحاب ادویه است * مفرح از امراح حکیم عماد الدین محمود
در بیع را برای بهو بس باد و سب زکام و از همه سی و گرده ارطوب الخالص ادوی است * صفت آن عود نماری خام سه
درم سنبل الطیب ریبل ادهم دارعفران از هر یک یک درم زرباد ده درم درونج عقربی حصة المعلب مصری
از هر یک سه درم تخم سلیم تخم ترب از هر یک یک درم بود ری سرخ بود ری زرد خولنجان مرحلعوره معر نسمه معر
با دام مقشر مصطکی معر تخم خیار بن معر تخم خربزه حوز بوا بساسه با دورنجبویه الخ که صمغ مشابه
است کبابه صینی دارچینی از هر یک ده درم مانه سرطانی مصطکی بسباسه ریگ ماهی از هر یک سه درم فلفل
در بزرالبنج سفید از هر یک ده درم افیون نار ده درم جدوار خطایی ؟ مروارید عنبر ورق طلا ورق نقره از هر یک دو درم
مسک ترکی خالص سه در العسل مصفی سه وزن ادویه بدسرشته معجون سازند و این ترکیب مروارید حرو
است و راس سرد است ربع درجه اول و خشک در دوم * مفرح دیگر مقوی اعضای رئیسه است و امساک نشاط
آورد * صفت آن افیون کار وی یک مثقال در میان سیب عدد جوزبوا که میان آنها را خالی کرده باشند قبله کرده
بگذارند و جوزها را تخم گرفته در روغن گاو بریان نمایند بس ختمرا دورکرده با دورنجبویه ورد با درنج مرج لعل
یک مشی مروارید یا مصفی که ربا درب نقره از هر یک دو مثقال ورق طلا یک مثقال عنبر اشهب یک مثقال عود نماری
خام زر نماد دانه فلفل دارسطرح صندی طبا سیر مقدار کیسه بسیل از هر یک یک مثقال ورد دانگ زعفران چهار
دانگ پوست زرد ابرخ یک مثقال زرد دانگ نبات سفید عسل مصفی از هر یک حمل مثقال یک سورمعرز [illegible]

مانند شربتی تکلدرم * مفرح جواهری ضعف و ومراس وفکر و حس وسودا سد بود رحگر و دل و دماغ راقوت دهد
وفرح آورد ونشاط بخشد ولون وامات کند وبهره رانعاست رافرود دوبوی دهان خوش کند وطعام بگوارد
وسعده راقوت دهد وطبع رانرم دارد ومعوی قوت باه باشد وسقوط آورد و ضعف را زایل سازد وحفظ را زیاده گرداند و
هوائی وانکه دارد و نسیان رانفاست بوی کند ونواسیر اسود ده د وجهه لاحا صنا بن ترکیب نسخ است * صنعت آن
مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد هر دو بسد ابوری زمرد از هر یک در مثقال لعل بدخشی هیچی نیمی کهربا
شمعی نیم حیر سب از هر یک سه مثقال لاجورد مغسول یک و نیم درم زرنیخ بخشی صندل سفید تملو و عنبر اشهب
بعمر رو دل بهمن سرخ طبر مجموم عود هندی سلیخه کشمیر حسک بریشم سد انداز هر یک سه مثقال حبه بلسان
طباشیر مسک زباد خولنجان عود الصلیب مسک جوزبوا زنجبیل دارچینی فالمه کبار سعد کوفی اسطوخودوس
سامی اسد نعناع حمل قرنفل سر اترج فرنجمشک سر و بخوس افرنسم مقرص بهمن سفید بسایند جمیعا ما ماح
اذخر لسان العصافیر زرینسمی بدم بسفایج حمی زرا ند گرزراوند طویل اسحوب نخم کاسنی تخم کرفس المسمون
سامی درو نج عقربی مصطکی ورعی بابونه رازیا سرح از هر یک نیم مثقال فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل آمله مقشر
پوست بلیله کابلی از هر یک هفت مثقال زعفران ده مثقال مسک خالص حل راز آرمو ده افیون مصری گاوزبان
با درنجبویه تخم گل سرخ از هر یک دو مثقال زر طلا ورق نقره با دریخ خرما بی سادج هندی کافور قیصوری از هر یک
یک مثقال ریم وبعضی کافور را تکلدرم کرده اند مومیا ی کانی یک سه ل بیات معقل سه نیمام احرار اکرده و
بستیه باشه جمله ان عسل سفید صاف کرده بقوام آرند ه بر دموده حمایکه دستور است ادویه را دران آمیخته
بمر بسد ردر طرف چینی کرده و ما دارسه ماه مقدار دو مثقال سحل بنما بند از عقب آن پیاله جای با عرق گاو زبان
با گلاب بنما سا بند که نفع ما ظاهر شود انشا الله تعالی * فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمود در آنها
پوست خشخاش است و دانه خشخاش است واز انجمله شربت * شربت ربیع ازبرای نزلات و تسکین
اوجاع سرو دندان وگوش منقول از حاج خمس ار بلا مد ه والد ماجد آن مرحوم رحمه الله سوهما * صنعت آن بزرالبنج
سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارمنی دانه پوست بیخ لفاح گل بنفشه خیاری گل خطمی عنب الثعلب از هر یک
جزوی وا گر بزلات باز ده باشد بزرقطونا تمام با تو به اکلیل الملک از هر یک جزوی وانکی خشک بکنند میرداخل
نمایند ودر آب بجوشانند وبرود هان وگوش را بدان بخارات بدارند پس صاف نموده بقدری از آب آن را مضمضه نمایند
وبعد آن را بر سر ضماد کنند * ایضا بزرالبنج است جهت درد و ضعف معده و امعاء ومس سکر وبعوس اعضای
رئیسی بدن است * صنعت آن مروارید مرجان کهربا شبیب سرحاح طباشیر طراثیث کشمیر خسک بزربان
صندل سفید بهمنس قرنفل سعد زبرده کرمانی مد بر مصطکی کرویا ما روسرگل ارمنی ساذج هندی صمغ عربی
آرد کشارا رسحید حب الاس سند به دانه عناب بریان کرده ترسته زدون تمه تخم بسب ازهر یک سه درم ورق نقره
تکلدرم بم خرده بریان در خشخاش سفید دانه انگور از هر یک نیم درم عود خام بزرالبنج از هر یک دو درم زرنیخ
سوتن رتست تمرون رب موردیا لمرونه رحمه ماسه حمل جمه ادویه او دیه را کوفته بخته با امرود مربسه
معجون سازند شربتی با نیم درم با اشربه مناسبه بنوشند * بزرالبنج است که در منع انصباب مواد و دفع نزله
مجرب است * صنعت آن تخم کاهو ده درم بزرالبنج سفید زیت خشخاش از هر یک یازده درم بیخ خشخاش سفید
نسب درم گل گاوزبان تخم مورد کشمیر خسک از هر یک شش درم اسطوخودوس دو نیم درم جمله را در آب بجوشانند
وبجوشانند از آن سفید صد ز بها ده درم اضافه نموده بقوام آورند پس گل سرخ کشمیر خسک رب السوس

باشند صمغ عربی کثیرا مقشر از هر یک دو نیم درم سوده بآب بهدانه سرشته حب بندند* وحب خشخاش است
نافع است از برای اسهال خون و زحیر و اسهال کبدی و معوی و دماغی* صنعت آن مازو سبز گلنار ترش پوست
خشخاش سفید صمغ عربی اجزا مساوی کوفته بیخته با لعاب بزرقطونا که در آب باران بیرون آورده باشند بسرشته حب
بندند شربتی بقدر نخودی بعد از دوبر مزاج از یک حب تا سه حب و اگر بجای حب الاس بیخ الجبار داخل نمایند
بهتر است* وحلوای تخم خشخاش است مقوی دماغ ومسمن بدن است* صنعت آن سه توله تخم خشخاش سفید مقشر
نیم توله نبات سفید نیم توله روغن گاو تازه سه توله اول تخم خشخاش را در دیگ کرده در آتش ملایم چندان حرکت دهند
پس روغن داغ کرده ونبات که ناعمه در آن ریزند و بر هم زنند تا خلط گردد و بقوام آید پس زعفران نیم ماشه از مرمکی
کماشه با گلاب سائیده داخل نموده فرود آورند و سرد کرده ناشتا بخورند جمله یک شربت است اودیا را وضعفا را
دو شربت* وحلوای کوکنار است از اطبای هند است از برای نزلات نافع است ونشاط آورد وسرعت انزال را نافع بود* صنعت
آن بگیرند خشخاش نیم ناکوفته با تخم یک شب در آب باران تر سازند پس بفشارند و ثفل آنرا
دور نمایند و دو سیر قند را در آن آب بجوشانند تا تمام آب آن را جذب نماید پس در مایه چسبند نمایند و آرد گندم
و آرد را در روغن بریان کرده در شیره بیفکنند و یک سیر عسل مصفی را در آب حل کرده بجوشانند و کف آنرا
بگیرند و داخل آرد و روغن بنموده بکرده در آتش ملایم بر هم زنند تا شروع به بستن دادن روغن نماید مغز بادام سیر بی
مقشر دو درم زنجبیل دو درم زعفران سه درم نرم کوفته داخل کرده از آتش برگیرند و در لنگری چینی پهن
نمایند و بطور حلوای نور برند و هر کس بمقدار برداشت طبیعت خود بخورد* وخمیره خشخاش است* خمیره
خشخاش نافع است از برای نزلات و درد سینه و سرفه و سل و تسکین ارحاع* صنعت آن بگیرند پوست خشخاش ده دانه
بلکه ده عدد سنجاه مثقال و نیم کوفته در سه صد و هفتاد و پنج مثقال آب بجوشانند پس در حریطه انداخته بچکانند
یا مطلقاً بلیغی در آن پوست بمالند پس بگیرند تخم خشخاش مقشر و هفت مثقال و نیم نرم ملائم کرده در آن
آب بجوشانند تا کمتر ... بکشند پس آنرا با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند پس بگیرند زعفران سه
مثقال بگلاب سائیده در آن داخل نمایند و یک جوش داده پس بگیرند عمر مثقال ربع مثقال بیاضه سفید کوبیده
در آن داخل نمایند و بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود از آتش فرود آورده دانه هیل هفت مثقال و نیم دارچینی
نا کرده سه مثقال کوبیده و بیخته در آن داخل کرد و بمقدار آن مقدار بر هم زنند که خمیره شود پس ... دو درمی
دو مثقال و نکاه دارند و در وقت حاجت یک سر مثقال آن را بخورند* خمیره مسهل مسی ... از جماع یک ساعت
بخورند امساک منی کند و سرعت انزال را نافع باشد* صنعت آن بگیرند خشخاش نیم کوفته با تخم پوست آن نیم
کوفته در یک من آب حلا ... بجوشانند خوب آب نه یک رسد بمالند و بمالند پس با یک رطل نبات سفید
بقوام آورند پس فرود آورده زنجبیل نیم درم جوز بوا درم ادرک یک درم زعفران نیم درم کوفته و
بیخته داخل کرده بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و خمیره گردد در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عمل الحاجه
شربتی از نیم درم تا یک درم و یک مثقال بیشتر بکار نمایند* خمیره خشخاش بالمفردات عقوان مأت تعنی حکیم
میر ... العلوی قدس سره* صنعت آن تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق مغز پسته
مغز نارجیل همه مقشر ناسیده کثیرا از هر یک دو نیم مثقال دانه هیل دو مثقال عود الصلیب چهار دانگ زعفران
دو دانگ همین شرح نمی سفید که ... از هر یک ... مثقال بنفشه نیلوفر ... داخل ... اصلاح
نموده ... ادویه را کوفته بیخته ... بر قوام ... ترنجبین ... از هر یک

مس مثقال زرد و بنسخه دیگر شربت نسخه سرد داخل است وار زیت این شربت تمامست مثقال بیان شده بحسب
مثقال همه را بعرق بید مشک بقوام آورده ادویه را با آب بیرون کنند و خمیره سازند و خوراک ربع مثقال با زلال
ثمار ستند * خمیره خشخاش اصفهانی لعاب آب معلوم مشهور * صنعت آن تخم خشخاش سفید تخم خشخاش
سیاه هر یک دوام - زرین معرفت ان نسانسه سرسبزه کثیرا از هر یک دو مثقال و بهمن ده دانه هر یک دو مثقال عود
الصلیب چهار دانگ زعفران یکدانگ و بعد به بیخ نرم سفید کنجد سفید ماریاز بخل نار ه مقشر از هر یک
دو مثقال و بسیار لعوب بزرگ را نرم ملائم نموده باقی ادویه را کوفته و بجمیع شربت اسطوخودوس و شربت
گاوزبان و شربت انار و شربت به و نبوس شربت نسخه از هر یک نیم مثقال و نیم نبات سفید نابرده مثقال
مجموع را با عرق بید مشک حل و نیم مثقال بقوام آورده ادویه را با آب شربت حمیره سازند شربتی نیم مثقال
را گر بکدانگ عنبر اشهب داخل نمایند بهتر است * و بسیار ا بجمله د باورد است * بدانکه دباورد بفتح دال
مهمله و فتح بای موحده ساکنه و الف وضم واو و سکون راء و فتح دال معجمه و الف بلغت یونانی بمعنی شراب
خشخاش است * دباورد اکبر بلا بحاوه و مرده خشک را مفید است نسخه و حلق را ملائم گرداند * صنعت آن تکمیل
خشخاش نیم برده با تخم نیم عدد تخم خطمی سفید کثیرا مفید صمغ عربی تخم خیاری بعد از نه تخم
از هر یک سه درم اصل السوس نیم درم ربطر باده درم و در نسخه دیگر نیم درم است مجموع را در سی
رطل آب باران دو شبانه روز خیسانند با نرم شود پس تا نیم ملائم به ترتیب باشد را بر شود و آب به نیست رسد
پس بمالند و با نگیرند سفید مقدار بقوام آورند شربتی تا نیم مثقال و در نسخه دیگر این دباورد است
یک سفید سپید است شد استعمال گفته در خمیره خود که بعض اطبا سفید بیرون و بعضی بیرون میکنند
و بعضی بعضی بیرون و عمل مصفی بیرون میکنند را گر بجای مرد شکر سفید روا باشد مردمانی که اگر
بجای همه تنها فانید مصری با یکمن تربیه تمس با مرد را و هر یک نیم من کنند بهتر است * دباورد دیگر
که و مانع نزل است * صنعت آن خشخاش سفید نیم برده با تخم خشخاش سیاه نیم برده با تخم از هر یک ده مثقال
گل بنفشه صمغ عربی از هر یک نیم درم اصل السوس سه درم رب انار شیرین نیم مثقال سفید نیم نیم درم
با سیر شربت نیز یک شربتی دو مثقال * صنعت این دباورد اند نسخه دیگر خشخاش سفید نیم برده با تخم
خشخاش سیاه نیم برده با تخم از هر یک ده مثقال گل بنفشه صمغ عربی از هر یک مثقال اصل السوس نه درم
آب انار شیرین نیم مثقال سفید تکمیل درم با سیر و مغز شربت تر بیک شربتی ده درم * دباورد که منع
نزلات کند و سرفه را نافع بود و خواب آورد و دماغ را قوت دهد * صنعت آن خشخاش سفید خشخاش سیاه نابرده
نیم برده از هر یک ده عدد عناب خراسانی نیم عدد سپستان بیست دو ورده مثقال و نیم برگ السبح سفید یک مثقال و
تکدانگ ربیره اصل السوس و اردو مثقال و نیم تخم خطمی سفید نه مثقال انیسون رده دانه انیسون دو مثقال
و نیم بو بمالا شان اسطوخودوس ربا خشک از هر یک دو مثقال مجموع را در آب باران را گرمایش شود در آب حل ادویه ملفوف
نصف رطل بید شیر تر بمانند ربزد دیگر بشیانید آنچه ازکه صاف نمایند پس بمالند و بمالند و یکشکر سفید
یک من بقوام آورند پس تکمیل مصطکی رومی مرمکی صاف افاقیا دار چینی زعفران رب السوس از هر یک نیم مثقال
کوفته و بنسخه آب شربت مرسی معلوم بیکو شربتی سه مثقال * دباورد معمول از خط حکیم احمد موسوی طبی
فرموده اند که این شربت را بجهت ورزید ام ساخته آزموده مجرب است و ممنوع آن بهتر است * صنعت آن توت
خشخاش نیم برده شربت گل سرخ اصل السوس از هر یک دو مثقال عناب خراسانی بارده بیست عدد سپستان سی

بعد دو گل خطمی سفید رب السوس از هر یک یک مثقال تخم خیاری نیم مثقال مو برطانیقی مثقال ارحب نیم مثقال
تخم خشخاش سفید چهار مثقال جوشانند صاف نموده شکر سفید تکمیل داخل کرده بقوام آورند و بوقت حاجت
اگر مزور باشد صمغ عربی یکر مثقال از هر یک دودانگ کوبیده بیاشند بلعند * دوای دیگر بالمف
حکیم احمد موسوی * صفت آن مو برطانیقی دانه نمرون کرده سه مثقال تخم خطمی سفید صمغ عربی رب السوس
تخم خرفه تخم خیار دو مثقال اصل السوس * تکرر از هر یک دو مثقال خشخاش نیم کرده با تخم ها کرده
مثقال ابریشم یک مثقال در آب خیسانند و بجوشانند چون بنصف رسد صافی نموده با شکر سفید بقوام آورند و
اگر سرفه بلغمی و با کم شد باشد بدل انگبین با شکر بر داخل نمایند * دوای دیگر اصحاب بر لاب رحد ارند
ملیر او کمنکه سرفه داشته باشد و با سرفه خون برآید نافع بود * صفت آن خشخاش سفید نیم کرده با تخم خشخاش
سیاه با تخم از هر یک پنجاه درم تخم کاهو مقشر و بذر البنج سفید از هر یک سه درم ریزه کوفته تا با صد درم آب صافی
بجوشانند تا بیست درم بماند بمالاید و پنجاه درم لعاب بزرقطونا و تکمیل درم شکر داخل کرده بقوام آورند
شربتی یک اوقیه * دوای دیگر بهتر این ماموریه که انفع از سکنجبیل است در منافع مذکوره * صفت آن خشخاش
سفید بیست درم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی سفید کتیرا صمغ عربی مغز تخم خیار مغز بهدانه از هر یک
پنجاه درم اصل السوس بیست درم بزرقطونا پنجاه درم ادویه را مرای بزرقطونا نیم کوفته مجموع را سوای بزرقطونا
و خطمی در دو من آب باران خیسانند یک شبانروز و بزرقطونا و خطمی را لعاب برآورند و صمغ عربی و کتیرا را
علیحده در ده من آب باران حل کنند پس بجوشانند تا بنصف رسد پس بیالایند و لعابها و کتیرا و صمغ عربی حل
کرده با نیم من شکر صافی نموده بقوام آورند شربتی یک اوقیه * دوای دیگر که حکیم احمد موسوی در مجربات
خود از والد ماجد خود حکیم سلیمان موسوی نقل کرده * صفت آن خشخاش سفید نیم کرده با نیم من در
سه من آب باران یک شبانروز خیسانند و روز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده با نیم من شکر
و نیم من شکر سفید بقوام آورند و اگر نسبت خلطی باشد بدل شکر انگبین کنند * دوای معمول ارحط مرزا
معز الدین محمد موسوی * صفت آن تخم خشخاش و پوست خشخاش از هر یک بیست درم بجوشانند و بپالایند و
با پنجاه درم قند سفید بقوام آورند شربتی ده درم با آب نیم گرم * دوای دیگر معمول ارحط مرزا معز الدین
موسوی * صفت آن خشخاش سفید اصل السوس از هر یک بیست درم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی
و کتیرا صمغ عربی تخم خیاری بزرقطونا از هر یک پنج درم همه را در پنج رطل آب باران بجوشانند تا بنصف رسد
صافی نموده دو رطل سلاقه عنب عناب مویز عنبر عصیر شیره یک رطل داخل کرده بقوام آورند * دوای دیگر
مشروب از برای امراض صدر و ریه و سعال * صفت آن خشخاش نیم کرده با تخم مع دو گل بنفشه گل و گاوزبان
از هر یک سه مثقال اصل السوس نیم مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه ادویه را جوشانند صافی نموده نبات
سفید تکمیل داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه * دوای دیگر معمول ارد خمره سید اسمعیل جرجانی
در کام برای سعال حار و در بارد سرکه و بی باید استعمال کرده مسود * صفت آن تخم خشخاش نیم کرده تکمیل
هر دو با پوست و تخم نکوبند در دو من آب باران یک شبانروز خیسانند و روز دیگر آن قدر بجوشانند که بنصف رسد
بپالایند و با تکمیل شکر سفید و تکمیل سکنجبین بقوام آورند شربتی هفت درم با ماء الشعیر بعض اطبا اما
زعفران مرمکی صافی گلنار رفاسی عصاره لحیة التیس صمغ عربی از هر یک یک درم کوفته داخل ممکنند
در تمام آن شربت و بعضی با رای مورطلی ارابن شربت این ادویه را با بنید دارد اصل مسمی * دوای دیگر

بالخاصیت آب مرحوم نافع از برای سل و جمیع امراض صدر و رئه که از نزلات حاره باشد و اسهال صفراوی و دموی
و نفث الدم * صنعت آن خشخاش سفید نیم کوفته با تخم بست عدد خشخاش سیاه نیم کوفته با تخم ده عدد
شکوفته بید انه بهمه بیش تخم خطمی سفید صمغ عربی کثیرا اصل السوس مقشر مرضوض در رطل نهری که
المرات آن را دور کرده شکم آب را کامل اول مرتبه تا آب خالص کثیر جوشد طرفا و الدال نمک سفید بس تا آب جوش
بیاید که از جا کمتر نماند دور کرد از هر یک سبستان جمله را در تکمیل آب باران یک سیر و ربع باشد
پس به برند با نصف رطل نبات و بالا سه ولعاب بزر قطونا ده مثقال هر یک تمرهندی داخل کرده بقوام
آورند پس بگیرند اما با عصارة لحیة التیس طباشیر سفید از هر یک یک مثقال زعفران نیم مثقال سفید از هر یک
دو دانگ کهربا مروارید ناسفته از هر یک نیم مثقال داخل کرده بکوبند و نیم زند با حوب مخلوط بود و در ظرف
چینی نگاه دارند شربتی نیم مثقال * ورب خشخاش ایضا بالخاصیت مناسب جهت نزلات حاره نافع است دارو
* صنعت آن کوکنار و مغز تخم و نصف عدد شکوفته یک سیر بر روی ده مثقال آب نیم باشد و نیز باشد
با نصف رطل پس صاف نمایند و باصل و یا ده درم شکر یا عسل با ملعقه بقوام آورند که لعوق شود بعد از آن
اما تمام عمران بار و لحیة التیس از هر یک دو می کوبند نیم در آن می‌سود و بدانند که رب نزد اطبا آن است که ثمار
و اثمار را کوفته آب آن را بگیرند با جوش داده آنچه اصحاب طبیخ آن را نامند پس آن را طبخ دهند تا بطرف غلیظ باشد که
غلیظ شود و با نکه خوب به نصف رسد بعد از شربتی نیم داخل نمایند و بقوام آورند جدا بعضی را که بعضی
ثمرها را بسکه بادست و لطافت دارند عند الطبخ همه هوا مبگردند و غلیظ نمی‌شوند تا که تا آن شکر یا منبذ
و تا آنکه ممرور بلا تسرا که بیرون در آن تا ما بات است ابتداء داخل نمایند و طبخ دهند تا
تا غلیظ گردد و بقوام آید جزاء آن مانع عصاره نباشد با طبخ با عسل آن را بر اس و زن است بمانند آن خورد و بیشتر
مرسل تحو را حد سما را رد بگری الطلاء مسماست و در حرف الراء در مخزن رب انشاء الله تعالی خواهد آمد
* وصوف خشخاش است * سفوف خشخاش نافع از برای نزلات حاره و سل و سعال و خشونت صدر * صنعت آن تخم خشخاش
سفید ده درم صمغ عربی نشاسته نیم بریان تخم خطمی سفید کثیرا سفید تخم خیار از هر یک دو درم تخم خرفه مقشر
سه درم طباشیر سفید یک مثقال شکر سفید به وزن اصل السوس از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته شربتی دو مثقال
با مرور یا با شیر تازه نیم مثقال * سفوف دیگر که جمیع گلها را نافع باشد و در در آنکس دهد * صنعت
آن بزر البنج سفید تکه اسپغول مراطی مغز تخم کدو و حوفه مقشر از هر یک دو درم کوفته با شراب خشخاش
بنوشند * و ایضا از الجمله شرابهای خشخاش است * شراب خشخاش ساده منع نزلات کند و برای صدر را
نافع بود و بیخوابی را مفید باشد * صنعت آن خشخاش سفید بزرگ نیم کوفته یک صد عدد با تخم شکوفته با دو من
آب باران بجوشانند و بمالند و بپالایند و بهم قند سفید بقوام آورند شربتی تا ده درم و اگر خواهند شراب خشخاش
از شربتی ترش مرتب نمایند مقدار بیست مثقال تخم خشخاش را بکوبند و به برند و یا تکمیل قند سفید بقوام
آورند و اگر تخم خشخاش از خشخاش نیم کرده باشد بهتر است * شراب خشخاش نسخه شیخ الرئیس مانع انحدار
نزلات و سواد دماغی است و بیشتر منع را نافع است و مانع نفث الدم و اسهال مزمن است * صنعت آن بگیرند خشخاش رسیده
نیم کوفته متوسط در بزرگی و کوچکی دو صد عدد و کنگره سر آنها را و حب تا آنها را دور کنند و در آب باران
یا نوده رطل سه سابوره بجوشانند تا آنکه ثلث باقی بماند پس بمالند و ثقل آنها را دور کنند و آب را نیکو
صافی نموده در دیگ کنند از آن چهار رطل و شکر و از شکر سفید صافی خوب و از ملایم عسل از هر یک یک رطل نیم

و نیز بقوام آورند اسارون و زعفران و مصطکی صافی گلنار فارسی عصارهٔ لحیة التیس از هر یک یک درم کوفته
و بیخته با آن مخلوط سازند و در ظرف چینی نگاه دارند * حکیم میر معز الدین موسوی گفته که در این شراب برای
نفث الدم دم الاخوین و طراثیث و صمغ عربی نیز داخل مقرر کرده دیگری در این شراب بجای مصطکی صافی
مقل و گلنار فارسی هر دو داخل کرده و گفته که این شراب را با سه درم شکر سفید یا عسل مصفی یا شکر مرتب
باید نمود و دیگری گفته که این شراب را با عسل مصفی بقدر ضرور مرتب باید نمود و ادویه که در آخر داخل میکنند
مثل اسارون عصارهٔ لحیة التیس آورده و این نسخه از برای اسهال مزمن اصلح است و دیگری گفته که در هر رطلی
از شراب مذکور یعنی بعد از آنکه بقوام آمده باشد اقاقیا و برگ سماق و عصارهٔ لحیة التیس و گلنار فارسی و کثیرا
و زعفران از هر یک چهار درم باید داخل نمود و در نسخهٔ دیگری که از برای اسهال دماغی بسیار نافع است بعد از
آمدن بقوام لادن گل سرخ صمغ عربی از هر یک سه درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه که هر دو را
بریان کرده باشند از هر یک سه درم رب السوس نشاسته کثیرا از هر یک چهار درم زعفران یک درم داخل است
سرشی دو درم * شراب خشخاش دیگر * صفت آن پوست خشخاش سفید نیم کوفته چهل مثقال تخم خشخاش دو وقیه
و چهل مثقال هر دو را یکشبانروز در سی رطل آب باران بخیسانند پس بجوشانند تا به نصف رسد و بمالند و
بفشارند و صاف نموده قند سفید دو صد و چهل مثقال داخل کرده بقوام آورده نگاهدارند * شراب خشخاش دیگر
تخم خشخاش پوست خشخاش نیم کوفته از هر یک سی درم نیم کوفته در ده من آب باران بجوشانند و چون یک رطل
آب بماند بپالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند * شراب خشخاش دیگر جهت مسلولین و صاحبان نفث الدم
و کسیکه بالمره خواب از سینهٔ او آید از برای اصحاب سعال صعب که به سبب بیداری داشته باشد و خواب آمدن بدهد
* صفت آن خشخاش سفید یا تخم خشخاش سیاه با تخم که آن را نیم کوفته باشند از هر یک پنجاه درم تخم کاهو مقشر بزر
البنج سفید از هر یک سی درم همه را با پنجاه درم آب باران یکشبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند
و پنجاه درم لعاب بزرقطونا و یکصد درم مصفی داخل کرده باز بجوش آرند تا بقوام آید و در آخر دو درم زعفران
داخل کرده در ظرف چینی نگاهدارند * شراب خشخاش مرکب منافع بسیار دارد * صفت آن پوست خشخاش نیم کوفته
با تخم یکصد و پنجاه عدد کنگره و چوب آن را دور کرده یکشبانروز در آب بخیسانند و اگر بجای آب گلاب و عرق
بید مشک کنند بهتر است و این ادویه را نیم کوفته در پارچه بسته علیحده علیحده در آب و یا گلاب و بید مشک
بخیسانند همان نیم یکشبانروز پس هر یک را جدا جدا بجوشانند و بمالند و صاف نموده با شهد آب نبات بقوام آورند
ادویه این است عود هندی عرقی جام دار چینی قرنفل ابهل سادج هندی از هر یک که مثقال سنبل الطیب سه مثقال
و بعد باری عنبر اشهب مشک خالص مصطکی زعفران از هر یک یک مثقال اضافه نمایند و باید که قدر شربت آن تا
دو وقیه و نیم مثقال باشد * شراب خشخاش دیگر نافع از برای امراض صدر و ریه و نزلات و سعال * صفت آن خشخاش
نیم کوفته با تخم سی عدد گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان گل گاوزبان از هر یک سه مثقال اصل السوس نیم مثقال عناب
سپستان از هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده شکر سفید بیست و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند شربتی
پنج مثقال * شراب خشخاش دیگر که طبع را لین کند چون با ماء الشعیر نوشند جهت دق و اقسام حمیات را نافع
باشد * صفت آن آب نیلوفر تازه و آب کدو تازه آب گل بنفشه تازه از هر یک نیم من تخم خشخاش سفید یکصد درم
تخم خشخاش را نرم کوفته و در آبها داخل نموده با شکر سفید مصفی یکمن بقوام آورند و بعضی از اطبا بزر البنج
سفید در آبهای مذکوره نیم جوشانیده پس صاف نموده تخم خشخاش سفید را نرم کوفته داخل کرده باید بقوام

آورند متعفن نمایند که این خوب نیست زیرا که بزر البنج را نیز بسیار است و این آنها بسبب لطافت باشد زود
فاسد میشوند * شراب خشخاش صندلی مثقال با یک طبع را سرد مینماید * صفت آن پوست خشخاش نیم
ازهریک ده درم حب الآس نیم درم صندل سفید صندل سرخ ازهریک پانزده درم همه را در گلاب و عرق بید مشک
ازهریک یک من سه شبانروز خیسانند و بجوشانند چون یک من بماند بالایند و با شکر سفید یک من و نیم
من نبات سفید بقوام آورند پس سه درم عنبر اشهب را با دو مثقال نبات سفید نرم کرده داخل نمایند
* ضماد خشخاش از محیط ذکر نا است نافع از برای اوجاع ادرار اسهال رقیقه * صفت آن گل سفید خشک با پوسته
اکلیل الملک گل خطمی سفید آرد جو تخم خشخاش پوست خشخاش از هریک کفی نیم کوفته با آب بدرند با شیرا
برد در هاون سنگی نکوبند و روغن گل سرخ داخل کرده یکجا بمالند تا چون مرهم شود بر گوش ربسته
و ضماد نمایند * طلای خشخاش است چون برد و رحم بمالند آب آبله و ورد اعیان آن را زایل گرداند
* صفت آن یک عدد پوست خشخاش را در آب برگ عنب الثعلب سه ساعت خیسانند پس مالند صافی نموده
دران حصه مندی شیرون زود خورده یک وزن سابند سرگرم نموده طلا نمایند * عرق خشخاش است
و این در خواص قریب بجوشانیدن است * صفت آن یکبرگ کره خشخاش تیع بارده اسوده گرفته با تخم هریک
که خواهند و یا زحمه با زحمه شود یک شبانروز در آب آسه از که از روی آن نگذرد تیمسانند پس با حمام زون
آن آب قطرین مقارن تا پس ملایم بفرع و اسس عرق کشند و اگر وری خواهند با زدران عرق بدری پوست
خشخاش تیع بارده بلیسو رحسانند عرق کشند * عرق پوست خشخاش مرکب در نفع اری از سابق آن است * صفت آن
یکبرگ پوست خشخاش موصوف بیمرس سرد زیر البنج سفید ده مثقال تخم لفاح تخم مثال تخم خشخاش نیم
مثال بیمن فرح بهمن سفید زیدان مال مصری زاوند مدحرج زراوند طویل دارچینی تربد حور بوا اسانه
از هریک چهار مثقال برگ بادرنجبویه برگ درونج مسک برگ گاو زبان گل گاو زبان از هریک مثقال زعفران
سه مثقال جدوار عنبر اشهب مسک خالص از هریک دو مثقال اوده را سوای زعفران و جدوار عنبر و
مسک جوکوب نموده دران سه آب باران که از بالای آن دو سه انگشت نگذرد یک شبانروز بخیسانند پس چهار رون
آن آب داخل کرده دردیگ عرق کشی بلیسو مسر عرق کشند و زعفران و جدوار و مسک و عنبر را سوده در پارچه
نازکی بسته در نه سر بند اندازند تا عرق بران کشند * شرد پس سرد کرد * در شیشه نگاه دارند و سند التیاح
بلا زبر است لطیف تیا سامند و این عرق بیرون رصاحبان امراض دماغیه بارده و مقادیر نکوکاروا اضمار نافع
است و امراض خشخاش است * قرص خشخاش نافع است از برای خروج سینه و ریه و درد سینه و زات الریه و ذات
الجنب و جریه البول و نزل الدم و قرحهٔ گرده و مثانه و نفث الدم و اسهال خونی و سرفه و تب * صفت آن حشید گل
سرخ مقروع الاتباع صمغ عربی از هریک چهار درم نشاسته کثیرا رب السوس از هریک دو درم تخم خشخاش
سفید تخم خشخاش سیاه از هریک سه درم طباشیر سفید نخود درم زعفران دو دانگ کوفته و بیخته با آب
سرسند اقراص سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال با شراب خشخاش و بیس با سیماه نافی است و بعد
اران صعف سکرد و در نسخه حکیم محمد ناقرکه در مجربات خود نوشته نشاسته داخل نیست و گفته که شربتش
از یک مثقال تا یک مثقال و نیم است با شراب خشخاش و در موضع دیگر از همان نسخه مجربات خود نشاسته داخل
است و گفته که شربتش از یکدرم تا سه درم است با شراب خشخاش * قرص خشخاش که مستعمل و درد حمره
در علت درحد نکر کرده و گفته که این قرص از برای خروج کلیه و مثانه و مجاری بول از برای زیادتی گوشت باره درین

قروح تکار آید هرگاه استعمال کرده شود بعد از سکون وجع و اسهال دم * صفت آن تخم خشخاش مقشر تخم
خشخاش سیاه از هر یک دو درم کثیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی طین مختوم گل مختوم عصاره گل سرخ سرزج
الامعاء گلنار فارسی سماق مقشر از هر یک یک درم طباشیر سفید کهربا از هر یک یک درم و نیم کندر و نیم درم زیره
حبشی دو دانگ کوفته و بیخته با آب بارتنگ تازه اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم با سکنجبین
سفرجلی یا گلاب بنوشند و اگر درین قرص دم الاخوین و حب الاس و سرطان بحری زیاده کنند قوی تر میگردد
و حب القلب و ودع بحری و بسد و مروارید باشند از برای قروح مثانه هرگاه این قرص ساخته شود باید که
زیاده کرده شود * قرص خشخاش به نسخه دیگر درجه قروح مثانه و سوزش بول را نافع باشد * صفت آن تخم خشخاش
مقشر سیاه از هر یک چهار مثقال نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک یک مثقال بزر البنج سفید نیم مثقال ریوند
حبشی یک مثقال اجزا را کوفته بیخته با آب لسان الحمل سرشته قرص سازند شربتی دو درم با سکنجبین سفرجلی بدهند
* و کوکنار مطلق است * صفت آن پوست خشخاش سیاه نیم کوفته بارده مثقال جوز بوا قرنفل از هر یک دو مثقال و نیم نشاسته
با شیره بادیان از هر یک یک مثقال مرداسنگ یک مثقال زعفران نیم مثقال همه را بهم کوفته نطرون معارف بکار برند
شربتی نیم مثقال * زبانه طولانیه است زبانه که معین در تقویت باه و بطوء انزال است * صفت آن پوست خشخاش
بیخ برده بیخ لفاح سوسن جوزبوا از هر یک سه درم عاقرقرحا زنجبیل نشاسته از هر یک سه درم کوفته و بیخته با چهار
وزن ادویه عسل مصفی معجون سرشته معجون سازند و ساعت قبل از مباشرت مقدار یک درم یا یک مثقال تناول نمایند
* لیکن دیگر که همان منفعت بخشد * صفت آن پوست خشخاش بیخ برده خولنجان جوز بوا کسیر جبل زرنباد الحور
اسارون الیسون رومی پوست بیرون پسته جاوشیر از هر یک حب بالسونه بسباسه هلیله منقی بسفایج دوقو صعتر
مداب از هر یک نیم جزو معر پسته مقشر درونکل پانیه دردی جموع ادویه عسل مصفی علی الرسم سرشته معجون سازند
و مثل الساحت و به ساعت قبل از آن مقدار یک مثقال تا دو مثقال تناول نمایند * و از آن جمله لعوق خشخاش است
* لعوق خشخاش از بدایع اسرار کتب حکما است منقول از خط والد ارشد حکیم ابراهیم علمی بوده که باین از مرضها
بسیار جلا می یافته زکما نیکه میل کرده بود امرجه انسان نمدهات بل ممتلا بوداران نجات یافتند * صفت
آن ادرسیار زعفران اسطوخودوس از هر یک نیم مثقال زراوند عربی السمل از هر یک سه مثقال نوشادر نیم مثقال
گاوزبان مقشر مغز اصل السوس گل خطمی مغز از هر یک سه مثقال تخم خشخاش دو مثقال تخم اسفاناخ
رونا خشک از هر یک ده مثقال پوست خشخاش نادرده مثقال مغز فندق خام مقشر مثقال عناب سی دانه
سپستان سی دانه کراتکس سفید سیاه مثقال دانه تکمیل مثقال ساب سفید تکمیل و نیم ده مثقال یک سو
مغز لعوق سازند شربتی دو مثقال با آب گرم * لعوق خشخاش که در امراض نزلی نافع مقام شراب خشخاش است
* صفت آن خشخاش بیخ برده با پوست رسیده سیاه یک رطل در آب جوشانند تا به نصف رسد صافی کرده
قند سفید و عسل مصفی از هر یک سیاه مثقال داخل کرده بقوام آورند پس کثیرا مغز جلغوزه و مغز حمل و مغز
حب القطن نشاسته از هر یک دو درم داخل کرده مثقال داخل کرده با رتیر سابند تا بقوام آید بکار برند را گردانند مثل و صمغ
عربی و رب السوس از هر یک سی مثقال زعفران یک مثقال کوفته و بیخته ممزوج نمایند بهتر است و در ظرف
چینی نگاهدارند شربتی یک اوقیه * لعوق خشخاش که امراض نزله حاره مزمنه را نافع است * صفت آن مغز تخم
خیار تخم کدو مغز بادام مغز پسته از هر یک صمغ عربی سه درم زعفران یک درم نیم ساید سپستان سی دانه
اصل السوس پوست خشخاش بیخ برده از هر یک شش درم در آب جوشانند چون به یک رطل رسد بمالا بعد فاند

ده درم شکر طبرزد یکرطل داخل کرده بقوام آورند وادویهٔ کوبیده را داخل کرده بر هم زنند و در ظرف چینی نگاه
دارند شربتی یک اوقیه و بعضی دو عدد پیه مغز فلوس خیار شنبر هر ده درم و گل بنفشه خشک پنج درم عناب جرجانی
بزرگ بیست دانه داخل نموده اند و در وقت سرشتن اجزا آرد باقلا ده درم و روغن بادام شیرین سی درم داخل
ساخته اند * لعوق خشخاش که بلعوق موسوم به لبنا نافع از برای امراض مذکوره * صنعت آن پوست خشخاش
سفید نیم کوفته نیم سفید از هر یک سی مثقال گل بنفشه اصل السوس مقشر نیم کوفته تخم خیارین تخم خطمی مغز کسرا
از هر یک با برده مثقال در دو رطل آب باران دوشانروز خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده
با دو رطل نبات سفید بقوام آورند شربتی سی مثقال * لعوق خشخاش مل و درجهٔ زبده و اسعال و نزف الدم و سرفه
بلغمی را نافع باشد * صنعت آن پوست خشخاش سفید پنجاه درم در دو رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد و یکرطل
نبات اضافه کنند و بجوشانند تا بقوام آید بعد از آن رب السوس و مغز تخم کدو از هر یک پنج درم کوفته با آن ممزوج
نمایند شربتی ده درم بلیسند * لعوق خشخاش نوعی دیگر که نزله گرم را ساکن کند * صنعت آن تخم خشخاش
سفید ده درم نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک چهار درم مغز تخم کدو مغز بادام از هر یک سه درم کوفته بگلاب
بسرشند و لعوق سازند * لعوق خشخاش نزله گرم را نافع باشد زیاده و از منی کرده اند * صنعت آن تخم خشخاش
سفید ده درم پوست خشخاش سفید پنجاه درم شکوفته جوشانده و جوشانده صاف نموده با نبات بقوام آرند و نشاسته
و کثیرا و صمغ عربی از هر یک ده درم با آن بسرشند و لعوق کنند * لعوق خشخاش از اسقاط آن مرحوم که در امراض نزلی نافع
تمام تر خشخاش است * صنعت آن خشخاش سیاه نیم کوفته با نیم پنجاه عدد در یک سیر با صفای آب باران
بجوشانند تا به نصف رسد صاف نموده نبات سفید عسل مصفی از هر یک یا سیر سیره مغز حلغوزه سیرهٔ حب
القطن سیرهٔ کثیرا صمغ نشاسته از هر یک چهار تولچه داخل کرده به نرمی بقوام آید پس دانه هیل
صمغ عربی رب السوس از هر یک دو تولچه زعفران سه ماشه سوده داخل کرده بکوبر هم زنند و روغن جاهت سرفهٔ
بیخ مثقال تناول نمایند * لعوق لبوب در تعریف تالیف واسهال منی و سرعت انزال نیز نظیر است و تعریف ریشا طعام
آورد * صنعت آن تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر مغز حب الرلم مغز حب القطن مغز حب الصنوبر مغز تخم خیارین
از هر یک چهار مثقال ممزوج را بر روی سنگ با شیر گاو صلایه نموده باجزای مذکور سه بنکوبند پوست کوکنار نیم
برده سی مثقال در وزن سفید مغز اسمه بعدوز مقشر از هر یک دو مثقال بیخ لفاح و سفید کوفته که بهندی
بیخ موصله گویند از هر یک نیم مثقال خیل مربی چهار مثقال ممزوج را در رمه شیر گاو و مس بجوشانند تا
به یک رسد پس بیالند یعنی بپالایند و نبات سفید یک سیر داخل کرده بقوام لعوق آورند پس لبوب سابقه
را داخل کرده بر هم زنند با نکوی مخلوط شود از آتش فرود آورده نبات مصری دارچینی سلاجی بهمن سرخ بهمن
سفید از هر یک دو مثقال حصه المعلب مصری سی مثقال زعفران عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال
کوبیده و بیخته با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز صبح یک مثقال و عصر یک مثقال آن را تناول
نمایند * و مرهم کوکنار است جهت زخم مهر و سرطان و ناصور نافع است * صنعت آن کوکنار ده بزله دم الاخوین
سرمه اصفهانی زرد چوبه ساج کور سوخته زاج سفید از هر یک تکه رله مرداسنگ سپیدا به موم سفید روغن کنجد
ناریون از هر یک نیم تولچه اول روغن را جوش داده موم را در آن بگذارند پس ادویه را کوبیده بیخته در آن اندازند
و بر هم سازند روغن جاهت نگاه دارند * باب الالف مع الفاء * افعوان بفتح اول و سکون فا و ضم عین مهمله
واو والف و نون لغت عربی است و آنرا الدلال الرمی نیز گویند و بسم مصر آنرا اهل شام عین الجمل نامند و بفارسی

نابته با رجمنر باشند وبعضی از اقحوان را که اسوب الراعی یا اسوب الملک نیز گفته اند که آن را بسوبانی ادمانیس نامند
حکیم میر محمد مومن گفته که تحفه العراب اقحوان است ومشهور آن است که حمر العراب که فارسی آن تلخ کلاغ است تلخ حماری
است ومشهور رامنع است ومر تعربی رجل الدجاج وعرار وعین البقر وعین الاعلی بعبرانی حی دانقا وبسریانی بتا وبعر
اقحوان را اقرا الهوبی نامند ونزد بعضی کافوریه امیرا اقحوان است وآنرا کرکس وکرکاس نیز نامند وآن دو قسم میباشد
صغیر وکبیر کبیر را بهار گویند وبسریانی اسلمن وآن دو نوع است بری وبستانی وماهیت او نبات بلند برگش
شبیه برگ گشنیز وازیانه وگلش زرد میشود ودر اطراف آن برگهای ریزه سفید وازگل بابونه بزرگتر وبویش الراحیه
و بابونه تلخی را نیز بالجمله صنفی از بابونه است ونوعی از آن است که بابونه گاوچشم نامند واین بلاد در نزد اطلاق مراد گل آن است
گرم است در سوم وخشک در دوم ومحلل ومفتح ومحلل سده ومنضج در مثانه ومفتح سده جگر واوراد عروق وملطف
ومدر عرق وبول وحیض ومسقط جنین وبادزهر تریاقیه ومفتت حصات وجهت ورم معده ودرد مثانه وصلابت سپرز
واستسقا ودوار ومعده وباسکنجبین وبانمک مسهل سودا وبلغم ولعوق آن جهت زحیر ونفث الدم وجلوس در
طبیخ آن جهت صلابت رحم وطلای آب تازه آن بر استسقاء وعصب وکثرت معوی باد وجماع وضماد آن جهت التوای
عصب وبا موم روغن جهت ورم صلب وشرب مقدار مثقال آن با سکنجبین جهت بواسیر اسهال نافع وفرزجه آن
ملین جهت رحمی جهت رحم واکثار آن مصدع ومصلحش سکنجبین ومکرب معده ومصلحش نعناع وانیسون وبدلش بیس
بادرنجبویه وبدلش بابونه است ونیم قدر آن درد وبیم گرم در اول حسل ودر افعال ضعیف تر از اول در باب جهت
تنکویب رنگ رخسار وتحلیل ورم صلب واکتحال جسل آن جهت تقویت حسن وظلمت بصر وحلای آن با روح
ودفع نزول آب نافع است وخاکستر گل اقحوان نافع است از برای عرق روان آن بریان واکتساب آن ومرد وصف اقحوان
مناسب تقوی * امراض الراس * سهر نوشیدن اقحوان خواب می آورد * شقاق بساری نوشیدن اقحوان مجدب
شقاق است * مالیخولیا اقحوان مخرج سودا وبلغم است از استفراغ آن نافع است از برای اصحاب صرع مالیخولیا گفته
که آشامیدن جسل آن نافع است صاحب مالیخولیا را نافع است * صرع استفراغ با اقحوان نافع است از برای
صرع بجهت آنکه مخرج بلغم وسودا است محمد طبری گفته که جوشانیده اصل آن هر روز یک مثقال با طبیخ فاوانیا تا سی
روز متوالی خورند نافع است از برای صرع وزائل میگرداند صرع را آنچه گفته که چون بیاشامند اقحوان
هر روز درم با شراب ریحانی بیست ودو روز متوالی نافع است صرع را رازی گفته که چون بیاشامند صاحب
صرع را از بیخ اقحوان هر روز دو مثقال تا سی روز متوالی نفع میکند او را انفعی بس رایوس گفته که چون
آشامیده شود از بیخ اقحوان هر روز یک مثقال نافع است صرع حادث از خلط سوداوی را * لقوه مطبوخ اقحوان را بطول
نمودن بر سر نافع است از برای لقوه * دهن الاقحوان جهت بسط جراحات اعصای عصبانی والتوای عصب وورم اسافل
بدن ومعده وصلابت رحم ودرد گوش وبصیع مسامات وادرار عرق مجرب است سر باوید هسار وطراوة آشامیدن
بحلد رم آن مدر عرق وجهت تبع تولیع مفید ونافع است استسقای نابی دهن بعد از استفراغ جسب امارح از برای
سهر که بوده باشد سبب آن رطوبت بورقی در دماغ پس بنه رسیکه خواب می آورد حوانی بیکومولانا نفیس گفته
که تعرق سر با آن نافع است از برای این مسمار سهر رازی گفته که دهن الاقحوان نافع است از برای سهر حادث
از برای مشایخ سعوط کردن با آن وبسر نافع است از برای لقوه تمریج وطلا کردن آن بر سر وآن گرم است * صنعت آن بگیرند گل آنرا
یک رطل در چهار رطل زیت یا روغن کنجد داخل کرده حمل روز در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند وگاه ترکیب
کرده میشود با بعضی ادویه حاره عطره ملطفه برای زیاده گردانیدن تسخین وفعل آن * بطول اقحوان نافع است از برای سو

جانب سر بیرون را در مرده ابتدا آنکه علاج این بسر بسیار صعب و دشوار است لیکن سزاوار آنست که استعمال نمایند
ملخص مرتب این بطول رأس بند بسبب آنکه جواب می آورد خوابی نیکو* صفت افیون جو مصری با نوره در آن عذب
حو سامند زودی اندر ساند حل کرده بر سر بطول نمایند و در نسخهٔ دیگر بجای سعتر صعتر است و تمام بلمحروریه ولحل
است* اقط لیقارمنی نمود کسند بسر و سرکی مرور طا باشد و آن جسمی درعی است که از طبخ صمغ گردانید بس
حکایند بعد از دفع مانند اثر امن ساحه جمل کسند سود و جمل است و در قصر و باس و مرد و بریان کرده آن
جهت اسهال مزمن نسهال نافع و ضماد سوخته آن جهت داء الثعلب و دفع برف الدم و در اسمرا معلمه بالیمیر سوخته
بالموته جهت جرا و مقرحه باین طرز که اول سرا بر روغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند ملک ملح رنلعم
ملط حام و سد داست و اصلاحش بجرار بیان و کلمه است ابن الماس گفته که هرگاه نوع صرع نقب بیدان خورده
بیرداد و به نابله دندان و از برای دفع سبب آن مساند که بوده بلند عددان روز ماء الاقط با نوم بسیار* صفت اقط
بگیرند دوغ را و بگذارند تا حمیت آن به تبسیر سود آب انتخا کرده حمیت آنرا خوشاند تا منعقد گردد تا آنکه
در آفتاب بگذارند تا خشک شود و در بعض اوقات از برای منعقد شدن آب ترودی اندکی کشک شعیر یا کشک گندم داخل
میکنند اقط را اگر منعقده از رانب مساند دران بوی حلله زیاده بر ضرر من بمعده کمتر از او اگر بمعده از حمیت وان
رانده بر کی مراد مروط باشد و از حمیت را مرروط و در آلبان بمر حراجل آمد انشاء الله تعالی* اقلیمیا و قلیمیا بعربی ثمره
دراول بمرگویند آن را اقلیمیا باشد و آن نوعا بی اسم حجری است که از گداختن اجساد معدنیه مانند ذهب و فضه و مس
و مرقشیشا مثل کف و دود بر روی آن صعود گردد و آنچه در تحت بهم میرسد ما زکف آن است که بعد از گداختن
بهم رسیدن کف منعقد گردد و آن بطور بعضی بطریق بهم جمع مسود و گویند جید ترین اقلیمیا است یعنی جنس
ذهب اقلیمیای ذهب جنس فضه اقلیمیای فضه است و بعض اطبا گفته که جید ترین غیر اقلیمیا است و قول اول اصح است
و بهترین آن طلائی است و آنچه در رنگ شبیه باصل آن بطر باشد طلای مایل بسبزی و سپس بسفیدی و ستامی طلائی
از علیه نوره است که بر طلائی رسند و گویند اقلیمیا معدنی نیز میباشد و مرقشیشی نیز هست و در قسم اقلیمیا
مثل اصل آن است در طبع و متوسط بر آن غالب است و تجفیف و مقوی باصره و منقی جراحات و جهت بردن گوشت زیاده
و رویانیدن گوشت تازه و دفع بعض قروح و ازالهٔ نباض عین و نهی و جرب و سل و بلعید و دمعه و غشاوه و نزول آب
و طلای آن رادع اورام و حالی کلفه او آرسا ۵ و نافع از برای صلابت سپرز و با اسرب و زعفران و روغن نافع از برای مفاصل
نقرس و خوردن یک مثقال از طلای آن جهت خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل اول مصری معمول آن است و بدلش
مرداسنگ مصری مسول است* دستور احراق اقلیمیا بگیرند آنرا و نرم سائیده در کوره مطین بطین حکمت کرده یک شب
در تنور نهاده تا آن حمام باشد بگذارند و صبح برآورده بکار برند* احراق اقلیمیا به نسخهٔ مسعود مصری بگیرند
اقلیمیا و بشکنند آنرا قطعهای ریزه ریزه و بعضی ریزه در کوره گلی کنند و دهان آن کوره را بگل حکمت بگیرند و در
وسط سرپوش آن سوراخی کنند تا بوده باشد از برای دودی که از آن متصاعد میگردد و بعد بگذارند دود بیرون آید
پس آن کوره را در وسط جمر برافروخته گذارند پس چون شروع کند اقلیمیا نمودن خفی نظر باید کرد تا دود آن که از آن
سوراخ متصاعد میگردد پس مادام که آن دود سیاه است باید گذاشت او را تا بسوزد پس چون دود سفید شود کوره
را فرود آورده اقلیمیا را از آن بیرون آورند و سرد بر آن و ترمد آنقدر که سرد شود* طریق شستن اقلیمیا آنست که آن
را نرم صلابه نمایند و آب صاف بسایند تا نیکو نرم و ممزوج با آب گردد در کاسهٔ ریزند و از آن کاسه بکاسه دیگر ریزند
و اجزای درشت که در ته کاسهٔ اول نشسته مانده است باز بسایند و بهمان دستور عمل نمایند تا دیگر بسیار

شوده پس هر کاسه را نصفه که عیار دران داخل شود نگاه دارند تا به تیبس شود و آب را در ساخته اجزای به تیبس را
حفظ نموده استعمال نمایند و عمل اطلیا و ادویه جیدتر باشد تا خوب و سازند و عرصه میشوند بهتر است
* دستور در زرد ساختن اطلیا آنست که بگیرند آنرا و نرم نمایند و در ظرف چینی کرده آب باران یا عرق بید
مثل یا آب سماق یا آب غوره هر کدام که مطلوب باشد بخیسانند تا به روز هر روز آب آنها را تازه کنند و روز
دهم یا کمی از آنها بر روی سنگ سماق نرم سایند مثل غبار و در سایه خشک نموده در ظرف شیشه نگاه دارند
و عند الحاجت بکار برند از جمله نیز زیاد کنند برورده شود و برای حلزونیات تیر کشد نمراست * ذرور اطلیا که ابتدای
رمد را نافع باشد * صفت اطلیای سرب صبر سقوطری از هر یک ده درم کثیرا شش درم صمغ عربی چهار درم
نشاسته سه درم افیون دو درم مجموع را کوفته بیخته با آب باران پرورده ذرور نمایند * ذرور دیگر رمد را
نافع * صفت اطلیای دمی سفید آب ارزیز صبر سقوطری از هر یک دو درم صمغ عربی چهار درم گل سفید
هشت درم نشاسته سه درم افیون ده درم کوفته و بیخته با آب رازیانه تازه سرشته خشک نموده ذرور نمایند
* ذرور دیگر رمد کهنه را نافع است * صفت اطلیای صبر سقوطری زرد از هر یک دو درم شادنج مغسول مس سوخته
از هر یک سه درم و نیم کثیرا سفید دو درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم مروارید ناسفته زبد البحر نبات
سفید نشاسته از هر یک چهار درم کوفته بیخته ذرور نمایند * صفت ذرور نیک دیگر اطلیای دمی
سفید آب قلعی از هر یک ده درم شادنج مغسول مس سوخته از هر یک سه درم و نیم کثیرا سفید درم نیم روی سوخته از
هر یک چهار درم همه را کوفته و صلایه کرده ذرور سازند * ذرور برای نماص * صفت آن اطلیای دمی بعر الضب
زبد البحر مساوی کوفته و بیخته در چشم کشند * فصل در ذکر شیافات اطلیا * شیاف معروف
بابرطی مرکب برآورده و دمعه را باز دارد و روشنی چشم را نگاه دارد * صفت آن اطلیای زرد را کوفته نخل سرشته
در کوزه سفالی کنند و پارچه سفالی که در میان آن بقدر سر جوال دوزی سوراخ کرده باشند بر سر آن نهند و کوزه
را گل حکمت گیرند و آن سوراخ باز باشد و کوزه را بر هیمه بگذارند تا ایجاد در کوزه است شود و دود از آن سوراخ
برون آید پس سفال را از سر کوزه بردارند و شراب انگوری آنقدر که در آن گرد داخل کنند و از کوزه بیرون آورند
و سائیده شود بگیرند از آن یک جزو از سرمه محرق مغسول یک جزو از روی سوخته محرق مغسول یک جزو نیم
و بسایند و استعمال نمایند * شیاف اطلیا که طرفه رجوع چشم که از حرارت باشد ساکن کند * صفت آن اطلیای
دمی مس سوخته از هر یک ده درم دم الاخوین نشا مروارید ناسفته از هر یک چهار درم کثیرا مرمکی صافی زعفران
افیون نشاسته زرچوبه از هر یک دو دانگ ریم سکو طرد از هر یک نیم درم شیاف سازند * شیاف اطلیای مستعمل
در ذبلگه ملتحمه که بعد از فصد و اسهال و کشیدن شیاف ابیض اینی بکار آید * صفت آن اطلیا محرق بستور
نسخه اول هشت درم مس سوخته سرمه اصفهانی شاخ گوزن سوخته مغسول مرمکی افیون از هر یک ده درم افیون
سه درم با آب باران سرشته شیاف سازند علت دادوته نفع است * شیاف اطلیا دیگر * صفت آن اطلیای دمی
اطلیای دمی سفید آب قلعی مس سوخته شادنج علسی صمغ عربی سنبل الطیب از هر یک سی درم مرمکی
افیون حضض مکی از هر یک در سفال اجزا را بسیار نرم صلایه نموده یک مثقال شکر در آب سداب تازه
حل کرده همه اجزا را بآن خمیر نموده شیاف سازند * شیاف اطلیا برای نثر زرد روح که در طبقه قرنیه واقع شود
و از برای سوز سرخ نافع است و منع انصباب مواد از چشم کند * صفت آن اطلیای سوخته در آب انداخته سائیده
مثقال سفیداب قلعی سوخته هشت مثقال زعفران چهار مثقال کثیرا دو مثقال با آب باران شیاف سازند و با سفیده

تمرمرغ درچشم کشند * شیاف ابلیمما آثار جروح غلیظه رانه برد * صنعت آب ابلیمای دمی موسومه بسمه من
سرخه سعدا با دیا از هر یک سه درم صمغ عربی مرمکی از هر یک ده درم صبر زرد با زور لکا زرحبه تیل سرخه
مکی سنبل الطیب زعفران اسرب مرمکی گلسنگ سفید آب سازج آبنوس از هر یک یک درم ونیم طلی الزوم سیاف سازیلم
وحشد بعینه دیگر اسماء الله تعالی در حرف السین در سماق سوانید آمد * باب الالف مع الکاف * اکسیر به سعولا از
فرانیا یونانی صالح حلیمی حکیم باشی سلطان ابراهیم قیصر روم که به ترکی نوشته ترجمه آن را بفارسی در این
کتاب درج نمود * اکسیر جامع مسهل اخلاط ابله است رهر مزاج بسوی حفظ است * صنعت آن ریوند چینی عاریقون
هی سفید از هر یک سه درم سنبل الطیب صندل دارچینی زنجبیل از هر یک یک درم محمودیان وحلا تاتر بد سفید
مدبر سورنجان از هر یک دو درم بمقالح بعضی اسارون بوسیخ دوی سماه از هر یک سا برده درم بوسبر زرد ابرح گل
کاریل سامکی تمر کانه از هر یک سه درم شحم حنظل را کوفته بحه نگیرند آبنوس چهار صد درم وتعطیر نمایند
وادویه را با آن ممروج نموده تکهفند نگذارند تس صاف نموده وباسعد، تمرمرغ ممرور مروج نموده تقطیر نمایند با
دهن بوت بدر برس بد باشی ومحمودیان وحلا یامرد وار ادویه حل شده است که از ارض حل شده می آورند
آب درجا نمه اسماء الله تعالی خواهد آمد * اکسیر الحمره جهت امراض دماغی وتقویت ارواح ودفع سودا ورافع ازدرای
مالیخولیا مراقی ومصلح معده وجگر وکبد وجالا ورباده کنند؛ عمر مصطفی سبب وار اسرار است * صنعت
آن دارچینی بست وچهار درم قرنفل کبابه چینی بالنگ حب الغار جوز الطیب سماسه رح ترکی خولنجان از هر یک
چهار درم پوست جوز ورلا وبا اکلیل الملک گل سرخ حسک مروع الادماغ از هر یک سا برده درم ادویه را سحق
نموده در عرق ابسوت بد مرزدود وسه درم تکهفند تحماسد تکه درمیان عرق سحق نموده بلند تحماسد
بی تقطیر نمایند درحین تقطیر ادویه را سحق نموده درصره بسته دردهان ابیق بند بند آخرا اس اسطرل
لادن از هر یک چهار درم عنبر یک درم ونیم عنبر اشهب مسک تبتی از هر یک نیم درم بعد از تقطیر با بسفید
تکلیف درم دران حل کرده نگاه دارند مقدار شربت * اکسیر دوالمسه جهت امراض دماغی وتقویت
ارواح وضعف قلب ومعده معتدل است ومانع تعفن اخلاط است وارواح وهوا ومقدار شربت سه درم است * صنعت آن
صبر سقطری مرمکی صافی زعفران مساوی در عرق کرفس زرد نمند از آنکه از روی آن برگردد حیما شده بعد از
چهار روز برابر صافی کنند وباز اعاده عمل نمایند تا سه مرتبه تقطیر نمایند واستعمال کنند اکسیر که مائه
عطر ماست ورد زمند در اکسیر ارکنه مامستعمل است وورد ارکنه ذکر یافت *فصل درذکر اکسیرین*
* بدانکه اکسیرین بکسر همزه وسکون کاف وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر رای مهمله
ویا زبون وبعضی بحذف یای بین اول مهملتین اکسیرین وبعضی بیای بای یای الف اکسیران خوانند واند
وگویند نام پادشاهی است از پادشاهان روم که این دوا بجهت او ساخته شد وبنام او شهرت یافته وگویند
بمعنی اصل کاراست جد اکسیر بود اصل کما اصل کار را گویند وگویند دوای سبب لحم در جروح وملص
جراحات است وبدانکه این ادویه عمل آن است که بمقدار برم مانند غبار
باشند واستعمال نمایند واین از جمله برودات نافعه است از برای زخم های گرم وجرب ودرد آمدن رطوبات
غلیظه بسوی جسم ودر جروح آن در جسد کهنه شده باشد وظلمت حسم حقیف وضعف بسر * صنعت این نسخه
سنگ داود مقل آب بلعی هشت درم با دنج سلاسی معمول سه درم صمغ عربی انزروت از هر یک دو درم ساسه
ابلیمای هندی مرمه اصفهانی مرسیاد هندی لولو اسرب نمد از هر یک یک درم کوفته تیزبر بخته صلایه کرده

در چشم کشند و این در دور باورد نافع است در درد چشم مرهم واستعمال کرده میشود و را مراض حاره رطبه چشم از این جهت سودائی پرایستار برای اطفال که ما بشکه چون بد ایشان ضعیف باشد و در تابستان قبل این در دور را صرف میکنند یعنی زمانیکه بارش و باران باشد که در آنه سبب رطوبت هوا مرتبه برسانند حواء این بارش در تابستان باشد حوا و در ربیع وحوا در پائیز چون تربیت شده رسان وحواء در خریف مانند کربایلد در نسخه شفائی مرقوم است و بیند داخل نمیشود * اکسیر بی به نسخه دیگر که رمدهای گرم وارجاع حاره چشم و درجه و مرمر ح را نافع است * صنعت آن سفید آب قلعي هشت درم املجهای تمره صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته انزروت از هر یک دو درم رو سوخته تکلدرم علی الرسم ملایه کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر زرد روی سوخته دو درم است و تکلدرم سرمه اصفهانی و شادنج مغسول اضافه شد * اکسیر بی به نسخه محمود بن الیاس * صنعت آن شادنج عدسی مغسول مروارید ناسفته بسد توتیای نحاس محرق مغسول املجهای هندي از هر یک دو درم سرمه اصفهانی مارمیشا کندر با از هر یک تکلدرم کوفته به حریر بیخته خوب ملایه کرده مانند سرمه بچشم کشند * اکسیر بی به نسخه مسیح * صنعت آن شادنج عدسی مغسول سه درم نشاسته املجهای تمره مغسول سرمه اصفهانی انزروت از هر یک تکلدرم صمغ عربي انزروت سفید از هر یک چهار درم و در نسخه دیگر دو درم است سفیداب ارزیر هشت درم همه را کوفته بحریر بیخته خوب ملایه کرده در چشم کشند * اکسیر بی احمر که نافع از برای قروح چشم وازبرای حرارت شدید آن وقطع میکند از چشم رطوبتي را که فرود آید در چشم از کثرت رطوبات وفضول وقطع برد های چشم میکند * صنعت آن به نسخه مسیح رسم انزروت شادنج مغسول روي سوخته نشاسته از هر یک هشت درم سفیداب قلعي شصت وچهار درم املجها نیم وهشت درم صمغ عربي حمل وهشت درم شادنج وروي سوخته را علیحده باب نشاسته پس جمیع ادویه را باب مخلوط کرده سحق کنند تا کوبی که حبل باشد پس بچشم کشند تا که سرمه بچشم میکشند ودر نسخه دیگر مسطور شده که با سرمه در چشم کشند * اکلیل الملک آنرا اصابع الملک نامند وملکا سروگرینند که آنرا بهندی اسرلکو نمند وبفارسي گیاه قیصر ودر یونانی ما لیوطس وآن نباتي است برگش مثل ور بعلد رهمرسا حهای آن باریک ودرسر صلب وبعضی منبسط در روی زمین بعضي راساق بعد رزدرعي وگلش زرد وریزه و بعضی نقش وبعضي سفید و پراگنده و ثمرش مثل علاف تخم ترب وملائی شکل ودر علاف تخمی مثل زرد ریزه از خردل میباشد وبعضی را تخم سبه تحلبه وبعضي را علاف عبر ملالی است و باریک بر مرکب القوی است وحرارت وبیوست ان غالب محلل ومنضج وملین وسخف وملطف ومقوی اعضا وملین اورام وجهت صداع وسعفه وحبس بول ابرد رد جگر و معده و سایر امراض معده و رحم سربا و ضمادا وجهت تحلیل فضول باطني نافع وطلای تخمه آن با مصطکي جهت اورام مرکبه وحاره جشم رحم ومعده واشیر مطبوخ آن با آب و شراب جهت ترو ج شدیده مرونا اسسس جهت ورم جگر ومعده وقطور عصاره آن جهت درد گوش وآشامیدن سه درم آن با تخم آن با مصطکی جهت ورم احشا نافع وعصاره آن با زعفران در تسکین کل مربات محرب رطبخ آن جهت ورنو نیمست جصاه وجمعه آن جهت بواسیر معارسته ونشاش در دابیها مفید رآشامیدن آن مصر بانسس و مصلحس عسل وانیسون و براست ویدرسس با و مقدار از عصاره آن تسب درم است وبدلش بابونه است * دهن اکلیل الملک مفص آن نافع است از برای صداع حادث از صربه وسده * صنعت آن بگیرند آب اکلیل الملک تر دو رطل و یک رطل روغن کنجد داخل کرده در دیگ مضاعف بجوشانند تا آب برود وروغن بماند نگاه دارند ومالیدن آن بر سر نافع است از برای صداع حادث از ضربه وسقطه وسکته صداع حقیقیه

باشد * مطبوخ اکلیل الملک مستعمل در ورم بلغمی مقعد * صفت آب اکلیل الملک نوعی دیگر را از بابونه از هر یک
دو درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع برسد پس چهار اوقیه آن را با دو درم روغن بنفشه بیاشامند و در روغن
بادام شیرین بعد از آنکه شب رفته زیاده ای علت که همه روزه آب را زیاده باید و آب کرفس تازه از هر یک
دو اوقیه با دو درم روغن بادام شیرین خورده باشد استعمال کنند امراض الراس * صداع * نطول کردن سر
باب مطبوخ اکلیل الملک نافع است از برای صداع دوار و مداومت بر آن حمیری گفته که طبیخ آن نافع است از برای دوار
و سدر بارد السبب چون سر به بخار آن بدارند و آب مطبوخ آن را گرم بریزند و ل نمایند در حمام دور زود سبب
و سرسام نیز نافع است سرد را زرد سد را کذا زهراوی باید اخلاط الدماغ والرعشه را لیمون والبلادة والبلاهة
ارسطاطالیس گفته که چون خورده شود از اکلیل الملک دو درم با چهار درم عسل مصفی نیکو میگرداند ذهن را
* مالیخولیا چون بیاشامند از اکلیل الملک زیت مثقال با چهار درم عسل مصفی نیکو میگرداند ذهن را * مالیخولیا
چون بیاشامند از اکلیل الملک دو مثقال با چهار درم عسل مصفی زایل میگرداند ولیس سوداوی را و چون بریزند
آن را در آب و بریزند آب مطبوخ آن را در حمام بر سر صاحب وسواس سوداوی در سه روز زایل میشود پس نیز گفته
زایل میگرداند علت آن را ارسطاطالیس گفته هرگاه آشامیده شود از اکلیل الملک دو درم با چهار درم عسل مصفی
منفعت میکند از برای نسیان و نیکو میگرداند حفظ را * سکته چون اکلیل الملک را در آب بجوشانند بر سر صاحب سکته نطول
نمایند نافع است او را * فالج و استرخا ضماد کردن با اکلیل الملک بر منبت عصب عضو مسترخی نافع است استرخاء
آن عضو را * لقوه ابن سرابیون گفته که بخار آب مطبوخ آن نافع است از برای لقوه رازی گفته که دهن
اکلیل الملک مقوی عصب است و نافع از برای لقوه * امراض العین * رمد و کرار نطول آب مطبوخ آن در آب نیم گرم
بر سر و مقعد نافع است از برای رمد و کرار بلغمی * هرگاه بجوشانند اکلیل الملک را در آب به تنهائی یا با ادویه
مناسبه دیگر مانند بابونه و صعتر و نطول نمایند بمطبوخ آن نافع است از برای املائی * اختلاج
نطول کردن بطبیخ اکلیل الملک زایل میگرداند اختلاج را * الرومانی بلام به برای مهمله جماعت یعنی گفته اند
برومانی یعنی عسل است و عسل دار و بجهت اینکه اول کسیکه آن را یافت رومی بود نامیدند
او بود و نامیدند بنام وی و آن رطوبتی غلیظ صافی است که از درختی در جبل حاصل میشود
و بهترین آن مائی برای شیرین غلیظ است گرم در سوم و خشک در اول و گویند در دوم مقدار آن با بادیه
آب مستعمل صرف اخلاط ردیه است و درد مفاصل نافع الرومانی کسالت
و بهم میرسد و حرکت مسکن و مصلح و مسهل است * دهن الرومانی طلای آن
جهت درد عصب و مفرح و اکتحال آن جهت ظلمت بصر نافع است * صفت آن بگیرند در دهن
الرومانی را و در روغن مناسب بجوشانند تا ساعت اسعمال نمایند
* باب الالف مع المیم * املج معرب آمله فارسی است و بهندی اونله مربای آن را
که برای اصلاح کمی آن را در نیز پس خشک کرده باشند آمله باشد
آن ثمر درختی هندی است و مستعمل پوست ثمر آن است که در شیر پرورده باشند تلخ و عفص است
در دوم سرد در اول سوم خشک است سرد در دوم خشک است و نافع
مواد بمعده و امعاء حافظ اخلاط از سرد و مقویه
معده است اسباب موجب ذکاء و حدت ذهن و تفریح قلب است آنکه است

نفعش انست بر خاصیت آن زیرا که ادویهٔ قابضه مناسبه مقوی و سزاوار آنست که هرگاه استعمال کنند آنرا بارد المزاج
از برای تقویت قلب بعد دلک کنند بعسل زنان از حمی و یا مصطکی و یا شراب و از برای حار المزاج محتاج به بدل نیست
شیخ رئیس گفته که منفعت آمله در تقویت قلب زیاده است از منفعت آن برای توحش و آمله از ادویه مفرحه است
است از برای ذهن و حفظ و بالجمله از ادویه ملینه است بالخاصیه مسهل بلغم و قاطع قی و تشنگی و آب دهان و عرق
و اسمر و برید الدم و مسهل سودا و بلغم و بی تعصر و مجفف رطوبات معده و امعا و احشا و اعصاب و مسمن و باز دارد
کما رزاب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و جسم و ظهور آب مسرع آن که بمرکو بند در آب
خیسانیده باشند جهت ازاله نباض خشم مجرب است خصوصا هرگاه بعد از درمه باعث آمله را افسرده باشند بار
آمله را تازه کنند و جوز بوا را با آب مسعوق آمله خمیر کرده با وسمه را بآن خمیر کرده بند بند موی سیاه
کند و بقدر شربتش از سه درم تا شش درم است و در مطبوخ تا ده درم مضر طحال است و مصلحش عسل و سنبل و مویز
و مصلحش روغن بادام شیرین * امراض الرأس و الاعصاب آملج نافع مخالطت سودا و صعود ابخره سودا و یه
و صفراویه مخصوصه است بسوی دماغ و قلب و لهذا مناسبه موجب درکا دی ذهن و جلاء فکر و تقویت و مسهل بلغم نیست
است خصوص از سر و دماغ و مجفف رطوبات و باین سبب مناسبه مقوی اعصاب و حواس دماغی و نافع است مالیخولیا
را بخصوص مراقی و حادث از صفرای محترقه را و نیز مقوی معده است بلکه مقوی جمیع اعضاء و جوارح اربعه و ارواح است
و نافع است از برای نسیان و فالج و استرخا و لقوه و گفته شده که چون خورده شود آمله با عسل تقویت دماغ میکند و
می افزاید در فهم و چون آشامیده شود نقوع آن منع صعود ابخره از معده بسوی سر میکند و مختص است به سرهای عملی
آن * نقل درد کرد اقسام اطریفل در رمد * نزد آنکه اطریفل دارو لفظ یونانی و معنی آن دوای قابض است و وجه
تسمیهٔ این معجون بآن نزد ارواح آنست که جمیع ادویه از واجزا از ساذجات است بعنی گوارنده طعام و بعضی گفته که
معنی ادویه از عطیة الله است یعنی دوائیکه حق تعالی عطیه کرده به بندگان خود و بعضی گفته که اطریفل دارو اسم
است از برای آمله و هلیله و بلیله رحمت الله علیه و عسل و لهذا معجونیکه مرکب از این سه جز و باشد آنرا اسم اطریفل گویند
و معجون آمله را اسم معجون بنام اطریفل نامیده اند بجهت آنکه اصل و عمده در آن آمله است که آن عمده
این معجون است پس معنی دار و داء الاملج است * اطریفل داروی ساده معجونی است مشهور و نزد اطبا از برا که
مقدمه اهل هند است و این از جواهرات مفرحه است و نام معجون آن را معجون مفرحه نیز نامیده نافع است
از برای سرد مزاجان و مانعضر از تبخیر مانع و اسهال طعام آورد و تفریح و تقوی اعضای رئیسه است یعنی قلب و دماغ
و کبد را و اصحاب مالیخولیا را بسیار نافع است خصوصا مالیخولیای مراقی چون استعمال کرده شود بعد از
تنقیه بدن و نزلات دماغ و بسوی معده است و بوی دهان را خوش گرداند و خفقان و صرع را منفعت باشد و مقوی
بدن و جمیع اعضا است و نافع است از برای سدر حادث از ترک معده بسبب اجتماع فضول رطبه بلغمیه در آن چون
ناشتا خورده شود و جهت زور ماهی مقاومت نماید و رنگ را نیکو گرداند و زردی رنگ را ببرد و بوی عرق را
خوش سازد و نفع آن از برای کند ساز است و فواید بسیار دارد شیخ رئیس گفته که این معجون را نفع میدهی
تیمم رئیس از طعام و بعد از طعام مستوان خورد و سر بعی از این مانند بل مقابل باد و مقابل است شیخ دارد اطبا کی
گفته که این معجون گرم و خشک است در دوم و سرد بر سر و تر و دری را نافع است و از برای ضعف قلب که
از برودت و رطوبت باشد تنها است سود مند است و نیز گفته که حکایت کرد از برای من ماری از ملک هیل که اطبا
آنجا استعمال معجون مذکور از برای رمد و خفقان حواه حار باشد و خواه بارد آنکه اسهال مفرح میکند

بعمل آن بیش از آنکه ادویه را بآب بسرشند و بعد مربی که راس دران داخل کرده بر هم برده باشد و بیش
حک مسابه نافع از برای انچه مذکور شد و بالجمله اگر بیش بود این ترکیب با بعض مسود در بیماریها نیع
و نیکوتر و اولی آن است که بعد از حمل و ورکه از یا حین آن که سه باید استعمال کرده شود و بیش تا دو ماه باقی
بماند و بیش از یک مثقال تا سه مثقال است و راز آن است که محرور المزاج بعد از آن سکنجبین یا شراب نیلوفر
بخورد و صاحب میزان الطبایع گفته که این دارو گرم است در اول درجه دوم و خشک است در درجه دویم
درجه سیوم بیش آن است که مزاج این مرکب گرم است در نصف درجه اول و بعد از آن بیش ملائمی گفته که مفرح
معروف بابو نصر ارزبالیق کندی است و معتدل است و دفع ترح و غم و هم نماید و نافع است برای خفقان و توان
حرکت اعضا است و بیش آن نماید موجب نشاط نفس است بانحد تکه مستعمل آن را بسمه بر عیوب بیند امسرود
لو بیماری فرح و خنده و مقوی قلب است و رنگ رو را نیکو میگرداند و مقوی معده است * صفت آن بد نسخه
شیخ الرئیس که در قرابادین مابون ذکر کرده * نسخه کل شرح مشروع الا ماع بیش درم مقل کوفی بیخ رم مرتیل
مصطکی سنبل الطیب اسارون از هر یک سه درم مرتبه الطیب زرنب زعفران بعمامه با ملکه کار مثل بوادر ورا
از هر یک و درم ادویه را کوفته و بیخته هر یک علاحده وزن نموده مخلوط کنند خلطی محکم بیش بیش نکمریک
آمله مقشر بیخته باره یک رطل عراقی که صد مثقال است در ده رطل آب بریزند تا ثلث آب بماند و دو ثلث برود
پس بالا بیند پس آن پالوده را بار دیگر دیگ کنند و نابد تحری دو رطل داخل کرده چو ساید با غلط گردد
و نگردد بقوام لعوق امط پس از آتش برگرفته ادویه را دران بپاشند و بمعوا ط که بهارمی بیرحلوا می گویند که
برا گرفته شد باید آن سوا ط از چوب بید یا چوب صندل بر هم زنند و بر هم زدن بیک که محصوری گردد پس چون
سرد شود در ظرف چینی کرد و نگاهدارند شربتی یک مثقال تا دو مثقال مقرر باشد که اگر دریش یوسد از
یک مثقال ورق طلا محلول داخل نمایند بیکرد دوری در جمیع اعمال دماغی و قلبی و اگر دایند باقی سرد
نگمریک تکر طل عسل مقند مصفی و یک رطل سه مقند بعوض آن و در نسخه این ابوسد اروکه شیخ داود ذکر
کرده سنبل الطیب داخل نیست بعوض آن قند نبات از چینی ذکر کرده وزن آنکه آمله را دران طبخ میکنند
سه رطل معرر کرده و گفته که بعد از طبخ و تصفیه آمله اگر این معجون از برای محرور ساخته شود در ... مثل
آمله مطبوخ شکر سفید داخل کنند و اگر از برای مبرود المزاج باشد دو مثل آن عسل داخل کنند و بقوام آورده
ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند مخفی نماند که سنبل الطیب بهمراست زیرا که مصلح
آمله است و مبرود بیش و بعضی گفته که آمله را یک شبانروز در بیش گاو بخیسانند بعد بشویند و با ده رطل آب
بجوشانند تا مهرا شود و از بسب مر ال بگذرانند و بانبد و عسل با ما را ه نکند و مساد مثال بقوام آورند
ادویه را بآن بسرشند و بعضی گفته که نبات و عسل نا هم با یک که سه وزن مجموع ادویه این معجون باشد
و شیخ رئیس در قرابادین بعد از ذکر این ابو نصر ارزبالیق نسخه معجون هندی ذکر کرده و آن بعینه همین است و مدار
است الا آنکه احتلافی در وزن بعضی اجزا واقع است چنانچه در این معجون موسوم بمعجون هندی وزن مقل کوفی
هفت درم است و وزن مرتبه و زرنب و زعفران از هر یک دو درم است چنانکه در نسخه ابو نصر ارزواست و لیکن اجزا
بعد از این سه جزو با اجزا از هر یک یک درم است و وزن آنکه آمله را دران طبخ باید کرد هفت رطل است و گفته که آن
مقدار چوبیند که چهار رطل آب سوخته و سه رطل بماند و باید سکری بقوام آورده معجون سازند
شربتی یک مثقال است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بعضی از اطبا افزوده اند بر اجزای این مفرح در نسخه

ومروارید ناسفته و سادج هندی از هریک دو درم وگفته که شربتی از این معجون دو مثقال و بهتر است با تنکی از لبن
ماست * انوشدارو به نسخه بدرالدین قلانسی که در قرابادین خود ذکر نموده * صنعت آن عصاره گل سرخ
مروق الاتماع سی درم سعد کوفی نیم سیر نوشته گل گاوزبان گیلانی از هریک نیم درم و دانه سنبل
الطیب سازج بادرنجبویه بهمن سرخ از هریک سه درم زرنباد الطیب زرنب مصطکی دارچینی کبابه زرد چوبی سرخ قرنفل
خولنجان از هریک دو درم بسباسه دانه هیل بوا زعفران جوز از هریک یک درم عنبر اشهب نیم درم آمله مقشر
نیم من آمله را در چهار من آب نیم بریان کرده تا ثلثی فرود آورده مالیده صاف نمایند پس بگیرند
شکر سفید و گلاب حل کرده کف آنرا بگیرند و صاف نموده بعد از آن مطبوخ آمله را داخل کرده تا بقوام
بقوام آورند پس ادویه را کوفته بیخته در آن داخل کرده معجون سازند شربتی یک مثقال و بهتر بعضی در
اجزای مروارید ناسفته سوده کشنیز خشک مقشر سادج هندی قرنفل از هر یک دو درم افزوده وگفته که شربتی
از آن تا دو مثقال است * و مشهور آنست که اگر در آن نمره طلا و ورق نقره حلول نسبت مس طلا به کرده از هر یک یک درم
نقرا امید میگردد انفع و این انوشدارو و همان نوشدارو هندی است که کندی در آن تصرفات نموده والحق که بسیار
مرکب خوبی است بلکه بمراتب از نوشدارو هندی است * صنعت این انوشدارو بتصرف بعضی صاحبان نسخه
دیگر ورق گل سرخ نه مثقال سعد کوفی شش مثقال در نبل مصطکی رومی زعفران اسارون ساذج از هریک چهار
مثقال انیسون دانه صغار دارچینی کبار از هریک سه مثقال نیم جوز بوا بسباسه قرنفل سنبل الطیب زرنب از هریک
سه مثقال آمله مقشر نیم من و نبات سه مثقال آمله را یک شب در شیر گاو نهاده از نیم من بخار سه مثقال در ظرف چینی
و یا گلی بخیسانند بعد از آن جمله مرتبه آن را از آب خالص بشویند که زیادتی آب برود پس بجوشانند تا مهرا شود
و در پارچه صافی بار بلنی کرده بمالانند و تفلی را دور کنند پس بگیرند نبات سفید سه صد مثقال بقوام
آورده آمله مالیده را داخل نمایند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و سرد شدن تا نیکو مخلوط شود پس باقی ادویه
را کوفته بیخته به سفوف مقرر با آن سرشند و در نسخه دیگر بدون آمله مقشر و نبات و سه مثقال و نیم است و آن است
که آمله را بعد از طبخ و مالیدن در کیسه کرباسی کنند و بیفشرند تا آبش برود تا با نبات قوام آورده و با سایر ادویه
بسرشند * صنعت این انوشدارو بتصرف حکیم جلال الدین مؤلف معجون جلالی از انوشدارو تصرف کندی به نسخه
بدرالدین قلانسی حرارتش کمتر است و هر نفعی که برای آن ذکر کرده این نیز دارد و جهت امزاج حاره المزاج و امثال آن مناسب
است * صنعت آن ورد گل سرخ سه درم سعد کوفی درنبل نوشته ترنج نیم بسد هندی مصطکی رومی اسارون
تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر گاوزبان کشنیز خشک طباشیر سفید دانه قاقله کبار دانه هیل بوا گل نیلوفر از
هریک سه درم صندل سفید مقاصری سه درم درونج عقربی سنبل الطیب جوز بوا زرنب بهمن اسد زعفران از
هریک دو درم دواله سه درم شیر آمله سفید یک رطل شیر آمله را در نه رطل آب بخیسانند تا نیم رطل رسد فرود
آورده بلیسند نمایند و بمالانند و تلی فاسد در آن حل کرده تا بقوام بجوشانند و کف آن را بگیرند و
صاف نموده آمله مصفی را داخل کرده بقوام آورده ادویه را کوفته و بیخته با آن بسرشند و بقدری مسک خالص اضافه
نمایند و اگر مروارید ناسفته و سادج هندی و تخم فرنجمشک از هر یک دو درم اضافه نمایند بهتر است شربتی از آن
دو مثقال * انوشدارو ساده بلمی فرموده اند کدار بالتف حضرت استادی ولی نعمتی قدس الله سره است مقوی معده
و آلات غذا است گوارنده طعام رافع بواسیر و غیر آن را نافع است * صنعت آن آمله مقشر نیم من و یک مثقال
طباشیر سفید کشنیز خشک پوست ترنج پسته از هریک سه مثقال نسخه گل سرخ مروق الاتماع نیم مثقال سعد کوفی

زرنباد مصطکی رومی زعفران اسارون هیل بوا درونج مروارید ناسفته کهربا سوده از هر یک دو درم ابریشم مقرض چهار
سبب گاوزبان صندلین درونج رومی بهمنین گل ارمنی بخم تخم طباشیر سفید توت بهروزتمه از هر یک یک درم
ریم خوردبوا انا ملله کبار کسیر دسل از هر یک یک درم سیر آمله مربی ستاه مثقال آب زرشک آب انار ترش از هر یک
بابرده مثقال عسل سهب یک درم مسک برگی یمه درم ورق طلا سی عدد ورق نقره ستاه عدد بند و عمل مه
حنداب مجموع ادویه بطریق معمول بمرسند صدا زسربی دو درم باشد* انوش دارو لولوی بالعقه حکیم
اسرب تمی معمول ارخط معرالبه *صنعت آن عود هندی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ مسروح الاتماع سادج هندی
ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال مصطکی زنجبیل معمول اسارون سعدکوفی ادحرمکی دارچینی زعفران
از هر یک سه مثقال بصاسه خوردبوا درنفل درونج عقربی بسد کهربای شمعی دانه هیل قاقله کبار زیتسر مروارید
ناسفته عسر اسهب داوند رمانی از هر یک دو مثقال مسک تبتی خالص بل نیم مثقال ورق نقره یک مثقال ورق طلا نیم
مثقال آمله مربی مقدار دو نیم مثقال شکر سفید یک یکصد ربتحاه مثقال عسل منقی مصفی بس صد مثقال بطریق معرر
ترکیب نمایند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال ربع* انوشدارو لولوی تصرف حکیم عماد الدین محمود حسینی
شیرازی معرح و مقوی قلب و دماغ و کبد و معده است و حواس و عقل و فهم و فرح را زائل سازد و فرح و سرور آرد و دوام
مالیخولیا خصوص مراقی و معده را نافع است نافع است امراض سوداوی دماغ و قلب را زائل گرداند و منافع بسیاری
نیست این مرکب ذکر کرده و ما مختصر کردیم *صنعت آن دانه هیل بوا ززنب دارچینی زرنباد سنبل الطیب درونج
نشاسته درنفل درونج عقربی گل ارمنی معمول گل مختوم مصطکی رومی زعفران ورق نقره زرشک بدانه مسک تبتی
خالص طباشیر از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته یک مثقال و نیم گل سرخ مسروح الاتماع سعدکوفی صندل
سفید بگلاب سوده محرق مسر کاسنی مقشر از هر یک دو مثقال ورق طلا نیم مثقال سیر آمله مربی بود
مثقال گلاب و آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب امرود عرب بید مشک از هر یک یکصد و بیست مثقال اول
مرببه آمله را یک شب در شیر گاو خیسانیده صبح بشویند و با نه رطل آب بجوشانند تا سه رطل آب بماند پس فرود
آورده بمالند و بپالا بند ریزند صافی آن را با شکر سفید و عسل مصفی از هر یک یکصد و بیست مثقال
گلاب عرق بید مشک آب میوه‌های مسطور در آن حل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود آورده نگذارند که حرارت آن
بکشد تا سرد گردد و بلکه مایل بسردی شود ادویه را که صلایه کرده است صلایه کرده و آنچه حل کردنی است
حل کرده و آنچه کوبیدنی است کوبیده بیخته بشیره آن سرشته معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی از یک مثقال تا دو مثقال* انوشدارو لولوی بالعقه حکیم احمد *صنعت آن مروارید ناسفته نیم سیر
سعدکوفی مصطکی ادحرمکی طباشیر سفید محرق مقشر دارچینی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم
مقرض گل سرخ مسروح الاتماع از هر یک دو مثقال عود هندی بگلاب سوده سه مثقال و نیم زعفران عسر اسهب از هر یک
یک مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک یک و نیم مثقال شیر آمله سی مثقال عسل جند سفید سفید بالمناصفه
سه وزن ادویه آمله را یک شب در شیر گاو خیسانیده پس تخم را دور کرده آمله را با آب گرم بشویند تا ابریشم
نماند پس با گلاب بجوشانند و بپالایند و با عسل و قند سفید بقوام آورند* انوش دارو لولوی دیگر *صنعت آن
مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد کافوری از هر یک سه مثقال و نیم سعدکوفی هیل سه مثقال و نیم سنبل
الطیب عود هندی زرنباد الطیب زرنب نشاسته دانه هیل دانه قاقله کبار دارچینی سلامی خوردبوا ابریشم
تبروزتمه درونج عقربی صندل سفید طباشیر سفید گل ارمنی از هر یک سه مثقال آمله در شیر پرورده هندی

نیم مثقال زعفران نیم مثقال عنبر ورق طلا محلول رب سیب محلول از هر یک یک مثقال رب
سیب ورد و مثقال و نیم عنبر اشهب یک مثقال عسل سفید مصفی مقدار و نیم مثقال جواهر
سیب بیرون برود و نیم مثقال نبات سفید تباشیر و هفت مثقال عسل سفید مصفی مقدار و نیم مثقال جواهر
را با مقدار و نیم تولہ که در صندل و سپید تیم مثقال صبرنی است آب لیمو نکو حلا نموده کرده نبات را بگلاب
گداخته بار سیب و عسل قوام آورند اول جواهر را داخل نمایند پس عنبر را در روغن بادام سرخ گداخته
داخل نمایند پس باقی ادویه را بتدریج داخل کرده بر هم زنند و زعفران را بگلاب حل کرده ورق طلا
ورق نقره را بعسل حل کرده داخل نمایند بعد از آن مشک در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال تا دو درم
*انوشدارو لؤلؤی که بجهت بندگان حضرت نواب پادشاه جنت مکان شاه عباس صفوی مولوی حسینی تکی
از اطبای سرکار ترتیب داده و ظاهرا آن است که تالیف عمدة الاطباء حکیم محمد رضا ولد حکیم سلیمان باشد
و منافع بسیاری بجهت آن نوشته *صفت آن ورق گل سرخ سه درم سعد کوفی چهار درم دارچینی مصطکی قاقله
کبار انارون سامی دانه هیل از هر یک دو درم سنبل الطیب تا درم جوزبوا قرنفل الطیب زرنب گل
محتوم بهمن سرخ زرنباد پوست ترنج از هر یک یک درم و نیم زعفران سادج هندی طباشیر سفید مروارید
ناسفته کسنر جوز مغز تخم خرفه پوست زرد ترنج گل گاوزبان بادرنجبویه از هر یک دو درم و نیم عنبر
اشهب ورق نقره از هر یک دو درم مشک خالص ورق طلا از هر یک یک درم مرآمله منقی یک رطل آب سیب شیرین
مثقال عسل مصفی بند سفید با الماس اسفند و روانه بند ممزوج نمایند شربتی یک مثقال بعد از طعام
بعد از طعام برای خوردن *انوشدار وی دیگر منقول از قرابادین حکیم احمد ولد حکیم سلیمان خط مرالیه *صفت
آن مروارید ناسفته کافوری قند مقوی سعد کوفی احمرکی زعفران از هر یک و مثقال تباشیر
جامسه مثقال و نیم طباشیر سفید سادج هندی سنبل الطیب ابریشم خام مقرض طین ارمنی از هر یک سه مثقال
اسپ نیم مثقال ساملہ منقی نیم مثقال سنبل مصطکی قند سفید بند زرنب یک سیر و مروارید معروت با بند
علمی نموده با تصرفی که کم بیش دریں نسخه انوشدار و نموده ترکیب کرده جامع آمد این است مروارید ناسفته
سند سیب سعد کوفی مصطکی احمرکی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر سادج هندی طین ارمنی سنبل الطیب
ابریشم مقرض ورق گل سرخ از هر یک و مثقال و دوماری جامسه مثقال لعل زمرد یاقوت از هر یک مثقال ورق طلا ورق نقره
عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال ساملہ نیم مثقال قند سفید عسل مصفی بالماس اسفند بلور ورق زرد اول تمر هندی
را در نیم من آب بلیمو گرم بپزند و آب خالص گرفته با شیره بوار بالای آتش بگذارند شربت و
عسل را داخل کرده قوام آورند ادویه را کوفته بیخته داخل نمایند و در نسخه دیگر بدل شیرۀ سیب یک
مثقال است و ورق بند و عسل سه ورق ممزوج ادویه علمی نموده که آمله را بعد از خیسانیدن با آب گرم یا گلاب
بجوشانند با شیره سو در آن بالای آتش بگذارند و با عسل و قند قوام آورند و ادویه را ساییده و مروارید آب نمی شود
*انوشدار وی لؤلؤی دیگر که بجهت بندگان حضرت نواب پادشاه جنت سلطان صفوی موسوی حسینی حکیم میر
محمد باقر عبدالله که از اعمام آن مرحوم است تصرف نموده در منافع سلسله منافع انوشدار وی لؤلؤی تالیف حکیم
عماد الدین محمود شیرازی حکیم باشی حضرت نواب شاه طهماسب صفوی موسوی حسینی نوشته از آن انوری است
*صفت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی عنبر اشهب ابریشم مقرض جدوار گل سرخ سنبل الطیب
طباشیر سفید زعفران مصطکی رومی از هر یک سه درم پوست بیرون ترنج قرنفل زرنب عنبری سنبل تراشه فلوس نموده
احمرکی انارون سامی سادج هندی سعد کوفی عود هندی صندل سفید مقاصری پوست زرد ترنج زرنباد

ریوند چینی از هریک دو درم مشک تبتی خالص ورق طلا ورق نقره از هریک یک درم آمله منقی بشیر گاو پرورده نیم
رطل قند سفید نبات سفید عسل مصفی مساوی سه وزن مجموع ادویه بدستور معمول معجون سازند شربتی
از یک مثقال تا دو درم و در نسخه دیگر بعوض ریوند چینی دارچینی آورده * انوش داروی لولوی معمول حکیم محمد
باقر جیلانی ولد حکیم عماد الدین محمود غفر الله لهما منقول از خط معز الیه در نسبت است در افعال بنسخه والد
معز الیه * صفت آن ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی کهربای شمعی مروارید ناسفته
ورق گل سرخ از هریک سه مثقال اسارون دانه هیل دار ریوند چینی عود قماری خام پوست ترنج زرنباد صندل سفید پوست
زرد درونج عقربی سادج هندی مرجان مرمری بسد سرخ بادرنجبویه عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا ورق
نقره محلول از هریک یک اوقیه زر اذخر مکی از هریک دو دانگ یاقوت رمانی یک مثقال شیر آمله منقی
نصف مثقال نبات سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه و اگر دو وزن مجموع ادویه کشند بهتر
است اول شیر آمله را یک شبانه روز در شیر تازه خیسانند آن قدر که بر گرد دست از شیره با گلاب و عرق بید مشک
جوشانند آن قدر که قوام درست شود از شیره آرد نموده بگذارند و با نبات و عسل کف گرفته داخل کرده قوام
آورند و ادویه را با آن سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال و در نسخه دیگر با عنبر اشهب از هریک دو درم
و زر ورق سفید دو درم و مشک یک درم ورق طلا دو دانگ است * انوش داروی لولوی دیگر که نسخه نواب
اشرف اعلی شاه عباس ماضی ترکیب نموده * صفت آن مروارید ناسفته کهربا نسب سرو کاوزری بسد مجرب معمول
یاقوت رمانی لعل بدخشی عنبر اشهب مشک تبتی ورق نقره محلول دانه هیل بوا در بعل درونج عقربی نارمشک کبار
از هریک دو مثقال عود قماری خام مصطکی رومی دارچینی سنبل الطیب سعد کوفی ابریشم مقرض از هریک چهار
مثقال جوز بوا بسباسه سادج هندی طباشیر ورق گل سرخ زعفران طین ارمنی زرنباد سنبل اسارون اذخر مکی
از هریک سه مثقال ورق طلا محلول یک مثقال شیر آمله منقی نیم مثقال نبات سفید عسل سفید مصفی از
هریک دو مثقال بدستور معمول معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم * انوش داروی لولوی معمول
از خط مرحوم حکیم باشی شاه سلطان حسین جلی فرموده اند که خط معز الیه حکیم محمد رضا تبریزی نوشته او
را نسخه نواب اشرف اعلی شاه عباس ثانی تالیف نموده * صفت آن عود هندی مصطکی رومی دارچینی سنبل
الطیب سعد کوفی ابریشم مقرض از هریک چهار مثقال جوز بوا بسباسه سادج هندی طباشیر سفید زعفران عصبة
گل سرخ مفرح الاصابع طین ارمنی مختوم زرنباد سنبل اسارون اذخر مکی از هریک سه مثقال قرنفل درونج
عقربی نارمشک مروارید ناسفته نسب سرکهربای شمعی بسد مجرب معمول یاقوت رمانی عنبر اشهب مشک
تبتی از هریک یک مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره دو مثقال شیر آمله منقی نصف مثقال نبات سفید عسل
مصفی از هریک دو صد مثقال بدستور معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * انوش دارو بتصرف مرزا
رضی موسوی * صفت آن عصبة گل سرخ مفرح الاصابع سی مثقال سعد کوفی بسباسه زعفران از هریک پنج مثقال
قرنفل سنبل الطیب اسارون سادج هندی از هریک سه مثقال مشک تبتی خالص درونج الطیب از هریک نیم مثقال
جوز بوا عود دانه هیل بوا دانه دانه کبار از هریک دو مثقال زرنباد دارچینی دارفلفل از هریک دو مثقال
و نیم شیر آمله منقی یکصد مثقال عسل سفید مصفی دو وزن مجموعه ادویه نبات سفید یک وزن مجموع ادویه
بدستور معجون سازند شربتی دو درم و این انوشدارو را انوشدارو روی کندی احراق و نسخه کندی نیز
است از برای معروف طلب * انوشداروی لولوی که معروف شاه حکیم محمد با رموسوی ترتیب داده و بعد آن

معمول حکیم محمد حسین رک مبارک الله بود و این دو نسخه است یک نسخه جاروک نمیدارد * نسخه جوارش است
ابریشم مقرض طباشیر سفید مروارید ناسفته کهربای شمعی گل سرخ سنبل الطیب زعفران مصطکی عنبر اشهب
از هر یک سه مثقال عود هندی خام زرورد اترج بادرنجبویه انیسون درونج عقربی اسارون اذخر مکی
بسباسه مرجان قرنفل مشک ختائی زر طلا ورق نقره زرنباد حبشی بادرنج هندی سعد کوفی زرشک منقی ناروب
رمانی از هر یک دو مثقال آمله منقی شش مثقال نبات سفید قند سفید عسل مصفی از هر یک برابر مجموع
ادویه آمله را بگلاب و عرق بید مشک بجوشانند و از پس غربال بالا نمایند و قند و نبات و عسل را صافی نموده
داخل کنند بعد از آن عنبر را در آن حل کنند بعد از آن مشک و زعفران بعد از آن ورقها و سایر اجزا را داخل
نمایند * نسخه دوم که بارد است ابریشم مقرض طباشیر سفید گل گاوزبان گل سرخ مروارید ناسفته عنبر اشهب
ورق طلا ورق نقره کهربا شمعی صندل سفید زرشک منقی از هر یک سه مثقال بسباسه مرجان قرنفل زرنباد
حبشی از هر یک دو مثقال ناروب رمانی زعفران تخم بادرنجبویه سنبل الطیب مصطکی از هر یک یک مثقال
اسارون سعد کوفی دانه هیل درونج عقربی زرورد اترج اذخر مکی بادرنج هندی از هر یک نیم مثقال
عود هندی عربی یک مثقال آمله منقی شش مثقال نبات و قند و عسل از هر یک مثل مجموع اجزا مرتب
نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم نافع باد * انوشداروی لولوی تألیف زین الدین بن مسعود شیرازی * صفت آن
مروارید ناسفته نیم جزو معمول بسد کهربای شمعی نسخه گل سرخ زرورد الاصابع زعفران بادیه
اذخر مکی خولنجان بادرنجبویه گل ارمنی معمول زرنباد حبشی بسباسه دارچینی از هر یک دو مثقال سعد کوفی
بهمن سرخ بهمن سفید بادرنج هندی اسارون مصطکی رومی سنبل از هر یک دو مثقال و نیم سنبل الطیب یک
مثقال و نیم عود هندی چهار مثقال زرشک منقی سه و نیم مثقال ابریشم مقرض سه مثقال نیم آمله سیاه
چهار مثقال اجزا را کوفته بیخته نبات سفید شصت مثقال عسل سفید حب خوش بوی مصفی یک صد و شصت مثقال
نبات و عسل را بگلاب حل کرده بقوام آورده ابریشم مقرض را بر آن پاشند و ادویه را بر سر و عنبر را در آن سرشته
معجون سازند شربتی یک مثقال تا یک مثقال و نیم * انوشداروی لولوی ملقی نموده اند که اول از تصنیف
شده ابن محمد ناصر المحتاج الی غفران ربه الرحمن میرزا طیب حکیم معتمد الملوک ملک علویان
است اعضای رئیسه و معده را قوت دهد و دور حسم را بعزاید و مانع انصباب مواد است بمعده و اسهال حادث از اخلاط
اربعه و فساد اخلاط سودا و روح و علت سودا و مری را و ضعف رطوبات معده و امعا و دماغ و اعصاب را نافع
و مشهی طعام است و بوی دهان خوش کند و فرح و سرور آورد و ضعف دماغ و مالیخولیا و سایر امراض سوداوی را
دافع است و منافع بسیار دارد و مجرب است این نسخه بلکه جمیع انوشداروهای لولوی و لاسیما انوشداروی
لولوی حکیم عماد الدین محمود مسافر مقوی معده و اعضای رئیسه و نافع او برای اسهال و سیلان سوداوی و مالیخولیا
خصوص از برای اصحاب مالیخولیای مراقی و معدی و مسافت بنهایت نفع مر آنها را * صفت آن نسخه گل سرخ
زرورد الاصابع چهار مثقال مروارید ناسفته بسد معمول کهربای شمعی از هر یک دو مثقال طباشیر
سفید بادرنج هندی زرورد اترج بادرنجبویه خطائی گل ارمنی معمول گل داغستانی
ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید سنبل مصری خولنجان از هر یک سه مثقال سعد کوفی هیل بوا
سنبل الطیب زرشک از هر یک یک مثقال و نیم زرشک منقی هفت مثقال تخم خرفه مقشر چهار مثقال عنبر اشهب
طلای محلول از هر یک نیم مثقال زعفران ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال نیم آمله منقی هفتاد و پنج مثقال

باشد شکری عسل سفید مصفی موم و نبات سفید وزن ادویه یعنی از هر یک وزن مجموع ادویه آمله را
یک شبانروز در سرکا و خیسانیده پس بشویند نیکو و آن را با زرشک مصفی در نه رطل آب خالص بجوشانند تا
سه رطل در ماند پس بپالایند و فاسد و عسل و نبات را بگلاب حل کرده بآتش ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند
و چون دیگر کف نیاورد صاف نموده در مطبوخ آمله داخل کرده بقوام آورند و ادویه را با آن بدستور معمول سرشته
معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * انوش داروی لؤلؤی با بوی به اراده مزاج آن مرحوم * صنعت آن
مروارید ناسفته یاقوت رمانی یشب کاوزری عقیق یمانی بسد محرق مغسول مرجان برمری زمرد کهنه فادزهر
معدنی خطایی ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب کهربا تفاح اذخر مکی از هر یک چهار دانگ سنبل الطیب ورق
گل سرخ سعد کوفی پوست بیرون پسته پوست زرد اترج طباشیر سفید صندل سفید گل مختوم گل ارمنی ابریشم
مقرض ماذج هندی دانه هیل از هر یک یک مثقال شیر آمله مصفی بیست مثقال آب امرود آب به شیرین از هر یک
چهل مثقال نبات سفید عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال * دستور ساختن آنکه شیر آمله را در یک رطل
گلاب بپزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند و ثفلش را دور کنند و آب امرود و آب به و نبات و عسل بدری
آب خالص داخل کرده بجوشانند کفش را بگیرند و در آمله مطبوخ داخل کرده بقوام آورند و جواهر و فادزهر
و کهربا را بگلاب صلایه کرده و ذهب و فضه را داخل کرده با ادویه کوفته و بیخته با آن سرشته معجون سازند
شربتی از دو درم تا سه درم * انوش داروی لؤلؤی دیگر بمراد مزاج آن مرحوم مقوی اعضای رئیسه است و از برای
خفقان و جمیع اقسام مالیخولیا خصوص مراقی و از برای ضعف دماغ و معده و کبد و احشا نافع است و بوی دهان
را خوش کند و فرح آورد و مشهی و هضمی است و روشنایی چشم را بیفزاید و منافع بسیار دارد * صنعت آن
عشبه گل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک سه مثقال مروارید ناسفته یشب کاوزری یاقوت
رمانی عقیق یمانی بسد محرق مغسول مرجان برمری زمرد کهنه لعل بدخشی حجر فادزهر معدنی خطایی عنبر
اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول کهربای شمعی درونج عقربی پوست بیرون پسته ابریشم مقرض گل گاوزبان
زعفران تفاح اذخر خولنجان زرنب اسارون بسباسه از هر یک یک مثقال پوست زرد اترج بهمن سرخ بهمن سفید
مثقال سقوی دارچینی طباشیر سفید بهمن سفید صندل سفید ساذج هندی گل ارمنی مغسول گل داغستانی دانه
هیل بوا بادرنجبویه از هر یک یک مثقال و نیم عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال شیر آمله مصفی شصت و
پنج مثقال زرشک مصفی هشت مثقال آمله و زرشک را یکشبانروز به آب جدا جدا بخیسانند و باید که مقدار آب
نه رطل باشد پس بجوشانند تا سه رطل آب بماند فرود آورده نیکو بمالند و بپالایند پس با شکری نبات سفید
رب به شیرین و رب امرود از هر یک نصف وزن اجزا عسل مصفی وزن اجزا بگلاب حل کرده و بآتش ملایم بجوشانند
و کف آن را گرفته چون دیگر کف نیاورد در آملهٔ مطبوخ داخل کرده بقوام آورند و ادویه را بدستور معمول با آن بسرشند
و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * صنعت آن به نسخهٔ دیگر یاقوت رمانی مروارید ناسفته
یشب سبز بسد محرق مغسول کهربای شمعی پوست زرد اترج اذخر مکی سلیخه سایه سنبل الطیب درونج عقربی
ماذج هندی دانه هیل ورق نقره محلول سعد کوفی اسارون بهمن بادرنجبویه از هر یک دو مثقال زعفران
مصطکی طباشیر سفید کشنیز خشک زرباد ورق گل سرخ ابریشم مقرض صندل سفید عود قماری خام از هر یک سه مثقال
زرنباد مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال شیر آمله مصفی شصت مثقال قند سفید
عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه بدستور معمول معجون سازند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم

* ابو منذا روی لولوی دیگر بسرا ر بالف آن معفور که همان منافع دارد * صفت آن غنچه گل سرخ
منزوع الاقماع چهار مثقال مروارید ناسفته نیم مثقال سنبل کهربای شمعی از هر یک دو مثقال طباشیر
سفید مادح هندی پوست بیرون بسته پوست زرد ابریشم خام زعفران گل ارمنی معمول ابریشم مقرض
صندل سفید از هر یک نیم مثقال بعد کوفته دانه هیل کبار از هر یک یک مثقال و نیم ورق نقره یک مثقال
بسد محرق مسحوق چهار مثقال عنبر اشهب طلای محلول از هر یک نیم مثقال زعفران ورق نقره محلول از هر یک
یک مثقال بهرآمله مقشر دو مثقال فانیذ سکری عسل مصفی نبات سفید قریب نه وزن ادویه یعنی از هر یک
بلور ادویه مجموع آمله را یکشبانروز در سرکه انگوری بخیسانند پس بجوشانند تا یک رطل آب آن را در رطل را
بجوشانند تا به یک رطل رسد پس بالایند و فانیذ عسل نبات را داخل کرده قوام آورند شربتی از یک مثقال تا دو
مثقال * ابو منذا روی برای بالف دوا عفران سات یعنی حکیم محمد هاشم ابن محمد هادی العلوی غفرالله لهما نسخه مقوی
اعضای رئیسه است و از برای خفقان و مالیخولیای مراقی و ضعف دماغ و معده و کبد نافع است و بوی دهان خوش کند
و باه آورد و مشهی است و منافع بسیار دارد و مجرب است * صفت آن غنچه گل سرخ چهار مثقال بعد کوبیده مثقال
مروارید ناسفته نیم مثقال دورنج عقربی اشه عفص ... بسد محرق مرجان ... لعل بدخشی حجر
یادزهر حیوانی عنبر اشهب ورق طلای محلول ورق نقره محلول کهربا شمعی درونج عقربی پوست بیرون بسته زعفران حماح
ادخر زرنباد زرنب نعناع یاسمین از هر یک نیم مثقال پوست زرد ابریشم خام دارچینی طباشیر سفید صندل سفید سادج هندی
گل مختوم گل ارمنی معمول ابریشم مقرض دانه هیل کبار از هر یک مثقال و نیم بهرآمله نصف مثقال زرشک مقشر
هفت مثقال آمله ورق بسد را در نه رطل آب بجوشانند تا نیم رطل رسد پس فرود آورده بمالند و صاف کرده بالایند پس
فانیذ سکری و نبات سفید و عسل مصفی وزن نه برابر وزن ادویه از هر یک بوزن مجموع ادویه داخل کرده
قوام آورند یا باز ادویه ... سحوق ساز ند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو
مثقال * ابو منذا روی لولوی به نسخه دیگر * صفت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته بسد محرق معمول
کهربای شمعی پوست زرد ابریشم ادخر مکی سلیخه مصطکی سادج هندی سنبل الطیب درونج عقربی حشیش دانه هیل ورق
نقره محلول بعد کوفته اسارون بهمن زرنباد درونج از هر یک نیم مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کشمش
ریباس قسط گل سرخ منزوع الاقماع ابریشم خام صندل سفید از هر یک سه مثقال قرنفل
صندل سفید عنبر اشهب ورق طلای محلول از هر یک یک مثقال بهرآمله مقشر نصف مثقال بعد سفید زنجبیل بالمرتبه
به وزن مجموع ادویه قند سفید و شکر و شیر حل نموده ... شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم * ابو منذا روی لولوی
که از مفرحات است و مقوی دل و معده و مغز و دماغ است و دفع غم و درد و وسواس کند و مالیخولیای مراقی و اسهالات
سوداوی مفید باشد و هاضم طعام است و بوی دهان خوش کند و اشتهای طعام آورد و شکم ببندد و هر بیماری را که اسهال کند
مفید و باه نافع است * صفت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال بعد کوبیده ادخر مکی مروارید
ناسفته بسد محرق معمول بسد کهربای شمعی از هر یک دو مثقال عود قماری عرقی خام سه مثقال و نیم طباشیر
سفید سادج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک مثقال عنبر اشهب زعفران از هر یک نیم
مثقال بهرآمله مقشر سی مثقال و طریق بهرآمله آن است که هر سه را آمله را که خواسته باشند یک شبانروز
در سرکه انگوری بخیسانند یکشبانروز پس بجوشانند و نیم مثقال آن را با دو رطل و هفتاد مثقال آب خالص بجوشانند
آنقدر را که ده مثقال آب در آن بماند پس عسل مصفی و قند سفید مساوی یکدیگر و هشتاد مثقال داخل کنند

خوشبو شد با قوام آید پس فرود آورده ادویه را بدان و در آب سرشته در کتیبه نگاهدارند انوشدارو و همراه نسب
داخل نشده وزن زعفران دو مثقال است و این اجزا را اجزای اصل انوشدارو است که هر یک در روغن عنبری بهمین سبب
بهمین شرح است از هر یک دو مثقال شیر آمله سی مثقال چنانچه در نسخه اصل بود با زرشک منقی و آب انار از هر یک
از ده مثقال در آب خیسانیده و از پالایش بگذرانند و با سه چند مجموع ادویه قند سفید و عسل مصفی ترکیب
کنند شربتی از دو درم تا دو مثقال * انوشدارو دیگر منقول از خط محمد باقر عمدة الاطبا میرزا محمد رحیم حکیم
باشی ولد ارشد حکیم محمد باقر حکیم محمد رضا برادر حکیم احمد فرموده الله که این انوشدارو بجهت نواب اشرف
جنت مکانی شاه عباس صفوی موسوی بالمقش ساخته است * صفت آن عود هندی مصطکی رومی سنبل الطیب سعد
کوفی از جمیع این بسیار از هر یک چهار مثقال جوز بوا دارچینی قاقله هندی طباشیر سفید گل سرخ زعفران گل ارمنی
زرشک منقی انار ترش ادویه از هر یک سه مثقال درونج عقربی با بله صغار مروارید ناسفته کهربا شب یشم
بسد یاقوت سرخ عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک دو مثقال ورق طلا یکمثقال ورق نقره دو مثقال آمله منقی شصت
مثقال قند سفید عسل مصفی از هر یک دویست مثقال بدستور مقرر ترتیب نمایند * انوشدارو لولوی دیگر مسافر
معمار داروی سهات مقوی قلب زمقه است * صفت آن مروارید ناسفته بسد شجری شب یشم سعد کوفی قاقله
از هر یک چهار مثقال طباشیر سفید دارچینی هندی سنبل الطیب ابریشم مقرض گل ارمنی از هر یک سه مثقال عود
قماری خام هفت مثقال عنبر اشهب یک مثقال شیر آمله منقی شصت مثقال عسل سفید مصفی و قند سفید با المضاعفه
سه وزن مجموع ادویه بدستور مرتب نمایند * انوشدارو لولوی دیگر * صفت آن مروارید ناسفته بسد شجری
شب یشم طباشیر سفید دارچینی هندی سنبل الطیب ابریشم مقرض شیر آمله از هر یک سه مثقال سعد کوفی زعفران
عنبر اشهب از هر یک یک مثقال قند سفید عسل مصفی از هر یک دویست مثقال بدستور مرتب نمایند * انوشدارو لولوی
منقول از بیاض مجربات حکیم احمد موسوی بخط معز الیه * صفت آن مروارید ناسفته بسد شجری مغسول شب
یشم شجری مغسول مصطکی رومی اذخر مکی سعد کوفی از هر یک دو مثقال عود قماری خام بگلاب سوده سنبل الطیب
طباشیر سفید دارچینی هندی گل ارمنی مغسول ابریشم خام مقرض از هر یک سه مثقال عنبر اشهب زعفران از هر یک
یکدرم مشک تبتی یک دانگ شیر آمله منقی شصت مثقال نبات سفید عسل مصفی برابر بقدر حاجت بدستور
معجون سازند و بعضی اطبا در این انوشدارو مشک ختائی دو مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده دو درم
و یشم درونج مسک سادج هندی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال داخل نموده اند و بعضی اطبا آمله را یک شب
در شیر تازه خیسانیده پس آنرا آب گرم شسته که ابریشم بر رود و در آفتاب خشک کرده کوفته بخیر بیخته داخل می نمایند
و بعضی فرموده اند که این بسیار بهتر است بحسب طعم از آنکه آمله را تنها از پالایش بیرون میکشند که مایل
به ترشی میگردد و شربتی نیم مثقال * انوشدارو لولوی دیگر منقول از بیاض مجربات حکیم احمد بخط معز الیه
* صفت آن مروارید ناسفته بسد شجری مغسول شب یشم سعد کوفی اذخر مکی زعفران از هر یک چهار مثقال عود
قماری خام ده مثقال طباشیر سفید سادج هندی طین ارمنی مغسول سنبل الطیب از هر یک شش مثقال عنبر
اشهب لاجورد مغسول از هر یک دو مثقال صندل سفید بگلاب سوده سه مثقال آمله شش مثقال قند سفید یکصد
و شصت مثقال عسل مصفی بقدر حاجت آمله را یک شب در شیر تازه خیسانیده پس با آب گرم بشویند و به گلاب تر کنند
تا مهرا شود از پالایش بگذرانند و با عسل و قند بقوام آورند ادویه را با آن سرشته معجون سازند و گویند که این بسیار
مجرب و مشهور است * انوشدارو لولوی دیگر منقول از خط معز الیه * صفت آن مروارید ناسفته بسد شجری

معمول مصطکی رومی سعد کوفی اذخر مکی از هر یک دو مثقال عود قماری خام گلاب ود مسهل الطبع
فادزهر هندی طباشیر مقشر گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال عنبر اشهب زعفران از هر یک تکدرم مسک
نیم تکدانگ سرآمله منقی سی مثقال نبات سفید عسل سفید مصفی با الماصعه بقدر حاجت بدستور مرتب
نمایند ربعی یک مثقال تا دو مثقال * انوشدارو دیگر معمول از بیاض مجربات مؤلفه * صفت آن مروارید
ناسفته سعد کوفی درونج اسارون مصطکی از هر یک سه مثقال قاقله صغار و قاقله کبار بسباسه جوزبوا عرفه الطیب
زعفران سنبل الطیب زرنب از هر یک دو مثقال ورق گل سرخ پنج مثقال سرآمله منقی هشتاد و پنج مثقال
عنبر اشهب یک مثقال مسک نیم تکدانگ درونج سه مثقال فادزهر هندی دو مثقال و نیم عسل مصفی سه
وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم * انوشدارو لولوی معمول حکیم محمد باقر
موسوی معمول از خط مؤلفه * صفت آن ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی کهربای شمعی
مروارید ناسفته ورق گل سرخ از هر یک سه مثقال اسارون دانه هیل بوا زبد حبشی عود قماری خام درست
درونج نیمه صندل سفید درست زرد اترج سعد کوفی فادزهر هندی مرجان قرمزی پوست ترنج بادرنجبویه
عنبر اشهب مسک نیم ورق طلا ورق نقره از هر یک یک اوقیه زرشک منقی اذخر مکی از هر یک دو اوقیه تا دو
رباعی یک مثقال سرآمله منقی شش مثقال نبات سفید عسل مصفی با الماصعه سه وزن ادویه بدستور
معجون سازند و اگر سودی دو وزن ادویه کشمش تهرانی اول مربه آمله را از تخم ستره با گلاب زعفران
بیدمشک بخوسانند با مهر اسود از پالایش بگذرانند و با نبات و عسل قوام آورده معجون سازند شربتی از یک
مثقال تا یک مثقال و نیم * انوشداروی لولوی مفرحی است قوی دل و دماغ و معده و جگر را قوت بخشد و اشتها
آورد و طعام بگوارد و بیماریها که از سوء ترکیب معده و جگر بود سود دهد و نشاط و شگفتگی آرد * صفت آن مروارید
ناسفته جدوار خطائی مجرب پوست سر سعد کوفی اذخر مکی کهربا از هر یک دو مثقال عود خام طباشیر سفید
فادزهر هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال زعفران درونج رومی بهمنین اسه
از هر یک دو مثقال سرآمله منقی سی مثقال زرشک انار دانه از هر یک ... مثقال زرشک را با انار دانه را با آمله
بخوسانند صاف نمایند با شد چندان ادویه و عسل قوام آورند و بطریق معمول معجون سازند و شربتی در درم
یا دو مثقال تا یک مثقال * انوشداروی لولوی بالنسخه حضرت استادی ولی نعمی حکیم محمد هادی خان طاب مرقده
جامع این اوراق مقوی اعضای رئیسه و معده و هاضمه است و اسهال رطوبی را دفع ... سری را مفید * صفت آن سرآمله منقی
چهل و پنج مثقال مروارید ناسفته غلطان ... معمول پوست سر کهربای شمعی سعد کوفی اذخر مکی از هر یک
سه مثقال عود ... خام طباشیر سفید فادزهر هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک چهار درم
مثقال زعفران سه مثقال عنبر اشهب یک مثقال ... از هر یک نصف مثقال عسل
و نبات با الماصعه سه وزن ادویه علی الرسم معجون سازند و در نسخه دیگر ... پوست زرد کوبله و تا پوست زرد
اترج مصطکی رومی با قاقله کبار از هر یک سه مثقال جوزبوا دو مثقال مسک خالص نیم مثقال داخل است * انوش
داروی لولوی دیگر * صفت آن ورق گل سرخ سه درم سعد کوفی درونج مصطکی زعفران اسارون دانه هیل ...
... حبشی مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان قرمزی از هر یک دو درم جوز الطیب قاقله کبار ...
جندبیدستر عنبر اشهب از هر یک تکدرم ابریشم مقرض پوست بیرون لسان الثور صندل سفید صندل سرخ درونج
عقربی ... سرخ ... گل ارمنی ... طباشیر ... پوست ... از هر یک تکدرم ... سرآمله

مقوی دماغ ... ابریشم از هر یک ناکرده مثقال مسک ... خالص ... درم و محلول فضه محلول
از هر یک دو دانگ باشد زر ادویه ... و عسل مصفی به ... معجون سازند شربتی از یک مثقال باشد درم
* انوشداروی لؤلؤی دیگر * صنعت آن مروارید ناسفته صندل سفید ... ورق نقره ابریشم مقرض سعد کوفی ...
خولنجان ... از هر یک ... درم ... گل سرخ مسروح الاتماع درونج مصطکی رومی سنبل الطیب
درونج الطیب اسارون ... از هر یک ... درم ... زعفران ... دارچینی ...
از هر یک سه درم عنبر اشهب ورق طلا از هر یک دو درم مسک ... آمله ... دو درم ...
عسل مصفی بالمناصفه ... زر ادویه ... معجون سازند شربتی یک مثقال * انوشداروی لؤلؤی دیگر بالصف استاد
الاطبا سید الحکما نواب حکیم سلیمان ... غفرالله له * صنعت آن مروارید ناسفته ... کرده درونج الطیب
... مغسول ... مسک ... ابریشم مقرض از هر یک دو مثقال درونج مصطکی رومی اسارون دانه هیل بوا
دارچینی ... سنبل الطیب ... از هر یک سه مثقال ورق گل سرخ زعفران طباشیر سفید از هر یک
سی مثقال سعد کوفی ده مثقال ... زرد ... صندل سفید از هر یک ... مثقال لسان الثور ...
سادج هندی از هر یک ... مثقال ... مغسول مسک ختائی از هر یک ... مثقال ابریشم مقرض دو مثقال عنبر اشهب
یک مثقال ... آمله ... مثقال ... مثقال عسل مصفی
مصفی ... ادویه ... معجون سازند شربتی یک مثقال * انوشداروی لؤلؤی دیگر * صنعت
آن مروارید ناسفته سنبل الطیب اسارون مصطکی رومی بهمن سرخ بهمن سفید ... صندل مصری دارچینی
... کشنیز خشک از هر یک شش مثقال ... زعفران ... هیل ...
خولنجان سادج هندی از هر یک چهار مثقال ... گل سرخ مسروح الاتماع دوازده مثقال سعد کوفی طباشیر سفید صندل
سفید ... از هر یک ده مثقال صندل سرخ ... مثقال مسک ... یک مثقال عنبر اشهب یک مثقال ...
... آمله ... مثقال ... عسل مصفی از هر یک ... معجون سازند شربتی یک مثقال
* انوشداروی لؤلؤی دیگر * صنعت آن ... گل سرخ مسروح الاتماع سی مثقال سعد کوفی ... مثقال مروارید ناسفته
درونج اسارون ... بهمن سرخ بهمن سفید مصطکی رومی لسان الثور از هر یک سه مثقال
زعفران ... سادج هندی از هر یک دو مثقال مسک خالص ... عنبر اشهب ... آمله ...
... مثقال ... عسل مصفی از هر یک ... معجون سازند شربتی یک مثقال
* انوشداروی لؤلؤی دیگر * صنعت آن ... گل سرخ مسروح الاتماع سی مثقال سعد کوفی درونج مصطکی رومی
اسارون ... سنبل الطیب آمله ... مروارید ناسفته ابریشم مقرض از هر یک ... مثقال ...
... صندل سفید ... کشنیز خشک از هر یک سه مثقال ... عنبر اشهب از هر یک
دو مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک ... مسک خالص ... عسل مصفی بالمناصفه ...
ادویه ... معجون سازند شربتی یک مثقال * انوشداروی لؤلؤی یاقوتی * صنعت آن مروارید ناسفته
یاقوت رمانی ... کاهربای شمعی بسد ... زرد ... سلیخه ... سادج هندی سنبل
الطیب ... دارچینی ... محلول سعد کوفی اسارون ... از هر یک دو مثقال زعفران
مصطکی ... کشنیز خشک ... گل سرخ مسروح الاتماع ابریشم مقرض عود ... صندل سفید
از هر یک سه مثقال درونج مسک خالص عنبر اشهب ورق طلای محلول از هر یک یک مثقال ... آمله ...

مثقال عسل سفید عسل مصفی خوشبو مصفی بالمره سوای مجموع ادویه بلند سوده معجون سازند در ظرف چینی
نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم * انوش داروی لولوی عنبری * صنعت آن از نسخه شرح مسهل
الطیب مروارید ناسفته کهربای شمعی زعفران طباشیر سفید عــه گل سرخ مسروع الامعاء از هر یک نه مثقال
ابریشم سادج هندی عود قماری عربی جام سعد کوفی دانه هیل درونج عقربی بسفایج توت زرد اترج زرنباد
سنبل صندل سفید مصطکی رومی زرنباد خطائی عنبر اشهب مسک تبتی خالص مرجان بومری نسب مرورد
طلا ورق نقره تا زنجبیل ادخر مکی از هر یک یک مثقال شیر آمله مصفی نصف مثقال نبات سفید نو وزن تمام ادویه عسل
مصفی دو وزن مجموع ادویه بلند سوده معجون سازند * انوشداروی عنبری لولوی دیگر * صنعت آن مروارید
ناسفته بسد بیخ نسب سر طباشیر سفید سادج هندی صندل الطیب از نسخه مفرض از هر یک نیم مثقال سعد کوفی
زعفران عنبر اشهب از هر یک دو مثقال عود قماری عربی خام دو مثقال و نیم گل ارمنی یک مثقال شیر آمله مصفی
نصف مثقال عسل مصفی نبات سفید از هر یک نود مثقال آمله را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و
عسل را داخل کرده بقوام آورده پس عنبر را در آن داخل نمایند پس باقی ادویه را کوفته بیخته در آن ریخته معجون
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال * انوشداروی لولوی منقول از تحفة المؤمنین که معز الدین
از مناس مجربات نواب حکیم میر محمد باقر خان معز الملة نقل نموده و علمی فرموده که بهترین نسخه های انوش
داروی لولوی است و مکرر تجربه شده جهت تقویت اعضای رئیسه و ضعف معده و دل و دماغ و برانگیختن اشتها
* صنعت آن طباشیر سفید از نسخه مفرض مصطکی زعفران صندل الطیب مروارید ناسفته کهربا گل سرخ از هر یک
نه مثقال یاقوت رمانی زرنباد خطائی ابریشم سعد کوفی عود هندی ادخر مکی صندل سفید توت زرد اترج
سادج هندی بسد بیخ نسب بادرنجبویه درونج عقربی دانه هیل دو ازمک مصطکی عنبر اشهب ورق طلا
ورق نقره از هر یک دو مثقال مسک ترکی یک مثقال شیر آمله مصفی نود مثقال آمله را با گلاب نود مثقال
و آب باران سه رطل بجوشانند تا بهرا سود از رو بیرون نکند را سد و با ... مجموع ادویه بلند سوده و عسل
آن عسل سفید خوشبوی و اسیغی بقوام آورند ادویه را بلند سوده در آن معجون سازند * انوشداروی لولوی عنبری نسخه
حکیم رکن الدین مسعود شیرازی * صنعت آن مروارید ناسفته صندل الطیب ... از هر یک نه
مثقال عــه گل سرخ مسروع الامعاء بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک شش مثقال سعد کوفی طباشیر صندل
سفید زرنباد مصطکی از هر یک پنج مثقال ابریشم زعفران دانه کبار دانه ... دارچینی بادرنجبویه
سادج هندی کبیر ... از هر یک ... مثقال مسک تبتی خالص عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال شیر آمله
یک رطل ... عسل مصفی ... مجموع ادویه بلند سوده معجون ترکیب نمایند
شربتی یک مثقال تا دو باد * فصل در بیان جوارشاتی که اصل ... در آنها آمله است * * جوارش املج بالسه
حکیم علاء الدین منصور صاحب طب منصوری معده را قوت ... و اشتهای طعام آورد و سردی معده را ... و
موی ... و کند و مفرح است و خفقان را زایل کند * صنعت آن شیر آمله ... مثقال ...
نه درم مصطکی رومی سه درم پوست اترج زرنباد ... عود قماری از هر یک سه درم عنبر اشهب یک مثقال صندل
الطیب دو درم نبات سفید ... را بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته در آن سرشته بر روی سنگ ریزند
و ... نگاه دارند * جوارش املج ملکی فرموده اند که از ... در نگاه ...
حکیم معتمد الملوک علوی خان محمد شاهی است که در ...

سا فراد ه و الا ممب محل سد اریست س محل اعطر ساه س ارزنگ ردب عالم گیر گورکانی بالمف نمود ه بد نها ب
مسمل آمد ه این حوارش معد ه را برب د هد واشتهای طعام آورد و حرارت کبد را تسکین د هد و مقوی معد ه حار
و قلب است و دل را قوت دهد و مفرح قلب است و اسهال صفراوی را منقطع د هد و معد ه را اصلاح آورد * صنعت آن
سر آمله مقشر د و ارد ه مثقال طباشیر سفید صندل سفید ستاو ر ز یک مقشر باد رنجبویه گل سرخ سرو ع
الاملاح بوست سرون سمد ار هر یک یک مثقال گشنیز خشک مقشر معز تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال مروارید
نا سفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک د و دانگ نبات سفید ربع سیر سرس از هر یک د وورن
اد ویه تا نیمه و مربب نمایند * حوارش آمله لولوی دیگر بالطف آن سرخوم بعض منافع مذکوره * صنعت آن سر
آمله مقشر هفت تولده رز یک شد اند دو تولده در آب خالص و گلاب و عرق گاو زبان آب انار شیرین و آب انار ترش و عرق
بید مشک و عرق باد رنجبویه از هر یک ده تولده ا ز یا رجه تا لا یند پس یک سیر نبات سفید داخل کرده بقوام آورند
پس مروارید نا سوراخ ناسفته کهربای شمعی دارچینی مصطکی از هر یک سه ماشه دانه هیل بوا طباشیر سفید ابریشم
مقرض صندل سفید گل گاو زبان گشنیز خشک مقشر از هر یک تکتوله ورق طلا ورق نقره از هر یک سه ماشه پوست
زرد اترج ده ماشه عنبر اشهب سه ماشه یک سیر د آب نیم سیر نیم سیر ماشه * حوارش آمله ساده که همین
منافع دارد * صنعت آن سر آمله بیست درم بوست سرون بیست درم زر یک نیم دانه صندل سفید از هر یک
نیم درم حب الاس گل سرخ سرو ع الاملاح خشک کرده از هر یک سه درم نبات سفید یک من و نیم گلاب یک چهار
یک من نیم هر یک سرو مربب سازند و نرمک رحمه نظرین گوریان به برند * حوارش آمله لولوی دیگر * صنعت
آن آمله مقشر چهارده مثقال آب زرشک آب ستاو از هر یک ده مثقال صندل سفید ابریشم مقرض گل گاو زبان دانه
هیل در ایاد ر بجس ده دارچینی مروارید نا سفته از هر یک دو مثقال گل سرخ خرفه مقشر از هر یک سه مثقال عنبر
اشهب مشک خالص ورق نقره ورق طلا از هر یک یک مثقال زعفران سه ماشه نبات سفید سی و شش مثقال آب انگور
سیب ولایتی آب انار شیرین از هر یک بیست مثقال گلاب عرق بید مشک عرق گاو زبان از هر یک بیست و سه مثقال
اجزا را کوفته بیخته مروارید را صلایه نموده نبات را در عرقها بقوام آورده زیرب را داخل کرده سر برسند با حرت
مستعر ب سرد ورده تورد آوردن مشک و عنبر و مروارید و ورق طلا و ورق نقره داخل نموده سرده تورد آورده در ظرف
چینی نگاه دارند هر را کی ارسما به با یک تولده با عرقیات مناسبه بخورند * حوارش آملج معده را قوت دهد و خفقان را
زایل کند بول تمام آورد و کند و قوی گردانند و این حوارش را منافع بسیار است * صنعت آن آب به اصفهانی آب سیب
اصفهانی آب اترج آب انار شیرین آب امرود آب سیب ترش آب لیمو آب رز یک شقی آب ستاو از هر یک ماو ربع نبات
سفید تکمیل گلاب عرق بید مشک از هر یک نیم رطل سر آمله بیست درم سر آمله را در آب به برند تا مهرا
شود و پالایند و با نبات و عرقها یک جا کرده بقوام آورند پس مصطکی و عود خام زعفران طباشیر سفید
سنبل الطیب قرنفل دارچینی از هر یک دو درم بوست سرون بیست بوست اترج حب الاس از هر یک سه درم کوفته
بیخته با آن سرشته حوارش سازند و زیاده نمودن اجزا و کم کردن بحسب مزاج و احتیاج بعهده طبیب است که بحسب
مزاج مریض اضافه و کم نمایند و اگر ضعف قلب باشد و در مزاج حرارت باشد عنبر اشهب یک مثقال و مشک
خالص دو دانگ اضافه نمایند و اگر ورد حب الاس ده درم کنند و با آمله به برند تا مهرا شود پس پالایند بهتر
است و اگر خواهند با شد آمله را به برند تلکه با ساز د و به کوفته بیخته بعد از آنکه نبات و آبها و عرقها
بقوام آورده باشند داخل کنند جایز است و بعضی اگر آب زرشک را نگیرند تلکه سه درم زرشک مقشر ارحب را

کوفته بیخته با ماء الورد داخل نمایند حب نبات واگر بیست درم شیره گل سرخ و سرو الاعماء ... داخل
نمایند صواب باشد * جوارش املج آب مرحوم ... تعالی معالی سامراده والاحاء رضاعلی میرزا ولد
ارشد بادشاه صاحب قران نوشته * صنعت آن ملیله مربا یکصد و پنجاه مثقال با گلاب بشویند و آب نکشند که برند
با شمر لیمو و آب نالاس بشویند بکرده ... تکمیل عسل مصفی بشویند داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند قشر آمله
منقی بیست مثقال ... صندل ... مصطکی رومی ... دارچینی عود ... حب ... قرنفل ارمنی
بیست مثقال زرشک ... مثقال عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک یک مثقال داخل کرده ... بیاید واگر
سه مثقال زرشک منقی ... مثقال ... اشهب ... داخل نمایند بهتر است * جوارش املج دیگر آب لیمو آب سیب از هر یک
حب ... درم ... مثقال ... در جوارش داخل نمایند بهتر است * جوارش املج دیگر آب لیمو آب سیب از هر یک
ده درم قند سفید بشویند بقوام آورده آمله منقی ... عود ... حسام سه درم مصطکی دو درم عنبر اشهب نیم
مثقال کوفته بیخته ... جوارش سازند * جوارش املج دیگر مقوی معده ... اشتها آورد و طعام هضم
کند و اسهال صفراوی بازدارد و دماغ را ... حرارت ... قوی دهان خوشبو کند * صنعت آن قشر آمله
منقی بیست درم زرشک منقی صندل سفید از هر یک ... درم گل سرخ ... الاعماء ... حب الاس
... از هر یک ... درم مصطکی ... مسک ... عنبر اشهب ... قند سفید نکمیل گلاب
... گلاب حل کرده بقوام آورند ... سه درم * جوارش املج بالطف
آب مرحوم که ... صاحب قران ... داده اند ... طعام آورد و ...
... ودافع است از برای وسواس و خفقان ... نماید
... است ... * صنعت آن ملیله کابلی ... اوبری ... و پنجاه
مثقال بگلاب بشویند ... آب نکشند ... از نالاس ... ریزه ...
پس قند سفید ... عسل ... مصفی بشویند داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند قشر آمله منقی بیست ونیم
مثقال ... مصطکی ... دارچینی عود ... گل گاوزبان
صندل سفید از هر یک ... مثقال زرشک منقی ... مثقال عنبر اشهب ورق طلای محلول ورق نقره محلول از هر یک
یک مثقال ... نمایند واگر ... داخل نمایند بهتر است * جوارش
آمله لولوی امراج آن ... بجهت ... امراض
مذکوره ... * صنعت آن آمله منقی ... مثقال در گلاب وعرق بیدمشک وعرق ... عرق گاوزبان از هر یک
... پس
آب ... آب ... آب امرود ... آب آلو ... از هر یک ... مثقال
... عسل ... داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته ... قرنفل
... دارچینی ... جوز ... مثقال گل گاوزبان ... مثقال ...
... ورق طلا ... ورق نقره ... از هر یک ... مثقال ...
... جوارش سازند ... مثقال * جوارش املج حکیم ... مخاطب بحکیم الممالک * صنعت آن آب
انار ... آب ... درم آب ... آمله منقی
... مصطکی رومی ... تا قوام ... عسل ...
... از هر یک ... درم ...

* جوارش املج لؤلؤی حاجی بابا درباره او بالفعل آن معمور و علمی برمورده اند که این جوارش را دوا بدانند باسبت
از حمله فواید آن بابع است از برای مالیخولیای مراقی و سودا و خفقان سوداوی و صداع سوداوی * صنعت آن سرآمله
منقی چهارده مثقال زرشک منقی سی مثقال صندل سفید طباشیر سفید گل گاوزبان بهمن سفید دانه هیل
بادرنجبویه ابریشم مقرض دارچینی از هر یک و مثقال گل سرخ چهار مثقال تخم خرفه مقشر سه مثقال مروارید
ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک مثقال نبات سفید تکه صد و سی مثقال شراب آلو سیب و چهار
مثقال شراب انار دست مثقال به شیرین و مرکب لیمو اسپرغم دو مثقال و در زمستان که برودت در مزاج اثر
مشروبات سود با دمثقی مصطکی رومی عود هندی پوست ترنج از هر یک در مثقال بسبک مثقال
براد و بیدآورده و در زمستانی بر خمیس جوارش بالکرده از عجز و حاملگی مثقال زعفران گلاب آورده باعج باد
* جوارش املج دیگر از بالفعل آن مرحوم تخمه سی که حرارت مفرط در مزاج حضور کرد باد است و
به سبب حرارت کرده در باطن داشته و از السبب در طبع بر بود و صعف قلب و خفقان و نسیان نمرده است
* صنعت آن آمله منقی ده مثقال زرشک منقی پنج مثقال کافور قیصوری زعفران از هر یک نیم مثقال
عسقه گل سرخ سه مثقال طباشیر سفید با درنجبویه معدنی گل داغستانی کهربای شمعی گل ارمنی مغسول
تخم صندل سفید ابریشم مقرض کرمانی از هر یک یک مثقال کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر از هر یک سه
مثقال اسپغول را صلابه باید کرد با گلاب بر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته شربت به شیرین ترش
سیب شیرین از هر یک بیست مثقال شربت نبات ... * جوارش املج دیگر که آن مرحوم تحفه مالیخا
لطف علیخان برادرزاده بادرباره بالفعل نموده اند که آثار برکه ساینه تخم و صعف معده و نوامیر و ضعف باده است و سبب
مداومت بابن جوارش امراض معرالیه تخفیف بهم رسید * صنعت آن سرآمله منقی بابرده مثقال زرشک منقی
پنج مثقال قاره معدنی خطائی کهربای شمعی گل داغستانی گل ارمنی مغسول طباشیر سفید صندل سفید کرمانی صمغ
عربی بر السبع سفید تخم ملوخ عسقه گل سرخ طراثیث شربتی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال حبه الاس باد و مثقال
کشنیز خشک تخم خرفه مقشر تخم خشخاش مغز تخم خیار بوره از هر یک شش مثقال سائه شیرازی سه مثقال نبات
سفید تکه ده مثقال رب به شیرین رب سیب شیرین گلاب عرق بید مشک از هر یک سه سیر و پنج مثقال بید سرو
سترر مرکب بسازند * جوارش مفرح کندی در جمعیت این جوارش همان ابونه اروی حند سبت که تسهیل تسری
مسمی بجوارش مفرح ساخته و افعال و منافع و خواص همان است و کندی گفته که این جوارش نافع است از برای حرب
و سوء هضم و معده و نیکو کردن رنگ رخساره و دفع بوی دهان و عرق * صنعت آن گل سرخ شش مثقال سعد کوفی پنج
مثقال قرنفل مصطکی رومی اسارون سنبل الطیب از هر یک سه مثقال عود الطیب زرنب از هر یک دو مثقال تمامه
سوز بوا دار فلفل دار فلفل کبابه از هر یک یک مثقال آمله منقی پوست مجموع ادویه تعمیمی و یک مثقال آمله را
در سه رطل آب بجوشانند باید ثلث رسد از بدون بدون کرده با یک رطل قند سفید بقوام آورده بسرشند * جوارش
املج مفرح علمی نموده اند که بالفعل حاج حسین اربلامد : حضرت ابو محمد حسن سره است نافع از برای مالیخولیای
مراقی * صنعت آن آمله منقی چای ختائی بادرنجبویه طباشیر سفید از هر یک ده مثقال زعفران جوز بوا قرنفل هندی
دارچینی دانه هیل بوا و بهار نارنج از هر یک و مثقال پوست ترنج پوست بیرون بسته از هر یک سه مثقال
قند سفید نبات سفید از هر یک سی مثقال گلاب عرق بید مثقال آب زرشک تحتاه مثقال آب به و سیب مثقال آب سیب
شیرین آب به آب انار آب سیب از هر یک ... مثقال بد شیرین مرکب نباد ابریشمی اردردرم

باشد نیم * جوارش آمله نافع است مجربست * نیم آمله منقی ورق منقی گلاب عرق بید مشک عرق بادرنجبویه
گاوزبان از هریک یک من ساییده ممزوج سازند با هم آمیخته بمالند و از تا لاس پرورده کنند پس بگیرند بهای سفید
یکصد وشصت مثقال شربت آلو شربت انار از هریک شصت مثقال داخل کرده بقوام آرند پس بگیرند گل
گاوزبان سنبل الطیب بادرنجبویه قسط گل سرخ از هریک نه مثقال مصطکی بساع طباشیر صندل سفید دارچینی
زرنباد منقی از هریک یک مثقال ابریشم مقرض کشنیز خشک از هریک دو مثقال لاجورد مغسول نیم مثقال یاقوت
سبز ید ملسور مغشوش بسازند * جوارش املج از اسراج حضرت ولی نعمتی استادی جامع این کتاب حکیم سید محمد هادی
خان بن میرزا مقوی قلب و دماغ و معده است و باصره را مقوی باشد و اشتهای طعام آورد * صفت آن نیم آمله
منقی برگ گاوزبان از هریک نه مثقال ورق گل سرخ طباشیر پوست ترنج بسفایج منقی تخم خرفه مقشر زرشک
گوله از هریک سه مثقال کهربا مرجان مروارید ناسفته از هریک چهار و نیم مثقال صندل سفید دانه هیل
دانه الکبار برنج حب وادارچینی از هریک نه مثقال ابریشم مقرض با کوبند و نیم مثقال مصطکی بدر نیم
مثقال زعفران و مثقال عنبر اشهب مشک ببتی خالص ورق نقره محلول از هریک یک مثقال ورق طلای محلول نیم
مثقال باشد و عسل مصفی با المناسبه چهار وزن ادویه علی الرسم معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
* حب املج جهت اسهال بواسیر و غیر آن نافع * صفت آن آمله منقی را زبانه مرد و مساوی الورق در روغن بادام
یا روغن گاو بریان کرده حبوب سازند بقدر حمص مقدار خوردن شربتی از یک درم با چهار درم و اگر سفوف نموده
یک بمایند و بالای آن آب یا بعضی شربهای مناسب بنوشند نیز صالح است * دهن املج موی را سیاه کند و نبت دهد
و مقوی بن واعصاب است * صفت آن آمله منقی برگ مورد پوست بیخ صنوبر اجزاء مساوی نیم کوفته در آب یک
شبانروز بخیسانند و با روغن زیتون و روغن کنجد مضاعف آن بزند تا آب برود و روغن بماند * سفوف املج اسهال معدی
را باز دارد و مقوی معده و جگر است * صفت آن آمله منقی سه مثقال مصطکی رومی عود قماری خام زرنباد حبی
عنبه گل سرخ سرو ع الاسباع زیره کرمانی مدبر کرویا مدبر رب السوس مغز تخم خیار بسباع حبلدا هرا
مساوی کوفته و بیخته شربتی یک مثقال با گلاب * شراب املج در تقویت معده بی نظیر است * صفت آن بگیرند
آمله منقی بست مثقال افسنتین رومی ده مثقال یک شب در گلاب و آب از هریک یک رطل بخیسانند و صبح بجوشانند
تا به نیم رسد صاف کنند و یک رطل شکر سفید داخل کرده بقوام آرند شربتی یک اوقیه * مربای املج مقوی قلب جار
و معده و اشتهای طعام است * صفت آن بگیرند آمله ممرس و نارسیده را هر کدام که خواهند و خار مارده در آب
آهک زمانی بگذارند پس بر آورده بال سبحه در آب شیر تازه خالص جدا جوش نموده که نیم پخته گردد پس از آب
برآورده آب را بالکل خشک نموده سرکه انگوری بید وشک لاهوری بر آن ریزند بگذارند تا تر شود و ترش نباشد
واگر سرکه مقطر یا عرق نعناع باشد و جند دانه فلفل و قلیل و سیاه دانه در آن انداخته بهتر است واگر خواهند از
خواصل عطری سازند و باید داند جو ما خارك را ورق نموده در آن انداخته * مربای املج مقوی قلب و معده و دماغ
است * صفت آن بگیرند آمله های رسیده تازه بالیده بزرگ دانه و خارهای بسیار بر آن بزنند و در آب آهک صاف بذری
بگذارند پس برآورده لنکو سمد در آب صاف شیرین طبخ نموده رطوبت آن را از پارچه کرباس صافی خشک نمایند
و سه شکر سفید صاف نموده و با عسل مصفی که بسیار غلیظ نباشد داخل کرده با آتش ملایم بطبخ دهند تا آنکه در
جرم آنها شیره نفوذ نماید و غلیظ گردد پس فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا شیشه لعابدار ریزند
تا چند روز بعد بکشند بار تازه ملاحظه نمایند اگر رطوبتی از جرم آنها تراوش نموده و شیره را رقیق ساخته

با رجل دو سه بار ده یک سور گاه مداری و بعد الحاجه یک عدد یا دو عدد آب را با گلاب سرد با آنچه مناسب باشد از طباشیر و مصطکی و دانه هیل بوا و کشنیز خشک و غیرها تناول نمایند * مطبوخ املج نافع است از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا * صنعت آب آمله مقشر پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله سیاه مکی از هر یک بیست درم عناب جوانسی ده دانه آلوی سیاه تمر هندی از هر یک بیست دانه اصل السوس پوست تراشیده بیست درم همه را با آب بقدر حاجت بجوشانند صافی نمایند بر ورق فلوس خیار شنبر مقشر از حب و ترنجبین پاک کرده از هر یک ده مثقال و تنکو بمالند و صاف نمایند و بکار برند و ده درم روغن بادام شیرین تازه و شکر گرم نمایند نافع باشد * معجون املج نافع از برای مالیخولیای سوداوی و از سوء المزاج حار بالذات نمی شود * صنعت آب شیر آمله مقشر ابریشم مقرض پوست هلیله کابلی گل گاو زبان بادرنجبویه گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ کشنیز خشک اجزا مساوی کوفته بیخته بزن سه شیر سه وزن مجموع ادویه مویز معجون سازند شربتی سه درم و در نسخه دیگر بجای پوست هلیله کابلی هلیله سیاه داخل است * معجون مفرح آملجی شیخ سعدی در اسباب و علامات در علاج مالیخولیا گفته که بعد از فصد و تنقیه سودا سزاوار آنست که تقویت کرده شود دل بمعجون قلب و معده و دماغ را مثلا باتفاق در شرح آورده که معجون مفرح در نسخه بخط ذکر یافت است * صنعت آن گل سرخ بیست درم معده کوبی بیست درم زرنباد مصطکی رومی سنبل الطیب ابریشم از هر یک سه درم درونج الطیب زعفران از هر یک دو درم بسباسه جوزبوا از هر یک یکدرم و در نسخه دیگر از هر یک دو درم اجزا را کوفته شیر آمله مقشر یکرطل در نصف رطل آب یک شبانه روز یا یک رطل نمایند پس بمالند و صاف نمایند و سه رطل عسل مصفی در آن داخل کرده به قوام آید ادویه را با آن بیامیزند بعد از فرود آوردن از آتش و در ظرف چینی نگاه دارند و تا آنکه این همان معجون مفرح معروف بابن دارو که ذکر یافت * فصل در بیان مفرحات آملجی * مفرح املج لولوی بالف جالینوس این مفرح را از برای قیصر روم تالیف نموده و نامیده آن را اسطوماخیقون یعنی خمار القلب جهت خفقان حار و سودا و ضعف معده و بخار تنزله دماغ رسد و دوار و صرع و سکته و مالیخولیا خصوصا مراقی وحمی ربع و سنگی مطبوخ و لکات سموم نافع است و گویند سرد است در درجه دویم و خشک است در اول * صنعت آن آملج در شیر گاو تازه در شبانه خیسانیده یک هفته بشرط آنکه هر روز شیر را تازه کنند پس از شیر بر آورده سه روز در گلاب بخیسانند پس به برند تا شراب ریباس و شراب سیب و شراب ریباس و گلاب و عرق بید مشک از هر یک دو صد مثقال با آمله همراه سوده و باز در دیگ کرده با آتش ملایم بپزند تا به قوام لازم آید پس از آتش فرود آورده بگیرند گل سرخ مروح الاماع گل گاو زبان تخم خرفه مقشر از هر یک بیست مثقال صندل سرخ صندل زرد صندل سفید پوست بیخ زرنباد سنبل الطیب از هر یک ده مثقال بهمن سفید ارجیمی کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید پوست زرد اترج پوست زرد بیخ ابریشم مقرض کهربا از هر یک پنج مثقال مرجان مروارید ناسفته بزرگ دانه از هر یک سه مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول یاقوت رمانی زمرد سبز از هر یک دو مثقال معادن را با آب لیمو یا آب ترنج ترش حل کرده ورق طلا ورق نقره را با عسل حل کرده و باقی ادویه را کوفته و بیخته عسرا سهب ده درم بروغن پسته یا روغن بلسان کد احمد یک سیر و مغز بادام های مقشر معجون سازند در ظرف طلا یا چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال تا دو درم * مفرح املج نافع از برای اصحاب مالیخولیا * صنعت آن آمله مقشر هشتاد و پنج درم پوست هلیله کابلی هفتاد درم هر دو را در دو من آب بجوشانند تا مهرا شوند نیکو بمالند و از پارچه عربال مویی بگذرانند پس شیر عسل سفید خوشبوی مصفی داخل کرده بقوام

آورند پس نگهدارند تا در بخور به بوی زرد از رخ برطرف مشکی برند الطیب خورند تا بالند از مشک بهمن سفید
بهمن سرخ زرنباد درونج عقربی زعفران تخم بالنگو تخم درنج مشک از هر یک دو درم و سه درم مشک تکد آنک و تخم
کوبند بیخته با آن سرشته و در ظرف چینی نگاه دارند * صفت این مفرح نسخه مفرحی درونباد بن نافع
از برای ما لیخولیای مراقی و ملتهبانه آمله سعتر گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ مفروع الاماغ بهمن سرخ بهمن سفید
ابریشم مقرض کشنیز خشک مفرا در امساوی کوبند بیخته بوزن همه شکر سه وزن ادویه سرشته و در ظرف
چینی نگاه دارند شربتی سه درم با عرق گاوزبان * مفرح آملجی باردار امزاج آب مرحوم میرزا علی طبیب است و نافع است
از زوال خفقان حار و از برای ناتوانی از امراض حاره و تسکین حرارت و مزیل دوار رشید است * صفت آن آمله مقشر
سی درم در شیر گاو تازه دو شبانه ترمانند پس از شیر درآورده خشک شود در گلاب ترسانند پس آن را با گلاب و عرق
بید مشک و عرق گاوزبان و عرق صندل از هر یک تک مثقال بید تا بهم آمیزد و در تا لا بس بدره نا عرق بالم ...
نا لایند بسیار تب بکند و بعد مثقال داخل کرده تمام آورند پس نگهدارند مروارید ناسفته بزرگ دانه طباشیر
کهربای شمعی ابریشم مقرض ورق نقره از هر یک نیم مثقال گل سرخ دانه صندل زرد سفید صندل سفید
صندل سرخ زرنباد مغز سعد کوفی از هر یک مثقال به خوبه نوبت به بهمن بوی زرد از هر یک مثقال ...
حسل ... مسرطل گاوزبان از هر یک نیم مثقال باد رنجبویه حطائی ورق طلا از هر یک یک مثقال
عنبر اشهب دو مثقال تب سوده مقرر ناسراب ... آمله مذکور معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم * بسد املج
لسما آورده دفع رطوبات معده کند و مانع صعود بخار از معده به سر است * صفت آن آمله مقشر اسفاریا تان
کشنیز خشک از هر یک اسفاریکر ... درهم کنند و بعد مقر آب بر روی کرده در رنگدار ... صافی
نموده بعد زرده مثقال آن را سرشته * امروسیا لفظ یونانی است و در اصل ... الدواب است نام نهاده ... دافن
معجون که ذکر کرده مقصود آنکه مانع مواد امراض است و دافع امراض و این معجون از اسقاط اصل الحکماء
واسادالاطباء ابقراط است از برای ملک عصر که ... است از ضعف معده و این معجون نافع است از برای ضعف معده
و کبد و طحال و از برای اورام صلبه این اعضا و ... معده و اسردی و مقوی ماضمه است و کاسر ریاح و رافع درد معده
از ریاح و صی السن ورد را که ... ریاح غلیظه باشد سود دارد و از برای ضعف گرده و نقرس نافع و ... شهوت
طعام مفید است و مفتح سدها و ... نافع است و تحصب ... و دافع جمیع امراض بارده است
و بدن را قوی میگرداند مزاج این معجون گرم است در درجه اول است در سیوم * صفت آن به نسخه شیخ الرئیس
رحمه الله تعالی در دو آن تخم کرفس ... کرمانی ... تخم کرفس
از هر یک تک رم فلفل سفید دارفلفل قسط تلخ از هر یک ... مدرم مر مکی صافی سه درم حب الغار ... دوح
ترکی زعفران از هر یک در درم مجموع را کوبیده بیخته بعسل سفید خوب مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
شربتی مقدار فندقی با آب گرم شیخ داود گفته که احوط آن است که بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال
نمایند و قوت این معجون تا چهار سال و نیم میماند و شیخ یاد و مثال است باجلا بر گفته که قوت زیاده
بر یک سال و نیم نمیماند و دیگری گفته که قوت تا یکسال باقی میماند و شیخ از یکسال تا سه مثقال آب
نیمگرم و در نسخه ... سای دو درم داخل است * باب الالف مع النون * انبج بفتح همزه و سکون
نون و بیخ بای موحده و سکون جیم معرب انبه است که نوعی آب نامند در اکثر بلاد هند و سند و در کهن
و بعض سواحل دریای ... و ... که مشهور است ... را زاریع لا راست ... اماکن

دیگر بهر صورت چون آب خیار رنگ دار چون گرگان بزرگتر و بعدا رچهار یمی سال تا شش سال از سالها
آن میرسد و بعضی اصلا نه اما گرجه در باسیلت بعد از آن میرسد و در بعضی جاها بعضی در بخاری تمام سال
میرسند و لیکن در عمر با سیان که مر میر آن اسپ بار آن خورد و باد بد و بیرون وسیاه داب نمیشاید و باحمل
و لیکن سال میرسند و بعد از آن شروع بدین صاف میشاید و بزرگ آن سیاه بزرگ شاخ میدهد و از آن طولانی
در بزرگ بلند با دارد از عرض بزرگتر بار آن که به دی طول باشد فی الجمله سیاه بکسب یابد و بار آن
بزرگ و کوچک و با شکل مختلف و طعوم صفا و به شیرینی و به بزرگی بر ستی و بود بیمر آن بار بار قریب باید آن بار
مثل یا حبابی که فریب بار میشد بسیار طبری نیلی خشمناک بیدد و باشد آن بار و پیوسته خشک بید بر
بعض اشکال آن اندک مفرطح فی الجمله طولانی بسرونه آن کم فرمیک ظرفی که بهید ی حمد یک کوچه باشد بعضی زرنگ
آنسته در زنگ صندل و یکی از آن باشد کوته سیاه زیرا که حمدی تام صندل سفید است بهدی و کسی کوته تر
باشد و کسی بلعا اسباب است بعضی طلا است بعضی زرنگ آن باشد زرنگ طلا است و این دو اکبر بیرون ته و آند از دروس طعم
و رایحه میشاید و اکبر اندک سیه بشکل رمان کرد خوان است و بیرون آن شیر بی آید از جو شوی می رسد است و
بد بیرون آن بیرون بی آب پر رسته و بعضی در لعمر و رایحه کافور و بعضی بایخ و راز رایه و عمر ماد بلا به سیاه و سیر از بار بیرون
انواع آن بیرون شروع سیر دوست آب است که در بر دوست آن شروع باشد و بیرون آن باز صاف بد کوره باز لیوت کم
شروع که در برست آن شروع سیاه و بیکو بیرون شسته خوردن آب آنست که بر آن را بیرون بد دیگر دارای کبی و در طرف
آن را بر داشته شاول نهاشد و برد اول میشد بهیرون اطراف خوردن آب آنست که برسد و آند از آنرا بسته برم کشد
و سر آنرا ه ببرند با شروع میکند که در سر آن جای اتصال ساخته میشاید و در سر و در نمکند تا تمام آب صافی آید تا بد شود
در سر آن سرد و سرد زیرا که در سه آب به نقل و نتاج است و رسیدن شروع آن به لب و کام و رویان و حلق تا عرق سرش
و حرارت آن میگردد و اگر بی رسید اندک از ان دانه ای تخم که اولاد کرباس و رسته دار آید از آنرا پس بهتر شاول
نماید اولی است و بیرون رسیده دار سیر بیرون کم آب لحمی آب و مخشی ساز انواع دیگر بوی آن هر یک حالی از مضرت
و نقل نیست ولی اجتناب از آنها است اکثر نضج بیرون گرم و خشک است در دو هم و خام آید از آن در دوم
سرد و خشک زیرا که نضج آن مولد خون سوداوی غلیظ است و بار سیده بیرون آن مولد سودا و مولد امراض دمویه غیره
و سوداویه باشد و ساختن خوردن آن هم نوع است خصوص است در بوسه آن نوع است باشد زیرا که صورت ضیق
النفس و سرفه است و هیجان حرارت خاصه محرور المزاجان را و مصلح آن ماء الفرع و ماء الشعیر و لعاب بزرقطونا و
بهدانه و رسیده سیر آن آید از آن عاسل اخلاط لزجه و ادرار بلغم بطن و مدر بول و مقوی بوی و ادراج و اعضاء رئیسه
و گرده و مثانه باده و باه و بیکو کننده رنگ رخسار و بوی دهان دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و درد سر بارده
رطبه و مقوی معده آلات تنفس و غذا و امعاء و دافع بواسیر و اسهال بول زیرا هالکة حادث از ضعف معده باشد و دافع
در دبر معتاد بیرون شوش و انابع و مسکن عطش و رافع عما و باندگی و بد بار و بدکند و مخرج و ردن بوست و تفریح
جسد و بی مرگی فس را زایل کند و مضر محرورین و صفراوی مزاجان و اطفال و امراض دماغ و لمه و درد بدان و محرک
ریاح بواسیر و کرده خصوص شیرین لحمی بی آب و سایر اقسام او دوب آن و مورث حکه و جرب و ریا و امراض دموی
سوداوی و مصلح آن آید در خرد کرده را سرد داخل هیدگویند که مصلح و دافع نفخ آن زنجبیل است و برای
سودت باه و بلبل و فرمهی سیر باده دور ته زکو سید مصنف حکم و مصلح آن شو بر است و سایر رسل و با شکستن
بهمر باشد و معرا سید و ترشی کل آن حاصل اسهال است خون سیرفی بود ته با بمان و باباد ویه مسامحه

نقل حاجت نباشد و چاشنی حموضت آن حمض تری الله و طلای آن برهای نازل آن حمض دار کردن مویز و شاه
داشتن و منع لعاب آن نافع و نسوغ آن جاذبا سن و رایحهٔ آن سیه برایحهٔ حمد الخضراء خام نارس که تازه می
بن و سراری بسته باشد و رنباسته و آب درخ داخل کرده می خورند و اگر نسوغ آن را گرفته تلخ بن تمر
که حرف سرآبراد و رنگا منکه خام است بکنند در ظرفی جمع نمایند قطره ازان زاد زآب دوغ داخل نمایند تعبیه
طعم ورا چه آب قریب به بسته خواهد بود و برگ و پوست نهر و چوب درخت آن لبن نیمان رایحه است و مصلح
نسوغ آن جرنهاوستاره دو سند ه است بدانکه این همه احتلافی که در طعم ورایحه و خواص این میوه یافت
مسود در میوه دیگر نیست بسیار حرب آن برجمع تراکم میوها دارد و بد آب سرد و سبزین کل میوها
است * آب افسرده است که بهندی امرس گویند زیرا که رس بزبان هندی آب معصر را گویند و ترشی را امبلد
نافع است از برای طحال و برانگیختن اشتها و سائر آن قریب است بمنافع آب غوره ولکن این مهیج سودا و امراض
سوداوی است زیرا که مرلحس بارد یابس است و کیاست برحوهرس غالب * صنعت آن بگیرند انبهٔ خام شاداب
و پوست آنرا دور کنند و بکوبند در رهاون سنگی یا چوبی و آب آن را بفشارند و صاف نمود در شیشه کنند
و بدری بملد در آن ریخته در آفتاب نگذارند چون دردی آن ته نشین شود صاف کرده صافی آنرا در شیشه
دیگر کنند و دردی را دور نمایند و همچنین تکرار نمایند تا دیگر دردی دران نماند ولکن باید که شیشه خالی
نماند پر باشد و بالای آن اندک روغن گل یا روغن کنجد بازه کنند تا مانع نفوذ هوا باشد و فاسد نشود و الا
دردی فاسد میگردد و هرگاه خواهند استعمال نمایند روغن بالای آن را تمام از شیشه و یا با رخهٔ کرباس
نازل یا کرده گرفته استعمال نمایند و افسره این بدین سر بسیار خوب لذیذ بدین نمکین میماند و مرلحس سرد در اول
و بیرون خشک در آخر دوم است * امچور باصطلاح اهل هند انبهٔ خام نارس تروس و چهمه جدا کرده در حصه نموده
خشک کرده را نامند ما نند پوست ناملک و ابرح که از برای مربا خشک میمایند و عمل الحاجه مرمفدار آن که
خواهند در اطعمه در حین طبخ می اندازند ترش و لذیذ میگرداند آن را مانند سعب و بدترس خشک کرده * امونهه
باصطلاح اهل هند سمر انبهٔ سر بن رسیده است که گرفته ارصافی گذرانیده بر روی برگ موز پهن کرده خشک نمایند
عند الحاجه تناول کنند ما نند سیره زرد آلو خشک کرده و از برای این امرانبه بسیار شاداب و خوب سیب نیکدانهٔ
لحمی مطلب است تا آنکه زود خشک گردد و فاسد نشود * حسی انبهٔ خام لذیذ و هاضم طعام و مفسی ریاح است
* صنعت آن بگیرند انبهٔ خام نی رسیده و اگر پوست بالای و چهمهٔ آن به بسته باشد بهمر و پوست و لسته آن را دور
کرده و در هر یک من هندی یا پوست و چهمه که بعد از جدا کردن مرمفدار که بماند و رستمل باره که بهندی
اـ زل نامند سیر آنا ر پوست آنرا جدا کرده بر سنگ صلابه یا کبره هر دو را جدا جدا نرم نمایند و در ورب سا بدن
اگر آبی ریابد ازان هر دو بر آید در ظرف چینی نگهدارند و بعد سائیدن هر دو را درهم نموده آن آب را در ان ریزند
و بمل بعد از آنکه دانهٔ آن را نیکو گرداند و از هر یک از دارچینی و هر بیل و نعناع خشک و فلفل سیاه مرح هندی و خردل
مقشر و ناملکه کمار و سیاه ـ انه کرسیه نخته یک مولهٔ کسنس خشک کرده سحیه تمر یا و آنار هندی عرق نعناع و
اگر نباشد سرکه انگوری یا سمرلیر ودل آثار داخل نموده درمریبان چینی کنند و در آفتاب گذارند و چون
رطوبت آن کم گردد عرق نعناع بار داخل نمایند و اگر بیشتر شود بمار نیستا باشد نصف تا ربع آثار داخل
نمایند و زیاد ازین رطبه ما نند بگاله عرق نعناع یا سرکه سیر آثار کافی است و عند الحاجه بقدر مطلوب
با طعام تناول نمایند و در امزجهٔ حاره فلفل سرخ نیست با ربع وزن آن داخل نمایند * حلوای انبه بی روغن ممکن

صفرا و سوء قلب حار و کبد و تسکین عطش و لذیذ است * صنعت آن بگیرند انبه خام تازه نو رسیده و پوست سر
و پوست آن را دور کرده قاش قاش بطریق تماشا تا آنکه بر آن گردد و آب آن را بگیرند تا کم که غلیظ القوام باشد پس
بگیرند وزن آن قند یا نبات یا شکر سفید و صاف نموده بقوام نبات رسانند آورند و به قدر معتدل ماءالورد بر ضمیر ریزند و بمالند
و الا یک کف سفید به قدر مرغ ممزوج با آب بران ریزند تا سفید شود و اما به گرد آنکه آمیخته با لوده رانند و ممزوج
کرده ریزانی در آن اگر بخواهند آب خوشبو سازند آب گردد پس بدان زعفران و دانه مشک یا گلاب بسوده صاف کرده
بدان ممزوج کرده فرود آورند و در ظرفها کشیده تناول نمایند اگر مرض حرارت زیاده شود ظرف آن را نموده
یا تخم زعفران و مشک داخل کرده پس ظرف گلاب را سر نموده و پنهان کرده ظرفی لبریز پر ساخته و اگر
خواسته باشند ظرف آن بر آب ریزند و از آنچه ترشی زیاد شود اگر خواسته باشند بی عطر مربی نمایند و اگر خواهند
در آن عطریات و ادویه مفرحه نمایند و با روغن نیز ساختن خالص با دیگر مربی نمایند * خوبان اسم مربی
است که ترش عوره بگیرند انبه خام تازه و پوست و استخوان آن دور کرده و خلال خوبی سوراخهای بسیار در آن
کرده و در خلاب شکر اندازند تا خلاب بپزد و قوام آید پس ظرف آن را دور نموده در بسته نگاه دارند و بعد الحاجت
بقدر حاجت تناول نمایند * شراب اسم مربی است شراب حصرم در خواص وارد الا آنکه و دانه بر آن غالب است
* صنعت آب انبه خام را گرفته کوفته داده فرود آورده نگاه دارند تا درد آن ته نشین شود آب صافی آن را درد پس را دور کرده
در دو من آب آن یک رطل قند سفید یا نبات اندکی داخل کرده آن را بگردانند داخل کرده بقوام آورند * انبرخ اسم مقوی اشتها
و مقوی نفس و مفرح است * صنعت آن بگیرند انبه خام را و پوست و استخوان آن دور کرده ریزه نموده در آب صافی داخل
کرده نگاه دارند تا چهار ساعت تا آب ترش شود صافی نموده شیشه بعد از آنکه آن را ترش گردانند داخل
کرده نگاه دارند * هوی آب اسم خام در خواص لطیف تر از آب انبه آن است * صنعت آن است که بگیرند انبه
خام سادات تازه را و درع ریشه بزرگ سفالی و سر پوش محکم عرق کشند در شیشه نموده نمک
داخل کرده به آفتاب گذارند و بر بالای آن نمک ریزند و عرق کشیده باره کشند تا از هوا محفوظ باشد و در دری آن را بعد به
سر بند دور نمایند و بعد الحاجت نمک سود آب لیمو نمک ریزه باقی باشد داخل کرده سیر سازند و باقی آن
نمک یا اندک نمک و اگر خواسته باشند حاشیه قلابا و آشها و طعامها از آن شوربا نمود * ترشی انبه اسم فاتح
و مقوی معده و خوش کننده دهان است * صنعت آن بگیرند انبه خام را و پوست بالای آن را دور کرده مغز
آن را بگوید و نمک ریزه در آن حلیل داخل کرده و آب لیمو ترش کرده ترشی را در همه حیث کرده
استعمال نمایند و اگر بجای آب لیمو عرق نارنج کنند با آب انار ترش بهتر است و اگر نیکو دیگر ترش نگردد
با انار با آب لیمو یا غیر آن بر نموده امراض سازند و اگر اولاً مغز انبه را در آب لیمو نمک بپرورده نمایند
بهتر است * فلفل اسم و دو باره و آن آن است با نمک و مرغوب مشابه * صنعت آن ما بعد صنعت فلفل و دو باره و
آش مفرحل و تفاح حامض است که دانه تازه نرسیده دمند و آب آن را درده آب و مقدارهای جاسد از خوب آب
غوره و آب نارنج و لیمو داخل میکنند انبه خام را سر باشد سبب و ترش و عمرها در طعامها میگذارند و گاهگاه
حاشی دار خواهند نمک ریزه سرخ مرا صاف میکنند * مطلل اسم نایج است از برای صلابت طحال و برانگیختن اشتها
و هضم طعام کلیه و سایه و اکثار آن مورث حکه و جرب است * صنعت آن بگیرند انبه تازه علاف انبه با استه
بی ریشه پوست آن را دور کرده شق کنند را انبه که در میان آن است بر آورند و دو دانه و ساعدانه و نمک و دانه فلفل
و زنجبیل باریک ریزه کرده و حسد دانه سر منفذهای آن پر کرده و خلالها محکم نموده و یا انبه بارک همه در

سرکه بعداً اندازند و نگذارند تا برسد و اگر بجای سرکه آب انبهٔ نارس یا آب لیمو یا غوره یا نارنج کشیده باشند دیگر
خواهند سرخ شود پس داخل کنند بلسانی دارد در بصورت نمک کم داخل کنند آنچه را که مایع آید از
ساید آن و اگر خواهند که جلد آن رنگ نموده سرخ یا مسرور باشد و در سرکه معمول ایشان بارند و بعد از رسیدن
آن را نیک کنند و سرکه مطرح کنند بران ریخته تا زایل نمایند و اهل هند آب را پس کرده و بران خردل مقشر و نمک
مالیده تنک در ظرفی در آفتاب بگذارند و بعد از آن آب گرم بران بریزند آنقدر که از روی آن برگردد پس قدری
روغن سرشف تازه بران بریزند آنقدر که از روی آن برگردد تا مایع آید از فساد و گرد نپس و در آفتاب بگذارند
تا برسد و در وقت استعمال از آن برآورده پارچه کرباس پاکی در روغن آن را پاک نموده با کتری و طعام مستور بند
و این را اچار آبی میگویند و نوع دیگر آن است که پوست آن را دور کرده بران بدری خردل مقشر و نمک مالیده
در آفتاب سه چهار روز بگذارند تا اندک نرم گردد پس روغن سرشف تازه بران بریزند آنقدر که از روی
آن برگردد و در آفتاب بگذارند تا برسد و بعد الاستعمال از روغن برآورده از پارچهٔ پاکی روغن آن را پاک
کرده مستور بند بعضی پوست آن دور کرده این عمل مینمایند این بهتر است و این نوع را باصطلاح خود اچار تیلی
میگویند زیرا که تیل روغن را گویند و اچار را در روغن تر و تازه نمایند * نوع دیگر آن است که بگیرند انبهٔ
خام را پوست آن دور کرده ریزه ریزه شکل لوز برند و بدری خردل مقشر و زرد چوبه کوبیده و نمک و فلفل
فلفل سرخ و سیرهای کوچک مقشر و زنجبیل بر که بهندی ادرک گویند و زیره کرده دران داخل کرده در ظرفهای
کوچک بسته در پیش منکسای و یا در پیمانه چینی کرده بر روی آن روغن سرشف تازه خالص که روغن خردل
است بریزند و بگذارند تا برسد و بعد الاحتیاج بقدر الحاجت از ظرف برآورده با طعام مستور بند و اگر
خواهند بجای روغن سرشف سرکه بر روی آن میکنند و بعضی در ظرف با انبه آبدار بره کرده نمک و سرد کرده
و نمک مالیده روغن یا سرکه بران بریزند و آن را در ظرف بسته را بهندی اچار بوتلی و بعضی در ظرف با انبه
را کچر میگویند و جمعی مردم را کچر میگویند و بعضی نارس نارل آن را علیحده و با انبه در بسته کرده
سرکه بران بریزند و بگذارند تا برسد و این لذیذ رایق و نافع برای اسهال است * مربای انبه مفرح و مقوی نفس
و دافع خفقان است * صنعت آن بگیرند انبهٔ خام و پوست آن را جدا کرده انبه را بر آورده و در آب آهک بدل
زمانی نگذارند تا سکنه گردد پس برآورده پاک شسته و در آب خالص جوش داده برآورده آب آن را پاک کرده
در شربت قوام آورده داخل کنند و خالص جوش دیگر داده ببندند مثل مربای ترنج و آمله و سیب و به و غیرها و
در ظرفی کرده بعد الحاجت بکار برند و بعضی انبه را رنگ نموده خالص در شربت آن ذکر یافت و مربا میسازند و
چون مربای انبه در بسته مید اول و کثیر الاستعمال است از آن با اطراف مستوند و همچنین مربای آمله و هلیله
و زنجبیل و نیل و مرباهای جمیع میوه‌ها را اصحاب ما ساختند تعلیماً * اصناف اقسام مربیات است چون
انبهٔ مربا و زنجبیل مربا و هلیله مربا و آمله مربا و غیر اینها و مربای مرجمرد در ذیل آن ذکر کرده مسود
انشاء الله تعالی محمود مصری گفته که اصناف بعضی مربیات است و آن جزهای است که تربیت کرده باشند
آنها با عسل و بعضی با عسل نمی و بعضی با اصل اطبا گفته که اصناف جزها است که مخلوط و تربیت نمایند آنها را
با عسل و با شکر که با هم متحد گردند مانند جلنجبین و مربا آن است که تربیت نمایند آنها را با عسل یا آب قند
و مثل آن دیگری که بعضی نمایند و مخلوط با هم نگردند و اجزای آنها را برای تمعهٔ رطوبات فضول نامند
از غذاهای معلوم و یا از برای خوشبوئی دهان است و همچون مربای زنجبیل و با استعمال آن از برای

معمول است چون سرمه‌های کحل و پوست صندل اند * انبرباریس و امیرباریس نیز آمده و آن را بفارسی
زرشک و زارج نیز نامند و اعراب اهل بادیه آن را امیرباریس نامند بتای مثلثه و اهل مصر آبرغیده و گفته شده که بر انباط
میوه ایست که آن را عجمی زرشک نامند و آن نوعی از انبرباریس است و دیگری گفته که امیرباریس زردآلو است که نوعی
از انبرباریس باشد و در افعال نیست نوعی از انبرباریس و معروف و مستعمل انبرباریس همین از دانه است
باشد آنه و آن سرد و خشک است در دوم و شیخ الرئیس در آخر سوم گفته و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل
و مانع ریختن مواد باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان و سیلان خون از اسفل و نواسیر
و رفع سیلان رحم که مزمن شده باشد نافع و به حاره خوشبو [illegible] الطب و امثال آن مضر شده جگر و مقوی
جگر سرد و [illegible] امراض احشا و جهت اسهالی که از ضعف جگر و سردی احشا باشد و جهت استسقا و با ادویه حاره جهت
مبرودین [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] معتدل است و آب آن نافع غثیان و یرقان جهت صلابت جگر
نافع و آن به تنهایی یا با ادویه مناسبه جهت قرحه امعا و سحج و اسهالی که از ضعف احشا بوده باشد نافع و ضماد
آن رادع اورام حاره و مولد ریح است و مصلحش [illegible] طبع و مصلحش شکر و [illegible] و صاحب [illegible]
الاسقام مضر با [illegible] اعمال [illegible] گفته و بدلش [illegible] آن تا [illegible] مثقال و از جرم آن تا [illegible] مثقال و از دانه
آن [illegible] مثقال است و بدلش مثل آن گل سرخ است و [illegible] صندل سفید و [illegible] زرشک آرغیس است
بالف ممدوده و سکون رای مهمله و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله [illegible] است
در الف مع الراء ذکر کرده و بزبان اهل [illegible] و مصر عود ریح خوانند * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم [illegible]
بارده و [illegible] و نافع بعض اخلاط و طبیخ آن مقوی جگر بارد و مضمضه بدان زایل کند [illegible] دندان و قلاع [illegible]
آن مجرب که باشد و درد دندان و مقوی لثه و [illegible] آن با گلاب [illegible] در چشم خشک
کند [illegible] و رافع [illegible] آن در [illegible] عسر زمان [illegible] مطبوخ آن با شراب
و سرکه رافع درد جگر و ورم [illegible] آن [illegible] جگر [illegible] گفته اند طبیخ آن دافع کرم جگر
گوسفندان است و خوردن جرم آن با شراب جهت درد جگر اگر تب نباشد و با آب سرد اگر تب باشد و اکتحال
بدان مقوی باصره [illegible] نافع است [illegible] آن مستعمل [illegible] مطبوخ [illegible] آن
در [illegible] مانند [illegible] است و [illegible] از جرم آن دو مثقال و در مطبوخ تا سی درم و [illegible] صاحب [illegible]
و مصلحش عسل است و شیخ الرئیس نوشته که گفته شده که چون بیخ آن را از شکم زن حامله بر بندند [illegible]
و بالطوح [illegible] کند اسقاط جنین [illegible] آن [illegible] سیلان دم از اسفل را * اغذیه [illegible] از انبرباریس
* انبرباریسه سرد و خشک است و غذای صالح و نافع است از برای کبد حار و از برای محرورین و مقوی معده حار
و اصلح است از [illegible] از برای کبد حار و نافع است از برای نزف الدم و صالح است از برای کسانی که دموی مزاج
باشند و اصحاب صداع دموی [illegible] آنکه متولد نگردد از آن خون [illegible] مائل به غلظت [illegible]
آن است که کسی که [illegible] باشد [illegible] شکر [illegible] و کسی که اراده [illegible]
داشته باشد [illegible] و صالح است مر اصحاب صداع مشارک
قلب را [illegible] مزاج دموی قلب و هرگاه [illegible] باشد با صداع حار [illegible] که [illegible] باشد غذای
صاحب انبرباریسه و امثال آن [illegible] که در آن [illegible] برای [illegible] گاه با
[illegible] مزاج باشد [illegible] که [illegible] انبرباریس با [illegible] حاصل [illegible]

واسفناج بسته در مرحله غذای جید است از برای اصحاب اسهال از حرارت و چون کاسنی تازه و کاهوی بی دانه را اسفناج مطبخ
آب زرشک سازند غذای نیکو است از برای اصحاب نزف و پیدا شدن اسهال صفراوی زرکنند و چون حادث از حرارت باشد دوا کند
و بالجمله اسفیدبازیس اصلح جمیع اقسام است از برای اسهال صفراوی هرگاه بی برودت مزاج صفراوی شده باشد زرکنند* و آنرا صناع
والوان است* صنعتی آن است که نافع است از برای کسی که ضعف و حرارت مزاج دارد* صنعت یکم جوجه مرغ یا دراج را
از زرشک پخته با اندکی کشمش کوبیده ترید نمایند و کاسنی تازه و اندکی سیب المعلب و ... و ریختنی* اولی دیگر که نافع است از برای
اسهال صفراوی و صداع حادث بسازند که کند نعمت صعود ابخره دموی و صفراوی نه ارکنند و بی سرور تر که مسائل
که تر باشد غذای انسان عدل لطیف خفیف باشد زرشکیه* صنعت دیگر آنکه آب انار ... زرشک ... نیمه زرد در آب بپزند
و آب زرشک تازه با آب زرشک خشک باشد و مقداری نبات که آن را الذ گرداند یا شیره بادام شیرین یا روغن بادام
شیرین داخل کرده بکار برند و اگر اسفناج تازه یا خرفه نیز داخل کنند و داخل نمایند مناسب است و اگر ماش مقشر با برنج
داخل نمایند خوب است و این مزوره زرشکیه را در وقت حمی حاده و شدت حرارت استعمال باید نمود* لون دیگر
از زرشکیه نافع از برای اسهال صفراوی هرگاه ضعف غالب بود و خوف سقوط قوت باشد* صنعت آن بگیرند گوشت
مرغ جوان و بپزند در آب و آب را دور کرده پس زرشک و نیم کوبیده مقطع و کشمش خشک بسیار داخل کرده بپزند
با مغز لوز در پوست باشد مثل آن نمک و ادویه بریان کرده و بخورند* صنعت دیگر اسفناج بسته صالح از برای اسهال
صفراوی که بوی باید از کند* صنعت آن بگیرند برنج سرخ رنگ را و بریان کرده آب در آن داخل نمایند پس زرشک
مدانه و حب الرمان حامض هر دو برابر داخل کرده نیم آرند و بریان برهای بقلة الحمقاء زیره کرده بپزند
و مطبخ سازند نیم کشمش خشک سوده و روغن بادام شیرین و بخورند* لون دیگر آن است که گوشت بزغاله تازه یا
گوشت طیور خفیفه چون مرغ خانگی و خروس و مرغ و خروس و دراج و کبک و طیهوج جوان را قطعات نموده
در آب و نمک و پیاز سفید رجاجب پخته بپزند و کف آن را بگیرند پس آن گوشت را از آن آب بیرون آورده با روغن گاو
و پیاز حلقه نموده زیره صالح حاره چوب دار چینی و نعناع و کشمش خشک و نمک و دارچینی و زیرۀ کرمانی در پارچه
نازکی بسته در آن اندازند و با روغن سرخ نمایند پس مصالح را با آب گوشت در آن اندازند و بپزند چون گوشت
پخته شود آب زرشک و قند سفید زعفران داخل کرده بپزند و فرود آورده با نان یا حلوا بخورند و اگر خواهند
بعد از پختن گوشت مقداری برنج داخل کرده بپزند تا پخته شود پس آب زرشک و قند سفید زعفران داخل کنند
و یک دو جوش دیگر داده فرود آورند و تناول نمایند و اگر دوغ ولته ... اندکی زعفران از برای بوی
طلب داخل نمایند بهتر است و اگر خواهند در این زرشکیه از بقول مثل اسفناج و خرفه تازه و نیمه زرشک خشک در
برنج خشک زرد کرده و کله را با امثال آن در وقت طبخ داخل نمایند نیست و غذای موافق است از برای امزجۀ
صفراویه و دمویه و بعوض قند و کله جار ریشکند* صنعت دیگر آن است که بپزند برنج را در آب با مغز لوز پس آب
زرشک و قند سفید و یک پیمانه از کله نگردد تا آن را دوش طعم و لذت داخل کرده در سه جوش داده فرود آورده
بخورند مصالح در آن مقداری و جمله برگ نعناع باشد و بحسب حاجت بوره های مایل با ملس را از بقول چون اسفناج
و کدو و خرفه و سرمی داخل این مزوره اسفیدباج نمایند و اگر بعوض برنج یا نان بی غذا است خواسته باشند گوشت بره
یا بزغاله را بپزند پس در آن برنج داخل نمایند و روغن بعد زرشک تکه دادند آن را طیب الطعم و بپزند با برنج مهرا
... پس آب زرشک و قند سفید داخل کرده جمله چرسی داده فرود آورده بخورند و گاهی داخل میکنند زرشک
بدانه در مزوری و در یکم مرغ و در مرغ پلاو و روغن کباب و در یکم بزغاله و بره املک دردم ... مزوره سفید بانی زرنا

و اشربار بسیار در مرحله ابتدا بخصوص از برای صاحب استسقاء حرارت و دق کاسنی تازه و کاهوی در رازیانه مطبب
و آب در سکنجبین غذای نیکو است از برای اصحاب [illegible] و دیگر [illegible] لبلاب کشکی و دیگر حادث حرارت [illegible]
و بالجمله اشربار بس اصلح جمیع آنها است از برای اسهال صفراوی هرگاه با برد مزاج [illegible] [illegible] و آنرا اصلاح
و لولو است * صفت آن است که نافع است از برای کبد در ضعف حرارت مزاج است * صفت آب کامه و بجه مرغ تا دراج را
از زیرک با نه تا بالک گشنیز کرده بیزند با کاسنی تازه و بقلة الحمقاء و [illegible] * [illegible] که نافع است از برای
اسهال صفراوی و صداع حار [illegible] بیمار کم کند بسبب صعود اسخره دموی و صفراویه از کبد به سوی سر زیرا که مسالک
که نو [illegible] باشد غذای انسان غذا لطیف خفیف باشد در زرشک * صفت دیگر آنها است که [illegible] [illegible] [illegible] در آب [illegible]
و آب ریشه تا آب زرشک حامض و بدوی بیان که آن را [illegible] گردانند با شیره بادام شیرین با روغن بادام
شیرین داخل کرده تناول نمایند و اگر اسفاناخ تازه با جوزه بریان کرده داخل نمایند مناسب است و اگر ماش مقشر با برنج
داخل نمایند خوب است و این مزوره زرشک را در وقت حمی حاده و شدت حرارت استعمال باید نمود * لون دیگر
از زرشک نافع از برای اسهال صفراوی هرگاه ضعف غالب بود و خوف سقوط قوت باشد * صفت آن نگیرند گوشت
مرغ جوان و بیزند در آب و آن را دور کرده پس زرشک و نیم شیرین مقطع و گشنیز خشک [illegible] داخل کرده بیزند
تا مهرا شود و بوده باشد بلکه آن مثل دوایی بریان کرد و بخورند * صفت دیگر از اشربار بس نافع از برای اسهال
صفراوی که بود باید ار کند * صفت آن نگیرند برنج سرخ رنگ را و بریان کرده آب در آن داخل نمایند پس زرشک
[illegible] و حب الرمان حامض هر دو برابر داخل کرده بسیار ایند و بریان برهای بقلة الحمقاء ریزه کرده بیزند
و مطبب سازند نگشنیز خشک سوده و روغن بادام شیرین و بخورند * لون دیگر آن است که گوشت بره العالدار [illegible]
گوشت طیور حقیقه چون مرغ بچه و مرغ و خروس بچه و دراج و کبک و طیهوج جوان را قطعات نموده
در آب و نمک و نیار ساید رخاحب نه بریند و کف آن را نگیرند پس آن گوشت را از آن آب بیرون آورده با روغن گاو
و بیار حلبه نموده بعد بر مصالح حار چون دارچینی و نعناع و گشنیز خشک و نمک زیره و زیره کرمانی در پارچه
نازکی بسته در آن اندازند با روغن سرخ نمایند پس مصالح را با آب گوشت در آن اندازند و بریند چون گوشت
پخته شود آب زرشک و بعد از [illegible] داخل کرده بریند و بر ورد آورده با نان با حلاوت بخورند و اگر خواهند
بعد از پختن گوشت بقدری برنج داخل کرده بریند با پخته شود پس آب زرشک و بعد [illegible] داخل کنند
و تکه [illegible] دیگر داده فرود آورند و بسا ول نمایند و اگر در پس قلیة اشربار بس اندکی زعفران از برای بوی
طیب داخل نمایند بهتر است و اگر خواهند در پس زرشک از بقول مثل اسفاناخ و خرفه تازه و بریده و برگ چغندر
و سیر [illegible] [illegible] کرده و کل و امثال آن در وقت طبخ داخل نمایند بسبب [illegible] غذای موافق است از برای امزجه
صفراوی و دمویه و بسبب بعضی و تکه حار [illegible] * صفت دیگر آن است که بریند برنج را در آب با مهرا شود پس آب
زرشک و [illegible] [illegible] داخل گردانند آب را خوش طعم [illegible] داخل کرده جوشی داده فرود آورده
بریند مصالح در آن بقدری و خشک برگ نعناع باشد و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسفاناخ
و کدو و [illegible] داخل این مزوره اشربار بس نمایند و اگر بعوض [illegible] [illegible] غذا است [illegible] باشد گوشت بره
یا بره العالدار [illegible] بریند پس [illegible] داخل نمایند و روغن بعد زرشک داخل گردانند آن را طیب الطعم [illegible] تا برنج [illegible]
[illegible] پس آب زرشک [illegible] داخل کرده [illegible] [illegible] داده فرود آورده بخورند و گاهی داخل میکنند زرشک
[illegible] در [illegible] مرغ و در مرغ [illegible] و روغن [illegible] [illegible] بره العالدار [illegible] [illegible] [illegible] تا

و اسفناج بارسته در مرحله غذای جید است از برای اصحاب اسهال از حرارت و درد کاسنی تازه و کاهو دو ده راست مناسب
آب زرشک تازه غذای نیکوست از برای اصحاب تبهای نوبه و اسهال صفراوی و کبدی و حرارت حادث از حرارت معده و کبد
و بالجمله این اشربه اصلح چیزها است از برای اسهال صفراوی هرگاه [illegible] ترکند * و آنرا صناع
و الوان است * صنعت آن است که نافع است از برای کبد بر ضعف و حرارت مزاج آن * صنعت [illegible] و جثه مرغ با زرشک را
از زرشک بعد از آنکه کسیر کرده بپزند با کاسنی تازه و [illegible] بریزند * نوع دیگر که نافع است از برای
اسهال صفراوی و صداع حادث بسیار کند بسبب صعود ابخره دمویه صفراوی [illegible]
که بوده باشد غذای انسان عدل لطیف خفیف باشد زرشکیه * صنعت آن است که [illegible] در آن
آب زرشک تازه با آب زرشک خشک باشد و قدری نبات که آن را لذیذ گرداند با مغز بادام مقشر با روغن بادام
مقشر داخل کرده تناول کنند و اگر اسفناج تازه با خرفه بر آن کنند و داخل نمایند مناسب است و اگر ماش مقشر با برنج
داخل نمایند خوب است و این مزوره زرشکیه را در وقت تبهای حاده و شدت حرارت استعمال باید نمود * نوع دیگر
از زرشکیه نافع از برای اسهال صفراوی هرگاه ضعف غالب بود و خوف سقوط قوت باشد * صنعت آن بگیرند گوشت
مرغ جوان و بپزند در آب و آب را دور کرده پس زرشک و به شیرین مقطع و کسیر حسک بسیار داخل کرده بپزند
[illegible] بوده باشد مثل آب [illegible] بریان کرده [illegible] بریزند * صنع دیگر از اسفناج بارسته صالح از برای اسهال
صفراوی که [illegible] باشد ترکند * صنعت آن بگیرند برنج سرخ رنگ را و بریان کرده آب در آن داخل نمایند پس زرشک
بیدانه و حب الرمان حامض هر دو برابر داخل کرده بپزند [illegible] بقلة الحمقاء ریزه کرده بپزند
و مطبوخ باید [illegible] سوده و روغن بادام مقشر و شوربا * نوع دیگر آن است که گوشت بزغاله تازه را
گوشت طیور جسیمه چون مرغ بچه و مرغ و خروس و دراج و کبک و طیهوج جوان را طعام نموده
در آب و نمک و پیاز [illegible] بپزند و کف آن را بگیرند پس آن گوشت را از آن آب بیرون آورده با روغن گاو
و پیاز حلقه نموده و قدری مصالح حاره چون دارچینی و نعناع و کسیر حسک و فلفل و زیره و زیره کرمانی در پارچه
نازکی بسته در آن اندازند و با روغن سرخ نمایند پس مصالح را با آب گوشت در آن اندازند و بپزند چون گوشت
نیم پخته شود آب زرشک و نمک سفید [illegible] داخل کرده بپزند و بر دارند [illegible] و اگر خواهند
بعد از پختن گوشت قدری برنج داخل کرده بپزند تا نیم پخته شود آب زرشک و نمک [illegible] داخل کنند
و کته و جوش دیگر داده فرود آورند و تناول نمایند و اگر [illegible] زعفران از برای [illegible]
داخل نمایند بهتر است و اگر خواهند درین زرشکیه از بقول مثل اسفناج و خرفه تازه و ترب و برگ چغندر
و بیخ چغندر زرد ریز کرده و کدو و امثال آن در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست و غذای موافق است از برای امزجه
صفراویه و دمویه و [illegible] معده و کبد حار میکند * صنع دیگر آن است که بپزند برنج را در آب [illegible] پس آن
زرشک و نمک سفید و [illegible] بعد از آنکه بگردانند آن را [illegible] داخل کرده [illegible] جوشی داده فرود آورده
بریزند مصالح [illegible] قدری [illegible] رنگ نعناع باشد و بحسب حاجت [illegible] چون اسفناج
و کدو و خرفه [illegible] داخل این مزوره [illegible] و اگر [illegible] خواسته باشند گوشت بره
یا بزغاله را بپزند پس در آن برنج داخل نمایند و روغن [illegible] آن را طیب الطعم بپزند با برنج [illegible]
[illegible] پس آب زرشک و نمک سفید داخل کرده جوشی داده فرود آورده بریزند و گاهی داخل میکنند زرشک
بیدانه در [illegible] و در شکم مرغ [illegible] و در شکم بزغاله و بره [illegible]

کشمش برای حلاوت آن * اقراص انبرباریس نافع است معده و کبد حار را و اشتهای طعام آورد و دافع ... معده و کبد
* صنعت آن بگیرند انبرباریس بیست مثقال و در مقدار دو سیر مثقال آب بخیسانند و صافی نموده با برده مثقال
نبات سفید داخل کرده به برف و یخ سرد کرده بنوشند و اگر خواهند انبرباریس تازه با شراب آن را در آب حل کرده
اقراص ساخته به برف یا یخ سرد کرده بنوشند نیکوتر است دیگر احتیاج به شربتی ندارد * جوارش انبرباریس ساده مسکن
حرارت و عطش کبد است * صنعت آن نبات سفید را به قوام آورده آب زرشک داخل کرده به قوام آورند و بر روی سنگ مرمر
ریخته به لیاسید لوزیات ریزند و بحسب حاجت مثل ... نمایند * جوارش انبرباریس دیگر اسهال معدی و معوی را نافع بود * صنعت آن
زرشک منقی شش ... حب الآس ده دانه آرد کشمش ... از هر یک ... نیم کوفته بیخته با شربت زرشک و قند سفید
به قوام آورده بنوشند شربتی سه درم * حب انبرباریس نافع از برای امراض کبد * صنعت آن زرشک منقی هفت
مثقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر تخم خیارین مقشر از هر یک نیم مثقال ورق گل سرخ دو و نیم مثقال ریوند چینی
سنبل الطیب از هر یک یک مثقال کوفته و بیخته به لعاب بزرقطونا سرشته حبوب سازند شربتی یک مثقال با آب مناسب
باشد * جوارش انبرباریس مقوی معده و کبد حار است و نافع است برای حمیات حاره و سوء مزاج حار کبد * صنعت
آن بگیرند شکر سفید ده سیر و آن را صافی نمایند و در یک من آب زرشک بیست اند یا زرشک با دانه
در پاره پارچه بسته داخل نموده بجوشانند تا به قوام حلاوت آید صافی نموده در ظرف چینی نگاه دارند
و در وقت حاجت دو و نیم آن را با یک پیاله آب سرد حل نموده بیاشامند و اگر به برف و یخ سرد نمایند بهتر است
و این شراب انبرباریس است فی الحقیقه * خمیره انبرباریس مقوی کبد حار است و اشتهای طعام آورد * صنعت آن
زرشک منقی یک من در آب یک شبانه روز بخیسانند و صبح روز دیگر بمالند و صافی نموده با یک من قند سفید به قوام
خمیره آورند و مصطکی و انیسون تخم کاسنی سنبل الطیب دارچینی کبابه هیل صغار از هر یک دو مثقال کوفته بیخته
داخل کرده سرشته با خمیره سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی سه مثقال نافع باد * دوای قرص انبرباریس نافع
از برای اسهال اطفال و مسکن تشنگی ... و صورت آنها بهم رسیده باشد * صنعت آن قرص زرشک یک مثقال انبر
... دانگ آمله ... مقشر کثیرا گل ... صمغ عربی از هر یک یک طسوج کوفته ... شش ... نیم سوده
... نمایند و بعد از آن گلاب یک مثقال بنوشند * دوای قرص انبرباریس دیگر نافع از برای اسهال دموی
که بسیار باشد و موجب سحج روده ... * صنعت آن قرص زرشک کافوری ... یک مثقال ... تخم ...
دانه هیل ... در بیان ... یک مثقال ... تخم کاسنی ... از هر یک نیم
مثقال با عرق ... گل بنوشند * رب انبرباریس نافع از برای ... سوء مزاج حار رطب دموی ... استفراغ
و حامله ... نافع ... در ... خلط موجب صداع و ... نافع است از برای اصحاب خمار و صداع خماری
* صنعت آن بگیرند آب انبرباریس و ... سنگی با آتش ملایم ... به قوام
آید ... * رب انبرباریس دیگر ... و جگر را سرد ... بردوی ... والتهاب صفرا و تشنگی
بنشاند و ... را نافع بود و ... * صنعت آن آب زرشک تازه را گرفته در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند
تا ربع رسد و به قوام آید و این رب ... در عمل خود ... در وقت طبخ ... قند سفید داخل کنند ... گردد
... ولیکن ... ضعیف می‌شود ... گردد شراب انبرباریس ساده ... اضافه کرده می‌شود در آن
... سفید و صمغ عربی ... گل مختوم ... حاجت ... و گاهی داخل کرده
... ادویه ... معده و کبد مثل عود هندی ... طباشیر ... مصطکی ...

معده و مانند اینها و گاهی داخل میکنند در ادویهٔ مسهله در هنگام حاجت بآنها مانند بابونه و سنبل و اذخر و فلفل
و زعفران و سنبل الطیب و مانند اینها و چیزیکه مانع از داخل کردن این ادویه میباشد حرارت مزاج بیمار است مگر آنکه
ازین ادویه مقداری داخل نمایند که بیرون نبرد طعم دوا را از طعم اصلی خود یعنی چنین باشد که مزهٔ این ادویه
بر طعم الجسد غالب نباشد بلکه مغلوب باشد * فصل در سفوفات انبرباریس * سفوف انبرباریس نافع از برای
ورم جگر کند و حرارت کبد را اسهال کبدی را زایل کند * صفت آن عصارهٔ زرشک چهار درم ورد رستهٔ
دیگر یک مثقال است مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک شش درم تخم کاسنی تخم کشوث طباشیر
مقشر از هر یک سه درم راوند چینی کثیرا از هر یک دو درم و ربع دیگر رب السوس دو درم لک مغسول چهار
دانگ زیره مصطکی افسنتین رومی از هر یک درم کافور قیصوری دانگ داخل است و اگر سرفه
بیمار باشد صمغ عربی و کثیرا از هر یک یک درم داخل کنند و اول با شیرهٔ تخم خرفه مقشر و سکنجبین ساده
دهند و در اواخر با سکنجبین بزوری * سفوف انبرباریس معده و جگر را قوت دهد و تسکین تشنگی دهد و اسهال گرم گرداند
* صفت آن ماش بریان تخم حماض سماق مقشر زرشک انار دانه ترش بریان کرده آرد کاک از هر یک دو درم نیم
شش درم کوفته بیخته نگاهدارند شربتی یک مثقال * سفوف انبرباریس نافع از برای اسهال کبدی * صفت
آن زرشک منقی لک مغسول از هر یک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع شش درم تودری الصمغ طباشیر مقشر صندل سفید
مانند صمغ عربی از هر یک دو درم ربوند چینی تخم ریحان تخم حماض سه درم زعفران تخم کوفته بیخته
شربتی دو درم با آب انار بیاشامند * فصل در ذکر سکنجبینات انبرباریسی * سکنجبین انبرباریس
مخترع المسیح موسوم بملکی نافع است مسکن حرارت صفرا و معده و قلب نافع است از برای حمیات صفراویه و
حمی محرقه والتهاب جگر و معده و رافع قی و اشتهای طعام آورد و طعام نگاهدارد و دفع خمار نماید و ادرار بول
کند و این سکنجبین نافع است از برای صداع ناشی از حرارت بلغم آنکه این سکنجبین مسکن است و نفوذ
میکند در این مرض و اجب است تعجیل و تقدیم از آنجا که میرسد به مثانه و طبیعت و دانسته شد که این سکنجبین
نگاهدارنده است هرگاه طبع نباشد پس ضرور است که اصراف آن باشد و امراض ناشیه پس انبرباریس
کند این سکنجبین موجب نفع طبیعت است * صفت آن زرشک منقی ربع من تبریزی در دو رطل آب و نیم
گلاب یک شب بخیسانند بعد از آن صاف کنند و آب صافی آنرا با نگیرند دو رطل شکر سفید صافی داخل کرده
در دیگ سنگی بجوشانند بنوعی که هرگاه در آب مخلوط کرده برهم زنند تا کف کند کف آنرا برآرند کف
آنرا نگیرند از ماستهٔ دیگر کف سازند پس از آتش فرود آورده نگاهدارند بار دیگر و سکنجبین سازند صاف
نموده بار دیگر تنگ کنند ربع اصابع تبریزی سرکهٔ انگوری یک و نیم من حل داخل کرده تا آتش ملایم بجوشانند
تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده نگاهدارند شربتی دو اوقیه * سکنجبین انبرباریسی الساعدی موسوم بملا
مسیح جگر مسکن حرارت کبد و معده و قلب است و نافع است از برای حمیات صفراوی و حمی محرقه والتهاب و کرب
معده و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و طعام را نگاهدارد و دفع خمار کند و صداع خماری را نافع است * صفت آن
نگیرند زرشک منقی از حب سه رطل در دو رطل آب صافی و دو رطل گلاب تر روز و یکشب بخیسانند و بر دیگ
از سر مالیده آنرا صافی نموده از پارچه یک بار دیگر تمام آب صافی آنرا بگیرند دو رطل نبات سفید داخل
کرده در دیگ سنگی بجوشانند و پسنده بلعقه تخم مرغ را در آب داخل کرده برهم زنند تا کف بسیار برآورد پس
آن کف را برآرند تا کف برآورد و آن کف را تمام بگیرند پس فرود آورده نگاهدارند بار دیگر آن صافی گردد و بقوام آید

صفتش صافی نموده باز در همان دیگ کنند و سی استار سرکه انگوری که هر استاری سی مثقال باشد در آن داخل کرده تا آتش
ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی دو اوقیه و گاهی اضافه کرده
میشود در بعض نسخه آب به و آب سیب و آب انار و نبات باشد که داخل کرده شود در بعض نسخه ادویه مقوی معده و
کبد و دل و به مقویه قلب کنند و انبرباریس ذکر شده بیخ و طبخ کنند در آب انبرباریس گذشت * نسخه انبرباریس منقول
از بیاض شربات میرزا ابراهیم حکیم باشی ابن ابا اشرف خلف میرزا محمد باقر حکیم باشی * صفت آن آب انار ترش
آب انار شیرین از هر یک یکمن و سیصد مثقال سرکه خمر کهنه یکمن مثقال آب زرشک و گلاب از هر یک دو من مثقال
نبات سفید سیصد مثقال بدستور سکنجبین بپزند شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه * فصل در بیان شرابهائیکه
اصل و عمود در آنها انبرباریس است * شراب انبرباریس بربانی جهت دفع سموم قاتله و خفقان و کرب و غثیان
و صداع و اسهال و برانگیختن آب و گرفتن آن عجیب مجرب است * صفت آن آب زرشک آب سیب ترش آب سیب شیرین از هر یک
یکرطل آب لیمو نیم رطل نبات سفید بقدر حاجت بقوام آورند و اگر آب ریباس نیم رطل و مروارید ناسفته محلول
دو مثقال اضافه کنند در اکثر امراض قائم مقام تریاق فاروق است * شراب انبرباریس سفرجلی له قدس سره موسوم
بدلربا نافع از برای اصحاب صداع صفراوی هرگاه بسبب حرارت و لینت طبع انسان باشد * صفت آن آب زرشک تازه
یکرطل و آب گوزر رسیده تر سائیده نیم رطل زرشک خشک در دو رطل آب یک شب خیسانیده پس روز دیگر بجوشانند
آنقدر که یک ثلث بماند پس نیم رطل آب به و نیم رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه با شیره
تخم خرفه مقشر * شراب انبرباریس اساله قدس سره موسوم بدلربای مزاج حار کند و معده و قلب را نافع است
و اشتهای طعام آرد و اعاده شهوت طعام زایله از حرارت کند و با همین از امراض حاره که بعد از حرارت ساذجه در مزاج
انسان باشد نهایت سودمند است * صفت آن زرشک منقی از حب ناپرده مثقال آمله منقی هفت مثقال یک شب
در مقدار دو نیم مثقال آب و بیست و نیم مثقال گلاب خیسانیده صبح بجوشانند با آب و گلاب نصف رسید صافی
نموده آب ریباس بیست مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش آب غوره
از هر یک پانزده مثقال مروارید محلول در آب ریباس دو مثقال نبات سفید هفتاد و نیم مثقال داخل کرده بقوام
آورند شربتی دو اوقیه * شراب انبرباریس دیگر نافع از برای جمیع امراض حاره دمویه و صداع دموی و از برای ماشری
* صفت آن زرشک منقی از حب نیم رطل عناب بحرانی برگ سپستان دانه گل سرخ ده درم همه را در دو رطل آب و یک
رطل گلاب بجوشانند تا یک رطل رسد بپالایند با یکرطل نبات سفید بقوام آورند شربتی دو اوقیه * شراب انبرباریس
درویشی منقول از خط حکیم احمد موسوی که در رساله شربات خود ذکر کرده از برای نفع سدها و استسقا و
ورم الکبد و یرقان و حمیات مزمنه مفید است * صفت آن زرشک منقی یک اوقیه رازیانه انیسون تخم کرفس
کشوث تخم خیار بادرنجبویه نیم کرفس عود الصلیب پوست بیخ کبر از هر یک ده مثقال تخم کاسنی بیست
و دو مثقال تخم کوفته در شیشه نماله آب خیسانیده تا یک شبانه روز بماند بعد بجوشانند تا نیم شود با نیم من قند سفید
بقوام آورند و سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی یک اوقیه تا دو اوقیه * شراب انبرباریس دوائی از اختراع میرزا
محمد باقر موسوی که در امرجه اطفال مخصوص از برای حمیات و ضعف جگر رسیده و ابتدای استسقا و سوء القنیه
نافع است * صفت آن انبرباریس زرنباد انیسون سماق تخم کشوث گل سرخ بزر الاقماع از هر یک دو مثقال
ریوند چینی لک مغسول عود قماری خام از هر یک یک مثقال دارچینی هیل بوا مصطکی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب
یک مثقال و تخم خیار جریره سه مثقال فرید الطیب یک مثقال دارچینی دو مثقال زعفران صندل

سفید از هر یک یک مثقال آب زرشک منقی یک اوقیه شیر خشت یک [illegible] اول ادویه را نیم کوفته جوشانند
صافی نموده با آب زرشک و شکر سفید بقوام آرند و در آخر مصطکی [illegible] داخل نمایند شربتی یک اوقیه طبی زلمی
فرموده اند که تجربه شده در طفلی که آزار او با تب حمی بائی نمانده بود تب میگرد و شکم او ورم کرده رسته
شده بود و تمیع اطراف بهم رسیده بود همین شربت را نوشیده خوب شد * شراب انبرباریس طبی فرموده که از
امراض احمر محمد ناصر المخاطب بحکیم معتمد الملوک شنیده ام و مجرب است نافع از برای قوی مزاج حار کبد و معده
و قلب و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و اعادهٔ شهوت زائله از حرارت کبد و قوت کبد نماید و تسکین شدت های
آن کند و تا بهمین از امراض حاره که تنها از حرارت ساذجه در امزجه انسان باشد به نهایت سودمند است * صنعت آن
زرشک منقی نیم سیر نیم مثقال یک شب در آب خیسانند و بامداد که در آن دو صد مثقال باشد و نیم جوشانند
تا به نصف رسد صافی نموده پس بگیرند آب نیشکر آب انار ترش آب به ترش آب انار ترش آب [illegible]
سیب ترش آب امرود آب ریواس و سرکه انگوری از هر یک سه مثقال همه را یکجا کرده در ظرف سفالی یا سنگی دو دقه
جوش داده فرود آورند بگذارند تا ته نشین شود آب صافی آن را گرفته [illegible] در داخل آن شود پس
یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دو دانه * شراب انبرباریس دوائی طبی فرموده اند که
این شراب مستعمل بدره العلماء [illegible] هاضم و نافع است از برای
خفقان [illegible] و سوء الهضم و استسقاء [illegible] * صنعت آن زرشک منقی [illegible] مثقال را [illegible]
کرفس تخم کشوث تخم کاسنی پوست بیخ [illegible] پوست بیخ کرفس دانه هیل [illegible] از هر یک دو مثقال
مجموع را در دو رطل آب خیسانند پس بجوشانند و صافی نموده یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند
شربتی یک اوقیه و اگر در وقت قوام آوردن [illegible] سه مثقال ریوند چینی را کوفته در کیسه کتانی کرده در آن انداخته
و گاه گاه [illegible] نمایند تا بقوام آید بهتر است و اگر خواهند ریوند را نرم کوفته بعد از قوام آمدن داخل نمایند
بهتر خوب است لکن اولی است و در نسخه دیگر اصل السوس پوست بیخ کبر زیاده و عود الصلیب از هر یک دو مثقال
داخل است و ریوند داخل ندارد و در نسخه دیگر بجای شکر سفید دو صد مثقال نبات سفید داخل است * شراب
انبرباریس دیگر حرارت را ساکن گرداند و دفع عطش نماید و صفرا براند * صنعت آن زرشک منقی [illegible] از
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] گل گاوزبان [illegible]
از هر یک ده مثقال مجموع را در دو رطل آب یک شب خیسانند و صبح بجوشانند تا به نصف رسد [illegible]
[illegible] مثقال در آن داخل کرده [illegible]
[illegible] بقوام شراب آید [illegible] صافی نموده نگاه دارند [illegible] شربت است [illegible]
یک [illegible] آن را با گلاب حل کرده بنوشند * شراب انبرباریس ساده [illegible] مطفی حرارت و [illegible]
[illegible] و نافع است از برای صداع دموی مگر آنکه نزله باشد [illegible] نافع [illegible]
شراب نافع است از برای اصحاب صداع دموی [illegible] از برای [illegible] مزاج حار و رطب [illegible]
سودا [illegible] * صنعت آن بگیرند آب زرشک [illegible]
زرشک [illegible] گلاب [illegible] یک شب و صبح بجوشانند تا [illegible]
رسد صافی نموده [illegible] داخل کرده بقوام آورند شربتی [illegible] * شراب انبرباریس ساده دیگر [illegible]
نافع است از برای تسکین خمار و صداع خماری * صنعت آن بگیرند زرشک [illegible]

برخی آمده است و بفشارند و آب آنرا بگیرند و یک جوش داده فرود آورده بگذارند تا درد آن نه نشیند و آب زلال
آنرا گرفته در دیگ سنگی یا مس ملمع بریزند تا ثلث آن رفته دو ثلث آن بماند پس در آب زرشک تا تمام شده
نبات سفید و قدری گلاب داخل کرده بقوام آورند و اگر زرشک تر نباشد زرشک خشک را بسته آب گرم بر روی وی
کرده آنقدر که چهار انگشت از روی آن برگردد و یک شب بگذارند و صبح صاف نموده بعد وزن آن نبات داخل
کرده بقوام آورند* شربت انبرباریس مقوی معده و جگر است و قاطع صفرا و اشتهای طعام آورد* صفت آب زرشک
منقی یک من تبریز یک شبانه روز در آب گرم بخیسانند و صبح آنرا صاف کرده یک مثقال زعفران کوبیده داخل نمایند و قدری
سرکه انگوری که زیاده بر ربع زرشک نباشد داخل کنند و بطور عرق کشند و اگر قدری جاکه بود داخل نمایند
لذیذتر خواهد شد * ذکر در بیان اقراصی که اصل و عمود در آنها انبرباریس است * قرص انبرباریس نافع
تب حمیات بلغمیه عفنه و اورام کبد و اورام معده * صفت آن عصاره زرشک مغز تخم خیار مغز تخم خربزه
از هر یک سه مثقال عصاره گل سرخ صمغ عربی الاسماع بریان چهار مثقال کرده از هر یک نیم مثقال تخم کشوث رب
السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی رومی عصاره غافث سنبل الطیب دوه الصمغ عود بلسان ریوند چینی از
هر یک ده مثقال زعفران یک درم کوبیده بیخته با آب برسنه اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص انبرباریس
منقول از بیاض محزبات حکیم محمد یاد حسینی خط مغفور الله از مفتاح نقل کرده که صاحب مفتاح از محمد بن ذکریا
ذکر کرده نافع از برای حمیات مرکبه و سده کبد و سوء القنیه و استسقا * صفت آن عصاره زرشک لک مغسول
دارچینی گل سرخ عصاره کاسنی خشک کرده تخم کشوث از هر یک ده مثقال ریوند چینی یک مثقال کوبیده بیخته
با آب برسنه اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی تازه و عنب الثعلب تازه * قرص انبرباریس
دیگر منقول از محزبات مغفور الله که نافع قرص مثل را دارد* صفت آن زرشک منقی تا بیرده مثقال رب السوس
گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال مصطکی عصاره غافث دوه المسح لک مغسول
سنبل الطیب اسارون عصاره افسنتین فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران
طباشیر بیخته منقی از هر یک دو مثقال بریختن را بگلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته و بیخته
با آب برسنه اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم * قرص انبرباریس دیگر منقول از اسباح نافع از برای حمیات
حاره و درد جگر * صفت آن عصاره زرشک ده درم عصاره گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج درم تخم کاسنی مقشر
تخم کاهوی مقشر مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار از هر یک سه درم زرانبه یک درم کوبیده بیخته
با آب برسنه اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی از یک درم تا یک مثقال و یا دو درم با سکنجبین* قرص
انبرباریس بالسند و الحقیقت شیخ رئیس ابوعلی بن سینا رحمه الله تعالی نافع از برای اورام و اوجاع کبد و صفیح
سده ای کبد و داوم از برای حمیات مرکبه و تب ربع که ماده آن مرکب از صفرا باشد* صفت آن عصاره انبرباریس
پنج درم عصاره غافث طباشیر سفید از هر یک دو درم و نیم زعفران یک درم کوبیده بیخته با آب کاسنی تازه سرشته
اقراص سازند و در نسخه سنبل استعمل در دو جزء که از شیخ نقل کرده تخم کاسنی تخم کشوث تخم خرفه مقشر از هر یک
دو درم و نیم داخل دارد * قرص انبرباریس دیگر صفت آن عصاره زرشک لک مغسول افسنتین رومی عصاره
غافث از هر یک یک مثقال سنبل گل سرخ دانه کرده از اسماع سنبل الطیب اسارون صمغ عربی گل ارمنی کثیرا نشاسته
مصطکی رومی رب السوس تخم کرفس دادیان انیسون تخم مورد ریوند چینی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید
چهار مثقال اذخر مکی زعفران انار دانه از هر یک یک مثقال کوفته بیخته با گلاب اقراص سازند شربتی یک مثقال

بلعاب ساربا با سکنجبین بزوری تناول نمایند * قرص انبرباریس منقول از قرابادین قادری نافع از برای تب مزمنه
و وجع کبد و تسکین عطش * صفت آن انبرباریس منقی دوازده درم مغز تخم خیارین مغز تخم خیار بادرنگ مصطکی
طباشیر سفید از هر یک شش درم لک منقی ریوند چینی از هر یک سه درم گل سرخ پاک کرده از اقماع شش درم
زعفران عصاره غافث رب السوس ترنجبین خراسانی از هر یک شش درم ترنجبین را بگلاب حل کرده صافی نموده
باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم * قرص انبرباریس منقول از قانون
مجرب از برای تفتیح سده‌های جگر و طحال که از حرارت باشد و جهت تبها و امراض حاره معده مجرب است * صفت آن
زرشک منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم قثاء و تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک یک مثقال مصطکی
سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو مثقال لحوه الصمغ ریوند چینی زعفران از هر یک یک مثقال و نیم ترنجبین
را با آب حل کرده صافی نموده ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند هر یک یک مثقال شربتی یک قرص
و اگر مقدار ریوند را دو مثقال کنند بهتر است * قرص انبرباریس دیگر منقول از ذخیره نسخه مستعمل نافع از برای
اماس معده و جگر گرم و تبهای گرم * صفت آن زرشک منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه
تخم کشوث از هر یک سه درم مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم و نیم ریوند چینی طباشیر
سفید از هر یک یک درم ترنجبین شش درم ترنجبین را با آب کاسنی تازه حل کرده ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته
اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین ساده * قرص انبرباریس بارد نافع از برای ورم حار کبد و تبهای دموی [illegible]
* صفت آن زرشک منقی ده درم گل سرخ طباشیر سفید از هر یک چهار درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز
تخم کدو و تخم خرفه مقشر تخم کاسنی از هر یک سه درم رازیانه دو درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو مثقال
با سکنجبین شکری و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ کافور قیصوری اضافه کنند و با شیره تخم خرفه مقشر دهند
و در اواخر علت لک مغسول و ریوند چینی از هر یک دو درم داخل میکنند * قرص انبرباریس بارد نافع از برای اوجاع
حاره کبد و سوء مزاج حار کبد و سده حادث از حرارت کبد و از برای استسقای حادث از حرارت و تبهای مزمن حادث
از حرارت * صفت آن عصاره زرشک که در آفتاب بسته شده باشد یا بشیره که در آفتاب مسود رب املج و اگر عصاره
زرشک نباشد زرشک منقی هر کدام که باشد ده درم گل سرخ پاک کرده طباشیر سفید از هر یک شش درم تخم کاسنی
مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم رازیانه یک درم اقراص سازند شربتی دو مثقال با سکنجبین
و بسا باشد که داده شود با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب تازه * قرص انبرباریس بارد نافع از برای سوء مزاج مادی
گرم کبد و حمیات حاده خوب بعد از تنقیه استعمال کرده شود و نیز در اسهال در سوء مزاج حار ساذج کبد نافع است
منقول از ذخیره نسخه مستعمل * صفت آن عصاره زرشک یا زرشک منقی هر کدام که باشد ده درم گل سرخ منزوع
الاقماع طباشیر سفید از هر یک شش درم تخم کاسنی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم
کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو مثقال با سکنجبین و شیره تخم کاسنی و اگر خوف سده باشد یک درم رازیانه بر آن
بیفزایند * قرص انبرباریس بارد دیگر نافع از برای اورام حاره دموی کبد و حمیات حاره بعد از نضج ماده و سوء مزاج حار
ساذج کبد را مفید است در ورم حار در بین کبد بعد از نضج و سوء مزاج حار ساذج بعد از تنقیه بمسهلات و فصد مستعمل
است * صفت آن زرشک منقی از حب ده درم گل سرخ طباشیر سفید از هر یک شش درم مغز تخم خیارین مغز تخم
کدو و تخم خرفه مقشر تخم کاسنی از هر یک سه درم رازیانه دو درم کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی دو مثقال
با سکنجبین و اگر ورم کبد با سرفه باشد دو درم کثیرا و سه درم رب السوس زیاده کنند و اگر حرارت بسیار

باشد دو دانگ کافور قیصوری زیاده کنند و باشیره تخم خرفه مقشر بسرشند و بعضی ارباب در این قرص لک مغسول
و ریوند چینی اضافه میکنند * قرص انبرباریس بارد دیگر نافع از برای امراض حاره و حرارت کبد و حمیات
صفراویه و دوسنطاریای صفراویه و تب غب خالص * صنعت آن زرشک منقی از حب ششدرم رب السوس یکدرم و تخم خیار
خیار مقشر تخم خیار بادرنگ تخم خرفه مقشر از هریک دو درم تخم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند
هر قرصی نیم مثقال شربتی دو مثقال با سکنجبین ساده یا آب عنب الثعلب تازه * قرص انبرباریس بارد نافع از برای
صداع حار و بیماری کبد که بسبب صعود ابخره سوداویه و صفراویه از کبد بسوی سر حادث شود استعمال کرده شود و از برای
اصلاح کبد بعد از فصد باسلیق و اسهال سحوج اطفال * صنعت آن زرشک منقی ده درم مغز تخم کاسنی تخم کدو از هریک
ششدرم مغز تخم خیارین ده درم طباشیر سفید گل سرخ از هریک سه درم ریوند چینی دو درم و تخم بادیانه افسنتین
تخم کشوث مصطکی از هریک یکدرم زرشک را در گلاب تا آب زمانی بخیسانند پس بمالند تا نرم شود ادویه را کوفته
بیخته با آن سرشته در سایه بسنگی بسته بمالند و اقراص سازند شربتی یک مثقال با دو درم سکنجبین
دوری بارد یا شیرین با آب کاسنی مروق یا گاه محلول در آب کاسنی و گلاب یا با سکنجبین سفرجلی و شیره تخم
کاسنی و غیره بحسب مزاج و وقت و سن و اعراض و غیر آن کنند و بعد از این قرص واضح بتناول کنند و آخر روز آب
زرشک و گلاب و عرق بید مشک و عرق کاسنی با خمیره مروارید بخورند * قرص انبرباریس حار نافع از برای اوجاع
کبد از برودت * صنعت آن زرشک منقی ششدرم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب افسنتین
مصطکی از هریک یکدرم اقراص سازند هر قرصی یک مثقال یک قرص را با طبیخ بزور بیاشامند * قرص انبرباریس
حار بالقوه امراض بارده کبد و استسقا را نافع است و سده کبد را بکشاید و حمیات بارده را مفید بود * صنعت آن زرشک منقی
ششدرم ریوند چینی لک مغسول عصاره غافث سنبل الطیب افسنتین مصطکی از هریک یکدرم کوفته بیخته با آب
اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص انبرباریس حار دیگر بالفظ حکیم علی گیلانی شارح قانون برودت
کبد و استسقا را نافع است و بیماری سرد بلغمی مرکب از بلغم و اخلاط دیگر که در عمر با سودا غالب باشد سودمند است
* صنعت آن زرشک منقی بیست مثقال عصاره گل سرخ منزوع الاقماع گل غافث عصاره غافث افسنتین مصطکی
تخم کاسنی از هریک دو مثقال سنبل الطیب اسارون اذخر مکی افسنتین ریوند چینی طباشیر سفید از هریک یک مثقال
کوفته بیخته با آب اقراص سازند هر قرصی یک مثقال سر شبی یک قرص * قرص انبرباریس نافع از برای علل کبد که از حرارت
باشد و از برای عطش و حرارت مزاج و زردی رنگ و فساد مزاج از حرارت * صنعت آن زرشک بدانه ده درم تخم کاسنی
مقشر مغز تخم خربزه مقشر از هریک سه درم ورق گل سرخ طباشیر سفید از هریک ششدرم ریوند چینی تخم کرفس
انیسون از هریک یکدرم سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال یک قرص را با سکنجبین شکری
در بن با آب انار ترش یا آب انار مروق بنوشند * قرص انبرباریس به نسخه دیگر که همین صنعت دارد * صنعت
آن زرشک منقی لک مغسول ریوند چینی گل سرخ منزوع الاقماع عصاره غافث تخم کاسنی تخم کشوث اجزا
مساوی تمر هندی بقدری بگلاب حل کرده صافی نموده اجزا کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند * قرص انبرباریس
نافع از برای تب غب خالص و حمیاتی که صفرا و بلغم مساوی باشد و معده و کبد ضعیف باشد * صنعت آن
عصاره زرشک چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس عصاره غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ
بسباسه کزمازج عربی طباشیر سفید زعفران تخم خرفه مقشر از هریک دو درم لک مغسول ریوند چینی سنبل
الطیب از هریک یکدرم کافور قیصوری نیم درم تمر هندی صافی چهار درم تمر هندی را در آب حل کرده صافی نموده

بانی ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند * قرص امیرباریس دیگر که در تب علت ربائی که معده یا کبد
ورم کرده باشد مستعمل است * صفت آن زرشک منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال
مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم تودة الصمغ ریوند چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوث تخم
کاسنی از هر یک سه درم طباشیر سفید یکدرم و نیم ترنجبین را با آب حل کرده صافی نموده ادویه را کوفته بیخته با آن
سرشته اقراص سازند هر روزی یک مثقال شربتی یک قرص * قرص امیرباریس منقول از قرابادین کوالی حمیات حاره را
نافع است گرمی را تسکین دهد و جگر حار را نافع و استسقا را که از گرمی باشد سود دارد و سوء مزاج حار را نافع بود * صفت آن
مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه درم امیرباریس منقی چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع
تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر سفید صمغ عربی از هر یک دو درم ریوند چینی
چهار دانگ کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند و به اندازه حاجت نمایند شربتی سه درم * قرص امیرباریس
منقول از بیاض مجربات نواب حکیم محمود نادر بن حکیم عمادالله بن محمود حسینی نافع از برای آماس جگر و معده و
برای حمیات مرکبه و فتح سده‌های کبد از برای ضعف کبد * صفت آن عصاره امیرباریس ده درم تخم کاسنی
پوست بیخ انجبار تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع دو مثقال ریوند چینی یک درم افسنتین
رومی عصاره غافث اسارون از هر یک دو درم سنبل الطیب نیم درم اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص
امیرباریس نافع از برای جمیع امراض کبد و امراض حاده که به مشارکت امراض کبد به سبب صعود بخارات با اخلاط از کبد
نیز * صفت آن امیرباریس منقی ده درم تخم کاسنی مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه درم
بادیان انیسون تخم کشوث مصطکی از هر یک دو درم اصل السوس یک درم طباشیر سفید ورق گل سرخ از هر یک سه درم
ریوند چینی دو درم و نیم امیرباریس را در گلاب با آب انار ترش خیسانیده مالیده صافی نموده ادویه را با آن
سرشته اقراص سازند شربتی از یک درم تا دو درم و اگر زیاده حاجت به تحلیل باشد بجای مغز تخم کدو دو درم
تخم کرفس و دو درم و نیم سنبل الطیب داخل نمایند * قرص امیرباریس دیگر نافع از برای غثیان و ضعف کبد
و معده منقول از ذخیره سید اسمعیل جرجانی * صفت آن عصاره امیرباریس چهار درم گل سرخ پاک کرده دوازده
درم اصل السوس عصاره غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید
زعفران تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یک درم کافور قیصوری
نیم درم ترنجبین منقی چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده صافی نموده ادویه را کوفته بیخته در آن سرشته اقراص
سازند شربتی یک مثقال * قرص امیرباریس دیگر نافع از برای تب غب خالص و حرارت کبد و معده و ضعف کبد و
معده به سبب حرارت و ورم جگر منقول از ذخیره سید اسمعیل * صفت آن امیرباریس منقی رب السوس گل سرخ
منزوع الاقماع مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم
تودة الصمغ ریوند چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک سه درم طباشیر سفید یکدرم
و نیم ترنجبین شش درم بدستور قرص سازند شربتی یک مثقال * قرص امیرباریس دیگر که معده را قوت
دهد و جوع بعد از مسهلات استعمال نمایند استسقای زقی که از حرارت باشد مفید است و حمیات مرکبه را
نافع است * صفت آن زرشک منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خربزه از هر یک سه درم طباشیر سفید دو درم و نیم
مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره غافث ریوند چینی تودة الصمغ زعفران از هر یک دو درم تخم کشوث تخم
کاسنی از هر یک یکدرم ترنجبین منقی شش درم ترنجبین را در گلاب حل کرده صافی نموده ادویه را با آن سرشته قرص

سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین ساده با آب انار شیرین * قرص اسقربارس بالنف نسخه الذین میرمندی نافع
از برای حمیات حاره و اکثر امراض حاره کند * صنعت آن زرشک منقی ده درم تخم کاسنی مقشر تخم خرفه مقشر مغز
تخم خیار بن از هر یک سه درم گل سرخ طباشیر سفید از هر یک شش درم ریوند چینی تخم کرفس لک مغسول از هر یک
یک درم سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته با آب برسند اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین ساده با سکنجبین
بزوری اگر از برای فساد جوف ارسد و فساد کبد خورند با آب انار شیرین شاید * قرص اسقربارس بالعف
مدر و محلل حسن مستعمل معرالسه در حمیات مرکبه با آب برگ بید * صنعت آن عصاره زرشک لک مغسول افسنتین
رومی عصاره غافث از هر یک یک مثقال گل سرخ سلیخه سنبل الطیب انیسون صمغ عربی گل ارمنی نشاسته کثیرا
مصطکی رب السوس تخم کرفس بادیان انیسون حب الاس ریوند چینی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چهار مثقال
اذخر مکی زعفران اناسا کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با آب برگ بید و شراب دیناری
و سکنجبین بزوری بنوشند * طریق گرفتن آب برگ بید آن است که بگیرند برگهای تر آن را و بکوبند و آب آن را بگیرند
و یک جوش داده در پیاله چینی کنند و شب بگذارند و صبح آب زلال آن را گرفته در دیگ را دور کنند و با برده مثقال
از آب زلال آن را بیک اوقیه شراب دیناری با یک اوقیه سکنجبین بزوری داخل کرده و با دو درم از اقراص مذکور بنوشند
* قرص اسقربارس ریوندی که سده کبد را بگشاید و اوجاع کبد را و صلابت آن را نافع و از برای حمیات مرکبه سرسمه مفید است
* صنعت آن زرشک منقی گل سرخ پاک کرده از هر یک شش درم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب
انیسون مصطکی از هر یک یک درم کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند در اوجاع کبد از سوء مزاج حار کند با سکنجبین
بزوری بارد و از برای اوجاع بارده کند با سکنجبین بزوری حار بنا شاید * قرص اسقربارس قابض از اسهال ابو منصور
حکیم نافع از برای حرارت و اسهال و رجیع کند * صنعت آن زرشک منقی طباشیر سفید عود قماری تخم حماض
ریباس مصطکی رومی انار ترش اصلی از هر یک یک مثقال گل سرخ سه مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص
سازند * قرص اسقربارس قابض به نسخهٔ دیگر * صنعت آن زرشک منقی ورد گل سرخ طباشیر سفید از هر یک شش درم
لک مغسول ریوند چینی زعفران صمغ عربی کثیرا نشاسته رب السوس از هر یک یک درم کوفته بیخته اقراص سازند
شربتی یک مثقال * قرص اسقربارس قابض نافع از برای حرارت کند و قی که با حمی لست طبع باشد * صنعت آن زرشک
منقی ورد گل سرخ طباشیر سفید از هر یک شش درم لک مغسول چهار درم تخم خرفه مقشر و سماق و کاهو و کاسنی از
هر یک یک درم رب السوس دو درم اضافه نمایند * قرص اسقربارس قابض نافع در اسهال کبدی و معوی هرگاه خون دردی
و معفن و کف مانند و سیاه رنگ باشد * صنعت آن زرشک منقی گل ارمنی طباشیر سفید نشاسته بلوط تخم حماض گل سرخ
مشروع الامعاء سرطان مشوی صمغ عربی بر داده بزر بنج سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با دو مثقال
* قرص اسقربارس کافوری حمیات صفراوی و دموی را نافع است و سوء مزاج حار کبد را سودمند و معوی کبد و معده حار است
* صنعت آن عصاره اسقربارس عصاره غافث مغز تخم خیار بن تخم کشوث از هر یک چهار درم ورد گل سرخ رب السوس
نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر لک مغسول از هر یک دو درم کافور قیصوری نیم درم تخم را در
آب حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال با شیره تخم خرفه مقشر
* قرص اسقربارس کافوری بهار دهای گرم و تشنگی را سود دارد * صنعت آن زرشک منقی رب السوس طباشیر سفید
از هر یک سه درم سنبل الطیب یک درم مغز تخم خیار بن سه درم تخم گل سرخ شش درم تخم خرفه مقشر زعفران
نشاسته کثیرا از هر یک دو درم کافور قیصوری یک درم کوفته بیخته با آب اقراص سازند * قرص اسقربارس کافوری

سنبل کافور قیصوری زعفران از هر یک یک درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص امیر باریس
کافوری دیگر * صفت آن ورد سرخ منقی هفت مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه مثقال
مغز تخم هندوانه مغز تخم خربزه از هر یک دو مثقال طباشیر سفید گل سرخ مخروع الاطماع ریوند چینی پوست
بیخ کوکنار لک مغسول از هر یک یک مثقال تخم کافور قیصوری زعفران از هر یک دو درم کوفته بیخته با آبی که
در آن تخم کشوث جوشانیده صاف نموده باشند سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص امیر باریس کافوری نافع از
برای تبهایی که با تشنگی و گرمی و التهاب ضعف اشتها و جگر باشد منقول از ذخیرهٔ خوارزمشاهی * صفت آن عصارهٔ
زرشک چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس ده درم عصارهٔ غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ نشاسته
کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید زعفران تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم لک مغسول یک درم حبوب اربعه سنبل الطیب
از هر یک یک درم کافور قیصوری نیم درم زرشک چهار درم کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی یک
مثقال و میرزا محمد باقر در کتاب این نسخه نسخه قلمی فرموده اند که مرحوم عموم میرزا معز الدین محمد این نسخه
را از ذخیرهٔ خوارزمشاهی نقل نموده و بسیاری از صاحبان اسهال کبدی را با این قرص علاج فرموده اند * قرص
امیر باریس کبیر منقول از قرابادین مانوید نافع از برای تبهای صفراویه و سرکه * صفت آن عصارهٔ زرشک و اگر
نباشد زرشک منقی چهار درم مغز تخم خیارین مصطکی طباشیر سفید از هر یک دو درم لک منقی چهار درم
ریوند خطایی از هر یک یک درم ورد گل سرخ دوازده درم زعفران یک درم سنبل الطیب اصل السوس عصارهٔ غافث
زرشک از هر یک چهار درم زرشک را در گلاب حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص
سازند هر قرصی وزن یک درم و نشاسته نیز گفته مصلحت باشد از اسرته و بعضی زیاده نموده اند بر اجزای این قرص
عصارهٔ افسنتین دو درم اسارون تخم کرفس و رازیانه از هر یک یک درم قرهٔ الصمغ ریوند خطایی زعفران از هر یک
یک درم تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک سه درم طباشیر سفید یک درم و زرشک سی درم زرشک را در گلاب
حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص امیر باریس
کبیر به نسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی که در حاوی صغیر ذکر کرده نافع از برای تبهای بلغمیهٔ عفنه و از برای
حرارت کبد و ورم کبد و … گفته که این قرص استسقا را نیز نافع است * صفت آن عصارهٔ امیر باریس مغز
تخم خیارین مغز تخم خربزه و در نسخهٔ دیگر بجای مغز تخم خربزه تخم خرفهٔ مقشر است از هر یک سه درم گل سرخ
مخروع الاطماع زرشک منقی از هر یک سه درم تخم کشوث رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی عصارهٔ
غافث از هر یک دو درم قرهٔ الصمغ لک مغسول ریوند خطایی از هر یک دو درم زعفران یک درم زرشک را در گلاب
حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند شربتی یک درم تا یک مثقال و در نسخه
دیگر از یک مثقال تا دو درم است صاحب اختیارات بدیعی گفته که این مؤلف گوید که بعضی در این قرص سه درم
افسنتین رومی افزوده اند صاحب منهاج الادویه این جزو را گفته که خوب این قرص با سکنجبین بزوری است و بعد از آن
ضعف نمی گردد * قرص امیر باریس کبیر منقول از کامل الصناعه و منهاج این جزو را و قرابادین قلانسی این قرص
تبهای کهنه و تبهای بلغمی و ورم کبد و معده را نافع است * صفت آن عصارهٔ امیر باریس نار مغز تخم کدوی شیرین
مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین از هر یک سه مثقال … گل سرخ مخروع الاطماع زرشک … از هر یک شش
مثقال رب السوس تخم کشوث طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی رومی سنبل الطیب عصارهٔ غافث از هر یک دو
مثقال قرهٔ الصمغ لک مغسول ریوند خطایی از هر یک یک مثقال زعفران یک مثقال زرشک را در آب حل کرده صاف نموده

ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند و در پیت غربال در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال * قرص
انبرباریس کبیر دیگر نافع از برای حمیات بلغمیه و حمیات مرکبه و اورام بارده مرکبهٔ کبد و معده و رجوع اشتها
و سیلان مدی و اورام بارده و مرکبه کبد و معده و اسهال این امراض * صفت آن عصاره زرشک مقشر افسنتین رومی
عصاره غافث از هر یک یک مثقال سلیخه سنبل الطیب اسارون عیده گل سرخ مغز تخم الامباع صمغ عربی گل ارمنی
بسباسه مصطکی رب السوس تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کشوث حب الاس ریوند چینی از هر یک دو مثقال طباشیر
سفید ثبات مثقال اذخر مکی زعفران افاقیا از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی
یک مثقال با شراب دینار یا سکنجبین بزوری * قرص انبرباریس صغیر به نسخه شیخ اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده
و گفته که این قرص نافع است از برای بیماریهای جگر گرم و تبهای گرم را سود دارد * صفت آن انبرباریس ده درم
تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ از هر یک سه درم گل سرخ مغز تخم الامباع تخم رم و ریوند چینی
یک درم سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند در پیت غربال نهی کرده در سایه
خشک نمایند شربتی یک مثقال با دو درم با سکنجبین و قرص باسی ماه بانی است و در نسخهٔ محمود بن الیاس
که در حاوی صغیر ذکر کرده وزن انبرباریس با مرده درم وزن سنبل الطیب یک درم است و گفته که شربتی از این قرص
یک مثقال است * صفت آن به نسخه منقول از ریاض مجربات نواب حکیم محمد با قر خمسی خط معزالدوله زرشک منقی
از حب بیخ مثقال تخم کاسنی تخم خرفه مغز مغز تخم خیارین از هر یک سه مثقال گل سرخ مغز تخم الامباع بیخ
مثقال ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند * قرص
انبرباریس صغیر همین منقول از قرابادین مارستانی استاد الاطبا ابو البرکات او حد این نافع از برای حمیات عتیقه
و اورام کبد و معده * صفت آن انبرباریس منقی از حب رب السوس ورق گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربوزه از
هر یک سه درم مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب دوه الصبر الک مقشر عصاره افسنتین اسارون تباح اذخر تخم
شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند خطائی زعفران طباشیر سفید از هر یک چهار درم کوفته بیخته با آنکه بر تخمین
در آن حل کرده صافی نموده باشد سرشته اقراص سازند و در پیت غربال نهی کرده خشک نمایند شربتی دو درم
* قرص انبرباریس للذار منقول از خط میرزا محمد زمان حکیم جهت مستسقی که لیس طبع داشته باشد و جهت
تبهای مرکبه مزمنه و یرقان نافع است * صفت آن عصاره زرشک با زرشک منقی هر کدام که باشد الک مقشر از هر یک
سه مثقال افسنتین رومی عصاره غافث از هر یک یک مثقال سلیخه طباشیر سفید گل سرخ اسارون سنبل الطیب
صمغ عربی برشان گل ارمنی نوداده کثیرا نوداده بسباسه نوداده از هر یک و مثقال مصطکی زعفران تخم کرفس بادامی
سرخ کرده افاقیا از هر یک یک مثقال رب السوس اذخر مکی رازیانه انیسون حب الاس ریوند چینی از هر یک دو
مثقال بلیمو مغز را اقراص سازند هر قرصی یک مثقال یک قرص را با سکنجبین بزوری با شراب دیناری بنوشند
و اگر سرفه داشته باشد با شراب حب الاس بنوشند * مفرح انبرباریس لولوی خفقان حار را نافع بود و ملیت و بلادت را دفع
دهد و سرور المزاج را موافق بود * صفت آن زرشک منقی ده درم مروارید ناسفته کهربا شمعی زعفران کافور قیصوری
از هر یک نیم درم عیده گل سرخ طباشیر سفید تخم گاوزبان بهمن سفید گشنیز خشک مقشر صندل سفید از هر یک
یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک چهار درم تخم خرفه مقشر تخم رم ریباس سفید تک دو درم
آنیسون شیرین پنجاه درم عرق بید مشک گلاب از هر یک نیم رطل تخم بلسه ورق تحویل سازند * مفرح انبرباریس
نافع از برای خفقان حار و امراض دموی * صفت آن عناب جرلشابی اسمه شیرین آورده یک رطل زرشک نار بیدانه

نکرطل ... کسوب ... تا سی کفی زنوبل حسی سه درم ... کوفته در ظرف حسی کرده آنگرم آمیخته ارکه
ادویه را بر وی ... کرده در ... روز در آفتاب نگذارند و در ... چهار روز ... روز ... اول
را بر سده گاهی در ... نوع ... درم ... سراب عناب داخل کرده آشامند و ... شود * صفت شراب عنابی که با این نوع
آشامند و ... عناب ... تکرطل ... سی درم عدس مقشر ... درم ... کاسنی ... را
در ... انگوری ... نموده از آن ... سار ... بامداد ...
آنجبار * ... اسب ... را تسکین ... آن ... ارحمر ...
... و درکس ... ترک رطبه ... عصاره ... آب ... رطبه ...
... و ... در عانس ... ورس ... حصه لهذا آن را ...
... باشد ... کلفته اند که ... گل ... کرده ... و در آن ... رده
می باشد ... آن ... مستعمل ... آب ... ارنک آنکه ... انجبار
گویند و آن سرد و خشک است در درجه ... گرم خشک ... و قاطع خون ... اعضا است ... ص
... را ... اسهال ... اعضا ... تسکین المواد صفرا
و علیان خون ... اسهال ... الدم ... سموم ... اقراء ... بار ...
... را نافع و ... آشامیدن آن ... اسهال ... اعضا ... عدل ...
آن ... ورق ... روباه ... و قطع ... الدم ... نافع ... مثقال ... عصاره
آن ... درم ... درکس ... درم و ... مصلح آن ... آن ... ارمی
و ... آن ... ار بوست و ... آن است * صفت آن آنست که بگیرند ... آن را ... و آب
آن را گرفته در ظرف سفالی ... در آفتاب گذارند و هر روز ... تا ... نوعی که ارند
که ... آن را ... کرده ... در آفتاب خشک کنند و ... دارند و در وقت
خشک کردن ... نموده ... آن سرخ ... باشد ... انجبار ... الدم
و ... الدم ... نافع است * صفت آن ... نوعی انجبار ... درم ... کهربا مرجان ... دم الاخوین
طین ... مروارید ... تکلدرم کوفته ... با آب برگ ... حب ... مثقال
... حب انجبار ... * صفت آن ... انجبار
سه درم ... معسول کهربای شمعی مرجان ... دم الاخوین طین ... مختوم ... ساسه ...
... مروارید ... دو درم کوفته ... با آب برگ ... حب ...
یکدرم ... سفوف انجبار * صفت آن انجبار حب الاس ... بلوط ... خشخاش ... بوست
... سفوف ... برگ ... مثقال ... کوفته ... سفوف ...
* سفوف انجبار را برای ... الدم * صفت آن ... انجبار دم الاخوین ... کهربای شمعی
... سرطان ... گل ارمنی ... صمغ
عربی ... شب ... مثقال ... زعفران ... کافور ...
کوفته ... آب برگ ... ترکه ... را ... داخل کرده باشد
... درم ... * فصل ... اشربه ای ... شراب انجبار

نسخه احکم سید بندگا زروتی که در شرح موجز ذکر کرده حبس خون میکند از هر موضع که باشد و حبس اسهال خون
و برف خون و آمدن خون از راه رحم و مقعده می کند و مقوی معده و کبد گرم است و نافع است از برای نفث و اسهال واقع
در سینه و ریه* صفت آن پوست بیخ انجبار سامی هفت مثقال قرط سامی بیخ مثقال صندل سرخ صندل سفید گلاب
سوده از هر یک چهار مثقال پای ادویه را نیم کوفته یک شب در آب بخیسانند صبح بجوشانند و بپالایند و دو رطل
نبات سفید حل کرده بقوام آورند شربتی ده درم با ده مثقال آب سرد و آب برگ بارتنگ و شیره تخم خرفه مقشر
و شیره کشنیز خشک بحسب اقتضای حال و قوت مرض و در نسخه دیگر وزن نبات یکرطل است حکیم معز الدین
ولد حکیم محمد باقر موسوی گفته که این شراب را از برای نفث الدم با آب برگ بارتنگ یک اوقیه و کهربا و دم الاخوین
صمغ عربی از هر یک نیم مثقال کافور قیصوری یک دانگ بخورند گاهی یک دو ماه تا [illegible] می کشید با یک طبوخ
زعفران* صفت این شراب به نسخه حکیم محمد حسن خان ولد حکیم صالح خان حال آن مغفور رحمه الله بیخ بیست بیخ
انجبار هفت مثقال صندل سرخ سوده صندل سفید سوده از هر یک نیم مثقال انار دانه دو مثقال اجزا نیم کوفته در آب
بجوشانند و صافی نموده نبات سفید سه مثقال حل کرده بقوام آورند* صفت این شراب به نسخه حکیم مومن که در
تحفة المومنین ذکر کرده پوست بیخ انجبار هفت مثقال جوز بوا سامی بیخ مثقال صندل سرخ سوده صندل
سفید و حب الاس از هر یک دو مثقال تخم [illegible] را یکشب در آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند و بپالایند
و با یکرطل شکر سفید صافی بقوام آورند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند* شراب انجبار دیگر نافع از برای
رحم و نفث الدم و آمدن خون از هر موضع که باشد* صفت آن پوست بیخ انجبار یازده درم گلنار فارسی طراثیث جز نوبت از
هر یک سی درم صندل سرخ سوده انار دانه از هر یک سه درم اجزا نیم کوفته در دو رطل آب یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند
چون یک آب بماند بپالایند و صافی نموده در دو رطل نبات سفید حل کرده بقوام آورند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه
نگاهدارند شربتی یک اوقیه* شراب انجبار دیگر پوست بیخ انجبار سی درم جوز بوا سنبل الطیب سماق [illegible] از هر یک بیست
درم نیم کوفته یک شبانروز در آب صافی بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند با یک من نبات سفید بقوام آورند* طبیخ
انجبار جهت نفث الدم نافع* صفت آن یک من یک مثقال پوست بیخ آن را در یک [illegible] بجوشانند تا آب ربع [illegible]
و [illegible] بیاشامند و [illegible] نفث الدم از هر عضو که باشد قطع نماید* قرص انجبار منقول از خط مرحوم میرزا محمد باقر
حسینی از نسخ مجربات معزالدین نفث الدم و [illegible] و آمدن خون از [illegible] نافع است* صفت
آن پوست بیخ انجبار سامی چهار درم گل سرخ [illegible] الاقماع صمغ عربی کثیرا کهربای شمعی از هر یک سه درم ساییده
گل ارمنی نشاسته طباشیر سفید ربالسوس گلنار فارسی از هر یک دو درم افیون یک درم نیم کوفته بیخته ترب ورد
شربه اقراص سازند و در سایه خشک کنند [illegible] شربتی یک مثقال* لعوق انجبار جهت
نفث الدم و نفث المده و سل و ذات الجنب نافع* صفت آن پوست بیخ انجبار چهار درم کهربای شمعی مرجان [illegible]
[illegible] طین مختوم طین داغستانی طین ارمنی دم الاخوین کثیرا [illegible] مروارید ناسفته از هر یک دو
درم مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیار [illegible] سه درم طباشیر سفید صمغ عربی از هر یک یک درم اجزا
کوفته بیخته با رب [illegible] رب حب الاس و عصاره انجبار از هر یک بقدر احتیاج سرشته لعوق سازند و اگر رب [illegible]
و رب حب الاس و عصاره انجبار نباشد با شراب آنها تمام یا هر کدام که باشد اگر هیچ کدام نباشد باشد که با آب برگ
بارتنگ بقوام آورده باشد بسرشند یا نسخه مناسب دانند لعوق سازند* معجون انجبار مسمی به معجون مبارک صاحب
شفاء الاسقام نوشته که از امتلاء [illegible] اسهال دموی و زحیر و دمام صفراوی نافع* صفت آن پوست بیخ

انجبار یا زهره یک مثقال با خطمی یا ترمس پوست خشخاش از هر یک نیم درم هرد و یله صندل مقاصری از هر یک نیم درم سنبل کوفی ربع درم حلبه زرورد حب الآس از هر یک نیم درم زرشک سفید مغز سماق مقشر از هر یک نیم درم جوشانیده صاف نموده شعیر هر قدر بریان نیم درم دران سرشته گرده‌ها سازند نیم درم سوده بران پاشند شراب ورد و شراب بید و جلاب حام دو اوقیه با لعاب اسفغول داخل کرده شربت با زنگ و نیم خشخاش بریان از هر یک نیم درم کف نموده بالای آن بیاشامند * انجدان معرب انگدان فارسی است و بتازی دران گویند بیان ریشه انجدان را بتر کی بالدرغان نامند و کولهٔ پر اسم فارسی انجدان است و معروف بعربی اسم بیخ انجدان است و چون مطلق گویند مراد از ان تخم آن است نباتی است شبیه به نبات نرگس سفید مسود و برگش شبیه برگ کاهو و از آن کو چکتر و گلش حمری مثل سیب و سفید نیز بعد از ریزش این سفید بیشتر سفید از سرخ و بسیار خوشبو و صمغ را حلتیت طیب نامند و بعضی از آن تمرش سیاه و بسیار بدبو است و برگش مانند صفحه شوخه برسر زاغ وساقش صعب بر ارتفاع سفید صمغش بسیار بدبو و آنرا حلتیت منتن و حلتیت خراسانی و بفارسی انگوزه و عوام انگشت کنده و بهندی هینگ نامند و بعضی را اسم عاروکما آن را کمانه نامند در بلاد فارس و کوسفندان را بگیاه آن می چرانند نهایت فربه میشوند ولیکن گوشت آنها بدبو میشود و حلتیت طیب تمر از منتن است و انجدان سفید در دوم گرم و خشک است و سیاه منتن در سوم و بعضی مطلق انجدان را گرم و خشک در دوم گفته اند و آن غلیظ الجرم رد بر مثانه و معده و بعضی معده و مجفف رطوبات و ملطف طعام و مصفر رایحهٔ دهان و مدر بول و حیض و سمن وسیع گرده و ورده و محلل باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر البول بلغمی و برانگیختن اسهال و بهر بت ها ضمه و دفع ضرر اغذیهٔ غلیظه و اخلاط غلیظه و ادویهٔ سمیه نافع و مقاوم سموم و نافع است از برای درد مفاصل حادث از برودت و بدرهٔ سمر و جذب مواد بظاهر جلد میکند چون تکلد از بد بران حد بی قوی و سزاوار آن است که انجدان را محلل نموده سرکه آن را استعمال نمایند و تنکیس آن که با سنج نه برند جهت ریح و سهای بلغمی و مرکبه نهایت نافع است و جهت درد سینه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و بر بان و دفع قولنج بلغمی مجرب و باشراب در اخراج جنین موی الاثر و صمادش با موم و روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و اسهال آب و با روغن زیتون جهت تشنج و عمر و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و دردور برگ آن جهت آنکه نافع و بوییدن آن برای قولنج گفته شده که انجدان از توابل مستعمله در اغذیهٔ اصحاب مالیخولیا و سیر حار لغوه است و مضر است بمثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر است با معا و مصلحش صمغ عربی است و بلغم سریعش یاد و مثقال و بدلش محروق بوزن آن و حلتیت دودانگ و گویند بوزن وزن او از آن آسیب است و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و بیخ آن در افعال قوی برابر تا سر اجزای آن است و طلای آن محلل اورام و مانع زیادهٔ سدن حمار بر و بلغم رحمها است و بدل بیخ نیم مثقال دگویند مضر است بمعده و رطی المضم و مصلحش عسل است شیخ داود انطاکی گفته که گویند که چون بعد از حیض بلا فاصله هر روز نیکدرم انجدان بخورد باید عقیم گردد آشیمی شود و تخصیص بدادهٔ که سیاه آن باشد یا سفید * امراض الراس * داود و سید رطبری گفته که گاهی ضماد کرده مسود انجدان اسود با خطمی کرفته و آرد کرسنه برسر در سدر حادث از اخلاط باردهٔ مجتمعه در دماغ * زعوبت و حمی و بلادت و نسیان روفتی گفته که خوردن انجدان بسکوسکون دانه‌ها و نسیان را زائل میگرداند و حفظ را میافزاید و بدانکه موجب تعجب نشود آنکه انجدان اسهال آب از دارحسبی و رتحیل و استرخا و مانند اسهالاز ادویهٔ نافعه باز جود آنکه محلل نفخ اغذیهٔ ناقصه السمول میگرداند انها نفحی امثال جعاری که موجب انعاظ میگردند

وگرم میگرداند گرده و براحی آن را بهتر آنکه مسامات درانها از لوث فضلهٔ عرق کند که سبب تولید سنگ و غبار ورنج
است و این دو در تعدیل و انجدان و اسرعا زمرحود است وامداد حمی نسبت بدن بلطافت خود عوض و تغیر میکند
درامامی عروق بسیار مسیر میگرداند انچه زاید در عروق است از رطوبات و موجب نفع میگردد * فصل در ذکر جوارشات انجدانی
* جوارش انجدان نافع از برای ریاح معده وگرده و تسهیل حصاة کند و برودت آن و تسهیل استسقا * صنعت آن
انجدان سیاه که نیم جلیس هست ده درم نیم جو جو نیم کنند با ازهریک هشت درم زنجبیل
و پوست بلیله آمله سیب بلیله سیاه ازهریک هفت درم با شکر تخم کرفس انیسون تخم نوانخواه کرمانی مدبر دارچینی
ازهریک پنج درم ورد الطیب دو درم وزنجبیل یکدرم باشد اسپند سکری بیست درم کوفته بعسل مصفی بسرشند
ودر ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم با آب مطبوخ انیسون و بادیان و سنبل الطیب که بعد طبخ صافی نموده
مصطکی رومی سوده بران پاشیده باشد تناول نمایند و این جوارش گرم است درآخر درجهٔ دوم و خشک است
در اول درجهٔ سوم * جوارش انجدان منقول از کامل الصناعة نافع از برای نفخ شکم و معده و درد و برودت معده
وگرده و هاضم طعام است * صنعت آن کاشم که انجدان رومی است سوده درم فلفل تخم کرفس ازهریک دوازده
درم فطراسالیون نعناع خشک بزر سالیوس ازهریک سه درم ادویه را کوفته بعسل مصفی بقدر حاجت
جوارش سازند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم با نبیذ خالص بکار برند * جوارش انجدان به نسخهٔ این جوارش
مثل نسخهٔ صاحب کامل الصناعة است الا آنکه تصریح کرده شده که کاشم با انجدان طیب که در مازندران معروف نکرده
است و وزن ازهریک از فطراسالیون و نعناع خشک و بزر سالیوس نیم مثقال است * جوارش انجدان که شیخ
استعمال در حمره در باب ریاح معده ذکر کرده بولس را نکساند زیاده ها رحسای [illegible] بر طرف کند * صنعت آن فلفل
سیاه فودنج از ریک [illegible] درم انیسون ازهریک سه درم انیسون مصطکی زرباد ازهریک دو درم آنکدان یا برده
درم با شکر تخم کرفس ازهریک دو درم کوفته بعسل مصفی سرشند شربتی دو درم با آب
درم * جوارش انجدان نافع از برای نفخ بطن و معده و فواق و ریح غلیظ * صنعت آن فلفل تخم کرفس ازهریک دوازده
درم انجدان اسود چهارده درم فطراسالیون هشت درم کاشم سوده ده درم کوفته بعسل کف گرفته بسرشند
و در ظرف چینی یا کاسی کرده در وقت حاجت استعمال نمایند و این گرم و خشک است در اول درجهٔ ثالث * جوارش
انجدان نوع دیگر * صنعت آن فلفل تخم کرفس ازهریک دوازده درم انجدان سیاه فطراسالیون مامیران دو نیم حاسا
سالیوس ازهریک شش درم انجدان سفید سوده درم بکوبند با تکس بسرشند * دهن انجدان جهت حیوان
وجراحات وعرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل اورام و ریاح و جهت عسر البول تلقی و ریاح کرده و مثانه
و درد انگشتان اسپها و تقویت ماسکه و دفع ضرر ادویهٔ سمیه و اعادهٔ غلیظه و اخلاط لزجه و بلغم بارد نافع * صنعت
آن بگیرند انجدان مرند که خوا عمد رحوکوب نموده با سی وزن آن آب باران یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند
با در دیگ ریختند صاف نموده با روغن کنجد با ریت با تیس ملا مخلوط باشد با آب رفته روغن بماند پس در
ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و عند الحاجت بکار برند * سکنجبین انجدانی نافع از برای حمی ربع و امراض طحال
و امراض دار و سردار به * صنعت آن بگیرند بیخ انجدان که آن را مشروب باشد و نیم کوفته یک شب در سرکه انگوری
و آب سالی از هریک بود مثقال بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده با دوشاب انگوری
تکعد بیست مثقال بقوام آورند هر روز ده مثقال آن را با آب سادی بار یا سرد بار با تخم کرفس بنوشند و اگر حرارت
غالب باشد با سکنجبین بار و امثال آن بنوشند این سکنجبین از حکیم محمد مومن است که اگر سنگ ای مطبوخ

مطبوخ در سرکه اخل مطبوخ محلل در سرکه انگوری بود مثال و بجای دوشاب انگوری عسل طرفا که آنرا
گز انگبین نامند کنند بهتر است * محلل بیان ایجاد و اصل ایجاد آنکه اثر مطبوخ گویند بسیار گرم و خشک
و جالی معده و مسهل اخلاط غلیظه و نافع از برای برودت و رطوبت … وطحال و سوء هضم اعضا بدو
ولیکن مجری اخلاط و سورت سنگ و التهاب است مصلحش کاهو و سرکه و بدلش محلل اسم بمارا ست * صنعت آن
بگیرند بیان یا بیخ ایجاد هر کدام که خواسته باشند ریشه های آنرا بیخ ده نیزد و نیمکوب کرده در آب نمک
نگدارند پس در آب خالص بخوسانند که شوری نمک ازان در رود پس آنرا بیرون آورده در پارچه کرباسی
اندازند با آب برود پس آنرا بر روی پارچه کرباسی پهن کنند که هوا رطوبت آن کشد پس سرکه انگوری
آنمقدار که ازروی آن بر گردد بر روی آن کنند و اگر خواسته باشند جا سند… باشد بابار د ران داخل
کنند و نگدارند که سرکه در جوهر ان جذب شود پس تکرار نیزد و سرکه بیان و اصل ایجاد محلل نافع است از برای
صلابت طحال * معجون ایجاد انواع کرمهای شکم را بکشد * صنعت آن ایجاد بیخ ایجاد از هریک سه درم
بیخ ازمین و درمنه ترکی نیمه کوبیده باشد وزن ادویه عسل بسرشند * معجون ایجاد دیگر ادوی اراز واستسقا طحال
را مفید است * صنعت آن ایجاد و بیخ آن و دوست بیخ کبر لسان العصافیر تلخ از هریک هفت درم بیخ ازمین
ماهی زهره … از هریک سه درم سلیخه مصطکی زنجبیل از هریک … بزرگ کابلی بلیلج آملج از هریک چهار درم
علی الرسم باشد و در دو عسل مصفی بسرشند شربتی ازیکدرم باشد دو درم * ایجن باصطلاح اهل هند دوایی را
نامند که ترکیب کنند برای تقویت … و دیگر امراض دیگر نامیده اکتحال … * ایجن که
جوز در … صاحب حمی عسی که بهندی بیسان نامند کنند با فاقت آید او را کتب الطبای هنداست * صنعت آن
ترکبا یعنی هلیله بلیله آمله انبوره یعنی … و ج ترکی نمک سنگ … زرد کرا … را
بسیار نرم سایند سرمه و غبار … نموده با بول … و … باشد
و عند الحاجت با آب سایند و در چشم کشند * انبرباریس معرب انبرباریس است و بفارسی اصفهان … و اکرد ملک
و بشیرازی کل زرشک … و بهندی لابی نامند و آن صمغ درخت خاردار است به بلندی
در ذرع و برگش شبیه برگ مورد … برگ درخت کنار و منبت آن بلاد فارس و ترکستان است و سرخ و سفید مایل
بزردی می باشد و بهترین آن تر آنست که در بالیدگی مثل کشمش … رود شکن و طعمش تلخ با اندک ترشی
باشد گرم است در آخر دوم و خشک است در اول دوم … مسهلات بلغم غلیظ است و بالعرض
مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظه و منضج … ذکر معده و امعا است و جهت مفاصل و وجع ورک
و عرق النسا بالخاصه نافع و جاذب بلغم غلیظ از عمق بدن است خصوص با تربد و هلیله و کشمش را مثال آن
در … عوام آنرا … گویند و ده درم با …
… چهار حصه کنند و چهار روز … بعد از خوردن … بعد از …
… عجیب گردد و بعضی گویند که … را در آب … باشد …
… درم آنرامی آشامند و گویند … مقام … آن احسا کشند است
خصوص با ملح مطبوخ را … صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفرد استعمال
نمایند باید که روغن بادام با آن … باشد و بدل … مفرد … و مثقال … ترکیبا تا بر
مسهلات بدل … است … و استعمال ان … حب النعام زیاده کرد …

گوش رانند و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان چرک و رفع آثار جدری و ناطرون جهت ریم سنه بسیار نرکه درحلق
به هم رسید و با عسل سرشته بفتیله آلوده کرده در گوش گذاشتن جهت پاک کردن چرک گوش بسیار موثر است
و اکتحال آن خصوصا بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده باشد جهت رمد و جسند و ثقل چشم و دمع
و زلاف و جرب و سلاق و سبل و جرب پلکها و مرجان مرجمه و بیاض بالسویه در ذرور بار جهت ازالهٔ بیاض عین
مولف نیز کرده تجربه نموده است * نسخ اسامی ذرور با روغن حب الخروع مذکسانند نسخ را امراض اذن
جوف بساری راخالی کرده جوف آنرا از ذرور سفید پر کرده در آتش بنهند تا بجوش آید پس از آن در گوش بچکانند
درد گوش را ساکن میگرداند * دستور نسخه ذرور بگیرند ذرور سفید را و با شیر الاغ یا شیر دختر خمیر کرده
در سلخهای جرب گزیده مانند و در سور معتدل بیاویزند تا خشک شود و اندکی در آب سوده اگر بازد نگرسانند
یا سفید تخم مرغ سرشته بر جرب گزیده نمایند تا عیب آن مرتب رمی گردد * حب ذرور صفه
بلغم از بیماران می کند خصوص از اعضای صدر و سود بلغمی و ضیق النفس را نافع است * صنعت آن ذرور سفید
دو درم و زرنیخ رمی عاقر قرحا سه درم عار نعوت مس سفید زرد سفید مداد از هر یک سه درم اصل السوس تخم
حنظل از هر یک چهار درم کوفته نسخه نان محبسا زند ملر مستعمل از آن دو درم یا چهار درم * دواء الاذرور
مسهل ضعیف نافع جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس است * صنعت آن ذرور مرج سورنجان مصری
سفید از هر یک سه درم کوفته بخته در روغن تک نماید گرد کان خوب و به ماء السیب نبات امید بذر سنانه سبب
المعع است در اسهال از هر تعب و عقب * سل در بیان ذروراتی که اصل و عمده در آنها ذرور است * ذرور ابر ورب
نافع از درد زخم رمد و آخر و دموع حسم * صنعت آن بگیرند ذرور سفید حملو بران شیر دختران اندازند
و در سایه گذارند تا خشک شود پس آن را سوده بگیرند از آن ده درم نشاسته دو درم و با آن نمانید و در سایه گذارند
تا خشک شود بگیرند از آن زر نسخهٔ دیگر چنین است که نشا ندازند را آن ورق دو درم امیون و نیم درم کافور
* ذرور ابر ذرور دیگر که زیاده قطع رمص میکند و نافع است از آخر رمد را هر گاه سوده باشد جلب بسیار * صنعت آن
ابر ذرور مذاب ساده خمود ده درم زنداله سه درم نبات سفید سه درم سوده در ذرور سازند * ذرور ابر ذرور سمی
نه زرد و اصفر نافع از برای حکه جسم و ورم و در رمد و صالح است استعمال آن در آخر رمد پس ممرد نسخهٔ مرجی که
در جسم باشد و آب که از جسم آید و خشک میگرداند رطوبت ملتحمای جسم را و بالسه میگرداند از ص را * صنعت آن
ابر ذرور سفید مدابر سه درم خورده درم صبر سقوطری زعفران حضض مکی از هر یک در درم مر مکی تکلک رم کوفته
بحر در نسخه استعمال نماید و نسخه دیگر ابر ذرور مرنی بسر خورده درم نبات ماممامه درم حضض مکی صبر
سقوطري از هر یک دو درم زعفران تکلک رم زبد البحر بسد رم کوفته بحر بر نسخه استعمال نمایند * ذرور ابر ذرور
دیگر نافع از برای دروح جسم که بر سیح کند از آن مده * صنعت آن ابر ذرور مرنی نشاسته از هر یک سه درم سفید آب
قلعي سمه دو درم کوفته نسخه مخلوط نبات ابیض سوده استعمال نمایند نافع باد * ذرور ابر ذرور دیگر نافع
از برای جرب اجفان و سنگینی و غلظت در اجفان * صنعت آن ابر ذرور مرنی بسر خورده چهار درم زرده تخم مرغ خشک
کرده در آفتاب دو درم مر مکی صافی مامیران حسي از هر یک سه درم زعفران نبات ماممامه از هر یک دو دانگ مس رع
را کوفته بحر نسخه بر پلک جسم ذرور نماید * ذرور ابر ذرور دیگر نافع جهت رمد و بیاض عین * صنعت آن ابر ذرور
مرنی چهار مثقال برنای کرمانی مغسول مثقال مامیران حسی در درم زبد البحر حضض مکی صبر سقوطری
دار فلفل توتیا هلیلهٔ زرد از هر یک تکلک رم صمغ عربي یک مثقال کوفته نسخه در ذرور نماید * ذرور ابر ذرور دیگر

ورم دبیله‌های ریشه را نافع باشد * صفت آن انزروت شیرخر پرورده ده مثقال صمغ عربی نبات سفید مساوی
کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور انزروت دیگر که نافع خاص است * صفت آن انزروت سفید مدبر زبد البحر
سرخ از هر یک [illegible] ربع جزو کوفته نرم بیخته در چشم استعمال نمایند * ذرور انزروت معروف به ذرور
ابیض * صفت آن یکمرتبه انزروت سفید [illegible] نموده شیر دختران داخل کرده در سایه نگذارند تا خشک شود پس
آن را نرم سوده یکمرتبه از آن ده درم و از نشاسته دو درم و با هم [illegible] نموده بکار برند * ذرور انزروت معروف به ذرور
اصفر * صفت آن انزروت سفید [illegible] صبر سقوطری زعفران حضض مکی از هر یک دو مثقال نرم [illegible]
نموده ذرور نمایند * ذرور انزروت [illegible] حابس دم جاری از جراحت از هر عضو که باشد * صفت آن انزروت
دو مثقال گلنار فارسی کندر دم الاخوین از هر یک نیم مثقال اجزا کوفته بیخته در جراحت بپاشند و بالای آن پارچه
بسته نهند * ذرور اصفر به نسخه دیگر * صفت آن انزروت پرورده ده درم عصاره ماميثا [illegible] درم صبر زرد [illegible] گل
از هر یک [illegible] چهار دانگ [illegible] کوفته بیخته بقدر حاجت ذرور نمایند * ذرور اصفر به نسخه [illegible]
[illegible] برای اوجاع عین از رطوبات * صفت آن انزروت سفید مربی به شیر خر [illegible] عصاره ماميثا دو درم
صبر زرد زرآورد زعفران افیون از هر یک یک درم کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور اصفر منقول از نسخه
که همین نفع دارد * صفت آن انزروت مربی هفت درم ماميثا چهار درم [illegible] درم افیون صبر سقوطری
زعفران از هر یک یک درم کوفته ذرور سازند * ذرور اصفر [illegible] رمد و اوجاع عین را نافع
باشد * صفت آن انزروت مربی ده درم صبر سقوطری ماميثا از هر یک دو درم کوفته نرم بیخته استعمال
نمایند * ذرور اصفر کبیر منافع آن مثل منافع ذرور ابیض است و قطع سیلان رطوبات و تحلیل فضول و
منع نوازل نافع است و رمد عتیق را [illegible] سود دهد * صفت آن انزروت پرورده [illegible] صبر زرد زعفران زرورد
از هر یک دو جزو افیون دو دانگ [illegible] عصاره ماميثا [illegible] کوفته بیخته ذرور نمایند * ذرور اصفر کبیر
از [illegible] گویند که این ذرور [illegible] اطمینان [illegible] چشم را [illegible] رمد کهنه را زائل
کند * صفت آن انزروت سفید ده درم شیاف ماميثا [illegible] درم صبر سقوطری زعفران از هر یک نیم درم افیون دو
دانگ همه را کوفته [illegible] بیخته [illegible] خواب [illegible] در چشم کشند * ذرور اصفر نافع است از جهت
کهنه [illegible] رمد چشم را که سبب آن رطوبت باشد * صفت آن انزروت مربی [illegible] شیاف ماميثا دو درم صبر
زعفران [illegible] گل از هر یک [illegible] افیون چهار دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور انزروت از جهت درد
چشم [illegible] نافع باشد * صفت آن انزروت مربی [illegible] از هر یک ده درم ماميران دم الاخوین از هر یک دو درم
کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور انزروت [illegible] نافع [illegible] * صفت آن نشاسته سه درم انزروت مربی اسفیداج
رصاص از هر یک دو درم کوفته بیخته ذرور سازند * ذرور اربعه گوشت [illegible] از جراحت [illegible]
[illegible] را نافع باشد * صفت آن انزروت مربی [illegible] دم الاخوین کندر مساوی کوفته بیخته استعمال نمایند
* ذرور دیگر که همین خاصیت دارد * صفت آن انزروت دم الاخوین کندر گلنار [illegible] ارمنی از هر یک [illegible] عدس
مقشر یک درم کوفته بیخته ذرور سازند * ذرور [illegible] گوشت [illegible] و سر جراحات را [illegible]
کند [illegible] سر جراحت [illegible] و گوشت برویاند * صفت آن انزروت چهار درم
دم الاخوین [illegible] گل مختوم مرداسنگ مرکب [illegible] از هر یک یک درم [illegible] گل ارمنی شیاف ماميثا از هر یک یک درم
[illegible] ارمنی صبر سقوطری زراوند [illegible] از هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور مسمی

مثل ماء الرمانه دیگر این از نسخهٔ اول * صفت آن انزروت مربی کرده درم شکر طبرزد شیاف مامیثا از هریک یک درم
کف دریا نیم درم نشادر مرزنجوش سوده استعمال نمایند در نسخهٔ دیگر عروق صفر گفته و داخل است * ذرور
ملکایا نافع از برای آماس چشم که صاحب تذکره آن را ... اسماء و بعد از فصد و با احتیاط و تلیین طبیعت
مطبوخ ... واحمرار ادویه مقویه و حکاکه ... طلا کردن شیاف ابیض محلول با شیر دختران
و ضماد کردن ... را اکلیل الملک و بیدبری زعفران و ورد ... و گلاب ... روز اول از کرب استعمال
نمایند * صفت آن انزروت مربی شیاف مامیثا شکر طبرزد صمغ عربی اجزا مساوی نرم سوده کار برند * ذرور ملکایا
دیگر به نسخهٔ حاوی صغیر از برای اوجاع عین * صفت آن انزروت مربی ... شیاف سفید شیاف
مامیثا کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور انزروت مسمی به ذرور اصفر صغیر که در اول انحطاط ورم چشم مستعمل
است * صفت آن انزروت سفید مربی کرده نیم درم شیاف مامیثا دو درم شیاف ... چهار درم کوفته بیخته استعمال
نمایند * ذرور انزروت مسمی به ذرور اصفر کبیر که در اواخر انحطاط ورم چشم مستعمل است * صفت آن انزروت
سفید مربی ده درم شیاف مامیثا دو درم صبر سقوطری افیون شیاف زرد از هریک نیم درم زعفران مرمکی
صمغ از هریک یک دانگ و نیم ... ذرور ساخته استعمال نمایند * ذرور اصفر دیگر انزروت سفید ... ده
درم شیاف مامیثا دو درم ذرور اصفر کبیر سه درم شیاف ... چهار درم کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور
انزروت مسمی به ذرور ... که بعد از گذشتن ... اورود ... و ورم چشم بکار آید * صفت آن ذرور ملکایا
نیم درم ذرور اصفر صغیر نیم درم ... کرده استعمال نمایند * ذرور انزروت که عرق را زایل کند * صفت آن
انزروت سفید ... صبر سقوطری ... شیاف مامیثا مساوی کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور
انزروت که جهت ... چشم نافع است * صفت آن انزروت سفید ... مرجان ...
شیاف سفید اجزا مساوی کوفته نرم بیخته ذرور سازند * ذرور زرد که چون ... جراحت دارد و گوشت برویاند
* صفت آن انزروت دم الاخوین ... ... اجزا ... نموده ذرور ...
... سازند * ذرور زرد دیگر که گوشت ... جراحت ... ... سازد * صفت آن
انزروت مرمکی دم الاخوین مرداسنگ مغسول ... از هریک یک جزو ... شیاف مامیثا صبر زرد
... از هریک ... کوفته و نرم بیخته ... ذرور سازند * ذرور زرد دیگر که ... دارد * صفت
آن صبر زرد انزروت دم الاخوین ... اجزا مساوی نرم ... نموده ذرور سازند * ذرور که آمدن
... برطرف کند * صفت آن صبر زرد انزروت ... مساوی نرم کوفته بیخته استعمال
نمایند * ذرور که آمدن ... گوشت برطرف کند * صفت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین ...
... از هریک جزوی نرم کوفته بیخته ... که حل کنند و ... عسل آلوده کرده ... ذرور ...
گوشت ... * ذرور دیگر که جراحت ... را اصلاح آورد * صفت آن انزروت دم الاخوین ...
... مرمکی شیاف مامیثا از هریک جزوی کوفته بیخته ... عسل آلوده باشد ... گوشت
... * ذرور دیگر ... * صفت آن دم الاخوین ...
... انزروت ... الرمان از هریک جزوی کوفته بیخته ... * ... انزروت ...
است * صفت آن ... انزروت سفید ... درم و مخلوط کنند ... مرارة ... مقرره درم
... چهار ... چهار ... ...

نمیرسد سوسند باعث سمن گردد * فصل در بیان شیافات انزروتی * شیاف ملکا انزروتی نافع
از برای کمنه شده سبب مرسه مستعمل بعد از سعفه بدن و دماغ وحکاکت بلعاب حلبه در چشم کشیدن
شیاف ابیض انزروتی وشیاف ابیض کندری * صفت آن انزروت سفید اسی ازهر یک سفید رم کتیرا ده درم
زعفران دو درم کوفته بیخته بلعاب حلبه سرشته بچشم کشند * شیاف انزروت مسمی بشیاف دیرج ماده شعر
را بند وابد نقلیل بردو در سلاق وجرب مرض وسبل مفید است * صفت آن انزروت سه مثقال نیم درم صمغ عربی
سفید اب ملعی کثیرا اقلیمای مجری مغسول مرمکی صافی صبر سقوطری زنگار زرنیخ سرخ بلعطار سوخته مس سوخته
فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل ساذنج عدسی مغسول نیاسه زرد چوبه برباله نحاس سوخته سکر العشر از هر یک
دو درم دم الاخوین افیما از هر یک تکلرم وسیم بر ساخته مر مکی سنبل الطیب مار سوخته از هر یک تکلرم عدد
کل احرا سست رسم است همه را سائیده بس تکلرم با رزد را با آب سداب ریرسی ابر حل کرده ادویه را با آن سرشته
شیافها کو حلکو حل سازند بعد الحاجت با سفیده تخم مرغ سائیده در چشم کشند * شیاف انزروت معروف بشیاف
ابیض کافوری الیزبی * صفت آن انزروت سفید سوده شیر خر خمیر کرده بچوب گز خشک سائیده بآتش ملایم بریان
کرده یک مثقال سفید ساخته زعفران از هر یک چهار دانگ کثیرا دو دانگ کافور مصوری افیون از هر یک نکدانگ
کوفته بیخته بآب عنب الثعلب سرشته شیاف سازند ودر وقت حاجت بسفیده تخم مرغ سوده در چشم چکانند
یا در چشم تکشند * شیاف دیره بوما که رع ماده رمد کند ودرد ساکن کند ودر دیگر ورم معدل چشم نافع چون بعد
از فصد وتلیین طبیعت بچشم کشند * صفت آن انزروت سفید شده بشیاف مامیثا از هر یک هشت درم زعفران
دو درم کثیرا تکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیافها سازند ودر وقت حاجت به سفیده
تخم مرغ حل کرده بچشم کشند * شیاف انزروت بسبب الشیارد ما مثل نافع * صفت آن تخم مرو انزروت
سفید کثیرا انزرکتان از هر یک دو مثقال معراسه بمرمکی مغز حب الخروع از هر یک چهار مثقال تخم ریحان هست
مثقال کوفته بسرکا وتخته رزده تخم مرغ وعدد روغن گل سرخ ده مثقال موم سیم مثقال زیت المحسی زهره گاو
از هر یک مثقال نرگس کبوتر دو مثقال صابون عراقی دو مثقال داخل کرده سائیده بسر گرم بر موضع ضماد نمایند
* فتیله انزروت نافع از برای مروح ادن رمد سائیده اذان * صفت آن فتیله از کاغذ خطائی بیلی سا خته بعسل رزده
تخم مرغ آلوده کرده انزروت سفید سفید اب ملعی دم الاخوین صبر سقوطری اجرا مساوی کوفته بیخته بر آن
پاشیده بسب در گوش گذارند وبهمان طرف بخوابند * قطور انزروت نافع از برای مروح اذن رمد سائیده از گوش * صفت آن
انزروت سفید صبر سقوطری کف دریا بوره ارمنی دم الاخوین کندر مرمکی صافی زنگار حب الحد بلدمد برحملة
مساوی بسرکه انگوری سحق موده اول مرتبه بماء العسل در گوش حکانیده زبال کشند گوش را از آن بس این دوا را
بچکانند بهتر آن است کدای دوا را بسرکه سائیده سائیده بلغ بس خشک کرده نرم سوده فتیله از کاغذ خطائی
ساخته بعسل آلوده کرده دوا را بر آن پاشیده در گوش نهند که بعون الله بهتر نماید وقطور مذکور مذبر بدبهای باسر الاخ
باسور ریانحه امراض مذکوره نافع ومجرب است * مرهم انزروت اکثر مروح وخروج وناسور را نافع است خصوص ناسور
عین * صفت آن انزروت سفید هر سوده ده جزو ودر عسل مصفی حل کنند تا مرهم چون مرهم شود بس در ظرف
چینی نگاه دارند ووقت حاجت استعمال نمایند * مرهم انزروت دیگر از محمد بن ذکریا رازی جهت التیام بواصیر
مجرب است ورو وجراحت را نافع است * صفت آن انزروت سفید شده ده درم اسی دو درم کندر سفید زنگار از هر یک
تکدرم مجموع را نرم کوفته بیخته با عسل سرشته ونگاه دارند واگر با قلیلی موم وروغن زیت یا روغن گل سرخ

باتكي از ادمان مباشرت نگرفتی الرسم مزمن سازند نگاه دارند بدست * انفحة بكسر همزه وسكون نون وفتح فا وحای
مهمله وبا لغت عربی است وبفارسی پنیرمایه وبهندی جمند باشد از هر حیوانی خاصیت دیگر دارد وبا لجمله
مجموع آن گرم وخشک است در درجه دوم وگفته اند تا درجهٔ سوم گرم وخشک است وملطف ومحلل خون منجمد
وشیر بسته شده در معده وبا نوشیدن مرباست ومنجمد کل ذائب ومذاب کل منجمد محلل خون وشیر که در اعضا وبعده
منجمد شده باشد ومانع رعاف وحابس اسهال مزمن وسحج ونزف الدم ونفث الدم وسیلان وحمر ودامع احشای
وحمر ودرد شکم وروده وبا سرکه محلل خون منجمد در معده وانفحه کوره خر وبز کوهی وآهو واسب وگوسفند وفیل
معد بجودی شهاب منهی است وآن را خاصیت در تقویت قلب وتفریح آن است الا آنکه بسیار ضعیف است وفیل
منبه مزاج روح را بعضب زیاده تفریح زیر دلیس آن بقدر چند معین در حمل است وآشامیدن آن مانع حمل ومانع
است از برای صرع ودیگر مرض شیخ الرئیس ومهندس وحکیم علی گیلانی گفته اند که انافح از هر حیوانی که باشد
چون آشامیده شود با سرکه ویا با سکنجبین با عسل ممتاز نافع از برای صرع بلغمی الا آنکه انفحه ارنب در این
باب اقوی است وضماد آن را چون بخورانند اولاد ایشان میگردند از صرع وچون بشیر درهم انفحه ارنب را در سرکه اگر ریزی
حل کرده بنوشند نافع است صرع را ومرمندی گفته که انفحه بیشتر نافع است از برای صرع وبعضی گفته اند که انفحه
حیوان بحری معنی بحری وآن حیوان بحر روم است خاصیت وقوت آن مانند جند بیدستر است وآشامیدن آن
نافع است اصحاب صرع را وآشامیدن تمام انافح منافع ممتاز نافع از برای سم وکزاز بلغمی واستعمال خالص آن آنست که
اند احمه سود در آن انفحه مرجان دیگر که باشد پس اگر کد احمد سود خالص است والا فلا * حب الانفحة عمل اعرابی
که بلیس سره که بجهت رضا قلی میرزا ابن نادر شاه بالطبع نموده اند از برای تقویت اعصاب وتجفیف رطوبات وتقویت
اعضای راس واعضای رئیسه وتفریح ودفع خیالات بی نظیر است ونیز بتجربه آمده * صفت آن مرمایی دارا بحر دی
دو مثقال بروغن معرسمه وروغن بادام ... از هر یک نیم مثقال گلاحمه صافی نموده حل وا رحطا بی سرب زعفران
از هر یک نیم مثقال ... معدنی خطایی بورالسح ... صندل سفید کهربای شمعی عنبر اشهب
ورق طلا محلول صمغ عربی از هر یک یک مثقال مایه شیر اعرابی یک مثقال وشیر دار وهر حیوانی اصطهاناتی نیم مثقال
گل گاوزبان طباشیر سفید گل مختوم ابریشم مقرض بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری عشبه گل سرخ ورق نقره
محلول از هر یک دو مثقال مغز حلغوزه حبه الخضراء مغز انجیل مغز پسته مغز مغز بادام شیرین مغز از هر یک
نیم مثقال بیشتر وشیر رحمت سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا پنج حب باشیر گاومیش * دواء الانفحة
در بند روز اسهال کودکان که در وقت دندان بیرون آوردن بهم میرساند نافع دارد * صفت آن دانه وبزر مانده
استعمال بو حمید شاه بلوط مقشر کشنیز خشک بر یان سماق مقشر جرموت تخم کرفس زیره کرمانی مغز بر مغطدمل
باجزاء اجزا مساوی بسرمایه خرگوش با شیر مایه بریان شیر مایه آهو هر کدام که باشد نیم جزو کوفته بیخته هر
ساعت بقدری بخورانند در بیست ساعت سه دوم * دواء الانفحة دیگر که زمر وحوب نمه دو سایه نگاه دارد * صفت
آن پنیر مایه خرگوش خلنجان از هر یک یک جزو ودو بود نه حبه از هر یک نیم جزو کوفته بیخته شربتی یک مثقال
در بند روز به تازه آب چهار بار با سرکه با سکنجبین حامض بیاشامند * دواء الاتاح نعاب مقوی باه است ونیز آورد
* صفت آن مایه شیر اعرابی انفحهٔ گوسفند انفحهٔ بزانفحه گاو بصحب گاو خشک کرده موصاف نموده دو لسان رطب
نیم اسپست از هر یک جزوی کوفته بیخته در عسل صاف مقوم مرسمه معجون سازند شربتی یک درم * شراب انفحة
که اسهال مفرا باز دارد اگر حرارت عظیم باشد * صفت آن پنیر مایه خرگوش افیون از هر یک دو دانگ مازوی سبز

کنند واز مرزنجوش مدقوق کوفته بیخته سی مثقال تا یک مثقال تا یک درم # معجون النجح که در قوت باه بی نظیر
است و حرارت را آب را بالد که موجب سد جهار از الذکر بماند و جهت موجب انزال بر ممسک است # صفت آن
سنبل الطیب قرنفل جوزبوا دارچینی زنجبیل مایه شیر اعرابی عاقرقرحا خولنجان دارفلفل از هر یک دو مثقال
مشک خالص یک دانگ سعد کوفی مصطکی زعفران عود خام هندی از خطایی ماهی سقنقور از هر یک دو مثقال عسل
مصفا در ... سه چندان معجون سازند شربتی یک مثقال # معجون النجح دیگر که در قوت باه بی نظیر است و در دفع
انزال را ممسک # صفت آن مایه شیر اعرابی سنبل الطیب قرنفل جوزبوا دارچینی زنجبیل عاقرقرحا خولنجان
دارفلفل سعد کوفی مصطکی عود هندی عرقی خام هندوار خطائی مغز ماهی سقنقور زعفران از هر یک دو مثقال
مشک تبتی خالص عنبر اشهب وزن نقره محلول از هر یک دو دانگ ورق طلا محلول یک دانگ اجزا کوفته بیخته
با عسل مصفا دو مثقال عسل مصفی بقوام آورده بسرشند و شربتی یک مثقال و اگر مایه شیر اعرابی را هم یک مثقال نمایند
بهتر است # امرد با بلاد راست و در رسم با ما عنب و خواص و جمیع ترا کیب آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

فصل در بیان نسخ انکباب # بدانکه انکباب در لغت بمعنی در روا افتادن و میل کردن و باصطلاح
اطبا سر را خم کردن و بخار گرفتن خواه چادری و ردائی بر سر گرفته باشد یا نه # انکباب نافع از برای صداع حادث
از بخار غلیظ چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه نفع عظیم بخشد # صفت آن مرزنجوش بابونه
بودینه در آب بپزند و سر را به بخار آن بدارند و چند مرتبه استعمال این انکباب نمایند تا بخار غلیظ تحلیل
رود # انکباب نافع از برای صداع حادث از ریاح بارده غلیظه کاسده رمد # صفت آن سنبل ارمنی مقدوم صعتر
مرزنجوش در آب پخته سر به بخار آن بدارند # انکباب دیگر نافع از برای صداع ریحی # صفت آن رازیانه مرزنجوش
تمام برگ کاسنی جوشانیده سر به بخار آن بدارند و آب آن را گرم نموده بر سر نطول نمایند # انکباب از برای
صداع حادث از اخلاط بارده بلغمیه و سوداویه # صفت آن بابونه مرزنجوش بودینه دشتی اکلیل الملک مقدوم سنبل
ارمنی سنبل اهواز تمام برگ غار بر اوراق حوب صنوبر کبار کرنب همه را در آب جوشانیده
و علیل ردائی بر سر گرفته سر به بخار آن بدارند و چون عرق آید آب آن را گرم بر سر نطول کنند و تفل آن را بر سر ضماد
نمایند # انکباب دیگر از برای این قسم صداع خواه یکی از این خلط باشد یا به سبب آن مرکب باشد از هر دو خلط # صفت
آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش مقدوم تمام برگ غار چند بودینه صعتر فارسی اهواز سنبل ارمنی برگ مورد
در آب جوشانیده با مهراس ... سر به بخار آن بدارند و آب آن را گرم کرده در آفتابه کنند و بر سر نطول نمایند تا
بارها ... آن بر سر کرده بر سر کا دنمایند و چون سرد شود باز گرم کنند و باید دانست که هرگاه اراده کرده شود
تحلیل خلط بارد از سر و دماغ به تحلیلات لابد است از اضافه نمودن جمری ما نفس جهت آنکه محللات بسبب تحلیل
صعف نمی گردانند سر و دماغ را پس باید که در اضمد و اطلیه و انکبابات و نطولات محلله امراض بارده سر و دماغ بارد
جمری ما نفس ... دماغ ... برگ مورد و ... داخل نمایند # انکباب این سر ... نافع از برای دوار حادث از ریاح
غلیظه # صفت آن بابونه اکلیل الملک ... صعتر فارسی مرزنجوش سنبل ارمنی برگ غار ... در آب جوشانیده
و سر به بخار آن بدارند # انکباب طری نافع از برای دوار ... از اخلاط بارده هرگاه در ... تنقیه باعتدال
استعمال حقنه و ... بعمل آمده و علت زائل شده باشد # صفت آن بابونه اکلیل الملک سنبل ارمنی
مقدوم از هر یک کفی ... از هر یک ... سبوس گندم ... طعام از هر ... کف کسری مغز
کردگان دو عدد ... کوفته همه را در آفتابه با آب کرده سر آن را بسته بجوشانند تا بخار شود

پس سر را به بخار آن بدارند بدین طور که قمعی بر سر آفتابه نگذارند و بخار آن را از لوله قمع بگیرند و یا در طشتی
بریزند و ردائی بر سر گیرند بخار آن را بگیرند و چند دفعه این عمل را مکرر کنند پس باز آب آن را گرم کرده بر سر نطول
نمایند * اکتساب اسهل نافع از برای سدر * صفت آن بابونه اکلیل الملک شیح ارمنی شبت همه را در آفتابه بجوشانند
تا خوب مهرا شوند پس سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند * اکتساب نافع مجرب نافع از برای سدر
مراری * صفت آن صعتر فارسی مرزنجوش برگ غار شیح ارمنی بابونه سعد در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند
و آب آن را بر سر نطول نمایند و این عمل را مکرر نمایند * اکتساب برنجاسف مرزنجوش نافع از برای دوار حادث از ضعف
دماغ * صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام شبت با آب در آفتابه بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب
آن را نیم گرم بر سر نطول نمایند * اکتساب سهل نافع از برای دوار و سدر بلغمی * صفت آن بابونه اکلیل الملک صعتر
فارسی تمام مرزنجوش حب المحلب با آب در آفتابه ریخته بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را نیم گرم
بر سر نطول نمایند * اکتساب نافع از برای دوار و سدر بلغمی * صفت آن بابونه اکلیل الملک صعتر فارسی مرزنجوش قیصوم
تمام شیح ارمنی شاهسفرم برگ غار برگ مورد با آب در آفتابه ریخته بجوشانند و سر به بخار آن بدارند * اکتساب
نافع از برای دوار حادث از اخلاط بارده رقیقه * صفت آن بابونه برنجاسف برگ غار اکلیل الملک شبت در آب
بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را نیم گرم بر سر نطول نمایند * اکتساب نافع از برای دوار حادث از اخلاط
محتبسه در بطون دماغ هرگاه دوار بعد از استفراغ و استعمال سعوط و عطوس * صفت آن بگیرند خوشه خرما نیم کوفته
در کف سبوس گندم گل خطمی از هر یک مثل خوشه خرما گل بنفشه کفی همه را در آفتابه ریخته بجوشانند تا خوب
مهرا شوند پس امر کنند علیل را با اکتساب در آفتابه یا در طشتی کرده ردائی بر سر گرفته سر به بخار آن بدارد
و یا قمعی بر سر آفتابه گذاشته معکوس از لوله آن بخار بگیرد و آب آن را نیم گرم بر سر نطول نماید و چند مرتبه تکرار
این عمل نماید که بعون الله تعالی نافع است * اکتساب بلغمی بوده و اهل کد از استسقاط احمر است نافع از برای لقوه
استرخا شده و بلغمیه خوب استعمال کرده شود بعد از تنقیه بدن بحقنه ها و ادویه مسهله مصروفه و تنقیه بغراغر
و عطوسات و سعوطات و این اکتساب ملطف نهای فضول است از دماغ و اعصاب * صفت آن برگ اثل و پوست بیخ آن
و ثمر آن اکلیل الملک حرمل برگ شبت شیح ارمنی قیصوم مرزنجوش مرماحوز عاقرقرحا صعتر فارسی برگ غار
حب الغار نیم کوبیده ریزه کرده خوب ریزریزه کرده از هر یک کفی کثیر همه را در آفتابه ریخته به جوشانند تا
مهرا شود چند نیم ... مقابل بوده بر روغن یاسمین و روغن ناردین از هر یک قدری داخل کرده سر به بخار
آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند و ثفل آن را گرم نموده بر موضع ضماد نمایند * اکتساب ابوسهل مسیحی
نافع از برای لقوه مستعمل بعد از تنقیه بمسهلات * صفت آن صعتر فارسی شبت عاقرقرحا شیح ارمنی برگ غار
بابونه قیصوم حرمل اسطوخودوس بجوشانند و سر به بخار آن بدارند * اکتساب نافع از برای لقوه * صفت آن شیح ارمنی
برگ غار قیصوم حرمل اسطوخودوس بجوشانند و سر به بخار آن بدارند * اکتساب دیگر نافع برای لقوه * صفت آن تمام
مرزنجوش صعتر پرسیاوشان شیح ارمنی مرماحوز چند نیم بجوشانند و سر به بخار آن بدارند بعد از تنقیه تمام و این
محلل نهایت فضول دماغ و اعصاب و عضل است * اکتساب نافع از برای درد گوش * صفت آن بابونه اکلیل الملک
گل خطمی ... از هر یک کفی همه را در آب بجوشانند و گوش را به بخار آن بدارند * اکتساب نافع از برای درد
گوش حادث از سوء مزاج بارد ساذج * صفت آن سیسنبر گل بنفشه برگ ... از اجزا مساوی
در آب بپزند تا مهرا شود هرگاه روغن ... داخل کرده ... سر گوش را به بخار آن بدارند

* انکباب دیگر نافع از برای دوی وطنین و درد گوش حادث از ریاح * صفت آن مرزنجوش افسنتین رومی
در دیگ صغیر داری جوشانند و سر و گوش را به بخار آن بدارند * انکباب نافع از برای درد گوش حار و درد گوش حادث
از غلبهٔ صفراوی حادهٔ حاره * صفت آن برگ کدوی برداده کدوی سبز برگ کاهوی تخم کاهو برگ خطمی تخم
خطمی پوست خشخاش برالسم بنفشه سبوس گل نیلوفر بنفشه اطراف خلاف در آب بپزند تا مهرا شود سر و گوش را
به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند * انکباب دیگر نافع از برای درد گوش حادث از حرارت و یبوست * صفت آن
گل بنفشه گل نیلوفر کشنیز تخم کاهو برگ خرفه برگ بنفشه برداده کدوی سبز خیار برگ خشخاش تخم کدو پوست
خشخاش برگ سپستان انبرود برگ نارنگ برگ بید گل خطمی بنفشه سبوس جو مقشر نیم کوفته همه را در آب بپزند
تا مهرا شود سرد کرده با روغن بنفشه داخل کرده سر و گوش را به بخار آن بدارند و آب آن را نیم گرم بر سر
نطول نمایند و ثفل آن را نرم کوبیده بر خارج گوش ضماد نمایند * انکباب نافع از برای صداع بارد و این انکباب
سر را گرم گرداند و محلل مواد دماغ است و مفتح سده های دماغ و درد گوش حادث از ریاح بارده غلیظه * صفت آن
بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام سبوس گندم گل خطمی نمک طعام برنجاسف پودنه تخم ازمسی جوشانند
سر به بخار آن بدارند و آب آن را نطول نمایند ثفل آن را ضماد کنند و در نسخهٔ دیگر نمک داخل ندارد * انکباب دیگر
که سرد و مرطب دماغ است و صداع حار و دوار و عطش را نافع است * صفت آن برادهٔ کدوی برگ ... تخم کاهو تخم
خشخاش گل سرخ بنفشه گل نیلوفر بید سادهٔ سبوس مجموع را نیم کوفته در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب
آن را نطول نمایند و ثفل آن را بر سر ضماد کنند * انکباب نافع از برای درد گوش و ضماد ... ... شد * مجموع
* صفت آن مرزنجوش تمام تخم ازمسی اکلیل الملک برنجاسف افسنتین رومی بابونه ... ...
... نیم کوفته جوشانند گوش و بینی را به بخار آن بدارند * انکباب سرد و مرطب دماغ و نافع از
برای حرارت و یبوست دماغ و از برای بیخوابی و دوار و عطش و صداع حار نافع است * صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر کشنیز تخم
کاهو خرفه برگ بید گل بید برداده کدوی برداده خیار تخم خشخاش پوست خشخاش برگ و گل سپستان انبرود برگ
نارنگ گل خطمی سبوس جو مقشر نیم کوفته مجموع را در آب بجوشانند و در وقت آورده سرد کرده روغن بنفشه
و بادام بر آن ریخته سر را به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند و ثفل بر سر ضماد کنند * صفت این انکباب
نسخه دیگر گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی بنفشه جو مقشر برگهای نازک اطراف بید برگهای خطمی برادهٔ کدوی سبز
مجموع را در آب بپزند و مدتی روغن بنفشه داخل کرده سر به بخار آن بدارند و بعضی آن روغن را بر سر ریزند
با بخار بسیار ... سر ... مرتبه در ... گرم کرده استعمال نمایند و روزی چند مرتبه استعمال نمایند
* صفت این انکباب نسخه ... در کتاب ... ... برگ کدو ... برداده کدوی سبز برگ کاهوی بر
تخم کاهو تخم خشخاش پوست خشخاش گل بنفشه گل نیلوفر بنفشه سبوس اطراف خلاف در آب بجوشانند
و سر به بخار آن بدارند و آب آن را در سر نطول نمایند * انکباب نافع از برای صداع بارد حادث از سردی و هوای زمستان
با غسل به آب سرد با ... * صفت آن افحوان بابونه اکلیل الملک مرزنجوش ... برادهٔ چوب ...
برادهٔ چوب ... العار جوشانند و اندکی روغن ... داخل کرده سر به بخار آن بدارند * انکباب نافع از برای
صداع حار صفراوی چون استعمال کرده شود بعد از ... مادهٔ ... بوده ... صداع ... مفرط * صفت آن
... نیم کوفته حوادهٔ کدو برگ ... تخم خطمی بنفشه ... پوست خشخاش پوست
... تخم کاهو ... نارل ... همه را بجوشانند تا مهرا شود ... درطمی ریخته

و پر بند برا ... که چند روز سر بند سرکه بخار آن بدارند و اگر بر سر ریزند با بخار آن بیاد
سود دهد و ... آنرا بحلوم برسر بطول نمایند و ثفل را بر سر ضماد کنند * اکتحال نافع او برای شد حصوم
و زکام بارد و تلطیف مواد * صنعت آن بانویه اکمل الملک مرزنجوش و رفای خشک نیم ... سیر ارمنی مرچا ...
رومی صعتر فارسی از ریانه بنعاع ... بوده خشک سرسبت کمونی ... در ظرف سر بسته دو با نمک ...
راید بخار آن بدارند * حماس حار ... و جمیع امراض بارده دماغی ... ان سر و تحلیل مواد * صنعت آن
بانویه اکمل الملک تمام مرزنجوش ... گندم ... گل خطمی ... سیر ارمنی ...
درانه حوب ... و سرسبته حوب ... بخار آن بدارند و آن را بر سر بطول نمایند
* اکتحال حماس بارده رطبه سرد و مرطب ... نافع است از برای صداع حار و ... و سایر امراض
حاده ... دماغی و امراض ناشئه دماغی ... را معتدل است * صنعت آن برگ کدو ... حرارة کند رطب ... برگ
کاهو ... برگ خشخاش ... بنفشه ... گل نیلوفر اطراف خلاف در آب ...
سر به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر بطول نمایند و ثفل را بر سر ضماد کنند * اکتحال نافع از برای صداع حادث از اخلاط
غلیظة بارده بلغمیه و سوداویه * صنعت آن بانونه مرزنجوش در آب ... سرسبته بخار آن بدارند و ثفل را بر سر ضماد نمایند
* اکتحال دیگر نافع از برای زکام و نزله بارد * صنعت آن گل بانونه اکلیل الملک مرزنجوش ...
بخار آن بدارند * افسنتین بفارسی بادنان رومی و ... رومی و بعربی ... الرومی والشامی و ...
... نافع است ... مربع ... و نرگس ...
... گرم و خشک است ...
و ... و سایر اعضا ... و ... آن و ... کرده و ...
... و ... النفس و ...
و ... اصحاب ...
... آن ...
آن ... و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام
و ... آن با شکر جهت ...
و مصطکی ... آن ...
آن ... * ... آنرا بعسل ...
ثقل ... * صداع ... نافع است از برای درد سر
... نافع از برای صداع بارد و نزلات
بارده و ... نافع است از برای صداع بارد * زکام و نزلات ... نافع است از برای
نزلات بارده ... سرکه انگوری ...
نافع است از برای زکام و نزلات بارده * لیثرغس ... مصطکی ...
ده درم گل ... نافع است از برای لیثرغس
جهت آنکه ... دماغ و ... لیثرغس است * ...
درم افسنتین ... ده درم ... عسلی در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند نافع

است از برای ثبات حادث از برد مزاج بی ثبات حادث از امتلا باد و نه متخلخل مانند اسفنج و سزاوار آن است
که کسیکه این علتی را داشته باشد بادی که بوده باشد غذای او بجز آب گوشت خروس جوان مسلوق با نان برشته
با جلاب و معرّب الترلیمسیسا استعمال کنند که نافع است از برای ثبات بلغمی بعد از سته ایام سونب معده
نمد از مسامد افسنتین و مصطکی با گل قند سکری* دوار و سدر حزن افسنتین را در آتش بریزند که دود کند و
واستنشاق دود آن کنند ساکن میگرداند دوار بارد را به سبب تحلیل مواد عبدالله بن جبریل گفته که نوشیدن
نبیذ داده آن نافع است از برای دوار و سدر و تیره گردیدن آب و سقوط نمودن آن* مالیخولیا جوشانده افسنتین را کوبیده سفوف
نمایند و با کوبیده گل قند سرشته بخورند و بلع نمایند یا به سکنجبین بنوشند با گل قند دران حل کرده صافی
نموده بنوشند نافع است از برای مالیخولیا خصوص مراقی آن* قوباء بوش حزن افسنتین در زیت آب دهن یا مردار آب
بپزانند و صافی نموده با ماء العسل بیاشامند نافع است از برای کابوس صرع سزاوار آن است که ابد احمد سود در
مدور اصحاب صرع افسنتین و امثال آن از ادارد که برده باشد در اینجا درایت* فالج و استرخاء ولقوه از جوا اثل
مستعمله در بدن اصحاب فالج و استرخا و لقوه افسنتین است شیخ الرئیس گفته افسنتین نافع است از برای استرخا
ضماد کردن آن بر اعضای مسترخیه به سبب آنکه مینماید ران حرارت بادی میمنی که آن ضعف نوبت عسر
میکند رازی گفته که سزاوار آن است که استعمال کنند و اول الی بالجهار رور و باتامعب رور بآنکه خوشانده باشند
دران افسنتین به سکنجبین حل کرده باشند و ان بل از وسه حلتیت عسلی* امراض اذن حزن افسنتین را سکو
سحق نموده مخلوط در روغن گل سرخ نموده در گوش بچکانند ساکن میگرداند وجع اذن را و قطور روغن گل که دران
افسنتین سرشته باشد در گوش جهت کری و ثقل سامعه مفید است* جوارش افسنتین مسهول از برای دن ترکی
ابدی صالح حلیمی مقلل رباح و بلغم لزج و اخلاط غلیظه و سرفه کهنه است* صنعت آن افسنتین بست درم اصل
السوس مصطکی از هر یک هشت درم کرویا زرنباد بسباسه خولنجان زنجبیل دارچینی از هر یک شش درم
فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل عاقرقرحا قرنفل از هر یک دو درم دانه کبابه جینی زعفران سنبل هندی
از هر یک یک درم و نیم قند سفید سابرده در رم عسل مصفی بقدر کفایت بدستور جوارش سازند* جوارش
افسنتین دیگر که همان نفع دارد* صنعت آن زنجبیل فلفل سفید مصطکی جوز بوا از هر یک سه مثقال افسنتین
رومی دارچینی با هیواه کمون کرمانی از هر یک شش مثقال سنبل الطیب قرنفل از هر یک دو مثقال تخم رازیانه تخم
مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه و بعض اطبا شکر نیز وزن و از فلفل از هر یک دو درم اضافه نموده اند* حب افسنتین کاسر
ریاح و تسکین عصب و نفخه اسفل و وجع ربیعی را نافع است* صنعت آن افسنتین مصطکی تخم کرفس تخم سداب زعفران
سکبینج مقل ازرق از هر یک یک درم هلیله سیاه پوست بلیله آمله صبر از هر یک دو درم فودنج عطر اسا انیسون
ساج اذخر سنبل الطیب اسارون زرنباد عود الوج از هر یک نیم درم اجزا کوفته بیخته با آب سداب حب سازند هر حبه
بقدر نخودی شربتی یک درم* دهن افسنتین نافع است جهت استسقا خصوص استسقای طبلی و دادن مسعود با ماء اللحم
و بعض از مطبوخ مناسبه و صنع میکنند نزول و ضیق النفس را و محلل ریاح معده است و حالی میگرداند معده
را از انها* صنعت آن بگیرند افسنتین و رطل و نیم سایند در بیست رطل آب گرم یادو او سه بیک شب بعد هم
و آب نیم ... نمایند و بعد از آن را از آب جدا نمایند و نگاه دارند و عسل التحاجب نکار برند مسهول رطب کمانی
نیز اکثر و نیر عدد یک آن است که مانند دهن انجدان اخذ نمایند و بکار برند و آن ذکر یافت* سفوف افسنتین
بادهای معده را دفع کند و معده را از اخلاط غلیظه پاک کند* صنعت آن با هیواه تخم کرفس از هر یک یک درم کنند

؛ چهار درم فقاح اذخر سنبل مصطکی از هر یک سه درم لسان الثور نیم درم کوفته بیخته با شراب ریحانی حب سازند شربتی یک درم
* قرص افسنتین گرم و خشک و لطیف و محلل ریاح و ساکن آن و ماسک غذا از دوا که از افعال و خواص او جزء خود بهم رسانیده و منفع
معده و جگر و سرور و خالی مجرای نفس در انواع اعمار جهت سوء القنیه و استسقا و دبال و لقوه و تحلیل فضول و بردن آن
از امراض دارد و نافع * صفت آن بگیرند افسنتین مرتد که خوب باشد بلش حلاب آب عذب ساتی بکسا برو و بحمانند
بس در دیگ کنند و نظر بن معلوف ریکسند و بسی ارعضب ساعت باد سه ساعت زیاده بر نظر بن بر دانند بعضی
مریض می توان داد * فصل در بیان نسخ اقراص افسنتین * قرص افسنتین معمول ازو را بادبس ابو سفیح بیلی کند
مصلح حال کند و سوی آن است و نافع است او برای ضعف کند و ملیس طبع است و سهای کهنه را زایل کند و نفع در آخر
بیمار یها را منفعل است * صفت آن افسنتین سه درم افسنتین رومی انیسون سلیخ تخم کرفس مغز بادام تلخ مهر ساج
هندی سنبل الطیب مصطکی رومی تخم خیار از هر یک تکدرم عافت سه درم صبر سقوطری چهار درم و تیمرک قند بیخته
با آب افسنتین بسرشند اقراص سازند هر قرصی تکدرم شربتی یک قرص با سکنجبین بروری بلعمند * قرص افسنتین
نافع او برای برقان سدی * صفت آن افسنتین عافت از هر یک سه درم صبر سقوطری زرد نیم درم غار یقون سفید دو درم
انیسون رومی انیسون تخم کرفس تخم سیب مصطکی رومی سنبل هندی مغز بادام تلخ مقشر از هر یک تکدرم
کوفته بیخته بطبیخ افسنتین بسرشند اقراص سازند شربتی از تکدرم تا دو درم * قرص افسنتین به نسخهٔ شفا استعمل
درد حمره * صفت آن افسنتین چهار درم انیسون سلیخ سادج هندی عصاره غافث از هر یک سه درم افسنتین رومی
مغز بادام تلخ مقشر صبر سقوطری سنبل الطیب از هر یک چهار درم مصطکی تخم کرفس از هر یک تکدرم کوفته بیخته
اقراص سازند هر قرصی یک مثقال شربتی یک قرص با طبیخ افسنتین و دیگری زین قرص تکدرم شب نهایی آورده
و در نسخهٔ دیگر دو درم غاریقون نیز بسفید بر اجزای نسخهٔ اصل اضافه شده و بعضی گفته اند که این قرص را با سکنجبین
بد مند دیگری گفته که اجزای این قرص را با گلاب بسرشند اقراص سازند شربتی از آن تکدرم با طبیخ افسنتین و باید
دانست که شیخ رئیس این قرص را در قرابادین بنام قرص غبیرا ذکر کرده و ادویهٔ نسخهٔ شیخ رئیس با ادویهٔ حمره
بسیاری است و اختلاف در بین دو نسخه ادویه را اوزان آنست و در نسخهٔ شیخ رئیس که بنام قرص غبیرا آورده با این اوزان است
افسنتین چهار درم مصطکی انیسون سادج هندی افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبل الطیب
از هر یک تکدرم صبر سقوطری دو درم عصاره غافث چهار درم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین بسرشند اقراص سازند و آب
گرم بنوشند گفته که این قرص نافع است از برای شروع کهنه و دفع رحج کند و برهل و استسقا بهم رسیدن از ورم
غیره شیخ قرص دیگر را وصف کرده که بعینه همین قرص است الا آنکه افسنتین داخل ندارد و در اوزان ادویه اختلافی
دارد و آن قرص با این اوزان است انیسون تخم کرفس از هر یک چهار درم انیسون مغز بادام تلخ مقشر مصطکی سنبل
الطیب سادج هندی از هر یک چهار درم عصاره غافث صبر سقوطری از هر یک تکدرم کوفته بیخته اقراص سازند
* قرص افسنتین نگرحد ازبد بهای بلغمی را سود دارد و سعد و راوند مدوطمام نگاه دارد و ریاح غلیظه را لطیف
گرداند و سدها بگشاید و بر سل و نفع حادث بعد از تبهای بارده را زایل گرداند * صفت آن افسنتین تخم کرفس
رازیانه از هر یک سه درم لعاع حسل با دیه کما زحمر یوا از هر یک دو درم بسفار عافث عصاره افسنتین باح اذخر
زعفران ربوند چینی فطراسالیون مصطکی سنبل الطیب زرنباد از هر یک تکدرم کوفته بیخته اقراص سازند
هر قرصی چهار دانگ شربتی یک قرص با ماء الاصول * قرص افسنتین به نسخهٔ شفائی تب بلغمی و جگر ضعیف
را نافع بود * صفت آن افسنتین افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر از هر یک چهار درم عصارهٔ غافث سادج

هند با سارون از هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس از بادیان از هر یک یکدرم کوفته بخته بگلاب قرص سازند شربتی
یکدرم با طبیخ افسنتین * معجون انیسون اسم های طبلی را که با او خراب سابق تعداد رد * صفت آن انیسون
مطرا سالیون حب الغار سونبل سعد کاشم حند تخم کرفس ماسلی الطیب حب بلسان حاشا حلبیت اسارون
اسارون زعفران از هر یک یکدرم تخم کشنیز مغز بادام تلخ سداب حب زرده کرمانی کرویا نیز از صعتر فودنج
جرجیان ورق الغار جعده زرنبیل غار فوتنج ماکیا گوسفند با اوسو حمه از هر یک دو درم کوفته بخته بعسل
سرشند * باب الالف مع الواو * اوز بکسر همزه و فتح واو مشدده و زاء معجمه عربی است و بترکی قاز گویند و بفارسی قاز
نامند و مرغابی بزرگ گویند و بهندی هانس نامند و بشیرازی از وزنا مند و گویند اسم جنس مرغابی است
ولیکن مراد اطبا از او نوع کبیر آن است که قاز باشد و گفته اند که جمیع اصناف آن باد و بگرم و با آخر دوم تر
غلیظ الغذاء و دیر هضم است و گویند که خون ... و ... بطی ... است خون با مصالح حاره ید بزید
دیر است مصلح آن آنکه ... از ... و گفته اند که ... است از برای ... از ... آن
که از ... آن با ... حاره ... و ... زیره و امثال آنها و ... آن ... است
و غلیظ و بطی الانهضام ولیکن خون ... بسیار و ... آن ... است
آن از جمیع ... است و ... آن ... آن صالح است ... آن
... الحرارت الرطوبت و کثیر الفضول و بطی الهضم ... است ... آن ... میگردد
و ... آن ... است * اوز بری ... و ... آن محلل
اورام بارده است و طلای ... آن جهت ورم ... آزموده است ... آن جهت ... و ... آن ... حلد
و ... آن ... داء الثعلب و داء الحیه و جهت رفع ... آنکه ... باشد ... جهت ورم ...
بالخاصه نافع است ... آن ... و جهت ... نافع ... آن ... گرم
در ... جهت احساس ... نافع است و گوشت آن که ... باشد جهت ... کردن ...
و ... کرده ... و صاحب جامع الادویه گفته که ... آن با آب ...
... جهت ... باشد ... و ... آن جهت ... مفید است و ... آن جهت
... است ... گفته ... از ...
... و ... است و گفته که خوردن ... نافع است از برای ...
... نافع است از برای ... املا بی و ... آن برای ...
* ... روغن ... از طب فرنگی از برای ... گفته که مجرب است * صفت آن بگیرند
آن را ... کرده ... از ... المقادیر ... اسطوخودوس از هر یک ...
از ... از هر یک ... ثقال ... از هر یک ... روغن ... که ...
... در حرف الالف مع ... انشاء الله تعالی ... ادویه را گویند ... روغن ...
در ... کنند ... و بعد از آن ... کنند ... کتاب ... در ... را ... که ...
کرده در ... آن ... روغن از آن در ... روغن ... که ... رود ... روغن
... کرده ... دارند و اگر ... از ... و خواص ... دارد ...
... از خواص ... است * اوال از جمله ... است و آن ... گوشت ... است که ... نمود ه

می آشامند بعضی در حبس طبع ترشی داخل می نمایند و خواص آن تابع شرایط و اصل آن است * باب الالف مع الهاء
* اهلیلج بدانکه اهلیلج را بفارسی هلیله و بهندی هر نامند بهترین هندی خوشه دار و تازه است و اینه
بعضی شده همه بر یک درخت است که از ابتدای ظهور شکوفه تا انتهای پختگی کمال نضج در هر مرتبه از انها گداشته
اند شکوفه چون آنرا که میل به زردی است هلیله زرد و از آن اندک بزرگ ترا که بعد و جواسته هلیله جوی و از آن بزرگتر
که سیاه بعد رسیده باشد نامند و هلیله زنگی هلیله هندی سیاه باشد و اینها همه اسماء تا بعضی اند و از آن
بزرگتر بهترین بیرون مایل بزردی را هلیله حبشی و از آن رسید بزرگ زرد را هلیله اصفر و به کمال رسیده زرد مایل بسرخی
املس را کابلی و در اکثر جاها از بلاد بنگاله و هند و دکن بهم رسیده مثل بیرون از بنگاله و بنارس و گجرات
و غیرها و از همه بهتری بر سه و بالیده بزرگ است که حک گجراتی است که کابلی نامند حسب آنکه اکثر از آن
به بلاد دیگر میبرند و بعضی از هر قسمی موسوم بدان است مانند حبشی و بصری و غیرها و همه انواع آن
در اول سرد و در دوم خشک و گفته اند که حبشی کابلی از سایر انواع کمتر است و مسهل بعض صفرا و بلغم رقیق است
بسبب مراتب حرارت در روی و ضعف و تقوی معده و دماغ و منع صعود بخارات و مطبوخ و منقوع آن بهتر از جرم آن است و
طبخ بسیار باعث ضعف ... است و جرم آن محلل قولنج است به سبب دفع نمودن خلط رقیق و باقی ماندن غلیظ
لهذا در حمیات قبل از رابع عشر منع نموده اند و گفته اند که هلیلجات را هرگاه با مسهلاتی که عمل آنها به تلیین
و لزوجت است چون سنا و خیار شنبر ترکیب کنند حیات با بد ترکیب کرد که ... ست ... معده
دوید یگری شود و مانع تا بیرآن نگردد و نیز گفته اند که سزاوار است که استعمال کرده شوند هلیلجات مربی
یعنی نیم کوفته به جهت بسیار نرم تا آنکه باطل شود فعل آنها اهلیلج اصفر هلیله زرد است و بهترین آن بالیده
زرد است خالصه مذکور شد در آخر اول سرد و در دوم خشک مقوی حواس و ذهن و حفظ خفقان و صداع و غثیان
و جذام و حمیات مرکبه و دردسر و استسقا و رباح بواسیر و منع صعود بخارات بدماغ و سفیدی رنگ رخسار و اطفای
نایره سودا که از احتراق صفرا باشد نافع و بعضی در حمیات مطلقا منع کرده اند این قول درست نیست مگر آنکه
ماده بسیار غلیظ باشد که پیش از نضج و برخی خاص نیست و بلکه در حمیات منع نموده اند و در شرح اسباب در قواعد
کلیه علاج شربتهام صفراوی مذکور است که هلیله در حمیات باید داخل کرده شود و این تجربه شده است و علت منع عمر آن
است و این صورتی بدارد چه حقیقتا اثر در انضاج است به مقام که باعث انضمام و انقباض مواد غلیظه در آنها کرد و حصر ما
که با ادویه ملینه و مفتحه و حاده به اضافت آن باشد و عصارهٔ حسک هلیله قوی الفعل و در ورم هلیله زرد جهت دفع
و تحفیف رطوبات رحلت بصر نافع خصوصا هرگاه در جمیرکرده شیرازند و بلکه سم رطوبات آن بخشاند آن قسم
آثار دارد و سفوف دانه آن جهت تقویت لثه و حرق زخمها از بین دندانها در و تا بند و گوشت آن مقعد و مصر مثل
و مصلحش عناب و سپستان و مصلح مغص لا رم و عصارهٔ آن روغن بادام و قند و تریخبین و قدر شربت از جرمش تا
... درم و در مطبوخات منقوع از هفت درم تا ده درم و بدلش در عمر اسهال پوست انار و گویند عفص بدل او است
* واما اهلیلج هندی که اسود نیز نامند و بفارسی هلیله سیاه و بهندی زنگی هر و آن بعد زرد و زرد سیاه و صلب
شده است خالصه ذکر یافت گفته اند در دوم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و مقوی جوهر و روح از
خلط سوداوی و جهت بواسیر و تقویت احشا و درد سر و رطوبت معده و جذام و بوداده آن جهت اسهال مفید و
نگاه داشتن از دردمان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه دهان نیز گویند مضر جگر است و مصلحش
عسل و قدر شربت از جرمش تا ده و مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در رقیس هفت وزن

عفص و عفص آن مجرّب است * واما هلیلهٔ کابلی پس مرتبهٔ آن بالنسبه بر صفرا کمتر است و بسوی خلط زرد مایل
نیز است بعضی آنرا در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی آنرا و هلیلهٔ سیاه را گرم باعتدال میدانند
مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط باخلاط و مدر بول و بهترین اقسام و در افعال و بسیار هلیلهٔ زرد و سیاه در جمیع
خواص که در هلیلهٔ زرد مذکور شده و گویند چون یک سال هر روز یک عدد آنرا تناول نماید موی سفید نشود و بعضی
این خاصیت را مخصوص بهلیلهٔ هندی و بعضی مخصوص به هلیلهٔ زرد و کابلی دانسته اند و بالخاصه جهت رفع
ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و دانهٔ هلیله مدر بول است و زرور مجرب آن جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا
و تقویت دندان و لثه مجرب و بدرستی از حرمت باسه مثقال و در مطبوخ باسه مثقال و بدلش سیاه است و مقدار آن
که زیاده از یک مثقال بر بیگدسته باشد معدی معده و دماغ و منضج بلغمی و مقوی جگر و حواس است * واما هلیلهٔ حبشی
گفته اند از صنف کابلی است زرد مایل بسبزی و سیاهی که حلو زرد ... اند و کم گوشت و مایل بدید و بر و صنعت
الفعل تحدیکه با وجود سایر هلیلجات آنرا استعمال باید نمود المصر بالراس گفته شده که هلیله کابلی مصر
است بسر و مصلح عقل است نافعه للراس و امراضه هلیلهٔ کابلی نافع است جمیع حواس را و دافع حرارت و تسکین
کننده حال دماغ و عقل است و صافی میگرداند ... بخصوص مرتبای آن و گفته شده که هر روز یک عدد است
مروی کرده آنرا در دهان نگاه دارد تا در دهان حل شود و آب دهان آن را فرو برد و آب دهان را فرو برد و ادمان
باین فعل کند تیز میگرداند حال دماغ را و او را نافع بسیار گشته باشد جمیع اقسام اربعه اهلیلجات تقویت حواس و
زیاده کردن دهن است خفا و لیکن نسبت باهلیلجات دیگر اهلیلج حبشی در این افعال بلکه در جمیع افعال ضعیف است
واهلیلج اصفر مقوی دماغ للصداع آشامیدن اهلیلج کابلی نافع است از برای صداع للنسیان اهلیلج کابلی نافع است
جمیع حواس را خصوص از برای حفظ الله ... پوست هلیله زرد نافع است از برای دوار و سدر و آشامیدن آن با سهال
باب و هرگاه سفوف کرده شود پوست هلیلهٔ کابلی را و چون آب کوفته هر روز یک مثقال آن را با شکر سفوف سازند نافع
است از برای دوار صفراوی سویدی گفته که استفراغ به هلیلهٔ کابلی نافع است از برای دوار و سدر بلغمی للمالیخولیا
اهلیلج کابلی نیکو میگرداند استعمال ماغ را و نافع است از برای مالیخولیا و وسواس و سایر دولی ضعیف که آن مضر است
در بیت آن با شکر یا عسل دایم ضرر آن است و جمیع اصناف اهلیلجات بال میگردانند خون را از سودا و صافی میگردانند
ارواح را و نافع اند از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی لیکن ... در این فعل ... سویدی گفته
که چون ترا گوئیم شود از اهلیلج سیاه هندی ... رم و ... معسول ... رم و از ... ربع
ربع درمی و حب ساخته با ماء الجبن ... نافع است از برای مالیخولیا ترک هندی گفته که هلیله کابلی
معجون بعسل مصفی نافع است از برای نسیان آشامیدن آن و هلیلهٔ سیاه هندی ... در دفع حفظ و نافع است
از برای نسیان و مقوی حواس است الصرع آشامیدن اهلیلج کابلی با عسل نافع است از برای صرع شیخ الرئیس
گفته که اسهال نمودن سودا بهلیله هندی و با ادویه دیگر مثل بسفایج مسیحی و اسطوخودوس و ... رسمی
و ... لاجورد و افتیمون نافع است از برای صرع سوداوی قرشی گفته که نافع است از برای صرع صفراوی پوست هلیلهٔ
زرد منقوع در آب زیاس معصور با ... آشامیدن آن ... آنکه بسازند مسهل صفرا اللقوه ابن بطلان گفته
که چون صاحب لقوه هر روز یک عدد هلیلج کابلی را آسته ... کرده در دهان گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آن
فرو برد نافع است از ... گفته که سزاوار آن است که نگاه دارد صاحب لقوه در دهان در جانب مایل تکعد د
هلیلهٔ کابلی را دولس گفته که چون ... هلیلهٔ کابلی کوبیده را بعسل ... هلیله ... صاحب لقوه

هر روز یک عدد خوردن کرانا نافع است آن را شیخ رئیس گفته که از معمولات مجربه از برای اصحاب البواسیر و دفع
هلیله سیاه ساییده با عسل خورده ادویه است لکن آنچه در کتاب دروس علل و در طب الائمه منقول است از محمد بن سنان از علی
بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء که گفت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام را که به حضرت شکایت کردند
از مرض بی آمدن اشتها و توصیف کردند برای آن حضرت عجایب ادویه را پس فرمودند آن حضرت این است که نیکو
نمی‌خواهد در مرض بدن امتصار نکنند بهترین این ادویه یعنی اهلیلج و دار فلفل و شکر را بساید اگر مانند
معالجه در هر شام می‌کند زرد گردد پس آمدن رمضان همین بگردانید بجای زردی مصطکی در زمستان
بدرستیکه مرض نمی‌شوند مگر مرض موت * اجزای اهلیلجات از برای زرداب عموم خصوص هلیله زرد مجرب
و از برای زرداب قاطع جوش بواسیر و برف الدم و بعوض دندانها و لثه خصوص اهلیلج کابلی مجرب در بی اسور
مجرب است * صفت آن بگیرند اهلیلج را از هر نوع که خواهند باشد و در خمیر گیرند بر روی خرج بگذارند
در تنور بنهند تا سوخته شود پس از تنور بیرون آورده خمیر را از آن جدا کرده اهلیلج مجرب را ساییده بکار برند
* بدانکه اهلیلجات خصوص اهلیلج اسود در معالجات باید و عمده آن است که هلیلجات را که در آب بوی
باشد آنها را بیرون کرده و دانه‌های عدد صاحب بوی را هر کو به در آب بخوابند یا آب را حل کنند پس
در بی افشان با روغن بادام با روغن گاو باره حرب کرده بریمه کنند و احتیاط نمایند که هلیله نسوزد و اما هلیله
اهلیلج اسود پس آن را در روغن گاو بریان نمایند با آنکه روغن مایل بسیاهی شود و احتیاط نمایند که هلیله
نسوزد پس از روغن بیرون آورده کوبیده بکار برند * فصل در بیان اهلیلجات مربا * اهلیلج مربا معده را قوت دهد
و طعام هضم کند و حمل معده را محکم کند و اشتهای طعام آورد و معده را تحلیل دهد و رافع معده است و دفع کند
تعفن فضول و طبع مختلفه از عصر باشد از غذای متعفن در معده و امعا را از بدن جهت ادمان آن مانع قولنج سوی
و حبس بول است و نافع است از برای بواسیر و اصحاب سودای متولد از بلغم و مقویات زیاد است از برای رطوبت دماغ
و چون خصوص آنکه مداومت کرده شود بآن بعد از سعه بلغم و سودا جهت آنکه مقوی معده و دماغ است و نافع
رطوبات غلیظه و نافع است خوردن هلیله مربا در زمان انحطاط صداع صفراوی و دموی خوب آنرا بگلاب شسته کشمش
حسل شده بآن باشد خورده شود جهت آنکه مقوی معده و مصلح مزاج دماغ و مانع صعود ابخره بسوی دماغ
است و مداومت آن نافع است از برای صداع حادث از صاعد بخار از معده بسبب صعود بخار از معده بدماغ و از برای صداع
و شقیقه و اطریفل صغیر اولی از اهلیلج مربا است و انفع است در بین دفعها تمام اوراق الا آنکه اطریفل صغیر مقلل منی است
و سر اهلیلج مربا خصوص عسلی آن نافع است از برای نسیان مداومت بآن و بواسیر را سود بخشد و روشنایی چشم
بیفزاید بدانکه ادر هر که از چهار باشد و اکل کند را گرفتاری کشمش حسل شده با وی خورده شود بهتر
است و رطوبت معده را دفع کند و ملین طبع است و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر و سودای مجرب نافع
و خوردن آن در اواخر صداع موی مفید زیرا که تقویت معده میکند و مصلح مزاج دماغ است * صفت آن اگر اهلیلج
تر تازه بهم رسد بهتر است و باید که آنرا با عسل یا شکر بسازند مربا سازند و اگر هلیله تر یافت نشود پس خشک
بزرگ که معمول آن بلاد بهتر است آن است که بگیرند هلیله کابلی بزرگ فربه پس بجای نیش سوراخ عرقی را که بند
آب رود گوی در بین ساخته هلیلها را بلند بر روی رمل خشک چنانکه متصل بهم نباشند و اطراف آنها خالی
باشد پس رمل از اطراف و بر بالا بریزند تا آنکه آن رمل از رود خانه آب غلیظ خوش بشد پس در روزی دو مرتبه آب خوش
در آن بریزند بعد از دو سه روز هلیلها را از رمل برآورده رمل با ره در آن گو کرده بدستور مذکور روزی دو مرتبه

آب بران ریزند و بند سر ظرف بعد از دو سه روز رمل را تازه نمایند و این عمل را پانزده روز مکرر کنند پس هلیلها را
بیرون آورند آب رمل هلیلها تمام شسته برخواهد گردید پس بشویند هلیلها را با آب خوش سه چهار مرتبه با درب
بسته پس بگیرند شکر کوبی تار آب از هر یک صد عدد هلیله ده مثقال زعفران سائیده و شیر ستبرک مثقال و در آب شمار
بجوشانند و هلیلها را در آن آب مطبوخ اندازند و بآتش ملایم بجوشانند پس چون نیم پخته شود از آب برآورده آب را دور
کرده مرتبهٔ دیگر در آب مطبوخ شکر کوبی و خرما بجوشانند تا خوب پخته شود پس برآورده تا آب سرد شود پس بشویند
با گلاب پس بگیرند عسل چند سفید و کف آنرا بگیرند و یا شیرهٔ نبات را در آب نیم روز حل کرده هلیلها
در آن اندازند و بند برند و کیسهٔ ادویه را که ذکر کرده شد سر آن بسته در آن اندازند و آفتاب نه این است دار چینی
قرنفل دانهٔ هیل برابر سائیده زنجبیل زعفران مشک بنسبی کوفته در کتانی بسته در آن تا مثل اندازند و بجوشانند
و دائم کیسه را بمالند تا خوب ادویه‌ها را زیاده شود و چون سر نی را آب جذب گردد در هلیلها از آب برآورده بر روی
دستمال کرباس یا کرباس تهی کنند دو سه روز نگذارند تا رطوبتی را که جذب کرده هوا نشف کند پس در مرتبان
چینی کرده عسل سفید مصفی بقوام آورده و یا شیرهٔ نبات بقوام آورده در آن مرتبان اندازند آنقدر که از روی
هلیلها درگذرد و بعد روز در جای گرم پاس دفن کنند پس بیرون آورند و اگر عسل یا شیرهٔ نبات آب بسبب
رطوبتی که در جرم هلیلها مانده رقیق شده باشد آن عسل و شیرهٔ نبات را دور کرده عسل سفید تازه بقوام آورده
و یا شیرهٔ نبات سفید بقوام آورده تازه بر روی ریزند نگاهدارند و اگر خواسته باشد این ادویه را کوفته بیخته بر
عسل آن یا شیرهٔ نبات آن افشانند دار چینی مرتبه الطیب قرنفل زنجبیل جوز الطیب عود هندی در هر یک صد عدد
هلیله از هر یک دو درم مشک بنسبی نیم مثقال زعفران یک مثقال همه را کوفته بیخته بر آن افشانند و سر آنرا گرفته
بعد از چهل روز استعمال نمایند و هر روز سر ظرف را دانسته سر ببندند انشاء الله تعالی نافع است * اهلیلج مربا نسخه
محمد بن مسعود ... * صفت آن بگیرند هلیله کابلی اعلی یکصد عدد و در زمین گوی کنند در موضعی نمناک
رملی در زمین عمیق پس بر زمین این گو رمل ازرد خالص عمیق بخته و بر روی آن هلیلها چند و بر روی هلیلها
رمل بقدر نیم شبر ... در آن آب و بعد ... روز هلیلها را از رمل بیرون آورده رملها را دور کرده بطریق مذکور در رمل
تازه دفن کنند و دو روز دیگر نگهدارند ... روز ... چهار مرتبه آب بر آن بپاشند و بار دیگر آورده هلیلهای ... را دور کرده در
رمل تازه دفن کنند و پاس دستور یا دو روز که هلیلها بالیده و بزرگ شد پس سه مرتبه آن هلیلها را با آب خوش بشویند
تا چهار مرتبه پس بگیرند حبوب در آب و ابزار بجوشانند و هلیله را در آن آب مطبوخ اندازند و بآتش ملایم
بجوشانند تا هلیلها نیم پخته شود پس بشویند هلیلها را با گلاب پس بگیرند عسل نیکو سفید و بجوشانند
و کف آنرا بگیرند و هلیلها را در آن بجوشانند و بگیرند این ادویه را زعفران قاقله هیل برابر از هر یک دو مثقال قرنفل
دار چینی از هر یک یک مثقال مشک نیم مثقال کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در آن اندازند و ساعت بساعت کیسه را
مالیده بفشارند تا خوب آب تمام بار داده شود پس هلیلها را برآورده در ظرف زجاجی یا مرتبان چینی کرده عسل
کف گرفته بقوام آورده در آن ریخته مشک بنسبی زعفران عنبر اشهب نیم مثقال سوده بر آن پاشیده و سر مرتبان را محکم
بسته بعد الحاجت استعمال نمایند و مرحمت که هضم شود بهمین منوال * اهلیلج مربا بنسخهٔ دیگر بگیرند اهلیلج
کابلی بزرگ یکصد عدد و دو آب بعد یک که آنرا بسو سایند ... و ... درم جای گرم خوب ... در آن ریزند
... و ... آب و جای گرم را تازه سازند و بعد ... روز هلیله را بشویند و ... آب که ... و بیک
کف ... بپزند خوب پخته شود هلیله را از آب بیرون آورند ... کنند و ... راحت ...

کنند و با عسل کف گرفته بعد از آنکه رطوبت آن در ظرفی کنند و بیست روز نگاه دارند و عسل را تغییر دهند و اگر آن عسل
را جذب آن جوش داده بر آن ریزند بهتر خواهد است و بهتر آن اولی است و جمعی بلکه اطبا جمع کردند که رطوبتی از آن
برداشته بود دیگر بر آن نمانده پس با عسل مصفی تازه بعد از آنکه آن را بجوشانند در ظرفی نگاه دارند و اگر خواهند از این
گردد برای مزید منفعت هلیله از مزید این ادویه دارچینی زنجبیل مزیل دانه هیل خورد بوا از مزیل منه مثقال
مثل ترکی تکدانک کوفته بیخته اضافه نمایند* اهلیلج مربا بشیر اطبای هند* صفت آن نگمیرند از هلیلج آن
قدر که خواهند در بخار سیری کرده بعد از آن آب بر آن ریزند که هلیله‌ها را بپوشاند و بعد از آن شبانه روز در هم جا کشمش چوب
بلوط در آن ریزند و هرسه روز یک مرتبه آب و جا کشمش را بدل کنند تا دوازده روز که جمعاً چهار مرتبه آب و جا کشمش
بدل شده باشد بعد از آن بعد آن هلیله را بشویند آهسته که پوست آنها جدا نشود و بعد از آن در تابیل اندازند و آن
مقدار آب که از سر آن برگردد و دو کف خورد از آن کرده بجوشانند تا چون کشک شود پس باز دیگر بر آورده بشویند
نعمی که پوست آن جدا نشود و هر هلیله را بخاری مانند سوزن خوال دور جسد سوراخ زده دو سه روز نگاه دارند
تا هر اینکه رطوبت آن کشد پس در مطبوخه شیری کرده عسل کف گرفته تا شیره شاب بقوام آورده بر آن ریزند و سر آن
را گرفته نگاه دارند* نقل در ذکر اطریفلات* بدانکه اطریفل معجون مخصوصی است که جزو اعظم او سه میوه است یعنی اهلیلج و بلیلج
و املج محمود شیرازی گفته که اطریفلات معاجین مخصوصه از هلیلجات خمسه است و آن هلیله کابلی و هلیله زرد
و هلیله سیاه و بلیله و آمله است شیر شاهی در اصول التراکیب گفته که اطریفل معرب است از لغت هندی و واضع
می شود اهلیلج و املج و بلیلج این سه میوه خاصیت اطریفل بعربی اعضای عصبی و دماغ الات غذا از جملات
مجتمعه در آن ترکیب کرده شده از این سه میوه که سبب مشارکت آنها در منفعت و بعضی بعض آنها مر بعض دیگر را
وگردانیده شده و از آن آنها را متساوی نسبت بسایه و بهار و منافع آنها و اصل آن است که متصار کرده شود از هلیلجات
بر هلیله کابلی و بلیله و آمله و گاهی اضافه کرده می شود بر این سه هلیله زرد هلیله سیاه نیز و از آن هر یک از آن
سه جهت آنکه این در معنی آن سه می باشد در مزاج و منفعت از بعوث و منفعت بس مبکر دد اکمل وافوی در فعل
و بعضی اطبا گفته که اطریفل معرب از لغت یونانی است و معنی آن سه هلیله است و گفته شده که این معجون از تراکیب
اندروماخس اول است و این ماسویه گمان کرده که از مخترعات جالینوس است شیخ داود گفته که نسبت چنین که ابن
ماسویه بر شمرده زیرا که اسحق بن حنین ذکر از جرحیس والله مسموع طبیب عباسی که با اول صناعت طب است که از
لغت یونانی بلغت هندی آورده که اطریفل بلغت یونانی دوائی است مرکب از هلیلجات از وضع اندروماخس اول
و بعضی دیگر را گمان آن است که از تراکیب اطبای هند است و معرب تری پهلای هندی است یعنی سه میوه که هلیله
و بلیله و آمله است ملا نفیسی گفته که اطریفل معرب از لغت هند است و معنی آن سه هلیله است ولیکن در عرف
اطبا اطلاق کرده می شود این اسم بر مرکب از هلیلجات خمس یعنی سه هلیله مشهور و بلیله و آمله و یا شیر آمله
که آن آمله پرورده در شیر است حاجت در املج ذکر یافت از برای ازاله ضعف آن و باید دانست که اولی آن است
که شیر آمله در مفرحات داخل کرده شود و آمله غیر پرورده در شیر در اطریفلات این بود اقوال اطبا در این باب
مخفی نماند که در کتاب کافی از کتب اربعه احادیث شیعه از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از سعید بن
جناح مروی از ابی عبدالله امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که آن حضرت
فرموده اند که موسی بن عمران علی نبینا محمد و آله و علیه الصلوة والسلام شکوه نمود به پروردگار خود عز و جل از زیادتی
رطوبت و بلغم پس امر کرد پروردگار عالمیان که بگیر هلیله و بلیله و آمله را پس معجون ساز این جمله را بعسل

مسمی و فرا گیرا زین دوا ست حضرت امام علیه السلام فرمودند که این دوائیست که شما آن را اطریفل نامید
و بسیاری بسبب اطریفل از برای کسب ابدان و ماحس و بدان برای کسب جالینوس و بقراط اطبای هند بلکه از برای کسب شماری مبدل
به سمیر است لیکن ممکن است که ابدان و ماحس اول اسم اطریفل بر آن گذاشته و بآن شهرت داده و یا اطبای هند آن را
درین هلا که معرب آن اطریفل است نام گذاشته و بدین نام در زمان ایشان اسمه اربا ائمه بلند و در کتاب فردوس که از کتب
حدیث اهل سنت و جماعت است نقل کرده از ابن عباس که آن روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که آن حضرت فرمودند که هلیله سیاه و هلیله کابلی مسمی و هلیله زرد مسمی و بلیله و آمله مسمی را کوفته بسیمید
بروغن گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازید و این اطریفل است اسمی و بیر باید دانست که اطریفل را نزد
اطباء بسیار است و اصل همه اطریفلات اطریفل صغیر است و آن مرکب است از هلیلجات خمسه یعنی پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله مسمی و آمله مسمی اجزا بسیاری و بعضی هلیله حبشی مسمی را نیز
زیرند و داخل نموده اند اجزا را کوفته بیخته بروغن گاو یا روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون
سازند سزاوار آنست که داخل کرده شود عسل در اطریفلات دو چند مجموع ادویه و ممکن اراده کرده شود از آنها
تمام و کمال افعال آنها و گاهی داخل کرده میشود عسل صافی سه وزن مجموع ادویه با آنکه نگردد کمتر و لطیف تر
نگردد بدی و ساعت طعم آن کمتر و جنس است حکیم معاصر دیگر عسل خام اجزا احد و اقرب بدو است
مناسب از عسل کف گرفته و عسل مطبوخ کف گرفته جهت کمتر از آن در بدین حال سزاوار آنست که داخل کرده
شود در آن آب اول سرسه و بجوشانند تا بقوام آید هرگاه اراده طبخ عسل باشد و بعد از دو ماه استعمال نمایند سرشی
در مثال و باید دانست که این معجون انفع ادویه است نزد اطبای روم و یونان و فرس و هند و باید دانست که از
اطریفلات گاهی اراده کرده میشود بعوبت و گاهی اراده کرده میشود از آن بسبب بیش در و ممکن اراده کرده شود از آن
معید باید که اضافه کرده شود بآن مثل تربد سقمونیا و گاهی اراده کرده میشود از آن منع سیلان نزول از بواسیر
و در بدین حال باید که اضافه کرده شود بآن دواهای حابس خون مانند کهربا و مروارید و گلنار فارسی و صندل سرخ
وغیره و با جوارش مذکور بست و مانند اینها و باید که از آنها کمتر از اوزان هلیلجات باشد و ممکن بوده باشد
برای ادرار بول و تلیس طبیعت و سیلان خون در بدین احوال باید که هلیله و آمله را در روغن بریان نموده باشکسته
شود قوت اسهال آنها و نگردد عصر آنها مثل بعض و سرخط نمایند قوت آنها را با برنج تمواضع بعد از و
روغن گاو بهمبرین ادهان است از برای بریان نمودن آنها در آن عسل را سازند در آن داخل گردد بجهت آنکه در عسل
جلب و معاونت بر اسهال است بلکه اجزا را بمثل مخلول با آب گشته باشند سرشت به سبب اختصاص مثل به براسر
و جنس آن مرموب را و جذب ساحب حموضت کوچک با نا سازی فرو برده شود و حل گردد و نزول با عسل نمایند و این را
حب مقل نامند و گاهی زیاده کرده میشود در اطریفل دواهای که اصلاح حال معده میکنند و مقوی اند مر آن را نزد
سوء مزاج معده و اجتماع اخلاط در آن پس نزد سوء مزاج بارد رطب معده زیاده کرده میشود مصطکی و زنجبیل و فلفل
و دارفلفل و عود هندی و باید که نگذارند معده از این ادویه زیاده در عدد و از آن در معده از سوء المزاج بحسب قوانین
مقرره در اصل برای کسب نیز باید که بسبب جمع این ادویه معدنیه که زیاده کرده شده است بحسب سوء مزاج بارد
معده باشد و رطوبت آن و نزد سوء مزاج حار و صفرا باید که زیاده کرده شود سنا مکی و گل سرخ و اد و بهار بروغن
بادام شیرین چرب نمایند و بسرشته شراب نمر هندی و با شیرخشت و شراب ورد و از برای چرب ساختن کرده نرسه
مرة اول زداخل کرده شود در آن سنا و سا مرة و مرسه شود لکن پس بسبب رطوبت آن و کمی گرمی آن و نزد حاجت

نفع بسیار از بیرون داخل کرده شود در اطریفل صغیر گشنیز خشک زرد اصلاح با [illegible] فراغ شود از کتب کرده شود بعد از بیرون
و سقمونیا و تربد و افتیمون و اسطوخودوس و زیاده کنند این نسخه را باری آن نسخه پس بگردانید اوزان اسما را متساوی
نسبت تساوی منافع اسما و تفاوت قوای اسما بر نصف از اوزان ادویه اطریفل نسبت [illegible] اسما اساس نبوت ادویه
اطریفل زیبا باشد که زیاده کرده شود زنجبیل بر جمله اسما بمقدار آنکه واقع شود در مرتبه [illegible] از جمیع ادویه یک درم
بزنجبیل [illegible] بیست درم از ادویه یک درم بزنجبیل [illegible] برد و [illegible] شود و بلغم در حالیکه بوده باشد از اد
نعوت دون اسهال آن وقتی باشد آن را افتیمون [illegible] و گاهی زیاده میکنند در آن سنامکی و اسطوخودوس و غیر اسهال حسب
حوائج و گاهی زیاده کرده شود برای اجزای اصل [illegible] معده جالینوس گفته که ادویه اطریفلات و جوارشات را بسیار
نرم بسازند کوبند تا آنکه سطح معده را بسبب طول مقام خود در آن حسن گردانند و زود مستحیل نگردد و باید که اجزا را
بعد کوبیدن بروغن گاو یا بروغن بادام شیرین یا [illegible] چرب نموده شود تا [illegible] شود [illegible] آنها را اصلاح
باشد جهت آنکه درست مفرط الاجزا است [illegible] گاه که بسیار [illegible] آلات غذا از [illegible] جهت
است که ادمان [illegible] اطریفلات [illegible] روغن گاو [illegible] جهت آنکه اقوی [illegible] ادمان است
مزاج ادمان اگر [illegible] استعمال کرده شود و اما اگر در استعمال آن [illegible] شود پس روغن بادام بهتر است
جهت آنکه [illegible] میکند و [illegible] میگردد در رائحهٔ آن و فاسد میشود و فاسد میگرداند مرکب
را [illegible] آنکه ادویه اطریفلات و [illegible] کتب دیگر که بروغن بادام یا غیر آن از روغن گاو [illegible] و بادام و غیر اسما
حرب میکنند تا آنکه [illegible] نمودن [illegible] آن با عسل و غیر آن حرب نموده [illegible] بمالند زمانی نگذارند
با اجزاء [illegible] روغن [illegible] آن ادویه [illegible] گردد [illegible] با عسل و با
غیر آن [illegible] داود انطاکی گفته که اصل اطریفلات اطریفل صغیر است و آن مرکب از هلیلجات است یعنی هلیله زرد
کابلی و هلیله سیاه و [illegible] و بلیله و آمله و گاه اکتفا کرده میشود [illegible] و گاهی از [illegible]
بلیله و آمله [illegible] اکتفا کرده میشود [illegible] هلیله و گاهی اضافه میکنند [illegible] گشنیز خشک
[illegible] و آن را اطریفل کشنیزی میگویند [illegible] ادویه
را کوبیده [illegible] بروغن گاو یا روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون میسازند و گاهی اضافه میکنند بر هلیلجات
مذکوره اسطوخودوس [illegible] از هر یک [illegible] هلیلجات [illegible] معجون میسازند
[illegible] کرده و این را معجون [illegible] و اطریفل [illegible] میگویند و گفته که این معجون [illegible] از صناعت [illegible]
[illegible] در قراباذین رومی که این معجون را ذکر کرده [illegible] آورده یعنی گفته که [illegible]
[illegible] آورده بجای [illegible] بروغن بادام شیرین چرب نموده
[illegible] مذکور [illegible] معجون [illegible] و این اطریفل [illegible] است [illegible] و نافع
او برای صرع و [illegible] اضافه کرده میشود بر اجزای اطریفل صغیر افتیمون و تربد
و افتیمون از هر یک نصف یک جزو از هلیلجات و آن را اطریفل افتیمونی میگویند پس میگردد نفع آن بزرگ در امراض
[illegible] از اخلاط [illegible] گفته [illegible] نفع اطریفل صغیر در امراض دماغیه و قطع [illegible] و تقویت اعضا
دماغ و معده [illegible] آن بلغم باشد [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] امراض [illegible] بعد از [illegible] آنکه تقویت [illegible] معده و دماغ [illegible] میگرداند
را [illegible] رطوبات [illegible] پس [illegible] میگردد [illegible] لطیف [illegible] از رطوبت [illegible] و از زردی

سودا ولهذا جمهور اطبا تصریح کرده اند باآنکه ادمان اکل اطریفل صغیر مانع سفید شدن موی و مقوی دماغ و مصلح
رطوبات معده نیز است ولیکن گاهی ادمان آن تولید قولنج میکند زیرا که اسهال رقیق اخلاط میکند و غلیظ آنها
ماند مورث قولنج میگردد و شیخ گفته که اطریفل صغیر مضر است بطحال و مصلح آن شراب سفته مفرح باشد که
گمان احقر این است اصل در اطریفل صغیر هلیله کابلی و بلیله و آمله باشد و از برای تقویت و زیادتی فعل هلیله
زرد و هلیله سیاه را افزوده اند و بعضی هلیله سرخ را نیز زیاده کرده اند و بحسب اغراض و اعراض ادویه دیگر
نیز افزوده اند هر یک مسمی باسمی نموده اند بنا بر آن بتفصیل انشاء الله تعالی مذکور میگردد * خواص و منافع
اطریفلات * امراض الراس * الصداع والشقیقه خوردن اطریفلات مقوی سر و دماغ و مانع اند امراض آن را خصوص گشنیزی
آنها بسبب قطع رطوبات و منع صعود اخلاط و ابخره از معده و سایر بدن بسوی دماغ لهذا نافع است آن از برای صداع
بمشارکت معده و طحال و شقیقه را نیز مداومت خوردن اطریفل گشنیزی * النسیان والمالیخولیا و سوء الفکر خوردن
اطریفلات حاره نافع از نسیان و مالیخولیا و سوء فکر بارد رطب بلغمی و از اطریفلات بارده حاره دمویه آنها را
* الدوار والسدر گفته اند هرگاه بوده باشد آن مرض حادث از اخلاط بلغمیه و رطوبات و ریاح و ابخره متصاعده
از معده و سایر بدن بسوی سر و از مشارکت معده علاج آنها بعد از گرسنگی طبیعت بتنقیه ماء و شبه تمام معده و بدن
نفع میکنند و تنقیه آن بعد با مشابه نگو نا اسهال یا با زجاج بعد از انضاج ماده استعمال اطریفلات است موافق
سبب مرض از برای تقویت معده و دماغ و منع ابخره و اسهال بلغم بقدر وسعت رطوبات تا منع صعود ابخره
در باب نموی سرد بولید بلغم و رطوبت در معده و سایر اعضا و سر گفته اند نماید که در علاج آن مرد علت اجتماع
باشد خوردن اطریفل صغیر ته نهایی هر صبح یا شام و معال و آخر و شراب استا خودوس شراب او و بعد از آن بدرستی و ده
و بعد از کباب خورند و با ارج فیقرا اگر بوده باشد بلغم بسیار و غلظ طبیعت زیاده و نیز نافع است اطریفل صغیر
نه تنهایی بل رحادث از صرعه و سقطه را اتصالات مذکوره از تقویت دماغ و منع صعود بخار بدماغ و غیرها و نیز خوردن
دو مثقال اطریفل گشنیزی خصوص و شیحراب دآب گرم نافع است دوار حادث از ابخره غلیظه صفراویه را * النسیان
بعا مد خوردن اطریفلات نافع است آن را * المالیخولیا والوسواس السوداوی گفته اند که خوردن هر هفته ا اطریفل
صغیر سه درم و افتیمون سحیق دو درم و ایارج فیقرا سه درم در هر شب بسه حبوب ساخته وزن هر ده ... ه
و شیحراب دآب گرم فرو برند نافع است آن مرد و ابن نوح قمری گفته ... مالیخولیا اصلا است اگر و اجب باشد
و بر سبب مزاج و انضاج سرد از اسهال آن باادویه مناسبه و در ایام راحت باید که داده شود تصاحب آن سر و رحسری
از اطریفل صغیر با بلیله زرد آن افتیمون سحیق و بلیله آن ایارج فیقرا سبع الریس گفته که استفراغ ماده مالیخولیا
بعد از ترطیب و نضج ماده هر هفته یکمرتبه باید نمود بحب لطیف متوسط در قوت و ضعف و ما بین این مدت استعمال
اطریفلات باید نمود با بن صفت که بگیرند اطریفل صغیر سه درم و افتیمون سحیق یکدرم و ایارج فیقرا نیم درم
در هر شب سه حب ساخته با آب گرم فرو برند هر ماه یک مرتبه استفراغ باد و نه قوته نمایند تا اثر خمار کمار
وحرب کما روبه بار مانکه زایل گردد علت و اطریفل صغیر با افتیمون مجرب است از برای مالیخولیا اگر بوده باشد
خوف ضعف قوت از استعمال ادویه مسهله قویه شیخ اسمعیل جرجانی گفته که چون ابتدا اصحاب مالیخولیا
مبتلا شد بسیار ضعیف نباید استفراغ ایشان نمود با اطریفل صغیر سه درم و افتیمون یک درم و ایارج فیقرا یکدرم
و جمله یک شربت است قرشی گفته که بعد استفراغ در مالیخولیا بعد از هر چند روز بعد از ترطیب بدن و انضاج
ماده با اطریفل صغیر مقوی با افتیمون باشد که در هر سه درم از آن یکدرم افتیمون سحیق در هر شب سه حب خورند

وا این نیز بسیار مفید خصوص در ضعف مالیخولیا که سبب آن ضعف دماغ باشد خصوصاً آنکه آن مخلل بلغم
زیرا است عصر و مقوی دماغ است مجرب است ابراهیم در منهاج الادویه آورده که چون گرفته شود در مالیخولیا
ماش آسلمند ماء الجبن در هر چند روز که از ضعف شاو باشد از اطریفل صغیر دو درم و از ایارج فیقرا یکدرم
و افتیمون صحری و دانگ مجموع را در هم سرشته حب ساخته در وزن بلغ می‌کنند آن را نفعی بس را گردون را
بود است با ملیر اده کسد زین دو است مخلوط صبری و هم چنین اطریفل اسطوخودوس و افتیمونی * السکنه گفته
اند که چون صاحب سکته غیر دموی را فایده حاصل شود بدانند و احرود نافع است از اخوردن اطریفل صغیر مقوی
با اسطوخودوس و ایارج فیقرا * الصرع قرشی گفته که استفراغ بلغم با اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی
از هر یک یکدرم نافع است از برای صرع بلغمی خصوص آنکه بسیار کم معده باشد و صفیه شود با اطریفل صغیر مقوی
با ایارج فیقرا و حجر ارمنی از هر یک یکدرم نافع است از برای صرع سوداوی * الفالج قرشی گفته که در فالج بلغمی استفراغ
با اطریفل صغیر مقوی با اسطوخودوس و ایارج فیقرا و اسوغ نافع نافع است آنرا و گفته اند که در فالج دموی بعد از فصد
و استعمال حقنه متوسطه نافع است اطریفل صغیر با ایارج فیقرا * اللقوه شیخ الرئیس گفته که چون سبب را در آخر حال
رفع لقوه عارض گردد باید که با ضعف و زهر رو رحیر را سمد اسان را اطریفل صغیر و غذای اسان باید که بجز آب
باشد * وجع الاذن خوردن و استعمال اطریفل کشنیزی نافع است درد گوش حادث از بخارات معده را * ساس المول
مداومت با اطریفل کشنیزی نافع است آنرا خصوصاً آنکه مقوی اعصاب و اعضای عصبانیه و نافع رطوبات است
* فصل در بیان بعض اقسام اطریفلات * * اطریفل اسطوخودوسی منقیه اخلاط غلیظه بلغمیه و سوداویه از بدن
و دماغ کند و نافع است از برای صرع سوداوی و بلغمی و از برای لقوه و این اطریفل از اسقاط آن مرحوم است * صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر ساذکی بزر کشف مقشر بسفایج فستقی
اسطوخودوس افتیمون از هر یک سه مثقال غاریقون سقمونیا مصطکی رومی دارچینی زنجبیل انیسون حجر ارمنی مغسول
از هر یک دو مثقال و نیم موبر سرخ مقرون عکبر ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام سرشته میل
حرب نموده مویز را بگلاب نه برید با بخوراسود پس مالیده و صاف کرده ادر عسل قوام آورده ادویه را با آن
بسرشته و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از یک تا چهار درم از برای اسهال یک درم * اطریفل اسطوخودوسی
دیگر نافع از برای صرع * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر
ساذکی بزر کشف مقشر بسفایج فستقی اسطوخودوس اجزا مساوی کوفته بیخته بروغن بادام سرشته بعد
وزن مجموع ادویه چرب نموده بعسل سه وزن ادویه معجون سازند شربتی دو مثقال وگاهی آنرا صفه
مسهل در صرع بلغمی این اطریفل مقوی با ایارج فیقرا یکدرم وگفته شده که اطریفل نافع است از برای فالج و مقدار
شربتی فالج چهار مثقال است و بدانکه اطریفل اسطوخودوسی ملین طبع و مقوی دماغ است و بیماریهای
بلغمی و سوداوی را نافع دماغ و معده را از اخلاط پاک کند و صرع و مالیخولیا و نسیان و برص را مفید است و امراض
سر و چشم و گوش و بینی را و نافع است چون چهار درم آن به تنهایی و یا مقوی با ایارج فیقرا یکدرم از برای صداع
بلغمی خصوصاً آنکه اسهال بلغم میکند بشرط آنکه استعمال کرده شود بعد از نضج بلغم * اطریفل اسطوخودوسی دیگر
منقیهٔ دماغ از اخلاط غلیظه میکند و نافع است از برای مالیخولیا خصوص صنفی که از احتراق بلغم پیدا شده و منع کند از رسیدن
آن بخار بمقعد سر سفلی است و رطوبات دفع کند * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه از پوست
بلیله آمله مقشر ساذکی بزر کشف مقشر بسفایج فستقی اسطوخودوس مصطکی رومی افتیمون اقریطی کشمش سرخ

مویز منقی از هریک پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین مقل ازرق و پنج مثقال چرب نموده پس
مجموع را بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی چهار مثقال
* اطریفل اسطوخودوسی به نسخه دیگر ملین طبع است و مقوی دماغ و از برای امراض چشم و گوش نافع است * صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس از هریک پنج مثقال کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین پنج و نیم مثقال چرب نموده * بسفایج سوده ده مثقال و عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
معمول معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال و در نسخهٔ دیگر وزن
کشمش پنج مثقال است و در نسخه دیگر بسفایج نیز داخل است * اطریفل اسطوخودوس مسهل بلغم و سودا
کند نافع است از برای مالیخولیا و صرع خصوص و سکته باده و ساعد و از اعضا مانند رحم و معده و عروق و
اعصاب دماغ باشد * صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس افتیمون
حجر ارمنی بسفایج فستقی از هریک ده درم ادیان تربد سفید مدبر از هریک بیست درم غاریقون مس
معد کاقطوس از هریک پانزده درم سنامکی بیست درم نمک هندی چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین سه درم چرب نموده بعسل سفید کف گرفته سه وزن ادویه معجون سازند شربتی بعد از چهل روز از سه درم
تا چهار درم * اطریفل اسطوخودوس به نسخه دیگر نافع از برای اصحاب مالیخولیا و وسواس سوداوی و افکار
فاسده و از برای صرع و سایر امراض سوداوی و بلغمی * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک ده درم سطرح هندی افسنتین رومی سنامکی اسطوخودوس افتیمون
بسفایج فستقی تربد سفید مدبر از هریک شش درم سنبل الطیب مصطکی رومی جوزبوا از هریک دو درم گاوزبان
ساذج هندی درنجمشک لاجورد حجر ارمنی مغسولین بادرنجبویه از هریک چهار درم افتیمون دو درم کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل سفید مصفی یا مویز منقی بیرون آورده یا مرد و با هم
معجون سازند شربتی دو مثقال * اطریفل اسطوخودوس تالیف آن مرحوم که بغایت مقوی دماغ بارد است
و نافع است از برای نسیان بارد رطب و حافظه را قوت دهد * صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آملهٔ منقی
از هریک ده مثقال پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله حبشی پوست بلیله اسطوخودوس درونج عقربی سعد کوفی
بادرنجبویه از هریک پنج مثقال عود الصلیب زنجبیل اسارون شامی سطرح هندی ابریشم گل بابونه ادخر مکی
دارچینی فلفل سفید مصطکی کندر دارفلفل از هریک سه مثقال عاقرقرحا قرنفل جوزبوا دسی حبه از هریک
یک مثقال و تخم مرزنجوش مروج العجم گشنیز آملهٔ از هریک دو مثقال عسل مصفی بکصد و هشتاد مثقال سونو
راست در عرق بهار نارنج و عرق بادرنجبویه از هریک یک رطل عرق گل مشکی عرق عود قماری عرق عنبر فارسی عرق
ادخر از هریک نیم رطل بخیسانند و صبح با گلاب در دیگ پاکیزه نموده بجوشانند تا مهرا شود آب بر ... آورده
بمالند و بصاف نمایند پس در عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس
ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین اصل مثقال چرب نموده با آب بسرشند و بعد از چهل روز استعمال
نمایند شربتی دو مثقال * اطریفل افتیمونی به نسخهٔ اصبس الدوله ... بلغم معده و نواحی آن را پاک سازد و تنقیه
دماغ کند و سودا و بلغم را دفع کند و مالیخولیا را نافع باشد و حفظ قوی ارسمید ... کند * صنعت آن پوست هلیله
زرد پوست هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی افتیمون از هریک سه مثقال افتیمون اقریطی تربد سفید از هریک
هفت مثقال کوفته بیخته بروغن بنفشه و بادام بیست مثقال چرب نموده شکر سفید ده مثقال گلاب آب گاوزبان

از هر یک نیم مثقال بقوام آورده ادویه خوب نموده را بآن سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال ورد نسخه
دیگر افتیمون اصل نیست و گفته اند که شربتی از دو مثقال تا سه مثقال است * اطریفل افتیمون دیگر * صفت آن
پوست هلیله کابلی شیطرج هندی بسفایج فستقی افتیمون از هر یک سه مثقال نمک هندی دو مثقال پوست بلیله آمله
مقشر از هر یک ده مثقال سنامکی افتیمون اقریطی تربد سفید از هر یک پنج مثقال زنجبیل یک مثقال کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین تا برده مثقال چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز
استعمال نمایند شربتی یک چهار مثقال * اطریفل افتیمونی نسخه دیگر بیماریهای سوداوی و بلغمی را نافع است
و ماهی موی را نگاه دارد و نگذارد که زود سفید شود * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم سنامکی تربد سفید مدبر افتیمون اقریطی از هر یک شش درم شیطرج
هندی سه درم بسفایج فستقی یکدرم افتیمون نمک هندی از هر یک دو درم اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
چهل درم در نسخه دیگر نیست مثقال چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی از یک
مثقال تا چهار درم و بعضی گفته اند که از یک مثقال تا سه درم است و ابن الیاس گفته که شربتی از این اطریفل یک مثقال
است و صاحب میزان الطبائع گفته که این اطریفل گرم است در اول درجه دوم و خشک است در آخر درجه دویم و در نسخه
دیگر این اطریفل پوست هلیله زرد و هلیله سیاه داخل نیست وزن بسفایج دو درم است و روغن بادام شیرین
پنجاه درم و گفته که بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یک چهار مثقال * اطریفل افتیمونی دیگر بهق سفید را
برطرف سازد و سودمند بود * صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله مقشر سنامکی از هر یک ده درم دو قسمت درم
مصطکی سه درم افتیمون رومی یکدرم و ج ترکی دو درم موبر مقشر سی درم اجزا کوفته بیخته با سه چند آن عسل
بقوام آورده کف گرفته بسرشند * اطریفل افتیمونی دیگر بهق سیاه را برطرف کند و فایده دهد * صفت آن هلیله
کابلی هلیله سیاه بلیله افتیمون از هر یک جزوی کوفته بیخته با موبر مقشر بسرشند مقدار شربتی سه درم باشد
* اطریفل افتیمونی دیگر از نسخه شیل * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله
آمله مقشر بسفایج فستقی اسطوخودوس تربد سفید از هر یک هفت درم افتیمون ایارج فیقرا از هر یک ده درم
غاریقون مقشر سفید یکدرم نمک هندی دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی سه وزن
ادویه بسرشند شربتی از سه درم تا پنجدرم با آب گرم بخورند * اطریفل افتیمونی که بفلس سره این اطریفل اقسام
مالیخولیا را بغایت نافع است و مجرب است * صفت آن گلقند آفتابی موبر مقشر عسل مصفی از هر یک یکصد و بیست
درم همه را در گلاب و عرق گاوزبان و عرق دارچینی و عرق فرنجمشک از هر یک رطل حل کرده با آتش ملایم
بجوشانند و بمالند نیکو بفشارند و صاف نمایند و بقوام آورند پس بگیرند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم و زبان افتیمون اقریطی اسطوخودوس ناسره
افسنتین رومی فرنجمشک بادرنجبویه سنامکی از هر یک هفت درم بسفایج فستقی تراشیده تربد سفید مدبر
حجر ارمنی لاجورد مغسول راسن شحم حنظل ریوند چینی افتیمون زراوند مدحرج سنبل الطیب از هر یک یکدرم
غاریقون سفید سه درم حب بلسان فا وانیاد دارچینی مصطکی رومی نارمشک تمام بوده تهری سلیخه از هر یک
دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل درم چرب نموده با آن بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند
شربتی دو مثقال اگر خواسته باشند که در اسهال قوی باشد یکدرم ایارج فیقرا در یک مقدار شربت آن سرشته حب
ساخته با آب گرم فرو برند * اطریفل اکبر نافع از برای برودت معده و ریاح بواسیر و تحلیل آن و زیاده نمودن باه

* صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل از هر یک سه درم زنجبیل پودینه آن
سطرح هندی بسباسه سنبل از هر یک سه درم پودری رد پودری سرخ لسان العصافیر حب الفلفل از هر یک دو درم
بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه درم کنجد مقشر لسان سپید از هر یک ده درم کوفته بیخته بعسل مصفی
دو وزن مجموع ادویه سرشته بعد از چهل روز استعمال کنند شربتی سه درم * اطریفل بزرگ طبع را نرم گرداند
و معده را از صفرا و بلغم پاک گرداند و بهای مرکب و بلغمی را مفید است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست
هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله مقشر از هر یک سی مثقال غنچهٔ گل سرخ اصل السوس پوست تراشیده از هر یک
سه مثقال تربد سفید مجوف مدبر چهار ده مثقال زنجبیل ده مثقال تریدالطیب ده از حسبی مافله حرزیوا
از هر یک یک مثقال سا مریشن مثقال اجرا را کوفته بیخته بروغن بادام سیرین سی مثقال چرب نموده بعسل
مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال زد بسته
دیگر شربتی هشت درم است و آب گرم نافع است ان شاء الله تعالی * اطریفل بزرگ دیگر به نسخه میرزا محمد حکیم منقول
از جامع الجوامع جهت امراض بارده دماغی * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هلیله سیاه پوست
بلیله آمله مقشر از هر یک بیست مثقال تربد سفید مدبر ده درم افسنتین رومی ده درم انیسون یک مثقال کوفته
بیخته بروغن بادام سیرین چهل مثقال چرب نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه گلاب عرق گاو زبان
از هر یک یک رطل عسل را با گلاب عرق گاو زبان بقوام آورده ادویه را با آن سرشته در ظرف چینی نگاه دارند شربتی
بعد از چهل روز که از یاسمین گذشته باشد سه مثقال * اطریفل خورجند م جواهر گل خوردن و حمرهای
دل را قطع کند * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله مقشر خورجند م مصطکی مافله کبابه تیزاه
زنجبیل از هر یک مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی بعد از خوردن پیش از طعام و بعد از طعام میتوان
تناول نمود جای گل باسته نایم سوز کرده بخورند و باخورجند م را سوز ساخته بخورند بعد از آن مصطکی کباب
ملکه کباب مرغ نیم نیم باید * اطریفل حب الحدید اکبر نافع است از برای اوجاع بواسیر و اسهال مسافه
و از برای جمیع امراض حادثه از رطوبت و بلغم و از برای ضعف معده و ضعف گرده و بروده آن * صنعت آن به نسخهٔ
شیخ رئیس که در مقاله سوم از جمله اولی از قرابادین که در جرار شای است ذکر کرده و معلوم نیست که مولفش کیست
پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله مقشر تخم کرفس کوهی با تیزاه صعتر فارسی از هر یک اوقیه حماما سنبل
الطیب دانه هیل نیل اوج ترکی از هر یک سه درم حب الحدید نیم اوقیه دار چینی چهار درم فلفل سفید
فلفل سیاه دارفلفل از هر یک نیم درم بسل ... از هر یک نیم و نیم خردل یک اوقیه و نیم دوسادر
سه درم ادویه را کوفته بیخته وزن کرده همه را بروغن بادام سیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن
مجموع ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند شربتی یک مثقال
با ... میزان الطبایع گفته که این اطریفل گرم است در درجه دوم و خشک است در آخر درجهٔ سوم و این بوهم است
از آن جهت حرارت ... هر دو را ... که گفته کم است و در نسخهٔ دیگر این اطریفل سطرح هندی یک اوقیه داخل
است * اطریفل حب الحدید منقول از یاد بوده سوء الهضم و برودت معده را معاونت بواسیر و مسانه را نافع بود
و باه را قوت دهد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله هلیلهٔ سیاه آمله مقشر تخم کرفس جبلی سطرح
هندی با تیزاه صعتر فارسی از هر یک یک اوقیه سنبل الطیب حماما هیل نیل اوج ترکی از هر یک سه درم دار چینی
چهار درم فلفل سیاه و سفید دار فلفل بسل هندی از هر یک نیم اوقیه خردل سفید یک اوقیه نوسادر نیم درم

حب الحديد بسفايج اويه لذا كوفته بيخته بروغن بادام چرب كرده بآب حندقوق عسل كف گرفته بسرشند
شربتي دو درم * المزيل حب الحديد ديگر منقول از قانون شيخ الرئيس نافع از براي اصحاب معده سرد و بواسير
ترياح بارده و رنگ رو را صافي گرداند اشتهاي طعام آورد و طعام را هضم كند * صنعت آن بگيرند هليله كابلي پوست
بليله آمله مقشر تخم شونيز زنجبيل عود هندي حاشا حب بلسان اصل السوس گل سرخ مرزنجوش الاذخر سنبل الطيب
اذخر مكي مصطكي رومي از هر يك ده درم مقل ازرق يكدرم براده خبث الحديد مسحوق در شراب ريحاني ملقا روز دو
از هفت روز بگيرند آنرا بخوبي بسايند صاف و درسايه آهسته برآن كنند بگيرند آنرا بروغن ممزوج ادويه و مخلوط
كنند با باقي ادويه كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده و ممزوج را با عسل مصفي سه وزن ادويه
بسرشند * المزيل حب الحديد منقول از جامع الادويه ريحاني كه همين منافع دارد * صنعت آن بگيرند هليله
كابلي پوست بليله آمله مقشر تخم شونيز زنجبيل عود هندي حاشا حب بلسان اصل السوس گل سرخ سنبل الطيب
اذخر مكي مصطكي از هر يك ده درم حب الحديد بصري كه مقشر شده روز در سركه خيسانيده و بعد از آن خشك كرده
و بريان نموده صلايه كرده باشند مثل ممزوج و بعد ادويه را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده باشات
شفلد قوام آورده بسرشند شربتي دو درم * المزيل حب الحديد به نسخه عيسي بن يحيي بن جزله * صنعت آن
هليله سياه پوست بليله آمله مقشر فلفل زنجبيل شقاقل شطرج هندي سنبل الطيب از هر يك ده درم حب
الحديد بر نعي كوفته بيخته كه چهار روز در سركه انگوري تر كرده پس خشك نموده بريان كرده باشد
تكليد دوم جمله ادويه را كوفته بيخته بلكه را عليحده نرم نموده بهم آميزند و بروغن بادام چرب نموده و در مثل
سه چندان سوده زان كنند و با عسل سفيد مصفي سه وزن ادويه بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمايند شربتي
از دو درم تا دو مثقال * المزيل حب الحديد حزر جندمي مطبوخ نافع از براي رياح بارده و وجع ظهر و فساد طمث
و بواسير رنگ رو را صافي گرداند و اشتهاي طعام آورد و در تقويت باه بي نظير است و كاسر رياح بارده معده است رمعوي
معده و رحم و مثانه باردا است * صنعت آن پوست هليله كابلي پوست بليله آمله مقشر حب الغار طوبوست تخم كرفس
از هر يك ده درم تخم كرفس را زيانه دو دو بواسير قطراساليون تخم گزر تخم گشنيز تخم شاهتره تخم شلغم تخم ترب
تخم انيسون بادرو تخم اترج حب الصنوبر الحديد ابو فلفل تخم سبستان بر كمان ريزه كرماني گشنيز خشك از هر يك
ده درم زرنباد درونج عقربي نمس سرخ تمس سفيد بوزيدان سرخ بوزيدان زرد حوز بوا اسارون دارچيني خولنجان
زنجبيل سعد كوفي سنبل الطيب مصطكي از هر يك چهار درم اسطوخودوس شطرج هندي اسارون اظفار قصب الذريره لسان
العصافير بادرنجبويه صعتر فارسي راسن دانه حب بلسان سعد نرمه الطيب مر بره از هر يك يكدرم جوزچلم حرف
بابلي مصطكي رومي عسقلان گل سرخ مرماخور دسار كمذريطاع حسك بوديه خشك از هر يك هفت درم حب الحديد گرم
كرده تا پس سي شب در شراب ريحاني سرد كرده و مراب بسيار ببرند ممزوج ادويه ادويه را با شيد عقص به ريد با علسا موزار
آبس بر گرفته بالا سد و معده اريك ازو همه مرور باشا بامدا شير گرم نموده و نوشند و شيا بان روزنيد الاسعد باج
با گوشت بره و ماهي و جاي آن نبيذ صرف بنا سازند و مدت يك هفته بادو هفته زائد باشد * المزيل
حب الحديد مطبوخ به نسخه شيخ الرئيس صالح تجهيت ضعف معده و حرارت مزاج آن * صنعت آن حب الحديد نا
بصري مد پوست هليله زرد هليله سياه پوست بليله آمله مقشر گل سرخ مرزوع الاذخر گلنار فارسي اذخر مكي
اجزا مساوي همه را در شراب ريحاني بخيسانند با غليظ شود پس بالا بند و يكادو از لهر وزن جدا رسد ادويه
مبالغه بسانند * المزيل حب الحديد ديگر تعريل را ترابات با ريحاني كه بجهت معده گرم سزاوار است * صنعت به

پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله یعنی هر سه گل سرخ اذخر مکی از هر یک ده درم حب النیل نیم درم تربد
مجموع را وبه شکر طبرزد آمیخته از کف ادویه تا آن برسد و دیگر طبرزد را نگداخته و قوام آورند و ادویه را با آن
بسرشند شربتی دو درم با شراب سیب و استعمال آن و فائده آنکه این اطریفل سبب حب النیل در اکثر نسخ بلغم خوارش
سبب الحب النیل مسطور است * اطریفل دیدان کرمهای بزرگ و کوچک و حب القرع را بکشد بیرون آورد در نسخه فضل
باشد و علاوه از معده را صاف کند و اخراج بلغم نماید * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله یعنی از هر یک ده درم ترنگ کابلی مصر ... و ... درم تربد سفید حب النیل ... بلخ از هر یک
سه درم ... ترمس ... افسنتین رومی درمنه ترکی افتیمون ... خردل ... حرمل ... کرفس
راس از هر یک سه درم کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل شهد مصفی بعد از آنکه اجزا را با روغن بادام
شیرین چرب نموده باشند بسرشند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال * اطریفل زنجبیل به نسخه شیخ رئیس نافع از
برای صرع * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله یعنی اسطوخودوس از
هر یک ده درم ... زنجبیل ... درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بقدر شرح داند
بسرشند کرده کوفته ... و استعمال نمایند و در نسخه دیگر اسطوخودوس سه درم است و ... افتیمون ...
کرده شد و ... داخل ندارد و در نسخه دیگر افتیمون و ... داخل نیست و ... اجزا را ... در وزن
مساوی وزن زنجبیل ... تمام ادویه است شربتی تا یک مثقال و نیم * اطریفل زمانی که حکیم محمد مؤمن در تحفه
ذکر نموده و گفته که تالیف شیخ رئیس حکیم میر محمد زمان است و در نسخه دیگر است که تالیف من است که ...
خون گردانیده تمام مسهل صفرا و بلغم و سودا است و نسخه ... دماغ کند و مداومت آن قطع نزلات کند و مانع صعود
بخارات به دماغ است و مسهل است اگر بعد از طعام خورند مضرت نرسانند و بعضی ... خصوص برای ...
نافع ... تنقیه اسهال اخلاط از چهار مثقال است تا شش مثقال و خوردن
... آن ... مثقال ... * صفت آن پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه ... از هر یک ... مثقال تربد سفید ... نرگس
... از هر یک ... مثقال پوست بلیله آمله یعنی گل سرخ ... از هر یک ... مثقال صندل سفید
... از هر یک ... مثقال ... بادام ... مثقال ادویه را کوفته بیخته ... چرب نموده ... از هر یک
... گل بنفشه ده مثقال ... شکر ... هلیله ... و ... عسل مصفی
... و ... حل کرده قوام آورده ادویه را با آن بسرشند * اطریفل سامکی ... از برای خوب
... * صفت آن پوست هلیله زرد ... پوست بلیله آمله یعنی سامکی از هر یک ده مثقال ...
... کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بعسل شهد مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی
تا ... مثقال * اطریفل سامکی دیگر ... * صفت آن هلیله زرد ... هلیله سیاه ده
درم بلیله آمله از هر یک ... درم سامکی ... از هر یک ... درم گل سرخ ... از هر یک دو مثقال
اجزا کوفته بیخته بروغن ... چرب کنند و با عسل بسرشند و ... شربتی چهار درم باشد * اطریفل سامکی دیگر
که وسواس و دیوانگی ... نافع باشد ... * صفت آن هلیله کابلی آمله
آمله یعنی از هر یک ده درم افسنتین رومی سامکی ... افتیمون ... اسطوخودوس از هر یک
... درم ... از هر یک دو درم ... مصطکی ... عسل ...

بادو نیم بدار هلیله چهار درم نیم کوفته بسرشند از هلیله دو درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با
در عسل با ادویه عسل مصفا و هلیله درم مویز منقی پوست ازاله نموده کوفته نرم کوفته بلطیف الشعار بسرشند * اطریفل
سانیز ۵ جوب رخگه و سعفه و سری را نافع است * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سانیز ۵
حبل از هر یکی درم پوست هلیله آمله سعی سامکی از هر یک نیم درم زنجبیل حبسی دو درم جوب کرد دو درم ادویه
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با کشمش سرکوفته بسرشند شربتی چهار درم و در نسخهٔ صاحب
اختیارات بدیعی زرد هلیله آمله و سامکی از هر یک ده درم است و نسخهٔ اول بهتر است صاحب میزان الطبایع
گفته که مزاج این اطریفل گرم است در یکدرجه و خشک است در اواخر درجهٔ دوم آن نیز بهتر باشد که در
حکمی این اطریفل مکی نیست لیکن سرد است در اواخر درجه اولی تا اوایل درجه دوم و بعضی گفته اند که کشمش
در این اطریفل نرین مجموع باید و این اطریفل را بالطبع عناب باید داد شربتی مقدار یک جزو که چهار مثقال باشد
و بعضی گفته اند که شربتی از این اطریفل از چهار درم تا شش درم است * اطریفل صغیر بالسف آن نیز نسخه نیمی
حکیم سعید الملول سید علویخان مسهل است و اسهالش بطی است و بسا باشد که روز دویم اسهال کند و مواد از اعالی
و اسافل بدن جذب کند و تنقیه معده و سر کند از اخلاط و نافع است از برای امراض خصوص امراضی که از بخارات معده
باشد و صداع و گرانی گوش و اوجاع مفاصل را سود مند است * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه پوست بلیله آمله سعی از هر یک شش مثقال صبر سقوطری نصف درم بار بنوه بس سفید سورنجان مصری از
هر یک وسقاء المسهل الطیب انارون زعفران حب بلسان عود بلسان دارچینی مصطکی مقلیه اسطوخودوس اسارون
افریطی کل سرخ سرو ع الاذماع از هر یک یکدرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سی درم چرب نموده بعسل منقی
به وزن ادویه معجون سازند شربتی چهار درم یا چهار مثقال حب ملحه نورن نیره بسندند و وقت خواب فرو برند
و از عقب آن آب نیم گرم پیاله بنوشند انشا الله تعالی نافع است * اطریفل صغیر به نسخهٔ شیخ رئیس * صفت این پوست
هلیله کابلی آمله سعی پوست بلیله کوفته بیخته اجزا متساوی بروغن گاو چرب نموده بعسل صافی معجون سازند
نافع است از برای رطوبت معده و اسهالهای آن و علت رطوبات در بدن و ریاح بواسیر و نیکو کردن رنگ رخساره و جرب
اطریفل صغیر را به سناتی یا مقوی یا بارح صفرا و اسطوخودوس که دو مثقال آنرا با بارح صفرا و اسطوخودوس از هر یک
نیم درم سرشته حب ساخته فرو برند دوائی نافع است از برای اسهال و صداع بلغمی بشرط آنکه استعمال کرده شود بعد
از نضج ماده و هرگز چهار درم اطریفل صغیر مقوی با بارح صفرا و عاریقون سفید و افسنتین از هر یک یکدرم
نافع است از برای صداع مزمن و از ادویه نافعه از برای آن است که وقت خواب در چهار درم اطریفل یکدرم ایارج صفرا
بروغن بادام شیرین چرب نموده سرشته حب سازند و با آب گرم فرو برند و نیز اطریفل بادو سال باقی بماند و مزاجش
سرد است در درجه اولی و خشک است در درجهٔ ثانیه شفائی گفته که شربتی از این اطریفل دو درم است و صاحب حاوی
صغیر گفته که شربتش یک مثقال است و بعضی گفته اند که شربتش در مسهلات چهار مثقال می فرمایند که بهتر
آن است که پوست هلیله زرد و هلیله سیاه ه در اجزای این اطریفل بیفزایند و بروغن بادام شیرین چرب نموده باشد وزن
ادویه عسل معجون سازند * اطریفل صغیر کشنیزی نافع است مر آنرا که نافع است اطریفل صغیر و بیشتر بخارات
نور شفائی گفته که اطریفل کشنیزی معده را در سه مد و درد سر و درد درد گوش و درد چشم که بسبب بخار معده باشد
نافع بود و مداومت با اطریفل کشنیزی نافع است از برای صداع بسیار که معده بسبب صعود بخار [illegible] و از برای
صداع حادث از بسیاری اکل جوز استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ معده بخارش سهر یاران و حرارت [illegible] حلی مسهل

چون آن قدر از معده منحدر شده باشد * صنعت آن مثل اطریفل صغیر است الا آنکه اضافه کرده میشود بآن کشمش
حسک و زرنباد و زنجبیل و هلیلهٔ کابلی بعضی ساحرین کشمش حسک را بوزن همه اجزا داخل میکنند و در نسخهٔ حکیم
مومن بوزن نصف مجموع اجزا است و گفته که این اطریفل تحفه منع تصاعد ابخره از دماغ و دفع سودای سوخته و معده
و تقویت حواس نافع است و بعضی اطبا بعوض عسل کشمش سفید و مویز طائفی استعمال نموده داخل میکنند و شربتی
از اطریفل کشمشی یک مثقال است تا چهار درم و بعضی از یک مثقال تا دو مثقال گفته اند صاحب میزان الطبائع گفته که
درین اطریفل اگر اجزا را [illegible] بسرشته مزاجش سرد است در نصف درجهٔ اولی و خشک است در آخر درجهٔ سوم و اگر کشمش
سرشته سرد است در یک درجه و خشک است در درجهٔ سوم و بعضی گفته که این اطریفل را بعد از ناهار دو روز جایز است
استعمال نمودن شربتی از آن از دو درم تا سه درم * اطریفل صغیر مقلی در علاج بواسیر بعد از فصد و تنقیه بکار آید * صنعت
آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر از هر یک ده درم مقل ازرق سی درم با عسل بسرشته شربتی
چهار درم * اطریفل غربی مثل ... چون نام این اطریفل ... روز و شب اوست کشنده ... غربی مثلی که بفارسی رسید و بلادری نمو
و تهیهٔ باز و باشد از ... نام کند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله
مقشر از هر یک سفید موصوف بخشک سیل از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بعسل
سفید مصفی با بادام سرشته شربتی هر کدام که باشد وزن کل ادویه سرشته شربتی سه مثقال و در نسخه مثالی که
بنام اطریفل مسهلی ذکر کرده و در نسخه که حکیم محمد مومن که از تحفه و ذکر کرده هلیلهٔ زرد داخل ندارد
و قلمی نموده اند که ادویه را باید وزن آنها عسل مصفی معجون سازند * اطریفل غارنیقون دافع از برای امراض حادثه
از رطوبات در بدن بخصوص در سر و معده * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله
آمله مقشر از هر یک شش درم غاریقون سفید ده درم از اجزای غاریقون کوفته بیخته غاریقون را از بیست
آن سری بگذرانند همه را در بیست درم روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی تکصد و شش درم
معجون سازند بعد از چهل روز بشش درم آنرا بآب نیم گرم تناول نمایند * اطریفل غددی علاج خنازیر
و حواس را نافع است جمیع امراض سوداوی را سود مند و صابع نساز دارد * صنعت آن هلیلهٔ سیاه دارده درم پوست
بلیله آملهٔ مقشر سفید شده که در گردن گوسفند بمباشد خشک کرده از هر یک شش درم افسنتین اوریطی
ده درم بسفایج فستقی اسطوخودوس سامکی از هر یک هفت درم شطرج هندی بوزیدان غاریقون سفید از هر یک
سه درم افسنتین مصطکی جنطیانا بسفل الطیب از هر یک دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی شش درم و در نسخه دیگر بسفایج داخل نیست
و زرنباد سه درم و جوز بوا و مربل از هر یک دو درم داخل است * اطریفل غددی دیگر صفت آماس گلو که تهیهٔ ی
گوشگها باشد نافع است * صنعت آن زنجبیل پوست هلیلهٔ زرد از هر یک سی مثقال جوز بوا بسباسه دارچینی از
هر یک نیم مثقال غدد گردن گوسفند چهار عدد و غدد را در شاه خشک نموده با سایر ادویه نرم کوفته بیخته
باشد چند آن عسل ... معجون سازند شربتی تکدرم یا یک مثقال و اگر این ادویه را بطرزی مفوف نیم مثقالی
... زرد نهمراست * اطریفل فارسی منقول از مرادآبادی اسدی صالح حلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم جهت
هضم نافع و جهت رفع رطوبات و نافع از بول و لعم باطنی و تقویت دماغ و بصر و نافع عطش و سفید شدن و جهت احتراق
اخلاط نافع و دفع رسوب مستوم است * صنعت آن عصارهٔ عنب الثعلب عصارهٔ هندبا عصارهٔ کرفس عصارهٔ
کلاب از هر یک تکصد درم کل سفید سه درم غاریقون بسفایج هفت درم سامکی ... ده درم آلو ...

نیم کوفته سه بار پرورده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بوزیدان گل سرخ مویز زرد از هر یک کرده از هر یک
یک درم السنبل جندبیدستر فلفل فلفل دار یک درم نموده با شهد عسل صاف کف گرفته سرشته حبها ساخته بعد از خشک شدن در نصف آن
چون نخود و چهار درم به قدر فندق و دو درم طرفین بخورند و وارد ده درم تربد سپید و تکمیلا درم سرخ
بسته حل کرده می نموده و در نسخه دیگر تکمیلا درم ملح هندی و تکمیل و ایارج فیقرا و سرکه انگوری تکمیلا درم
داخل کرده به قوام آورند و زنجبیل حبس بابونه درم تربد سپید هلیله زرد مقشر پوست هلیله آمله مقشر از هر یک
دو درم نمک ساکن و بنفشه گل سرخ سماق مصطکی کبابه حبی طباشیر سقمونیا صندل سفید از هر یک یک درم شیر تازه
از هر یک ده درم و سیر مسبل السبیل دو درم سنبل بلخ نموده شکر بقوام آورده هر روز مسهل و در اکثر نسخ دیگر
را به سه معجون سازند و مقدار شربت سه دانگ حبیب و شربتی لیموی حبوب باشد ﷺ اطریفل فردوسی
مسهل زرد آب و بلغم است و امراض عصبانی از فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و عرقها
و استسقا و طحال را نافع * صفت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله آمله معیّن از هر یک نابرده مثقال
فردوسی تربد سفید مدبر ماذریون ۰ ده زرا نار خشک از هر یک سه مثقال زر الموس مدبر کمیرا و حب النیل ورق
گل سرخ مصطکی از هر یک بلسان اسطوخودوس زرنباد حسن عاقرقرحا بهمن سفید ترک ساکن از هر یک دو درم
ادویه کوفته بیخته به روغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن کل اجزا عسل مصفی به قوام آورده مقدار شربت از یک تا
هر یکی از دو مثقال تا سه مثقال با آب مطبوخ مناسب با آب گرم یا ماء الشعیر و ماء الاصول بنماسند
* اطریفل مسهلی حب القرع و اقسام دیدان کبار و صغار که در شکم تولد می نمایند و جمیع اصول علیه بلغمی از معده و سایر
بدن نماند و امراض رطوبی و بلغمی و اوجاع مفاصل را نافع بود * صفت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله
سیاه پوست هلیله آمله معیّن از هر یک دوازده درم سنبل چهار درم ترنگ کابلی ... درم تربد سفید
مدبر سه درم حب السلاطین مدبر سه درم بسباسه تخم کرفس مصری ... الطیب بلخ از هر یک
... درم برگ شامی افسنتین رومی درم سه ترکی ... ابرطی خردل ... گندم ... کوبی را ...
بیخ ارمنی بلاس نابرده ترک شاهی از هر یک چهار درم زیره کرمانی ... مصطکی گل سرخ ... الامع
از هر یک سه درم کمیرا ب الموس از هر یک و دو درم ادویه کوفته بیخته به روغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن
مجموع ادویه عسل مصفی به قوام آورده علی الرسم ... شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال ﷺ اطریفل مسهلی
دیگر که استیصال حب القرع و دیدان نماید * صفت آن پوست هلیله کابلی نابرده ... هلیله زرد هلیله
سیاه پوست هلیله آمله معیّن از هر یک ده درم تربد سفید ... درم ترنگ کابلی ... درم ... ترکی است که از
... می آرند برای حب القرع مستعمل مخصوص است و در بنگاله ترکی که آن را حرف ... ورنگی نامند و آن را ورنگ
می آورند ... نام آن ... دو درم ... درم تربد ... درم لسان العصافیر ... درم بلاس ...
که در این بدل آن ... ارمنی پوست ... از هر یک سه و نیم درم ... کرمانی از هر یک
دو درم ... ادویه کوفته بیخته به روغن بادام شیرین چرب کرده با سه وزن کل ادویه عسل مصفی به قوام آورده علی الرسم
... شربتی از دو درم تا ... درم با آب گرم ﷺ اطریفل کشمیزی آنکه اطریفل کشمیزی ... اطریفلات است و نافع است
برای سوء هضم و برودت معده و اعادت اشتهای معدی و تقویت معده و احساس طعام و هضم کند و بالجمله نافع است از برای
جمیع امراض معده و اشتهای ... را ... است و باه را زیاده کند و اوجاع ظهر را سود مند ... و دافع بواسیر و ریاح ...
و رنگ رو را نیکو و صافی گرداند و در مدت ... ساز کس گرده ... اصلاح حال گرده ... برای ...

پراگنده کرده و ریسانیده استعمال آن باید نمود * صفت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس که در مقالهٔ سوم از جملهٔ اولی از قرابادین
قانون که در جوارشات است آورده هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی پوست بلیله دارفلفل فلفل سیاه از هر یک
ده جزو بوزیدان شقاقل سطرج هندی سنبل مصری زنجبیل از هر یک پنج جزو به نسخهٔ دیگر شقاقل یک جزو
داخل است بودری سفید بودری سرخ لسان العصافیر نیز زیاده دارد یعنی حب الفلفل و بعضی گمان کرده اند که شاهدانهٔ
بری است و آنرا اسفارداج گویند و بفارسی شاهدانه گویند و کندر سفید و شکر طبرزد که معروف است نبات از
هر یک ده جزو و همین شرح بعینه شفا خانی از هر یک سه جزو و از برای جمیع از هر یک عشر نسخهٔ کوفته بیخته
و تیمر حسیان رحب الفلفل را علیحده نرم ملایم نموده مجموع را در یک کرده ساوی نموده بروغن گاو چرب کرده بعسل
سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از دو ماه استعمال نمایند و بعضی
درین نسخه بجای روغن گاو روغن بادام شیرین آورده اند و این خوب است و این نسخه بغیر روغن گاو و عسل برده
خوب است سوای بسباسه و با آب نیستند صاحب سراج الطبائع گفته که این اطریفل گرم در اواخر درجهٔ دویم
و مسهل است در وسط درجهٔ دویم و شربتی از این اطریفل یک مثقال تا دو مثقال است * اطریفل کبیر به نسخهٔ
شیخ رئیس که در مقالهٔ اولی از جملهٔ اولی از قرابادین قانون که در ذکر معاجین کبار است آورده و گفته که این
اطریفل ضعف معده و ماسکه و ضعف گرده را که از برودت باشد و امراض حادثه از رطوبت و بلغم را نافع است * صفت
آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی بوزیدان بسباسه سطرج هندی شقاقل از هر یک جزو بودری
سرخ بودری زرد لسان العصافیر همین شرح همین سفید از هر یک نیم جزو و مجموع را کوفته بیخته بروغن گاو
چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و این نسخه دوازده جزو است صاحب سراج الطبائع گفته که این اطریفل
گرم و مسهل است در یک درجه و شیخ محمود بن الیاس این اطریفل را در حاوی صغیر ذکر کرده و همین داخل ندارد و
گفته شربتی از این یک مثقال و بعضی اطبا گفته که این اطریفل را بعد از یک سال دو ماه از ساختن باید استعمال نمود
* اطریفل کبیر به نسخهٔ حکیم مدیک کازرونی که در شرح موجز ورسی آورده و این همان نسخهٔ اول شیخ رئیس است
با اندک تفاوتی در ادویه و اوزان * صفت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی فلفل دارفلفل
از هر یک سه جزو زنجبیل بوزیدان بسباسه سطرج هندی بودری سرخ بودری سفید تخم حسیان سفید شکر طبرزد
همین سفید همین سرخ از هر یک یک جزو کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو چرب نمود بعسل مصفی
معجون سازند شربتی سه درم تا سه مثقال بعد از دو ماه از ساختن آن استعمال نمایند * اطریفل کبیر به نسخهٔ
شیخ داؤد انطاکی این هم همان نسخهٔ اول شیخ رئیس است با اندک تفاوت * صفت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ
کابلی پوست هلیلهٔ چینی هلیلهٔ سیاه بلیله آملهٔ منقی فلفل دار فلفل از هر یک جزو زنجبیل بوزیدان سطرج
هندی بسباسه سنبل مصری بودری زرد بودری سرخ لسان العصافیر حب الفلفل کندر مقشر نبات همین سفید همین
سرخ از هر یک یک جزو و گفته که شیخ رئیس آورده نیز این اخر مصطکی رومی کما به جمیع داروها از هر یک ربع
جزوی افزون زیاده کند رحمین است اجزا را کوفته بیخته بروغن گاو یا روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید
مصفی معجون سازند و گفته خطا کرده کسیکه داخل کرده درین اطریفل موبرسه فرمایند که وجه خطا ظاهر
نمیگردد مگر آنکه مراد ایشان این باشد که کسیکه بعوض عسل درین اطریفل مویز داخل کرده چنانچه بعضی کرده اند
خطا است زیرا که این اطریفل از معاجین کبار است لازم است بودن عسل در آن از برای حفظ ترکیب تا زمانیکه مزاج
گردد و گفته که اطبا را درین اطریفل نسخه‌های بسیار است از روی خطا و علما و نسخهٔ معمول علیه همین است * اطریفل

کسر بالف این ماء به معقول از قرابادین افندی صالح حلبی طبیب ابراهیم سلطان د صرروم که به ترک
موسومه معوی معده ترکیب است ومصفی لون ومزیل اخلاط فاسده معده ودافع ریاح غلیظ حافظ صحت ومقوی مسلوب
ودافع بواسیر ومدر بول تکذ رم است * صفت آن بوست هلیله کابلی بوست هلیله زرد هلیله سیاه بوست بلیله آمله
مقشر ازهر یک ده درم دارچینی سه درم سعد کبابه حبی تخم کرفس دربغل سنبل الطیب فاقله کبار فاقله صغار
سلیخه سطرح هندی سعد کوفی لسان العصافیر تخم سرخ تخم سفید زنجبیل ازهر یک دو درم سنبل الطیب
رومی جوزبوا ساسه معرحب العلیل ازهر یک سه درم مغز بادام شیرین مقشر مغز بادام تلخ مقشر ازهر یک ...
عود دراوند مدحرج زراوند مصطکی رومی ازهر یک دو درم تخم فلفل نعناع جبلی ازهر یک تکذ رم و بسا احرا
کوفته بیخته با چهار وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند * اطریفل کبیر به نسخه دیگر نافع برای
امراض کلیتین ومثانه وامراض سر ومعده وصداع حادث بمشارکت مثانه وکلیتین وتقویت سر ودفع امراض کلیه
ومثانه مذکوره است * صفت آن بوست هلیله کابلی هلیله سیاه بوست بلیله آمله مقشر فلفل دارفلفل ازهر یک
سی درم زنجبیل نانخواه بوزیدان سطرح هندی سازج هندی بودوری سرخ تودری زرد لسان العصافیر معرحب
العلیل کشنیز مقشر خشخاش سفید شکرطبرزد تخم سرخ تخم سفید ازهر یک ده درم کوفته بیخته بروغن گاو
بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند وبعد از دو ماه استعمال
نمایند شربتی از دو درم تا چهار درم * اطریفل کبیر به نسخه حکیم مومن که در قرابادین تحفه المومنین آورده
جهت تقویت دماغ وقطع ریاح بواسیر وتقویت معده ورفع وهن واصلاح خلط سوداوی نافع است * صفت آن بوست هلیله
کابلی بوست بلیله آمله مقشر بزرالکرفس الجبلی ازهر یک سی درم سطرح هندی نانخواه صغیر ازهر یک ده درم و
سنبل الطیب حماما دارچینی قرنفل وج ترکی ازهر یک سه درم دارچینی دو درم فلفل اسود دارفلفل زنجبیل
ازهر یک سه اوقیه حب الحلب سه اوقیه خردل یک اوقیه وتخم بوزیدان سه درم ادویه را کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده با سه وزن آن عسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال تا دو مثقال * اطریفل کبیر دیگر
بگیرند بوست هلیله کابلی هلیله سیاه هلیله زرد بوست بلیله آمله مقشر ازهر یک نیم اوقیه جوکوب نمایند وبگیرند
برگ سنا مکی جرسانده ... بسفایج ... حب النیل ... افتیمون ... ازهر یک سه اوقیه
وجوکوب نمایند وهلیلجات را با نیم رطل آب با نیم ... طبخ دهند تا به نصف رسد پس بمالند وصاف نمایند
وبرگ سنا وافتیمون جوکوب نموده را دو شبانه روز بگذارند با جوش آب را سرد نمایند پس جمله را صاف نمایند
وبگیرند مویز منقی ... اسطوخودوس ... فلفل دارفلفل ازهر یک ... درم جوکوب
نمایند ونیز بگیرند نیم رطل آب یک رطل ونصف آن وصاف نمایند ومیزان بر عقاقیر مذکوره ریزند
بگذارند تا تمام ماء ... پس بگیرند نانخواه بزرالکرفس ازهر یک ... درم بوست بیخ کرفس
بوست بیخ رازیانه بیخ اذخر ... ازهر یک درم بیخ عاقرقرحا ... ازهر یک ... دو درم
اصل السوس ... جمیع را جوکوب نموده در نیم رطل آب ... ساعت پس بآتش ملایم جوش
دهند تا یک رطل ... صاف نمایند ... بگذارند تا تمام ...
که جمله گردد بگیرند ... افتیمون وسقمونیا ... مصطکی سادج هندی ...
ازهر یک ... درم ... حب ... کبار وصغار ازهر یک ... درم ...
جوش دهند ... صاف نمایند ... حمل نموده ... بدرجه

بیخ خرد و خوب سائیده ده مثقال درم روغن بلسان و بعد از کفاف روغن بادام شیرین و تگدار یک رو ریک شب پس
در روی شیر لبانی یا پارچه بسیار تنگ پهن کنند و شیره ... بند در عود هندی پس بردارند و با عسل بعد از کفاف ... بیز
معمول بسرشند بعد از چهل روز استعمال نمایند اگر بزرنبل بسفایج و حب نیل و تمر هندی در آب جوشانیده هلیلجات
را بیشمایند و همین قسم تا آخر سازند خوب باشد* اطریفل کشنیزی که در منهاج در باب ثقل سامعه صفراوی آورده
*صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم کشنیز خشک عصاره گل سرخ از هر یک شش درم
کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال و بعضی کشنیز را بوزن یک جزو
از هلیلجات که ده درم است و بعضی بوزن تمام ادویه شکسته و این اطریفل نافع است صداعی را که بوده باشد بسیار کشیده
طول حال آن را سال کرده بعد از آن شراب اسطوخودوس محلول در عرق بادرنجبویه نوشند* اطریفل مامیران و در
نسخه دیگر اطریفل مامون نذر بواسیر نوشته و درص و نهی را نافع است و سیاهی موی را نگاه دارد و امراض بلغمی را سود
دارد *صنعت آن پوست هلیله کابلی بیست درم پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم برنگ کابلی مقشر پا رده
درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی از هر یک سه مثقال سادج هندی شش درم بسفایج فستقی اسطوخودوس از هر یک
هفت درم غاریقون عود سفید بیس درم قسط تلخ سه درم مصطکی افسنتین کندر حب الغار از هر یک دو درم فلفل
دارفلفل از هر یک چهار درم کوفته بیخته با عسل سه چند وزن ادویه معجون سازند شربتی از سه درم تا چهار درم
و در نسخه محمود بن الیاس شیرازی دارفلفل چهار درم نیز داخل است و در نسخه دیگر دارفلفل و جاوشیر از هر یک چهار
درم داخل است صاحب میزان الطبائع گفته که مزاج این اطریفل گرم است در یک درجه و سه ربع درجه و خشک است
در اول درجه سوم و سایر نسخه که دارفلفل و جاوشیر دارد گرمی آن مرتب است بدو درجه و در نسخه حکیم مومن وزن
هلیله کابلی ده درم است و وزن برنگ مقشر شش درم و وزن زنجبیل و شیطرج و سعد کوفی از هر یک سه درم و وزن
بسفایج و اسطوخودوس از هر یک یک مثقال و وزن مصطکی و افسنتین کندر و جیر بوا و حب الغار از هر یک شش درم است
و شش درم فلفل و چهار درم دارفلفل نیز داخل دارد و گفته که مقدار شربت از سه درم تا چهار درم است* اطریفل
سونیا بیماریهای حادث از صفرا و بلغم و سودا را نافع است و صداع و دوار و کابوس و ظلمت بصر که از بخارات غلیظه باشد
که از معده متصاعد گردد بسیار نافع است و گفته که این اطریفل جمیع انواع کابوس را نافع است* صنعت آن پوست
هلیله کابلی سی درم پوست هلیله زرد چهل درم هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک بیست درم سنا مکه
پا رده درم عصاره گل سرخ بلاسار سنامکی ده درم افسنتین مصطکی از هر یک شش درم کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و اگر رطوبت غالب باشد شش درم تربد سفید نیز بیفزایند و اگر
سقمونیا بقدر حاجت باز کنند اسهال صفرا بیشتر کند و این اطریفل در گرمی و سردی معتدل است و خشک است در
اواسط درجه دوم* اطریفل مقوی نافع است قوی همه اعضا را در معده و سینه و آن مردو را دوست دارد* صنعت آن هلیله
سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر زنجبیل کشنیز مقشر بسباسه از هر یک اجزا متساوی کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین یا روغن گاو چرب نموده با عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و این نسخه سوای روغن
گاو یا روغن بادام و عسل مصفی هفت جز است و بعضی درین اطریفل کشنیز و سنا داخل نکرده اند بجای این هر دو
پوست هلیله زرد و فلفل داخل نموده و گفته که این اطریفل نافع است از برای استرخای معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع کند
و نیز ... را نکو کند و سلس البول را نافع بود و شربتی از یک مثقال تا دو مثقال بعد از دو ماه که از ساختن گذشته باشد
استعمال نمایند و تا دو سال باقی میماند* اطریفل مسهل اسهال اخلاط بلغمی کند و سده ها بکشاید و تحلیل ریاح

ومقوی معده و دماغ و جگر است * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر بریان
سقمونیا مدبر سنامکی از هر یک پنج مثقال غاریقون مثل سنبل چهار مثقال افتیمون دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال تربد
ریوند چینی هفت مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بعد از آنکه ادویه را بروغن بادام شیرین چرب
نموده باشند معجون سازند * اطریفل مسهل معمول از تحفة المؤمنین که مسار المدار خط نواب حکیم محمد باقر نقل نموده
جهت بهق و برص و جذام و داء الفیل وغیره امراض بلغمی و سوداوی نافع * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله
آملهٔ مقشر افتیمون صبر سقوطری ایارج فیقرا از هر یک ده درم سنای مکی از هر یک هفت درم تربد
سفید مجوف ده درم حاشا ده درم اسطوخودوس شش درم افتیمون یک درم سقمونیای مشوی شش درم باشد وزن ادویه
عسل مصفی معجون سازند شربتی شش درم با شش مثقال * اطریفل مسهل بالیف حکیم مؤمن جهت امراض حاره
و سوداوی بعد از تنقیه و جهت قولنج بسیار نافع است و نیز رستنی نافع مثال است * صنعت آن پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه از هر یک بیست مثقال کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده سنامکی گل بنفشه از هر یک سی
مثقال گل سرخ شاهتره بنفشی از هر یک پنج مثقال عسل دو وزن ادویه تا مکی سنامکی ده مثقال گل سرخ
هلیلهٔ سیاه از هر یک ده مثقال پوست هلیلهٔ کابلی بیست مثقال جوشانیده مالیده باشند داخل کرده بقوام
آورده معجون سازند مغز الله قلمی نموده که این معجون نافع است از برای قولنج و عامل اصابت معنی که استعمال
طلیات منع است و قولنج وغیره در این معجون ملینا است * اطریفل مقلی بواسیر و سیلان مقعده و وجع آن را نافع،
است و ضعف هاضمه و ضعف گرده را که از برودت باشد مفید است و بالجمله جمیع امراض حادثه از برودت و رطوبت
و بلغم را نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ مقشر افتیمون مصطکی رومی از هر یک ده درم
ناخواه شش درم ادویه کوفته بیخته بروغن مغز اسمه نیم حرب نموده پس بگیرند مقل ازرق پنج مثقال در
آن جمله ساییده در هاون سنگی بکوبند بمالند و ادویه را با آن معجون سازند و اگر در این معجون با مقل ازرق بوزن
جمیع ادویه عسل مصفی داخل کرده معجون سازند بهتر است شربتی سه مثقال بعد از آن بذری آب نیمگرم بنوشند
* اطریفل مقلی دیگر جهت بواسیر و اورام مقعده نافع است و بادها بشکند و خون بواسیر باز دارد * صنعت آن پوست
هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ مقشر نیم گندنا از هر یک پنج مثقال مقل ازرق سیاه
مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده در عسل مصفی دو وزن ادویه داخل کرده ادویه را با آن معجون سازند و بعضی
در این اطریفل عسل داخل نموده * اطریفل مقل صغیر نافع است از برای بواسیر و امثال بواسیری خون بعد از صداع
ببه استعمال نمایند * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ مقشر از هر یک ده درم مقل ازرق سی درم
مقل را با آب گرم حل کرده با عسل بقوام آورده شربت با یاد ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو
چرب نموده با آن بسرشند شربتی چهار درم و در نسخه که حکیم مؤمن در زیر باد بن تحفة المؤمنین آورده هلیلهٔ
کابلی و روغن بادام یا روغن گاو داخل ندارد و گفته که مقل را با آب گندنا حل کرده با سه مثقال عسل مصفی
بقوام آورده معجون سازند * اطریفل مقل صغیر که همین صفت دارد و حلیلی زیاده است * صنعت آن پوست
هلیله کابلی پوست بلیله آملهٔ مقشر از هر یک تکر طل مصطکی دارچینی و نیم مثقال از هر یک اسارون زعفران دو درم از هر یک
اول مقل را در آب گرم حل کرده بعد از آن بمالند تا هموار شود و بای ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب
نموده و اول مرتبه مقل را بعسل بسرشند با ادویه بسرشند تا بشکوه مخلوط گردد پس بای ادویه را با آن بسرشند و بعضی
عسل داخل نمیکنند * اطریفل مقل کهربایی که جهت قطع خون بواسیر مجرب است * صنعت آن پوست هلیله کابلی

پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده مثقال کهربای شمعی بسد محرق و مغسول از هر یک سه مثقال [illegible] محرق مغسول
سه مثقال زاج سفید محرق با کهربا از هر یک دو مثقال مقل ازرق بیست مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده باقی
ادویه را کوفته بیخته با مقل و سه مثقال عسل مصفی بسرشند شربتی دو مثقال * اطریفل مقل ملین طبع را
نرم دارد و بواسیر را نافع است * صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله زرد پوست هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر
افتیمون اسطوخودوس از هر یک پنج درم عسل چهار سیر مقل ازرق از هر یک سی درم مقل و عسل چهار سیر را با آب
گندنا حل کرده صاف کنند و در عسل بقوام آورده داخل کرده که بعد از داخل کردن آب بقوام معجون آید پس
اجزا را کوفته روغن بادام شیرین چرب نموده با آن بسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال و در نسخهٔ دیگر
بسفایج پنج درم و اوزان ادویه با اسطوخودوس از هر یک ده درم است * اطریفل مقل ملین افتیمونی بالخاصه فاصل
الاطبا حکیم نافع از برای امراض سوداوی خصوص بواسیر و دافع مفسده و آلات غذا است و ملین طبع و مقوی احشا
* صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر افتیمون افریطی از هر یک ده مثقال
مقل ازرق تربد سفید از هر یک شش مثقال با کتیرا مدبر و سرکه مصطکی رومی دارچینی عود قماری حاشا تخم
شاهتره ورق گل سرخ از هر یک سه مثقال گشنیز خشک مقشر بو داده مثقال اجزا سوای مقل کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین یا روغن گاو هر کدام که باشد بیست مثقال چرب نموده بعد سفید عسل مصفی با مضاعفه از هر دو سه
وزن ادویه مقل را در آب گندنا حل نموده صاف کنند و در ظرف بقوام آید پس مقل و عسل را بقوام
آورده مقل را با آن بسرشند پس بریزند بر ادویه و در ظرف چینی نگاه دارند در شش ماه به حد کمال رسد پس
از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * اطریفل مقل ملین دیگر بواسیر را نافع بود
و طبع را نرم دارد * صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک پنج درم تربد سفید
تراشیده مدبر هفت درم مصطکی سه درم مقل بیست درم مقل را در آب گندنا حل کرده اجزا را کوفته بیخته بروغن
بادام چرب نموده با سه چندان عسل بقوام آورده معجون سازند بعد از شش ماه دو مثقال تا دو مثقال بخورند و بواسیر را مفید است
این معجون بغایت نافع باشد * اطریفل مقل ملین دیگر که شکم اصحاب بواسیر را نرم کند و ریاح را تحلیل دهد
* صنعت آن مقل ازرق سی درم پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم تربد سفید تربد سفید
درم سکبینج پنج درم افتیمون مصطکی از هر یک پنج درم مقل را در آب گندنا حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته
با سه وزن آن عسل بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم * اطریفل مقل ملین دیگر طبع را نرم کند و بواسیر را سود دهد
* صنعت آن مقل ازرق فلوس خیارشنبر از هر یک سی درم پوست بلیله هلیله سیاه آمله مقشر افتیمون
اسطوخودوس از هر یک ده درم مقل و فلوس را در آب گندنا حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل
بقوام آورده بسرشند بعد از آنکه بروغن بادام چرب نموده باشند شربتی از سه درم تا هفت درم * اطریفل ملین این
اطریفل ملین طبع و مسهل صفرا و سودا است و نافع است از برای دوار و سدر و جرب و ابتدای علت * صنعت آن پوست هلیله
زرد جهل درم پوست هلیله کابلی سی درم بلیله آمله مقشر هلیله سیاه از هر یک بیست درم شاهتره تابرده درم سنامکی
ده درم ورق گل سرخ بلسان اسارون مصطکی از هر یک پنج درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل درم چرب
نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند و اگر بوره باشد بطعم غالب باید که صفرا باشد برای اخراج بلغم
هلیله درم و اگر احتیاج باسهال صفرا زیاده باشد باید که زیاده کرده شود برای اخراج اصل سقمونیا به تدریج حب و
اگر احتیاج باسهال سودا زیاده باشد باید که بیفزایند بر آن اجزای اصل افتیمون ده درم شربتی دو مثقال با آب گرم

این اطریفل حار در اول درجه و یابس در آخر درجه دوم است * اطریفل ملین بالیف وان زعفران مأخذ حکیم
معز الملوک سید علی خان ملقب بنواب شاهی نافع از برای نزلات بلغمیه مزمنه * صفت آن عناب انجیر زرد
از هر یک بیست دانه اصل السوس رومای حسک گل بنفشه اسطوخودوس انیسون بسفایج فستقی پرسیاوشان از هر یک
دو مثقال زبیب و پرسیاوش اسه سرون کرده شب و بیخ مثقال مویز را در سه چهار یک من شیر آب جا اش
بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن عسل بقند مصفی بکنند و بیخ مثقال داخل کرده بقوام آورند پس
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر اسطوخودوس گشنیز خشک مقشر
از هر یک بیخ مثقال رازیانه انیسون مصطکی حب بلسان از هر یک دو مثقال و نیم عاقرقرحا سقمونیا سه مثقال فلفل
سیاه بسپاسه مثقال بسفایج سه دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین دوازده مثقال و مرادوبه را کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مذکور بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال با آب نیم گرم تناول نمایند
*اطریفل ملین بنسخه حکیم مومن نافع از برای بواسیر * صفت آن پوست هلیله کابلی بلیله آمله مقشر از پوست
هلیله سیاه انیسون اسطوخودوس از هر یک ده مثقال زنجبیل هفت مثقال مقل ازرق سی مثقال فلوس خیارشنبر
سی مثقال مقل و فلوس خیارشنبر را در آب گشنیز تا حل کرده صافی نمود با عسل بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده با آن سرشته استعمال نمایند * اطریفل ملین دیگر عبارت از نسخه ابن شمسان از هر یک
بیست دانه بنفشه عنبه گل سرخ سنامکی از هر یک ده مثقال با آب جوشانیده صافی نموده عسل مصفی بکند
و بیخ مثقال در بیخ دیگر دوصد و هفتاد مثقال لب داخل کرده با شیر ملا بقوام آورند پس بگیرند
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی طباشیر مقشر گشنیز خشک از هر یک ده درم هلیله سیاه بیست درم پوست
بلیله آمله مقشر زنجبیل پوست هلیله از هر یک پنج درم عصاره گل سرخ صندل سفید از هر یک بیخ مثقال تربد
سفید مدبر ربوند چینی از هر یک ده مثقال سقمونیای مشوی تا بر ده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین بیست و بیخ مثقال چرب نموده با عسل مذکور معجون سازند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال
*اطریفل ملین که طبع را نرم دارد و معده را از بلغم و صفرا پاک گرداند * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک ده درم اصل السوس مقشر و رب گل سرخ از هر یک پنج درم تربد سفید مجوف
مصمغ مدبر بیست درم سنا طرح مکی زنجبیل از هر یک سه درم دار چینی تربه دانه هیل تر از هر یک دو درم
سقمونیا دو درم بعسل مصفی بقند سرشته معجون سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال * اطریفل ملین دیگر از
حکیم شریف خان * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله تربد سفید
از هر یک چهل مثقال ارزن سه تربد را نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در بیخ من آب بجوشانند تا به نصف رسد صاف
نموده یک من شکر سفید مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده با آن معجون سازند * اطریفل معلوم نیست که از نسخه کدام کس است نموده اند که از سید میره العلماء عبد الاطبا والد ماجد من
است قدس سره این اطریفل را معروف و معلوم نموده اند تا از اطریفلات ملین دیگر ممتاز باشد و این اطریفل از برای
درد سر و درد چشم و درد گوش که به سبب امتلای معده باشد در نهایت نفع است و اسهال کند و معده و سر را از امتلا
صفرا و بلغم پاک کند گرم مزاج را موافق باشد * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم رازیانه مصطکی رومی اسطوخودوس سقمونیای مشوی ربوند چینی از هر یک
... کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی بقدر دو چند سرشته معجون سازند شربتی

چهار مثقال با آب گرم تناول نمایند * اطریفل ملین معمول ازرباد جهت قطع اخلاط بارده و فضلات متعفنه و ادرار حیض نافع و بهتر از اطریفل زنگ زردانه کوهستان که گرداند و در من اصفهان است جوش سه روز بیخ و تخم زیره کرمانی را استعمال نمایند و قلع کنند پس بعد از جوشیدن زرد دیگر عود کنند و بعد استعمال آن خوب است که تمرهندی و آلوی بخارا با سقمونیا کرده باشد * صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر افتیمون افسنتین رومی دو دو از هر یک نیم مثقال تربد وا دارفلفل از هر یک چهار مثقال جوز بوا ماهی زهره سطرح هندی از هر یک دو مثقال با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند * اطریفل ملین به نسخهٔ دیگر * صنعت آن عناب خراسانی سپستان از هر یک یکصد دانه گل بنفشه ده مثقال جوشانند و صاف نموده عسل مصفی دو من مثقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی تربد سفید مدبر سقمونیای مصری از هر یک ده مثقال هلیلهٔ سیاه آملهٔ مقشر پوست بلیله طباشیر سفید گشنیز خشک گل سرخ گل نیلوفر از هر یک نیم مثقال صندل سفید بگلاب سوده سه مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سه چهار مثقال چرب نموده با عسل مذکور معجون سازند شربتی چهار مثقال * اطریفل نافع مراکثر امراض دماغی حادث از اخلاط مرکبه را و از برای طرش و دوی و ثقل سامعه بی نظیر است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر از هر یک دو درم سنا مکی تربد سفید مدبر افتیمون از هر یک هفت درم اسطوخودوس بسفایج فستقی گل سرخ سقمونیای مصری از هر یک نیم درم غاریقون مقل مصطکی از هر یک سه درم گشنیز خشک با رده درم کوفته بیخته به نیم درم روغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل معجون سازند شربتی از سه درم تا پنج درم معمول ارحط حکیم عبدالرحمن بردیسی * اطریفل دیگر نافع از برای امراض سوداوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر از هر یک نیم مثقال بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون تربد سفید مدبر غاریقون مقل سفید از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند * اطریفل دیگر مقوی معده و دماغ بارد است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر از هر یک نیم مثقال عود هندی زنجبیل از هر یک نیم مثقال فلفل دارفلفل از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل معجون سازند * اطریفل دیگر از برای کشنگی زرد موی سفید شود * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه آملهٔ مقشر از هر یک ده درم پوست بلیله کندر کرطباشیر سفید از هر یک پنج درم صندل سفید بگلاب سوده تخم کاسنی از هر یک سه درم فلفل دو درم تخم زنجبیل گل سرخ مقروع الاصابع وج ترکی از هر یک یک درم تخم کوفته بیخته بعمل هلیلهٔ کابلی مربا سه وزن ادویه بسرشند شربتی سه درم پس بلد رسنگه قطع نمکند از موی سفیدی را ونگاه مدارد سیاهی را * اطریفل مقوی جوب حافظه و دافع نسیان بالصفحه حکیم سید الکارزونی * صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه آملهٔ مقشر دارچینی وج ترکی از هر یک پنج درم پوست بلیله سعد کوفی از هر یک چهار درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر از هر یک سه درم مفر پسته مغز نارجیل از هر یک هفت درم موم برشتی از جب پنجاه درم ادویه را کوفته بیخته با موم معجون سازند و هر صبح دو مثقال آنرا با شتا ناشتا تناول نمایند * اطریفل دیگر حشم را روشن کند و معده و از رطوبت پاک سازد و طبع را نرم دارد و دواسیر را سود مند بود * صنعت آن پوست هلیله کابلی بلیله آملهٔ مقشر هلیلهٔ سیاه فلفل دارفلفل سطور زنجبیل تا دیلک از هر یک جزوی اجزا مساوی کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با سه چند آن عسل بسرشند شربتی دو مثقال است * فصل در بیان بیخ جوارشات اهلیلجی * جوارش اهلیلج این جوارش اشتهای طعام بگوارد اشتهای طعام آورد و بواسیر را نافع بود و بادها بشکند و طبع را نرم دارد و رنگ را نیکو دارد * صنعت آن پوست

هلیله کابلی تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام چرب نموده مرضوض زنجبیل فلفل دارفلفل زرنب
از هریک چهار درم بادرنجبویه ده درم فلفلمویه مصطکی درم ساذج هندی یکدرم دارچینی سنبل الطیب از هریک ده درم
دانسته برابر مجموع ادویه بلیسو ومعرر مربب نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم *حوارش شاهی بالست
آن مرحوم ماخولیای مراقی را بی نظیر است مقوی قلب ومعده است وتفریح آورد * صنعت آن آمله مربی هلیله
از هریک هفت مثقال ونیم مثقال ازاینها بیرون کرده زرنب بسعی گلاب عرق بید مشک از هریک هفت مثقال ونیم مثقال
همه را ده برنگ بامیر اسود مالند بعدالاینکه بس شراب انار ترش شراب انار شیرین شراب سیب شیرین شراب ناریج شیرین
لیمو شیرین آلو از هریک سه مثقال ونیم مثقال کشمش بی دانه نیم مثقال داخل کرده بقوام آورند پس ادویه معرض
ورق طلا ورق نقره مروارید ناسفته از هر یک سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال گل گاوزبان همه کل سرخ از هریک نیم
مثقال کوفته بیخته داخل نمایند شربتی دو درم *حافظ العقل نسرابی صحبت او را امراح آن مرحوم است ومجرب است
در حفظ حواس ظاهری باطنی وتقویت آنها وانکه عقل ودهن وفکر وما یتبع آنها عقل است* صنعت آن شیر آمله
ده مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله از هریک نیم مثقال طباشیر صندل صندل سفید
ابریشم مقرض کندر بادرنجبویه تما معزبار حبل معز بسته اسطوخودوس گل بابونه از هریک مثقال کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین نیم مثقال چرب نموده موبیز منقی بیدانه عسل مصفی شات سفید از هریک حمل ونیم مثقال
اول مربیه مویز واسطوخودوس ادویه مسلمه برند بامهراسود نمالند بعد الاینکه نبات وعسل را داخل کرده بقوام آورند
وادویه را باین نمایند شربتی دو مثقال *عسل در بیان حبوب که اصل رعمود در اینها اهلیلج است *حب اهلیلج
نافع از برای سوداوی وصفراوی حادث از غیر احلاط حاره* صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی کشمش از هر یک دو دانگ سقمونیا نیم مثقال کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده
بآب سرشته حب ساخته بر ویرند خوراک یکشربت است*حب اهلیلج نافع از برای صداع که سبب امتلای دماغ سرو جمع
بدن از اخلاط* صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک ده درم اسطوخودوس بسفایج تسقمی
افسنتین بزبلسبان جوالسید بروغن گل سرخ چرب نموده از هر یک یکدرم ونیم صبر بسته حنظل دو درم افتیمون یکدرم
کوفته بیخته بآب اربابه باز سرشته حب سازند گفته شده که حب یک شربت است بهتر وبرند از عقب آن حلاب
شکری ده درم بآب نیمگرم حل کرده بنوشند*حب اهلیلج که نافعست مر حب از برای الماخولیای الحادث من السوداء
المحترقه من الصفراء * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک
دو دانگ سقمونیای لاجورد مغسول افتیمون از پوست سفید کسیر از هر یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده نمو در طاس منقی شربت حب ساخته با عرق گاوزبان نیمگرم که در آن حلاب شکری ده درم حل کرده باشد
در نوبت حمله یک شربت است همه تکرر نمد این حبوب را استعمال نمایند تا رفع شکند ماخولیا را زایل شود *حب
اهلیلج نافع از برای ماخولیای حادث از سودای محترقه از صفرا* صنعت آن پوست هلیله زرد بیست درم پوست بلیله آمله
منقی ورق گل سرخ نمک هندی از هر یک دو درم انارح صفرا بسته درم سامره مخمور سای منوی عصاره افسنتین
از هر یک سه درم تخم کرفس نیم درم بارتنگ تخم سفید چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
بآب کاسنی تازه سرشته حب سازند شربتی دو درم شیر ماسه درم ودرنسخهٔ صاحب ذخیره چهار درم سامی گل سرخ
ونمک هندی وتخم کرفس داخل نیست وزن پوست هلیله هفت درم است مقرر باشد که جون سمومات اصلی باشد
نمی شود اگر بدل آن یکدرم سقمونیا داخل کنند بهتر است* حب اهلیلج این حارث مجرب است از برای نهی باحس

وازالهٔ آن می‌کند و گرسنه زود و بسیار این حب نافع است از برای حمی و ریاح و اوجاع مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی* صنعت
آن پوست هلیله زرد هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی صبر سقوطری افربیون سفید مقل سرخ شحم حنظل سکبینج از
هر یک نیم جزو خربق اسود صمغ فارسی شونیز بزر کرفس نمک طبرزد مصطکی رومی از هر یک یک جزو صمغها را
در ظرف چینی با آب گندنا بعد از آنکه ادویه را با آن خمیر توان کرد بخیسانند و روز دیگر حل کرده باقی ادویه را با آن سرشته
و حبها سازند هر حبی بقدر فلفلی و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال با آب نیم گرم و در روز اول
از استعمال این حب از جمیع اشیای سوای نان و زیت پرهیز نمایند* حب اهلیلج این هم ظاهر النفع است از برای
دوالی و سلعه و ریاح خصوصاً ریاح دوالی و از برای صفراء و بلغم خام و بهق و حکه و مثل آن مفید است و رفع تیرگی باصره
و نسیان* صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله از هر یک دوازده مثقال آمله منقی شش مثقال شاهترج
منقی دارفلفل از هر یک نیم مثقال خربوا نمک هندی از هر یک یک مثقال و نیم تربد سفید مجوف مصمغ صبر
سقوطری از هر یک [illegible] مثقال کوبیده بیخته بروغن بادام چرب نموده با آب شربت ساخته در سایه خشک سازند
در انیسون باز کوبیده با آب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی* حب اهلیلج نافع از برای اخراج مره صفراء
سوداء از سر و سایر بدن و مکرر بتجربه رسیده و بسیار نافع است و نیکو است* صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیلهٔ
سیاه پوست بلیله آمله منقی سنا مکی از هر یک دو دانگ سقمونیای مشوی نیم دانگ کوبیده بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده نیم روز بگذارند بیرون آورده سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخود و شربت از آن [illegible] بعد از آن با آب نیم گرم
بنوشند و گاهی اضافه کرده می‌شود در اجزای این حب از برای تقویت اسهال آن مره سوداء لاجورد و حب النیل از هر یک
یک دانگ* حب اهلیلج دیگر صنعت آن پوست هلیله کابلی ایارج فیقرا تربد سفید از هر یک چهار مثقال افربیون
سفید از آرد جو بیرون کرده صمغ عربی کثیرا مصطکی رومی انیسون زنجبیل نمک هندی از هر یک دو مثقال
صبر سقوطری شحم حنظل از هر یک یک مثقال کوبیده بیخته با آب حب سازند* حب اهلیلج دیگر* صنعت آن پوست هلیلهٔ
زرد پوست هلیلهٔ کابلی ایارج فیقرا تربد سفید از هر یک ـ و مثقال حب النیل غاریقون سفید انیسون صمغ
عربی از هر یک نیم مثقال شحم حنظل نمک هندی از هر یک یک دانگ کوبیده بیخته با آب رازیانه تازه سرشته حبوب سازند
حب اهلیلج دیگر طبیعت را نرم دارد و مزاج معتدل را مناسب است صنعت آن پوست هلیله زرد تربد سفید تربد
مقشر بوزیدان از هر یک دو درم سقمونیای مشوی [illegible] از هر یک نیم درم کوبیده بیخته
با آب حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم* حب اهلیلج خمس معمول اطباء است خمس مسهل خفیف است
*صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک سه درم غاریقون سفید
نیم درم سقمونیا سه قیراط نمک هندی دو قیراط کوبیده بیخته با آب حب سازند شربتی سه درم* حب اهلیلج علمی
فرموده‌اند که معمول حضرت استادی ابو نصر است در جمیع امراض صفراوی و دموی و سوداوی مجرب* صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه سنامکی پوست بلیله آمله منقی از هر یک دو دانگ سوده بروغن بادام
شیرین چرب نموده حب سازند با آب گرم فرو برند* حب اهلیلج اصغر که نسخهٔ مفرده از صفرای مخلوط بلغم کند هرگاه
استعمال کرده شود بعد از آن* صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد یک درم نیم سقمونیا نیم دانگ صبر سقوطری زرد دو دانگ
غاریقون سفید نیم درم کوبیده بیخته با آب عنب الثعلب سرشته حب سازند* حب اهلیلج نافع از برای حکه و جرب و
نمش* صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد صبر سقوطری از هر یک یک درم سقمونیای مشوی گل سرخ از هر یک ربع درمی کوبیده
بیخته حب سازند جمله یک شربت است* حب اهلیلج که حکیم شریف محمد مولانا حیدر علی شاکی مسهل

مثلث حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام و متمّکه حضرت امام باقر بر آن وارد و رضة مروته علی ما کتبها الف الف
السلام والصلوة والتحیة والسلام بر بنده معزالدوله را حمی ربع عارض گردید و حکیم معزالدوله با این حب اهلیلج
در سفری که مرحوم میگردد علاج فرمودند و دستور آن را عالیجاه معظم الیه گرفته بودند و دستور مرحوم این
طریق است که حب اهلیلج موافق نسخه باید که صاحب حمی ربع در غیر یوم راحت وقت طلوع صبح دو مثقال خورده
از عقب آن قهوه دارچینی ساده نوشد بعد از آن خود آب گوشت جوجه مرغ فربه مسروط تا آنکه دو روز در اول راحت گذشته
آشامیدنی مثل مثقال سکنجبین نیم مثقال با عرق گاوزبان تناول کرده باشد و بعد از آن اول راحت نیمه شوربا از گوشت
بره تناول نمایند و در جمیع اوقات صاحب این بیمار از خوردنیهای ترش و نقول احتمال نمایند* صنعت این حب اهلیلج
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنامکی از هر یک سه مثقال با رخ تیمور اسد مثقال عصاره افسنتین
یک مثقال زنجبیل سقمونیای مصری سنامکی از هر یک یک مثقال نمک هندی تکه انگشت کوفته بیخته با روغن بادام شیرین
چرب نموده حب ساخته با گلاب یک دو روز در بر دو روز پیش بیلد و در دو روز بیش جدید مثل تکه داول دو روز تکه دو آخر
روز دو روز برید* صنعت اطلای مکلس فادزهر معدنی خطائی مس نسبار از هر یک یک مثقال جوزبوا مصطکی زرنبی
زعفران از یک چهار دانگ ارمنی مرمر نعل از هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کمرا نکدا انگ احرام اوحی دستور
یکی نموده بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی* حب هلیله که مسهل خفیف است مقبول از احشار این
خمس* صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله امله مقشر از هر یک سه درم غاریقون
معد سه درم سقمونیای مصری سه درم ... نمک هندی ... کوفته بیخته با آب کاسنی تازه سرشته حب سازند
حب اهلیلج مسهل صفرای خالص صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم حب النیل ... درم سقمونیای مصری نیم درم
کوفته بیخته با آب گلاب سرشته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم* حب اهلیلج صغیر ... نافع اسهال برای صرع
سوداوی* صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک نیم مثقال لاجورد ... اسطوخودوس ...
هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآب سرشته حب سازند جمله یک شربت است* حب
اهلیلج نافع از برای اسهال بواسیری و غیره* صنعت آن پوست هلیله سیاه مقوی در روغن گاو ... کهربائی
... درم طباشیر سفید یک درم شکر سفید نیم ... درم کوفته بیخته از برای بواسیر با آب گندنا و برای اسهال
... با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند شربتی تا یک درم* حب اهلیلج مسهل* صنعت آن پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنامکی از هر یک یک مثقال ورق گل سرخ نیم مثقال سوده بروغن
بادام شیرین چرب نموده با دو مثقال مویز منقی سرشته حبوب ساخته در وقت خواب با آب
گرم فرو برند در نسخهٔ دیگر ربع مثقال صمغ عربی نیز داخل است و وزن ادویه بحسب احتیاج و قوت و ضعف مزاج
زیاد و کم مسطور است و در نسخهٔ دیگر یکدرم نمک لاهوری برای تقویت عمل نیز داخل است و نوشته که با عرق بادیان
نیم گرم تناول نمایند و در حین عمل هرگاه تشنه شوند عرق رازیانه نیم گرم بنوشند* دواء الاهلیلج از طب الائمه
گفت محمد بن ... که حدیث کرد مرا حضرت رضا علیه السلام گفت شنیدم موسی بن جعفر را که شکایت کرد
از اشیاء که بالطبع خروج نموده و هر یک دوای علمی بیان کرده پس آن حضرت ... گردند وارد ...
... که هلیله ... و نکراست احتراماتی در استعمال مدت سه ماه و در هر ماهی سه مرتبه
و در استعمال سه ماه ... در هر ماهی سه روز ... بجای رازیانه مصطکی نمایند ... مستعمل آن
مریض نگردد مگر مرض موت *فصل در ... کنکر ... در بعض نسخ ...

و معرب بلیلۀ هندیست یعنی دهن مصنوعیکه عصاره از هلیله و بلیله و آمله باشد از اطبای هند است و نافع است
آشامیدن آن با ماء الاصول از برای استسقاء شکمیه بعد از افاده و نیکو است از برای فالج و استرخاء چون با ماء الاصول
بنوشند و بهتر از برای نسیج و عرق النسا و اوجاع مفاصل بارده و لقوه و وجع ظهر و قولنج و مقعد رحم است و نفاس و حمیات
رحم و سلس حصاة کلیه و مثانه و مقعد و بواسیر آنها است و مسکن وجع و [illegible] است ابن نوح قمری
گفته که آشامیدن آن با ماء الاصول بعد از دو هفته از ابتدای فالج نافع است و بهار از ابتدا نیز نافع ابو سهل مسیحی گفته
که چون مفلوج شود در اول فالج شده باشد بعد از [illegible] روز [illegible] نافع است آن را آشامیدن با ماء الاصول با دهن کاکنج
* صفت آن به نسخۀ شیخ رئیس پوست هلیلۀ کابلی هلیلۀ سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم بیخ کرفس
بیخ رازیانه از هر یک هفت درم دارفلفل فلفل زنجبیل از هر یک سه درم حاشا سیر بزر الشبت سکبینج از هر یک سه درم بزر
بنج چهار استار کاکنج در یک هفته اجزای یابسه را سکوفته صمغ را با آب گرم حل کرده سکر را زیره نموده بعد مجموع را
در دو تنگ پاره قلعی نموده بعد از بیست و چهار رطل آب بر روی کرده به پزند تا آب به نصف رسد پس صافی نموده باز
در دیگ کرده داخل نمایند در آن هشت رطل روغن حب الخروع تازه و آتش ملایم به پزند تا آب برود و روغن بماند پس
نگاه دارند رومی آورده‌اند در این دهن از ابارد و اسارون زرنباد و شکاعی از هر یک دو درم شیطرج هندی چهار درم
* صفت دهن کاکنج به نسخۀ شیخ داود انطاکی انواع هلیلجات اربعه و بلیله و آمله منقی از هر یک [illegible] درم بزر الشبت
بزر بنج چهار درم حسک ترکامه از هر یک سه درم ادویه را با آب به پزند و بمالند و بفشارند و بپالایند و در دیگ کرده
روغن حب الخروع ساده داخل کرده به پزند تا آب برود و روغن بماند * صفت این دهن به نسخۀ حکیم مؤمن
انواع هلیلجات آمله بلیله دارفلفل فلفل زنجبیل کرفس ترک سداب از هر یک ده درم حاشا سکبینج انیسون از هر یک
پنج درم بزر بنج بزر چهار درم اجزا را در یک هزار و دو صد مثقال آب به پزند تا به نصف رسد سکوبیده بمالند
و بفشارند و بپالایند باز در دیگ کرده یکصد مثقال روغن بید انجیر بر روی آن کرده با آتش ملایم به پزند
تا آب برود روغن بماند و اگر در وقت مضاعف بپزند بهتر است ابو سهل مسیحی گفته که در علاج نسیج امتلائی باید که
بنوشانند صاحب آن دهن کاکنج با ماء الاصول ابن نوح قمری گفته که علاج نسیج امتلائی علاج قالع است و آن باین
دستور است که بیاشامانند او را حقنه مسهله پس بیاشامانند او را دهن کاکنج با ماء الاصول و گفته شده که
آشامیدن دهن کاکنج با ماء الاصول بعد از استفراغ بحقنه مسهله هرگاه بدن از اخلاط پاک شود نافع است از برای
خدر و نیز گفته شده که این دهن کاکنج نافع است از برای خدر چون آشامیده شود بعد از استفراغ بحب شیطرج و حب
منتن و نمکه خدر حادث از بلغم باشد و نافع است آشامیدن این دهن از برای رعشۀ حادث از خلط بلغم * رب الهلیلج
یعنی الماء آن را حب الهلیلج نامند و به نام [illegible] نامند این دوا را از برای مسافرین مسهل صفرا است برفق و نافع است صداع
صفراوی و سایر امراض صفراوی سر و مسکن که با نهایت باشد و قائم مقام مطبوخ هلیله است و نفع از برای هر مرضی
که نافع است مر آن مرض را مطبوخ هلیله * صفت آن بگیرند هلیله زرد درشت بزرگ بی شکاف یکصد عدد در ظرف
احمر یعنی لعابدار کرده آب بر روی کشند چندانکه چهار انگشت آب از روی هلیلها بگردد پس سر آن را موم بسته
که گرد و غبار در آن داخل نشود و در آفتاب گذارند یک هفته پس صافی نموده آب آن را نگاه دارند و باز آب تازه بر روی
وی کشند و سرش را دربسته در آفتاب یک هفته دیگر گذارند پس آب آن را صافی نموده نگاه دارند و ملاحظه هلیلها
نمایند اگر زرد رنگ باشند و تلخی باشد یک مرتبه دیگر آب بر روی کرده بعد از هفته آب آن را گرفته هلیلها را
در کشند و الا بعد از دو مرتبه هلیلها را در کشند و آنها را در سالهای درد کرده بر بالای بام بر روی [illegible]

بعد در آفتاب و مرتبا الهارا تا رخه نموده و صبر کنند تا خشک شود پس از این حبها حبه نگاه دارند
و در روغنها حبحها چهار درم با هفت درم آب یا آب خالص یا جلاب شکری خورده بعد پس هرگاه که تب باشد و اراده اسهال
زیاده باشد باید که اضافه کنند تربد و اصل سوس طری و گل سرخ و کثیرا جیب ما حسد تکرار نزاید رگاهی می‌اندازند
عصاره افسنتین پس باید که صبر یک جزو و از عصاره افسنتین سه جزو و از گل سرخ ربع جزو و از سرخ هلیله یک جزو
سبل مجموع شربتی از چهار درم تا هفت درم باشد* فصل در بیان شدن آنکه اصل و عمده دواها اهلیلج است* سفوف
اهلیلج مستعمل در یرقان اصفر مؤدی بسبب سده مبادی حرارت و امعا هرگاه ارید اسود دیگر رائل نگردد این سفوف
را با شربت هلیله مخصوص بیرنگه آن را علف سیح و مصوم داده باشد* صفت آن پوست هلیله زرد سه درم افسنتین
افسنتین از هر یک یک درم انارح؟ شعر احمار و ایک حمله یک شربت است تا شش سه درم شربت* سفوف اهلیلج
شیخ داؤد انطاکی جید الفعل و عظیم النفع و بالغ است در قطع امراض سر و معده و قلب* صفت آن پوست هلیلهٔ زرد
پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه شیر ریشان تمام بوده نهری بریک سعمل سد براز هر یک چهار درم کهربا مرجان مصطکی
مرجان مرمری از هر یک سه درم و هرگاه حرارت در مزاج بیابد دو سه شرط تیل اضافه کنند و اگر اراده اسهال باشد
اضافه کنند راجزای اصل بر مفسه بعضایج دسفی اصل السوس از هر یک چهار درم سقمونیای مشوی دو درم و اگر مرض
اعضای مذکوره معده بسوی کند باید اضافه کنند بر اجزای اصل نسخه انواع بلیله صندل یعنی احمر و اصفر و
ابیض را اگر در معده باشد مصطکی گل سرخ بر اجزای اصل بیفزایند و اگر خفقان قوی باشد گل گاو زبان طبا شیر سفید
بر اجزای اصل بیفزایند و اگر رطوبت بسیار باشد زرنباد داخل کنند از هر یک سه درم و از برای حل نفس و ورم
و سرد او حمون افیمون اقر طی سند درم افیمون چهار درم اگر سیم معرض مروارید باشد کشیر حمل منسر گل ارمنی
مغسول از هر یک دو درم بیفزایند بر اصل نسخه و هرگاه که خفقان قوی زیادتی کند در آب عود قماری خام و در و شح؟
عقربی و زرنباد از هر یک سه درم اضافه کنند و اگر حرارت استداد داشته باشد تباشیر آن را با آب زرشک و گلاب
مغلا از آنکه تروعن گل سرخ چرب نموده باشد والا بروغن بادام شیرین چرب نمایند و اضافه کنند برابر وزن آن شکر
سرمسی سه درم* سفوف اهلیلج قابض شکم بد تبد و درد معده را نافع بود و رحم را بعد از شقه مسدود شد بود* صفت آن
هلیله سیاه در رب انار بریان نموده صمغ عربی بریان زیره کرمانی مدبر افیمون بریان از هر یک یک جزو بزرقطونا
بریان حب الرشاد از هر یک دو جزو چهار ادرار آبی اورا کوفته بیخته و بزرقطونا و حب الرشاد را بروغن گل یا بادام چرب
نموده و درست داخل کرده استعمال نمایند شربتی چهار درم* سفوف اهلیلج که بلغم براند و معده را پاک سازد
*صفت آن پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی دانه فلفل از هر یک و دانگ کوفته بیخته یک شربت تا بله
پیاله آب گرم بنوشند* سفوف اهلیلج در امراض طحال بریان اسود چون بعد از فصد باسلیق واسلم ابسر خوردن
مسهلات موافقه با ماء الجبن مسهل با سکنجبین افیمونی خورده شود نافع است* صفت آن پوست هلیله زرد سه درم
پوست بلیله هلیله سیاه از هر یک دو درم افیمون یک درم انارح شعر اسمد رم نمک هندی یک انگ کوفته بیخته
جمله یک شربت است بحسب قوت صغیر و زیاده و کم نمودن برای طبیب است* سفوف اهلیلج دیگر که در یرقان اسود
بسبب سده ما بین کبد و طحال بکار آید هرگاه استعمال کرده شود با ما الجبن و اگر خواهند با سکنجبین افیمونی* صفت
آن پوست هلیله زرد سه درم پوست بلیله کابلی از هر یک یک درم افیمون یک درم انارح شعر اسمد درم
نمک هندی یک دانگ حمله یک شربت است اینها بعینه مثل است الا آنکه هلیلهٔ سیاه داخل ندارد* سفوف اهلیلج
ابو ماهر که نافع است از برای اسهال دماغی و بلوغی که هر روز یک درم میداده باشند* صفت آن پوست هلیله زرد نیم

هلیلهٔ کابلی هلیله سیاه نمک طعام سادج هندی افسنتین رومی ایارج فیقرا از همه کل اجزا مساوی کوبیده بیخته
بوزن مجموع نبات سفید سوده داخل نمایند * سفوف اهلیلج دیگر نافع از برای اسهال سعدی که بسبب ضعف ماسکه
حادث شود و بادی بلغم و صفرا باشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد بلیله حب الرشاد بعرجوح حب الآس سماق
کرمازج سبل اصلی از هر یک سه درم حرزی کوبیده بیخته سرشی دو درم * سفوف اهلیلج گفته شده که نافع است از برای
صداع صفراوی بسبب اسهال صفرا * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی از هر یک سه درم ریوند چینی
یک درم کوبیده بیخته سفوف سازند جمله یک شربت است با آب انار ترش و آب انار شیرین معصور با شیر خشت بنوشند
و باید دانست که بو علی از طعام مکروه داشته اند استعمال جرم اهلیلجات را در امراض سرخصا بلکه اجرام اهلیلجات
می باشد اسهال آنها بعضر بعد مهلات اسند دراکثر بعقل بلی بعنی بسبب سکم عارض میگردد در عقل سکم در
امراض مرارا ضرار اسماء است با بهاس اولی آن است که اهلیلجات را در امراض سر بطریق نقوع یا مطبوخ داده شود بعد از
رابع عشر پس بنا در این اگر اجرای این حب را بعضی مرد و هلیله و ریوند را نقوع سازند باین طریق که بگیرند
هلیلهٔ زرد هلیله کابلی از هر یک سه درم ریوند چینی سه درم یا یک درم و همه را در آب رمان شیرین معصور بی
با شیر خشت سائیده در زمان سنگی یک شب بمالند با آب انار بوید و اماراً تکمیر درصافی آن را بنماسید حوب
است و گفته اند که صمغی که در هلیلهٔ زرد است صمغی که در آن است مناسب مسهل صفرا و معمس است بر
خاصیت آن عصر آن پس هر گاه بسایند آن را در آب حل اسکرد از آن بوی صمغیت در آب و میگردد
اسهال آن آب اقوی و در ریوند چینی قوت نارده قابضه می باشد و قوت حاره لطیفه پس هر گاه در آب
بسایند آن را سیرون می آید جرم باری مسهل آن بعرجو مرداس بس اسهال نقوع آن زیاده است
از اسهال جرم آن * سفوف اهلیلج نافع از برای رعوب و حمی * صنعت آن زرد هلیلهٔ کابلی در مثقال کندر
فلفل مصطکی رومی از هر یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوبیده بیخته هر روز صبح باسانیدن مثقال آن را
بخورند * سفوف اهلیلج روفس نافع از برای قطرب جوب آسا نمیده بود با ماء الجبن بعد از نضد و اخراج جوب بدارنکه
ترتیب بعنی رسد * صنعت آن هلیلهٔ سیاه آمله سعی پوست هلیله کابلی بسفایج فسنتین پوست براسنه افتیمون
لاجورد کرفته بنا سامد از آن دو درم با ماء الجبن * سفوف اهلیلج مستعمل در ربع بعد از ظهور نضج در بار وره و سایر
علامات نضج ساده * صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه از هر یک هفت درم بسفایج فسنتین افتیمون از هر یک
سه درم همه را کوبیده بیخته سرشی سه درم با سه درم شکر سفید کف کنند و بعد از آن آب گرم بنوشند * سفوف اهلیلج
مستعمل در خفقان سوداوی * صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه آملهٔ سعی بسفایج مسک بیخ بالنگو
اسطوخودوس لسان الثور افتیمون گل ارمنی عود هندی سعد کوفی در بعل کشنیز خشک از هر یک سه درم کهربا سند
مروارید ناسفته ابریشم مقرض خزار رومی معصول از هر یک یک درم و نیم بسد حرقهٔ مغز معز بیخ کدوی شیرین
از هر یک چهار درم کوبیده بیخته سرشی یک مثقال با آب بادرنجبویه یا شراب سیب شیرین بنوشند * سفوف اهلیلج
قاطع سیلان ارد ماغ و عمش زادن برانس سفوف نافع است از برای تقویت قلب و معده و هاضم طعام و در رکشند و سوسن
و خفقان رعشی و خشف رطوبت و مخرج اخلاط رديه است * صنعت آن پوست هلیله کابلی هندی بریان کرده از هر یک
یک او قیه کشنیز خشک در سرکه خیسانیده خشک نموده بریان کرده گاو زبان آملهٔ سعی پوست اترج بیخ کاسنی
اصل السوس از هر یک سه درم زرورد در ربع عربی بر ربطونای عمر کوبیده زرنابه حرف ... از هر یک سه درم لک
مغسول طباشیر سفید ... هندی مصطکی رومی مروارید ناسفته صندل سفید از هر یک دو درم نبات سفید بوزن

مجموع ادویه کوفته بیخته سرشتی پنج درم و اگر حرارت غالب باشد نه درم کافور نیم قیراط زیاده نمایند* سفوف
املج مستعمل در سوء مزاج حار مادی کند بعد از فصد در دمی و تنقیه تا آب کدوی تازه و آب خیار تازه با آرد جو
و آرد عدس و صندل سرخ و فوفل* صفت آن پوست هلیله زرد ده درم ملک معمول سه درم طباشیر سفید دو درم رازیانه
یک درم و در نسخهٔ دیگر بجای رازیانه تخم کشوث است کوفته بیخته سرشتی سه درم و در شب خوردن این سفوف آنکه
هر روز سه درم این سفوف را با حمل درم ماء الجبن بنوشند و با هفت روز هر روز بیست درم ماء الجبن زیاده کنند
* سفوف املج مستعمل در سیرسام در سوء مزاج حار مادی کند* صفت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم ملک معمول
گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج درم ریوند چینی سه درم رازیانه انیسون از هر یک یک درم کوفته بیخته با شیر
شیر بنوشند و اگر خواهند ملین زیاده کنند چهار درم گل بنفشه داخل نمایند و سفوف ساخته با ماء الجبن شیر
شیر با شیر در سه درم آن را بدهند* سفوف املج مستعمل در ورم صلب کند هرگاه حرارت باشد با یک رطل شیر شیر
* صفت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک یک جزو تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک ربع جزو سرشتی
سه درم با نصف درم یا یک رطل شیر بنوشند* سفوف املج مستعمل در یرقان اصفر هرگاه بسبب بیماری جگر باشد و جگر
و جگر باشد *صفت آن پوست هلیله زرد ده درم صبر سقوطری پنج درم طباشیر سفید یک درم سنبل یک درم آنک و نیم
جمله سه شربت است* سفوف املج لولوی نافع از برای مالیخولیا و ضعف قلب و خفقان سوداوی* صفت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه لسان الثور اسطوخودوس
افتیمون افریطی گل ارمنی عود هندی سعد کوفی ورق گاوزبان از هر یک سه درم کهربای شمعی ابریشم مقرض خام
ارمنی مغسول مروارید ناسفته از هر یک یک درم و نیم مرجان محرق مغسول تخم کدوی شیرین از هر یک چهار درم
کوفته بیخته سرشتی یک مثقال با عرق بادرنجبویه و با شراب سیب شیرین بنوشند* سفوف املج مقوی بدن و آنکه
عبدالله بن مسعود نهانی ارطغرایی روایت کرده که او از جابر که گفت دوست از برای من حضرت امام علی بن موسی الرضا
ع این دوا را از برای بلغم* صفت آن فرمودند بگیر هلیله زرد یک مثقال خردل. و مثقال عاقرقرحا یک مثقال
و بکوب و به شیر ببال نمای دیگر ابها پاساس بدرستیکه این دوا سینه بلغم میکند و حوصله میگرداند بوی
دهان را و مستحکم میگرداند دندانها را باذن الله تع * فصل در ذکر اشربه املج * شراب املج
نیمای گرم و اوجاع گرم را سود دارد و صفرا بر آرد و طبع را نرم کند* صفت آن پوست هلیله زرد ده عدد
نیم کوفته در ظرفی کرده آب صاف بر آن کشند و سه روز در آفتاب بگذارند و بعد از آن صاف کرده در شیشه نگاه دارند
ده عدد هلیله دیگر نیم کوفته با قدری آب تازه داخل نمایند آنها کرده سه روز در آفتاب بگذارند صاف نموده باز ده
عدد هلیله دیگر را با قدری آب تازه اضافه کنند و در آفتاب بگذارند و بعد از نه روز از آفتاب بردارند و صاف کنند با
و سیاه مثقال ترنجبین بقوام آورند و از آتش فرو گیرند یک مثقال سقمونیا مشوی سوده در آن داخل نمایند شراب املجی
دوا کهی بد آنکه نسخهٔ معده اصحاب صداع دماری شراب املج معد است سوانسان را* صفت آن پوست هلیله زرد
پوست هلیلهٔ کابلی آمله مقشر از هر یک یا ده درم آلوی سیاه بزرگ بر دانه فارسی آلوی بخارایی از هر یک نیم رطل
تمر هندی منقی از حب یک رطل عناب خراسانی بزرگ سپستان دانه همه را در سی رطل آب بپزند تا به چهار رطل برسد و
رطل بماند پس صاف نموده داخل کنند در آن آب اترج و آب انار ترش و آب انار شیرین معصور از هر یک نیم و آب سیب و
گلاب از هر یک نیم رطل شکر سفید ترنجبین پاک کرده از هر یک دو یک یک رطل با آتش ملایم بپزند تا بقوام جلاب آید
سرد کرده در شیشه نگاه دارند* شراب هلیله دیگر ملین و مشهی طعام و مقوی معده است* صفت آن پوست هلیله زرد

هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی از هر یک چهل و هشت مثقال خوب نرم کوفته در روغن بادام چینی یا بستانی
کرده بعد از چهار روز آنها را مقدار آب برابر ریخته در آفتاب بگذارند تا خشک شود باز روز دیگر همچنان در تا ... چهار
شب روز یک هفته بدین منوال نموده آب زلال آن را گرفته بعد از چهل و هشت مثقال شهد خام داخل نموده
بگذارند تا بقوام آرند با بیست مثقال عسل ساینده * عرق اطریفل مسهی و مسمن و مکثف و مسطالب
* صفت اطریفل سیاه نیز هست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک
دو سیر پوست درخت املتاس چهار سیر همه را باید نیم کوفته زخم کرد تا لرزد و آب بر روی وی کرده
جمرا در مرکس است دفن کرد بگذارند تا جوش خورد و از جوش فرو نشیند پس از خم برآورده یک سیر
سیر عرق کشند پس بگیرند گل سرخ با تمام دو سیر دارچینی بهمن سفید بهمن سرخ مولسری سنبل از هر یک نیم
تولچه درگ ترنج یک تولچه دو رباب از هر یک نیم سیر حصه المعلب مصری نیم تولچه ابریشم خام دو سیر داخل
عرق مذکور کرده مرتبه ثانی عرق کشند و روز عرق کشند تا یک تولچه عنبر اشهب در نیم سیر که عرق را
می چکد بگذارند تا عرق براین بچکد * عرق اطریفل دیگر که نیز برای افعال آن بنا در یافت نموده صفتی
از اطبای عصر * صفت آن پوست هلیله کابلی ده سیر در آب بخسانند با مهر اسود پس دانهای آن را دور کرده
پس بقدر ... داخل کرده در خم مستعمل نموده خم را در سرگین اسب دفن کنند یکروز بگذارند دو سیر گاو زبان
در سیر جو سائیده که خیسانده آن را گرفته با سه ... کرده پس بگیرند دو روز دیگر پنج سیر باشد ... حال کرده
دران ... داخل نمایند روز دیگر دو سیر دو سیر سویس آهن داخل نمایند و بعد دو روز دیگر ماست داخل نمایند و
روز دیگر دو صد برگ تانبول داخل نمایند و بگذارند تا باشد پس عرق کشند از آن بعد از آن بادره سیر دو تاله
پس از عدا و دو تاله بعد از غذا بنا شامند که اشتها آورد و باه را قوت دهد و امساک آرد و عرق باید اگر خواسته
باشند که در آینه نمایند اول مرتبه بیست سیر عرق بکشند و یک سیر دارچینی یک سیر ... دران بخسانند پس
روز دیگر از ان عرق کشند بقدر ارده سیر * فنجوش نیز آب در حرف الفاء در جنس الجید بیاید انشاء الله تعالی
مذکور خواهد شد * فنجونوش بدانکه اطبای فرس این لفظ را گاه بر معجون مرکب از انیسون و مصطکی آن و گاه بر
معجون مرکب از فلفلات در جنس الجید ما استعمال میکنند چنانچه در باب الجوب ذکر یافت و اما فنجونوش
بمعنی فنجوش است در جنس الجید بیاید مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی * فنجونوش مسهل یعنی فنجونوش با
مسهل این فنجونوش نافع است از برای ریاح بواسیر و بلغم خام و مقوی معده است و مقوی باه و مقوی آن رنگ را صافی
کند و گرده را گرم گرداند نافع است از برای ریاح رحم و حابس خون بواسیر و دافع مرض انزال است * صفت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله زرد سطرح هندی تخم کرفس حب بواسطه بلح سلیخه قرنفل نمامه خولنجان
تانبول از هر یک بیست درم پوست بلیله آمله منقی با ... تو دری زرد تو دری گاؤ زبان دارفلفل کشنیز مقشر از هر یک
چهار درم ترید ابیض جوز بوا زنجبیل فلفل نیم زرد از هر یک هشت درم سقمونیا ده درم و در نسخه دیگر چهار درم
است مثل حالش ترکی دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال حب الجید بقدر بوزن مجموع ادویه روغن گاو ده اسار
که چهل مثقال باشد مجموع ادویه را با روغن و شهد عسل سفید حبه منزوع الرغوه معجون سازند شربتی دو درم
با دوغ گاو مسکه گرفته و یا با شیر بیاید خورد و بعضی گفته اند که این
معجون را باید که با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند مزاج این معجون گرم است خشک است در او درد رحم سوم
* برص ... نافع از برای ضعف معده بلغمی بعد از سعد ... شمار یاقی با مکتسبی رآب هر کدام که باشد در

مسهل بلغم باشد و بعد از آن و ادامت خوردن این قرص زیر باج باشد از این قرص بالمثل اطریفل صغیر است * صنعت آن پوست
هلیله کابلی ده درم زنجبیل سه درم دار فلفل شیطرج هندی از هر یک چهار درم نمک سنگ هفت درم کبر زرد
مقل ... از هر یک ملح را در آب ... بسیار نرم بباید پس اعراض سازند شربتی از یک درم
تا دو درم * فصل در بیان صنع ککلانج * ککلانج معرب از لغت هندیست که بلیلا به بلیله تعبیر های هرد و فارسی
خلیل بر آن هندی به معنی میوه است یعنی مرکب از سه میوه که هلیله و بلیله و آمله باشند و بعضی در فارسی آورده
که این معجون از برای کسب اطریفل صغیر است از برای اسهال های معده و رودت آن و صنعت معده از برودت
و رطوبت و از برای سعفهٔ بلغمی و بهق کهنه و برص و ... و بهق و برص و ضیق النفس و سل هرگاه بوده
باشد با حمی و از برای جبر کسر عظام و از برای برودت بدن و از برای بواسیر و اورام طحال و ممسکه بوده باشد یا نه
و از برای دبیله و ... و ماء اصفر و استسقا و ... از برای زنانی که در ایام حمل مریض گردند و از برای احسان رحم
و صرع و ریاح حادث در مفاصل و نسخهٔ مراق ... * صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
دار فلفل فلفل زنجبیل شیطرج هندی فلفل مویه نمک هندی سیاه نمک ... نطی نمک زرد نمک طعام نمک درانی
لسان العصافیر ... هندی دانه هیل ... الطیب ... کابلی ... فارسی ... حب النیل ... کرمانی
... هندی ... از هر یک چهار درم و گفته که باهم در نسخهٔ دیگر این معجون این ادویه را و آن مستعمل
است و آن را مستعمل باشد و الطبوط که آن کسب ... است از هر یک چهار درم ... درم ... یک رطل و
چهار ... آورده و یک ... مثقال آمله منقی ... مثقال ... رطل و ... روغن کنجد سه رطل
و در نسخهٔ دیگر روغن کنجد یک رطل است ادویه را کوفته ... در آب ... بالا ... چهار ... در آن
... بالا ... و آمله را علیحده در ... دو رطل آب ... بسازند ... پس
... بسته رطل آب ... نیم بالا بسند و ... دیگر ... را در دیگ کرده و ... باشد
در آب ... که ... باشد ... حل کرده با آتش معتدل ... بقوام عسل آید پس روغن کنجد را در آن
اندازند ... باشد تا مخلوط گردد روغن ... و ... و ... آورده ادویه را کوفته
... شربت و استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال بحسب هر کسی ... و ... صاحب
میزان الطبایع این نسخه را ... ذکر کرده یعنی ... هلیلهٔ هندی سیاه هلیلهٔ کابلی و ... آملهٔ منقی
... آمله ... و ... بلیله و ... آمله از هر یک ... درم آورده و وزن ... ادویه با ...
... از هر یک ... درم و ... و الطبوط را ... آورده و وزن ... را یک ... و ... درم و وزن ... چهار ... زاده
درم و وزن ... آورده و ... آمله ... آمله ... آورده و گفته که ... آمله ... را
درده من آب ... بالا ... آب ... بالا ... و چهار ... را در آن حل کرده و ... من ... باید ...
در آن ... و با آتش ملایم ... و ... روغن کنجد و ... و یک ... دیگر داده ... آن
پس ادویه را ... شربت ... چهار درم و گفته که این ترکیب ... روغن کنجد ...
گرم است در آخر درجهٔ اولی و خشک است در ... درجهٔ اولی و نسخهٔ ... آورده مساوی است
با نسخهٔ صاحب میزان الطبایع و هلیلهٔ سیاه و ... را ... درم و ... معده ... و ...
فارسی صمغ البطم آورده و گفته که ... آمله ... آب ... باشد ... کرده و وزن
... مثقال ... و گفته ... درم است ... آب ... المغلب و ... استعمل در رد ... این

کاکنج را باسم کاکنج مردی ذکر کرده باعتبار آنکه این ترکیب از اطبای مرو است یا باعتبار آنکه اطبای مرو این
نسخه را از هندی ترجمه کرده و در کتب خود ذکر کرده اند و نسخه آن بانسخهٔ صاحب منهاج الطبایع مساوی است
الا آنکه وزن چهار تخم بیست درم است وزن آنکه مویز و تخم آمله را مغز ساخته دارد و من وزن روغن کنجد
مه من و نیم و در نقل داخل ندارد * کاکنج اکبر این معجون هند بعید عهد نجرای آن املج است نافع است از برای
درد معده و نفخهای کهنه و عسر البول و برص و بهق و سرفهٔ رطب و قروح شش و عطش و زهر مار و بردن بدن
و بواسیر و درد سر و رو ماسیل و قولنج و ماء اصفر و استسقا و امراض زبان آنست و از برای اسهال طعام آوردن و دوش
یابس سال با این سمانه * صفت آن هلیلهٔ سیاه بلیله تخم آمله مغز تربد کابلی و بلعلمونه تخم کرفس سطرح هندی
فلفل لسان العصافیر زیره کرمانی سونم مستمسل و بعضی گفته اند ساذج ملح درانی ملح هندی نمک سرخ نمک سفید
نمک طعام نمک سیاه نمک سرخ با ستواه از هر دو اسه مثقال تربد سفید یکرطل ادویه را کوفته تخم املج مغز سه
رطل در بیست و چهار رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس بپالایند تا بآن ادویه را آتش فرود آورده بمالند و بالا بند
و تعلیس را بیدارند و شکر سپید چهار رطل داخل کرده بر آتش ملایم نگاه دارند و مواری به تربد یا شکر گداخته شود
و غلیظ گردد مانند عسل و روغن سطرح پاره سه رطل در آن داخل کرده حرکت دهند تا آن ممزوج شود از آتش برگرفته
ادویه را کوفته نخته در آن بپاشند و بر هم زنند تا ممزوج شود در ظرف چینی کرده بوقت حاجت استعمال نمایند
شربتش از یک مثقال تا چهار مثقال * کاکنج اکبر دیگر نسخه سمرقندی نافع از برای اصحاب استسقا اصحاب ضعف
کبد و ورم آن و اصحاب صلابت آن و مثانه این کاکنج مثل طبایع انسان رسد و قولنج بگشاید و صلابت سپرز
و بواسیری ردیه و امراض حادث از بلغم و رطوبت را نافع است * صفت آن هلیله سیاه بلیله اسه تمرون کرده از
هر یک سی و شش درم و در نسخهٔ دیگر پوست هلیله زرد بیست درم و هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک پانزده درم است
آمله منقی یک من تمر هندی نسخه سیاه درم در نسخهٔ دیگر نسخه‌ای تمر هندی تمر هندی اسه تمرون کرده پنجاه درم
است مویز منقی از حب یکرطل همه را در پانزده رطل آب بجوشانند تا ربع رطل آب بماند پس بمالند شکر از بالای آن
نگاه دارند و حل کنند در آن یکرطل فلوس خیار شنبر و در نسخهٔ دیگر صافی نمایند پس بگیرند برگ ماز ریون بیست
درم و در نسخه اودیه روغن بادام شیرین و یکرطل آب به تربد با تمام آب برود و روغن بماند پس بگیرند الک مغسول
مثل الطیب گل سرخ در فوطراسالیون فوه الصبغ ریوند چینی نمک هندی انیسون بزر ساذج هندی سنبل از هر یک سی
درم کثیرا سنبل الطیب زراوند طویل اسارون عود بلسان مصطکی حنظل با زرنگ کابلی مقشر پوست بلیله از
هر یک چهار درم عصاره غافث عصاره افسنتین سعد کوفی اذخر مکی از هر یک شش درم تخم کشوث بزر سرمه و در
نسخهٔ دیگر نسخه‌ای بزر سرمه تخم حرمل است رب السوس مغز نانخواه از هر یک ده درم تخم کرفس بادیان مصطکی رومی
ترکی انیسون از هر یک سه درم تربد سفید مدبر نکصل و سیاه درم زیره کرمانی چهار درم کوفته نخته
بروغن بادام و مربا بیخ خوب بسوزه پس بگیرند دوش با شد و سی درم روغن کنجد و با شد زاد و مطبوخ مصطور
حل کرده مرسه دیگر بر تربد با غلیظ شود و بقوام آید پس روغن کنجد وادویهٔ معجونه را داخل کرده حوش
حقنه داده در هم زنند یا ممزوج گردد در وقت آوردن شربتی چهار درم یا شش درم با سیر شیر یا آب عنب
الثعلب یا ماء الجبن * کاکنج کبیر صغیر معده را که از سردی و تری یا شد و نفخهای کهنه را سود دارد و
یرقان سرد ؟ یا گرمی بول بگشاید و بهق و برص و سرفهٔ بلغمی و قروح شش و تنگی نفس را بده برد و جلا و بدان حگر دارد و سپرز
صلب را حل کند و بدان بواسیر و قولنج را و حل کند و بدان استسقا و احسان رحم و بیماریهای آن را و جلا و بدان صرع و سرسام

مر درا سود دارد * صفت اطریفل کابلی بلیله آمله بریان کرده از حب و رسته از هر یک هفت درم فلفل دار فلفل
زنجبیل فلفلمویه بیخ مهدی بیخ ماه بیخ مهدی سرخ بیخ انجدانی بیخ طرزد حمر لسان العصافیر سطرح سیاه
حبوب درونج مقل ترنگ کابلی مصری صعتر پارسی سوسن حب النیل زیره کرمانی مادح مهدی تخم کرفس گشنیز
خشک از هر یک شش درم ترنج مقشر مقل و سنا هر درم فلوس خیار شنبر پاره ده دوم مویز منقی نیم من شیر آمله نال
کرده تکمیل مویز را آمله را اندر دوازده من آب نه شبانه روز تر کرده برود و یک حصه بماند و بمالند و صاف نمایند و خیار شنبر را
در آن حل کنند و به سوده اسفار بپالند بکوبند و در آب نگذارند تا آنکه نرم و نیم من روغن گاو بازه تا وی
مالیده و یک جوش دیگر بدهند تا قوام گیرد بعد از آن داروها بدان بیامیزند شربتی از سه درم تا چهار درم
و این ترکیب سی حیز است نمیر نایند و روغن گاو وزن آن سی مثقال و شصت و هفت درم و نیم نیز بستا مزاج آن
گرم است تا آخر درجهٔ اول خشک است در سه ربع درجه و در نسخهٔ دیگر که با سم کابلی بزوری است زیره و مادح
و تخم کرفس و گشنیز خشک داخل نیست * کابلی صغیر نافع از برای اقسام استسقا و اوجاع کبد و طحال زیاده و دماغ
و مقوی است در منافع مذکوره * صفت آن به نسخهٔ شیخ رئیس توسف هلیله زرد نیم درم هلیلهٔ سیاه پوست
بلیله از هر یک یا بزده درم آمله منقی سه رطل مویز منقی شاه درم مویز دانه بیرون آورده یک رطل ادویه را جمع
کرده سی رطل آب بر روی آنها کرده بجوشانند تا آنکه هشت رطل آب باقی ماند پس ادویه را نیکو بمالند و بفشارند
و بپالایند و بگیرند عسل فلوس خیار شنبر منقی از حب و شیر یک رطل و در آن آب منقی داخل کرده یک جوشی داده
پس فرود آورده بمالند مالیدنی نیکو و در پالاس اندازند تا بپالایند تا از غربال موی بگذرانند و ثفل آن را دور کرده
پس بگیرند و باشد چند چهار رطل و در آن حل کرده بجوشانند تا قوام عسل آید پس داخل کنند در آن روغن گاو
بازه یک رطل در نسخه که صاحب میزان الطبایع ذکر کرده زر روغن گاو سه اسفار است و علی المعتاد سرپایی نموده
بر هم زنند تا مخلوط نیک نگردد پس بعد جوش دیگر داده از آتش فرود آورند نگیرند لک معمول سنبل الطیب
دو درم گل سرخ مسروع الاصماغ طرا سالیوس فوریتون حسیس بیخ مهدی بیخ سوسن آسمانجونی بار تعون مس معه
از هر یک پس درم کادروس سسالیوس رزاوند طویل اسارون مصطکی عود بلسان حبطیا نا ترنگ کابلی مقشر سلیخه
از هر یک چهار درم و زرکسوت زر نسری اصل السوس رب السوس معمولهای مستوی از هر یک سه درم عصاره غافث عصاره
افسنتین بیخ مهدی فقاح اذخر از هر یک شش درم تخم کرفس قسط تلخ و ج ترکی زراوند افسنتین از هر یک سه درم
تریاق مقل تکمیل سیاه درم زیره کرمانی چهار درم مصموع را کوفته بیخته پس بگیرند ترکش پاره در نیم
نیم درم در داخل کنند زان یک رطل آب سه او مه روغن گاو و با روغن بادام سیرین و بجوشانند با آب ببرد
و روغن بماند پس بمالانند و ادویه را با آن خوب کرده در باقیمانده مطبوخ مذکوره مخلوط سازند خلط نیکو و در ظرف چینی
نگاه دارند شربتی چهار درم با سکنجبین با ماء الحمص با آب عنب الثعلب یا آب کاسنی و بعضی گفته اند که شربتی
از چهار درم است تا شش درم و این نسخه جمل زیبه خر است تعبیر نایند و روغن وزن ادویه یک هزار و دو هفت
درم است و مزاجش گرم است در اواسط درجهٔ اولی و خشک است در یک درجه و نیم و در نسخه سیداسمعیل در خمیره
بیانی کادروس کادیطوس است و این نسخهٔ اصل از نسخهٔ در خمیره است کابلی اصغر زر منافع مثل منافع کابلی
اکبر است * صفت آن هلیله سیاه هندی بلیلج منقی شیر آملج منقی فلفل دار فلفل سطرح هندی صبر زنجبیل
حب النیل ترنج کابلی مقشر گشنیز خشک نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی اطموط از هر یک
شش درم خیار شنبر منقی از حب شیر بیخ هندی قرطالطیب مادح هندی مقل بدانکه سوخته است و اگر نیافت شود

هوش آن باشد که بار حبة الموت اگر سوخته است از هر یک سه درم لسان الثور سفید روغن سوخ از هر یک بیست استار
شکر سفید تکعه و بیست استار مویز دانه بیرون کرده و بیست و پنجاه استار آب آمله ده رطل * صفت ماء الاملج
مستعمل در بیمارستان کلکته سر آمله منقی شده مویز منقی از هر یک سی من در چهل رطل آب عذب بپزند تا ربع
بماند پس بمالند و بپالایند و دردی تک تا کبره کرده شکر را در آن اندازند و آتش ملایم بپزند تا شکر الی احمد
و مثل غلیظ گردد پس ادویه مسحوقه را در آن ریخته بر بالای آتش حرکت دهند تا از روغن سوخ را در آن ریخته
بر هم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش برگیرند و سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند
و بوقت حاجت استعمال نمایند شربتی از سه مثقال تا چهار مثقال و ملمع مرموده اند که باعتقاد این فقیر در این
مرد واحد روغن مطرح بار است که شیر روغن سرخ ملمع شد خواه از مویز باشد یا از کتاب بعد از بالنگ
* کلکلاریع دیگر شد که در قطعات البرص ... بکسانند رفع السمن و در لیتر والایع بردر بیمارهای رحم و بیماری کهنه که از
بلغم و رطوبت باشد مفید بود در سیستی را نافع عظیم است و سده ها را از بلغم و رطوبت باشد ما را در هر نکه
کهنه که از رطوبت دماغ و سر باشد بر طرف کند * صفت آن شوئیت بلیله زرد شوئیت بلیله آمله مقشر فلفل مطرح
هندی مقشر زرد بیجمل حب النیل ترکی کابلی مقشر گشنیز خشک با هواء فلفل مویز چتر کرمی لسان العصافیر
زنجبیل کرمانی نیلان هندی از هر یک ... درم ... فلوس خیار شنبر نمک هندی نرکه سادج هندی ما ملس
سنبل از هر یک سه درم بوزیدان بر تکعه ... مویز منقی از هر یک ... نیم کرده تکعه ... آمله ده رطل
اجزا کوفته ... مویز ... آمله را در بیست رطل آب صاف ... بپالایند صافی کرده بعد از آنکه کناف باشد باشد
داخل کرده بقوام آورند انگاه ... را کوفته ... در رطل روغن ... پاره داخل کرده بعد از ... رمه ...
خوب بسرشند و در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و ... حاجت بعد از سه ... استعمال نمایند
* کلکلاریع ... نافع از برای استسقای حار را و ماء کبد و ... مسلسل * صفت آن ... تنها ... در دخیره
و ظاهر آن است که ... باشد از بالنگ ... بلیله زرد سر آمله مقشر ... بیلمون ... سفید ...
سفید ... از هر یک ... درم ... گل سرخ ... الاعماع ... کاسنی تخم خیار ... مقشر از هر یک ده درم ...
انیسون ... ادویه را کوفته ... آن را در آب حل کرده ... باشد
و بپالایند ... باشد با قوام آرند ادویه را بآن بسرشند * کلکلاریع ... بیلمه سنبل اسعمل که در دخیره
... در باب استسقای ذکر کرده * صفت آن ... ترکی ... که ... زرد ... که خیار باشد
خشک کرده باشد ... بلیله زرد ... از هر یک ... عصاره افسنتین ... درم ... گل سرخ
سرو ... الاعماع ... کاسنی ... تخم خیار ... مقشر ... انیسون از هر یک ده درم ... فلوس
خیار شنبر ... از هر یک ... درم ... را با آب گرم ... صافی نموده ... قوام آورند و ادویه را با آن بسرشند ...
از ده درم تا ... که از برای استسقا با حرارت آورده ... ایرسا اصل السوس است و در
نسخه دیگر ... سقمونیا ... است ... و در نسخه دیگر
... فلوس خیار شنبر از هر یک ... که ... درم ... بلادر ...
... نگر ... باشد ... ادویه ... نسخه ... استعمال اند * کلکلاریع ... نافع
از برای امراض که نافع است از برای آنها کلکلاریع ... مستعمل است در این امراض ... باشد ...
* صفت آن ... بلیله زرد ... از هر یک ... درم ... درم

زنجبیل چینی عصاره غافث انیسون سنبل الطیب از هر یک دو درم کوبیده بیخته با مویز ادویه عسل مصفی معجون
سازند شربتی از سه درم تا چهار درم با سکنجبین یا عرق آن از اشربهٔ مناسبه و با شش درم می توان خورد * کلکلانج
مقدل مسهل اخلاط بلغمی به تجربه پیوسته * صفت آن ورق ماذریون که یکدفعه در سرکهٔ انگوری
خیسانیده خشک کرده باشد تربد مقشر زرد غاریقون مسحوق از هر یک شش درم عصاره افسنتین سه درم
ابهل گل سرخ مصطکی الاماع مقشر تخم خیارین تخم کاسنی رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین مسمی فلوس
خیارشنبر وانیسون از هر یک یا نرده درم این هر سه را با آب گرم حل کرده بمالند و به تربد یا غلیظ شود و ادویه حسل را
کوبیده بیخته با آن معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم و این بیخته با یا ید دو ازده خوراک شود و وزن این مجموع
هشتاد و سه درم است و مراحل چنانکه باب بی تره اشاره نموده معتدل است در حرارت و برودت و خشک در درجه
دوم * کلکلانج به نسخهٔ دیگر * صفت آن تربد سفید مقشر مازریون مدبر پوست هلیلهٔ کابلی عصاره افسنتین
زنجبیل چینی غاریقون مسحوق از هر یک شش درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی ورق گل سرخ ابهل رب السوس
از هر یک دو درم ترنجبین شکر سفید فلوس خیارشنبر از هر یک سه درم روغن بادام شیرین دوازده درم تربد
و هلیله را کوبیده بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با ادویه را کوبیده بیخته ترنجبین و شکر و فلوس
خیارشنبر را در آب حل کرده صافی نموده با شیر ملایم بقوام آورده بل سرشته معجون سازند شربتی سه مثقال
تا سه مثقال چهار بود با شربت با عرق آن از اشربهٔ مناسبه * کلکلانج دیگر به نسخهٔ مجلی بن ذکریا رازی * صفت آن
مازریون مدبر تربد سفید مدبر غاریقون مسحوق پوست هلیله زرد از هر یک شش درم عصاره افسنتین سه درم
ورق گل سرخ تخم کاسنی از هر یک دو درم رب السوس دو درم و نیم با ترنجبین مصفی و فلوس خیارشنبر با قند
بل سرشته معجون سازند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ هلیله زرد و در نسخهٔ دیگر سنا استعمال یافته داخل
نیست * ماء الشعیر جهت قوت باصره و رفع سستی اعصاب و جهت تقویت دماغ و جلب رطوبت یافع است * صفت آن
پوست هلیله کابلی بلیله آمله مقشر حب الحدید از هر یک با وابا رمقدی دار بلبل و خسل با شراب از هر یک
شش با و هم را جوکوب کرده حب الحدید را در مشک ساییده در سوختهٔ چینی با لعابدار کرده با نرده آثار آب شوش
خالص را جوشانیده باده آثار بماند گرما گرم بر آن ریزند پس بوله نمک طعام داخل نموده وا گر نمک سنگی سفید
باشد بهتر است پس سر آن بسته در آفتاب نگاه دارند تا دوازده روز که شب و روز در آفتاب باشد پس شروع نمایند
بخوردن آن شربتی از سه توله تا پنج توله ناشتا و بعد از طعام توان خورد و در ایام خوردن از ترشی و بادی پرهیز نمایند و
هرگاه نهری آب خرج شود بدل آن آب خالص را جوش داده که ثلث آن برود گرما گرم داخل نمایند و همچنین تا چون آب
لمیوه آب خالص را جوشانیده اضافه نمایند تا وقتی طعم و تندی باقی است و چون طعم آن کم گردد دیگر آب داخل ننمایند
* ماء الفواکه اهلیلجی اسهال صفراوی بعد از نضج و نافع است مرض داء صفراوی را * صفت آن پوست هلیلهٔ کابلی
پوست هلیلهٔ زرد از هر یک شش درم عناب ده دانه سپستان سی دانه تمرهندی مقشر از تخم و رگ و لیف ده درم آلو
سیاه آلوی بخارا ی از هر یک دوازده دانه همه را در یک رطل آب گرم یک شب خیسانیده وصبح صافی نموده یک اوقیه باد
اوقیهٔ شکر سفید شکری ساده داخل نموده بنوشند * مصنوع اهلیلجی این مصنوع را استعمال آن نفس شره است نافع است
از برای رعوت و جمود * صفت آن دیگر بیهلیلج کابلی کلان فربه زرد علامت دار سبز آن را اسیر ون کرده یا کند و دکر
مصطکی علک البطم از هر یک یک مثقال عنبر اشهب مروارید سرخ سفید کرمی اعصر داری مربط را بحمل استعداد ردس
از هر یک نیم مثقال کوبیده بیخته نقره یا در تیره مرسته ساده ساز ید هر یک بورن یک مثقال دایم یکی وا در دهان

تا ساید از آن و آمیسه آن همه شناسند و آب آن را بر ورند * فصل در بیان مطبوخاتی که اصل و عمود در آنها اهلیلج است
رازی گفته که آشامیدن آن نافع است از برای دوار و سدر صفراوی ابن التلمیذ گفته که علاج دوار صفراوی
به مسهلات و شرابهای صفراویه مطبوخ اهلیلج میباشد آبی گفته که اسهال طبع بمطبوخ اهلیلج نافع است از برای دوار
و سدر صفراوی سمرقندی گفته که هرگاه سبب دوار و سدر بخارات بسیار کثیف معده اخلاط صفراویه حاصله در معده
باشد علاجش تنقیه است و باسهال بمطبوخ اهلیلج * مطبوخ اهلیلجی مسهل صفرا مقوی معده و سر از اخلاط صفراویه
* صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک هفت درم تمر هندی فقط بنفشه نیلوفر تخم کاسنی شاهتره از
هر یک پنج درم اصل السوس تراشیده سه درم مویز منقی ده درم عناب سپستان آلوی سیاه از هر یک بیست دانه
* همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل بماند صافی نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک پانزده مثقال
در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین دو درم بر آن چکانیده بنوشند * مطبوخ اهلیلجی دیگر
که مقوی معده از اخلاط صفراویه و نافع است از برای دوار بسبب معده از اخلاط صفراویه در معده * صنعت آن پوست
هلیله زرد تمر هندی از هر یک ده مثقال آلوی سیاه آلوی بخارایی سپستان از هر یک ده دانه تخم کاسنی نیم مثقال در
آب جوشانیده صافی نموده ترنجبین خراسانی پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده شیرخشت یک انگشت سوده
داخل کرده بنوشند * مطبوخ اهلیلج لطلاق طبیعت نافع از برای تنقیه معده از تنقیه فضول شرابیه که در معده مانده
باشد و هنگامی که بوده باشد سر اخلاط حار و صداع خماری شدید نیز مناسب مفید * صنعت آن پوست هلیله زرد شش درم آلوی
سیاه فارسی آلوی بخارایی از هر یک بیست دانه شاهتره شکاعی از هر یک پنج درم ورق گل سرخ چهار درم عناب بیست
دانه زرشک دانه تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک دو درم عنب الثعلب اصل السوس بنفشه گل نیلوفر از هر یک سی
درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده بگیرند از آن صافی آب یکصد درم و شیرخشت خراسانی
و تمر هندی مقشر از حب و لیف از هر یک ده مثقال در آن حل کرده بمالند و بیاشامند * مطبوخ اهلیلج اصفر نافع از
برای اسهال صفراوی و صداع حادث بمشارکت معده از غلبه صفرا در معده * صنعت آن پوست هلیله زرد پنج درم شاهتره
سه درم عناب خراسانی ده دانه تمر هندی مویز منقی از هر یک ده درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر
منقی از حب پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده شیرخشت یک انگشت بسایند دو انگشت سوده داخل کرده بنوشند
و غذا مرقه جوجه مرغ مطبوخ با آب آلو یا آب تمر هندی یا آب غوره یا آب سماق باشد * مطبوخ اهلیلج نافع از برای
دوار صفراوی * صنعت آن پوست هلیله زرد شاهتره از هر یک ده درم در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا یک نیمه بماند
بر روی فلوس خیارشنبر و شیرخشت خراسانی از هر یک ده مثقال صافی نموده بمالند و بیاشامند و بالا بندوبک
مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند * مطبوخ اهلیلج دیگر نافع از برای دوار حادث بمشارکت معده
از اخلاط مریه در معده * صنعت آن پوست هلیله زرد شش درم آلوی سیاه آلوی بخارایی از هر یک ده دانه سپستان
بیست دانه تمر هندی مقشی از حب ده درم تخم کاسنی چهار درم جوشانیده صافی نموده ترنجبین خراسانی
سی درم در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر یک انگشت شیرخشت مصری سوده داخل نموده بنوشند بهتر است
* مطبوخ اهلیلج نافع از برای سدر صفراوی * صنعت آن پوست هلیله زرد شش بنفشه از هر یک ده درم در یک رطل آب
بجوشانند تا ثلث باقی ماند صافی نموده بیست درم شیرخشت خراسانی در آن حل کرده صافی نموده بنوشند * مطبوخ
اهلیلج مستعمل در دوار و سدر از برای اسهال خلط محترق آن هرگاه بوده باشد علت فوری * صنعت آن پوست هلیله زرد
پانزده درم آلوی سیاه بزرگ دانه بیست دانه سپستان سی دانه مویز منقی بیست درم تمر هندی پانزده درم

شاهتره بوده ازهر یک ده درم ورق گل سرخ پنج درم افسنتین رومی سه درم بادآورد سه درم زرنباد افتیمون
ازهر یک یک درم صبر سقوطری یکجا کوفته در آن حل کرده سحرگاه نیمگرم بیاشامند* مطبوخ اهلیلج دیگر
مسهل سودا و اخلاط محترقه نافع از برای امراض سوداویه و صفراویه خصوص از برای دوار* صفت آن پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه ازهر یک دو درم و نیم افتیمون افسنتین رومی تربد سفید مجوف مصمغ مدبر
نیم درم آلوی سیاه نابرده دانه تمرهندی مغز خیار شنبر لسان الثور ده درم همه را بدستور مقرر جوشانیده صافی نموده
فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین شش درم در آن بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین یک درم در آن داخل
کرده سحرگاه نیمگرم بیاشامند* مطبوخ اهلیلج طرزی این مطبوخ را در کتاب موسوم بمعالجات بقراطی ذکر کرده
وگفته که هرگاه بوده باشد دوار از اخلاط حاره محتبسه در بطون دماغ و طبیب را لازم است که در تنقیه دوار بنظر
کردن بقوت علیل و سایر قوانین پس اگر مانعی منع نکند اول فصد قیفال نماید پس اسهال طبیعت نماید بعد
از چند روز باین مطبوخ و امثال باید که سحور را وصفه نگردد و معتنی طبیعت و قوت این مطبوخ آن است که
ملین و منضج اخلاط است و مسهل و مستفرغ جمیع بدن است و اگر یک شربت کفایت کرد فبها والا باید که بیاشامند
دو شربت و سه شربت* صفت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه ازهر یک نابرده درم افسنتین
رومی سطوریون حشیش غافث ازهر یک چهار درم تمرهندی منقی از لیف و حب ده درم عناب آلوی سیاه از
هریک سی دانه ترشاوسان شش درم اصل السوس تراشیده مرضوض چهار درم مجموع را شب و روز در مطبوخ
جوشانیده صافی نموده بگیرند از آن یک شربت و بمالند در آن خیار شنبر سفید دو یک درمی تربد مدبر
یک درم صبر سقوطری سه طسوج بعد از آنکه همه را سحق نموده جلاب شکری سرشته باشند پس آن را
نیمگرم کرده اول طلوع صبح بنوشند* مطبوخ اهلیلج دیگر منقول از کتاب بقراطی مستعمل در دوار از اخلاط
ردیه محتبسه در بطون دماغ و بر طبیب واجب است که اگر قوت اطاعت کند فصد قیفال نماید علیل را
پس بعد از سحور و اسهال طبیعت نماید باین مطبوخ* صفت آن پوست هلیله زرد سی درم تمرهندی منقی
از حب و لیف سی درم افسنتین رومی هفت درم زرنباد و دوای حسک سعتر فارسی ازهر یک سه درم عناب آلوی سیاه
ازهر یک سی دانه مویز منقی هفت درم مجموع را شب در شش رطل آب بپزند و صافی نموده بگیرند از آن یک شربت
و حل کنند در آن تربد سفید یک درم صبر سقوطری یکجا کنند نیمگرم کرده بیاشامند* مطبوخ اهلیلج
این مطبوخ جامع مسهل هر سه خلط است و زایل میکند دماغ را و نافع است از برای امراض دماغی خصوص از برای
دوار و سدر حادث از اخلاط مختلفه سوای خون* صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از
هریک ده درم آلوی سیاه سی دانه تمرهندی منقی نابرده درم شاهتره هفت درم افسنتین رومی سه درم همه را در
سه رطل آب جوشانیده باشند تا یک رطل باقی ماند صافی نموده بگیرند از آن یک رطل بمالند در آن تربد مدبر یک درم صبر سقوطری
ربع درمی غاریقون ... و اگر خواهند مفرح باشد اگر ادویه سرد از و راجب نیمه درونه ریزند و بعد از دو ساعت
مطبوخ را بنوشند بهتر است و اگر در مطبوخ ده مثقال فلوس خیارشنبر حل کرده بپالایند و یک مثقال روغن
بادام شیرین حل کرده بنوشند اقوی است* مطبوخ اهلیلج بامر شیخ رئیس گفته که هرگاه بوده باشد سبب دوار
و سدر حادث بمشارکت معده و اخلاط مرئه ساذجه در معده پس باید که استفراغ باسهال با این مطبوخ بعد از قی
نمود* صفت آن پوست هلیله زرد سه درم آلوی سیاه آلو بخارا ازهر یک بیست دانه سپستان سی دانه شاهتره
سنامکی ازهر یک سه درم ورق گل سرخ چهار درم عناب ده دانه زرنباد تخم کشوث تخم کاسنی ازهر یک دو درم

عنب الثعلب اصل السوس گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد صافی
نموده شیرخشت خراسانی تمرهندی سنگی ارجب ولیف از هر یک ده مثقال ترنجبین فلوس خیارشنبر از هر یک
یازده مثقال در آن بمالند مالیدنی قوی و بپالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین بر آن بچکانند و بنوشانند
* مطبوخ اهلیلج با غاریقون ارامون گفته که مناسب دوار و دوار معده و ... بوده باشد مخصوص نمی باشد که
... صاحب آن را این مطبوخ که مسهل اخلاط غلیظه است از سر و سر این مطبوخ نافع است از برای جرب
جرب استعمال کرده شود بعد از بدا نیز متوسط چون خواب آید اسهال حاصل نماید با این مطبوخ بعد از نضج ماده و
بعد از تنقیه ... استراحت فرمایند و امر کنند ... اعاده کنند
دوای مسهل او برای طبیب است که اعاده همین مسهل نماید یا اقوی از آن چون حب اسطوخودوس * صنعت آن
پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک هفت درم پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار
درم مویز منقی ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان بادرنجبویه حشیش غافث اسطوخودوس از هر یک سه درم
بسفایج فستقی پوست برآسنه مرضوض دو درم افتیمون در کرباس بسته ده درم افریج ... شاهتره هندی انیسون
از هر یک یک درم مجموع را ... مقرر بجوشانند و صافی نموده غاریقون سفید صبر سقوطری از هر یک یک درم
نمک نفطی لاجورد مغسول از هر یک دو دانگ ... حنظل یک دانگ شکر سرخ ده درم غاریقون را بیست آرد ...
... بمالند ... در شکر سرخ در مطبوخ بمالند و بنوشند
* مطبوخ اهلیلج مستعمل در اقسام جنون ... سودای محترق از صفرا باشد چون استعمال کرده شود بعد از ...
... برسام صفراوی * صنعت آن پوست هلیله زرد یازده درم پوست هلیله کابلی ده درم افتیمون افسنتین
رومی از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست برآسنه تمر کوفته ... درم سنامکی ... در ... بجوشانند صافی نموده
فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین ... کرده ... درم ... در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و بعضی اوقات
... درم سقمونیا ... داخل نمایند و بعضی اوقات بنفشه گل نیلوفر عناب جوشانیده اضافه نمایند و این نسخه
بطریق دستور العمل است ... زیاده و کم کنند و بعضی اوقات ... مصطکی رومی و انیسون
داخل نمایند * مطبوخ اهلیلج دیگر مسهل صفرا مستعمل در صداع صفراوی * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی اصل السوس از هر یک دو مثقال آلوی سیاه ده عدد مویز منقی بیست عدد عناب خراسانی یازده
عدد تمرهندی پنج مثقال جوشانیده صافی نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین از هر یک یازده درم در آن حل
کرده صافی نموده فلوس خیارشنبر یازده مثقال در آن حل کرده باز صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال
در آن داخل کرده بنوشند * مطبوخ اهلیلج مسهل صفرا مستعمل در صداع صفراوی * صنعت آن پوست هلیله
زرد تمرهندی ... ارجب ... از هر یک سی درم مویز طائفی منقی ارجب عناب سپستان از هر یک
سی دانه ... ده مثقال آلوی سیاه سی عدد ... در ... رطل آب ... تا دو رطل
بماند پس ... ده مثقال ... دوازده مثقال فلوس خیارشنبر منقی ارجب
بمالند و بپالایند و بچکانند در آن روغن بادام شیرین یک مثقال و بنوشند * مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل
در صداع صفراوی که در اسهال صفرا اقوی از نسخه اول است و اسهال صفرای غلیظ نیز ... میکند
* صنعت آن پوست هلیله زرد یازده درم آلوی سیاه فارسی بزرگ ... عناب خراسانی ... دانه
تمرهندی ... درم ... ده درم افتیمون رومی ... مجموع را در دو رطل آب ...

ریزند صاف نمو بگیرند از آن پس از آن وحل کنند در آن شیرخشت خراسانی ترنجبین از هر یک یک اوقیه و بنوشند
نیاشند آنرا بعد ظاهر شدن خمار صفرای سوزان و نیاشامند واگر ماء الشعیر باشد بهتر آن است که بعوض شیرخشت و
ترنجبین شش مثقال شیرخشت طری در آن حل کرده بنوشند * مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در صداع صفراوی
مجرب تا صفراویة ازبلغم پاک شد * صفت آن پوست هلیله زرد شش درم تمر هندی منقی از تخم سی درم ترنجبین
اصل السوس از هر یک سه درم شاهتره بابونه درم افسنتین رومی شش درم عناب سی دانه آلو سی دانه تمر هندی
از حب ده درم کشمش پنج کف کشمش شیره ترنجبین را در آب نیم پزند چنانکه رسم مطبوخ است و بسازند وصاف نموده
در مقدار یک حب از آن روز تا برده درم ترنجبین پاک کرده حل کرده صاف نمایند وبعد از مطبوخ مجرب است و دو تلث
درمی بر آن شکر سفید در آن بیالایند تا نیکو مخلوط شود بیاشامند * مطبوخ اهلیلج دیگر صفراو سودای مجرب
از صداع صداع صفراوی و سوداوی را نافع است * صفت آن پوست هلیله زرد هفت درم پوست هلیله کابلی آمله منقی
از هر یک چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته گل سرخ شراع الاصابع از هر یک سه درم عناب بیست عدد آلوی سیاه
تا برده عدد گل نیلوفر دو درم زرد چینی نیم درم زرد آلو نیم کوفته در صره کتانی بسته شیره را در آب
بجوشانند تا نیم رطل پس صاف نموده بیست و پنج درم شیرخشت در آن حل کرده صاف نموده بنوشند
چهار دانگ پوست هلیله زرد بعد نیم سقمونیا سوده تکدانگ گل سرخ شراع الاصابع تکدانگ کوفته بیخته
در آن حل کرده بیاشامند و اگر شیر دارو را حب ساخته فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بیاشامند بهتر است * مطبوخ
اهلیلج دوا که ملین طبع است تا رلان و اسهال صفرا و نافع است از برای صداع صفراوی * صفت آن پوست هلیله زرد
چهار درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه آلوی سیاه بزرگ آلوی خراسانی شیرین اصفهانی از هر یک ده دانه
تمر هندی منقی از حب و لسف ده مثقال افسنتین رومی تخم خیار تخم کشوث تخم کاسنی گل نیلوفر پوست تخم
کاسنی زرشک تخم خرفه از هر یک سه درم شیره را در دو رطل نیم آب بپزند تا یک باقی ماند پس صاف نموده حل کنند
در آن فلوس خیار شنبر منقی از حب و شیرخشت خراسانی از هر یک ده مثقال ترنجبین نابرده مثقال و بپالند و بالا بندر
بگذارند در آن روغن بادام شیرین یک مثقال و بیاشامند و اگر با صفراویة از بلغم پاک شد تا کی بیست که تعریف کرده
شد این مطبوخ بر بوله حمی دو دانگ بریان سفید مکول مطلوب بروغن بادام شیرین مرضوض تکدرم هر دو را کوفته
بیخته در آن باشد نیم گرم بنوشند * مطبوخ اهلیلج بنفسج ابو جریج مستعمل در صداع دموی است گفته که
اسهال بمطبوخ اهلیلج و بنفسج نافع است از برای کابوس حاصل از سودای محرق از حرب حوت استعمال کرده شود بعد
از فصد * صفت آن پوست هلیله زرد بنفشه خشک از هر یک ده درم تمر هندی منقی از حب ده درم در آب نیم پزند
وصاف نموده بیست درم شیرخشت خراسانی در آن حل کرده باز صاف نموده بنوشند * مطبوخ اهلیلج اصفر مسهل
صفرا مردی است و اسهال صفرا آب بعد از نضج نافع است از برای صداع صفراوی * صفت آن پوست هلیله زرد بیست
درم در دو رطل آب بجوشانند تا یک نیم ماند پس صاف نموده حل کنند در آن روغن حلوا و ترنجبین پاک کرده سی درم
شیرخشت خراسانی وصاف نموده بنوشند به نسخه دیگر پوست هلیله زرد ده درم با بیست درم نیم کوفته در سه رطل
آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده شکر طبرزد بیست درم شیرخشت یا ترنجبین هر کدام که باشد
تا برده درم در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند به نسخه دیگر پوست هلیله زرد بیست درم در یکمن آب نیم پزند
تا یک بماند صاف نموده سی درم شیرخشت خراسانی در مقدار ده درم آب مطبوخ حل کرده صاف نموده بنوشند
و اگر شیرخشت نباشد بدل آن ترنجبین حلوا و نیم کنند بفرمایند که اگر بدل این هر دو شربت ورد مکرر بیست

درم کسند نیمراست* مطبوخ املیلج دیگر مسهل صفرا مستعمل در صداع صفراوی* صنعت آن پوست ملیله زرد
تمر هندی مقشر از هر یک بیست درم مرد در اداز دو رطل آب نیم بریند تا نیم بماند صاف نموده
بگیرند از آن سه اوقیه با شیرخشت و ترنجبین حل کنند در آن فلوس خیار شنبر مقشر از هر یک و نباتات و سالاسه اخل کنند
در آن یک مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند* مطبوخ املیلج دیگر مستعمل در ربع دموی* صنعت آن پوست
ملیله زرد پوست ملیله کابلی از هر یک مغز درم گل سرخ تخم کاسنی از هر یک سه درم سپستان آلوی سیاه سیستان
از هر یک عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان از هر یک سه درم برگ کرفس برگ کاسنی از هر یک
یک سه کوفته بوته جمله ده ساغر نیمه سه درم تمر هندی بیست درم و یک من و نیم آب به پزند تا نیم
من بماند پس در هفت اوقیه از آن سی درم ترنجبین حل کرده صافی نموده بنوشند* مطبوخ املیلج دیگر مستعمل در
ربع صفراوی* صنعت آن پوست ملیله کابلی پوست ملیله زرد از هر یک مغز درم گل سه درم افتیمون سه ماشکی
از هر یک چهار درم تخم کاسنی تخم خرفه نیم کوفته تخم خربزه از هر یک سه درم جوشانده صافی نموده مقدار صد
درم بار باده با کمر با شاه درم سکنجبین آمیخته نیمگرم بنوشند* مطبوخ املیلج مستعمل در ربع سوداوی
که اسهال سوی کند* صنعت آن پوست ملیله کابلی ملیله سیاه از هر یک ده درم پوست ملیله آمله مقشر از هر یک
سه درم افسنتین رومی چهار درم افتیمون سه درم لسان الثور بادرنجبویه سفایج مقشر نیم کوفته از هر یک چهار
درم سه ماشکی سه درم آلوی سیاه مویز منقی از هر یک بیست دانه جمله را در دو من آب بجوشانند تا من بماند
پس صاف نموده در تکمه درم از آن لسمتال عار بیون مصطکی نیم درم صبر سقوطری سه درم ملح هندی تکه اننگ
حبوب ساخته کوفته بیخته بعسل سرشته حل کنند و بنوشند و اگر احتیاج افتد احراج سه فرو برند و بعد از آن مطبوخ
را بنوشند نهراست* حب مسهلی که دل احراج سودا و در این مطبوخ استعمال کرده شود* صنعت آن افتیمون
تکدرم بریند سفید مد بر تکدرم و نیم با شاه دو دانگ سفایج مقشر چهار دانگ افتیمون تخم کرفس زرد بانه
از هر یک دو دانگ ابارج فیقرا غاریقون سفید از هر یک تکدرم نمک هندی نمک اندرانی از هر یک نیم درم کوفته بیخته
در آب بودبگ باره سرشته حبوب سازند و شب خواب تکدرم و نیم از آن حبوب فرو برند و صبح مطبوخ ساده نیمگرم
بنوشند* مطبوخ املیلج که مسهل صفرا و سودا بی تحریک است و صداع صفراوی و سودای را نافع است* صنعت آن
پوست ملیله زرد مغز درم پوست ملیله کابلی آمله مقشر از هر یک چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته گل سرخ
سرخ لاهماع از هر یک سه درم عناب بیست دانه آلوی سیاه نابرده بانه دو لسان الثور نیم درم ریوند را نیم کوفته
در مرتکا بی کرده گل نیلوفر ده درم تمر هندی را با سپرد محرطح نموده سه بیست خولنجان بیست و نیم درم
در آن حل کرده صافی نموده سرد او در برند مقشر چهار دانگ پوست ملیله زرد سه درم سقمونیای مشوی گل سرخ از هر یک
یک دانگ ساییده در آن داخل کرده بیاشامند و اگر سرد اور را حب سه فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بیاشامند نهراست
* مطبوخ املیلج مستعمل در سوء مزاج حار مادی کند در دو مری بعد از فصد و در صفراوی پس از فصد نزگا نقصد
واجب نباشد* صنعت آن پوست ملیله زرد تمر هندی مقشر از هر یک ده درم آلوی سیاه بیست دانه
جوشانیده صافی نموده شیرخشت را با ده درم را بحل کرده بنوشند* مطبوخ املیلج مستعمل در سوء مزاج
بارد مادی کند که بلغم سفید باشد* صنعت آن پوست ملیله کابلی با نرده درم افسنتین رومی عاقب
از هر یک سه درم گل سرخ دو درم بریند سفید مد بر مرصوص سه درم سنبل الطیب تکدرم پوست بیخ کرفس
پوست بیخ بادیان از هر یک دو درم افتیمون سه درم سفایج مقشر پوست بریاسه مرصوص

هفت درم مویز منقی بی دانه انجیر زرد پانزده دانه جوشانیده صاف نموده بیست درم فلوس خیارشنبر در یکصد درم
روغن بادام حل کرده صبح بنوشند و اگر شب وقت خواب حبی فرا گرفته بود از ایارج فیقرا یک درم تربد
سفید یک دانگ نمک طعام یک دانگ ریوند چینی دو دانگ مقل ازرق از هر یک یک دانگ آب کرفس تازه
حب ساخته فرو برند و صبح مطبوخ مسطور را بنوشند بهتر است * مطبوخ اهلیلج مستعمل در ورم بارد کبد
جهت استفراغ ماده * صفت آن زرد هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک ده درم بیخ رازیانه سه درم غافث
چهار درم تخم کشوث سه درم افسنتین سه درم سنبل الطیب سنبل رومی برگ بادام مرزنجوش اذخر از هر یک شش درم
ریوند چینی تخم کرفس سیر مقشر منقی بیست درم بگذارند تا نیم روز بر جوشانیده صاف نموده بیست درم با شکر سه درم
ترنجبین در آن حل کرده صاف نموده شب وقت خواب حبی که در آن گرم باشد از ایارج فیقرا غاریقون سفید از هر یک
یک درم فرو برند صبح مطبوخ مسطور را نیم گرم بنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل در ورم حار طحال بعد از فصد
باسلیق و حمل الذراع از جانب چپ * صفت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیله سیاه از هر یک هفت درم تمر هندی
گل سرخ پوست بیخ کبر از هر یک شش درم تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک یک درم آلوی سیاه پانزده دانه جوشانیده
صاف نموده سکنجبین از ایارج فیقرا بسفایج مثقال غاریقون سفید نیم یک درم حب ساخته فرو برند و بامداد مطبوخ را
نیم گرم بنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل در صلابت طحال بعد از فصد و بعد از تلطیف * صفت آن پوست هلیلهٔ کابلی
هلیله سیاه از هر یک هفت درم سپستان ده درم بیخ اذخر غافث از هر یک یک درم گل سرخ سه درم اسفنتین
تخم کرفس رازیانه از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده سرکه عنصلی دو اوقیه با یک درم ایارج فیقرا و یک درم غاریقون
سفید که حب ساخته شب فرو برند و صبح مطبوخ را بنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل در یرقان اصفر بسبب سده
ماسریقا و مراره * صفت آن پوست هلیله زرد پانزده درم هلیله سیاه هفت درم سپستان ثمره بادام افسنتین رومی
از هر یک شش درم مویز منقی بیست درم مصطکی رومی افسنتین از هر یک سه درم افتیمون خطمی بیخ رازیانه پوست
بیخ کبر از هر یک هفت درم تربد سفید شش درم افسنتین ده درم آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی مغز فلوس خیار
لعاب و عناب ده درم در سه من آب بجوشانند تا بثلث رسد صاف نموده هفت درم آن را با نیم مثقال ریوند
سفید دو دانگ نمک هندی و یک دانگ صبر مورد مستوی شرب بنوشند هر روز یکمرتبه تا بند * مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل
در یرقان اسود که سبب آن سده مسای کبد و طحال باشد بعد از فصد باسلیق باید اسلم از دست چپ * صفت آن
پوست هلیله زرد پانزده درم پوست هلیلهٔ کابلی بیخ کرفس بیخ رازیانه از هر یک هفت درم گل گاوزبان پوست بیخ
کبر اسطوخودوس از هر یک شش درم حرفی سیاه چهار درم مویز منقی بیست درم آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی
منقی از حب لعاب و سپستان ده درم افتیمون بیست درم در سه من آب بجوشانند تا بثلث رسد صاف نمود سوای
شاهتره با یک درم ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون هر شب به شکر بنوشند و این مطبوخ را مداومت
حب موصوف باید داد * مطبوخ اهلیلج نافع از برای یرقان اسود بسبب سده ماسریقا طحال و کبد * صفت آن پوست
هلیله زرد ده درم هلیلهٔ سیاه هفت درم افتیمون رومی بیست درم مویز منقی پانزده درم پوست بیخ کبر پوست بیخ
کرفس بیخ رازیانه تخم کاسنی از هر یک بیست درم آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی منقی از حب لعاب و سپستان پانزده نیم
افتیمون سه درم در سه من آب بجوشانند تا بثلث رسد صاف نموده ده درم فلوس خیارشنبر در یکصد درم از آن
حل نموده روغن بادام شیرین یک مثقال حل کرده بنوشند * مطبوخ اهلیلج دیگر نافع از برای صلابت طحال * صفت
آن زرد هلیله زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیله سیاه عشبه گل سرخ گاوزبان بادرنجبویه ثمره عسال العلب

ترنجبین پاک از هر یک ده مثقال سنامکی یک توله عناب ده دانه جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر سه توله
گلقند آفتابی چهار توله در آن حل کرده صاف نموده روغن بادام چهار ماشه اضافه نموده بنوشند بعد اسهال روز
دیگر آب سیب ملین خشکه * مطبوخ اهلیلج نافع از برای ورم دموی کامله بعد از فصد با ملین و در صفراوی بعد از فصد
* صفت آن پوست هلیله زرد ده درم تمرهندی منقی از دانه لبلاب ده درم آلوی سیاه سی عدد عناب سپستان
از هر یک ده عدد گل بنفشه خطمی تخم کدو از هر یک دو درم برگ کاسنی تلخ سبز عنب الثعلب تلخ سبز
جوشانیده صاف نموده ترنجبین سفیدی ده درم فلوس خیارشنبر تازه ده درم در آن حل کرده صاف نموده سه
طبوخ مقشر ما اضافه نموده نیم گرم بنوشند و اگر حاجت بادی باشد در مدت سه روز سه مرتبه این مطبوخ را
بنوشند * مطبوخ اهلیلج دیگر نافع از برای جمیع امراض صفراوی مانند صداع و حمیات صفراویه و غیرها * صفت
آن پوست هلیله زرد نیم کوفته بیست درم تمر هندی منقی از تخم اسفار سا ... ده درم عناب خراسانی
بیست عدد سپستان پنجاه عدد آلوی سیاه ده دانه گل سرخ سی درم برگ عنب الثعلب پنج درم تخم کشوث
پنج درم برگ کاسنی تازه یک بسته تخم کاسنی نیم کوفته پنج درم مجموع را در سه رطل آب بپزند تا دو ثلث تا یک رطل
بماند و بمالند و صاف نمایند با این مطبوخ بنوشند تا یک هفته مداومت نمایند و اگر مغز مغسول یک درم و نیم کثیرا اضافه نمایند
تریاق سفید یک مثقال کوفته بیخته روغن بادام شیرین چرب نموده خلاب مرتبه جب ساخته فرو برند
با در مطبوخ مالیده بنوشند * مطبوخ اهلیلج نافع از برای خارش * صفت آن هلیله زرد منقی از پوست یازده درم
ترنجبین ساییده از هر یک پنج درم ماميران چینی ده درم تخم کاسنی سه درم شاهتره قسمی گل سرخ حسن
افسنتین از هر یک سه درم جمیع ادویه را در سه رطل آب جوشانند تا دو ثلث یک رطل بماند پس صاف نموده در آن
پنج درم افتیمون را حل کرده یک شب نگاه دارند پس بمالند و صاف نموده پانزده درم ترنجبین پاک کرده در آن
حل کرده بمالند و مرتبه دیگر صاف نموده بنوشند * مطبوخ اهلیلج مسهل صفرا مستعمل در صداع کائن به شارکت
معده بسبب علت مرة صفرا در معده و از سبب آن است که استعمال کرده شود این مطبوخ بعد از استعمال منقی صفرا
* صفت آن پوست هلیله زرد پنج درم شاهتره سه درم عناب ده عدد تمرهندی منقی از حب رمان منقی از حب از هر یک
ده درم جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر ده درم در آن حل کرده صاف نموده سقمونیا یک دانگ نیم
دو دانگ داخل کرده بنوشند و بعد از مرور چند ساعت مرغ مطبوخ با آب آلو و آب غوره و آب سماق تناول نمایند * مطبوخ
اهلیلج اسود نافع از برای مالیخولیا بسبب آنکه اخراج سودا از دماغ میکند بقوتی که در آن است و همراه این مطبوخ
نافع است از برای ابتدای جذام و از برای جرب و قوبا و بهق سیاه و کلف * صفت آن هلیله سیاه ده درم سنامکی
هفت درم ترید سفید مدبر چهار درم بسفایج فستقی پنج درم اسطوخودوس ده درم مویز طائفی دانه بیرون
کرده افتیمون از هر یک ده درم ادویه را سوای افتیمون در سه رطل آب جوشانند تا یک رطل رسد پس صاف نموده
افتیمون را در پارچه کتانی بسته در آب مطبوخ که هنوز گرم باشد اندازند یک شب نگاه دارند و صبح باز آن آب
را گرم کرده کیسه افتیمون را بمالند و بفشارند و دور کنند پس بگیرند غاریقون سفید یک درم و نیم صبر سقوطری
زرد یک درم ملح هندی نیم درم حجر ارمنی مغسول ربع درم همه را نرم سوده خلاب شکری سرشته مطبوخ نیکو مالیده
نیم گرم بنوشند و این مطبوخ بسیار قوی است و اگر خواسته باشند اجزای مفرد ارو را با دو دانگ کثیرا جب ساخته
فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ اهلیلج اسود دیگر مسهل سودا است نافع است از برای مالیخولیا
هرگاه خلط سوخته سودای منعقد باشد و برده باشد مایل نمودن * صفت آن هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی

از هریک ده درم پوست هلیله آمله مقشر از هریک شش درم افسنتین رومی ۳ درباب بادرنجبویه بسفایج فستقی
پوست تراشیده مویز منقی از هریک چهار درم سنامکی شش درم آلوی سیاه مویز منقی از هریک بیست دانه مجموع را
در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بر روی شش درم افتیمون در کرباس بسته صافی نموده یک شب بگذارند
و روز دیگر گرم کرده کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و صبح صاف آن بیاشامند با ترنجبین مع سکنجبین یا
شیاف بنفشه سقمونیا صبر سقوطری از هریک نیم درم خربق اسود تا یک دانگ بیاشامند و اگر اجزای سرد او را حب
ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند بهتر است * [illegible] دیگر این مطبوخ هلیله سیاه
ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مویز منقی بیست درم اسطوخودوس سنامکی از هریک شش درم ورق
گل سرخ گاوزبان بادرنجبویه از هریک چهار درم [illegible] افتیمون از هریک یک درم حجر ارمنی [illegible] دو دانگ غاریقون
مقل سفید درم ترید سفید یک درم زنجبیل سفید درم همه را در چهار رطل آب به نیم جوش [illegible] تا یک رطل رسد پس بگیرند
افتیمون ده درم و در پارچهٔ کتانی بسته در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و صرهٔ افتیمون را
دائم بمالند تا قوت آن تمام بیرون آید پس آن کیسه را بیفشرند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده
پس از نوشیدن مطبوخ حبی که از اگیره باشد از لاجورد و مقل سفید و ایارج فیقرا و شحم حنظل از هریک
دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت
مطبوخ را نیم گرم بنوشند * مطبوخ دیگر هلیله سیاه هلیله [illegible] ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مویز منقی [illegible] درم
سنامکی شش درم اسطوخودوس چهار درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس بگیرند افتیمون
ده درم و در صره بسته در آن اندازند و جوشی دیگر داده فرود آرند و [illegible] را بمالند تا قوت افتیمون بیرون
آید و مطبوخ سرد شود پس صرهٔ افتیمون را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده پوست [illegible]
[illegible] از غاریقون سفید چهار دانگ حجر ارمنی سیاه یک دانگ ایارج فیقرا یک درم اجزا را کوفته [illegible]
جلاب شکری سرشته در مطبوخ بمالند و گرم کرده مطبوخ را نیم گرم بنوشند و اگر اجزای سرد او را کوفته بروغن
بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بیاشامند مناسب است
* مطبوخ افتیمون اسود دیگر نافع از برای مالیخولیا و ورم طحال * صفت آن هلیله سیاه [illegible] پوست هلیله
کابلی آمله مقشر از هریک چهار درم ورق گل سرخ تخم کاسنی [illegible] از هریک سه درم بسفایج
فستقی افتیمون از هریک ده درم گاوزبان دو مثقال عناب [illegible] ده دانه آلوی سیاه ده دانه [illegible] بجوشانند
و صافی نمایند بر روی ترنجبین و [illegible] از هریک [illegible] درم بمالند و صافی نموده
بیاشامند گاهی شربت کرده می‌شود [illegible] مطبوخ [illegible] درم [illegible] دو درم [illegible]
کتیرا [illegible] از هریک یک دانگ [illegible] اجزا را کوفته [illegible] جلاب شکری بسرشند در مطبوخ بمالند
و مطبوخ را نیم گرم بنوشند یا آنکه اجزا را کوفته بروغن بادام چرب نموده حب ساخته فرو برند بعد از دو
ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمون اصغر نافع از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا * صفت
آن پوست هلیله زرد [illegible] گل نیلوفر بنفشه سنامکی از هریک [illegible] درم
اصل السوس پوست تراشیده [illegible] مویز طائفی [illegible] درم عناب سپستان
آلوی سیاه همه بزرگ دانه [illegible] از هریک بیست عدد مجموع را شب در سه رطل آب گرم [illegible] بخیسانند
و صبح تا نیم ملایم بجوشانند تا یک رطل رسد پس بر روی [illegible] چهار [illegible] ترنجبین [illegible] از هریک

پانزده درم صافی نموده بمالند و بپالایند و یکدرم روغن بادام شیرین بران چکانند و بنوشند * مطبوخ سنای
دیگر که بسیار مفید است بنا بر اسهال سودای محترق از صفرا و نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از
صفرا * صفت آن هلیلهٔ زرد منزوع النوی هلیلهٔ کابلی منزوع النوی از هریک سه درم سنا مکی شش درم تخم
کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر بسفایج از هریک شش درم اصل السوس سه درم مویز طائفی منزوع العجم ده درم
عناب سپستان آلوی سیاه از هریک بیست دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس بر روی
ترنجبین و فلوس خیارشنبر از هریک پانزده مثقال صافی نموده مکرر بمالند و بپالایند و بعد از دو درم روغن
بادام شیرین بران چکانند و نیم گرم بیاشامند * صفت دیگر پوست هلیله زرد بیست درم آلوی سیاه بزرگ دانه
آلوی بخارایی از هریک بیست دانه عناب سی دانه سنا مکی با ثمره از هریک شش درم ورق گل سرخ چهار درم
سپستان ده دانه را با تخم کشوث تخم کاسنی نیم کوفته گاوزبان از هریک دو درم عنب الثعلب اصل السوس
بسفایج نیلوفر از هریک سه درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس صافی نموده بگیرند
از آن یک رطل و داخل نمایند در آن شیرخشت خراسانی و تمر هندی منقی از حب و لیف از هریک ده مثقال ترنجبین
حل کرده فلوس خیارشنبر منقی از حب از هریک پانزده مثقال و بمالند و بپالایند و بچکانند بر آن یک مثقال
روغن بادام شیرین و بنوشند * مطبوخ اهلیلج اصفر دیگر که مسهل اخلاط سوخته است و منقی دماغ کند و نافع
است از برای مالیخولیا * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی افسنتین رومی افتیمون از هریک دو درم
ترید سفید مدبر نیم درم آلوی سیاه پانزده عدد تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم طبخ نمایند بطور طبخ
نمایند و صافی نمایند بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین بیست درم بمالند و بپالایند و بچکانند
بران روغن بادام شیرین پاره و نیم گرم بیاشامند * مطبوخ اهلیلج اصفر با افتیمون نافع از برای مالیخولیای حادث
از سودای محترق از صفرا * صفت آن پوست هلیلهٔ زرد تمر هندی منقی از حب سنا با ثمره از هریک ده درم آلوی
سیاه بزرگ بیست عدد ورق گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته از هریک شش درم سپستان سی دانه مجموع را در سه
رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس بگیرند افتیمون ده درم و در خرقهٔ کتان بسته در آن اندازند و یک
جوش دیگر داده فرود آرند و بگذارند تا سرد شود پس صرهٔ افتیمون را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را
گرم کرده صافی نمایند بر روی ترنجبین بیست درم و بمالند و بپالایند پس دیگر صافی نموده سقمونیای مشوی
یک دانگ [illegible] وطری زرد مصطکی یک درم ترید سفید مدبر یک درم همه را کوفته جلاب سکری سرشته در
مطبوخ حل نموده نیم گرم بنوشند * مطبوخ اهلیلج با اسهال سودای محترق کند و نافع است از برای مالیخولیای
حادث از آن * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هندی از هریک هفت درم پوست هلیله
آمله منقی سنا مکی گاوزبان با ثمره افتیمون بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج فستقی از هریک چهار درم
[illegible] پوست ترنج تراشیده مرضوض سه درم ترید سفید مدبر مرضوض دو درم در [illegible] رطل آب بجوشانند
تا یک رطل و نیم رطلی آب بماند صافی نموده بنوشند و گاهی ترتیب کرده می‌شود این مطبوخ با غاریقون سفید
یک درم خربق سیاه سه طسوج تخم [illegible] دو دانگ * مطبوخ اهلیلجات دیگر که اسهال اخلاط سوخته کند
و منقی دماغ و نافع است از برای مالیخولیا * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هندی
پوست بلیله [illegible] از هریک ده درم آلوی سیاه سی عدد تمر هندی منقی از حب پانزده درم افسنتین
رومی سه درم شاهتره هفت درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بر روی فلوس خیارشنبر

ده مثقال صافی نمایند و بیاشامند صافی نموده تنکابند پس روغن بادام شیرین یک مثقال و بعد بنوشند و گاهی ترنجبین
کرده میشود این مطبوخ تا بیست کرده نگیرند ترید سفید یک درم ایارج فیقرا نیم درم غاریقون سفید ده دانگ
کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند
* مطبوخ افتیمون که مستعمل است در مطب کسیکه مرض او از سودا و صفرا و بلغم خوب استعمال کرده شود
بعد از نضج ماده بعد از فصد و حقنه لازم باشد و سود او باستعمالش ازرسد * صنعت آن پوست هلیله زرد باترده
درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هندی از هر یک ده درم افسنتین افتیمون از هر یک چهار درم بسفائج فستقی
پوست بر اسله حماما هنا هیچ درم سنامکی سه درم در سه رطل آب یکشبانه روز تر نمایند و در آخر کسفا افتیمون را
داخل کرده یک جوش دیگر داده فرود آورده کمه را بمالند تا تمام قوت آن بمطبوخ در آید پس کمه را
دور کرده دور کنند و مطبوخ را باز گرم کرده بر روی فلوس خیار شنبر هفت درم ترنجبین داخل کرده حل کرده صافی
نموده بیاشامند بکرو بالا بند و بلمسال روغن بادام شیرین داخل نموده بنوشند و این دستور العمل است از برای
سن اکمل این مطبوخ چون مریض ضعیف القوه باشد مریض ضعیف باشد کم باشد نموده از اجزای این
مطبوخ بحسب مقدار گاهی در مطبوخ مذکور شقاقل گاوزبان گل نیلوفر بادرنجبویه و تخم شاهسفرم ادامه و گاهی از برای
تقویت قوت و تسکین ضعف باشد مصطکی و دارچینی و اسطوخودوس و گل گاوزبان داخل کرده میشود و گاهی
از برای تنویر اسهال این مطبوخ نیم درم تربد بمای سوی مویز و سکنجبین و تمر هندی این مطبوخ افتیمون را
از برای ماسا ریقا و اسهال حین و تسکین مرداست مرض مصروع از صفرا باشد و ورم سرسام و گل نیلوفر که
اورده است تربنجه اصل و تخم ریحان در اصل تخم آورده از هر یک چهار درم است و عناب ده دانه و گفته
که گاهی اضافه کرده میشود در این مطبوخ تخم بمای سوی نیم درم اگر بود باشد طبیعت عمرا لا یعال
عامی از فعل دوای مسهل و اگر نبود باشد تربد مقشر داخل میکنند مصطکی استعمال * مطبوخ افتیمون طری
نافع از برای صرع حادث از صعود بخار از اسافل بسوی رأس و نافع است که در این صرع صرع اسهال کرد
تنقیه سر موضعی که مادون موضعی است که ابتدا میکند از آن موضع صاعد خلط بسوی دماغ پس تنقیه
اسفل موضعی را که تنقیه اسفل و ترتیب تنقیه سپاهند و بیاشامند در عمر و قوت صرع باز این مطبوخ را
* صنعت آن هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک با برده درم پوست هلیله آمله منقی از هر یک سه
درم سنامکی اسطوخودوس مطبوخ دهی حشیش غافث از هر یک چهار درم افتیمون هفت درم افیمون را در
پارچه کتانی بسته با دیگر مفید سه درم ریوند حشیش کوفته دو درم دو بیخ را نگاه دارند
و بیخ مویز از هر یک سه درم تمر هندی درم ... از هر یک سه درم چهل ... بیخ ... درم ... مرغ
الغیر بیست درم اجزای ... تر ... و آخر صرف افتیمون و بیخ و تربد را بنوشند ... دادر
بمالند تا ... همه قوت آن ... نه ... میمالند ... دور کنند و مطبوخ را صافی نموده
بگیرند از آن مقدار ... کننده و حل کنند ... سفید و ... درمی ایارج ... را
... که ... بعد ... و سکنجبین بنوشند
* فصل در بیان ... که اصل مطبوخ درا ... * مطبوخ افتیمون نافع از برای مرضی که
ماده آن از سودا و دیگر ... * صنعت آن ... هلیله کابلی هلیله سیاه و پوست هلیله آمله منقی از هر یک
ده درم ... اسطوخودوس ... مطبوخ در ... بیخ ...

پرورش یا دام شیرین چرب نموده ادارج تمر ا از هر یک پانزده درم نمک هندی مادج مندی از هر یک چهار درم
سقمونیا مشک مصطکی سه درم عسل سه چندان ادویه بدستور معجون سازند * معجون اهلیلج اسود نافع از برای
صرع سوداوی * صفت آن هلیله سیاه بیست درم افتیمون پانزده درم سنبل سوختنی بیخ ریحان بیخ
مرو سفید غاریقون مصطکی مرزن اسود گاوزبان عود الصلیب از هر یک پنج درم اسطوخودوس ده درم تربد
دو درم بادرنجبویه پست زرد آلو ربع مثقال از هر یک دو درم جوز بوا اسفند ترکی از هر یک یک درم کوفته بیخته
بکشمش منقی و عسل سه چند معجون سازند شربتی دو مثقال * معجون اهلیلج کابلی قلمی فرموده اند که از تالیف
اخرج العباد الی فضل ربه الرحمن علوی خان است نافع از برای جمیع امراض بارده دماغیه خصوص از برای صرع
و مجرب است * صفت آن اهلیلج کابلی منزوع النوی سی مثقال در یک رطل گلاب و عرق بهار نیم رطل و عرق
نعناع و عرق افسنتین و عرق ادرخ از هر یک ربع رطلی یک شب خیسانند و روز دیگر بجوشانند تا نصف شود
و از بالای آن نیک بمالند تا نیک نرم شود آنگاه بیرون کرده و کشمش سیاه از هر یک نیم رطل در آب بجوشانند
تا مهرا شود پس آن را نیز از بالای پالایند و این دو مطبوخ را یکجا کرده عسل مصفی چهار رطل
داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب مومیائی از هر یک درمی از هر یک مثقال زر ورق نقره و ورق
معرّبه از هر یک دو مثقال گلاب قند فادزهر معدنی خطائی یاقوت رمانی اصطخر اطنان رمرد کهنه طلای شکاف
حل نمایند از هر یک یک درم فولاد مکلس مدبر که بر پای سمعی از هر یک مثقال زنجبیل اسارون سادج افتیمون ادرنای
سنبله خطائی ... سادج لسان الثور در رحمت دار ... زوفای خشک زراوند طویل زراوند مدحرج
زر ... بادرنجبویه مطرح هندی بوزیدان حلیل پاپلهٔ کبار جوزبوا ... کند رد کرمرون موسی شقاقل از هر یک دو
درم اسطوخودوس عاقرقرحا مکسنج اسپه عود الصلیب افتیمون از ماهاد رند دار چینی دارشیشعان دار فلفل
در ... قرنفل سطورون ... حب ... گل سقایق النعمان از هر یک سه درم ادویه مغصل اطمار
الطیب ... تبخ با بوته عود بلسان حاوشیر جعده حلتیت از هر یک یک مثقال جاکسر جادرخوا رو حرس بلا
بلجا ادویه را کوفته بیخته با عسل مزبور بدستور معجون سازند و بعد از چهل روز را استعمال نمایند شربتی یک
مثقال * معجون اهلیلج کشمشی نافع از برای جرب وحکه وسعفه * صفت آن هلیلهٔ زرد سقمی از بوی بس مثقال
دو ... سامره از هر یک دو مثقال افسنتین رومی یک مثقال ونیم کوفته کشمش مویز یک ادویه را با آب
در آن ... بمعجون سازند ... مزبور بگردد گاهی * معجون اهلیلج که بواسیر را لاغر گرداند دماغ را
پاک کند ... اسهال باز دارد * صفت آن پوست هلیلهٔ زرد و ... پوست بلیله ... مصطکی دار فلفل ... سفید مد در
... از هر یک یک اوقیه دار چینی اسارون از هر یک نیم اوقیه کوفته بیخته در روغن گاو سرشته اوقیه با دو رطل عسل
مصفی یکجا کرده در ... بجوشانند تا بقوام آید ادویه را با آن بسرشند * معجون راحت مسهل اخلاط بلغمیه و
صفراویه وسوداویه و منقی بدن است از اتهار جهت امراض دماغی رعشه ... فالج ولقوه رعشه وصرع
وکابوس واوجاع مفاصل وظهر وعرق النسا ونقرس و اسهال اسهال نافع است * صفت آن زرد هلیله کابلی پوست
هلیلهٔ زرد ... بلیله آمله ... گل سرخ ... خورد ... از هر یک دو درم ترک ...
خالص چهار درم ادرا کوفته بیخته گل ... آماس ... درم در عرق ... جوشانند صاف کرده با عسل
... عسل خالص بقوام آورده ادویه را با آن بسرشند وقت خواب سه درم تا چهار درم بحسب مزاج واحتیاج
تناول نمایند و بالای آن آب گرم بنوشند و پرهیز نمایند و اگر ... و ... کند ... یک ... چهار درم ...

بروغن بادام شیرین آب سداب که چرب گردد چرب نمایند و بر روی طلی کنند و عمل [illegible] نیز کرده درم بمراتب
اثری میکرد * معجون زبیب گفته اند که از صناعت شیخ رئیس است و [illegible] که [illegible] آن است که
اقدم است از شیخ رئیس * صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
اسطوخودوس فاراسیا عاقرقرحا اجزا متساوی کوفته بیخته بمویز طائفی آمیخته [illegible] آورده شربتی
از آن چهار مثقال از برای صرع شیخ داود گفته در دوا باشی که ذکر شده در این اطریفل داخل بود در آن فلفل
بوزن آمیخته مویز که بوزن آورده اند * معجون زبیب از اطریفلات مائل با [illegible] آن است و از برای صرع نافع است
و مداومت آن در دفع امراض عصب و دماغ مجرب است * صفت آن زبیب هلیله کابلی پنجاه درم آمله منقی پوست
هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله اسطوخودوس از هر یک ده درم عود الصلیب پنج درم [illegible] درم
کوفته بیخته با مویز [illegible] دانه بوزن آورده بوزن ادویه شربتی از یک درم تا دو درم و تا سه درم [illegible]
نسخهٔ دیگر وزن مویز منقی العجم یک رطل است و در نسخه اصل وزن پوست هلیله کابلی [illegible] درم است * معجون
زبیب حکیم [illegible] گازرونی نسیان را زائل کند و حفظ را بیفزاید و صرع را مفید است و نافع [illegible] بلغم
و درد دماغ است * صفت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از [illegible] ترکی از
هر یک پنج درم سعد کوفی چهار درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر از هر یک سه درم مغز پسته مقشر هفت درم
مویز منقی طائفی آمیخته بوزن کرده پنجاه درم ادویه را کوفته بیخته با مویز کوبند شربته در طرف صبح
نگاهدارند و [illegible] یک مثقال آنرا بخورند * معجون مسهل که عمران پناه حکیم عماد الله بن محمود بن
محمد قطب الدین مسعود [illegible] شیرازی باسم خود ذکر کرده که نافع است از برای مالیخولیا و مسهل
سودای محترق است و [illegible] دانست که این معجون [illegible] است که بسفایج و اسطوخودوس را داخل
نکرده و لاجورد و حجر ارمنی داخل کرده است * صفت آن هلیله سیاه هلیله زرد [illegible] هلیله کابلی
[illegible] بلیله [illegible] آمله منقی از هر یک ده درم افتیمون [illegible] لاجورد
حجر ارمنی که معروف است [illegible] از هر یک سه درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل
مصفی بسرشند شربتی سه درم بعد از [illegible] ماده [illegible] خلاف داده شود * صفت خلاف [illegible] که پس
از این معجون چند روز باید داد [illegible] ظاهر شود [illegible] گاوزبان اسطوخودوس از هر یک
پنج درم جوشانیده صافی نموده جلاب شکری سه رطل داخل کرده بقوام آورند و [illegible] آنرا بگلاب
حل کرده بنوشند تا [illegible] ظاهر گردد پس معجون مزبور را تناول نمایند * معجون مسهل محمد بن
ذکریا [illegible] نافع است از برای مالیخولیا و دور کردن توحش و سودا * صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی افتیمون [illegible] اسطوخودوس بسفایج [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] حجر ارمنی از هر یک نیم مثقال [illegible] از هر یک ربع مثقال کوفته بیخته
بشراب آمله و عسل مصفی متساوی سه وزن ادویه بسرشند معجون [illegible] شربتی دو مثقال تا چهار درم و در نسخهٔ
دیگر چنین است که اجزا را کوفته بیخته بگیرند آملهٔ منقی نیم رطل و [illegible] چهار رطل آب [illegible]
[illegible] عسل مصفی [illegible] داخل کرده بقوام آورند پس
بگیرند از آن سه وزن ادویه را با آن بسرشند * معجون مسهل دیگر نافع از برای سودا و توحش و [illegible] مالیخولیا
[illegible] * صفت آن پوست هلیله زرد [illegible] پوست هلیله کابلی

هليله سياه در سه ثلثه آمله سفتی از هريك پنج درم گشنيز خشك مقشر چهار درم گل نيلوفر بنفشه تخمی
پوست تراشيده سنگ کوفته استخوان درس گل سرخ سرو ع الاصابع بادرنجبويه ابريشم بارنگ کهربای شمعی
بسد از هريك سه درم حجر ارمنی شسته کاسنی گل بنفشه از هريك دو درم زرنباد حمص تكلد رم مفرح ياقوتی
يكدرم و نيم کوفته بيخته بعسل منزوع سرشته شربتی سه درم دو ده بوده و دو زعفران حسی تكا هليله زرد سرخی
سه درم باشد درم وادن مربت است معجون بخاح مرمس * معجون مسهل ديگركه اسهال سودا نمايد * صفت
آن هليله زرد کابلی و سياه از هريك ده درم آمله و بليله از هريك پنج درم سقمونيا تكلد رم افتيمون
مطبوخ ودس از هريك سه درم اجزا را کوفته بيخته بروغن بنفشه با دام چرب نموده بادمانه ببعسل سرشته
شربتی دو درم * معجون املاجی ديگر که وجرب را نافع باشد و صفرا براند * صفت آن پوست هليله زرد
سنامکی بنفشه از هريك ده درم با قله ريحسل مصطکی از هريك دو درم ورق گل سرخ سه درم ادويه
کوفته بيخته بروغن بادام چرب کنند و با سه حمد آن ادويه عسل ومند سرسته شربتی چهار درم * معجون
همدی سبول ا ربابون در خواص مربت است به ابومند اوصاف کشته او برعری شروع شمعی معده
ملبی طمعت و در اسهر را نافع است * صفت آن هليله زرد هليله سياه بليله آمله شمعی مسلو بود ده من
از هريك چهار اسهار عسل وروغن کاربادره بذری که ادويه راماآن بوان سرشت علی الرسم سرسته سرشتی يك مثقال
و رباده سنداسود و برد است طبعت * معجون املاجی مسهل از اسقاط آن بدس سر نافع ارهرای کابوس بارد حادث
از بلغم وسودا ومجرب است * صفت آن پوست هليله کابلی هليله سياه آمله شمعی گاوزبان بادرنجبويه افتيمون
افسنتين رومی از هريك هفت مثقال اسطوخودوس ما احب بلسان از هريك سه مثقال دارا ساعود هندی
برگ سداب تربد سفيد ملوس از هريك ده مثقال سکنجبين يك مثقال از هرب تمر سه مثقال گل بنفشه سه مثقال عسل
مصفی تكلد وسی مثقال گلاب را نگلاب زعفران دارچينی از هريك سه مثقال سرکه حل کرده خوب نمايند و بخوبسانند
و بالاسعد عسل را صافی نموده درآن حل کرده بقوام آورند و ادويه را کوفته بيخته بروغن بادام شيرين بسبب سه مثقال
چرب نموده بآن سرسته و زعفران حسی بكمدارند شربتی دو درم و اگر عنبر اشهب ومسك تركی از هريك دو سه
مثقال داخل نمايد بهتر گردد داروی * معجون مفرح يلمی دو سوده اندکه از بالمغيث بنام محمد عالم خاطب حکيم
معتمد الملوك سيد علوی خان است دافع سودای معمر از جوين وصفرا و دافع خفقان وضعف قلب وما نحو لبا
خصوص مراقی ونافع از برای امراض حادث از سودا است * صفت آن مرواريد ناسفته کهربا دروبنج عنبری زر نقره
محلول ابريشم مقرض خام بادرنجبويه شربت دو روح بخم فرنجمشك از هريك دو مثقال بادرنجبويه تخم مسك
پوست ورد آمرح گل سرخ طباشير سفيد دارچينی گل گاوزبان برگ گاوزبان گشنيز خشك مسودا نه هيل بهمن
سرخ بهمن سفيد از هريك دو مثقال ونيم زعفران عنبر اشهب ورق طلا محلول از هريك يك مثقال هليله سياه
پوست هليله کابلی از هريك سه ونيم مثقال آمله شمعی هفت رنبع مثقال زرسك شمعی ده مثقال انر هرچهار را
يك شب در گلاب و عرق گاوزبان رعرق بيد مشك از هريك من تبريز يسا نمد رسع درد تنگ سنگی نا نزره
بآتش ملايم خوشانند نا مرا را نصف رسد بس از آتش فرود آورده نكو نمالند و بالا بس بعره با رسيمان عربال مرورنی
نگدرانند و يك من رنك حيار لمسند سفيد ربمسه مثقال عسل شمعی داخل کرده بسر نهند نا بر ام آيد بس
زعفران را بگلاب سرده داخل نمايند وار آتش فرود آورده ورق نقره ورق طلا محلول را عنبر اشهب ومسك تركی
باسانان کوفته را داخل نمايند بعد بسواط خوب بشاند تا خوب ممتلی برهم رسد و باقی ادويه داخل کرده بارنهر برسند

با شکر مخلوط کرده در ظرف چینی نگاه دارند شربتی سه درم و اگر رطوبت در معده باشد مصطکی کندر از هر یک
دو مثقال صندل سفید عود قماری خام بادرنجبویه از هر یک یک مثقال اضافه نمایند و زر ورق را در صندل کنند
* معجون مفرح رازی که در منصوری ذکر کرده و گفته که این معجون مالیخولیا و توحش را نافع باشد و سودا
را زایل گرداند مفرح قلب و نیکو گرداننده رنگ است و مقوی معده و هضم * صنعت آن بادرنجبویه پوست ترنج زرد
ابریشم قرنفل مصطکی زعفران درونج جوز بوا قاقله بادرنجبویه سنبل اصلی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج
عقربی زرنباد درونج بزر بادرنجبویه ترنج از هر یک جزوی عنبر اشهب مشک بسی از هر یک جزوی هلیله کابلی
سیاه هلیله آمله بی هسته هلیله آمله را اول شبی نموده در سه رطل آب بریزند تا یک رطل باقی ماند فرود آورده
بمالند صاف نموده پس تکرطل عسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس بگیرند از آن مقدار
سه وزن ادویه و از آن عنبر و مشک را در آن حل نمایند پس ادویه را در آن بسرشند و در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند
شربتی سه درم معجون مفرح سید اسمعیل که در ذخیره از برای مالیخولیای مراقی ذکر کرده * صنعت آن
بادرنجبویه پوست ترنج تودری مصطکی قرنفل جوز بوا قاقله بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج
عقربی زعفران تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم مشک ترکی یک دانگ و نیم کوفته بیخته پس
بگیرند پوست هلیله کابلی سیاه ده درم آمله منقی هشتاد و پنج درم در ده من آب بپزند تا نصف باقی ماند فرود آورده
بمالند و صاف نمایند پس عسل صافی داخل نموده بقوام آورند و ادویه را در آن معجون سازند شربتی دو درم و نیم
تا سه درم * معجون الامان ابدان را باعتدال آورد و سوء المزاج آنها را زایل سازد و بوت...د * صنعت آن پوست هلیله
زرد پوست هلیله سیاه آمله منقی طباشیر روغن بادام شیرین از هر یک ده ... فلفل سفید فلفل سیاه زنجبیل فلفل موده
دار فلفل مغز حمار مغز مصطکی از هر یک سه تولچه نبات مصری با عسل دو چند ادویه معجون سازند
* مفرح نافع از برای مالیخولیای مراقی * صنعت آن هلیله سیاه آمله منقی از هر یک دو جزو گل گاو زبان بادرنجبویه
ورق گل سرخ بهمن سرخ بهمن سفید کشنیز خشک مشک از هر یک یک جزو کوفته بیخته با شراب
سیب شیرین مع ورق صندل ادویه معجون سازند شربتی سه درم با گلاب زعفرانی یا عرق گاوزبان
* فصل در بیان مفرحات اطریفلی * * مفرح اطریفلی مسمی به اطریفل دماغی توصیه اند که از برای کسی
ساخته بودند موسوم به الملک الاعظم محمد هاشم المخاطب بخطاب حکیم معتمد الملوک سید محمد علوی خان تقبل ..
مقوی دماغ است و مرطب دماغ فکر دهن و زایل کننده بلادت و رعونت وحمیات عارضی است * صنعت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بیست درم اسطوخودوس بادرنجبویه گاو زبان از هر یک
ده درم ادخر مکی بر شیشه دار چینی عود عود هندی صعتر فارسی کبابه چینی کندر مصطکی صندل الطیب
ابریشم مقرض ابریشم تمام درونج عقربی مغز بادام از هر یک هفت درم زرنباد زنجبیل شاهتره حاج از هر یک
پنج درم صمغ عربی حب الطیب از هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم جدوار خطائی زر طلا ورق نقره و زر طلا
طلای محلول کشنیز بذر داودی مشک بسی مویز منقی دارچینی از هر یک یک درم کوفته بیخته مصطکی و حب
الطیب و مویز منقی و عنبر را در روغن بادام شیرین و روغن مغز پسته چرب کنند درم گلاب جدوار به را کوفته بیخته
با روغن چرب نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه سرشته شربتی یک مثقال تا دو درم * مفرح بارد
اطریفلی بلغمی فرموده اند که این نمراز امزاج احمر العماد است مجرب است از برای مالیخولیای مراقی و سایر
انواع مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی و توحش و خفقان حادث از سودای محترق از صفرا و خون و از سودای

طبیعی و مسکه حرارت غالب باشد و فرموده اند که یکی از بنی اعمام احقر را علت مالیخولیای مراقی عارض گردید
و مشارالیه را اکثر بمری شوربسیار بود و بسبب اشتغال جذب فرصت آمدن شیراز نبود و مدت سالی کشید و
زمان مرض مشارالیه و علاج بسیار نموده فایده بران علاجات مترتب نشده بود پس آمد شیراز و فیمابین احقر
و مشارالیه خلت و دوستی بسیار بهم رسیده و در آن اوان عمر احقر هفده یا هجده سال بود و شوق بسیاری در معالجه
مرضی داشتم خصوص در معالجه جلالت و دوستان بس متوجه گردیدم بعلاج ایشان پس عطا نمودم در اول امر
ایشان را استفراغ سودا استفراغی معتدل و بعد از ظهور علامات نضج در قاروره و بها بر اعراض عطا نمودم ایشان
را حب لاجورد با معجون نجاح بدستیکه مشهور بماء الجبن مسجد از کشمش افتیمونی که مفتح حب و معجون
را سب مداوم و صبح در ماء الجبن مرزنجوش خیارشنبر و ترنجبین حل کرده صافی نموده روغن بادام بر بس
در آن حکایت میشود که در عرض حمل و نیل روز بیست مرتبه مسهل میشد و اکثر مسهل را قی میکرد
و با وجود آن عمل خوب میکرد پس از آن مسهلات چند روزی ایشان را استراحت فرموده شروع نمودم بدادن
هلیله مربا هر روز یک عدد با دو دانگ لاجورد مغسول روزها که در آن ایام بی سوداوی عمیق ممدود و برسی آمد
بمی خمری سبل آخر کوبیده و روزی نیم کوبیده و قطعات خوب بسفت دو ماش و کوحکم با فصولی بسیار حاد
پس بعد از بیست روز عطا نمودم با ایشان این سفرج را که از امراج احتراست که ترکیب شده و بعض دیاری ملک
اکثر ما امروز مفوله باید شراب سیب و شراب ریباس و شراب سفرجل و شراب فواکه و شراب صندل حامض
با گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک ریختم با انگور و گشنیز و بید مشک و بادر نجبویه این زایل گردید آن مرض
بکلی * صفت مروارید کبار غلطان باسمه کهربای شمعی زعفران از هر یک چهار دانگ کافور قیصوری دو دانگ
لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول یادر هر معدنی خطایی صندل سفید طباشیر سفید بهمن سرخ بهمن سفید
حجر یهودی گل سرخ اسطوخودوس گل گاوزبان بادر نجبویه از هر یک یک مثقال زرشک هلیله کابلی هلیله سیاه از
هر یک سه مثقال آمله مقشر پنج مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه مقشر با دره مثقال زرشک منقی ده مثقال
تفاح حسک ابریشم مقرض گل نیلوفر بنفشه از هر یک دو مثقال شراب سیب شراب فواکه از هر یک بیست و پنج مثقال
عسل مصفی ده مثقال قند سفید بعد از حاجت همه را با گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان حل کرده بقوام آورند
و جواهر را با آب ترنج صلایه نموده ورق طلا ورق نقره محلول از هر یک چهار دانگ عنبر اشهب نیم مثقال مشک
ترکی دو دانگ با سایر ادویه که کوبیده بیخته باشند بیامیزند و مقرر معجون سازند شربتی دو درم تا سه درم * مفرح
معتدل بسیار استعمال آن مرحوم نافع از برای توحش و وسواس سوداوی و مالیخولیا و خفقان سوداوی * صفت آن
مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی بادزهر معدنی خطایی ابریشم مقرض ورق نقره محلول از هر یک دو
مثقال لعل بدخشی زر طلا از هر یک یک مثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی زعفران عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک
یک مثقال و تخم گل گاوزبان برگ گاوزبان پوست بیخ گاوزبان از هر یک چهار مثقال تخم بادرنجبویه بهمن سرخ
بهمن سفید درونج عقربی طباشیر سفید عود هندی صندل سفید حجر یهودی اقاقیه کبابه گل نیلوفر افتیمون ورد گل سرخ تخم
خرفه مقشر از هر یک سه مثقال آمله مقشر پوست هلیله کابلی هلیله سیاه زرشک منقی از هر یک ده مثقال تخم خشخاش
سفید تخم کدو از هر یک نیم مثقال درنفل مصطکی بارنگ تخم بادرنجبویه تخم بادروج تخم
بالنگو از هر یک دو مثقال و نیم شراب سیب شراب ریباس شراب سفرجل شراب لیمو گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان
عرق بهار نارنج از هر یک سی مثقال نبات سفید با بید شکری از هر یک کیلو و پنج مثقال عسل سفید خوشبو

مصنی بعث سح مثال شار سرور معرحات باو به ترکیب نما بلد ودر طرف حسی نگاه اوبلد و مقدار
حمل وورا استعمال نماید سریسی ل مثال فصل درد کر مخاص ثحاح بدانکه مخاص ثحاح از روغ
الوبلاساس اما گفته اند مراد آن است کف لحمه سودا س معجون را بلول مادرو می ساسری با رح مانون گفته
که معجون ثحاح بر کسی بتکواسد منافع بسیار دارد را واحمله بقع است وبرای دماغ رمد لسحولیا را رمعل
مصنی گفته که معجون ثحاح نافع است ار برای مالنحولیا خصوص مراق آن واین الیاس گفته که هرگاه بوده باشد
مالنحولیا ار سودای محترق ار صفرا نافع است صاحب آن را سند دماغ معجون ثحاح وسرا گر مالنحولیا ار
سودای محترق ارسودای طبعی باشد نافع است صاحب آن را آماسیدن معجون ثحاح مره بعد اخری رسند لسمعل
گفته که معجون ثحاح بد نتیجه حمیور معوی بعارسون رححرا رمی باع است مر صاحب مالنحولیا را آماسیدن
آن مرور وسر گفته که معجون ثحاح نافع است ار برای مالنحولیا نماید بقع خصوصا معدی را واین معجون
انبع مسهلات است ار برای نسیان سوداوی وار برای کابوس وسر گفته که این معجون نافع است ار برای صرع
سوداوی چون خورده شود در رمضان با سکنجبین عسلی با ماسراب رو وارد ودر تابستان با آب گرم ریزند گفته
که این معجون نافع است ار برای صرع هرگاه بوده باشد علامات بلغم چون وبولس گفته که سراز آن است که
نباشد اصحاب صرع معجون ثحاح را نسبت آنکه آن را خاصیتی عظیم است ار برای امراض سوداویه خصوص
مالنحولیا وصرع ونافع است ار برای احتمال رحم ما الحاصل * معجون ثحاح مسهل سودا ار بلغم غلیظ است وخصب
مولع را امراض دماغیه که ار سودا باشد نافع است * صفت آن بوسب هلیله زرد بوست هلیله کابلی هلیله سیاه ست
بلیله آمله سقمونیا ارهریک ده مثقال بربد سفید مصطکی مثال مارسون مس سعد سنابی حصمی ارهریک سه مثقال
ا - اوحودرس ده مثقال محموده مسرد شده مثقال گل سرخ رب السوس مصطکی رومی ارهریک سه مثقال حل
مصنی سه ورداد بدید سر رسورو معجون مارید سریسی در مثال نامه مثال این معجون درد رحا ارل گرم
است ودوس نالد مال مال است * معجون ثحاح د ستد د نگر که ار موس استعراست رحمس گفته که او حاسوس
است جهت رخسرو درد معده ومالنحولیا ور نافع است * صفت آن هلیله سیاه بوست بلیله ارهریک ده مثقال
افتیمون بربد سفید مد راسطوخودوس سنابی حصمی ارهریک پنج مثقال عاقرقرحا سعد حجرارمنی معسول
مرحان قرمز کهربا مروارید ناسعه ارهریک یک مثقال گل سرخ زربت با درنج حسن مکی دم الاخوین ارهریک
یک مثقال وسم ردوسته سعرس طناسیر بعمد مثال داخل است رگفته که اطبای هند را این معجون
رسب بسیار است ریسی اراب در مثال است وکمدار کر وموریه مرس بوست هلیله کابلی ومصطکی ارهریک سه
مثال اسانه دانه سوداء رید را کوبیده نتیجه نامه ورن حمر ع ۱ ونه عسل مسی معجون بیار ندراین نسخه را
سح دار دار برس اصعر بیل کرده وگفته که دیدم در کتاب تعریفه که بالمسب حسن است مرورم است که ار صاعب
حالینوس است ابس دیدم در نسخه ابن وصایع که ار استاد افراط است رسیار اسرا لکه نرجمه سریانی آن اس است
لاهوتم من مرمز میگفند سمر نکسمار بعنی دارالشفا مجانس معجون مار این معجون ثحاح در مثال ار برای سیاسی
وان قول مسایدر داسته عمل اس دکر باید ستو ماندکه ممکن است که مرید را معجون ثحاح نافع از برای سودا
ونسخه بالیف مرید عمر نسخه دیگری باشد واول مرور ومعمد صحیح باشد * معجون ثحاح دیگر که سعد امعمل بر
سلاح مالنحولیا آورده وگفته که این معجون چون را ارمرد ایال کند رنافع است ار برای جمیع امراض سوداویه
خصوص دماغی وخصوص مالنحولیا وحبوس ردواروبداار سوداوی * صفت آن بوسب بلیله کابلی هلیله سیاه

پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم اسطوخودوس تربد سفید مقشر افتیمون سنای مکی منقی از هر یک پنج درم
غاریقون سفید پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و تمر عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی
چهار درم و در صنعت این معجون به نسخه دیگر که [illegible] مثل در حره آورده وزن افتیمون ده درم است و
وزن غاریقون سه درم و دو درم و نیم لاجورد مغسول و سه درم سقمونیای مشوی و در حرف سین و حل با نتاجه در نسخه
مثل افزوده است * معجون نجاح مسهل سودا باشد و اخلاط علیله از دماغ فرود آورد * صنعت آن هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی افتیمون از هر یک ده درم تربد سفید مجوف تراشیده سنای مکی
اسطوخودوس از هر یک پنج درم غاریقون سه درم لاجورد حجر ارمنی مغسول سقمونیای مشوی از هر یک دو
درم و نیم اجزا کوفته بیخته با عسل صاف بسرشند * به نسخه دیگر هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله از
هر یک ده درم تربد سفید اسطوخودوس سنای مکی افتیمون شامی از هر یک پنج درم کوفته بیخته با دو چندان
عسل بسرشند مقدار شربتی از سه درم تا پنج درم باشد این نسخه اصل است و در بعضی نسخها تصرف زیاد و کم
ادویه کرده اند این نسخه از آن جمله است هلیله کابلی بلیله آمله تربد سفید از هر یک ده درم اسطوخودوس
سنای مکی افتیمون از هر یک پنج درم غاریقون سه درم حجر ارمنی لاجورد مغسول از هر یک دو درم سقمونیا
خربق سیاه از هر یک یک درم و در نسخه دیگر در تریاق بارستک سنبل الطیب جوزبوا مصطکی گاوزبان پوست ترنج
از هر یک دو درم زعفران زرنباد حسمی از هر یک یک درم افزوده اند * معجون نجاح عظیم النفع است از برای اکثر
امراض و اعراض بلکه گویا خصوص سوداویه مانند جرب مالیخولیا و جنون و دوار و سدر سوداوی و فزع اطفال و
احتباس رحم و امثال آن است * صنعت آن به نسخه حمویه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی از هر یک ده درم سنای مکی پوست تراشیده مرضوض افتیمون اسطوخودوس تربد سفید
مقشر از هر یک پنج درم کوفته بیخته به روغن بادام چرب نموده با [illegible] عسل مصفی بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی پنج درم با آب گرم اگر جهت تقویت اسهال احتیاج باشد در وقت استعمال
غاریقون سفید حجر ارمنی بقدر احتیاج داخل نمایند و بعضی اطبا [illegible] غاریقون سفید را پنج درم
حجر ارمنی را یک درم از اجزای اصل این معجون صاحب کامل الصناعه گفته گاهی تقویت کرده شود تقویت اسهال
معجون نجاح حمویه بغاریقون سفید و خربق سیاه و سقمونیای مشوی بقدر حاجت و صاحب اختیارات بدیعی گفته
که در کتاب کامل الصناعه در نسخه این معجون را که هر یک از غاریقون سفید و لاجورد مغسول یک مثقال از اجزای
آن بود و نسخه که صاحب میزان الطبایع ذکر کرده پوست هلیله زرد داخل نیست و در نسخه حمویه غاریقون
سفید سه درم و دو درم و ثلث درمی حجر ارمنی لاجورد مغسول از هر یک دو درم و نیم سقمونیای مشوی دو درم
افزوده است بعضی اطبا زیاده کرده اند در نسخه حمویه با این نحو که صاحب میزان الطبایع آورده است این
اجزا افزوده و بیخ [illegible] بارستک [illegible] سنبل الطیب مصطکی پوست زرد ترنج از هر یک دو درم
زرنباد زعفران از هر یک یک درم دیگر داخل نموده وزن تربد را دو شمار * [illegible] اصل و عمود
در آنها املج است * نوع اطریفل نافع از برای اسهال سودا در صداع سوداوی * صنعت آن بگیرند پوست هلیله
زرد ده درم با [illegible] درم و [illegible] رطل آب بجوشانند و چون صافی نموده [illegible] کرده [illegible]
خراسانی هر کدام باشد در آن حل کرده مرتبه ثانی صافی نموده بنوشند اگر بعوض شیرخشت یا ترنجبین
شراب زرد [illegible] بجای آب هر سه جلاب شکری [illegible] * نوع اطریفل دیگر مسهل صفرا نافع از

برای صداع حار صفراوی نافع بوده باشد یا آن صداع حمی و سرسام باشد یا آن صداع مزمنه و خصوص که
با حرارت معده * صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم و رب سوس ده درم آب آلو شب تمام بخیسانند پس در هاون سنگی بکوبند
بمالند با آب آلو پوست هلیله را بگیرند صافی نموده ترنجبین پاک کرده یا برده مثقال در آن حل کرده صافی نموده
بنوشند و اگر بعوض آب آلو آب تمر هندی کنند نیکوست و اگر عوض ترنجبین شیرخشت کنند بهتر است و اگر
عوض هر دو خلاف شکری کنند موافق است و این نوع نافع است از برای صداع حادث بمشارکت قلب بسبب
صفرا از برای سده آن * نسخهٔ دیگر پوست هلیله زرد یا برده درم آب آلوی سیاه یکصد و سی درم زرد ترنجبین
دیگر بکشند درم است ابدال آب آلو را هلیله در هاون سنگی بسایند و بمالند تا مثل آن که آب آلو
پوست هلیله را بسایند پس صافی نموده سی درم شیرخشت یا خمل درم ترنجبین در آن حل کرده صافی نمایند
و قومی گفته اند که ترنجبین و شیرخشت را در گلاب یک اوقیه حل کرده صافی نموده در آب آلو مذکور با هلیله
داخل کرده بیاشامند و اگر بعوض آب آلو تمر هندی کنند شاید * صنعت این نوع بنسخهٔ دیگر بگیرند آب
نوع آلوی سیاه و آب نوع تمر هندی از هر یک یک رطل و بخیسانند در آن پوست هلیله زرد مکوفته نیم
وقیه درم پس در هاون سنگی بکوبند یک شبانه سنگی بمالند با دیگر آب نوع پوست هلیله را پس از دور آن
نیم رطل گرفته شیرخشت خراسانی ترنجبین از هر یک بیست درم در آن حل کرده مرتبهٔ دیگر صافی نموده
بنوشند و اگر در طبع قبض زیاده باشد یا برده درم فلوس خیار شنبر در آن حل کرده مرتبهٔ دیگر صافی نموده
روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند * نوع اطریفل دیگر مستعمل در صداع صفراوی * صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد تمر هندی مغز آن حب رشت و شیراز هر یک سی درم مویز منقی عناب سپستان از هر یک سی عدد
مغز مغسول فلوس خیار شنبر از هر یک دوازده مثقال آلوی سیاه شصت عدد همه را در سه من آب گرم یک شبانه روز
بخیسانند صبح صد درم آن را صافی نموده با شیرخشت یا شکر سفید یا فلوس خیار شنبر بنوشند * نوع
اطریفل دیگر معمول صفرا است و صداع حار را نافع است * صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب از
هر یک بیست عدد سپستان سی عدد تمر هندی مغز آن ده درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک
نه درم مجموع را در سه رطل آب یک شب بخیسانند پس صافی نموده بر روی فلوس خیار شنبر و ترنجبین
از هر یک ده مثقال بمالند و هر بیس آن را بگیرند و بار صاف نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده
بیاشامند * صنعت این نوع بنسخهٔ دیگر پوست هلیلهٔ زرد ده درم آلوی سیاه عناب سپستان از هر یک سی عدد
تمر هندی مغز ارحب و لسب نصف درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک ده درم ورق گل سرخ پنج درم
در سی درم آب گرم بخیسانند صبح بر روی فلوس خیار شنبر ده مثقال ترنجبین یا برده مثقال صافی نموده
نیکو بمالند و بالا بمالند روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بیاشامند * صنعت این نوع به نسخهٔ دیگر
پوست هلیلهٔ زرد تمر هندی مغز ارحب و لسب از هر یک سی درم عناب سپستان مویز منقی ارحب و لسب نصف
درم گل بنفشه دوازده مثقال آلوی سیاه دار سی عدد همه را در سی من آب گرم یک شب بخیسانند صبح
صافی نموده هفتاد درم آن را با دوازده مثقال فلوس خیار شنبر که در آن حل کرده صافی نموده باشد یک
مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و اگر بجای فلوس خیار شنبر شیرخشت خراسانی باشد هر کدام
که باشد دوازده مثقال داخل کنند شاید * نوع اطریفل دیگر نافع از برای صداع صفراوی که سبب صفرا کند
چون استعمال کرده بود بعد از پنج ماده * صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین معصور با تخم پیاز مثقال

بجوشانند در آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک پنج درم ریوند چینی پنج درم غیشهٔ گل سرخ منزوع الاقماع
چهار درم که اجزا را تمام نیم کوفته باشند پس صافی نموده ترنجبین خراسانی یا نبات ده درم در آن حل
کرده صافی نموده بنوشانند * نوع اهلیلج اصفر قوی در اسهال صفرا نافع از برای صداع صفراوی * صفت آن پوست
هلیلهٔ زرد ده درم سنامکی مقشر ده درم آلوی سیاه عناب خرمای از هر یک بیست عدد سپستان بیست عدد تمرهندی
منقی از حب زلف بنفشه کاسنی از هر یک سه درم همه را یک شب در سه رطل آب گرم بخیسانند و صبح
صافی نموده بگیرند یک رطل آب آن را و داخل نمایند در آن فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک بیست درم و بمالند و
مالیده داخل نمایند در آن مقدار یک مثقال روغن بادام شیرین بنوشانند * نوع اهلیلج نافع از برای صداع
بسیار که بسبب مزاج حار دموی یا صفراوی کند خوب نوشیده شود و این نوع بعد از فصد حبل الذراع
بشرط بودن خوب * صفت آن بگیرند آب رمانین معصور با شحم از هر یک نیم رطل و بجوشانند در آن پوست
هلیلهٔ زرد نیم کوفته چهار ده درم و در هاون نیک بمالند با آب رمانین پوست هلیله را بگیرند پس صافی نموده دو حصه
نمایند و در یک حصهٔ آن فلوس خیارشنبر تازه ده درم داخل کرده صافی نموده یک مثقال روغن بادام شیرین
داخل کرده بنوشانند بعد از شیر ساده بماء الاصول بارد * نوع اهلیلج بدستجه رازی گفته که اسهال بطن مائی
نوع دورد و از ... صفراوی اولا و دردموی بعد از فصد باسلیق و حجامت ساق ... نافع * صفت آن پوست هلیله
زرد آلوی سیاه تمرهندی در آب بخیسانند شب و صبح صافی نموده جلاب شکری شیرین کرده بنوشند مقدار شربت
باید که درین نوع وزن پوست هلیلهٔ زرد تمرهندی از هر یک ده درم و آلو بیست درم و جلاب شکری دو اوقیه
باشد * نوع اهلیلج نافع از برای صرع صفراوی * صفت آن اهلیلج اصفر منزوع النوی در آب انار ترش و آب انار
شیرین معصور با شحم بخیسانند و در هاون نیک بمالند تا قوت آن در آب رمانین آید پس صافی نموده بنوشانند
* باب الالف مع الباء الموحدة المثناة التحتانیه * ابرسا بکسر همزه و سکون بای موحده تحتانیه و رای مهمله و فتح سین
مهمله و الف لغت یونانی است و معنی آن قوس قزح است و مراد از آن بیخ سوسن آسمانگونی است و برومی ایرسون
نامند و بیونانی عیارا ... و آن بیخ سوسن کبود بری و جبلی است که آن را سوسن بری نیز گویند و بعضی گفته
که مراد از سوسن بری سوسن زرد و لبوس است ... حبلی گویند رنگ گل از ما مرکب از بنفشی و سفیدی
و زردی است و بیخ آن ... و دراز و بعد از انکسی ... گرم و خشک ... و ملطف ... و مسهل
ماء اصفر و مرهٔ سودا و بلغم غلیظ است و جهت سده و ... و درد جگر و سپرز ... که از ... بود و ضیق
النفس و ربو ... و امراض رحم و با سرکه جهت گزیدن
هوام و ورم ... با شراب جهت ... عسل ... آن جهت رفع بوی ... نافع است ضماد مطبوخ
آن جهت درد رحم و صلابت آن و ... ورم ... صداع و ... است و طلای
آن با سرکه جهت درد سر کهنه و بهق سفید و کلف و ... با عسل جهت اخراج جنین ... جهت ... باشد
گوش ... و جمله های ... عسل ضماد کردن آن جهت ...
در طبیعت جهت صلابت ... رحم و امراض بارده ... آن با سرکه جهت ... بارده و دوی گوش و
... آن جهت درد دندان ... اسهال های اصفر ... است ... مثقال
... مقدار شربتش تا دو مثقال ... گویند مضر است به ... و مصلحش عسل است * امراض الراس صداع حوب
... اسمانگونی را بسایند و مخلوط سرکه و روغن گل نمایند ضماد که ... نافع است از برای صداع

طلا طلى در مسرناب خود آورده كه چون ورق انربا را نكوبند وآن را افسرده شود وآن نماند مه روز صوالى
ولع سده مكنند باذن الله تعالى * احمر الدسى ابعراط گفته كه خوردن انربا بكوسفند دهند وصداع دمى را * سمر
آنلدر ماحس گفته كه هرگاه آشامند سوراخ مقدار نصف درم با ما العسل اسهال بلغم غليظ ومره سودا امكند
وحواسى آورد * درع الاطبا فى اليوم آشامند طمع انربا اطفال را دافع درع اسباب است در جواب * نصاب اهتى
گفته كه آشامند آن نافع است از براى نصاب اسراط وجالنوس گفته اند كه آن مى افزايد در حفظ ونافع است
از براى نسيان * سكنه انربا خوردن آن نافع است از براى سكنه تميمى گفته كه گل انربا نافع است از براى سكته چون
ضماد كرده شود بر سر * صرع آشامند آن نافع است از براى صرع * فالج واسترخا ابعراط گفته كه نافع است از براى
فالج سر واسترخا گفته كه اصلاب و طلا آن هرگاه آشامند شوند با آب ممسا سند نافع از براى استرخا جالنوس
گفته كه انربا نافع است از براى فالج خصوص دمن آن * نسيج از خواص آن نفع است از براى نسيج جالنوس گفته
كه اصل فوس آسمانگونى نافع است از براى نسيج خصوص روغنى كه آن وا دران پخته باشند رسر گفته نافع است
از براى نسيج خوردن دو درم آن و مصمص آشامند آب طمع آن وآن صهار نيست گفته كه چون آشامند شود اصل
انربا با شراب ريحانى نافع است از براى نسيج اصلابى ومالكى گفته هرگاه طمع كرده شود با شراب وآشامند شود
نافع است از براى سه ونسج آن وگل آن هر دو نافع اند از براى نسيج ورونس گفته كه جرب اصل انربا را كوبند
دورن ساحل كرده گرم نموده بموضع بانت نمايند نافع است از براى نسيج وآشامند انربا نافع است از براى نسيج
اصلابى * اختلاج جالنوس گفته كه آشامند طمع اصل انربا نافع است از براى اختلاج * حك راس رفر گفته
كه سرانربا را باز مكنند حذر را زارى گفته كه آشامند هر بلك از اصل انربا وبرگ آن و گل آن نافع است از براى
حذر * رعشه آشامند اصل انربا نافع است از براى رعشه و رعشه * حوا رس انربا بالنعسر لا وس مسول از
درا بادين احمدى صالح حلمى حكيم باشى ابراهيم سلطان مصر وروم نافع از براى سرفه وضيق النفس از اخلاط غليظه
در سينه ر آلات نفس * صنعت آن بعرا انربا سفت درم بودنج حسك روباى حسك اصل السوس از هر يك سه درم
كسراً مع باد امسر مقر باد ام بلع مع رسى ...سمى ر زمى دارچينى رنحبيل فلفل جوزبواى صمعى ازبرى از هر يك
يك درم انسلول سوزمر مر از هر يك در درم شكر سليمانى مقدار معتدل تعداد كفايت بهم آورده ادويه را نيك بسود
وآن شربت سريعى يك مثقال * حب انربا نسخه بلغم از جمع اعضا نماند خصوص از اعضاى صدر وروبه رفع
است از براى ضيق النفس بلغمى رسعال بلغمى * صنعت آن ستمر حنظل يك درم ... ... درم
رب السوس فراسيون روباى حسك از هر يك يك درم يم الخربوه انربا از هر يك نيم درم كوفته بيخته بآب سب
مازريون حبها ساخته شربت كامل است * ربد انربا نافع است از براى نعاد معده واجماع صاى اسعرد ريطن كه
عبارت از استسقاى زقى باشد و نافع است بلغمى ... * صنعت آن انربا نصف رطل وحاوردم يك مثاقيل نصف درم رنجبيل
ابعداان از هر يك دو درم ارده درم انسون مصطكى زرا وند از هر يك چهار درم با نحواهيم كرنس از هر يك سه درم
كوفته بيخته بعسل مصفى مه وزن ادويه معجون سازند شربتى از آن مقدار يك ملعقه * دهن انربا يكسر بابس دس
نافع است از براى صداع ومعد كه سبب رطوبت بورنى درد ساع باشد دفع از استرخاء عصب ... ... وتمريخ بآن
نافع است نسيج رطب اصلابى ار ومرمرنح بعروطى جوا گويند از دهن انربا نافعه باشد را اهل مكتف حذر را ونيز نافع
است از براى اختلاج وحذر آشامند آن وبه ريخ بآن واستسقا بآن جواب مى آورد حكر انى مكور سر سعوط بآن نافع است
سهر سارض مرسلسج را وابعاد رب آن جهت كشودن سده وعروق رياشر ودفع سبب ... برسام از قسمه آشامند

درین عرعره آن با ماء العسل ده خوب سحق نموده * صفت آن با نبات صفت دیگر که ابن زکریا ذکر یافته
* قرص انزروت نافع نسخ و عرق النسا را سود دارد و ضماد بسر آنکه ازرد محمد بن زکریا گفته که خوردن این قرص را
مطبوخ با سکنجبین خورد سه روز متوالی صحت یابد * صفت آن انزروت چهار درم فلفل سنبل الطیب از هر یک
یک درم انزروت را در سرکه انگوری نیک حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته بآب عنب الثعلب اقراص سازند شربتی یک درم
تا یک مثقال با آنچه مناسب باشد * قرص انزروت بنسخه مقوی نافع از برای سعال و اورام کبد * صفت آن انزروت
چهار درم فلفل سفید اسی عصارهٔ زرشک ریوند چینی از هر یک یک مثقال تخم کاسنی صمغ عربی تخم خرفه مغز
تخم کدو از هر یک یک مثقال و تخم خیارین مقشر دو مثقال و تمام اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند
و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال * قرص انزروت بنسخهٔ ثابت بن قره ترم سازد * صفت آن انزروت چهار
درم فلفل سفید سنبل الطیب از هر یک دو درم انزروت را در سرکه انگوری نیک حل کنند و باقی ادویه را کوفته
بیخته بآب عنب الثعلب اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین آخرین گویند طبیبی که این قرص را صاحب میگویند
که من جوکی را سه روز این قرص دادم پس او را نکیسم منفرد اورا نیافتم و این نسخه با نسخهٔ محمد بن زکریا برابر است
الا آنکه انیسون آنجا یک درم است در اینجا دو درم است * لعوق انزروت و سعال مزمن را که از رطوبت باشد نافع است
* صفت آن انزروت کوفته زرد با عسل از هر یک نصف درم در سه رطل آب بجوشانند تا چون یک رطل آب بماند
صاف نموده با یک رطل شکر سفید قوام آرند هر صبح ده درم ببام ده درم لعوق نمایند

* کتاب الباء الموحدة * باب الباء مع الالف * بادزهر حیوانی بفتح بای موحده والف وسکون دال مهمله
وفتح زای معجمه و های و رای مهمله در آخر و گاه حذف میکنند دال را و میگویند بازهر گفته اند اصل آن پازهر است
کاف را بدال ابدال کردند بادزهر شد و گاه پا را بفا ابدال میکنند و فادزهر میگویند که معرب پادزهر باشد و گفته اند
که اصل آن پازهر است که رای اول را بدال بدل کرده اند و گاه دال را سرحذف نمایند و پازهر پادزهر
حتمی میگویند و پادزهر در لغت عجم بمعنی دافع و مضادّ سم است چنانچه بزبان ترکی بمعنی معنی است و
بنابرین بحسب لغت اطلاق پادزهر بر هر دو بر هر دوای مفردی مرکبی که مقاومت با سموم نماید میتوان کرد
بالاشتراک ولیکن بحسب اصطلاح اکثر اطبا پادزهر اسم دوایی است مفرد حجری که از جوف حیوانات و از معادن
اخذ مینمایند با پادزهر حیوانی و معدنی که بالخاصیت و بالطبع بصورت نوعیه خود حرارت غریزیه و روح
و دل را از مضرت زیادتی سموم حاره و بارده محافظت مینماید و بزبان اسم مرکبی است مسموع که همین از یسد ماند
بزبان فارسی و صمر رود بطوس و اینجا در تب باس هر دو باشد در خواص و فواید مذکوره و ترادف منفرده بماند
با فقد در اسمی مذکوره را تریاقیه نامند و بعضی از طائفه تریاق را از مرکبات بعموم تریاق فاروق و امثال پادزهر را
از مفردات بعموم پادزهر حیوانی و معدنی اطلاق نمایند و این دو اسم را خصوص با این دو دوا نمایند و پس
و آن سنگی است که در شهرداران اکثری از حیوانات مثل بزکوهی و گاوکوهی و میمون یافت میشود و بعضی گفته اند در
زهرهٔ آن تکون مینماید و اصل آن است که متصل بزهرهٔ آن تکون مییابد و بهترین آن حجرالتیس است و جوف مطلق
ذکر کرده شود مراد همین است که در شهرداران بارود بزکوهی که در کوههای شبانکاره فارس باشد تکون یابد و آن
با شکال مختلفه میباشد طولانی و مکی و گرد و بهتر زیرا که در هر جا منعقد گشته شود بهمان شکل میگردد از جهت
جوف مختلفه منعقد شده باشد طولانی یا مکی باشد و این هر دو بسیار خوب و آن خوب بزرگ مختلفه را صغر
کار زهرمار مشهور است که غذای آن زهرمار است و بعد از خوردن مار احساس ... مشغول خوردن

ملک مسلمه که بریان آب است ودران کوهستان بسیار است میگردد و بیان سبب این دوار در حوت آ ...
واین مرد و کل باد در هوا افتاد و هرگاهی باشد و بعض آن اکثر اوقات آن است که سمی است یعنی بر جسم
گسته و در هر آن جسم میباشد پس اگر جسم حوت آن کم است حرارت آب اندازد به بدن میگردد و اگر
لب برروی آن می ایستد و بعد از این باد زعفران رنگ مثالی باشه مثال دیده شده بطول بیم دو
ریختن آن و مانند طول یک انگشت حسرو نیم آب بعد زیلوطی متوسط میر میگردند که از علامات
حیران آن است هیسه تکه وحده از میان برماید ران کوه میگردد و لاغر و لنگی دوی و رور او و میباشد
نوعی از باد زهر حیوانی میباشد که آن را احتر الاثل میگویند در حوت کار کوهی مسکون میگردد آن جمع
هر دل آن و میباشد و آن کار ... وجدت نفس ما و رواعی را از مراج بیرون میکند و بعد ای خود ...
و بعد از احساس سبب آن هر چیز که دفع سبب آن میکند موجب نجات است بالهام الهی می خورد و
سبب این دوار در حوت آن سکون میگردد و این بهره ای است از نوع باد زهر حیوانی و موافق جمیع امرجه است
... بزرگ بعد رسید تنگ ازان را با آب بر سنگ باشد نخورد مقاومت با جمیع سموم میکند و از مصر
امین میگردد اگر چه زند آن حسن دعد عه خلطها لب بر باشد و حاشیه در بربان فارس و مرود نظر
شرط است که بدن باید ... و بال باشد در بن سمت لیکن در کال امثلا باید حوت باید و احتیاط سرورا
وورن این باد در هر باسب مثال دیده شده و جمیع اجزای باد زهر حیوانی دو طبقات و در هر باب باید برهم
مانند بیمار و گاه است که طبقه یا بعضی از آن ... بر ارد نگری میباشد و در ابتدا ای اکنون بعد وضع طبقات
تکی بعد دیگری ... میگردد تا تمام کامل میگردد و بعد از اتمام میگویند که اگر آن را از حرکت
حیوان بیمار ... گرمی ... آن حیوان بمیرد که بعد از ایام آن باد زهر را بخورد و با خود ...
گرمی وحدت ... میگردد و بعضی اوقات یافته اند با د زهری را که بعضی از آن را ... خورده ...
وگفته اند که در حین در آوردن آن را از شکم آن حیوان بعد از ... میباشد بعد از رسیدن بهوای خارج ...
و مرد ... ملایم ... میباشد ... بر آوردن ... گرمی ... می اندازند
و به تعلیب ... که ... واسطهٔ درد مان ... بیرون می آورند

* فصل در بیان کیفیت ... در ولایت فارس
... آنکه صاحب تاریخ الحکما مسمی به تلاصد ... ملا احمد ... نوشته که از جمله ... عجیبه ...
... در ولایت فارس و کیفیت ... در کتب ... حکما ... آورده اند که در ایام حکومت
ملک ... که یکی از احاد ... بود ... نام مردی که ... و ... در آن زمان ...
و اوقات ... یعنی ... صحرا آوردن ... آن میگذشت ... صحرا های ولایت فارس و کوههای
آن ... جمع میکرد ... می آورد ... بر گورن کوهی ... افتاده
در باد میکرد گاهی ... و حرکات عجیبه و ... از رفتار میباشد ...
وگاهی در ابتدای ... آسمان نگاه میکرد و ... بسیار ... حالی آوازه میکرد ...
... این حالت ... دید ... گمان ... که ... خود ...
... که ... استاد ... خود را ... میباشد ...
و در ابتدای ... درد ... که ... آن را ...

تعجب او زیاده شد در حال حکم آن را شکافت که بر حسب حال اطلاع یابد چون رودهای آن را ملاحظه نمود
از رودها که بزبان فارسی آنرا امعا میخوانند گوشت سنگی املس هموار یافت آن سنگ را از جوف روده بیرون نهاده بخدمت
ملک خرم‌زاد آمد و اینک از احوال گوزن مشاهده نموده بود تقریر نمود ملک خرم‌زاد حکیم از شاپورس
را که از اجداد امام اسراط وار بلامد حکما در بلند بن صاحب تربیان صغیر و دراز در زاده او بود در مملکت فارس
منصب وزارت ملک خرم‌زاد داشت چه در آن زمان بود که غیر حکیم وزارت نمیدادند او تعلیل داشت طلب
نموده این داستان خصوص صحت لائی شنیده بود تا و تقریر کرد حکیم بعد از ساعتی تامل کرده روی باحوش آورده
گفت ای احوش آیا دمی آن گوزن هیچ کف داشت یا نه احوش گفت دمش کف بسیار داشت حکیم پرسید که
در دنب او هیچ زخمی یا جراحتی بود یا نه گفت در طرف دنب او گره سرزنگی بود ظاهرا چنان مشهود که پوست
از آن موضع کنده اند حکیم چون این علامت از احوش شنید متوجه ملک شد و بعد از ادای دعا و ثنا گفت در آن
زمان وزرا و زوب عرض شهنشاه بملاطفت میگردند گفت ایها الملک چون آن گوزن افعی است و زخم او
جائیکه احوش میگوید گره سرزنگ هست زهر سه دمی از کف منعکس و در رودهای او در سنگ این جنس معمول
مشهود که این زبان جمیع زهرها است و دیگر جاهست زهر قاتل دارد که در ایران قاتل است پس ملک تبسم
کرده گفت ایها الحکیم اکنون این را تجربه باید کرد حکیم گفت کسی را که قتل بر او واجب شده باشد حاضر کنند
تا این را تجربه کنیم ملک فرمود تا از بند خانه هشت نفر را حاضر ساختند آن جماعت چون بخدمت ملک حاضر
شدند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آیا واجب از ما قتل شما واجب است یا نه ایشان گفتند بمقتضای شرع
قتل ما واجب شده ملک گفت اکنون مرا سنگی است بسیار شفاف زهر و پر زبان آن را از برای امتحان شما میدهم
اگر زهر بوده باشد شما شهادت در رسید و از عقوبت اخروی خلاص میشوید واگر نه زهر این است شما را منافع بی
شمار حاصل خواهد شد بعد از آن آزاد خواهید شد ایشان با تکلف نگر مصلحت کرد [illegible] ل آن کردند حکیم آن سنگ
را وزن نمود چهار درم بود تا سوده شمار هشت نفر قسمت نمود و ایشان را در حضور ملک خوراندند و جماعتی
از ایشان موکل ساخت که تا هیچ روز ایشان را نگاه دارند که حقیقت حال مشخص شود تا ایشان و شکه ایشان از
مجلس ملک بیرون نبرده شد یکی از ایشان بار چی از دست شخصی گرفته آب آن را تمام نکشید [illegible] نفر دیگر
بالای آن هیچ نخورند و بعد از سه روز ملک ایشان را طلب داشته حکیم را فرمود که از احوال تفحص نماید که هر یکی
را بعد از خوردن آن سنگ چه حالت مانع شد یکی از ایشان گفت که مدت یک سال بود که مرا خفقانی حادث شده
بود و از ایشان بسیار داشت که من بهلاکت خود راضی بودم اکنون بمجرد خوردن این سنگ آن مرض بالکلیه از من
زائل شد دیگری گفت مرا درد دندانی بود [illegible] شدید بود که از وجع آن المی داشتم الحال بعد از
تناول آن سنگ یکساعت آن درد مرض از من زائل شد و هیچ اثری از وی [illegible] در وجود نماند سومی گفت که
[illegible] داشت اگر [illegible] آن در باصره من [illegible] اند که در حوالی [illegible] الحال
زاد در باصره خود نمی یابم چهارمی گفت که مرا درد وجع و در [illegible] بود [illegible] آن درد
من آن مرض [illegible] گشت پنجمی گفت مدت [illegible] بود که [illegible] اکنون بالکلیه
آن درد از من [illegible] نمود ششمی گفت مرا [illegible] الحال آن الم بالکلیه زائل گشت [illegible]
[illegible] هفتمی گفت که مدت [illegible] بود که [illegible] شده بود که [illegible]
[illegible] از آن جاری [illegible] اکنون [illegible] آرزد [illegible]

طاهر مسعود قسیمی گفت که مرا ملازمت دو ماه درد سری بود که ممسک من از بیت آن میسا لند م از خوردن آن
سنگ اکثر بیت آن مسموم شد حکیم گفت که نوعی شد از خوردن آن سنگ خورده بود گفت آری آب تلخ باریج
را بالتمام نیکند و بردم حکیم فرمود که این شد دود نیست بعل آب باریج است نه فعل آن سنگ حرا که بر سبیل باریج
باردی باس است و بورد مصلحتم جمع و نقص است حال که بر سبیل موجب امساک و حفظ و این مرد و ومصایع
لذا از اسپار حرارت این حجر طبعه و آثار آن ولهذا بعد از آن حکما بالکلیه منع از خوردن بر سبیل فرموده اند و قسمی
در مفردات والجامع مثل بادزهر بیان آورده و غیر از اینها نیز منع تمام بر سبیل فرموده اند اما وجه تسمیه
این سنگ بپادزهر گفته اند آن است که چون آن شخص قسیمی که باریج مکیده بود در دهانه خورده بود در سرای او مرتبه
است اولاً آنکه طلب بر حسبهای او محمولی گشت تا بودن آن شخص از روی کمال اضطرار و مواضعگی نزد مرای ملک
آمد و بر بادزهرا آورد که مرا بادزهر بدلم حوری آوار نگویش ملک رسید فرمود که نام این سنگ را بادزهر دراو
با بد داد و نکرد اسمعال بادزهر را بادزهر گردید * فصل در بیان خوردن و رداءت بادزهر * بدانکه
بهترین انواع بادزهر کانی که مستعمل در معالجات است اصطلاحاتی سابکاره آن است که رنگ آن زردی مایلی
مایل بسیاهی باشد بعضی زردی بعضی ماشی را و جمیع شد مخصوص که بران با بردهای نصار و خسمدار
باشد بعضی دو گوشه آن باشد جسم موصوفی در حیله بود حه این دلالت بر صفایی جوهر آن میکند و بااین صفت
هر حیله ملوطی شکل و بزرگتر باشد بهتر است و امتحان خوبی آن آنست که تا شیر برروی سنگ بمالند اگر رنگ آن
سرخ برآید تا سمر را متحمله ساره خوب است را اگر زرد و تا شیر ح نمارسه برآید ابتدا است دیگر آنکه ناخن کسی را
آمله حیله برکند سب خوب نمالند اگر رنگ حاکم را آملر را سمی نمالند خوب است و الا دلا و امتحان اصلی از
مصری آن آنست که سوزن آهنی را آتش سرخ نمایند و دران فرو برند اگر بلند سواری از بادزهر فرو رود در در رود
اران برآید مصنوعی زرد گردد اصلی و اگر تأنیثی فرو رود و دود سیاه از آن برآید مصنوعی سیاه گردد جعلی مصنوعی
است زیرا که ساخته شده که از صبر و دواهای دیگر بادزهر نه ساختمد ساخته با اصلی که تعصب و سبب برا کمر
حدایان اطباء سمه سگردد * فصل در بیان مزاج و طبیعت بادزهر و خواص سابکاره آن و منفعت و بدل آن
* بدانکه بادزهر آنکه آن گرم در سوم و خشک در دوم است در جمیع امراضه را بانواع سموم حاره و بارده
نباتیه و حیوانیه و معدنیه مفید است حه از آن حماعته ذکر یابد به طبیعت و مزاج است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه
و بالطبع دفع سمر سموم از اعضای رئیسه و بار بدن مینماید و نیت آنها میکند و حفظ سرایت حرارت غریزی
و با مانع ولیکن حرور المزاج را بعایت مضر و مضرت خون و مزوف الهاب و اسهال دموی است و حیله اورام بارده
سایند و آن نه بمایی و با آب گشنیز با زحفت اورام حاره و با گلاب حفت طاعون و به نمایی بر با سراب
حفت گزیدن هوام و با آب ریحان حفت گزیدن زنبور حشیش با شراب و نه بمایی بر برموضعی که مار و افعی
و باحانوران سمی گزیده باشد نافع بعکس دور و جع آن است در ساعت و صاحب تاب ازهلاک مالیدن و خورد آنها
آن مرد و صاحب کتاب تقراطی در کتاب خود آورده که زنبور گزید و زاد یدم که موضع نیش آن ورم کرده بود
و سرخ شده و ازدرد بیقرار و آرام بود پاره‌ای بادزهر را تاب سوده بر موضع آن مالیدند بمرحله ان این دوا میرسد
فی الحال برنگ اصلی مایل میگردد در ورم آن تخفیف میشود و همراه اول کرده که کسی را مار گزید و بر بیان
حاضر بود حیز الـ ـس را تا شراب سوده بدو دادند و بقدری سر بر سر تا لای آن حرر نمالند بلند تا او آبله کرد
وازهلاک نجات یافت نیز گفته اند که از خواص او آن است که چون بر محل گزیدن مار نگذارند بر آن موضع

محکم می چسپد و باز هر را تمام نکشد جدا نمیگردد و اگر شخصی را زهر خورانیده باشد و هنوز لحظه ای در هم
آرمیده را بخورانند از آنکه دارند نفع تمام میشد را اگر جمله علاج ناید زهر موصوف را بکامه حسی که از بند بر بالای
آنها میزنند و سلوک مایی نرمی که که شرف موت و کیفیت قادر هر انگیزد و آن را بخوردن مسموم دهند بعد
خوردن آن شربت کرده از ضرر آن سر ایمن میگردد و گفته اند چون بسایند آن را و بر موضع جراحت هوام و غیر آن
بمالند زهر را جذب نمود ؛ به دفع سمیات و باعث التیام آن میگردد و سر از دواند آن انتعاش و رباد ؛
نمودن حرارت غریزی و تقویت قلب و دماغ و حواس و حافظه موانند ی و تقویت رسالدار الهم اسب قدر شربت آن
از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجه با بعضی مصلحات تا سه قیراط نیز تجویز فرموده اند در باره ؛ از آن کسیله ؛
و بدل آن وزن آن حجر الادل و اگر بنا شد فادزهر معدنی نوع اعلی و باز هر دیوانی بنات کهنه و بار زهر حدا است
* فصل در بیان دستور خوردن حجر التیس * دستور خوردن آن در اول فصل بهار مرد اعتدال هوا و اسرای
لیل و نهار اگر کسی از اعتدال برای حفظ صحت مزاج و تقویت روح و ارواح و حرارت غریزی چهار قیراط آن را بر روی
سنگ سماق بسیار نرم سوده بخورد تمام سال فرح و نشاط و قوت و شگفتگی در خود مشاهده نماید شرط
دیگر آنکه مزاج و سن او مقتضی باشد یعنی در سن شباب و محرور المزاج نباشد که بواسطهٔ زیادتی حرارت آن
مرد و را ضرر است چنانچه ذکر یافت. دیگر آنکه در زمان گرمای گرم و سرمای سرد نباشد دیگر آنکه قبل از شروع
آن منضج و مسهل خفیف میل نماید تا تنقیه بدن از اخلاط حاصل گردد دیگر آنکه بر هر واحد از حرکات عنیفه
و لبسات و آب سرد و بقول و اطعمهٔ غلیظه و مشتهیات معده و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه و جماع و غیر اجتناب
لازم داند و ملازمه تا بر مرض اول از شروع ده روز و بعد از فراغ شصت روز است دیگر آنکه در روز خوردن آن در هر
بدن را بلباسهای نرم و نازک با کسوه و معطر و مرتب سازند و طبیعت خوشحال و شگفته دارند و غم و اندوه را نخود راه
ندهند اگر میسر آید در بساتین و عمارات دلکشا با ندمای شیرین کلام و مطربان خوش الحان مجلس نمایند و اطعمهٔ
لطیفهٔ خفیفه میل نمایند دیگر اگر سال اول خوردن این دوا باشد تنها آنکه آن را انگبین و بر سنگ سماق بسیار نرم سوده ؛
با شیره بادام ؛ ... خورده ؛ در سه روز با شام روز یک حصه از حب ساخته در هر روز یکی که ... ابتدا برسد
و از عقب آن شربتی از گلاب بنوشند و بعد از آن احتیاطا جهت دفع غائله و مضرت آن ... چنانچه بعضی گمان
برده اند که ضرر است ... اصلی ... سرکا و یا بات گشنیز ... مصلحه نمایند و اگر در این ایام
سه روز و بعد اران غذا را مختصر نخود آب گوشت جوان مرغ و ... در ... نیمبرشت یا ...
و دارچینی و زنجبیل و از کبابها کباب کبک و تیهوج و دراج و ماهی ... اول ... که از روز که گرسنه شوند
و سیب شیرین یا گلاب ... با شربت معمول از شربت صندل یا شربت انار ... یا عنبری
یا شربت ... مزاج و اقتضای وقت با گلاب ... و ...
و یا با یکی از عرقهای مناسبه و یا شربتهای مناسبه دیگر که ... مسهله ... ؛ و از حلویات حلوای
بادام ... و سبب ... سفرجل ... و ... بادام و ... شیره ... و بدل گلاب ... شکر ... بعل بادام ...
و روغن عسل ... و بادام ... اگر سال دوم باشد دو دانگ را اگر سال سوم باشد و مزاج موافقت
کرده و حرارت بر مزاج غالب نباشد ... و الا بعد ... طبیعت و مزاج و سن و عادت ... دیگر آنکه در این ایام
حمام نروند زیرا که حرارت و رطوبت حمام فادزهر را تغیر دهد ... دیگر آنکه اگر در این ایام ...
غذا نمایند ... آنچه ... ضرر عارض نگردد ... و بعضی مردم سه قیراط آن را بر روی سنگ سماق

نرم سوده به حصه نموده هر حصه را نکرور با گلاب آمیخته بلعی وا در دهان گویند بلکه م در و مشک بلد تعمی که
بلند اندازند وازعقب آن شربتی ازسیب وگلاب می آشامند وبر بالای فرش نرم از پهلو به پهلو میگردند وابدال
رامی سرند که حرارت فی الجمله اشتعالی یابد ربعدازد ومایعی یامرون که خوب گرسنه شوند طعام لطیف
جسته میل نموده آن مذکر ر واستعمال آن به تعلیل میل مشتاسند واگر به نمایی نحو اهند با این ادویه که حکیم
محمد هاشم طهرانی در رساله خدا رورا در هدیه خود نوشته اند ترکیب نموده تناول نمایند بسیار خوب است* وآن این
است که بگیرند طباشیر سفید مروارید ناسفته ازهر یک یک مثقال عنبر اشهب یک دانگ مثقال مسک خالص
نیم دانگ مثقال یاقوت لعل بادزهر عود قماری مصطکی رومی ازهر یک نیم مثقال ورق طلا محلول ده عدد ورق
نقره محلول بیست عدد جواهر و بادزهر را بر سنگ سماق بکوبند بلا به نموده باقی اجزا را نرم کوفته بیخته مجموع
را با شیره نبات سرشته حبوب سه سه حصه نموده هر حصه را یک روز با نبات سر دریابند اگر کمی در سن کهولت رسیده
مزاج سن شرایط این را بند سرو مسطور بمفرد یا مرکب در اول فصل بهار یا اول فصل خریف نخورده تنبیها رسیده
و بر دمند است* دستور تنکه آب عمران سات بلعی ذکر نموده اند که از سید جعفر محمد هاشم العلوی مخاطب بمعتمد
الملوک است ورد را مرحمة بارد ه روز اول تحویل حمل باید شرایط نمایش مستور انداختن است با در هر حمرانی
اصفهانانی مجرب نسخه نرم مروارید ناسفته ز مرداعلی ابریشم مقرض صندل سفید گل داغستانی زر نقره از هر یک
یک رم ورق طلا یک دانگ صمغ عربی دو دانگ سوده بگلاب سرشته حب سازند وسه حصه نموده هر روز یک حصه
را بخورند* دستور تنکه بلعی نموده اند که حضرت استاد الما ورد ره الحکما اسعد سند والله ماسد حضر ولس
سره برارداده اند این است* که بگیرند عنبر اشهب موسیائی دارچینی دارشیشعان از هر یک لک خورد مصطکی رومی
یک دانگ مه را در فنجان چینی کرده روغن معربه داخل کرده در ظرف مس کوچکی گلاب کرده در میان
گذارند ومه بانه در آب گذاشته فنجان را بر روی سه پایه نهند وگلاب را بجوشانند تا اجزا حل شود پس
بادزهر حیوانی مجرب سه شرایط مسک خالص تکشراط قرنفل دارفلفل دارچینی عود هندی جوز بوا عود الصلیب
درونج عقربی زنجبیل خولنجان حبه الخضرا سعتری از هر یک یک دانگ مثقال صمغی کوفته بیخته با آن
سرشته حبوب سازند وسه حصه نموده هر روز یک حصه آنرا بخورند وازعقب آن نبات معقد شش رم نیم یا الکو
یک درم گلاب عرق گاوزبان از هر یک ده درم شربت سرد ه نوشند* دستور دیگر برای خوردن با در هر حمرانی
معمول ازخط استاد العلما والاطبا میرزا ابوطالب بلعی فرموده اند که گمان این است که از رسالت معرالمداب
دستور خوبی است واز اکثر نسخها بهتر است* صنعت آن با در هر حمرانی یک دانگ عنبر اشهب یک دانگ نیم
مروارید ناسفته یک دانگ کهربای شمعی شش مجرب معمول از هر یک نیم مثقال ورق طلا سه عدد ورق نقره بیست
صندل سفید نیم مثقال موسیائی دارچینی یک دانگ زعفران دو دانگ صمغ عربی - دو دانگ اجزا را ملایم کرده
موسیائی را بروغن بسته گذاشته مجموع را بشیره نبات قوام آورده سرشته سه حبه نمایند هر روز یک حبه
وادرنه روزمعمول فرو برند را بشربتی و زیتی و ماست و تمر و مثلها احتیاط نمایند واگر یک دانگ
حل وارخطائی مجرب بمثل آنگ حل شده سرسوده اضافه نمایند بهتر است* حب بادزهر حیوانی مرکب حسات
وبادنجان ازرق سرشته وحاده وگزیدن جانوران سمی وادرنان آکثر است ومخرج اخلاط فاسده بلعی مقوی دل
است ومقدار شربت آن یک درم است معمول ازمرکبات صالح حلبی طبیب ابراهیم سلطان مصر وروم* دستور خورده
بادزهر حیوانی از حکیم سعدالله بن محمد دستوری* صنعت آن با در هر حیوانی زر ارید ناسفته یاقوت رمانی

از هر یک یک مثقال طباشیر سفید نیم مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم دانگ صندل سفید چهار دانگ
و تخم عود قماری خام چهار دانگ مصطکی رومی دو دانگ ورق نقره شش عدد ورق طلا نصف عدد دوا هر
یاقوت و مروارید را در سنگ سماق حلاله کرده ورق طلا و ورق نقره را حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با شیره
نبات بسرشند و خوب سازند و سه حصه کرده هر روز یک حصه را بامداد از اول تحویل حمل بخورند و قبل از
خوردن تا دو سه روز پرهیز کنند از لبنیات و ترشیها و اغذیهٔ بادی و از جماع و بعد اخورد آب و قلیه و کباب
و از اشربه شربت فواکه شیرین و شربت گاوزبان و شیر بالنگو و گلاب زعفران بید مشک و عرق گاوزبان و نبات مناسب
است مخفی مماند که این مقدار که حکیم عماد الدین محمود مقرر کرده اند از برای خوردن هر روز مناسب نیم
دانگ زیرا که مقدار شربت از پادزهر حیوانی بقول جمیع متقدمین و متأخرین مثقالی یک قیراط است و مقداری که
حکیم مقرر کرده اند هر روز دو دانگ خوردن می آید اما بنده خود یک شخصی را که بیش از شصت سال متجاوز
نموده بود مزاجش سرد بلغمی بود این دستور این حب را خوردش تمام یک ماه شد و ملال گردید و از نواب
امیر الامرا بهادر ذو الفقار خان سپه سالار ممالک هند و ستان مسموع شد که گفت که من شخصی را دیدم
که پنج دستور پادزهر را خورد و روز دوم تب محرقه آن را عارض گردید و روز چهارم هلاک شد پس فقیر اطبا را این
معنی را واجب دانست تا دیگری عمل بآن نکند * دستور دیگر از حکیم عماد الدین محمود که نسخه خوب است
* صفت پادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی عود هندی از هر یک نیم دانگ زرحد اعلی یک
دانگ مشک خالص عنبر اشهب مصطکی از هر یک یک خورد طلا دو عدد ورق نقره چهار عدد علی الرسم بگلاب سرشته
خوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند و از عقب آن یک پیاله گلاب بنوشند و بعد از ظهر نخود آب گوشت
مرغ و قدری برنج و دارچینی بخورند و آخر روز شربت نبات و گلاب و عرق بید مشک بنوشند و مربای سیب شیرین
و جوارش عود و جوارش مصطکی میل کنند و نقل پسته و بادام میل نمایند یک هفته پس و بعد از اسباب و خصوصات
و شیر و پرهیز از روغن و مضرات احتیاط نمایند * دستور دیگر برای خوردن پادزهر در ابتدای تحویل حمل تا اول سرطان
آن است که نگوید پادزهر حیوانی اصطهباناتی مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک نیم مثقال عنبر اشهب
یاقوت رمانی زعفران صحیح عربی از هر یک دو دانگ مشک تبتی مومیایی دارابجردی از هر یک یک دانگ طباشیر سفید
یک مثقال زرنباد ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد صندل سفید یک مثقال اجزا را صلایه کرده با شیره نبات سفید
سرشته حب ساخته به حسب تربیت هر روز یک حصه از آن فرو برند و از پی چهار ساعت نیم خوراک کنند و اگر به شخصی
که مزاج بارد داشته باشد دو مثقال دارچینی خطائی مجرب دو دانگ چند نیم نکند یک دانگ داخل نمایند * دستور
دیگر برای خوردن پادزهر حیوانی * صفت پادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی زرد اعلی از هر یک
یک دانگ ورق طلا سه عدد ورق نقره شش عدد مشک خالص عنبر اشهب مصطکی رومی مومیایی دارابجردی
از هر یک نخود عود قماری خام نیم دانگ بدستور حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند
و از عقب آن گلاب یک پیاله بنوشند و بعد از نخود آب گوشت جوان مرغ با قدری برنج و دارچینی که در آن داخل
کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت نبات سفید شش درم تخم بالنگو یک درم گلاب ده درم بنوشند و بعضی
نموده اند که این نسخه خوب است شرط آنکه وزن پادزهر یک درم باشد * دستور دیگر که بهترین دستورات
متأخرین است چه آن دستورات دیگر را که از مرتبه ضرر عظیم دارد و این نسخه آنکه وزن پادزهر و این است
با اینکه مقشر قرار داده اند ضرر آن دستورات دیگر را ندارد * صفت پادزهر حیوانی اصطهباناتی

تکه آنک مثقال سرّی طباشیر سفید عنبر اشهب از هر یک دو دانگ مروارید ناسفته مشک تبتی مصطکی رومی از هر یک
بمرد آنک صندل سفید عود هندی خام از هر یک تکه آنک ورق نقره دو مثقال ادویه را اصلاح نموده با شربت
سیب یا ریباس یا آب گاو زبان یا آب ابریشم و روب ادویه سرشته نیم حصه نموده مرور یک حصه را تناول نمایند
* دیگر دو برای نادر مفرح جوای طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال عنبر اشهب مشک تبتی صندل سفید عود هندی خام
از هر یک نیم آنک مصطکی رومی تکه تکه مروارید ناسفته ناریه مانی از هر یک یک مثقال ورق طلا نیم مثقال ورق
نقره تیاه عدد داده دوا ها را سحق نموده و صلا کرده با شربت سیب سرشته حب سازند به حب نموده سه روز فرو برند
و بعد و زمل ازخوردن نادر مفرح یک نیمه بعد از آن از سیب و دیگر سیبها برسر نمایند * صفت این نادر مفرح جوانی
نیم مثقال یا رب و مانی لعل بدخشی عرق دهنی خام از هر یک نیمه آنک زمرد یک آنک ورق طلا دو عدد و ورق نقره چهار
عدد مشک تبتی مصطکی از هر یک تیره دو کوفته نیمه تکلاب سرشته حبوب ساخته به حسنه نمایند و مرور
یک حصه را با گلاب یا برد و مثقال فرو برند و بعد از آن طعام خورد آب سیب حوان که دار چینی و مثل و بدیل
دانسته باشد خوردن و آخوره رور گلاب و عرق بید مشک از هر یک ده درم بیاشامند بعد رمخمر و خمسک تکلام
موسیقی و حوارش عود ساده و حوارش مصطکی و معجون نیمه و معجون دام نیارل بیاشامند یک روز نیس از خوردن دارو
و یک نیمه بعد از آن از سیبها یوب لسیسات احتیاب لازم است * دیگر دو نادر مفرح جوای مروارید ناسفته
کهربای شمعی بسد ناسوده مانی از هر یک نیم مثقال طباشیر سفید صندل سرخ از هر یک یک مثقال مشک تبتی
مومیانی دارچینی از هر یک دو دانگ عنبر اشهب دو دانگ ورق طلا ورق نقره از هر یک سه عدد زعفران دو
دانگ صمغ عربی یک مثقال اجزا را کوفته نیمه نیمره نیاب رشته حبوب سازند به حصه نمو * مرور یک یک
حصه را با زلال نماند و از نیرسیما و لسیسات پرهیز نمایند اگر حصه بخار بارد المزاج باشد اجطابی معرب
دو دانگ حصه یک مثقال تکه آنک داخل نمایند * دیگر خوردن با در مفرحوانی نوع دیگر * صفت آن مشک
تکه آنک عنبر اشهب یک دانگ و نیم مروارید ناسفته نیم مثقال کهربا نیم مثقال بسد نیم مثقال یا قوت جهار
دانگ طباشیر سفید یک مثقال صندل سفید نیم مثقال نادر تخم نه یا در مفرحوانی از هر یک کله آنک و نیم یا
دانگ زعفران یک دانگ صمغ عربی دو دانگ اجزا را اصلاح نموده با شیره نیاب سرشته بوزن نقره نقطه در ورق طلا
نه عدد آلوده کرده حب ساخته نه قسم نموده مرور قسمی را فرو برند اگر مزاج بسیار سرد باشد مومیانی
دارچینی و جدوار و جندبیدستر داخل نمودن کرده * واما دستور ان تکه مفرح احمد شاهی در روما الله یادر مفرح
که مستعب از رساله حکیم سالک الدین یزدی نموده از انجمله یکی آن است که گفته اند نیمر آن است که نادر مفر
رای استمام جمری استعمال کنند و اگر جمری داخل نماند مناسب که فی الجمله مناسبی با در مرد اشته باشد
حسب آنکه نادر مفرح را با تمرد را بدان اسباب خاصیت است و با نیز بعضی ادویه دیگرا و جمعیت کسب و مزاج است
اگر با تمرکیب کنند باید که موافق تمزاج مرکب را ملاحظه نمایند و از جمله تمر عاب اسباب این ترکیب است
که نسخه صاحب مفاصل نرسب داده اند * صفت این سرنجان سفری دو مثقال زرنباد مصطکی خولنجان
مروارید ناسفته از هر یک یک مثقال نادر مفرحوانی چهار دانگ ورق طلا ورق نقره چلو لس از هر یک نیم عدد
عنبر اشهب مشک خالص صندل سفید کهربای شمعی از هر یک نیم مثقال عود ادویه دارو داده است وزن آن نیست
مثقال رچهار دانگ اجزا کوفته بخته نادر مفرح را برسر اید را سنگ سماق صلا کرده نیم شربت نیمر سند و چهار
حصه کنند و در وقت خوردن شش نخل در چهار روز یا سیاه خورند و بعد از دو ساعت شربتی از سیب و گلاب زمیں

نیلوفر و تخم بالنگو ... صندل و عناب و آب خیار مغز با کوب زره بار ریزه و زعفران ... دارچینی مثل مناسب
* نوع دیگر جهت تقویت ... وضعف قلب مرطوب مزاجان درست داده اند * صفت آن بادرنجبویه ... عمراسب
مثل ... از هر یک ... مثقال ... مرواريد ناسفته حصه المعلب مصطكي صندل سفید ... عود
... از هر یک یک مثقال ورق طلا ده عدد ورق نقره ... عدد ... ساخته علی الرسم در ... ظروف
... نموده ... صباح ... شکر ... ودر ایام ... لاور ... خیار ... مربع
... کنند ... صندل و ... وامثال آن ... سکر صندلی و
... که مناسب ... است ... دارد است * نوع دیگر که ... با ... وب
... است * صفت آن ... مروارید ناسفته از هر یک ... مثقال ... حصه المعلب
مصري از هر یک ... مثقال ... مربع ... از هر یک دو دانگ زعفران ... معمول از هر یک نیم دانگ
ورق طلا ده عدد ورق نقره ... عدد ... چهار ... صندل ... علی الرسم ... ارزی
... صباح ... * نوع دیگر بادرنجبویه را ... با گلاب
... مناسب ... دواء المسك ... مربع ... صباح ... معهود
... * ... بادرنجبویه ... بادرنجبویه ... ودماغ ... الدم
... * صفت آن مروارید ناسفته ... مثقال ... مثقال ... نیم دانگ ... بادرنجبویه
صندل سفید ... از هر یک ... مثقال بادرنجبویه ... زعفران ... صمغ عربی ...
... * حب بادرنجبویه ... * صفت آن بادرنجبویه
... مثقال عود ... صمغ عربی ... لعل ... از هر یک دانگ ... دو دانگ
ورق طلا ... عدد ورق نقره چهار عدد ... مصطكي دو دانگ ...
... گلاب ... ورق طلا ونقره ...
... * حب بادرنجبویه
... افلاطون ... * صفت آن
بادرنجبویه ... عنبر اشهب ... از هر یک ... نیم دانگ مروارید
ناسفته ... از هر یک ... مثقال ... دو دانگ ... مثقال ورق طلا
ورق نقره از هر یک ... عدد صندل ... زعفران صمغ عربی از هر یک دو دانگ ... عنبر را
... با گلاب ... و صمغ عربی را بگلاب حل کرده
ورق طلا ورق نقره را با آن حل کرده ... با آب ... حب ...
... با گلاب ... مثقال فرو برند * حب بادرنجبویه * صفت آن
بادرنجبویه ... مثقال ... ارجمنی ... از هر یک
دو دانگ عنبر اشهب مشک ... زعفران ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم دانگ صمغ عربی ... صمغ را
بگلاب حل کرده ادویه را ... آن ... حب ...
با گلاب ... مثقال فرو برند * حب بادرنجبویه ... قدس الله سره است
* صفت آن بادرنجبویه ... یاقوت رمانی لعل ... مروارید ناسفته مصطكي ... در وزن

عربی حب بلسان از هریک نیم مثقال زعفران جند بیدستر موم صافی داراچینی از هریک یک دانگ ورق طلا
ورق نقره هریک نیم عنبر اشهب از هریک نیم دانگ صمغ عربی یک دانگ اول مروارید عنبر و مومیایی و ابریشم
نیم کوفته پس جواهر را با گلاب ملایم کرده باشند با آن بیامیزند و صمغ عربی را بگلاب حل کرده ورق طلا
ورق نقره را با آن حل نمایند و بقیه باقی مانده از ادویه کوفته بیخته ممزوج ادویه را با صمغ محلول سرشته حب
سازند مرحمی یک زیتون وزن حب یک حصه نموده یک حصه را واگذارند و باقی هفت حصه را در هفت روز با گلاب
هریک حصه را فرو برند * حب یاقوت مرجوانی منقول از خط حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم یاقوت ر
مانی اسطقسا یاقوتی یک مثقال ورد دانه یک مثقال بسی مصطکی رومی دارچینی زرنباد باهلهٔ صعتر درونج عقربی
سادوران بهمن سفید عود هندی جاوشیر زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید حب الغار ابریشم مقرض از هریک یک مثقال
زعفران حصه المعلب مصری صمغ عربی از هریک دو مثقال افیون کافوری سه مثقال و نیم جوز بوا بسباسه از هریک
دو مثقال و نیم صندل سفید اسطوخودوس از هریک یک مثقال و نیم ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب از هریک نیم مثقال
عسل مصفی سه مثقال گلاب یا عرق بید مثقال عسل را بگلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن خمیر کرده
حب سازند مرحمی بقدر نخودی * مفرح یاقوتی از مجربات صاحب خلاصة التجارب * صمغان یا درم مرجوانی
اسطقسا یاقوتی ده درم جدوار خطائی مجرب یا مرده درم زعفران سه درم ابریشم مقرض یا دو درم زرنباد از هریک شش
درم زیره کرمانی لعل بدخشانی از هریک شش درم کافور سه درم و نیم ورق گل سرخ شش درم عنبر اشهب درم
مشک خالص تکدرم صندل سفید زرنباد عربی از هریک چهار درم آمله مقشر زرنباد از هریک ده درم ورق زر ن
گل سرخ شش درم ادویه کوفته بیخته بادزهر را بر سنگ سماق صلایه نموده جمله را با عرق بید مشک سرشته نیم حب
نموده با شربت سیب شیرین معجون سازند در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال و اگر حب خواهند بدر
یمانی و فلفلی صمغ عربی دو درم مشک حل نمایند با آن سرشته حبوب سازند مرحمی بقدر نخودی و فلفلی و مانی
شربتی او بار امید از نخود و سموسطی را بند و فلفل و صغار ابعد زماس و گفته اند که در ملک هند از کثرت بعضی
جوانان حنگلی بمرنوعی از باد زهر پدید می آید مرتب نحر السس رد در نفع ضعف بوار او و بعضی مبالغه نموده
و مرتب بآن گفته اند و اصلی ندارد و بسرد بسبب هاى بلاست کو تکمله زیادتی که از جدا رد ملک دکهن است آورده
کار وکا و مس جنگلی بسر برمی آید زبصار و ابراست مل و بمعرز زردرنگ بی وزن و خلا مسامد و با نصف مثقال
دیده شد بسیار کم و ضعیف الفعل است بعضی گفته اند که زحیر اتر آن بدرجه بیضی اردک و مهمری نیم مثقال
که آورده معمول درمی آورند رنگ آن زردی و شکل مثلثی و درازی و باریکی مایل با دساهان آن نیمه بدست
بمام متبرید و در خواص خود نگاه نمی دارند و باعتقاد آن قوم خواص حرمت گوردارد در باب ازمبالغه بسیار بسیارند
* باد زهر معدنی و آن سنگی است مدور یا مایل بطولانی شکل زرد رنگ دانه حوزبوا الدال نیمه رنگ سرکوحل بقدر
نیم مثقال و یاد و مثقال نیز دیده شده میگویند که در زهرهای بعضی از جانوران های جنگل در بعضی از جزایر
ملک فرنگ بهم میرسد گویند که آن حیوان مارنده که خاره نیز نامند و علامت بهم رسیدن آن در زهره آن آنست
که آن حیوان زرد و زبون و ضعیف و لاغر میشود از سایر همه های دیگر بر آمده جدا و تنها میگردد و اگر شکار نمایند
و سر بار زنند آن را از املال میگردانند و از خواص آن است با معه و سمیت آن است که نافع است از رای سوء مصم اکثر انواع
سمیه ها از خارج کرده و امراض بارده رطبه زبعی سموم * وطریق استعمال آن آن است که در ظرفی مقدار یک
دانه پیجب مثقال آب سرد خالص کنند و لحظهٔ آن سنگ را آهستگی در میان آن گذارند تا آب رنگ گردد پس ابدا

برآورده آب را بر زمین بریزند و آن سنگ را غسل نموده نگاه دارند اگر بیکبار بعد مکیدن تمام نباشد مرتبه دیگر
بر نیش بستور بیندازند و این هر چند در کمتر و آن را زود ببلع کند بهتر و بواسیر زیرا که چون سنگ را در آب اندازند
یا کهنه گردد چون آن ضعیف میگردد و آب را در بلع میماند و از جمله آن بر حجری تحلیل میشود و کوچک
میگردد و باید زینه زینه چون آن باطل شود و تمام گداخته گردد *فصل در بیان پادزهر معدنی* آن را
بعربی حجر السم و بفارسی پادزهر کانی و زهر مهره نامند و زهر مهره نیز مشهور است و در بعضی لغات
معروف به بصاص است و آن حجر معدنی است و معادن آن در ملک ختا و جبال چین و هند از اجمیر دکن و
تبت و هند مارور و ممالک باختر و خراسان و کرمان و توران و حلب است که در نواح مدینهٔ طیبه است و بهترین
آن ختایی پس هندی پس خراسانی پس حلبی است و بدترین آن دکنی است و آن باقسام و الوان کم بنظر
رسیده گویند که الوان مفردهٔ آن سه است زرد و سفید و سبز و اغبر و منقط و این هر سه قسم را اجمیر دیده و الوان دیگر
مانند سیاه و مایل بزردی سفیدی و نیرنگ و سبز و زرد مایل بسبزی و زرد مایل بسرخی و سرخ سلیمی و منقط
خط سبز و زرد و سیاه و انواع این الوان و بیشتر دو رنگ نیز بنظر رسیده و بالجمله این حجر الوان و اقسام بسیار
است اما امتحان خوبی و بهترین آن انواع است * یکی آن است که سنگ نرم املس خوش نما خوش بو
باشد و زرد سایه نیز دو از سایه آن بوی خوش بر ... بوی مشک و عنبر تمام رسد بلکه با سایه آن نیز
... باشد و بعد از سایه ... به هر رنگ که باشد سفید و کف دار نیز اند و خوش طعم بود و هر چند صیقلی و کف
و بوی آن زیاده باشد بهتر است * دیگر آنکه سوده آن را ... با آب برگ تمر هندی بسایند تلخی آب برود و زایل کند و یا آنکه
چون برگ تمر را بسایند و معاون آن زهر مهره سایند ... تلخی آب محسوس نگردد و ... را
* دیگر آنکه گفته اند که چون در آفتاب نگذارند عرق کند و گل احمد شود و آب عرق را اگر ... صاحب تب
دهند تب او زایل گردد و باید این زهر مهره باشد و اصلی ... نباشد * دیگر آنکه گفته اند که چون بر طعام ... سمی
آلوده باشد گذارند اگر عرق کند زهر بسیار خوب است والا نه * دیگر آنکه گفته اند که چون بر مرد و حیوان را
بسایند و بخورد افعی دهند اگر افعی را بکشد پادزهر خوب است علامت خوبی آن نیز آن است که چون سمی را
بخورانند و با آن را بگرانند و بعد از آن ... معتدل را بسایند با آب ... را بخورانند و در صورت گرانیدن
سر ... نمانند اگر دفع سمیت نمایند بسیار خوب است والا فلا * امتحان دیگر آنکه در یکی از سموم
... باشد و بعد امتحان نمایند اگر دفع ... تمام از ظاهر شود خوب است والا نه و باید بعضی از این اوزان خالی
از مبالغه نباشد و فرق میان ختایی و چینی و غیر آن مانند خراسانی کرمانی و هندی و سیاه منصوری و حلبی
آن است که ختایی و چینی نرم مینمایند زیادی صلب و لکن صلابت بعضی زیاده و بعضی کمتر و در بیان اوصاف
از خوش بوی و خوش طعمی و خوش رنگی و نمایش و صفائی جوهر سنگ و ملایمت و سفید در آمدن سخت همه برابراند
با ... ختایی و بعضی از دلهای اطبا خراسانی را در نفع پادزهر ماری ... بلکه زیاده از آن میدانند و بعد از آن
نیز دکنی است و بهترین الوان آن زرد و صاف بیرنگ و بعد از آن اغبر و بعد از آن مایل بسبزی و بزردی گفته
* حاصل آنکه هر سنگی که صفت یا اوصاف مذکوره و نمایان خوشبو باشد به هر رنگ و از هر جا که باشد بسیار خوب
و با تریاق است هر چند دست سرد هر سنگی که اوصاف مذکوره در آن کمتر آن ضعیف تر * در بیان مزاج و
طبع این سنگ اطبا را در آن اختلاف است بعضی گرم ... اند و بعضی سرد و بعضی معتدل و بعضی معتدل مایل بحرارت
... است و یابس در درجه دوم بالا ... *بیان منافع و خواص آن گفته اند ... است

بجمیع امراض جهت آنکه بلع آن تنها ممنوع است به علت محیط دفع جمیع سموم نماید و باد زهر دارد شرائط آن که
قریب یک درهم باشد مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی است و خوردن آنرا صلایه نموده به حب ساخته
مرور شرائط آن را فرو برند با حمل و رو حافظ صحت و مانع مرض برای وبای اختلاف هوا و لسوعه و مانع بعض
اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مقوی و مقوی اعصاب و ... و مانع خلل و رادع اورام بارده و حاره است
و جهت خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و درار و حرقت که در اسهال شدید و جهت رفع وحشت و تحیر و ازاله
غم و هم و توحش و سالسلیه و طاعون و ناصور ابا گلاب اعراض شد مثل با عموم آن از عرقهای مناسبه با لکنه خالص
باشد و اسلامت و اگر با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نماید تدبیرها و موثر و تر نمی از آن ازاله شرائط با داردا
شرائط است اقلاطون در کتاب جامع الخواص در فصل باد زهر کانی میگوید که مر واجب است مسائل و شرائط و بدن
و اوان بال مشار در سینه میکند و خوردن را از جهت خالص مشار دارد و زهر دانلی که باشد مرکا و صا زرد درجور ن
آن بود و شود نیز از انسان و براگنده شده سرد و بدن ز منقش نفع است نفع طاهر به در دیگر بدن جانوران
و حیوانات سمی اگر نماید و بر موضع لسع هوام از شده باشد مر از سر دفع سموم نماید و حکیم محمد ماسر طهرانی
در رساله باد زهریه خود نوشته که از عرایب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تشنه قبل کرده
و در بند بدی ز حاشیت حگرو و برا صلاح از عارض گشته بود شد دانگی از این باد زهر شده دفعه در یک روز باو داده شد
هر مرتبه آثار و تخفیف یافت با اخرز و رمرض و وجع او بالکلیه دفع گردید و صحت یافت و اگر کسی را به نیشتر
مسمومی فصد کرده باشد بدی از آن سنگ را بسایند و بر آن نهاید ضرر نرساند ارسطو گفته که اگر از باد زهر
معدنی نوع اعلی انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاه دارند سموم اداره آن جانداران اثر نمکند
که در عوض آن دسمی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعام می کنند که سمیت داشته باشد حالت بود آن
واضعف و کم میکرد اند و از بس مثل است ز منگمر آن و نقل کرده اند که اگر برین سنگ ز نمکه نمود و مرج عقرب
باشد ضرر عقرب نمی کند و بر نگین دار انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بدار زند آن ضرر نمی رساند
و بر دست از بمسرد و با خود داشتن این انگشتری مراتب اندازد و اگر این انگشتری را با انگشتری که ارسطو نقل
کرده در دست صاحب مسموم کند از بدن و نیکلد با دفع است او را وهمچنین اگر بر موضع لدغ عقرب و هوام و طعام آن
در باب السموم مثل دوار بی نمایند باع زمرد زبان را بدان زمرد سیر صاف خوش رنگ آنداز بی نف که مشهور و ز
گفته است بیرون آن است و طبع و مزاج و بلا و زبرجد و زمرد سیر باد زهر معدنی برابر است خوردن آب سرد باما آب با اعمل
نموده در جمیع افعال دائم مقام آن است و زبرجد صاف برابر بسر در نفع زمرد و زبرجد نو مرد الحی است لیکن گفته است
به نسبت زیادی نموسی که از روئید اجهت صاف بر جوهر او صاف از زمرد است لهذا از درجه اعتدال انحراف است
و مثل آن بدل نیک مثل زمرد مشهور بود گفته اند که اگر با د زهر معدنی کانی از آب نماید بر عضو تکه نواسر
مقطع زهر به منالم شده باشد طلا نماید از الم ورم نور آن ساکن زهر خورده زاخور باشد زهر را
عرق دفع میسازد * مثل دورد کرخوش باد زهر معدنی * حب باد زهر معدنی خوب حمل زهر الم
مدارس کرده زد حمیع منافع مسطوره در باد زهر ان نظهور میرسد * صنعت باد زهر معدنی مروارید
کهربا سمعی طباشیر سفید کل داغستانی ل ارمنی مغز ل مثال سنداد زهر بلدو رم و هم وزن دهر یکی
نیم درم عنبر اشهب زد انگ کوبیده بیخته سفید شده حب ساخته بزرد و حب آن را با گلاب فرو برند
معدنی دیگر بالفعل آن مرحوم تشهب جمیع خواص مذکوره زرد بعرض نیز مجرب است

مقدار نیم مثقال مروارید ناسفته کهربا یاقوت رمانی زمرد کهنه سرطانی مرجان زرنبی سقاقل مصری
بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر گل گاوزبان صندل سفید دارچینی ازهر یک یک مثقال ونکد انگ و نیم زعفران
چهار دانگ عنبر اشهب مشک خالص ازهر یک نیم مثقال جواهر را با گلاب صلایه نموده ورق طلا محلول
نیم مثقال ورق نقره محلول چهار دانگ ادویه کوفته عنبر اشهب را با شراب سوده مجموع حب سازند هر حبی بقدر
نخودی هر روز چهار حب آن را فرو برند * حب بادرنجبویه مقوی در تقویت قلب و دفع سموم و ازاله ضرر هوای عفن و
اصلاح اخلاط فاسده بدن بی نظیر است * صفت آن بادرنجبویه خطائی یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربا گل
ارمنی مغسول درونج عقربی حب بلسان سقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید حب الغار طباشیر سفید گل گاوزبان
صندل سفید دارچینی از هر یک یک مثقال زعفران نیم مثقال عنبر اشهب مشک خالص ورق نقره ورق طلا
از هر یک نیم دانگ و نیم جواهر را بر روی سنگ سماق با گلاب صلایه کرده ورق طلا و ورق نقره را با آب صمغ عربی محلول
حل نموده مشک و زعفران را بگلاب حل کرده عنبر را در روغن بلسان نیم مثقال گداخته باقی ادویه را کوفته
بیخته همه را در هم کرده و بشکر سفید حبها سازند هر حبی نیم دانگ از آن زیراطی و هر روز یکعدد و ازین حبوب را
با گلاب نیم مثقال فرو برند * حب بادرنجبویه بتسهیل نافع ازبرای تقویت قلب و دماغ * صفت آن
بادرنجبویه خطائی مروارید ناسفته صندل سفید اجزا مساوی کوفته بیخته با گلاب یا عرق بید مشک
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا پنج حب با گلاب یا عرق بید مشک فرو برند
* سفوف بادرنجبویه بالنگو ... باید که این سفوف را منافع لاتحصی است در تقویت
معده و قلب و دماغ بی مثال است و بار خوردن آن ... بسیار جان * صفت آن بادرنجبویه خطائی مروارید
ناسفته از هر یک نیم مثقال زرد دماری عود الصلیب کشنیز خشک دانه هیل اسطوخودوس گل گاوزبان بادرنجبویه
ورد منقی از هر یک سه مثقال زرنباد گل سرخ از هر یک یک مثقال عنبر اشهب یک مثقال نبات سفید یکصد و پنجاه
مثقال کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یک مثقال تا دو مثقال با گلاب سفوف سازند * بادرنجبویه معرب بادرنگبویه
فارسی و بعربی مفرح القلب و بقلة الاترج و ... و بهندی بلی لوتن آن نباتی است دو نوع
شاداب رنگ خود رو و بستانی می باشد نوعی را که برگش لطیف و طولانی و اطراف برگ مثل آره و ساقش مربعه
و ... ریحان و گلش ... مایل به زردی ... با طعام ... و ... مساند ... هر سال تخم
آن سبز میشود تخمش ... و ... و ... برگش مایل به ... و
صحرائی و بستانی می باشد ... و ... ریحان و برگش ... و ... از برگ
نعناع ... و کم ... و در دار المرز آن را بادرنجبویه ... است و ریشه او مثل نعناع و هر سال سبز
میشود گویند این نوع را دو سه سال ... که ... و آنها ... حکیم ...
نوشته که ... مؤلف ... گفته که آن بالنگو است غلط است چه تخم بادرنجبویه ...
ریحان ... و ... بالنگو ... آن را از جمله ریحان ... نموده و آن ریحان سبز بزرگ
است و در ... و بادرنجبویه ... گرم و خشک است و تقویت دل و دماغ و حواس و معده
و جگر و مفرح و مشهی و ملطف طعام غلیظ ... ضیق النفس و خفقان و نفخ ...
و تحلیل سودا و امراض بلغمی و کابوس و ... و امراض ... و دفع سموم مطلقا و ... سودا ...
و ... دماغ نافع و برگ ... آن ... درم با شراب ... گزیدن سگ دیوانه و ...

بادرنجبویه

مفید خابیدن آن جهت ازالهٔ بوی شراب وبد بوی دهان بمقدار مثقال و مضمضهٔ طبیخ جهت قلاع دندان
وحلوس دران جهت احتباس حیض وضماد آن جهت درد مفاصل وطلای آب آن جهت جرب وداء الثعلب
وبادنجان را گله ورفع لزوجت معده و نافع جهت خناز برومقدار شربت آن تا مثقال و نطرون جهت وجع امعا
ومثانه بطرون جهت رفع صرع وطروسما روع ولعوق آن با عسل جهت عسر نفس وضیق النفس نافع
ومضر رئه ومصلحش صمغ عربی وکثیرا وبدلش دو وزن آن انیسون وبدل آن پوست ترنج وبقدر سه دانگ از
تخم آن بادزهر است وبخمس در افعال ضعیف تر از نرگس است وبدل مثقال او جهت رفع
لزوجت معده مغص نافع ودر سرسام بارد ومثقال است *شراب بادرنجبویه امراض بارده سوداویه دماغی ومعدهای
دماغی وخفقان بارد وسوء مزاج بارد سوداوی قلب را نافع است * صفت آن بادرنجبویه تازه تکمش وبا ید من
بعد صاف نموده قوام آورند واگر بار ه آن بسازند بجای مثقال بادرنجبویه خشک را جوشانیده وبه بالا نشاند وبا تکمش
بعد صاف بقوام آورند* شراب بادرنجبویه مرکب برگ بادرنجبویه هفت مثقال وتخم بادرنجبویه
وتخم خشک کاسنی ازهر یک ده مثقال گاوزبان اصل السوس ازهر یک سه مثقال وازبادیان نعناع و بصفی ازهریک
چهار مثقال ابریشم مثقال گلاب یک من آب سیب شیرین دو سیب مثقال بعد صاف نموده مثقال
با شکر شیرین بسازند سر ینجی یک اوقیه *صفت شراب بادرنجبویه که در سرسام درراز وتنه فلسفه ذکر کرده
ودرا کثر اقسام ضعف قلب ومعده نافع وصفه آنها مجرب است تخم کاسنی تخم خشک بادرنجبویه ازهریک
ده مثقال گاوزبان گل گاوزبان ازهریک سه اصل السوس مقشر ازهریک سه مثقال ابریشم سابیده
ده مثقال ازهریک سه مثقال بادرنجبویه یک من در گلاب عرق بید مشک وآب سیب جوشانیده
جوشانیده صاف نموده با تکمش وحمل مثقال بعد مقدار قوام آورند *عرق بادرنجبویه مقوی اعضای رئیسه
ومعده ومفرح ومشهی وملطف وهاضم طعام ومدر حیض ومحلل ریاح ونافع بارد المزاج است * صفت آن بگیرند
بادرنجبویه تازه مقدار دو تک کیسه ودر دیگ مس آب شیرین خالص شیرین داخل کنند واگر بینند حرارت
که روا گرم لا حرارت بیند زیاده وبعد مقدار عرق کشند واگر برگ بادرنجبویه تازه میسر نباشد از خشک آن
بگیرند ودر تکمش آب مثقال آب با کم ربع زیاده با شرایط داخل کرده عرق کشند

* فصل در بیان باد مهرج * باد مهرج به نسخهٔ مستعمل حرکت ریاح غلیظه در معده واحشا را
تحلیل نماید و کند وطحال کبد وقی النفس وبرقان سلس وحاشا اعضا وبرودت رحم وریح را
مفید وحس تکسابد ومعنی آن در بیان الریح است ماسند باد زهرکه تریاق السم است ودر افیون سرد کرباش
*صفت آن مرادو حلیله ازهریک سه درم زرنباد درونج عقرب بادورحا فلفل سلیخهٔ ساده امارون بعطلیخ
زنجبیل زعفران ازهریک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بعد معجون سازند شربتی یک
مثقال *بادمهرج نسخهٔ معمول ی زدر آبادی از کتب حمسه مسعر المدینافع از برای برودت معده وورم واحتباس
طمث وریاح غلیظه آن *صفت آن زرنباد درونج عقربی بزر الشبت سعد جند بید ستر فلفل مغیل فلفل سیاه
دار فلفل سلیخه بسط قسط لطف اکلیل الملک بزر الانجره بزر فنجنکشت سنبل الطیب جاوشیر اشق مقل
حب المحلب ازهریک سه درم حرمل وحب البلسان حب الغار مقل سائله ارمنی مقل زعفران سعد کوفی ازهریک
ده درم مروارید با عمیه سه درم مصطکی صافی مرمکی طری ازهریک دو وارد ده درم حلتیت تا برده درم صمغ عربی
حل کرده بادویه را کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی ازیک درم تا دو درم زر دربیخته دیگر شربتی ازیک مثقال

بادرنجبال است بزرالاسفید تخم کرفس * فصل در ذکر نسخ باسلیقونات * بدانکه باسلیقون بمعنی
کحل رومانی است و بمعنی جالب السعادت نیز گفته اند وگویند بلغت یونانی بمعنی ملک اعظم است و باسلیقون
دوای ملکی است و نام پادشاهی است که این دوا تحفه او ساخته شده و بنام آن شهرت یافته و بمراد مؤلف آن
است باسلیقون کبیر باریکی چشم و ابتدای نزول آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و سرطان را نافع است * صفت آن
کف دریا اقلیمیای نقره از هر یک ده درم نمک اندرانی شادنج مغسول سفیداب ارزیز فلفل دارفلفل سنبل الطیب
سرمهٔ اصفهانی از هر یک دو درم نمک هندی و فلفل دراز از هر یک دو درم صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا
مرجمه از هر یک نیم درم مامیران چینی مرمکی نوشادر زردچوبه از هر یک سه درم هلیله زرد چهار درم سنبل
همه را ساییده کحل کنند * باسلیقون کبیر حالی و جالی و مقوی چشم و دافع ابتدای جرب و حکه و غشاوه و ظلمت
اجفان و سبل و دمعه و بیاض کهنه و در مرض که از حرارت باشد این دوا مقرر است آنرا زروشانی نیز
می گفته اند که این دوائی است جلا دهنده از برای چشم میکشند در حال صحت در مرور تکرار به نادر
مرور تکرار به نیز جلا دهد نه روزانه صحت چشم صحیح میکنند شفائی گفته که باریکی چشم و ابتدای
آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و سرطان را نافع است * صفت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که در جمله نامه اورا یاد نیز
نا بود نوشته اقلیمیای فضه زبد البحر از هر یک ده درم مس سوخته نیم درم سفیداب قلعی نمک اندرانی از هر یک
سه درم نوشادر دارفلفل از هر یک دو درم فلفل اسود از هر یک یک درم فلفل چهار درم کافور رباحی نیم درم کوفته
ملایم کنند بر سنگ سماق و در چشم کشند * باسلیقون کبیر به نسخه شیخ دارد * صفت آن اقلیمیا فضه زبد
البحر از هر یک ده درم مس سوخته سفیداب قلعی نمک اندرانی فلفل سیاه جعده نوشادر دارفلفل از هر یک
دو درم و نیم فلفل اسود از هر یک یک درم کافور نیم درم و در بعضی نسخها سرمهٔ اصفهانی چهار درم داخل است و باکی
نیست از داخل بودن آن * باسلیقون اکبر به نسخه حاوی صغیر * صفت آن زبد البحر اقلیمیای ذهبی اقلیمیای
فضی از هر یک ده درم مس سوخته نیم درم نمک اندرانی شادنج هندی سفیداب ارزیز فلفل دارفلفل جندبیدستر
سنبل الطیب سرمه اصفهانی از هر یک دو درم فلفل یک درم صبر سقوطری یازده درم اسفیداج یک درم مرجان مامیران چینی
نوشادر زرد چوبه از هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم نمک طعام یک درم و در نسخهٔ دیگر صبر یک درم و فلفل
دو درم است و این نسخهٔ آخر اصح است ادویه کوفته و بیخته در شیشه وقت حاجت در چشم کشند * باسلیقون دیگر که
همین خاصیت دارد * صفت آن زبد البحر اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی مرقشیثای ذهبی توتیای هندی دارچینی
سنگ بصری سرمهٔ اصفهانی هلیلهٔ سیاه سبحرت از هر یک نیم درم سلیخه فلفل از هر یک چهار درم پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی صبر سقوطری شادنج عدسی مغسول از هر یک سه درم زنجبیل مامیران چینی فلفل دارفلفل
نمک هندی نمک اندرانی نمک سرخ از هر یک دو درم زعفران سوزانیده نوشادر از هر یک یک درم بدستور
ملایم کرده بکار دارند * باسلیقون کبیر منسوب ارزا یادش کو نوالی ظلمت بصر را سود دارد و ابتدای نزول آب را نافع است
و منع کند از فرود آمدن آب و جرب چشم و دمعه را که بسبب رطوبت باشد سود دهد * صفت آن زبد البحر اقلیمیای
فضی اقلیمیای ذهبی از هر یک نیم درم سماق مامیثا صبر سقوطری زرد چوبه از هر یک دو درم و نیم پوست هلیلهٔ
زرد دو درم مرجان مامیران چینی نوشادر توتیای کرمانی توتیای هندی ابار سوخته از هر یک یک درم و نیم مس
سوخته اسفیداج رصاص نمک طبرزد شادنج هندی فلفل دارفلفل جندبیدستر سنبل الطیب سرمه اصفهانی نمک
نفطی از هر یک یک درم اسفید فلفل از هر یک نیم درم نمک چشم را اختیار کرده به حریر بیخته سحق نموده بکار برند

و در نسخهٔ دیگر مشک ترکی یک دانگ داخل است * باسلیقون معمر و نفع او نیز مثل باسلیقون کبیر * صفت آن
اقلیمیای ذهبی کف دریا از هر یک شش درم مس سوخته اقلیمیای فضی از هر یک دو درم و نیم فلفل دو درم
اسفیداج رصاص مغسول نمک طبرزد که آن را نمک اندرانی خوانند از هر یک یک درم و نیم نوشادر دارفلفل از هر یک یک درم
دارفلفل از هر یک نیم درم کافور مشک از هر یک یک دانگ و جمیع اجزا را کوفته بیخته سحق نموده نگاه دارند
* باسلیقون صغیر نافع از برای جمیع آنچه نافع است از برای آن باسلیقون کبیر * صفت آن به نسخهٔ شیخ رئیس اقلیمیای
ذهبی مغسول شش درم نوشادر دارفلفل از هر یک دو درم مس سوخته فلفل سنبل نمک اندرانی از هر یک
نیم درم کف دریا چهار درم نمک هندی و بقولی نمک نفطی سنبل الطیب از هر یک یک درم کوفته بر روی سنگ سماق
صلایه کرده بکحل کشند * صفت این نسخهٔ شفائی اقلیمیای نقره شش درم روی سوخته دو درم سنبل اقلیطی
نمک اندرانی نوشادر جعده فلفل دارفلفل از هر یک نیم درم کوفته بیخته صلایه کرده استعمال نمایند
و در نسخهٔ دیگر بجای روی سوخته مس سوخته است * به نسخهٔ دیگر * صفت آن اقلیمیای ذهبی ده درم مس
سوخته شش درم سفیداب رصاص نمک اندرانی از هر یک دو درم نوشادر جعده فلفل دارفلفل از هر یک
دو درم زبد البحر دو درم و در نسخهٔ دیگر یک درم است و بقولی از هر یک یک درم کوفته بیخته و صلایه
کرده اکتحال نمایند و در نسخهٔ دیگر این باسلیقون بجای جعده سه درم کافور قیصوری داخل است * باسلیقون که
جهت غشاوه و ظلمت چشم و ضعف بصر را نافع است و سبل و جرب و دمعه را نیز مفید * صفت آن اقلیمیای
نقره زبد البحر از هر یک پنج مثقال مس سوخته هفت مثقال و نیم نوشادر جعده نمک ترکی فلفل
دارفلفل از هر یک یک مثقال و بقولی از هر یک نیم درم کافور ربع مثقال ساذج هندی نمک سنبل الطیب
از هر یک یک درم کوفته بیخته بغایت نرم سائیده نگاه دارند و در نسخهٔ دیگر بجای فلفل در نه است و در بعضی نسخه‌ها
سرمه اصفهانی چهار درم نیز داخل است * باسلیقون دیگر جهت سبل ظفره و دمعه و حمرهٔ چشم را نافع است
* صفت آن فلفل دارفلفل زنجبیل زبد البحر از هر یک شش درم کافور قیصوری
یک درم و نیم کف دریا سی درم سلیخه ده درم و بقولی از هر یک چهار درم کوفته بیخته سحق
نیکو نموده در شیشه نگاه دارند و وقت حاجت بکار برند * باسلیقون دیگر و در ضعف باصره و انتشار و نزول آب
و خارش چشم را نافع است و از برای ورم چشم سود دهد * صفت آن زنجبیل فلفل دارفلفل از هر یک
دو درم زعفران مروارید ناسفته از هر یک یک درم زنجبیل کابلی نمک هندی ملح اندرانی نمک
سرخ از هر یک دو درم ساذج هندی از هر یک سه درم کف دریا نمک هندی
سرمه اصفهانی مرقشیشای ذهبی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی از هر یک یک درم کحل سازند
* فصل در ذکر ناشوفه‌ها ناشوفه صداع سرسام و جمیع آلام دماغی را نافع
جهت مواد نفع تمام دارد مسام و تحلیل عرق و حدت
حرارت از باطن بظاهر رود و استعمال آن در حمی مفرط الحراره
گرمی آب گرم و اگر حار باشد ناشوفه نمایند با آب معتدل مایل ببرودی و در هر حال باید که در وقت ناشوفه
نمودن طرف آب و روی بالای آب دارند واصل در ناشوفه آب گرم
است و از برای اصلاح حرارت بالفعل آب گرم ادویه بارده در آن
خطمی و از برای برگ خطمی برگ خطمی

انکباب اینها را برای تحلیل اثرة مجدریه یا مایل جوش اکلیل الملک و بابونه و عنب الثعلب و سبوس گندم و از برای جذب مواد یا سایل مثل خردل و حلبه و نمک و ونمه و انکباب اینها و طریق استعمال آن آن است که ادویه را در آب بسیار جوشانیده و در ظرف طبع سرآ برابر موسند که بخار آن بیرون نرود پس فرود آورده نگذارند تا بخار و گرمی آن کم گردد صاف نموده در آفتابه کرده پا نها را تا زانو برهنه کرده در لگن و یا طشت نگذارند و آب را از بالا آهسته آهسته بریزند و نکسته حمامی از اعلی باسفل بمالند و برده میان طرف و روی مریض حایل سازند حاجت گذاشت زیرا که آب بسیار گرم نباشد که باعث نمورد در امراض حاده مرحمت مایل بسردی و اعتدال باشد بهتر است پس پاها را بچادری خشک نموده در بستر جهت دیگر پاها بپیچند و اوقات بسیار نباشد و این عمل را عجب حاجت در بستر بروری در مه مرتبه متوالی نمود و بعضی گفته‌اند که گذاشتن پاها را در پاشویه در ظرف عمیق که عمق آن تا زانو باشد و آب خالص گرم یا مطبوخ ادویه آن مثل اردران باشد که پاها در آن غرق شود و مالیدن پاها از اعلی باسفل مادام که مریض راخوش آید و طبع او بپذیرد است کند بهتر است و در هر حال باید که منظور در آب گرمی باقی باشد که دستمالیدن از اعلی باسفل از دمانه پا گذاشتن پاها در ظرف عمیق امر و دمانه کنند گذاشتن دستها در این آب سر جذب بخار از دماغ دل میکنند و هر گاه حرارت اشتداد داشته باشد و جذب اثره ضرور باشد اقتصار در غسل اطراف بهتر است از غرق آنها در آب گرم چه گذاشتن اطراف در آب گرم بر جذب حرارت مجلب زیادتی گرمی است و نیز باید است که هر وقت که بند و حلقه کرده شود جهت جذب مواد باسفل باید که ابتدا از اعلی نموده باسفل آید پس پس بهتر که پارچه کرباس طولانی گرفته از بیخ رانها بپیچند تا باسفل آید با کشیدن در وقت باز کردن از اسفل باعلی روند بعد از باز کردن بلا فاصله پاها را با آب گرم بشویند تا اثره مجذب بجانب صعود نه نمایند و این امور مذکوره واجب التحفظ و ضروری و مراعات آن لازم است * پاشویه ملیع جهت امراض حاده حاره مانند صداع حار و حمیات حاره حاده و امراض قلب و کبد حاری و سایر امراض حاره * صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی از هر یک یک جزو سکوبه برگ بید برگ خیاری از هر یک دو جزء سبوس جو دو مشت در آب بسیار جوشانیده صاف کرده در آفتابه نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند اگر جمیع ادویه بهم نرسد آنچه بدست آید کافی است * پاشویه معتدل در امراض مرکبه * صنعت آن گل نیلوفر گل بنفشه بابونه اکلیل الملک از هر یک یک جزو سبوس گندم سبوس جو از هر یک سه مشت برگ بید یک مشت همه را با هم در آب بسیار جوشانیده و صاف کرده در آفتابه نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند * پاشویه دیگر جهت امراض بارده دماغیه * صنعت آن گل نیلوفر گل بنفشه بابونه عنب الثعلب گل خطمی روناس خشک اکلیل الملک از هر یک یک جزو سبوس گندم سه مشت حلبه دو جزو و سه تکو بسم حبوب در آب جوشانیده بطریق معارف پاشویه نمایند * پاشویه حاره جهت امراض بارده دماغیه * صنعت آن بابونه اکلیل الملک عنب الثعلب گل خطمی روناس خشک خردل حاشا قیصوم از هر یک یک جزو و حاجت سبوس گندم سه مشت در آب بسیار جوشانیده بطریق مقرر پاشویه نمایند

* باب التاء مع التاء المسماة الفوقانية * * تسمیه مضاعفه بدانکه منقصد لفظ هندی است و معنی آن می در دست بعنی این تسمیه در دست مضاعف آن هست چهار دارا کثر آن ادویه مفرده است نافع جهت امراض بارده و مفردها بنیان را مواد * صنعت آن تخم بالنگها تخم اسگند تخم تمر هندی تخم گواب به تخمی حور نوا نساسه دانه مفرد دانه سنبل الطیب اسمه مادح ریشه موسلی هفتاد اسبن کلان مایس خرد گل سازی گل تمند گل دماره تنی زکندان گل گنکر گل حرره ره لوسه کنکر پوست درخت مولمری سیاری دره صمغ سته موصله سمبل

در ثقل و سرفه ساری حمیات البلغمیه دو مثقال دار فلفل زنجبیل دارچینی سنبل زنجبیل صمغ بلاس
مازو فلفل خولنجان سنبل فلفل بسباسه ثعلب مصری صمغ سنبل گل سنبل زعفران هر یک زنجبیل جوز ما حارک
هر کرد گان هر یک بادام مقشر صمغ سنبل حرف ... هر یک سنبل خالص هر یک حلقوره کهلی کهلا بادرو
گرم کهربا کنند با گوری کوفته بیخته با عسل صاف سرشته باشند اطریفل ... معجون گرده بعجم حلوا سوهان پخته
نگاه دارند و در زمستان ... ببرند و بعد از شش ماه بدان عمل نمایند * باب الباء مع الباء المعجمه *

فصل در بیان پخته جوشان * پخته جوش نسخه معتدل وصفت آن ... حکم وجع ظهور و مفاصل
و رانیح رعشه و نسیان و وجع گرده نافع بود ورنگ را صافی گردانید و بدن را بدمان جوش کند و باه را نیروی دهد و حفظ
را زیاده گرداند و بول را اند و باد را ساکن کند * صفت آن شراب انگوری که صاف بود گوشت بره جوانی که گوشت فربه نیست
من عود هندی عرفی جا ده درم جوز بوا زعفران مصطکی رومی خولنجان از هر یک پنج درم سلیخه سنبل ... زنجبیل
مقل دارچینی سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یک درم فلفل دار فلفل کبابه چینی زرنباد قرنفل بسباسه سعد کوفی
از هر یک سه درم عسل مصفی ده رطل گوشت را در آب انگور بجوشانند تا مهرا شود و داد و ... را نیم کوفته در کیسه
کرده سر کیسه را محکم ببندند و در آن اندازند و هر لحظه بمالند و ... رطل گلاب اضافه نموده تا بالا ... را آخر
عسل نبات در دانگ و عنبر اشهب یک درم داخل نموده در خم چینی ریزند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و اگر
خواسته باشند مرغ و دراج و کبک و کبوتر بچه و سنگ خوار و امثال این لحوم داخل نمایند * پخته جوش نسخهٔ دیگر
* صفت آن بگیرند آب انگور صافی تا انگور رازقی رسیده شیرین مقدار یک من گوشت بره درسته گوشت مرغان
مثل مرغ خانگی و کبوتر بچه و خروس و دراج کبک و تیهو و فاخته و گنجشک مقدار نصف من آب سیب آب انار شیرین
آب به شیرین آب امرود از هر یک ده رطل و در دیگ کنند و بجوشانند و کف آن را بگیرند پس بگیرند عود هندی
ده درم زعفران پنج درم قرنفل بسباسه جوز بوا کبابه چینی زرنباد سعد کوفی از هر یک سه درم جوزبوا مصطکی
رومی خولنجان از هر یک پنج درم سلیخه سنبل زنجبیل دارچینی عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک یک درم همه را
نیم کوفته در خریطه کنند و باید که خریطه از دو لا بر باشد و سرآن را نیک ببندند و در دیگ اندازند با آب و
گوشتها بجوشد خریطه را لحظه بلحظه بمالند و چندان بجوشانند که گوشتها مهرا شود بعد از آن بگیرند
گلاب یک رطل عسل مصفی ده رطل شکر سفید یک من انگبین و در پخته دیگر یک درم عنبر اشهب یک مثقال
در دیگ بریزند و زمانی دیگر بجوشانند تا غلیظ شود چنانچه انگشت تر شود پس از آتش فرود آورند و خریطه
ادویه را بمالند و بفشارند و بیرون اندازند پس استخوانهای گوشت که مانده به بیرون کنند بگیرند و بفشارند و بیرون اندازند
پس پخته جوش را بالا کنند و در ظرف چینی یا کاسی نگاه دارند و اگر او را ... خواهند مصطکی زعفران از هر یک
یک مثقال کافی است و اگر خواسته باشند که ادویه دیگر بیفزایند ... داخل کنند و لیکن عسل داخل
نمایند و جوش نمایند مگر که غلیظ شود ... نیک از آتش بردارند و بالا کنند و در شیشه کنند
و نگاه دارند در وقت حاجت استعمال نمایند و باید که بدانی که این را ... شراب مسکر حرام است

*فصل در بیان بخور ... بخور مریم از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام منقول است که وصف نموده اند
بخور مریم علیها السلام را برای ام ولدی که آن حضرت داشت و فرموده اند که این بخور نافع است از برای هر چه از بدن ارواح
باشد از فساد ... و ... صرع زنان ... و امثال آن * صفت آن فرموده اند بگیر لبان ... رومی ... از ...
... خرنوب شامی ... از هر یک ... کوفته ... نطره ... کرده

وهمه را نکوبیده کرده بخور کنند آب بد رمیکند نکو و نافع است منقول از طب الائمه * و بدانکه بخور بعضی دوای مرطب
وبعضی خاص معینه دوا را باشد که بر آتش نهند و دود آن را استعمال نمایند و یا در آب بریزند و بخار آن را بگیرند
و فرق میان بخور و بخار آنست که در بخور اجزای مائی و هوائی و ناری از جسم منفصل شوند و بخار آنکه
از هم جدا و منفصل نگردند بلکه میان اجزای ناری و هوائی جدا گردند زیرا که اکثر استعمال آن بایس است که
بر آتش اندازند تا دخان و دود آن را بگیرند بخلاف بخار که در آب جوشانده بخار آن را بگیرند و اطبا عموما گاه
دیگری را اطلاق میمایند * بخور معروف به حمد الهورد منقول از کتاب بخورات کراکب * صنعت آن کندر
صندروس میعه سایله اظفار الطیب و حب الله زیره عود خالص سنبل طیب عود هندی سنبل اروی عنبر اشهب فقط
جز اصطرک مجموع را کوفته یکجا کرده نزد حاجت بخور کنند * بخور ملکی گمان اینست که از طمار هندی است
و بعضی گفته اند که از مرمس کبیر است * صنعت آن عود قماری خام بخور الرهبان اصطرک کوکب الارض مرجس
سنبل الملک گلنار فارسی بزر السمخ لفاح بهرمان حسن مقل الیهود صندل مرح صندروس انهقان ظرطیر اجرا
کوفته یکجا کرده بگلاب سرشته قرصهای باریک سازند و حشک نموده نگاهدارند و وقت حاجت بخور کنند بان
صحتا نکته فیسیلند است از عمر کوبند * بخور السوسن بگیرند سوسن مسروع الاسماع بل رطل اصطرک به او بعه فقط
در بلحما ما مصطکی اظفار الطیب عمل از هر یک بک و سیم از وبعه روغن بلسان نیم اوبعه ادویه کوفته بیخته با سوالب
بعدا حساج سرشته اقراص سازند و وقت حاجت بخور نمایند * بخور الورد بگیرند حما مامرصانی فقط سلیخه از
هر یک یک اوبعه اصطرک مصطکی مقل الیهود اظفار الطیب اسه لادن از هر یک ده اوبعه ورد منقی از منع نصف وبعه
اوبعه ادویه کوفته بیخته اقراص سازند وقت الحاجة بخور نمایند * بخور بتنکه بسوی دهن ودماغ ومرکب حواس
ومزیل خفقان وغشی است * صنعت آن عود هندی سطاس صندل سفید از هر یک جزوی مشک کافور از هر یک
نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و بخور نمایند * بخور بتنکه لمرعش را سود دهد با تکه زور سموم
بخور کنند * صنعت آن حاشا قوتنج هر دو برابر در سرکه تر کنند و بر دلیس دارند قطع اخلاط کند و اینها جهت
اعانت بر قطع اخلاط غلیظه موی مرآدمی موجبه نمایند و بسرکه آمیزند و بر جبهه طلا نمایند * بخور بتنکه صداع
حار مع ماده را سود دهد * صنعت آن بنفشه نیلوفر بصابان خطمی سعتر مقسر مرصوص جراده القرع رطب حمله با
موجه از نسحاده مرسل در آب بریزند در طبخ زیر بند و بر بند ریحان روغن بنفشه یا روغن گل در آن آمیزند و درد عامل
گذارند بفرمایند که ردائی برسر بیچیده تا انکباب بر آن کنند و آب را حرکت میداده باشند تا بخار او به دماغ بر آید
و روری در سه بار این عمل نمایند و اطراف را آب گرم بشویند * بخور بتنکه صداع بارد مع ماده را نفع بخشد
* صنعت آن مرزنجوش جوز بوا بابونه اکلیل الملک قیصوم سیستنبر تمام عیار ادویه لجمه ومرتب بسند انکباب
بر آن نمایند و بطول این آب بر سر بریزند نافع است * بخور بتنکه زکام گرم را سود دهد * صنعت آن بابونه در سرکه جوشانده
و بر آن اکبر نمایند * بخور نمایند و بعد خس بوری آس و مورد یا بس سرکه حار را نافع است * بخور بتنکه صداع
ریحی را سود دارد * صنعت آن را رتا نه باب بدسته بخور نمایند بر مسمل انکباب * بخور بتنکه زکام و نزله بارد را سود دهد
* صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش در آب نه بر بند و بر بخار او انکباب نمایند و آ گوشک گرم کرده را
در شراب اندازند و بر بخار او انکباب نمایند همین عمل کند و بعد خس فقط و سر سبر نافع است و همچنین
بلسمی سندروس وطرفا و عود قرادی و هجوج * بخور دیگر که زکام بارد را نافع است * صنعت آن کندر میعه
سائله سعد کوفی صندروس اجزا مساوی کوفته بیخته گولها ساخته بخور نمایند * بخور دیگر زکام و نزله سرد را

است و نزول آب در آن که حقنه صلب شده است * صفت آن برگ تنگ حنظل کرده هست توله اسفل حالس
دل توله بامیر نما مشرید و مرکزمی که وسط آن سوراخ باشد بنشیند * تر تکه نمه مکشوف وارات آویزان باشد
و برگ تنگ را بشد زا در دران کرمی ایداد ایداد نمو را بنشانند دل ماعت که دود کرمی آن بنمه بر سد و
و ابتدا از تکه نرد است تواند نمود به نما رزباده به کمر در بن سوراخ ابتدا الهراف کرمی را خود را تا کمر از خارجه
به تیسمد که دود مطلقا بیرون نرود و هوای خارج بدان نرسد و بعد از آن بنمه نمه سب تواند و در درازه را
محفوظ دارند و صبح تا ر نما نمد و بازار هوا محفوظ دارند و جمعی باهت سب و بعضی را در نس را کمری را بعد
از آن ادرار مسرود و بعضی را بامدت سه ماه ادرار مما ند تا که معالجةً ادرار بد نمایند و حس تکسد بعون الله
تعالی زایل میگردد و بهمان اصلی برمیگردد و بدآنکه مصروع را این حس ساخ برو باید و بهم کمان مسرور و متول
آن است و جمعی از بو بند بن سم لفاح خصوص که مخلوط با مشک باشد و جمعی بو بند بن حمقا و در رابع
مصروعین و کفته اند که هرگاه مرد صاحب صرع در آن حسن حا سار انمورانند و باداب آید علامت صحت و در آن
است * باب الباء مع الراء المهملة * * بسل در رد کرد برود اب * بدانکه رود نصرمای سرحد ه
و رای مهمله ادویه را گویند که با تبهای گیاه مخصوص سرمه حسل نموده سازند مانند دروراستعمال
نمایند چون است از کافور و مسرداب برسب با نمه با اسم صمعی گسمه و بعد از آن این رعایت مبرول شده
و نزادیه حاره بیرا اطلاق نامه حما که از عمارات کمب طاهر مسود که این لغت را مطلق و بلا قید اطلاق کرده اند
و اول کمکه آن را بالف نمود بلیا نوس است و بری مما ب ترود کحل ود رو را ن است که اجزای ما بعد رود را با
اجزای نامه می برسد درا کمر وحسل نموده تا رسا شده استعمال نمیا بند حما نجه ذکر باب تحلات کحل
و در زر که ادویه آن مرد و راد را کمر کرده و بعد برمحمه استعمال میکنند و بون سرسس آن بصری د تگرو انسا
دروز مخصوص نسیم بحب نلکه رحوا حاب نیز استعمال مسود و طوبی استعمال آن است که کوبیده تر برسد
در چشم نما سد که کحل است بمیل در چشم کشند باید زیلد ردوا استعمال کرده شود و نیز کحل آن است که
مماهی دار ه اند را که مس از کلاوس بمعنی سرادست و نیاز ادویه را گویند که کوبیده و بیخته و با
ما بعاب سرمه حمها ی طولانی دراز بند و در وقت حاجت با آبهای مناسب ما سده در چشم تکسند یا نکست و
نیرسات مخصوص نسیم بسب در غیر چشم نیز مستعمل است * بدانکه باید که دراد ویه مخصوصه تسیم
ما بند برود در روز و سیاوات را کحال بها بن سعی و مبالغه مرعی دارند در ساحتن و ترکیب ادویه آنها که اصلا
و مطلقا بجسم آسیبی و ادنی آزا آنها در سد زیرا که جسم عضوی است شریف ذکی الحس از شرف اعضا است پس باید
که ادویه حجریه آن را مانند سادج و نوسا و لعلمسا و غیرها آنچه به تصویل یعنی بعمل محتاج است بطریقی که
در جاهای خود ذکر یافت اهتمام تمام بجا آورند و آنچه محتاج به سحق باشد مانند سرمه و بعد و سنج و غیرها
بد مسور مرور در جای خود به بعمل آورند مرد و آنکه محتاج به ترسیب باشد مانند ابرروت بسر حرور بوسا
ما آب عوره و سرمه نات را ز ناله نیز بطرزی مر بوردوا ماکن بود بس مثل از ادویه مر خمه و سحمه و برورده را
جدا جدا بار ما سد و از باز حه ابرسمی صمغی بسحه رورمانسد وادویه دیگر باید که برو باره و بی عیب و صاف
اخذ نموده و بد سور هر یک را جدا جدا کوبند و بصار زمان بعد بحدوزن نموده مجموع را در هم کرده برنگ سهای
تا رحمی بلیغ نما سد و در حس حتی از گرد و غبار محافظت نما سد تا باعد عمار گرد دود در بسند تا حسی نگاه
دارند و عند الحاجه بملایمت در چشم ما سد و با میل طلا و یا نقره و یا چوب نیم در چشم ز ریک در چشم کشند

*برود نافع که آب را از چشم باز دارد و مقوی بصر باشد از تحفه بن ذکریا است در تقویت اجفان و رویانیدن مژه و رفع جرب
اجفان و تقویت بصر و منع نوازل مجرب است * صفت آن سرمه اصفهانی سنبل الطیب از هر یک چهار دانگ جزما
دانگ دانگ که مرد و را ... گرفته سوخته باشد از هر یک نیم جزو بعد از سائیدن به آب گشنیز تازه یا آب برگ مورد
پرورده خشک کنند و ملایم کرده در چشم کشند * برود احمر چشم را خشک کند و از سوزش باز دارد * صفت آن
شادنج مغسول ده درم روی سوخته شش درم مروارید ناسفته یک مثقال زرد دو دانگ نبات یک درم به نیکو ملایم کرده
استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر روی سوخته داخل نیست * برود احمر به نسخهٔ دیگر آب چشم را بند کند و چشم
را خشک کند و سوزش سبلهای گرم که در چشم کشند باز دارد * صفت آن شادنج عدسی مغسول ده درم روی
سوخته یک مثقال نبات سفید یک درم کوفته بیخته نگاه دارند * برود اکسیری که برود اسمر نامند از تالیف
ملا ماست جهت التیام قروح و تنقیهٔ رطوبات و رفع جرب مجرب است * صفت آن به نسخهٔ شیخ داود شادنج مغسول
و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول چهار جزو سرمه دو جزو توتیای الماس یک و نیم جزو صدف سوخته نقطه اب
ملعی مروارید ناسفته از هر یک نصف جزو و گاه زیاده کرده مشود از برای جلا و جلای بصر و اقلیمیای فضی
صمغ عربی ساییده از هر یک تکثیر با آب باران به پرورده استعمال نمایند * برود حصرم نافع از برای حرارت و گرمی
چشم و دمعه و سلاق * صفت آن توتیای کرمانی کوفته بیخته در آب غوره هفت روز پرورده خشک نموده و
دیگر بار سحق کرده استعمال نمایند * برود حصرم به نسخهٔ دیگر * صفت آن توتیای کرمانی زرد چوبه از هر یک
ده درم پوست هلیله زرد سه درم با آب غوره یک شبانه روز کوفته پرورند و خشک کنند و ملایم کرده در ظرف چینی
نگاه دارند برود حصرم دیگر سلاق و سبل و جرب و ظفره را سود دارد * صفت آن توتیای کرمانی هفت و نیم درم
پوست هلیله زرد بلیله از هر یک سه درم زرد چوبه یک اوقیه فلفل ماميران از هر یک دو درم نمک هندی چهار
دانگ مجموع را کوفته بیخته به آب غوره پرورده تا هفت بار با هفت بار آب غوره را تازه کنند پس خشک نموده ملایم
نمایند و بکار برند * برود حصرم دیگر نافع از برای دفع رمد حار و آب آمدن از چشم * صفت آن توتیای کرمانی
شادنج عدسی مغسول ملایم کرده آب غوره بر روی وی کرده در آفتاب نهند تا خشک شود باز آب غوره بر روی وی
کنند تا هفت مرتبه پس سوده در چشم کشند * برود حصرم دیگر جرب و بیاض و دمعه و سلاق و سبل و ظفره را نافع
باشد * صفت آن توتیای کرمانی مغسول ده درم پوست هلیله زرد زرد چوبه از هر یک شش درم دار چینی
ماميران چینی از هر یک سه درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته هفت روز در آب غوره پرورند در سایه
خشک سازند و در نسخهٔ دیگر نوره ارمنی نیم درم نیز داخل است * برود حصرم کافوری نافع از برای رمد حار و
سوزش و خارش و آب آمدن از چشم * صفت آن توتیای کرمانی که هفت مرتبه در آب غوره پرورده خشک کرده
باشند شش درم کافور دو حبه نرم ملایم کرده در چشم کشند * برود درع یعنی توتیای کله که جهت رمد حار بغایت
نافع است * صفت آن توتیای کرمانی کوفته بیخته در آب کله‌وی هفت روز پرورده خشک کنند و دیگر بار
سحق کرده استعمال نمایند * برود خیار بادرنگ * صفت آن بگیرند توتیای کرمانی را و سحق کرده پس بگیرند
خیار بادرنگ و مغز آن برآرند و توتیا را در آن پر کنند و سر آن را بگیرند و در خمیر گیرند و در تنور نهند تا خمیر پخته
شود پس توتیا را برآورده سحق بلیغ نموده استعمال نمایند * برود اسود نافع از برای اوجاع عین * صفت آن اثمد ده درم
مشک یک درم کافور دو درم زعفران دو دانگ رصاص سوخته درم مس سوخته دو درم اقلیمیا ده درم صمغ عربی چهل درم
دار فلفل هندی فایله از هر یک یک درم سر ... های نیم درم مارمشیا دو درم نبات سفید یک دانگ خصص مکی

یک دانگ گلنار فارسی شادنج مغسول هر یک یک دانگ و نیم افلیمیا زنجار از هر یک نیم دانگ سایند و صلایه کنند و باقی
ادویه را سوای صمغ کوفته بیخته صمغ را با آب باران تر کنند تا از روی ادویه بتواند بر گردد بعد چهار انگشت بمانند پس
ادویه بیخته را در آن بسایند و در آفتاب نهند تا خشک شود پس سحق کرده باز بسایند بهمان آب باران که
صمغ در آن خیسانده باشند و خشک کنند تا هفت مرتبه پس خشک کرده کوفته بیخته در ظرف چینی نگاه دارند
و در وقت حاجت چشم کشند * برود اسود به نسخهٔ دیگر * صفت آن افیون ده درم مشک یکدرم زعفران دو دانگ
مرجان یکدرم مس سوخته دو درم شکر طبرزد دو دانگ حضض مکی حلبه گلنار فارسی شادنج مغسول از هر یک
دانگی بلسم ویک کوهر ساید * برود اسود دیگر معه بار دار دو خاص سود * صفت آن سرمه توتیای کرمانی
مغسول از هر یک دوازده درم مروارید ناسفته دو درم شادنج مغسول یک مثقال زعفران نیم مثقال مر نیم مثقال
درم مشک و کافور از هر یک دانگی یک صلایه کرده استعمال نمایند * برود نشسته جرب چشم را دافع بود * صفت آن گل
سفته کثیر خشک بوداده صمغ عربی کثیرا از هر یک یکدرم نشاسته سه درم کوفته بیخته بتوت دو سرکه انگوری
پرورده مرتبه خشک کنند پس سائیده حریر بیخته استعمال نمایند * برود تکه چشم را جلا دهد و تیزی کند
و حرارت را فرو نشاند * صفت آن افلیمیای ذهبی چهار درم توتیای مغسول سرمه اصفهانی از هر یک یکدرم توتیا را
سور اسد واح اوا کوفته بگلاب و سرکه خمر انگوری سرشته در پارچه دسته که پارچه مصراست و بعضی گفته که آن
کتان مصری است کشند و هفت مرتبه سوزند و هر مرتبه که بسوزند خشک کنند باز با گلاب و سرکه خمر کرده در پارچهٔ
مذکور کرده بسوزند تا هفت مرتبه پس خشک کرده با دو دانگ کافور و مصوری شکر صلایه کرده بکار برند * برود ملس
برجا که کشند مقصود در چشم از برای بقای زمد * صفت آن شادنج مغسول مس سوخته اثمد نشاسته از هر یک هفت
درم صمغ عربی سی درم افلیمیا کحل دو درم سفیداب رصاص شش درم ... ع را سوای صمغ عربی کوفته بیخته صمغ
عربی را هفت حصه کرده هر مرتبه یک حصهٔ آن را با آب باران آمیخته از کدورت ادویه را در آن بسایند چهار انگشت
از روی ادویه برگردد بخیسانند و ادویه را آن بر کرده خشک کنند تا هفت مرتبه پس صلایه کرده در چشم کشند
و در نسخهٔ دیگر این برود افلیمیا و سفیداب داخل نیست * برود ملس چشم گرمیهای چشم را فرو نشاند و آب آمدن
از چشم باز دارد و ارتس بیماریهای تر باد کشند تا سوزش چشم را فرو نشاند * صفت آن شادنج پاک کرده مثقال
روسختج نیم مثقال مروارید ناسفته چهار درم نمک یه مثقال تبات سفید یکدرم شادنج را بر روی سنگ سماق
با اندکی آب بیک نمایند تا خشک شود و بعد تا در چشم کشند و باقی ادویه را درم کوفته حریر بیخته با شادنج مخلوط
کرده باز دیگر سحق کنند و نگاه دارند و هنگام حاجت در چشم کشند * برود زردی نرخه و نور زمرج را نافع است
* صفت آن سفید اب قلعی باز ده درم افلیمیای نقره ده درم صمغ عربی هشت درم سرمه شادنج مغسول روی
سوخته نشاسته افیون از هر یک ده درم صلایه کرده بلعاب بزرقطونا مرتبه خشک نموده باز بسیل غبار نماید و
برود نماید * برود دیگر که بیاض چشم نه برد و جای نرخه را پر کند * صفت آن شادنج مغسول مس درم مس سوخته
دو سرمهٔ اصفهانی از هر یک سه درم شادنج مغسول مروارید ناسفته صدف سوخته از هر یک یکدرم توتیای کرمانی
ما میران چینی از هر یک دو درم کوفته حریر بیخته بکار برند * برود زمانی معمول از دو حمره چشم را دور کند
و بصر را تیز گرداند * صفت آن نگیرند انار ترش یا دانه ... بکوبند و بفشارند و آب آنرا گرفته بپالایند و بکرپاس
کنند و در ... از یک من آن انار یک درم انگمس اضافه کرده در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند و کف آنرا
بگیرند تا قوام آرند و نگاه دارند هنگام ضرورت استعمال نمایند * برود ... سلاق اسل و ربرود ... چشم را سود دارد

*صفت آن اسفیدباج ملطف کابلی سوخته ده درم مازو نیم کوفته از هریک پنج درم کوفته بیخته در بسته استعمال
نمایند * برود فارسی خوب با صرفه بصفرا بد و صفا فطب حسم کند * صفت آن توتیا مرتسا السماقی نقره از هریک
پنجدرم سنبل الطیب سادج زعفران از هریک یکدرم مروارید ناسفته دو درم کافور قیصوری دو دانگ مشک
دانگی کوفته بیخته استعمال نمایند * برود نافع در درمان تمام درد الرمد سی مد کور خواهد شد
انشاء الله تعالی * برود تکدر مد حسم را سود دارد * صفت آن سادج هندی ... ریباس از هریک هفت درم
صمغ عربی سی درم املیمای مغسول حضض درم اسفیداج ارزیز هفت درم اجزا کوفته بیخته بکوبند و استعمال
نماید * برودی دیگر حسم را جلا دهد و تقویت بصر کند * صفت آن سادج مغسول روسختج از هریک پنجدرم
صبر سقوطری بوره ارمنی از هریک یکدرم زنجار و فلفل سفید دارفلفل شحم حنظل زعفران با شیاف از هریک نیم درم
کوفته و نرم بیخته استعمال کنند * برود تکه جلا دهد حسم را و تقوی است * صفت آن نشاسته چهار درم
صمغ عربی دو درم مرسیا سرخ سفید اب ارزیز از هریک درمی بکوبند و استعمال نمایند

*باب النون مع السین المهمله * نسرینه بفارسی نسترن و بهندی جاتی ... گویند و آن نوعی از ورد است ... دوا
است ... بعضی ... آن ... نیز ... ه ... ست ... در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم
و در دوم خشک است محلل ریاح و ملطف باطنی و مفتح سدد و منشف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و
هاضم و خوشبو کننده دهان و جهت سلس البول و صحیح و نفث الدم و درجه امعا و رطوبت سینه و سس و اسهال کهن
ر در ... صمغ ... بمعده و تقویت رحم و رطوبت آن و ضماد برگ آن با برگ سورد جهت رفع بد بوی
زیر بغل آزموده و با نرگس و عسل جهت اورام صلبه و قروحه آن با عسل بعد از طهر معین بر حمل و بار عفران
منی و مصلح رحم و ... طلا آن جهت صرع و سنه بارد و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت ران است و رفع
ریاح معاس مجرب است و مصدع و مصلحش گلاب و گویند مضر جگر است و مصلح آن صمغ عربی است و بدلش پس
باشد در ... ... است * فصل در ذکر بعضی جوارشات نسرینه * جوارش نسرینه محلل ریاح
و ملطف باطنی و محلل رطوبات و مفتح سدد و مفرح و مقوی باه و هاضم طعام و خوشبو کننده دهان است و اگر دران
زعفران داخل نمایند مشابه مصلح رحم و ... و جوارش آن گلاب داخل نماید کرده باشد بمارد و صمغ عربی دفع ضرر
آن از کند نماید * صفت آن نشاسته سی درم زعفران سه درم صمغ عربی هفت درم ... سفید ... که
... ... گلاب ... ... را بگلاب حل کرده بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته
داخل کرده جوارش سازند شربتی دو مثقال * جوارش نسرینه نافع است از جهت برودت معده و سوء استمراء و از برای
... ریاح غلیظه * صفت آن نشاسته ورد دارچینی ... دارفلفل دارچینی اسارون از هریک سه درم دارچینی
کبابه ... درم فلفل سیاه دو درم ... یکدرم ... سفید ... درم ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن
کل ادویه جوارش سازند شربتی یک مثقال * جوارش نسرینه دیگر معده را نافع است و بادهای بواسیر را سود مند باشد و
... در ضعف ... ... * صفت آن نشاسته ورد دارچینی ... دارچینی اسارون ... از هریک
... دارچینی کبابه پنجدرم ... یکدرم ... ... نیم درم اجزا را کوفته بیخته با عسل
مصفی سه وزن ادویه جوارش سازند * جوارش نسرینه دیگر بادهای بواسیر و سردی معده و بلغم را نافع باشد بادهای
غلیظ را دفع کند * صفت آن نشاسته ورد دارچینی کبابه از هریک پنجدرم فلفل دو درم ... یکدرم ... ...
دارچینی ارفلفل اسارون دارچینی ... از هریک ... درم ... سفید ... درم اجزا کوفته باشند با عسل صافی

نمرسند * دواء المسك که مقوی معده و دل و قوت آورد و مقوی باه است و منفعت بسیار دارد * صفت آن بسیاسه
مرفلفل ازهریک نیم مثقال خولنجان مثقال زرنجبیل کسه مسر سنبل و ساذج ازهریک نابرده مثقال کوفته
بیخته بعسل مرسند بسازند بمقدار بیاشامند * دهن بیسانه نافع است دردهای مزمن را و مقوی دماغ است * ولبس رحمع
امراض رحم و سلس البول ازبرودت و بلغمی آن آلات تناسل را مقوی است * صفت آن بگیرند بیسانه هر قدر که
خواهند و بیسانه ها نیک صاف کرده و پدرع و اسی نظم نمایند و دهن را از و جدا نمایند و بکار برند * حب نسانه
نسا ازموجعالی نما را امثال منی و تعوظ آورد و مقوی باه است * صفت آن عاقرقرحا دارچینی جوزبوا کبر بابسم
زنجبیل گوزبان بادرنجبویه موصیا بی دار فلفل دی عسر است ازهریک نیم مروارید نامثقبا بوزیدانی
بهمن سفید بهمن سرخ ابسیاج مقلی زرساد جولنجان فلفل سفید درونج کابلی حنطی بسیابه مندل منبل
ازهریک درم دار الشیم مصطکی زنجبیل و خطانی حرب رعفران ازهریک درم مسلخالص نیم درم ادویه
کوفته بیخته باعسل خالص با عرق دارچینی معجون کنند بقدر نخودی سرشی از یک حب بابد خورد
* فصل دربیان نسخ معاجین نسائیه * معجون نسابه مقوی اعضای رئیسه و معده است و رباح و خمارا
زایل مسازد و طعام نیکو میگوارد * صفت آن گل سرخ طباشیر بهمن سفید بهمن سرخ گل گاوزبان گشنیز خشک
بریان کرده صندل سفید مروارید نامثقبه کهربا نارمشک زنجبیل گاوزبان بادرنجبویه پوست ترنج تخم کاهو
ازهریک نیم مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز جلغوزه مغز
بارحیل ازهریک دارد سفید تخم خرفه مسر رحمل و نیم مثقال زعفران بریالسنج ازهریک نیم مثقال کافور مشک
عنبر ازهریک نیم مثقال جوزبوا بسباسه ازهریک نیمت و چهار مثقال و رسل بند انه مرده مثقال زر طلا نقره
بند درون سره ملعقه داد رندرا کوفته بیخته مزون ادویه نبات و عسل بالمناصفه بقوام آورند سرشی یک
مثقال بیک مثقال نیمه * معجون نسابه دیگر مقوی معده و اعضای رئیسه و باه است و منی بسیار آید و تفریح آورد
و طعام نیکو گوارد و اسهال باده کند * صفت آن بسباسه جوزبوا تخم لفاح تخم گاوزبان سنبل زعفران دارچینی بادرنجبویه کبار
عنبر گل سرخ سرو ح الادماغ بهمن سفید برگ بنگ سرازی ازهریک نیم مثقال عاقرقرحا مصری خصیه الثعلب
مصری طباشیر نیمه ازهریک سه مثقال مغز جلغوزه مغز بادام مغز پسته مغز تخم خیارین مقشر مغز نارجیل مغز
ازهریک نابرده مثقال مشک خالص عنبر اشهب ازهریک نیم مثقال عسل مصفی خالص نبات سفید ازهریک
دو وزن جمیع ادویه ورق طلا ورق نقره مخلوطاً ازهریک یک مثقال علی الرسم معجون سازند * تقد تکمیر بای
مرجان و نسخه شیر و بمزبانوقسی است هند ده بر آمده ام سنگی است سرخ برمیراج میل حاله ریز د
لیکن مرجانهای این اران بارنکسر و آن سنگی است که بی صلب که در سواحل دریای مالدیب و فارس و عمان
و یمن و غیرها دور بر آمده نیکوتر میباشد و آنچه مشهور است که بیخ مرجان است و رنگ آن سفید و مرجان بلند
تو مشهود سرخ برمیگردد و شاخهای آن مرجان است اصلی ندارد و آن سرخ و سفید و سیاه نیز میباشد با خلاف
اماکن و مواد و باید ماده آن طین لزج مختلطاً با ملح بالاجزای عرلرحه و مواسب باشد که بطول مدت و صلابت
امواج و ملح و با اجزای عرلرحه ان جدا شده و سواس آن منجر گشته بان مانسبیت و متحجر میگردد
و سیاه آن نیز و سفید آن ضعیف تر است و بهترین همه سرخ آن است که صاف و کم سوراخ و صلب بی رمل باشد
و در اول سرد و در دوم خشک مفرح و یابس و مسکن و قاطع نزف الدم و نفث الدم و سیلان خون میکند در دل مجمد
مانده و ملیچ جو یا سر و آن جهت سواس رحمون و خفقان و صرع و صعف معده و سیلان اسهال و نفث الدم و امثال موی

وسنگ مثانه وگرده ومهره دو امعرو و سمر مثال آن که با نصف آن صمغ عربی و با سفید تخم مرغ سرشته باشد
و با آب سرد نوشیدن جهت قطع برف الدم بالمبن ضرب است حصرصا و حمه آن وضرب وسعوط نوع مثانه آن بعاب
مقوی دل در و وبعد جهت بردن کوشت زیاد رحمها و رفع آثار آن وضرب آن جهت برف الدم ظاهری ونفوت دندان
وزایل کردن زردی دندان و سوراخ جسم وتسوت با صره و دمعه و حرب رصاص وسلاق وقطور آن باروغن بلسان
جهت ثقل سامعه وکری نافع واسن الدلد گوید که جون سه درم رورو حماره آنک آن را با سکنجبین بنوشند المه
رفع ورم وسده مهره سنگ مصرگرده و صورت تخم مرغ و مسلسل کسر او بند لس جهت حسن جون بورس دم الاخوین
وبله ریوس نابل مثقال وا ولی استعمال مضرآن است رحمیع مدکورات ومحلول آن اد و وحدام مضرت دانسته
اند واز خواص آن است که جون طلا و نقره وا از هریک یک درم در هم گداخته انگشتری با نکس داین بر سب دست
و سند و داران بصب کنند و هم و سر در حلد اسا دخود معاینه باز مره داسته باشد باخود نگاه داریند در حال صرع
ملع شود دارند آن را هرگز عصی نرسد و از جسم بلد ایمن باشد * دستور اخراج آن آب است که بعد از دو ریزه کرده
در کوزه گلی با یک بلید کرده گل حکمت گرفته در تنور گداخته سه بکدارند و صبح روز دیگر برآورده احتیاط
نمایند که نصفا و صبر زرد و سرخ ظاهر شده باشد درست بعد از اخراج نمایند و سود نمایند از آنکه سفوت عمل آمده و احجار
دیگر استعمال نمایند و دراستعداد کرده است * فصل در ذکر تبیح امراض نبید * * درص نبید نافع از برای اسهال
دموی و بلغ خون * صنعت آن نبید مضرت معمول ده درم اما حلسار فارسی از هر یک چهار درم صمغ عربی تکدرم
دار چینی نیم درم کوفته بیخته با سفیده تخم مرغ نبید حاجت مرسته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص
نبید ضی الدم را نافع باشد * صنعت آن نبید معمول ده درم کندر اقاقیا گلنار صمغ عربی از هر یک چهار درم کثیرا گل
مختوم از هر یک سه درم دارچینی تکدرم کوفته بیخته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال
با شراب انجبار * قرص نبید نفث الدم و تبیح امعاء و کبوت طمث و آمدن خون از امرد و بایرا مت و بهر در منافع مثل
قرص انجبار است که ذکر شد * صنعت آن نبید مضرت بلسان ذکر اقاقیا گلنار فارسی از هر یک چهار درم دارچینی
صمغ عربی از هر یک تکدرم و در روایتی دیگر از هر یک نیم درم است کوفته بیخته سفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند
و در سایه خشک نمایند و نوش باد و سال باقی میماند شربتی تکدرم است * معجون نبید از اطحون حفظ و اسهال
دموی و نفث الدم را سود مند بود * صنعت آن نبید معمول ساذج معمول کرو با گلنار گل ارمنی گل مختوم
دم الاخوین سب نمانی از هر یک جوزی درون سعاوی کوفته بیخته با رب به و رب سماق و رب حب الآس سرشته
مقدار دو درم شربتی بدهند * نیلوفر فصیلی صحیح است سابل نما می باربد وگوهد از وا رهر گوهی رسها
بر آمده و ابدا روئیس شرحه رنگ رسات آن بی ساق و برگ سات و برگ دار سسه سال طور روما بند گاه سرحس
و بعد زرد سرو رساف ساقهای درختان و از بیخ اشجار سرو بید و در بیکاس دارحار باشد گرم است در درجه
دوم و خشک است در اول و گوید در اول گرم است و در بیوست معتدل مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و بهر حلطی
که ملاقات کند و محلل بیح و سر مسمد در معده و بولنج و مسهل کسله سرعمر مسمد و مصرح بالعرض
وجهت دیع مرد او خدام و علل سوداوی و مفاصل رضاد آن جهت الهواي عصب و ستان میان انگشتان نافع و خوردن
آن با سکر و با المعمه حصوص بحس در مسهل و با آب ماءالعسل موجب اسهال مواد و بی ضرر است مطبوخ آن با اصل
العرس و اسوب جهت سرده و حس النفس ورتو و مدار است مطبوخ آن با عسل جهت سقوط و امسر بعاب مو برو
خون سه مثقال آن را خورسابد با فلوس خیار شنبر و ترنجبین که در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین

و اطفل کرده سود مند است درد معده سرسام و زیاح بواسیر و صرع مجرب و مقوی و مصر مقعد و گرده است مصلحش
بومیا و بادیان و خوراک نه اند ان با ماء العسل و انیسون تا که باشد و با حرون سال الد ارو مانند و پیشتر از حرم آن ماند درم و در
مطبوخ تا سی درم بدلش حب مراد مود داوی نصف وزن افتیمون و ربع آن مطلق نیست مراد از آن است که
استعمال کرده شود و مجرد نبی بوست و اسید درم گویند تا آنکه تفع تکنند و سود نبخشد * حب نقاع بلغم و سودا
را ارسفل تا زال کند و منفعت و ماع نماند * صفت آن انار و ج درمقدار درم نقاع قمعی د درم تخم حنظل سی درم
اسطوخودوس افتیمون از هر یک و در ربیع پیله معتدل نیست درم سقمونیای مشوی یک درم و سیر کوفته بیخته با آب
حب مانند شربتی دو درم و نیم * سفوف نقاع مسهل سودا و خلط محترق مرداری و از برای امراض حادثه از سودا
و اخلاط غلیظه نافع * صفت آن نقاع قمعی افتیمون اسطوخودوس از هر یک جزو سکر طبرزد و حرو کوفته بیخته
چهار درم آن را با جلاب شکری بنوشند * شراب نقاع مسهل سوداست و مزیل از کابوس المنوم * صفت آن بگیرند
نقاع قمعی یک اوقیه و صره کنانی کرده در یخ مطبوخ شراب انگوری انداخته نیست و یک روز بگذارند پس صره
را تکو بمالند و بفشارند و در کمند و شراب را نگاه دارند و یکم پیمانه پس از غذا از آن یک رحاجت تا ساعت
* مطبوخ نقاع حب درد معده و ریاح بواسیر و صرع و امراض سوداوی بی عدیل است * صفت آن هر روز از یک
مثقال تا نیم مثقال آن را خیسانیده بجوشانند و صاف او را با فلوس خیارشنبر و روغن بادام شیرین بنوشند
و یک شربت تا ترنجبین نیم بو است * باب الصاد مع الصاد المهمله * * فصل فارسی بنارمند و بری
آن بی بویه و درخت مانند های کوهها کمترالوجود و طعم و بوی برگش مانند بنار و سرکی کو مراد باشد و بوستر
از بستانی است و ممنوع آن در آخر سیم گرم و در اول سیم خشک و گویند در چهارم گرم است و با رطوبت فضله
و مفتح سده و مقوی شهوت خصوص تخمه آن با گوشت خوردن و رایحه مضرت هوای بابی و طاعون را جلا آنها
و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مهرای آن کمترالغذا و ملین طبع و بخته آن با حرین حب تنقیه
سن و معده را جلا طلرجه و بخته آن در سرکه با بوره و سرکه حب بودار و سیر و تراکمش اسما و بقوت
هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و به بینائی نافع غثیان ادویه کریهه و دافع سموم و آب آن حب ربع صرر
تنگ دیده کرده نافع خصوص صاحبان یک چهار یک بورن بار آن در عرض مدت روز خورده شود نهایت مجرب
است و بطور آن حب درد معده و حکه و جرب جسم و ابتدای نزول آب و با عسل حب ناس و سعوط آن منفی دماغ
و در بندی آن حب ربع صرر و هوای ربای و سده دماغی رحکا نید آب آن و گلد است بخته آن در گوش حب ثقل
سامعه و طنین تا زال کردن حرارت تحلیل ریاح و ضماد ش حادث خون نظام جلد و تنکوبی رنگ مجرب است با موی
ادمی حب رحم تنگ دیده کرده و با اشمر جهت گرفتن عقرب و زنبور ضمادش آن جهت منع اورام
تازه ر بارد و اسمر من با روغن تازه حب درد درم معده و حکه و با رغن کوهان شتر جهت سیان معده و
و بواسیر رحمر مجرب رحمولات حب کسر د ن رگهای بواسیر و سلاس ر مردب خرب مو بروجهت کنی تا حد ر سیع نافع
و بوست مصری آن تا مری سوخته و کاو ر جهت اکله مجرب و مروطی آب آن تا نه مرج جهت رسن سدن تا ارکنس
و مورث معده و سر مجرورین را کتار آن مورث ی رسان و المرعش و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ
در حرم معده و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش سبس آن با آب و سمک و با سرکه خوردن بعدا از آن
انار و کاسنی بدلش هوده رابع یک بو بی آن با ملاریان موجه و گردگا مسوی است ر سیم آن در آخر دوم گرم
و خشک و با رطوبت فضلی و منقی و ضمادش حب داء الثعلب و نافع و کا سر بیس یک مثقال است * حمو بدل

مرته بارد را نافع باشد و باه را برانگیزد * صنعت آب سیر بباره درم و یک رطل سرکار باره به بریان ده درم عسل
مصفی داخل نموده سکرم حفظ نمایند * دواء المسک مولد منی باشد و نعوظ آورد و بغایت مقوی است * صنعت آن
آب پیاز یکمن سرکار و نیم من فانید یکمن و آس هر دو م حوس دهند تا بقوام آید و اگر خواهند که موثر شود این
اجزا را کوفته و بیخته در هر مرتبه داخل کنند ... ده درم زنجبیل دار فلفل از هر یک ده درم تخم مارچوبه
ده درم سر بیخ بلملعقه و اگر ذوقی خواهند کبابه حسی بوزید آن نصف آن مثقال دار فلفل از حسی جوزبوا
دسباسه از هر یک یک درم نیز اضافه نمایند * مربای نصل جنس رس تا که از کلس با موره نمر رسد ه باشد
منقل * صنعت آن بگیرند آب پیاز را و بامه مرغ علی الرسم مربای سازند و نگاه دارند * لعوق بصل مقوی است
و منی را زیاده کند و سینه را نرم کند و باه را اسعرا ند * صنعت آن بگیرند پیاز سفید و کوفته آب آن را بگیرند و در
ده رطل آب آن یک رطل عسل مصفی داخل کرده به برند تا بقوام عسل بار آید و در ظرف جینی نگاه دارند
مرتبی یک اوقیه * ... بصل به بیخته دیگر نافع واعدل از اول * صنعت آن پیاز سفید یک جزو سرکار و باره دو جزو
فانید سکری یک جزو مجموع را یکجا کرده به برند تا غلیظ شود و در شیشه یا ظرف جینی نگاه دارند شربتی یک اوقیه
صبح و یک اوقیه شام * مربای بصل بواسیر و قروح مزمنه را نافع است * صنعت آن بگیرند پیاز سفید تا یک آنقدر
که تا ده درم و نرم نکوبند بعد از جدا کردن پوست آب تا سرور آب روغن گاو خالص خوشبو باشد تا ایل تمامی
رود بعد از آن صاف نموده بر ... را تمام کرده با سرور آب برگ مورد بازه سابند و در صحاف کنند باشی ماحه
در آن روغن بریان نمایند با آنقدر مثل تمام مایل بسیاهی گردد پس در صحاف انداز آورده روغن را صاف نماینده
و نیست درم موم خالص در آن نگداخته و همین مقدار صد مرد در آن نگذارند و صاف نموده در ظرف نگاه دارند
و عند الحاجت نگاه دارند تا کار برای مرهم را مثل از مقعد پاس از روی زخم دور دارند * مرهم بصل دیگر بواسیر
و جمیع قروح مزمنه را نافع است * صنعت آن سوم سفید سکه کار از هر یک ده درم مرکی صافی صبر سقوطری کندر
و نگاه از هر یک نیم درم پیاز رسکه موم را اند و سکه را صافی نموده و موم را در آن بگدازند و اجزا را نطرون عسل
سابیده داخل کرده در هر آن نمایند که یک شان شود * ... نعنی پرورده آب در سرکه که آب را نعارس توری
پیاز و نعنی احاد بیاز با سند ... یوان و ... ستیس اسفنا و ... صابع ... ادویه کوفته
و دافع سموم است * صنعت آن نگیرند پیاز بزرگ خود را ... جویی مورا ... پیاز بباشد با ... کنند
اگر درست مطبوخ باشد و به ... مطلوب باشد و الا در آن نمایند و در سرکه انگوری نشد ازند آنقدر که
سرکه از روی آنها بر گردد و نگذارند تا بر سد پس استعمال نمایند و اگر از برای حرارت ... و حوس ... جمع دانه
فلفل و حب بار حمه جوزبوا و حب دانه فلفل سیاه و فلفل سرخ در آن که در سر منسد داخل نمایند نیست
و اگر خواهند که زود ساخته شود اول نمایند پیاز را احار نسازند و در دیگی با نصفه آب کنند و در سر آن صافی
نهند و پیاز های خارج را بر آن صافی ... و بالای آب سر پوش گذارند و زیر دیگ آتش ... بر نگذارند تا آب
جوش آید و بخار آب بر آنها برسد و آب آنها را صافی در آب ... کنند ... گرد ند پس ... سرکه ... سکنجی
جوش دهند پس در سرکه ... تا ند اند و ... جاحت و ... ادویه ... ازیر نعل و جوز بوا و
صاد دانه و فلفل سرخ ... کنند و این نوع در ... حوردن مسبود ... دستور ...
مرحه حرم آب ... باشد زود خواهند ... کنند مرتب نمایند * باب الباء مع الطاء المهمله * بط
بفتح بای سوخته و طای مهمله نوعی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان و کوچکتر از اوزکه بفارسی ... باشد

و بهندی راج مس و آن را بفارسی اردل مرغ آبی از جنس آن است و پاهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی می باشد
در دوم گرم و در اول خشک مرطب برطوبت فضلیه و گرم ترین طیور اهلیه است اهلی آن و بعضی گفته اند در سیوم
المزاج گرمی میکند و در محرور المزاج مورث حمی است کسر العدا در قصر کسر الریاح نفاخ سمین بدن گردد
و مقوی و مصفی آواز و مولد خون غلیظ مریع الحفظ و مصدع و خون قصر سود تمرین گوشتها است در تقویت
باه و زیاده کردن مادهٔ منی بما بردی و مصلح آن سرکه و زنجبیل و ادویهٔ حاره و مکس است و خوردن جگر آن
خصوص بلواری آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و ضماد گوشت آن با نمک جهت آکله نفع آن بهتر از آنهاست
گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت باه و جهت خفقان و ورم دماغ و تسکین اوجاع باردة با ضماد او نیز با
جمیع امراض مذکوره و تسکین لذع امعا و اوجاع آن را امتحان شده و مرته و حکمی ... و خشونت صوت مفید
و مجرب شده است و شحم آن در قصر و ضعف نزار مرغ و برای رفع هزال و مرته ... و با کهربا
جهت قطع سیلان خون و زخم و تریمه آن باید ... جهت ... اطفال نافع و ساییده پوست
آن با مروارید سکر و نوشادر جهت رفع ... موثر دوی و سنگدان آن در قصر و از بعض دو روز خون مصر سود
مقوی معده و احشا است و خاکستر پر و بال آن برای تحلیل خنازیر و بول آن جهت کلف و بهق و خنازیر نافع *دهن البط
بدانکه در کتب در اسکندریه از آن روغنی جهت وجع مفاصل *وطریق ساختن آن آنست که بگیرند به قدر یک راو آن را
کسته پاک کنند بس بگیرند الصافو مقرتحوس اسطوخودوس از هر یک کفی از ... مثقال
ادحر مکی خرنوب بصابه ... از هر یک سه مثقال روغن خراطین که در ... ان شاء الله تعالی
در ادهان مذکور خواهد شد سی و سه مثقال اد ... تتمه روغن خراطین مذکور حرب نموده و شکم آن کرده
... آنرا تعبیه کنند و بعد از آن آنکه کباب نمایند در ظرفی مرکبه انگوری کرده و در زیر آن ... از یک
بار روغن ... هر که چکد با آنکه دیگر روغن در آن نمایند پس آن مرکبه روغن را جدا ... ملایم ... باشد
که سرکه به تحلیل رود و روغن بماند و خون روغن ... ملحه شود ... و مواضع درد را بآن حرب کنند تویس
سرکه بار کنند و باید گرم باشد بر روغن ... که ذکر کرده خواهد شد حرب نمود بالای اعضا و مواضعی که حرب
نموده اند بپیچند و اگر این روغن را که مذکور شد با روغن خروع و روغن المعاقوص از هر یک دو مثقال ... نمایند
انفع است روغن بار و روغن خراطین ... که در کتاب ... روغن بط است و ... دارد *بطم هندی
که بفارسی ... و بعربی ... و بهندی ... باشد و در اول در سیوم ... و گرم ... صفرا و خون
و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آن او با عسل ... جهت قطع بلغم و بلغم ... امراض سوداوی و با ... ی
جهت مواد صفراوی و خرحکه و با ... جهت ... و ادرار بول و ... و مواد ... و ... بر قصر
و با ... جهت ... حاره و دفع خلط ردی ... که کم مقدار باید ... خون ...
و بلغم ... و مرتب ... و مصر ... بارد المزاج و مصر معده ... مصلحش گل ... و عسل ... و امثال آن
و در ... صفرا ... غالب باشد ... از جهت ... صفرا ... آب ... در ...
... مصلح ... و درد مفاصل و امثال آن ... امور ... کرده ... در آن
... و ... کنند و ... در ... است ... آب آن ... مسکر میگردد اما
... و معده ... است و ... او ... در ... و در جمیع اعمال باید ... است و ... با ... در
است ... از ... ها ... است *شراب نطع ... که ... بزرگ

بشکند و بادری از سر آن را بر بند و آن را کی خالی کرده بس مویز کوفته با نبات سفید با مثل صاف را بر کرده سر بسته جوش دهند تا آنکه ... و ته رد رنگ ارند که بخوبی آید بس صافی نموده بنوشند گاه دو مثقال زرشک و بنفشه مثقال ... داخل مینمایند این شراب نیکو و سرد است * مربای پوست قند را نیز بعسل و شکر جهت بواسیر و نزلهای ... و ضعف معده که از خلط گرم باشد بغوت خاصه نافع است * صنعت آن بگیرند پوست قند را نیز و پوست سر آن را دور کرده در آب آهک صافی نموده که قدری بندی داشته باشد بلند یا بیرون تسامند بس با آب گرم بشویند تا اثر آب آهک رود بس در آب تازه طبخ دهند تا پخته شود و نبات سفید را قوام آورده پوست قند را نیز بآن اندازند و یک جوش دیگر داده که حلاوت شیرینی بماند بس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند و اگر بمشک یا گلاب سوده معطر نمایند بهتر است * باب الباء مع الغين المعجمة

بغرا غه ای خراسانی است که از آرد خمیر کرده ... پوست قند ... و با علفه که از مرکه ... واد به حاره گوشت ساخته باشد استعمال نماید گرم مایل باعتدال و مشهی و مسکن تب صفراوی را ... و تشنگی را مقوی بدن و مصلح حال گرد و اصحاب ریاضت را مولد خون صالح و ... الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است و مولف تذکره موافق انچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آش ماهیچه و آش آکره که در اصفهان آش برگ باشد و اطریه ذکر یافت * باب الباء مع القاف * بقلة الحمقاء

بفارسی خرفه باشد و بوزرک و بعربی ارغلم و بفرنگی ... بالسالی ... کمر ... و اکثر ... و ... و ... و ... در گس ... مایل ... و ... سیاه و ریزه و ... در سیم سرد و ... نیز در آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم ... که از ... و مانع ... جهت ... و ادرار ... آب ... و حرارت جگر و ... حاره و دفع حب القرع و ... و ... و ... نافع و ضماد او ... کل جهت صداع حار و ... آس و اورام حاره و ... جهت ... آرد جو جهت ... و ورم ... دماغی ... و ورم ... جهت ... و ... جهت ورم ... حاره ... با ... و ضماد ... جهت ... و ... آن در ... ساحب ... و امراض حاره ... نافع و ... بطاصیه ... اسهال ... و ... مصلح او ... و کرفس ... و ... از آب او با ... مثقال است و ... کردن ... آن مانع احتلام است و ... در جمیع افعال مثل آب او ... جهت ... اطفال و ... آن نافع و در رفع تشنگی ... او است و گویند مضر ... و معده بارد است و مصلحش ... و ... با ... دو ا کبر امور ... و ... مثل طبع است * جریره بزر بقلة الحمقا سرد و نافع ... برای اصحاب ... و ... برای سعال حار ... مواد * صنعت آن بگیرند ... خرفه و ... نیکو ... بشویند با ماهی و پوست آن تمام دور شود بس آن را با آب ... نگاه دارند که ... آن به ... آب آن را دور کرده ... آن را ... آرد برنج ... داخل نمایند بس بگیرند ... و ... گلاب و ... کشیده در آن داخل نمایند ... ملائم ... داخل کرده دو ... دیگر داده در ظرفی بکشند و ... * حلوای بزر بقلة الحمقاء ... و حلق و ... و ...

اعضا و تربیت اعضا و مثل است و مربی تر است * صفت آن بگیرند سحوق معروف مره آنرا گرفته تنگ زند با هلیلج سوده پس آن نه نیش را با مثل آب نیاسته در آب نه نهند و روغن بادام و روغن معروف کله و روغن خشخاش و نبات نیمه داخل کنند چند آنکه شروع نه نیش دادن روغن کند پس در ظرفی چینی نهی کرده
نظرین لور نهند و بنوشند * باب الباء مع اللام * بلادر بعربی حب الفهم و ثمرة الفهم و حب القلب و برومی
انقرد یا و بهندی بهلاوه گویند آن مثل آکلیلی است بر بالای ثمر سته باندل و ازین جهت آن را حب القلب
نامند و آن ثمر درخت هند بست و بسته سیاه بلوط و سیاه رنگ و مغز آن سفید و درون آن مغزی مثل
مغز بادام سفید و ما بین مغز و پوست آن مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و درخت آن بلند
درخت گردکان و برگش عریض و اغبر و شاخ تروانه به تحقیق نرسیده ثمر آن سبز نامزد مشابه و رنگ آن
زرد و بر سر آن مثل اکلیل و تاج دانه بر آمده و آن بلادر است بر بالای آن دانه گل آب و درانه درون ثمر آن تخم ما
است و گوشت آن اندک شیرین خامی دار غفص و بعضی مردم آن را می خورند و مغز بلادر شیرین است
مانند مغز بادام برآورده تر مخرورند و بلادر و دم است مغزو کمتر کمترا با دام مرنگی مشابه
و بهمان گرده تر مشابه و عسل آن کمتر و مغز آن شیرین تر و ما کول است و عسل آن مستعمل صغیر را
بلادر نامند و عسل آن بسیار و مستعمل است و مغز آن کوچک و طریقه برآوردن مغز آن هر دو نوع آن است که باید
آن را در آتش انگرا نداز ند تا پوست عسل آن سوخته گردد و مغز آن بشود پس از آتش برآورده مغز نموده
تازه بمانند خواندن در ساله در صفت آن با عسکر ساتر عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست آن در سوم و مغز
آن در سوم گرم و در اول خشک و بی مضرت و مقوی و مهیج باه و عسل آن را مخلوط بروغن گاو با کسته تازه نامغر گرد دان
کرده باید استعمال نمود خیال رفتن رملطف بروح و مفرح جهت امراض بارده دماغی و عصابی
و رطوبی و سوء حفظ و دفع رطوبات ریاح و تقویت اعصاب و دفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه
و خدر و اختلاج و قطع بلغم و سرو ما سوا آثار حلد با مع رحمت حرارت و حتی حرف و مورث تورمت دماغ و حرس
دماغ و هذیان و جنون و سرسام و مالیخولیا و مخلص روغن گردگان و مغز گردگان تازه و تازه خیار و ماء الشعیر
و دوغ و صندل و نبات و مقدار استعمال آن کسته و مقدار شربتش از ربع درهم تا نیم درهم و بعد از آن نیم وزن آن قند و نبات و روغن آن
روغن بلادر مکلس آن نیم است را کتحال آن در چشم چار باران مورث سلس را دیع آن حرفی و ضماد آن با ادویه
مناسبه جهت جمیع امراض بارده نافع و جهت آن رانی کند تواتر و مقدار آن آن است و پوست بلادر جهت
و جهت حفظ سیاهی موی بعد سوختن است خصوصاً آنکه باروغن مطبخ بشرا و کرده باشد گوشت خوب بگیرند پوست
بلادر را که مغز آن را در بوده باشد تر نمایند و بر او معوض کرده بعد از آن اوقیه آن را در ظرفی کرده دهن السطم آنقدر که
از روی آن در گرد آن و بریند پس بخت درم امان دکر اسوده تر آن پاسید و بر آتش بسیار ملایم برادرو زند تا صعقد
گردد پس بر روی آن محمود زرد ترای عرانه نمند اتنگ و بعد انعقاد از آتش برگیرند و در ظرف شیشه نگاه دارند
و هنگام حاجت قطعه از آن بقدر زرد ما اندازند و حامد بعد انعطاری نمانند * صفت برآوردن عسل بلادر
بگیرند بلادر نو تازه هر قدر که خواهند و سرآ درانه برند تا ته آنها گرم نمرده بگیرند و بفشارند و قطره روغن غلیظ
که از سر آن بر آید گرفته جمع نمایند تا هر قدر که خواهند و کاملا از این روغن معنی نقل بلادر است
صفت گرفتن روغن گردکان مانند گرفتن روغن مغز بادام است * شیر را خدا عسل بلادر بنوع اینکه است
که بر تنگ سالی را بمواش گرفته که از آن تواند راند سوراخ مار گردد تنگ را در منه بانه استوار کنند و بسته

گردن بلند را بگل حکمت بگیرند و بلادر را پوست کنده و باسر آنرا جدا کرده و در شیشه در سبد کنند و قدری
لیف خرمای نال است بسته در دهن شیشه بگذارند و گردن شیشه را وارگون از سوراخ ته دیگ در آورند و در
کاسهٔ آب کرده در زیر ته دیگ زیر دهن شیشه بگذارند و بالای شیشه درون دیگ آتش ملایم از سرگین گاو جنگلی
که بهندی اپلا گویند بر افروزند تا آنکه دیگ را از سرگین گاو پر کنند و آتش کنند تا عسل بلادر بچکد و در کاسه
جمع شود و هرگاه از چکیدن باز ایستد بردارند * در جای دیگر آمده که سر بلادر را ببرند و بر بالهٔ آهنی یا سنگی
گذارند و دستهٔ هاون یا امثال آن را گرم نموده بر آن گذارند و بفشارند و آنچه روغن از آن بر آید جمع نمایند
و اگر با کفچهٔ نرم تکه بند و امثال مثل آب بر آن بزنند و زلف دری اندازند و در شکنجه بکشند آنچه روغن
در آن است بیرون برمی آید جمع نمایند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که
با مس ورم آنها نگردد * طریقهٔ خوردن بلادر جهت حفظ اذهان و تقویت اعصاب و باه و استحکام لثه و دندان
آنست که بگیرند بلادر را و سر آنرا ببرند و عسل آنرا بدستور مسطور گرفته جرم آنرا ریزه ریزه نموده بار عسلیکه
در آن باشد دور نموده با مغز نارجیل ریزه کرده یا کنجد مقشر یا مغز پسته یا گردکان هر کدام که باشد بخواهند
مخلوط نموده تجویز باید که جرم بلادر یک جزو و مغز نارجیل و غیر آن هر کدام که باشد از سه جزو کمتر نباشد
و ابتدا از ربع یا ثلث یا نصف دانه بقدر احتمال طبیعت شروع نمایند و بتدریج ابدال نمایند تا یک دانه
و دو دانه و یا سه و هفت عدد چنانچه ذکر کرده اند در صورت موافقت و عدم مضرت و بعضی جرم بلادر در عسل گرفته را
با یکی از مصلحات که مغز نارجیل و مغز گردکان و کنجد مقشر یا مغز پسته است بهمان وزن سائیده کرده بهمان
دستور تجویز نمایند این در ابتدا و مثل از عادت بهتر باشد و بعضی بلادر در عسل نا گرفته را بهمان دستور کرده
تجویز لیکن این در ابتدا امالی از عادت نباید و باید در بین ایام از ترشیها و خرمای نفاخ و اشیای مضرهٔ باه و
ماء مستعمل آب و ماکمیند دوغ آب یا کامه و از حرکات عنیفه و هوای بد احتیاط نمایند و خوردن بلادر بر ایشان
و کهول و جوانان مرطوب المزاج را نافع و مشایخ و یابس المزاج و جوانان را مضر است و علامت مضرت آن آنست که
کسی را که مضرت بخورد اسهام را بسته آن اعضای آن متورم مسود و ورم و خو تحلیل از مثل بهیج دین اورا
استعمال آن حمی المغه و رجا ر بعمت * تجویز بلادر را مثل کننده دانه دو است و مسقط آن است * صنعت ان گوید
تکسر و امثال آنسی در آن گذارند و نکداره بلادر در آن نگذارند و بر آن قدری آتس و بر آن ته شیشه باد ورد
آب بر آن داده در سه چهار دفعه تا شش هشت دفعه زایل جوا ملد و باد زیر د تنگ گلی با غمر آن که
آنرا سوراخ کرده باشد و معکوس گذارند و در زیر آن دود کنند و بر آن شیشه دود آنرا بگیرند

* فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمدهٔ دوا بها عسل بلادر است و از آنجمله اتریفل است * بدانکه اتریفل
لغت رومی است و باشد که اصل این دوا را باسم اتریفل نامیدند که عمده در اصل در آن عسل بلادر است و اول کسیکه
استنباط این معجون نموده افلاطون است بس زیاده کرده بران زیاده بقراط لیکن شیخ رئیس گفته که این معجون
نافع است از برای فالج و مانند آن از لقوه و استرخا و جلای دماغ و بلغم کند و هن کند شیخ داود انطاکی گفته
که اعظم نفع آن که من تجربه کرده ام از بن معجون تقویت حفظ است و دفع نسیان و بلادت و فالج و لقوه و رعشه
و نیز از نفع عظیم است از برای اوجاع مفاصل و عرق النسا و اوجاع کلیه و مثانه و هر مرض بارد و صرع را سرحا
و حط کرده مسود تا ب با آب مرزنجوش از برای سعفه و دوار و جذب مثل نزله باصره را از روی تجربه این خرلله
گفته که بواسیر نافع که شیخ رئیس ازین ای آن ذکر کرده آنرا منفعت کلی است از برای دوار بلغمی و نسیان و صرع

و صداع بارد و اوجاع معده و سینه و جمیع دردها که از برودت باشد * صفت آن به نسخه شیخ رئیس مسهل الطبیعه
مویز زعفران سلیخه سنا هر یک دو درم حب
البان مقشر زنجبیل صبر سقوطری از هر یک یک اوقیه مصطکی عسل بلادر و فلفل از هر یک سه درم غاریقون مقل
سنبل دو درم و در نسخهٔ شاپور هشت درم است انیسون دار و نسخهٔ شیخ را بیاشامند و رطل سرکه انگوری کهنه به
طل ادویه کوفته و نخست مقل را بیاشامند و سر روز به والی در سرکه خیسانند پس در دیگ سنگی یا دیگ گلی
کرده با آتش ملایم بجوشانند تا به چهار جوش بخورد پس بالا بند بعد آن را در کفک سرکه را باد رطل و نیم
عسل مصفی و دو من دیگ کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس ادویه کوبیده را با آن بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم با آب نیم گرم و غذا بی گوشت خورند * صفت اطریفل به نسخهٔ ابن جزله
در منهاج که جهت درد اعصاب را سرحای عصب رد اروسان و حالات صرع رد رد سر و درد معده و درد سینه
و جمیع دردهای بارد نافع است * صفت آن مسهل الطبع مرضای ساذج هندی سلیخه زعفران و بعض اطباء
ترک افزوده و در بعض نسخ سنبل رومی داخل است افسنتین افربطی در نسخه ترکی اذخر مکی زنجبیل حبی حب البان
مقشر مقل از هر یک یک اوقیه مصطکی عسل بلادر از هر یک دو مثقال حب بلسان زنجبیل صبر سقوطری از هر یک
یک اوقیه غاریقون هشت درم سنبل سوسن آسمانگونی و اوقیه نخست سنبل را با سه رطل خل خمر یک شب که در ...
و صبح با ادویه نامه را کوفته نخسته بعد از سنبل را بیاشامند که آن را در سرکه خیسانند پس در دیگ با کفگیر کرده
در سه جوش داده از آتش فرود آورده صافی نموده سه رطل عسل داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید ادویه را
بعسل بلادر سرشته بعسل بقوام آورده بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم با آب نیم گرم جهت فالج
و لقوه و اسرخا و سبب نافع باد * صفت اطریفل به نسخه شیخ داود انطاکی از رشاد و نسخه مسهل الطبع ساذج هندی
قرنفل صافی سلیخه سنا زعفران شیح ارمنی افسنتین افربطی اذخر مکی زنجبیل حبی حب البان مقشر مقل
مقل ازرق حب بلسان صبر سقوطری عسل بلادر از هر یک یک اوقیه غاریقون سنبل مصطکی رومی از هر یک سه درم
فلفل زنجبیل سعد کوفی کندر از هر یک نیم درم گاهی ربانه سود ترش اجزا واع بلسان از هر یک ده درم و نسخهٔ
دیگر انیسون کمانه حبی از هر یک در مثقال داخل است و در نسخهٔ دیگر سوسن چهار درم است شیخ داود گفته که اماس
مثانه و اجرای این معجون مسار ... عاج ... درم ... سه درم ... در ... عفرنی بهمن سرخ
از هر یک ... ودرم ... مجموع را کوفته ... بیخته ... سنبل را ... شب ... پار ... بار
سنبل سه رطل سرکه انگوری سه شب ... سرکه ... بجوشانند تا ... سرکه ... بالا ...
عسل ... مجموع ادویه داخل سرکه ... نموده با آتش ملایم بقوام آرند پس ادویه را با آن
معجون سازند و نگاه دارند و در نسخه اختلاف بسیاری را نافع است ... استعمال این معجون پس
از آنکه ... شش ماه از ساختن آنکه سه سال ... در ... گفته که قوت این معجون تا ده سال باقی
میماند و قول ... صحیح است که گفته اند قوت تا چهار سال باقی است ... از یک درم تا یک مثقال
است و بهتر آن است که استعمال نکنند این معجون را مگر در ... و در فصول بارده * اطریفل کبیر
که شیخ رئیس در قانون ذکر کرده و گفته که نافع است از برای جمیع اوجاع معده و از برای صداع عصبی و درد و از معدی
و حموضت سردی و وجع کند ... از برای برودت مزاج و اوجاع ارحام ... و جذام و امراض سوداوی و نسخهٔ ابن
جزله و نسخه شیخ داود انطاکی در ترتیب این نسخه اند و اندک اختلافی دارند * صفت آن مسهل الطبع مویز زعفران

هلیلهٔ سیاه ماده جهندی افتیمون ابرطیل اذخر مکی حب بلسان زراوند حسی مرمکی حب البان مقدر زنجبیل
سنبل صبر سقوطری مقل ازرق مرمکی زرعی بلسان از هر یک یک ازمنه مصطکی عسل بلادر عاقرقرحا مس سه ما
از هر یک سه درم افربیادو ازمنه توبه سم از ربانه سه رطل سرکه انگوری سه قسط زیت سم از ربانه را سه ساعت در
سرکه انگوری بخسانند پس در دیگ کرده جوش دهند جوشی اندک و پالایند و بفشارند و ثفل آنرا
بیندازند و سرکه را با یک رطل و ... عسل مصفی در دیگ کرده تا پس انگشت بقوام آورند و ادویه را کوفته
بیخته با آن مخلوط نمایند و بعد از شش ماه استعمال نمایند مقدار شربتی یک درم با آنچه مناسب باشد # انفرد باد نگر
مسول ازو ابادین منافع بسیار ... نافع است از برای جمیع امراض بارده و سرمه چون فالج و استرخا و لقوه و اوجاع
بارده مفاصل و نقرس و این معجون نسیان و سرد مزاجان را نافع است و سیاهی موی را نگاه دارد # صنعت آن هلیله
سیاه زرست بلیله آمله مقشر از هر یک سی و شش درم سونیز مقشر و حماد درم ملل و امعت درم طباشیر سفید
مغلکو عسل بلادر از هر یک سه درم فلفل دارفلفل زنجبیل فلفلموید افتیمون از هر یک دوازده درم ادویه را
کوفته بیخته کنند ... درم نامسیدرا در آب نیک کفایت حل کرده ادویه را با آن بسرشند و در صرحهٔ
لعابدار احصار کرده در جو ... کسند و سه ماه بگذارند بعضی گفته اند که بعد از شش ماه که در جو
گذاشته باشند استعمال نمایند مزاج آن گرم است در یک درجه و یبس و خشک است در آخر درجه دوم # انفرد باد نگر
که ... است در منافع انفرد باصفهانی ... زراند نهایت مفید است # صنعت آن زرست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله
آمله مقشر ... سیاه ... از هر یک ... عود الصلیب ... قارسی عسل بلادر از هر یک
سه درم حب بلسان ... عسل سفید مصفی ... ادویه سه وزن ... معجون سازند شربتی یک درم با آب گرم
انفرد باد نگر برص و بهق و فالج و نسیان و استرخا را بغایت نافع است # صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله مقشر
از هر یک سی درم کندر رومی ... زنجبیل فلفل عسل بلادر از هر یک ... درم عسل مصفی بقدر حاجت ...
معجون سازند این معجون گرم است ... در درجهٔ اول و خشک است در آخر درجهٔ دوم شربتی از آن یک درم با آنچه
موافق باشد از اشربه # انفرد با معروف بمبدل المزاج ... انفرد با کبیر نامند لقوه و رعشه و فالج و برص و جذام
و نسیان و صداع بارد و صرع و جمیع امراض بلغمی را نافع است و حفظ را زیاده کند و ماصمه را قوت دهد و باه را
بیفزاید حیاتکه بلغمی مزاج ... دوای ... و امراض ... معجون ... و جمیع امراض حادثه از سردی را
نافع است صاحب ... بعضی گفته که کسانی را که بلغمی مزاج بود بلا امر کرده ام ... را با استعمال این معجون
... و ... و ... حفظ ... دفع نسیان و فالج و لقوه و همه ریحهای حادث از سردی
نهایت مفید است # صنعت آن زنجبیل ماهی ... ترکی ... عسل بلادر از هر یک ده درم ...
... حب الغار زراوند مدحرج ... حب البان ... طرح هندی خردل سفید ... از هر یک
... رم احرای ... را کوفته بیخته بعسل بلادر ... تر ... گردانیده ... با عسل مصفی سه وزن
ادویه معجون سازند شربتی از یک درم با ... بعضی فلفل و دارفلفل از هر یک ده درم اضافه
این اجزا ... وزن عسل بلادر چهار مثقال ... در نسخهٔ دیگر ... زنجبیل و حب البان فلفل و دارفلفل
از هر یک ده درم داخل است # انفرد با کبیر ... که بامر بلادری کبیر در ...
... ذکر کرده و گفته که این معجون ... فالج و لقوه و سکته است از برای برص ...
و جمیع امراض بارده و از برای ... رطوبت نسیان و این در ساعت بدن را مستعمل ... می آرد و ...

آن است که خوب خورده شود خیری غیر شد با عرق آورد * صفت آن عاقرقرحا زنجبیل شونیز نمک فلفل دار
فلفل و ج ترکی از هر یک ده درم مصطکی صافی ترکی سداب حلتیت حنظا باررو ند حرج حب الغار سیطو ح
مدی حب نیل تخم خردل از هر یک پنج درم عسل بلادر پنج درم ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز گردکان و
عسل بلادر چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم * ایضاً با صغر
منافع آن در تب است با صغر ما صغار نیست * صفت آن هلیله سیاه زرد بلیله آمله صمغ از هر یک ده درم سعد کوفی
سنبل الطیب کمه زوج ترکی فلفل زنجبیل عسل بلادر از هر یک پنج درم ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز گردکان
وعسل بلادر چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یک درم بعد از شش ماه از ساختن آن
استعمال نمایند و در نسخه دیگر این است با تاعی هلیله سیاه زرد هلیله کابلی داخل است * ایضاً با صغر
دیگر نافع است از برای صلابت سپرز و سده و درد معده و گرده و مثانه و بیماری کهنه * صفت آن حنظا با رزمی
فلفل سیاه از هر یک شش درم نمک هندی مصطکی صافی بادرنج سعدی زرنباد حمی سنبل الطیب از هر یک نیم و نیم
مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز گردکان وعسل بلادر پنج درم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع
ادویه سرشته معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم * ایضاً با
ملس صرع و فالج ولقوه و رعشه و استرخای اعصاب را نافع باشد و دماغ را از اخلاط پاک سازد و ذهن را تیز کند
وحفظ را زیاده کند پیران شود مراحل را موافق باشد و طبع را نرم دارد * صفت آن سنبل الطیب سلیخه بادرنج سعدی
قرنفل زعفران درمنه ترکی ایصوب ساحل ادخر زرنباد حمی حب بلسان در بعد از یک دو درم حب البان مقشر
زنجبیل از هر یک یک درم مصطکی دارفلفل از هر یک سه درم عاقرقرحا انیسون از هر یک دو درم صبر زرد ده درم پوست
بیخ رازیانه سه رطل سرکه کهنه سه رطل پوست بیخ رازیانه را بر روز در سرکه بخیسانند و در دیگ سنگی بجوشانند
بعد از چهار جوش از آتش فرو گیرند پوست بیخ رازیانه را بمالند و بفشارند و حبوب آن را بیندازند و صاف کنند
با سه رطل و نیم عسل صاف نموده بقوام آرند و سه درم عسل بلادر اضافه کنند و با ادویه کوفته بیخته سرشته و بعد از
شش ماه مقدار یک درم با آب نیم گرم بخورند * ایضاً با دیگر منقول از شرح اسباب و علامات نسیان و فالج و جمیع
امراض دماغی که از غلبه بلغم و رطوبت باشد سود مند بود این معجون آزموده شده است خصوص از برای قوت
حافظه * صفت آن عسل بلادر یک اوقیه اسطوخودوس شش مثقال عاقرقرحا نصف و چهار مثقال سلیخه زراوند
وج ترکی زعفران دارچینی مصطکی رومی از هر یک شش مثقال نمک هندی اب فلفل سفید از هر یک نصف مثقال
افتیمون یک اوقیه ادویه را کوفته بیخته با سه چند آن عسل کف گرفته سرشته شود شربتی بعد از شش ماه یک
مثقال با آب گرم * فصل در بیان جوارشها که اصل و عمده در آنها بلادر است * * جوارش بلادر
معروف بجوارش الملوک که آن را دواء السنه نامند سبب آنکه ظاهر میگردد تمام منافع آن مگر آنکه استعمال
کرده شود یک سال تمام که دوازده ماه است منافعش ظاهر میگردد و این جوارش را جوارش سلیمانی نیز نامند منافع
وخواص این جوارش را شمار نموده اند از جمله آنکه منع شدن شیب میکند مگر آنکه منقطع شده باشد
واسهال اخلاط بارده میکند و نافع است از برای ضعف معده و سوء هضم و از برای اوجاع معده و اوجاع سر و فالج و صرع
ولقوه و نسیان درد سر و تنبیه معروف تکرار و ... بعضی گفته اند که این دوای ملوک است حکایت کرده اند که ملوک
بابل دوام آن را میکرده اند و این دوا نافع است از برای ناسور و ... احمر و بلال وصفرت و ... و زرد ... مفاصل
وجلای باصره و زیاده میکند قوت جماع را و نیست از برای ... جوارش ضرری از استعمال این جوارش

ورم میگردد و مزاج مستعمل آن تغییر کند پس مراد از باسور باسور سوداوی است و ورمی سوداوی که صاحب آن زنای
سوداست و مراد از باسور ابیض ورم ابیض و بهق ابیض است و مراد از باسور احمر جذام است و مراد از بلاد دانهای
بواسیر است و سایر ثآلیل و غدها که در بدن بهم میرسد مراد از صفرت دندان اصفر شدن است و صفرت رنگ بسبب
فساد مزاج کبد گفته‌اند مؤلف گوید اگر فتیله شود از این جوارش یک سال تمام هر روز بلا فاصله پس صالح میگردد اینها
همه را اگر مدتی گذاشته باشد باذن الله عز و جل و کسیکه یک سال تمام این جوارش را مداومت کند باقی نمی‌ماند در بدن
او مرضی از امراض مادی مگر آنکه آن مرض زایل میگردد بامر الله تعالی # صنعت آن به نسخه شیخ رئیس هلیله
سیاه بلیله سقمونیا آمله مقشر از هر یک سی و سه مثقال سوتر بیست و چهار مثقال فلفل سیاه زنجبیل دار فلفل
فلفل موه از هر یک بیست و دو مثقال بارنگ باوله صعتر سعد کوفی از هر یک دو مثقال کمابه حمی عسل بلادر
از هر یک سه مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته سنجیده وزن نمود که از آن جمیع اجزا تمام باشد پس اجزا را
مخلوط کرده پس صد مثقال فانید سکری در نانخواه کم کرده تا … بگذارند و آب در فانید … باشد
تا گداخته شود پس اجزا را داخل کرده حرکت دهند تا نیکو مخلوط شود پس بر داشته بگذارند تا گرمی آن
شکسته شود پس آن را بنادق سازند هر بندقه دو مثقال و ربع مثقال … تمامند … با روغن مدر
کرده گاو یا روغن گاو … ساختن … بنادق پس بخورند از آن … و این جوارش … است
و کسیکه جوارش بخورد باید که از برنج و ماهی … پرهیز کند و مزاج این جوارش گرم است در دوم و … خشک
است در وسط درجه سوم # جوارش بلادر به نسخه ابن جزله گفته که این جوارش … است و هر کس که
یک سال باین جوارش مداومت نماید باقی عمرش … میگردد … در بدن نماند مگر آنکه … کلی
زایل گرداند و جوارش هیچ … ندارد # صنعت آن هلیله سقی آمله سفید هلیله … از هر یک سی و سه
مثقال سوتر بیست و چهار مثقال فلفل اسطوخودوس دار فلفل زنجبیل فلفلموه از هر یک دو مثقال کمابه حمی عسل
بلادر از هر یک سه مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده هم آمیخته پس صد مثقال فانید را
در دیگ روئین داخل کنند و با آب ملایم … آب در آن کرده با … قوام
آورند و ادویه را در آن داخل کرده بر هم زنند و دست را به روغن گاو یا روغن گاو چرب نموده
بنادق سازند هر یک بقدر دو مثقال و یک دانگ و … یک بندقه را با آب سرد حل کرده بخورند
صنعت این جوارش به نسخه شیخ داود انطاکی … هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله مقشر از
هر یک سی و سه مثقال سوتر بیست و چهار مثقال کمابه حمی دارو ده مثقال عسل بلادر مصطکی از هر یک سه
مثقال فلفلموه فلفل دار فلفل دارچینی … از هر یک دو مثقال مادح هندی یک مثقال شکر سفید صافی
سه صد مثقال شکر را قوام آورند … ادویه را کوفته بیخته بعسل بلادر بسرشند و در ظرف
چینی نگاه کرده شکر را قوام آورده در آن ریزند و نیکو بر هم زنند و نگاه دارند تا سرد شود بطریق لوزینه نبرند
و تا … دارند و غالب آن است که استعمال کرده شود بعد از طعام که هضم کند و ریاح غلیظه … بیمار ناشتا
بخورد و کسیکه بسیار بخورد پس باشد … خواب بخورد … در مثقال و … اگر جوارشات
در مثقال است # صنعت این جوارش به نسخه حکیم میر محمد مؤمن گفته که این جوارش … اسکندر …
داده شده و چون یک سال تمام استعمال کرد … آنرا دواء الصمد نامیده اند و در دواء الصمد … خواهد شد
صنعت این جوارش به نسخه دیگر گفته هر که یک سال تمام … بخورد باقی عمرش … گردد … علمی

درآید روز وی بماند رحمه را بکلی بیرون آورد و باصور زرد مفاصل را سود و نسیان جسم را ابرا کند و قوت باه
و اراده کند و اشتهای طعام آرد و در ابتدای این جوارش را بسیار نوشته و بالجمله جمیع امراض را نافع بود درد کمر
خواص آن ما طرز اختصار اسلوب داشتیم هلیله سیاه آمله دار فلفل زنجبیل فلفل مویه از هر یک نصف درم و مثقال
گمانه جمیعی عسل بلادر از هر یک سه مثقال همه را واحد احدا کرده بسحق نموده در هم آمیزند و بعسل
بلادر آمیزند پس دیگ پاره بسعی نموده را برآتش ملایم نهند و اندکی آب کشیده به صبر و نیم مثقال داشته جمله
را کوبیده اندک اندک دران کنند تا گداخته شود بعد از ان ادویه دوای ریزند و بر هم زنند و بردارند و دست را
بروغن مغز گردگان چرب نمایند و اقراص سازند هر قرصی دو مثقال یکدانگ و هر روز بامداد یک قرص و با آب
سرد بخورند و در این سال که اسهال دارا است مال بشکند از تعول و بریشها و لسان رحم حسن هر که این جوارش
بخورد و مرد واجب که بلادر عسل بلادر دار از خوردن مطلق لحوم حواه اغذیه و حواد طعم و حواد از مال برهیز
واجب است زیرا که از جا نسبت بلادر و عسل بلادر ایضا و لحوم است * جوارش بلادر مسمی بجوارش جمعه الحمرا
نافع است از برای اسهر و استطلاق بطن ز بر دو سعلة و اشتهای طعام و دولسم را مفید باشد و بدن را فربه کند
و حفظ بعد آید * صنعت آن به نسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده عسل بلادر جمعه الحمرا کحل
مقشر از هر یک نیل اسمار بکوط زرد نصف چهار اسمار پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی زنجبیل دار
فلفل برگ کابلی مقشر سادج هندی سعطر ح هندی از هر یک چهار درم فلفل مرزنجوش بسباسه از هر یک دو درم
کوفته نخست اول هر سه ادویه را بعسل بلادر سرشته بروغن مغز گردگان چرب نموده پس بعسل مصفی نقد و
کما ینبغی سرشته و نگاه دارند شربتی از این جوارش دو درم با مسکه گاو و طعام در وقتی که این جوارش خورده
مسعود باید که سه روز بج باشد و گوشت نخورند و گفته اند که این جوارش گرم است در وسط درجه سوم و خشک
است در آخر درجه سوم * صنعت این جوارش بنسخه ابن جزله جمعه الحمرا که آن را بلادری کردان گویند
و بی نظیر باشد و بی نظیر گویند و عسل بلادر و کحل مقشر از هر یک نصف چهار مثقال پوست هلیله کابلی پوست
بلیله آمله منقی زنجبیل دار فلفل برگ کابلی مقشر سادج هندی سعطر ح هندی از هر یک چهار درم مرمکی
مرزنجوش بسباسه از هر یک یک درم نبات سفید نیم من ادویه را کوفته نخست باید زرین گاو و عسل بلادر چرب
نموده با عسل نحل خالص بعد مناسب بقوام آورده بسرشتند و جوارش سازند و بعد از سه ماه استعمال
نمایند شربتی دو درم با دوغ گاو بنوشند * جوارش بلادر صغیر نافع است از برای مردی مزاج و جمیع امراض
بارده بلغمیه و درد معده و ریاح و رنگ را نیکو گرداند نسیان و سکته را نافع بود * صنعت آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه آمله منقی از هر یک سی درم کندر زرنباد حب از هر یک سی درم زنجبیل فلفل عسل بلادر از هر یک
نخل زر روغن مغز گردگان هفت درم ادویه را کوفته بعسل بلادر سرشته بروغن گردگان چرب نموده
باشد زر مجموع ادویه عسل مصفی سرشته نمایند بعضی و خرنوی و بعد کوفته از هر یک نخل زر برابر جرای
این جوارش می افزایند و در سکه السکر داوی در عسل بعد از سه ماه استعمال نمایند شربتی از یک درم تا دو
درم * جوارش بلادر کبیر او قوی از جوارش بلادر صغیر است در جمیع افعال و مبدل مزاج بارد است نافع است
از برای جمیع امراض بارده بلغمیه مانند فالج و لقوه و سکته و تشنج و رعشه و لقوه و عرق و سموم بارده * صنعت
آن عاقرقرحا زنجبیل سونبل سنبل فلفل زرنباد ترکی از هر یک ده درم برگ سداب حلتیت حنظل باوزرون
ملاحرج حب الغار جند بیدستر خردل سطر ح هندی عسل بلادر از هر یک ده درم روغن گردگان نیل مجموع

ادویه کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته در روغن مغز گردکان چرب نموده باشد وزن مجموع ادویه عسل مقشر
مصفی مرتب نمایند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی مثل فندقه و هرگاه خورده شود در ساعت خود را
بهوش که عرق آید و در نسخه دیگر روغن مغز گردکان شش اجزا است * جوارش بلادر به نسخه حکیم معصوم
ازمند نافع است نسیان برطرف کند و حفظ را زیاده و ذهن را تیز گرداند و لون را صاف سازد و بلغمی مزاج و پیران را
سوداوی بود * صفت آن فلفل هلیله کابلی هلیله زرد آمله مقشر از هر یک چهار درم حب بلسان دو درم نیز ابرح
عسل بلادر بیست مثقال وسط بلخ حب الغار سعد کوفی از هر یک نیم مثقال اجزا کوفته بیخته بروغن گاو و عسل
بلادر ملتوت کرده و با سه چندان عسل کف گرفته سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم * جوارش
بلادر صالح از برای وجع معده که از مرض شده باشد و از برای سردی مزاج و نسیان و رنگ رو را نیکو گرداند و فکر و ذهن
را لطیف سازد جمله گرداند و حواس بسیار آورد این جوارش از حکما است و گویند که از سلیمان بن داود ع م
* صفت آن به نسخه شیخ رئیس که در قرابادین قادری آورده هلیله سیاه هندی پوست هلیله زرد آمله مقشر فلفل
دارفلفل جند بیدستر از هر یک چهار درم وسط بلخ مغز بلادر زنگ کابلی مقشر بسباسه سعد حب الغار از هر یک
دوازده درم [illegible] کردی هست درم اول مرتبه بلادر را مقشر نموده درم نکوبند و باقی ادویه را کوفته بیخته عسل
مصفی مسکه گاو متساوی در هم آمیخته بقوام آورند ادویه را با بلادر کوبیده مخلوط کرده در عسل و روغن
بقوام آورده مخلوط نمایند تا منعقد شود و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم با آب طبخ کرفس و زرا وند
و مستعمل این جوارش باید که تا مدت از خوردن آن از غضب و غم و حزن و آشامیدن شراب بسیار و جماع و باید که غذا
بی گوشت نخورد و مزاج این جوارش گرم است در اول درجه سیم * صفت این جوارش به نسخه این جزله پوست
هلیله کابلی پوست هلیله آمله سعی فلفل سیاه دارفلفل از هر یک چهار درم زنگ کابلی مغز عسل بلادر وسط
بلخ حب الغار سعد کوفی از هر یک هشت درم ادویه را بعسل بلادر و قدری روغن گاو چرب نموده با عسل مصفی
سه وزن ادویه ترکیب نمایند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم با آب کرفس * جوارش بلادر این جوارش
را از عجایب قول ترجمه نموده جوارش مسمی نامند نافع است از برای بواسیر و سوء هضم طعام و باه را زیاده کند
* صفت آن به نسخه محمود بن الیاس شیرازی در قرابادین حاوی صغیر فلفل زنجبیل از هر یک ده درم دارفلفل
سی درم نانخواه در مغز گردکان مقشر کنجد مقشر از هر یک سه درم بلادر مقشر نیم چهار درم و در نسخه اصل حاوی
بلادر دو رطل نیم اجزا را کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی یک مثقال * صفت این جوارش به نسخه
حکیم محمد مؤمن که در تحفه آورده زنجبیل ده اسار دارفلفل سه اسار نیم طرح هندی دراسار سقاقل پنج اسار
نانخواه جند سمارصد و پنجاه مثقال مغز گردکان مقشر کنجد مقشر از هر یک بیست درم و در نسخه دیگر ده مثقال
است بلادر مقشر نیم چهار بلادر را کوبند در یک اوقیه روغن کنجد بمالند و صافی نمایند و ادویه را کوفته بیخته
با آب بهم سرشته با سه چندان ادویه قند سفید گداخته بقوام آورده بهم سرشته * جوارش بلادر این ماسویه منسوب
از قرابادین ابدی صالح چلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان مصر و روم حسب زیادتی حفظ و عقل و باه و از برای اصحاب
مطالعه و مقوی معده و امعاء و صفت خوب و مقطع از سرپیش نکند بر یاد درد باعیرزار نافع است * صفت آن فلفل
دارفلفل پوست هلیله کابلی آمله مقشر پوست بلیله جند بیدستر از هر یک دو درم وسط بلخ بلادر سرخ حب الغار
از هر یک سی درم سعد کوفی چهار درم نبات سفید سابرده درم بعد از سحق بلیغ بروغن گاو چرب نموده بعد از
یک روز بلسه و زن عسل سفید مصفی بسرشته * جوارش بلادر مسمی بجوارش مسمی فربهی آورد و طعام هضم کند و استسقای

طعام آورد و بواسیر و صرع و امثال آن را سود دارد * صنعت اطریفل ده درم دار فلفل سه درم فلفل دو درم سعطرح هندی ده درم سادج هندی پنج درم قاقله سه پنج درم مغز گردکان کنجد مقشر از هر یک شش درم بلادر و پوست هلیله کرده سیاه دانه بلادر را کوبیده در پارچه باریک کرده در یک رطل روغن کنجد بمالند تا بشره آن بر آید و صافی نموده ادویه را کوفته بیخته بآن روغن چرب نموده قند را در آب بگدازند و بقوام آورده ادویه را با آن سرشته با معجون گردد بعد از شش ماه گرمی ترکیب ران صفا دهد و بعد اسهال صفرا کند و بر بالای آن اسهال مرد از بروز کس ریهگاه اسهال بلغم هر گاه با آب سرد نوشند قطع اسهال شود * جوارش بلادر جهت ریاح بواسیر و سوء هضم و قصور طعام نافع است و برای مزاج تهران است * صنعت اطریفل دو مثقال دار فلفل سه مثقال سعطرح هندی دو مثقال پنج مثقال قاقله چهار مثقال و پنجاه مثقال مغز گردکان مغز کنجد مقشر از هر یک ده مثقال دانه بلادر را کوبیده در یک رطل روغن کنجد خیسانیده یک شب بمالند و صافی نموده ادویه را بآن چرب نموده و یک وزن و نیم قند را بقوام آورده جوارش سازند شربتی یک درم * حلوای بلادر منقول از خلاصة التجارب گفته که از مجربات اهل هند است و در منافع مرتبت جوارش بلادر است * صنعت عسل بلادر یک جزو روغن کنجد یا زرد و خرده نرم نموده آرد گندم را بآن بریان کنند آنقدر که دست از حلوا است پس شهد و کفاف عسل مصفی بران ریخته نرم بسند و هنگام فرود آوردن فلفل زنجبیل دار چینی بسباسه بادیان خورد و آقر قرحا از هر یک جزوی ما شد و بخته بوان ریزند و بنکو مخمر سند و فرود آورده در ظرف چینی نگاهدارند مرور معده ارده مثقال تناول نمایند * دل تهوره بلادر از صنعت اطبای هند است و منافع بسیاری از برای آن ذکر کرده اند و گفته اند نافع است از برای اکثری از امراض مزمنه و باید که غذای نوشنده آن گوشت بریان بروغن گاو باشد بشرط آنکه هر گاه بلادر در مزکبات خورده شود واجب است بر مزمر از خوردن گوشت جه بلادر مفسد گوشت است جه درخارج وجه در بدن ولهذا اباوجود آنکه آبرا بر باسته دوی است در بریان کاروں که گوشت اندرون در زود حل است تکرده اند * صنعت آن بلادر و یک سیر پوست هلیله زرد سیر سیر موبه تعنی بعد سیر سرد از فلفل فلفل سیاه فلفلمویه از هر یک سه سیر درنقل یه دام کل دهار سیر سرمه سیاه دو ورق همه ادویه را سرکوفته بعد را بآب گرم حل کرده همه را در ظرف گلی ممعول کرده در زمرگس است دفن کنند تا سد سود و چون بسند سد بمالاسد و نگاه دارند واین را اگر عرق کسند بهتر است * دواء السمه این دوا جوارش بلادر است و جوارش اسکند ریا سد جهت آنکه از برای اسکند ریرتیب داده اند چون در تمام سال استعمال میشود آن را دواء السنه نامیده اند و آنرا جوارش الملوک نیز نامند خواص آن چون یکباره خورده شود قوی معده را ساده کند و چون تمام سال مداومت کرده شود معده را قوت دهد و باصره را قوی گرداند و لکنت را از زبان ببرد و اعصاب و عروق را به تر بود رسیمه گرده و نسیانه را زایل و قوت ماسکه و قوت حفظ ربع امراض بلغمی و سودا وی و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بی نظیر است * صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی از هر یک سی و شش مثقال پوست بلیله سه سیر از هر یک شش و چهار مثقال فلفل سیاه دار فلفل از هر یک شش ورد و مثقال زنجبیل فلفلمویه با رسل قاقله صغار از هر یک دوازده مثقال کبابه چینی بلادر منقی از هر یک سی مثقال برنج شش و چهار مثقال اسی دوازده مثقال موبرمشی مغز چهار از هر یک هفت مثقال نبات شکر سی صد مثقال ادویه کوفته بیخته با نبات سرشته و به صد و بیست روز تخمیر کرده از اصناف ماروید و هر روز یک درم را تناول نمایند و در نسخه دیگر پوست هلیله زرد و برنج ده و ربع چهار شش و در نسخه دیگر اسی ده و بیمرد اخل نداردو در نسخه دیگر

معه کوبی و انیسون از هر یک دو درم * شقاقل داخل است و در نسخهٔ دیگر زنجبیل فلفل نصف شقاقل و تخم حمار
بمقدار چهار شقاقل است * دهن البلادر را با لفظ بلا ما است بجهت بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح
ملطف عظیم النفع است * صنعت آن اینست آنکه افیون در زیت بصافی فستقی حب بلسان مغز بادام مقشر هریک مثقال
فلجه مطرح همه‌ی از هریک سه شقاقل در نقل حرز بوا زنجبیل نخود لتجان دار چینی بلادر و جند بید ستر
از هریک نیم شقاقل کوبی ترک سورد مرزنجوش حلبه اسطخودوس الحراحب الخروع از هر یک ده شقاقل
اسه ورق الغار و فلفل ضماد از هر یک چهار شقاقل عسل مصفی روغن گاو خالص روغن یاسمین قطران
روغن حب الخروع دهن الغار از هر یک سه ده شقاقل زیت مقدار کفایه شقاقل آب صافی مرار مثقال
با اشیلا نیم کوفته با آب بروده روغن نماید در شیشه نگاه دارند * دهن بلادر دیگر جهت استرخای عصب
و فالج و لقوه و امراض بارده نافع است و بهمان تحلیل ریاح است * صنعت آن شمل الطیب دانه فلفل
و حب غار کی مطرح همه‌ی راس دارفلفل خولنجان بلادر را بر سار ارتا به شیط ملح ورید آن زرشاد درونج عقربی
از هر یک بارده شقاقل نیم کوفته با سرو آب از هر یک با نصف شقاقل روغن کنجد دو نصف و شقاقل بجوشانند
با آب و سرد برود و روغن نماید در شیشه با احتیاط نگاه دارند * عرق بلادر جمیع امراض بارده بلغمیه و اوجاع
مفاصل و نسیان استسقا بارد و سایر را موافق است * صنعت آن بلادر زنجبیل هلیلهٔ کابلی زرد چوبه از هر یک
دو دو نیم آثار هندی مستکی آنکه بلادر بوعه با سنگ نیم آثار و نمک سا نیم ده و آثار را انماع
بلادر را دور کرده زرد چوبه را نیم کوفته تمام اجزا را در خم کرده آب گرم بقدر لا بی بران ریزند و سر آنرا بسته
در سرگین اسب دفن کنند تا بجوش آید و دو سه روز که علامت رسیدگی آب است پس آن را عرق کشند که سی آثار
بر آید و باز آن را عرق کشند که ده آثار بر آید سر بهی از آن ده درم و هر روز ول اول بقدر اول ده درم
مقرر اینکه تا به نیم درم که مقدار دو توله است برسد و بعد از آن شروع تکمی نمایند بهمان ترتیب که افزوده اند
تا باز ده درم برسد و باید که تا شام نخورند بلکه هر روز یک نان روغنی بی نمک آورده با روغن گاو چرب نموده اول
یک لقمه از آن نان بخورند و بالای آن عرق را بنوشند بار بالای آن میل فرمایند و هر وقت شوربا خواهند روز
معلوم گردد و چون نماید بالاتر نماید زائل گردد و این عرق اشتهای طعام می‌آورد و شوربا نامی اهراند و باید
که اربربسی و بادی و خورد نگوشت بسیار احتیاط نمایند * شربت الصفراء بمرعات صاحب خلاصة التجارب
* صنعت آن بلادر یک جزو کنجد و زنجبیل مقشر و حرف فلفل دار چینی از هر یک نیم جزو پوست هلیلهٔ خالص نصف جزو
دو بست هلیله بلیله آمله مستی از هر یک چهار جزو شحم رمان نصف مجموع ادویه اول بلادر و کنجد را با هم بکوبند
که مثل اثاره باشد ادویه کوفته بیخته با آن خلط نموده بار دیگر بکوبند با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی بقوام
آورده بسرشند شربتی مقدار یک ملعقه بی مخمور المزاج را بالای طعام و مبرود المزاج را ناشتا بخورانند * لسانیه الطولونیه
جهت رفع سرعت انزال و تقویت باه مفید * صنعت آن بلادر مقشر یک اوقیه کندر سه درم حرمل سرد و ده درم
سلاروس یک درم سقمونیا نیم درم ادویه کوفته بیخته در روغن حب الخروع تا یک هفته بخیسانند پس بجوشانند
و صاف سازند و بعد التاحت ورقیت مجامعت یک درم آن را بمالند * معجون بلادر جهت تقویت اعصاب و
استحکام دندان و لثه و دفع جمیع امراض بارده رطبه مانند فالج و لقوه و استرخا و رعشه و سکته و لمرعش و نسیان
و جمیع استسقا و اوجاع مفاصل و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و سایر امراض عصبانی و شرب سموم بارده و
گزیدن جانوران سمی بارد مانند عقرب نافع و تقویت معده و دماغ و اعضای تناسل و آلات بول نماید و بالجمله

منافع بسیار دارد مفرد دا المزاج و مدر اب را و مسرور الارواح و سباب راسمره منفعت آن مثل بلادر حب الغار برگ
کابلی مقشر کجد مسرا ز مویز ده درم حب بلسان منزوع از فلفل فلفلة سیاه درمی بلبله آمله منقی معلّ کرنی
هلیله ارمویز مقشر دو درم بوست زردا برح عاقرقرحا زنجبیل زراوند طویل وسلیخه مرح بهمنین عود بلسان
حب بلسان حنطیانا عود الصلیب عود هندی ابرمادح ترکی ساطل مصری سطارح هندی مصطکی دو نیم برزیدان
ترک گاوزبان گل گاوزبان بادرنجبویه ترنجبیل اسطوخودوس صعایب ازمویز چهار درم مثل بلادر حب الغار
و برگ کابلی مقشر و کجد مقشر ادرماوی سگی بوم تکو بید وما برادو به را مویز بلیلجا احداس و زن نموده
در یم کوده مجموع را بروغن مغز گردگان جرب نمایند و با قند وزن ادویه باسد و در وزن عمل مفصی معوم
علی الرسم سرسه در ظرف نقره یا سمه یا جینی که بلسان آن خالی باشد درسال حرنگاه و بعد ار سماه
استعمال نمایند شربتی از یک درم تا سه درم و با عسل درم ود ربعی امرجه مجزاست و باید که استعمال
این ادویه بعد منقیه و خالی بودن بدن ارا خلاط فاسده باشد و در ایام خوردن از شرسها و غذای احمای نمایند
* بلسان بیا ولام و سین مهمله مفتحات والف و نون در حمی است مخصوص به بلاد مصر در موضعی که معروف
است بعین الشمس بمقدار درخت مقر برگ آن در شکل و هیئت برگ سداب را یک سفید تر و ملة و برواتر و حمله
اشجار بغضه کثیره المنافع است میخ دا و دانطاکی گفته درخت آن درا یبله اقامت در رحب وستان سیاسید و
بدین سبب آن بمقدار سیرسد و آن ما بندانشان از سردی و گرمی و سستگی و صرابی بسیار متادی و تلف میگردد
پس سزاوار آن است که آن را نسبت احملاف از منه و فصول بر نسب نمایند و از کلام او ظاهر میگردد که آن درخت
حال مفقود است و بجای آن عطاران حب و عود و دهن بسام رامی فروشند و ابن دواسال بسیار ضعیف و بجای
آن نمی توانند شد و اما خواص و منافع اجزای بلسان پس بدآ نکه ضماد برگ آن جهت گردیدن عقرب و رفع
صداع بارد رطوبی و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و عصاره آن جهت اخراج زلوها و راستوان
در حلق و قطور آن جهت درد گوش و همچنین قطور طبیخ آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی و ضماد
نفخ و رسمای سر جهت آن بلسر که جهت رفع باکلل و مربای بوست باره آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات
آن مفید و اما حب آن پس بهترین آن باره جوسری سیمه بوی دهن بلسان است اصفر اللون ثقیل الوزن اللذاع
تلخ و سبک که دهان را اندک گزد و بعد ترکی نماید و شکل آن مثل ترماند کلو لابی در برگ بزر فلفل با مغز
مغید باشد بخلاف حب بسام که بی مزه و سبک و روبی مغز است و آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم تا دوم
ترباسه و مجفف رطوبات معده را معاون رافع مدص و امراض بارده بلغمیه و سوداویه و صرع و ضیق النفس و نفس
الانتصاب و سرفه و ورم ریه و سرفه و سدد و جگر و اسفنا و عرق النسا و گزیدن هوام و عقرب و تحلیل ریاح و نفخ
و عسر البول و حبس آن و حبس سرسام و تجور و دخنه آن جهت ارجاع ارحام و جلوس در طبیخ آن منقی و جمع و جاذب
رطوبات آن و ضماد آن به تنهایی جهت گزیدن عقرب و ابرما جهت تروح سریانی و مسمن نمانه و مصلح آن کثیرا
و بدل سرب آن یا دو درم و بدل آن یک وزن و نیم عود آن و اگر نباشد بوزن آن سلیخه و عمر آن تا سه و دو
بر باشد بوزن آن زراوند طویل با حب الغار است و اما عود آن پس بهترین آن بارنک سرخ رنگ جوسری تازه است
که بوی دهن بلسان از آن آید و در حرارت و یبوست ارحب آن کمتر و در اسم افعال مستطورة از آن ضعیف تر و بدل آن
د و بدل حب آن و همچنین سایر ادویه مذکوره و اما دهن آن پس بهترین آن جوسری تازه و قوی الرائحه خالی
از غش صاف سرخ رنگ صافی یا اندک غلظت و خشکی که رود رآن منحل گردد و دوام آن را با مدبیر گرداند

وبعضی را سه چند بار در آب به شستن سرد و خوب به سمی آلوده به آب شویند اثری از آن در سمها للدرد رسیدن
زنبور نگرد بایدلسعی و جرحه از آن آثار سالم شود و خوب آن را توت با حمل سال باقی بماند در
سموم گرم و حمل با توت نیز باشد و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سایر هوام
و سائل الفم و سائر سموم و از امراض بارده عصبانیه دماغیه مانند فالج ولقوه و صرع و دوار و رعشه و استرخا و کزاز
و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و صداع و کزکری و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و
درد جگر و اوجاع حلق و لسان و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب نفس و درد جگر و ضعف معده و کبد و طحال و کرده
و مثانه و حرقة البول و عسر بول آن و در ابتدای حصاة و استرخای عصب و امراض مقعد و رحم و اوجاع آن و اخراج
جنین مرده از رحم و نشف رطوبات و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک و بلسمی ملاهات و تحلیل
مواد بارده سردا و طلاء و بخور و امثال آن کمال اثر و طول از در رحم مفرد و مرکبا نافع سیلان چرک آن ناسور و روغن گل جرح
و رحم است و با دهن زنبق بر داس و به پله آلوده بدان در بینی کداس جهت رفع زکام و اصحاب جود
و مقوی آنکه بضمه آن با شیر روفایده در دل اگر چه با سعال اوجاع سینه و آشامیدن سعال آن با شیر
بارده و سعال جهت رفع سینه و آن است با ی الصدر و بهق هوام سمی و نافع جهت اخراج سول و استسقاء و مقدار شربت
آن با شیر سعال و بدل آن بلـ و زن ... و روغن و زن آن روغن ... کهنه تا روغن زرنبا و روغن ... که در آن حب
و عود بلسان ... باشد * صنعت اخذ خالص اصلی آن آنست که در حین بودن آفتاب در سرطان بر طلوع
شعری یمانی ... در خت آن را شکافته و ابتدا از آن برآرش کند جمع نمایند این قطار و بعدادی نویسند اند که
در سالی مقدار سی ... رطل بعمل می آید به تمرور آن تیره با طلا منفرو شد و نوشته که باید با اوصاف مذکوره
و رنگ آن سیار کدر مایل به زرد باشد و اما آنچه بالفعل معمول است آنست که سنگریزه خوب تمام ریسمانه
و بعده روغن زیتون اجزای مساوی و نیم جوشانند بعد از آن صاف نموده عمر و شد * نوع دیگر
شاخ و برگ و حب و عود بلسان را در آب جوشانند و با روغن زیتون سرشته نموده می در نشد و مغشوش با کثر
ادهان باشد * نوع دیگر ... الصمغ ... مصطکی و سوس و بان و بعضی نفعیل و موم و روغن ... و جا
و وای منی نمایند و بوع ... و ... بلسان است * معجون بلسان از محلل ... زیادی باد ... ابدی بدای
حصاة مثانه گویند عجیب است در این فعل هرگاه مدا و مت کرده شود بدان زیر گفته که من معالجه کردم بابن
ناسور را که سنگ بسیاری در مثانه داشت و جمعی تر ... شده بودند که شکافته سنگها برآورند ومن حمل
روز این معجون را باو دادم تمام سنگها ریزه ریزه کرده بیرون آورد * صنعت آن حب بلسان شمربت و فطراسالیون
تو ... کیوس ... جا و سر یادام تلخ حب الغار ... گوی سنبل الطیب سلیخه اسقولوقندریون حرمل
مسطبا نار و اوند مدحرج انیسون تر دماما ... مثل فلفل دار فلفل ... اجزا مساوی مجموع را
حل کنند و بای ادویه را کوفته بیخته بروغن بلسان چرب سازند و بعد ... سرشته حب ما سازند و ... و ... ر
دو درم از آن را با طبیخ بزور شب و سازند که محتاج باشد بعلل باکه باشد ... دانگ از ... اد
عقارب و ... و ... العقارب در ... اسما الله ... ذکر خواهد یافت ... آنکه في الجمعه این سبب است به
معجون * بلوط بلغت طرسانی دار ساری باشد و بفارسی بالوط گویند بسمی از آن مسمی ... باشد و نیز
از ... باشد و آن ازیمس مسلسل ... زرد ... زرد ... به ... و آن ... بلوط است و ما کول اهل بلاد
و از بلوط ... بلوط زاد و ... زده و ... مولف ... ذکر کرده و این اصح است و در ... بلوط

مر او را تمام آن است و مستعمل دو قسم می باشد یکی ماکول و دیگری نا ماکول و ثمر ماکول حجازیه در دیلم و طبرستان
بسیار می شود است و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد در وقت تنگی اهل سال بلوط
را پسند مثل سائل عفص ستبر ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سرد و خشک و پوست میان عفص
است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و نزف الدم و جهت قرح و سلس البول و تقطیر البول و قرحه امعا و ارحه دان
و عسر آن که از تمر معده باشد نافع و ضماد آن با سمه حول بمثل سرخ جهت ورم حار و اورام بلغمی و سوخته آن جهت قلاع
و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم نافع و نبات آن مثقل و مصدع و مولد ... و مفسد و مصلحش تکمیس
و مثل و نیز ترتیب او بلسمقال تا یازده مثقال و بدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا قابض و دو تا نیست
است و زیبای باریک آن نافع بود در قطع سیلان رحم و اسهال آن نافع و برگ آن جهت التیام جراحات تازه و جذب کم
چوب آن حالی دیدان و جهت آکله مفید است و چوب بلوط را با ثمر و برگ آن کنده با روغن زیتون بنوشند مداومت
شرب آن نماید با طبخ سلس البول و بول در فراش را در ارمنی و رومی رمعقد بار فارسی است و شرب دانسته اند
و آنکه در جنس موجب حوب بلوط ظاهر می گردد حبه حصاب ابرو به موار خطاط است و حب البلوط که پوست میان آن
است و برمغز آن ملاحق است ... وزن ورادع جراحات و حابس سیلان حوب و رطوبات سر با ضماد احمت ... ضماد
نافع و بدل آن گلنار است و گویند پوست آن در مورد بالسویه بدل آن است و بقدر سه ... مثقال و در سطور جاب
دانه مثقال و ساق بلوط با ابدال حزاوت و عفص و پس آن کمتر از بلوط است و عدا اسما ان سالب و ثابت حالته
و مشی بدن و مولد سده گردد و مقوی آن با شربه سهی و مفتح با و مقوی بدن و جهت رفع سموم نعابت مو برود
سایر خواص صمغ از بلوط و نفاح اسمام بلوط مسرحلی و مسابه است مسلح آن بر رحمد ... و شکر و تکمیس و
حوب پوست درخت آن را مهرا بجمه تکسب بزموی کاد نماید که مثل ازان با طبی عمل است تا شد تعالی بساه
کند و جیب ساق بلوط در سمت مثل پوست سلیول است * حب حفت بلوط نافع از برای افراط طمث و سیلان ارحام
و رطوبت فرج را به نهایت مفید است * صنعت آن به نسخهٔ حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم زاج سیاه
قرطاس حطایی ... و حفت بلوط صدف ... عفص ... مطفی بالخل از هر یک سه مثقال کوفته بیخته
در آب برگ سورد یک مثقال و صمغ عربی یک مثقال محلول در آب و سرکه انگوری چهار مثقال حب کرده حبها
سازند مرحبی بقدر نخودی بروف حاجت برگیرند * فصل در بیان سفوفات بلوطی * سفوف بلوط منقول
از منصوری محمد بن ذکریا جهت تقطیر بول و سلس البول * صنعت آن بلوط مقشر بو داده کندر کسنیز خشک بو داده
گل ارمنی صمغ عربی اجزا مساوی سفوف سازند و بعد از دو درهم صبح و دو درهم شام و اگر با سلس تشنگی مفرط
باشد که موجب مرض مرحمد آن نیاشامد تشنگی او دفع نشود باید که مریض این سفوف را با ماء السعیر و بزرقطونا
بیاشامد و بعد از آب غوره و آب سماق و امثال آن مزوره در مسب داده شود و در نسخهٔ دیگر این سفوف وزن بلوط
نیم جزو و کندر یک جزو و باقی یک جزو است * سفوف بلوط دیگر مجرب از برای سلس البول * صنعت آن بلوط ده مثقال
و در نسخهٔ دیگر بیست مثقال است کسنیز خشک راس از هر یک سه مثقال اصل السوس کاور یا ایسون ...
مقشر رور ورد ... سنبل الطیب سعد کوفی کندر از هر یک چهار مثقال طباشیر مقشر نیم مثقال مصطکی یک مثقال قند
سفید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته وقت خواب سه مثقال آنرا سفوف نماید
* فصل در ذکر معاجین عطایی که اصل و عمود در آنها بلوط است * معجون عطایی جهت دفع مرض ادرار
بی نظیر است * صنعت آن حفت بلوط لسان ذکر بدور العنب از هر یک نیم مثقال مسکی تکدرم اجزا کوفته با جوار

و زیادتی عمل صفی معوم سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال * معجون عطائی دیگر که جهت دفع سرعت
انزال نافع است * صنعت آن حب بلوط کندر مصطکی اجزا متساوی کوفته بیخته با چهار وزن ادویه عمل مصفی
بقوام آورده معجون سازند شربتی یک مثقال * معجون عطائی دیگر که همین خاصیت دارد * صنعت آن بلوط گلنار فارسی
کشنیز خشک سرطان دکر از هر یک دو نیم مثقال کمون کرمانی با سرکه تر کرده از هر یک یک مثقال و ربع مثقال
پوست هلیله زرد پوست بلیله هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک یک درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عمل
مصفی معوم سرشته معجون سازند شربتی با دو مثقال غذا کباب و حلاوه و قلیه نرگسی مناسب است * معجون عطائی
دیگر تقطیر البول و سرعت انزال را نافع باشد * صنعت آن کندر و علک رومی حب بلوط با هدانه مویز اجزا متساوی
کوفته بیخته با سه چندان عسل صاف معجون سازند شربتی دو مثقال * معجون عطائی دیگر سلس البول را نافع باشد
* صنعت آن گلنار فارسی کندر علک رومی بلوط که در سرکه پرورده باشند از هر یک هشت درم سعد کوفی کرویا از
هر یک چهار درم دار فلفل حب المحلب از هر یک سه درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل صاف معجون سازند
* معجون عطائی سرعت انزال و احتلام و تقطیر البول را نافع باشد * صنعت آن علک رومی کندر بلوط گلنار سونیز
کشنیز خشک از هر یک ده درم زیره کرمانی با سرکه تر کرده از هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله زرد هلیله
سیاه آمله مقشر از هر یک سه درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل معجون سازند * معجون بلوط مقوی باه و ممسک
است * صنعت آن بلوط مقشر آرد کنار لسان العصافیر از هر یک ده درم زیره کرمانی مدبر با سرکه تر کرده از هر یک چهار درم
کشنیز خشک دو درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عمل مصفی معجون سازند شربتی دو درم با دو مثقال غذا
کباب و دو پیازه و نان میده تناول نمایند * باب التاء مع النون * تنین بکسر تا و سکون نون مشدده و در
اصل اسم نجم علمط که مشهور و معروف نبوده است بوده و بالفعل اطلاق مینمایند بر ماهی خالص و برای حرمت
آنرا ترک کرده این را بجای آن می‌شناسند و آن ماهی دریائی است کوهمانند که در جبال یمن و نواح آن در بادیه که
جزیره است از جزایر بر بادان بهم میرسد و بصحرا برآمده در مکان بلند زد آنکه مرد و اسم ماه رومی است میرسد و
بلندیان ازو بقطر انگشت ابهام و بلندی آن بقدر ذرع یا سه ذرع دست میرسد سه بقدر وجب زبر و شکل آن
سفید رنگ زیر آن و علاوه سیاه رنگ شبیه بحب العار و در اندرون آن و معروف در وسط هر مهره سنگی مانند دانهٔ گندم
میباشد ولیکن از آن بهتر و بزرگتر و سفید رنگ که در جوف آن بوده باشد بیخته با ادویه مینماید و بهترین
آن تازهٔ سفید رنگ آن است که در ته آب رود و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و ساری آن سفید و بزرگتر و سنگین
از بیخ پوست تازهٔ آن با اندک رطوبت و خشکی و حلاوت و عفوصتی است و چون خشک گردد حلاوت بدان کم
مشود و زمه زمه زایل میگردد و خاصیت آن از پوست بیشه و حب العار کمتر و بازکمتر است گویند سبب اطلاع بر آن
آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او به سبب کثرت بیداری و ریاضات
کسل زیاده میشدند از ایشان و بعضی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند دفع کسل و ماندگی آنها شد و این را بدیگران
گفتند آنها نیز خوردند نفع یافتند به شیخ گفتند او حکم نمود که جوش داده آب آنرا بیاشامند پس این میوه
را در آب جوش داده آب را می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس زمه زمه شهرت تمام یافت و بهار
در کل بلاد بردند و مشهور ساختند و اکثری مستعمل ساختند ولیکن اهل هر بلدی و جائی بوضعی خاص اهل یمن و نواح آن
پوست بیرون آن که تر باشد خصوص تازه آنرا در آب بسیاری جوش داده صاف کرده گرما گرم و نیم گرم در نالهای
بزرگ پس از طعام و اکثری غذا از آن می آشامند و لوازم بسیاری بر آن دارند و طعم آن آب بیشتر مایل بتلخی

وعفونت مستنقعات خصوص بارۀ آن واهل مکه معظمه ومدینه منوره وبلاد دیگر از عرب وعجم وایران وتوران وهندوستان
وفرنگ وغیرها مغز آنرا بعضی خام وبعضی نیم بریان وبعضی بریان که بر حسب احوال رسد بعضی نمکو نموده وبعضی
نرم کوفته در آب نمک داده بعضی ابتدا بعد خلط وبعضی بعصارۀ لیمو وبعضی صاف کرده وبعضی صاف ناکرده می آشامند
خاصیت به تفصیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ودر طبع ومزاج آن اختلافست حکیم میر عماد الدین محمود در آخر
رسالۀ افیونیه در بیان قهوه نوشته اند که سرد وخشک است در درجۀ دوم وبرخی آنکه در آن کیفیتی غالب بر طعم ورائحه و
لون آن نیست که شناسی دلالت بر حرارت آن نمایند وبه تجربه دانسته اند که سردی آن بسرحد اضرار نمیرسد ودر رسالۀ
علیۀ مذکور در برودت نوشته بر دیگری موقوف به تامل است ومیر وافاضی در رساله خود نوشته اند که تجربه
نمودیم که سردی آن در درجۀ اول وخشکی آن در درجۀ دوم است وحکیم شاه ملک الدین سردی نوشته اند که
بعضی از اوصاف خواص او دو به زبان برده اند که برودت آن در اول درجۀ است وتیبوست آن در ثالثه است بواسطۀ آنکه
در افراط آن … ماع و … ی وخشکی مزاج بهم میرسد سازباب آن را اوسع دادو دانطاکی گفته که گرم در اول
وخشک در دوم ومشهور سرد وخشک است وبرخی نوشته چنانکه پوست آن تلخ است وتلخی دلیل حرارت
است نمکی که پوست آن گرم باشد ومغز آن معتدل وبا مر دو در اول وانچه دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آن
است وحکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که بعد از آن ظاهر میگردد که در گرمی معتدل وخشکی دران غالب و
قشر آن گرم وخشک تر از آن باشد جامع اوراق پراگنده احوال میگوید که سابقاً مرکب القوی باشد خصوص بارۀ
آن جهت آنکه در آن دو جوهر است یکی لطیف هوائی حار رطب ودیگری کثیف ارضی بارد یابس که جز اول افعال وآثار
حرارت از تفریح وتلطیف وتعمیم وتسخین وادرار وتلیین وغیرها از آن ظاهر میگردد وجز ثانی افعال وآثار برودت
وتسکین حرارت تشنگی وتوران وغلیان دم وجذب صفرا ولذع آن ومنع نوم وتسویت دماغ وغیر آن ظاهر
مشهود ومحسوس بارۀ بریان بلکه آن جز اول از بریان مناسب چون کهنه گردد دیر کم ورایل مشهود خصوص
در قشر آن وچون بریان نمایند آن نیز کم مورد زائل میگردد بعد از بریان نمودن پس حاصل شد معنا آنکه بارۀ نوع آن
خصوص قشر خام آن مایل بحرارت وتسوب است وکهنه آن خصوص بریان آن بارد یابس وهرچند کهنه تر گردد در بارۀ
بریان نمایند برودت ویبس آن می افزاید واما افعال وخواص آن انچه اطبای مذکور بیان نموده اند آن است که شرب آن
مطبوخ آن منفع … است … ی که دارد منع از … وغلیان خون جذب ولذع صفرا وسودا واحتراق
آن … وبعضی اخلاط وعلت آنهاست … خمار دموی وصفراوی وسوداوی خصوصاً در اوائل وبعد ترک
… است … طبع … ورطوبات وگفته
اند که در … اسهال صفراوی بسیار نافع است واکثر انواع صداع ورمد وما لیخولیا خصوصاً احتراقی آن وانچه به سبب غلبۀ اخلاط
واخنات آن باشد جهت تصفیه وتنقیۀ آن مواد اخلاط را وحکیم میر عماد الدین فرموده که بعد از هضم … نافع
باشد جهت هضم … بلغمی … حرارت معده را به تخفیف رطوبات آن وصعود بخارات بدماغ
واسهال خصوصاً … آن وکسر نوم تشنگی وصبر بر آن … کم نمودن طعام وشراب اند بی آنکه سودی
… مزاج گردد مفید … اعصاب … استعمال … آن
آنست که گفته اند … می آورد … لاغری بدن وصفرت لون وقلع شهوت باه وتقلیل منی وخشک
… ومالیخولیا … نمودن آلات نفس … آن ومولد … است وبالجمله بارد المزاج
ومرطوبین واصحاب غلبه اخلاط فاسده … وبعضی طرفا … آن گفته اند * بیت * آن … که …

دهن است * مانع السموم و قاطع السموم است * و اعلم آنکه این مقدار که مذکور گردید که کهنه بسیار بریان کرده شده باشد آن باشد
نه تازه خام آن خصوصا بشرکه در بعضی امزجه شاید ثقیل باشد و با وجود طعام باشد و ممکن که وجه ولوع اهل تبت
با شیر با آب بالای طعام همین درجه باشد و در جواب این گفته اند که وجه ولوع انسان بدان کثرت حرارت
مزاج و خوردن خرما و میوه های گرم است و حق آن است که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجاست اکثر
نباتات و بعض مزاج بر میگردد و هیچ یک کلی نیست و بیان وجوه هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد و تمام گنجایش
تفصیل آنها ندارد و بعضی را مانعی نوشته اند اما جمعی که مزاج انسان گرم باشد این را به سبب آنکه حرارت را
کم میگرداند و به سبب کمی حرارت رطوبت کم به تحلیل میرود لهذا اکثر است که انسان را خواب می آورد و از آنجمله
شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب نمیکرد مایل گشته که سرسام داشته باشد
و اضطراب میکرد چون دو سه شب قهوه مداومت نمود او را خواب آمد و آن حالت زایل گشت و چون قهوه مضر قلب است
اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوص در خفقان و جدری بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در خفقان و
جدری نفع تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که جمعی طایفه در حین طبخ در آن اندازند نیکو است و
چون بسیار در وقت فرود آمدن و هضم نشدن بعد تعب و سفت بسیار و بعد خوردن ادویه نافع تعب و کسل و ملال و باعث
شگفتگی طبع است آشامیدن جمعی تجار آن گفته اند با شیر در وقت امتلا از غذا و مکرر باید آشامید بلکه صبر اندک
غذای نظر بی باشا که بالفعل در عرف عوام مشهور به قوت القوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر
خواهند معتاد نشوند [illegible] تشنگی آخر روز با بعد از بیمار عشا خصوص در وقت نصف شب چند پیاله
بیاشامند گفته اند مصلح آن بیحمل رد و اء المسک رباب گلاب و امثال اینها است و شیخ داود انطاکی نوشته که شکر
اراده شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیر بسیار و روغن بسیار با آن
بخورند و قومی با شیر میخورند و این خطا است و خوف احداث برص است و اخیر میگویند که نیم ریش مصلحات و طعم
و رایحه آنرا اطیب میگرداند گردو و بیدانه و [illegible] قسم اشهب است بیش زعفران * صفت طبخ آن آنچه حکما
[illegible] معتبر نوشته اند آن است که مقدار سه مثقال تازه مثقال آن را در هشتاد مثقال آب جوش بدهند تا
مثقال بماند و صاف سازند و گرم بیاشامند که سرد آن عظیم بد باشد و قابل آن بر خوب نیست و بدل صرف کلی
مه ریابد و احداث خفقان نماید و اصلاح آن با ادویه مذکوره و زعفران نمایند بعد طبخ قبل از سرد شدن بر روی
صافی نمایند و نگذارند که جرم آن با صافی و درد آن را بخورند نماید و شیر را مانعی نوشته که در بعضی بلاد مغز
آنرا بریان میکنند با پوست میجوشانند و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد مجموع مغز با مرد پوست آنرا میجوشانند
و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد پوست را بریان میکنند جداگانه نیم سوخته شود و بیان نقل میمایند و اولی
آن است که مغز آنرا با اندک نوعی بریان کرده بجوشانند و آب آنرا بخورند جهت آنکه حق سبحانه نفع در قشر ارد و اما
و میوه ها که قشری دارند خاصیت عربی و وضع عجیبی قرار داده که از هر یک از قشر و مغز دفع مضرت دیگری میکنند
لهذا اسم الرئیس میگویند که جمعی را با پوست خوردن بهتر است جهت آنکه در پوست آن جلایی است که دفع لزوجت
مغز آن را میکند و برای این شیر موز را با پوسته خوردن بهتر است و همچنین بسیاری از میوه ها و اما اصحاب مغز بواسطه
ادراک لذت مغز را از پوست جدا میمایند و بریان کرده که بسرحد سوختن رسد و کوبند جوشانده می آشامند و
سبب بریان نمودن آن بیان شد کما قد حرم آن است که بسبب سوختن لطیف میشود و آنچه متعارف است آن است که
اول آنرا بریان میکنند و بعد از آن میکوبند به جهت آنکه زود حل نمیشود اما اولی آن است که اول بکوبند و بعد از آن

بریان کنند و این اگرچه ابدال است اما بعض بهتر است چه هرگاه درست بریان کنند اجزای آن لطیفی
بریان شوند چه ابدال اجزائی در آن خواهد بود پس هرچند که بهتر بریان شد باید لطیف تر از خوردی خواهد بود
که کمتر بریان شده است اما آنچه بالفعل معمول اکثر عوام اهل بلاد ما است خصوص السویقین ادامه الله تعالی بعزه و کرامه
و از عرب و عجم از آن رسیده است آن است که جو مقشر را در ظرف سفالی بدون آنکه دهنی یا آب بریان شود نیکو سیه
بریان نمایند که خوردی رنگ گردد و بعضی ابدال را پاره بیرون کوبند پاره در ارده مقدار آن آب بر آتش احکر
بدون ... بریزند که آن را گرم جوشان نموده در دیگ ... سنگی یا سفالی یا غیره یا مس پاره قلعی نموده ریزند را
در آن ابدال را می ریزند و بر هم می زنند تا نیکو مخلوط گردد و بر آتش گذاشته می جوشانند تا کف بر سر آورد
و کف آن فرو نشیند در پس جوش دو سه مرتبه ابدال ابدال آب سرد بران می ریزند تا کف آن بریده گردد و روغن
بر سر آورد پس در بالهای بسته گرما گرم صبح و شام هر وقت صادر و واردی آید می آشامند چند ساله بی هم خرچه
خرجه ابدال ابدال و اما بعض خواص دانهای سیاه باشد آن را دور کرده پاک ساخته بهمان نحو بریان نمایند که
خوردی رنگ گردد و بعد ... برسد و دانهای که بسیار بریان و سیاه گشته شده دور نمایند پس ابدال
خرد نموده برده باز ابدال ... آنرا که تلخی دارد اسانیده دور کرده باز نرم منکوب شود و هر مقدار که خواهند باده
دو ارده ... آب ... سر ... طبخ نموده و در پس طبخ اگر بیخ یا برف باشد بجای آب سرد چند بار در آن
می اندازند و بعد گرما گرم ابدال ابدال می آشامند و بعضی از ما جمال سلیقه بشعر مرتبه برای خوشی طعم
و رایحه آن ... بهتر کرده ... پس طبخ در آن می اندازند تا گداخته گردد پس می آشامند و بهترین
مصلحات آن است حما ... ذکر یا پیمرا گر از برای تلخی مراجات و صاحبان سرده معتاد بران سه چهار دانه فلفل
درست و ادر پس طبخ در آن اندازند و بعد از طبخ بر آورده دور نمایند و بیاشامند بهترین مصلحات آن است

باب السابع في النون *فصل در بیان بنادق البزوران* *بنادق البزور که در درجه مجاری بول مجرب
است* صنعت آن مغز تخم خربزه سابیده درم مغز تخم خیارین شش درم مغز تخم کدو دو درم بزر البنج سفید تخم
خرفه مقشر از هر یک دو درم تخم خطمی سفید کثیرا نشاسته کهربا رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس
از هر یک دو درم کوبیده بیخته بآب بادیان سازند بشربتی یک درم* بنادق البزور به نسخهٔ دیگر* صنعت آن مغز تخم خربزه
ده درم خیارین شش درم مغز تخم کدو تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم خطمی سفید مغز بادام شیرین مقشر نشاسته
رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم کوبیده بیخته بآب مرزنجوش بنادق سازند شربتی
دو مثقال* بنادق البزور دیگر نافع از برای قروح مزمنه مجاری بول* صنعت آن تخم کرفس فرمود و تربطر اسالیون
... از بذر ... سنبل الطیب مغز بادام تلخ از هر یک نیم درم تخم خربزه مقشر ده درم افیون ده درم
است و در آب حل کنند و باقی ادویه را کوبیده بیخته بآن سرشته بنادق سازند* بنادق البزور منقول از حکیم میرزا
محمد باقر رحمه الله حکیم میر عماد الدین محمود* صنعت آن مغز تخم خیار و مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین مغز
تخم خربزه از هر یک شش درم خشخاش سفید و سیاه از هر یک شش درم کرفس چهار درم عنب الثعلب سه درم تخم خرفه
مقشر ده درم کثیرا صمغ عربی از هر یک شش درم طین ارمنی مغسول دو درم نشاسته دو و نیم درم ادویه را کوبیده بیخته
بآب تخم گرم نادی سازند شربتی یک مثقال* بنادق البزور جهت البول و قروح کلیه و مثانه و حرقت البول را نافع
باشد و جذاب ... حرقت و قرحهٔ مثانه را نیز مفید باشد* صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیارین
شش درم مغز تخم کدو بزر البنج تخم خرفهٔ مقشر تخم خطمی سفید کثیرا مغز بادام شیرین نشاسته رب السوس خشخاش

مقشر گل ارمنی تخم کرفس از هر یک ده درم بکوبند و بنادق سازند هر بندقه سه درم بشراب خشخاش * بنادق البزور
افراط نافع از برای قروح قصب و مثانه و تسکین بول را بگشاید و حرقت بول و سوزشی که در مجرای بول باشد
بنشاند * صفت آن مغز تخم خیارین از هر یک بیست عدد مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مقشر تخم خشخاش مقشر
از هر یک ده درم تخم خطمی سفید یک جزو کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته بنادق سازند شربتی یک مثقال
بوقت تنقیه یا با شراب خشخاش بخورند * بنادق البزور دیگر که درد و حرقت مثانه را سودمند بود و سوزش بول
را نشاند * صفت آن مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین از هر یک بیست درم گل ارمنی صمغ عربی
لبان ذکر دم الاخوین تخم کرفس از هر یک سه درم افیون دو درم کوفته بیخته بنادق سازند و با شراب خشخاش
بنوشند * بنادق البزور دیگر برای قروح کلی و مثانه و حرقت بول نافع * صفت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو و
مغز تخم خربزه نشاسته تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید از هر یک جزوی تخم خطمی سفید کثیرا صمغ بادام
شیرین مقشر از هر یک یک جزو ربع جزو کثیرا از هر یک ربع جزوی کوفته بلعاب بزرقطونا سرشته حبها سازند شربتی
[illegible] بنوشند * بنادق البزور این معجون نافع است از برای سردی معده و کلیه و ریاح ادبار
* صفت آن زعفران کاسنی تخم کرفس زنجبیل دارچینی [illegible] از هر یک یک درم کوفته بیخته با سه
حصه از آن به عسل مصفی معجون سازند * بنفشه معرب از بنفشه فارسی است و بعربی فرفیر نامند و بیونانی
[illegible] در اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند مسهل صفرا
و مسکن عطش و حدت خون و سرسام حاره و خفقان و غشی و محموم و محلل اورام و تلطیف و دفع صداع حار
و سرفه و سوزش سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و درد گرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه
و صرع اطفال و نزلات و زکام را نافع است و [illegible] دو درهم با آب سرد جهت دفع
اسهال صفراوی لذاع مجرب است و [illegible] جهت آن با شیرخشت و شکر و امثال آن از هر یک [illegible] مسهل
سریع العمل سرشته آن با سرکه ضماد جهت ورمهای مزمنه بی عدیل است و مستعمل گل آن است پس برگ آن و تخم
آن و حبوب آن را استعمال باید کرد و گویند گل تازه آن [illegible] سموم است و بطول طبخ آن جهت دفع یبوست دماغ
و [illegible] ضماد آن جهت صداع حار و اورام حاره و [illegible] معده مفسد [illegible] ضعف دل و مضر آن و باعث
کرب و ثقل معده و سبات و التهاب خصوص در تبهای حاره و مصلحش انیسون است و بدلش نیلوفر و برگ
خیاری در سعال [illegible] و مقدار شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آن برگ
آن با نبات شکر جهت خروج مقعد اطفال عادت موثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و [illegible]
و حرقت صفراوی و حکه بی عدیل است و روغن بنفشه فواید بسیار دارد و خواهد آمد انشاء الله تعالی * جوارش بسفایج
به نسخه حکیم معصوم مسهل سودا و بلغم باشد [illegible] را که از خوردن مسهلات [illegible] بود
و ملایم خوش آیند و مسهل بی زحمت باشد * صفت آن زنجبیل مصطکی دارفلفل قاقله گل سرخ از هر یک سه درم
بسفایج فستقی سنامکی [illegible] از هر یک ده درم تربد سفید تراشیده [illegible] کرده گل
بنفشه از هر یک [illegible] گاوزبان از هر یک شش درم [illegible] از هر یک
سی درم آب آلوی بخارائی آب [illegible] از هر یک [illegible] درم اجزا را کوفته بیخته [illegible] بنفشه را
خوب [illegible] را در گلاب صاف نموده [illegible] صد درم قند سفید
بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته داخل نموده [illegible] شربتی از سه درم تا [illegible] درم هنگام حاجت

وده درم کثیرا سفید نیز داخل دارد و باقی موافق نسخهٔ سابق است * شراب بنفشه به نسخه جدید مستعمل که در ذخیره
ذکر کرده * صفت آن بگیرند برگ بنفشهٔ تازه سی من نهاده ده درم کثیرا پنج درم تخم خطمی سفید پانزده درم
در ده من آب بجوشانند تا بالا آید و صاف کنند بیک من نبات سفید بقوام آورند * شراب بنفشه دیگر طبع را نرم دارد و ذات الجنب
وضیق النفس و سرفهٔ گرم را نافع باشد * صفت آن بنفشهٔ تازه سی من نهاده ده درم تخم خیاری اصل السوس از هر یک
سه درم مجموع را در سه من آب صاف بخیسانند و یک شب بگذارند پس بجوشانند و صاف کنند و با سه من
قند بقوام آورند * شراب بنفشه دیگر سودمند ذات الجنب و ذات الصدر و سرفهٔ گرم و بیماریهای گرم را نافع باشد
* صفت آن بنفشهٔ تازه یک صد درم نهاده تخم خطمی صمغ عربی کثیرا مغز تخم خیارین از هر یک ده درم مجموع
را در سه رطل آب جوشانند تا بثلث بماند صاف کنند و با یک من قند نبات بقوام آورند شربتی هفت درم
* فصل در ذکر اقراص بنفشه * قرص بنفشه معمول اطبا جهت امراض حاره که با تب و تشنگی باشد * صفت
آن گل بنفشه ده درم شکر مصری مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفهٔ مقشر از هر یک ده مثقال ورق گل سرخ تخم کاسنی
از هر یک دو مثقال رب السوس کثیرا از هر یک سه مثقال مصطکی دو مثقال کوفته بیخته با آب ترنجبین محلول
سرشته قرص سازند * قرص بنفشه مسهل بلا غائله * صفت آن سر بنفشهٔ خشک ده درم سقمونیای مشوی
یک مثقال رب السوس کثیرا نشاسته از هر یک یک درم کوفته بیخته بقدری نبات سفید با لعاب بزرقطونا حل کرده
ادویه را با آن سرشته اقراص سازند شربتی دو مثقال * قرص بنفشه منقول از کامل الصناعه نافع از برای درد حجره و درد سر
و درد سینه و [illegible] و ظلمت بصر و رمد را مزیل کند * صفت آن گل بنفشه دو درم تربد سفید مجوف یک درم
رب السوس نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ اقراص سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال [illegible]
و بلغم باشد و بدانکه شیخ الرئیس این قرص را در قرابادین با اسم قرص ملین طبع ذکر کرده و بعضی که با این
نسخه دارد آن است که سقمونیا داخل ندارد و گفته که این قرص [illegible] نافع است از برای ضیق النفس و نافع
است شربتی از یک درم است تا سه درم و با چهار درم با جلاب شکری که بعون الله بیخ نافع است حکیم محمد باقر
بن حکیم عماد الدین محمود شیرازی نسخهٔ قرص بنفشه صاحب کامل الصناعه را در باب [illegible]
[illegible] از برای عیب حالص ذکر کرده و گفته که در نسخهٔ نجیب الدین سمرقندی که در قرابادین خود ذکر کرده
وزن سقمونیا یک دانگ و نیم است و حکیم محمد باقر نوشته که ادویه را کوفته بیخته با آبی که ترنجبین خراسانی در آن
حل کرده صاف نموده باشند سرشته اقراص سازند و مجموع یک شربت است با ده درم شکر سفید که با آب گرم حل کرده
باشند بنوشند و شیخ استعمال در درد حجره قرص بنفشه صاحب کامل الصناعه را در عیب حالص آورده و گفته که
این عیب حالص [illegible] نسخهٔ صاحب کامل الصناعه و نسخهٔ
مذکور آن است که وزن سقمونیا یک دانگ است گفته که مجموع یک شربت است با ده درم ترنجبین
در آب گرم حل کرده صاف نموده * صفت این قرص به نسخهٔ دیگر گل بنفشه خشک کرده چهل درم تربد مجوف
[illegible] درم صمغ عربی و رب السوس از هر یک ده درم سقمونیای مشوی چهار درم همه را کوفته بیخته با آب
اقراص سازند مقدار شربتی از چهار درم با جلاب شکر بیست درم و گلاب ده درم و آب نیم گرم چهل درم و اگر
طبع [illegible] بیمار باشد بجای جلاب شکری با شیرخشت خراسانی و ترنجبین از هر یک ده درم بدهند * قرص بنفشه
دیگر که [illegible] قرص بنفشه کامل الصناعه دارد * صفت آن گل بنفشه ده درم اصل السوس تربد سفید از هر یک
[illegible] درم کوفته بیخته با آب [illegible] اقراص سازند و [illegible] شربتی سه درم * قرص بنفشه دیگر

همین منفعت دارد * صنعت آن گل بنفشه دو درم تربد سفید یک درم رب السوس نیم درم سقمونیا یک دانگ
نیم دانگ سوده از هر یک یک دانگ با آب کاسنی تازه و یا با آب کرفس حل کرده ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص
سازند شربتی سه درم * قرص بنفشه دیگر که تبهای گرم و سرفه و ذات الجنب را نافع باشد * صنعت آن تربنفشه
مغز بادام شیرین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم خطمی سفید از هر یک نیم درم رب السوس کثیرا
گل ارمنی نشاسته گل سرخ از هر یک سه درم کوفته بیخته قرص سازند شربتی دو درم با گشاب * قرص بنفشه
دیگر نافع از برای تب خالص و سرفه و خشکی طبع و ذات الجنب * صنعت آن تربنفشه ده درم تخم خشخاش تخم
کاسنی مغز تخم خیارین از هر یک نیم درم رب السوس و کثیرا از هر یک چهار درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک
مثقال با جلاب شکری بدهند و گاهی که خشکی زیاده باشد چهار درم سقمونیا و شش درم تربد سفید مجوف
زیاده کنند بجهت تلیین طبیعت شربتی دو درم با جلاب شکری بدهند * قرص بنفشه دیگر که همین منافع دارد
* صنعت آن تربنفشه ده درم سقمونیای مشوی چهار درم رب السوس دو درم کثیرا نشاسته از هر یک یک درم کوفته
و بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی با جلاب شکری بدهند بجهت اسهال صفرا * قرص بنفشه
مسهل برای تسکین وجع اوراک و ضیق النفس و تبهای مرکب از بلغم و صفرا و سرفه را مفید بود * صنعت آن گل بنفشه
حب النیل ده درم و تربد سفید مدبر نیم درم رب السوس سه درم و نیم سقمونیای مشوی سه درم مصطکی رومی یک درم و
نیم کثیرا نشاسته نیم درم یک درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم و نیم با جلاب شکری بجهت تلیین در طبیخ
زبیب و بابونه خیار شنبر که در طبیخ حل کرده صافی نموده بروغن بادام چرب داخل کرده بیاشامند * قرص
بنفشه مسهل به نسخه محمود بن الیاس که در حاوی ذکر کرده در دفع از برای درد سر و درد سر و درد شقیقه و درد از ظلمت
چشم و دوار وی است و رمد را زایل گرداند * صنعت آن گل بنفشه دو درم تربد سفید یک درم رب السوس نیم درم
پوست هلیله زرد نیم درم سقمونیای مشوی یک دانگ و در حب کوفته بیخته حب سازند مجموع یک شربت است
* صنعت این قرص به نسخه دیگر تربنفشه تربد سفید از هر یک ده درم رب السوس یک درم عصاره گل سرخ نیم درم
سقمونیای مشوی یک درم مصطکی رومی یک درم و نیم کثیرا نیم درم الب و اقراص سازند * قرص بنفشه جهت معمول
از انضاج تبهای مرکبه که بلغم غالب باشد و سرفه بلغمی و درد پهلوی بلغمی را نافع است * صنعت آن گل بنفشه
تربد سفید از هر یک ده درم رب السوس سقمونیای مشوی از هر یک سه درم و ثلث درمی کثیرا مصطکی رومی از هر یک
دو درم و ثلث درمی کوفته بیخته اقراص سازند و مجموع را ده قرص سازند و در سایه در پس غربال خشک کرده نگاه دارند
شربتی یک قرص * قرص بنفشه مسهل اسهال صفرا کند و جمیع امراض صفراوی را نافع است خصوص سرفه صفراوی
* صنعت آن تربنفشه سی درم گل سرخ بیست درم اصل السوس مقشر پوست هلیله زرد تربد سفید مدبر از هر یک
ده درم صمغ عربی کثیرا محموده مشوی مصطکی رومی از هر یک نیم درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص
سازند شربتی چهار درم با نیم رطل گلاب که شکر ده درم در آتش یا شربت خواهانی در آن حل کرده باشند
بیاشامند * قرص بنفشه مسهل دیگر که همین منفعت دارد و ذات الریه را سود دارد * صنعت آن تربنفشه بیست
درم گل سرخ ده درم رب السوس صمغ عربی از هر یک نیم درم نشاسته کثیرا از هر یک یک درم پوست هلیله زرد
سقمونیای مشوی غاریقون سفید از هر یک چهار درم سوده بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی چهار درم با سه
درم با جلاب نیم گرم * قرص بنفشه مسهل که منافع جمله بیل دارد * صنعت آن تربنفشه نیم مثقال ورد
گل سرخ گل نیلوفر مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاسنی سقمونیای مشوی از هر یک بدری لابن کوفته بیخته

امراض سازند شربتی یک مثقال با شراب بنفشه * فصل در بیان لعوقات نفعی * لعوق نافع
جهت سرفه و دق و حمی و صفراوی نافع است * صنعت آن گل بنفشه ده مثقال مویز منقی سپستان دانه عناب
ده عدد سبستان سی دانه جوشانیده آب آن را نیم رطل با شکر سفید سیاه مثقال عسل چهار شربتی مثقال
روغن بادام شیرین یک مثقال بقوام آورده بر بنفشه حل شده مثقال سائیده اضافه نمود شربتی از نیم مثقال
با نیم مثقال * لعوق بنفشه به نسخه معصومی سینه را نرم کند و سرفه گرم را سود دهد و دق و حمی را نافع
است * صنعت آن بنفشه حل ده درم فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم مویز سرخ کتان پوست دانه پاک کرده باشند
ده درم عناب ده دانه سبستان سی دانه اجزا را آب صاف طبخ نمایند و صاف کنند و نیم رطل قند سفید و نیم رطل
روغن بادام بقوام آورند چنانچه منعقد شود * لعوق نافع دیگر که امراض حاره صدر و ریه را نافع باشد * صنعت آن
بنفشه حل یک درم فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک ... بیرون کرد بیست درم عناب ده دانه سبستان سی
دانه جوشانیده پالایند پس شکر سرخ نیم من اضافه کنند و مغز اسفرزه روغن بادام شیرین داخل کرده بجوشانند
تا بقوام آید پس مغز اسفرزه گل بنفشه حل را سوده داخل کنند و شربتی از یک درم با یک اوقیه لعوق نمایند * لعوق
نافع سینه بانجاحه امراض بلغمی * صنعت آن گل بنفشه حل نیم مثقال عناب خراسانی سبستان
سیاه دانه مویز طائفی منقی از تخم سی دانه اصل السوس خراشیده ده درم خشخاش سفید کوفته بیست مثقال روانی
حل را بیاده کثیرا از هر یک سه مثقال انیسون کوفته سه مثقال صمغ آلو دو درم ترنجبین بیخ مثقال انجیر
زرد بیست دانه مجموع را در آب بجوشانند و بعد صاف نمایند و بمالند و فلوس خیارشنبر بیست مثقال در آن
حل کنند و بمالند و قند سفید نیم من اضافه کنند و باز بجوشانند تا بقوام لعوق آید پس مغز خیارین سه درم
مغز بادام شیرین مقشر یک درم مغز پهدانه تخم خیارین خرفه از هر یک سه درم باقلای مقشر ده مثقال گل خطمی
سفید یک درم کوفته ... نیم روغن بادام شیرین بیست مثقال اضافه نمایند و بر هم زنند با مخلوط
شود نگاه دارند شربتی یک اوقیه * فصل در ذکر بعضی معاجین نافعه * معجون نافع امراض صفراوی
را نافع بود و سرفه را دفع کند * صنعت آن بنفشه بادام شیرین از هر یک ده درم تخم کاسنی سه درم مغز تخم خیارین
مغز تخم کدو مقشر از هر یک ... درم کثیرا کتیرا رب اصل السوس یک درم کوفته بیخته با گلاب معجون سازند
شربتی یک درم بگلاب گرم کرده * معجون نافع دیگر که همان نفع دهد * صنعت آن بنفشه حل چهل درم ورق
گل سرخ رب السوس شیر خشت از هر یک ده درم کثیرا را با نشاسته از هر یک ... درم زعفران ... درم ... و عسل مصفی
از هر یک ... درم ادویه را کوفته بیخته به روغن بادام چرب نموده به شهد معجون سازند شربتی از سه یک درم
* معجون نافع به نسخه دیگر صفرا و بلغم برآرد و صرع السن سرد را سود مند بود * صنعت آن بنفشه چهل درم
سقمونیا بیست درم اصل السوس تراشیده بیست درم گل سرخ ده درم کثیرا را با نشاسته از هر یک ... درم زعفران
دو ... درم عسل و شکر طبرزد برابر ادویه حسب الرسم معجون سازند شربتی چهار درم با آب گرم بدهند
* معجون نافع دیگر که همان نفع دارد * صنعت آن بنفشه حل چهل درم فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک
سیاه ... رب السوس ... درم مغز بادام مقشر ده درم بنفشه ترنجبین کوفته ... ترنجبین
و فلوس خیارشنبر را بگلاب صاف کنند و بعد معجون سازند شربتی ... درم * معجون نافع دیگر که
همان نفع دهد * صنعت آن بنفشه حل چهل درم فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک سیاه ده درم ترنجبین را
بگلاب صاف کنند و بعد معجون سازند شربتی ... درم * معجون نافع به نسخه دیگر صداع و تبهای صفراوی

و یرقان و داء الحیه و سوء هضم را نافع و قولنج که از ورم امعا باشد سود دهد * صفت آن مغز خیار شنبر مغز تخم
که در اصل السوس نوشته شد بگیرند از هر یک سه درم بنفشه حنظل سی درم کتیرا دو درم مغز تخم خیار مقشر سی چهار درم
ترنجبین بیست درم و تربد سفید ده درم فلوس خیار شنبر با ده درم روغن بادام ده درم ترنجبین و فلوس خیار شنبر را
بگلاب صاف کنند و مویز را از پوست و دانه برآورده نرم بکوبند و ادویهٔ دیگر را کوفته بیخته با ترنجبین سرشته
شربتی سه درم * معجون بنفشج قولنج بگشاید و مسهل صفرا و بلغم باشد * صفت آن بنفشه نوشته شد حنظل درم
مغز تخم خیار مقشر درم سقمونیا سی درم ورق گل سرخ دو درم زرنباد کتیرا از هر یک بیست درم زعفران دو درم
و شکر و عسل مصفی از هر یک صد درم ادویه کوفته بیخته در روغن بادام شیرین چرب سازند و با عسل و شکر معجون سازند
شربت آن مقدار بیست درم * تنج عصارهٔ آن با آرد جو ضماد اورام حاره و ورمهای نیک خصیه و درد گوش و درد
چشم و با شراب ضماد نقرس و ورم حصبه و بیماری نافع است و چون خاکستر شده آن را با دارچینی و زنجبیل
و عسل مخلوط کرده طلا نمایند بهترین ادویهٔ درد معده است و برگ و شاخ آن را جوشانیده در عصاره طبخ دهند نفعش
بیشتر است * دهن بزر البنج بگیرند بزر البنج سفید را و با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند که اندک حشک
شود افسرده روغن آن را بگیرند بعد از آن جهت قروح صفراوی و حرب و حکه و سقوط آن جهت رفع خراش
و درد سر حار و قطور ضماد درد گوش و حمول جهت درد سر و درد چشم نافع است * دهن بزر البنج دیگر که در آن
مسموم است و مالیخولیا و وسواس و ندی لفس را سر بار و بدهد و سقوط نافع است * صفت آن بزر البنج سفید سه
مثقال را مرکاهوی مثقال زیره سیاه سفید یک مثقال کوبیده بعصارند و روغن بگیرند *باب الباء مع الواو
فصل در ذکر انواع تنج بوره‌ها *ابتدا بکند بوره اسم فارسی است و ذکر اینها در حرف نون انشاء الله تع
خواهد آمد با افعال و خواص آنها و در اینجا ذکر می‌کنیم بعض بوره‌های مستعمل اهل هند را * بوره تریج به هندی بعضی
اطبای هند * صفت آن بگیرند تریج هر قدر که خواسته باشند و به بریدن و نگه نیم کوفته شود چون سفید گردد
و در زرد نمک ی از ورق العنب اعلی یک من طینی کس سرنیم من ... نیم شیر خر زیاد و سر طینی داخل
نمایند و با زحمت خوش دیگر داده فرود آورده سرد کرده در زحمی نمایند و در نرگس است خمیر را دمی کنند
و چون خشک آید از جرس فرو بسند و لا بن بوسند تا شود صاف نمودهٔ سر بسته و با معتدل زر صایع نمی‌شود
و نگه می‌توان برد و بعد از آن باشد می‌گردد و اگر خواهند که خوشبو سازند در وقت بوسیدن اندکی مرمل بسماسه
و حوریا باشد داخل نمایند * بوره خطاط با دهان ونبج خلد را دفع کند و جوب دهد و می‌افزاید * صفت آن
بگیرند یک من گندم و آن را نیم کوفته در چهار من آب به بریند با جوب فالوده شود و سر بند ساعه داخل کرده
در خمرا بدارند و خمراد در نرگس است دفن کنند بعد از یکهفته که برسد در یک چهار درم جوز بوا و ورق العنب
خولنجان از هر یک بیست درم قرنفل سنبل الطیب از هر یک ده درم برگ تانبول نیست و نیم عدد کوفته در آن اندازند
و بعد سه روز دیگر بگذارند پس صاف نموده نگاه دارند و این بوره زیاده از یک هفته نمی‌ماند پس ترش می‌گردد
و بعضی گفته‌اند اگر خواسته باشند که زیاده بماند بعد از سه روز که ادویه در آن انداخته باشند جوشانیده
با قوام عسل آید صاف نموده نگاه دارند * بوره جاورس * صفت آن بگیرند ارزن ده سیر و نیم کوفته با آب
جوشانند تا مثل فالوده شود پس سرد کرده در خمی اندازند و در نرگس است دفن کنند تا خوش آید و از جوش
فرو نشیند برگ گل سرخ برگ گل سفید که آن را ورد خمی گویند از هر یک دو سیر با زنجبیل نیم سیر در آن
داخل کرد بعد از سه روز پالایند و مشک خالص و زعفران از هر یک یک مثقال ... داخل کرده نگاه دارند

و باب الباء مع الياء المثناة التحتانية * بیش بکسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و شین معجمه لغتی است
هندی در اکثر جبال هند و نواح آن میرویند و انواع می باشد یکی را بسنگیا نامند جهت شباهت رنگ آن بشاخ
آهوی نر و سنگ بلسان اهل هند شاخ حیوانات را نامند و اکثر در کوه دار بیت که میان هند و خطا واقع است می بلند
و در کوهستان مورنگ و رنگپور و بنگاله نیز بهم میرسد و بهترین آن آن بود که بوزن سنگین و چون بشکنند
اندرون آن سیاه و براق صلب باشد بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره و یا زرد و یا سفید تیره بود که بر ظاهر آن
نقاط سیاه و بر روی آن چیزی مانند ملح و یا کافور سوده نشسته باشد و بدترین از همه سیاه * پس سرخ پس زرد
پس سفید آن بود و بوی اجزای آن را سمیت گفته اند که اگر کسی آنرا لمس کند یا بو کند عرق آلود آن برسد و یا
در زبان برساند در ساعت هلاک شود به سبب سرعت تاثیر آن در ارواح و باید ما چینی آنها را بعد بیحرار نمودن
روح حیوانی بعری یلب و حمس و جاموس شد در آن و شکر بد حکمای هند احتیاطا بوی آن را از ان سکسد
که سا بند * تریاق گاومیش سردار متعالند چون از پستان و بعضی گفته اند که چون از دماغ و شکم او جاری شد *
معمر و بعضی مبالغه یافی حد نموده اند که اگر دانه در دست آن را بتریاق گاومیش دار معلق نمایند اگر بجای
شیر چون از پستان آن برآید غایب دری بود الا ضعف بوی آن کشنده است و اگر کسی بران گاومیش و یا گاو سوار
شود دران تریاق نیز متکند و میگویند که اگر بر رکاب نهالند از بیرون موزه و کفش نیز اثر کند این
نوع را ملول و سلاطین هند در خزاین خود نگاه میدارند و حافظت بسیار مینمایند و این قسم نادر و کم یاب است
نوع دیگر بچھناک است و آن بیخی است که در میان و یا هموار ی ظاهر سبزه شده و اراست و بیرون آن سیاه و اندرون
آن سکوی رنگ و گیاه بیش بقدر ذرعی و یلسان آن نرمی آید برگ آن شبیه برگ گاو و گل بعض آن سرخ و بعضی
زرد و بعضی سفید و گویند اجزای بیش در کوه کیدار و مرحله نت کوچک و در مواضع دیگر از کوهستان رنگامانی
و غیره که شکوریک نیز یافت میشود که بوزن سنگین و صلب و اندرون آن برای شمع سیاه و نیز اجزای آن در
سمیت نیزه است که اگر مقدار حبه از آن را بخورند در یک لحظه هلاک میکند بفساد روح و حرارت روح و چون
بچھناک در سمیت کمتر از سنگیا است و رائحه آن مهلک نیست و رسیدن دست و عرق بدان نیز موثر نیست لهذا
حکمای هند این را بعد از تدبیر استعمال مینمایند و آنرا گفته اند اسما م دیگر نیز میباشد و لیکن همه ضعیف
و بهتان و لون سبز که آن مانند زرد مصاد ناحلنگ و کمر جانس این مرتبه از اصناف بچھناک ضعیف اند
و از دو دانک تا سه رمرد آنها کشنده است به بعض ارواح و در طعم میل از انواع بیش تلخی و تیزی و جذب
نیست و لیکن همه آنها جذ راندی العور و نیز بعضی از اسام بچھناک صنوبری الشکل کوچک بیرون زردی
مایل سیه به سفید میباشد و آن را بسرل نامند در غایت تندی و تلخی و این نوع سیه تند و اراست و بعضی
دیگر شبیه با کامل الملک است و این را اترون المسل میباشد و احیانا در سفل نیز یافت میشود و بعضی دیگر
را بهراه صوران گویند و آن سفید شکری رنگ مایل بزردی غیر مخروطی الشکل شبیه به بیخ فی است و در اعالی کوهستان
جوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر نیز بهم میرسد و بعضی آن را مهوده نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی
میباشد و یک دانگ این کشنده است تکثیف عایله خون بعرش اندرون و غلبه حرارت و افراط قی و اسهال و تسیح
و تحلیل ارواح و بعضی دیگر را ملدیه میگویند یعنی سفید زرد چوبه جهت آنکه زرد چوبه را بهندی ملدی
مینامند و گاهی در میان زرد چوبه بهم میرسد و لهذا کما ینکه آنرا می شناسند از میان زرد چوبه اولا جدا
نموده بعد از آن زرد چوبه را خوشیده و حمل کرده حمل و نقل به بلدان نموده بیع و شرا مینمایند و طریقه ساختن

آن میگویند آن است که زرد چوبه را از لاجورد ساده بعد از آن حل میکنند و با زبان میمالند و رایحه ملذذ است
و ممی در وقت بر زبان نمودن تیشه بیرون می آید آن را علیحده نگاه میدارند و اصل صنعت برای آن جمعی از
خواص و منافع در عمل خود بیان میکنند و رنگش میل اعمر بالابل زردی و وسط سیاهی است و آن را کالات بیر
مینامند و این بیروبی است در ممیت و قسمی را سم امیسا مینامند یعنی ماییلد زیتحمل بود و این در مدار زیتحمل
یافت میشود و در قوت ضعیف تر از چهار قسم اول است و فی الحقیقت بالذات این بیخ قسمی از اقسام بیش نباشد بلکه
بیخ سمی دیگر باشد مگر آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی گیرند که همه را شامل گردد نه اسم نوع در طبیعت مطلق
آن میان حکمای هند و یونان خلاف است هندیان جمله را سرد میدانند در مرتبه چهارم گفته اند چون در یافت
بعضی آثار و اسباب آنها را از تابع خواص آنها میدانند و جوهر آن را منافی جوهر روح حیوانی و حکمای یونان گرم و خشک
مرتبه چهارم گفته اند چون در یافت بعضی از آثار آن و جوهر آن را ضد جوهر روح میدانند و گویند طریق اخذ آن
و سایر سموم نباتیه چنان است که ایشان که مستمر میدانند و عادت باستعمال سمیات کرده اند در وقتیکه آن نبات
رسیده سفارت در غلافهای آن مواضع سر میشکنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از آن موضع بعاعی ظاهر میگردد قدری
جا کمر از برای بیان و علامت بر آن موضع می زنند و روز دیگر آن موضع را شکافته بیخ را باحتیاط بر می آورند
و صاحب دستور الاطبا حکیم محمد ناصر استرابادی ملقب بهمت دستور شاه مشهور بفرشته در کتاب مسطور نوشته که
بچهنال را اطبای هند بعضی سرد و بعضی گرم میدانند سودا و بلغم و علتهای حلق را نافع بود و مقرر زیاده کند
و طلای ساییده آن را با آب یا گلاب بر موضع بهق و برص و جذام مفید و مجرب میدانند و گفته که چون بچهنال
را اطبای هند از جمله زیا بن میدانند واجب و لازم نمود که برخی از آن را بیست نماند تا آنکه آن را هجده قسم گفته
اند ده قسم آن زهر قاتل است که اصلا در معالجات مستعمل نیست از آنجمله یکی آن است که چون سایده بر شاخ
گاو مس نمایند شیر از دماغ و بکر او جاری شده هلاک گردد و قسم دیگر آنکه اندرون و بیرون آن هر دو سفید
باشد و اقسام دیگر را برای تطویل ذکر ننموده و هشت قسم مستعمل آن که بعد از زید بیرداخل دواها می نمایند
بهترین آن سلما بچهنال است که بیرون و اندرون آن سفید میباشد و دیگر برهمن بچهنال است که آن نیز اندرون
و بیرون آن سفید میباشد زیاده از سلما بچهنال و این به ... از این ... سم است و مصرف این کمتر و بیخ
این سطور سوای این مازیل مه ماشه سبل ساخ گورن و میگویند در زمینکه سنگیا بچهنال و کالاکوت الی میروید
هیچ گیاهی دیگر نمی روید مگر جدوار و آن نیز ... درخ دور نزد اطراف آن و آن جدوار تریاق آن نیز است و سادب
نوحا بضم بای موحده و سکون واو و فتح حا و الف نام همان جدوار باشد نه غیر آن و حال آن موضع مایل بسیاهی
میباشد و حیوانات میمانند که گویا حرب است و در موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد کذا گر بوی آن به بینی
برسد هلاک میگردند الا حیوانی که آن را موش بیش مینامند و معرآن در میان آنها و حوالی آن نیز از همان بچهنال است و آن
حیوان به زهر بیش ... و بالجمله اقسام مستعمل آن در اطلیه برص و جذام و معجون بر حلی و ... و عمر هاد احل است
* در بیان احوالی که بعد از خوردن مزیل از انواع قوی آن طاری میگردد از آنجمله ... و ... اعضا و ورم اعضاء
باطنی و عمی و دوار و خیرگی چشم و بر آمدن آن از حدقه و رعشه و صرع است گویند از علامات واضحه ... آن نیز
صرع عارض میگردد و اگر کمی از بیش آفات خوردن جدوار و تریاقات و غیرها تعالجات نباید اکثر آن است که ...
و اسهال بدین ... میگردد و تریاق آن جدوار و شرب تریاق فاروق و دواء المسک خصوصا مرآن و اسهال آن از تریاکیب
تریاقیه و فاد زهر حیوانی بسیار نافع است و لیکن نفع تریاق فاروق زیاده تر بسیار ضعیف ... و ... ترک

شد انتشار مکرر او نیز در مورد نقصد است و اما ثلثل که آن را هلاهل نیز مینامند در آن اختلاف بسیار است
بعضی میگویند که صمغ درخت توت الشمی است و بعضی میگویند که شهال توت است و بعضی میگویند که نام
کوه و موضعی است که در آن شهال میروید در آن موضع از بعضی شهال ها صمغی تراوش میشود ذکال توت
کنند و آن صمغ را بهمین نام آن موضع میخوانند و بعضی میگویند که رطوبت و کفی است که از دهن حیوانی
که مسمی به بیش است برمی آید و آن در ذکال حلب و توت ممت است و آن بیش را هلاهل و آن رطوبت را سم هلاهل
میخوانند و بعضی میگویند که آن حیوان کفچه دم است و هرگاه ... بر حیوانی تسلط یابد در کفچه دم خود
قول کرده بر و میمالند یعنی در پیسید قول آن حیوان هلاک میگردد و اجزای او از هم میپاشد العلم عند الله * تشمیر
شد بر نمودن شهال یعنی پس آن است که دیگی را بر آتش کنند و شهال را در پارچه بسته در آن بیاویزند بنوعیکه
در آب معلق باشد و مقدار یکساعت آن را جوش داده بیرون آورند و این قسم جوش دادن را باصطلاح اهل هند
دول جنتر میخوانند و اگر بجای آب شیر ... دهند تا آنکه بخار شیر بدین قسم که در پارچه پارکی در دیگی که بانصف
شیر گاو باشد معلق بیاویزند که شیر نرسد و دیگ را گرفته آتش در زیر آن کنند و تا یکساعت و زیاده جوش دهند
پس بر آورده بکار برند بهتر است لیکن آنکه در این مستعمل است * نوع دیگر آن است که شهال عربی را شیراز
کرده بعد از آن بر آورند و بعد از عمل ... بریزند و بر هم بریزند و پس را اوری کرده در آن بریزند و سر آن را بسته تخمیر
نگیرند و در زیر آتش گرم دفن کنند ... که تخمیر شود پس بر آورده شسته استعمال نمایند و بدین عمل ابدال
حدت قوت آن کم میگردد * تسمیر خوردن شهال یعنی سنبهت ... جمیع امراض بارده رطبه و تقویت اعصاب
و باه آن است که از مقدار یک ... شهال ... خوردن نمایند هر روز ... روز بروز زیاده ... برداشت
مزاج و قوت اضافه نمایند تا آنکه روز سیوم ... بیست و چهارم ... برسد بر همان مقدار ...
نمایند جمیع امراض مذکوره زائل گردد و ... گفته اند که اگر ... بکار برند ... عظیمی ...
و باعث طول حیات است و بزرگان آن را بکار ... گاه از ... زود کله ...
می شود ... که در ایام خوردن بیش از خوردن ... و بول ... و حرکات ... جماع و از خوردن
ادویه مضاده ... آن احتیاط لازم دانند و ... که ... نمانده و قوت آن ... ماند
در ترکیب ... * ترباب لنگ ... ازبیش اهل هند است ... باصطلاح ... ادویه مسهله
و اصلاح کرده ... ریحی و بلغمی ... که اهل هند آن را ... باشد و ... و اسهال
و امراض ریاح ... جمل ... مفید است * صنعت ... معنی ... گشته گوگرد معمول
از هر یک ... ساده ... که ... چهار ... آتش ... تنکار
... گاوی ... شهال ... که نوعی از بیش است ... ادویه ... گوگرد
را با هم ... نمایند چنانکه اجزای ... معلوم گردد پس ادویه را کوفته ... اضافه نموده آب
... که ادرک باشد ... آن ... از هر یک ... نموده پس
حبوب ... نموده ... آن ... * ترباق
بیش که ... کامل است از ... صاحب خلاصة التجارب * صنعت ... در حرف الباء ... ترباق
انشاءالله ... آمد * حب بیش که بامی ... موسوم است ... از خط ... حکیم احمد ...
* صنعت ... از هر یک ... ساده ... از هر یک

در پنجاه و دو مثقال در نیم مثقال زیره کرمانی مدبر با سنبل از هر یک یک درهم کوفته بیخته حبوب
حب سازند مرخصی بقدر فلفلی شربتی یک حب با گلاب فرو برند * حب حجر آتکش جو یشم حجر سکوب راو
روای مهملة در لغت هندی سبرا گویند و آتکش کحل نیل را نامند یعنی حجی که سبز رامتهور و مغلوب و مطبوع
دارد نامند فیلسان که میگرداند نیل را بسرت کحل بر منوال متهور و مغلوب و مطیع خود خصوص حساب بلغمیه
و مرکبه را با صلاح می آورد و این حب از الطبای هند است * صنعت آن سیماب مصفی کبریت مغسول سیر میدبر شتم
در رسائل پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله مقشر زنجبیل خشک دار فلفل ورق و ورق الحرامساوی سیماب و کبریت
را کلا بهیدی کند مثل کا لمسد مرد ورا با عرقی ملبع نمایند تا آنکه اجزای سیماب مانند گردد پس با براحزا
کوفته بیخته اضافه نمایند و با ب ثمر کرانکه گیاهی است هندی و بعلو تکلدع دمی مشهور و مثقال و صمغ رتک
صمغ مثقال آن شمر است بر گهای آن سر سبز کو جلک طولانی مثل برگ انار سازند و شاخهای آن نازک در مر لکو
ملایمه نمایند و بمقدار دانه فلفلی حب بند در سایه خشک نمایند و بعد الجاحب یک حب را و بار بار بلدرو ب
مزاج و در دلست ... بلکر ... و اسهال با عسل با اصطلاح آن ... معجون
... از برای ... الطبای هند است جهت جذام و داء الحیه و برص و بهق مستعمل است ... برای جذام عظیم
مودره و مایع دیگر ... از برای آن ذکر کرده اند * صنعت آن هلیله سیاه ... هندی از هر یک ده درهم دار فلفل
... درم ... درم ... کوفته بیخته برعکس گاو ... عسل مصفی معجون
سازند شربتی کامل یک مثقال است * معجون ... این معجون ... الطبای هند است و گفته اند که این
معجون را از برای جذام منفع عظیم است و منفعت دیگر هم از برای آن بیان کرده اند * صنعت آن پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر ... هندی از هر یک ... معالجه ... کندر
... دار فلفل ... عصاره ... هندی از هر یک ... مثقال ... که ...
ذکر نامند چهار مثقال ... را کوفته بیخته با ... معجون سازند بعد از ... استعمال نماید
شربتی کامل ازین معجون یک مثقال طبی * معجون ... که ... هندی ... * صنعت آن ... یک
مثقال ... فلفل ... مثقال ... و ... از هر یک ... مثقال عسل ... وزن تمام
ادویه و ... که ... راز ... علیحده کوفته بیخته بعد از آن ... کنند و با عسل ... شربتی
کامل از نیم مثقال تا یک مثقال * ... که ملا ... حکیم ... مرتضی نظام شاه والی احمد نگر
... داده برای دفع ... سوداوی ... را ... و دل را ... د مد و نشاط
... آورد * صنعت آن ... که ... ازین است ... ذکر یافت و ... والی
پوست هلیله ... آمله مقشر ... از هر یک ... زنجبیل ... سیاه * ... بهادر
... الطیب ... که ... سیرمیه ... حجر ... بر ... سادج
هندی ... یک مثقال ... از هر یک دو ... یک ... دار فلفل ... که ... حسی دار ...
... بد شمر ... سفید گل ... که ... است با ... گل های گل
... که ... خشک کرده ... گل د ... هندی ... گوکهرو ... حالس
از ... چهار ... هندی ... گل ... پوست ... از هر یک
دو ... مروارید ... سفید ... بیدانه ... پوست زرد ... کوزی ... سیاه ...

مقدار راح عسل طباشیر سفید صندل سرخ صندل سفید گاوزبان مصطکی از هر یک سه ماشه با نگ کافور ... حبه
از هر یک سه ماشه زعفران سس ماشه حاجی ... با نگ سفید چهل ماشه ادویه کوفته بیخته دانه ... د ن
... سفید کف گرفته بقوام آورده علی الرسم بعد رسید شربتی مثل ... نیز مواد از مطلق
آن ... جانکی است ... آن اربعاد درین نگاه ...
آن است و بهترین آن برگ سبز آن است که در زمان ... تولید کرده باشد و ... آن معتدل ...
... تا بگرمی و مرکب القوی است و ... آن در اول دوم سرد و ... آن در دوم ...
در اول گرم ... العصول و مولد خلط صالح ... وجهت ... معده ...
... گرده ... الدم ... حاره سمه و اصلاح آن ... که جوش زیاده ارود ...
... و معقی از فصد ... باشد و ... مزاج سوداوی ... آن در سرکه ... طبع ...
... و با ... انگور و امثال آنها جهت ... با مصطکی ... آن جهت درد
... و با ... گاوکوهی ... جهت ... بعاب ... خوردن
... آن جهت ... مضر معده ... آن مولد ...
گرده و ... آن در ... ادویه حاره ... آن در مزاج
اطفال ... جهت ... و با ... جهت ... و با ... کمد ... و ...
جهت ... بادام الاخوین جهت ... با کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون ... بدن
... و ... که ... آلات ... استحکام ... جهت قطع سیلان ...
... با روغن گل و ... ورم ... با موم روغن جهت ... اورام و اعصاب
و طلای ... آن با زعفران و روغن گل جهت ورم ... معده و ... آن ... با عسل جهت ربع ...
و آب ... با روغن ... جهت اورام حاره ... زعفران جهت ... علیظ ... و به ...
جهت ... آن را ... آب ... اورام ... آن را ...
و ... بسیار ... کرور ... سفیدی ... معری ... آن مولد خلط خام ... در ...
... باشد ... مراد ... المزاج و ... آن ... الدم ... الدم ...
و ضماد آن جهت درد ... حرارت ... ورم ... آتش و آب ... گرم ... آبله کردن
آن ... جهت ربع ... حرارت ... و با ادویه ... جهت قطع خون رعاف که از ... دماغ آید
و با ... طلا کردن ... و ... جهت اورام حاره ...
و ... آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت ... مراری ... آن با روغن گل جهت ... معده
... آن به ... و با ... کافور جهت ... مواد ... مفید و با کافور
و ... جهت صداع حار ... و ... آن با روغن گل جهت ... و ... ادن ... مرع
حالی ... و قاطع رعاف و جهت حرب و حکه و با ... جهت ... جسم ... آن ... که
... نگردد جهت رعاف ... و ... آن که ... سفید گردد با عسل جهت
قطع ... جسم ... الا ... خوردن ... آن ... و طلای آن با عسل و سرکه
جهت تحلیل اورام و ... آن ... خون و جهت ... جراحات کهنه و ... جراحات تازه ... ملاصق ... آن

حمول مفید نکاریست تا دو ساعت که گرم تر و ادرار آور است و منکس قوت تخم مرغ در جمیع آثار مثل آملت است و حال سرش
حلوای تخم مرغ پختن آن چنان است که مرغابی در آب جوش داده نگاه دارند تا مدت یک شب و مرغابی در آب سرد
بر آتش گذارند و پاشنه صد بار بهم زنند تخم پخته شود پس از آن عدد تا زرده علیحده است و تخم
با نرطوبت زرد از آب خود مثل کور است و در فضائل تخم و زوفر و دراج و کبک شده اند که تخم مرغ خانگی
*طریق نکس مغز تخم آن است که در آب نمک ریزند و در دیگ اندرون آن پخته نمایند و نرم کوبند و در
کوزه مطین کرده در تنور گرم نگاه دارند تا سوخته مثل آهک سفید گردد پس به قدر استعمال نمایند و قوت تخمی
که خورده برآورده باشد از برای ادویه جسم بهتر است *حلوای زردهٔ بیضهٔ مرغ کثیرالغذا مقوی و مبهی و مسمن
و مسمن بدن است *صنعت آن بگیرند تخم مرغ هر قدر که خواهند و در آب پخته پس بشکنند آنها را دور کرده زرده
آنها را در روغن گاو بریان نمایند خوب تا آنکه هر یک نیم عدد از زرده یک مثقال از مرید داخل کرده نبات سفید
بگلاب حل نموده داخل کرده برند با آب برودت برده آورده نگاه دارند و بعضی یک دانگ مشک داخل می‌نمایند *حلوای
زردهٔ بیضهٔ مرغ دیگر زرده تخم مرغ شش عدد زعفران ربع مثقال مشک یک حبه نبات سی مثقال در سی مثقال
روغن گاو تازه بریان نموده تناول نمایند و اگر ربع مثقال دارچینی در آن نمایند بهتر خوب است *حلوای زرده تخم
مرغ دیگر نبات را در آب با گلاب حل کرده بر آتش گذارند تا بجوش آید و زرده تخم مرغ هر قدر که خواهند در غن
جوش در آن انداخته و بهم زنند تا پخته گردد و رایحهٔ خامی آن دور شود پس زعفران و مشک با گلاب سوده داخل
نمایند و معجون آن به دیگر از دارچینی و دانگ فلفل و قرنفل و بسباسه و جوز بوا و خولنجان و صبر و اگر خواهند بعد
از امتزاج با مغز بادام مقشر مسکهٔ گاو تازه داخل نموده تا زری بریان نمایند پس زعفران و عنبر را در آن ساییده
و فرود آورده تناول نمایند *حلوای بیضهٔ مرغ دیگر *صنعت آن آرد برنج که برنج بریان یا برنج را نیمه حل نموده
آرد کرده باشد پنجاه درم با دو وزن آن شیره نبات بر آتش طبخ نمایند تا پخته و غلیظ گردد پس پنجاه عدد زرده
تخم مرغ تازه تخم کبوتر یا مرغابی هر کدام که خواهند در آن داخل کرده بهم زنند و طبخ نمایند تا رایحه
خامی بیضه زائل گردد پس به همان قدر مسکهٔ گاو تازه داخل کرده بریان نمایند و در آخر قدری زعفران
و اندکی مشک با گلاب سوده با آب ممزوج کرده فرود آورده تناول نمایند و اگر خواسته باشند از دارچینی و عنبر
سرا اضافه نمایند و اگر خواسته باشند بجای آرد برنج آرد گندم و یا آرد نخود نمایند *دهن البیض گرم و محلل و ملین
عصب درد دندان و رو یا بد و سوی و وجع مفاصل و بواسیر نافع است مجرب است *صنعت آن بگیرند زرده تخم مرغ
هر قدر که خواهند در آب پخته و یا در آهنی را در آتش گذارند تا سرخ گردد زرده پخته را بطرف بالای آن
نگاه دارند تا تخم سوخته گردد و تمر و شنه آهنی و امثال آن آنرا المرور فشار دهند تا آنچه دهن است جدا شده بطرف
نشیب آید بر دوری برداشته و در ظرفی جمع نمایند و همچنین با دیگر در آن دهن نمایند *نوع دیگر آن است که
زرده بیضه را هر قدر که خواهند سخت پخته در پارچه صفی کرده تکو نمالند و فشار دهند آنچه دهن است
از آن بر آید و این نوع بهتر از اول است و بشمار برمی آید *رشته بیضه کثیرالغذا و مبهی و مقوی بدن است *صنعت آن
بگیرند زرده بیضه هر مقدار که خواهند و فلفل و زعفران بگلاب سوده با آب آمیزند و نیکو برهم زنند و اگر فلفل
مشک و عنبر داخل نمایند بهتر است و در ظرفی سر گشاده شربت نبات با گلاب کرده بر آتش نگاه دارند تا بجوش
آید و در غن جوش آنرا در قیف رشته زری که در آن ثقبه ها و سوراخهای گشاد باشد کرده در آن نریزند سوعکه
در هم شود و منعقد گردد و در وقت ریختن دست را بگردانند و آنچه منعقد شده باشد برآورند و باره نریزند

ومقشر نمایند تا تمام گردد و در بین جوش اگر کف بر سر آورد آب سرد بر آن بپاشند تا فرو نشیند و مقدار سیر بسی آن
را در آن سرشته مرغ بدارند و غلط نموده است * شربتی دیگر مجرب است به عجه * صفت آن پیاز را حلقه نموده در روغن
گوسفند بریان کرده زیت ابازیر با آب نارنج یا آب لیمو یا آب غوره یا زیرشک یا ریباس دیگر و نمک بسیار داخل کرده
چند جوش داده تخم مرغ را بر آن بریزند تا نیم پخته شود فرود آورند با نان و یا با حلاوت بخورند و اگر زردک را
ریشه ریشه نموده با پیاز سرخ نموده بیفزایند بسیار مطبوع‌تر شود ... گویند مزید ... بسیار خوب است
* دنبلان در گرسنگی عجه * بدانکه عجه نیم برشت ... جمیع ... و ماهیچه را نام نوعی از خاگینه است که
کوکو نامند مقوی باه و مسمن بدن است * صفت آن زرده تخم مرغ و تخم کبوتر از هر یک بیست عدد و آرد نخود
کفچه تخم مرغ را مخلوط نموده قدری نمک و یک مثقال دارچینی سوده داخل کرده در روغن گاو نیم برشت نموده نیم گرم
بخورند بعون الله تعالی بدیع است * عجه مقوی باه مسرّه بگیرند آرد نخود آرد ماش از هر یک کفچه و در آن بیست
عدد تخم مرغ بشکنند و دارچینی و زنجبیل از هر یک یک درم نمک بقدر حاجت داخل کرده در روغن گاو
در تابه داغ کرده آن را در آن بریزند و چون قدری بسته شود بگردانند تا روی دیگر آن نیز بسته شود
فرود آورده نیم گرم بخورند * عجه سرکاری که بسیار مقوی باه و مسمن بدن است * صفت آن بگیرند پیاز
ده درم ورق کرده با روغن گاو و آب زردک ... تا سرخ شود تخم مرغ و تخم کبوتر از هر یک بیست عدد داخل کرده
نیم برشت نمایند و ... دارچینی و زنجبیل ... نمک بقدر باشد بخورند * عجه دیگر که مقوی باه
و مسمن بدن است و زیاده کننده منی است * صفت آن پنجه ماهی تازه زرده تخم مرغ گنجشک تازه ترکرده
همه را در یکجا کرده با اندک آرد نخود و نمک بقدر حاجت در روغن خاگینه نموده بخورند که مفید است
* عجه دیگر منقول از مجربات اطبای هند * صفت آن زرده تخم مرغ بیست عدد ... ترتیب
داده لسان العصافیر ... تخم سلجم تخم گزر عاقرقرحا اشقاقل از هر یک نصف درم کوفته بیخته بر آن پاشیده بخورند
* عجه دیگر صفت آن بیضه ماکیان ... عدد پیاز با روغن گاو سرخ نموده زنجبیل پلپل نخود بریان کرده کوفته
که آن را ... گرده گوسفند همه را در هم کرده با روغن گاو و شهد از هر یک ... مخلوط کرده عجه نموده
بخورند و اگر در روغن گاو و شهد ... باشد بهتر است * عجه دیگر از اطبای هند * صفت آن زرده تخم مرغ بسیار
حلقه کرده عسل مصفی و روغن گاو و ... برابر در هم ریخته بخورند ... نمایند و از
ترتیبها در هم کنند * عجه متوکل که از برای متوکل عباسی ترتیب داده اند باه را قوت دهد و مسمن بدن است
* صفت آن آرد نخود را با روغن گاو بریان کرده تخم گنجشک تخم کبوتر تخم بلدرچین تخم مرغ جمله را شکسته و نیم
درم دارچینی را اندکی ملح ... بر آن افکنند و نیم گرم بخورند * عجه دیگر که همین منفعت دارد * صفت آن
زرده تخم مرغ ده عدد در روغن گاو ... درم دارچینی یک درم نیم برشت کرده بخورند و اگر
بارد المزاج باشد ... عسل مصفی کنند * عجه دیگر بگیرند پیاز را ورق ورق کرده در روغن گاو برشته نمایند
تا سرخ شود پس چند عدد تخم مرغ در آن بشکنند تا بگذارند که نیم برشت شود و قدری نمک و دارچینی را در آن پاشند و
بخورند که مفید است * عجه دیگر * صفت آن بگیرند ... را در آب ... آن را با روغن گاو سرخ
نموده چند عدد تخم مرغ در آن بشکنند نگذارند که نیم برشت شود و با ابازیر و دارچینی خوش کرده قدری نمک
در آن پاشند بخورند که مفید است * عجه شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا * صفت آن بگیرند مغز سر گنجشک مغز سر کبوتر از
هر یک ... عدد زرده تخم مرغ ... از هر یک بیست عدد آب گوشت بره ... و نمک و ...

حاره بعد از جاصب برشتن گاو سیاه درم از مجموعه عنه برسبد دسلد و ... ور لد و سا سا سد دراں راب را جای دوی
مایل بسرخی و دو ببیضه دیگر جای آب گوشت برای گوشت خصی حوال بر داشت و بجای روغن گاو روغن
گوسفند است و مردو ست خوب است * کوکو پرست است بدیعه * صنعت آن گندنا و سیار را ریزه نموده با تخم مرغ
و نمک و فلفل کوبیده درهم کرده در روغن گاو در ساجی یا به پریشد نموده چون تکروی زیر پرشد گردد آن را کاوه طعام
نموده برگردانید تا روی دیگر آن برشد شود فرود آورده بر روی حلاو کداسه و باحلا و کباب نموده خورند واگر
خواسته باشند بنیت را سر ریزه نموده در اجزای کوکو داخل نمایند و با تره نیز خوب است * صنعت نیمرو نیمرشت
روغن گوسفند را در تابه داغ نموده تخم مرغ را بر روی آن شکسته نمک و فلفل کوبیده بر آن بپاشند و با نان یا حلاو
بخورند و از برای تقویت باه بسری زرده تخم مرغ با پیاز بیش بخورند تخم مرغ را تخمدرد آن را در روی کرده پیاز
حلقه نموده و نمک و صعتر و دارچینی در روغن گاو سرخ نموده بخورند * و نیمرشت زرده تخم مرغ با پس تخم
که زرده تخم مرغ را در میان پوست یا ظرف دیگر کرده صندل بر داشت مزاج و بر روی آتش گذارند تا نیم بند شود
و باد آن نیم پخته حالت دگر یافت بس بر داشته فلفل ریز نبات و دارچینی و زنجبیل و خولنجان کوبیده تمام
با بعض اسفاناح باشد خورند بسیار مقوی باه و سمن بدن است * کتاب الباء المسماة القوة ابسه *

* باب الباء مع الالف * * پان آن را بهندی پان و برگ تانبول نیز نامند بدانکه تانبول انواع است یک نوع
آنست که برگهای آن نازک و کوچک سفید است در منگیر که از مضافات صوبه عظیم آباد هند است مسمود مگهی
باشد لطیف و کم حدت معتدل در حرارت و یبوست و خوشبو است نوع دیگر کبکری است که در بنگاه جهانگیر آباد
و اکبرآباد و نواح آن مشهور و برگ آن بزرگتر از برگ مگهی و در جمیع افعال و مزاج و خواص در رتبه آن است نوع دیگر
که برگهای آن سبز و بزرگ و نازک و درسار کاروکه مرشد آباد و برای مضافات جهانگیر بنگاله است مسمود کافوری
باشد باحدت طعم و تندی رایحه شبیه برایحه و طعم فلفل در مزاج گرم در آخر دوم و بعد در اول سیم آن است
وار جمیع انواع الطف و مقوی باصره و خوشبو کند * دهان است نوع دیگر که برگهای آن بزرگ و نازک و سفید
و در اکبرآباد هند مشهور به سانچی باشد بسیار لطیف و خوشبو است و لیکن بلطافت و رایحه آن سه نوع نمیرسد
و در حرارت در رتبه ثانی در درجه باشد است نوع دیگر که برگهای آن سبز و بزرگ و کم تیزی و باحدت است بنگله
نامند و این نیز در اکبرآباد هند نمیرسد و حار در اواخر درجه دوم و یابس در اواسط آن است و هر بلد را سانچی
و بنگله اصناف میباشد در هر بلدی و جایی بعضی در بعضی جاها اوراق های آنها بزرگ و در بعضی جاها کوچک
و اصناف بنگله اینکه برگهای آن نازک و نازک و کوچک و اندک عریض میباشد مثل پوری میباشد و بالجمله
اصناف و اقسام بسیار میباشد در هر بلدی و جایی بعضی را نامی مشهور است و تمام اسماء یاد کردن خارج است پس
مسامحه و بعد حمد بعضی را سفید مثل هما سد بدن پس که برگهای بسیار را برادر ریملی و باندی
با کمره که بهندی وکری نامند کرده سرآن را بند سال بریم با گندم که بهندی دوال گویند پوشیده و در زمین
گودی عمق آن کنده و در آن گودال آتش می افروزند تا خوب گرم گردد پس آتش را از آن گود برآورده زنبیل
تانبول را گرما گرم در میان آن میگذارند بالای آن سنگی یا خسر نعلی میگذارند و تکمه در ورنگاه میدارند
پس ... یا سماں سیاه زرد سبز و در میان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و جمیع
اقسام آن مفرح و مشهی و مقوی معده و دماغ و مقوی حافظه و مروی ساط آورند است و مسح آن بجهت دفع رطوبات
دهان و لثه و استحکام لثه و بندان و خوشبوی دهان و معده زیاده خصوصا با نوبل نافع و نافع نزف الدم و ملین

جراحات است و همچنین برگ تانبول را بگذارند گرم کرده بر تنول آن که در همه باشد بسیار مفید است و در دو سه روز به تحلیل
میبرد و اگر پستان ورم کند و یا بیماری و رنگ سوالی به سبب شیر بسته شده بسیار زیاد ورم در پستان یا به
تحلیل رود و در وجع آن نظیر ندارد و ینابید سبل در وجع بال پستانی وجمار وکلو و برگ آن مربص و
طرف بالای آن بار را و سر سرو بند طعم و بسیج آن را حل لعاب باشد طرز استعمال آن است که بگیرند چهار
عدد برگ آن را و رگهای آن را دور کنند و با بادروی تول زیره کرده وکمی ندی بسید نبات داول بیرند آنیکه
در همان جمع شود بسیار از ان بالا بر آمد و در سر روز پس بیکو بسازند و آب آن را مکند و دوید برفل آن را بسیار کند و
در و بربند که بسیل و سید است وگاهی دران در سه دانه یا دام مغسرا بیرای جمع حسکی آن داخل میکنند و بعضی
کد و دانه در تفل با هل نوار برای زیادتی برودت آب میر طوبات و اسر داخل میکنند و اهل هند هرگاه تانبول
گویند مرکب شکری که از برگ تانبول و سپاری ساخته و هرگاه برگ تانبول را با مصالح آن که تول و کات
مندی و زیادی آهک است خابند آب آن را در رحم باره عموما و در رحم کنجلی بر معلسر براسی و خوشبو آلود بودن بمالند
و همچنین بعلوطه المقال خصوصا در ان حکا بیلد با اسید موجب تند شدن خون و شرع اید امال آنها میگردد
و بعضی در تنول داخل نمیکنند * صفت تانبول خانست که برگ تانبول را با سیاده قدری سرسب در اگر سدار
گلاب ریسانند داخل میکنند و بسیاسه و خوربوا و زعفران ریسمر حساس سوده داخل کرده مشهور بید بعضی از برای
ساطو شکر قدری زیاد مناسب سود سیر داخل میکنند * تانبول که خرامل هند است و تفریح و نشاط می آورد و
مقوی باه است را معالجی میکنند * صفت ان بدین سیر حبت الله خو سوریان زبد احرای و پسته است بر النسح
سید اگر زرد خواهند یک مثقال و سیر اگر کم زرد خواهند چهار دانگ و سیر مثال حصری خوربوا بسیاسه از
هر یک سه مثقال ربع مثقالی فرنل انه هیل و از هر یک یک مثقال رچهار دانگ زعفران صندل سفید عود قماری
خام از هر یک یک مثقال و دو دانگ مشک نیمی عنبر اشهب از هر یک دو دانگ اول مرتبه سه مثقال خرما بسید
سوخته را در پسته آب کسب نسا بسد پس صافی نموده پوست کوکنار یک مثقال و دو دانگ قدری از ان
آب مذکور بسیار نباید بی سکاب پس نگیرند سه نیم و بان که در شیره نابرده و زن باشند با مصالح مذکوره جوش
و سر دراسید نظیر سازند نیک و ابد ل ابدل از آب مذکور بران بکاید با سکو ساید شود پس اد و نه
مذکوره را ساند سپید رانکها کرده با ساب سفید یا بدر مطلوب نکار برند از در بولد با ربع تکسرو ساختهای شوید
که بسا بتمام شد * فصل در بیان عرقهای تانبول * * عرق تانبول مرکب در رد شکم و معده و رد ولیع رنجی
و امراضیکه از بلغم و ریح باشد مفید است * صفت آن عود قماری خام دوازده مثقال ثلث سرج مسروع الادماع خل
و هشت مثقال با پنجاه صعتر دارچینی قرنفل زنجبیل از هر یک بیست و چهار مثقال گاو زبان گیلانی پوست حول بیل
از هر یک چهل و بیست مثقال برگ تانبول از هر نوع که باشد وصل عد وکادوری و پنگه بیمراست گلاب سیرسسه
دید مثل و پسته آب باران و پسته مه احرا راسب در عرقها و آید کور حسابید بدستور معمول عرق کشند
شربتی یا بیست مثقال * عرق تانبول ساده مقوی معده و هاضم طعام و خوشبو کننده دهان است * صفت برگ
تانبول کافوری یا بنارسی یا بنگله هر کدام که باشد زرد رنگ کنند و بیست چندان اگر بید خواهند و الا کمتر آب
شور بر روی آن کنند و بدستور عرق کشند و اگر قدری عنبر نیز سرشته شد بید خوشبو است و اگر برای زیادتی
رایحه و طعم چیزی دیگر فلفل و عود شیر در پارچه بسته در ته شیشه بیندازند بهتر است * باب الباء مع الراء المهمله *
* در بیان شربتهای ساده دوائیه و بهای مرکبه و در بیان از دال مهملین سا کمینه شی است ظاهر ما دو باطن مفید

و مجوف و سست آن حوالی خراسان و هندوستان آن سایند او رگیس سبز سرگ لوبیا و اطراف آن محدد و کاس آسمانجونی
و بهرش مثل لسان العصافیر و مرجحه اند و نیس سیاه باشد مثل حرس سمرات و ورود آن سبز بلد است و بهترین آن
سفید سخت مجوف است و بی صمغ باشد راول سوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبت و ممعد و بلغمی از صفرا
و اخلاط مرجحه و گفته اند که خوردن درم خام آن مخرج بلغم است زیاده از صفرا و مسلوخ آن صفرا زیاده از بلغم و با
زنجبیل دافع بلغم غلیظ و لزج از عصب بدارد و معده و رحم و مقوی شده آن مصفی دماغ از بلغم و جهت عرق النسا و
اسهال آن و دافع و سرد که مسارکت رطوبات معده باشد و با فلفل کاملی و اسهال آن جهت مالیخولیا و حنون و صرع و
با شکر کمان و روغن بادام جهت سعال سرفه و دردسینه نافع و مصر اسعار مجفف اعصار معدی و مکرب و مصلحش
خراسانی بوست سیاه آن و روغن بادام و نشسته حرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن و مقدار شربتش از درم تا سه درهم
و رطوبح با ستخدم و بدل آن نوست رسته نوب است بوراب آن و در بعضی امر حکماء را بعد و در عصر ملحص باند که مسافت
در کوبیدن و آن تکمیل بعضی باند که حرس باشد با تحمل معده و امعا و رطوبات و بلاعم تحصل و باعث ادانه
و دفع آنها گردد و سرمسارهم حرب سایند ثمر و تحلیلکه سایع الفصال آن گردد تحمل معده و رطوبات و بلاعم و ورود
ارمعا و تکان رد و مرید لاکر بطرین سفرب ما سکر حورید اندکه دا آب گرم خورید و اگر با سمک حورید با آب سرد خورید تا
عمل آن نیکو گردد *طرنین مدبر نمودن تربد آنست که نکو بد تربد سفید مجوف مصمغ خراسانی را مرضوض و با روغن
بادام چرب نمایند اکر از برای دواء المرید و حراری رحب و سعوف است ایشان نکو بند که حرس باشد و با ادویه مناسبه
دیگر سمر و حب نموده تکار برند و اکر از برای معاشی است نرم نکو بند و سرد اگرمه مسعود ارایات حوار سات مسهله
*حوارش تربدی مسهل سده معده و ربع فضلات کند *صنعت آن تربد سفید خراسانی تروغن بادام چرب کرده ده
درم زنجبیل سحدرم دارچینی سیاه درم سدرا یرام آورده تربد و زنجبیل را با آب سرشته بر سه سه درم با آب
گرم و گاهی اضافه کرده مسعود با آب بعضی ادویه مسهله دیگر مثل سقمونیا و عصاره افسنتین در بدحمی و اسهال
آب حسب احتیاج و مقدار صبر و رونمر را اگر قمه مسعود از حبوب مسهله *فصل دردکر بعضی حبوب تربدی*
*حب تربد اسهال بلغم کند *صنعت آن تربد سفید مقدم بر سه مثقال زنجبیل مصطکی رومی از هر یک یک مثقال و تربد
حمی عار یقون از هر یک سه درم شحم حنظل یکدرم ادویه کوفته شهد با آب را زیانه سرشته حبوب سازند شربتی
با سحدرم *حب تربد دیگر مسهل از خاجی حمی اسهال بلغم و صفرا کند *صنعت آن تربد سفید سه درم و سه مثقال
گل سرخ خالص حسل کمرا از هر یک سه مثقال ربت السوس سقمونیای مشوی از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته
در روغن بادام سرشته حبوب نموده با آب سرشته حب سازند شربتی دو درم با آب گرم *حب تربد دیگر مسهل بلغم
و سودای محترقه است *صنعت آن تربد سفید مدبر یکدرم افسنتین افتیمون اسطوخودوس از هر یک نیم دانگ بوست هلیله
زرد نیم درم نمک سیاه دو دانگ کوفته بیخته با سوریحان سیاه دانه سرشته کرده سرسته حبوب سازند جمله یک شربت
است با آب نیم گرم باید که پیش از خوردن حبوب مسهله و بعد از آن پرهیز نمایند و در نسخهٔ دیگر افسنتین داخل
است *حب تربد اسهال سودای سوداوی از بلغم ایاری و نواحی قلب و معده و دماغ کند و نافع است از برای خفقان
سوداوی *صنعت آن تربد سفید مدبر افسنتین افتیمون اسطوخودوس از هر یک یکدرم حاشا شحم حنظل عاریقون سنگ حجر ارمنی
از هر یک ربع درمی سقمونیای مشوی دو دانگ نمک نفطی گلدانگ اسطوخودوس نمک هندی حجر سیاه یکدرم
کوفته بیخته در روغن بادام سرشته یکدرم به سبب حب سازند و با آب نیم گرم فرو برند جمله یک شربت است در نسخهٔ
دیگر بیستر نوشته اند که است در صورتیکه بسته جمیع بلغ سطور باشد *حب تربد که مسمی و امید اشت

*صفت آن برید سفید مدبر زنجبیل حسنی از هر یک نیم دانگ سقمونیا مقل ازرق از هر یک دو دانگ فربیون که
در روغن گاو چرب کرده باشند انگبین عسل الرسم با آب رازیانه حب سازند جمله یک شربت است باید شربت بحسب مزاج
و قوا کوبیده مسود از آن مستعملی و آن از ادواء العمر مستعمل است *فصل در ذکر سبع دواء المرید* *دواء المرید
به نسخه اخص بلغمهای غلیظه و رطوبت باشد و آنکه در اعضا از خوردن میوه‌های رطب متولد شده باشد برود از درد
و بلغمی مزاج را نافع باشد *صفت آن برید سفید مدبر سه درم زنجبیل دو درم شکر طبرزد [illegible] درم کوبیده
نسخه شربتی یک مثقال با دو درم استعمال نمایند روز اول دوا با مثقال باقی بخانه *دواء المرید به نسخه سید
مظفر الدین شفائی *صفت آن برید سفید مدبر [illegible] درم زنجبیل مصطکی از هر یک [illegible] درم نبات سفید [illegible] درم
کوبیده نسخه شربتی در شب یک مثقال و حکیم محمد معصوم در قرابادین خود شربتی چهار درم با آب گرم ذکر نموده
*دواء المرید به نسخه دیگر *صفت آن برید سفید مدبر ده درم سامکی [illegible] درم زنجبیل مصطکی از هر یک دو درم شکر
سفید [illegible] درم شربتی چهار درم و اگر بجای شکر [illegible] درم گل قند آفتابی و [illegible] از هر یک [illegible] درم
نمایند [illegible] گردد [illegible] اسهال آن [illegible] *دوا المرید به نسخه آن مرحوم نافع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن رسیده
معده و رحم و دماغ از بلغم و سودا است و نافع است از برای [illegible] و صرع و نافع است از برای سعال بلغمی
مزمن و درد [illegible] *صفت آن برید سفید خراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده [illegible] درم زنجبیل
[illegible] درم مصطکی رومی نیم درم [illegible] نیم درم [illegible] سفید [illegible] دانگ نبات سفید
[illegible] درم کوبیده نسخه کف کنند و بعد از آن آب نیم گرم بنوشند و باید آنکه در دواء المرید مبالغه در نرم کوبیدن
[illegible] نکته باید که [illegible] نسخه سود * رب برید [illegible] از آن [illegible] مقدار کمتر کنند
*صفت آن [illegible] برید سفید [illegible] خراشیده [illegible] خراشیده و کوبیده و در آب گرم [illegible] و روزی
چند بار حرکت دهند و بعد سه روز افشرده صافی آن را صافی نموده در ظرفی کرده با آب در آن [illegible] عمل
نمایند تا مادام که در جرم آن طعمی بماند پس آن آبها را در دیگ [illegible] جمع نموده [illegible] الحاجه بکار برند
فصل در بیان سفوفات بریدی *سفوف برید اسهال بلغم کند و امراض بلغمی را نافع است* صفت آن
برید سفید مدبر ده درم زنجبیل گل سرخ [illegible] حسنی از هر یک [illegible] درم کوبیده نسخه سفوف سازند شربتی
دو مثقال با روغن بادام شیرین و آب گرم بنوشند * سفوف برید دیگر اسهال اخلاط بلغمیه غلیظه لزجه نماید
*صفت آن برید سفید مدبر [illegible] مصطکی از هر یک [illegible] مثقال
[illegible] کوبیده نسخه سفوف سازند شربتی دو درم با دو مثقال * سفوف برید دیگر* صفت آن
برید سفید مدبر [illegible] درم [illegible] کوبیده نسخه کف کنند و بعد از آن آب سرد بنوشند
[illegible] آب سرد [illegible] آنکه آب گرم قاطع عمل آن است *سفوف برید [illegible]
[illegible] محمد [illegible] اسهال خلط [illegible] نافع است از برای امراض حادثه از اخلاط غلیظه
*صفت آن برید [illegible] خراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده [illegible] سامکی از هر یک [illegible] درم
زنجبیل [illegible] دانگ [illegible] اسطوخودوس [illegible] گل سرخ
[illegible] از هر یک [illegible] دانگ [illegible] درم کوبیده نسخه بروغن بادام شیرین چرب نموده شربتی از دو درم
تا دو مثقال [illegible] بعد از آن آب نیم گرم بنوشند *فصل در ذکر شرابهای بریدی* *شراب برید [illegible]
[illegible] بلغم و صفرای [illegible] *صفت آن برید سفید مدبر [illegible] کوبیده [illegible] در چهار رطل گلاب [illegible] با تمام

آید صاف کنند و با تکمیس نبات بقوام آرند و در آخر یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران و دو دانگ زنجبیل کوفته
بیخته بآن بیامیزند شربتی نیم درم و اگر بجای گلاب عصارهٔ برگ گل سرخ کنند بهتر گردد داروی * شراب بربند
دیگر مسهل بلغم بود * صنعت آن بربند سفید مسلم نیم کوفته یک درم در شیشه کنند و آب صاف بر سر آن کنند آنقدر
که سه انگشت بالای آن باشد و سه روز در آفتاب بگذارند پس بمالند دیگر بار آب تازه کنند و سه روز دیگر در آفتاب
بگذارند و همچنین ده روز در آفتاب بگذارند تا آنکه هیچ مزه در بربند نماند پس مجموع آنها را با تکمیس نبات
بقوام آورند و اگر بعد از خلط سقمونیا داخل کنند صواب باشد و اگر بجای آب خالص آب باران کنند اولی است
و اگر نیم درم زنجبیل با بربند بار کنند بهتر است شربتی دو درم * فصل زیبان سیم معاجین بربندی *
* معجون بربندی برای قولنج نافع است و بلغم دفع کند و درد پشت را ساکن گرداند * صنعت آن سقمونیا ده درم دارچینی کبار
دار فلفل معار ... از فلفل از حسی ... دار فلفل از هر یک یک درم شکر سرخ بربند سفید از هر یک صد
مثقال عسل بقدر احتیاج معجون سازند شربتی دو درم * معجون بربندی دیگر که مسهل بلغم بود * صنعت آن بربند
سفید ... نه درم سقمونیای مشوی از هر یک نیم درم دارچینی زنجبیل از هر یک ... دارچینی ... از هر یک
چهار دانگ دار فلفل نکو نیم دانگ اجزا کوفته بیخته با شکر طبرزد معجون کنند مقدار شربت چهار دانگ با آب نیم
گرم بدهند * معجون بربند که مسهل بلغم بود * صنعت آن بربند سفید بو استخوان ... از هر یک چهار درم حب النیل
یک درم ... نیم درم زنجبیل دار فلفل مالنگه کبار مصطکی از هر یک یک درم اجزا کوفته بیخته با عسل نیم پخته
شربتی چهار درم با آب گرم * معجون بربند دیگر طبع را نرم دارد و بلغم و صفرا بیرون براند و معده را از رطوبت پاک گرداند
... باشد بر طرف کند و قولنج بگشاید * صنعت آن بربند سفید ... کابلی سیاه کابلی بنفشه از هر یک ده درم
... زنجبیل مصطکی از هر یک دو درم ورق گل سرخ ... بادام از هر یک شش درم زعفران یک درم ... سه درم
اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و با ... ادویه ... و عسل بسرشند مقدار شربتی چهار درم
باشد * معجون بربند که اهل ... را بدانسته خوش آید و موافق باشد و مسهل بی زحمت است * صنعت آن بربند سفید
... ده درم ورق گل سرخ شش درم زعفران ... سقمونیای مشوی از هر یک نیم درم مصطکی رومی یک درم مغز بادام
... ده درم ... و عسل ... ادویه کوفته بیخته با عسل ... بسرشند و اگر خواهند قدری گلاب در قوام قند
و عسل اضافه نمایند * بربند بالفتح ... است که در حوارزمی ... مشهور گردد و ... در اول گرم و در
دوم خشک ... طبع و مسهل صفرا و ... والتهاب ... و درد سینه و خفقان و ... حار
و تشنگی ... ... اخلاط ... ... و نافع عسر البول و ... و ... ده و ...
... ... شربتی ... مثقال ... مثقال و بدلش ...
است و ... آب ... با شکر سرخ * و ... دوا ... از برای ... و ... *صنعت آن
بربند ... کرده ... ... از هر کدام که باشد ... مخلوط کرده ...
... ... و ... در امزجهٔ حاره و معتدل ... است و ...
... * دواء البربند بنسخه آن مرحوم * صنعت آن بربند خراسانی ... کرده ... از هر یک
ده مثقال ... ده ... و اگر ... است باشد ... حل کرده ...
... زنجبیل دارچینی ... المطلب مصری ... از هر یک یک دانگ کوفته بیخته داخل نمایند و این
در امزجهٔ بارده ... است * دواء البربند دیگر اضافه بنسخهٔ آن مرحوم * صنعت ... ده ...

واگر سپر باشد بهتر است مقدار یک رطل شراب صندل ترنجبین خراسانی از هر یک ده درم در آن حل کرده بپالایند
پس بجوشانند که بقوام خمیر آید و بعمل جوارشات دارچینی حصه الثعلب و ریوند از هر یک یکدانگ کوفته
بیخته داخل کرده از آن بمقدار مذکور بعد طعام بخورند * دواء الترنجبین دیگر مسهل از معمولی در صفت آنکه از
حرارت باشد سود بخشد و بدون سمی زیاده کند و جوان را موافق باشد * صفت آن ترنجبین تازه پاک کرده از خار
و خاشاک سی درم در دو رطل شیر صاف کنند و به آتش ملایم بقوام آورند و هر شب یک ملعقه میل نمایند
* شراب ترنجبین ابن سراب زادی الله باشد و شراب مبارک بیر اصحاب سل و سرفه و نفث الدم و نفث المده را نافع
دهد و مانند آن صاحب تپ تشنگی را نافع باشد * صفت آن ترنجبین پاک کرده بیست درم عناب خراسانی بسته دانه
عناب سپستان بدانه اصل السوس مقشر مرضوض تخم خشخاش سفید تخم سفید روغن بادام شیرین از هر یک
دو درم کثیرا صمغ الآس از هر یک شش درم خوب تیز پانزده درم تخم خطمی سفید شش درم پرسیاوشان سه درم تخم
رزد معی دانه ادریه را سوای ترنجبین و شکر سفید و روغن بادام شیرین کوفته در یک من آب بجوشانند و زود دیگر
بجوشانند تا بیک ربع بماند و بپالایند ترنجبین و شکر سفید را در آن حل کنند و باز بپالایند و به آتش
ملایم بقوام آورند و در آخر روغن بادام را داخل کرده یک دو جوش داده فرود آورند و سرد کرده در شیشه نگاه دارند
و هر روز صبح چهار درم با ماء الشعیر بنوشند * شراب ترنجبین که ملا شیخ الرئیس در قرابادین خود ذکر
کرده گفته که این شراب سرد است و ملین طبیعت و قاطع عطش و درود آورند صفرا با سهال و در بسیاری جوش در
تپها نافع باشد اطفای حرارت میکند * صفت آن بگیرند ترنجبین از خار و خاشاک پاک کرده آنرا
بجوش آورده از آتش فرود آورند و بگذارند که جوش آن فرو نشیند و ترنجبین را در آن حل کرده بپالایند پس با آتش
ملایم به نرمی با قوام آید و در هر اوقیه از آن وزن یک مثقال سقمونیا یکدانگ داخل نمایند و این شراب
اسهال بطن بسهولت میکند و اخراج مره صفرا میکند و صالح است از برای صاحبان تپ مرکبه محتاج شوند بمسهل
دو لیم که از حرارت باشد میکشاند و اخراج خلط تند میکند و مجرب است * معجون ترنجبین مسمی بمعجون
* معجون مقوی باه محرور المزاجان و ملین طبع انسان است * صفت آن ترنجبین سفید مقدار یکرطل در آب حل کرده
صاف کنند و نیم رطل با شد و ربع رطل شیر در آن اضافه کرده با آتش نرم جوش دهند تا که بقوام آید هر شب دو
جوز مقدار یک ملعقه بنوشند * فصل در بیان تریاقات که در اینها افیون نیست * تریاق کبیر شیخ داؤد
گفته که من ثابت کرده ام این تریاق را در سنه هفتصد و نود و چهار و تجربه نموده ام پس بحمد الله عزوجل یافتم آنرا
عظیم النفع و جزیل الفعل در وصول از بدن سه و در امزجه نسبه معتدل دماغ است از جمیع امراض و دافع ضرر جمیع
سموم و مقوی باه است و بجهت صرع و سالخوردگان با آب مرزنجوش استعمال کرده مسعود و بجهت فالج و لقوه و امراض
بارده دماغی چون جذر و تسمیح و کزاز و از برای ثقل لسان و عسر البول و سنگ مثانه با آب کرفس و با آب زنجبیل و بجهت
ضعف الحس و سرفه و نفث الدم و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی تازه
و اگر از برودت باشد با گلاب و عرق دارچینی که اندکی مشک در آن حل کرده باشند و بجهت استسقا و درد سپرز و
یرقان و قولنج با آب مطبوخ انیسون و بجهت بواسیر و امراض معده با آب عناب و بجهت اوزار و اوجاع مفاصل و نقرس
با آب مطبوخ تخم کرفس و زرباد و سورنجان و بجهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و بجهت برص و بهق با ماء العسل
بنوشند و طلای آن بر امراض مذکوره و بجهت اورام نافع است و قوت این تریاق تا بیست سال باقی میماند و مرتبه
آن از یک مثقال است تا سه مثقال بمزاجی معتدل است در گرمی مایل بجانب حرارت و یبوست * صفت آن

در سرداج وحب ادرج مقشر از هر یک ده مثقال حب الغار حنطیانا سنبل هندی تکر نافلی از هر یک
هفت مثقال زرنب درونج عقربی اطریلال نیمی سرخ نیمی سفید از هر یک سه مثقال زمرد صلایه کرده کهربای
شمعی از هر یک دو مثقال عود هندی معصمثقال عود را در سیر پس مثقال گلاب تمام سه بعد از آنکه مرده شراط
باد زهر حیوانی را در گلاب سائیده باشد وراکدارند مجموع را هفت روز پس مروارید ناسفته چهار مثقال در شیشه
بر آن آب ادرج کنند و سر آن را محکم بگیرند و در حمام بنهند تا آنکه مروارید حل گردد پس آن محلول را در گلاب
و باد زهر داخل کنند و سه وزن ادویه عسل مصفی را بقوام آورده محلول را کم کم در آن ریزند و بر هم زنند و آتش
ملایم زیر کنند چون مانند آب راد شد و با تمام گلاب آن بسته کرده شود و گلاب را عسل جذب کند و بعد از آن
ادویه مسحوقه را با آب معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند حکیم میر محمد مؤمن
گفته که در نسخهٔ اصل این تریاق مرده دانگ باد زهر معدنی داخل است و اگر یافت نشود مرده شراط باد زهر
حیوانی داخل کنند و آن مرحوم مغفور ما بعد آنکه گفته این تریاق معدل است نسبت بآنکه حار و یابس است
در اواخر بابت * تریاق کبیر قلمی فرموده اند که بنده امیر میر محمد هاشم بالهام و تاسید حکیم علیم جمیع اجزای آن
بوده تعلیل و تعلیل و اعمال و ادای درسرت و وضع وسع و ساب و صناب و کهول تجربه کردم در هر فصل از فصول سنه
خاصیت کبیرهٔ آن را اعظم الفوائد یافت در جمیع سموم مشروبه و منهوشه و در امراض بارده بلغمیه و سوداویه
خصوص ما لیخولیا و صرع و بالجمله از برای جمیع منافعی که جهت تریاق فاروق ذکر کرده اند * صفت تریاق کبیر
مادی را شیخ یاد کرد حاشیهٔ از هر یک چهار درم همه این مجموع را در آب مطلقه و عرق بهار نارنج و عرق دار چینی و
گلاب از هر یک بقدر زمرد و شمامه و حل نمایند پس بگیرند موصبانی دار چینی و عنبر اشهب و مصطکی و کندر
و صمغ مروارید مر یک ده درم و این مجموع را در زرمی بلعاب ده درم در ظرف چینی در بند مضاعف نگاهدارند پس
بگیرند مروارید ناسفته یا قوت سرخ زمانی زمرد کهنه عقیق یمانی کهربای شمعی جدوار ده و معدنی خطائی از هر یک
چهار درم مر یک علیحده علیحده بر سنگ سماق با گلاب بسائند تا محلول شوند پس بگیرند لا جورد
معمول حجر ارمنی مغسول و حجر ارمنی که در زمان معروف است بسطور نقره و نقره که مرد در امکس نموده
باشد از هر یک دو درم ادویه مجروسه در رم امراض استعمال به نسخه که در تریاق فاروق است ذکر شد حب الغار
حنطیانا زراوند طویل و شیطرج زراوند مدحرج عروق صفر بزر رازیانه فلفل سفید دارفلفل جدوار خطائی
مجرب عود هندی فقاح اذخر زنجبیل حبشی سنبل الطیب قسط زرنب دوقو بزر سلیخه کاملی اسطوخودوس
زعفران درونج عقربی فلفل اسار غار مرو حاز ر زمسالیوس بوسیب کبراسموس ساذج هندی ز ر بساد نارجیل
دریائی کاسر و آب ترنج ایدان رومی است تمام صعتر جبل بید ستر کبر نیب ز رد ز رنب کرمة البیضا
که معروف است بهار دار و جاریعون سنبل برنجاسف ادخر از آن با بوته از هر یک چهار درم گل سرخ شش درم
مسک تبتی خالص برگ مخلصه باد زهر حیوانی بری اصطمایا بی طبی داعسانی تراب مریم حضرت امام
حسین علیه السلام از هر یک دو درم عسل صافی سه وزن مجموع ادویه * طریق ساختن این تریاق آن است که عسل
را با آتش ملایم کف آن گرفته مجموع را در آن حل کرده بمسواط بر هم زنند تا آنکه بگردد مجموع با عسل مخلط پس
از آتش برگرفته جواهر و ذهب و نقرهٔ مکلس را در آن حل نموده بمسواط بر هم زنند تا نیکو مخلوط شوند پس اجزاء را
بروغن بلسان چرب نموده تکلف دست نیکو بمالند تا روغن در جرم ادویه نفوذ کند پس اجزاء الذال ابدال
در عسل بمالند و بر هم زنند بمسواط بر هم زنند بی مزی مسوالی با اجزا نیکو مخلوط بعسل شوند و در ظرف طلا یا نقره

کرده چنانکه چهار انگشت طرف خالی باشد و مقف ررو آن را در آفتاب دشت و سه ماه در آسمان گذارند و بعد از مدت آنرا در طرفی که در ان ماش سماه باشد دفن کنند و هر هفته یکروز آنرا از ماش بر آورده سر آنرا بکشایند با تحارش سرون رود و روز دیگر باز در ماش دفن کنند تا چهار ماه هفته ثمن آنرا بیرون آورده بعد از یکماه استعمال نمایند شربتی تا یک درم با تیه مناسب باشد * تریاق اربعه این تریاق را ابن ماسویه جوانیدا ربرا کسب نه سبب ادانه و مناحس مانی بلکه چنانچه مذکور شد تریاق فاروق اول برا کسب فادره یافته اطبا است و بالعرف اید و مناحس اول است این تریاق حار و یابس است در آخر درجه دویم یا در اول درجه سوم مجلل ریاح غلیظه و مصلح کبد و طحال است اصلاحی عظیم و منضج یبس مار یا نع است از برای سم مار و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران گزنده و رمد ادرار و رنج خفقان و جمیع امراض بارده واد رار و سلات حیض و سبب بر دن و اخراج حیس میت و سهیل ولادت میکند و قولنج میکشاید و جمیع امراض بارده را نافع و لیکن مورث صداع و دمعه است و مصلح آن سیر مجیم خریزه مصر است * صنعت آن حب الغار جنطیانای رومی مر مکی صافی زراوند طویل اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی مه ورن ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از چهار دانگ تا یکمثقال با آب گرم و عرب این تریاق با د ر سال باشد ممایند و بدلس نصف وزن آن مرو د نطی است و گفته شد که بعض اطبا عرض مرصاف سط ملح داخل کرده اند و حکایت کرده صاحب کتاب که یا سم در نسخه که ملح حر و زعفران نیز اجزای اربعه این تریاق زیاده کرده شده و سنخ دیس گفته که بعض اطبا عوض زراوند طویل مد حرج میکنند و این اقوی است * تریاق افریدس ازیرا کسب اسکندر رومی است و این تریاق ملقب است نه سبب بعضی مخلص و این تریاق را مخلص اکبر گویند چنانچه سوطر را مخلص اکبر مینگویند و این تریاق عجیب العمل است در تخلیص از سموم نعی را سهال و معوی معده و کبد و طحال است و نافع است از برای امراض عد رود وار و سعفة کهنه و اوجاع ظهر و این دوای خداست و لیکن زود باشد مسود و زیاده بر یکمثقال نمایند * صنعت آن نصل عنصل مشوی نیز بید سفید مجوف مضمغ نیز است و هر یوعی یادام سیرین حرف نموده سنبل الطیب از هر یک ده مثقال حنطیا نا مقل مثقال اسارون مقل ازرق حب الغار ادخر مکی از هر یک بیخ مثقال باد آورد نیز زرجند برنامر وار بد بامیه از هر یک سه مثقال کهربای شمعی صندل سرخ سندل سه یک از هر یک دو مثقال کوفته بیخته نورن مجموع ارقه بلا زعسل مصفی و روغن گاو سرشته معجون سازند و زطرف چینی نگاهدارند شربتی یکمثقال با آب نیم گرم * تریاق انفع دافع مضرت جمیع زهرها است و قولنج و سده تکشاید و دفع و لقوه و اسرخا و اختلاف اخلاط رد نه و اورام حاسه و اوجاع معده را نافع باشد و حسم را در بس کند و معوی باه باشد و مقبت حصاة و ملسوداری را نیکو باشد * صنعت آن دلفل ابیض فریبع سبل فاسرا از هر یک د ود رم حب بلسان سنبل تکلدرم کوفته بروغن بلسان حرف نموده با سه ورن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در چینی نگاهدارند و بعد از سه ماه استعمال نمایند شربتی تکدانگ * تریاق انفع دیگر از مناحیس کبار است و آن را از مفرحات شمرده اند و از تریاقات است * صنعت آن یاد زهر معدنی مروار بد ناسفته دارفلفل جدوار با مله کبار یسطرح هندی دارچینی لسان العصافیر ساد ج هندی عیسه کل سرخ سورنجان الامعاء زیتون و تخم ... فرنفل سنبل هندی هیل بواد روز بیج عنبری بادرنجبویه لسان الثور مصطکی خولنجان زرنبج سنبل صندل سفید زراوند مدحرج سلیخه سماه از هر یک دو درم سماقه نیم درم زرشک سه درم زعفران پوست بلیله جلد و خطائی از هر یک یکدرم نیم سرخ انبردم عنبر اشهب مشک نیم از هر یک نیم دانگ اجزا را کوفته بیخته با عسل مصفی دو ورن ادویه معجون سازند شربتی تا یکمثقال و این ترکیب می رود و جو واست و وزن اجزا است دوم و چهار دانگ و مراحیس گرم و خشک است در دو درجه

و بعضی گفته اند شربتی ازین تریاق از یک درم تا دو مثقال است * تریاق بلیغ النفع که جماعتی از اطبا دی را دراندم
الا می مساوی تریاق کبیر دانسته اند * صنعت آن انیسون ده درم فلفل سفید ده درم زراوند مدحرج حب بلسان از هر یک
یک درم و نیم کوفته بخته به عسل مصفی بسرشند شربتی یک حبه * تریاق تمامه بعد از تریاق اربعه بالنفع
بلند نافع است از برای گزیدن جانوران و دافع همه زهرها است و بادها را بشکند و قولنج بگشاید و نفخ را ساکن
و از برای صلابت طحال و سده های آن نافع است و نافع در رعشه و صرع را سود دارد و سادس از تریاق اربعه بشمار است
* صنعت آن بنسخهٔ سید اسمعیل در ذخیره این نسخه اصل بلسان حکیم است و بعد از آن زرملس اول که مؤلف
تریاق اربعه است چهار جزو بر آن افزوده که شش جزو شده و لهذا آن را تریاق تمامه نامند و این تریاق بتریاق
تریاق صغیر مسمی است بگیرند مرمکی صافی حب الغار جنطیانا قسط تلخ از هر یک شش مثقال فلفل سفید سلیخه
سنا از هر یک چهار مثقال زعفران دارچینی از هر یک دو مثقال اجزا را کوفته بعسل مصفی بسرشند شربتی از یک
مثقال تا سه مثقال * صنعت تریاق تمامه بنسخهٔ صاحب احیا را بگیرند حب الغار جنطیانا مرصافی زراوند
طویل زنجبیل حبشی پوست بیخ کبر زرد چوبه قسط تلخ اجزا مساوی کوفته بعسل بسرشند شربتی از یک درم
تا یک مثقال بعد از گذشتن چهار ماه از ساختن آن استعمال نمایند و بعضی گفته اند که این تریاق را بعد از گذشتن
چهل روز از ساختن آن استعمال توان نمود * تریاق پانس در عقرب گزیده را نافع بود * صنعت آن زراوند طویل
و مدحرج زنجبیل بیخ کبر طرخشقوق اجزا برابر کوفته بعسل بسرشند شربتی دو درم * تریاق سرطان که
مسمی است بدواء السرطان گزیدن کلب را نافع است * صنعت آن سرطان نهری ده درم کندر جنطیانا از هر یک پنج درم
کوفته بعسل بسرشند شربتی یک مثقال و در نسخهٔ دیگر جنطیانا یک درم داخل است و فرموده که دو درم
صباح و دو درم شام با آب سرد تا روزهای بسیار بخورند * تریاق صغیر شیخ رئیس که در نفع از برای سموم و امراض
بارده اقوی از تریاق تمامه است * صنعت آن حب بلسان قسط تلخ جنطیانا مرصافی دارچینی فلفل سفید عود هندی
یلوا ما السون از هر یک یک جزو مقل نیم جزو زعفران ربع جزوی اجزا را کوفته بعسل مصفی
مع ورق اذخر بیک سوزن معجون سازند * تریاق صغیر دیگر از شیخ رئیس که در نفع از برای گزیدن جانوران سمی و سموم
و دفع امراض بارده اقوی از تریاق اربعه است * صنعت آن زراوند طویل حب الغار جنطیانا پوست بیخ کبر افسنتین
رومی زرد چوبه بیخ حنظل فاسرا اجزا مساوی کوفته بعسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال
* تریاق طین مختوم جهت سموم قتاله نافع است و از خاصهٔ این است که هرکه سموم بخورد تا که سم زایل شود
قی نه ایستد و اگر بعد از قی بایستد دلیل آن باشد که آن شخص سم نخورده * صنعت آن گل مختوم حب الغار ادرسا
بالسویه گرفته بنسخه بروغن گاو چرب نموده بعسل بسرشند شربتی یک بندق و در نسخهٔ دیگر ازیارسنتین
مثل از عدد او بعد از آن بیان شود * نوعی دیگر که جهت سموم قتاله و مضره از هوام و دواب در پیش مردم نافع است
* صنعت آن گل مختوم حب الغار از هر یک دو درم بنسخهٔ طینی مسب درم جنطیانا زراوند مدحرج تخم سداب
برگ غار از هر یک یک درم کوفته بعسل صاف بسرشند شربتی بقدر بندقی * تریاق طین جد بلد از مجربات صاحب
خلاصة التجارب رفیع ارزان گفته * صنعت آن بگیرند گل ارمنی دو درم فادزهر حیوانی ده درم زرنباد کسته دو درم
مثقال یک درم حب الله را با سیاه بامرو نخود برما و سوار بسرشند و در ظرفها کرده بسایه خشک نمایند و نگاه دارند
شربتی یک دانگ * طین کشتی مشهور است که در بوته گرمی کشند و اندکی گوگرد بر آن پاشند در طرف چینی
ریزند در شب بلع نمایند را احوال سم طرف چینی را در روی حاکسر گرم کذاشته بخش نمایند حد آنکه

خشک شده و مبهی بر آن بمالند و اگر اول بلوبا از وبای خشک شده طرف حسي کرده شپ بمالند چندانکه حال
سر مبرو عی از کسی بود و اگر با آب بابا سای دیگر شب ملنح بمالند سر بوعی از کس بود و این است قول صاحب
خلاصة التجارب * طریق شخص دیگر با که بعد دفعة اکثر سموم را * صفت آن بوست بیخ کبر افسنتین زراوند مدحرج
حنظل با الحراساری کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن او ویه سرشته معجون سازند شربتی دو درم * بریان صفت
کماس بمراطبی رابع سموم ادویه مسمه بود * صفت آن زراوند طویل و مدحرج از هر یک دانگی خشک شده شربت و شیر
وارو دار هر یک یک دانگ و همه ادویه کوفته بیخته جاوشیر و با زرد از در شراب بر بموده مجموع را در ملدری انگبین
بسرشته شربتی یک درم با یک مثقال * بریان دیگر که دافع جمیع زهرها است * صفت آن حب بلسان و روای خشک
تخم سلجم بری فلفل سفید و سیاه دارچینی زرح ترکی ایسون قطراسالیون اساروں زنبه کرمانی بزرالبنج سعد از
هر یک چهار درم زعفران سه درم ادویه کوبیده بیخته با سه چندان عسل بسرشته شربتی یک درم با شراب * بریان
عام النفع که جهت اکثر سموم مسرور به و بلدغه نافع است * صفت آن تخم حرمل سو تمرر بوه کرمانی از هر یک
دو درم حنظل با یک درم فلفل سفید مرار هر یک نیم درم زراوند مدحرج یک و نیم درم کوفته بیخته علی الرسم با یک
مرعسل بسرشته شربتی مثل باقلای با شراب * بریان کامل از مجربات صاحب خلاصة التجارب * صفت آن
معاب کسته بسهال که نمس سیاه است زنجبیل از هر یک کثیر و زراوند مدحرج بادر هر ومعدنی مرمکی زنجبیل فلفل
دار فلفل و سندل تخم کوست اذ ی خربز کسف از هر یک در خر و دو اسوب بیخ انگدان تخم درونج سفر و اسو و مطلعه
مصب ابل الفقه حر کوش انفحه جدی از هر یک سه خرو با در هر جوانی جدوار بوست بیخ کبر دارچینی حنظل با
از هر یک چهار جزو و با یک نصف مجموع ادویه حرب بس یک مجموع اول گرسنه از ابرم بکوبند و نصب
ابل را مصاب جسک بخوبسایند و با گوشها بکوبند و اگر مصاب خشک بوده باشد نموده با گوشها بکوبند
باید بعمر با شد بس تخمها را با آب بکوبند بس زنجبیل دارچینی و بوست بیخ کبر و بوست بیخ انگدان را نرم
بکوبند و با بها ضم نموده بار بکوبند و بعد انگاه جمله را بیخون کسف صلابه کنند انگاه باقی ادویه و اجبار را
کوبیده بیخته بآن ضم کنند و بسیار با هم نرم بمالند و بعد انگاه جمله را بیخون بسر بسرشته و چندان شب
و صلابه کنند که با هم خشک شوند انگاه جمله را با عسل معجون سازند در جمیع ملعی کرده در شب دو نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از نیم درم تا یک درم و بیشتر * بریان عسکری جهت لدغ عقرب
حراره و عسر حرارا بریمام دارد * صفت آن بوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین زراوند مدحرج طرخشقون
باس د بمار رویه که بماری حراء گویند جمله برابر کوفته بیخته با دو درم بخورند و در نسخهٔ دیگر بیخ حنظل و
د بمار رویه نیست و عوض آنها حنظل با مرقوم شده و بد است که در در حم کردم از بن دوا در یکساعت فرو نشیند
و بر بشری یک درم جهت بالغ و نیم درم جهت طفل کافی است * بریان دیگر که مقوی ارواح و دافع سموم و مکمودین را
نافع است * صفت آن اساروں قطراسالیون ادخر و ماح اذخر تخم الجزر لقاح الکرم ایسون از هر یک سه درم بوره ارمنی
ملح اندرانی روای خشک بیخ جملی سادج سنبل مصطکی از هر یک دو درم تخم حنظل تخم کسب بیخ با رنگ
تخم بارنگ تخم بلبوس بیخ عاقرقرحا حب البان زعفران از هر یک یک درم و نیم راس مر مقشر فلفل زنبه کرمانی
فقل الطیب ابرسا از هر یک یک درم مغز بادام سیرین رلیغ بیخ لوف جعده سقطاریون نانخواه از هر یک یک و نیم درم
کبابه مقشر حب الآس ترک طرخشقون حب کاکنج از هر یک ده درم تخم کرفس ایسون افسنتین ترک حی العالم
از هر یک سه درم ر ستم ده شیرین خشک بادرس بو سوار هر یک یک درم و دو نیم درم عصارهٔ ابر بارس ملیله زرد

از هر یک بیست درم مطبوخ تربد دهنی مرصافی سعد سائله سعد ناخنه جعده کهربا از هر یک سه درم و بوبلحیمی
تخم حیار سار جو بوزه بلخام از هر یک یکدرم تخم خلبه تخم مرو و برب السوس از هر یک دو درم نرجس برگ سبب
از هر یک دو درم و تمر ادویه کوفته بیخته بار بسب طاسفی مسروع العجم کوبنده سرسته معجون سازند با بلد که
نوشنده سود در جمیع امراض کند بارده رطبه باماء الاصول و سکنجبین بروری در امراض حاره با ماء نبات آب برگ کاسنی
و آب طرسفوی که کاسنی بری است و آب برگ عنب الثعلب و انوما مرگفته که الطبای مامراس برباق را باماء الشعیر
با صحاب امراض حاره کند همیشه بخورانند و دوسد دکبلدی با سکنجبین بروری وطبیب باید بر حسب هر علت
و ترکیب آن با ادویه مفرده و مرکبه بخوراند * تریاق دیگر جهت لدغ عقرب * صنعت آن برگ گاوجار سیر از هر یک
دو درم سداب جلبیب سومکی از هر یک یکدرم کوفته بیخته با تخم سداب با عسل مصفی معجون نموده شربتی
سه درم با شراب * تریاق دیگر که لدغ عقرب را سود مند بود * صنعت آن تخم سداب زراوند طویل حب الغار حنظل با
نوست بیخ کبر افسنتین زرد جوبه بیخ حنظل باشرا با لموه کوفته بیخته بعسل نموده * تریاق دیگر که جهت
لدغ عقارب سود مند است * صنعت آن بیخ کبر افسنتین نبطی زراوند حنی طویل حنظلا کوفته بیخته با عسل
سرسته شربتی سه درم * تریاق دیگر که عقرب گزیده و جذام را بداب دولیح و درد احشا و بیخ رود مار را سه اسب نافع است
و سهل ولادت کند * صنعت آن مرصاف حب الغار وسط بلح فودنج سداب بری جنطیانا سه و عاقرقرحا زنجبیل فلفل
سویر جلبیب اجزا مساوی کوفته بیخته بابه ورق تمرع ادویه عسل مصفی بقوام آورده معجون سازند شربتی
دو درم با آب نیمگرم و در نسخه دیگر حنظلا و زراوند مدحرج داخل است * تریاق نوجما که در دفع سمیت عقرب سریع
النفع است * صنعت آن جند بید ستر پوست بیخ کبر و تونه حبی عاقرقرحا زراوند طویل اجزا مساوی کوفته بیخته
با انگبین صاف نموده شربتی یک مثقال با شراب ریحانی بدهند * تریاق جهت گزیدن رتیلا * صنعت آن سوسن
ده درم دو درم بونه کرسنی از هر یک یکدرم ابهل حور المرو از هر یک سه درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج
حب بلسان دارچینی حنظلا با تخم جند نوبا تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی نموده
شربتی مقدار جوزی با شراب کهنه باماء العسل بنوشند * تریاق دیگر که دفع مضرت افیون و بنروح و شوکران و کزبره
و دربیج و سم الفار و ادویه سمیه و سمیات بارد آرد * صنعت آن جلبیب جند بید ستر ابهل فلفل سیاه مساوی کوفته
بیخته بعسل بسرسند شربتی مقابل بندقی با شراب کهنه بعد قی کردن بماء العسل و شبت و ملح * تریاق دیگر
که افیون خورده و عقرب گزیده را نافع بود و مضرت سموم بارده از بدن باز دارد و اگر پیش از آن خوردن این تریاق
عادت کند ایمن باشد * صنعت آن دانگه سیر مقشر برگ درخت انجیر برگ درخت لاعیه از هر یک ده درم گل ارمنی
بیست درم اجزا کوفته بیخته با عسل بسرسند شربتی یکدرم * تریاقیکه ضرر سحاب و سم الفار و زنگار و مردار سنگ باز
دارد * صنعت آن مرافسنتین تخم کرفس مساوی کوفته بیخته دو مثقال با یک اوقیه شراب بخورند و بعد از آنکه قی
کرده باشند بطبیخ انجیر و شبت و بعد ری بملین آمیخته و باید که شیر بسیار در حلاب دهند که مکرر بر آید * تریاقی
جهت کسیکه ذراریح خورده باشد * صنعت آن ربس نقی فیل رهرج اجزا مساوی نرم کوفته بیخته بعد رسیده
ازان بدله روغن بهارمونه بخورند بعد از آنکه مبادرت بقی کرده باشند بکراث کسره و بسی و بسل بلدلی باز داده * تریاقی
جهت کسیکه عرق ابه خورده باشد * صنعت آن زراوند بملی اندرانی با السرده کوفته بیخته با آب نیمگرم یکدرم
بدهند بعد از آنکه قی بلغاب فرموده باشند بماء العسل و پس از آنکه مستیج با روغن گل بنوشند و طبی مسموم
در دردن حال نفع دارد * تریاقیکه مضرت عسل دارد و سرب گزیده را نافع * صنعت آن زراوند مدحرج پوست د ح

كمربا امر به كوينه نخسه بكلار با براب بياسر بد ويوسند * فائده بدانكه ارادوبه معروده مركبند بادرمرتبه سوم بربامه
لمس اللامعه برهان للدع اعمى است وسرا سكه اعمى دران سرده برهان است مرسوم به سمع جمواهان رارا مرابر سمقداردر
مثقال مدست سمع سموم دارد حاصه كاب كلب راو سح اعدان بادر مرحو سمع سموم ا سرحو رمع بعد رو ا بم بادرهر
است رحظ ما باورجاو سرمع رراويد ويمره الدالب رطب مادر هراست ودار حسى بدر بوس وكا مرواد ريوب وحرف وبرم
وعار بعرب ووربسا باسمه اسهاسر بسد اند رطبع مرطاب بهري ويارود مربعع بمام دارد * بربامكه عمرب گريده رامون
حورده رابعاب نافع است رمما وى برهان كمبر سمرده اند * صعب ان امون ده درم فلفل سه درم رراوند مد حرح
حمد بد سمرا رهريك بكدرم ريمركوبيه بخسه بامليب بعرسدسرسمى مقدار يك مثقال با دو مثقال * برهان ديگر
كه رلدع عقرب بحد الا برواست * صعب ان سح حنظل حسك كرده وتو ميعل باب گرم سوريد وابس دواسهال سرى آورد
وحلب يك مثقال بابد اوبيه سراب للدع عقرب رانا فع است * برياسكه بجهت صريه وسعطه كه برسد و سب وساير
اعضا رسد اكبر مستعمل اهل سكاله است وحالى اربفعى بيست * صعب ان بكمريد بادسان راودرسب در ريرآتس كسد
كه بسرسبه گردد پس برآورده بفسار يد ومقدار دو سه توله آب آنرا گرمبه مقدار يك توله مدسا داخل كرده بادو
سه رور هر روز يار ه آنرا سمرگرم بسور استند بدانكه معنى برهان وبرهان الافاعي كه برهان دار وي برهان اكبر است در افعى
وبرهان بامسكه در ابهاامون بود در امون گرد بسما بسد برهان برء الساعه وبرهان كسر مسمى بمرود بطوس وبرهان كبير
مسمى بمو طيرا معروف بخلص اكبر وبرهان كبير مسمى بسلسا وبرهان كبير مسمى بعروه وبرهان كبير سح ابرعلي و برهان
معمر آب برهان اعظم حكيم مير محمد مومن وبرهان الاسنان برهان السمع برهان العش صاحب جلا صد السحارب * برحوابه
باراومعلوله بروري سرداند نوعى ارطعام باسد كه مردم بسمراو بامراد بحهب رمستان ساريد * صعب ان حمان است
كه گندم را بلعور كسد باد اروساي گرم در آب سوساند بابسد ته برد وتوام گمرد و بدري آنغوره دران رريد وا گرمسمر
بباسد سرگوسند آنرا كلولها سازيد رحسك كسد و پوسب حاحب بدري اران بسوساند و سوريد واين را توجمه بمرباسه مد
* برنسه بروري برنسه نوعى ارنادى باسد كه مردم بامراد و بعمرد رآسهاي آرد كسد وطرق ساحتس آن است كه باب
سوري بمر بخسه را ور ره ره كرده بافلفل ورنحسل وربره وسادان به بمر كوفته وسمر بادى ور ره كرده باسد سلغم
وحغند روگيد باريده واسال انسها وسموغ را دو نعارى كسد وسركه ودوساب بر بالاى آن ريريد رمسب بسيارى
دران برسد باحوب حمير سود و در آفتاب بهند وصمس بلحمل روز بد بر د سو رمر رور سركه و دوساب بر ان وبريد
و برهم برسد در آفتاب بهد با بقوام آيد وبعد ار حهل رور در صرا اران سازيد وحسك كنند ودر وقت احتياج برخي اران
را در آب گرم انداريد بادرم سود و باش آس كسد واسمام سربهار اسرگو بسد وطعامى باسد كه آن را با گوسب وگندم وسركه
بدير بد آنرا بعربى عو بسه حراسد باعمى بى بسطه بروري بمسسد * برهان باطع * باب البا مع السين المعجمه *
بسمرح معرب حسمرك پارسي است كه بهندي جا كمو باسد رآن دانه است بمقدار بهدانه وسليب شكل وم مردن
آن برزگ سياه براق است درآخر دوم گرم وخسك رحالى بابدل حدب رمهاب فاسى وحلل ومسى باصره وده
دمعه وعساوه رحراحب بصب رامسماى بصمابى بابع معردا ومركبا در رورا رطو را وكحلا * دسمور مسرلمو ب
بسمرح بحسد وع است بكي آنكه در آب حالس بحسبا سد باپوسب آب برم گرد پس مسربما بد وبكار بر بد
دوم آنكه بسمرح را در آب كساه ماسا حيسا بسد وسه رور دو ماه اب نگدارند پس برآورده مقشر نموده وحسك
كرده بكار برند سوم آنكه بسمرح را دركيسه كسابي كرده در آنكه مرگين حمار دران طبخ موده باسد بسوساند
پس برآورده مقشر بموده وحسك كرده بكار برند چهارم آنكه بگيرند بسمرح را در رمستان بما وگدارند بمار

را خمیر کرده در زیر آتش نرم بنهند پس بر آورده مقشر نموده بکار برند نوع اول از برای درد دندان و نوع دیگر
از برای امراض چشم بکار می آید * فصل در بیان ذرورها که اصل و عمود دواها مفرح است * ذرور بکه
ربد صنعت ... مری را نافع است * صنعت آن بشمر ح ... کرده بعده دم الاخوین بکه رم کف سفید ... نمر مرغ
بسرم باشد که سفید ... نمر مرغ را در ظرف مسی کرده چندان بر هم زنند که تمام کف ... ود وآن را خشک ساخته
مجموع را نرم ملایم نموده هنگام صبح و شام در چشم ذرور نمایند * ذرور ... که مستعمل اطبای مصر است در
ربد اطفال زرد ... * صنعت آن انزروت مربی ده درم ... مقشر ده درم نشاسته نرم ساییده استعمال نمایند
* ذرور ... نافع است از برای درد چشم اطفال * صنعت آن ... انزروت سفید ... ده درم
ماسیران چینی دم الاخوین از هر یک ... ده درم کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور ... که مسمی است بذرور
ابیض بیمار ... طرفات عین است ... امراض چشم اطفال نافع است * صنعت آن ...
انزروت سفید ... پرورده از هر یک ... حجر السودا ساییده از هر یک ... ربع جزو
ملایم کرده ذرور نمایند * ذرور ... دیگر مسمی به ذرور اصفر آن چنین گویند که این ذرور ... درد های
چشم را که از رطوبت باشد منفعت دارد * صنعت آن ... ده درم انزروت سفید ... ده درم نشاسته ... درم
همه را نرم ساییده بیخته ... در چشم بپاشند * ذرور ... دیگر ... زخم و حرب و حکه و
حمره ملتحمه و بقایای رمد ... و دمعه حاره را نافع ... است * صنعت آن ...
... آب گشنیز ... بیخته ... بر آورده مقشر نمایند و
... سوده ده درم ... یا صمغ عربی ... صمغ ... انزروت سفید ... سفید و گرد ... که
... اسرد از هر یک ده درم ... کوفته نرم بیخته در ذرور نمایند * ذرور ...
که ... را نافع است * صنعت آن ... نرم سوده ... دم الاخوین و ...
و کل ارمنی ... اسهال ... است * ... حب ... نافع * صنعت
آن ... مکهانه ... که ... بیک ... ده دانه
... مکهانه ... مکهانه را ... در آب ...
و با مکهانه ... آب ... نموده بکار برند * ... ابتدای رمد را
نافع ... است * صنعت آن ... ده دانه ... ساییده ... درم
... بیضه مرغ در ... کرده بر هم زنند و بر
گرم نموده در چشم بچکانند * ... دیگر که در ایام ... نافع است * صنعت آن ... دانه از
هر یک ... با ... انزروت سفید ... کرده با آب عصی الراعی و ... با آن
ملایم ... نموده در چشم بچکانند و اگر آب عصی الراعی نباشد آب بارتنگ عوض آن نمایند * کحل
... را ... نافع * صنعت آن ... را و ...
گداخته ... نموده ... ماسیران چینی ... اصفهانی کوفته بیخته ساییده
کحل ساخته در چشم کشند * کحل ... که آن ... نافع ... امراض ... عین * صنعت آن
... که در ان ... بر آورده مقشر کرده
انزروت سفید از هر یک ... ماسیران چینی ... اطبای ...

دهن مکی از هر یک یک مثقال کوفته نرم بیخته با شیر مایه در چشم کشند و اگر خواسته باشند از شیاف ساخته
عمل الحاجة با لعاب حلبه ساخته شب در چشم کشند و اطبای هند ترا مکه لدا ازان عرقی میگویند نافع است
از برای بواسیر و بواسیر و کمر و باح و منافع بسیاری برای آن ذکر کرده اند * صنعت آن بگیر بلدیسه و ح بارد صمرو
آش کرده معلمه ی در شیر در شیر آب تیز باشد با نصف رطل در خم کرده بارده سیاه کهنه داخل
کرده خم را در سرگین اسب دفن کنند به روز بگذارند که برسد بیرون آورده ... سیاه از هر یک دو درم
حولنجان ... نرم کوفته داخل کرده عرق کشند در شیشه نگاه دارند و به ... استعمال و ...
شیرح مصر ... نرم بوده و چون در چشم کشند منافع بخشد * باب الباء مع الفاء *
* تفاح بفارسی سیب نامند ... آن در اول گرم و در ... آن در اول دویم سرد و ... آنکه ...
باشد ... حرارت و برودت معتدل ... مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان و عسر النفس
نافع ... وارد است که خوردن تفاح ... و شربت آن مفرح و ملطف ... حوالی
و سریع الاستحالة بصفرائی که در معده باشد ... و بیخته آن جهت ... آن با شراب و گوشت آن
جهت ربع ... آن در ... مفرح ... خوردن آن باعث ... رسان
... ریاح و مصلح ... صفراوی ...
جهت اسهال ... کرده آن با آب انار ... جهت تقویت معده و اسهال
صفراوی ... نافع ... ریاح و عروق و مصلحش ... است
و ... آن مولد خلط صالح ... مولد خلط خام و ضماد آن
در ... اورام حاره نافع ... برگ آن جهت سموم مفید ...
... جهت دفع اخلاط ... جهت تقریح ... و گویند
... که در معده باشد دفع آن میکند ... آورده
باشد ... معتدل و جهت ... صفرا ... و اسهال صفراوی ...
... نافع ... اسهال ... است و ... جهت سموم
... آن در جمیع اعمال ... وارد شده که تفاح نافع
است از برای ... که عارض میگردد ... و ... انفع ...
و در حدیث دیگر وارد است که نافع حمی و مسکن حرارت است و در حدیث دیگر وارد است که قاطع رعاف
است و در حدیث دیگر وارد که ... خوردن آن مفید است و در احادیث معتمده وارد است که خوردن
سیب تفاح قاطع و دافع سموم ... است * خلاصه تفاح که تفاح ... بفارسی
گلبند گل سیب نامند ضعف دل و دماغ ... * صنعت ان برگ
گل سیب ... کرده ...

* فصل در بیان خواص ... * *خواص تفاح ... جهت ... معده ... نافع است * صنعت آن بگیرند ... که ... کرده باشند ... و ...
... کرده ... داخل کرده ...
... مثقال ... مثقال کوفته بیخته ...

نیم مثقال در نسخهٔ دیگر زعفران نیم مثقال است و این اصح است * جوارش تفاح دیگر ملوکی فرموده اند که از تالیف
[illegible] حکیم معتمد الملوک سید علوی خان است نافع از برای خفقان ربع و وسواس و مالیخولیای مراقی و مقوی
قلب است * صنعت آن بگیرند سیب شیرین پاک کرده از پوست و دانه و ریزه کرده در ظرف [illegible] کرده بپزند تا متحلل
شود پس از بالای آن بگیرند پس بگیرند آمله منقی پانزده مثقال و بلیله در سرکه خیسانیده بپزند و در دیگر آب
را بستانند با گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک از هر یک چهار نیم سیر بجوشانند تا مهرا شود از بالای
برون کرده گل گاوزبان ابریشم مقرض دانه هیل صندل سفید بادرنجبویه ورق گل سرخ کهربای شمعی [illegible]
پوست اترج پوست بیرون [illegible] از هر یک دو مثقال عنبر اشهب زعفران مشک نیمی از هر یک یک مثقال نبات سفید سیر
قوام که [illegible] از هر یک [illegible] بپزند سیب و آمله داخل کرده بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته [illegible]
[illegible] جوارش [illegible] شربتی دو مثقال * جوارش تفاح مقوی * صنعت آن بگیرند سیب شیرین شامی
از پوست و دانه پاک کرده یک رطل و آن را در شراب ریحانی و ماء سیب با گلاب با سرکه بجوشانند یکساعت [illegible]
ملایم [illegible] تا مهرا شود در بالای [illegible] عسل مصفی یک رطل داخل کرده بقوام آورند
عود هندی [illegible] صندل سفید [illegible] از هر یک [illegible] زعفران دو دانگ عنبر اشهب مشک نیمی
از هر یک نیم دانگ کوفته بیخته با آن بیامیزند شربتی یک مثقال تا دو مثقال * جوارش تفاح دیگر مقوی معده و دل و جگر
[illegible] و غشی و خفقان را سود مند بود و سوء المزاج را موافق باشد * صنعت آن آب سیب ترش آب سیب شیرین
از هر یک نیم رطل گلاب نبات سفید و عسل مصفی از هر یک دو رطل [illegible] را با هم بقوام آورند و این اجزا کوفته
بیخته در آن بیامیزند سنبل الطیب قرنفل دارچینی مصطکی گل گاوزبان عود هندی بهمن بادرنجبویه از هر یک
چهار درم و در نسخهٔ دیگر دو درم است مشک نیم درم شربتی نیم درم * جوارش تفاح بنسخهٔ صاحب کامل الصناعه
* صنعت آن سیب شیرین شامی و بهی از پوست و دانه پاک کرده یک رطل با شراب ریحانی چندانکه بپزند تا مهرا شود
پس بگیرند عسل نحل منزوع الرغوه یک رطل و سیب را مالیده از بالای آن بگذرانند و در عسل داخل کرده بقوام
آورند پس بگیرند فلفل سیاه دارفلفل از هر یک دو درم زعفران شش درم زنجبیل چهار درم عود هندی خام یک درم
کوفته بیخته با آن سرشته [illegible] آن را [illegible] کرده [illegible] هر قطعه سه درم باشد [illegible] و در برگ اترج بگذارند
و در روز حاجت شربتی یک قطعه * جوارش تفاح بنسخهٔ ابن جزله ضعف معده و قلب را نافع بود و مقوی هاضمه است
و خفقان را سود دارد * صنعت آن بگیرند سیب شیرین شامی اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه و نقلی که در میان
آن است یک رطل و در شراب [illegible] بجوشانند تا مهرا شود پس نرم بکوبند [illegible] بالای [illegible] و عسل
سفید مصفی [illegible] آب در آن داخل کرده و دیگر باره بجوشانند تا بقوام آید عود هندی زنجبیل و قرنفل [illegible] زعفران از هر یک
نیم درم و در نسخهٔ دیگر بجای آن ادویه این ادویه داخل است زنجبیل [illegible] از هر یک نصف مثقال عود هندی
دارچینی از هر یک ربع مثقال زعفران نیم مثقال مشک نیمی [illegible] کوفته بیخته [illegible]
کرده در هم بیامیزند و بعسل مخلوط [illegible] نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال است
* حلوای تفاح مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و معدل است * صنعت آن بگیرند سیب اصفهانی و پوست [illegible]
آن را دور کرده بپزند تا مهرا شود و در [illegible] قدری گلاب داخل نمایند پس نبات سفید یا عسل بقدری که مطلوب
باشد داخل کرده بپزند تا منعقد گردد و مغز پسته و بادام [illegible] داخل کرده در ظرف چینی پهن کرده
نگاه دارند * خمیرهٔ گل سیب مقوی قلب و کبد و دماغ و رافع صعود بخارات [illegible] است * صنعت آن بگیرند گل سیب [illegible]

با نصف آن نبات سفید کوبیده بریزند و سه چهل روز در آفتاب گذارند پس بکار برند * رب تفاح حلو با شراب ریباس [illegible] جهت
رفع عطش مجرب است * صنعتش آنست که آب آن را گرفته با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید و نگاه دارند و در وقت
حاجت بکار برند * و رب تفاح حامض که از رب تفاح حلو بهتر باشد در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل است
جهت تسکین صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی صفراوی و رفع ضرر اخلاط سوداوی نافع است و رب سیب شیرین در
افعال اقوی از سیب ترش است * سکنجبین تفاحی که بدین شیوه انفع است از سکنجبین ساده سکری از برای حرارت قلب
و خفقان حار و حمیات مجربه که از عفونت صفراء و حوالی قلب باشد * صنعتش آن که بگیرند آب سیب شیرین اصفهانی
دو رطل پس آن را در دیگ سنگی کرده چهار جوش داده کف آن را بگیرند پس فرود آورده نگذارند تا سرد شود سر آن
را بپوشانند و سه چهار ساعت نگذارند تا درد آن نشسته شود پس آب صافی بالای آن را به آهستگی بگیرند که درد با آن
مخلوط نگردد با دو رطل شکر سفید تابی و یک اوقیه گلاب [illegible] قدری سفیده تخم مرغ ممزوج با آب بر بالای آن
بپاشند و کف آن را بگیرند پس جوش دیگر کف برآورد صاف نموده باز در دیگ سنگی کرده سرکه انگوری خمس
رطل داخل کرده بجوشانند با آتش ملایم تا بقوام آید پس یک اوقیه دیگر سرکه داخل نموده دو سه جوش دیگر داده از آتش
فرود آورده بگذارند که سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شربتی یک اوقیه با [illegible]
* فصل در ذکر شرابهای تفاح * شراب تفاح مطیب بدین نسخه [illegible] گفته که این شراب سرد و [illegible] است
هر معده را قوت دهد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهان را خوش کند و تنگی نفس و وسواس سوداوی و خفقان را
سود دارد و حبس قی و اسهال کند * صنعتش آن که بگیرند تفاح مز [illegible] سیب ترش شیرین و پوست و تخم آن را دور
کنند و نیم رطل آن را در هاون سنگی بدسته سنگی بکوبند پس [illegible] رطل نبات سفید و عسل سفید [illegible] مصفی را
باوی بیامیزند و [illegible] ببرند پس دوازده رطل آب باران باوی بیامیزند و دیگر باره جمله را [illegible] ببرند پس
یک درم مشک تبتی خالص و سه درم عود قماری و دو درم از هر یک از سنبل و مصطکی رومی گرفته [illegible] در آن کنند
و [illegible] با هم مخلوط شود و در [illegible] کنند و سر آن را [illegible] یک ماه در آفتاب گذارند [illegible]
بود آنگاه در [illegible] نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند * شراب تفاح معروف به نسخه [illegible] استعمال که
در [illegible] کرده ضعف قلب امراض سوداوی را به غایت نافع است * صنعتش آن بگیرند سیب شیرین شامی یا اصفهانی
و پوست و تخم آن را دور کرده بکوبند و آب آن را بگیرند و دو من آب آن [illegible] آب سفرجل اصفهانی و [illegible] شراب
ریحانی داخل کنند و همه را در دیگ کنند پس بگیرند قرنفل یک مثقال عود قماری [illegible] دو درم گل گاو زبان
بادرنجبویه [illegible] از هر یک سه درم [illegible] گل سرخ دو درم [illegible] در صره کتان کنند و در آن
اندازند و با آتش ملایم بجوشانند [illegible] تا آنکه به نصف رسد پس صره را نیکو بمالند و [illegible]
وا برآورند و بفشارند [illegible] و [illegible] نبات سفید داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده نگاه دارند
شربتی دو اوقیه * شراب تفاح معروف دیگر [illegible] اعضای رئیسه و دفع خفقان و [illegible]
[illegible] طعام و اصلاح حال [illegible] و دفع وسواس و خوف [illegible] گردیده باشد از
برای جمله سموم * صنعتش آن بگیرند سیب شیرین شامی یا اصفهانی و پوست آنها را [illegible] جدا کنند و تخم
آنها را بتمام دور کنند و بکوبند [illegible] رطلی از آن را با ده رطل آب باران [illegible] که به ربع [illegible]
بماند پس بمالند و داخل کنند [illegible] پس بگیرند برای هر یک
رطل از آن [illegible] مصطکی چهار درم [illegible] از هر یک دو درم [illegible] در کیسه [illegible]

کشاده کرده در آن اندازند و دایم کفچه را بمالند تا به قوام آید آنرا پس برگرفته سرد کرده کفچه را خوب بمالند و مزه آنرا
آب را در آورند و بفشارند و در کفچه و سربند را در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند * شراب تفاح معروف دیگر بعضی
حکما گفته اند که نیکوترین شرابها شرابی است که از سیب شامی یا سیب اصفهانی فراگرفته باشند گرم و خشک
است در درجه اول تقویت معده و رافع دهن و خفقان و قی و اسهال را سود دارد و مقوی روح است * صنعت آن سیب شامی
رسیده را پوست باز کنند و دانه بیاندازند و پنج رطل آنرا بکوبند و آب آنرا بگیرند و سه رطل قند را کوفته در آن داخل
نمایند و دو وارده رطل آب باران در آن اندازند و ملایم بجوشانند و در ظرف آبگینه کرده یا در ظرف چینی کرده و پاره صندل
سه درم عود هندی و سنبل اصلی و مصطکی از هر یک دو درم نرم کوفته بسته در آن اندازند و سر ظرف را محکم نموده در
آفتاب نگاه دارند بعد از یکماه برآورده صافی نموده بکار برند * شراب تفاح به نسخه دیگر * صنعت آن سیب شیرین آب
سیب ترش شراب ریحانی از هر یک یک من شرعی ساییده در روغن خوشانند این ادویه را نیم کوفته در پارچه کتانی
بسته در آن اندازند عود هندی دو درم قرنفل یک مثقال گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ از هر یک سه درم و لعاب
بلیله صره را بسته بمالند و بعد از فراغ از طبخ با دو رطل نبات سفید بقوام آورند شربتی یک ارقیه * شراب سیب حلو ساده
جهت سموم و تریاق و تفریح دل بسیار نافع است مقوی معده و قلب است و نافع است از برای سوء مزاج حار و اسهالهای طعام آورد
و اسهال صفراوی و قی صفراوی نافع است و خمار و عطش را ساکن گرداند از صناعت جالینوس است * صنعت آن بگیرند
سیب شیرین اصفهانی رسیده و پوست و تخم آنرا دور کنند و آن را در هاون سنگی بلیله نیکو بکوبند و آب آنرا بگیرند پس
آب آنرا در دیگ سنگی یا مسی یا ره قلعی کرده چند جوش خفیفی بدهند و کف آنرا بگیرند پس فرود آورده
زمانی نگاه دارند که درد آن به نشیب شود پس بگیرند صافی آنرا به نحوی که درد داخل نشود و ده من آن را بجوشانند
تا یک من رسد پس یک من قند سفید داخل کرده با آتش ملایم بقوام آورند * صنعت شراب تفاح ساده به نسخه دیگر
بگیرند آب سیب شیرین سه من را چند جوش داده نگاه دارند یکشب تا درد آن به نشیب شود پس با ملاوزن آن آب
قند یا عسل یا دوشاب انگوری یا ملاوزن رطب بقوام آورند و بعضی آب سیب را با شربتی بالمناصفه بقوام می آورند
* عرق تفاح منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی که قلمی فرموده که نسخه این عرق را میرزا علاء الدین کاشی
از هند آورده از برای تقویت قلب و تفریح بی نظیر است * صنعت آن سیب شیرین از پوست و تخم پاک کرده شش
من تبریز چند تکه و نیم صندل سفید زرد صندل مثقال از چینی پنجاه یکصد مثقال است نیم و پنج مثقال دانه هیل
شش و سه مثقال زرد دانگ قرنفل ده مثقال چوب چینی جوز بوا بساسه از هر یک پنجاه مثقال جدوار خطایی عقرب
یک مثقال چهار دانگ مصطکی نیم مثقال و دو دانگ مورچپان بادرده مثقال و دو دانگ مشک ختایی چهار
دانگ قاقله نیم و پنج مثقال زرنباد بست مثقال و دو دانگ تخم تفاح بادرده مثقال و چهار دانگ زعفران سرده
مثقال و دو دانگ درونج عقربی شش مثقال و چهار دانگ عود هندی شش مثقال و چهار دانگ عنبر اشهب یک
مثقال بادرنجبویه بادرده مثقال چهار دانگ گلاب شش من عرق بیدمشک ده من اجزا را بغیر از عنبر و مشک
و مصطکی زرنباد و سنبل سه شبانه روز در گلاب و عرق بیدمشک بخیسانند و در وقت عرق کشیدن سیب و سنبل
و مصطکی و زعفران را داخل نمایند و مشک و عنبر را در پارچه کتانی بسته بدهان نسخه عرق کشند * عرق
تفاح به نسخه دیگر * صنعت آن بگیرند سیب رسیده خوشبو را پوست آنرا جدا کرده با آب در دیگ کنند پس سنبل
الطیب گل گاوزبان بادرنجبویه عود هندی خام زرنباد کرمانی صندل سفید اسطوخودوس ابریشم خام نیم کوفته
در کیسه نازکی بسته در آن اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب گلاب کشند بهتر است و اگر خواهند بدری عنبر

بند بات بسته شدند و بعضی بیخ لفاح و برو السیخ نیز اضافه نموده اند* مربای سیب در جمیع اعمال اقوی از سیب غیر
مربا است نافع است از برای تقویت معده و قلب و نیکو کردن بوی دهان* صنعت آن بگیرند سیب رسیده نیکو شامی
و پوست آن را تراشند و از میان چند پاره کرده تخم آن را به نعل کش برآورند و آب برفی گلاب بدو ریزند چون نیکو
پخته شود از آب بیرون آورده بگذارند تا … آن را حل کنند با آبی که حل کرده است پس دمی بس نبات سفید
را در آب آن به قوام آورده سیبها را در آن اندازند و … جوش دیگر داده فرود آورند و سرد کرده کامه اندازند و بعد از دو
سه روز ملاحظه نمایند اگر سیب آب پس داده و شربت نبات رقیق شده باشد سیبها را برآورده شربت را باز به قوام
آورده سیبها را داخل نمایند و اگر خواهند بجای نبات عسل سفید مصفی کنند و در آخر ربع مشک با گلاب
سوده اضافه نمایند وقت خوردن … شربت تناول نمایند * باب الباء مع المیم* تمر فارسی خرما
باشد و آن را از ابتدای تکون تا انتهای مرتبه مراتب است تکی طلع و طلع بیر گویند دیگر بلح سوم خلال چهارم بسر
پنجم رطب ششم تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول
تر دانسته اند مقوی معده و … و موافق سینه و پشت و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده … و ملین
مفاصل و جهت فالج و اعصاب و درد ورک و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ آن با حلبه جهت بلغمی و حصاة
مجرب و مولد سوداست و جگر و سپرز و محرور را مضر و مفسد اخلاط و مصدع و مورث قلاع و ریش و دندان و مصلح
روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار و محرور را خسیسا اولی و در بلاد گرم که خرما حاصل شود اهل آن بلاد
را باید ممارست ننمایند و دانه خرما مرکب القوی و قابض و مجفف آن جهت اسهال و زرور و مرهم آن جهت
رویانیدن مژه و قروح خبیثه و التیام جراحات تازه و قرحه چشم و سل و جرب و حلب نیز نافع است و چون تمر را
در شیر تازه در شده خیسانیده تناول نمایند و از عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بی عدیل دانسته اند
* تمر هندی تمری است باریک کوچک سرخ رنگ با غشاء باریک کوچک از تمر خشک متمایز و آن بفتح خاء معجمه
و کسر یاء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله بفارسی چنگال و مالیده گویند و آن غذای ملطف و پر
هضم کثیر الغذا و مسمن است* صنعت آن آن است که … را ریزه ریزه کرده با خرمای هسته بیرون آورده درهم مالند
و روغن داغ کرده بر روی آن ریخته در هر سه تناول نمایند* و از خرما غذای دیگر که آن را رنگینک گویند میسازند
بااین طرز که هسته خرما را بیرون کرده در ظرف پهن نموده آرد بریان کرده و روغن بریان کرده با گلاب و دانه
هیل بران پاشیده و بر روی آن کرده میخورند و از رطب و غیره خرما بهتر است دبس و شلاب بفارسی دوشاب
خرمائی باشد و آن انواع است آنچه شیره خرما را گرم طبخ داده باشند بس ممتاز باشد و آنچه شیره آنها را در طبخها
کرده در آفتاب گذارند با غلظت و منجمد و منعقد گردد آن را دبس آفتابی گویند و آنچه حلیمای خرما را در خمره
پرهم چیده و زیر ظرف سبب جرة حوضی ساخته که آنچه شیره از حلیمها تراوش شده با آن اندران جمع گردد
پس برداشته بدون طبخ استعمال نمایند آن را شلاب نامند در دوم گرم و در اول خشک ملین طبع و کثیر الغذا
و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهت سرفه و فالج و درد مفاصل نافع و طلای آن به تنهائی … نشط و نمک جهت کلف
و باسور و جهت جمود اعضاء … نافع و مولد … و مضر … و مصلح سرکه و بادام و خشخاش و ترشها است
* دراء المر معربی … است* صنعت آن بگیرند خرمای … هسته آن را بیرون کرد … پس خرما
را خورده شیره را از بالای آن … اگر در آن … داخل کنند بهتر است * زب تمر … نارد
و معده ضعیف را نافع باشد صنعت آن بگیرند خرمای … هسته آن را برآورده نیکو …

شیاف نمایند یا آتش نرم جوشانیده بالیک آن نمایند تا مدتی نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند * مربای تمر از برای تقویت
و تقویت باه مفید است * صفت آن بگیرند خرمای رسیده خوب و استه آنرا بیرون آورده بجای استه مغز بادام مقشر
و یا پسته مقشر گذارند و در مرتبان و یا در گلدان کرده شیلان رطب یا شیره نبات که ابدال رب نمایند در آن داخل کرده باشند
در روی آن کشیده چند روز بگذارند که شیره در جرم خرما جذب شود پس بکار برند و اگر بروی کشیده شعله مقشر
داخل کنند خوب است * تمر هندی بار درختی است در علاقه ... تمر سری و بادام شکل با ملای کوچکی بهی و
درخت آن عظیم و باطراف شاخها شاخهای باریک بسیار برآید و بهر دو طرف شاخهای باریک مقابل هم برگها کوچک
طولانی از سیخ صف باده دو ارد رسد و طعم آن اندک ترش با عفوصت بسیار و طعم صافی العلاف که لیمر آن است ترش و شیرین
تمر و تهندی اصلی باشد و بو عد نگرسر ح مسا لم تهمر دی آن تخمه تکهال رسیده مایل از عفوصت صادق الحموضت
مفتی از حب ولعاب است که به نسبار کهنه به بسیار باره باشد در سوم سرد و در دوم خشک و مسکن عطش صفراوی و ملین
طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در خصوصات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و
حکه و جرب و دلاع و عطش و تبهای حاده و تبهای عفنه و کرب و بهر نیج ... ور نس تعدیل و اکثار آن مورث سحج و سعال
و ... رو مولد سده و مصلحش کثیرا و خشخاش و تخمه سفید و لعاب بهدانه و عناب و قند و سرنسر از عفونت سعال
باس سعال و تدلس آلوی سیاه و در عموا سهال زرد سل و دانه آن در سمرسرد و خشک و قابض و مغز آن جهت اسهال
سی مزمن و ضماد آن جهت خلع عضو و بی ... سی عصل و ناسه و امثال آن جهت تفتح و کسو ... آرموده
و ضمید مطبوخ آن مسکن اورام و دردهای حاره است و با سر ... آن جهت تحلیل اورام و تفتح آنها و رد ما مثل
مفید خصوصا که با ... کوبیده تخمه باشد * خوارش تمری نافع از برای حبس بول و ... درد معده
* صفت آن نوره از سی ... گرما نی ... سفید از هر یک ... و تهای مسری
در حرو خرمای ... اردانه و پوست ... کرده مغز بادام ... سرک ... از هر یک چهار ... دو دانه
را کوبیده تخمه خرما از یک ... سر که انگوری ... و نرم بکوبند و ادویه را کوبیده تخمه تمر آن تمر سند
و مجموع را بعسل مصفی ... سرسند و بقدر حاجت ... از ... بکار برند * خوارش تمری دیگر منقول
از ... صالح حاسی حکیم سلطان ... نافع از برای ... النفس و ضیق الصدر و ... معده
وار ساع گرده و ... و قد رسی ... سه درم * صفت آن ... از هر یک ... رم دار ... سمل
الطیب ... از هر یک ... درم مروارید ...
طبا ... از هر یک ... درمی ورق طلا و ... از هر یک ... درمی ... عمر
اشیا از هر یک یک ... عسل سفید ... مصفی ... نافع ... * حلوای تمر هندی
در ... نمراند و امثال ... آورد * صفت آن بگیرند تمر هندی ... پوست آن را دور کنند و خوب بمالند
که مثل آرد ... رو عن ... کنند ... حلوا نمایند و اگر در آخر ... خوردنی ...
و ... اضافه نمایند بهتر گردد والله اعلم * سکنجبین تمر هندی ... نافع از برای ... حرارت و
جرب ... حاده و ... طبیعت باشد و از برای تب صفراوی و ... معده و ... حار نافع * صفت آن بگیرند
تمر هندی ... رطل ... آب حار ... گلاب ... آب صافی آن را ...
آن ... بگیرند ... رطل شکر سفید ... داخل کرده ...
... آن را بگیرند ... بگیرند ... سنگی ... ... رطل سرکه

انگوری حل کرده بنوشانند یا بقوام آرند ونگاهدارند * شراب تمر هندی مسکن عطش صفراوی وملین
طبع ومسهل صفرا واخلاط محترقه است ومطفی ومسکن هیجان خون وجهت خفقان حار وتبهای گرم نافع است
* صفت آن بگیرند تمر هندی منقی از حب ولیف شش سیر ودر آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد
صاف نموده ویک من شکر سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه * شراب تمر هندی بنسخه دیگر نافع است
از برای تبهای صفراوی وتبهای گرم وبرسام ومسهل صفرا است * صفت آن تمر هندی منقی از حب ولیف را در آب
بخیسانند پس بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده شکر سفید بقدری که خوش طعم گردد داخل کرده بقوام آورند
واگر قدری سقمونیا داخل نمایند قوی الفعل می شود وحکیم معصوم گفته برای ربا دادن جهت اسهال یک رطل
مغز خیار شنبر ده درم ترنجبین و نیم درم زنجبیل سوده اضافه نمایند شربتی مقدار پانزده درم در آب ممزوج
کرده بیاشامند * مربای تمر هندی در افعال قریب است بشراب آن واز آن کمتر * صفت آن بگیرند تمر هندی
مرج باره و درست آن را دور کرده اسمه آن را بیرون آورند و به ترید تا نرم شود پس قند سفید یا نبات سفید
داخل کرده چندان جوش دهند که بقوام آید نگاه دارند * معجون تمر هندی جهت عسر البول وقولنج نافع است
اسهال میکند در زمستان وتابستان می توان داد * صفت آن خرمای هندی یا تمر هندی تا ب دانه بیرون کرده
شش درم یک شبانروز در سرکه انگوری خیسانیده ته نشین وازبالا آن بیرون کنند پس شکر سفید ... حمل
از هر یک ... مثقال ... ساه تکمیل ... زنجبیل سه مثقال بوره ارمنی نیم مثقال مغز بادام مقشر ... کوبیده
بحبه نمرمطبوخ در سه وزن ادویه بعسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال با آب گرم فرو برند وابن
قریب است بجوارش که ذکر آن کرده شده * معجون تمر هندی بنسخه شفائی قولنج را نافع است * صفت آن زنجبیل فلفل
پیپل از هر یک ... درم سقمونیا ده درم دانگ خرمای هندی بیرون کرده مغز بادام بزرگ شده از هر یک شش درم
خرما از یک ... رز رسد که ... نباید با تکویند وباداروهای دیگر بسرشند وبانیم من عسل صاف معجون سازند
شربتی سه درم با حها ردرم * معجون تمر هندی دیگر قولنج نکساید * صفت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک شش درم
سقمونیای مشوی زرده کرمانی ... شط اسالیون خرمای هندی سیر بادام مقشر از هر یک شش درم سه ... درم
خرما را نکرده ... سرکه بخیسانند ... مالیده نرم کنند وداروها را کوبیده بحبه با شیر عسل صاف
معجون سازند عند الحاجت بکار برند * باب الباء مع الواو * تنباکو حکیم میر محمد مومن در تحفة المؤمنین
نوشته اند که تنباکو ظاهرا قسمی از ماهی زهر ح حبلی که بلوس با شد بوده باشد جهت آنکه در ما سپ ...
... آن نوشته در ... صفت تمامی چنان است که در بلوس تعریف کرده اند برگش مانند برگ آن که مثل
کوب واز آن ... وبالبدل رطوبت خشنه ... ریاسین رنده ... رعی وبالبدل رعب ... در علاج ... بزه
مایل بتمامی از جمله ریزه برویلح است وموید دیگر آنکه در زمان ... رفع ویا گیاهی را معرز کرده که
آورده در جمیع اطراف شهرت دود کمال درد آن باعث گردید که اجل را وبا اثر نکرد آن گیاه بسمی ارنلوس بوده
راین اثر با تنباکو شناسند گوینده باعث و ... شهرت آن در ایران ... اید ... که ... ارسطو سید
که چون ارض حدید رابلبب آورد که بخیسانند بهصد ... ارهجری ... با نند وازانجا تخم وبرگ آن را
به سمت ایران ... وشهان آورد وابتدای شهرت وجو آن در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی ... زمان
از احراکبر وازابل جهانگیر شد که ... ارهجری ... شوی صلعم باشد بالفعل عالم گیر شده حواس
وعوام ... کبر بمه سلطان ... از علماء تکبیر ... شرب خورد شروط نمودن ود زدمع

ممالک و بلدان و دری زراعت و کشت کار آن مشهور در همه اوان بیع و شرای آن میشاید و آن در آخر سوم گرم و
خشک و معطش و مجفف و سم اجسام مائی و دود آن مصلح فساد هوا و مفنی رطوبات دماغی و مبدل آن است و جهت
درد دندان رطوبی و دندان بلغمی و جا کسر آن جهت زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و جرار و سبع
برگ الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه آزموده است و از جمیع ثقات شنیده شده که چون آن علمان را که ذکر
کشیدن تنباکو رود شده باشد صاحبان استسقا با شا نخوردند نه سبب ادرار بول و عرق مفرط مفید است و برودی
از آن نجات مییابند و گویند مار گزیده را اثر آن سم مفید است و مضر دل و دماغ باشد و مغلظ خون و مورث سده و
خفقان و مکدر حواس محرورین و سوداوی است و مصلح آن شربت نارنج و شده است و از و معتا رزوع نما است جه
معتادین آن با ابدال باحوسی و بی که باشد ادرار الذ بی از آن نمیکشد و جوش می آید در جمیع بت و گویند جرکی
که در آب نی علمان بر دیک بر علمان جمع میگردد اگر آن را برآورند و فتیله ساخته و با فتیله آن آلوده در باصور نکه
مزمن شده باشد نگذارند در سه چهار شب باصلاح می آورد و به تجربه رسیده و چون آن جرک را خشک نمایند و
ملایه کرده ساییده سرمه جسم کشند و رفع شکوری تجربه است کشیدن تنباکو از سر علمان با مورث آن برگ
سبک که نهدی شنهالو باشد برای ضیق النفس و سرفه مزمن و ظلمت بصر عارض از برودت و رطوبت نافع و
تجربه گفته اند و سعوط ساییده برگ آن که ساییده غبار نرم شده باشد جهت دفع نزلات دماغی مزمن نطلس
فرمو بخار آن سفید برو بردن درد آن رافع سستی طبیعت است * حب تنباکو جهت استسقا و سرفه بارده مزمن و ضیق
النفس بارد و اشتهای طعام و رفع سستی طبیعت و اسهال مبتلی نافع * صفت آن بگیرند برگ تنباکو هر قدر که خواهند
و یک شب در آب خیسانند پس از آب برآورده خشک نمایند و بر بالای سنگ جان نرم نمایند چون نبات ید مرحمی
نعل بخودی برای استسقا و سرفه بارد ضیق النفس با شار یک حب با شیح حب و برای رفع نفس و اشتهای طعام
بعد از طعام * حب تنباکو دیگر که همان نفع دارد * صفت آن بگیرند بخود خشک نانوسبا باملای خشک مقشر
معدار نکه خواهند و با برگ تنباکو و سر سال لالا بخیسند نعوان فرس و لحاف و آن برسوان ریزند آنقدار که از
روی آن برگردد و مفت شانروز نگذارند پس بخودها را برآورده خشک نمایند و نرم کوبند و با آب تنباکو سرشته
حبوب بندند بقدر نخودی یک حب صبح و یک حب شام و اگر بلغم بسیار و مبرود المزاج باشد یک حب وقت ظهر نیز فرو برند
از موردن تریبی و دایی احسان نماید * روغن تنباکو که از برای فالج و لقوه نافع است * صفت آن روغن شیرکوهلد
تنباکو دو سیر برگ روم جار داربارة با ساختها یک سیر هر دو را خشک کرده کوبیده در چهار چند آن آب بجوشانند
که یک سیر باقی نماند پس صاف نمود روغن زیتون داروغن بید انجیر آن قدر بجوشانند که آب به تحلیل رود و روغن
بماند بعد بشیشه در جای گرمی ریزند بمالند مجرب است * عرق تنباکو گویند انکه در اگرفته اند ماحرس از ان
عرقیکه آن عرق نافع است از برای فالج و لقوه و اسم جهای اعصاب و استسقا و سفاصل بارد و تحلیل ریاح معده
وتصفیه سده های گرده و مثانه و رحم و بخار و تحلیل مواد فاسد رحم و تسبیح سده های آن و از برای هضم طعام و آوردن
مهوت طعام و رفع صداع بلغمی و وحشه و جمیع امراض بلغمی و امراض حادثه از ریاح بارده خصوص درد و لسع
بلغمی و ربحی * صفت آن تنباکوی زرد خشک یک چهار یکمن سیر برا گر خشک نباشد بر آن سه چهار یک
با الیزا ه صعتر از هر یک سه مثقال دار چینی در بعل اطفار الطیب جا شار هر یک دو مثقال همه را در چهار من
سیر آب یک شبانروز بخیسانند پس عرق کشند و هر صبح و شام پنج مثقال آن را بنوشند و سوخته تنباکو جهت
دفع جراحات دواب نافع و با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و جرار و سبع برگ الدم جراحات تازه و تجفیف

مروح مفید آید و اسب خوردن آن با برگ تانبول زیر نافع است * گورا کو بضم کاف عجمی وسکون واو
و رای مهمله جهار پنبه والف و ضم کاف عجمی و واو لفظ هندیست و آنرا کمیاب است کلاهجای تنباکو درین
علاج میکنند * صنعت آن تنباکو هندی اگر نیم رطوبت دارد بعد و الا آب بر آن باشد که نیم برداردو بیان مبان
برگ آن را جدا کرده با کارد با ساطور آن را ریزه ریزه نمایند و بعد وزن آن اگر تنباکو مصار نیز بلند و کم نمره
است والا قلیل ریزه بالک و بعد وزن آن شکر سرخ که بهندی گرّ نامند دریای جوش و پاسنگ درت
نکنند که ممروج گردد پس در ظرفی کرده سر آن را بسته در بلد ن جار ما بعد بالک مبند در وسی دس بیاسد و در
بلدان حار رطبا حساج بدین سبب در جای بسیال نگذارند تا تخمیر یابد پس استعمال نمایند و مرحمند تنباکو
بند بر ممروکر سرخ صاف وغلط بر مانند بهم تخمیر سانند و بعد بن تنباکو برای آن بیملند دکهی است
خصوصا نوع اعلای آن عداوات انواع تنباکوی هندی ونکالی دیگر که ممتاز و برگهای آن صمیم و بعد طعم و
رایحه و خوشبو باشد بعضی برای خوبی طعم و رایحه قدری ... که بدرون کرسند داخل مینمایند و بعضی در
تنباکو بانکه بسیار مرغوب و منقح ملی مثل الطیب گوینده ممروح میکنند * وطریق استعمال آن ... ربوع
است مانند ملمدانه ریزه و با آرامش و با سالی ساخته تکرری آن قدری گورا کو جسبانند و در سر علبان
میگذارند که از طرف حسبانیده گورا کو در حوف سر علبان باشد و طرف خالی آن بالا و بر آن انگشتهای آتش گذاشته
و بعد از زمانی که حرارت در آن تاثیر نموده شروع با حتراق آن کرد آن زمان میکشند تا تمام محترق گردد و دود تمام
سوخته بد بید بد مینمایند و سوت سوخته آن جهت درد دندان ربه و ست آن و سوت لثه و خوردن آن جهت
طحال و کرم معده و رفع خواص گل خوردن و اسهال اسهال و ساقی که در تنباکو کرنافت موثر و بیمرس بانمای
مثال است زیرا که سره و آتش زود گرم محسوس و در ودی محترق میگرداند طعم آن را سیاه مینمایند * و نوع دیگر
آن است که مردم کم مایه قدری از آن را در سر علبان گذاشته بر آن آتش میگذارند و میکشند و این را باصطلاح خود
سلفه نامند طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن جهت امراض رطوبی مسته و معده مانند سرفه و
ضیق النفس و تحلیل ریاح و تسمیر طعام و اسهال اسهال نافع * المضار مضر محرورین خصوصا صاحبان قلب حار و دق
و سل و خفقان زبون حس و اسهال اسها و آسا مسدن سدد و قلیل ادرار که بطریق خوب ... تعجب نسبه در وقت هیجان
سرفه بارده رطبی و ضیق النفس بلغمی بلغم بیما بید نافع حسابیه ... بعقل نموده که در سفری اد ربد خاصر
بود و مردم بسیاری را سرفه و بعد قدری گورا کو بلند سب آمد آن را خوب ساخته تا تمام محترق شد و بعد
خوردن هست حب نقارین مجرب باشد و اگر جهت سرفه بجای گورا کو تنها بر ... سرسید و خوب صغار
ساخته استعمال نمایند انفع است * مرهم تنباکو برای زخم ناسور و زخم سلاح و مردار * صنعت آن تنباکو مه جزو
انزروت یک جزو راج سفید سه جزو زنجار یک جزو موم کافوری سه جزو تنباکو سفید دو جزو تنباکو را حسک
نموده با الحرا کوفته بسته با موم زیت ممروج نموده استعمال نمایند و مسکه تمه گوسفند مرده و ادرنده نگوسفند
مسح رسیده نر و زاجر تنباکو کم نمایند که زود گوشت برویند * مرهم تنباکو برای امراض مذکوره که در
نسخه مذکور نافع * صنعت آن تنباکو بماره درد دو زن برابر در روغن کنجد جوش دهند تا سوخته گردد
بر آورده صاف کرده قدری موم سفید داخل کرده مرهم سازند و بکار برند * بخور تنباکو جهت سعال عشی
وضیق النفس بعد از بسته دو مثقال آن را خوردن و بالای آن یک پیاله شربت خوری عرق کاسنی مثل تمام بند
واگر خوردن ... و اید یک مثقال کافی است * صنعت آن و طریق ساختن آن این است که وزن تنباکوی شیرکو خلد

غسل نموده بلند بیخوب کوفته با دو سیر آب حنای بیخ سائیده که یک شب باقی بماند بعد از آن صاف نموده با
دو سیر قند بقوام آورده تناول نمایند * فصل در ترکیب شیافها * شیاف ختائی که آن را شاه صینی
گویند و آن اقراصی مصنوع است مایل بسرخی و بعضی مایل بسبزی که از ختا می آورند و اقراص سیاه رنگ نیز
از کاشغر می آورند که با سیر سر معروف است مشهور مانند که طین الحجر آن است که شیاف ختائی عبارة برگ حنای
ختائی است که با گلی که از یکی از معادن بادزهر معدنی بر می آورند سرمه از اقراص ساخته بهم ملک آن مانند شیاف اعمار
رسانیده با طراف می آورند و چون بادزهر معدنی مختلف الالوان است لهذا این شیاف مختلف الالوان میباشد
و آن مرکب القوی است قابض و رادع و محلل اورام بارده و حاره و مسکن اوجاع آن و مسکن درد سر و گردن و مرام
و محلل خنازیر و اورام ملتهبه و در رفع آن جهت افراط سیلان رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد و قاطع
نزف الدم جراحات و آشامیدن یکدانگ آن با نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیری و نفث الدم و قی الدم و در رور
آن جهت قرحه چشم و سفیده و نصف نافع و جهت سرفه و مطلس کمیاب است * شیاف ختائی معمول از ترکیبات امیدی
صالح حلبی طبیب سلطان ابراهیم قیصر روم گفته که این شیاف از شیافهای خارجی کمیاب است * صنعت آن پوست
درون بیضه ده درم عود هندی خالص هشت درم صندل سفید صندل سفید طین قبرسی هر یک نه من
سفید زرشک دو درم عنبر طباشیر سفید دبه از قبل سنبل الطیب مر و درونه هر یک شش درم گل مختوم مصطکی
مروارید نا سفته یاقوت رمانی مرجان در بری لاجورد مغسول مرد سنگ عنبر ابیض قرص شیاف ختا که بعدا از بین
می آید از هر یک سه درم حجر ارمنی ختائی مشرب ده درم افیون خالص دو درم قاد زهر ختائی معدنی شش درم اد ویه
را نیک کوفتنی است کوفته بیخته و صلایه کرده بعد با گلاب صلایه کرده بس بگیرند ابریشم خام و در گلاب و عرق
ریاحین جوشانیده صافی نموده لعاب کثیرا داخل کرده اجزا را بآن سرشته اقراص سازند * شیاف خاردار بالصفه حکیم
محمد حسین زرح * صنعت آن مرمکی کند ردم کندر نوبه حسنی صندل ارزق زاج کهنه از هر یک نیم مثقال بسط بحری
قسط تلخ شیر بن ابریشم زعفران مصطکی رومی هر دو با بارود بوست بیخ کبر برگ کبر سکبینج صندل المهود و صمغ عربی
حب الغار صبر سقوطری زرد زرنیخ چلبه ساذج ما ساسلاجه از هر یک دو مثقال حجر حجر ختائی مشرب
زرنیخ سوخته سرمه کوبیده گل ارمنی معمول راسنج فرفیون هر یک کبریت زرد سلیخه سیاه مسکطرامشیع جاشیر
جوزبوا حب الغار از هر یک سیر مثقال اسی حاوسیر صندل ارزق از هر یک بارد مثقال برگ سداب زرد گل سرخ برگ حنا
برگ سرو برگ مورد زهره گاو از هر یک سه ماه مثقال اعوان نیم مثقال اوله زنبه برگ سداب و گل سرخ و برگ حنا
و برگ مورد را در آب بسیاری جوشانند تا یک نماند بس صافی نموده در شیشه کنند بس صموغ را نیک
حل کرد تا آنها ممکن باشد حل نموده اولا و ثانی اد و یه یابسه را نکوبند و بیزند و با صموغ و زهره گاو و ممرزج
نموده د رهاون کرده از آب مطبوخ اول اندک اندک داخل کرده با جمیع آب مطبوخ نکار زرد بس قرص ساخته
مهر کرده نگاه دارند * شیاف دیگر بالصفه نواب حکیم احمد شفران ماب حکیم باسی که د ر مرض ساخته بود بد
* صنعت آن مرمکی صافی زراوند طویل بسط بحری کندر ابو شار بودند حسنی صندل سرصندل کثیرا حجر ختائی
مشرب زرشک حنطبانا بل سرخ صندل ارزق زعفران مصطکی رومی مسک بادیان ختائی زنبق کشته کوفته بیخته
بگلاب سرشته ورق داده قرص نموده مهر نمایند * شیاف خار دیگر بالصفه مرحمت و عقران سیاه شیراز بن العابدین
موسوی برادر نواب غفران پناه شیرا حمد بادر حکیم باشی * صنعت آن بسط بحری صندل سفید بادیان ختائی
زرشک حنطبانا کثیرا کند رصندل المهود مرمکی صافی صندل سرخ گل ارمنی معمول دیک دیک شیر از هر یک بیخ

مثقال ریوند معمول مثقال انیسون مصطکی رومی از هریک نیم مثقال قسط تلخ دارچینی مجرب از هریک سه مثقال ریوند چینی زنجبیل مصری زراوند طویل از هریک ده مثقال طین ساموس نیم مثقال زعفران چهار مثقال مسک نیم یک مثقال کوبیده بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند* شربتی دو درم است دیگر نافع جهت وجع مفاصل بارد اما در مفاصل حار باید که باید دانست استعمال نتوان کرد* صنعت آن لسان الثور زنجبیل مصری مربی ورق گل سلیمی اکلیل الملک از هریک ده مثقال خولنجان سنبل الطیب بعد ادویه آرد جو از هریک نیم مثقال بوست بیخ لفاح زعفران افیون از هریک دو مثقال کوبیده بیخته با آب برگ خس سرشته اقراص سازند* شربتی نیم درم بالیف حاج حمص جراح مستعمل داوود آورده رحمة و منسوب به رض مبارک نمودند در اقراص ذکر یافت در اقراص افیونی* شربتی دیگر از حکیم احمد معمول ارحلا از زراوند معرالله حکیم محمد داور* صنعت آن بیخ ریوند مدل سرخ بادیان ختائی زنجبیل گل ارمنی طین مختوم گل از مصطکی از هریک نیم مثقال حب بلسان زعفران از هریک چهار مثقال انیسون مصطکی مسمار کسنه از هریک نیم مثقال قسط تلخ جدوار ختائی از هریک سه مثقال ریوند چینی زراوند ملحرج مثل ارزن سورنجان صندل سفید از هریک ده مثقال طین ساموس نیم مثقال بگلاب سرشته اقراص سازند* قرص شرب معمول از کتاب حکیم صالح حلبی طبیب سلطان ابراهیم مصر رقم گفته که این قرص نافع است از برای حمیات ربعیه وجمیع سموم و از برای تقویت اعضای رئیسه و امراض سوداویه وحبس اسهال ونفث الدم از هر موضع که باشد *صنعت آن گل سرخ مختوم بکصد و بیست و دو درم عسل الشب نود و شش درم مسک نیمی عاقرقرحا تا نیمی مر از هریک با سنبله از هریک بیست و چهار درم عود قماری جام شصت و دو درم صندل سرخ سه صد و شصت و چهار درم صندل سفید بیست و چهار درم مصطکی و حب برگی خولنجان دارچینی صبر سقوطری ریوند چینی ملیله زرد بیست ازین گل ارمنی ملیله کابلی افسنتین رومی مرجان مروارید از هریک سا بیرده درم زر طلا بیست درم یاد زهر بکصد و بیست درم ابریشم مقرض بیست و چهار درم دیلان تیل سوخته سه صد و بیست درم یاقوت سرخ زمرد یاقوت زرد یاقوت کبود از هریک سی و دو درم ادویه را اسیه کوبیدنی است کوبیده بیخته و اسیه ملایه کوبیدنی است ملایه کرده با آبی که کسر آن حسابی صافی نموده باشد سرشته اقراص سازند *باب الباء مع الواو*

*بوب سامی شربت آن را نیطی و برس آنرا سامی با مد و سمر بن آن در اول گرم و در دوم تر مدر بول و مسلی طبع و مولد خون صالح و مسهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در اصحاح سینه با شیر و مسمن بدن و مصلح حال حکر و تمام بدن و مقوی بدن گرده و جهت آبله و حصبه نافع و مسمن معده و سریع الاستحاله تحلیل حاصر آن و مصلح آن ملکیسمن است و برس آن در درجه دوم سرد و در اول خشک و با تقی مطفی حدت خون و با مع صفرا و رافع و مایع ریختن مواد با عضا و مواد حاره تحلیل و رقان و مسکن عطش و تشنه اسهال و غیره و آب آن جهت ردع و تحلیل مواد و تسحلی رحیل آن جهت قرحه امعا و اسهال حار و زبان تابش ساق آب آن و حیل آن مضر سینه و عصب و مصلح عسل و جوارش ساده و طبخ آن با عسل را سهر جهت سموم بر بام و خورده بود درد کمر و سست نافع نافع و طبخ برگ آن شیر منی ابردارد و رطوبت نبع آنرا که جراحت بسته در جم کسند و انتهاء در عرض سال برروی جمع شده باشد ضماد نمایند مدمل بوی جهت درد بدن و تحلیل ملتهای بزرگ نافع است ارضع دوب مس آنا رمی آید رسمضه طبخ بوسیده رحمت و برگ آن جهت درد بدن نافع و حامل ضمیمه آن سر همیس ابردارد و عصاره برگ آن نبد زلف از سه و سر جهت کرید رسالا و هوام و ضماد آن با سرکه در حمام جهت سری مرمس و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد بوب با زیت آن با سرکه جهت ریح سعان و سوی آزموده است * زیت و زاب

رب و شراب آن مناسب نافع از برای دردگلوی صفراوی و موی آسا مضمضه و غرغره بدان و تسکین صفرا و حدت خون
* صفت رب توت شامی بگیرند آب توت را و در دیگ سنگی کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید
* توت نگرت شاه توت منسوب از معروف که از شدت بار بود مند بود * صفت آن بگیرند عصاره توت شامی و بالا نشیند
و با آتش نرم آهسته حرکت دهند تا بنیمه آید نیز خیلی از آب با نه رطل شکر جوشند مند باشد تا نیمه بماند بعد
از آن شاهی و صبر عطار از هر یک درمی کوفته بیخته ممزوج نمایند * صفت شراب توت شامی بگیرند آب توت را
و بجوشانند تا به نصف رسد نیز فرود آورده یکشب نگه دارند تا درد آن ته نشین شود صاف آب های آن را بگیرند حسابه
ریزند داخل شود و با نکمین ... قوام آورند شربتی دو اوقیه و این رب و شراب قابض و مطفی حرارت خون و قاطع صفرا
در ادع و مانع ریختن مواد اند تحلیل در باب و غرغره با آن رادع تحلیل مواد در موی حلق است و حرکت هست درم ریشه توت
را با انار ... بجوشانند مثال آب توت ... تا به نصف رسد صافی نموده بیاشامند مسهلی قوی است از برای
حل سوداء و غریب الاثر است و عصاره برگ توت ... قوام نافع * توابل اصطلاح است از برای ادویه باسته که
در اطعمه کنند مانند زیره دارچینی و گشنیز خشک و غیرها * تودری اسم فارسی است و به زبان اردستی و عربی
... نامند نبات او را برگ ... و شاخهای او سرخ و صلب و با اندک خاری زیره و تخم در غلاف ...
و لطیف و بیخ او ... حکیم ... سرخ زرد و سفید مناسب ... و در اصفهان ... گویند
و سرخ او ... و ... گلگون ... حکیم محمد مؤمن نوشته که ...
هر دو را مساوی ... است و هر دو ... و ... گرم و در اول ... و مسهل ...
... و سرخ کردن ... و ... سوداوی ... و سعال ...
... و ... رنگ ... با ... و ... سرخ است ... آن ...
و در ... است * دواء الموز ... آن مرحوم ... و صافی کننده سینه ... است * صفت آن
تودری گلگون ... سرخ گلاب ...
در ارحمی ... * توتیا
معرب ... فارسی است ... و ... صاحب تحفة المؤمنین
حکیم محمد مؤمن ... و دیگران ... اکثر بی اصل می نماید ... آنکه معدنی ...
گرفته اند ... که ... طاهر باشد و گفته که بهترین اقسام است
و ... کرمانی ... و مشهور ... هندی و ... است
دو قسم اول که سفید ... باشد ظاهر آن است که مصنوع ... است که به فارسی ... هندی ...
باشد ... می آرند ... سبز ... در تحفه و ...
... آن است که توتیای کرمانی که ... هندی ... و سنگ ... دودی
است ... کرمان که معدن ... است ... سنگ آن ... می آورند ... که در کوره آن کنند
... و در ... آتش کردن ... که در ... آن را حال ...
... غربال ... سوراخها ... و ...
... و ... آن ... آب ...
... آن ... کوره ... می ...

سنگ سرب را که پاره از معدن بر آورده اند بشکنند و آن را بآتش بگذارند تا دود آن بر آنها چسبیده منعقد گردد و ضایع نشود و چون شد
مدتی باشد که مدتی منعقد بود بر آنها انعقاد یافته آن سیخها را بر می آورند و سیخهای دیگر بجای
آنها می نشانند و همچنین پس آن سیخهای منعقد بر آن را بآهستگی می شکنند و دودهای منعقد را که بشکل
قلم و انبوبه و سفالها است جدا کرده نگاه میدارند و باطراف تنور بند شده که بشکل قشور و صفائح از سنگ در کنار
تنور در حین گداز بعمل می آورند و خاصیت بسیار دارد * نوع دیگر آن است که کوره آن را بشکل تنوری سر تنگ بلند
میسازند و در زیر آن جای آتش گذارند و منگداز گذارند از پایین تا بالای دیوار آن تنور سیخهای سفالین بند سوراخ و ظرف
نصب میکنند و سنگ سرب را در زیر آن تنور آتش قوی میگدازند تا بخار غلیظی که از آن صعود میکند بر سیخها
چسبیده منعقد گردد چنانچه ذکر یافت و آنچه بر پایین سیخها منجمد شده غلیظ و انبوبی میباشد و آنچه نظر بر
گرد بر حوالی کوره و دیوار آن منجمد شده است و بر اسفل جمع میکنند آن را توتیای گرد میباشد و پارچهای
انبوبی که مشابه قلم دارد و رنگ آن خاکستری و صیقلی آن مثل حسن شکسته میباشد اعلی و خالص تر از اصناف
آن محسوس است اقسام آن را اطبا بعمل استعمال خاص بر تسمیه اند آنکه توتیای هندی مستعمل در اکثر اکحال است
آن بدین مرتبه در اکثر مواضع ضبط فرموده اند همین است که توتیای اخضر جار جار است کال رخوت از کرمان به بصره
برده و از آنجا بهند و ایران میبرند مشهور به بصری گشته و الا در بصره نمیشود و امین الدوله ذکر نموده که توتیای
بحری نیز میباشد آن سنگ سفید منعقد بر سطح زبره سنگ زبره میباشد و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم
خشک دانسته و مغسول را تا درجه دوم خشک یافته بی لذع و شستهٔ آن لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت آن و مانع ایصال
مواد جهت تقویت روح باصره و قرحهٔ چشم و سبل و غشاوه و سرطان متقرحه و جراحات خبیثه و سائر اعضا و اندمال
قروح و ناصور و کل جهت التیام جراحات عصب و سفید زبان و قطع نفث الدم و نزف الدم و منقوع آن معده و بهم
وجهت قروح ظاهری و باطنی سر با ضماد او اکثر امراض عین و اکلمه و سفال آن جهت حرقة البول و حمول آن جهت
سیلان رحم نافع و مولد سنگ و مصلح آن عسل و بدرقه ... بدل آن ...
ساذج و وصف آن توبال النحاس مغسول و گویند مر ... و اقلیمیا بدل آن است در امراض عین مستعمل غیر توتیای
هندی احمر است و مراد از توتیای هندی توتیای سفالی است نه هندی که هم به نامند * دستور غسل آن آنچه شیخ مسعود
بن عمری در جامع الاسرار طب ذکر کرده آن است که بگیرند توتیا را و با آب صلایه کرده و خوب نرم نموده پس آن را در
پیاله کرده آب باران ریزند و بر هم زنند و در پیالهٔ دیگر کنند و دردی آن را دور کرده آب را بگذارند تا ته نشین شود آن
آن را از علفه دور کرده بعد پس آن را با آب باران سحق کرده در پیاله کرده آب باران ریزند و بر هم زنند و در پیالهٔ دیگر
کنند و آنچه در پیالهٔ اول بماند دور کرده پیاله دوم را بگذارند تا ته نشین شود و همچنین دو سه مرتبه
عمل نمایند پس ته نشین آن را خشک کرده استعمال نمایند و بعضی گفته اند طریق آن است که توتیا را سحق بلیغ
نموده در کیسه کتان مهلهل النسج کرده و کیسه را در پیالهٔ چینی گذاشته آب باران بر روی آن کرده حرکت دهند
تا رقیق و لطیف آن بیرون آید و باقی ماند در صره رمل غلیظ و حجر پس آن آب را در پیاله دیگر کرده بر بالای آن
کیسهٔ آب باران مرتبهٔ دیگر ریخته اول مرتبه بعمل آورده این مرتبه نیز بعمل آورند و آنچه در آب بر آمده بر روی
آب اول ریزند و همه را حرکت دهند و در پیالهٔ دیگر ریزند پس دردی که در ته پیاله ماند دور کرده و آنچه در پیالهٔ دوم
رسیده اند بگذارند تا ته نشین شود و آب آن را از علفه گرفته و ته نشین آن را خشک کرده بکار برند و بعض دیگر
طریق غسل آن را احسن مقرر کرده اند که توتیا را کوفته بخته مخلوط با آب باران نموده حرکت داده آب را در پیاله

دیگر بپزند واحتیاط در پیاله اول مانده بار صلایه نمایند پس در پیاله نموده آب بران ریزند و حرکت دهند و در پیاله
دیگر بریزند و درد آنرا باز بسایند تا دیگر به کاسه چینی نمایند پس بگذارند تا ته نشین شود و آب بالا
ایستد آنرا دور کرده توتیا را خشک نموده بکار برند * طریق شستن توتیا آنست که آنرا با آب سائیده قرص نموده
در آتش نرم بر روی سفال گذارند و بگذارند تا خشک شود و تبرید آن لطیف تر است و مقوی چشم و دافع حدت آن
و معمول آن حکیم بی لطائف است * شستن زر ورق توتیا با آب غوره بگیرند توتیای کرمانی کوفته چند نرم سائیده
و در ظرف چینی ریخته در آب غوره که خوب صاف کرده باشد بخیسانند و تا نه روز هر روز آب غوره را تازه کنند
پس از نه روز که مکرر با آب غوره صاف تازه پرورده باشد بر روی سنگ سماق اندازند و آب غوره که خوب صاف
و بی جرم باشد و با برف و یخ سرد کرده باشند با آهستگی بسایند و چون خشک شود باز آب غوره تر نموده اندک اندک
بران ریخته بسایند تا آنکه بغایت نرم شود پس در سایه خشک نمایند و در ظرف شیشه نگاهدارند و عند الحاجت
بکار برند * صنعت توتیای هندی که توتیای احمر است آنست که مس را ورقهای باریک تنک کرده ریزه ریزه بمقدار
نصف باقلا نموده و با ربع و ثلث وزن آن زاج سفید یعنی پهتکری زاج کبریت ممزوج نموده در دیگ سفالی کرده سر دیگ
را بند نموده اطراف آنرا به گل حکمت گرفته زیر آن آتش بسیار بلا فرو میکنند تا زاج و کبریت بعد ربع سوخته شود
و چون دانستند که تمام سوخته شد فرود می آورند و سر دیگ را کشاده آنچه مس سوخته باشد جدا کرده نگاه دارند
و بقیه را باز با زاج و کبریت بهمان وزن ممزوج نموده در دیگ میکنند و بهمان نحو بسوزانند و همین عمل
را مکرر نمایند تا تمام سوخته شود پس مسهای سوخته را در آب بسیار حل کرده در حوضی می ریزند و سه چهار
روز مهلت دارند تا مستقر گردد پس به نرمی و رفق می گذارند که دردی آن ته نشین شود آب صاف بالای آن را
گرفته در ظرف نگاه دارند باز روز دیگر ممزوج نموده آب صاف بالای آن را میگیرند و در آب روز اول می ریزند همین
عمل میکنند تا دیگر آب رنگین نشود پس آنها را در دیگ مسی صاف سازند تا غلیظ گردد پس در دیگ گلی جوش
دهند تا خشک و منعقد گردد پس دیگ را فرود آورده از میان آن بر می آرند و اگر بر ساند دیگ را شکسته بر می آورند
* فصل در ذکر اسم حبوب توتیای هندی * حب توتیا که جهت آشوب نافع است * صنعت آن توتیای احمر
هندی کات هندی مرداسنگ از هر یک یکدرم فلفل رنگی سیاه تکدرم در آب لیموی کاغذی یک شبانروز سحق بلیغ
نموده حبوب بقدر نخودی بعد رماسی در سایه خشک نمایند بر نمی یک حب با شیر بای گوسفند و با آب لیمو سائیده
بر موضع زخم طلا نمایند * اقسام توتیا جهت آشوب * صنعت آن توتیای هندی فلفل رنگی از هر یک سه مثقال
سکنجبین ربی قرنفل نیست و تکلانه فول کهی تکلانه سمع احراز آن تکصد و یک لیموی کاغذی سائیده حبوب
بقدر نخودی بعد رسودی بزرگ بر نمی یک حب با شیر زن اگر زخم باشد با آب لیموی خالص سائیده بر
طلا نمایند عند ریاح و سر بی ... حواصل ... * حب توتیا به ... دیگر جهت مرض آشوب * صنعت آن
... سله کابلی سه تولهم ... با آب لیموی کاغذی صلایه نموده بعد ازان حبوب
بقدر نخودی بعد رسودی بر نمی یک حب با آب لیموی کاغذی فرو برند و اگر زخم بزرگ باشد بدری ازان حب را با آب
لیمو سائیده بران بمالند * حب دیگر توتیای هندی یک تولهم فلفله سیاه دو تولهم حب السلاطین دوازده دانه پسته را
با سه ... آب لیموی کاغذی سائیده حبوب بقدر نخودی بعد رسودی بر نمی یک حب با آب لیمو فرو برند و وقت
یک حب را با آب لیمو بر زخم طلا نمایند * دواء الدوسا جهت آشوب جذام و قروح خبیثه نافع و مجرب * صنعت آن بگیرند
یک عدد لیموی کاغذی و از میان آن ببرند و یک سرخ توتیای هندی را سوده در آن بنهند تا کسر گردد و بر یک جا

آن نباشد بنکند باتمام آب آن نکند سودش حصهٔ دوم راست یکند و بالای آن بلند ماله زرنبار هر گونه که
باشد را گوگرد سرخ نباشد و با خوردن مانند یعنی هم دماس یعنی مولد را با ربع حوش دهند با خوب طمع
الله و بهر اسود صاف بوده با الماس بلند نیز بگماردادهٔ بسیار گرم نباشد و معنی نگهدارد رماس ذکر خواهد یافت
انشا الله تعالی پس می آورد یعنی راسب رطوبات غلیظه لزجهٔ زرد رنگ نیز نماند و اسهال بسر کند همان نوع
اخلاط زیاده بر زرد بسی نعمل آورند انشاء الله تعالی شفا حاصل میگردد هر نوع علت که باشد * فصل در بیان
در ورا نکند اصل رعمود در انها تو نیا است * در ورا عمر درد و ح حسم و بار سمل رحوب را سود دارد * صفت ان
توتیای کرمانی مغسول سیم محرق مغسول نبات سفید از هر یک بحد رم اسرب سفید پرورده نبات ماسها از هر یک
درمی نکوسحق نمره استعمال نمایند در نسخهٔ دیگر اسرب در ورا سرور نبات ماسها داخل نیست * در ور نکند
دمعه رحوب راسوه اردور وسابی حسم بعمرانند بصران را موا ن باشد * صفت ان توتیای کرمانی سه درم هلیلهٔ زرد
صبر زرد دار فلفل زرد جوبه از هر یک نیم درم فلفل سیاه دو درم کوبند بیخته چون سرمه و بکار برند * در ور نکه
نافع است از جهت درد چشم کهنه و سرخی و آب رفتن از چشم را * صفت ان توتیای مغسول نشاسته سفیدات قلعی
مساوی کوفته بیخته در وور نمایند * و ما ا نکند اصل وعمود در انها توتیا است در حرف السین ذکر خواهد یافت
انشا الله تعالی * فصل در بیان مراهم توتیائی * مرهم توتیای که جهت جراحت نصب سود مند باشد
* صفت ان زر نباست درم سلاده کره با موم زرد عمر مستعمل تورن آن روغن گل سرخ بکصد درم در رهم
گلاحمد مخلوط کرده در هاون بیخته نمالند با یکسان شود و استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر روغن گل و موم
زرد از رایک شاه رم است * مرهم دیگر که جراحت عصب را سوات مفید است و بر دودی باصلاح می آورد * صفت
ان توتیای کرمانی توتیست تخم مرغ مکلس کاغذ سوخته از هر یک تکه وم مردآسنگ تکه زر ربیع اسرب شمد
دم الاخوین از هر یک نیم درم کوبند بیخته با موم و روغن گل گلاحمد بلند سر رمو مرهم سازند و در نسخهٔ دیگر راج سوخته
تکه نیز داخل است * مرهم دیگر که جراحت ... را در وور باصلاح اورد * صفت ان سه توتیای هندی مازوی سبز
از هر یک حروی سه زرد و حو ی آب گرم نرم سازند و از پارچه بارکی صاف کنند قدری سماق را با آب دمان
کنند تو نیا را در سفال ... در بان کرده با سا بر او ریه نرم تکو بند و از جرد بیخته موم سفید عمر مستعمل
در روغن گل سرخ با روغن کنجد گلاحمد آوریه را با آب داخل کرده در هاون بیخته نمالند با یکسان شود پس
اول مرهمه مخل رحم را با آب بسر گرم که در آن برگ حنا و حنطه جوشانیده باشد بشویند اما این مرهم را وسی
نگذارند که مراد تعفن در وح باشد * مرهم توتیا به نسخهٔ حکیم لطف الله رح * صفت ان توتیا مرمکی صافی
رانسج علك البطم اسرب از هر یک هفت درم ر ب رومی چهار درم موم سا برده درم روغن زیتون یکصد و سیاه
درم موم ورق را در روغن بگدازند و مجموع را داخل کرده داخل نمایند که یکسان و مرهم شود و در ظرف چینی
نگاهدارند بکار برند * مرهم توتیا که جهت قروح اعضای عصبانی خصوص قروح رطبهٔ عصب را نفعی عجیب
و مفید است * صفت ان توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی اسرب سفید کنند زیاد
مغسول توبست زرد عرب سوخته سفیداب ... راج محرق مازوی سبز گلنار فارسی ... ساوی کوفته زیت
جوانما ع رمان حامض وحرو مجموع را در روغن گل سرخ مرهم سازند * مرهم توتیا دیگر همین منفعت دارد
* صفت ان توتیای کرمانی مغسول مازوی سبز ... دو درم زاج محرق اسرب سفید اسفیداب از هر یک یکدرم موم
را روغن گل سرخ گلاحمد آورده را با آب سرورح کرده مرهم سازند * مرهم دیگر منقول از قرابادین حکیم ...

جهت کیخ ارمنی که بهادت بارجع شده باشد* صنعت آن توتیای هندی را بابسه گرد تر سرسه در رحم گذارند
و بعد از آنکه دیگر مرهم توتیای مشهور لیکن روغن کنجد بر زخم نکاشد تا خوب نه شود * مرهم دیگر سریع الاثر
و خوب جهت آتشک و قروح خبیثه * صنعت آن توتیای احمر هندی یکماشه کات هندی سفید مغز تخم بید انجیر
که کهنه و فاسد نشده باشد از هر یک یکتوله توتیا و کات را ساییده و با مغز بید انجیر با نیم سا محرور حل نمایند
و بعد الخاص بر زخم بمالند انشاء الله تعالی در دو سه دفعه صحت حاصل میگردد دستور مالیدن آن آنست که زخم
را از چرک و ریم و رطوبت بخوبی پاک و خشک نمایند که مطلق در آن رطوبت نماند و مرهم را بر ردی در آن بمالند
و تکیه تمام حرف و اطراف آن را فرا گیرد که هیچ جای سطح آن عضو صحیح خالی نماند و دو سه ساعت نه نشیند و حرکت
نکنند بس حرکت نمایند و راه روند مانع نیست و با زخم در [illegible] بابت مرهم در آن حسب شده [illegible] و بعد
جان شدن خود خود جدا گردد و احتیاج بمرتبه دیگر نمی باشد الا نادر * توبال معرب از تبال فارسی است و آن
جدری است که از مس و آهن شده در حین کوفتن آن ریزد و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مایل بسیاهی
و سرخی و در اول و رقیق است که مسی باشد و سوم گرم و خشک و ملطف و جالی و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و
منع زیاده گوشت و قروح خبیثه و التیام قرحه چشم و خصوصیات اجفان و بردن گوشت زیاده و ملیت جراحات و آشامیدن
مغسول آن با علل الماء با آرد گندم با صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج مای اصفر نافع و زیاده
آن باعث سحج و قرحه امعاست و باید آن را استعمال باید نمود در اصلاح و مراهم و آب مغسول آن در تمامیت لطافت
و جلا می باشد و توبال الحدید [illegible] چهارم خشک و جالی اسهال خون و مانع خفقان و درد و ضعف باه و در سائر خواص
قریب به توبال نحاس است و جون [illegible] بسنده در جای بمال حصر صاحب جیها [illegible] گذارند زعفران مسود
و آب [illegible] بردن جرب عین و جلا رطوبت آن و تاریخ آن بو سادر جهت دفع بیاض و سبل آزموده است و باید که در عمل
محلل اورام است *باب التاء مع الیاء المثناة التحتانیة* * تیزاب فاروقی که اگر کاردی در آن اندازند فولادش
گداخته شود و سه درست نماید * صنعت آن نکمرید سوره قلمی دو پاره و نوشادر آن زاج سفید و ربع ورق سوره نوشادر
تکانی و اینها جمله را در [illegible] ملایه کرده در قرع و انبیق تصعید کنند تا تیزاب بچکد و باید که از طلوع صبح تا وقت
زوال آتش معتدل [illegible] که در انکباس قرع سرخ شود و بعد از آن آتش دردی [illegible] کند و سرخ شود و بگذارند که آن
دود سفید سرد شود چون سرد شود فرود آورند حکیم میر محمد مومن گفته که تیزاب فاروقی مستعمل صرافان است و جدا
کنند طلا از نقره است که با هم مخلوط باشد چون گداخته در آن ریزند و باید که سه چندان مغشوش باشد و در
زجاج مطبق آتش ملایم بجوشانند بس قطعه مس در آن اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده بر مس ملحق
میگردد و طلا خالص ته نشین میشود و در امور [illegible] جهت بردن گوشت زیاده و بهق و برص و حکه و جرب [illegible]
و ربع آثار [illegible] مستعمل است و در بعض اعمال کیمیا هم بر دا [illegible] * صنعت آن زاج سیاه و [illegible] نوشادر [illegible]
[illegible] ملمی [illegible] قرع مطبق و انبیق تقطیر کرده و باید در تک رنگ [illegible] قرع [illegible]
آورند و گویند جون [illegible] قرع [illegible] آب [illegible] اکسیر [illegible]
* تین بفارسی انجیر نامند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بدن خصوصاً جرب حمل صباح با بلدري اسهوب ساول نما سد در بسمس عد بل بدارد و مفتح سده و مقوی جگر
دافع سده رورم طحال و بوا سیر و عسر بول و برال گرده رحدفه و ربو و سعال و درد سینه و حسرت سینه رئه و ما گردگان
حوردن جهب امان ارمصر سموم بماله و بلداب باسب سباب بربان ربا بادام و سینه مصلح بدبها و رماده کسند و عسل
رحو مرد ماغ رباره و حسلک آن با معرو طمرو تکدانگ و سمر بوره ارسی مسهل قوی احلاط علیظه حسلک آن در درد و بمرگرم
و در اول بر ود رحمع مراتب مذکوره صعف درار باره و معطس و بسمل و سلس رداع مواد عفه نظرب مماثلت حلد
ولهذا اکثار آن مولد سمل است و با مغز گردگان جهب معاد بن قولنج و صاحبان سوست طبع و بلغم مجاری عدا
و بسمس بدب و گزیدن عقرب و رفع سورب رباح مو تر است و ضماد آن با آرد گندم و حوسصع و مصلل ورم سا گوس
و ملهار با نوسب انار جهب احس و دارا ح جهب مروح سان و با حردل جهب بار س گوس و دوی و با بوره ارسی
جهب بهق و اسهال آب و آب مطبوخ آن با حلبه جهب سینه و ربه و با بدان ارسموب جهب ریاح و بلد دافع و سوخته
آن رسفید کردن دندان بعد ل و مقوي لثه و قاطع برف الدم و با موم روعن جهب شقاق کدا رسرما بهم رسد و باشد
و حقنه آن با بداب جهب معص مفید است و انجمر بارس ملس و جاذب و با بر با منه و ضماد محمه آن جهب حسار بر
و بعد عصب و بلسرکه و ملح جهب مروح رطبه و با عسل جهب گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهب گزیدن افعی
و طلای آن با بورک جهب احراج اسخوان سکسته ریزه شده مو ثر و سرائحه مسهل قوی و خطوبال و سحمد
کسند و کل داب وان کسد و کل مسعد است و اکتحال آن جهب نزول آب و حمول آن با درده و تمر مرغ و موم
مدر حیض و مفی رحم و معرح حیس و ضماد آب با حلبه جهب نقرس با رد و با آرد جو حالی حرب مفرح و ورنا
و کلب و بهق و طلای آن جهب گزیدن هوام و سگ دیوانه و سوب آن جهب دندان مساکل و درد آن و با سه جهب قلع
با آلبل معید و برگ تاره آن جهب گزیدن سگ دیوانه و جهب الصمام جراحات و حسلک آن با سرکه جهب بعسر حلد
و طلای آن با آب جهب رسمس موی و طبیخ آن جهب اسحوان کوفب با فع و سا بر اجزای آن رانحی الجمله معی
در صرع و جنون و وسواس است و بمرس قوی تر است جون انجمر اد رسرکه نه روز بحسانند و هر روز بسخ عدد آن
را با سرکه آن بنوسند و بعضی را گویند و ضماد بما سد جهب تحلیل سمر سرب دانسته اند و جوب با صماری آن
مغز گردگان گویند و روزی نیست مثقال آنرا بخورند با لیا صب اطلاق مسمانند و مجرب است و مصر جگر و ضعف
و مصلحس گردگان و صعمر و انیسون و مصلح انجمر باره تکسس و شرب تریسج و ربامی و بدلش دراد و نه سس مغز
حلغوزه و بدر سرنس ارحسلک آن با سی مثقال وا رباره آن با تکرطل *فصل در بیان نسخ شراب بس*
* شراب بس سهی و کسر العد او سمس بدب و ملس طبع است و موجب امان ارصر رسموم و الطف ازیس است * صفت آن
بگیرند انجمر رد درد رمه حسلک تکسس آنرا بشکو سسه در سه من آب صافی بک سب خیسانند و روز دیگر بجوشانند تا آب
به نصف رسد سرد آورده بمالانند و تکرطل و بیم عسل سسند داخل کرده بقوام آورند شربتی با مه او قیه * شراب بس
مقوه که سد استعمل درد حسره ارد رای نورب باه ذکر کرده * صفت آن انجمر رد حسلک در نه من حلبه سه درم
اول موبسه اسر را شو بند ردان معدار آب که چهار انگشت ارروی وی برگرد د بخسانند و اگر رمستان باشد سه چهار
روز و اگر تابستان باشد بک سبا روز و اگر ربیع و خریف باشد د و روز و بک سب در جای گرم نگاه دارند تا آب جوب ۵
انجمر را بمکانند پس آب را جوسی با حلبه داده بمالانند و آب مطبوخ صافی بموده را در دیگ سنگی کسند و موزون آن
عسل سسند جو سری مسعی احل بما سد پس بگیرند بخم ملفوف و بور دری گلگون و مو دری رد از هر بک ده درم
زنجبیل سه درم دار چینی بمماسه با عی جو ر بوا دا نه عمل بوا از هر بک تک درم همه را کوفته در کسه کتان کشادی ۲

کرده حسک کرده بلند که خالی باشد در آن را محکم بسته در دیگ انگشت و بجوشانند و هر لحظه صره را بمالند و
بفشارند تا صره از دارو فارغ شود و شراب تمام آید پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند * شراب دیگر مسطور
در حاوی صغیر ابن الیاس نافع از برای ربو و سعال مزمن و وجع ظهر و کلیهٔ باردة * صفت آن بگیرند انجیر سفید
حسک کرده کمی و در نیم من آب صافی بجوشانند تا به نصف رسد پس از آتش فرود آورده بمالند و بپالایند پس
در هر رطلی از آن طبیخ یک رطل عسل سفید خوشبوی مصفی داخل نمایند و بگیرند دارچینی سلانی و زنجبیل خولنجان
از هر یک یک درم زعفران نیم درم سوای زعفران باقی ادویه را نیم کوفته در کیسه کتان گشادی کرده سر آن را محکم
بسته در آن اندازند و نیز بپزند و لحظه بلحظه کیسه را بمالند و بفشارند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده زعفران
را بگلاب سوده در آن داخل نمایند و چون اندکی سرد شود صره را نیکو مالند و بفشارند و دور کنند و شراب را در ظرف
چینی یا زجاجی نگاه دارند و در نسخه شفائی انجیر دو من و سنبل الطیب نیز داخل است * شراب دیگر که در ربو
سعال و ضعف گرده و امعا نافع باشد و باه را قوت دهد و تشنه و طبع را نرم کند * صفت آن انجیر سفید زرد مویز طائفی
بی دانه از هر یک دو رطل زنجبیل صد درم در دو من آب جوش دهند و بمالند و بپالایند و دو رطل عسل صاف با آن بجوشانند تا
بقوام آورند شربتی ده درم * شراب دیگر که طبع را نرم گرداند و قولنج را نافع بود و ریاح را دور کند و تب را موافق
باشد * صفت آن بگیرند انجیر زرد دویست حسک کرده بلند و بشویند و در چهار من آب بجوشانند تا به نصف رسد پس
فرود آورده بمالند و بپالایند و باز نیم من در آن کنند و بجوشانند و در خرقه صره که در آن زنجبیل
و خولنجان کوفته از هر یک یک درم باشد در آن اندازند و لحظه بلحظه کیسه را بمالند و چون بقوام آید فرود آورده
سرد کرده در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو اوقیه * شراب دیگر بنسخه اطبای هند معمول از برجمهٔ ماهر جهت درد
کمر و درد گرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و رجفهٔ امعا و بیماریهای
دائره و گرفتن مرام و مفاصل مفید * صفت آن انجیر زرد فربه حسک کرده را با آنه از هر یک یکصد و بیست مثقال در
آب بجوشانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد پس صافی نموده شیره برگ گل سرخ تازه سه صد مثقال قند سفید
مثقال داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید زنجبیل و پستاه مثقال زیره حبشی سوده که اول بگلاب تر کرده باشند
و نیم برده مثقال روغن گاو چرب نموده داخل کنند و اوزان مقدار شربت مثقال استعمال نمایند * لعوق دیگر معمول
از بیاض مرادآباد پس خط میرزا محمد باقر حکیم باشی که در بیاض خود ذکر کرده اند اسهال صفرا کند و سرفهٔ
حسک را نافع باشد * صفت آن انجیر زرد ده دانه گاوزبان سه درم عناب سپستان از هر یک ده دانه گل بنفشه یک درم
جوشانیده بمالند فلوس خیار شنبر هفت درم ترنجبین خراسانی یازده درم در آن حل کرده صافی نموده و روغن بادام
شیرین یک درم داخل نموده بنوشند شکر سفید باشد که صواب آن است که این دوا در مطبوخات مذکور شود و باسم
مطبوخ دیگر مسهل مسمی باشد * ماء التین تنگی نفس و ربو و سرفه بلغمی را سود دارد و چون چهار اوقیه آن را با یک درم
روغن بادام شیرین بخورند * صفت آن انجیر زرد ده دانه مویز طائفی منقی از دوی یازده دانه عناب سپستان از هر یک
سی دانه پرسیاوشان سه درم اصل السوس خراسانی مکوفته هفت درم تخم خطمی تخم خیارین از هر یک دو درم جمله
را در دو رطل آب بجوشانند تا به یک رطل رسد بمالند و صافی نمایند و بکار برند * مخلل دیگر یعنی پرورده انجیر در سرکه
نافع از برای تحلیل صلابت سپرز * صفت آن بگیرند انجیر زرد حسک را و بال نرم شود به تحلیل که رطوبت در جرم
آن اثر کند پس خارجه رطوبت آن را بستر ده حسک کرده در سرکه انگوری تند اندازند آن مقدار که چهار انگشت
سرکه بر بالای آن باشد و یک اربعین بگذارند تا برسد و هر صبح ناشتا یک دانه تا سه دانه آنرا با قدری از آن سرکه مطبوخ بخورند و

ابیضر بهرس رحام محلل سرا ن فعل دارد * مطبوخ بس لی جهت بوورحلری ونضج مواد بلغمیه * صنعت اقراص
زردارسه عدد یانبج عدد علس مقشر هفت مثقال لیلی اسمی خام کسرا از هر یک سه مثقال را زبانه در سه مثال در یک رطل
و نیم آب تا نیم ملایم طبخ نمایند با نصف رسد مالیده صاف نموده بلیلی زعفران دران حل کرده نیم گرم باشد
میکند نه بار دفعه بخوراند رجعت المقال معد ار آنها را کسرا احد نمایند * مطبوخ بس دیگر لی اران ادوی * صنعت
اقراص زرد جسله سه عدد عدد رحام علس مقشر زرد ل خام بادرنجبویه واگر باشد حسک آس ماش مقشری از
هر یک هفت مثقال گل نیلوفر خام از هر یک دو مثقال کسرا برگ گل سعابی از هر یک یک مثقال دو بلو مم رطل آب
جوشیده باشد با نیم رمل مالیده صاف کرده سرد نموده یکدفعه باید بخورانید ودرنسخه دیگر گل نیلوفر
کسرا و گل سعانی داخل نداردواگر اینرا بطریق نقوع بخورند بهتر است * شیاف یوسف درجی است سمه
یوسف وحب حمار و گویند یوسف درجم لسان العصافیر بلادخطا است و ظاهرا ظالمسفر باشد در آخر دوم گرم
وخشک و قابض وبسیار تلخ و سفوف آن با دوغ ماست حکیده ودر یوب قاطع جهت اسهال مزمن بارد بواسیر قطع
خون بواسیر ونافع بیشتر جهت اسهال بواسیری و صمادش با سرکه جهت درد سر او رام رخوه وسفوف جهت درد
دندان و تقویت لثه و بزله رطوبی و بخور آن جهت ربع و نافض و طاعون حسب الاثر و بلسور جهت بواسیر و سفوف مقعده
و درد آن و درد رحم و ورم رحم آنجوب قطع سیلان رحم و حیض مفیداست و نیم مثقال آن با یک مثقال نیلوفر در
حبس اسهال مجرب است و بدرقه یا یک مثقال زرمصر فی ورس ومعطش ومورث المهابه احشا ومصلحش
کسیرا وربرب بود که است و اتحد به خمس نوشته عمر طالمسفر است و شیاف شدی زائد لعب هندی کالا گوربا سد
وگویند آن یوسف رجح لسان العصافیر است که در هند و سان درخت آن را کریه تصر کاب وکمر رای و مجع ای
مشاه بیماسه زها و یوست آنرا کریه کا جیالر را که جبال بلماب اسان یوسف درحب را گویند ودر خواص در یب
است به شیاف خطانی که مشری است سه یوسف حمار و طبیعت آن را سود و خشک گمند ا ند ردر دیم تا سوم جهت
بواسیر خونی نافع و مجرب دانسته اند سر بیشی چهار مثقال طریقهٔ استعمال آن چنان است که هفت مثقال آنرا نرم
حلایه کرده با روغن بادام سرین سه حب سازند و پیرور آنجهار را اصل نمایند ر روز اول یک مثقال روز دوم
یک مثقال و یکدانگ روز سوم یک مثقال و دو دانگ و همچنین هر روز یکدانگ بیفزایند که با بیست روز تمام خورده
شود وعلاوه بر تکمیل وقت ظهر حلاوه بار ده تخم مرغ و روغن گاو سکه تازه گاو بالحلا وه بخورند قطع بواسیر نماید
و مجرب است و جهت زخمات ابدکی اران سوده در بینی نفوح نمایند واندکی با گلاب و صندل وکافور سرشته بر
پیشانی طلا نمایند و جهت نفث الدم یک مثقال اران با مثل آن لعبه المعسل نمایند وجهت منع سیلان خون
خراطین سوده با سد جهت حبس اسهال دموی با سرکه تخم خرفه بریان نیم مثقال آن را بیاشامند و سبل
مصلحش بر وطوبا و روغن بادام است * جوارش شیاف جهت اسهال دموی و بواسیری و نفث الدم از مجربات که
باشد مفید * صنعت آن شیاف خطایی سه مثقال یوست تخم انجبار کهربا سوده طباشیر مروارید یاسمین صلایه
کوده از هر یک یک مثقال گل مختوم دم الاخوین کسیرا از هر یک نیم مثقال ادو به کوبیده بیخته با شدورن مجموع
ادویه سر شب سیب و به سرین با سرد حب الاس با انجبار نیمرسید بعد آنکه بقوام آورند واگر در مزاج حرارت
بسیار باشد با شربت سیب و به نوش سر بشی یک مثقال با سرکه تخم خرفه وحصاص * حب شیاف جهت امراض
مذکوره نافع است * صنعت آن بد اح خطایی یوست تخم انجبار از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته بسد مجرب مرجان
ترمری کهربای شمعی دم الاخوین کسیرا طین مختوم طین داغستانی ی بادزهر معدنی ازدر یک نیم مثقال اجزا را

بوسنگ همان نرم نموده سازاد و بدکوفته شده با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند و اگر خواهند بطریق سفوف
نگاه دارند بدستور بقدر یک مثقال با آب خالص یا با آنچه مناسب باشد فرو برند * سفوف سواح جهت اسهال بواسیر نافع
* صفت آن سواح خطایی یک درم کهربا یک درم گل ملو فرد و درم کوفته بیخته سفوف سازند جمله سه شربت است
* مرهم سواح جراحتهای عصب وحصبه و قرح را نافع است * صفت آن سواح خطایی پوست هلیله زرد سیم مصری
توتیای کرمانی سنج حسب جراما بی از هر یک یک مثقال مرداسنگ ده مثقال مازوی سبز سیم عدد سفیداب قلعی سیم
مثقال صمغ عربی طلی مسلوب مرجان سفید از هر یک سه مثقال افیون سیم مثقال صابون رقی بقدری موم زرد
هر مستعمل روغن گل سرخ روغن سیم صمغان از هر یک یک بقدر کفایت موم و صابون را در روغن بگدازند و باقی را در بیه
کوفته بیخته خوب با آن سرشته مرهم ساخته استعمال نمایند * کتاب الثاء المثلثه * باب الثاء مع العین المهمله *
* ثعلب بفارسی روباه نامند و آن حیوانی معروف است و پوست آن در گرمی و تسمو زاجهت سرودتی و سرطوبت
و تلول طبیخ زیده و مذبوح آن جهت درد مفاصل و طبیخ زیده آن قوی تر است خصوصا که در روغن جوشانده باشد
و جهت نقرس و صلابت مفاصل نافع و باعث سرعت راه رفتن اطفال رفع اعیا و آشامیدن یک مثقال از پس آن که حمل
کرده باشد با آب و عسل جهت ربو سرفه و طلای آن با روغن زیتون جهت داء الثعلب مجرب و پیه آن جهت
درد گوش و با روغن زیتون را قطور آن جهت نقرس و درد های بارده و سعوط زهره آن با شیر زن آب کرفس در زهره
در ربکنار جهت ابتدای جذام و زباده بستن آن عانت و موی گوشت آن جهت سرودتی و قروح حاره و صحت یک باه و
صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست آن جهت سوختگی آتش و دو اصر و زرد و حاره ریه همین دست و با دنبه آن مانع
مضرت سرما و نگاهدارنده اسنان است آنرا جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و مالیدن پیه آن بر چوبی و
نصب کردن آن در موضعی از خانه سبب اجتماع کیک بر آن است * آب طبیخ ثعلب که نشستن در آن نافع است از برای وجع
مفاصل و تعدیل صلابت آنها و باعث سرعت راه رفتن اطفال است و رفع اعیا میکند * صفت آن بگیرند ثعلب زنده یا مذبوح
و زنده آن اقوی است و در آب خالص و زیت بجوشانند و طبیخ آن در روغن اقوی است که زنده آنرا گرفته و دست و پای آنرا
محکم بسته در آب یا در روغن اندازند و بپزند تا مهرا شود و در طشتی کرده در حالتیکه نیم گرم باشد علیل در آن بنشیند
تا سرد شود * تنور ثعلب جهت فالج و استرخا و بهادن نسبی را امتلائی نافع * صفت آن بگیرند ثعلب را و همان شکم
زنده دست و پا بسته در آب زیت یا روغن کنجد طبخ دهند و در حین طبخ سرظرف را بپوشند تا بخار و بوی آن بیرون
نرود و چون خوب طبخ یابد و مهرا شد مریض را در چاربانه که پایهای آن از زمین بلند باشد و سطح آن از حصیر یا بافته
باشد بطرف علت خوابانند و لحافی بر آن بپوشانند که سر آن برای نفس کشیدن بیرون باشد پس دیگ را همان قسم سر
پوشیده در زیر چاربانه برده اطراف چارپایی را بپوشند و دقت کنند که بخار اصلا بیرون نرود و هوا هم نرسد پس سر دیگ را
اندک اندک باز کنند تا بخار آن بقدر مطلوب بدن مریض برسد و عرق کند تا تمام بخار دیگر تمام شود و مریض همان
قسم خوابیده باشد اگر برهنه باشد بهتر و صبر کند تا عرق بر بدن او خشک شود پس لباس را گرم کرده بپوشد و
بر آن و اگر لحاف از عرق تر شده باشد لحاف دیگر را گرم نموده از بالای آن بپوشد و لحاف تر شده را از زیر به آهستگی
که هوا به بدن او نرسد بیرون آورند و بدن را بپارچه گرم نموده خشک سازند و اگر یکدفعه کفایت نشود مکرر نمایند
* باب الثاء مع الواو * * ثوم بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند و بری آن اسقوردیون است و بستانی آن دو
قسم میباشد یکی بسیار دانه و یکی منحصر یکدانه و بعد از ثمار کوهی و آن کمتر است و صحرائی آنرا بفارسی موسیر
نامند و نرگس عربی بهمراه برگ نرگس و گاس بیاس و بیش یکدانه در بی دندانه و بزرگ سفید ارود ریوی مانند

ومبادی رعشه و استرخا و نسیان و سهر ذکر کرده اند و گفته اند در آخر یوم گرم و خشک و بارطوبت فضلیه و تحلیل ریاح
و مقوی معده و جالی رحم و جاذب رطوبات معده و مفاصل و حرارت آن سبب حرارت غریزی و لطافت و تریاق
کبد و خون و باه و نیز با شیر خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و رافع مضرت آبهای
مختلفه و هوای وبائی و نفع آن است و جهت گزیدن هوام و تسکین دردهای بارده و تحلیل و رفع اخلاط غلیظه و دفع
ریاح و نفخ و ورم بواسیر و قولنج ریحی و نزول آب و دردهای بارده و مولد منی و در تحریک باه و تقویت آن و معطش
و جهت بیماریهای کهنه و قروح و در درد معده و مفاصل و ریح گرم و کم و کرم معده و رطوبت رحم مانند و دفع تشنگی که از بلغم
وارد شده باشد و تقطیر البول و تسکین رنگ رخساره و لطافت غذاهای غلیظه و جهت ضیق النفس و ذات الجنب و ورم
و تحلیل اورام و حصاة گرده و با شراب جهت نفخ و دوام آن باعث سفیدی موی سفید و رویاندن موی سیاه
و با پیه و روغن و با عسل کردن و با شراب و مربا و مطبوخ آن باریده و درد سر و جهت تقویت دندان و با سرکه و نمک
و بعد از آن با روغن بادام و حمام باعث سرخی باشد در تحریک باه بی عدیل و اکثار آن و عدم مراعات مزاج
و فصل محرور و مضر بواسیر و بادام حامله و سرده و صاحبان رحم و حار بزرو مولد صفرای سیاه رسد
و مصلح آن مزه و شیر و سرکه و مصلح آن است و مضر آن در آب با فلفل و امثال آن نمودن
و با بادام و روغن گل و استعمال کشمش و تمر هندی و آب انار و شیرین و امثال آن و نیست در طبیخ برگ رمان
آن جهت احساس حیض و اخراج مشیمه و طلای آن با عسل جهت تحلیل سده و قروح رطبه و سرو ست الله آن
و نیز و حب مفرح بابرک الشرمساه ور رجحت گزیدن افعی و باحشرات و روغن آن جهت حلب شیر عقرب
و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم اعضا و ضماد آن با شیر جهت کشودن دمل و تصمید ... آن
با عسل جهت ازاله رنگ خون و ... و با روغن آن جهت داء الثعلب و روغنی که در آن سیر مکرر
جوشانیده باشد جهت ... و اطراف بدن ... جهت مفاصل و قولنج بلغمی و ... سر با
و ضماد آن با ... با سرکه ... اخراج ... که در حلق مانده باشد جهت ... و مضمضه طبیخ آن
با گند جهت درد دندان ... دماغ ... و طلای آن با ... جهت ... و ... بارس
جهت ... و ... آن کسند ... است * تریاق السموم در احادیث وارد است که این تریاق معروف
است ... که حضرت ... از برای حضرت موسی ... آورده ... که در عرب ...
آن حضرت ... و قوم او کرده بود و ... کرده موسی ... قوم خود ... از خوردن طعام ...
... تریاق خورانید ... طعامهای مسموم ... تریاق نافع است از برای سرفه کهنه و تازه
و لقوه کهنه و تازه و فالج کهنه و تازه و از برای دمل و ... که در ... و از برای ... و از برای
... از ... و از برای ... و از برای ام الصبیان ... و از برای ... آسمن در جوان ... که ...
... کرده باشد ... که ... و از برای گزیدن جانوران سمی و گزیدن مار و عقرب
و از برای جمیع سموم و اعظم و اکبر تریاقات است * صفت آن ... سنبل ... و آنرا ... کوبند
... کرده ... در آب آس ... تریاق ... از ... آسمان ... از
... و ... کرده و ... تا روغن ... کند ... روغن ... سیر ...
... آس ... تریاق ... کند ...
... و ... آ ... زرد ... تریاق ...

در زیر آن آبی بسیار نرم با آهستگی بقوام آید پس بگیرند ده درم سوسن پاک کرده و بکوبند از تخم ... و بیست درم
فلفل و نیم آن مرزنجوش و هر دو را درم بکوبند و همه را داخل کنند در آن سر مطبوخ با عسل و عمره و بگذارند
آنرا مانند خمیر یعنی چنگال چا لکو نمکه بوده باشد بر آتش پس فرود آورده آنرا سرد کرده در ظرفی کنند و بحالت
نمایند از غبار و باد و ازینجا که این معجون در آن منکسید باید که از سیر نقره خرب نمایند و معجون را در آن
کنند و آنرا در جو یا در جای کسی دفن کنند و حمل روز بگذارند که مزاج گیرد و این دوا مرحمت که هر سود نمی
منگردد و سردی اردن بریان بلند شود است ...ساعتی که برسد باین کس از بی سد شد و در جلسه سر نفوذ داراست
که جون تکیا ه از بسا مس این دوا انگدرد پس آن نافع است از برای صرنا بدن ابها و جمیع امراض که بحرکت درآمده
باشد از بلغم بعد از آن که فرا گرفته شود از آن زیاده مقدار نصف جوزی و چون درآید بماه دوم از ساحس آن پس
آن نیکو است از برای حمی نافض و باید که فرا گرفته شود از آن وقت خواب مقدار نصف جوزی و آن نافع است در بهاست
نفع از برای هضم طعام و هر سرفه که بوده باشد در جسم و چون درآید بماه سوم پس آن نیکو است از برای مره صفرا
و بلغم محترق و هیجان عر علت که بوده باشد از صفرا و سکه فرا گرفته شود صبح ناشتا و چون درآید ابرا ماه چهارم
پس آن نیکو است از برای ظلمت چشم و نفسکه مگردد مرد را و حرکت منکند و مگردد در شب وقت خواب و چون
درآید آنرا ماه پنجم فرا گرفته شود در روغن بنفشه باروغن کنجد و فرا گرفته شود از بن دو مقدار صف عدسی
و حل کرده شود در روغن کوه و سعوط کرده شود پس آن از برای صداع مطبق یعنی صداع دائمی که بوده باشد آنرا
لواب ... آنرا ماه ششم فرا گرفته شود از آن قدر عدسی و سعوط کرده شود پس آن از برای صاحب شقیقه
باروغن بنفشه ... که در آن جانب مرض است و باید که سعوط کرده شود پس آن در ناشتا اول روز و چون درآید
ماه هفتم نافع است از برای ریاح ادن هرگاه ... در گوش چالکو نمکه حل کرده باشد مقدار ... از آن در
روغن گل ... اول روز وقت خواب و چون درآید بران ماه هشتم نافع است از برای مره صفراء و هر سکه در آن خوف
اکله است چون آشامیده شود با آب و مالیده شود بار روغنکه خواسته باشد بر موضع مرض ناشتا اول طلوع
آفتاب و چون درآید بران ماه نهم نافع است باذن الله تع از برای سدر و بیماری خواب و مدار در خواب و ترس و فزع
و باید که فرا گرفته شود باروغن ... ناشتا و وقت خواب مقدار عدسی از بن دوا و در نسخه دیگر بجای سدر شده
است و چون درآید بران ماه دهم نیکو است از برای مره صفرا که حادث شود صاحب آنرا ملیله و وقت باطنی و
امتلاء عقل چون بگیرند از آن عدسی با سرکه و سفید ... نمایند ناشتا با روغنکه خواسته باشد
و وقت خواب و چون بگذرد بران ماه یازدهم نافع است از برای مره سود اوی که حادث شود صاحب آنرا
فزع و وسواس و چون فرا گرفته شود از آن مقدار خردی باروغن گل سرخ و آشامیده شود ناشتا مقدار خردی
و آشامیده شود وقت خواب پس باید آشامیده از خود که وقت خواب می آشامید نیمرو روغن باشد و چون
برسد آنرا ماه دوازدهم پس نافع از برای فالج که تازه حادث شده باشد و فالج کهنه چون فرا گرفته شود از آن
مقدار خردی و باید که وقت خواب دلک نمایند هر دو پای او را از بیخ که بعد طعام در آن داخل کرده باشد و شب
دیگر ... اول ... از رکه و ... از سر فرا گرفته باشد و از بقول و ماهی و غیر اینها هر چه
خواسته باشد بخورند و چون برسد تمام شش دهم نافع است از برای ... وجع ... و تعب مرد
باز پس خود باز نکردن چون بگیرند از آن مقدار خردی در آب ... تازه حل کرده از لیست بیاشامد و چون برسد
این دوا بماه چهاردهم نافع است از برای تمام ... و اگر دوره بلند که آشامیده باشد می باید که بگیرند

خمیر یا نان کوبیده با آب و بر روی آتش خشک نموده بیاشامند پس آنرا صاف نموده بیاشامند از این دوا مقدار نخودی تا مرتبه
یا در مرتبه پنجم مرتبه یا چهار مرتبه با آب نیم‌گرم و از چهار مرتبه تجاوز نکنند و باید که بیاشامند آنرا بر
شیر چون برسد این دوا تماماً باید پس بدرستیکه نافع است از برای تخمه و بلغم خام و از برای ابرده و ارواح هرگاه
فرا گرفته شود از آن مقدار نصف ... و آخر ما نوشته شد بیاشامند آن را پس که بر شخص خواب رود ... بیاشامند
در آن شب آشامیدنی و بعد فردای آن طعام بسیاری خورند و چون برسد این دوا را تماماً باید فرا گرفته شود اول
نصف مثقال پس حل کرده شود با آب باران تازه که از آن روز که از آن شب گرفته باشند و با آب تگرگ پس کشنده
سرد در جسم صاحب عمی ... صبح و شام و وقت خواب چهار روز متوالی پس بدرستیکه ... مسعود از
عمی جسم آن ... میگردد و اگر در ... چهار روز ... نگردد ... روزی سه روز مذکوراً آن اکتحال
نماید و بدانند که ... مگر آنکه ... باذن الله عز و جل و چون برسد این دوا را تماماً ... نافع
است باذن الله عز و جل از برای جذام چون بگیرند از آن مقدار یک ... با روغن ... گوسفند
و ... و صبح ناشتا و ... از آن ... با روغن ... و دلک نمایند و دلک نمایند تا آن بدن را
دلکی شدید و بگیرند از آن مقداری فلفل ... سعوط نمایند ... و با روغن گل ... باشد
سعوط با آن آخر روز در حمام و چون برسد این دوا تماماً مرد ... نافع است باذن الله عز و جل از برای ... که ...
... مرض الا آنکه چون ... رسد موضع آنرا چون بیرون آید و باید که فرا گرفته شود از برای این مرض از این
دوا مقدار نخودی و ... آمیخته شود با روغن ... با روغن بادام تلخ یا حب السمسم بعد از طلوع صبح و سعوط کرده
شود از این دوا ... با یکی از ادهان مذکوره و دلک کرده شود با این دوا با نمک طعام ... گویند که
... که ... این ادویه ... که قرار داده شد و گذاشته شد که ذکر نامه ... از این جهت
آنکه اگر مخالفت کرده شود هر آینه میگردد ... عمل آنها و نفع نمیدهند ... و هرگاه برسد این دوا
را تماماً ... فرا گرفته شود ... بیرون آورده شود ... از آن آب پس آشامیده
شود از آن آب ... مقدار یک ... آشامیده شود از این دوا با آب گرم که موجب شفا است از سهو و
نسیان و بلغم ... و ... چون ... بیاشامند و چون ... شود از ...
این ... نافع باذن الله عز و جل از برای کری گوش چون ... پس بگیرند آب آنرا و حل کنند
در آن مقدار ... از این دوا ... در گوش ... و اگر ... با لا سعوط کنند صبح
روز دیگر با آن آب مقدار ... گاه ... شود در آن مرض
رد ... اگر ... فرا گیرد حب العنب ... آن را پس ... از این دوا پس
بدرستیکه میگردد منتفع با آن و موجب ... مرض ... این دوا ... مسعود ...
و باید که فرا گرفته شود ... مقداری کم ... وجه تسمیه این دوا ... بلفظ ... که دال است
بر جمعیت ... سبب استعمال این دوا است ... اصطلاح اطبا اسم ... نصف ...
... این اصطلاح ... لغت عرب ... که عرب میگویند ... آنرا ...
... و بعض الناس گفته‌اند که ... اسم ... برای ... صاحب کامل الصناعه ...
است ... اطبا ... اسم ... گفته که هرگاه ... اسم ...
... که ... عام ... برای اعضای راس ... اعضای راس ...

و مشابه همچنانکه منابت بعضی اوراق مخصوص است بمثل انگشت و گفته که * لقوه بفتح لام و کسر لام نیز لغتی است
که منقلب شود بدین سبب آن نیز از وجه بسوی جهت غیر طبیعی پس برآید بعده و بر آن اردمان از کتاب و مثل
باشد ملاقات مردولب و سطح بی بگردد مرد و بلک بلک جسم سکند نگر * دمّله بعضی گفته اند که دمّله بلغط
سه رو روزی است و اگر عارض گردد از دلیل آن موضعی که ریخته شود در آن ماده پس آنرا دمّله گویند و آن مخصوص
است باسم ورم وارد بخلاف آنچه بوده باشد ماده آن حار مخصوص است باسم جراح آملی گفته که دمّله ورم کبیر
مسند بر اشکال است که جمع گردد مده در جوف آن و بعض اطبا گفته اند که دمّله دمل بزرگی است که آنرا دهانهای
بسیار باشد و آنرا بفارسی کفگیرک گویند و بعض دیگر از اطبا گفته اند که دمّله معرب دو دمله در فارسی بمعنی
کفته است یعنی دمل دو کفته و آن بمعنی اردمل است که آنرا ایک دمله باشد که در میان آن شده جمع مانند و در میان
آن بملد دمله دیگر مانند که در آن ماده غلیظی مانند و جراح و دمل ورمی را گویند که جمع شود ماده آن
در یک دمله و این قول ادرب بصواب است * و کوار بضم کاف گفته میشود در شکسته اندامی آن از علاج بر بوده باشد
پس موجب شد آنکه علاج گردد بسوی تمام نا بسوی خلف نا بهر دو جانب و گاهی گفته میشود کوار بر هر دو تکه
بوده شکسته باشد و گاهی اختصاص داده میشود لفظ کوار از بمد دانسته بوده باشد به سبب برد ... از داخل
یا از خارج خواه بوده باشد از کتاب یا از دو جانب * و شوکه صاحب قاموس گفته که شوکه سرخی معروف است و آن
ورم صفراوی است که حادث شود بر بالای جسد و صاحب بحر الجواهر گفته که الشوکة حمرة تعلو الجسد والوجه و
بعضی گفته که مراد از شوکه اسم حارستی است که حادث شود از گرد بلد عرب از امثال آن و بعضی مترجمین این حدیث
گفته که تعریف شده از زردی حدیث از برای مثل حلاف آن معنی است که مشهور است میان اطبا زیرا که در این
حدیث تصریح شده * ریح ... ل با آنکه ریحی است که برود سفر از بدن در بلک جسم و شیخ الرئیس گفته که سل
غشاوه است که عارض میگردد جسم را از انتفاخ عروق ظاهره در سطح ملتحمه و قرنیه و از انتساج چیزی مانند آن
عروق که مانند نسیج است علامه شیرازی در شرح قانون گفته که اطبا سخنی کلام در سل نموده اند حتی آنکه
شیخ الرئیس با جلالت قدر تمام حقیقت سل را آنچه بوده باشد بیان نکرده و حق آن است که سل عبارت است
از اجسام عرقیه شبیه بعروق و غشای رقیق عرقیه که متولد شود در چشم آنکه پس شبیه میشود که نسبت
مخالف میان تفسیری که از برای سل در حدیث وارد شده و آنچه اطبا در تعریف سل آورده اند چه از لوازم سلی
که اطبا تعریف نموده اند آن است که با آن سوی زائد در بلک رود پس آنچه در حدیث وارد شده تعریف بعرض عام
و آنچه اطبا ذکر کرده اند تعریف ماهیت آن است پس نیست مخالف میان این دو قول * و جام بلغمی است که منو ریح
باشد صاحب بحر الجواهر گفته که جام بلغم غیر طبیعی مختلف القوام است در رقت و غلظت و اطلاق کرده
میشود بر هر چیز کنه مرتب باشد در رفار و ره که بوده باشد رقیق الا اجزاء غیر منس و در این حدیث است
والمسل الذي يامد بالفتح و هو الماء الاصفر في السل بعض از مفسرین با حد بالفتح خوانده اند و گفته
که مراد از آن قولنج صراری است و این قول در نهایت بعد است بلکه مراد حضرت غم سلی است که شروع کرده
باشد در نضج پس از آنکه شروع با آمدن مده کرده باشد چه هرگاه در سل مده برآید علاج بد نرسیت و آن
حضرت غم تعریف نضج نمود که آن آب زردی است که از باطن بر آید که در زبان آنرا چو نابه گویند و بدانکه
سل در لغت بمعنی هزال است و در طب بمعنی قرحه ریه است و لازم آن است حمی دقیقه و تسمیه قرحه ریه باسم سل
تسمیه آن است که لازم آن است هزال و بعضی از اطبا گفته اند که اطلاق کرده میشود سل بر حمی دق ... و بر قرحه

زبه و صاحب قاموس گفته ثل بکسر سین و تشدید میم و ثلاث ثرون عرابث برجه است که حادث شود در زبه تا
تعبیت ذات الجنب و عقب ذات الرئه یا عقب زکام و نزلات و سعال طویل و لازم آن است حمی ماوبه یعنی تب ملازم
و نهفته عبارت از لمع عوام است و در بعضی نسخ این حدیث عند المصیف است یعنی نزد محل صیافت و دور اکمر نسخ
عند المصمو اسیم یعنی نزد محلی صیس یعنی در بستگ نای باسر گرداند زمان صیان را و این اولی است *ثدح در قاموس
آورده السدح کالمنع الکسر فی کل رطب و عمل بایس *وحمص حلوائی است معقد از خرما و سمن *و مره حمرا عبارت
است از دم فاسد محترق صفراوی که موجب احمرار بدن گردند *مدد در بعضی نسخ بدو دال مهمله است و در اکمر
نسخ بزای معجمه بعد از دال مهمله است* سد بفتح و بتحریک در لغت بمعنی تحیر بصر است و در طب مرضی است که
باقی ماند انسان با حدوث آن مبهوت و بماند در سر جود سلی عظیم و در حسم ظلمت و بسا باشد که بماند در گوش
طنین و دوی و بسا باشد که با او عقل زایل گردد و چون لازم این مرض است تحیر بصر مسمی باین اسم ساخته اند
آن را* و شاید جمع شده است زبده عبارت از اخلاط لزجه غلیظه است که سبب گردند در مجاری و رگهای تنگ پس
باقی ماند در آن مجاری و عروق و مانع نفوذ غذا در آنها و خروج فضلات از آنها گردند اطلاق کرده شود بر اینجه
مانع بعضی از آنها باشد دون بعضی علامه سبزواری گفته بدانکه انسداد نزد اطبا عموم شده است زیرا که انسداد اورا
اطلاق میکنند بر مسام جلد و افواه عروق هرگاه منضم شوند و گاهی اطلاق کرده میشود بر صلابتی که بر پشت بر سر
جراحات نه مرتبه شود در بعضی نسخ این حدیث بلبله است که جمع آن بلابل الصدر است یعنی شدت هموم و سواس و در بعضی
نسخ ملیله است بمیم و بای مسماة تحتانیه بعد از لام و آن حرارتی است که عارض بدن گردد و برسد بحد حمی و در
بعضی نسخ این حدیث من الغائله است بنای موحده یعنی شب آمده و در بعضی نسخ من الغائله بنای مسماة تحتانیه
یا بهمزه است یعنی گرداس فعل را زد مقوله شرب قول آنحضرت که شرب من الدواء یعنی پس از آب داد تشان و بعد
از آن با آن که حل کرده باشد در آن* ابرده بکسر همزه و رای مهمله علتی است که از غلبه سردی در طرف رد از
جماع سست گرد وهمزه آن زاید است مولانا محمد باقر مجلسی در بحار الانوار گفته که قول آنحضرت عم که لا یشرب فی
اللیله سزاوار آن است که نیاشامد از پس در ادرست بلکه کسا کند بر تکمیر بمه و بعضی گفته که مراد آن است که لا یشرب
الماء فی اللیله و معنی نماند بعد این بعمر مولانا استخراج که معنی نماند بعد ول اول نیست آنکه آن حضرت
فرمودند که اذا شرب به عند مضجعه و لا یشرب فی اللیله و لا یمس النساء حتی یطعم طعاما کبیرا پس چون آن حضرت
فرمودند که نیاشامد در آن شب از پس دوا و مسکه بجوابگاه رود معنی ندارد آنکه نیاشامد در آن شب از پس دوا
بلکه معنی آن است که نیاشامد در آن شب آب و معنی است پس آنکه آنحضرت فرمودند که نیاشامد تا آنکه
غذای بسیار بخورد یعنی چون بعد از غذا آب بنوشد از برای بدن غذا ضروری است بعد از غذای بسیار آب از
برای بدن غذا نمی شود و عجب است از فضل مولانا و بسیاری مهارت آن در حدیث که قول اول را ترجیح داده بر این
قول ثانی با وجود بی معنی بودن تفصیل ثانی* و بوبه بتحریک بمعنی صمغ است که آن را بفارسی بگرگ باشد یعنی این را
در آن بگرگ حل کرده بیاشامد و قول آنحضرت که فرموده بدهن الزیت زیت الزیتون استیهت این معنی فرموده که
اطلاق کرده میشود زیت بر هر روغنی که نظر بین عصر گرفته باشند و اگرچه از غیر زیتون باشد حالیه سوس که بآن
هرجمری از آنها که بعصر بگیرند و اگرچه از غیر زیتون باشد پس بدرستیکه آن را زیت گویند نظر بین اسعار
قول آنحضرت که فرموده اند که الا ان شرط موضعه یعنی آن است که دهن و در موضعی مناسب دستیکه تکلد نگرانند نسخ
زده شود به نیع حجام با انمل نیع حجام پس اگر چون در آید بدانید است که دهن است و بعید درین حقیقی رمزه

بوده باشد بر ضد حقیقی سر و سمی آید از آن آنچه باشد و قول آنحضرت من الحنظله باین عبارت است در بعضهای
از که با تمر و ممکن است که مراد از حنظله دوای سابقه باشد که او را بلفظ آن را حنظله گفته باشد یعنی از حال دوای
حنظله است با تمر در آب و بیان با آنکه مراد آشامیدن آب انار با حنظله است اولا و بعد از آن نوشیدن دوای سابقه
و قول آنحضرت که نفع نماء نمودن نمی کند را با آبی بخسانید و در گوش بچکانید اگر نفع کرد بهتر والا سعوط
کنید آنرا در بینی او * تریاق نوع دیگر مسمی بدوای نافعه در حلیت وارد است که حضرت امیر علیه السلام از برای حضرت محمد
مصطفی علیه السلام آورد و مسمی و معروف بدوای محمد است علیه السلام گرفته میشود از برای برخی از مرضها مگر آنکه لفظ نمیشد آنرا
و نباید که بلفظ مراد ایشان وارد شده زیاده و کم نمود * صفت آن بگیرند از شیر مصفی چهار رطل و بریزند در ظرف مس و بریزند
در آن چهار رطل هرگاه پاره در شد و برادر وریند در زیر آن آتش ملایم در ظرفی با شیر را شیر مصفی نماید یعنی بخورد
کند پس بریزند بر آن چهار رطل روغن گاو تازه باشد با شیر روغن را جذب کند و بصمغ باید پس بریزند بر آن عسل شهد
موم گرفته مصفی چهار رطل و برادر وریند در زیر آن آتش ملایمی پس بیندازند در آن ورب دو درهم مراض کوبیده
و به سواط ده مرتبه بهم بزنند تا آنکه منعقد گردد پس چون گردید منعقد و بصمغ یافت و مختلط گردید با آن
مراض باید گرد اسید آنرا در شیشه سر و حال آنکه بوده باشد آن دوا گرم و سر آنرا گرفت و دفن کرد در جو تا در حال
طیب تمام ایام صیف و چون برسد زمستان در آن گیرند از آن یک بندقه بزرگ برابر ناشتا بند و ممکن این دوا جامع
است از برای هر بیماری خواه خصم باشد و خواه جلیل و خواه کوچک و خواه بزرگ و این دوا بتجربه معروف است مانا
موسس مراض بار بداست * تریاق نوع دیگر که جمیع سموم را نافع است و از برای باه بی نظیر است و مسمی بمراد است * صفت
آن بردار اطبا اگر برند شیر مصفی آن مقدار که خواسته باشد و یا شیر گاو بدبرند و چون دیگر شیر را جذب نکند در روغن گاو
ساید خود دیگر روغن نمود جذب نکند و عسل شهد مصفی به برند و بهم برسد با چون شمس گردد در ظرف جینی
نگاهدارند بر بینی تکلد رم * دهن نوم صمیم بند بموحل بند را نافع است و نقل سامعه دوی وطنین بارد حادث از رباح
بارده را نافع است * صفت آن بگیرند روغن کنجد و در ظرف مس بمرقلعی چوس آورند و یک عدد سیر را پاره آسیی
گرفته در آن بگذارند که سیر سرخ شود پس سیر را دور کرده روغن را با شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت سه
قطره از آن را در گوش بچکانند * دهن النوم المرکب که آن را دهن الراهب باشد گویند که این ترکیب تکی
از راهبان صالح است و باین مصدر افعال عجیبه گشته و مدا و امکرده باین روغن نمران زمین گیر را و این روغن
منبر است در هر مرض بارد و اعاده باه و نوشیدن میکند و مزیل بعد عصب است و وجع ظهر بند نمرحد بند و بر اسبر
و سلس البول و جمیع امراض بارد را مفید است بند ما مکسایند و رنگ را سرخ میگرداند و که مکدا آنرا در زمستان
استعمال نمایند میگردد مصاح تاس و نوشیدن نوشیدن * صفت آن نوم مقشر یک رطل و فرمون عاقرقرحا از هر یک نیم
جوزی فلفل سیاه از هر یک ربع جوزی موم را سمکوبیده و باده ورن حملگی زیت بد بریند با یک نیم من بمالند
و بمالایند و در شیشه نگاهدارند * لعوق نوم بمران و سرد مزاجان را موافق بود و احلاط لزجه از سینه زایل کند * صفت آن
بگیرند نرم بالند ده قریه بال کرده بعد از تکمین و با نیم من آب ولیمون روغن طبخ دهند تا سیر او شود پس بمالایند
و با نکیمن عسل بقوام آورند شربتی سه درم لعوق نمایند * حلل نوم طریقه آن مثل طریقه حلل بنار است * صفت آن
هر یک که خواهند سیر نکدانه را گرفته و مقشر نموده جلال چوبی سوراخ و راخ نموده در سرکه نند نهند ارید
و نگاه دارند تا برسد و آنگاه استعمال نمایند و اگر چند دانه در زیل و چند دانه فلفل سیاه و بناسرخ در آن اندازند
میگردد الذ واقوی و نافع است از برای ریاح و بیوست ماضمه و رفع رطوبت معده و مرا در آن * جوز نوم بالیف اسی

کثیر المنافع است و بنابراین مسمی بسرور دین و مرطوبین است و جهت دفع رطوبات و جمیع امراض بارده رطبه چون
فالج و نسیان و تکند و رعشه و صمم الصمم و لکنت زبان و سرفهٔ رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سدد و تقویت معده
و جگر و امراض معده و رحم مگر احساس رحم و جهت احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ رو بر انگیختن باه
مجرب است و طلا کردن روغن آن بر بدن جهت دفع اذیت سرما و ساس برد و سبع ابار رو بر تصب جهت بهم یافته
مفید و در بستن باه چهار مثقال این مسهل و سر بس باد و مثقال بر احتی گرم در سموم و سل در اول است * صفت آن
بگیرند سموم با ره مال کرده که رطل و با یکرطل بیمه سر باره دو سند چون سائیده باشند شیر اجابت کند بس یکرطل و نیم
عسل مصفی بقوام آورده زنجبیل سفید دلفل در تبل دار فلفل از هر یکی که مانند حمی خوردن و اما و ز درخاد و لسان
ایرمل در مثقال زعفران یک مثقال روغن گل سرخ ده مثقال واگر احد روغن آن خواهند مثل از آنکه با عسل
سرشته روغن آن را نگیرند و بعد از آن بعسل سرشته باشند * معجون سیر به سد اسعالی لموه ریالی و سرع و رعشه بر او سر
و بهن در مرض را نافع است معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و بلغم دفع کند و رنگ رو را نیکو گرداند و قوت بدن افزاید
و حرارت غریزی را در اورود و بمرات را نافع است مفید بود * صفت آن سیر پاک کرده مرس سر که می سرگا و به بر بند با مهرا
سر دو به جهار تکمن عسل و بیست درم روغن گاو بر سر آن بریزند و با یکدیگر مرموج کنند و از آتش فرو گیرند و این
دارو ها کوفته بیخته با آن بسرشند زنجبیل خولنجان و دار فلفل مصطکی با دله هلیله کابلی دار چینی زنجبیل از
هر یک... درم عود خام زعفران از هر یک ده درم شربتی مثقال یک گردکان * کتاب الحشیش و النبات مع الالف
* حشیش الخطائی بدانکه حشیش بنج حشیش فارسی را گویند و بنام آن ازاره بنگ و به دوغ دید عرب عشر مسعار شد است رد زکیت
قدیمه بوم مد کور بیعت ر اسهاد ر بیان در صفد به خود و حسن بن اسحق در احوال خود ذکر کرده اند بعنی
از اطبای حسبیان بداد و حکیم صرر امحمل قاضی در رسالهٔ خود نوشته که حسن بن اسحق گفته که سبب معرفت
و ساخت حشیش بود که بادشاهی از بادشاهان حسن مرتکی از خواص خود خشم گرفته آنرا از مملکت خود اخراج
نموده آن شخص در جنگلها و کوهها میگشت وزرد و علیل و ضعیف گشته روزی از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی
میگشت گیاهی دید آن را غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و
قوت در خود یافت و بشهر آمد و یکی از سرپایان بادشاه احوال خود را نقل کرد آن شخص بحضور بادشاه عرض
نمود بادشاه باحضار او امر فرمود و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر
سازند تجربه نموده خواص آنرا استنباط نمایند و بعد حسن ... از احضار آن خود نوشته که دیدن حشیش به بیان ست
و با یکمرتبه خوردن با اندک تلخی است و جهت آنرا سائیده تلخی آنرا ل میگردد و آشامیدن آب آن حرارت باطنی را تسکین
میدهد و بعد بوی آب ساده آن خود و روی ... مشاهده ... گفته که طایفه که ... حشیش را آشامیده کرده اند
حسن میگوید که ... بر ظاهر حسن ... است را ... بر اطراف آنها میروند و خمار آن خوردن آن اعتماد دارند
و بجهت رای آن بی رحمی ... اشتهار استعمال نمود و خراج آن خزانه بادشاه عاید سازند و مرحوم صفد ابو ریحان
میگوید که حشیش نوعی است از انواع نبات ... آن ... است و آن را ... زمانه حسل کنند ... روغن
حاجت باآب گرم شربت کنند و بخورند شربت آن با سم سام ادویهٔ مرکبه بود و مصرف ادویهٔ مرکبه تکلیف وارد
جهت اهل دنیا دفع مضرت شراب با ... که ... افراط خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت او منع
داروی آن ... طایفه که ... در جهت او خرد ... و در ... است در ... بعث
... آن با ... بی راهم گوید که ... مشاهده شد ... برگ آن ... و خمار ... با ... و بعضی برع

آنرا برگ بزرگ و پهن و بعضی متوسط و بعضی کوچک میباشد و منبت آن ملک چین و ختا و نیپال است
و آن انواع و الوان میباشد سفید و سرخ و سبز و زرد و سیاه اما سفید زبره برگ خوشبو که برگهای آن در هم پیچیده
باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز و بعد از آن زرد و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیف تر و نوع خوب اعلای
آن قلیل الوجود و گران بها است و آنرا بجاهای دیگر نمیبرند و آن مخصوص سلاطین آن بلاد است مگر احیانا بعضی
قلیلی از آن را بعنوان تحفه و هدیه برای بعضی سلاطین دیگر میفرستند و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند
از کمال خوبی و سرعت انهضام و انحدار از معده و تلطیف غلظت و تقویت قوی و ارواح و دفع امراض بلغمیه باردة خصوص
مانحان شرب خمر را و آنچه متداول است و بسیار که در توتیا و صندوقها می آورند آنرا بسیار مرغوب است بعضی
خوب و گران بها و بعضی متوسط و بعضی بد و ضعیف القوت ارزان و این نوع احمر سیاه رنگ و بدل بد بو میباشد
و از بعضی شنیده شد که خوب آورنده آن از سمت چین نصاری اند و طریقه استعمال آن است که مطبوخ جوش داده
آنرا شیر و شکر می‌آمیزند لهذا استعمال آن نزد ایشان چنان است که قدری قلیلی از آن را در قهوه دانی و مانند آن کرده
آب بسیار گرم جوشان مقدار معتدی بر آن ریخته سر آنرا بسته یک ساعت کامل میگذارند تا قوت آن در آب
باز داده شود و آب سرخ رنگ گردد پس در پیاله ریخته با نبات و شکر و یا با نبات تنها گرم گرم می آشامند چنانچه
به تفصیل انشاء الله در خواص آمده و از برای این نوع طبخ انواع ظروف از نقره و چینی و سفالی میسازند همه لوله دار و
در سر پوش آنها یک سوراخ باریک میگذارند تا باعث احتقان بخار و عفونت آن نگردد و بعضی با مقدار
شکر و شیرها نیز صاف نموده آب آن برگهارا خشک نموده جمع کرده در ظروف توتیا و صندوقها ریز نموده
و آنرا ایشان قسم تحفه میفرستند و این نوع خالی از عفونت و رطوبتی نیست و برگهای آن اندک از هم باز شده
و رنگ آن بسیاهی مایل گشته و اکثر شکسته میباشد و انواع دیگر از سفید و سبز و بدل سیاه و متوسط آنها در خوبی
مرتبه هست به دیگری از نوع بسیار خوب اعلای آن آثار غریبه عجیبه شنیده شد از آنجمله آن است که اگر نیم چهار
برگ آنرا بر تکه ران گوسفند و گاو و جاموش بسته باشند و سر آنرا پوشیده چهار پنج ساعت نگاه دارند تمام آنرا متحلل
میگردانند و این نقل را حسن میکنند که یکی از سلاطین ختا قدری قلیلی از چای با تحائف دیگر برای یکی از سلاطین
هند فرستاده بود شطر آن پادشاه حضرت دهلی پادشاه خطا گفته فرستاده است و غریب و بعد از استعمال
آن بسیار کرار نکند و برگ زیاده نیفتد پس ران گوسفند گاو و جاموشی را طلبیده آن عمل را بیان نموده و میرزا قاضی
در رساله چای نوشته اند که چون این در دار السلطنة طعام و غذا خیلی زیاد یافته که سبک آن اعتماد تمام
بود و بلاد ختا رفته و از کیفیت آن اطلاع داشته مسموع شد که اگر چند برگ آنرا در دیگی که در آن سه من برنج
و گوشت و مصالح طعام بوده باشد بگذارند و سر دیگ را تمام یعنی تمام نپزند چون سر دیگ را بردارند معلوم شود آن
شود که در آن دیگ هیچ چیز نبوده یعنی گداخته و متحلل و در هم رفته و بر عکس آنکه اسباب آن بود اما مزاج آن
بدانکه آن گرم است در اول درجه و در دوم و بعضی از آن کمتر و بعضی بنا بر عکس آن مر حرارت و التهاب باطن
را سرد میدانند و شاید این توهمی باشد و تسکین آن حرارت و التهاب باطن را به سبب برودت آن باشد بلکه
به سبب حرارت بقطع و تلطیف آن مر بلاغم و اخلاط لزجه را و تسکین داده و میرزا قاضی نوشته که مرحوم
کمال الدین ... نوشته تعیین این دوا و از فحوای کلام شان چنان معلوم میشود که مزاج این دوا
بارد باشد زیرا که دفع ضرر شراب را به آن نسبت میدهند چنانکه میگویند حرارت باطن را تسکین میدهد از این
ادراک استدلال بر سردی مزاج آن نتوان نمود کلامیکه حسن نقل میکنند که در طعم او تلخی بالجمله هست معتبر است

برانکه در روی حرارتی صحت وآنچه بخاطر فقیر میرسد این است که طبیعت این دوا معتدل مایل بحرارت باشد والله اعلم
بحقائق الاشیاء * اما افعال وخواص دافع رطوبات وهاضم طعام ومقوی آن وارواح ومقوی معده ودماغ ومرطوب بدن ومفتح ومعرق
ومنضج وطبیخ آن مسکن عطش کاذب والتهاب معده وحمیات دخانی وصاف کننده خون ورنگ رخسار ونشاط ومعط
ومحرک باه ومبرد بدن ودافع ازاله زرد بلغم وبوی دهن وزائل کننده خمار شراب وسهر وبیدار وطلب کم خوابی مفید وسد زن
ادویه است بعد معده وجمیع بدن ومعرق وصداع دماغ ومقوی رسایل ترقان وسوء الهضم واستسقا وامراض سلبی را از ادویه
مناسبه مرکب مفید باشد وجهت خفقان وامراض قلب واعصاب نفس وانبساط نفس وازاله غم نافع وبعضی از اطبا آنرا
داخل اجزای مفرحات کرده اند جهت آنکه مفرح ومدر باد بی تفریح مفید است وضماد تخمه آن جهت اورام ملینه وتسکین
درد بواسیر نافع وطول آن مضر ومسموم است رد طعم آن دل تلخی وعفوصی مناسب وآن در طبخ با آب ورد داخل
کردن ساق را باید ممسوح ومهزل بدن مضر ومورث المراج است ومصلح آن شیر تازه دوشیده جوش داده وشاب است ومضر
معده بارد ومصلح آن بادیان خطایی است * مطبوخ حاجی که از برای مقعد عطاله نهایت نافع است وبعضی را گمان
آن است که مرکب جرم معده است ولهذا در مطبوخ آن مقویات معده چون بادیان خطایی وقرنفل وامثال آن داخل
مینمایند * صنعت آن بگیرند چهار من آب باران ودر دیگ سنگی یا سفالی ویا مسی کرده بجوشانند تا یکمن بماند
گرما گرم در مرتبان چینی کرده حاجی خطایی با بادیان خطایی دارچینی بلا بی قرنفل با جوز از هر یک
مثقال سوای حاجی باقی ادویه را نیم کوفته در آن ریخته اطراف وسر آن مرتبان را بلناسها بپوشانند تا بگذارند که سبب
وحرارت ساعت از گرمی آن نماند پس صاف کرده در شیشها نگاه دارند وهر وقت حاجت گرم کرده بقدر شاب سفید سیع
مثقال داخل نموده نیم گرم کرده بیاشامند ویا آنکه قدری شاب سفید زر زرد داخل کرده بقوام آورده در سنگ
بریزند تا مانند اقراص بسته گردد وچون بسته شود برند نگاه دارند ودر وقت حاجت یک قرص یا دو قرص وادرآب
یا گلاب تیسه جوش دهد بنوشند * طریق طبخ حاجی که بهترین اقسام واکثر معمول اهل فرنگ است آن است که قدر
کمی از حاجی را در قهوه دان چینی یا گلی یا نقره کرده آب را بسیار جوش نموده گرما گرم بر آن میریزند وقدر یک
ساعت میگذارند که آب همرنگ شود بعد از آن در پیالها ریخته قدری شاب که آن را شیرین کند داخل کرده بسر گرم
مینوشند ومثل پیاله بادیه پیاله بالای پیاله باریک احدا از عدا وبعضی شیر تازه دوشیده جوش داده بقدر ربع
آن داخل میکنند وبعضی قدری بادیان خطایی در قهوه دان بلحاظ می افکنند در ابتدا ویا شاخوردن وبسیار غلیظ
ورنگین آن ممنوع ومضر معده وله عرکند بلک است خصوص محرورین را وسرور مسیرین مصلح آن است ورافع
موجب آن شیر * طریق پختن حاجی نوع دیگر بستانند آب آن در دیگ سفالی بجوشانند تا به نصف رسد بعد دارچینی
قرنفل بادیان خطایی با دانه هیل قرنفل از هر یک یک مثقال در آن بجوشانند تا دو سر آب بماند ودر عین جوش
دو مثقال حاجی درو اندازند وفرود آورده سر او را بپوشانند وبالای آن بگذارند پارچه بگذارند یا گرم نماند تیار
آب شیرین برود وبا سه ساعت نگاه دارند پس بقدر چهار مثقال آنرا با دو مثقال شاب گرم بنوشند * نوع
دیگر دارچینی عود عربی حبه السلب مصری مصطکی رومی صندل سفید کوزبان از هر یک ربع مثقالی در
آب بجوشانند ودر آخر نیم مثقال حاجی در آن اندازند وفرود آورده بهمان دستور نگاه دارند وبعد از نیم مثقال آنرا
با چهار سیر مثقال شاب بنوشند واگر بسیار مبرود المزاج باشد وگرمی بسیار مطلوب باشد یک حبه مشک ودو حبه
عنبر سوده در آن داخل نموده بنوشند * اما آنچه فقیر را اماصی در رساله خود در مطبوخ طریق طبخ آن آن است که از
شخصی با حرکات سفری شنیدم که طبخ آن باین طریق مناسب شده که مقدار دو نیم مثقال آنرا با دو مثقال حاجی در

دیگ جدا کرده با آتش ملایم آنرا بجوشانند تا آنکه نصف رسد و هرگاه تغلیظ و قوام آید قدری آب سرد در آن ریزند تا تغلیظ
و بوران آن باز نشیند و بعضی زمان زمان ملاحظه نمایند تا آنکه رنگ آن مثل شراب ریحانی شود آنرا فرود آورده نیم
گرم چند پیاله بنوشند و از اعمال چند کرده بغایت معتدل بود و انتها بوسه که از بعضی دیگر بنوع [illegible] شنیده شد
و آن شخص از اهل بلاد خطا بود میگفت که آنرا تغلیظ بسیار نباید آورد و چند برگ از آن را در حالت غلیان در آن بیندازند
اندک وقت فرود آورده زمانی گذاشته تا برگ آن را بر آب در آب برآید پس صاف نموده استعمال نمایند و جماعتی
از اعیان بعضی از ادویه حاره مثل دارچینی و مثل قرنفل و زعفران قدری اضافه مینمایند و بعضی نیز شیر ساید و میگویند
که آثار عجیبه از آن بظهور میآید * قرص چای ختائی مقوی بدن و هاضم طعام و دافع خمار و ریاح و مهیج باه است * صنعت
آن چای ختائی بادیان ختائی دارچینی زنجبیل قرنفل از هر یک نیم مثقال جوزبوا نیم مثقال اجزا
کوفته بیخته شکر مقوم نیم گرم بقدر آنکه سرشته شود سرشته بر روی سنگ پهن کرده بطریق لوزینه بریده و برحسب
حاجت نقل و صرور استعمال نمایند * قرص دیگر مقوی معده و هاضم طعام و مقوی دل و دماغ و باه است * صنعت آن چای
ختائی بادیان ختائی از هر یک نیم مثقال در نقل دارچینی تخم سنبل تخم شرح [illegible] المعالج مصری از
هر یک سه مثقال فلفل حار جوز بحسب گاوزبان عود غرقی خام از هر یک سه مثقال صندل سفید چهار مثقال
مصطکی کبابه سمی از هر یک نیم مثقال عنبر اشهب چهار حبه مشک خالص دو حبه ادویه را کوفته بیخته با شکر
مثل سفید بقوام آورده علی الرسم سرشته قرصها سازند و یا بر سنگ ریخته لوزینه بریده ورق حاجت از یک مثقال
تا سه مثقال آنرا در آب گرم حل نموده نیم گرم بنوشند * باب الجیم مع الدال المهملة * * جدوار بفتح
جیم و سکون دال و فتح واو و الف و رای مهمله بفارسی زدوار برای [illegible] و بمصری [illegible] و بیونانی ماطریوس و
بعربی انطله و بهندی نربسی نامند آن بیخی است سیاه بقدر بندقی امثال نعمل بزو طلس از آن اکثر قرطی
شکل گرد و بعضی زنگی و از آن بزرگتر و کوچکتر میباشد و بهترین آن آنست که خوب نباشد رنگ آن سفید و
طعم آن تلخ باشد و نبات آن بقدر یک شبر و ساق آن سفید و برگ آن شبیه برگ بر سیاوشان است اما وجه تسمیه
آن بلغت اهل هند نربسی آن است که نربکسر نون و سکون رای مهمله بلسان اهل هند بمعنی دافع و خالص و بس بکسر
بای موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر و بیس است یعنی دافع و خلاص کننده از زهر است خصوص زهر بیش که
بلند برین زهرها است چنانکه گویند الله سلطان زمان محمد شاه رحمه الله بنا بر باقی با ره مارین دو نماند حتی بر باد دارو بسر
مگر جدوار نقل است که شخصی مقدار نیم مثقال بیش خورد در حال لبهای او ورم کرد و چشمهایش بلند شد و از
حدقه برآمده و نزدیک شد مقدار نیم مثقال جدوار را اصلاح کرده با یک کاسه شیر تازه دوشیده باو خورانیدند بعد از
یک ساعت شروع بقی کردن نمود قی معفن و بانواع رنگها چنانچه حاضران را از بوی آن صداع عارض شد
و اکثر بیهوش شدند و بار آن شخص بخود آمد و بار دیگر نیم مثقال جدوار سائیده با شراب انگوری
باو خورانیدند باز قی بسیار نمود و بعد از قی خواب بروی غلبه نمود و در این خواب عرق بسیاری از وی جاری شد
و چون بیدار شد طلب طعام نمود و بامر الله تعالی از آن سم مایل بنجات و صحت یافت و گفته اند که جدوار پنج قسم
میباشد یکی آنکه ظاهرش سیاه و باطنش سفید مایل بسرخی و عقربی شکل تلخ باشد و طعم آن اولا شیرینی
کمی بعد از آن تلخی تند تیز محسوس گردد و این قسم را خطائی گویند و بهترین جمیع اقسام است دوم آنکه
ظاهر و باطن هر دو سیاه رنگ مایل بزردی و عقربی شکل و تلخ باشد و این درجه بعد خطائی است سوم آنکه ظاهر
و باطنش سیاه و سایه آن برنگ نیل و تلخ باشد و این فرد و قسم را هندی گویند و از جبال نیپال در نگر و ر

ومورنگ وعمر ما خورد چهارم آنکه بعد از رسوبی و مایل بسیاهی و بلع باشد و این بسیار بلاد دکهن خورد
تیمرا بدلسي است وآنرا ابطله گویند بعد رسری وسیاه و نرم و بسیار بلع میباشد واکثر آن است که سبب این با
بس تکچا میباشد ومیگویند که سبب مجاورت این سمت آن بس کم مسود تجلتکه اکثر اهل آن موضع معدار
سمرد انگ آن بس را میخورند وریان نمی باشد بخلاف آنکه علیحده بسیار رسیده باشد که مدار بسیار کم
آن ملال میسازد وحکیم ماسر در رساله بادرهریهٔ خود نوشته که حدوار دراکثر محال و مواضع میرسند باوس
وبدرن بس جمی محال حراسان خصوص حلود تکه سمت مسرن نزدیک میباشد حدا رجمعی بسیده که درکوهها
مهمان که واقع است میان سبهلمعلس ونست گماه حدوار بسیار می روید اما حدوار کوچک وکم رنگ تمعیدی
مایل واثر بر ماست آن بسیار کم است واما اینچه در سب مرو بد بسیار بزرگ و بسیور و رگس دراست اراینچه در
مند میرویند واثر ونفع تمام تر ومرتب مسود وسدی بهتر است ارانچه درجاهای دیگر می روید وحدوار بعضی
از محال میند که بیخ رد سب برد تکثر است وسلک بر دراجا باب مسو بهتر ارحدوار سائر محال مند است ودر
نفع و اثر برد ل بحدوار خطائی است حیاتچه مثل این موضع بر برد یک بمثل خطائی است تیمه در بحد وانچه
درخراسان وسائر محال میرویند ریوب برو اثرش بغایت ضعیف بر حد حوبي ریدی مرمره وگماه بحسب امتصاي آب
و هوا ورمین آن موضع است لهذا اهل خیر در تکچا انسار حوب میسود واثر ونفع دسماری بران مرتب میگردد و همان
حمرد رموضع دیگر خمار نمی شود مثل زردند که مجمس و محقق است که بیخ زرنباس است و تمر خود مکرر کنده
و دیده ارامتصای آب وهوا ورمین حس آن است که زرند اینجا در بهات حوبي واثر ونفع بسیار میباشد بخلاف
زرند جاهای دیگر حیانچه انساء الله بع در رسم الرابع الالف ذکر خواهد یافت * در بیان خوب ورداءت حدوار
ودرن میان خالص ومعشوش آن بدانکه حدوار خیانچه ذکر یافت بعض مایل بسرخي و بعض مایل بسیاهی و
معد وررد میباشد لکن همه بلع باید که باشد وهر نوع که تلخی آن زیاده باشد بهتر است ومحقق هرچند
عفر بی کل برو صلب سنگین و بزرگ مرحد سیحي باشد که خوب بیاید رنگ آن بعض صاف مایل بسرخي باشد
بهتر است واین نوع را خطائی مینامند واحیانا باید بن اوصاف حسد داده در میان حدوار میانکه در اماکن دیگر
میرویند باب مسود ومحقس نوع بساه آنرا که مندی باشد هرچند بزرگ و سیاه تر و سنگین تر باشد بهتر
است واگر اندکی بسرخي گراید در رتب خطائی است ومحقس الوان دیگر زرند آنکه چون حدوار عزیز الوجود و کمیاب
است بعضی از باسعدان بعض سخهای سده حدوار را رنگ کرده بجای حدوار معر و سند بمرگاهی بعض انواع بس
ضعیف را در سمرخ و سیاه داده با سمت آن کم گردد ورنگ نموده بعوض حدوار معر و سند واگر حد بر طبیب لبیب
متبع فرق میان حدوار اصلی خالص و بدل معشوش ظاهر است اما با رسا بر احتیاط که مبادا اشتباهی واقع شود
حدوار را بسند بجدرت میسازند یعنی باید بعد از تجربه وامتحان که خاطر ازخوبی ویراست واثر ونفع آن جمع
نموده باشد استعمال نماید واما در میان حدوار اصلی ورنگ کرده ونیم های دیگر بجد روس است یکی آنکه
رنگ کرده آن ظاهرش در زردی میگراید وجرب اندک رطوبتی بظاهرآن رسد بدون آنکه شسته باید بیرون با ما رخه
کرباسی که بد ورمد سرایت میکند وجون در شستن آن گرم اندازند آنرا رنگین میسازد برنگ اسبه بد ورنگ
کرده اند گاه بسن و بعضی او باب مایل بسرخي وگاهی برنگ گل ادرباب در بعد دوم آنکه ظاهر حدوار رنگ
کرده نه د بحوسا بندان وحسابند وحسوبت و با همواری وسکنج بهم میرسانند واصلی رنگ نکرده در غایت
نرمی وصفا و همواری میباشد و در صاحب نصرت انهمنی بوسیده نیست سوم آنکه حون آنرا بشکنند ورنگ

باطن را ملاحظه نمایند اگر رنگ جمیع اجزای باطن مساوی است واختلافی ندارد اصلی است و اگر ابنه در بعض
ظاهر آن است رنگش بر اندرون آن کمرنگ تر رنگ کرده است و اما فرق میان جدوار و بیخهای مشابه آن بر صاحبان
هوش وشعور که فکر و ملاحظه جدوار نموده باشند پوشیده نیست چه بیخهای دیگر همه در جمیع اوصاف
شبیه کوره از شکل و حجم و هیئت و صلابت و وزن مشابه جدوار نیستند هر چند در بعض اوصاف اندک مشابهتی
داشته باشند واما فرق میان جدوار و بیش بر چند وجه است یکی آنکه بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار میباشد و رنگش
سرخ تر دوم آنکه خوردن بیش را نمیرسد و بر زبان رسانیدن زبان را نگزد و احداث حرقت و خدران نماید و بسا باشد که
باعث تورم و آبله شود زبان سوم فرقی است که سمیت آن را جماعتی ذکر یافت نگرفته باشند و شاید کی گرفته باشند
و اما اگر بالتمام گرفته باشند امتحان آن بر بد تلخی باشد خمر و شکل است والا بامتحان جدوار اصلی نماید از
افاده خاصیت و بر یافت و عمر آن آمالتریه اصلی جدوار که بر یافت و عدم بر یافت آن که در چه شده است بدین
تحولست که زهری از زهرها که کدام که باشد و اگر بیش باشد بسیار است خورده موبی با خروسی دهند و گفته اند که اگر
این امتحان درخروس یعنی صحرایی که عبارت از فرباول است و بفارسی بد رو و بعربی بدرج گویند واقع شود بهتر
است چرا که مزاج او خشک تر و محکم تر است و بهتر این است که حیس نمایند که مقدار مثقال بیش را که از یک دانگ
تا یک دانگ است خوردن داده بفاصله جدوار بقدر یک دانگ تا دو دانگ خوردن دهند اگر دفع سمیت بیش
را نمود جدوار خوب است و معتمد والا نه و باید که بیش را علیحده تر آزموده باشند که قوی باشد که اسباب دفع
نشود دیگر آنکه مقدار مثقال اموت در مزاجیکه متوسط باشد نه بسیار ضعیف نه بسیار قوی و معتاد باشد نباشد
در درهم طبی که یک مثقال صیرفی باشد یا قدری کمتر از آن بدان خورانیده فی الفور همان مقدار جدوار بنمایند
بدان بدهند اگر دفع سمیت آن نمود جدوار خوب و مجرب است والا فلا * امتحان دیگر آنکه چون بیش را بر زبان
و لب رسانند از آن سوزش و خوش لب و زبان عارض گردد از مالیدن خوردن باید کی جدوار اگر درود ی دفع
اذیت و عاقبه آن شود خوب و اعتمادی است والا نه * فصل در بیان مزاج و کمیت و منافع جدوار *

بدانکه جدوار گرم و خشک است در اول درجه سوم و حرارت آن لذاع و گزنده و موجب تسبب سمیت آن تا
حرارت غریزی ارواح و تقویت وارد باد آن مرآن مردود وارسانند انچه شیخ رئیس رح در رساله ادویه قلبیه خوردن نگران
مرد و مرده اند که حرارت آن شرط سمیت نیا بر همین باشد واثر نفع آن همین تکمیت فقط نیست بلکه بصورت
نوعیه و خاصیت است ولهذا انواع سموم حاره و بارده مسرونه و مقلوعه را نافع است والا مما نیست که مخصوص
سموم بارده و امراض بارده باشد نه حاره و با آنکه اثر آن در بارده بیشتر از حاره باشد و حال آنکه مساوی است
بلکه باید که بکیفیت فقط نباشد *ذکر فی المقالة مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال گفته اند و قائم مقام تریاق
کبیر است مفرح مقوی دل و اعضای رئیسه و احشا و پادزهر جمیع سموم است و مفتح و ملطف و محلل و مسخن و مسکن
اوجاع مقوی باصره و مسهی و مسدد و نافع است از برای عفونت اخلاط و ریاح و استسقا و عسر البول و تسمین بدن
و حصاة و نزوات و فالج و صرع و فالج و امراض بارده را آشامیدن آن و طلای آن حالی خلد و نافع است درد بدان و درد شکم را
و با شرکه رافع طاعون و دافع برص و نافع و با است و بالجمله منافع و خواص این بیخ بسیار است یکی آنکه پادزهر و تریاق
و دافع اکثر سموم حاره و بارده مسرونه و مقلوعه است حتی بیش که بد ترین آنها است و افعی و امثال آن چنانچه
ذکر کرده شد خصوصا با خستین دانه فلفل سیاه دیگر آنکه گفته اند شخصی را ماری از مارهای شمال نگزید مقدار نیم
مثقال آن را با شراب ساییده بد و خورانیدند بفرمان باری نیک صحت یافت و در دفع زهر عقرب حتی عقرب جراره که

منفعت آن باشد و بهتر است و نیلا و جمله حیوانات زهردار و بیت سعد از دو دانگ آن با شراب نافع است دیگر آنکه چون مرغ
در دمار از حال رابند ساید اگر در اعضای ظاهر باشد با گلاب یا با آب به سیابی یا دو به دانهٔ نعل سیاه مالند و طلا
نمایند و اگر در باطنه باشد مقدار دانگی تا دو دانگ آنرا بسایند با دی شراب یا آب گرم یا جلاب بحسب مزاج و شربت
و در وجع دل و نیز درد گرده و معده و سنگ کلیه و مثانه و عسر البول با شیرهٔ تخم خیارین بدهند و نیز سمپاشید نیز مرغ
اورام بلغمیه و صفراویه و دمویه و مرار به را سود دارد و در ابتدا استعمال اماده را بازگرداند و در انتها
تحلیل دهد اگر محتاج به نضج باشد نضج دهد خصوصا اورام مفاصل چون زیر بغل پس گوش و بن ران چون با سرکه
بسایند و طلا نمایند خصوصا با آب کشنیز از جهت حرارت آنها و خنازیر را نیز تحلیل دهد بی آنکه بدبرد و نکساند
و منع رحمت یا زیر بعضی را تلقیف و بعضی را بصورت و خاصیت چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه چون در ایام
وبا و طاعون هر کس که طاعون زاورد با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا نمایند بعون الله تعالی از آن نجات یابد دیگر آنکه
دل و جگر را تقویت دهد از جهت اتحاد حرارت غریزی و تقویت قوی و ارواح چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه
طلا کردن آن با سرکه در ابتدا از خنازیر یقینا مفید بود و تحلیل دهد آنرا دیگر آنکه چون بر زخمهای جسم
و زخمهای کهنه بدری از آن را نگویند و بسایند گوشت مرده فاسد را زایل کند و تازه برویاند و جراحت را اصلاح
آورد دیگر آنکه چون با بعضی روغنهای مناسبه چون روغن دستار گل سرخ و نسترن و بابونه یا گلاب یا عرق
دارچینی بسایند و بر وجع مفاصل بمالند بدری یا گلاب سایند و شربت نمایند مفید است دیگر آنکه کسی را
که ضعف دل یا خفقان و طپش و افسردگی دل باشد خصوص که از برودت باشد چون چند روز هر روز یک قدر از
بعد از آن را با جلاب یا شراب یا یکی از اشربهٔ مناسبه مثل شربت گاوزبان و ابریشم یا در ... و مانند
اینها و عرقهای مناسب مثل عرق گاوزبان و گلاب و یا در ... و امثال اینها بخورد دل او را تقویت دهد
و تفریح بسیار آورد دیگر آنکه جهت تقویت باه و انعاظ در بعضی امزجه نافع است مفید است خواه به تنهایی
یا با ... نگر با گلاب سایند و شربت با معجون ساخته و گاهی با سرکه و تازه ... با شراب
یا با بعضی ... مفید است و انعاظ تمام آورد دیگر آنکه در ایام وبا ... کرده شد در
زمان که ... کردن آن ... و تقویت دل مثل ... حاصیت
آن مرکب دارد ... آنکه یاقوت ... گرم ... و مولانا اصیل الدین ... گردان
مولانا نجم الدین محمود بن الیاس شیرازی که یکی از شراح کلیات قانون است فرموده که هر خاصیتی که
در زر یا قوت است در ... فرموده که مرا درد معده بود هر معالجه که کردم مفید نیفتاد و آخر
الامر ... روزگار ... گرم ... بعون الله تعالی آن درد زایل
شد اگر ... دیگر آنکه ... جگر بود ... که با
... نمود ... جگر ... رنگ ... تعالی ... شد
بود ... اصلی ... دیگر آنکه ...
... رفتار ... نمود ...
... دیگر آنکه ... و ضعف آن باشد ...
آنرا با ... ساده یا ... عنب الثعلب و شیرهٔ ... کاسنی ...
... نمایند ... دیگر آنکه جهت سنگ گرده و مثانه در شیرهٔ عنب الثعلب و خارخسک سایده

ببوسند دیگر آنکه خبث جنس الحول با سوده شمشار زین و تخم جرجیر با سوده خار خسک مفید است دیگر آنکه
در لیمو رتبی که مس سردی و نفع باشد با بعضی مطبوخات مناسبه مثل مطبوخ سداب و پودنه و رازیانه و
عنب الثعلب آشامیدن آن مفید است دیگر آنکه خصیه ریح و سایر جسمات بلغمیه مزمنه را بعد از سفته بدن با جلاب
• گرم کرده با شربتهای مناسبه دیگر مثل اوست کردن دو دانگ آن موافق است و اول ایام مداومت مقنن رور است دیگر آنکه
حرب در موضع درد دندانه دو است طلا نمایند درد و وجع آنرا ساکن و ورم آنرا تحلیل دهد دیگر آنکه چون برای دشواری وضع
حمل مقدار دو دانگ آنرا سابیده با آب عنب الثعلب با آب حلبه یا سوده خار خسک با جلاب بخوردن آبستن دهند
وانکه سابیده با رحمه سمی بآب الوده کرده بفرمایند که بخورد برد اورد وضع حمل آن با سانی گردد دیگر آنکه چون زنی
را با سواری وضع حمل شود و ضعف بسیاری باو رسد و ضعف او را عارض گردد و یا آنکه بچه مرده از شکم او بر نیاید و جنین
مرده بدن او سرایت نماید رحم بس اکثر امراض وارده بعد ولادت را چون چند روز بخوردن مقدار سه چهار حبه از آن
با گلاب سابیده و مثل اوست در آن نماید بعون الله دفع شفا نمایند و اول مدت خوردن آن هفت روز است که تا ده روز
هر روز صبح و شام و ایام دیگر صبح تنها باشد دیگر آنکه حنای بلغمی را طلا کردن آن مفید است و محلل اورام
بلغمی است دیگر آنکه درد جسم بلغمی را حکاشدن آن در جسم باعث تسکین درد و الم آن است و صفراوی را طلا کردن
آن بر پشت جسم محلل اورام بلغمیه آن است و فرق میان درد جسم بلغمی و صفراوی آن است که بلغمی
را درد ساکن تر و حمرت کمتر و ورم زیاده و صفراوی را درد و سوزش و حکه در آن بیشتر باشد دیگر آنکه بهق سفید
و برص را طلا کردن آن نافع بود دیگر آنکه زرد دندان را ساکن گرداند چون مقدار عدسه آن را بر درد دندان نگهدارند
و یا سائیده بر دندان طلا نمایند دیگر آنکه جمیع امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه سادجه و مادیه را مثل
صرع و سکته و فالج و لقوه و خدر و استرخا و رعشه و مانند آنها را مفید بود سر با و طلاء خصوصا با گلاب یا با یکی از
ادهان مناسبه و دماغ را قوت بخشد و تفریح آورد و اعانت طبیعت نماید بر دفع امراض از خود دیگر آنکه صرع صبیان
که ام الصبیان نامند نافع بود چون مقدار نیم دانگ آنرا با دانگی با شیر مرضعه آن سائیده بخورانند و گفته اند که
طفلی را چهار روزه ورم الصبیان بود که یک زمان خالی نمی شد از را شیر مادر روی سوده بوی داد نیم ساعت رو بشفا نهاد
و بارها آزموده ام و حکمای هند گویند که مداومت بآن مردم را فربه کند را هم گویند سانند شیر و دالمراجات بلغمی
مزاج باشد بعد از ثمنه در اکثر امراض و امرجه نفع آن بیشتر است و گفته اند زر ین دو اصل و بیشت منفعت است
و انچه بتجربه معلوم شده و استماع از استادان نامه و در کتب دیده اکتفا نمود شد و آن مضر و مصلح متورزین
و یابس المزاجات و مصلح اسباب و صورت جراحت و دیگه امعا است و مصلح آن تکمیس ساده و شیر تازه و سنده آهن
نامه و یا بعضی از مفردات رطلیات دیگر است بحسب مزاج و شخص و سن و نوع مرض و مقدار شربت آن از نیم دانگ
تا چهار دانگ بحسب مزاج و شخص و مرض مختلف است صاحب المقال از نیم دانگ تا یک دانگ در زرد ریح و سایر امراض
دیگر دو دانگ و در تقویت باه با نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ گفته اند و بدل آن در تفریح و تقویت سه وزن
آن زر ساد است و سابند بر است زبان گاوزبان و بادرنجبویه بدل آن باشد و این اقرب بقیاس است از زر ساد
علی الاطلاق و خاصیته ذکر یافته با سیر آن یکمثقال طرف نیست بلکه بصورت نوعیه و بالخاصه است و جوهر بدل ادویه
تند از ارد و النون ذکر یافت * دستور خوردن جدوار مطائی * قلمی فرموده اند که از بعد تعمیر ابن محمد هاشم العلوی المحتاج
الی غفران ربه الغنی است از برای تقویت باه و جمیع امراض بارده بلغمیه و امراض عصب و دفع جمیع سموم و امراض
مادیه از سوداء سمیه چون جذام و آتشک را برای درد مزمن ضعف معده مرض زیابطس بارد و تقویت اعضای رئیسه

مقرر بوده آن است که اول مربا بشربت باید نمود در اول فصل بهار باین طریق که دو روز این معجون را بنوشند
*صفت آن گاوزبان ابریشم مقرض بسفایج مسمی عنب الثعلب برشیاوشان با زیتون افتیمون از هر یک دو مثقال احمر زرد
ده دانه مویز منقی بسبت دانه آنرا در آب افتیمون بجوشانند و آخر افتیمون را در پارچه کتان بسته در آن اندازند
تخوس دیگر داده فرود آورده دانه کسنه را بمالند تا بر شود پس کشند را بمالند صرده نور کشید دوباره را صاف نموده
بر تخم گشنیز آسمانی را حل کرده باز صاف نموده بنوشند و بر رسوم بر اوای مطبوخ صبر بور سامکی اصل السوس
تخم کشوت از هر یک و مثقال معرانیسب چهارم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سامکی از هر یک
نیم مثقال ارتیون کسرا از یک بکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده حب سازند نوزن
نیم ده عدد بعد از وقت خواب فرو برند و از عقب آب آب نیم گرم یک پیاله بنوشند و طلوع صبح گاوزبان ابریشم بسفایج
نیم با زیتون برشیاوشان عنبه کل سرخ اصل السوس اسطوخودوس افتیمون از هر یک و مثقال سامکی چهار
مثقال عناب احمر زرد از هر یک ده دانه مویز منقی بست دانه مجموع را سوای افتیمون جوشانیده صاف نموده
افتیمون را در آخر در کنار بسته در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و انجیر کسنه را بمالند تا صرع
صرد شود پس کسنه را بمالند نسرده دور کشید را دوباره صاف نموده شیر خشت حل نمایی گشنیز آسمانی از هر یک ده
مثقال بر تخم بلوس خیارشنبر از هر یک با بده مثقال داخل کرده بمالند و بالا بند روغن بادام شیرین یک
مثقال داخل کرده بنوشند اگر بهمین نسخه تلیین بالسند بهتر والا بکمویته دیگر تکرار نمایند پس مسهل زور
مرباعلی بگلاب بنوشند با اول نمایند و بعد از آن تخم در تحصیل یکمثقال گلاب ده مثقال نبات سفید سه مثقال
بنوشند پس مسهل از این حب را فرو برند *صفت آن جدوار خطائی یکدرم و یکدانگ تخم سرخ تخم سفید زرباد
درونج عقربی خولنجان زرنباد از هر یک نیم مثقال و نیمدانگ مایه مرواریدی زرنب بره ورق طلا مروارید با سعه
با رهر معدنی خطائی از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بشیر نبات سفید بقوام آورده بنوشند حبوب سازند و بیت
حبه نمود همه روزه یک حبه را با گلاب ده مثقال فرو برند و بعد از چهار ساعت ارده گندم سفید بخود آب بخورند و آخر
روز تخم بالنگو یک مثقال گلاب دو مثقال نبات سفید سه مثقال بنوشند و شب نخود گوشت مرغ جوان یا گوشت
بره بخورند یکهفته بعد از خوردن این حبوب از ماست و شیر و ترشیها و غذاهای غلیظ و از راحت نمایند پرهیز
نمایند *طرز دیگر یکمرتبه جدوار خطائی صرف یکدرم و نیمحبه نمایند و هر روز یک حبه را با گلاب سوده صبح
ناشتا صبح ناشتا فرو برند و از عقب آن شربتی از نبات عرق گاوزبان و عرق بیدمشک بنوشند و بعد از سه ساعت
نخود آب گوشت جوان مرغ با ادویه حاره ما بعد از تخمی زعفران تناول نمایند با همه شوربا تخود باید بلا پرهیز
خوب است وارد موضات و لیمبا ب احمار کشید و اگر نسبی ازجم ردن آن حب روزی از خوردن آن واقعه علیله
تو هم کسند الی و بایده این را بسیار بوسه اند *فصل در بیان حبوبی که اصل و عمود در آنها جدوار است
و سرد در آنها ادویه از برای حفظ ترکیب داخل است و اصل و عمود در بعضها جدوار است خلاف حبوب جدواریکه در بیان
افیون ذکر نموده شد که اصل و عمود در آنها افیون است و جدوار از برای اصلاح افیون داخل است *حب جدوار یا سومائی
که از خاصیت تریاق دفع کند و قوت دل و رو بماند ریشان آنرا دو مقوی اعضای رئیسه است و معده و رشهای نافع
است *صفت آن جدوار خطائی نفس آزموده درونج عقربی دارچینی سود بلسان برنقل طباشیر سفید مومیائی
دارچینی از هر یک درم بسباسه مصطکی عود هندی افیون کاروی نیز البسح سفید از هر یک یکدرم مسک
ترکی نیمدرم اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا دو حب

واگر عسر البول و سوزاک باشد نافع و کهربای شمعی از هر یک نیم درم ... باشد بگرداند * حب جدوار دیگر
مقوی دل و جگر و معده را نافع باشد دل و دماغ و جمیع اعضای رئیسه را قوی گرداند و نشاط و فرح آورد و بعوط قوی آورد
و طعام هضم کند و مرض اسهال و سلس البول و لسب طبع ورزکام و نزله بارد را دور گرداند صنعت آن جدوار خطائی
آزموده هفت مثقال زعفران تخم کرفس درونج عقربی از هر یک دو مثقال و مرفلفل زرنباد مصطکی عود قماری
سنبل الطیب دارچینی کبابه دارفلفل قرنفل جوز بوا اسطوخودوس عاقرقرحا افیون از هر یک یک مثقال
و نیم درونج نیم مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی هر صبح در عرق دو سه دو
عدد با گلاب در دو دهند و اگر نزله باشد با عرق بادیان و از جهت صاف بوم ... * حب جدوار دیگر با دو زهر
مومیائی که اثر آن قوی است * صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال بادزهر حیوانی یک دانگ عنبر اشهب
مومیائی دار چینی مسک ترکی خالص از هر یک یک مثقال عود قماری جام دارچینی قرنفل جوز بوا گل سرخ سرورع
الا دماغ فلفل سفید کوبی از هر یک دو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ از هر یک
دم مثقال زرنباد بهمن سفید سنبل الطیب حبة الثعلب مصری از هر یک سه مثقال صمغ عربی یک دانگ و نیم
درونج عقربی تخم کرفس تخم خشخاش از هر یک دو مثقال زعفران هفت مثقال افیون سه مثقال بوسه تخم مرو
مکلس یک مثقال کوفته بیخته بگلاب معقوم سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بورق نقره پیچیده نگاه
دارند برمی دو حب * حب جدوار که بواب نعرب خان که شهنشاه بر کب نموده و بشهد آن را شراب
مقرر داده بودند * صنعت آن جدوار خطائی مجرب دارچینی بسباسه فلفل سفید افیون حبة الثعلب
شب اللیل زرد زعفران از هر یک دو مثقال صندل سفید مصطکی اسارون سنبل عود قماری جام کهربا افیون مسک
خالص عنبر اشهب از هر یک مثقال اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی
بورق طلا پیچیده نگاه دارند برمی یک حب تا دو حب * حب جدوار حکیم جلال الدین ولد حکیم ابو البرکات
اوحدالدین حکیم حرم شاه سلیمان صفوی * صنعت آن عود قماری جام مصطکی رومی شمس سرخ بهمن سفید دو
ورد ابرج قافله صغار و قاقله کبار صندل سفید بگلاب سوده گل گاوزبان مروارید ناسفته شده با در هو معدنی
کهربای شمعی بادزهر معدنی عنبر اشهب طباشیر سفید صمغ عربی برالسیع سفید از هر یک یک مثقال افیون گاوزبانی
دو مثقال جدوار خطائی مجرب سه مثقال زعفران نیم مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک ده عدد بشهد سرشته
حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی برمی دو حب * حب جدوار دیگر که در قوت باه و امساک ممتی بی نظیر است
و منافع بسیار دارد * صنعت آن جدوار خطائی مجرب افیون زعفران از هر یک نیم مثقال بوزیدان در شیر تر کماشه
حمل فلفل دارفلفل از هر یک سه درم عود هندی چهار درم مرید السلب دو درم مسک ترکی مصطکی رومی از هر یک
یک مثقال بابونه مروارید ناسفته از هر یک یکدرم کوفته بیخته بجلاب شکری باشد ... سرشته حبوب
سازند * حب جدوار که عفر الله له ولوالده ولی بحق محمد وآله و اصحابه * صنعت آن کور بواسیر علی دشمان آنها را
سالی کرده ام و گاوزبانی یک مثقال حسه کردم در آن جوزها تکه از یک جوزها را تخم کرده در روغن گاو
بریان نماید ... که جمرد ... سوختن گردد جمرد را ... اکرده جدوار خطائی مجرب بهمن سفید
بهمن سرخ مثقال مصری حبة الثعلب مصری از هر یک چهار مثقال عود قماری عربی جام زرنباد درونج عقربی
کما ... گل گاوزبان زعفران لسان العصافیر اسارون سنبل الطیب مصطکی قرنفل ... گل سرخ سرورع الا دماغ
ادرسا فلفل سیاه دانه ... کبار زرنباد در ... * حب السمه دارچینی

مدر حب الرم مقوی جگر ... بارحمل مسهل حب النیل ازهر یک دو مثقال مارالعسل رای کمرا صمغ عربی
ازهر یک یک مثقال تخم خیار سبز حب النیل تخم خرفه مقشر ازهر یک نیم مثقال عصاره سیب مسک ترکی
زر طلا ورق نقره محلولی ازهر یک نیم مثقال نبات مقند مقشر مثقال دانه ... حبوب ماریه مرحمی
بقدر نخودی سرشته اردرخت تا چهار حب واگر در مزاج برودت غالب باشد بجای تخم خرفه فرفیون بر
آن داخل کنند * حب جدوار از برکتب صاحب شرب است سوی اعضای رئیسه رنا قوت مولد منی و سقط آن ریاعت
حمول ولد است باذن الله تعالی * صفت آن جدوار خطائی مجرب ودرم مروارید ناسفته کهربای شمعی نعل رتساد
صمغ عربی نشاسته زرنباد عربی خام دارفلفل الطیب جوزبوا بسباسه دانه کبابه زربل حمی نهمی مرغ نهمی
سفید بادرنجبویه زعفران تخم کرفس تخم سلق جوز بل حیا ش سپید حبیا ش سیاه عنبر اشهب مسک خالص
ازهر یک نیم مثقال در نسخه دیگر نوره مسک ربع مثقال اسطوخودوس رمانی لعل بدخشی ازهر یک ربع مثقال زر
نقره ورق طلا محلولی ازهر یک ربع مثقال جلوزه مقشر مرکب حب ... المعلب مصری کشمش حرما مس سمی
لسان العصافیر ادویه مصری خالص ازهر یک مثقال در نسخه دیگر نورنبات مصری بقدر لباح ازهر یک
نیم مثقال داخل است و در نسخه دیگر ادویه داخل نیست اجرا کوفته بیخته با گلابی که در آن صمغ عربی ربع
مثقال رنبات دو مثقال حل ساخته باشند سرشته حبوب ماریه مرحمی بقدر فلفلی ونخودی ... ورق طلا ونقره
پیچند * در سایه خشک نمایند شربتی از یک حب تا سه حب از زرگ و کوچک باسم حب * حب جدوار معمول
ازحکیم محمد مهدی اعضای رئیسه از دل و دماغ و کبد و سایر اعضا واعصاب را قوت بخشد و ریاح غلیظه را
دفع کند و سعال بلغمی و ورم اندام را وجاع نقرس و مفاصل ... واسترخا وفالج ولقوه و سکته و صرع و نزله رقیقه واسهال
ریاح و درد چشم و سرعت انزال ... وخفقان ... تولید سودا و فرح و سرور آورد و اشتهای طعام و هضم آن
کند و سامعه و باصره را حافظ نماید و رنگ زرد را بسرخی گرداند و رولی یکسان دو ل
برافروزد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و روحی جسم دهد و گرانی ... دافع کند و مداومت آن از جمیع امراض
مذکوره و علل بلغمی ... و بعد از طعام توان خورد * صفت آن جدوار خطائی
مجرب زعفران راس ... حمی نهمی مرغ نهمی ... تخم کرفس ... گل سرخ
ازهر یک یک مثقال مصری که چهار ماهه ... و بل و زنجبیل دو مثقال و یک ربع زرنباد ... ماسه آمله
... ازهر یک ... حب الغار ... علی حالس ازهر یک نیم ماسه ...
... کرفس ... حمام صمغ عربی ... المعلب مصری ...
گاوزبان حب الآس ... اسارون ... رنگ ماهی با
مروارید ... تخم ... صمغ عربی ازهر یک ... مصری که ... سل
... کبابه ... حمی ... سطوح ... زراوند ...
... عنبر اشهب ازهر یک نیم مثقال مصری ... لعل بدخشی
یاقوت رمانی ازهر یک یک ... ورق طلا ورق نقره محلولی ... ادویه کوفته بیخته
با گلاب سرشته حبوب ماریه مرحمی بقدر نخودی در ورق طلا ونقره پیچند * در سایه خشک نمایند شربتی
یک حب تا سه حب * حب جدوار دیگر * صفت آن جدوار خطائی مجرب نیم مثقال عنبر اشهب زرنباد درونج
عقربی صندل سفید مروارید ناسفته زعفران زر طلا ازهر یک یک مثقال زر نقره گل گاوزبان ازهر یک دو مثقال

یا قوت رمانی لعل بدخشانی مسک تبتی خالص عود هندی عربی خام صمغ عربی المرت خالص از هر یک نیم مثقال
ادویه کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند * حب حلوار دیگر * صنعت آن حلوار مجرب زرنباد دارچینی
قرنفل عود قماری عربی خام از هر یک یک درهم زرانبج دو یک درهم ادویه کوفته بیخته صمغ عربی را
در گلاب حل کرده بآن سرشته حب سازند مرحمی تعلیل زنجبیلی بوزن طلا و نقره بیخته و در سایه خشک نمایند
مربی از یک حب تا سه حب این حب قالع و امراض بارده را نافع است وا سهال آورد * حب حلوار دیگر * صنعت آن
حلوار خطائی مجرب زرانبج زعفران از هر یک نیم مثقال سنبل الطیب توبت بهمه مکس اسارون از هر یک یک
و نیم مثقال افیون عاقرقرحا عنبر اشهب مصطکی سلیخه توبت بمروی بهمه از هر یک یک مثقال زرنب درونج
قرنفل عود هندی دارچینی از هر یک یک مثقال و ربع مثقال با ثلاثه مسک خالص فلفل سیاه از هر یک یک
مثقال ادویه کوفته بیخته بعسل بسرشته حبوب سازند * حب حلوار خمیر * صنعت آن حلوار خطائی مجرب
مفرح است از هر یک یک مثقال مصطکی زعفران افیون از هر یک دو مثقال را گر افیون را یک مثقال کنند و برای
مرطوبان با مرض نیم مثقال کنند بهترا است مسک نیم مثقال افیون را در گلاب حل کرده صاف نمایند
و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد ادویه کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند * حب حلوار دیگر صنعت آن
حلوار مجرب افیون خالص اعلی عود عربی خصیه الثعلب مصری از هر یک یک درم عنبر اشهب یک درم و دو دانگ درم
درونج مسک خالص قرنفل و زنجبیل سرخ زرنب از هر یک یک درمی فلفل سنبل الطیب جوزبوا ابسرورقه
دانه هیل صغار بسباسه از هر یک دو یک درمی ورق نقره و ورق طلا بقدر کفایت ادویه کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند
شربتی از یک حب تا سه حب * حب حلوار دیگر نافع از برای امراض سوداویه * صنعت آن حلوار خطائی مجرب
عنبر اشهب مروارید نا سفته بیخ خردل مقشر گل گاوزبان بیخ فرنجمشک صندل سفید کشنیز خشک مقشر طباشیر
سفید از هر یک یک مثقال افیون تکه انگ زعفران نیم مثقال لاجورد مغسول چهار دانگ کوفته بیخته بگلاب
سرشته حبوب سازند مرحمی به ا زنجبیلی سرمی درحب * فصل در ذکر حبوب حلوار که اصل و عمده
در انها حلوار است و الف ب داخل نیست * حب حلوار مادرین در تقویت باه و ضعف دل و معده
بهاء دب نافع است * صنعت آن حلوار خطائی مجرب مروارید نا سفته دار فلفل بیخ دارچینی از هر یک یک
مثقال بیخ فرنجمشک عود قماری در نقل کما نقه حکیمی در فقه الطب فلفل از هر یک دو مثقال خصیه الثعلب
مصری سه مثقال زعفران نیم مثقال ادویه کوفته بیخته نمک سفید نیست و دو مثقال بقوام آورده ادویه را
سرشته حب سازند مرحمی تعلیل زنجبیلی بوزن طلا و نقره از هر یک سی عدد بیخته نگاه دارند شربتی نیم مثقال
* حب حلوار دیگر از ساحرین صفی و ماصر و معوی بدن است و نافع از برای سموم * صنعت آن حلوار خطائی
مجرب عود قماری خام صندل سفید زرنبا د زعفران دربنل صمغ عربی فلفل درونج عقربی دارچینی از هر یک
دو مثقال مصطکی عاقرقرحا مسک تبتی از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بشیره نبات سرشته حبوب سازند
* حب حلوار و منقول از رساس حکیم محمد حسین نضد معرالمه بدن را قوت دهد و حافظ صحت و قوی اعضای
رئیسه و معطره و دافع آلام و امراض بارده است * صنعت آن حلوار خطائی مجرب صندل سفید بگلاب سوده زرنباد
دارچینی درونج عقربی صمغ عربی از هر یک یک مثقال عود قماری خام یک مثقال نیم مصطکی رومی زعفران عاقرقرحا
از هر یک نیم مثقال زنجبیل فلفل سیاه مسک ترکی از هر یک دو مثقال کوفته بیخته با شیره نبات سفید سرشته حبوب
سازند مرحمی تعلیل زنجبیلی سرمی تکه انگ * حب حلوار اطبای هند گفته اند که حافظ قوی و از ارواح است

وحب مثقال حل کرده آب مذاب است بما یلیه تمر هندی به ریا لیه * صفت ان حلوا ارخطایی مجربست که با
دارچینی فلفل . ارفلفل کند طلا مکلس فولاد مکلس ازهریک سه مثقال دانه هیل بوا بویل زنجبیل زعفران
مصطکی زردار ازهریک دو مثقال بعد کوبی سنبل الطیب عود قماری جا زعفران سنبل از هریک چهار مثقال
بادرنجبویه رازیانه اصلها ابی یک مثقال مصطکی نیم مثقال حب مکلس تکدا انک طلی مکلس و فولاد مکلس و ورد مکلس
را روروغن گاو چرب ساخته بان ادویه را کوبیده بیخته با آب بعسل مصفی بقوام آورده بسرشته حبوب سازند مرحمی
بقدر نخودی ورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی دو حب * حب جدوار یاد زهر منا بی حکیم محمد باقر
موسوی منقول از خط ابقاه الله مرا عمد الثانی بلعمی فرموده اند در بیان حب مفرح مقوی قلب و حافظ که
مرکب ساخته آن بنا مماری تجت حواس خمسه باطنی این حمرو بعد بر مبادی آن بمراس طبع این قسم صورت
بسته است که در ... جهان این درد ماند ولا ... سود ... و در صدان طبع موزنان آسان جمرو
ساده سان بیرون آید * صفت ان حلوا رخطایی مجرب مقیم مثقال قاد زهر مقلی سه مثقال مروارید ناسفته
دو مثقال یاقوت رمانی عنبر اشهب از هریک یک مثقال زعفران مومیایی دار ا ... ی از هریک نیم مثقال
مومیایی را در روغن بنفشه بادام یا روغن ... بسمه که احمه با ی ادویه را مولی جوامروماد رمو
کوبند ... جوا مروارید زهر را بالعاب بزرطونا که دران صمغ عربی وکثیرا حل کرده باشند ملایه نموده بعد
ازان ادویه را باان سرشته در هاون سنگی ... بیالند بعد ازان حبها سازند مرحمی بقدر نخودی ورق
طلا ... یاورق نقره ودر سایه خشک کرده نگاه دارند شربتی چهار قیراط * حب جدوار حکیم عماد الدین
محمود منقول از خط میرزا محمد باقر بلد حکیم معرالیه * صفت ان جدوار خطایی مجرب نیم مثقال عنبر اشهب
یک مثقال مسک نیم مثقال زر ... در روغ عنبری صندل ... مروارید ناسفته زعفران ورق طلا از هریک یک
مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی صمغ عربی عود قماری خام از هریک نیم مثقال ورق نقره کل گاوزبان از هریک
دو مثقال و تکدا انک بیک ... حبوب ساز ... شربتی چهار قیراط * حب جدوار دیگر * صفت ان جدوار
خطایی مجرب نفس نیم مثقال باد زهر حیوانی ... زعفران عاقرقرحا ... بسد ... و ... دارچینی
دانه هیل ... ورق طلا ... محلول ورق نقره محلول از هریک تکدا انک کوبیده بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند
مرحمی بقدر نخودی ... ازینه حب تا هفت حب * حب جدوار صفیر جدوار خطایی مجرب مروارید ناسفته
از هریک در خریطه ... بالعاب ... سرشته حبوب سازند شربتی ... درم * حب جدوار که در تقویت
قلب و دماغ و جمیع اعضای رئیسه و دفع رطوبات دماغی و درد سر ... و ... دماغ ... نفع تمام دارد
* صفت ان جدوار خطایی مجرب عود هندی خام مصطکی رومی از هریک ... درم دارچینی گل گاوزبان ... ورقان
زعفران ... از هریک ... درم در روغ اسطوخودوس ... ... دار فلفل زنجبیل جمیع
مادو ... تسمیل الطب ... ترکیب ... عنبر اشهب از هریک ... درم اجزا کوبیده بیخته با گلاب
سرشته حبوب سازند مرحمی بقدر فلفلی و ورق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی یک حب تا سه
حب ... حب ... و مزاج * حب جدوار دیگر که مشهی و هاضم طعام و مقوی دل است * صفت ان جدوار
خطایی ... مجرب عود قماری خام صندل سفید زرباد ... صمغ عربی در روغ عنبری فلفل سیاه از هریک
دو مثقال مصطکی زعفران از هریک یک مثقال کوبیده بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند شربتی از تکدا انک
تا دانگ * حب جدوار دیگر ... مقوی باه است و در اطفال ... * صفت ان جدوار خطایی ... مرح

بهمن سفید زعفران سنبل مقشر مروارید ناسفته از هریک نیم مثقال بادزهر حیوانی مجرب یکدانگ عنبر اشهب
مشک تبتی از هریک نیم مثقال صمغ عربی یکدانگ و نیم عود قماری درونج قلقل دارفلفل حصه گل سرخ سعد کوفی
از هریک دو مثقال قرص افعی تخم کشوث خصیة الثعلب مصری از هریک ده مثقال زرنباد دارچینی ابریشم
شقاقل مصری سنبل الطیب از هریک سه مثقال تخم مرو مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هریک یک مثقال اجزا
کوفته بیخته بشیره سیب سفید بقوام آورده سرشته حبوب ساخته مرجمی بعد زنجودی در سایه خشک نماید
شربتی نیم عدد * حب جدوار دیگر مسکن سنگ مثانه و سهل ادرار منی را دورگرداند و تقویت باه کند و سستی را
دورگرداند و ضیق النفس را نافع بود و تواسیر بادی و حوبی را سود دارد و سدهای کهنه و مزمنه و مثل را مفید است
* صنعت آن علك البطم مصطکی رومی از هریک دو درم قرنفل سه درم مشک تبتی یکدانگ و نیم جدوار خطائی
مجرب دو دانگ زعفران یک درم احراق ابریشم با نبات سره سیاه بگلاب بقوام آورده سرشته حبوب سازند
مرجمی بقدر زنجودی بورق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند شربتی نیم حب * حب جدوار
بالمسک حکیم محمد حسین حکیمباشی شاه جنت مکانی شاه عباس صفوی موموی مقوی جمیع اعضای رئیسه و مقوی باه
است و نشاط آورد و مجرب است * صنعت آن جدوار خطائی مجرب عود هندی بادنجبویه سنبل الطیب دارچینی لسان
العصافیر قرنفل بهمن سرخ بادیه سرا عرابی از هریک سه مثقال زرنباد درونج عقربی صندل سفید مروارید
ناسفته لعل بدخشی عرق بلسان قلقل سفید زنجبیل زرنباد حسی بادزهر مونه ساذج هندی تمامه خولنجان
کبابه حسی عود الصلیب بوزیدان تودری گل سرخ مغز الاعماع تخم فرنجمشک دو و مقل جاادر قلع از هریک
دو مثقال گل گاوزبان خصیة الثعلب مصری مصطکی رومی طباشیر سفید پست و دانه ح سنکه صندل از هریک
نیم مثقال صمغ عربی نیم مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هریک یک مثقال بهمن سفید نیم مثقال نبات
سفید نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند و بورق طلا و نقره از هریک یک مثقال پیچیده
در سایه خشک نمایند و باید که حبوب هر یک بقدر زنجودی باشد شربتی از نیم حب تا یک حب با عرق جزر
بمقدار یک ادمه ترز بدرند * حب جدوار دیگر * صنعت آن جدوار خطائی آزموده قلقل سفید فلفل سیاه ورق گل
سرخ سنبل الطیب از هریک نخود رم کهربای شمعی مروارید ناسفته یادزهر مادی حجر کرس ساذج هندی حب
بلسان سلیخه عود بلسان فرفیون زنجبیل دارچینی کبابه حسی زراوند مدحرج اسارون شامی زرنب عود
هندی خام عودی دوقسم تربد سفید صمغ عربی دارفلفل عود هندی نیم مشک سرا از هریک سه درم زعفران
با تعواه حور داسیا حب الرشاد... مصری خصیة الثعلب مصری از هریک سه درم عاقرقرحا درونج عقربی
مرمکی صافی از هریک چهار درم برنج سفید زرنبا از هریک دو درم عنبر اشهب یک درم ورق طلا سه عدد
ورق نقره یکصد عدد دوبه را انچه کوفتنی است کوفته بیخته و انچه صلایه کردنی است با گلاب بر سنگ دمانی
صلایه کرده و انچه حل کردنی است حل کرده مجموع را بروغن مغز بسته چرب نموده حبوب سازند مرجمی
بورق زنجودی شربتی از چهار حب تا شش حب * حب جدوار دیگر مقوی باه و رفع ضعف باصره و ضعف دل و معده
* صنعت آن جدوار خطائی آزموده مروارید ناسفته دارفلفل از هریک یک مثقال فلفل ورد الطیب عود قماری
خام قرنفل کبابه حسی از هریک دو مثقال خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری تخم بالنگو از هریک سه مثقال
زعفران نیم مثقال کوفته بیخته بشیره انار شکری سرشته حبوب سازند مرجمی بقدر زنجودی شربتی نیم مثقال
* حب جدوار دیگر که مقوی معده و باه و قلب است و باصره را قوت دهد و جمیع بادها را زائل کند و در تقویت باه

بی نظیر است * صفت آن حب وارخطائی مجرب مروارید ناسفته دارفلفل کهربای شمعی از هر یک یک مثقال فلفل
زنجبیل خولنجان درونج القلب بهمن سرخ بهمن سفید عود قماری جاوشیر کبابه چینی از هر یک دو مثقال
خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری تخم بالنگو از هر یک سه مثقال زعفران نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته بجلاب
شکری معقوم سرشته حب بسازند و ورق طلا پیچند و نگاه دارند شربتی نیم مثقال و این حب حب وار با سینه
دل دل است با اندک تفاوتی * حب حب وارد تکرر صفت آن بادرنجبویه مجرب تکه انگ عنبر اشهب مشک
ترکی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی تکه انگ و نیم عود قماری درونج قرنفل عتیقه گل سرخ سعد کوفی از هر یک
دو مثقال صندل سفید مروارید ناسفته حب وارخطائی بهمن سرخ بهمن سفید زعفران از هر یک سه مثقال
درونج ... خصیة الثعلب مصری از هر یک ده مثقال زرنباد دارچینی اشقاقل مصری سنبل
الطیب از هر یک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هر یک یک مثقال اجزا را کوفته بیخته بشیره
سیب معقوم سرشته حبوب سازند مرحمی ... شربتی نیم حب * حب حب وارکه مقوی قلب و دماغ
و کبد است و باه برانگیزد و معده را موافق باشد ریست و کمر را قوت دهد و نشاط آورد * صفت آن اسد سنبل الطیب
صندل سرخ صندل سفید حب الآس لاجورد مغسول سنبل مغسول سادج هندی تخم ریحان تخم ... کسنج
مقشر پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله شمعی اسطوخودوس از هر یک سه مثقال حب وار
خطائی مجرب سه مثقال و نیم مروارید ناسفته کهربای شمعی ... عنبر اشهب ابریشم مقرض
زرنباد حمی زنجبیل سفید ... دارفلفل از هر یک دو مثقال پوست زرد اترج گل سرخ تخم خرفه
مقشر مغز بادام ... مقشر مغز حلغوزه مغز حب الزلم مغز بادام ... مصطکی از هر یک نیم مثقال گل مختوم
کافور قیصوری ورق نقره مشک ترکی از هر یک یک مثقال مروارید زرد مروارید گلگون از هر یک دو مثقال و نیم ورق
طلا نیم مثقال ادویه را که صلایه کردنی است با گلاب بر سنگ سماق صلایه کرده و آنچه کوفتنی است کوفته
بیخته و آنچه حل کردنی است حل کرده بروغن بلسان چرب نموده با آب پوست کوکنار سرشته حبوب سازند شربتی
یک درم را گرجرا سه یا سه اجزا را بعسل مصفی ... ادویه سرشته معجون سازند شربتی از آن یک مثقال است
* حب حب وار که مقوی ... * صفت آن ذهب مکلس حب وار
خطائی بادرنجبویه ... از هر یک یک مثقال ... مصطکی رومی زعفران از هر یک چهار دانگ دارچینی
چهار مثقال دارفلفل نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کثیرا یک انگ ... حب سازند مرحمی بقدر ... نخودی
... حب ... دو حبی ربع ... ساعت با گلاب فرو برند نافع است * حب حب وار
حکیم سلیمان شاه ... * صفت آن حب وارخطائی مجرب ... افعی ... خصیة الثعلب مصری
زعفران از هر یک سه درم عنبر اشهب مصطکی رومی مشک خالص ... کبد ... از هر یک یک درم کافور
... اجزا کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند مرحمی بقدر نخودی ورق طلا و نقره پیچند و
... * دهن حب وار ... اوجاع مفاصل و اوجاع ... و عرق النسا و نقرس
والتیام جروح ... * صفت آن بگیرند حب وارخطائی مجرب را درکوب نموده یک شبانروز
در آب باران ... آتش ملایم طبخ دهند تا تمام قوت آب در سر آب آید پس بکو مالند و
صاف کرده ... آن آب ... روغن کنجد ... روغن ورد ... آتش ملایم طبخ دهند تا
روغن بماند و ... * مرهم حب وار از صنعت حکیم ... کیلانی ... مرهم ...

ومانند دهن دبودار است در کبریت و اینکه اران رباده و نمرید نابی در منافع بزاب السمام جراحات و اند مال
آنها دوا بی بد مرهمی * صفت آن جد وار خطایی حرب مجرب که بمثل مانند نلث مثقال زرد چوبه دبودار اصل
الموس بعمس در آخر برگ حماء حسک درد مجمع نرسدوق دکاکین محمصات و سود بر آن به دکاکین زرگران
و مس گران و ملمی گران و عمر هاار هر دل نلث اوقیه توست درخت مغیلان برگ . رست نمر با ره سرموجوبه ارهر نلث
دوازده نه نصف اوقیه جوبها و سنجارا نمرکوفته و بر روی سنگ صلایه نرم نمایند با مضمحل گردد و تا مانر
ادویه مرای سه درد رنم من آب با تس ملایم بجوشانند تا به ثلث رسد پس آب صافی آن را نگاهداشته که بسیار
مورا خ آنرا در و رنگ باشد نگه دارند و از سفیدهای کفچه درد نگیجه نسازند و اتفال آنرا ما بقیه در آن مانده است
در اند پس آن مانده را کوفته اتفال را در نماینده و برزند بران روغن کنجد نا ره حالص نصف اوقیه و با تس
ملایم بجوشانند تا آنکه در نم تحلیل شد به آب گردد پس صاف نمایند و اتفال را نفسرده در نمایند و بعد را
با اندکی از آن روغن حل نموده صاف نمایند و باد و اوقیه موم زرد در آن روغن بریزند و با تس ملایم طبخ
نمایند تا بقوام مرهم آید و احتیاطا باید که بعد و عند الحاجت استعمال نمایند و نوشته که اگر بعضی بلاد
برگ درخت نمر باپوست درخت مغیلان نباشد و از آن بی عیب نافت نشود تا کی بنسبت تخفیف آن لیکن تمام اجزا
بهتر و اولی است * مرهم جد وارد بگر در وح حسنه و ناصور و زخمهای آتش و زخمهای کهنه را نافع و مجرب است
*صفت آن جدوار خطایی مجرب نلث مثقال موجوبه نه توست درخت مغیلان برگ حنا در سایه خشک کرده ارهر نلث
نوره مثقال برگ نمر در سایه خشک کرده موم زرد غیر مستعمل ارهر نلث سی و هفت مثقال و سمر روغن کنجد
معبد هشاد و سه مثقال اجزا را سوای جد وار در سه مرار مثقال آب بجوشانند تا به ثلث رسد که مرار مثقال
باشد آنرا مالیده صاف نمود بعد از آن موم ومید و روغن را داخل کرده با تس ملایم بجوشانند که
آب رفته روغن نماند پس جدوار را نرم سوده داخل کرده در ظرف نگه نمایند تا نکسال مانند مرهم
سود ود ظرف چینی نگاهدارند و عند الحاجت بکار برند *فصل درد کر نسخ معاجین جدواری*
این معجون را مومی بن ممون از خط شیخ رئیس نقل کرده و ملمی نموده که خواص این معجون را شیخ حسن
نوشته که مناسب مقوی باه است و دافع جمیع سموم و ماصه را دوی گرداند اعضای باطنه را تمام علی العموم
دون دمثل خصوص دل را و دفع بلغم کند و منافع صعودات و به قیاع است و تقویت جمیع اعضا و حواس ظاهر و باطن کند
و کدورتها را زائل گرداند و تفریح آورد و نفس را قوی گرداند و حاد طبیعت است و منافع بسیاری از امراض است و فراید
این معجون را بسیار نوشته و ما مختصر کرد دم *صفت آن جدوار خطایی مجرب سنبل الطیب عیند گل سرخ تمرو ع الاتماع
پوست ملیله کابلی ملیله سیاه پوست بلیله ارهر دل نلث اوقیه آمله مقشر دوا و نه پوست زرد اترج اسطوخودوس
گاوزبان ارهر نلث اوقیه لسان العصافیر سادل مصری تخم فلفل تخم خرفه تخم خیار چنبر تخم سرخ تخم
سلیخه افیون مصطکی عود بلسان باسوار هر نلث تمر اوقیه کبابه چینی دار فلفل دارچینی ارهر نلث ربع ارقیه کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین و روغن معرشته مکرر حرب نموده با عسل مصفی دو وزن ادویه و حلاب سه رطل
که بقوام آورده باشد بسرشند و هر روز نلث مثقال آنرا ساول نمایند تا مزاج تا عندالآید * معجون جدوار دیگر
مقوی باه و مجرب است * صفت آن عود نماری خام زنجبیل سادل مصری حسنه التعلب مصری ارهر نلث مثقال
زعفران نیم مثقال کبابه چینی فلفل تخم ما لنگو دار فلفل ارهر نلث دو مثقال تخم با دو به مروارید نا سفته و جدوار
خطایی مجرب از هر دل نلث مثقال نبات سفید سه وزن ادویه نبات را بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته با آن

معجون ماریله * معجون جدوار از نواب حکیم الممالک مرحوم * صنعتی اینجه بوسنه فلفله کابلی فلفله سیاه بوسنه بلیله آمله مقشر دارچینی و زنجبیل هر برکی اوچر مثقال و تولیه هندی کونی تکوبینه یوله زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل کندر اوچر مثقال تکوله معرسه سه بوله موبر مصطکی بهمن بوله اسطوخودوس بوسنه زرداوج کاوزبان کلیلالی جدوار خطائی تخم خرفه اوچر مثقال دو بوله مثالیم عنبه گل سرخ لسان العصافیر سقاقل مصری تخم فلفون زعفران بهمن سرخ بهمن سفید ابریشم مصطکی عود الصلیب عود بلسان اوچر مثقال بوله زرنباد دام سرب روده نسمه اوچر مثقال تخم بوله عسل مصفی ایله و بعد سرسید مفید باو سیر برخمیس بیست بوله نقوا آورده علی الرسم معجون ساریله سربیی اوله مثقال یا دو مثقال * فصل درمان نسخ مفرحات جدواری * مفرح جدوار که حسب الامر حضرت اقدس اعلی ظل اللهی شاه سلیمان صفوی موسوی حکیم محمد باقر موسوی حکیم باشی ارحکیم دیگی نسخه آنرا کرده * صنعتی اینجه جدوار خطائی عنبر زعفران تخم ریحان عود هندی مرجان سفید ابریشم خام حرق لسان الثور بمقدار ربع مثقال اوچر مثقال در زر ورق طلا اسطوخودوس عاج سوخته سرطه ابریشم اوچر مثقال زر کاور صدف مروارید مسک برکی عسل اسعد مروارید سفید اسطوخودوس دل کرگدن بعضی یادرهم حجر ا ی کوزی اوچر مثقال یدی درم ورق طلا ورق نقره اوچر مثقال تخم وجهار درم آب سیب سیرین عرق گاوزبان اوچر مثقال فلفل سفید د ورون تخم ع ادویه جدواری در آب سیب و عرق گاوزبان حل کرده بقوام آورده و اجزا را آن معجون ساریله سربیی د ودرم یا سه درم * مفرح جدوار جلالی * صنعتی اینجه جدوار خطائی جوهر مروارید یاقوت یاقوت رمانی یاد زهر معدنی حتا ی کهربای شمعی نیم جوش بوسنه بلیله عود هاری خام ابریشم سامی ساهی زرنباد بسباسه زرنباد خصیه الثعلب مصری بهمن سفید بهمن سرخ گل گاوزبان ورق گل سرخ بوزیدان سقاقل مصری تخم خشخاش اوچر مثقال سه مثقال ابریشم مقرض لاجورد مغسول زرنباد حبی اسمون ا مرنطی سنبل الطیب مصطکی رومی زعفران ساذج هندی عنبر اشهب مایه سراعرابی صندل سرخ دارچینی زنجبیل فرنجمشک درونج عقربی معلکوکی یادرجه تخم فلفون زری سرخ بودری زرد یادلیه کبابه تخم برنجمشک کبابه چینی حولنجان طباشیر سفید ورق نقره اوچر مثقال دو مثقال مسک برکی ورق طلا اوچر مثقال مثقال آمله مسعی ده مثقال آب به سیرین آب سیب سیرین اوچر مثقال جهار مثقال سربیه سفید تکمیل و سحاق مثقال عسل مصفی دو بیست مثقال ایله سو زیعر معجون ساریله سربیی اوچکدرم یا مثقال طبی دو نسخه دیگر تخم مثقال افیون درین مفرح داخل است و نسخه اول خوب است * مفرح جدوار سربیی * صنعتی اینجه جدوار خطائی عنبر و زنجبیل هر برکی یا مسک سنبل الطیب دارچینی تخم زردک تخم سلغم زرنبا خصیه الثعلب مصری خالصه زرنباد مسعی گل تخم مروارید یا سفید کهربای شمعی اوچر مثقال سه مثقال بوسنه زردا برنج گل گاوزبان صندل سفید سیر آمله مسعی طباشیر سفید ابریشم مقرض او بوله تخم مثقال بادرنجبویه کرده معر تخم خیار عود هندی عربی خام تخم خرفه سفید اوچر مثقال مسک مثقال زنجبیل دورنوا احرلنجان سعد کوفی تخم افرنج مسک رومی بسباسه یاد زهر حیوانی اسطوخودوس اوچر مثقال ایکی مثقال و سرمق الطیب دار فلفل یادلیه کبابه زنجبیل فلفل سیاه کادور مسوری لعل بدخشی زمرد اعلی اوچر مثقال مثقال درست ترنج نسمه خطائی یا تخم کرفس لسان العصافیر زرنباد مغرحمد الحمرا شرحلو زه مصطکی یادلیه صغار درونج عقربی کبابه چینی بهمن سفید بهمن سرخ اوچر مثقال دو مثقال یاقوت رمانی یادرجه تخم یا زهر معدنی خطائی عنبر اشهب اوقر مثقال جهار مثقال مسک برکی سیر مثقال ورق طلا ده عدد ورق نقره تکمیل عدد یات سفید جهار صد مثقال نبات سو مغز مربب بمانند سیر ادخل یادرحکم یاسی دلمی نموده که

مس ابن مفرح راجحب امرائی ساخمه لیکن کاذرروفا. رمرحموانی راداخل نکردم ومسارالسد رابدرحورال آن را
اربرای مرسرض مختلف دوسه ردرامراض سموعه نافع دانسته لیکن مسورنجربه سند *

* باب الحمرمع الراء المعجمة * حرربفم جمرورای معجمه ورای مهمله بفارسی گرروررردل وبهندي حر
گوسد بري وسابي مسابه بسابی آب. وسمرسساسد نکی طوبل وبکی مسمد بوردو مرگرم ربروگوسد در
اول دراست مسوي وسلطف وسد ربول وحسن وحصوصادري آن رسفع سد وحگرواسسعار وفاطع بلغم ومقوي معده
وسلس رد بوهضم وجب نکوسد وبرمرح ساکله دسد بد نافع است آن را رحب سرفه کهنه وردرسه ورداب
الحسب ورد معد وحگرر سکس سعس وامراح حصاه سفسد وبطول طمع رسمهاي آن محلل خون حامد ومرهای
آن بعاب مسهی وسعطو مقوي احساورحم وماسمد وسریع الهضم دروردد * آن سرکه رمله حهب ادابه سرز
بی عدیل رمعي سعده وحگر باردردوساب آن دربب بمرهاي آن است وسمد آن که آب افسرده آن را بارنج ورب آن
عسل حوسابد * درحم رسمد نگد اربد ناسکرسود بعاب مصب کسد * وبطي الاسحدار ومصدع ومری آن که
باله وبگه مساسه گرفسه سرد بد سمور نکه ادساء الله نع عصر بسبد کورخواهد سد درجمع آنار باسب سباب حمر
است سگرد درربادنی اسکاروصماب ترک آن حسب اکله نافع وحرم آن بطي الهضم ونفاح ومصرمحرورین ومصلحش
ادویه حاره وآنکامد رسمه آن باگوسب برعاله سولد سلطاصالح است وبد رسرسب لرحرم آن نامد وسصب مقال
وارمربای ان نامسب مثقال ارسمدان ناسحاه مثقال رسمس سحرل نام درآبار سل اصل آن وردادرا ربول وحسن
موده رحصوصادری ان رحرب بك حرر آن رااماید حرر سحر سلعم درحوب بربب کرده دررىر آتس طبع دهمد حصب
احراج سنگ کرده رمسابه وعسر بول مجرب دانسته اند وبعد رسرد مس نادودرمم ربد لس اسمون ودرمواست و
مری آن را دربلاد مرودس کررانامسد مععس بعد رانگسی وگاس ررد وعلاب آن سرحاربال داول سوم گرم
ودرآخراول حسك وبااعدال حادبی ودراعدال سوای مرطب بادو سرارسسابی وحمول آن محرح حمس وحوردن
تمام آن جهب سموم وصماب سحه اصل ودرگ ان جهب احماد حون که اربرودب ناسد نافع وآو حس آن درمبارل
باعث گرىحس هوام است ومسرمعد رحلی رعصب ومسلحس اسمون وحمول آن مسمی رحم ومعین برحمل است
* حلواي جررمعی رمد ربول مفسح سد ۃ حگر وجهب سرده باردواحراح حصاه کلمد ومساسه نافع است * صمت آن
نگمرىد رردل وسسد * وپوسب آن رادورکرده * ارکد ویراوس بترا سد واستخوان سب سان آن رادورکسد بس
آن رردل براسمد * رادرآب وگلاب بیه دربد تاسهراسود وباطام دره مرسد وسره بباب سسد اعسل مصبی بعدر
ماجب راب داخل کرده به دربلر برهمرسد تا فرسب تا معقادرسد بس فدری مسك وعسرا همرا نانبات سدمد
کوسد * ورعفران رانا گلاب سابسد * دران داخل نمانسد وبرهمرزىند بس معرسمه بوداده وسعربادام بوداده
سمرکوفسه داخل نمانید وبرهم رسد وبرسمی کسد * بعن کسد وبطرى لوربرىد * نگاهداربد وطرىق بوداد
معز بسته ومعز بادام درحلوا اما آن است که بادام وبسه راسسر کرده آرد گندم رادرماهی تابه کرده * رسمد
وبادام رادران اندارىد ودرزىرآن آتش ملائم کسد وبرهم رىد تا بوداده سود * فصل در ذکر مسمی اسربه حرر *
سراب جررحسدان دوب دارد که بتجربه درسیاند * صفت آن نگمرند حرروپوسب آن رابتراسند * دلول آن را
مس بمرد * استخوان مماب آن را بیرون آورد * ماسد دراممر نکمس آن رادرد تنگ کرده * وسمد درهم
حلمه ودرمس ونمرآب برروي وي کرده * سرد نگ راسد طبس سفالی بوساسد * اطراف طبس را محمرسکم بموده
باتس ملائم به دربد تا حرره راسرد دس ارآتس ذرود آورده * نگداربد تا سرد سود بمالند ونما لابند وبعد ار

صافی آن عسل مصفی از رغوه داخل نموده بگیرند این ادویه را بوذری سرخ بوذری زرد از هر یک شش درم
زنجبیل چهار درم دار فلفل خولنجان از هر یک سه درم جوزبوا بسباسه از هر یک نیم درم و نیم کوفته در خرقه
کتان گشادی کرده در آن اندازند و آتش ملایم به زیر نهند و لحظه بلحظه کفک آن گرفته باشند تا قوت ادویه بیرون
آید بقوام آورند و کیسه را مالیده بفشارند و دور کنند و شراب سرد کرده در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز
نیم درم آن را با یک دیزی آب باغوری جر بیاشامند * صفت این شراب به نسخه دیگر استعمال که در صفت با ذکر
کرده بگیرند جزر شیرین و پوست آن را دور کرده خرد نموده و وزن آن از دنگ سنگی کرده سه درم حلبه و ده من
آب بریزی کرده سر دیگ را بطین حکمت بپوشانند اطراف آن را خمیر گرفته به زیر آن آتش نرم افروزند پس فرود آورده
سر دیگ را برگرفته بمالند و بپالایند و بوزن آن عسل سفید خوش بوی مصفی از رغوه داخل نمایند پس بگیرند تخم
حلبه بوذری سرخ بوذری زرد از هر یک دو درم زنجبیل سه درم دارچینی جوزبوا بسباسه قاقله صغار از هر یک یک درم کوفته
در صره کتانی کرده در دیگ اندازند و بجوشانند و لحظه بلحظه صره را ببندش بمالند و بفشارند تا بقوام آید و بعضی
بوزن آب شراب انگوری داخل می‌کنند * شراب جزر دیگر بگیرند جزر رسیده پاک کرده استخوان آنها را دور کنند و بوزن
آن ده برابر آب داخل کرده به زیر آتش نرم سوز پس بمالند و بپالایند بوزن پالوده عسل مصفی داخل کرده
و این ادویه را کوفته در صره کتانی گشادی کرده در آن اندازند و آتش ملایم بجوشانند و لحظه بلحظه صره را
ببندش بمالند و بفشارند تا شراب بقوام آید ادویه این است قاقله صغار قاقله کبار زنجبیل جوزبوا بسباسه
دار فلفل نرد الطیب از هر یک یک درم خولنجان سنبل الطیب از هر یک نیم درم زرنباد کور یاد وج از هر یک دو درم انیسون
نیم درم اسارون سلیخه از هر یک چهار درم زعفران دو درم مشک نیم یک درم * شراب جزر به نسخه ملانفیسی در
امراض باطنی بطور مغز بیان کرده است * صفت آن بگیرند جزر رسیده اعلی پاک کرده استخوان آن
آن را دور کرده ریزه ریزه چون درا مهر نموده در دیگ تا کمره کرده و بوزن جزر آب خالص بریزی کرده به زیر
آتش نرم سوز پس از آتش فرود آورده نگذارند تا گرمی آن ساکن شود پس بمالند و بفشارند تا کمره کرده بپالایند
و داخل کنند زهر جزوی از آن یک جز و شراب عنبی صافی صرف و یک جز عسل سفید خوشبوی مصفی پس بگیرند
این ادویه را کوفته در پارچه کتانی بسته چنانکه یک خالی باشد و در دیگ اندازند و به زیر آتش بقوام آید پس
خرقه را دور کرده شراب را نگاه دارند و ادویه این است قاقله قرنفل جوزبوا بسباسه دار فلفل نرد الطیب از هر یک
سه درم خولنجان سنبل الطیب از هر یک نیم درم زرنباد کور یاد وج از هر یک دو درم انیسون ده درم سلیخه
اسارون از هر یک چهار درم زعفران مشک نیم از هر یک نیم درم کوفته در کیسه کتان کرده در آن اندازند * شربت حزر
بمارلند و جزیره اب است * صفت آن بگیرند زردک را پاک کرده از گل و برگ آن تمیز نموده و پاره پاره برند و در آب
طبخ نموده تا پخته شود و نیک صاف کرده و چاشنی گرفته از زرد انار یا عسل آن هر قسم که خواهند و در آن قطعه زرد
هر قدر که خواهند شکسته فلفل کوفته در آن بپزند نگذارند تا بسته گردد پس با قند یا حلوا و ساول
نمایند * عرق جزر گشنیز بالیف بر آب عفران مآب حکیم احمد موسوی * صفت آن گلاب عرق بید مشک از هر یک
سه مثقال آب خالص نیم شاه تمیز جزر یا دار چوب دو گل گاوزبان از هر یک ده مثقال تخم ... هفت مثقال
زنجبیل ... دمی از هر یک سه مثقال چند وار خطایی شریت دو مثقال ادخر مکی ... شدی نیم
... سرخ ساده هندی زرنباد از هر یک سه مثقال درونج عقربی سه مثقال انیسون دو مثقال
ادویه را نیم کوفته در گلاب و عرق بید مشک بخیسانند پس یک من زردک پاک کرده و ریزه کرده در خیسانده ادویه

داخل کرده بطریق مقرر عرق کشند مشغول باشند که اگر در وقت عرق کشیدن بید مشک سالم همراه بهتر بود هان لیکن
بند بند بهتر است * فصل در ذکر الوان اطعمه حارّه * تا آنکه از جمله الوان طعامهاست حلیم مسود * لونی آنکه
جزر را در آب بجوشانند و پوست کنده بپزند و بادروج آبی ملائم به پزند و بخورند و بعد از جزر را از حرم آن با
یک من بستن مثقال است * لون دیگر ولیه حراست * صنعت آن بگیرند گوشت بره بالیده با نرم سایند و طعام نموده
بادرو بیارد در آب بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را با روغن و مصالح حاره و پیاز سرخ کنند و بیارد در آب
بجوشانند و بیار ورد آب کرده طعام نموده داخل کرده بپزند با مویز اسود و اگر خواسته باشند خرمای برس چون
آنکه مدو با آب غوره و با آب لیمو و یا خالص سپونابه زیاده و با عمر آن هر چه خواهند داخل کنند و اگر خواسته باشند از
جوانه بذری و بید سفید یاد و باب داخل کنند و چند جوشی داده کشیده بخورند * لونی دیگر ورمه زردک است
که در ورمه گوشت بریان بدستور معمور زردک را قطعه قطعه کرده داخل نمایند و اگر خواسته باشند این ورمه را
در زیر پلاو یا در زیر چلاو گذاشته ورمه پلاو یا ورمه چلاو زردک سازند * لون دیگر دو پیازه زردک است که در دو پیازه
را بدستور معمور ساخته زردک را در آن داخل کنند * لون دیگر مولی جزر است که در مولی آن بدستور معمور زردک
داخل نمایند و در این الوان اگر در بس خواهند از آلیهای جامعه مذکوره داخل نمایند و اگر خواسته باشند از خواهند شکر
با نبات بقدر حاجت نیز داخل نمایند * لون دیگر برگسی پلاو است که در زیر پلاو زردک و اسفناج در روغن سرخ کرده
نگذارند بعد کشیدن آب زردک و اسفناج را بر روی آن گذارند و تخم مرغ نیم برشت در آن گذاشته بخورند * لون دیگر
بورانی جزر و اسفناج است که این هر دو را با گوشت بره بالیده با پای گوشت در آب پخته در روغن گاو سرخ کرده در لنگری
کشیده ماست چکیده بر روی آن کرده خورده میشود و این الوان همه مناسب مشهی و پخته زردک با گوشت بره
مرلد جلا صالح است و مصور معده و حلق است و مصلحش ادویه حاره و آنکاه است * تسد جزر قایم مقام جمراست
و بهمان نسبت کننده رطب المصراست * صنعت آن بگیرند جزر و نکوبند و نارع آب عمل مصفی بجوشانند و در خم
پخته مهر را در دل لب دفن کنند تا جوش خورده از جوش فرو نشسته برسد * باب الجیم مع اللام * جلاب طبی
* صنعت آن بگیرند شکر سفید یک من گلاب سه من با نیم ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند هرگاه به نصف رسد
مقدار یک درم زعفران سرده ران داخل کرده در وقت حاجت با آب سرد حل کرده بنوشند * جلاب دیگر از تمر بن
الماس مقوی قلب و نافع از درد ای خفقان و مالیخولیا جنون مرضی بسابیا ساسامید * صنعت آن گلاب عرق گاو زبان
عرق بید مشک نبات سفید از هر یک ده درم نبات را در عرقها بگذارند و حل کنند در آن بید مشک مثال معجون مفرح
و ساماند * نسخه معجون مفرح و زن گل سرخ سعد کوفی در بقل بوت زرد اترج از هر یک سه درم مشک
نیم تکه انگ کو فته پخته شراب سیب سه وزن ادویه بسرشند * جلنار بفارسی گلنار گویند و آن غیر
گل انار ثمردار است اگر چه در جمیع افعال مشابه یکدیگرند ولیکن گل این بزرگتر و هزاره است و ثمر نمیدهد الاتا درا
درد و ثمر سرد و خشک و با دفن در ادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعا
و سحج و قرحه امعا و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد آن جهت
بد بوی ریز بعل و التیام جراحات و منع تزاید اورام و سقوط موی و سبوس و مضمضه آن با سرکه جهت بدبوی
دهان و استحکام لثه و اسنان و بلاع مویز و مصدع و مصلحش کثیرا و بدرسر بس با دو درهم و بدلش پوست آن پوست
انار است و از خواص آن است که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد شکفته ناشکفته آنرا صاحب رمد
ومعاینه آن از رخت به نحوی اگر ده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات شمرده اند * سفوف جلنار

اسهال مراری و دموی را نافع است و طبع را ببندد * صفت آن گلنار بلوط درسرکه خیسانیده بریان حب الآس
بلوط طراثیث از هریک پنج درم مازوی سبز در سرکه پرورده بریان کرده پوست انار کرمانی حب الملوک از هریک یک درم تخم
حماض صمغ عربی عصاره لحیة التیس دانه مورد بریان کرده خرنوب شامی از هریک یک درم و نیم اجزا کوفته
بیخته معجون سازند شربتی یک درم * فصل در ذکر اقراص جلنار * قرص جلنار نافع از برای جریان خون
و اسهال مزمن و آمدن خون از هر موضع که باشد شیخ داود انطاکی در تذکره آورده که این قرص را من تجربه کرده ام
در جمیع آنچه ذکر کرده الحدی آن را در خواص این و آن این است که از برای تصنیف فروح شتی از بار داوسمه که آن را اسل
فرنگ گویند پس نصف نیست تجربه من و فعل کرد در تصنیف این فروح فعلی عجب ولیکن لازم است که
هرگاه اراده این فعل آشامیده شود زیاده کرده شود بر اجزا آنکه ذکر کرده مسعود نقص شود ده پوست انار و استعمال کرده
شود با آب گرم باشد مثال آمادن عمر این فعل پس شربتی از آن باشد مثقال است و گفته که فرق این قرص با جوارشان
باقی مماثل معمول ماند این اگرچه نصف ظاهر دراین بطر است حیث آنکه عمود در این قرص گلنار است و آن زود
فاسد شود ولیکن می تواند بود که خون کسی را اجرای آن امید است و اسیون حاجت ترکیب کم است قول
شیخ داود صحیح باشد والله اعلم * صفت آن گلنار فارسی اقاقیا از هریک شش درم افیون طین مختوم ملتحه صمغ
عربی از هریک چهار درم کثیرا افیون از هریک یک درم کوفته بیخته با آب گلنار تازه یا آب کرفس سرشته اقراص سازند
* صفت آن قرص به نسخه دیگر ملتحه سماق گل ارمنی از هریک چهار درم گل سرخ مسروح الاقماع گلنار فارسی اقاقیا از
هریک سه درم کثیرا شش درم دو درم کوفته بیخته با آب گلنار سرشته اقراص سازند * صفت این قرص به نسخه دیگر ملتحه
سرد الطین مختوم صمغی صافی صمغ عربی گلنار فارسی از هریک شش درم کثیرا یک درم کوفته بیخته با آب گلنار سرشته
اقراص سازند و اگر گلنار تازه نباشد گلنار خشک را در آب بخیسانند و صاف نموده در آن آب سرشته * صفت این قرص
به نسخه یحیی بن عیسی بن جزله که در منهاج نام قرص ماربوس آورده و گفته نافع است از برای اختلاف و نفث الدم
و نزف الدم و افراط طمث و جریان خون بواسیر * صفت آن ملتحه سماق طین مختوم صمغی صافی صمغ عربی از هریک
چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی اقاقیا از هریک شش درم کثیرا یک درم اجزا را نرم کوفته خمیر نمایند
با آب گلنار فارسی و روغن با آب مطبوخ گلنار سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نگاه دارند شربتی دو درم و نیم
با شیر ماست مماثل * قرص جلنار که در آمدن خون از هر موضع که باشد نافع است خصوصا از برای نفث الدم
و قیء الدم که به سبب دریدن رگها باشد و بند رگی از رگها باشد بعد از شدت درجیش خون را اسهال دموی زائد و
چند زمانی که ضعف باشد معمول است * صفت آن صمغ عربی بامرده درم کهربا شمعی گل سرخ منزوع
الاقماع طباشیر مقل سماق گلنار عصاره لحیة التیس بسدی از هریک ده درم ساج گوزن سوخته مغسول اقاقیا از هریک
هفت درم شب یمانی سه درم افیون یک درم یا دو درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی سه درم با آب بادیان یا آب
لسان الحمل بیاشامند * قرص جلنار دیگر که همین منفعت دارد * صفت آن گلنار فارسی پنج درم کهربای شمعی نمک
کند ردم الاخوین بسد صمغ عربی از هریک یک درم کوفته بیخته با لعاب اسفغول سرشته اقراص سازند و اگر حرارت
بسیار باشد تخم کاهو و تخم خرفه مقشر زیاده کنند و اگر حاجت نیفتد باشد افیون که آن را اضافه نمایند شربتی دو درم
* قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال معدی و خون آمدن از هر موضع که باشد * صفت آن گلنار فارسی پرورده تخم حماض
از هریک ده درم سماق مقشر از حب ما زوی سبز عصاره لحیة التیس اقاقیا کندر از هریک یک درم نیم کوفته بیخته با
برگ مورد تر سرشته اقراص سازند شربتی یک درم با شربت حب الآس * قرص جلنار دیگر نافع برای اسهال مزمن از برای

خوب ایمان ازهر مرضع که باشد از برای ضعف گرده حارد اما رقصا اگر خوب باشد و علامت امتلا بی خون موجود باشد خون بعمدا این علت استعمال کرده شود با انکه باتکی ازین ادویه استعمال کرده شود یعنی رب به سفر جل
ورب سیب سفرجل و سربت حب الاس وسربت ریباس وسربت لیمو و عدا سله علس باشه ممان و با غوره و با
ناخه برعانه با سیر ابرعالانه باشد با گوسفنل با دراج با طیهوج * صنعت آن گلنار فارسی بحم حماص از هر یک
ده درم گل سرخ مسروع الاتماع سیمان منعی طبا سیر مفسل صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی گل فرسی صندل سفید
از هر یک تکلد ر و بمر ساسه سر ابیه درم اما ساد و درم کوفته بیخته باب سیب رآب به سرس سرسته اقراص سازند
سر بینی تکلدرم باتکی از ربوب واشربه مذکوره * قرص جلنار دیگر بیخته با نطس وخون آمدن از هر موضع که باشد
* صنعت آن گلنار فارسی چهار درم گل سرخ مسروع الاتماع سه درم اقاقیا دو درم صمغ عربی تکلدرم کسر اسفید بمدرم
کوفته بیخته اقراص سازند سر بینی دو درم بالعاب بر رطوبا ورد با نطس با آب کندر سرد کرده * قرص جلنار دیگر
از برای اسهال و دستی اعمار اتکه دموی باشد یا صفراوی * صنعت آن حصص حر دوب نبطی کزمازج کندر گلنار فارسی
از هر یک یک جزو افیون صمغ عربی از هر یک نیم جزو اقراص سازند سر بینی تکلدرم * قرص جلنار بجهة سحج و نفس
بالغ دم و روح صدور ریه و ملتهم جراحات آنها است * صنعت آن گلنار فارسی گل سرخ از هر یک چهار درم مغز گندم
لباب از هر یک دو درم صمغ عربی کمرا مصطکی از هر یک سه درم اما ساد زعفران از هر یک دو درم کهربا مرمکی از هر یک تکلدرم
بارکه راسیچ درم احرا کوفته بیخته باریک به سفرجل اریب حب الاس سرسته اقراص سازند هر روز هر یک مثقال در
ساده حل نموده سربتی یک قرص بنازل نماید * باب التعمیم المیم * حمد نار فارسی بیخ باشد در موسم سرد
و در دو روز حل مشکل درد و بدان حار و اخراج کند * رلو در حلی ماند و حمت کرم معد * ربه و سر مصر معد *
حار و حرب و حکه و آسامند آن تا عت اجتماع حرارت در معده لهذا سیلان و عطش و صورت سعال و مضرا حسای
صعف و سرودین صاحبان اورام باطنی است و صماد آن بر نسانی حاسن رعاف و حرب رآب بر ورده آن به مرا نسب
و مصلحس سربعل عسل و بدل آن تلخ است که در خواص و افعال مانند آن است لیکن این از آن الطف است * دستور
صنعت حمد آنکه در بلد تکه به سبب قلت برودت هوا و با ابدال رطوبت آب در موسم زمستان بخ منجمد نگردد
و خواهند که بعمل آورند * طریق آن است که در صحرا تکه بی اشجار و دور از آبادی باشد و درب ندرمای سرد
بنا باشد اگر دامن کوه باشد بهتر است زمین را مقدار یک وجب کنده در آن کاه بسگر و اگر نباشد کاه برنج بمقدار
چهار انگشت زیاده فرش نموده بر آن ظرفهای سرکشاده سفالی گذارند و آب چاه اگر ابدل سرد باشد با شد
بهتر است گرم نموده اول شب در آنها بریزند که در هر یک بمقدار نیم انگشت نهادت دو انگشت باشد و تمام شب
بگذارند وقت طلوع صبح پیش از برآمدن آفتاب برداشته در جای خنکی جمع نمایند و محسوس مزید که خواهند
و درین حال محفوظ دارند بدین نهج که لالای آن کاه بریخته انبار از بار عمر آن خوب نسا باشد که همه یک قرص
گردد وا زهوای گرم محافظت نمایند و در ایام گرما برآورده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند وا این عمل را باید
در عین زمستان کمال سردی هوای آن بلد نمایند چون کشف رمه سوس نکاه سمانند اگر ظروف آب از آن نگذارند
که سرد و با منجمد گردد و محسوس صموحات را بهتر است * یخ برورده که یخ بخته سر داشند لذید بهتر از برف
و یخ و الطف از هر دو است * صنعت آن آن است که بگیرند یخ یا برف هر کدام که باشد خرد کرده در آن نمک به مقدار
عشر آن سیر بمقدار خمس وقلیلی سحوق مسروح بهرده در طاسی و با دیگی کرده و در ظرفهای کوچک دیگر سرتنگ
سفالی یا رل و یا نقره ریاس بارل باره تلعی کرده سربت عمل مسک و گلاب با عرق بهار ساخته و با آس انار رسیب

و میوه که خواهند زیاده خوشبو باشد بادیان رومی کرده و با میوه‌های حامض حاصل آید و هرکدام که
خواهند و لیکن باید که میوه‌ها بسیار رسیده باشد زیرا که بعد انجماد شربتی آنها کم ترش میگردد و در آن
ظرفها کره که اندک خالی باشد و سر آنها را بخمیر بپوشند و اطراف آنها را بخمیر محکم نموده که آب
و رطوبت خارج درون مطلقا نفوذ ننماید پس آن ظرفها را در میان آن یخ یا برف بنوعی نهند که یخ یا برف تمام
اطراف آنها را فرا گیرد و بالای آنها اندکی بیشتر باشد پس آن طاس ریگ را بعد از آنکه برف و پارچه نمدی و یا نمدی
بپوشند که تمام آن طاس را فرا گیرد که مطلقا هوا بآن نرسد پس سه چهار ساعت نگاه دارند تا منجمد گردد پس
برآورده سر آنها را باز کرده با کاردی نازک پاره پاره نموده در ظرفی برآورند و با قاشق تناول نمایند زیاده برودت از
شربتها و میوه‌ها بسیار صلب مانند یخ نمیگردد بلکه مانند برف منجمد میباشد اما آب خالص مانند یخ منجمد
صلب، بعضی قدری نوشادر بر بالای آن برف و یخ بعد گل لس کوزه نادران کوبیده میپاشند ولیکن بدون برف
و نوشادر منجمد نمیگردد انتهی ملخصا *خموری* شرابی است که مثلث را با آب خرما سیده با آب بسرشند
و مدتی نگاه دارند و بعد استعمال نمایند و بعضی شراب انگور نیز مثلث را خموری نامند و دیگری گفته که آب انگور است
که خوشانیده تا نصف رسیده باشد پس در خم کرده آنرا شراب نمایند و آن گرم و خشک و مسخن و محلل و مسمن
و مسهی و مقوی و مفرح و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و محتمل احتمالست *خمیر* چیزی است که از خمیر
می آرند و گمان آن است که شاید خمیر باشد و آن چیزی است سفید و زرد و ناخوش و در از اندرون او سفید
و سرخ مایل به سبزی زردی و خوشبو با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد حبش و در گرد سیان
گرم سان با هندسان و ترکی سمه نزد دل است در سوم گرم و خشک و محلل باد خصوصا مواد آن جهت ریح و مرطوبه
و برف الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مصروعه و مخلطی صمغ عربی و بلادر نیز باد و در مواد الدوله
گویند که از دل مثقال تا یک مثقال و مقدار آن باختلاف رایج مختلف است در حال و از مصلحات است *مربای خمیر*
صفت آن بگیرند پاره آنرا پوست آنرا جدا ساخته در آب آهک صافی نموده که یک روز یکی دانه باشد بعد چند روز
بجا بدل نموده و با آب خوشانیده تکلف خوبی با آب آهک که حل کرده ابریش نمایند بعد از آن در آب باره
طبخ دهند تا نرم و خشک شود عسل را به قوام آورده خمیر پخته را در آن اندازند و چند جوش دیگر دهند و عسل باید آن
مقدار باشد که خمیر را بپوشاند و بعد ... های عسل با شکر و نبات ... ساخت و اگر بر آن نباشد عسل آنرا خشک
و رود آن خشک نماید که نرم شود پس پوست آن را دور کرده در آب نه بریده و با اندک آب و عسل بجوشانند تا نرم شود پس
عسل کف گرفته تا مثل به قوام آورده برروی آن کشند تا سه مقدار که از روی آن برگردد و دو سه جوش دیگر داده برود
آورده نود کرده ـ رطوبت حمی بارحاجی نگاه دارند *باب الخاء المعجمة مع الطاء المهملة* *خطمیا* بکسر خاء معجمه و سکون نون
و کسر طای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه والف و نون لغت یونانی است و بهندی تکهان بند گویند نبتی است
در ارض غلیظ و مایل به سرخی و سبزکی و زردی رومی آن را که بهترین انواع است ساق و عروق بسطری انگشتی و محرب
و در طول نرسب بک ذرع و در درنگ رخون شکسته اندرون آن زرد نو برتنبر و بد رایج طعم و در بلد جبال
و جاهای نمناک و سایه میروید و بعضی گفته اند رحه ممیقه آن خطمیا بجهت آن است که اول کسیکه یافت
و ساخت آن را خطمی الملک بود از ملوک روم لهذا مسمی بدان است و برگ سمه برگ گردکان و لسان الحمل
و مزه رزبره و وسط برگ آن با سرخ و گل سرخ مایل بکبودی و تخم در علای سمه تکحل مماسد ...
رومی را خرمعانی نامند برگ سمه خشاص و این غیر مستعمل است در اول سوم گرم و خشک در دوم است

و بواسیر ملطف و مسکن ریاح و محلل و با دهن شبت ضماد و در زیت سموم و ... ح جهت رخصه لرید ن سنگ
د و اندر عقرب و هوام و سموم مسرور نه و ورم جگر و مرور عسر بول و احتباس حیض و ضماد آن با شراب جهت
گزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و ورم بار د احشاء و جهت عرق ه و سقطه و کوفتگی اعضا و وبی و ازالهٔ بهق
و با شراب جهت وجع معده و طلای آن با حشا در کفل سب قاطع خون حیض و استعمال آن با سرکه یا شراب یا مرد در
در بر یا مدا اری استعمال ... آب یا شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و برودت و اورام آنها
و حمول آن مخرج جنین و مسقط آن و لطوخ آن جهت رمد بارد نافع و مصر سینه و مصلحش اصول و ...
است و بدل ... با ملک مقدار وبدل آن در تبعیج و تحلیل ... و لیمو آن اسارون و نیم وزن بیخ کبر و در
ما ... و ... آن و نهای دوب آن باشد سال است و عصارهٔ آن در جمیع افعال قوی تر از بیخ آن است
و تریاق سموم و نافع ادرای گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم مسروبه و ورم جگر و استعمال آن باشد اب در
در یا ... ادوی ... سالهای میمانند * دستور اخذ عصارهٔ آن آن است که آن را کوبیده و ... در آب
... آب ... نرد ... صافی نموده طبخ دهند تا منعقد گردد * دواء الخطما نافع
از برای صلابات و ... وجع کبد و معده و طحال و از برای ... های کهنه * صفت آن بدستور ... قیس
خطمای رومی فلفل از هر یک ده درم ... مقل سادج ... سنبل الطیب ... هر یک از هر یک
یک ... کوفته و بیخته به عسل مصفی آمیخته که ادویه با آن سرشته ... شربتی یک درم با ... نافع
با آب ... و در نسخهٔ دیگر ... است بوزن آن ... داخل است * دهن خطمای
... و تسکین ریاح ... ورم بلغمی را ... نافع است و با ... که در
... گردد ... و ... اعضا ... * صفت آن خطمای رومی ده درم را بعد
... کوبیده ... در یک رطل روغن ... داخل کرده
... بر آفتاب ... کرده
نگاه دارند * سفوف خطمای ... الاصول ... مزاج ... های
... را نافع است * صفت آن خطمای ... از هر یک
در ... سنبل الطیب ... الصمغ ... از هر یک ... درم و در نسخهٔ دیگر
از هر یک ده درم است ... جمیع ادویه ... کوفته ... سفوف سازند قدر
مستعمل دو درم با شراب ... بماء الاصول حار یا بارد بحسب مزاج و اعراض تناول نمایند
* شراب خطمای ... معده ... رطوبات معده ... * صفت آن خطمای ده درم ...
چهار درم ... ده درم گل سرخ ... از هر یک سه درم ... را در سه رطل آب جوشانیده
... صاف کنند و با یک رطل ... قوام آورند شربتی ... * ضماد خطمای ...
... آورده ... زیاده از عادت آید ... خطمای رومی ... درم
... کوبند ... ضماد نمایند آمدن خون را باز دارد * معجون خطمای ... صلابت ... جگر
و درد معده ... گرده ... سنگ ... * صفت آن خطمای رومی
... ده درم ... سنبل ... از هر یک ... مثقال کوفته و بیخته باشد
وزن ادویه عسل مصفی ... شربتی دو درم با آب ... * معجون خطمای ... معجون مقرالها

جهت امراض بلغمی وسوداوی و برای صداع و ضعف کرده و جهت رعشه بدن و ضماد و نوعی ونقل و مرتفه نیز
ودو وصرع ونزلی نهی ردرد معده و جگر و یرقان سرورد مالیخ رحمر ونوب نافع است ﴿ صفت آن حنظلیا
مرو ما بازمسل ستکمی حما اعار رازیه طور ل استمون حب بیه سرحب بلمان انارون سلیخه از هریک
یک مثقال مومیائی یک مثقال و دو دانگ اگر ترکی یک مثقال وچهار دانگ در روغن زرساد تشرکوس از هریک
یک مثقال وچهار دانگ زعفران دارچینی یک مغز لعنری مرطوی زیند سعل عرد حور تراوید ال ربرند با بله
اسه بسامه بمثل الطب کل سرح سعد حب المحلب مثلته سماه نوبت بلیله آمله مقشر از هریک چهار مثقال
ریکدانک ستمر حرحمر ستمر یار ستم کند با او هریک یک مثقال و دو دانگ ریوند سطرح ربار عصل سوری
اهلیجه از هریک دو مثقال توم حلا به کرده و در روغن بادام چرب کرده باشد در ب عسل سر سد ر دو خوس ماه
کل اسه بعد از آن استعمال نماید شربتی از آن ا ر د و مثقال تا چهار مثقال است ﴿ حب باد ممر نعارسی
آس تکان ربه ترکی اعلاف آسی باسل و آن سمه سمه است و علت مسل به مرحمر آن مانی و در انهار
سطمه نسمر نافت مسود و عمر سک آبی است و از رنگ بمار کو حل بو ر موی ارسرح مایل نمامی رو ر
خارج آب مس نهی کند و درد بلعم آن را اسک باشد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که تماس نسا صای
آن می کند که حصه آن نقطه حسد باشد و حمر باره ا را ملاحظه نمود که صاد نظیر نموده نر اصلا بر رنگ
بداست بعد از حوسا سدن آن در آب رحا کسر و برورده کرد بآن الودکاه بعد از رمدی صاحب نو رنگ سد
و انکه در و موعی از استحاله صمت سکی نسب مولف کوید که اسید حکیم رح نوسته بیان واقع است و به مرس
ا د اع حبل سرح و بعد از آن رد است و سناه آن از صموبات عماله است واجب است که بعد از قطع آن نسکا فند آن را
با آنکه رطوبت رحم تکه در آن است ما سد عسل بر آید دس حسل نما سد در آخر موم کرم ر د ور د رم حسب
و الطب و ادوای جمیع اد ویه حاره نا سد است و حمر صمغی سمغی که د رد احل آن است لا دع بید ید الحسن
است استعمال آن جابر نصب معمی و محلل و بریان اد و به بارده نما له و اکسر موام و حس ارحرین حب احما س
د س و اخراج سسمه رحس و سح و دوال و معص و ماتحولیای مراقی و در بلغمی رنجی و حفقان بارد و بهمان
و صرع رام السبات رفالج و رعشه و سح و رطب امتلائی و سرسام بلغمی که لسرعس است مسهل و سایر امراض
بارده د ملعی رعسانی را با سرکه و روغن گل نافع رحوت بعد از فصد صاف معد ارد و در سر آن را با آب فود نر با سمل
ر نور بد ادرار طمث سسما بد بدا رب سرر و اخراج جنین و مرده رحمر را زایل میکند و اگر با ارنب مرباسد با سل
و بلیل سد از یک ملعقه ملعقی بماند و ضمیر سرب بد ارد و مهیج حرارت عریزی است و طلای آن جهت بروج بماله
مسد است و معوط طلای آن جهت درد سر بارد رنجی مرض و سیاف وحد رکرا ر رطب و صرع مفید و حبس
خوردن آن و سمید آن بد سها می با بار عهای مسامد جهت تحلیل اورام مرمنه حاره و بارده و اوجاع
بارده مفاصل رسر آن معمد و بد سور بد صمن مر وعی ا ن و کلد اسس آن در گوش جهت ریاح و نقل سامعه که
از برودت باشد و وجع بارد آن و حسس دلور آن با روغن بارد بن در گوش جهت امراض مذکوره و بخور
آن جهت اصابت صداع بارد رنجی مفید و استمام آن جهت ارام رمه و علمهای آن نافع و اکتحال آن جهت
ظلمت رد معده و سل و حمر ل آن مصلح حال رحم و منطهس ومد رحیض و بول و آشامیدن آن بعد رنکه
افیون خورده باشد دافع سمیت آن است رخوت با مساوی آن افیون باشد سمیت آن را زایل می کند مضر
محرور ن و مصلحش شربت بمسه وبد رنس تا نکد انگ وبد لس مثل آن و ح با سمت آن فلفل ردیعی

مواد نوزن آن مسك ودرامراض جگر فرفیون وجهت تحلیل رطوبات لزجه مقرون آن فلفل زنجبیل آن دار فلفل ونبات آن
زرنباد است وجمله‌شان مقدار یک درم که یک شربت است وشمامه که در مفتح [illegible] لرور مسکند والا مضرت رسانم مسود
ودربان آن شربتی دربیع وسرکه مقرون بسرا لاغ است * درا حب‌ها باد شبرجو شربت ارس بما سامدا اگر آنهمین باشد
نبید آن را نوی گردانند واگر آبیه ... باشد رحبض آن بسته شده وباشد حبض آنرا بگشایند * صنعت آن حب نیلشیر
وچرکی افسنتین تخم کرفس از هر یک یک درم نوم کوفته بیخته با شراب ممزوج بشاب ساینده * حب حب نیل شیرلی
جهت ام الصبیان وصرع وفالج وسکته وسایر امراض بلغمی رطوبی واعراضی که بعد از وضع حمل عارض زنان
واطفال میگردد که از بیرون باید مقدار است * صنعت آن حب نیلشیر مسک خالص عود الصلیب اجزا مساوی
باعود دارچینی باعود حور بوا باعود وار بانه نوم ساینده حب سازند مرجینی مقدار فلفل شربتی اطفال را سه حب تا یک
حب باشیر صعه آن ود تکران [illegible] حب تا سه حب تا انجه مناسب دانند وباعود حور بوا وبادار حینی
وماراز بایدسا بند ه گرم نموده طلا نمایند واگر ذهن زنان را نیز بدان بزم اند اده باشد بر صفحه مارکین اسان
بمالند واگر زنان ری عود هندی عربی بر اضافه نمایند نیک نیست واگر بر روی بیمار رمالیده باشد جوزبوا نیز
* دهن حب‌های شیرلی هس ونمره باب بار وعقهای دیگر جهت تحلیل اورام مزمنه ورعشه وزردهای سرسل
مفاصل ونطورآن در گوش جهت زیاح ریق سامعه واوجاع بارد ه دلعقمه ورعشه نافع وحمول آن مصلح حال رحم
ومدر بول وحیض ونوشیدن آن جهت جوزب آنها ورباح اورسه واوجاع مفاصل بارده وفالج واسترخا ولقوه
وصرع بلغمی وسبات نافع است * صنعت آن بگیرند حب نیل ... وفلفل سفید عاقرقرحا تخم حنظل درمنه
حلتیت اجزا متساوی همه را نرم بکوبند پس ده درم آنرا در یک رطل نعنا ادی روغن سداب داخل کرده خوب
برهم زنند ویک هفته در آفتاب بگذارند وهر روز دو مرتبه برهم زنند پس بعد از هفته آنرا بالا نمند وثقل آنرا
بمالند نیکو بفشارند ومرتبه دیگر ده درم از همان ادویه داخل کنند ونیکو برهم زنند ویک هفته دیگر در آفتاب
گذارند وهر روز دو مرتبه برهم زنند پس بعد از هفته آنرا بالا نمند وثقل آنرا بمالند ونیکو بفشارند ومرتبه دیگر
ده درم از همان ادویه داخل کنند ونیکو برهم زنند یک هفته دیگر در آفتاب گذارند وهر روز دو مرتبه برهم زنند
پس از هفته از پارچه کتانی آنرا بپالایند ونیکو بمالند وبفشارند ودر شیشه نگاه دارند وبکار برند *خوارش حب
نیلشیر رباح زنان آبستن را دفع کند وحیض را استطلاق نماید * صنعت آن حب نیلشیر حلتیت زرنباد دمارو
طباشیر از هر یک یک درم زنجبیل ده درم وصمغ دو درم ده درم مسک تمر سعال کوفته بیخته با عسل مصفی دو وزن
ادویه سرشته شربتی دو درم * مرهم حب نیلشیر جهت صفت حلتیس و ... * صنعت آن حب نیلشیر
جهار درم اسارون سامی صمغ طری ساك ماميثا ... هندی کمب ابرو ... از هر یک سه درم ادویه را
نرم کوفته بیخته با طلا که نوعی از زراب است نرم کرده بمشمع مرهم سازند ودر پاشنهای بار ونه نیز بمالند وکسب تصم
کاف باری وسکون ... مهملة ربای موحدة بمعنی ثقل وحرم ... است که اسرده وروغن آنها را گرفته باشند
ومراد اشباتیل کنجد است وفي التحفه این نوع طلا ممزوج است به مرهم *فصل در ذکر نسخ معاجین حب نیلشیر
*معجون حب نیل نافع جهت ریاح که عارض مسود در معده زنان حامله *صنعت آن حب نیلشیر یک درم و ... مرواريد
ناسفته نیلشیر کهربا ابریشم ... زعفران از هر یک یک درم زرنباد درونج عقربي از هر یک دو درم اسطوخودوس الطيب
از هر یک نیم درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن آن عسل بقوام آورده ... الرسم سرشته * معجون حب نیلشیر
که همان خاصیت خوارش آن دارد * صنعت آن حب نیلشیر ... سنبل سعال درونج عقربي زرنباد از هر یک دو درم

مروارید ناسفته با گلاب ساییده کهربا ـ وآله سنبل الطیب از هر یک یکدرم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه
سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال * معجون جند بیدستر که در مهزل وضع حمل بغایت مفید است
* صفت آن جند بیدستر مرمکی صافی مصطکی بلاد از هر یک یک مثقال دارچینی نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته
با انگبین سرشته شربتی دو مثقال با شراب کهنه یا با ماء العسل بنوشند * معجون جند بیدستر بمعجون
ابن عباد نافع بود معده را که طعام هضم نمیکند و قراقر و امتلای و سوء الهضم و اوجاع معده و انعاظ نافع و بی نظیر
است * صفت آن جند بیدستر طباشیر سنبل الطیب فلفل سیاه دار فلفل دارچینی از هر یک یک اوقیه سلیخه
دو درم مرمکی سه درم افیون یکدرم افیون و مرمکی را در شراب کهنه ریحانی حل سازند و درم کنند اجزا را کوفته
بیخته مجموع را آمیخته معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال

* فصل در ذکر تریاقها و جمله مناسب آن بود که در ذکر حرف سین مذکور شود لیکن چون اصل و عمود در آنها
جند بادستر است لهذا مناسب نمود که اینجا ذکر یابد * بدانکه این لغت یونانی است بمعنی کسر الریاح و
جند بیدستر میشد * در نسخه تریاقها بفتح شین معجمه و سکون نون و فتح جیم و سکون رای مهمله و کسر نون
و فتح یای مثناة تحتانیه والف ردو نسخه دیگر شجرنیا بزیادتی یای مثناة تحتانیه بعد از نون ثابت و در نسخه
ثالث شجرنیا بکسر رای و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون والف نوشته لیکن اول اصح باشد صاحب کامل الصناعه و
شیخ داود انطاکی گفته اند که در کتاب تعریب ترجمه کرده شده بمعجون فارس یعنی معجون کلمه و مشابه و در کتاب
مستحب موسوم است بمعجون ملامس یعنی معجون ملوک و سحر باکسیر بلا خلاف و برا کتب جالینوس است
که ترکیب نموده بود این معجون را از برای بادشاه حمیره و سکنه حبس ول بهم رسانید * و در این معجون را بعضی
از تریاقات شمرده اند و شکی نیست در آنکه او منافع کثیر است و خاصیتی بیشمار مجرب است در دفع از برای
امراض بارده و در ان امراض بلغمی و امراض حادثه از ریاح غلیظه و از برای عسر البول را و جاع کرده و حصاة کرده
و مثانه و از برای متقاطر بودن بول و سلس البول و قروح مجاری بول و از برای نفاخ و رطوبات و تخمه و ضعف معده
و درد معده که از برودت ضعیف شده باشد و در برگشتن طعام از معده و دولیع و از برای ضعف کبد و تحلیل صلابت
کبد و از برای وجع اسنان و تاکل آنها و از برای خفقان و درد سر ادهان را بغایت مفید و مر این حفظ بیماریها بدن
انسان و او بیماریها از امراض و حافظ صحت مسافر است و گرم میکند بدن را و ازبرد یکه از خارج عارض آن شده باشد
و مزاجش گرم و خشک در درجه ثالثه و مصلحش زروری و مصلحش آب کاسنی تازه است و درین با احتیار سال تا بی
مماثلت باشد که استعمال کرده شود بعد از شش ماه * صفت آن بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین مامون ذکر کرده
جند بیدستر افیون دارچینی ابارون درمود و وزار هر یک یکدرم فلفل دار فلفل سه قسط حلو از هر یک شش درم
زعفران سه درم اینجه گدا حمی باشد ـ رماء العسل حسا شده حل کنند و باقی ادویه را کوبند و بیخته مجموع
را با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند معجون سازند شربتی از یکدانگ تا یک مثقال و بعضی گفته شربتی از یکدانگ
است تا یکدرم و بعضی از یکدانگ تا دو مثقال گفته اند و رقم بعضی شربتش نیم مثقال و این نسخه سوای عسل دارد
جزو است وزن اجزایی و یکدرم و لهراسب صاحب میزان الطبائع گفته که مزاج این معجون گرم است در آخر درجه
با حرو خشک است ـ در درجه رابع درجه و در نسخه دیگر زعفران ـ داخل نداد در نسخه که حکیم میر محمد مومن در تحفه
ذکر کرده در اصل نسخه زعفران یکدرم است و گفته که در بعضی نسخ نیم درم و بیش مراطاست و ابارون داخل نداد و بجای
آن مرصافی سه درم داخل است یعنی اطبانا عسل لسکرجه مهلب داخل کرده اند * تریاقها کسونه تسیدا سجی

* صفت آن عسل بلد بمقدار حبی قومو بنجنکرد سی اسارون از هر یک یک مثقال کوفته بیخته باشد وزن ادویه
عسل مصفی بسرشند و بر سی شراط زعفران ضماد ادویه مستمع در روی کشند و در وقت حاجت از مثقالی ازرق باد و
مثقال بکار دارند و زین این معجون تا دو سال مستعمل بعضی گفته اند که شربتی ازین معجون از نکدانگ باد و مثقال
است و بلدلس اندرونها است که سمن عمل میکند مجرب است * شربتها گمریه نسخه ابن عیسی بن حزله که
موافق است با نسخه اصلی و در آخر گفته که داخل کرده میشود در این معجون ربع رطلی مثلث و سی شراط زعفران
* شربتها که زارنج ربیس که در قرابادین جاورد آورده * صفت آن حبة بلد بلسر فلفل سیاه زعفران مرو و
اسارون انیسون فلفل سفید سه دار حبی از هر یک دو درم و نسط نکند رم کوفته و بیخته وزن نمود به عسل مصفی سه
وزن ادویه معجون سازند و نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند سنداستعمل در قرابادین ذخیره این
نسخه را آورده و گفته که از جهت بادهای رحم و از جهت بار گرفتن حیض و نابودن فرزند مقدار یک باقلا از این
معجون را بروغن سوسن حل کرده زن بشود بر دارد و اگر در روغن بادام تلخ حل کنند شاید و بخور کردن و بر دادن
آب ضرر ندارد و بادهای رحم را ببرد و احسان باشد که معجون را با پس بعمل فرج را باز دارد و با نیره جمع
بیا را آن بخور بس که درد از جهت درد بسته و سرفه و امراض کاهانه و سراب صرف بخورند * شربتها صغیر به
نسخه سنج ربیس که در قرابادین ما نون ذکر کرده که در منافع قریب است بکمیر * صفت آن حبه بلد بلد سر اقمون
از هر یک دو درم و در نسخه دیگر ده درم است دار حبی قومو و دو اسارون از هر یک ده درم فلفل دار فلفل بلد
مومیایی دسطار از هر یک شش درم زعفران ربع اوقیه اجزا را کوفته بیخته به عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون
سازند و در نسخه دیگر بجمل یک اوقیه و صمغ مایله یه اوقیه داخل است و در نسخه اصل نیز داخل نیست
شربتی نیم مثقال با آب گرم * شربتیانه نسخه دیگر * صفت آن حبه بلد بلسر فلفل سیاه فلفل سفید زعفران مرو
اسارون دارحبینی دسطار از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن ادویه کوفته بیخته با عسل معجون سازند شربتی
نیم مثقال با آب نیم گرم ناشتا بخورند و بعضی گفته که چون حل کنند یک شراط از این معجون را در روغن سوسن
بمالند بر موضع مارگزیده و دیگر جانوران سمی که گزیده باشد دفع زهر آنها میکند و نیز خوردن آن نافع است
از برای ضرر نیش گزیدن جانوران سمی چون نیم مثقال آن را با شراب بیاشامند و نیز نافع است از برای ریاح
رحم و طلب کردن حمل کمی ادرار حیض چون مقدار باقلای از آن را در روغن سوسن حل کرده با پشم تر در رحم
دارند و بقدری از آن را با روغن زنبق حل کرده و مولد از آن زن بمرباب با خمس کند در رحم خود مفید است و نیز از برای
وجع سینه و سرفه و از دوای امراض کلیتین و از برای عسر البول و از برای مرد دنیا و ریاح بارده خوردن منسرد از آن مثل
تخم در دی با شراب صرف از برای تسخه چون بیاشامند از آن زن یک مثقال با شراب صرف شربتیای به نسخه سید
اسمعیل در قرابادین ذخیره منقول از قرابادین حسن * صفت آن مرد مایا ریزه کرمانی بنجکرد از هر یک سه درم
حب بلسر اسرا نسون مرو فود و اسارون از هر یک یک درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند
و بعضی شراب انگوری در این معجون داخل کرده اند و مسیحی در نسخه خود مثلث بجای شراب انگوری آورده
شربتی از یکدانگ تا یک مثقال است * شربتیانه نسخه ابن عیسی بن حزله در منهاج و شیخ هم و بولس و جمیع
دول و جمیع امراض بلغمی و بادهای غلیظ را سود دارد و صحت و تندرستی از بسیاری علل است * صفت آن حب
بلسر دار حبی سلایجی قومو د و اسارون از هر یک یک مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده در هم
آمیزند و باسه وزن مجموع ادویه عسل و یکدانگ و نیم مثلث معجون سازند و یک مثقال زعفران در آن آمیزند

مرتبی ازینکه آنکه بادر مثال باید تابع باشد *باب الجیم مع الواو *فصل در بیان جوارشات غیر مسهله

بدانکه اکثر جوارشات درین فصل بعض ادویه مفرده که آن در اصل و عمده است در اسما به ترتیب حروف تهجی
ذکر یافت زیرا باید تا جوارش حب الآس و املج و اترج و مدبه و انارین و انیسه و امله و اسفرنارین و انجدان
وانیسون و ابریشم و بسباسه و بلادر و بسفایج و بحت و جوز بوا و جمسوس و دارچینی و رمان و زعفران و زنجبیل و
زرشک و سفرجل و سماق و سنبل و سنبل الطیب و صندل و طباشیر و خرم و عنبر و عود هندی و فلافل و قرنفل و
وحب الرطب و کادر و کاکنج و کمون و کندر و لولو و مسک و مصطکی و نانخواه و وج و جوارشات افزونی مانند
جوارش طباشیر افزونی و عاج افزونی یعنی که کرمانیه و دوائیکه هریک بر آن اسمی خاص دارند مذکور میگردد

*بدانکه جوارش بضم جیم و فتح واو و الف و کسر راء مهمله و شین معجمه بلا نون و جوارش با نون در آخر هر دو
آمده و صاحب بحر الجواهر گفته که با نون تصحیف است آن معرب گوارشن و گوارش است و معنی آن در لغت فارسی
گوارنده طعام است و هاضم غذا که بعربی هاضم گویند پس در حقیقت ترجمه جوارش بعربی هاضوم است شیخ
داود انطاکی در تذکره گفته که جوارش فارسی است و بلغت عربی مشهی و ملطف است و شیخ داود گفته که
حسب الله بن سمرقندی در قرابادین از کتب حکمه خود گفته که جوارش لغت هندیست و معنی آن مقطع اخلاط
است و گفته که بر همدم از کسانیکه عمر از لغت فرس بوده اند انکار کرده اند آن قدس سره معرما اند که درین نسبت
میان بقصر جوارش بمعنی مشهی و ملطف یا مقطع اخلاط چه اینها همه از صفات جوارش است زیرا که جوارش بمعنی
هاضوم است زیرا اینها از لوازم و خواص آنست چه هضم غذا تمام نمی شود مگر بحسب آنکه مشهی و ملطف ماده غذا
باشد و آنچه ملطف و مشهی ماده غذا است مقطع اخلاط غیر منهضمه لزجه ملتصقه بخمل معده و جالیه منافذ
اسهال معده بر غذا از تصرف حرارت در آن و هضم و نضج تام یابند و منفعلند آنها از برای گردیدن جزو اعضا
است و شیخ داود نیز گفته که جوارش نزد اطبا عبارت است از ادویه که نرم کوبیده باشند و جوارشات آنست تا نها
کوبیده باشد بلکه با شکر یا عسل بقوام آورده سرد کرده بر سینه قطعات تا ازل کوچک بزرگ باشد آنچه معروف ماند
لفظ جوارش نزد اطبا موضوع برای معجونی است که ساخته باشند از برای اصلاح حال معده و اعانت بر هضم و اسهال برای
و گوارنیدن طعام و تقطیع اخلاط و تحلیل ریاح و ترطیب بلند اجزای جوارش را جوارش باید کوبید تا زود از معده بگذرد
و برده باشد بسبب طول مکث در معده و نیز پس اگر جوارشات را با افعال مذکوره افعال و خواص دیگر باشد
ضرر نمیکند غایت امر آنکه آن را از جوارش بودن بیرون نبرد و جوارشات بمثل معاجین مشابهند الا آنکه معاجین
سموم منافع و بلغ بیرون گردند و عمر کرده و جوارش نمیباشد مگر طبیب الطب جوارشات والد آنها عود است
و در حرف العین مع الواو و نسخ آن درج بل عود هندی هم بطریق اجمال و کلیه و دستور العمل و مرتبه تفصیل
جزیه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه بعض اطبا منسوب نموده جوارش را با طبای یونان و بعضی
با طبای هند و فرقه دیگر گفته اند که نه از اطبای یونان است و نه از اطبای هند بلکه جوارش مخصوص فارسیان
است و مخترع آن حکما گفته اند که از برای خلفای عباسی ساخته اند پس منسوب باید بالعرب جوارشات میان اطبا
و جمعی انکار این قول نموده اند و گفته اند که بسیاری از جوارشات چون جوارش عود و جوارش جالینوس و جوارش
کمونی متقدم بر خلفا بوده اند معتقد میباشند که اصل جوارشات که اطریفل صغیر است متقدم است بر اطبای یونان و بر اطبای
هند نیز و ممکن که گوییم بعض از مخترعه این جوارشات مسمی به گوارش نموده اطبا عجم جوارش جمرومی را
از برای نوشروان بالطف کرده باین اسم مسمی ساخته و ادویه که از برای اصلاح معده و تقویت هضم است

بریان اسم مسمی نموده اند بمعتمد الملوک عجم شرح جوارش بتکه شرح این اصطلاح اند که معاجین مصلح
معده و هضم را جوارش نامند * جوارش ازمانی بالف شمولاوس معمول اروپا بادس بالف امدی صالح حلمی حکیم
باشی ابراهیم سلطان بصیر روم صفت بدن را زائل کند و نافع است از برای تفریح و مالیخولیا و جنون و یبوست
بمیر و مناسب مزاج و شربتش یک درم است * صنعت آن بنا کامل الملک کل شرح شروع الا تمام اصل السوس مسحوق
از هر یک سه درم در بعد مثل الطب خواجه خولنجان حمرا زنجبیل زرنباد بساسه عود هندی
دانه هیل سون کبیر طواری ازجار طواری اوی حسن خوشبو است که ترکان در ماست میکنند و شیرازی آنرا آلو بویا مینامند
از هر یک یک درم و بعد سکر سفید صاف بقوام آورده بعد از حاجت بد شوره بر شیب نمایند * جوارش زروری مقوی
ما معده و مفتح سدد و دوار و محلل ریاح است * صنعت آن کمون کرمانی انیسون زاریانه کرویاد و دوبانه زراه تخم
کرفس از هر یک سه درم شمع او ... ساعت در شراب انگوری خیسانده پس خشک کرده اند کی بودادده
با مادة دارچینی زنجبیل دارفلفل بزر ... خولنجان از هر یک سه درم کوفته بیخته با ... قند سفید
کتاب ... جوارش باریک سرپیچی یک مثقال * جوارش ... زائل معده را قوت دهد و طعام هضم کند و اشتهای طعام
آورد و دفع دوار کند و باه را قوت دهد و بر دب معده و گرده و مثانه زائل گرداند و آب آمدن از دهان باز دارد و حسا
و دران راسو دمند باشد * صنعت آن تخم کرفس تخم گزر تخم ... را زیانه ... از هر یک
مصطکی ... از هر یک یک مثقال عود ماری ... از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته با ... وزن ادویه باشد
شکری و عسل سفید مصفی بالمساوات جوارش باریک سر بپی دو مثقال * جوارش ... حکیم عمران شاه
حکیم احمد موسوی که در ریاض ... خود نقل فرموده اند معمول ... * صنعت آن در تقلل
مثل الطیب فلفل سیاه زنجبیل ... از هر یک ... کبابه چینی عود هندی
از هر یک یک مثقال اسارون ... مثقال ... دو مثقال ... عسل ... از هر یک
تکلانک ... فارسی ... کوفته بیخته ... بادام شیرین
خرب نموده با عسل سفید مصفی ... وزن ... جوارش باریک ... نگاه دارند شربتی
دو مثقال * جوارش جالینوس این جوارش را انبیا و خواص بسیار است همه اعضا را قوت دهد و بوی دهان خوش
کند و باد فرو نشاند و بیماری بول را که از سردی باشد خصوص سردی مثانه باز دارد و باه را قوت دهد و دیوانگی
را زائل کند و رنگ روی را صافی کند و اسهال بلغمی را دفع دهد و صداع بلغمی و نسیان و سرفه بلغمی و بواسیر و بهق و ...
و وهن و سنگ مثانه را نافع بود و سپیدی موی را حفظ کند و نگذارد که سفید شود و گفته هرکه همیشه روزیانه جوارش
مداومت نماید از جمیع امراض ایمن شود * صنعت آن مثل الطب فلفل سیاه دارچینی خولنجان قصب
الذریره ... سعد کوفی زنجبیل فلفل سفید دارفلفل قسط بحری عود بلسان اسارون ... حب الاس زعفران از هر یک
ده درم مصطکی رومی ... درم ... جمیع ادویه را کوفته بیخته با ... عسل
سفید مصفی ... در نسخه دیگر مصطکی ده درم است شربتی از یک مثقال تا نیم مثقال پس از طعام و بعد از طعام
توان خورد و در نسخه ... استعمل ... حب بلسان ده درم داخل است و در بعض نسخ این جوارش ...
... اصل است این جوارش را بعد از ده روز که از ساختن آن بگذرد استعمال توان کرد و بعضی گفته که هنگام
رسیدن این جوارش ... خاصیت آن ... مزاج این جوارش گرم
و ... است در آخر درجه دوم و گفته که مداومت ... جوارش ...

زیاده کند و قوت مجامعت بیفزاید و ضعف گرده را سودمند بود و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد * صنعت آن
سنبل الطیب و قاقله از هر یک یک مثقال زیره کرمانی منقی نعناع خشک عود هندی عود خام از هر یک چهار
مثقال فلفل اسارون قاقله از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب مصری بوزیدان از هر یک دو نیم مثقال اجزا کوفته
بیخته باشند و زن آن قند و عسل مکرر طل گلاب بقوام آورده بلغم و معارف به رسم شربتی دو درم * جوارش حماض
مانع صفرا و مسکن عطش و خمار صفراوی را نافع * صنعت آن بگیرند برگ حماض تازه که بهندی چوکا ساگ
نامند و با هم وزن آن انار دانه یا کمتر بند شور مسطور در جوارش زمان ساده مرتب نمایند و عند الحاجت بقدر
ضرورت بکار برند * جوارش حسن معده را قوت دهد و بلغم را ببرد و دهان را خوشبو سازد و آب دهن از دهان
باز دارد و مرد بیمار را دل گرداند گرم بکند و باد بنشاند و گرده را قوی گرداند و بلغم ساله را زائل سازد
و طعام را گوارد و باد بواسیر را ببرد و اسهال آورد و بیرون گسند اند که عجب باشد از کسیکه سالی یکدفعه هر روز سه
درم این جوارش بخورد اورا بطبیب احتیاج نباشد و اگر گرده کسی را دانسته باشد از عهد؟ همگی بیرون آید
* صنعت آن بگیرند بسیر حبوب از هر یک اسارون مثل مصطکی رومی عود هندی از هر یک تکه درم
کوفته بیخته باشند و زن مجموع ادویه عسل مصفی بقوام آورده مرتب نمایند و هر روز سه درم از این بخورند
* جوارش حامضه خواص بسیار دارد و اعضا را قوت دهد و بوی دهان خوش کند و گرم مزاج کند و بسیاری بول را
کم از سردی مثانه باشد باز دارد و سرفه بلغمی را نافع بود و باه را قوت دهد و بسی سعر الله و جگر و عصب را قوی
گرداند آب از دهان آمدن باز دارد و ریگ مثانه را زائل کند و بخته را نافع برد و دماغ را قوت دهد و نقرس و بهق
و بوبار و اسهال باز دارد و سیاهی موی را نگاه دارد * صنعت آن بگیرند سعی سنبل الطیب ملیحه دارچینی دانه
خولنجان قرنفل سعد کوفی زعفران زنجبیل فلفل دارفلفل بسط بلح عود بلسان اسارون حب الاس حب الزیرة
از هر یک چهار مثقال مصطکی کبابه جوزبوا از هر یک سه مثقال قاقله سه مثقال معز چلغوزه مغز بندق از هر یک
چهار مثقال خصیة الثعلب سه مثقال لسان العصافیر بوزیدان از هر یک دو مثقال مسک نیم عنبر اشهب از هر یک
تکه دانگ ورق طلا ورق نقره از هر یک بیست عدد یاقوت احمر مروارید ناسفته از هر یک دو مثقال عسل سه وزن
ادویه بدستور مرتب نمایند * جوارش خرنوب منقول از شرح اسباب و علامات مکرر تفتیش کند و در رب اسهال
معوی را نافع است * صنعت آن خرنوب شامی بند اینه زیره کرمانی منقی حب الاس مقشر کمار بلوط کشنیز خشک
از هر یک جزوی همه مساوی کوفته بیخته بارب مورد بسرشند شربتی سه درم * جوارش جوزی جهت اسهال
مزمن و بثور بث جگر و معده و دفع رطوبات معده را معا نافع و صوابی امرجه اطفال و رلی الامعا را نافع ب معده
وادویه اکسیر ذکر نار اریست * صنعت آن دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بود اده مثل سرمه
ملائم کرده سی و پنج مثقال تخم مورد هشت مثقال خرنوب نبطی گلنار جوزبوا گرمارج از هر یک ده مثقال کندر
نانخواه سعد کوفی مصطکی سنبل الطیب از هر یک پنج مثقال با شکر یا عسل بقوام آورده در وزن ادویه بسرشند
شربتی نیم مثقال * جوارش شکر بعض اطبا این جوارش را مسمی بجوارش عود نموده اند معده را گرم کند و
هاضمه را قوت دهد و تیز گرداند و نافع است از برای رطوبت معده و بلغم * صنعت آن بنسخه محمود بن
الیاس درحاوی مسطور است نانخواه کبابه فرنجمشک دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر یک تکه درم
شکر طبرزد سه رطل عود هندی فلفل سیاه از هر یک سه درم کوفته بیخته بعسل مصفی بعد رکناب بسرشند
شربتی یک مثقال * جوارش سلیمانی روایت است که حضرت سلیمان ع همیشه میخورد است و همه را نسبت

این جوارش خوشبو باشد و اسمی جدید آن اصلی ندارد * صفت آن لسان العصافیر بیست درم زنجبیل بیست درم شلغم بیست درم پوست کابله
حمصی بیست درم بزر کرفس کرمانی عاقرقرحا بیست درم کرویا هر یک سه درم در نسخهٔ دیگر بجای بیست درم کرمانی رومانی زرین
بیست درم در نسخهٔ دیگر بجای آن سه مثقال ست و وزن آن و اگر مرشد باشد بهتر است کوفته بیخته و زن
کرده انگبین سوده در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت به انگشت برگیرند هر چه آید بر روی آن دو درم
مزع بشمر ست باشد * شربتی گرم بخورند سه روز را ناده * جوارش سلمونه در بیوست معده و سوی هضم بیمار
مجرب است و رطوبت و برودت معده را برطرف سازد و برودت آن را سدل تکرمی سازد و اشتهای طعام آورد
* صفت آن سنبل الطیب و بقل دار حمصی جوز بوا دانه صغار سل اصلی از هر یک شش درم کندر ده درم دارفلفل زنجبیل
از هر یک شش درم حب بلسان بیست درم شکر طبرزد برابر همه ادویه کوفته بیخته علی الرسم جوارش سازند شربتی
سه درم * جوارش ملبونه دیگر معده را قوت دهد و طعام هضم کند و اشتهای طعام بیارد و نفخ و حسا را دور سازد
* صفت آن کندر ناخن راه مصطکی از هر یک شش درم فلفل اذخر سکی حب الغار عود هندی جام سرخی از هر یک سه درم
مجموع را جدا جدا کوفته بیخته موبرطالنی شش درم با دوست رد انه کوفته معجون مرهم سازند و ادویه را با موبر
بهم سرشته ودر ظرف حمصی بامسه نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال * جوارش سامی بالطف آن مرحوم
شالیولبا مرای رای نظر است و مقوی قلب و معده است و تفریح آورد * صفت آن املج مربا هلیله مربا از هر یک
مثقال و نیم مثقال را اسفیدوه کرده در رطل سفید گلاب عرق بید مشک از هر یک مثقال و نیم مثقال همه را به تریاک
با مرا سود ما الملح بالا بعد بیس سراب انار بوس سراب انارسی رس بساب سفید سرب بار بح مرب لیمو سرب الو
از هر یک چهل و نیم مثقال سکنجبین سی و سه مثقال داخل نموده قوام آورند پس ابریشم مقرض و رق طلا و رق
نقره مروارید ناسفته از هر یک سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال گل گاوزبان عجمه گل سرخ از هر یک نیم مثقال کوفته
بیخته با یک شربتی دو درم * جوارش صعتران را بفارسی گوارش اوشن گویند ریاح معده را امعا را دفع کند
و معده را قوت دهد و ضعف هضم را زائل کند و امراض بارده دماغی را نافع باشد * صفت آن صعتر فارسی زوفا ناخن راه
نعناع سنبل مرزنجوش سرزبره کرمانی از هر یک چهار درم زنجبیل زرنبی بسباسه عود هندی خا عرتی از هر یک سه
درم بیست کرفس راریانه انیسون از هر یک چهار درم حاشا پنج درم شکر پنجاه درم همه را کوفته بیخته باشد وزن آن عسل
مصفی ترکیب نموده استعمال نمایند شربتی یک مثقال * جوارش طالیسفر نافع است از برای سردی معده ترکند و ریاح
غلیظه و سعوی کند است * صفت آن طالیسفر پنج درم زنجبیل بیست درم فلفل دارفلفل درم مل بوادرفه از هر یک
شش درم شکر طبرزد نیم رطل که بعسل و حهل ود درم بیمر باشد کوفته بیخته در ظرفی نگاه دارند و بوقت حاجت
یک مثقال آنرا استعمال نمایند و مزاج این جوارش گرم است در آخر درجهٔ دوم و خشک است در سه ربع درجهٔ اولی در
نسخهٔ دیگر بجای فلفل دارفلفل است * جوارش العاج معین بر حمل است * صفت آن بسارع عاج صمغ سائله مصطکی
سنبل الطیب دارچینی از هر یک نیم مثقال پوست ریوند ابریشم خرما کوفته عود هندی جام بار مشک هر یک از هر یک چهار
مثقال عود الصلیب گل سرخ سادج هندی افیون مصری خالص از هر یک سه مثقال را گر افیون را یک مثقال نمایند بهتر
است عنبر اشهب مشک خالص از هر یک نیم مثقال عنبر و مشک را از هر یک یک مثقال نمایند بهتر خوب است ثابت
برابر تمام ادویه عسل دو برابر به علی الرسم جوارش سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * جوارش عطایی معنی
زیاده کند و گرده را قوت دهد و دماغ را قوی گرداند * صفت آن سنبل مصری دانه هلیله صغار دارفلفل خولنجان
دارچینی زنجبیل ورد الطیب از هر یک نیم مثقال بهمن سرخ بهمن سفید بوذری گلگون بوذری زرد بوذری

مقل تمر نوشته تمر سپستان تمر خوردن تمر هندی تمر حبه تمر نار تمر ملون کبر انیسون تمر کرفس از هر یک سه مثقال مجموع را کوفته بیخته بر شیر مقل پاک کرده به وزن مجموع ادویه بر شیر زاید سپ درسیرکا و شماند و صبح در دست مالنده بگذارند که اگر جایی دران ماند باید به نیش سودن صافی نموده بقوام آید با خلط سودن از آتش فرود آرند و بگذارند که خلاف و حرارت بکشد سرد و سپس گرم باشد ادویه را با آب نمرسند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی سه مثقال با دواء و سه سیر از سیس باره در سند * خواص سد از نمرات خواص از رومیان است نافع است از برای ضعف معده که ولید ریاح دران بسیار باشد و از برای ضعف کبد بارد و استسقای طبلی و از برای درد پشت و درد معده * صفت آن به نسخهٔ شیخ رئیس رحمه الله سهل الطب از هر یک سی درم مصطکی رومی با شراب از هر یک چهار درم تمر کرفس نعناع خشک از هر یک ده درم ملیخه ماء زیره کرمانی مثل زعفران برجاسف بلسان از هر یک دو درم سادج هندی تکه رم کوفته بیخته بعسل منقی معجون بسرشند و در شیشه سبز نگاه دارند شربتی تمر مثقال سرانجس گرم است در اول درجهٔ سوم و خشک است در آخر درجهٔ سوم حکیم معصوم در قرابادین خود گفته که شربتی از این جوارش چهار مثقال است اودر نسخه او انیسون چهار درم داخل است و در نسخهٔ این جرله بر نسخهٔ اصل فلفل سیاه سی درم انیسون چهار درم افزوده است و در نسخه سند استعمال درد خشره در مزاج بارد سادج نعل نسای نعناع خشک بود به دستی آورده و بای مزاین نسخه شیخ رئیس است * خواص مند از صوت دیگر معده را گرم کند و ریاح بشکند و نافع است از برای اوجاع معده را معاونی نمی ها کند و استسقای لحمی را مفید است * صفت آن تمر مداب زعفران تمر کرفس اسداب زعفران ... ها با مفرباد ام سر ... مقشر از هر یک سی درم کند ز مغز بادام تلخ مقشر از هر یک دو درم فلفل سفید درم کوفته و بیخته با دو وزن و با سه وزن ادویه عسل منزوع الرغوه بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو درم در نسخه دیگر جای مغز بادام شیرین مغز چلغوزه نیز در آن داخل است * خواص مند از نوعی دیگر معده و روده و درد معده و امعا را نافع باشد * صفت آن زنجبیل فلفل سهل الطب از هر یک چهار درم مصطکی با شراب تمر کرفس بوده دستی از هر یک تخم رم حب بلسان ملیخه سادج زیره کرمانی مثل دار از هر یک درم سادج هندی تکه رم کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند و معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و این همان نسخهٔ شیخ الرئیس است با اندک تفاوتی * جوارش مند از نوعی دیگر منقول از منهاج نسخ و برود بت معده را سود مند بود و درد معده که از برودت و بلغم بود و سوء هضم باشد برطرف کند * صفت آن زعفران انیسون تمر کرفس زنجبیل جاما مغز چلغوزه تمر مند اب از هر یک دو درم کند ز مغز بادام تلخ از هر یک چهار درم فلفل سیاه دو درم کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی علی الرسم معجون سازند شربتی یک مثقال * جوارش مو آکه باللف استاد زین الدین صاحب اختیارات بدیعی معده را قوت دهد و ریاح بارد ازو و جگر و دل و روده ها را قوت دهد و دفع صفرا کند و تشنگی باز کردن نافع جمار است * صفت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب ترش آب سیب شیرین آب به سیرین آب غوره آب ریباس آب سماق آب کمثری آب امرود اجزاء متساوی همه را با سی ملایم بجوشانند تا نیمه بماند و کف آنرا بگیرند پس مساوی آنچه باقی مانده قند سفید داخل کرده با تش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس از آن لیمو و آب اترج از هر یک مساوی فلفل و دارچینی و اندل داخل کرده با تش ملایم بجوشانند تا بقوام جوارش رسد چنانکه تمام آنها را شرب کرده باشد بر روی سنگ ریخته بقطعها ببرند و نگاه دارند اگر خواسته باشد آب غوره را با ملاحظه ای آب لیمو و آب اترج بقوام بیاورند پس فرود آورده اندل اندل آب لیمو و آب اترج داخل

نمایند و قرص سازند هر یک اگر خواهند ازین دخل نمایند تلخ مسهل شود و اگر بعد از فرو کردن از آتش مثقال سی دو دانگ
مصطکی رومی یک درم زعفران نیم درم سوده داخل کنند بهتر است* خواص قوا که معده نافع از برای ضعف قلب
و معده و خفقان* صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب امرود آب به شیرین آب دانه عوره آب زرشک آب سماق آب
لیمو از هر یک نیم رطل شکر سفید یک رطل بقوام آورده از آتش فرود آورده پس مصطکی دارچینی بادرنجبویه از هر یک
نه درم مثقال دو دانگ کوفته بیخته بآن سرشته در ظرف چینی نگاه دارند شربتی سه درم* خواص قوا که
علمی فرموده اند که از بالیف حکیم معتمد الملوک سید علویخان است* صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین
آب سیب ترش آب سیب شیرین آب به شیرین آب به ترش آب امرود آب آمله تازه از هر یک چهل مثقال شراب
ریباس شراب زرشک ساده شراب کیل شراب عوره شراب انبار شراب فالسه از هر یک دو صد مثقال مرد و نمر
درهم هندی اند شاب سفید کهنه و مقاد مثقال آب لیمو آب اترج از هر یک بیست مثقال اول مرتبه آب
میوه های را سوای آب لیمو آب اترج جوشانند کف آن را بگیرند فرود آورده یک شب بگذارند پس آب صافی بالای آنها را
بگیرند گرفته در دوی راد و رکنند و آبهای صافی را در ظرف نموده در دیگ سنگی یا مس ملایم جوشانند تا ربع رسد
پس شربتها و نبات را داخل کرده بقوام خواص آورند و چون قریب با نعقاد رسد اندک اندک آب لیمو و آب اترج را
داخل کرده تا نیم انگشت حل شده بر بالا تمام آنها از شربت مالند بقوام خواص آید و بالله که پس از داخل نمودن
آب لیمو آب اترج گلاب عرق گل مسکی عرق بید مشک عرق صندل از هر یک بیست مثقال عرق نوار بازنج ده مثقال
داخل کرده بقوام آورند باشد پس بخور تکه کرباس آب لیمو آب اترج را داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود آورده
طباشیر سفید گشنیز خشک مقشر ورد گل سرخ صندل سفید از هر یک دو مثقال ابریشم مقرض بعاب خشک کهربای
شمعی مروارید باسفته بسد جزو سوده از هر یک یک مثقال مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره
از هر یک دو دانگ بد سوده بان سرشته شربتی یک مثقال* خواص قوا که دل و جگر و معده و دل و جگر را تربت دهد
و اسهال معدی و درد تهب را باز دارد* صنعت آن آب سیب آب به انار از هر یک یکصد درم باشد شکری تمرهندی
همه را باهم جوشانند بقوام آورند از اجزا کوفته بیخته بان سرشته اجزا این است سونی کشمش امرود از هر یک پنجاه درم
عود کولی مصطکی سنبل الطیب خوب بوا از هر یک وزن درم زعفران یکدرم علی الرسم بآن سرشته شربتی از دو مثقال تا سه
مثقال* خواص قوت دل معده و دل را دوبد ر داند انرا مستحکم سازد بوی دهان خوش کند و تکیه به بند و طبع را
باز از طعام تکرار* صنعت آن زنجبیل پوست کنده یک هفته در سرکه جوشانند و بعد از دو روز از سرکه بر آورند
و خشک نمایند و بگیرند دانه هیل بوا ابر نیل حب ساج از هر یک سه درم صندل سفید عود هندی زعفران
کبابه چینی گشنیز خشک مقشر از هر یک ده درم اجزا را باتو نیل یک شب در گلاب جوشانند پس خشک سازند و بکوبند
و با اندکی شکر جوشانند پس قند بقوام آورده بسرشتند و بالای سنگ بر ببرند و بهن ساخته بکارد به ببرند پس از طعام
و بعد از طعام بقدر حاجت تناول نمایند و اگر در آخر سرد احل نمایند برای بعضی و در هر اهال یا رد رطب خوب
است* خواص قاطع بلغم معده و دوبیه نافع* صنعت آن پوست اندرون سنگدان مرغ یعنی سنگدان آن
که خشک کرده باشد طباشیر سفید از هر یک ده مثقال و تخم گل سرخ سه مثقال نعناع خشک فادله کبار و صغار پوست
بیرون سفیده پوست نرنج پوست بلیله زرد آمله صمغی از هر یک یک مثقال بهمنین صندلین صعتر گشنیز خشک ترنجان
و ریحان دره حب الاس از هر یک دو درم اجزا کوفته بیخته با شربت نوا که سرشته معجون سازند شربتی دو مثقال
خواص دانسته شد دیگر دو نافع بد کوره از ان اوی صنعت آن پوست اندرون فانصه مرغ پوست اندرون فانصه خروس

مروارید باسفد طباشیر سفید از هر یك یك مثقال عصاره گل سرخ نعناع خشك پوست بیرون پسته دانه هیل کبار از هر یك
یك و نیم مثقال صندل صعتر کشمش خشك زبان ثور الاس پوست هلیله املج سعی از هر یك تکدرم بهمن سرخ
کهربا دارو فلفل پی خطائی حریر ابریشم خام تر شده از هر یك سه درم ادویه کوفته بیخته باشربت
سیب و شربت به سرشته جوارش سازند شربتی دو مثقال * جوارش نافعه دیگر جهت ضعف معده و درد نافع است
* صنعت آن پوست اندرون قانصه خروس خشك کرده عود عرقی خام مصطکی رومی از هر یك دو درم زره کرمانی
بهمن سرخ بهمن سفید عسراسفید ورق طلا ورق نقره از هر یك یك مثقال کشمش خشك تکدرم طباشیر سفید زرنباد
سنبل گل گاوزبان دانه هیل بادرنجبویه از هر یك دو مثقال ابریشم مقرض سه مثقال سماق سعی گل سرخ پوست بیرون
پسته پوست زرد اترج حب الاس حب الرمان نعناع خشك از هر یك سه درم مشك خالص نیم درم مربای املج عسل مربای
هلیله سه سفید گلاب خالص از هر یك نیم ابارسدی آمله را با هلیله آب گلاب بهر ابه برند و صاف نموده
سه و عسل و هلیله را داخل کرده بقوام آورند و سایر ادویه کوفته بیخته سرشته بان بسرشته سر بتی از تکدرم تا سه
٣ درم * جوارش مطر مرون معمول ازهر با نس افندی صالح حلبی حکیم باشی امیر سلطان مصر روم که مرکب برسمه جهت
امراض سده و معده نافع و شربتی یك مثقال است * صنعت آن بعد الله باره درم زره کرمانی سه درم سورنجان
زاریانه از هر یك چهار درم عسل مصفی بقدر کفایت بقوام آورند مهر جوارش سازند و طرف چینی نگاه دارند
*جوارش کمونی السفر جلی معمول ازهرانا دینس افندی صالح حلبی حکیم باشی امیر سلطان مصر روم
که اسدی مرکب از طب کیمیای برای کلموس رومی استحاب نموده جهت امراض سینه و ضیق النفس و ذات الرئه نافع
سی سعه و ما صعدا است * صنعت آن کمون اروپا خشك از هر یك حبل و صفت درم مغز پسته مغز بادام مقشر از هر یك
ستا درم زرکمان بر حلبه دارچینی از هر یك چهار درم اصل السوس رب السوس و سمل از هر یك دو درم شکوفه عسل مصفی
٦/ بقوام آورده بقدر کفایت سرشته تکدرم تا دو درم * جوارش کراویا نافع است و برای ضعف معده و وجع معده رنده
که در آن باشد و برای سده های کبدی و تپه و بلا اشتها و طعام * صنعت آن کراویا استواء تخم کرفس تخم
بولو سعی بر رسالیوس تخم جرار از هر یك سه درم مغز بادام تلخ مقشر ده درم کوفته بیخته بعسل سه مسی
بقوام آورده سرشته شربتی یك مثقال یا صعتی * جوارش کراویا نه بیخته دیگر * صنعت آن کراویا نانخواه دو گل سرخ
ا فلفل سفید زره کرمانی سه تراز اسماوی کوفته بیخته با سه ورق ادویه عسل مصفی جوارش سازند *جوارش مسر گل
معده را قوت دهد ضعف هاضمه را نافع بود و سردی مزاج و برودت معده رکید و اشتهای اسهال را نافع باشد * صنعت آن
نه بیخته این حرکه در نقل سمل الطبیب دارچینی خولنجان اصلی دانه از هر یك یك مثقال فلفل سفید زنجبیل
چند سه سیرا از هر یك دو مثقال کندر چهار مثقال نبات سفید بوزن همه ادویه دادو را کوفته بیخته با سه ورق
مجموع ادویه عسل مصفی جوارش سازند شربتی سه مثقال *جوارش دیگر که حکیم معصوم نوشته معمل من است مقوی
معده جگر بود و سکر به سده رحم رو بیرون عساب و اسهال دموی را نافع بود * صنعت آن طباشیر سفید حب الاس انار
دانه گل سرخ بهمنین سمل الطبیب اسارون از هر یك دو نیم درم زرشك سعی بیخته درم پوست بیرون پسته مصطکی فرفه
الطیب از هر یك و نیم درم مشك دو دانگ زیر نه ربع سیب بر سرود بیخوا که از هر یك سه درم گلاب سه درم عسل الز م
بسرشته * جوارش نوفل مطیب دل را قوت دهد و دماغ را حسن سازد و رفع ضعف معده را نافع بود طعام انگوار دو اسهال
را آورد و بدل ان زلیلیه را مستحکم سازد و امساك می آورد * صنعت آن نوفل کبابه حسینی دانه هیل دارچینی سمل الطیب
عود هندی از هر یك بیخته درم زعفران مصطکی از هر یك دو درم مشك عنبر اشهب از هر یك تکدرم کافور تکدانگ سرشتی

هر یک سه درم مصطکی سه درم دارچینی چهار درم قاقله را در گلاب بگدازند و باقی ادویه را کوفته بیخته
بقوام آورند لعوق کوفته بیخته در آن بسرشند و بر بالای سنگ نرم سایند و نگذارند که سرد شود و از کار ده برآورده نگاه
دارند زیرا که منفذ و بسته نماند * جوارش قرنفل مطیب دیگر مقوی معده و مشهی طعام بود * صنعت آن قاقله کبار قرنفل
زنجبیل دارچینی دارفلفل زعفران عود هندی قرنفل از هر یک یک درم مشک دو دانگ عنبر اشهب سه دانگ اجزا
کوفته بیخته با شکر طبرزد بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم با گلاب * جوارش معتدل جهت تقویت معده
و اشتهای طعام و قطع بلاغم و دفع ریاح و سستی دل و درد معده و حرارت و تقویت اعضاء رئیسه و باه نافع است * صنعت آن
جوز بوا خولنجان هیل بوا زنجبیل دارفلفل دارچینی زعفران عود قماری سادج هندی تخم کوس سنبل الطیب
تخم سنبل تخم حرج سعاقل مصری زرنباد مصطکی گاو زبان ابریشم مقرض از هر یک یک درم عنبر اشهب مشک خالص
از هر یک نیم درم مروارید ناسفته یاقوت مسحوق بر سنگ سماق سوده یک درم تخم حرفه مقشر سه درم کشمش
مغز طباشیر سفید پوست بیرون پسته ورق نقره مغز سماق مغز از هر یک یک درم و نبات درمی شربت تمر هندی
و در شربت امرود شربت انار شیرین شربت لیمو از هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته باشد و در تمام
ادویه نبات سفید زعفران مصفی علی الرسم بسرشند در آخر بیست عدد ورق طلا و یکصد عدد ورق نقره با آن بسرشند
شربتی از یک درم تا سه درم * جوارش مفرح امرجه بارده را نافع است و معده را قوت دهد * صنعت آن سنبل الطیب قاقله
کبار دارچینی سلیخه سیاه خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سیاه دارفلفل قصب الذریره حب العار حب بلسان
بلسان بادرنجبویه حرج بزر قطونا سنبل الطیب اسارون حب الاس از هر یک نیم مثقال جوزبوا قصب الذریره مصطکی عود
هندی از هر یک نیم مثقال زعفران تخم کرفس انیسون نانخواه از هر یک دو مثقال حرص خالص باورد الصب نافع لعاج
هر کدام که باشد نمک از مناسب مزاج و عادت آن شخص سفید بریان مجموع ادویه عسل در وزن ادویه بسرشند
مرتب نمایند اصل این نسخه از جالینوس است که اطباء زمان بعض تصرفات در آن نموده * سوس نامند الله
* جوارش مفرح دیگر این جوارش معروف است جوارش کندی الذره به برد و نشاط و سرور آورد و بهی و معده را قوی
گرداند رنگ رو را صافی و بوی دهان را خوش کند * صنعت آن گل سرخ سه درم مصطکی نیم درم قرنفل مصطکی
سنبل الطیب اسارون سلیخه از هر یک سه درم زرنباد ورق الطیب از هر یک دو درم سماق قاقله دانه هیل جوزبوا
از هر یک یک درم حب احدا کوفته بیخته وزن کرده در عسل مصفی و در عرق بسرشند و بر سر مقدار از این ادویه بمرس املة
هندی در تمر هندی آب نه بریان نه خام و بسرشند مثل سنبالید و بالا رسد و نارد دیگر در دیگ سنگی کنند و تمر
هندی در آن کنند و نه بریان نه خام آرد ما لیسود از سر آتش بردارند و ادویه را بر آن نثار سایند و بسرشند نا حون
شکر گردد در ظرف چینی یا کاسی نگاه دارند شربتی دو مثقال * جوارش مقلیا نار خمرو شحص شکم و بواسیر را
سودمند است * صنعت آن سقمونیا موس یک درم زنجبیل درمی که انگوری حماسات را بر آورده در زمانه حسل
کرده ابدال بود داده سه درم دست هلیله کابلی دروغن گاو بریان کرده سه درم کوفته بیخته بگلاب بسرشند
* جوارش مکی معده و جگر را قوت دهد و رام صاحب قوت طمث است * صنعت آن قرنفل جوزبوا
نمایشدها الحسامر سیرین بیخ اذخر قسمل دارچینی مصطکی عود قماری زعفران از هر یک سه درم
قاقله کبار از هر یک یکمثقال اسه مه مثقال مشک تمی یک دانگ و تمر هندی سفید و گلاب از هر یک ده مثقال
تمر هندی را در گلاب سل کرده عسل مصفی یکصد و یکماست در آن داخل کرده بآتش ملایم بپزند تا مرتب
بالغعاد رسید دست زود آورده بگذارند با حرارت ماکن سوده ادویه را کوفته بیخته در آن داخل کرده

برهم رسد با چوب مخلوط گردد و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال * جوارش ملوکی بالطف این
ما سویه منقول از قرابادین اسدی صالح حلبی نافع از برای مالیخولیا و ضعف معده و خفقان و امراض مزمنه
و تقویت حافظه و تفریح النفس * صنعت آن در بعضی از نسخ عود هندی خولنجان سنبل الطیب زرنباد شیر سفید
زنجبیل اذخر مکی گل سرخ مغز تخم الانجاع گل سفید از هر یک یک درم بسباسه مصطکی اسطوخودوس نعناع
جبلی فاقله از فلفل سفید حب الآس پوست ترنج از هر یک دو دانگ درونج مروارید ناسفته بهمن سفید بهمن
سرخ مرجان ترمری ابریشم مقرض از هر یک نیم درم مشک ترکی خالص یک قیراط کافور قیصوری یک حبه اجزا را
کوفته و بیخته صلایه کرده نیم صلایه کرده شکر سفید را در آب حل کرده بجوشانند و کف آن
را گرفته آنرا بگیرند و صافی نموده بقوام آورند و ادویه را با شیر و مغز بادام سرشته جوارش سازند شربتی یک
مثقال * جوارش ورد منقول از قرابادین اسدی صالح حلبی مقوی اعضای رئیسه و مقوی قوت هاضمه و دافع
رطوبات باشد و مناسب هر مزاج است * صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع ده درم عود هندی صندل زرد از هر یک
دو درم دارچینی چهار درم مصطکی رومی یک درم و شکر سفید برمی کوفته بیخته با شراب ورد یا قند کفایت
بقوام آورده جوارش سازند * جوارش مسهل از اکمل محمد بن ذکریا گفته که این جوارش طعام نگذارد و هضما
تمام کند و هوا و ریاح را گرد آید و تنقیه رطوبت معده نماید و اسهال رطوبی را نافع باشد * صنعت آن پوست
ترنج نیم درم کابلی مصطکی طین ارمنی سنبل الطیب از هر یک دو درم گل سرخ منزوع الاقماع
طباشیر سفید از هر یک چهار درم عود قماری خام سه درم نبات سفید سیزده درم سماق سه درم اجزا را کوفته لیکن
در شب نگذارند و باقی وزن ادویه عسل مصفی مقوم بسرشند شربتی یک درم تا چهار درم با آب سیب یا به
مهرگان شاید * جوارش که مقوی قلب و کبد و معده است و تهیج اطراف را نافع باشد و خفقان و وجع فؤاد
را با صلاح آورد و تفریح بخشد * صنعت آن مروارید ناسفته بسد مصطکی طباشیر سفید آمله مقشر ابریشم
مقرض صندل سفید زنجبیل تخم خرفه مقشر از هر یک سه مثقال پوست هلیله کابلی سنبل الطیب سعد
کوفی اذخر مکی زرنباد تخم ریحان السوس سادج تخم کشوث از هر یک دو مثقال عود قماری خام دارچینی هلیله زرد از
هر یک سه مثقال زر گل سرخ زرشک مشک از هر یک چهار مثقال زعفران ورق نقره از هر یک یک مثقال تخم کاسنی
نیم مثقال لودری سرخ بوزیدان از هر یک دو مثقال و نیم ورق طلا نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته صلایه کرده
را صلایه کرده و حل کرده را حل کرده شراب سیب شیرین و شراب ترنج و شراب به که شیرین و شراب به که ترش
از هر یک سیب و نیم مثقال قند سفید وزن مجموع ادویه گلاب ... مثقال بقوام آورده بلسمو و معجون جوارش
سازند * جوارش شامی رطوبت مزاج سردی را سود مند و بلغم و لقوه را مفید بود و پیچی و برص و بهق کهنه
را نافع باشد * صنعت آن حب الصنوبر مقشر دانه فلفل دراز فلفل زنجبیل ترنجبین سفید مد ترباذر دارچینی ... تخم
کرفس نانخواه رازیانه زرشک اجزا شماری کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی از بهر جوارش یک مثقال و از بهر اسهال
چهار مثقال * جوارش هندی که شیخ الرئیس رح در قانون آورده نافع اسهال برای فالج و برودت معده و وجع
مفاصل و نقرس و ضعف معده را مفید بود * صنعت آن شیطرج هندی سادج هندی از هر یک چهار درم حرف بوا
نانخواه قرنفل هیل بوا از هر یک دو درم اسارون فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یک تخم اسارون هلیله سیاه سی اسارون فلفل
یک درم بسباسه چهار درم باشد اسارون کوفته بیخته در وقت حاجت دو درم آنرا باشد که شب اول نهار بشد
و این جوارش گرم و خشک در اول درجه سوم است * جوارش هندی دیگر شربتی یا ه است و مرد درین را در به سازد

ورنگ رو را صافي وروشن گرداند وريت بلادي را معرا کند * صفت آن زنجبيل اسکند ازهريک يک استار زيره شامي
همين سفيد همين سرخ نودري سفيد نور ند آن خولنجان ازهر يک هشت درم دربهل دانه هيل ازهريک چهار
درم اجزا را کوفته بيخته پس بگيرند عسل خراساني وخرماي بروشته کوفته ونبات سفيد وروغن گاو ازهريک يک استار
شامي وهمه را در هاون اندازند وبرهم بکوبند واجزاي کوفته بيخته را اندک اندک دران اندازند وبهم بمالند
تا نيکو مخلوط شود پس بنادق سازند هر يک به مقدار استار شامي هر روز يک بندقه آن را ناشتاگاه سحر تناول نمايند

* فصل در بيان جوارشات مسهله   جوارش شهرياران سردي جگر ومعده وقولنج وعسر البول را نافع است
* صفت آن به نسخه ابن جزله زنجبيل فرفيون دارفلفل دارچيني سليخه سنا مکي سنبل الطيب جوز بوا هيل بوا مصطکي
رومي تا بله کبار حب بلسان زعفران ازهريک چهار درم سقمونيا مشوي سه درم تربد سفيد حب النيل
ازهريک هشت درم نبات سفيد وزن مجموع ادويه کوفته بيخته با عسل مصفي جوارش سازند شربتي تا چهار مثقال
با آب نيم گرم * جوارش شهرياران ديگر به نسخه شيخ الرئيس نافع از براي برودت معده وکبد واستسقا ويرقان سودا
واين جوارش مسهل است * صفت آن زنجبيل سطرح هندي فلفل دارفلفل فرفيون تا بله صعتر ورق نانخواه
سادج هندي بسباسه مصطکي رومي تا بله کبار دارچيني سنبل الطيب تخم کرفس سليخه سنا نانخواه رازيانه
انيسون ازهريک سه درم افسنتين افريطي تربد سفيد مجوف تراشيده بروغن بادام شيرين چرب نموده
ازهريک دوازده درم سقمونيا مشوي ده درم شکر طبرزد هشت درم مجموع را کوفته بيخته با عسل مصفي
سرشته جوارش سازند ومزاج اين جوارش گرم وخشک است در دوم درجه وسيم * جوارش شهرياران نسخه
ديگر از اخلاط مرکبه پاک سازد ونافع است از براي امراض حادثه در معده از اخلاط مرکبه وامراضي که حادث شود
در ساير اعضا بمشارکت معده خصوص از براي صرع حادث بمشارکت معده از صعود ابخره اخلاط مرکبه تا صعود
نفس آن اخلاط از معده به دماغ * صفت آن فلفل سياه زيره کرماني تخم سداب بوره ارمني خولنجان فرفيون ازهريک
يک درم سقمونيا مشوي ده درم عسل مصفي چهل درم به دستور معروف ترتيب نمايند شربت از يک مثقال تا دو مثقال
تا سه مثقال * جوارش شهرياران به نسخه بدرالدين قلانسي نافع است از براي معده وجگر سرد وقولنج ونکسانند
وسودا وبلغم برانند * صفت آن سنبل الطيب فرفيون دارفلفل فلفل انيسون تا بله جوز بوا ازهريک دو درم زنجبيل
مصطکي رومي دارچيني تا رسيد سطرح هندي ازهريک سه درم سقمونياي مشوي ده درم مغز حب النيل چهار درم
بسفايج فستقي پنج درم نمک هندي سه درم تربد سفيد مجوف هشت درم جمع ادويه را کوفته بيخته بعسل
جوارش سازند شربتي ازين جوارش از دو تا دو درم وصفرا را پنج درم ومزاج اين جوارش گرم است در دوم درجه
وربع درجه وخشک است در يک درجه وثلث درجه * جوارش شهرياران به نسخه حکيم معصوم برودت معده وجگر را
نافع باشد وسده صفرا وسودا ببرانند وقولنج ونکسانند * صفت آن سطرح هندي زنجبيل دارفلفل فلفل خولنجان
فرفيون بهل شاذج هندي تا بله مصطکي رومي سنبل الطيب سليخه هيل تا بله کبار رازيانه انيسون تخم کرفس
نانخواه ازهريک سه درم بسفايج فستقي ده درم افسنتين پنج درم تربد مجوف تراشيده بروغن بادام چرب
کرده سي درم سقمونياي مشوي دوازده درم شکر زرد هشت درم عسل نحل رجاجي ادويه کوفته بيخته تا آن
بسرشند وبسان نخودکلان ازند وبعد از شش ماه استعمال نمايند شربتي از چهار درم تا شش درم همراه آنکه زيره
کرماني بريان جوشانيده باشد * جوارش مسهل قولنج ونکساند ونقرس را سودمند بود واخلاط غليظه لزجه را دفع
کند * صفت آن دارفلفل زنجبيل فلفله زرد سقمونيا تربد سفيد ازهريک دوازده درم تخم کرفس نانخواه

ها مرحا نمل طمرودا رمرلک سی درم سک منقل سا برده درم کرسه سیسه بعمل بمرسند* حواس ان رسل
طمع را برم دارد و رلیح تکسائد *صنعت آن حور بو ابابله کسا رد از حسی از مرلک مه درم مرنعل رحمل با رسل
ارمر ملس درم معمونا سیدرم ساسد رسام احرا عمل در حمد آن ادویه را کوسه تا آب بصورمد سربمی
ارتکاب رم نامه درم* حواس با رسل دیگر صنعت معد و رسد مه اسسارا نافع بود*صنعت آن با رسل مه
درم با ملس ار مرلک دو درم ملفل سحد رم دارحسی حمار درم در سل معمرسا ار مرلک د و درم برنک معمد
ده درم مصطکی رحمل ار مرلک تکدرم و سم احرا کوسه سیسه با سد وسل سرسد رسی دو مسال با ملدی
گلاب* حواس با رسل بلمی برمود ده اول کدار با لمف و در المحسس سد سد والله ماحد مسر سر محل مادی
لدی الله تعالی سروا سب معده را دو د مد را حلاط باسد رادیع کمد رحگر را وب مد دامای علمطوحسان را نافع کند
*صنعت آن با رسل سطر ح مدی رحمل ملفل دارلفل ار حسی قاقله صغار باقله کبار مرنعل ساح مد سماسه
حولنحان مصطکی رومی کبابه حسی سل الطیب سلیحه سمرکرس با هرا باد بان بورندان ابیسون امیسون
ار مر لک سی مسال رسد رعفران ار مرلک مسال ربلمسد دوارد مسال احرا را کوسه با رب ادویه
عمل مصفی سرسه بطریق معمول حوارس سارنک سر دمی ار حمار معاب ناس مسال ملک آنکه حوارس معمول
اهلیلجی برلدی و تمری مرلک درحای خود ذکر یافته و حوارس سفرجلی معمل و حوارس معمو سار حوارس
طباسر معمل و حوارس عود معمول اهلیلجی و حوارس عود ملس و حوارس برطمر و حوارس کمونی معمل و
حوارس مار رون انسا الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد *سحه حرامرسو اعلا کدار فرنگ ساحمه می آورند
حمت بعوی سلب ورفع حفقان و بوحس ود یگرامراض وحواس بماری برای آن شان مکسد مسصر بمود ه سد
*صنعت آن لعل یاقوت مرح یاقوت زرد یاقوت کبود ورق طلا ار مرلک حبا رمرح عس سمی سب بعد مرورد
حل وارا ار مرلک تکمامه رسح سرح کهربا درمامه سروارید کمامه وحمار مرح با رحمل بحری لاجورد ار مرلک
سه مامه قاریرسل عسر ورد بعده ار مرلک سی سرح کا ورحمار حو مومیائی در سرح ا مرب تکمرح درص اعی
سس ماسه رمرد حهار مامه ممه احرا را برسنگ سماق با گلاب سی بلیع نموده تا آب صمع عربی مقرصه سد بلر بورن
طلا سسد حسل سماسد رسی دو سرح ملحمار سرح *فصل در بیان حوب چینی وحطابی وسلمی ونکالی*
وماهیت کیفیت یدرا اطلاع دوان رحمل سمار ومراج وخواص ومنافع وطرق استعمال آن اما ماهیت آن بدانکه
اکسر حوب حسی را سیح حسی بمرباسد و آن سی است سرح رنگ و گلا بی و بعضی مقمل و بعضی مایل بسیاهی
دران که آن را مصمع می باشد که گویا در اول روی آن صمغ حا کرده وطعات آن بر زرک و طولانی بسد رنگ سرد
رباده کمر رور وبعصی کم گره و درگره در استوکم ومه مر املس وحسن سنگس سل رصلب و رحو محاسد
وکماه آن ا وسل سرو سارد سر رس رمس و برگ آن باریک نلمد سل برگ مادح سدی وارل اول کوباه بر
و بار لرد روسان ان ما الله لی صلاب وعصر حوب و باره آن سیح با رطوبت وسمرس وحوب حمل سود سرسی آن
کم متکرد دو کهنه آن بعد مسابد ر درکوهستان بلاد حس رکوهستان ملیبار از بلاد بنگاله باقت مسود در جای
دیگر با حال سمده سده *اما سبب بدرا اطلاع بر حسی آن بدانکه حکیم مسر عماد الدین محمود سیرازی
رحمه الله علیه در رساله حوب حسی خود که در زمان سلطنت شاه طهماسب ماضی بن شاه اسمعیل صفوی موسوی
که سرماسه بمصل و سحاد سوی حضرت حسی سامی صلوات الله وسلامه وعلیه وآله دالت بموده سار آنکه دران
اوان حوب حسی ارحمر سوسط فرنگان که دا امر در بحص وعکس امر رعونه الله وبرای ممس دا مردر سرد ربا

وجزایر و سواحل آن سرایت کرده و بارها الارض و تحت الارض آمد و مرحبا امر یمیني و جمیع باره سماند
در هند ـ ی و یمن و تبت و جزیره و بحر آن در می آید و با طراف و اکناف منتشر شد و باعث شهرت و انتشار آن میکردند
چنین نوشته اند و نوشته اند و ثلثمائه سنت که این تخم که در این تاریخ که مردم ایران اطلاع و از استعمال آن امتناع
مانده اند چنین مسموع شده که بعضی از ارباب در این بلاد که این تخم از انجاسی آورده فعلی در این شهر شد است و بود
و مردم بحیرامتوجه شده اعتنا با صول و از آن نبات نمود و اند و چون این تخم عادتی دارد و طعم و رایحه که
موجب نفرت طبع باشد ندارد مردم بآن بیشتر رغبت نمودند و ابقا در میان اسباب صاحبان امراض مزمنه بوده
اند خاصه مزاوله و فروح عفونت و از اصغر بار فارسی مانند انها و از خوردن این تخم شفای کامل مشاهده
و چون این حال مشاهده اسباب شد از آن زمین استخراج نمودند و بدیگر مواضع می بردند و منتشر می شد
اما چون در آن ابتدا با طوار مختلفی نیک آن تخم بی نیک بوده است نوعیکه می بودند
دی نیک ... و فلاح افکار و تجارب بسیار در آن ادند و طریقیکه حالا معمول است می خورده اند
و بعد از آنکه با تجا آوردند تمیز نمیکردند در بعضی منفعت می بود و در بعضی فایده نبخشید بلکه مضرت میرسانید
و از جمله بیگم را که حرم شاه جنت مکان معتبر مرور و پیاه استعمال درد فالجی طاری گشت و نصف اعضای او از حرکت
ماند بعد از معالجات بسیار او را حرکت نماند و سبب اسباب ... از حرکت ماند چون اول اشتهار این تخم
بود که در بلاد ایران تازه آورده بودند در دادن آن اندیشه کردند که مبادا موجب ملال شود صلاح در آن دیدند
که اول مریضی دیگری تجربه کنند تجربه کنند که مریض با ورس بود دادند منفعت نشد نیاوران بار دادند و اما
در بیمار زخم و قروح خبیثه و عقد و وجع مفاصل و بادهای آسیب ... بهبودی بخشید بود که نفع نمند و نطلبه
در آن منفعت نمی افتاد و تکرر مرضی از این امراض دادند که سالها ساقه باشد و حکیم ... او را امی بردی و حکیم ما
طهرانی در رساله چوب چینی خود چنین نوشته اند که در رساله دیگر از آن جماعت مسطور است که مردم آن بلاد
هر ساله جا روا ماو جمیع اسباب خود را بهلاک سفر که داشته بودند می فرمایند در سالی نعلت ... و کهی باران
در آن بلاد بات علف خوب سرسبز بود نوعی دیگر که در آن جاعلف و گیاه تازه بود در سایه دیدند بعد از مراجعت
بعضی از آن حیوانات که بعلت لاغر و ضعف و لنگ و زخمهای ناسور داشتند تماشی چاق شدند و فربه گردیدند
و زخمهای لنگها ی آنها با صلاح آمد و بود که نیای آمد بار مشغلی مایین شدند که در این بلاد الشه علفی
یافت شود که در بلاد دیگر نباشد و آن را این خاصیت باشد بعد از تفحص و تجسس ظاهر گردید که این تخم
در بلاد می باشد و در بلاد دیگر یافت نمی شود و سبب و جهت رد دیع این علفها و دریچی و حالی حیوانات
همین تخم است بنابراین در امراض و علل انسانی تجربه نمودند و آن آثار و منافع را مشاهده کردند و نمود را مام
یا ن د سموم که حال معمول است قرار یافت و این کلام دلالت تمام دارد بر آنکه در امراض حیوانات نیز نفع
نافع است را ما السید فتح الله بن تمام حکیمی که شاید از حکمای هند یا ایران باشد در رساله چوب چینی خود
نوشته چنین است که بعضی جماعتی ترکیبی نسخه منفرد با تجاییب تحت الربیع می رسید بعضی در میان آن
جماعت آبله فرنگ داشتند و باعث ضعف زیاد ایشان شد و بی مرتبه مجروح و مرحول بسیاری از ایشان جاری
بود که اهل کشتی تمام از رسیدن بی منفر بودند ایشان بعد از چند روز بجزیره رسیدند که محل بود اسبش
آب بود سرداران کشتی مصلحت چنین دیدند که آن مریض را در آن جزیره فرود آوردند و اندك قوتی که بر ی د میدند
و آنجا رها کمند دس او را فرود آوردند و خود بجانب مقصود روانه شدند بعد سال که باز بآن جزیره معاودت

نمودند که چه منفعت بر دانستن آن چه ی عجیبی دیده بود آمدند و دیدند که چینی ها این شکایت و کمال رغبت به آن نسبت
اما بر همه وجه پنهان است از سؤال کردند که چه کسی احوال خود را بیان نمود مردم کشتی از ایشان خبر یافته با خود
نگفتی بردند تا خدا و نزد او کسی از احوال استفسار نمودند آن شخص گفت و گفته مرا در این جزیره رها
کرده رفتند مأیوس شده باطراف و جوانب این جزیره میگشتم بعد از چندی خوردنی که داده بودند تمام
رسید شروع بخوردن گیاها نمودم بگیاهی رسیدم که بیخ آن شیرین بود سه روز بعد از ابتدا وقت نمودم آن مرض
من بالکلیه زایل گردید و حقیقت را فهمیدم تا این مدت از همان بیخ میخوردم حکیمی در آن کشتی بود گفت این
بیخ را در آن مرض نفع تمام است اهل کشتی را جمع کرده آن بیخ را بسیار جمع نمودند و از آن با زائل بمساعدت اسپ باشد
و قول حکیم میر عماد الله بن محمود اقرب بصواب است و بعد از آن قول میرزا قاضی و میرزا الها میرزا این قول
بعید مینماید مگر آنکه برای آن تاویلی کنند و آن جزیره را جزایر چین گویند چه تصحیف نموده که از ملک چین
می آوردند از جانب الزیر که در دریا است * و اما اطلاع بر بدلیت بنگاله آن * بدانکه الی الآن که سنه یک هزار و یکصد
و سی و نه ۱۱۳۹ هجری است تا حدود دویست سال است که چهارده یا پانزده منزل بیشتر مسافت قدر دور از مرشدآباد هشت
و در جانب شمال مایل بشرق و در سرحد مملکت بنگاله واقع است بسبب بصور مثا کمی از اهل مرشدآباد و اما کی
دیگر اطلاع بر آن نیافته و از اهل کوهستان مذکور شنیده شده که اکثر آنرا از برای جمیع امراض
مذکوره در چوب چینی بتنهائی و با ادویه دیگر بطور مطبوخ و نفوع مستعمل دارند و فوائد بسیاری از آن
نقل مینمایند و قبل از این گاهی گاهی عطاران بنگال در مرشدآباد آورده بتنهائی و گاهی بعوض چوب چینی و گاهی
مخلوط بچوب چینی کرده میفروختند و اهل بنگاله این را چینی و چوب چینی بنارسی یعنی کوهی و چوب
چینی ولایتی مینامیدند و کم کسی واقف بر آن بود و بعضی که فی الجمله اطلاعی داشتند اعتنائی و رغبتی
بان نمی نمودند تا آنکه در این اوقات بعضی از اهل آنجا بمرشدآباد آمد و مقداری بیخ چینی آنجا باره اراده
داشت و ملتفت بر باره آن نمی رسید و موجود شد است و جدید آن ضعیف و بی فائده و بی الجمله چنین است
زیرا که جدید آن ضعیف بی مغز چینی رسیده از سفر مینماید و لهذا استعمال آن بی فائده مخفی است خصوص
کهنه آن و شاید اگر کسی دانا بتدار و در آن رسیده را بر نسب نماید و هنگام کمال پختگی و رسیدگی برآورد و حفظ
و ضابط شرائط سیره نماید تحمل که جدید آن مرغوب و مفید باشد و چند کس را که جمیع مفاصل حادث از بیس
بسبب خوردن زهر علیه زیبق و نفع در تنکمره و بعضی بر طعام داشتند بعضی از ادویه دیگر مرتبه را بطور جاری
که مناسب مرارتها الله تعالی خواهد آمد خورانید همه صحت یافتند و شاید در کوهستانهای دیگر که قرب باتصال
بدان دارند مثل نیره و موزنگ و رنگپور و نیپال و غیرانها نیز یافت شود اگر تفحص و تفحص نمایند و بدانکه
بر تنگر دیده شده که آنرا چوب چینی خطائی می نامند و آن جمیع صفات نقل و گره بزرگی نیمه بکلی و کمال
نایرست اندک چینی خوری رنگ نیره و مغز آن گلابی و بادامی رنگ بی ریشه صحیح تیار ... شده که از کوهستان
عطارستان می آرند و بر جمیع آن حضرات اطلاعی بهم رسانده از سه درجه نرمی آنها ماسد کمال و بعضی میوه‌های
دیگر از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از جمله خواص چوب چینی و بعضی بهرو بر نیز از آن میدانند
و دستور استعمال این نیز مانند آن است * اما ماهیت و اختیار چوب چینی آن است که رنگ آن سرخ یا گلابی رنگ تیره
باشد رنگش املس که به آب رود و کم کرده بی ریشه متوسط در بزرگی و کوچکی ثقیلی و رخوی و مایل به تیره و
مصری الاجزا باشد نیمی تشنه سرخ و بعضی خام سفید و بعضی صلب بعضی زرد مثال زیرا که اینها همه دلالت

بر کمال دوب لطافت مادة رطوبه و اعتدال مزاج و نیکوئی زمین و آب و هوای آن میکشد و باید که طعمهای آن درست
باشد و ترشی و زبره نگردد و گویند نباشد زیرا که دوب آن بسبب تصرف هوا در آن ضعیف میگردد و زمین بود
ملیه میکنند و بغلظت سبک و خوش اند و بسیار که گوناصیح دوا در آن رد حاکرده که آن را مصمع باشد و ترکیبه
و بسیار کهن و ترسیده و برگرد ریشه دار و بسیار صلب و رائحه و طعمی غالب بر آن باشد جهت آنکه ارتبها
دلالت بر خامی و بعضی بر کمال نیس و عدم اعتدال آن و بدی زمین و آب و هوای آن میکنند و باید که کهنه نرسیده
گرم خورده نباشد که مصر باشد بسبب ضعف حرارت و نیز بسیار است و ما باید مرطب از امور رو خورده و
بسیار مرطب از امور عدمه آن را حکیم میر عماد الدین محمود در رساله چوب چینی خود بطلانیان نموده
اول * نشنده باید دانست که بعضی با معتدان چوب چینی خام سفید را در آب آهک حصا نده در آن گل لاله
صابی سرخ و مانند آن خیسانده رنگ کرده می فروشند باید که واقف بوده اجتناب کرده استعمال ننمایند
و جمله بر صاحبان بصیرت که مکرر چوب چینی دیده اند مشتبه نمیگردد از رنگ ظاهر و رست آن معلوم میگردد
آنکه رنگ ظاهر رنگ کرده مخالف رنگ باطن آن است و نیز باید که نمی و رطوبتی دریا و گرمی آتش و آفتاب
و آب نرسیده باشد و از مجاورت چیزهای که مفسد و معمور مزاج آن است مثل کافور و فرفیون و جند بیدستر
و سیل و اهل و امثال آنها مصون باشد مصلح مزاج آن بقول میر عماد الدین محمود حمس است که چون
از بدان ما در بارد آن نفی نسبت بهذا امل در بعضی طبیعت آن لازم است مصلح چون نفع و فائده آن راسرامس
مود از انه بسیار است و مودا بارد یابس است ربیا بر واحده کلمه که تعاد مرض بصداعت و حفظ صحت بهل باید
که حار رطب باشد و چون با بهره حرارت آن ظهوری چندان ندارد بعضی بتکرار رنگکار مال مقدار آن احداث
حرارت زیاده نمی نمایند باید که حار در مرتبه اولی باشد بلکه در اول آن و دلیل دیگر آنکه چون فعل آن ترمی
و تسهیل و تدبیر و تحلیل مواد است و اینها همه فعل حرارت است نه تغلیظ و انجماد و تبرید و تصلیب که فعل
برودت است باید که در طبیعت آن حرارت باشد و دلیل بر آنکه معتدل نیست آن است که دوای معتدل از افعال مذکوره
قاصر است پس هرگاه معتدل نباشد ظاهر است که بارد نمیتواند بود بدلیل ظهور این افعال مذکوره و اما دلیل
بر رطوبت آن دلیل حرارت آن است از ظهور این افعال مذکوره زیرا که افعال مذکوره مقارن
رطوبت نمیتواند بود ولیکن جایز است که در آن قلیله باشد و بواسطه مصلحه آن بسیار متکثر گردد و
رطوبت مایل نمود و نمیتواند بود که بواسطه همین رطوبت منکسر شده دفع سمیت کند متکثر گردد و بهر حال
اعتدال آنکه اذا بعارضها سابقا از این احتمال قوی است لهذا حکم بر رطوبت آن باید تمام است حرارت که
بالجمله بکمال به دو دت آن با تکلیف مستلفی میشود و اما آنکه در آن رطوبت فضلیه است بر ردی نسبت و مراد از
رطوبت فضلیه رطوبتی است که در مزاج او باشد و خارج تمام اجزای از باشد و دلیل بر آن است که سوراخ سوراخ
مسود و منفسه میگردد و چون این رطوبت فضلیه فی الجمله کسب حرارت آن منع نماید دومی که ابدال کهنه
باشد با تمر آن در بعضی اوقات و مراد از آن مسود و بهرمند است آن را * و میر را با صی بردی و حکیم هاشم
طهرانی سرد در اول و خشک در دوم و میگویند که سردی و خشکی آن بسبب مجاورت و مخالطت
آب نمیرو کهنه میگردد اما تحلیل و ترمی و تلطیف دیگر احسن زیادتی افعال و آثار بوده که از آن ظاهر میگردد از
جهت خاصیت و صورت نوعیه آن است و بعضی از آثار دیگر تابع کیفیت آن است و آن بیان مرده و نیز دلیل بر رطوبت
فضلیه آن است دلیل و آن مرباد را و نکوئی گرم در آن برودتی و حکیم میر محمد مومن در تحفه او میس حکم

بمرکب القوی بودن آن با مایل بحرارت و یبوست کرده و گفته که یبوست آن زیاده است بر حرارت آن و حکیم
محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود که مسمی بقرابادین قادری است مایل بمرکب القوی بودن
آن است بدلیل آنکه مقرر است نزد اطبا که با انفکاک استعداد فعل و انفعال و ترکیب بکیفیت آن باید استعداد خاصیت آن یعنی
در خاصیت - اینست آنچه حاصل است بحسب تحقیق باید عمل نماید الا بعد تجربه ممکن باشد بعد ادویه مایل العرض
روا نیست و منع لک یعنی امثال حضرت که از روی کیفیت آن خارج باشد اگر آنرا خاصیت مفوض دارید این
اجماع خاصیت بمرکب القوی بودن آن ملاحظه نماید و از ایشان مرکب القوی است و آن نیز مقرر شد
که بردانی شد و آنچه محمد هاشم العلوی الخان الحکیم صاحب الملوک آن است که مرکب القوی است و مزاج ترکیبی آن
مایل بحرارت و یبوست است باز طوبت فضلیه غریبه بسیار و اما اجزای اصلیه بسیطه آنکه این در اکثر کتب از آنها
نامه مزبل را مزاجی خاص است اما جز و هوایی آن حار معتدل و ملطف و محلل است و جز و ارضی آن بارد مقوی و جز و
دوایی آن غالب و جز و غذایی آن ملین و جز و غذایی آن جرو بدن شود یعنی مشابه در بدن جز و دوایی آن نامیده
شد آن جز و دوایی از تسخین و تلطیف و تعرین در بدن میکند و جون در آب طبخ نماید تصعید شود در آب
جز و حار لطیف آن مشابه غالب و غذا است آن جهت آنکه در خربزه می باید که بعضی اطبا ان بعد از دین
ما رج مضغ آن حلوای از جرم جوب حیث که ما حصه در آن لیوب و ند رازاد و به عطره معرفه ارواح حاره داخل
کرده شد همه که غذای مسمن لرح از آن بر لد کند که سست با عصا و عصا بدغد ای مانی ولاجی را با عصا
و باطن مدید اثر فعل دوای آن بدن بما بد ما شد یعنی ادویه غذا است که جون وارد بدن گردید بعد از
اثر دوا ست آن در بدن و مستعمل مختلط گرد بدن و جز و بدن شدن آن باشد و است آن مدتی در بدن باقی
بماند و ظاهر آن است که حرارت آن در آخر درجهٔ اولی باشد و یبس و جرمش سرد و آخر درجهٔ اولی و اما آب
مطبوخ طرزی بعمل آنرا بدین معنی که سرد بدرا سردوش رسیده و اطراف آن بمارچه و جمرا آورد ماس
محکم گرفته که اصلا و مطلقا نجار آن بیرون نرود با بد این مید از یبوست آنرا باشد و باید مایل بر طوبت
باشد و لهذا اکثر اطبا در امراض مزمنه این دو از امطبوخ طرزی بعمل می‌آرند جهت آنکه مطبوخ که سرش
باز باشد اجزای حارهٔ ملطفه معرقه محلله آن بسبب لطافت منقلب بهوا گردیده باقی میگردد از بس کم
میشود و اما طرزی بعمل یعنی عرق گرفتن مثل ماء الورد که گلاب باشد و ما نزع بها اجزای لطیفه آن
متصاعد گردیده جمیع اجزای متصمه و اجزای بدایه آن در آن داخل میشود پس بر ودت از حرارت
بدان مبادر گردید و عکس زایل میگردد و اما طرزی بعمل در دیگ سربسته شده تحقیق کور که جرم در دیگ
باشد مثل اجزای لطیفهٔ آن متصاعد گردیده منقلب بما نیست شده باز در همان دیگ که اجرام جوب حیث
در آن است نزول نموده با آنها مخلوط گردیده باز صعود میکند بار ما یکه در بعل آن نوبتی باقی بماند و در
تعمیر طبخ همه اجزای لطیفه متصاعده بماند و مرجمع اجزای اجرام آن پس حاصل میگردد از آن مطلوب و حکیم
میر عماد الدین محمود را که اول کسی از اطبای اسلام که در آن رساله نوشته و بیان کرده در این مقام و اکثر مواضع
دیگر بیان مفصله مدلله مدلل است و میرزا قاضی و حکیم هاشم طهرانی را نیز این مقامه بسیار است که
طالبی در تحت آنها نیست و این مختصر گنجایش ذکر آن ماند از دو قول مزبل حالی از سهات نیست و لهذا ذکر
کرده شد که کسی را که اراده اطلاع در آنها باشد بداند که رساله میرزا قاضی و میرزا محمد هاشم را مطالعه نماید حتی
نماید که ابتدا از روی تجربه بتکرار استعمال آن در این نمط تحقیق قاضی نهضت جامع این اوراق در بیان رجحان

ششم معلوم شد که آن است که با وجود مرکب القوی بودن صاحب حرارت معتدله حاره یابس است ولیکن ظهور این
مرد و کمتر است در آن به مرتبه است و از تری و تازگی و ترو تازه از احد و خشکی و کهنگی و بعد بعد از احد آن مانند حرارت
و یبوست . و ابتدای مشرور المزاجان صفراوی از مراتب طفولیت و شباب و کهولت مشروح که در ابتدا از حد تری
و تازگی حرارت و یبوست آن بسبب کثرت رطوبت بلغمی منغمر میباشد مثل حرارت بدن طفل که منغمر در تحت رطوبات
وافره آن است و اثری و ظهوری ندارد و بعد از آن که اندک مدتی بر آن بگذرد و رطوبت آن فی الجمله به تحلیل رود و
اعتدالی یابد که تخمینا شش ماه یا یکسال باشد حرارت و یبوست آن نیز مرتبه اعتدال ظهوری یابد تا بشش ماه ظهور حرارت
و یبوست در ابتدای سال دوم از حد اعتدال بگذرد که تخمینا یک و نیم سال باشد و نیم سال از زمان احد و بر آوردن آن
از زمین باشد رطوبت آن مثل بقایا مینماید و خشکی بر او مستولی میشود بنحوی که احدی الفاعلین را که حرارت
و برودت است با احدی المنفعلین که رطوبت باشد فعل و اثر ضعیف میشود و با منفعل دیگر که یبوست است قوی
و بعد از آن مرحله مثل به کهنگی و خشکی آورد امر حرارت و یبس از آن زیاده ظاهر میگردد و بعد از سه ساله و چهار ساله
آن در کمال حرارت و یبس میباشد و بعد از پنج سال یا قامد باطل گردد پس تر و تازه آن از برای مشرور المزاجان دموی
و صفراوی و امراض حادثه از احتراق و فساد آن مرد و خلط به شش ماهی یا یکسالی از آن به میباشد و از برای سوداوی
مزاجان و امراض حادثه از آن یکساله از آن به میباشد آن مفید و متوسط آن مثلا یکساله یا دو ساله آن از برای سوداوی
مزاجان و امراض سوداویه مفید و نیم کهنه آن مثلا دو و نیم ساله تا سه و نیم ساله آن از برای مبرود المزاجان مرطوب
بلغمی و امراض بارده رطبه بلغمیه نافع است اما بسیار کهنه آن از برای اکثر امزجه خصوصا مشرور المزاجان ضعف
به شبهه شیر و محدث حرارت عظیمه و مشیر بدن است و احتراز از آن حتی المقدور است و اولی و لازم و
واجب است خصوصا تازه و مطبوخ و بعدی در نبش استعمال و اگر ضرورت بسیار داعی شود و علاج منحصر بدان
باشد و تازه و تر آن و یا نیم کهنه آن مطلقا یافت نشود آن هنگام مقدار کمی از آن سد رمق و یا ادویه بارده رطبه
میباشد با کمال احتیاط بعنوان تنوع یا تهوه و یا مطبوخ بدون تعرض نعمی در نبش تعوق نه نمیشد استعمال
نمودن نمرود و باقی العلم عند الله و عند امناء الله الذین هم الراسخون فی العلم * سوال اگر کسی گوید که مثل تمام
نبت و مناسب و شبیه تمام و من جمیع الوجوه نامی مثل که مراتب اسنان است ندارد * در جواب میگوییم فی الواقع
حسن است لیکن مثال را نامثل ابدال و شباهت کافی است که در جمیع وجوه بباشد و مرمالی را که ملاحظه نموده
حسن است * و اما خواص و فواید و منافع آن * بدانکه افیون در امداد حرارت غریزیه و طبیعت میکند و مقوی اعضای
رئیسه است و دافع جمیع امراض مادیه و امراض مزمنه سوداویه و بلغمیه مانند اوجاع مفاصل و فالج و رعشه و دهن
است و تشنج امتلایی و اوجاع ظهر و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و داء الفیل و دوالی و حار برون و دفع مواد نزله
بارده مزمنه و [illegible] و احتلاط ذهن و [illegible] و نفث الدم و نزف الدم از هر عضو که باشد و تقویت باه و اعضاء تناسل
ما [illegible] ارباه و داء الثعلب و داء الحیه و سوء القنیه و استسقا و حمیات عفنه و سایر امراض بلغمیه مزمنه و جذب
ازاله و تحلیل امراض سوداویه و مواد غلیظه [illegible] عفنه مزمنه و مواد سوداویه محترقه مانند آکله و جذام
و انواع جرب و حکه و قوبا و جمیع بثور و قروح خبیثه و خوشه ها و غده های صلبه و اورام صلبه و اقسام بهق و ما انحولیا
و ماشرا و بطرب و برص و بهق اسود [illegible] و قروح کهنه و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و ناصور و اسهال بواسیری و حمی
ربع و سرطان و امراض رحم و عقر و مرض [illegible] و صداع مزمن سوداوی و سایر امراض سوداویه که تفصیل آنها موجب
تطویل است و فی الاثر و النفع است در هر یک بنوعی خاص . محقق زمان با عزیمه و لطف و مسح و تحلیل و [illegible]

و مصطفی جون و سایر اخلاط ارواح ارکبانان و کبد و رات بسرعت بمقدار آنها است و سریع النفوذ در عمق بدن و بتدریج
و رطوبات و اخلاط غلیظه منجمده بر مرض و دافع آنها است به تحمیر و ادرار به بول و عرق و دفع بروز و بیرون شدن حصبه
و دفع سمیت خلط فاسد سمی و رفع عادت است بسریع الاثر و حفظ اعتدال ارض و عرق هر سال در موسم سرما و دادن
آنرا بر خود لازم گیرند از بلاهای مخوف مصون باشند و بتصریح تمام حضور صاحبان را وادار برای تمسک اکثر ابدان
و بضارت و حمرت و صفار روی و رنگ تیره شدن با دفع تنگی نفس و صعوبت تنفس آن برابری با سیع آن میکند چنانکه
انشاء الله تعالی بیان رمز و مصارعه آن خواهد آمد و مستعمل در اکثر امراض آب طبیخ بطریق مستعمل آن است
چنانکه ذکر یافت خرم آن مسدود و دری المحققه است و بعد بد وحفه صحیح بارده حسب مدة آن کمتر و مصلح حرب
حمی حصبه صابارده و بواب در اکثر امراض بارده رطبه از حمی و عشیة معربی و بادنجان خطائی و صاصفراس
وگیاکو است و دو سردهای کهنه و ضیق النفس اصل السوس و در استسقا بادآورد و سلاعی و مساح اذخر و حر مکی
و باعری اسهال و رحقمان و بحس لسان الثور گل آن و باد رنجبو و منافع و در امراض دماغیه بارده اسطوخودوس
و منافع و مصمر و نماس بره و موصی و ماده و مراحی خایص باادویه مناسبه مستعمل آن مرض و آن عنبر با جوامد
مفرداً را به بنهائی بکار برند مگر عند الحاجت و ضرورت با ادویه دیگر در ابریق مرحمه کمتر باشد بهتر
است آماد رسل ردن و بعض اللام و برب الله م بعنوان ... در عرقهای مناسب و مفرد اولی است مگر در ادخر و عند
الضرورة بابعض حاسات دم و معربات ابدل و مقدار شربت آن شرط برای طبیب حاذق است * مخفی نماند که این
دو احمقه جمیع اقسام امراض بارده بلغمه را سود مند بست حه در دو به آنها مانند فالج و رعشه و امتزاج
و استسقای زقی رطلی و اسهال اسهالی بالد بلکه مضر است * و اما در اقسام صعبه آنها استسقای لحمی حادث از ثقل
ورم صلب سرد اوی کند و طحال و اسهال را سال اسهال را دمکن که سود مند بود و مضر امرجه اطفال و بسیار محرور
المزاجان است اسباب و اسه مال آن جا بر معضر زیرا که احداث حرارتی رطوبتی زاید بحرارت عزیزیه و رطوبت
اصلیه مینماید و بدان سبب حرارت ارواح را گرم میدارد و باعث تحلیل اسهای رطوبات واحتراق آنها میگردد و
یعنی بالعرض سر مینماید و استماحود کال مضرت است کما لایخفی * و اما منافع آن اکثر بواسطهٔ ابدال مذکوره آنست
از تلطیف و تب و تدرین و تصفیه و دفع فضول و غیرها که ذکر یافت و ظاهر است احتیاج به بیش ندارد
* فصل در بیان شرائط ضروریه استعمال حرب حمی قبل از شروع و در بیش و بعد اتمام آن * بدانکه شرائط استعمال
آن بسیار است از جمله * یکی آن است که باید بیش مستعمل آن اگر محرور المزاج باشد از حمل مال و اگر مبرود المزاج
و دارمی مال محتاج باشد از حمل مد کوره * شرط دوم آن است که تا ضرورت بسیار داعی نشود و علاج منحصر بدان
نباشد متوجه استعمال آن نگردند زیرا که بعضی خود را در مشقت و رنج و تعب و مهلکه میاندازند زیرا که حمایت بلغ
آن بسیار است مضرت آن بیشتر باده از آن است و اندک احتیاطی و نا پرهیزی منجر با مراض صعبه میگردد و بیان
بعضی آن انشاء الله تعالی خواهد آمد و بسر در پس آن عوارض و حالات مختلفه طاری میگردد که کمتر کسی متحمل
آنها میتواند شد * شرط سوم آن است که باید هوا در کمال اعتدال مائل بسردی باشد و بهترین فصل برای آن اواسط
و اواخر زمستان است در اکثر بلاد هند و بنگاله و در ایران اکثر بلاد دیگر اواخر زمستان و اوائل ربیع و با خاراوائل
خریف سر * شرط چهارم آن است که باید که بدن بنی زوال باشد از فضول و اخلاط فاسده خصوص در مرض آتشک و جذام
و روح رحر ح حمیه و سایر امراض سوداویه و بلغمیه و داع مفاصل و صحت مزاج و غیرها و تنقیه باید اسه تا
با سهال * اما تنقیه هرگاه در ماند و زائد در بدن بسیار باشد و علامات از حمرت رنگ بشره بر آمدگی رگ و رسل

مر بدن و بیماری جواب و غیر با تمام باشد تقلیل غذا و ریاضت بشرط مصلحت وقت و حال مریض و فصل و سن و عادت و
عدم موانع فصد نمایند پس اخراج نکند دفعه بلکه دو دفعه و بار باده چون کم نمایند اگر چون بیمار غلیظ و کثیف باشد
بعد از فصد اول شروع بخوردن این دوا نموده بعد از چند روز که رقیق در خون شده باشد و بواسیر یا عمد آل آمده باشد
نیست آنکه مرض و صفی خون است فصد دیگر نمایند بهتر است چه با وجود ریاضت و غذا چون این دوا نفعی معتد به
نمی بخشد و باید مرض زیاده گردد باشد که بعد از چند روز باز خون حمی بفصد دیگر محتاج شود تا بدانکه با وجود
احتیاج تام به فصد تأمل نموده بفصد مبادرت نمایند و همچنین است در تنقیه بمسهل زیرا لیکن تنقیه ما بر اخلاط
را پس از شروع بخوردن حب حمی باید نمود یعنی استعمال منضجات و مسهلات آن خلط را نموده پس شروع
بخوردن حب حمی نمایند که در اثنای خوردن حمی احتیاج به تنقیه آن خلط شود چه نیست فصد و تنقیه بقدری
از خلط فاسد دفع میگردد و باقی آن خلط را طبیعت با عانت افعال این دوا از تلطیف و تقطیع و تحلیل و تسهیل و
تعرق و تعریق و ادرار و غیرها دفع میکند و غلط کرده اند کسانی که حکم کرده اند که پیش از دوا مطلق فصد و تنقیه
اخلاط باید کرد که موجب ضعف میشود و غرض از استعمال این دوا تنقیه خون و دفع اخلاط دیگر و تقویت حرارت
غریزی و قوتها است و هرگاه خلط فاسد در بدن بسیار باشد و حب حمی ماده های فاسد ساکن را بحرکت در آورد
به تلیین و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تسهیل و غیرها و بر دفع تمامی آنها قادر نباشد ممکن است که با عضای رئیسه
یا شریفه و یا ضعیفه ریخته موجب ثقل و یا ضرر عظیم گردد مگر آنکه ماده قلیل باشد و ضعف که در صورت
غالب است که حب حمی در اندک مدت از ماده را دفع نماید که در این حالت پس از شروع احتیاج بفصد و تنقیه
نیست بلکه در این حالت باید آن را فصد و تنقیه ضرور باید و در امراض مزمنه مانند آتشک و قروح خبیثه و
جذام و بعد از احتیاج بفصد باید فصد را کشاده تر بکند لیکن بلحظه چند دهن رگ را با انگشت گیرند تا طبیعت در
فاسد غلیظ را بدفع رگ رساند پس انگشت را بردارند تا قدری خون دفع گردد و همچنین تا تمام فصد و تنقیه
بشرط عدم عروض غشی و ضعف است و استعمال جمیع امور از فصد و تنقیه و غیرها بشرط رای طبیب حاذق است
ولیکن ما از برای تسهیل حال مریض و طبیب دستور العمل کلی از برای تنقیه در مرض آتشک و جذام و سایر امراض
مزمنه و صعبه و تلقیه ذکر میکنیم و کمی و زیادتی آن را بر رای طبیب حاذق میگذاریم مسهل روز اول
گاوزبان سامره ... عنب الثعلب ... اصل السوس مقشر ... نیلوفر ... از هر یک
دو مثقال عناب ... از هر یک ده دانه ... صاف نموده ... از هر یک ... مثقال
در آن حل کرده صاف نموده نیم گرم بنوشند ... و روز اول ... مثقال ... تخم کاسنی ... پوست
تخم بادیان ... از هر یک دو مثقال ... اجزای ... نموده بعد از جوشانیدن
ادویه سوای ... که ... دو ... اورده
مسهل ... را ... با آنکه حرارت مطبوخ کم شود پس مطبوخ را بر روی ...
... از هر یک ... مثقال صاف نموده ... و ... نیم گرم بنوشند شب چهارم حب
لاجورد یک مثقال ... روغن بادام ... یک مثقال ... دو مثقال ... حب ...
... گرم ... بنوشند صبح گاوزبان سامره ... تخم ...
... عنب الثعلب ... گل ... نیلوفر ...
... اصل السوس مقشر ... تخم کاسنی ... تخم بادیان ... گل سرخ از هر یک ... مثقال

سنامکی ده مثقال افتیمون درکرباس بسته دو مثقال عناب انجیر زرد مویز استخوانی از هر یک دوازده دانه مویز
منقی بیست عدد ادویه را در نیم چهار رطل آب بجوشانند تا چهار یک بماند اسهال را در آن انداخته یک جوش
دیگر داده فرود آورده متصل کشمه را در آن بمالند و چون حرارت مطبوخ کم شود کشمه را فشرده دور کنند و
مطبوخ را بر روی فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شکر سفید و افتیمون از هر یک ناخورده مثقال شیرخشت خراسانی
ده مثقال صافی نموده بمالند و بمالانند و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند روز سوم
ملطفه مربا یک عدد بگلاب شسته لاجورد مغسول تکلیک بر آن پاشیده ورق طلا دو عدد بر آن پیچیده سه بار
بمالند بعد از آن تخم بالنگو یکمثقال شربت گاوزبان نیم مثقال گلاب ده مثقال بنوشند روز سوم به نسخه روز
اول روز چهارم به نسخه روز دوم عمل نمایند و شب چهارم و روز پنجم دوای روز چهارم و روز
ششم دوای روز سیم را بنوشند و در این ایام وقت ظهر و عصر شوربا با نخود آب گوشت جوان مرغ بخورند و شبها در
[illegible] و بعد از این چهار روز مداومت بخورند ملطفه مربا بگلاب شسته و شربتی فرا گرفته از شربت
گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک از هر یک نیم مثقال شربتی یکمثقال بنوشند بعد از این ایام نیز بالاوزار
گوشت بره یا گوشت جوان مرغ باشد بتناول نمایند خوب [illegible] مسهود نمایند و اگر
ماده صفرا [illegible] باشد روز اول [illegible] گاوزبان سه عدد گل نیلوفر عنب الثعلب اصل السوس
از هر یک دو مثقال آلوی بخارائی عناب سپستان از هر یک ده دانه تمر هندی نیم مثقال جوشانده صافی نموده ترنجبین
ناخورده مثقال شیرخشت خراسانی ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند روز دوم به اضافه ادویه روز اول
تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه از هر یک دو مثقال روز سوم اضافه ادویه جوشانده تخم کاسنی پوست
تخم را باز یانه بسفایج فستقی [illegible] تخم خیارین از هر یک مثقال و برادویه که در آن حل کرده مسهود مغز فلوس
خیار شنبر ناخورده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حبی که فرا گرفته باشد از
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنامکی از هر یک نیم مثقال [illegible] سوده سوری کثیرا [illegible]
معمول از هر یک تکلیک [illegible] روغن بادام شیرین یک مثقال حب نموده [illegible]
وقت خواب فرو برند و در عقب آب نیمگرم بنوشند طلوع صبح گاوزبان [illegible] گل سفید گل نیلوفر شب
الثعلب بوستان افروز اصل السوس تخم خیارین تخم خرفه پوست تخم کاسنی پوست تخم را باز یانه بسفایج
فستقی از هر یک دو مثقال سنامکی چهار مثقال عناب آلوی بخارائی از هر یک ده دانه تمر هندی هفت مثقال پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک دو مثقال در نیم چهار رطل آب بجوشانند تا یک چهار
یک بماند در روی ترنجبین و [illegible] خیار شنبر و شکر سفید افتیمون صافی نموده بمالند و بمالانند و
روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشانند روز دیگر ملطفه مربا بگلاب شسته ورق نقره دو عدد در آن پیچیده
سه بار بمالند و بعد از آن شربت انار شیرین یک مثقال تخم شربتی اسپغول از هر یک یک مثقال گلاب عرق بید مشک
عرق نیلوفر از هر یک نیم مثقال شربت نموده بنوشند روز سیم به نسخه روز اول روز پنجم به نسخه روز سوم
و شب ششم و روز هفتم به نسخه شب چهارم و روز پنجم به نسخه روز دوم عمل نمایند و بعد ایام
در این ایام تبرید [illegible] که در ماده سودای ذکر یافته بوده باشد چهار روز دیگر ملطفه مربا بگلاب شسته سه بار بمالند
و بعد از آن شربتی از شربت [illegible] تخم شربتی اسپغول از هر یک یک مثقال گلاب عرق بید مشک عرق نیلوفر
از هر یک نیم مثقال بنوشند و بعد از [illegible] بخورند [illegible] نمایند و اگر ماده بلغمی باشد

مطبوخ روز اول گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی مطبوخ بیده‌مشک روفا حسک عنب الثعلب برسیاوشان اسطوخودوس
افسنتین رومی از هر یک دو مثقال انجیر زرد ده دانه مویز منقی بیست عدد جوشانیده صافی نموده ترنجبین
گل‌قند آفتابی از هر یک پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند روز دویم نیز جوشانیده روز اول پوست بیخ
کاسنی بیخ بادیان انیسون بیخ کرفس بیخ کبر اصل السوس از هر یک دو مثقال شقاقل و روز سوم برا خرای روز دویم فلوس
خیارشنبر مالیده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال برا خرای که در مطبوخ حل کرده بنوشند سفوف یک شب
چهارم ایارج فیقرا یک درم پوست هلیله کابلی زرد سقمونیا از هر یک دو دانگ زنجبیل غاریقون تخم حنظل مقل ازرق
کثیرا از هر یک نیم دانگ سوده بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده حب ساخته بوزن طلامه عند الحاجه
وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم بقاعده بنوشند ناشتا حب را * صفت آن ایارج فیقرا غاریقون مس
مقل و پوست هلیله زرد سقمونیا از هر یک نیم درم تخم حنظل نیم دانگ محلول نموده بقدر یک دانگ وصمغ
محلول نیم درم مصطکی مقل ازرق کثیرا نمک هندی از هر یک دو دانگ نانخواه شراب نعناع سرشته وقت
خوردن حب بعضی از اطبای مثل صاحب معالجات نور الطب در جمع شدن صبر و غاریقون امتناع نموده‌اند اگر بنا
بر احتیاط ایارج داخل نکنند و غاریقون داخل نمایند بواسطه آنکه در ایارج فیقرا صبر داخل است و عوض آن
حجر ارمنی داخل نمایند بعد از آن طلوع صبح گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی مطبوخ بیده‌مشک پوست هلیله
کابلی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس اصل السوس عشبه تخم شوح از هر یک دو مثقال شاهتره چهار
مثقال مویز منقی بیست عدد بریان سفید ملین نرد و مثقال زنجبیل یک مثقال جوشانیده صافی نموده فلوس
خیارشنبر ترنجبین از هر یک پانزده مثقال گل‌قند آفتابی ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام
شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند روز دیگر هلیله مربا عددی شیره مصطکی نیم مثقال سوده بر آن پاشیده
ناشتا بخورند بعد از آن شاه‌تره شیر تخم مثقال تخم ریحان یک مثقال گلاب عرق بادرنجبویه از هر یک ده مثقال
سرشته نموده بنوشند روز شصم مسهل روز اول روز هفتم مسهل روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال
حب ساخته وقت خواب فرو برند بعد از آن آب نیم گرم بقاعده بنوشند و روز هشتم مسهل روز چهارم را بنوشند و بعد
در این ایام شیر بز روز بخورد و آب گوشت جوانه مرغ بادراج تناول نمایند و شب پلاو با نخود با گوشت ماهی و زیره‌آب وغیره
نهم روز مسهل را ابخور بیخ سرخ روز دیگر هلیله مربا گلاب شیره مصطکی نیم مثقال سوده بر آن پاشیده ناشتا
بخورند بعد از آن شربت اسطوخودوس نیم مثقال گلاب عرق بادرنجبویه از هر یک ده مثقال تخم ریحان یک مثقال
بنوشند بس شروع بخوردن جوب چینی نمایند و اگر صاحب آزار را علتی در کبد باشد دفع اصلاح حال آن تخم
کاسنی بادیان و مثقال زیره کرمانی را سوده اضافه مطبوخ و مسهل آن نمایند و اگر اوجاع مفاصل باشد در منضجات
و مسهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر ورم باشد او راحس طمث باشد در سود ازی تخم کشوث و حسک اینه و
ملک طرامشیع و در تلیین حلبه و تخم دانه و سنبل امشیع و کما فیطوس و کما دریوس در منضجات و مسهلات آن
و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث آلو بالو و تمر هندی اضافه و تخمیس در مرعلی
ادویه مناسبه آن در منضجات و مسهلات آن اضافه باید نمود بحسب رای طبیب حاذق * شرط تخم آن است که باید
یک هفته قبل از شروع و در بین و یک اربعین بعد از اتمام آنکه مجموع مسافر هفت یوم باشد از اکل حموضات
و لبنیات و ارث و سایر بقول و غذاهای نفخ و غلیظ و همه باشد واجب است و جماع و چیزهای ترش و مسهله و
لطیفه الهضم مانند الکبریت و حرکات شدیده و عمل نفسانیه و مفاسد آرد مثل رفتن زیاده رفتن و دویدن و حرکات

تبدیل نداشتن و نداری بیمار و جماع و امثال اینها از هموم و غموم و خوف و غضب و غیرها اجتناب نماید که
موجب عظیم میشود * حکایت شخصی را در تب حصبه اعراض وحشی واقع شده غضب نموده خوبی برداشت که
شخصی را نزد بعد از آنکه تکلم و خوف نزد او دست خود را خواست که جمع نماید نتوانست باری به تعریف زیاد اینهم
بیماری اندکی بحال آمد و لیکن بحال اصلی خود رجوع ننمود و شخص از هوای سرد و آب سرد نیز احتساب نماید
حکایت شخصی در اثنای ایامیکه حصبه داشت در تب خواب پای او برهنه شد و هوا بآن رسید پای آن لنگ گردید و
دیگری در اوائل بدری از آب سرد شرب نمود درد سینه و سرفه آنرا عارض گردید باری بند اینهم بعد از ده
روز زائل شد زیراکه در آن هنگام جمیع منافذ و مسامات مفتوح میباشد و اعصاب بیمار است گویا از هم جدا
جلد بر روی ما اندک برودتی و رطوبتی حرکتی بی جا میگردد و باعث بیش و جمع رسیدن تکثیف و روش در افعال
و ترکیب بدن روحی دماغ در باطن باعث خلل و اوجاع باطنه شده و سرفه ها میگردد * و نیز از هوای بسیار گرم
و بدن اینهای سوء سابقه برانه خطر بیمار حتی رکیا سیمار نمودن احتساب نماید زیراکه اینها باعث ضعف بصر
و جمع انگشتان دست میگردند * و استعمال شربت و حمام نیز احتساب نماید * حکایت شخصی در تب آشامید تحریک
حصبه مفارقت نموده از زعشه در ناهار تمام اندام بهم رسید و زائل نگردید مدت العمر بس باید بیماد بعد از
اتمام ازجه و مقارنت احتیاط اولی است خصوص در امراض صعبه مزمنه و صاحبان ابدان ضعیفه و نیز آنکه مرور
واجب است که هر یک از امور مذکوره و موجب آنها ظاهر است زیراکه هر یک تنهائی جهت منافی افعال حصبه
است شرط ششم آن است که رحم آشنا جذام و سائر قروح و جروح حصبه کمینه مزمنه و اکثر امراض مزمنه مثل
رابالکل در این بار تکمیه مثل از شروع و تکمیه بعد از تمام برا نماید و تجویز و بعد از آن ابدال ابدال مثل نماید
تا هر بک تکما جدا اصلی رسد زیراکه دغل مثل احوال و تغلیط خون و تصلب اعضا و تصفیه مواد ور طوبات
و رسیدن تمام است اینها همه منافی حصبه است و برای این امور علم نیز از هوای خارج حرکات و مباشر
لباس خس کمند ابدکه باید که بدن مولود حس ولادت آن مثل نیم گرم باشد زیرا امراض مثل را تبدیل
نماید * شرط هفتم آن است که در تب حصبه نیم جامه و لباس تکمه زیراکه به سبب رسیدن بخارات رعری
بدان باسری وان بهم رسد روی به بدن میشود که از بدن آن بانده نوب میگردد و اگر بسیار چرکین
شود و محتاج به تبدیل گردید دو سه دست لباس پاکیزه را در آب حصبه ترکرده خشک نموده مهیا دارند که
عند الحاجه تبدیل نمایند * و نیز بدن را شسته بحمام نبرند به مان جهت و بعود آب و عواد بدن * شرط هشتم
آن است که باید که مطعوم و مشروب سازت حصبه نیم گرم باشد زیراکه سرد آن باعث خلل ریاح و جماع باطنه
و سله و ورلمع میگردد * و نیز باید که آب استعمال در شست و شستن طهارت گرفتن و وضو ساختن همه نیم گرم باشد
و سرد نباشد و اگر آب حصبه باشد بهتر است بدین تفصیل که ندری از ریشه دارهای بزرگ کم زاح آن را اگر حصبه
خوب کم باشد بر رود رطوبی علیحده در آب بسیاری طبخ دهند آب آنرا بدل ابدال استعمال نمایند * شرط نهم
آن است که امثال مورور را بعد از طبخ با احتیاط تمام خشک نمایند که فاسد نگردد تا که در آخر بکار آید خصوص
در جائیکه حصبه کم یابد زیاد شود و محتاج آن باشد که ریشه های از طبخ نموده است آنرا ابدا نماید بدین
تصرف کنار مزروره را جدا جدا در سایه خشک نماید و اگر در سایه خشک شود اندکی بآفتاب با آتش نموده
خشک کرده در پارچه کتانی بسته نزد آن مرسند که بعد روز اول و شخص با اسم با اسم و تکمه روز به بعث و
یکمرو با اسم و نیز بیل روز اول زائد نیز طبخ نمود * تا باشد و شخص با جهل و یک روز که با تمام رماد

*شرط دهم آن است که در مدت معتاد و بعد نیز احتیاط نمایند که تخمه و سوء هضم و ضعف معده عارض نگردد
که بسیار مضر و باعث ضعف میشود از بسیار خوردن طعام و بالای هم و اخلاط لطیف با کثیف و غیرها و بسیار هم
کم نخورند که ضعف عارض گردد *شرط یازدهم آن است که از خواب بسیار و بیداری بسیار و همچنین از تکیه
نشستن بسیار و راه رفتن بسیار اجتناب نمایند که همه مضر اند مریض چینی* شرط دوازدهم آن است که اگر
خواهند بعد از ناشتا و ادویات و مشروبات و قهوه و تنباکو بطریق قلیان و دمی و غیرها نیز نمایند و با کمی
میل نمایند مضر نیست لیکن اولی است خصوص ضعیف المزاجان و اصحاب قلب و دماغ حار که تنباکو و دود آن مضر آن مردم
است و افیون و قهوه مضر با اصحاب امزجه ضعیفهٔ بارده است و مضر نیست بر مشروبات خود ظاهر است زیرا که منافی
و مخالف چوب چینی است *و بدانکه اکثر این شروط و لوازم برای کسانی است که صاحبان امراض مزمنه ضعیفه و یا
لطیف المزاج با حس و ادراک باشند و اگر شخصی تنومند قوی المزاج و با غلیظ الطبع باشد و آن امور را مرعی ندارد و خلاف
آن عمل نماید و هیچ نوع ضرری نیابد امر او سهل است و باعث رد قول جمهور نمیگردد زیرا که از ما نحن فیه
خارج است و افعال او مناطی ندارد دیگران را نباید پیروی او نمایند و مستعمل خود نمایند بلکه باید در جمیع مراتب
حد وسط را مرعی دارند نه ازحد لایق درگذرند و نه بسیار بر خود تنگ گیرند که ضعف و ناتوان گردند والله
اعلم *و اما بیان طرق استعمال چوب چینی *پس بدانکه بهترین طرق استعمال آن مطبوخ بطرز تعریق است و بعد
از آن قهوه و بعد از آن نقوع و بعد از آن معجون و بعد از آن حلوا و جریره و بعد از آن سفوف و بعد از آن عرق و فالوده و مربا
و بعد از آن سایر تراکیب *و اما مربای آن در جمیع افعال از همه اقسام ضعیف تر است الا در تقویت معده *و وجه ترجیح
مطبوخ بطرز تعریق یعنی سرپوشیده و اطراف سرپوش را با پارچه و خمیر محکم نموده که اصلا و مطلقا بخار آن بیرون
نرود همان است که در فصل اول در بیان طبیعت و مزاج چوب چینی ذکر یافت پس باید روز بروز نسبت و تکرار یا حمل روز
بحسب احتیاج و ضعف و قوت مرض و مریض باید داده شود *بدین طریق که چوب چینی جید با اوصاف مذکوره
گرفته اگر تر و تازه باشد ورقهای نازک نمایند و اگر خشک باشد و نتوان ورق نمود به تیشهٔ نجاری و یا کارد چوب
خرد و یا بلا ریزه ریزه کرده و در شیشه و کوزه ای که در میان آن آسایند و آنچه مثل آرد شده باشد دور نمایند و اگر آنها را در
ظرفی علیحده در آب بسیار برای استعمال دست و روی شستن و وضو ساختن و طهارت گرفتن جوش دهند و عند الحاجت
نیم گرم بکار برند که ضایع نگردد بهتر است *وجه دور نمودن گره و ریشه آن است که تیزی و کمابیش در آنها غالب است
و وجه دور نمودن اجزای آرد شده آن است که آن را غلیظ میگرداند و بسرعت نفوذ در عروق ضیقه و باعث سده
میشود و حکیم میر عماد الدین محمود وجوه دیگر نیز نوشته اند و انشاء الله تع در رسالهٔ ایشان خواهد آمد
و اما در باب جدا نمودن پوست آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود و حکیم محمد ناصر طهرانی و میرزا
قاضی یزدی و حکیم میر محمد مؤمن و غیر ایشان هیچ یک متوجه ذکر آن نشده و مطلق بیان ننموده اند و اینجانب از
بعضی فرنگان شنیده شده بی پوست و با پوست هر دو را استعمال مینمایند و از چین هم با پوست و هم بی پوست
مقشر ورقهای نازک کرده می آورند و پارچهای درشت مقشر و غیر مقشر نیز اکثر دیده شده و اهل سلف نیز
بیشتر با پوست مستعمل دارند و حکیم ارزانی در قرابادین قادری خود نوشته که پوست آن را جدا نمایند و شاید
حکمتی در این امر آن باشد که تازه و تر آن محتاج جدا نمودن پوست نباشد بسبب کثرت رطوبت آن و خشک کهنهٔ
آن محتاج جدا نمودن پوست باشد بسبب یبوست پوست آن پس از این چوب چینی خورده کرده هر روز وزن معین از
هفت مثقال ضرری نگردید کمتر از این را بتجربه معلوم کرده اند که سودمند نیست لهذا بعضی روزی

هشت مثقال عرقی سه دانگی گفته اند و زیاده از این مضر نیست این امر بصواب است دو اسرجه و امراض
دو به مرتبه دفعه آنکه هرگاه کسی ریحی و نفخی منکسر خواهد و نموده باشد در رساله جستی در گلاب و عرق
بید مشک از هر یک یک دانه سه تیری یک سیب تیغسا شده و اگر مریض صاحب نزله باشد گلاب را گرم با دالواح
باید نمد مثل داخل نماید و در آب و باعرقهای مناسبه دیگر تیغسا شده و دیگر بادوش و تیر آب خالص
در دیگ سنگی یا سفالی یا بهره یا مس باره قلعی کرده یا کمره که حرف و حرکتی نباشد ریخته سر آن را بطبق
سفالی یا چینی یا مس باره قلعی کرده پوشانیده و اطراف سردیگ را بخمیر آرد ماش و گل حکمت محکم نموده
جداجدا در روی طبق مطلق بخاران شروب نرود پس بار نموده مقدار دو من و بمرتبه طبق باری حمل مماری
در بار کنی رحیکی در ساج دو ساج متصل در زیر آب بشود تا همه تمام سرد آب بنصف رسد و برای که به تیر ما
معلوم شد که تا پس مقدار همه تا پس دیگر آب به نصف برسد پس دیگ را فرود آورده زمانی بگذارند که حدت
گرمی آن کم شود پس ردای بر سر کوزه سردیگ راسد ریخ انداز اندک باز کرده سرد گرد مقصود علیل راند تا
آن ندارند یک نماله سرب خوری آب آن را ابریق مثال بناب مقعد داخل کرده گرم گرم بنوشد و ردا بر سر گرد
بیمد و اگر احتیاج بلحاف باشد لحافی بپوشد تا آنکه یا عرق حاصل گردد پس نشسته آب بار ادرنسه کرده در
عرض یک ساعت ریزد ری بیمر گرم بعوض آب و یا ری گرم بجای قهوه ویا ری بدل آب در طی غذا و حمری آن
بند رجر زال آن حسن بکار برند تا تمام شود و هر روز بهمین دستور عمل نمایند تا تمت و تکرر روز احتمال رود
روز معمر و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم بعون الله شفا بدین نحو که مقدار بیست مثقال بادام مثال
خوشخمی را در یک من و نیم آب تو ریخته که نگهدارند و مقدار مثال عرقی سرد یک سرد و ردیگی قلعی شده
طبخ نمایند حیث آنکه اگر ظرف دیگ آب مسدود باشد اگر ظرف عرقی یا کماشی در آن اثر نا قص کرده است و بعد طبخ
منکر دیس قلعی شده بودن بهتر است و آن دیگ را اهمال بمن گرما گرم و بر بستر کرسی برید که در وسط آن
منقل آتش باید باشد آن را بهتر آن که پهلوی منقل گویند باید باشد و علیل بر آن کرسی بنشیند لحافی بزرگ بر
خود گیرد بنحوی که تمام بدن آن را از گرمی را فرا گیرد و رخنه از برای داخل شدن هوای خارجی و بیرون شدن
بخار داخلی نماند و دهن و بینی آن را برای نفس کشیدن بیرون باید که حقیقت و عنی آن را طاری نگردد
پس مقتضی دست در زیر کرسی کرده سردیک را اندک اندک بکشاید که بهمواری تمامی بخار آن بجمیع اعضای
علیل برسد خصوصا بعضو معلول که آن را بیشتر بخار دهد تا علیل مرا داران عضو بیشتر واقع شود و یک نماله شربت
خوری آب جوب حینی مقوری را با یک بار و یا بیش تیار و یا بیش اثر پس بهتر است که برسد تا اثر آب بباطن و اعماق
بدن آب برسد زیرا که همچنانکه اثر بخار آن بظواهر و اعالی بدن بیشتر است همچنان تا شریب آب مطبوخ آن
در باطن و اعماق بدن از آن زیاده است و چون عرق بسیار آید و به سرور نمرحله ضعف برسد و باید لحاف را برخود
پیچیده و مقتضی که هوا برسد از گرمی فرود آمده بخوابد و از آرام تمام باتمام عرق در بدن او خشک شود و در روز سخائم
بمرار بعض کسان بار باشد با مرحب ضعف و اضطراب و غشی نگردد و اگر عارضه و علتی در سر و صورت و پیشانی
انف باشد در بدن بعرق گاه گاهی سر و صورت را بیمادی اندک نبخاری بدارد و چون اضطراب عارض گردد صورت
را از عرق خشک نموده اندک از لحاف بر آورد و مقتضی باید که در روز بخار گرفتن و جوا مدن حرکات بیجا
مختلف نماند که عارضه برد و پس بقیه آب مرورده را بدستور بمصرف رساند و آب دیگی که در زیر کرسی برده اند
دور نماید که بکار نمی آید و اگر ماده بیماری غلیظ و مرض بسیار مزمن باشد تا چهل روز ریشه دیگر بدستور مزبور

و در مواد بارده مثل دارچینی و مثل آن از مقدار یک درم تا دو درم بحسب امزجه زیاد کرده با جوز بیمی استعمال
نمایند و بعد از هضم مشربه دیگر مفید تکمیه نیز بسیار نافع و بسیار پر فایده و با آنکه در بعضی
مزاجات بحد و حالات مزاج از تنوب و ضعف و شدت مرض شرط است بعضی را مرور حاجت است و بعضی را اندک زور
در بیان و بعضی را در وزن در بیان بعضی را به زور در بیان آنکه عقیده و زیاده هم بحسب تو داست و طاقت و مقدار
و بیان ملک آن را و طریق و بصیر نمایند و هرگاه علت در عضوی خاص باشد و شامل تمام بدن نباشد اگر مرور
یا نکرور در بیان مقام مذکور را به نهار حب حسی بدارو کافی است و بعد از فراغ از خوردن مطبوخ حب حسی بعضی
دیگر و این حلوا را بخورد و فایده آن مذکور شد * صنعت آن آرد گندم جمل مثقال آرد نخود سی مثقال روغن
گاو بریان کرده عسل مصفی بیست مثقال نبات سفید و شکر بگلاب و عرق بید مشک حل کرده داخل نموده به تدبیر با
جوز برحلوا سود مغز پسته مغز بادام مغز حلغوزه مغز حب الصنوبر مغز فندق مغز بارحمل مغز مغز جمله
الخضرا مغز حب الزلم از هر یک ده مثقال نیم کوفته داخل کرده به تدبیر با شروع به پس دادن روغن نماید
حب حسی با اوصاف مذکوره چهار درم مثقال حصه الثعلب مصری چهار مثقال دارچینی بسباسه خولنجان
مصطکی مو ریحان دانه مثل هر یک عود عود هندی عود الصلیب جوز بوا زرنباد شقاقل بهمن سفید بهمن سرخ
از هر یک یک مثقال زنجبیل زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بدار و دو آورده به حلوا از آتش داخل کرده
در ظرف چینی پهن کرده و بدری نبات سفید کوفته بر آن پاشند و بطریق لوزینات برند و هر روز چهار مثقال آن را
تناول نماید و بعد از تمام حلوا حمام رود و استعمال حب حسی را شاید و بردن در حمام تمالد و بار بعد از
دو روز از حمام رفتن این ادویه را بر بدن طلا نماید عود هندی عود الصلیب قسط تلخ و ح ترکی زرنباد مرزنجوش
بوزیدان عاقرقرحا از هر یک یک مثقال جوز حسی نیم مثقال کوفته بگلاب و آب ریحان تازه سرشته روغن قسط
دو درم داخل کرده پس از داخل شدن در آب بر بدن بمالد و بعد از دو ساعت بشوید * نسخه حلوای جوز حسی
دیگر ملمی فرموده اند که از تدبره الاطبا ارالله ساحتهم مرا بدست شده است نافع از برای امراض مزمنه بارده جوز مرض
معروف با سل و جذام و درد مفاصل و نهی و ضعف باه * صنعت آن آرد سفید چهل مثقال آرد نخود سی مثقال
روغن گاو بریان کرده عسل مصفی بیست مثقال نبات سفید نبات شکر بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان
از هر یک یک اوقیه بر سری حل کرده داخل نموده با آتش ملایم به تدبیر با جوز برحلوا سود پس مغز بادام مغز پسته مغز
مغز پسته مغز فندق مغز مغز بارحمل مغز مغز جمله الخضرا مغز الحلل مغز حلغوزه مغز حب الصنوبر مغز بلوط
مغز سا لورد از هر یک ده مثقال نیم کوفته داخل کرده به تدبیر با شروع به پس دادن روغن نماید پس از آتش
برگرفته جوز حسی بصفات مذکوره چهار درم مثقال حصه الثعلب مصری چهار مثقال دارچینی بهمن سرخ
بهمن سفید زرنباد زرنباد دانه هیل مصطکی عود الصلیب شقاقل بسباسه خولنجان معاب بغدادی بوزیدان گلگون
از هر یک یک مثقال جوز بوا زنجبیل زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته داخل کرده نیکو بر هم زنند و در ظرف
چینی پهن کرده و این بعد سرد شود با نبات و بطریق لوزینات به تدبیر هر قطعه چهار مثقال هر روز یک قطعه صبح
و یک قطعه شام بخورد و بعد از آن نبات سفید نیم مثقال کلاب عرق بید مشک بنوشد اگر در آخر دو دانگ مشک
بیمی خالص در حلوا داخل نماید بهتر است و اگر ضعف بدن طاری شود که قوت رفتار در پاها نماند اکثر
از نان روغن خورد و دو ادویه تمالد خصوص با ماء الکمون و شراب طهور از حرکات بسیار رسد باید احتیاط نماید
بدانکه بدن شیر هر روز صبح و نیم مثقال اگر باشد هر روز خورده شود حب حسی مساوی دو مثقال و نیم مثقال و اگر

بیست ویك روز بخورده شود تكمیل پنجاه ومثقال ونیم مثقال شود واگر چهل روز بخورد شود صد مثقال
شود واگر چهل ویك روز بخورده شود صد وهشت مثقال ونیم مثقال شود واگر هر روز بیست مثقال خورده شود
در بیست ویك روز تكمیل وبیست وبیست مثقال در چهل روز سه صد وبیست مثقال در چهل ویك روز صد
وبیست وبیست مثقال شود واگر انتقال هر روزه را حساب نموده بعد از اتمام وفراغ از شرب جوشیده اندك اندك
شوربای تیهوی آب نخورند در بعضی امراض مشكله بهتر است ونیز آنكه اگر در بعضی روزها آب مطبوخ
ویا نهار گاو زبان شربت بسازند نقل آن روز را باد وبعد از آن آب كه مطلوب باشد بند مزور معرق طبخ شده نیز مطبوخ
بكار برند ودر شربت شربت بنفشه وبعد از اتمام در ایام خوردن حلوا اگر مزوری گرم وریز اراه اتمام حسب كرده آنرا
در آب با نه بعض عرقهای مناسب مثل عرق گاو زبان وبادیانه وبادرنجبویه وعنب الثعلب ومانند آنها جوش داده
نیم گرم بجای آب بنوشند وآب خالص سرد ننوشند وبعد از حلوا مزورها زیره نوشیدن با عرقها بیاسانند نیم
گرم بیاشامند وبعد مسك وگلاب خوشبو است # اما اگر مریض صاحب نزله باشد گلاب نیاشامد كه مقوی
نزله است # ونیز آنكه ملاحظهٔ احتما وپرهیز در استعمال چوب چینی از امور مهم كه زیر بدن است طبیعت وبیرون
وضعف مزاج مریض مرض است نه آنكه بیمار شدند ونیك باید گرفت كه مریض ضعیف شود وضعف بیمار عارض
گردد بدان جهت بی ملاحظه بود كه مرضهای بیماران هلاك شود زیرا كه هر مرضی كه در پس چوب چینی عارض
گردد جمع شده كرده است از روی نه باستعمال چوب چینی از آن قوی تر است وبعضی عوارض بیماران مثل است كه
زایل نمیگردد مدت العمر میماند پس درای حال نیز ضرر واحتیاط واجتناب اولی وواجب است # ونیز در ایام
پرهیز عدا مصر باعث نه جهت الكیموس مرتعه الهضم باشد مانند مسح كباب با نان تا حلاو بلا وماده وبا
شكر بلاو با سله مزعفر وقلیه وشوربای نخود آب همه كم روغن ورزده بمرغ تعمیر شده واصال انها از گوشت
بره یا عاله وگوسفند سرمست ومرغ تیهو نیز خروس بچه فربه وكبك دراج طیهوج سنگخوار وحرر وامثال انها
از مرغ كه موافق مزاج داشد با بعض ادویهٔ حاره مثل دارچینی ودرنفل ومثل ونرمه وزعفران ورزیره وفلفل
ورزنجبیل بقدر ضرور واما بنه كه همه از برای صاحبان آتشك وجذام وصاحبان قروح وجروح جمعه مزمنه
نی بملك واز برای دیگران كم نمك باشد واز حلویات حلوای دارچینی وزنجبیل وحلوا مغزی وشكر باره بسازند ونقل
واز بادیه رصل نمه وحلوا وزرده ومرض دارچینی ومصطكی ومثل نوار صندل وعنبر وعود ومروارید وابریشم ورزد
حسك ودروسه دانه خارك خرمایی ومانند آن بهامواد مزاج وروب وحال مستوفی خورد ونمی باید ورق
نهمه وشربت نبات باشد مسك وگلاب با جمیع ربحان وشربتی همه نیم گرم بر وبادام با عسار نقل آب مناسب نیست
وازیرینها انار بقدر آنكه گوشت را با صلاح آورد ونعناع وبرده پرزه وبادرنجبویه نیز پر مرده باید وبعد از فراغ با
جمله روزه راین امور را مرعی دارند سهل ونطیف درانجا نه اولی است واجتناب از امتلاء تخمه وسوء هضم
وسعد واجب داشد مخرور المزاجان را از ادویهٔ حاره وشربتها اجتناب اولی است بلكه برای اینان خصوصا
صفراوی انار شیرین وانار میخوش رب انار شیرین وشربت زرشك وشربت ریباس وآلو وآلو بعضی تجویز كرده اند
اندكی نه بسا رامارو ونعرنی ونیك روز وتكرر بعد از آن مناسب نیست واگر مبرود المزاج بلغمی را شربت
چوب چینی كه بر اسماء الله بعد ذكر خوانند آمدند مثل خصوص صاحبان ضعف باه ومالیخولیا را نیز نیز
كه اولا بعد از سرد رم باد رمعان آنرا حسب حال ومزاج بخورند وبالای آن آب مطبوخ چوب چینی را ویا در آن
حل نمایند ونوشند ویا نه اسرشوط برای طبیعت حاد واست ونیز آنكه چون رساله حكیم عماد الدین

محمود شیرازی قدس سره حامل العلل عظیم الفوائد نوشته است مرحوم میرداماد با لاحتمال بیان نموده
شده است لیکن چون خواست که این کتاب از فوائد تمام آن خالی نباشد لهذا تمام آن را ایراد نموده حکیم قدس سره
میفرماید * رساله حکیم عماد الدین محمود قدس سره * بسم الله الرحمن الرحیم *
الحمد لله علی نعمائه والصلوة والسلام علی نبینا محمد وآله افضل الصلوات واکمل التسلیم * اما بعد بدانکه این
رساله ایست مختصر و مقاله ایست مشتمل بر امور متعلقه به بیخ چینی که حسب الامر نواب خاقانی و کسری
مبانی سلیمان الزمانی آنکه از فهم نافذ و رای صائب گوی سبق از ملکات و امراء بلکه از عالمیان ربوده و ابواب
خیر و اصطناع بر عالمی گشوده عالی است در عالمی و جهانی در جوانی و دریای در دانائی شاید دولتش که غره صباح
سعادت است همچون ظل ساحتش در ذروت استواد دارا ابد بماند در خطا سوا از مصرن تحریر گشته آنکه در
خوردی از همه درگاه بمرتبه بلند بر دو رس خدایت حکیم و رای از همه و لیمه ان ارجمند تر است بود
خدمه ساهی و بر رحمت بقه ساقی می مجموع الطاف الهی الذی فی شانه ورد شده الابیات علی خاطری مرتجلا
و بداهة * بیت * ای پرورش ذات تو از لطف الهی * انعام تو لطف خدا تا بماهی * هر چند خرد خواست
کند حصر کمالت * عاجز شد از اوصاف کمال تو کماهی * کس را نبود همت سکات ررماند * گو حرج کند نیروی ایمه تو
شوامی * این حقیر بی استطاعت رهینه ضاعت * محمد بن مسعود الطبیب الشیرازی رساله در خواص و طبایع
و منافع بیخ چینی که تا غربت این زمان معلوم کسی نبود در حیز تحریر آورده اگر موادی صواب باشد ترکیب ابنای
علیین و آسمان امام المتقین هادی الثقلین علی بن موسی الرضا علیه اکمل التحیات واجملها و مرجع شاهزاده
عالمیان برو ردید ادعیان خواهد بود و اگر موافق نباشد از وفور قصور این فقیر است لیکن امید وار نیز بوده حضرت
باری عزاسمه چنان است که از اینجه در میان دواهای که معروف و مشهور است در زمینه کتابها مذکور و مسطور است بهتر
و اکمل و احسن و اجمل باشد انه علی ما یشاء قدیر و به تحقیق رجاء المؤمنین جدیر * تمهید * بر نسخه و بیان نسبت
که این بیخ در چه تاریخ که مردم بر آن اطلاع وارد استعمال آن ابتداع نماو از اید حسین مسموع شده که بعضی از ارباب
در آن بلاد که این بیخ از آنجا می آرند قحطی در شهر پیدا شده بود مردم بصحرا متوجه شده اعتدا باصول و اوراق
نباتات نموده اند و چون این عدد نمی دارد طعم و رایحه که موجب نفرت طبع باشد بدار مردم بابن بیخ رغبت
نموده اند اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض بوده اند خاصه سوداویه و قروح عفنه خبیثه و نواصیر و بارفا رسی
و مانند اینها از خوردن این بیخ شفای کامل یافتند و چون این حال مشاهده ایشان شد از آن زمین استخراج
نمودند و نیکو مواضع می بردند و مشهور شد تا آنکه و چون در آن صحرا و واسطه اضطرار قحطی نمک بهم نرسید
و اکل آن بیخ بی نمک بوده است بهرجا که می بردند با بی نمک میدادند و بلا حق افکار و تجارب بسیار قرار
بر آن داده اند که بطوریکه حالا معمول است مخمور بوده اند و از آنکه با نمک آوردند بهم نمیکردند در
بعضی مفید می بود و در بعضی ناید نمیداد بلکه مضرت میرسانید از آن جمله نمک را که جرم ساه حسب مکان
معفور و مرور و رساه استعمال بود فالج طاری گشت و نصف اعضای او از حرکت ماند بعد از معالجات بسیار او را حرکت
بدا شد و دست مختان از حرکت ماند و چون اول استعمال این بیخ بود در آن اندیشه کردند که مبادا موذی نهلال
سود صلاح در آن دیدند که اول در دیگری تجربه کنند بعوری که در تب بارد سن بود دادند مفید بفساد و
بیماران باو دادند و اما در در تبها و درخشه ها و قروح خبیثه و عفنه و وجع مفاصل و بادهای آتشک که مدتهای
مدید مزمن شده بود و منع نسبه و بطلبه در آن مفید بمی افتاد در اکثر مرضی از این امراض داده که شفا یافته باشد

* فصل در تحقیق طبیعت او * چون از اول بنا شد درباره او بعضی نسبت تأمل تمام در تحقیق طبیعت او محض مجملا
چون نفع او در امراض سوداویه است و در طبیعت سودا برودت و یبوست است بنا بر قاعده کلیه که معالجه مرض
بضد است چنان ظاهر میشود که حار رطب باشد و چون با شراب و در حرارت ظهوری ندارد مثل آنکه در مرتبه
اول بلکه در اول مرتبه اول باشد در حرارت دیگر چون فعل او تفریح و تعدیل و نشاط است مراد است به تغلیظ و احماد
و تخدیر و جلب باشد که در طبیعت او حرارت باشد زیرا که طبیعت دوای معتدل از افعال مذکوره قاصر است و
هرگاه معتدل باشد ظاهر است که بارد به طریق اولی بود و دلیل آنکه قلیل الحرارت است آن است که در تکثیر مقدار
و تکرار استعمال از احداث حرارتی زیاده نمی نماید و اما اینکه این رطب است به نفس همین دلیل حرارت جاری
است جهت آنکه افعال مذکوره که تفریح و تعدیل و نشاط است منافی یبوست میباشد بود ولکن جایز است
که در وی یبوست قلیله باشد و به واسطه مصاحبت آب بسیار یبوست او منکسر شود و به رطوبت مایل گردد و
ممتاز بود که به واسطه همین رطوبت منکسره دفع یبوست کند و این احتمال قوی است لهذا در حکم به رطوبت او تأمل
تمام است بلکه حرارت که با وجود انکسار او به برودت آب باز هم منتفی نمیشود و اما اینکه در رطوبت
قلیله هست برودتی نیست و مراد از رطوبت قلیله رطوبتی است که در مزاج او باشد و منافی اجزای تمام او باشد
و دلیل بر این آن است که شوراج سوراخ میشود و با اندک زمانی متعفن میشود و چون این رطوبت قلیله کم
حرارت ازین الجمله منکسر قسمی که اندک کهنه شده باشد آن را بهم رسیده اند به واسطه آنکه با سر او ادنی میشود

* فصل در بیان منافع او * چند کس نفع او را در رفع آنچه که به تجربه و مطالعه رسانیده اند امر جمعا به منافع
شود مشاهده کرده اند بعد از آنکه در این مرض کاهله و زبون شده باشند بعد از خوردن این نسخه صحت
اول رجوع میکنند بلکه نشاط بهم رسانیده دل میل تفریح و فربه و با صفا و براقت میشوند و تعقلات و کدورتهای
قلب شود او را به الله عظیم دارد در نظر بعضی آفتاب برق و چراغ میگذارد این نسخه اسهال امساک دارد و در داء الثعلب
و داء الحیه در بیماری رافع است اما نفع او صعوبت در بیماری آن برابری نمیکند محتمل است که در مالیخولیا و
جرب رفعهای کهنه بی‌رافع باشد اگرچه در تجربه طریق خوردن این نسخه نوشته اند اما بمشاهده و مطالعه در
مرض سیاه و دهن سیاه بسیار مفید است و در سرطان به واسطه آنکه مرض در کمال صعوبت است باد را مانع میباشد
حکایت عورتی را سرطان رحم بود در سن پنجاه سالگی بیمار بود و سبب عقیم درد و در ربه ارتمی آمد و اگر حامله
میشد زود اسقاط میکرد از بعد از رسیده بلع نسخه حبسی داده مرض او بالکلیه مرتفع شد و فرزندان سعید آورد
و بزرگ و کامل شدند چند کس را دیدم که سرطان رحم داشتند و حامله شدند و در وقت وضع به واسطه آنکه عسر
و دور دفع جنین و جمع شد طلبی نداشتند و مردند و بسیاری حامله نمیشدند و حال انسان اصلح می بود اگر
این نسخه را معلوم بنا باشد عین فایده عظیم می باشند اما خوب خواص تمامی این نسخه مردم را معلوم نشود و عمل
نمی آورند و وجه به واسطه آنکه مواد حلق را عرق دفع میکند نفع تمام دارد اما نفع او به نسبت بر همه
برابری نمیکند و خالی از نفعی ظاهر نیست و درد و ورام صلبه زخم تخصیص نفع تمام دارد و درد
مفاصل سوداوی را نافع است این است که منافعی که ازین نسخه اکثر مشاهده نمودند نسخه در رفع از دردرا
عادت اندرون از احمری که به واسطه سلسل دم و روح عظیم آنکه نزل
حمایته در رساله اندرونیه گفته اند سبب آن است که روح و حرارت بدنی به واسطه قلب و
نسبت را خوردن آن احتماعی حاصل میشود که تمام عود میکند و لا نزال در این حال مثلا پاس زمان

است واین نه چنانست که مذکور شد که بر مبنی خون منکند و از خون رخ روح بخار مولد مسرد نمی شود معنی که از آن خون
حاصل میشود در روبت و بیوستی که از آن حاصل است حرارت لطیفه رطوبت اینها عوضها از زایل میشود مانند در زمان
طویل و غالب آنست که بعد تبرد دیگر دارالبه عادت آن خون حاصل شود و خواهگی تبرحراحه مس الله بس
میل میدانی بعد از آنکه بسبب سال الدرن برص مانند اسهال افراط مسهورد تنقیه حسی خورد و از خوردن آن عادت او
بر طرف شد و بعد از حال اول عود نمود و بیماری بطرار حسن کرد که چنانکه در رابطه تنقیم ارحاج الدین الدوی شده
بود بعد حذر آن ارحاج را بر طرف ساخت این عادت را بر طرف ساختند و چندان مسامد شده که مشکل است حصر آن
و بدانکه مسامحی که در نسخه مانوسه اند مطلقا در سبب و مطلقا تبر باطل تسمیت زمان رسرای مرتبه ارصواب در
خطا رجحی حکمی بیان سکمیر آورده اند که این هم در مرض است قاصدا مت و این گاهی مسبوالیه بود که سبب
لسعا و ارام صلبه مود ارده کند ته با حالت بانه چون آن راد وارالله اسها الوری تمام است دراصمعا فی الحمله امری
دارد در رسیست که فایده کند با آنکه درازالة رطوبات اسعا بشد ته تعریق واو راریقه تمام دارد واین در رسوه
القسمه که از اورام ملکوره باشد حال از سعی سبب اما اگر وی عظیم دل طبلی بالتسمی باشد عجب است که باشری
بکمله بیکه اما این مر رسرد ارد امادر طبلی فایده او سعد رم و صرر او معلوم و در ردوهم بابی بواسطه آنکه مرض از
رطوبات حاصل شده و برطبت این هم بسیار است بعضی معلمه بنده ازد ضرر روی دارد حست آنکه آن بلد بعرتی و اد راز که
اوست کند با صعاف آن برطبت سکند دیگر آورده اند که در ما الشعیر لما نافع است و این حق است حمت آنکه خون را
صافی بسرد نور رای سکند و کما لمه او کلد ورنها که موجب اظلام روح مسرد در در وبه حارد و اسها مستلزم رفع این
علت است و سابقه مالیه ولیا از ادمام حمون رما سا وبطرت تبر همین حال دارد و اقسمه آورده اند که حدام رامقید است
جهت آن است که بعضه ه و بوسی جون مکند وازاله ره غدات که لازمه این مرض است مسمار و مواد سره کمره که
مکدر لون است به تعریق اخراج سکند وازاله ببوستی که لازم مرض است مسمامه جملا بوده وحمی نفع بما دارد
در این مرض واما نفع اردو لغوه سبب آن اگر مرانی بحرید وانع سوداست که مواد ممتنه و مرکبه را به تعریق
اخراج سکند واما نافعه او در برص سما طاهر است و در برص نفعه جهت آنکه خون صافی رقیق در این ارواح بسیار
حاصل طاهر بسود وازالة رنگ و طمع عدای عضو مبروص سکند و ماده برص را بتریاقیه به تعریق در ابدان درار
بواسطه آنکه در رمن کرده است اخراج مسماند اما نافعه او در دولیع بواسطه برنس و تحلیل ماده محدث دولیع است
بما نافع دانست که مراد بدم از لفظ دولیع تسمیع واسلای عضلات واعصاب و رباطات است و در دنکه از اعصاب مراد
ودرین اعضا عادت مسود و نفع این هم در اسها جاجت به بیان ندارد و اما دولیع که معارف اطبا است و آن وجع
امعاست که بواسطه عسره روح مانسرح بالطبع است نفع این واد ازاله بمکن و از ماز او است را که به بانکه معلوم
ماندست که حل دولیع صعب کمله سبب رمراو نمی ارزد واما نافعه او در وجع الورک که آن را عرق گو مگر گویند
آن است که رطوبت غلیظ که منتشر شده در جرم عضو بواسطه لطافت بخار لطیف میشود ود رمدت مدید به تعریق و
بخار دفع میشود و به تخصیص که ماده رسب آن منقطع میشود بواسطه تحمد و بعضی در لیل نفع او در عرق النسا
ظاهر است واما در مرض کحلی بواسطه تحلیل ماده به تجربه و تلیین و تسریع تمام جلد و تصفیه دم از کدورات رسوایت
معلوم و تجربه و تخصیص در امراض مقعد و در امر حست آنکه حدوث ان اسما از مواد غلیظ سوداویه میشود و
این دوا در دفع سودا اثر عظیم دارد واما نفع او در تسریع بواسطه تلطیف ماده واصلاح دم وازالة کیفیت سوداویه
از اخلاط واعضا است واما نفع او در مفاصل از آنجهت در وجع الورک گفته شد ظاهر میشود بانکه ماده این در صورت

وعلت کمراست از آن اما نفع آب برداء العمل و دوالی میر بواسطه تصعد دم و زوال موداوست وعلت مراد است این است سبب نفع او در بن مرضهای مذکوره * فصل * معلوم است که در امراض کسره صعبه مزمنه نفع و دوب با مر عجیبی که دارد که بعد از آنکه در امراض مذکوره از بابر معالجات مأیوس گشته باشند در استعمال این بهر علاج بحال تمام و علاج و حلا می مالا کلام حاصل میشود و از این است که گفته اند که در زمین از آن استعمال است به حسن که روایت کرده اند که از حوالی ظلمات می آورند حوا ء این ظن صواب باشد و حواء خطا و سبب نفع کلی این دوا در بدن از جمله وجه است و محتمل است که از تمام وجوه باشد و محتمل است که وجوه غیر معلومه زیاده از معلومه باشد ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وجه اول آن است که بخار این دوا بعد از طبخ و نضج کامل و تلطیف حرارت طبع آب را و تمرین این دوا مع در ظاهر بدن و هم در باطن او با تمر متکیف اما در ظاهر مراست و اما در باطن جهت نفوذ او در باطن از رنگها راستان و منافذ از آن اثر کلی بدماغ و انف و مجرای مسامات انف و فم و حلق و قصبه و به رده و ل تمر سید و حرارت بخار که از مسام بالا دورن رفته بواسطه سرعت غوص به بسیاری از مواضع بدن میرسد پس حسن ظاهر شد که هیچ موضع نیست از بدن که این بخار در آن با نمر نمیرسد اگر وجه ثانی از نا نمراین دوا حوردن آب گرم اوست که بالخاصیت و بالطبع محلل میشود و در عروق رسد از آنکه آب بغایت جذب شود و این معنی تر ساریست در واطن مراست زیرا که از حرارت آب او اصلا نقلی نمی یابد و سبب این سرعت انجذاب آن است که این آب بحرارت طبع در غایت لطافت شده چنانکه سر آبرا سعه اند و بخار آن حرارت از تمرین بدارد تمرد تنگ مرملی و میت ... آب مسود و بارد رد تنگ می رود و علی مدآ آب او در لطافت تمر سد اعلی رسیده و این حسن آب حون در معده رسد زود در عروق نفوذ کند و بتحرکو سایر اجزای بدن رسد خاصه که حرارت طبع مزیدا وست و این موجب سرعت نفوذ اوست و حرارت خود در کال رسد و لطافت است حون اخلاطی که مارح و مصاحب از سد لطف میرسد و رب انسان زیاده از بدر طبعی مسود و معلوم است که حنانکه با عضاء بدن عدا میرسد که اگر منقطع بر در آب غیر منقطع و دایمی مسود هم حسن مواد امراض با وجود آنکه صلابت و زیاده از بدر مقاربت دانسته باشند اعتدال مواد ملبسه منکسد و هرگاه که مواد بدنی استحال بیدا کرد مرضی که از آن سرو بناد شده باشد در کل لین ورخاوت و ضعف حرا ماند بود و هرگاه که استحال دوا بمواد بر وارد شود بسیاری نمی گذرد که از آن مرض اصلا اثری نمی ماند وجه ثالث آن است که بدن منکشف بکیفیات بخار محلل میشود و این کیفیت مقابله در بدن بواسطه دوا بوورود آن و علاوه اشتعال بآب و غمر آب و علاوه بدل مبان و تمام بدن از کیفرات منسع است و این موجب وصول کیفیت دوا است با عماق بدن زیرا که حرارت حلد خود السه میرسد و از آنجا با شما با قاصی بدن بواسطه آنکه حرارت در رو با تمر بیمار کرده و اخلاط حاده حاره مصاحب او است محلل تمام میشود و رزمین تمر و بسیاری از آنجا تمر دو مساقه حاسه است و این مسلم آن است که تحلل قوی حاصل شود حاصه در حلد و مادوت او از آنجه در راست از مسام بواسطه آنکه انرمان المسام با وجود آب تمر تحلل مساعد وجه رابع آن است که ترک ملح مصلب منعقد متکیف و در اعضا بواسطه آن لین و رطوبت حادث میشود و از جمله اعضا صلب میشود و تعود دوا در بدن بعمر مسوب ودوام طرت واندو علیظ متکیف و محلل میسازد برای این معنی در مولود آب بعد بر اعضای او رسانید با صلب شود و از مبادی سابات صلبه و قوای بارده منحصر میشود وجه خامس در نسبت ثابت مذکوره آن است که حون آب در آب مجتمع باشد و طبع او را اشتیاق رسید در عروق جمعه صعبه بود متکیف

وبمواسه ی که محـل ملاس علظب اسب سرمد حواه بواسطهٔ طول استعمال که اودر همه حا سرمد وحواه ه بواسطه آنکه طبعب نادن خالعها برحمه امور نافعه بمواضع لا ئعه منکسد ومسا فسا ند وبب مواد صلبه ممما ند حرارب الطیفهٔ دائمه رنکهمدارحرارب طبع واحه ىلطف منكند اگر ىه سحرمىكند احراح آن ارمنامات محار سكند واگر بطرىن تحلىل سكند داماسه طبع بطرىن عروق برسح ارمجاری برل مىسد فع مسود ومىواند برد كه بمرسه طرىن دفع كند رحة ىادهن برل اطعمه علىظه ورديه اسب واسعمال صالحه ا لكموس س ار س مادهٔ مل د ابن امراض منقطع ناکم مسود وطبعب بدان مسرلی میگرد د ودفع مىكند وحة سابع آن اسب که تعلیل عدا احراه احساری وحواه اصطراری حهب آنكه طعام بی نمك وموحب عدم برحه بام طبع اسب تا ب وتعلیل عدا موحب تعلیل مواد مسرد وتعلیل مواد موحب امسلای طبع بردفع مرض وحه نامن طول زمان اسب حهب آنکه موبره رحسد صعف ناسد درمدب طویل ا ثربوب ادوىه مسود ودرىب نا سمعی درا سای وحره ه مدکوره گدست وحه ناسع آن اسب که بواسطهٔ عدم تنفس ا رهوای نارد سحربیی درارواح ىلىمه وارانها درىمام اعضاارواح حاصل مسود وموحب تحلیل قوی مسود وحه عا سر آن اسب که طبیعب دروس ادوات که عدا کمترمسا ند روبی آرد باصلاح مادهٔ مرض وصرف مىكند آن راد رمصالح خود وحه حادی عسر آنکه بعضی ارمعتا دات ارمطاری ما سحن معلوم سد ه آن اسب که اگر سحصی حند روزبسا ب علهٔ ار عدا امرحند که صلب وبوی باسد در آىد گرم سط نگد اود وبسار رمان بگدرد که آن علهٔ نکلا رد بس با گردرمد ب حمل روزوایں اب حاریرمد ب را اسعمال کسد ا لبمه ار باطن بموضع المرمىرمد حهب آنكه اب مسروب باقصی اعضامىرسد وباخود بهمه محاری سرورد ىدلىل آنكه بول كمی که در باحما بىمه باسد مرح مسا سد ومرگاه ه درررزرآن موضع سرمد تحلیل بسار وادوىه قوی حواهد کرد بوما فىوما ماده مرض کمرحواهد سد ومرگاه که کمرمسود تحلیل واسهل مسود حهب آنکه محلل بوما فیوما قوی مسود زیرا که اثراو وکیفیب اوىمام زائل سد ه وامرد وارور د نکرناومىرسد همحسس محلل سربوما فیوما کمرمسود ومرگاه که فاعل قوی مسود ومنفعل صعیف فعل نا کمل وحوه وقوع ىابد وآماد رفروح ونوا صیر که بواسطه رداءب عداآن برحه ناصوررسیرد ومرگاه آن رداءب برطرف سود احلاط صالحی که کاسر کمفیب ردا ىب آن باسد بانه تحلیل رود بواسطه عرب محلله وناممسر سود وطول ملاقاب او ىدن را برطرف سود بلکه مجموع ابن اموروامسا آنها واقع سود وبرطرف سدن انها اسار صعب باسد واماد رسا بر امراض مدکوره سبب وعلب آنها مذکورمسود *فصل در سرایط خوردن ابن نسخ* اما سروط مسعمراسب ند وسمر نکی آنکه متعلق است بنفس این د وادومرآنکه متعلق اسب باستعمال اواما اول ود ران حند سرط اسب اول آنکه سرح باسد ومعتمد او بآنکه غالب سکس برمسا ند د لالب برعلبه صاحب ولذب نسخ وحرارب مىكند وابن حسن نسخ طبع اوبرسرح اسب دوم آنکه سكس باسد حهب آنکه سىل اوکهنه ونو سده وکمرموب اسب بناىر آنکه سل اوبواسطه علبه احرای هر ائیه حفب بدا مىكند واحرای هوائیه محلل المزاح اسب و تحلیل موحب بانىرهوای خارج درباطن تحلیل قوای اوسسوم آنکه کمرگره باسد وسطح ظاهراومسوی باسد حه ا ىنه برخلاف ابن باسد با آن اسب که در زمىن کم رطوىب نما ىامه اسب ونسن بروغالب سد ه ومعلوم اسب که ابن حسن د واحلب غذای خود نمواىسب کردن وناقص وکمرموب مانده وىا آن اسب که ممورا سکمالی نیافته که روی آرد اند ورطوبات عنرمساىحه ارمعادرب بمرده اند وحسک سد ه مانده وصعف رسیدبان ابن در

دوم علت تامه است چهارم آنکه متوسط باشد در کوچکی و بزرگی و اگر جنس نباشد افراط در بزرگی چند آن
مذموم نیست مادامیکه جمیع صفات جنسیه با او باشد تا خورد تا وجود آنکه در اکثر حالات ابدال مشابه
بواسطه نقصان نموده و کمال نیامده ششم آنکه در وطعمی غالب نباشد زیرا که طعم غالب دلیل است که جمیع
دیگر و طعم در و منفرد کرده و احداث طعم نموده و چون در اصل خالی از طعوم بعد آن مایل است هر چند که جنس
باشد متغیر و منحول شده خواهد بود و اختیار آنکه متغیر الطعم است مبدل مزاج است هفتم آنکه رائحه بار نباشد
بهمین دلیل مذکور هشتم آنکه رنگ ظاهر او مخالف باطن نباشد بلکه آنکه شرح نموده شد برای این دلیل آن است
که رنگ از خارج استفاده کرده باشد نهم آنکه چهار دانگ آن نیم شکسته و دو دانگ سفت نموده شد دلیل
این در مقاله مذکور است دهم آنکه مستوی الاجزا باشد در صفات مذکوره و آن لون و صلابت و لین است یازدهم
آنکه در آوردن او را از معبرات و منفذات نگاه دارند مثل آب دریا و برف و باران و گرمی آفتاب و اینها و غیر
خمیرهای که متغیر و منفسد مزاج است مثل کافور و فرفیون و جمله نمک سیر و سنبل و امثال اینها را این شرط عام است
در اکثر دواها دوازدهم آنکه درست باشد و نا کوفته چه آنکه قوت او زود به تحلیل رود خوب و بد از متمیز
نشود و مختص شرطها که در جمع و خراست عقاقیر آورده شده در کتاب مخلوط دارند هم در تمیز
شرط آن است که متعلق با استعمال باشد در آن تمیز چند شرط است اول آنکه این جماعتکه مذکور شد بعضی
مثل باشد و بعضی شکسته و آن را انکاردی پاره پاره کنند به نحوی که عادی را ادراک کند که در حاصل چنان باشد
کرد که هر یک از اجزاء باشد به طبع استعمال تمام قوت او نموده باشد و آنچه روت در آن نمانده باشد که هر
مرد نمیشاید که مطروح شود مثال او نیک آنکه مری باشد بلکه تر باشد که در جوف شد کیفیت الجمله مری
هست و در مثل این بیگاه است که میگویند از او تا زحور بیرون و بالا خورد می کند و اینها بیشتر ما را
که مانند آرد در نرم شود و اگر نشود آن را بدل کنند بوزن آن شیئی که نظیر مذکور باشد هفتم آنکه اینچه
مانند آرد شده در جمله مضرت است یکی آنکه در روی بماند برای طبخه باشد و دیگر آنکه بعضی از
اجزای لونیه بیرون اجل مسهود و در آن جمله مضرت است یکی آنکه کم مقدار برای طبخه باشد در تمیز
آنکه قوت او در طبخه اولی زیاده از حد مطلوب شود در صورتیکه شرط خوب نیست افراط نیز مضر است
سوم آنکه آن را غلیظ میکند و رسانید و مسالک داخله نمود بر وجه مطلوب نمیکند چهارم آنکه از تمرد بعضی
مجاری محافظ را حمل نمیکند دارد و دیگر آنکه چون در مقدار کم را زیاد اجزا است با سرو انفعال او از
حرارت طبخ و عمر آن مشابه نخواهد بود پس در یا سرباد دیگر اجزا استعمال نخواهد بود شرط دیگر از نیم
دو نمودن معین است بمقدار مذکور که به تجربه تصحیح رسیده که مادون آن غیر موثر و مافوق آن مضر
است سوم آنکه طبخ بآب کند اگر موقوف سازند و با معجون کنند و با عمر آب و دا آنکه بد مزه که بعد ازین مسائل
ترتیب داده باشد خاصیت مطلوبه از وفعل نمی آید و نفس آب در میان ما نعاب بواسطه آن است که قابل همه
قوتها است و منافات باهم قوتی ندارد و مالوف همه طبایع است چهارم نفس وزن آب جهت آنکه زیاده بران
موجب ضعف یا بطلان قوت او میشود و کمتر از آن موجب غلظ قوام و زیادتر آن زیاده از حد مطلوب و تجربه درین
امور راه عدل حکم وصلی است پنجم جوشیدن او در وقت جوشیدن تا آخره که حامل قوت او است نرود
برود و نقصان قوت او لازم باشد ششم آنکه جوشیدن باحد معین و آن کمتر زیادت است که استعمای استخراج
در بار چنانچه مطلوب است شود هفتم آنکه بیارادرو بسر دیگ برداشتن و دیگ را از زیر جای برد بعد مسائل

که در روی وگلوی او برآید ششم آنکه آب بخار که بعد بیرون آید مانع شود و هم برای مصلحتی صرف شود و آن
این است که بخار یکه بعماری از جوف دوا یا از جسد بعضی در بیرون بدن بهم رسد مسام کند و رطوبات که واسطه
حرارت بخار ذوبان و سیلان پیدا کرده از مسام بیرون آید و مجتمع شده مانع از ممر نفس و استنشاق و توسیع
مرد ردی اثر کلی میکند و رطوبات غلیظه که در دماغ است میگدازد و در سینه و شش و آلات نفس اثر عظیم
میکند حاصل آنکه آب بخار در ظاهر و باطن بدن تاثیری میکند و رطوبات را تحلیل میبرد اما تاثیر او در اعالی
بدن زیاده است از آنکه در اسافل جهت آنکه بالطبع صعود بخار بجانب بالا است و در نفس سر بالای بدن مباشر
میشود نهم آنکه از آب معتدل از آنکه بخار از بیرون آمده باشد و حرارت او بمرور قائم رسیده باشد بلکه بما له و نیم
ساعت بعد از بیرون آمدن آب حرارت بالفعل و بالقوه اینکه بخار در حرارت اعلی آنکه کم کرده باشد این در
جوف اسفل اعضا یا مضاعفه آب نکند در عروق ماسا ریقا و نفوذ کرده بهیچ آنها کند و در حکم … وار اینجا
از مجرای جوف باعصار برسد و اینچه مذکور شد از منافع و دوا که نقل آمد دهم آنکه بعد آن آب را در نصف کسید
بعد صباح با بیس و نصف بیس باشد جرعه جرعه بخای آب … اما باشد یازدهم آنکه از این آب بدری در
رنگ طعام و در سر بیماییکه در اثر این آب طهارت کسید با از همه جهتی در بدن اثری از این آب حادث شود دوازدهم
آنکه استعمال اطعمه یا گلاب او بی بمل باشد جهت آنکه در بمل سلب اعضا و تجفیف رطوبات است و این
معنی منافی افعال این بخ است چنانچه مذکور شد سیزدهم آنکه آنست که از خوردن ترشها و لیمات و میوه
طعامها بعمل از چیزی چند که … را ست احتراز کند و سبب آن حاجت به تفصیل ندارد چهاردهم آنکه احتراز
کسید از مشروب مطلقا و سبب آن نیز معلوم است پانزدهم از اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب محترز باشد
واسر یکه نفسی یکی از آنها باشد مثل غضب در بعض احوال وجه آن … شانزدهم
از حرکات عنیفه مجملا و از جمیع چیزهای که حافظ صحت را میباید پرهیز دارد شرایط این دوا است باید که آنها
را مرعی دارد هفدهم خشک کردن بیخ خوشانده است و آن چنان است که در سایه خشک کنند و رطوبات او را
بالکلیه نشف کند یا از بعضی محفوظ باشد و اگر زمستان یا هوای شمال باشد تا آفتاب یا حرارت آتش ملایم
خشک کنند و در کیسه یا در کاغذی کنند و بر آن بنویسند که بیخ روز فلان یا بعمت روز و روز بیست و تکرار هر
گرد اول بیخ خوشانده روز اول و روز چهلم بیخ خوشانده روز بیستم هژدهم آنکه بیخهای در یا رخوشانده
والله سرور ذکر خشک سازند و حاجت آن نیست که مفرد باشد بلکه همه را آنجا باهم میتوانند کرد اما در خشک
کردن مبالغه باید کرد نوزدهم آنست که از بیخ خلاخلوای به نزدیک یا داخل رفت نموده نیمرا درع بعمل
باخشک کرده بوجراحت ادسا بیست بیستم آنکه رفت خوردن عرق کردن بعمر جامه نکنند و حمام نروند جهت آنکه
در بخاریکه در بیرون بدن یافته کرده توپی از ورد ریدن و جامه میماند از دوام ملاقات با اثر عظیم حاصل
میشود و اگر این بسته شود از آن باطل میگردد و رطوبات بدنی را بواسطه طول با بیرون و حرارت عریزی
باشری هست که کم از یا بیرون دو ابست و از این است که با چندی مبالغه نموده اند که دست و روی را
با آب خالص نشویند بیست و یکم آنکه بدن را از هوای سرد نگهدارند خاصه در زمانیکه مسام بدن بواسطه
عرق متفتح شده باشد که در این هنگام برودت هوا در اقاصی بدن نفوذ کند و آن تحلیل و تلیس که مطلوب است
بفعل آید بعمل نمی آید و دیگر مصریهای کلیه رو بی‌ترکیب منتها ید و اصح باید که بعمر بدن در حرارت و برودت
موجب وهن ترکیب بدن میشود و تحلیل و نکات سماعیبی بدریج حلل عظیم مروساید تماس از گرم کردن

بسبب زدن آب سرد اندامها باید کرد که بعد از آن که این را مکرر کنند باید لیفی منسوج مسعود باوجود
ملایمتی که او را هست پس واجب است که بعد از تعرّق توقف تمام کنند تا بدن بحالت اصلی عود نماید
بعد از آن اگر بدن اعتدال نماید روا نیست بجهت دیم آنکه نگذارند که آب نیم که مدار شرب و شربت بر آن است
سبب سرد شود که موجب خلل و ترشّحی با وجعی قوی در اندرون شود بجهت سموم او امور تنگه حدّت مرض
باشد حاصه مرکبه منافی باشد خاصه تنها تنکه بحسب ضرورت معالجه از راه معلم ما باید داخته استعمال
ضرری حمل باید کرد که موافق طبع و عوض مطلوب باشد و وقع این حسن بلیغا کنند *

* فصل در بیان معارف امزجه در خوردن این دوا * مخفی نماند که مزاجهائیکه برودت و یبوست در وی غالب است
خاصه که در آخر سن سال واقع که وقت باید انتفاع از این دوا اتم و ابلغ است و اطفال بواسطه غلبه رطوبت اصلیه
و شایع بواسطه رطوبات فضلیه از این دوا کمتر منتفع میشوند مگر مزاج اصلی ایشان بواسطه مرض تغیر یافته
باشد که این هنگام محتمل است که بسیار با ایشان موافق باشد خاصه کما اینکه در آخر من صبا و اول شباب باشند و بواسطه
امراض سود اویه مرتبت بدن یبوست حاصل کرده که ایشان منسوا باید برد که بسیار منتفع شوند و اما شایع
با آنکه رطوبت فضلیه ایشان بواسطه عارضی مرطوب شود و بی نوحه ایشان مرطوب گردد و بصلاح آمدن
ایشان بواسطه انحطاطی ورا است و حمد کس را دیدم از پیران که بواسطه خوردن این دوا اول قوت حسن نزول
شد بواسطه آن که رطوبتیکه جذب در عروق ایشان باعضای ایشان می شود بواسطه ضعف قوت تمام تعروق شد وقع
منسود و نیات کرده و نتایج می آید و خون در رطی مصاف طویل مختلط با اخلاط غلیظ منسود و بواسطه
کثرت و غلظت قوت ایشان از دفع آن عاجز مانده حس نزول منسود و بعد از تحمل تنها و خطرهای شدید
ساقط شدند * اما تقطیر البول بواسطه ضعف ماسکه شد امیشد و تمیح و جه شد وقع نمیشد و بعد از بعضای
تنگدست که از هم می گذشت و ایشان را از جمرهای که بی اختیار ایشان افتاده و ریزه ها با دستمال بود با وجود
آنکه در میان باسمان بود که از دخل کلّی در جسم ایشان برد و می شد از هم که اگر جانب مثانه عود نمیکرد
در اعضا می ماند زمر حب استسقا میشد * و اما امزجه نادره رطبه که بلغم مایست دور غالب باشد این دوا
در رفع ضرر بیماراست حتی آنکه حرارت صفیفه او در آن مزاج تاثیری ندارد و رطوبت از ضرر بیمار میماند و اما
در مزاج صفراوی نفع فی الجمله دارد چه اصلاح آن مزاج میکند زحرارت او را معتدل نمیدارد بلکه شوربت زحلت
او را میکند و در او اعتدالی روی احداث می کند و اما در دموی مزاج شرحالی از ضرری نیست اگر گویند حفظ
صحت عمل است و حالتیکه سبب غالب در طبع او حرارت و رطوبت است پس باید که دموی مزاجان صحیح را
این دوا بیمار معتدل باشد گوییم که این دوا بواسطه دراییت مسالک طبیعت دم بلکه طبیعت ما بر اعضا می شود
بلکه احداث کیفیتی می کند ورای آنچه بدان راست پس دم و از حرارت رطوبتی که موجب اعتدال اوست
بیرون می آورد و بدرجه بالا بر او ان میرساند که موجه افراط است و بر بن تمام باقی اخلاط و سایر اجزای بدن
نیز سرایت کیفیت بدن نجوامد شد بلکه غالب بر کیفیتی لذتی و حلطی جزامد بود و در طی این کلام حکم بر آنکه
موافق دموی مزاج نیست ظاهر شد اما اختیار او بات تصول در شرب این دوا بد آنکه تهریس او بات شرب این دوا
وسط بهار است و از اول حریف نظر دین صیف که تمام آن در اول ربیع و اول حریف شود و بد ترین او بات آن است
که برودت هوا انکشف شام بیابد و ظاهر و مابین عمل مقتضی آن است که ایشان و امزجه و فصول بدان مساوی
الاقدام باشد در استعمال در اینکه بنظر تحقیق جنان ظاهر می شود که ایشان متساوی باشد جنانچه گذشت

و تحصیل ثقل آن برابر باشد *فصل در رفع مضرت مسهل خوردن آن* جمهور بر آنند که قبل از استعمال آن
اسهال اخلاط باشد بلکه اسهال خلطی که سبب مرض است نکنند با آنچه نمایند بدل باشد و این هم در اصلاح و دفع
آن قوی باشد و بر طبیب لازم است تعیین مسهل و مقدار مسهل و تلیین در خور هر مرض و مزاج و انسان است و ما طریقه آن
علی سبیل التمثیل بیاوریم که اگر آن هم را معمول دارند مقارب صحت شوند از جمله مرضی که حب برو ح
و در اصل که از آبله فرنگ شده باشد هند مستحاب آن مرکب از پوست هلیله زرد هلیله سیاه گاوزبان بادرنجبویه
انجیر آلو بخارایی مویز منقی سفید عناب اصل السوس تخم کاسنی تخم کاسنی تخم خیارین گل قند آسانی بر تخم
و سهلاتی که در مطبوخ داخل مسهل بر بند از صمغ و سنا و مانند اینها زود برد اخل کنند با مرخه برما
نمو مانضج باید اینها اخراج کنند و کم بر نماید با مر نضج ملطف بای اسهل باشد و هم دفع آن آسان بر اد حال
املیلجین در اول مرتبه سهمت آن است بالاتر آن بیشتر بطور رسد زیرا که عمده اند در تصفیه دم و تقویت اعضای
غذا که بواسطه ارجای ادویه مستحسن شده باشد و بواسطه انصباب مواد باشد در احشا ضعف با فته بلاذي
کنند و دیگر مقامات که بیشتر آنها مستلزم تطویل کلام باشد و این ادویه را با ار و جها رم معمول دارند و د تسحیر
مضاعف با شهاسامکی سع مقال با مقف مقال داخل کنند و چون رافع اکثر مضار سنامکی گل سرخ است و هی التحلیه
اسهالی در سبیل عصر مسکند سه مثقال داخل کنند و کسی را اند که اما کداسه مثقال سنامکی بی گل کرده است و اگر
طبعش لین چندان نباشد که گاه باشد که در روز سیم و چهارم ببرد داخل کنند جهت اصلاح جگر کاهی از سه مثقال
با دو مثقال ریوند چینی در خلاف اگر بد هند نفع کلی دهد و در روز سیم با مقسم با مسهل علی سبیل الاحتیاج خلاف
ضعف مسهل بر بعضی از ادویه مستحسنه بد هند و اگر حاجت باشد اسهل احب فرمایند و در روز آخر از ابارج فیقرا
غاریقون و ریوند چینی و ریوند سفید از هر یک نیم درم تخم الحنظل نیم دانگ محموده نیم دانگ و نیم سقط مقسول
نیم درم سقمونیا ومقل و کثیرا و نمک هندی از هر یک دو نخود نیم و ده مثقال شراب بنفشه رب حتر بد هند و بعضی
از المناسل صاحب معالجات نیز المله در جمع سبل صبر و غاریقون اسباع سقمونیا سبایر بن اگر احتیاط کنند غاریقون
داخل نکنند بواسطه آنکه در ابارج فیقرا اصبر هست و بعوض آن حجر ارمنی بورق آن داخل کنند مسهل
* فصل در رفع ضرر خوردن تخم حشیش * مستانند که بیماری از وصف و نیاه مثقال زرگری و آن سیاه رنگ است
وصف و سیاه مثقال عطاری زردی زرگری که هر مثقالی از آن سه دانگ باشد آمرانه مست و بلک حمله کنند
و هر دو رحمه راسیل با ملا و کو چک نیم خورد کنند و در دیگ مس ریختم آب بورن بر بر تر باشد با نه بصب آید و در
بعضی سع آمده و رد و مس آب تر باشد با نه سه چهار بک آید و بعد از آنکه بخته شود بر بالای دیگ ایستاده سر
دیگ را بردارد با بخار دیگ بروی و گلوی او بر آید تا آنکه هم چنانکه در دیگ است پس خود نهد و لحاف بر سر کشد
و سر دیگ را محاذی روی و سر خود نگاه دارد تا عرق تمام نکند و گاه گاه دهن وا کند و نفس نکند هم ار دهن رهمرار
نسی که بخار حرب تا اندرون برسد و بعد از آن صاف کرده و دو پیاله از آن بخورد و بعضی گفته اند که یک پیاله
و نیم بیاشامد و بقیه آن را در آن بیاشامد و روز بخورد آب دیگر بخورد و دست و روی خود را هم با آن بشوید و در وقت
نشست کردن نشیند که درد آنگ بشکنی و درد آنگ ست باشد هر روز بعد از هفت و نیم مثقال که درد آنگ
مسعود بخمار جمعه آن گفته اند که نیز التسعه از درد آنگ کم مسعود و بعد از آن در دیگ مثقالی بال
سه کنند و آب دوری بد کرد و در ریز دیگ دیگر بر سر او بنهد سرنگون و اطراف آن را خمیر بگیرند بعد از آن بر آتش
نهد و بجوشانند و بنشانند که از هیچ طرف محل نفس نباشد که بخار بیرون رود و هم آن بر سد

مزیت بیان نبایند بس تکیه نماید و نوعی کند که بخار بر نیز رو زیر بشد و عمیق نیستی که بلند بار خوب باشد نباشد
بار دیگر ببوباشد به همین طریق بالحمل در زور تمام شود و بر قسم نباشد از لیسات و حموضات و بقول و میوه ها و
میوه ها و سبد آب و عسل او باید مسهل و ترنج و مزج مسهل بخورند از موالحصات نباشد شربت بند باشد بخورند
و در طعام از حسی بخورند گوشت بره کباب و میوهای حورده و رنین مدتها اطلاء ماشین تما نکرده و بندیل
لباس و عصبه و غیر نشاید بشمام بمالند بس از آنچه ور و حمل و دو بر تمام رود در تجربه اصل مذکور است نمودن
که جوزبندالله مستبانه بیع بیشا مسهل و بعضی مذکورها ا واقع است و در بعضی نیز آمده که باید و یکرور
مرور و بیست مسهال بخوبا بید هم آنجه مذکور شد معالنا باید این جوب مسهل بر مقدار اکثر بواسطه احتیاط
اسهراست وکبابیکه به مذکر مسهال استعمال مسهل باشند اگرچه مسهل بر احتیاط است اما مسهل لزوم افراط است
* فصل در استعمال این نسخ * بعمر طریق مذکور معلوم باشد که بعضی حبوب چینی دو باره خود باشد ه را بسلک
میکنند و سکر بیند داخل حلوای آرد و روغن میکنند و میخورند اما عجب است که بعد ارد و باره طبخ و تضعیف
در دوتی باید بلدوا گر بخورند آرد و روغن فقط بخورند و این چیزی در آن نکنند بعوض آن از حسی
کند ارای خواهند بود و حلوا بشید بسازند را گر حلوا آرد میسازند بهتر است چرا که غلظت زیر آن کمتر است
را گر باشد با عسل ترکیب کنند و باشد معجون بیست نکار دارند معنی دارد و نیمار مردم باشد که دوایه این
دوا انسان را حاصل شود اما بابت مسیر بر هر دو روز در زاید از بداین ورق مذکور را کو به بیشه ملوف میکنند و
سبیله نیر و بند بند نمر که تکی و اسماع حاصل شد باشد اما اگر نکو بند و بحسب مصلحت مرض با بعض ادویه ترکیب
ما جمه بعد مغز و عمل معجون سازند هر روز بدری بخورند غذا و بر هر نیز معمول دارند را گر تمام منافع
آن باشد بعضی از آنها لا سیما القحامل شود انشاء الله تعالی بما الرساله * واما آنچه حکیم قاسم طهرانی در رساله
خود طریق استعمال آن نوشته این است که ملاحظه باید نمود از شروع اگر بدن محتاج به فصد و تنقیه باشد فصد
و تنقیه آن ضرور است بدانکه هرگاه جوب باشد بار آید در بدن بیمار و از علامات آن ظاهر باشد شد و زیادتی بسه
و خوب حال مریض اولاً آن جوب را دفع باید نمود و اگر جوب بیمار غلیظ و کثیف باشد از فصد و غیر آن دفع گردد و بعد
غلیظ نرسود بعد از جنبه روز را رخورد این دوا یاد را ثنای مسیح که قوام جوب با عتدال مایل گردد نشاید نباشد زیرا که
قطع نظر از قیاس و دلیل مکرر تجربه شده که با وجود فساد در زیادتی جوب این دوا نفع نکرده بلکه ضرر کلی از و ناشی شده و گاه
باشد که با وجود فساد را شای جوب حسی بفصد دیگر محتاج شوند با وجود احتیاج تامل نه نموده بفصد مبادرت
نمایند و مخفی نیست حال نسبه و قول جمعی که میگویند در اثنای این دوا فصد و تنقیه مناسب نیست اعتماد
نشاید و جون ماده مرض آتشک از برد او بیشتر کما ینبغی حالی نمیشود بهتر آن است که در اوایل اخراج مرض یا در اثنای مصح
با جوب حسی که دوا جوب را باعتدال حاصل نموده بفصد نباشد و در امراض سوداویه و هم فصد رگ را کشاد بر بند
و لحظه لحظه دهن رگ را با انگشت بگیرند بالطبع خون غلیظ باشد را بموضع فصد برند تا زحمت اتمام طبیعت
در دفع مواد باشد و حفظ صالح بیمار است و این معنی موجب سلامت مریض ضعف و غشی نمیشود لهذا اکثر اوقات اطبا
ما هرین منافع ترتیب نهج و دستور امر بفصد مینمایند خصوص در حالتی که گمان ضعف و غشی باشد و تمامی
مراتب مذکوره از ضرورت فصد و غیر قبل از مصح و حسی در آتشک و سایر امراض بعد از کم نمودن جوب منوط
برای حاذق طبیب است که از نبض و رنگ قاروره و سایر علامات استنباط و حکم مینماید و از ملاحظه قاروره بهتر
ظاهر میشود و مخفی نیست که هرگاه اخلاط فاسده در بدن بیمار باشد اخراج خلطی که سبب آن مرض باشد لازم و ضرور

است باسبب سمه بلدی ارخلط بابد دفع وکمرسله .راصلاح ودفع بالي بطريق بلس وتحليل وسهلا بارواء بخار
وعرق وبول رادوار اثرانی دوابوی یوظاهرگردد وانکه بعضی والصعاداین است که فصد وسمه اصلا ممنابد ومودب
صعف مسمود ومرض ارین دواکه بعو بسحرارت عرری ونوبها است حاصل نمسود ارصواب .ورلیست حه مرگاه خلط
باسد وریدن بسیار باسد رحو بحمی مادهای بابدبا کی راید بلس ورد متوسلان حرکت دهد ربردفع تمامی
باربسود بعضی رابعرق ریسار وادرار دفع کند وبعضی دیگر بامعای ربسه باسربقه باصععه رنجمه سود موجب
صرر رحطر بلکه ملال مسمود مگرآنکه بدرحلط باسد بلیل باسدکه بسبب حمی دفع گردد باآنکه مریض صعیف
باسد وبان سمه بدانسته باسد باآنکه عرض ارحو بحمی دفع مرض ساده ی باسد بلکه برطب وسرابد ما بقوت
قوی رحرارت عربری باسدکه درین حالات سمه صرر رسد بلکه مصراست بس حلاصه کلام درباب فصد وسمه آن
است که اگر حرب باحلط باسد بسیاری دربدن باسد بدرین دفع آنها حوبحمی بفع نمیمماید وصرر میرساند وفصد
وسمه لازم است مگرد رحالات رسوتیکه بیان شد که ارفصد وسمه ضرر میرسد گاه باسد که سبب تلف و ملال سود
واگر حه بعضی سصح رسهیل درحر مومراحی رمرحی وسمه وسعی برطسب لسبب سهل وآسان است اما سابرآنکه این
رساله بمربان تمام باسدطریقه تربسمل احمال بحسب ابدان وامراض متوسطه ومواد مختلفه بیان میسماید که مرگاه
بدان نمی وقانون ونسبو رعمل نماید بحول سحانه تعالی مغاری آن سعای کرامت فرماید حمابحه اگرماده
صفراوی داسته باسد دوروز هر روز منضج ارسفسه وگل نیلوفر وتخم خطمی وحیاری واصل السوس وتخم کاسنی ونیم
کاسنی ارهریک .وسمقال تمرهندی هفت مثقال ترنجبین وسیرخست ارهریک ده مثقال بد سیر مغز لیحسانیده و
حوسانیده صاف نموده میل نماید ودرروز سوم باضافه سنامکی چهارمثقال گل سرخ دومثقال مغز حیارخسر ده مثقال
روغن بادام دومثقال بنوسید ودر روز چهارم دواهای روز سوم راباضافه توبت هلیله زرد نیم مثقال برلیمه مغز روغن
بادام خوب کرده حرلیسده دومثقال میل فرماید اگرحه مسهور این است که برلیمه مسهل بلغم است اما بر دسمر بن
تحقیق است که طبیخ ارمسهل صفرا وحومس مسهل بلغم است وروز بحمر راحت نموده سحر روز بسمر حمی ارد ترنجبینی
بلمسال توبت هلیله زرد دومثقال سعموسیای مسوی نکدانگ مثقال حب ساخته درو ترید و ترید و بحابی آب نیمگرم ار
عقب آن سوسید بعدارد وساعت منضج روز اول رابدستور میل نماید بعدانکه روز اول ارسمه ودرروز بعد دفعه
سرد بابا گوسحر دمن تیحه یادره نماید دوابام منضج ومسهل نحوآن واگرماده بی ارس بی سابد تبل ارمنضج
وایام منضج وتکرر بعدارفراغ تمرهندی ترس وبعد سیرین سازید اگرصعیف باسد سربی ارعرق بید وبید مشک
که بعیار سیرین نمایند ویسوابند دروز دونمر ارفراغ بمام مسمولید زرد وبارچه بابي یا سربای زرسک
باآلوبا نکی ارسربتهای بدس میل سربت واکه ترس باسکنجبین معرحلی حوردواگرماده بلغمیه داسته باسد
مه روز هر روز منضجی ارین سماریان اصل السوس نیم کرمس انیسون رومی زوفا نیم دارباید انیسون تخم کاسنی
عنب الثعلب ارهریک دومثقال انجیر زردی نیم عدد مویز دانه بیرون کرده سه مثقال سربت زوفا هفت مثقال
گلقند آفتابی ده مثقال بنوسید ودر روز چهارم باضافه هلیله سیاه توبت هلیله کابلی ارهریک چهارمثقال انیسون دو
مثقال میل نمایند واگرصعفی باسد راحت نمایند الاروز تحمر بار منضج روز اول رابدستور روز تحمر روز بسمر حمی
اراطریح کبیر او نوبت هلیله کابلی ارهریک یک مثقال بسفایج نیم مثقال غاریقون دودانگ مثقال تخم حنظل
تکدانگ مثقال حب ساخته درو ترید وارعقب آن بحابی آب نیمگرم بنوسید واگرسمه کامل ارین دواها حاصل
نسده باسد تکرر واستراحت نموده روز دیگر بار منضج روز اول وروز دیگر بعد اوان حب مذکور رابدستور بنوسید واگر

در اغذا در دو وجع باشد سورنجان زنجبیل و ماهی زهره از هر یک دو مثقال اضافهٔ منضج و مسهل نمایند یا دو
روز مسهل و دو روز بعد و ایام راحت بقیه سورنجان گوشت بغلی و سیلان مسلوق و دارچینی و زنجبیل و زعفران نمایند و ایام
منضج و مسهل نخود آب آشهای ورشت شد با گلاب و عرق بید مشک و بخور ریحان موافق و مناسب است و اگر
ماده مرض سوداوی است باشد سه روز ورم و منضج از گاوزبان بادرنجبویه شاهتره ترشاویان اسطوخودوس اصل
السوس تخم کاسنی افتیمون رومی از هر یک دو مثقال انجیر زردی تخم عناب سپستان اسطوخودوس ده مثقال بنوشند و روز
چهارم با ماده منضج قسمی حب هلیله شاه توبت هلیله کابلی از هر یک سه مثقال اضافه نموده مسهل نمایند و روز پنجم
تبرید منضج روز اول روز پنجم مسهل روز چهارم را بنوشند و روز ششم استراحت نموده تبرید روز هفتم حب ایارج
فیقرا نوبت هلیله کابلی از هر یک سه مثقال خیارشنبر معمول لاجورد مغسول غاریقون از هر یک دو دانگ مثقال افتیمون
رومی نیم مثقال حب ساخته فرو برند و پیمانه آب نیمگرم از عقب آن بنوشند اگر تنقیهٔ کامله از این ادویه نشده
باشد دیگر روز راحت نموده بار منضج روز اول را مسهل نموده روز دیگر حب را ایشمور بنوشند و بعد از شربت [illegible]
است و هرگاه ضعفی باشد بعد سه چهار مثقال شربت گاوزبان با عرق گاوزبان و بید مشک میل نمایند و بعد از رفع
از تنقیهٔ مرماه با حقنه و تعدیل و تلطیف در غذا اهتمام ضرور و لازم است باید که از خلط غلیظ تا شده از امتلای
اغذیه تولید خلط باشد و دو برودی نشود چه در این وقت تولید خلط باشد بهتر مسهل این بود [illegible] و
مسهلات مناسبهٔ مواد صفراویه و بلغمیه و سوداویهٔ ابدان و امراض متوسط که معمول و مجرب فقیر است هرگاه ماده
مرض بیشتر یا کمتر باشد یا مرض مرکب که سبب آن فساد دو خلط باشد یا مزاج و بنیه قوی تر یا ضعیف تر باشد
بحسب مناسب رأی طبیب زیاده و کم نمایند و ادویهٔ منضجه و مسهله در اجزای آن زیاده و کم نمایند منضج و مسهل را بیشتر یا
کمتر نموده دواهای هر خلطی را با دواهای خلط دیگر که ممازج او باشد ترکیب نموده تا غرض و مقصود حاصل شده
غرض و مرض بالکلیه دفع شود و اما آنچه در بیان دستور خوردن تخم حسنی طریق عرق تابوت معمول فقیر و از بعد از
جوزال و بند آب و بعد از خوردن [illegible] و ماءالجبن خوردن و عرق [illegible] و غیر ما قریب با آنچه در فصل دوم ذکر
یافت بیان نموده اند لهذا متعرض ذکر آن نگردید و اما آنچه معمول است بیان است نسبت بیان میشود اینکه
دستور که در باب خوردن این دوا از روز [illegible] روز و بعد از جوزال و [illegible] وجوبات با آب تبرید
معین و رسانیدن بعد و متعرض بیان نموده و در رسائل مذکور و مسطور است باید با بدان و امراض و امزجه باشد که بحال
اعتدال و واسطه در ضعف و قوت رسیده حفظ و حرارت و برودت باشد زیاده و تمامی امراض و امزجه و ابدان و اشخاص
مختلفه این دستور را جادهٔ صواب دور و مخرب نمایند زیرا که مراد قانون کلی تدبیر شربت و مقدار شربت و مقدار
آن و سایر شروط و مقدمات آنچه مذکور شد در احوال مزاج و بنیه و مرض و سایر حالات است گاه باشد که مزاج
ضعیف باشد و مقدار مثقال ضرور باشد کمتر باید باشد چنانچه به تجربه طاهر شده و قیاس نیز دلالت دارد
زیرا که با تبرد و اعتدال زیادتی بعد از آن تبرید است در دو اوا اخراج نوبت از بس هرگاه زیاده از مقداری باشد که طبیعت
تواند تاثیر نمود اثری از آن است چنانچه اگر سه نوبت مقدار دانگی در مقدار اسهال بیماری میکند و اگر زیاده
باشد اصلا اسهال نمیشود این صواب است که اول قدری کمی داده بتدریج اضافه سازد گاهی نیز بر عکس است که در مزاج
معتدل قوی بیش کمتر اثری نیست و ارید زیاده که کل اسهال میشود در شربت باید هر روز زیاده دارد و مثقال تواند داد
و نیز باید که مرض صعب باشد بیمار قوی حوزال کافی باشد از این قبیل بعضی از ادویه امثال میآید باید که در عرض
سازند و مسهل نمایند گاهی سرد و عرض معتدل و هرگاه صعب شده باشد احتیاج خوردن و حوزال معدود

وتکثیر زلال را و بعضی ارباب دانش در عرض چهل روز تمامی در عرض یا زده روز سادره روز میل نمایند و بعضی بدر
آب جوشانیدن نیز مختلف میگردد و در مزاجهای حار خصوص که تشنگی غالب باشد بدل آب زیاده از دو من تبریز باشد
و کمتر از سیر و نیم کوزه باید جوشانید که مثلا نصف آب بماند یا ربع تصرف و ضرورت نماند و در مزاجهای بارد بدل آب را
کمتر و بیشتر جوشانیدن که بثلث یا ربع رسد و در اصل آب نیز مختلف میگردد گاه باشد که در مزاجهای حار صفراوی
و مزاجهای گرم باشد که عرقهای سرد مثل عرق بید و بید مشک و نیلوفر و کاسنی داخل نمود و یا آب و عرق
با تکه نگرمه روح و در امراض و امزجه سوداوید عرق گاوزبان یا بادرنجبویه یا شاهتره هر یک به تنهایی و یا از هر یک
بدری با تکه نگرممزوج باید نمود و در مزاجها و مرضهای که سودا و بس غالب باشد و رطوبت زیادتی داشته باشد
گلاب یا عرق رازیانه یا عرق اذخر هر یک به تنهائی یا ممزوج با هم یا ممزوج با آب باید * جمله در هیچ یک از این
ابواب بنا بر اختلاف احوال و امزجه و امراض دستورگای قرار نمی توان داد و بعضی هر یک از این مراتب در امراض
و امزجه منوط برای و حدس طبیب لبیب است اما بنا بر آنکه میخواهد که این رساله تمام باشد بر مجمل احوال
و دستور خوردن این دوا را سه طریق که تجربه نموده شد کوزه مسا رد را امید دارد که هرگاه موافق آن عمل میل
نماید حضرت حق سبحانه تعالی معارف آن جنس کامل و شفای عاجل کرامت فرماید * طریقه اولی که در اکثر ان
وا امراض متوسطه تجربه و دا ده شده آن است که یکصد و سی و هفت مثقال و نیم از چوب چینی موصوف نیکو
را در عرض بیست و یک روز بلکه سوزیده کوزه بانی و بدین قانون میل نماید هفت روز اول هر روز هفت مثقال بعد روز
دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و همه آخر هر روز شش مثقال و این طریقه بحسب قیاس و تجربه بهترین دستور نیکو
است زیرا که از الف و عادت و طبیعت بتدوایی [illegible] اگر هر چند روز بروز زی اضافه نمایند که اثرا و کم
شده نو میگردد بهتر باشد لهذا الطاحسن [illegible] مرض هر چند روز را زدوای بدوای رجوع و بعضی نسخه
میکنند هر چند کم هر دو را با روسا [illegible] بهتر بدین باشد و دانکه بدین زی همان دوا زیاده میمانند
*دستور بعضی تعرق که بیان کرده درد بنابرین طریقه اول است که بیان شد رگفتمد بنا بر این دستور که بقدر
زلال یکصد و سی و هفت مثقال [illegible] دو هفته اول که هفت مثقال میل [illegible] بدل آب یکمن و سه چهار یک
تبریز که یک هزار و سی و [illegible] مثقال باشد میماند که [illegible] سه صد و نود و سه مثقال و چهار دانگ و نیم
نماند که بازاء هر مثقالی یکصد و سی [illegible] مثقال آب واسطه بادی میماند [illegible] و سی مثقال و یک دانگ و نیم باشد و در
هفته دوم که شش مثقال [illegible] خورده میشود بدل آب یکمن و سه چهار یک و یکسه تبریز که یکهزار و دو صد و بیست و
پنج مثقال و نیم خواهد بود که از جوشانیدن چهارصد و بیست و یک مثقال [illegible] دانگ [illegible] میماند که بازاء
هر یک مثقال از آن همان صد و سی [illegible] مثقال باشد و باقی نیز همان [illegible] و سی مثقال و یکدانگ و نیم باشد و در
هفته سوم که هفت مثقال خورده میشود بهمان دستور اول ثانی است که بدل آب دو من تبریز است [illegible] بادی میماند
به چهار یک * اما طریقه ثانیه که مناسب و موافق ابدان قویه و امراض صعبه است آن است که سه روز اول هر روز بیست
مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز دیگر به مثقال و سه روز دیگر ده مثقال یک [illegible]
مذکور جوشانیده میل نمایند و همه روزه یک روز در میان تعرق نشسته و بهتر آن است که در سه چهار روز اول
به عرق نه نشسته تا مسامات منفرج و رطوبات ردی و مواد استعداد دفع بهم رسانند و از بس قرار در عرض نابرده
روز یکصد و بیست مثقال [illegible] میل نمایند و اگر احتیاج خوردن [illegible] باشد از ده روز [illegible] مثقال اضافه ساخته
سه روز دیگر به مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز بیست مثقال میل نمایند که

مثقال خوردن شش و هفت یوم و بعد ز جوال در شش روز ده مثقال شود و بارا اگر احتیاج باقی باشد روز دیگر
هر روز پنج مثقال و سه روز چهار مثقال و سه روز سه مثقال و سه روز دو مثقال به سر منزل نمایند که مثقال خوردن
نیم و نه روز بعد زحوال بد ربع ربنجاه و دو مثقال رسد و بعد از آب و بعد از جوشانیدن و آب تنها یا عرق تنها
بالممزوج با آب و باقی مراتب بد ستور است که سابقا بیان شد و در هر یک مزاجی حرارت و برودت و یبوست و رطوبت
و صفرا و بلغم اوست مزاج بدان باین عمل نمایند و در اوقاتی که بد چوب چینی را کم و بیش نمایند که هر روز
چهار پنج مثقال مثل شود یا کم و زیاد آن و یا تغییر در آن نمی نمایند از مثل ایام ماضی که چوب چینی ساخته باشند
و شاید با آن را به ساعت باشد بعد ز هر روز چهار پنج مثقال را جوشانیده صاف نموده صرف نمایند و همچنین
بعد از فراغ و چند روز یک آب بالمثل شود اما دستور سوم که مخصوص امزجه و ابدان ضعیفه است آن است
که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر پنج مثقال و سه روز دیگر شش مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال مثل
نمایند که در عرض دوازده روز هفت و شش مثقال چوب چینی صرف شود و اگر احتیاج باقی باشد از هفت مثقال
چهار روز نموده و سه روز دیگر هر روز شش مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال
و سه روز دیگر سه مثقال به سر منزل برسند که مثقال خوردن شش و چهار روز بعد از چوب چینی صد و شصت مثقال
گردد بعد از آب جوشاندن و بعد از آن بعرقهای گرم و سرد یا ممزوج ساختن آب و عرق با یکدیگر ترتیبی است که
مذکور شد نمود و اگر حرارت باشد بعد از آب با عرق را کم و بیشتر جوشانند غایت کمی آب آن است که بازاء
هر مثقالی صد مثقال باشد و نهایت جوشاندن آنکه ربع او بماند چه کم از این آب و زیاده بر این جوشاندن موجب
غلظ قوام آب چوب چینی میگردد و اگر حرارت مزاج غالب باشد بعد از آب با عرقهای سرد را بیشتر کنند و کمتر جوشانند
و غایت زیادتی آب آن است که بازاء هر مثقالی دویست مثقال باشد و نهایت کمی جوشاندن آن است که نصف زیاد
چه زیاده بر این بدتر است اجل ساختن و کم از این جوشاندن سبب ضعف قوت آب این میشود و حد وسط مقدار
آب و جوشاندن آن است که مذکور شد و اگر سودا و بلغم بر مزاج غالب باشد عرق گاوزبان و بادرنجبویه و اگر
رطوبت غالب باشد گلاب و عرق را زیاده * الحاصل همان دستور که بیان شد منظور نمایند و در این دستور بهتر
همو آن است که با چهار بهتر زیره عرق به نسبت و بعد رطوبت و طلب هر سه چهار روز یکبار عرق بنوشند زیرا که
اگر مفروض آنست که مزاج بدن ضعیف است هرگاه چنین باشد باب عرق هر روزه تواند داشت با اینکه بیان طریقه
حکیم ماسر بود * و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین آورده * که چوب چینی را چند نوع استعمال میکنند
به تعریق و بهور و نوع و حلوا و سفوف و معجون و عرق مقطر از آن و اینکه به تجربه رسیده دوای مفردی در منافع چوب
چینی مشابه نگشته و دیده شده و قسمی از اقسام استعمال آن چوب دیده شده که موافقت تمالی از احوال
بدن ... شد پاشد با ملاحظه شرایط اولی آن طریقه استعمال آن بطور عرق بطریقه انسان و طریقه حکیم اردابی
میرزا مسیب بطریقه اولی است که از حکیم میر عمادالدین محمود است که در رساله اصل چینی اخذ نموده و خود به تجربه
رسانیده اند الا اینکه میر محمد مومن از مقدار استعمال باده معقل نوشته اند و طریقه حکیم میرزا قاضی قریب بطریقه حکیم
محمد ناصر است بلکه حکیم ناصر از آنسان اخذ نموده اند با تصرفات دیگر و همه خوب و مستحسن است و هر یک به مراجعی
و مرضی از قوت و ضعف و توسط و عمر آن موافق و حکیم میرزا قاضی در رسالهٔ چوب چینی خود نوشته اند که در رسالهٔ
حکمای فرنگ موافق مشهور میان خواص و عوام مسطور است که صد و پنجاه مثقال صرفی شش دانگی از بیخ
را باید گرفت و به نسبت و یک حصه باید کرد و هر روز یک حصه را استعمال باید نمود اما احتیاط این شد که در

بعضی امراض چون دوی ضعف باشد معلوم نیست که طبیعت با این مقدار از این تخم داشته باشد و چون با این
دوا در بدن بعد از با سیر بدن است در او پس اگر این تخم را زیاده از مقداری که بدن در او اثر تواند کرد استعمال نمایند
این تخم هم در بدن اثر خواهد کرد پس در این جنس مرض الذبول یعنی استعمال باید نمود و هر چند در روی
های هندی چونی نیم رسد این تخم را زیاده باید کرد پس کلمه چون بیاید که چه مقدار از این دوا در امراض استعمال
باید کرد آخر به تجربه دریافته جمعی کثیر به ظهور رسید که در بسیاری از امراض اگر یک مثقال و نیم استعمال
این تخم نمایند اثر نمی کند و اگر یک مثقال که کم تر یک مثقال نفع عظیم می کند پس ظاهر شد که در همه امراض
یک مقدار از این تخم که نیم مثقال و نیم باشد استعمال نمی باید کرد بلکه بحسب طبیعت در بعضی مریضها هر روز زیاد
و کم باید کرد در امراضی که احتیاج نیست که هر روز از این تخم را زیاد و کم کنند اگر در دفعهٔ اول هر روز نیم
مثقال و در دفعهٔ دوم هر روز نیم مثقال و نیم و در دفعهٔ آخر هر روز نیم مثقال استعمال نمایند اولی
خواهد بود جهت آنکه هر چند طبیعت الفت یابد اگر مقدار دوا در و کم مشهود نیست باید که هر شب در روزهای کی
از این تخم را زیاده کنند تا اثر این تخم کم شود و اگر ابواب این تخم را باز شود داده ایم و مجرب است و جوزال حرب
جمعی با این دو مثقال و سیاه و نیم و نیم مثقال مسرد و در بعضی رسالهای اطباء فرنگ یکصد و بیست مثقال
مذکور است و در بعضی سه صد مثقال و این در بسیار مریضها افراط است و حکیم کمال الدین شیرازی نوشته است که
دست نشین کرده برای نیم روز هر چه نیم مثقال است آن را در دو من آب نوزده جوشانند چندانکه
چهار یک بماند بعد ستور مقرر شانند نمایند نیم و نوشته که نقل تخم جمعی را حاصل نموده نیم ویک روز
تکرار نمایند نیم و امثال این را نگهدارند که دوای سریع است و باقی شرایط و تدابیر به نهج مقرر مذکور است
و حکیم شیرازی نوشته که مستعمل اهل تجربه آن است که نیم مثقال و نیم که مقدار اوسط است در یک من و نیم
آب نوزده جوشانند تا به نصف آید و در بعضی نسخها مذکور است که در دو من آب سنگ جوشانند
تا به چهار یک رسد و در بعضی بلاد متعارف است که در سه من آب سنگ جوشانند تا به نصف رسد اگر
در بدن یبس باشد و عطش نباشد آب را کمتر داخل کنند و اگر مواد باسه غلیظه باشد یا عطش با افراط داشته
باشد آب را زیاده باید کرد و اگر مقدار این تخم را از نیم مثقال و نیم زیاده یا کم استعمال نمایند آب را با آن
نسبت زیاده و کم باید کرد و اگر آب و با عطش و طعام نکند بالضرورت آن را زیاده کنند و بعد از تمام نمک در حمام
روند و اگر حرج باشد باید روغن بادام بر بدن طلا نمایند بعد از آن داخل آب شوند و بعد شور اول نمک را
پس از روز جمعه در طعام داخل نباید کرد و نیز بعد از تمام این تخم نمک را کی
داخل کنند و هر روز زیاده کنند تا آنکه بعد از بیست روز شور اصحاب نمک را داخل نمایند بعضی بعد از
از بعضی که از ابتدای خوردن چوب چینی تنگ روند تمام نمک نخورند و بعد از بعضی میوه ها خوردن جماع
مضرت ندارد و بعد از سه از بعضی ترشیها و شیرینها و لبنیات مضرت ندارد و اما هر چند از اینها را کم استعمال
نمایند از این تخم بیشتر خواهد بود * اما مطبوخ آب نظر به مولوی آفندی احمد بن لطف الله رومی * در رسالهٔ
ادویهٔ جدیدهٔ خود که ترجمه از ترکی به عربی نموده و اصل آن از فرنگ است و انشاء الله تعالی در خاتمه تمام آن رساله
مذکور خواهد شد و استعداد ترجمهٔ آن بالاجمال مشابه آنست که نوشته این دو از ادویه مختلفه مرکبه از مطبوخ
و معجون و سفوف و غیرها الاستعمال مشابه شد و اشهر آنها مطبوخ آنست جهت آنکه الملف و سریع السود برای سایر
مرکبات است و جرم آن بعمل ورد استعمال آن آن سرحد طریق است اشهر آنها آنست که از برای هر روز طبخ شد بد

نماید چنانکه آب آن بسبب لطافت زود متغیر گردد و از احساس زودتر آن متغیر شده است بجهت قوت مرض
و مرتبهٔ دوم آنکه اولی که علما است که نگرند و مرور مقدار بسیت وجه او در دوم از جمله بیماران و در بردن و درد
و باشد از یک مستسقی و سیاه است بیرون کرده و اگر از صنف کستمر باشد بهتر است و علمای اهل التدبیر متفق
و اند که سکنجبین و عسل مغید در دست رطل آب گرم حل ساخته و زرد شاید امر در درد تنگ گلی که اند روی آن
لعاب اندازند و آن را اسپرس خمیر محکم نموده تا بسی بسیار بلا بر طبخ نماید باید ملت معینی در رطل و دو
و اشتهای آن را بطور مشارکت بو سیدن از مقابل بقسمی که آن نیز در دو آرد ترد ای بر سر گردد به مقدار هشتاد درم
باید دوم آن را اندری ساید حل کرده به گرم نماید و شاید باعث بود و رفت شام شرب شود و مراتب در بعضی
مرد و وقت صبح و شام بعد از احتیاج و ضرورت و حالت مرض و مریض است در بعضی مثلاً اگر مزاج مریض مرض
دوی باشد مرد و وقت الاول رفت و در مدت زمان بیگ شرب شود در کثرت باعث ضعف و در کمی بی فایده
باید مرعی دارند و سه آن را صاف کرده او باید دیگر بگرم ستانی آب نماید و استعمال آن از ادرس رطل آب
تا سوم طبخ دهند تا به نصف رسد بس صاف نموده بصرف مشروب و مطعوم و عمر مار نماید و وجه داخل نمودن
ماء و سر بسی آن است که دو جد ورزاد بی بیش آن نماید و مرکز نسوبی آن را معمول کند و برودت جلات
نماید بر آنکه کمال مشال نسبی است نماید مزاج خود و سبب قوت حلای جو معنی بر افعال حرارت حمی
گردد* و مرتبه باید که وسطی است آن است که مرور و مقدار باترده درم را در رس رطل آب تا سوم طبخ دهند باید رطل
رسد به مهلت بصرف رسایند واستعمال را بنمر* و مرتبه باید که ادنی است و استعمال در جمیع مراتب و امرجه و اکثر
امراض است برد حداد صاحب از اطبا و آن آنست که مرور و مقدار ه درم آن را رسه رطل آب طبخ نماید تا یک رطل
رسد پس تا سوم صرف نماید ریعل نامی را بهمان دستور ستانی آب نماید و در طبخ طعام و نحو آن اگر معتاد
بوده باشد داخل نماید در باب بعضه و بر مصر احتساب از آب مرده هوا و مثل و عقرمانند و مسور بر و مشارکت
مسهور که ذکر یافت بیان نموده و لیکن مثل آن ایام را کو تکرده باید بمعارف مسهور که نسبت و تکرور و باجهل
و روال محو اله نموده باشد و گفته که مزاج این دو را سانبول صحیح معتدل ملل الحراره باشد در دو درجه اولی است و دران
رطوبتی استوائی رطوبت عربی حمرا بی از بس جمیت باعث بسمیس مهر رلس است و دران قوت ماد رمری را نده
سدیده بر او و به دیگر است سار ان دو سمت احلا طباشده مسماند و مصفی و مسکن دم است با اعضا صموتری
معل و رکند و مفتح سد آن را رسید های اعضار مجاری است و سایر امراض راند تفصیلی که ذکر یافت گفته که نافع
است خصوصا امراض حلد نه را به تصرفات مسامه از کمی و ربادی مقدار سربات و ترکیب نمودن با ادویه لایقه
هر مرض* و وجه آنکه ابتداء ظهور شهرت آن حسن بوسیله که بادشاهی از بادشاهان نصاری ملقب بحارسانعی ملک
الملوک مبتلا شد به مرض رجع مفاصل و مسکن و مرض شد امرض بحدی که عاجز شدند اطبا از معالجه آن و بعد از زمانی
طویل تکی از کمترین اطبا از بلاد حبش این حسنه را آورد و معالجه آن بادشاه را بیان نموده در زمان قلیلی مرض
او بالکلیه زایل گردید و سقایات بس اعتبار بهم رسانید آن و آبادانی مملکه و وجوه کثیره و امراض معمه
استعمال نموده باشد اثرا نافع در کل و او اسیا رسید به مصلحت و ستانی بحری بری ملو باطراف مستمر گردید
و شهرت یافت و بالفعل در ملک از بلاد حبش به بلاد روم و عمر مار از راه دریا با امرا کسب می آورند و از آنجا مسافران به
بلاد عجم و غیر ما می برند و از راه خشکی نیز از بلاد حجاز اطراف حبش می آورند و گفته آن بیرد و حمی است
از نسل بی و بیشتر مرکبار ما حسنها و بهرما و جاری است رود و سایر اوصاف و خواص و حمل مسمار آنرا حساب

ذکر باب نوشته این بود خلاصه کلام اینست در باب حب خمسی * اسطر نهم مستعمل اهل ملیبار و کوهستان اینجا
که چینی از سلهت آمده و به بعضی جزو السند که مذکور شد بوداین است که با مد نظر وزن هر دو رو سه آثار بر بارهٔ
آنرا گرفته پارچه پارچه نموده در آب بیماری که هست و به آبار مندی باشد خشما در رنگ سفالی طبخ نمود
با در بست نصف شیر شد و تمام شد از روی براحاح بر وانداختند آتش دور بر آن مستر جسد و باد و سائر در جای طعام
و شراب همان را صاف کرده نیمگرم مستور باشد و غذای دیگر بار بهمان ادر قوام آن آب مطبوخ انداخت غلط بود و در
شیر فلفلی بربع در همان آب طبخ نموده بعد بیک مستور باشد و بجای آب از همان آب مطبوخ نیمگرم و روز چهارم
یک قطعه مرغ بچه را در همان آب نیم پخته مرغه انداختند در بعضی را کم در بعد و نامعیت بوم بهمین نهج گاهی
قدری برنج شیر داخل آن نموده از هوای سرد و باد و غیرها احتیاط می فرمود و روز هشتم با بهم عمل در مود
مگفت که در اینست بیات ذور را داخل روز ری مقدار باشد تا کمتر از آن بعد برنج نهان دستور طبخ نموده میزند
وطعام کم نمک نیمگرم بعد و مگفت در اینست زجروح دو روح خمسه مدت جهل روز بهک مطلق نباید خورد و سود
و باده و با برده و ریاده هم باشد روز بعد شیر آن هفت روز باید که حب خمسی خورده سود و برای اوجاع
مفاصل و نقرس تا سه بیع دیگر که دکی را کمد مالی و کمد و کی و مو بهرا باشد و آن شیء است زرد بره و بعد بر
زد نگری شعبه بی بو و طعم که آن را سلهتی برخامد و به بنگالی می گویند و د نگری سیاه بهن جسم وری و مغز آن
سفید شکری رنگ با اندک حلاوت و بی بو که آن را امکورل حهلاو نکهراج سرنامند از هر یک قدری سرداخل میگرد
و برای بعوث بعضی اشخاص کمو بری را جفه کرده الاس آن را برآورده در آب دنگ می اندا حت که با حب خمسی طبخ
یابد و از اهل ملیبار و کرمستان آن شنیده شد که برای اکثر امراض - رآ نحوسته ادهٔ صاف کرده میخورند و بعضی
در زیر آتش کرده قدری تیمه برآورده شیر میخورند و شامنما نیند ولکن نمک را کم میخورند یا اصلا نمیخورند و
ندانکه حکمای فرنگ به نبهانی معرد او مرکبا ما عسه معربه و صا صفراس داخل المومس مساوی با منفا رب
بحسب احتیاج بطریق مطبوخ بعد سور مطبوخ و غیره استعمال مینمایند در امراض ضعف بی نمود و غیر آن باندک
نمک * و اسطر دیگر که اکثر معمول و مستعمل عمر عالی معد از تجربه حکیم المالک علی بحسب مخاطب تعلونحاب
تا بی ورالله ماجدلجامع این اوراق قدس سرهما بود و این جامع اوراق نیز اکثر معمول دارد هر چند طرق استعمال
آن واحد و حصر نیست زیرا که بحسب هر شخص و مرض مرض باعتبار جزئیات از ملاحظه سن و کیفیت مزاج شخص
و مرض و بلد و فصل و غیرها مختلف میباشد اما در کتاب اکثر باید که در بیت بهر باشد هر مرتبه که استعمال
کرده مسعود النتیجه یافت که یکی از طرق کلمه معروف باشد بی تصرف در آن و با اندک تصرفی بحسب مزاج آن شخص و مرض
و غیرهما و آن بدین طور است یکی بجهت حفظ صحت بنیت بحال صعفاد و دیگر بجهت مرسطین و اکثر امراض جلدیه عذر
مزمنه سوم جهت صاحبان امراض بلغمیه مزمنه و امراض صعبه از آتشک و جذام و سائر قروح و شروح خبیثه ردیه و اما شرایط
خمسه و سائر امور دیگر بطریق مذکوره است از قلت و کثرت بعد بضعف و توسط مراعی حال مریض و مرض و سن و فصل و غیرها
اما طور اول که بجهت حفظ صحت و ضعفا و صاحبان امراض حاره است آن است که نگیرند حب خمسی با وصاف مذکوره
جهت صفراوی مزاجان و امراض صفراویه و حاره باشد در بارهٔ آن و جهت سوداوی مزاجان و امراض سوداویه بارده
باشد جمل یکساله آن با دل ریم سال ره شش جهت دموی مزاجان امراض دمویه و امراض حارهٔ رطبه و از برای
بلغمی مزاجان امراض بلغمیه و بارده رطبه دو ساله بهات باید الله آن زیرا که کهنه زیاده از سه سال استعمال آن
خالی از غائله و خطری نیست جماعتهٔ گریانس و بلاسر دوری نموده و باسانید بچر و باتلاز ره کرده ریسه در آورده

مثلا آب رود و کریزه زر اول بعد از آن و هر مثقال مصری که شصت ... مثقال مسعودی بود و هر صد مثقال وزن
سوم چهار مثقال و نیم که یک مثقال و نیم دوازده ملکی مسعودی وزن چهارم سی مثقال وزن پنجم ده مثقال وزن ششم
هفت مثقال و نیم و پنج نخود باشد ... هر صد مثقال بهتر است و وزن دو ... که آورده اند که تا باشد
که وزن بیست و دو نیم باشد ... هر مثقال وزن اول بیست و وزن بیست و سوم و چهارم هر یک مثقال بلکه بیشتر
مسطور باید که مقطر آب از چوب چینی را در گلاب ... بید مشک و مانند ... مناسبه دیگر ... آب اول صبح
... ترتیب به نصف ... دیگ با کره از سنگی یا سره ... پاره گلی کرده با دو سه قدر از آب ...
... و ... گردد در ... آنرا ... ایمان ... طراف آن را ... آرد ماش
... بالای سر ... سنگی بگذارند که از ... بلند نگردد پس در زیر آن آتش ملایم بلند ... مسطور
... بر ... به نصف رسانند و با آنکه اولا آب ... که در ... صرف ... گردد ... آن ... و ...
گردد ... آب ... در آن دیگ ... و ... آب ... دیگ ... چوب چینی ... را در
... از ... آب ... دو آب ... آن ... در آن ... آرد
ماش ... با آتش ... ملایم ... با آنکه ... که ... آن ... آتش
... دیگ ... که ... اگر ... آتش در زیر آن
... آتش در زیر آن ... ساعت ... پس ... دیگ را ... آورده
... دیگ ... نصف ... مثقال ... آب را ...
گرم ... مثقال ... گرم کرده ... مثقال ...
و ... گردد و ... آب را صاف نموده در ظرف چینی ... نگاه دارند ...
آب تمام شب ... گرم ... خالص ... و اسفال آن ... آب که صرف مطبوخ
طعام و ... گردد طبخ ... و مصرف ... گردد ... دار
... از آب ... طبخ ... و مصرف ... و ... اولی است
و لیکن باید که همه ... گرم باشد و آب ... خالص استعمال نمایند ... دیگران در باب معلوم نمودن مقدار
آب ... اولا آن مقدار آب را که خواهند نمایند در دیگ ... دیگ را در ... دار
نمایند که ... گرفته ملاحظه نمایند که آب ... چوب را ... آن موضع را
نشان نمایند ... سوراخ ... از آن چوب نموده ... آب را داخل نموده ... را
... دیگ گذارند و اطراف آنرا و آن سوراخ را ... دیگ آتش ملایم ... گمان برند
که ... سوراخ را ... چوب را ... تمام در آن داخل نمایند و بیرون آورند که ...
... برگردد که ... اگر ... موضع نشان رسیده ... المطلوب و الا ...
سوراخ را گرفته ... تا ... موضع نشان ... که امتحان ... حالی از ...
... و ... که ... تمام آب چوب ... گردد ... چگونه ...
... معلوم گردد و ... تمام ...
... و ... گردد ...
... مطلع ... شروع ...

و دوازدهم و هفدهم و در این طور در مدت بیست و چهار روز یکصد و پنجاه و یک مثقال حب نخود صرف میگردد و اما طور
ثانی که مخصوص مریضان امراض حاده غیر مزمنه و غیر مستحکمه است از قروح و جروح و جرب و اوجاع مفاصل
و عرق النسا و نقرس و جذام و غیرها از امراض متوسطه آن است که یک مثقال حب نخود با اوصاف مذکوره روز اول و یازده
نموده تا بیست و یک روز بدین ترتیب زیاده نمایند روز اول و دوم هر روز دو مثقال روز سوم و چهارم هر روز چهار
مثقال روز پنجم و ششم هر روز پنج مثقال روز هفتم و هشتم هر روز شش مثقال روز نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم
هر روز هفت مثقال روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر روزی هشت مثقال روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم هر
روزی نه مثقال روز نوزدهم و بیستم و بیست و یکم هر روزی ده مثقال و بازار روز بیست و دوم بهمان ترتیب که افزوده اند
کم نمایند یعنی روز بیست و دوم نه مثقال و همچنین که روز چهلم یک مثقال برسد و چهار روز دیگر هر روز
یک مثقال بدستور طور اول طبخ نموده برای نمو شراب و نقل هر روزه را برای طبخ طعام نان و برنج دار و گره دار
وارد نموده را در این آب استعمال روز چهلم و چهل و پنجم تمام روز بهمان دستور و همچنین در مرتبه تعرق نشستن از بخیر
گرفته باشی و همه مرتبه بدین طور در مدت چهل و پنج روز دو صد و شصت و یک مثقال حب نخود صرف میشود
* و اما طور ثالث که مخصوص ابدان قویه و امراض صعبه مزمنه باشد آتشک و جذام و قروح خبیثه مقعد و اسهال
اینها است آن است که با مدت چهل و یک روز بدین روش زیاده و کم نمایند که سه روز هر روز سه مثقال و سه روز
دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و یکم روز هر سه روز دو مثقال
بیفزایند که بیست و دوم چهارده مثقال برسد و بازار بیست و سوم بدستور بکاهند که با سه مثقال برسد و
از چهل و دوم هر روز یک مثقال کم نمایند روز چهل و پنجم تمام روز و جمیع امور بهمان طریق مرعی دارند
و در این طور هرد و در درمان تعرق نشستن از بخیر بسبب گرمی مفرط رطوبت بدن و سلب و ضعف مریض
و اگر در وقت تعریق بر کرسی که سطح آب بخار آن با آنها باشد نشستن و نیز احتمال کسادی نرسد و اگر خراجات
در اول بدن باشد لنگی بر بسته دارو را بر آورند اولی است با بخار تمامی اعضا برسد بی مانع و حاجب و شرائط
و آداب تعریق بدانچه است که در مقدار کرفات و در مدت چهل و شش روز مقدار خوردن حب نخود بدین طور
سه صد و نود مثقال میشود و بدین سه طور بعد اتمام مدت بیست روز از اول چهل و یک روز در هر یک از دو طور
دیگر حلوای حب نخود بهمان دستور صد روز اول نمایند و با معجونی از معاجین حب نخود مناسب و با خربزه از
خربزها اگر احتیاج بازدیاد باشد آنرا مدت از زیاده نمایند در هر یک از اطوار بلکه چند روز دیگر هم اضافه از آن
نمایند بقدر احتیاج پس کم نمایند و اگر در بین احداث گرمی نماید چند روزی صبر نمایند تا رفع آن گردد پس بقدر
احتیاج بقدر اتمام و اگر بدل آن اکتفا شود کم نمایند بقدر ضرور و یا بعض مبردات مناسبه نمایند و غذاهای
گرم را ترک نمایند و اگر گرمی با فراط نماید و دانند که مصرف خواهد نمود بروی کم نمایند و ترک کنند
و بدل آن را مبردات بخیلانی نمایند و لیکن احتیاط نمایند که البته بالکل حب نخود را منقطع از مدت مقرر نسازند
چراکه مریض صحت یابد و چراکه ملال گردد بلکه باید که بطرف ... صحت و ابقای قوت که راس المال است باشد که
در آن بعضا بی باره عاید نگردد و اگر مریض مبرود المزاج باشد و در بین حب نخود برودت و رطوبت در مزاج او ظاهر
گردد و بقدری از حب نخود را زیاده کرده و اگر زیاد غالب باشد بقدری با دیان خطائی بر داخل مطبوخ حب نخود
نمایند و اگر سرفه عارض گردد بقدری اصل السوس منقی کرده و اگر سرفه از گرمی باشد بقدری بهدانه را در آب مطبوخ
حب نخود جوش داده لعاب آن را داخل نمایند و همچنین برای هر علتی ادویه مناسبه آن را بیفزایند ابدال و بقدری

لابد به بسیار و برا که غلط ادویه بسیار با چوب چینی خوب نیست و اگر در اثنای خوردن چوب چینی اسهال و یا قیء
عارض گردد و یا حرارت و یا سوزش معده و درد شکم پیدا شود در اسهال چندان اندیشه نباید کرد زیرا که گاه است
که مفید است مجلس اطلاق نمیباشد مگر آنکه بسرحد افراط رسد برای حبس آن رفع تپش و جوش تخم بالنگو
و دارچینی از هر یک نیم درم صمغ عربی و دانگ گل ارمنی دم الاخوین از هر یک نیم درم با یکدرم سفوف تخم حرفه
مسحوق مثقال سفوف نیم درم مجموع بریان کرده یا خام یا بعض بریان و بعض خام باشد روی پوست تخم
اسپغول و مغز بادام مثقال شربت به بسازند را کرار برای تقویت باه و اعضای رئیسه میباشند بجای بیان
با تکیه ازین مناسبه که عنبر حواهد آمد انشاء الله تعالی میباشد آنچه است تا آنکه در پس شربت چوب چینی
و بعد ایام آن بعروق و تمدد بسیار در احوال رو بصحت از ضعف بدن و بی رغبتی بر طعام و شراب و غیرها باشد
که سرفه و سرد دائما مرکز بدن و برف نباشد مگر آنکه گرمی بسیار احداث نماید و دانسته که ضرر خواهد
رسانید حبابچه ذکر یافت زیرا که در اواخر و بعد انقراع سبد ربع طبعیت عود بصحت و تقویت میشود و آن
امور علامات تصرف آن دوا است در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را حبابچه ذکر یافت و سر باید که بعد
معده بقصد و اسهال شروع نمایند و در بدن با اگر محتاج بفصد و مفصد کرده و یا تب عارض گردد نمایان بهیج
قصد و بعضه نمایند بعد رلای بی مبالغه و مضایقه در آن الحاصل این دوائی است بسیار قوی و حبابچه نفع آن
عظیم است خطر آن بسر حظیر است بالله که بعضی بسر خوردند و بی تجربه طبیب حاذق سیمی و حصور ان مرتکب استعمال
آن نگردند این بود بیان مجملی از طرق استعمال چوب چینی بعنوان مطبوخ تا بکلیات جزئیات مربوط برای طبیب
حاذق است والله اعلم بحقائق الامور و احوال * واما بیان استعمال چوب چینی بطریق قهوه * بدانکه بر هر و مسفف
در بین کم است و محتاج بعرق سیمین تمسیر تقویت بدن قوی و ارواح و حرارت میکند و این در منافع از آن بسر
مطبوخ درا کمر مواد ضعیف تر است و اگر صحیح المزاج باین عنوان میل نماید بعادت مستمع میگردد و در امراضیکه
مواد آنها صلب و غلیظ و در مفاصل و اعماق بدن باشد که محتاج به تحلیل به تعریق بدان باشد و تا آنکه مرض
مزمن و کهنه نگشته باشد نافع است و همچنین در امراضیکه بسیار صعب و ماده آن قوی باشد تا آنکه سبب مرض
سوء مزاج ساذج باشد به مادی مفید است و بعض متاخرین گفته که بهترین طرق استعمال آن آنست که با بیست
و تکرر با حمل رور هر روز چهار درم یا نه درم بحسب حاجت و قوت از چوب چینی اعلی گرفته و نیم نیم کوبیده تیاری زیره
کرده بعد رد ایمای [illegible] و در پس من آب که سرد یک را بخمیر محکم نموده باشد که بخار اصلا بیرون نرود
بجوشانند و چون آب نیکمن و مقدار آب بود بطریق قهوه صبح و شام گرم نماشامد اگر تمام آب خورده شود و بقیه
و اثنای آب بهگرم بنوشند و اگر ازان بیرحیری بماند بجای آب طبخ طعام و خمیر نان بعد زجور ال بکار برند و از استعمال
آب سرد و هوای سرد و حرکت مفرط و اعراض نفسانی و جماع و حموضات ولعماب و بقول و دوا که رطب و بادی امور
دل سودمند کو ربیل بلکه ابدال کمر بر هر نماید و بر ملا با کباب و پلاو و نان که حمله حرب و بی نمک باشند و بر
سربی اگر موافق کند و اقتصار نمایند یا نسب و تکرر با حمل رور و بعد از برک چوب چینی یک هفته دیگر
بر هر نمایند پس آهسته آهسته بر هر را بگذارند و بعضی بناول ابدال حموضات و قلیلی نمک را روا داشته اند
مرضی را بعد از ورای از چوب چینی سیاه بر هر اولی باشد اگر بد بر هیزی نمایند و باد برند بسر حطای سود و ضرر رساند
ملاحسن از چوب چینی کنند و گویند اگر بخاران را سرد و روقت آ امید نگیرند انفع باشد و گفته شده که اگر
مه حمد مقدار مد کور چوب چینی را با آب بد سرد طبخ نمایند و صبح و شام مقدار مد کور را بخورند و ابنه نافع باشد

مانند و جمیع کارها سوای شربت بکار برند بمراتب و اگر در جثه خلوص نیابند جوشش پر اسیده را مقدار
حاجت هر روز همراه آب بار با همراه بیان عنوان شرب نخورند بدو بر مر طعام و شراب و جماع بکشور مقر نمایند
و این طریق را جوشش کشاده گویند و اگر ارگرمی برسد شربت جوشش حکیم میر عماد الدین شیرازی در استعمال
نماید حکیم محمد هاشم طهرانی گفته که جوشش را اگر جثه اگر اطبا در حمام تابع نمیدانند بلکه مقرر است
آنعمرا اکثری را در بیماری دیده که بعد از بول برسد نبود بلکه بطریق تکرر نموده شربه نمود و هر روز بعد از کمی
تا بسیاری از عرق بطور خوشانیده بعد از نفع بیماری را از در باب آنچه از که زیاده از سر الاغ و فرس کاهو
وگفته که بسبب قیاس میرباید که تابع باشد بسبب برودت دوائی آن زیرا که بر دارو جوشش بارد یابس است
و بطرز مشرقی و به تقویت قوی و ارواح و ازاله حمی نماید جامع و ان بر بیان میگویند بسبب احتمال که برودت آن را
این خاصیت باشد بسبب آنکه جدا آن را با سر آن بد بجهت برودت آن است که گمان در رودده بلکه از جهت تقویت و بعد از
دفع کردن حرارت از قلب بسبب کمال لطافت و نفوذ و رسانیدن ادویه بارده را بقلب و باعانت بدن و مقدار آنها
از مثل داخل نمودن سرایت بجای بعض اوقات زاد و به صاحب دین و دربسیه صاحب دول والله اعلم وگفته
بطرز مکه مکرر داده این است که ناخذ روزیک مثقال آن را در ره کرده با سیرین شربت عرق بطور خوشانیده
تا نصف رسیده سرد کرده بدون شیرینی و بعوض یک شیره روز داده و بعد از چند روز نیم مثقال اضافه نموده
تا بچهار مثقال برسد تا اگر احتیاج باشد هر روز نیم مثقال کم کرده تا باز اول یعنی یک مثقال رسیده
وگاهی از ادراض کافور و شانزاده و مناسبه بحسب اقتضای حال و روش اضافه نموده و سایر بد ادویه و اشربه
و بطول ضماد و طلا سطور دانسته بر همراه آنچه در جوشش میرماید سعر مود و ارسوهای مناسب ورد کار
وغیره آنچه موافق و مناسب جمی دین است و تاد و مردار او یک سل و مرحد رده و نصف ربه بالاد بگه مناسبه داده
مفید افتاده و نیز گفته که معروف و مشهور میان اطبا در استعمال آب نیلوفر جوشیده در طریق است طریق اول با نبات و تکرور
هر روز سه مثقال آن را با نبات پس آب بکشو رسیار خوشانیده تا به نصف رسیده صاف نموده در ظرف زر ریسم
گرم سازاو باب سرد مثل نماید وگاهی سر باسان شربت ساخته نوشند و اگر اصلا آب نرسد نمود خواهد بود اما
لازم نیست که از این آب داخل طبع غذا و باب و شربت نماید و اندک نمکی بر مثل آن داخل ساخت و مدت بر غیر بعد
انواع بدر کم است اکثر اوقات با نبات رورود در بعضی حالات عاشق حمل رورابست و سایر اغذیه و اشربه ملاحظه بر هر
بعنوان عرق است که بیان نموده طریق دویم آنکه با نبات و تکرور هر روز سه مثقال آن را با نبات و سه مثقال آب نیز جوشانیده
تا بدیک که به سیرین بر یابد در سه صاف نموده نصف را طرف صبح و نصف را طرف شام حین خلای معده لیم گرم
گاهی با نبات بعضی اوقات بدون نبات مثل نماید و اوسط روز و شب آب نیاسامد و بلدری بمثل سرد داخل غذا
مه موافق کرد و از سوهای برابار و اتکور سرین را بر بی ما صاحبان مزاج حار صفراوی بر بی ها ملا بر مثل آب انار ترش
و شراب انار و شربت زرشک صاحبان مزاج سرد آنکه و عرق معالج که بعد حاسی نموده باشد سه موافق مثل
نمود و بانوید اسر بد سرد طریقه اول است * پس در طریق اول بعد از جوشانیدن در نصف و یک روز بکصد و بیست و پنج مثقال
مسرود که هر روز سه مثقال را با نبات و سه مثقال آب نیز جوشانیده که به نصف رسد که باراء هر مثقالی صد و پنجاه
مثقال آب باشد که مقدار و پنج مثقال آن از ان باقی ماند * و در طریق ثانی بعد از خوردن صد و پنجاه مثقال مسرود
که در هر روز پنج مثقال را با نبات و سه مثقال آب نیز جوشانیده تا به یک رسد که باراء هر مثقالی صد و شصت مثقال
باید که نصف مثقال از و نماید و نیز رامی نموده که اعتماد این بمرد طریق نوشند تا خوب مسمی بعنوان"

قهوه تمر بد سمور خوردن بعد آن و ثانی کلی بدارد و بعد از بیست و یک روز بعد از زوال و مدت خوردن ولد رآب و حوائج بدن
با آب بها با سمور و ح نعوبها و با عرفها تمام ملاحظه برمسر و اعده واسر به وسایر بد امراض که در این باب بیان
نموده اند تمامی مشروط بمزاج و سنه و قوت و ضعف و صعوبت و خفت مرض و فصل و حال مریض است که غرض
اصلی از خوردن این دوا آن است زیرا که امرجه ضعیفه را کمتر از آنچه ذکر نموده اند باید و این بد رمصر
است امرجه قوی را زیاده بر این مقدار نمیتوان داد بلکه با بیش نمیتوان است و اگر مرضی باشد و غرض تقویت
مزاج باشد بر بسیار نشاید زیرا که پیش از بسیار اند رآب خورانیدن با آب خالص و با عرق و با عمر
اسهال تقویت اعراض و اعراض حاجت اسانیدن منتظم مسود و جمیع این مراتب مشروط و مربوط برای طبیب
است و نیز گفته که این نمیرد سمور خوردن این دوا را بعنوان قهوه تحدیر بر قاعده که محدود نموده اند بیان
مقرر است که عاملان آن از اصحاب افلس الهی مقارن آن بسا کرامت نمایند نعمت و صلد طریقه اولی که در ابدان
و امرجه متوسطه در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و قوت و ضعف مستعمل و مجرب تقریر است آن است که سه
روز هر روز سه مثقال سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز شش مثقال مثل نمایند
که مدت خوردن ... روز و بعد از تمامی زوال سیاه و چهار مثقال باشد اگر احتیاج خوردن باقی باشد از شش
مثقال بیاورند سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر چهار مثقال
و نیم و سه روز دیگر چهار مثقال تا بشود که مدت خوردن شصت و چهار روز و بعد از زوال مثل و یا زده مثقال گردد و
اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز سه مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو
مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال که مدت خوردن سی و شش روز و بعد از زوال مثل و چهل و چهار مثقال
شود طریقه ثانیه که در ابدان و امرجه قویه مستعمل است آن است که سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز شش
مثقال و سه روز هر روز هفت مثقال و سه روز هر روز هشت مثقال استعمال نمایند که در عرض مدت دوازده روز هشتاد و
هشت مثقال تناول شود و اگر احتیاج باقی باشد سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز هفت
مثقال و سه روز دیگر هر روز شش مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز شش مثقال استعمال شود که مدت خوردن بیست
و چهار روز و بعد از زوال یکصد و شصت و نه مثقال گردد و اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و نیم
و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال بشود که
در عرض سی و شش روز ... و سایر ده مثقال خورده شود * طریقه ثالثه که در ابدان و امرجه ضعیفه مستعمل است
آن است که سه روز هر روز دو مثقال و سه روز هر روز دو مثقال و نیم و سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز سه مثقال
و نیم بشود که در عرض دوازده روز سی و سه مثقال تمام شد و اگر احتیاج باقی باشد و تحصیل قوی شده باشد
تدریج زیاده بر این مقدار توان کرد که تا دوازده روز دیگر بدین دستور که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز
هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز پنج مثقال و نیم که در مدت بیست و چهار روز
... مثقال صرف گردد و هرگاه تحصیل قوی نشده باشد و احتیاج باقی باشد بر خلاف این عمل نمایند یعنی هر
سه روز نیم مثقال کم نمایند که سه روز اول هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر هر
روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز یک مثقال و نیم که در همان مدت بیست و چهار روز بیست مثقال مثل شده
باشد اما اگر ضعف مزاج و بدن در غایت باشد بهتر آن است که روز اول هر روز یک مثقال و سه روز دیگر هر روز یک
مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم تناول نمایند که در عرض مدت

دوازده روز بیست و یک مثقال صرف شود و اگر احتیاج باقی و تحمل قوی بوده باشد دوازده روز دیگر مرتبه
روز سه مثقال افزوده باید که در عرض بیست و چهار روز بیست و سه مثقال صرف شود و الا مرتبه روز سه مثقال
کم سازند که در عرض بیست و چهار روز ... سی مثقال صرف شود و در هر یک از این چند طریق باید آب ... نمایند
آن و صرف آب و عرق با آب و عرق ... مذکور ... که بیان کرده شده و همچنین ملاحظه ... ما
در هر باب مراعات آن سلوک نمایند * اما دستوری که ملمی فرموده اند که بنده * ابو محمد ناصر حکیم معتمد الملک مخاطب
علوی خان محمد شاهی بوده آنرا معجونی که از چوب چینی و عشبه مغربی تالیف کرده و مکرر تجربه نموده نافع یافته
خصوص از برای مردی که شصت و سه سال عمر داشت و مدت بیست سال بود که اوجاع مفاصل او را مسکن نموده
بود و از جمله مایوس از باه بود دو هفته را با معجون با وجود ... نهایت منتفع شد و از یاس بر آمد * صفت آن
معجون شربت چینی الی باوصاف مسطوره عشبه مغربیه از هر یک چهارده مثقال بادیان ختائی سه مثقال حب ختائی دار
چینی از هر یک چهار مثقال گاوزبان ابریشم مقرض ... بادرنجبویه از هر یک دو مثقال ... طباشیر ... از جنس
زردک از هر یک ... مثقال ... جمیع ... در دیگ سنگی با ... باره ...
نمود ... کرده * سر آنرا ... بطرف آنرا ... حکمت ... نموده ... از ...
... در زیر آن ... تا ... تمام ... آورده صافی نموده عسل مصفی ...
از هر یک ... داخل کرده ... آورند اولی است ... حب چینی با وصاف مربوره
هفت مثقال از چینی ... دانه ... مصطکی رومی ... از هر یک دو مثقال
عنبر اشهب زعفران از هر یک یک مثقال ... کافور ... مثقال ورق طلا یک مثقال و نیم ...
... دو مثقال ... دو مثقال این معجون را ... حب چینی * ... که بگیرند ... یک مثقال
و ... چینی با وصاف ... کرده ... در گلاب و عرق ... از هر یک ده درم ...
... در آب در دیگ کرده ...
... تمام ... آورده ... دو مثقال ...
با نصف آن آب نیم گرم ... نصف دیگر آب ...
نیم گرم ... دو مثقال ... معجون ...
... که ... گرده ... داخل نمودن
... آب ... است که ... گردد و طبیعت ... که ... آنرا
... باطراف ... ماهی و ...
و دفع اخلاط ... آنکه اکثر طبیعت ... است و اگر ... معجون ...
بادرنجبویه گل کاوزبان ... صمغ ... از هر یک یک مثقال ... معسول ...
معسول ... از هر یک ... مثقال ... چهار دانگ ... است ... و انفع
... اما دستوری که حکیم میر محمد مومن از برای ... چوب چینی آورده
این است که ... چینی ... که مذکور شده ... مثقال کافی است و آب آن ...
مثقال که ... نصف ... یکمن و یک چهار ... نصف ... که مذکور
گردید ... آب ... جماع و ... آن ... ضروری ... ملطوب ...

وقت شدت اوو کثرت آب و کمی زیادتی آن بحسب مزاج و مرض و علت متفاوت است و کلیه آن است که باید را با هم شرب
آن آب املا نخورند مثلاً اگر با شیر باده مثل شود آب آنرا باده باید کرد و اگر کم مرکز خواهش کند همه را زیاده
نمودند با آب کم از نصف نماید و بیش دوری برگردد و اگر مطلب کمی دوبرکثرت شرب باشد کم مرتبه باشد
با آب بسیار نماید و بیش کم مراتب و این فایده عظمی است جهت برقی امر حد اما طریق حکمای مغرب در دو
حب حمی بدانکه ایشان اصلا بر مزمن و ملاحظه امور مسطوره را در آن شرط نمیدانند و در حالت صحت مزاج از برای
نوبت بلند و مضر ما برو نمیدانند بلند آن است که یک مثقال و نیم حب حمی موصوف را ریزه کرده با یک مثقال حای
خطائی از هر یک از دار حینی ریزه با خطائی و هر یک نیم مثقال نکته در گلاب و عرق بید مشک از هر یک ده مثقال
بخیسانند صبح با نکمی آب در دنگ کرده سر آنرا بسوزانند تا بس ملایم بریزند با ربع آب نماید صافی نموده
بکشند از بعد از آنکه غذا از معده گذشته باشد بحمد ساله آنرا گرم کرده بنوشند و اگر خواهند آب وا باشد از نیم
مثقال نبات سفید شیرین کرده بنوشند * امادستور که بعضی حکمای فرنگ و اطبای هند جهت مرض اسهال
و استعمال امراض کرده و نسبت به درو ح و خروج الاب باشد خصوص که مرکب باشد مستعمل دارند و میگویند که
حرارت روز تا حمل نوم بحسب احتیاج دو سه نوبت باشد مرض زائل میگردد * صفت این حب حمی اعلی
از یک مثقال تا نیم مثقال که از یک مثقال آورند دارچینی و کبابه حمی و زرد حمی از هر یک نیم مثقال که
بد ربع تا چهار مثقال رسانند و بارند نیم مثقال آورند بحسب قوت و ضعف مزاج زیاده و کم نمایند زرد و
نیم اثار با وا با آب با عرقهای مناسب سبب شمسانند و صبح جوشانند صاف نموده نصف آنرا وقت صبح و نصف
دیگر الحرور دو ساعت بنوشانند * نقل در بیان استعمال حب حمی طرز مغرب * بیان اختلاف حب حمی بطریق مغرب *
بدانکه حکیم محمد هاشم طهرانی گفته در بعضی امرجه این دوا را بطریق سفوف باید استعمال نمود بعضی در امرجه بلغمیه
و معده هائیکه رطوبت در آن غالب باشد با ادویه مناسبه بشرط آنکه ورم در احشا نباشد و سده و جوف بند ه باشد
چند روز سفوف کال مغرب مشربانند و اینکه حمی گفته اند که سفوف آن در دفع مزاحی اثری و نفعی ندارد کمال تعجب
دارد و دلیلی ندارند بلکه در اکثر امرجه رطبه تجربه نموده کمال نفع کرده گاهی به تنهائی و بعضی اوقات با سایر کامی نیز
با ادویه مناسبه مرض و مزاج ترکیب نموده با گلاب یا عرق بید مشک یا عرق کاوزبان داده نفع تمام برده ه
اوایل مرحوم مبرور میرزا صادق مستوفی الممالک سادق که رطوبت تمامی بر مزاج او غالب بود و کم کهنه بد نمی
داشت و اکثر اوقات اربع وریتی که در معده او از رطوبات مسرفه بهمود در آزار بود و مکرر حب حمی را بطریق
قهوه و عرق خورده اصلا انتفاع نیافته بود تمیر سفوفی جهت او ترکیب نموده بود بعرض نامرده روز بیش تا نوبت
باو دادکه سه روز اول هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز نیم مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال
و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز آخر هر روز پنج مثقال تناول منتفع گردید و اکثر آزارهای مذکوره
وی رفع شد کمال صحت روی داد بشخص نگارنده در سفر مکه معظمه که ضعف معده داشت و بر سر خوردن دوا بد
لب از بعضی معاجین که همراه بود نفعی نیافت بعد از حب حمی که ترجیح نمود تحمل نمود به تنهائی
سفوف ساخته سه روز هر روز یک مثقال سه روز گرم روز یک مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر
هر روز دو مثقال و نیم و سه روز آخر هر روز سه مثقال با گلاب داده آثار با آلکمه دفع شد با رجوع انکه ملاحظه دوری تمرکز ه
بود همچنین در جمعی دیگر مکرر تجربه شده اثر کلی مشاهده نموده اما نوعی که مکرر در این رساله بیان شده
در حرارت مزاج نیمه مرض باید داده بود گاهی به تنهائی با ادویه مناسبه تازه مثل صندل و امثال اگر

با وجود رطوبت حرارتی بر مزاج غالب باشد زیاده و نیم جزو مثل دارچینی و مصطکی و زرنباد هرکدام ٥ برودت
و رطوبت غالب باشد و اگر مزاج بدن ضعیف باشد مقدار خوردن چوب چینی سفوف در چند روز اول زیاده از دو
دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و اگر در حد وسط مایل باعتدال باشد
مقدار خوردن چوب چینی در اوائل چهار دانگ و بتدریج تا یک مثقال و نیم برسانند و اگر مزاج و بنیه قوی باشد مقدار
خوردن چوب چینی سفوف در اوائل یک مثقال و بتدریج یک و مثقال رسانند ٥ ازدو مثقال تجاوز ننمایند
و مدت خوردن سفوف وارده تا بیست روز است بیش کمتر از این مدت کافی است و اگر بعد از این مدت مذکوره
احتیاج باقی باشد بهتر آن است که در هر دو سه روز به تدریجی که اضافه نموده اند باز کم ساخته تا حد روز دیگر
که بمقدار اول یا کمتر از آن برسد مثل نمایند نمایند دانست اگرچه موافق مثل نسخه امراض و اعراض این
دوا را با ادویه مناسبه هر مزاج و عرض موافق دستور و قانون ترکیب مقرر نموده در هر باب نسخه های مختلفه
مذکور ساخت اما چون با وجود این مراتب با تجربه باین نحو ترکیب مگر گردد اعتماد را نشاید لذا کرومات به
انچه تجربه نموده و از نفع بسیاری از آن دیده اکتفا نمودیم * سفوفیکه مرحوم میرزا صادق مستوفی الممالک
داده و معالجه از آن منتفع گردیده * صنعت آن چوب چینی بوداده سائیده بیست مثقال دارچینی عشبه مغز پسته
هر یک پنج مثقال و در نسخهٔ دیگر بجای عشبه سورنجان مصری پنج مثقال مصطکی نیم مثقال زرنباد دو مثقال
نبات سفید سی مثقال که مجموع شصت مثقال میشود و مقدار یک خوراک چوب چینی دارد در عرض یا برده روز سفوف
نماید و اگر قوت مزاج و بنیه در مرتبهٔ کمال نباشد و اگر بسیار ضعیف نیست بلکه در مرتبهٔ اعتدال و حالت
وسط است اوائل مقدار خورد که هر روز چهار دانگ چوب چینی در آن مقدار سفوف باشد چون در یک مثقال و دو دانگ
داخل دارد دو مثقال از سفوف را باید تناول نمایند و بتدریج اضافه نموده از چهار مثقال بچهار مثقال و نیم که
مقدار چوب چینی در این وزن آخر یک مثقال و نیم است تجاوز ننمایند و اگر مزاج ضعیف باشد در اوائل مقدار یک مثقال
هر روز تناول نمایند بتدریج هر سه روز نیم مثقال اضافه نمایند که تا سه مثقال رسد که یک مثقال چوب چینی
در هر روز رسیده روز آخر حاصل شود و در هر یک از این مراتب مقدار رسیده بمقداری که تجاوز از آن نماید نماید اگر
باز احتیاج باقی باشد بدستور بتدریجیکه اضافه نموده اند کم نمایند تا بمقدار روز اول یا کمتر از آن برسد حاصل کلام
در مقدار شربت هر روزه سفوف آن است که اگر مزاج قوی باشد در اوائل از سفوف مقداری تناول نمایند که یک مثقال
چوب چینی داشته باشد و بتدریج بدو مثقال برسانند و اگر مزاج ضعیف باشد در اوائل مقدار دو دانگ و نیم مثقال
و در آخر مقدار یک مثقال بلکه کمتر از آن چوب چینی داخل سفوف است باید که باشد و اگر واسطه در میان این دو مزاج
باشد در اوائل مقدار چهار دانگ و آخر یک مثقال و نیم مقدار خوردن چوب چینی برسد * سفوف دیگر که در منافع ترتیب
سفوف اول است و مفید است از برای اوجاع مفاصل * صنعت آن سورنجان سفید مصری پنج مثقال دارچینی زرنباد
مصطکی با دلهٔ کبار بابله صغار از هر یک سه مثقال چوب چینی موصوف نبات سفید از هر یک بیست مثقال بدستور
سفوف سازند مقدار خوراک در امزجه قویه اوائل سه مثقال است و بتدریج تا شش و نیم مثقال و در امزجه ضعیفه در
چند روز اول هر روز یک مثقال است و بتدریج تا سه مثقال و در امزجه متوسطه در اوائل هر روز دو مثقال است تا مقدار
چهار مثقال و نیم مثقال منتهی رسانند و در این سفوف مقدار چوب چینی یک ثلث اجزا است * سفوف دیگر که با وجود
غلبه رطوبت معده و برودت و لینت طبع و نفخ و قراقر باشد اما نفس و جوع ناقص باشد * صنعت آن عود قماری
خام قاقله کبار و قاقله صغار پوست ترنج بسفایج آمله مقشر گل سرخ منزوع الاقماع افسنتین بوداده

ریزه کرمانی بوداده کنند از هر یک دو مثقال خشخاشی مذکور نیم مثقال یک شب سفوف مانند و مقدار
خشخاشی در این سفوف در هر یک مثقال نیم مثقال است تا نوبت مسطور بعد از شربت زرشک خورد به هر یک از آن مرحمه
نوبه و ضعف معده و سوطه تعیین نموده با عرق بادیان یا گلاب یا ممزوج تناول نمایند * سفوف دیگر که بار خود علت
وطوبت بر معده حرارت به غالب باشد * صفت آن خشخاشی ده مثقال صندل سفید طباشیر حب الآس آمله
مقشر کشنیز خشک بوداده از هر یک دو مثقال سفوف نموده با عرق بادرنگ بلیمو ترنگ که تعیین قدر شربت و مقدار
شد تا آن به شیر زهره ورد تناول نمایند و قدر خوردن خشخاشی این سفوف شربتی سفوف سابق است که در هر مثقالی
نیم مثقال است و اگر بار خود وطوبت حرارت بیمار بیشتر خشخاشی بیماری را سفوف نموده بلیمو تناول نمایند * اما
شرابهای خشخاشی مسکر و غیر مسکر شراب خشخاشی مسکر یعنی خمر آنکه در جمیع امراض بارده سوداویه بلغمیه
نافع است * صفت آن بگیرند انگور شیرین رسیده و آنرا از پوست و ریشه جدا کرده در خم کرده در سرگین دفن نموده
بگذارند تا جوش زده از جوش فرو نشیند پس آنرا صافی نموده بیست من شیره آن را در خمی که شیر زده باشد کرده بیست
من خوب خشخاشی نصفان نیم کوبیده نموده در چهار ربع کیسه کتان کرده سر کیسه را بسته در آن اندازند و برروی
شراب سه گل احمر ریخته نگذارند تا سه ماه پس بگذارند مواظبت و ضعف و توسط و مرض ربع الحمله باید از مقدار
ربع مثقال زیاده خورده شود و ابتدا از ربع مثقال نمایند و هر روز ربع مثقال زیاده کنند تا نهایت و ربع مثقال
برسد پس زیاده از حمل زوران بعد از خورده شود و متوسط نیم و تکرار است و اول باده زور با برده زور
خون خواستند ترک کنند بار هر روز ربع مثقال کم کنند تا به ربع مثقال برسد و گاهی به سبب حرارت مزاج یا ضعف
قلب با علة سوداوی گلاب گل سرخ یا گلاب ورد خشخاشی با عرق بیدمشک یا عرق گاوزبان یا عرق بید بعد رجاحت ممزوج
نموده بنوشند ملاحظه بد نموری است که در خشخاشی نظر بن نعرین دگر شد * شراب خشخاشی مسکر دیگر از
امراج اطبای فرنگ نافع از برای جذام و آتشک و جمیع امراض بارده مزمنه سوداویه و بلغمیه * صفت آن بگیرند
خشخاشی اعلی بیست صد مثقال نیم کوبیده در خم عسیر عنب اندازند سر آنرا محکم نموده بعد از سه ماه صاف
نموده در شیشه نگاه دارند و باید زیاده از یک تا دو ربع مثقال زیاده بر مقدار و دو مثقال از آن نوشیده نگردد * نسخه شراب مسکر
دیگر بگیرند بیست مثقال خشخاشی اعلی ریزه ریزه کرده جوف دانهای خرما سه در قرابه شراب انگوری که
ده من ... باشد اندازند و سر آنرا گرفته چهل روز در آفتاب بگذارند پس صاف نموده بنوشند
و باید که زیاده از مقدار مثقال بنوشند تا به دستار بروز و چهل روز بنوشند و این از نسخه اول است
* شراب خشخاشی غیر مسکر یعنی شربت آن تعلیم فرموده اند که این از امراج ... امیر محمد هاشم المخاطب بعمدة
علویخان معتمد الملوک است ... بند است و باه را و رفع ... سودا و امراض سوداوی را نافع باشد
* صفت آن بگیرند خشخاشی اعلی سی مثقال ریزه ریزه کرده در گلاب و عرق بادرنجبویه و عرق بید مشک و عرق
گاوزبان از هر یک چهار سیر ... زرنگ بار ملعی کرده نموده شرا بر آنطس
مثقال ... در ... محکم نموده ... در ... تمام رسد
پس فرود آورده صافی نموده بعد از ... داخل کرده در ... مضاعف قوام آورند
و ... قوام ... کمایی که ... باشد ... قوام آید کیسه را
مالید ... شربت ... مصری ... مرض ... بالله
کمار ... از ... قوام آید ... کرده در ظرف چینی کرده ...

ده مثقال آنرا با عرق چوب چینی به نسخهٔ ذیل بنوشند * شراب چوب چینی غیر مسکر بانضمام ادویه از نسخهٔ مثل
* صفت آنکه چوب چینی اعلی وزن کرده باریک کرده هفت درم عسل مغربی بابرده درم گل گاوزبان نعمانی تخمی
با ریشه بادرنجبویه ابریشم خام از هر یک ده درم مویز منقی یکرطل و نیم مجموع را در سی من آب باران یا عرق
گاوزبان گلاب و بیدمشک یا عرق شاهتره از هر یک سه رطل و یک سیر بجوشانند پس بعد از شروع طبخ چوب چینی
در دیگ تنگ سر با سنگ باشی پاره ملغی کرده سر آنرا سرپوش و خمیر محکم نمایند که بخار آن مطلقا بیرون نرود
و به آتش ملایم طبخ نمایند پس فرود آورده بگذارند تا سرد شود و چون سرد گردید سر آنرا باز نموده صاف نمایند
بمالایند و بعد از آن نبات سفید یکرطل و نیم عسل مصفی پاره خالص با آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا گرفته
صاف نمایند پس بر آتش ملایم بقوام آورند و در هنگام این ادویه را کوبیده در صرهٔ باریکی ملایم بسته در وقت قوام در آن
اندازند و مقید ازین کشیده بمالند تا قوت آن خوب برآید و بعد از قوام آمدن صرهٔ ما را فشرده دور نمایند
پس مصطکی یک مثقال عنبر اشهب مشک خالص از هر یک نیم مثقال زعفران با گلاب سوده دو درم ورق طلا سه درم
ورق نقره یک درم هر دو را حل کرده اضافه نموده نیکو خلط نمایند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال صبح و شام تناول نمایند و از عقب آن مطبوخ چوب چینی یا عرق آن یا یکی از عرقهای مناسبهٔ دیگر
بنوشند * و ادویه این است بهمن سرخ بهمن سفید سنبل بوزیدان تخم ملوک هیل خولنجان دانه هیل بوا
فاغله کبابه زرنباد چینی انیسون تخم کرفس پوست هلیلهٔ کابلی سنامکی اسطوخودوس از هر یک سه درم فلفل
دارفلفل از هر یک سه درم زعفران دو درم و اگر از برای امراض سوداویه سازند افتیمون در پارچه بسته در آخر در حین
ابتدا زند و حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول و برای تقویت قلب مروارید یا سه یک مثقال یاقوت رمانی یاقوت
زرد عقیق یمانی زمرد اعلی لعل بدخشانی از هر یک نیم درم با نیم زرور بیفزایند نیکو است و اگر منظور تقویه
ولینت طبع و تقویت کبد و مثانه مجاری بول باشد در یک نیم از ربع این شربت اسطوخودوس سنامکی پوست هلیلهٔ
کابلی از هر یک چهار مثقال یک من را در آب جوشانیده پس با آتش ملایم جوش کمی داده بدری مالیده صاف
نموده با آب بدر شربت با آتش ملایم بقوام آورند و در آخر شربت مثقال زنجبیل چینی و یک مثقال فلفل سفید نرم
کوفته بخته ممزوج نموده در ظرف چینی نگاهدارند و عند الحاجت شربتی از دو مثقال تا سه مثقال میل نمایند
و در شربت ملایم مر ارباب احادیث سفر سازند بی کلفت و در صورت احتیاج داخل نمایند اگر حرارت
بر مزاج غالب باشد بعضی از ادویهٔ حاره را مثل زنجبیل افتیمون تخم کرفس و خولنجان و فلفل و دارفلفل را امثال
آنها مقدار وزن آنرا کم سازند یا بالکل حذف نمایند * و اما عرقهای چوب چینی و طریقهٔ آشامیدن آنها * پس
بدانکه بر هر فرد آشامیدن عرق چوب چینی از همه اقسام آن در اکثر است و در بعض امراض که مادهٔ آن بسیار
باشد و بعد از تنقیه قلیلی ماده مانده باشد تتمه ماده را از بدن دفع میکند و به تحلیل میبرد و بادوی را
خوب مدد میکند و تقویت بدن میسازد و در بعض مزاجها کار اثر دارد و با ادویهٔ مناسبهٔ سودا ازاله برص
و سودا میسازد و تلطیف خون میکند و ارواح و اعضای رئیسه را ... با ادویهٔ مناسبه تقویت باه
میکند و منفعت تمامی دارد و بالجمله بحسب امراض و اعراض و اعراض مختلف است پس بحسب هر مزاجی و مرضی
و عرضی با ادویهٔ مناسبه با آب بستانند یا یکی از عرقها و یا مفرد خالص آب و عرق عرق یا تنها بکشند و بنده را مزاج و
سنه و وقت مقدار چهار نیم چنانکه هر صباحی یا برده مثقال باشد تا کم یا بیشتر در خلای معده یا بعد از
انحدار طعام یا هر دو وقت بدون شربتی یا با شربتی بنوشند و بعضی از عرق چوب چینی بطریق ... لکن

بنفشه که اعضا را تا آنها بود اکتفا نمود * عرق جوتخمی که مقوی باه و قوت ماسکه و حرارت غریزیه و قوت
باه می افزاید درامزجه که بسیار حار نباشد نافع است * صنعت جوتخمی موافق کرده با زنده بخاری تازه
نموده بسرمس بزبر دارچینی تکمیں بزبر بلد سوز معمول با آب بطرین گلاب عرق بکشند ودرامزجهٔ حاره بدر
جوتخمی ودارچینی راممتاری با ارحمنی را کمتر از جوتخمی کنند واگرمزاج بارد باشد درحلای سعده واگر
مزاج حاره باشد بعد از استداد ودستار بسر بنوشند وبعضی اوقات سر بس نموده بنوشند * عرق چوب چینی دیگر
که دراخراج سودا وبه وخفقان وضعف قلب بعد از سمته بغایت نافع است ومقوی اعضای رئیسه ومعده وحرارت
غریزیه است وبلطف و رنی خون میکند ومقوی قوت ماسکه است ودر بعض امزجه بر نت تمامی تولید قوت
باه میکند وحرارت آن از عرق اول کمتر است * صنعت جوتخمی اعلی تکصد مثقال گل گاوزبان ده مثقال گاوزبان
دارچینی صندل سفید نگلاب سوده یا درخمیره ازهر یک نیم مثقال بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب از
هریک پنج مثقال زعفران بیدمشک وعرق گاوزبان وآب وسابرور خیسانیده بلد سوز عرق نگیرند عرقها باید
که دربلت معدار آب باشد وبلدسوز وهر روز صبح دو فنجان عصر دو فنجان گاهی سرس وبعض اوقات بدون سر دن
بنوشند * عرق جوتخمی دیگر که مقوی اعضای رئیسه وسریعه وحرارت غریزیه وقوت ماسکه است وقوت باه را
می افزاید * صنعت چوب چینی تکصد وپنجاه مثقال گل گاوزبان صندل سفید ازهریک پنجاه مثقال دارچینی
سی مثقال بهمن سرخ بهمن سفید ازهریک بابرده مثقال پوست زرد اترج صندل سرخ ازهریک نیم مثقال
عود قماری سنبل الطیب ازهریک ده مثقال ریحان تازه دستگشت سرس از پوست ودانه پاک کرده بلد من سابه
سرس از پوست ودانه پاک کرده یکمن سایه عنبر اشهب دو مثقال چوب چینی صندلس عود هندی را سرهان کرده
باقی اجزا را کوفته دو سابرور در عرق بیدمشک وآب وگلاب که گلاب بیدمس وعرق بیدمشک بقدر آب باشد
خیسانیده درد تگ کرده عنبر را کوفته در پارچه بارکی کرده بدهان شیشه بند بدو عرق کشند که بعون
الله تعالی نافع است * عرق جوتخمی دیگر که مانعس بعرق بیل بردیدلا است ولکن از آن کمتر است ود بقوت
باه اثر عظیم دارد * صنعت جوتخمی اعلی سه صد مثقال گل گاوزبان گاوزبان یادرخمیره صندل سفید سوده ازهریک
پنجاه مثقال گل سرخ صندل سرخ پوست زرد اترج سنبل مصری ازهریک نیم مثقال دارچینی سنبل الطیب
ازهریک سی مثقال سعد کوفی مورشان مصری بادرنجبویه حصه الثعلب مصری خولنجان عود قماری ازهریک
ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید ازهریک نیم وپنج مثقال ریحان تازه نعناع تازه ازهریک دسته گل سرخ تازه
نه صد مثقال موبرطانعی با دانه کوفته سبعه مثقال عنبر اشهب سه مثقال چوب چینی وصندلس وعود را
بلد سوز اول ریزه کرده باقی اجزا را کوفته دوشبانه روز در عرق بیدمشک عرق گاوزبان وآب خالص بهمان عنوان
خیسانیده در روز آخر موبر را اضافه نموده درد تگ کرده عنبر را در پارچه کتانی بسته بدهان شیشه بسته
عرق کشند وبلد سوز در دو طرف روز بعد از استداد از عدا در فنجان با کمتر یا بیشتر با شیرگاو وبا شیرینی یا بغیر
شیرینی بنوشند وباید که شیرینی آنقدر از پنج مثقال باشد * عرق چوب چینی دیگر که در منافع مثل دو
شیشه بمل وارا بها اندک کمتر است * صنعت چوب چینی چهل مثقال مورشان مصری یک مثقال دارچینی
بر شانه اسبون ازهریک نیم مثقال بادرنجبویه گاوزبان در رنج عمربی دانهٔ هیل بربفل سنبل الطیب زنجبیل
زعفران بساسهٔ باعی حصه الثعلب بهمن سرخ بهمن سفید کتابه چینی زرنباد خولنجان دورنبواد جو مکی
با سدراه پوست پنج کرمس گند ر کر وا عود هندی فلفل سیاه دارفلفل سفید وج ترکی سعد کوفی شیشه گل سرخ

از هر یک دو مثقال گل بابونه زیرهٔ کرمانی صعتر فارسی حاشا از هر یک ده مثقال زرنباد چهار مثقال تخم کرفس
نه مثقال مجموع را در گلاب یک شبانروز خیسانده روز دیگر در دیگ تازه قلعی کرده نموده عنبر را ریزه کرده
در پارچهٔ کتانی تعبیه نموده سر آن بسته بند کرده بطور معمول عرق کشند بعد از آنکه نیمی برآید سفید داخل کرده
باید دو فنجان صبح و دو فنجان شام بنوشند * عرق چوب چینی نفاخ دیگر نیز و مقوی قلب بی نظیر است
* صفت آن چوب چینی اصفهانی رسیده پامال کرده با برادهٔ من تبریز صندل سفید سوده از هر یک نیم
دارچینی تخم ترنج دانهٔ هیل خرد یکصد مثقال قرنفل سی مثقال چوب چینی یکصد و چهار نیم سنبل مصری یکصد
مثقال بسباسه جوزبوا از هر یک یکصد و دو نیم تخم ترنج ارطای نیم مثقال زرنباد مصطکی از هر یک نیم
و نیم مثقال زرنباد خولنجان از هر یک سی و نیم مثقال مشک نیم دو مثقال نیم لفاح سیاه مثقال زعفران
چهل مثقال زنبق عنبری عود هندی از هر یک نیم مثقال عنبر اشهب مه مثقال بادرنجبویه گل گاوزبان
از هر یک سیاه مثقال گلاب نیم من عرق بید مشک نیم من احرار در گلاب و عرق بید مشک بید سیا بر رر
خیسانند سوای عنبر و مشک و زعفران و سنبل زنجبیل و مصطکی پس همه را یکجا کرده عرق کشند * عرق چوب چینی
دیگر مشتهی طعام و مفرح قلب و مسقط و بیخ لوت و مقوی است و تعوذ تمام آورد و قوت تمام بخشد
* صفت آن چوب چینی اعلی عربی دو صد مثقال نیم نسبهٔ تجاری چوب بود ریزه کرده گل سرخ دارچینی حصه
المعلب مصری سنبل قرنفل جوزبوا بسباسه ابریشم مقرض تخم گزر از هر یک ده مثقال گل گاوزبان دوازده
مثقال زعفران صندل سفید سوده عود هندی سوده عاقرقرحا تخم لفاح تخم شیمی ما به سرا عرابی لسان
العصافیر تخم بسفایج سنبل الطیب اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک نیم مثقال مصطکی رومی دو مثقال
حب الزلم عطای منعه باید از هر یک سه مثقال مشک نیم نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال ادویه را نیم کوفته
استنشم کوفته مجموع را در ده رطل آب خیسانند و بید مشک و گلاب عرق کشند زعفران را در جایکه عرق می چکد
ریزه ریزه نموده بگذارند و هر روز دو فنجان که هر فنجانی با لرده مثقال باشد صبح بنوشند و یک نوبت شام دو
فنجان * عرق چوب چینی بالف بد و الما مرزا محمد حکیم * صفت آن چوب چینی اعلی نیم مثقال سنبل ختای
مصری دانه هیل بوا قرنفل زیرهٔ کرمانی زنجبیل بسباسه حصه المعلب مصری صعتر فارسی بهمن سفید بهمن سرخ
اسطوخودوس زرنباد تخم کرفس بادآورد کندر کرویا تخم کرفس ادخرمکی از هر یک ده مثقال ارجمنی یک چهار نیم
بنفشه سنبل الطیب مصطکی رومی بهمن سفید از هر یک اودیه سر برود رسیده دیگر زرنب مصطکی سه مثقال
اشترغاز ریزه زرباد داخل دارند در روغن گلاب و نیم عرق بادیان یک شبانروز خیسانند بعد از آن
بایستی آب عرق کشند صبح دو فنجان و شام دو فنجان بنوشند * عرق چوب چینی دیگر * صفت آن چوب چینی اعلی
چهل مثقال گل بابونه ده مثقال ارجمنی زنجفیل اسطوخودوس از هر یک هفت مثقال سنبل ختای مصری یک مثقال
بادرنجبویه گاوزبان درونج عقربی دانه هیل قرنفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران بسباسه حصه المعلب بهمن سرخ
بهمن سفید زرنباد کبابه چینی خولنجان جوزبوا ادخرمکی بادآورد تخم کرفس کندر کرویا تخم ترکی عود هندی فلفل
سفید فلفل سیاه سعد کوفی گل سرخ از هر یک دو مثقال زیرهٔ کرمانی حاشا از هر یک ده مثقال زرنباد چهار مثقال تخم
کرفس تخم نیم مجموع را در گلاب یکشبانه روز خیسانند پس در دیگ تازه قلعی نموده عنبر اشهب در کتان بسته
یک مثقال بیان سفید نیم من در آن داخل نموده بطور معمول عرق کشند * عرق چوب چینی دیگر * صفت آن
چوب چینی اعلی دارچینی قرنفل سادج هندی زعفران عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه آب چرا از هر یک سیاه

مثقال سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید بادیان مقشر از هر یک چهل مثقال اسطوخودوس افتیمون مصری بسباسه
از هر یک بیست مثقال وج ترکی ده مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین از هر یک یکصد مثقال گلاب چهارصد
مثقال عرق بیدمشک مصطکی مثقال عنبر اشهب سه مثقال مشک تبتی یک مثقال بدستور معمول عرق کشند
* عرق خوشبوی دیگر * صنعت آن خوشبوئی اعلی ده مثقال سورنجان مصری دانه هیل قرنفل زیره کرمانی
زنجبیل بسباسه حصه الطیب صعتر بهمن مقل بهمن سرخ اسطوخودوس زرنباد تخم کرفس نانخواه کندر کرویا تخم
کشوث اذخر مکی از هر یک پنج مثقال - ارجمنی یک اوقیه سنبل الطیب و مثقال زنجبیل مصطکی یک مثقال زنجبیل
را باید یک چهاریک نبات سفید نیم اوقیه در یک من نبات ریختن عرق را باید خیسانیده بعد از آن با یک من
نیم آب عرق کشند پس آن نیم من گلاب یک چهاریک عرق بادیان و یک چهاریک آب داخل کرده عرق پس آب
بگیرند * عرق خوب جنسی بالعموم که مسمی بماء اللحم خوشبوئی است نافع از برای ضعف باه و ضعف بدن و قوت
و تقویت معده * صنعت آن خوشبوئی اعلی نیم مثقال فلفل دارچینی دانه کبابه جوزبوا بسباسه بادیان فارسی
بادیان ختائی گل سرخ نیم مثقال عود قرنفل صندل سرخ صندل سفید مصطکی رومی زعفران کبابه چینی
است نیم سرخ زرنباد سلیخه سیاه درونج سنبل عود هندی تخم خرفه از هر یک ده مثقال زردآل عنبر
اشهب از هر یک نیم مثقال مشک خالص و مثقال گوشت بره گوشت مرغ فربه گوشت کبوتر پاره پاره آماده
نموده از استخوان جربی جدا کرده از هر یک نیم من در یک دیگ بریزند بعد عرق بادیان عرق بادرنجبویه
عرق بیدمشک گلاب عرق گاوزبان عرق بهار نارنج از هر یک ده آب نبات کتان شکر نیم من ادویه را در ظرفها
و آب گوشت ساینده و مشک و عنبر و مصطکی و زعفران را در پارچه کتانی بسته در جائیکه عرق میچکد نگاهدارند
و بطور عرق کشند چون عرق کشیده شود سرد کرده در شیشه کشیده در جای سرد نگاهدارند و هر روز یه پیاله بعد از
خوری از آن تناول نمایند و در نسخه دیگر جنس آورده که اول مرتبه گوشت را در عرقها عرق کشند پس ادویه را در آن
عرق خیسانیده مرتبه ثانی عرق کشند در بن مرتبه مشک عنبر زعفران بسته بند نمایند در حالیکه عرق در آن
میچکد نگاهدارند آنکه خوب این عرقهائیکه سبب سرد بعض مرکبات نمی باشد حالی از سکری نیست و
بهتر آنست اگر شراب داخل نکنند بهتر است * شربت چهار جنسی از اطبای هند و فرنگ جهت اسهال و خروج
خون و استسقا و امراض کرده و مثانه و خروج خون الا بسیار حصوص که مریض با شدت بیست روز یا چهل
روز بحسب احتیاج بدستور معمول روز بروز بنوشند نفع عظیم بخشد * صنعت آن خوب جنسی اعلی حلیله مثقال
دارچینی کبابه چینی زنجبیل از هر یک بیست مثقال هر چهار را خوب کوب نموده در عرق گاوزبان و بادرنجبویه
و بادمره و شقایق و چار جنس و اذخر مکی از هر یک نیم باو از یک پیمانه و نیم خیسانند پس از همین عرقها
از هر یک آثار در آن ریخته بند بپزند و صاف نموده و اینهمه عرق کشند که سه آثار بماند و از نیم ثاوکه بیست
و چهار مثقال مصری مسحوق شروع نمایند که صبح و شام نیم گرم تناول نمایند وروزی ده مثقال تناول نمایند
و بیست یک روز بهمین دستور کم نمایند اگر مسطور حلیله نرم باشد و اگر سست نرم باده روز بخورانند و ده
روز نگاه بدارند اگر سستی نرم با یا نرم دیرتر بخورانند و همه شما تناول نمایند و خوب عرق مرد یک تا تمام ریزند از سر نو کشند
و در بن اسامی آن ادویه که اصناف و خصوصیات و نمل و غیره بدستور معمول احتیاط نمایند و اگر برای اشتهای سوء
الشهیه سکاعی و باد آورد و مقدار و حب کاسنی و بیخ کرفس و رازیانه و کمر و افسنتین بیفزایند از هر یک
بورن لاس وهمچنین از برای مرطب ادویه مناسبه همین نیت و از برای آسلی بر روح خروج جمله حاضر باشند

قسم زیت خبث حدید و اسقوط ربع آن اولی است و اگر در امراض مزمنه و ضعف باه زیاده خبث حدید و گیاه کوکه
خبث حدید سه ربع گیاه کوکنار ربع باشد و بیان گیاه کوکنار در خاتمه انشاء الله تعالی خواهد آمد در آب حمام نشانند* نظر بنوع
بجای آب نیم گرم یا سرد نشانیدن که آب خالص نه نوشند سود بهتر است تا نیم که نیم یوم هر روز نیم مثقال
و نیم یوم دیگر هر روز نیم مثقال و نیم یوم دیگر هر روز هفت مثقال و نیم یوم دیگر هر روز نه مثقال تا نیم نیم یوم کم
نمایند تا به شش رسد که روز اگر در عرق سرسام و بسیر و در اجزای چهار خبثی بدری بیفزایند ازمنه یوم و تا ریکاسد
مثلا در خبث حدید سی مثقال و در بقیه خبثی دیگر به سه مثقال بهتر است * نیل زینت سیر راست استعمال این
در ابطرین معجون و شرح * بدانکه بعضی از ملحقین خبث حدید در اوجاع مفاصل بلغمیه و بادهای آنست و امراضیکه
بعد از آنست عارض شده باشد خبث آن مفاصل را بعد از سفید استعمال نمایند نافع است و بعضی دیگر در سایر
امراض بلغمیه از درد کمر و ضعف معده و باه سفید است و بعضی را مانع دیگر هست که به تفصیل در منافع معاجین
بیان شماید * معجون خبث حدید که در اوجاع مفاصل سرد و درد ها و امراضیکه بعد از آنست حادث شده باشد به
نهایت نافع است اما خبث مسهل است ملاحظه ارباب و غذاهای علیله لازم است و اگر در ایام خوردن این معجون
بعد سرد با استبرد آب تناول نمایند بهتر است * صفت آن خبث حدید اعلی بیست مثقال سرطان مصری زعفران
مصطکی رومی دارچینی از هر یک سه مثقال صعتر فارسی که آنرا اوس نامند ماهی زهره نور بیدان توت سیخ کمر
سطرح هندی زار یا بد فلفل ما دار فلفل گل سرخ دانه کبابه از هر یک دو مثقال توسن ملیله زرد بریده
بید برابر هر یک هفت مثقال نیل هندی زنجبیل از هر یک یک مثقال کوبیده بیخته روغن نموده بروغن بادام شیرین
ده مثقال چرب نموده با تکمیل و هشتاد مثقال عسل سفید خوب و کف گرفته بقوام آورده معجون سازند قدر
شربت در امرجه قریبه به سه مثقال و بعد ربع یا چهار و نیم مثقال ممزوج ایند خوردد در امرجه ضعیفه یک مثقال
و بعد ربع یاد و مثقال در امرجه ضعیفه دو مثقال یا چهار مثقال اگر بعد از سه روز بعد خوردن روز اول را مضاعف
سازند که مواد منضج دفع شود نافع برخواهد بود اما در آن روز غذا باید ترد آب باشد یا گوشت جوان مرغ
و فلفل و دارچینی* معجون خبث حدید دیگر که از مجربات حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی است در مزاج
غیر حار نفوس قوی سکته و منع حرارت غریزیه است و به نهایت مقوی باه است در دردا عصاب و رطوبت و ضعف معده
را نافع است و برهم بسیاری ندارد* صفت آن خبث حدید اعلی سی مثقال خدار خطائی سنبل دولنجان زرنباد سادج
هندی زرنباد عود ربن زنجبیل عاقرقرحا سلیخه خالص ماهی از هر یک دو مثقال بهمن سرخ بهمن سفید بوزیدان سعد شیر
خشک ابریشم مصطکی قرنفل دانه هیل خورد دارچینی عود قماری حب الفلفل مصری زعفران از هر یک سه مثقال
مغز بادام شیرین مغز مغز چلغوزه مغز پسته لسان العصافیر از هر یک سی مثقال مغز بندق مغز مغز نارجیل
مسوار هر یک ده مثقال کوفته بیخته بعسل معجون نمایند مقدار شربت در امرجه متوسطه دو مثقال است و در
امرجه قریبه سه مثقال و در امرجه ضعیفه یک مثقال * معجون خبث حدید که در اکثر امراض و امرجه بارده و اوجاع و
درد و امثال خصوص که بسبب آنست باشد نافع است * صفت آن خبث حدید یا و صاف مدکوره سی مثقال قرنفل خوردیوا
بسباسه گل سرخ زعفران دولنجان زرنباد سعد کوفی از هر یک مه مثقال دارچینی دانه فلفل سنا ساکی مصطکی
رومی سورنجان بوزیدان لسان العصافیر از هر یک سه مثقال زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا دار چینی از هر یک
دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند بعد خوردن این معجون مثل معجون سابق است
اما ملاحظه و پرهیز این کمتر است * معجون خبث حدید دیگر که فواید و منافع قریب است به معجون سابق * صفت آن

جوارشی بی مثال از حبشی دارفلفل مصطکی زرنباد از هر یک سه مثقال ساذجی صمغ عربی مغز بادام مقشر
مغز از هر یک چهار مثقال تخم کرفس زعفران سورنجان فرنجمشک از هر یک ده مثقال زنجبیل یک مثقال ربع عسل
سه وزن ادویه بشد شربت معجون سازند شربتی در امزجهٔ قویه چهار مثقال تا سه مثقال و در امزجهٔ ضعیفه دو مثقال
تا یک مثقال و در امزجهٔ متوسطه سه مثقال تا دو مثقال است و اگر در ایام خوردن این معجون سایر معاجین جوارشی
مسهله از قبیل بلیل یا شد بهتر است و محترز از لیمات و ترشیها و ثقل و جماع و هوای بسیار سرد و رطب
و سوداوی بسیار نماید * معجون جوارشی دیگر از مجربات حکیم عماد الدین محمود حسنی شیرازی تمر هندی و
مسهل مرا الحاح حسن جوف پس معجون در بیشتر بلاد اخراو و السال تو بهتر است بودکه آب راد کرنکند اما
جون مبالغهٔ بسیاری در منافع و فواید این معجون نموده بود بخصوص در تقویت باه و سایر قوی ایشان ببیان * صفت
آن جوارشی بیخ مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده سه مثقال عقرقرحا مسک سی عنبر اشهب مانه شراع اعرابی
صندل سرخ دارچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان سورنجان کبابه چینی قسط شیرین سعد کوفی از هر یک دو مثقال
و زرنباد حب بی سیل الطیب ابکه مل مصطکی رومی اسمون رومی عود قماری ابار یا سی گل مختوم صندل
سفید ماهی ر بیان سکه صدا درونج عقربی ریبار تخم گزر تخم سلغم تخم ترب تخم بوتیجه بهمن سرخ بهمن
سفید حب الصنوبر تودری زرد تودری گلگون از هر یک سه مثقال آمله مربی پرورده جوز بوا بسباسه سنبل مصری
گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ اسطوخودوس تخم ریحان تخم خرفه تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفهٔ مقشر مغز
گر دکان مغز فندق مغز حلغوزه از هر یک ده مثقال حصیه الثعلب سی مثقال ورق النقره حیل مثقال آب به
شیرین آب انار شیرین گلاب از هر یک صد مثقال سه بهند عمل بسفید جوز بوا مصفی با سه صد تکمیس رنگ چهار
دانگ بر طریق معمول معجون سازند و زحور الان معجون بحسب ضعف و قوت مزاج از دو مثقال تا چهار مثقال
است * معجون جوارشی مفرح و مجرب حکیم هاشم طهرانی با فرابرای اوجاع مفاصل و درد ها و تقویت قوت
باه و سایر قوی بسیار نافع است و مردوس را کمال انتفاع دهد * صفت آن ارجینی مرزنجوش سنبل مصری خصیه
الثعلب مصری لسان العصافیر عود قماری مصطکی زعفران از هر یک سه مثقال دانه هیل با دیه کبابه قرنفل خولنجان
زرنباد زنجبیل زرنباد لسان الطیب اسامی سبل الطیب سادج هندی دارفلفل کبابهٔ چینی مسک سی عنبر اشهب
حد و ار بیطاری از هر یک و مثقال مغز حب الصنوبر مغز حب القلقل مغز حبه الخضرا از هر یک سه مثقال
مغز حلغوزه مغز بادام شیرین از هر یک ده مثقال جوز بوا بکارد تراشیده تکمیل وسه مثقال یک شب
در آب خیسانیده و روز دیگر با چهار من آب در دیگ بزرگی کرده سرش را محکم ساخته بنه ریع آتش
ملایم بجوشانند تا ربع که تکمیل شده باشد ماند صافی نموده با عسل سفید جوز بوی مصفی تکمیل و سه
مثقال بر نحیس سایر الحی که ازحار رحا سال مال کرده باشد تکمیل سه مثقال بقوام آورده پس مر یک
از اجزای حبلیک را سوای مسک و عنبر و زعفران و مغزها جدا جدا کوبیده بیخته وزن نموده داخل مربا نمایند و
مغزها را نیز جدا جدا خوب نرم نمایند پس عنبر اشهب را در عسل بقوام آورده حل کرده پس زعفران کوبیده
و بیخته و با گلاب حل کرده داخل نمایند بعد از آن مغزها را داخل نمایند و در آخر سایر اجزا را و بعد از تمامی
مسک را با اندری شراب سائیده اضافه نموده خوب بر هم زنند تا تمامی با یکدیگر مخلوط و ممزوج شوند
پس در مرتبان چینی کرده اما باید که مرتبان پر باشد و جای نفس کشیدن معجون نماند و بعد از سر ب
از این معجون نیل مسدار بیست معجون جوارشی حکیم عماد الدین محمود است و بائد دانسته که در هر یک

از معاجین و حلوا و حریره مرکّبه مطلقا رجوع بخشی راسته مثل باد و سبل البته گفته اند نموده و بلند سرزمد کرد
جوشانده با ربع نبات یا عسل و شیره معجون و حلوا و حریره بقوام آورند بغیر واقع است* معجون خوشبوی بالسف
حکیم علی گیلانی منقول از رساله شاطر الملّه گفته که این معجون از بالسف مالب و بهاست نافع است صفت روی
و کمال را زرنگ رخساره را نیکو گرداند و باد سفرانده* صفت آن خوشبوی اعلی نیم مثقال زعفران و مثقال عود
قماری خام مصطکی از هر یک ده مثقال دارچینی سنبل الطیب زرنباد ساذج هندی اسارون قرنفل وج ترکی دار فلفل
فلفل سیاه دار فلفل زرنباد جدوار بسباسه شطرنج هندی زنجبیل سفید ورق گل سرخ زیره کرمانی جوز بوا
انیسون خولنجان تخم سرخ تخم سفید از هر یک سه مثقال مشک تبتی یک مثقال نبات سفید وزن مجموع ادویه
عسل سفید خوشبو مصفی دو وزن ادویه بقوام معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال* معجون
خوشبوی منقول از مجربات حکیم احمد موسوی ارجانی مقوی معده و قلب و دماغ و کبد و گرده و مثانه
و اعضای تناسل و تمام بدن است و مجرب است* صفت آن خوشبوی اعلی نیم مثقال مروارید با سفیده ملایند کرده
بسد مغسول مصطکی عود قماری خام مایه تراب زعفران مشک تبتی عنبر اشهب دارچینی فلفل سیاه دار فلفل
زنجبیل سفید زرنباد از هر یک دو مثقال زرنباد خوشبوی انیسون ابریشم [illegible] بوا همکه صد اسنبل الطیب
ماهی روبیان درونج عقربی تخم گزر تخم شلغم تخم ترب تخم اسفست تخم سرخ تخم سفید [illegible] از هر یک
سه مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال حب المحلب مصری سه مثقال جوز بوا بسباسه ماعی از هر یک ده مثقال
شقاقل مصری سی مثقال عسل سفید مصفی خوشبو مصفی و نبات سفید مساوی از هر دو سه وزن ادویه بقوام
معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال* معجون خوشبوی دیگر امراض اعصاب و اوجاع مفاصل
را نافع بود و بدن را قوت دهد* صفت آن خوشبوی اعلی چهار مثقال زعفران مصطکی دارچینی فلفل سفید
مرزنجوش انیسون ابریطی [illegible] تخم اسفست زنجبیل تخم کرفس پوست هلیله کابلی از هر یک سه مثقال
فلفل سیاه چهار مثقال مغز [illegible] خولنجان شطرنج هندی [illegible] سفید ماذج هندی از هر یک سه مثقال
مرزنجان مصری مغز بادام شیرین مقشر از هر یک سی مثقال سنبل الطیب چهار مثقال مویز [illegible]
مثقال نبات سفید [illegible] مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بقوام معجون سازند شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال* معجون خوشبوی مسمی باسم که از امراض بسیار درکار بود محمد هاشم خطاب بحکیم معتمد الملوک سید
علوی خان است مفاصل [illegible] آسید را مجرب و معتمد است* صفت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر
اسارون [illegible] تخم سفید [illegible] از هر یک یکمثقال و چهار دانگ انیسون ابریطی [illegible]
[illegible] از هر یک سه مثقال لاجورد مغسول یک مثقال درونج عقربی شقاقل مصری حب المحلب مصری [illegible]
مصری [illegible] از هر یک یک مثقال [illegible] دارچینی گل سرخ گاوزبان از هر یک چهار دانگ [illegible] خوشبوی
اعلی [illegible] مثقال عسل مصفی [illegible] ادویه را کوفته بعسل سفید [illegible] مصفی
سرشته [illegible] سه مثقال تناول نمایند و از عقب آن یکمثقال خوشبوی و گلاب [illegible]
و عرق گاوزبان [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] نبات سفید
سه مثقال [illegible]
و جماع و از خوردن [illegible] احتیاط لازم است* معجون خوشبوی بالسف حکیم عماد الدین کاشغری* صفت آن
خوشبوی [illegible] مثقال دارچینی [illegible] مثقال جوز بوا بسباسه [illegible] کبابه چینی [illegible] هندی [illegible] مصطکی

از هر یک سه مثقال زعفران یک مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی صبح و شام دو درم مثقال
با یک پیاله قهوه خورند * معجون خبث الحدید دیگر که دافع جمیع امراض است و بدن را فربه گرداند و شهوت افزاید
و سرور آورد * صفت آن خبث الحدید مدبر مغز بادام شیرین مقشر دار فلفل زرنباد زنجبیل تخم کرفس مصطکی
سنا مکی از هر یک نیم جزو عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه ادویه را کوفته بیخته با عسل معجون سازند و
هر صبح سه مثقال آن را و شام سه مثقال بخورند با شیر و تکرر روا گر باشد از سست و بد و ورم بخورند نافع
[illegible] باشد و از سفیدی و پیسی [illegible] باشد و تا سه ماه از جماع احتیاط کنند که فایده
تمام می بخشد و صاحب این نسخه قلمی نموده که شش مثقال یک شیر است و در کتاب دیگر شش مثقالی
ضبط نموده * معجون خبث الحدید دیگر دافع جمیع امراض است و بدن را فربه کند و شهوت افزاید و سرور آورد
* صفت آن خبث الحدید که پوست بالای آن را تراشند باشد یک سیر و نیم که دو صد و شصت و یک مثقال باشد
سنا مکی دوازده مثقال زعفران زنجبیل مصطکی قرنفل دارچینی دارفلفل فلفل سیاه عاقر قرحا شطرنج هندی
مغز ارزن مرمکی سنبل الطیب خولنجان زرنباد [illegible] تخم سپستان بلیله سیاه شونیز افتیمون افریطی
از هر یک سه مثقال شیر برنج [illegible] سه مثقال ادویه را کوفته و بیخته در روغن بادام شیرین چرب نموده باید وزن
عسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال و نیم یا دو مثقال و در نسخه دیگر روغن گاوی و سه مثقال نیز داخل
است * معجون خبث الحدید دیگر بتالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی جهت تقویت باه و معده
و دل و دماغ و جگر و مثانه و گرده و سرخی رنگ روی و فربهی بدن مفید و بوی دهان خوش کند * صفت آن
خبث الحدید یکصد مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده بسد مغسول از هر یک ده مثقال مصطکی عود هندی
مائه شیرا عرابی زعفران مسک [illegible] عنبر اشهب از هر یک در درم دارچینی قرنفل زنجبیل فلفل سیاه خولنجان
[illegible] از هر یک دو مثقال [illegible] کبابه چینی [illegible] از هر یک دو درم
[illegible] افتیمون افریطی از هر یک سه مثقال سنبل الطیب دانه هیل عنبر اشهب از هر یک سه درم [illegible]
[illegible] امامی [illegible] تخم [illegible] تخم [illegible] شیر [illegible]
[illegible] از هر یک سه مثقال [illegible] مصری ده مثقال [illegible] مجموع ادویه را کوفته بیخته
[illegible] کاغذ زر [illegible] گل سرخ [illegible] از هر یک ده مثقال [illegible] صاف نموده آب آن را [illegible] دارند
[illegible] از هر یک ده مثقال [illegible] بگیرند [illegible]
[illegible] نموده آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار گلاب از هر یک [illegible] مثقال [illegible] عسل صافی [illegible]
[illegible] آورند [illegible] مغز بادام شیرین مغز [illegible] از هر یک ده مثقال [illegible] در
عسل [illegible] زعفران در گلاب حل کرده اضافه کنند و عنبر را دو حصه نموده یک حصه را اول
مرتبه داخل کرده و مسک را دو حصه نموده یک حصه را [illegible] ادویه و یک حصه را با عنبر بعد از سایر
ادویه داخل نمایند و برای بعضی این اجزا را [illegible] اسارون [illegible] گل مختوم صندل سرخ صندل سفید
[illegible] از هر یک سه مثقال [illegible] کوفته بیخته با اجزا داخل نمایند و در نسخه
دیگر این معجون [illegible] مصری [illegible] مثقال [illegible] سه مثقال [illegible] نسخه [illegible]
[illegible] سه مثقال [illegible] دو مثقال [illegible] از مصطکی و عود و مائه شیرا عرابی و مسک و
عنبر [illegible] آب سیب و آب به و آب انار و گلاب از هر یک یکصد مثقال است * معجون

جوز حبشی دیگر که در تقویت باه و اعضای رئیسه و دفع امراض سوداوی بی نظیر است * صفت آن پوست بلیله کابلی
هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک سه درم انجره افتیمون بسفایج مقشر از هر یک پنج درم لاجورد مغسول ده درم
تربد سفید اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه از هر یک سه درم درونج عقربی شقاقل
بهمن الثعلب مصری سنبل الطیب سورنجان مصری از هر یک دو درم نوزیدان دارچینی زنجبیل خولنجان ورق گل
سرخ عود هندی ابریشم مقرض از هر یک یک درم و نیم جوز حبشی اعلی بوزن مجموع ادویه عسل مصفی سه وزن
مجموع ادویه ادویه را کوفته بیخته با عسل معجون سازند و مقدار چهار مثقال آنرا سحر خورند و در نسخهٔ دیگر حیر
ارسی دو درم داخل است * معجون جوز حبشی دیگر که آنرا سایغ بسیار در تقویت باه بی نظیر است * صفت آن
جوز حبشی اعلی شصت و دو مثقال زنجبیل و انجره اسقنقور لاجورد مغسول گلهای سرخ بهمنین انیسون افتیمون
سنبل الطیب دانهٔ هیل بوزیدان سورنجان مصری سعد کوفی خولنجان بسباسهٔ باهی از هر یک ده مثقال و از هر یک
ماهی ساهی زرد ماهی دروسج عقربی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم ترب تخم بهمن سرخ بهمن سفید حب الرشاد دری
زرد بوزیدان کاکنج از جشی (?) قرنفل زنجبیل اسارون آملهٔ مقشر از هر یک سه مثقال و سه ربع مثقال جوزه الثعلب
مصری شش مثقال زنجبیل انگ زنجبیل دار فلفل جام مصطکی رومی مایهٔ شیر اعرابی زعفران عنبر اشهب از هر یک
مثقال و نیم مسک خالص چهار دانگ مغز فندق مغز پسته مغز بادام شیرین مغز صنوبر مغز حلغوزه مغز
ابهل مغز حب الصنوبر مغز حبة الخضراء از هر یک دوازده مثقال و نیم ادویه را سوای مغزها کوفته بیخته مغزها را
بعد مقشر کردن نرم ملایم کرده پس گل گاوزبان و زبان گل سرخ از هر یک دوازده مثقال و نیم در گلاب و عرق بید
مشک از هر یک یک صد و بیست مثقال تکسب (؟) بخیسانند پس چهار سیر خوش داده صاف نموده ده مثقال تخم درونه
مصمر را در گلاب سرد گرفته آب زردک بود و سی مثقال آب انار شیرین ... مثقال آب سیب شیرین ... مثقال
عسل مصفی و نبات سفید از هر یک چهار صد مثقال بقوام آورده ادویه را بان سرشته * معجون جوز حبشی ... را اسرع
کلانی آنست که ... درد مفاصل و رفع ... و ضعف باه را اسراع کرده و مانند را نافع است * صفت آن جوز حبشی
اعلی شش مثقال بلیلهٔ کابلی حبشی بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی اسارون عود هندی سنبل الطیب
مصطکی رومی قرنفل ساذج هندی از هر یک سه مثقال فلفل دار فلفل زنجبیل زعفران از هر یک دو مثقال مسک
خالص عنبر اشهب از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند و شربتی هر صبح مقدار
سه مثقال * معجون جوز حبشی دیگر بدانکه مولف این معجون خبری بر معجون سورنجان اضافه نموده و خبری
کم کرده خواصی که از برای معجون سورنجان مذکور است از برای این معجون ذکر کرده و این معجون را معجون جوز
حبشی نامیده * صفت آن جوز حبشی اعلی هشتاد مثقال سورنجان مصری شش درم ماهی زهره بوزیدان
پوست بیخ کبر شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست بلیله زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه فلفل صعتر از هر یک
یک درم و نیم نمک هندی یک درم دارچینی اسارون ورق گل سرخ زنجبیل دار فلفل از هر یک سه درم تربد
مصطکی رومی زعفران از هر یک دو درم اجزا را کوفته بیخته در روغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل
مصفی معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و هر صبح سه مثقال آنرا ناشتا بخورند نقرس و عرق النسا
و اوجاع مفاصل و درد ورک را نافع است و سرعت انزال را نیز سود مند است * معجون جوز حبشی دیگر * صفت آن
جوز حبشی پوست برداشته یکصد و پنجاه و هفت مثقال از فلفل دار فلفل تخم کرفس مصطکی رومی سماقی
مغز بادام شیرین مقشر از هر یک ... و سی مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون

ماریند ربا نسب نگرو اگر از معجون بیل روز زیاده ضرر دارد با بلد مدصبح معجون معتدل و سر و ما را سرمعین
مثقال و لیمو ضرر دارد ان بلد سره می و ماند که مقدار سر بی که قلمی شده مقدار است نهایت سر بی اربن آن
است که صبح دو مثقال و شام دو مثقال رسیم بازل کرده شود * معجون حوب حسی حکیم صالح خان حال آنه رحوم
* صفت ان حوب حسنی اعلی مساد مثقال مسل الطب سادج هندی فلفل دارفلفل صعار یا لله کبابه فلفل ماه
دارفلفل حب بلد سر حولنجان زرنباد زنجبیل گل سرخ حور بوا ماسه ونرد کرمانی اسارون ساسی ارمرلد
ده مثقال کوبیده بیخته درچهار وزن ادویه یعنی بهصد و شصت مثقال عسل مصفی معجون سازند * معجون
حو حسنی حکیم سید محمد * صفت ان حوب حسنی توست دو رکرده حبل مثقال مسل الطب دانه صعار عود قماری
حام دارچینی فلفل زنجبیل دارفلفل فلفل سیاه حولنجان حوز بوا ماسه مو بنجان مصری حصیه الثعلب
مصری معر بادام مغز حلغوزه مغز گردگان ارمرلد ده مثقال در ربع عنبری زرنباد عاقرقرحا بوزیدان
زعفران ارهرلد وسه ال عسل مصفی سه وزن ادویه یعنی سی صد و سی مثقال بلد سو ر مغز معجون سازند * معجون
حوب حسنی حکیم امیر * صفت ان حوب چینی توست جدا کرده مثقال دار حینی سیلانی مو بنجان
مصری ارهرلد سه مثقال دار زرنباد زنجبیل فلفل سادل مصری زرنباد زنجبیل فلفل زعفران درو ربع
عنبری مصطکی رومی توزبدان ارهرلد دو مثقال کوبیده بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه یعنی سه صد و
بیست و چهار مثقال بلد سو ر مغز معجون ما رند سر بی صبح در مثقال و شام دو مثقال بابلد حیات آب
مطبوخ حوب حسنی * معجون حو حسنی معمول ارحط حکیم محمد بادو حسنی مقوی دماغ و دل و معده و حگر و گرده و
مثانه واعصاب تمام اعضا و مقوی باه است و رنگ رو را سرخ گرداند و بدن را فربه سازد و فرح آورد * صفت ان
حوب حسنی اعلی سیاه مثقال ورق طلا عنبر اشهب حصیه الثعلب مصری بهمن سفید بهمن سرخ ارهرلد نیم
مثقال مروارید ناسفته سیط معمول یعنی حرارتی ربوندچینی اسه و اسر طی مسل الطب دانه فلفل بوا
مصطکی عود قماری حام زعفران ساده سراعرابی اسارون سامی صندل سرخ دارچینی فلفل زنجبیل توزبدان
مو بنجان سوری کبابه حسنی حولنجان سطیر س توذری سرخ توذری زرد سعد کوفی ارهرلد اوبه گل حتوم
عسل سی خالص صندل سفید سکه صندل املی رومی اس در ربع عنبری زرنباد تخم حرفه تخم سلغم تخم ترد
حصل مربا ارمرلد سه مثقال آمله سر پرورده حوز بوا اسه مثقال ارهرلد ده مثقال احرارا کوبیده بیخته
گل گاوزبان بادرنجبویه ارهرلد باد رنجبویه گل سرخ مال کرده دواله ارهرلد ده مثقال دارآب تر وساسد ینالا بلد
تخم حشخاش سفید مغز تخم حرفه مغز تخم حیار تخم کاسنی تخم حرفه سوار ارهرلد ده مثقال رم کوبیده
سره برابری اصافه مطبوخ نماسد و با آب به شیرین وآب انار سر بن وگلاب و قند سفید و عسل مصفی قوام آورده در
آخر مغز تخمی مغز بادام مغز مغز گردگان مغز حلغوزه مانیل مرمر صلایه نموده در آن عسل حل کرده بعد از ان
ادویه را بلد سور بآن سرشد و اگر حواهند کمفیس زیاده شود ده عدد حرمت نکند حرو اعظم مدس جمیع
احزا داخل نماسد و در طرف حسنی نگاه دارند * صفت ابن معجون به نسخه دیگر دانشه نعلابی قلمی نموده که ابن
معجون دماغ را قوت دهد و درد مفاصل درد پشت و درد ورکین را برطرف کند و مالیخولیا و امراض سوداوی
و اسرد فسلد نفعه را قوت دهد و باه را زیاده کند رنگ رو را سرخ گرداند و بدن را فربه کند و اوجعه می نکبا بلد
و کرده و مثانه را از رمل و سنگ را خلاط لرجه پاک گرداند و بوی دهان حوش کند و نشاط آورد و منافع بسیاری از
دارای آن ذکر کرده * صفت ان حوب حسنی اعلی ربع سیاه مثقال مروارید درگ غلطان آبدار ناسفته صلایه کرده

و مثقال لاجورد مغسول زرنباد حشی افتیمون اقریطی از هر یک ۵ مثقال سنبل الطیب دانه هیل بوا
مکه هیل ماهی روبیان درونج عقربی زرنباد تخم کرفس تخم سلجم تخم ترب تخم بوته بهمن سرخ بهمن سفید
حب الغار بوذری سرخ بوذری زرد از هر یک سه مثقال خصیة الثعلب مصری سه مثقال بوزیدان سورنجان
مقل کوفی از هر یک دو مثقال دارچینی دار فلفل زنجبیل سفید امارون آمله منقی از هر یک سه مثقال جوزبوا
بسباسه از هر یک ده مثقال مصطکی عود هندی مایه شیر اعرابی زعفران عنبر اشهب از هر یک دو درم مشک تبتی نیم درم
مغز فندق مغز بادام شیرین مغز گردکان مغز چلغوزه از هر یک ده درم اجزا را سوای لبوب کوفته بیخته
مغزها را نرم ملایم کرده گل گاوزبان بادرنجبویه اسطوخودوس گل سرخ از هر یک ده مثقال حماما ده جوز ماثل ده شاهتره
و بهالاسد آب مطبوخ آنرا گرفته ازین بگیرند شیر تخم خربزه شیر تخم خیارین شیر تخم خرفه شیر مغز تخم کاسنی
مقشر از هر یک ده مثقال نرم کوفته شیره آنها بگیرند آب به شیرین و آب انار شیرین و آب سیب شیرین از هر یک ده
مثقال مجموع آب مطبوخ و شیره‌ها و آبها که آنکتا کرده باشد برابر اجزا قند سفید و عسل مصفا بقوام آورده
مرد کرده ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه بکار برند شربتی دو مثقال * معجون
جوز چینی دیگر بالیف حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی مالیخولیا و بواسیر و جذام و آتشک و قروح سوداوی
و وسواس و جمیع امراض سوداویه را نافع است * صنعت آن زرنباد جدوار خطائی زراوند مدحرج خولنجان
ماهی زهره زرنباد چینی افتیمون هلیله سیاه لاجورد مغسول زرنباد سفید مقشر دارچینی مصطکی رومی سنبل
الطیب جوزبوا بسباسه زعفران دار فلفل از هر یک دو مثقال جوز چینی اعلی نصف مجموع ادویه کوفته
بیخته باشد وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و مریض سه مثقال آنرا بخورند * معجون جوز
چینی دیگر درد مفاصل و اعصاب را نافع و جهت ضعف معده و هضم طعام و آوردن اشتهای طعام و تقویت باه و درد
کمر و پشت مفید است * صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله منقی دارچینی بسباسه
سنبل الطیب اسارون زعفران سورنجان خولنجان مغل کوفی دار فلفل زنجبیل زرنباد رومی
با تخم گزر تخم شلغم بوزیدان شقاقل جوزبوا عود هندی اجزا مساوی جوز چینی اعلی وزن مجموع ادویه کوفته
بیخته باشد وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی سه مثقال * معجون جوز چینی دیگر که مولفش
گفته جهت درد مفاصل و درد اعصاب بفسخ سدها و بواسیر و جمیع امراض سوداوی و بلغمی نافع است * صنعت آن پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی بسفایج فستقی افتیمون اقریطی تربد سفید مجوف زنجبیل
دار فلفل دارچینی بالنگو کبار جوزبوا از هر یک سه درم ماهی زهره غاریقون سفید زراوند درونج تخم گزر سورنجان
مصری بوزیدان از هر یک دو درم فلفل سیاه زرنباد با تراه هیل هندی نمل بقطی از هر یک یک درم دار فلفل زراوند
مدحرج اصل السوس از هر یک سه درم سنامکی شش درم جوز چینی اعلی شش مثقال مجموع را کوفته بیخته
باشد وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی سه درم و عجب است از مولف این معجون که با وجود آنکه
جمیع اطبا منع نمک در جوز چینی نموده اند نمکها داخل نموده * معجون جوز چینی با نسخه مغربی ملمی درموده
الله که بالیف شده امیر محمد باقر المخاطب به حکیم معتمد الملوک سید علی خان عفی الله عنه است جهت
درد مفاصل حادث به سبب آتشک که یکی از اطبای عصر را بوده از مدت شش سال و بعون الله تع ازین بتدریج
مرض مع الله بکلی گردید * صنعت آن نسخه مغربی یازده درم جوز چینی موصوف بصفات جیده مذکوره هفتاد
درم گل گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه از هر یک ده درم مویز منقی یکرطل و نیم مجموع را در ... من ...

گلاب و عرق بید مشک بقدر کفایت بسایند و روز بگردانند بعد در تنگ سنگی یا مس یا ره قلعی کرده نموده سر آن را بطین حکمت مطلی
نمایند و اطراف آن را بخمیر گل حکمت محکم نموده بعد از سه شب در میان تنور یک شبانه روز دو ساعت در زیر
آن بجوشانند تا تمام رسد پس دیگ را فرود آورده بمالند و بالا نشینند صاف کنند بر عسل مصفی یکرطل
و شکر عراقی حل نموده و عسل مصفی بجوشانند کف آن را گرفته صافی نموده بقوام آورند پس بگیرند دارچینی
سلیخه بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب خولنجان سورنجان مصری دانه هیل مصطکی رومی از هر یک ده درم
جوزبوا الخ [illegible] عود قرنفل [illegible] سه مثقال زعفران چهار [illegible] قاقله کابلی با برده درم کوفته
بیخته معجون سازند و مقدار خوردن سه مثقال و سه مثقال صبح و دو مثقال وقت شام تناول نمایند و در نسخه دیگر درونج
عقربی بادرنجبویه ابریشم گل گاوزبان از هر یک ده درم لاجورد مغسول دو درم نیز اضافه شده وزن حب حمی
چهل و پنج درم نموده بسیار مفید آمد * معجون حب حمی دیگر * صفت آن حب حمی که نوشته بالای آن را
برابر باشد [illegible] سی و سه مثقال [illegible] مثقال زعفران زنجبیل مصطکی قرنفل دارچینی دارفلفل
فلفل سیاه عاقرقرحا [illegible] سنبل الطیب خولنجان [illegible] ترکی با قاقله [illegible]
قاقله سیاه [illegible] افتیمون از هر یک یک مثقال و [illegible] روغن گاو از هر یک [illegible] مثقال ادویه
را کوفته بیخته در روغن گاو چرب نموده [illegible] گلاب بخته از بالای آن [illegible] کرده در عسل [illegible] ممزوج
ادویه داخل کرده عسل مصفی را بقوام آورده ادویه را آن [illegible] معجون سازند و در ظرف چینی
نگاه دارند شربت یک مثقال و ربع مثقال * مفرح حب حمی بالشفا حکیم میر عماد الدین محمود [illegible]
[illegible] و دل [illegible] و صفرا و [illegible] رنگ [illegible] نافع است [illegible] * صفت آن
حب حمی پنجاه مثقال مروارید [illegible] زعفران [illegible] فلفل [illegible] سورنجان
[illegible] خولنجان [illegible] حمی [illegible] از هر یک دو مثقال افتیمون سنبل الطیب [illegible] صندل [illegible]
درونج عقربی [illegible] بهمن سرخ ماهی [illegible] بهمن سفید [illegible] زرد [illegible]
گلگون از هر یک سه مثقال دانه قاقله صغار [illegible] درم مصطکی عود خام [illegible] شکر اعرابی [illegible] عنبر اشهب از هر یک یک درم
مشک [illegible] دو درم دارچینی یک مثقال حب العلب مصری [illegible] مثقال [illegible] سه درم [illegible] اجزا
کوفته بیخته گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ [illegible] از هر یک ده مثقال گلاب [illegible] صافی نموده [illegible]
شیره [illegible] کاسنی [illegible] از هر یک ده مثقال آب [illegible] آب انار [illegible] آب سیب [illegible] گلاب از هر یک
[illegible] مثقال [illegible] عسل مصفی [illegible] ممزوج [illegible] بقوام آورده [illegible] بادام [illegible]
گردکان [illegible] از هر یک ده مثقال [illegible] کرده [illegible] اجزا را کوفته بیخته
بآب [illegible] و در نسخه دیگر [illegible] گل [illegible] صندل سرخ صندل سفید [illegible] از هر یک سه مثقال [illegible]
آمله [illegible] ده مثقال در اجزای این مفرح آورده شده است * واما استعمال این دوا [illegible] تا آنکه نوع
حب حمی [illegible] صحیحه [illegible] معلوم است و طریق مشهور نوع این دوا آن است که از هر یک از
[illegible] کوفته [illegible] ساییده [illegible] چهار مثقال [illegible] نموده در عرض سه روز [illegible]
[illegible] خوردن آن [illegible] مثقال [illegible] حمی [illegible]
با گلاب [illegible] گاوزبان [illegible] که مناسب دانند و موافق مزاج باشد [illegible]
[illegible] بالای آن [illegible]

ابراسم گرم نموده نبات سفید هشت مثقال داخل کرده سه دفعه بنوشند ویا زیره شیراز هریک هشت مثقال داخل
نمایند قبل خوبحسی روز اول نموده بل شیر گلاب وعرق داخل ساخته درعوض روز بیست مرتبه برهم زده صبح روز دیگر
آب صاف آن را بلند شیر گرم کرده با نبات هشت مثقال سه دفعه میل نمایند وروز سوم با ربعه سابید خوبحسی
مثلکور را اضافه نقل روز دوم نموده بل شیر گلاب باعرق داخل کرده حسب مرتبه برهم زده صبح روز دیگر گرم
نموده صافی کرده هشت مثقال نبات داخل کرده سه دفع بنوشند پس هر روز دیگر یک کفچه آرد سنده و
در سینه دیگر بجای آرد سنده آرد شکر مثقال است ویک کفچه آرد برنج وسه کفچه تخم ریحان کوفته وبروغن گاو
یا گوسفند بی‌نمک بریان نموده مثقال خوبحسی را با گلاب وعرق بیدمشک وعرق گاوزبان در زردگی دیگر نیکو
بخیسانند وصافی نموده پنج مثقال نبات سفید را حل کرده اضافه آرد وروغن مزبور نموده به زبد با خوب حریره
سرد دارچینی دانه هیل از هر یک دو مثقال نرم کوفته داخل کرده برهم زنند با خوب شیر وج سرد درسه طرف
حسی کرده درسه روز بیاشامند *حکیم محمد هاشم طهرانی گفته که دستور معمول فقیر در نوع خوبحسی آن
است که از یک مثقال تا هشت مثقال بحسب ضعف وقوت بدن مریض با عرقهای مناسب ودواهای موافق خیسانیده
داده‌ام بیماری مساعده نموده خصوص در فصل تابستان ومزاجهای گرم ودر امراض حاره وخفقان وامراض ملتهبه
حاره با صندل سفید وگل گاوزبان وتخم کشنیز خشک بالموته وبعد نصف مجموع خوبحسی سوهان کرده در
عرق بیدمشک ونیلوفر برای هریک مثقال خوبحسی سی مثقال عرق اضافه نموده درسینه کرده درعوض دو
روز چند مرتبه برهم زده صبح روز دیگر آب آن را صافی نموده گاه سرد وگاه گرم داده که میل نموده‌اند ودر امراض بارده
ونمرودی با عود قماری وبادرنجبویه وگل گاوزبان گیلانی وخوب حسی نوشانیده که نسبت عود با خوب
حسی نسبت مثلث وبا هریک از دو دوا نسبت یک باشد مثلا هرگاه خوب حسی سی مثقال با یک عود باید
که یک مثقال وهریک از گل گاوزبان وبادرنجبویه دو مثقال باشد بل شیر با گلاب وعرق بیدمشک باعرق ازیانه
وعرق بادروج اگر بود واگر برودت مزاج غالب باشد باعرق گاوزبان وبادرنجبویه درسینه کرده درعوض روز برهم
زده صبح روز صاف آن را نیم‌گرم با قند یا نبات با شربتی میل نمایند ومخصوص اگر جهت علت
عضوی خاصی باشد مثل جگر یا معده با دواهای مناسب آن عضو وعلت خیسانیده بنوشند از اول مدت خوردن
نوع سه روز را کمتر دارده روز است واگر هوا بسیار گرم نبوده ودفع علت فساد خوب حسی ودواها بعد از سه روز
باشد بار خوب حسی ودواها را داخل نبات نقل نموده عرق ریخته بلکه شیر خیسانیده در روز دیگر میل نمایند
واگر دفع علت فساد باشد داخل نقل ساخته بلکه شیر علیحده خیسانیده میل نمایند ونقل را باعرق مناسب
خیسانیده با خوب سایند صافی نموده بجای آب درعوض سه روز بنوشند وبعد از اتمام حرم ونقل سه روز آخر را بلکه شیر
باعرقها خیسانیده واسما سیده صاف نموده بجای آب میل نمایند خلاصه کلام درباب نوع خوبحسی آن
است که بطریق عرق زهره کرده *ونیز دستور کلی درباب وزن ومقدار خوبحسی وعرق آب ومدت خوردن دواهای که
داخل مشروب دارد بحسب مزاج ومرض وعرض تمامی مختلف است به نهجی که درباب عرق زهره مذکور شده کورسند
به آن با نوع سلوک نمایند ومخصوص درباب اعلی به زاسریه وملاحظه جمیع مواقف که بیان شده عمل نمایند
واما زهره وملاحظه این دستور کمتر از طرفین زهره ونیز دیگ بعنوان معروف است که زهره بیماری صرف ونسب *دستور
دیگر در نوع خوبحسی از حکیم میر محمد مومن که جهت بادهن وشکر ورا المزاج وخفقان وتقویت اعضای دوی
وامرجه اطفال نافع ودر فصل گرمی موافق است *صنعت آن خوبحسی را از یک مثقال تا هشت مثقال باید

پرهیز مانع نمود و تا عرقهای سابقه را در نوبه مواظبه نمایند هر روز دو سه دفعه استعمال آن نمایند و مکرر در هر نوبه
پس صاف نموده بنوشند هرگاه از برای ضعف حار المزاجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و تخم خرفه
ناسور نموده حب حمی در گلاب و عرق نیلوفر یا عرق بید مشک یا عرق گاوزبان از چهل و سه مثقال تا دو مثقال
بیاشامند و هرگاه ضعف مبرود المزاج باشد با عود و دارچینی و زرنباد و استعمال آن در عرق زنیان و عرق بهار
و بادرنجبویه نمایند آن بیاشامند و با اشربه مناسبه در امراض نیز بنوشند و همچنین هرگاه ضعف عضوی دیگر
باشد با ادویه مناسبه آن بیاشامند مرکبه بعد از سه روز صاف کرده باشد جرم آن را در آب یا عرق مناسب نیکو زیر و رو
نمایند بجای آب [illegible] ایام شرب نوع نوشند و یک حب حمی تحت الاطفال از یک مثقال تا چهار مثقال است
و از برای غیر اطفال از چهار مثقال تا شش مثقال * نوع حب حمی به نحو دیگر * صفت آن مقدار شش مثقال
حب حمی را نرم کوبیده در شیشه کرده عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه عرق شاهتره عرق بیدمشک گلاب از
هر یک پیاله بزرگ آبخوری از هر یک بعد از آن داخل کرده بگذارند روز در شیشه حرکت دهند پس صاف
نموده مقدار شش مثقال نبات [illegible] نموده داخل کرده بیاشامند در سه روز و روز چهارم تمام آن را حل کرده
تناول نمایند * نوع حب حمی نوع دیگر این است که از یک مثقال حب حمی را با نه مثقال نبات روز اول یک مثقال
آن را زیره نموده و روز دویم دو مثقال [illegible] آن را در امزجه حاره با گلاب و عرق بیدمشک
و عرق نیلوفر [illegible] یک مثقال حب حمی [illegible] و در مزاجهای سرد در گلاب و عرق [illegible] و عرق
بادرنجبویه و عرق بادیان [illegible] گاهی سرد بجای آب و گاهی گرم چون
[illegible] حب حمی در این ایام حل و شش مثقال [illegible]
[illegible] در ایام دیگر معلوم
میشود * دستور نوع حب حمی که در یک [illegible] امراض دارد [illegible] دفع نمیگردد [illegible] دفع میگردد
[illegible] بلاد [illegible] امراض مزمنه [illegible] دفع نمیگردد
* صفت آن [illegible] شراب [illegible] خالص [illegible] که [illegible] در رطل است و هر رطلی یکصد و بیست
[illegible] حب حمی
که [illegible] داخل کرده [illegible] آنرا گرم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بی‌سپری ونمک با حلاوه با شیر بخورند بجای آش سیر گرم بخورند * نوع دیگر از حکمای فرنگ ومند حبه
آسیلم وبروج وخروج مجرای بول وغیرها * صنعت آن حبوب حبشی اعلی از یک مثقال گرفته با دو مثقال وکبابه حبشی
وریوند حبشی ودارچینی از هر یک از نیم مثقال گرفته با نیم مثقال با حل روز بدین نهج که سه روز اول هر روز
حبوب حبشی یک مثقال را از آن مرتبه نیم نیم مثقال زیاده روزی دیگر دو مثقال حب حبشی واز آن مرتبه یک یک مثقال
که در آخر روز دهم وبهمین و نصف و یکم است مثل مثقال حب حبشی وارا نهاده ونیم مثقال باشد وبار دهم
دهم روز کم نمایند واین در صورتی است که مرض صعب نباشد بیاشند الامر در روز یک مثقال بیفزایند تا نصف
ویک درم و همچنین بار یکا میل که مقدار هر روزه را در نیم آثار منی آب نافه تا ربع بجوشانند وصبح صاف نموده
نصف آنرا آنوقت ونصف آنرا آخر روز نیم گرم نموده بیاشامند واگر در صورت بدری حوب حبشی اعلی را از سه
مثقال گرفته تا مثل مثقال در آب بجوشانند ودر مرض سالروری بجای آب بیاشامند که آنحالص بنوشند اولی است
ونوشیدن ونمک وغیرها را ترک نمایند * واما خربزهای حب حبشی پس بدانکه انها نیز در دفع مرض ممالحس
آب بلکه از آن انفع در بعضی امزجه وامراض ومواد * خربزه حوب حبشی قلمی فرموده اند که بالطف قدرة المحققین
سید سید اللّٰه ماحد الشمریر محمد هادی قدس سره است نافع از برای بر لاب بارده و مرقه وضیق النفس وامثال اینها
* صنعت آن آرد سید * آرد نخود از هر یک نیم کیسه سخشخاش تخم حرفه مغز تخم مرو کوفته
بر دنبه گاو بریان کرده شربت شفید شربت استارحود دس سره ملله مرباعمل سفید خو بمومصفی از هر یک
ده مثقال بعرق بید مشک وعرق گاو زبان وعرق بادر نجبویه از هر یک ده ده مثقال حل کرده باتش ملایم بدارند
تا چون بر علرا شود حوب حبشی چهار مثقال دارچینی دانگ مثل از هر یک دو مثقال عود الصلیب یک مثقال زعفران
نیم ماسه از هر یک درد انگ کوفته بیخته بران پاشند ساعتی سرد نگهدارند که بخار آب تبرید برود پس از آتش
فرود آورده ردای بر سر کشند ساعتی سرد نگهدارند که بخار آب بدارند تا عرق آید پس ردائی را برخود پیچند
بعد از بند لحافی برخود گرفته صبر نمایند که عرق خشک شود پس خربزه را در سه کاسه حبشی کرده هر روز یک
کاسه را بخورند واگر مزاج قوی باشد ومرض مزمن وقوی ورب حوب حبشی را زیاده میزان نموده تا چهار ده مثقال واگر
حرارت نماید آب با شد از برای هر روز بار بر مثب دهند * خربزه حوب حبشی دیگر نافع از برای امراض سینه وتنگی
نفس ونزله کهنه * صنعت آن حوب حبشی اعلی هر روز نیم مثقال تا یک مثقال تا دو مثقال آنرا بحسب مزاج
وضعف وقوت نرم کوفته بیخته با سه ورق آب نبات سه مثقال ... سیاه دانه با عرق بید مشک وعرق گاو زبان بجوشانند وصبح
با تشی ملایم به برند تا خوب قالوده شود آنگاه نیم گرم میل نمایند و تا سه روز تا سه روز تا نفس در ستور عمل نمایند
واگر شکر پنج مثقال ویک ملوم ساخته وکتیرا وصمغ عربی از هر یک یک دانگ پس حوب حبشی داخل نمایند بهتر است
* نوع حوب حبشی که معروف است بکسمر آب برلاب بارده وامراض سرد ودرد گوش ودرد سر وبار یکی چشم که حادث
شده باشد بعد از مرض معروف بآتشک واز برای دوار وسدد ومالیخولیا نافع است * صنعت آن ارد گندم آرد نخود از
هر یک مثل مثقال تخم حرفه کسمر خشک مرد ومغز تخم خشخاش مغز بادام شیرین از هر یک دو مثقال اول
مرتبه آردها را در روغن گاو بریان نموده پس حرفه وکسمر خشک وتخم خشخاش ومغز بادام را در روغن گاو زبان
وعرق بید مشک شیره گرفته شربت شفید شربت گاو زبان شربت نیلوفر خود پس با سفید شیره را تحمل مربا
از هر یک دو مثقال داخل آرد وروغن مذکور نموده تخم مرو ریان یک مثقال کوفته بیخته اضافه نموده با آتش
ملایم به برند تا بقوام خود آید حوب حبشی موهان کرده دو مثقال وهم دارچینی عود الصلیب دانه مثل از

ازهریك سه دانگ زعفران یك مثقال کوفته بیخته داخل نمایند و بقدر نخود حب سازند و با مثل آن بکوبند که نیارآن
بمرتبه بردوش مربیض رد ای بر سر کوفته دانگ را در پرورد آورده بقدر نیم که حرارت آب بکشد سود آن بر
دنگ را اندك اندك بر کرفته بیت با نیارا آن بدارد تا عرق آید و خمیر کرده کوبیده نرم حبی نمایند بس ورد را
بر حود بیچیده و صبر کند تا عرق حمل شود و نباید خفته باشد جمیع اوقات نماید که بتوفیق الله عزوجل نافع
است *حب حسی جهت تقویت قلب و دماغ و کبد و سایر قوی و ارواح و ملیین نافع و بادوا سعال
و خفقان و وسواس و امراض سوداوی را دفع کند* صفت آن بگیرند خرء حسی اعلی زن کرده بارنه نموده نیم
مثقال گل گاوزبان کاوزبان بادرنجبویه صندل سفید ابریشم خام اسطوخودوس از هریك نیم مثقال مروارید
بلورطل ... آب و عرق گاوزبان سایر و گلاب ازهریك نیم بمقداری که ... حسی که بیاری
گل مشکی مشک ... ازهریك ... دو ... بطور زرد ... ته
حب حسی طبخ نموده مالیده صاف نمایند بقوام آورند و در حین بقوام آوردن نیم درم ابریشم را در صره
کتانی بار کی بسته در آن اندازند و بعد از قوام آمدن سرد در ... مانند نیم بقدر معجون سازی حب و بقوت نمالند
تا سفید گردد بس داره حسی ... مصری ... سه نیم ... بر ... ان
خمیره العلک مصری ... حسی ... قاقله کبابه ... اسطوخودوس ازهریك چهار درم
ابریشم مقرض سه درم قلقل ... زعفران ... دو درم عنبر اشهب مشک خالص مصطکی ازهریك
یك درم ورق طلا نیم ... ورق نقره ... سه درم ... ترم کوفته بیخته عنبر و مشک
و مصطکی را بادری ... نرم سوده و زعفران را با گلاب سائیده و مروارید را با گلاب و سنگ ... ترم مرد ه
و مروارید را داخل نموده علی الرسم ... سه مثقال تا سه مثقال *و اما حلواهای حرء حسی بس
بدانکه اسماء ... المثل تا معاجین و از آنها صفت ... عماری و ... ساری *حلوای حرء حسی
با لنف ... الحکما و سید الاطباء والد ملحد آب مرحوم ... سره در دسمر و ... حرء حسی بطرس
نموده ... *حلوای حرء حسی که در امراض ... نافع است* صفت آن حرء حسی کوفته
از ... سرون کرده را ... بر ... مثقال ... و ... بی ... بی ... سور
معز حلوا ساز ... مطلوب باشد از حسی ... از هریك بقدری ... نمایند
در ... حرء حسی ... مثقال ... مثقال ... نماید
که باشد و اگر در این حلوا ... حرء حسی را مصاعف ... ازهریك مثقال ... حرء
حسی ... مثقال آب در دنگ نموده ... نموده ... بادیع نمایند و با عسل و شکر ... آورده حلوا
... نافع ... در باب معجون ... *حلوای حرء حسی حکیم ... نافع از
برای امراض ... ادویه ... اوجاع ... *صفت آن ...
... *صفت آن حرء حسی
... مثقال ... مثقال شکر ... مثقال ... نمایند ... مثقال ... آرد گندم
و روغن گاو ... ازهریك ... حلوا سازند ... مثقال تا ... مثقال ... حلوای
ماش ... *حلوای حرء حسی دیگر که جمیع ... نافع است و ... نماید
و ... نافع است *صفت آن حرء حسی را نرم کوفته ... بگیرند ... مثقال ...

یک مثقال زنجبیل دانه هیل خورد بجان خولنجان زرنباد از هر یک دو مثقال دارچینی چهار مثقال مغز چلغوزه مغز نارجیل
مقشر از هر یک ده مثقال آرد شده روغن گاو و شهد از هر یک نیم سیر روغن بادام شیرین قدری با عسل
قند سفید ده مثقال ... حلوا سازند شربتی ... مثقال تا سی مثقال بحسب ضعف و توسط و قوت
تناول نمایند * حلوای خوب حشمی ادویه از نسخه دیگر * منافع آن خوب حشمی اعلی کوفته بیخته نگیرند اران
سی مثقال فوفل ارحیمی ... اسقنقور ... مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر
کوبی از هر یک یک مثقال آرد شده یک چهار یکسیر روغن گاو و شهد عسل مصفی از هر یک یکسیر آرد
را در روغن بریان نموده عسل را بگلاب حل نموده داخل کرده به تدبیر باحوب ترحلوا سود پس ادویه را کوفته بیخته
داخل ... در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز ... مثقال تا سی مثقال بحسب ضعف مزاج و توسط و قوت مزاج
بخورند و بهتر آن است که مقدار ... صبح و شام بخورند * حلوای خوب حشمی به نسخه دیگر * صنعت
آن آرد سفید یک ربع من ... روغن گاو و یک ربع ... بریان کرده عسل مصفی ... بگلاب حل
کرده در آن داخل کرده به آتش ملایم به تدبیر باحوب ترحلوا سود پس مغز پسته مغز چلغوزه مغز بادام شیرین
مغز نارجیل مقشر از هر یک ... مثقال ... داخل کرده ... پس داده در عرق خوب حشمی
... سی مثقال فوفل دارچینی ... اسقنقور ... سورنجان ... از هر یک ... مثقال داخل
کرده ... در ظرف چینی ... بریان کرده ... کوفته بیخته
پاشیده نگاهدارند و هر روز صبح و شام ... حلوا ...
... داخل کرده ... عسل را ... که ... مثقال باشد * حلوای خوب حشمی به
نسخه دیگر * صنعت آن آرد سفید سه ربع یکمن ... روغن گاو و یکمن ... بریان کرده عسل مصفی یکمن و نیم
... بگلاب و عرق ... حل کرده داخل نموده به تدبیر باحوب ترحلوا سود پس مغز چلغوزه مغز
نارجیل که پوست ... آن را دور کرده باشد مغز بادام شیرین از هر یک ... مثقال ... کوفته داخل نموده
به تدبیر ... خوب حشمی اعلی ... مثقال فوفل دارچینی دانه هیل ...
زرنباد ... اسقنقور ... سورنجان ... خولنجان ... از هر یک ... مثقال
کوفته بیخته داخل کرده در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز ... مثقال ... بخورند * حلوای خوب حشمی دیگر
اصحاب امزجه بارده و امراض بارده را نافع است و جمیع دردها و اوجاع مفاصل را ... سودا ... گرده
و رجع ظهر ... * صنعت آن آرد گندم ... روغن گاو بریان کرده ... عسل مصفی ...
بگلاب حل کرده داخل نموده به تدبیر باحوب ترحلوا سود مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر از
هر یک ده مثقال ... کوفته داخل کرده به تدبیر ... خوب حشمی ساییده ... کرده ده
مثقال زنجبیل ... مثقال فوفل دانه هیل ... سورنجان ... کوفته و بیخته داخل کرده در
ظرف چینی ... کرده هر روز ... مثقال ... صبح و شام ... مقدار
... تناول نمایند * حلوای خوب حشمی دیگر با لطف آن مرحوم حکیم ... فرموده اند که منافع بسیار دارد و در
... * صنعت آن ... سیر ... ساییده ... سیر ...
... آن ... کرده باشد آب ... از هر یک ... مثقال ... زردک و عرق
چوب حشمی ... دو ... پس آرد ... مثقال ...

گندم نیم مثقال از لسرینه آرد گندم و آرد نخود را بروغن گاو حل مثقال بریان کرده نشاسته را در آب حل کرده
بریزند با جوز بالوده شود پس نبات سفید و عسل مصفی و زعفران پاک کرده خالص از هر یک نصف و نیم مثقال
همه را در عرق گاوزبان و عرق حوب حبشی و آب حل کرده بجوشانند و کف میگیرند تا خمیر مرغ برابر رسد و کف آن را
بگیرند تا دیگر کف نیاورد پس آنرا که مطبوخ بالوده و نشاسته در آرد و روغن مذکور داخل کرده بریزند با جوز
برحلوا شود مغز جلغوزه مغز پسته مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز گردکان مغز بارهنگ
مغز حبة الخضرا مغز الحکل مغز حب الزلم مغز حب الصنمه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدو دانه
همه لبوب باید که از پوست بیرون بالای لب مقشر باشد از هر یک دو مثقال همه را نیم کوبیده در حلوای مذکور داخل
کرده آتش ملایم بریزند تا شروع نماید به بار دادن روغن پس بگیرند حوب حبشی اعلی چهار مثقال خصیة الثعلب
مصری دو مثقال زنجبیل سفید نیم مثقال دارچینی بوزیدان نیم مثقال دانه فلفل بهمن سرخ بهمن سفید
شقاقل مصری لسان العصافیر شقاقل بوذری زرد بوذری سرخ از هر یک یک مثقال جوز بوا چهار دانگ عنبر اشهب
مشک تبتی زعفران بزرالنبج سفید تخم لفاح از هر یک دو دانگ کوبیده و بیخته داخل کرده بر هم زنند و از آتش
فرود آورده در ظرف چینی پهن کنند و نگذارند تا سرد شود نبات سفید کوبیده و بیخته بر آن بپاشند و بطریق
حلوا بریده و هر روز صبح چهار مثقال و شام چهار مثقال آنرا بخورند * حلوای حوب چینی دیگر * صنعت آن
حوب حبشی اعلی نصف و در مثقال فلفل دانهٔ فلفل زرنباد زرنباد بیمون با جوز او مغز جلغوزه مغز
بادام مغز کدو از هر یک نصف مثقال دارچینی نیم مثقال کوبیده بیخته آرد گندم بقدر حاجت بروغن گاو بریان
چهار دانگ بریان کرده عسل مصفی یک چهار دانگ نبات سفید نیم من داخل کرده بریزند با جوز حلوا شود * حلوای
حوب چینی دیگر بالطف آن مرحوم که در تقویت باه و امساک و کثرت سیلان مذی و وردی و سیلان رحم نافع است
* صنعت آن آرد گندم نصف و نیم مثقال بروغن گاو بریان نموده نبات سفید نیم و چهار مثقال بعرق گاوزبان حل
کرده داخل نموده بآتش ملایم بریزند با جوز برحلوا مغز پسته مغز مغز بادام شیرین مقشر مغز حبة الخضرا مغز
حب الصنمه مغز جلغوزه مغز الحکل مغز بارهنگ مغز از هر یک مثقال و نیم کوبیده داخل کرده با رآتش
ملایم بریزند تا شروع نمش دادن روغن نماید پس بگیرند بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خولنجان
زمرح بوذری سفید دارچینی قرنفل پوست بیرون نیم از هر یک یک مثقال خصیة الثعلب مصری
و دو دانگ حوب حبشی هفت مثقال نیم زعفران نیم دانگ معان بغدادی بهار درخت از هر یک دانگ مثقال
کوبیده بیخته داخل کنند و بر هم زنند در ظرف چینی پهن کنند و بطریق لوزیات بریده و قدری نبات
بر آن بپاشند و نگاهدارند و صبح نیم و شام نیم مثقال بخورند با شربه مناسبه * بالوده حوب حبشی
است بحلوای آن * صنعت آن بگیرند مقدار دو تولـه حوب حبشی اعلی را و ساییده صندل سوده با شیر تولـه
نرم ملایم کرده با شیره نبات و گلاب بقدر حاجت بپزند در آخر یک دانگ زعفران و نیم دانگ عنبر اشهب سوده
نمایند و چون بالوده یعنی برحلوا بسته شود در ظرفی کنند روغن بسته با بادام بقدری بران ریخته تناول نمایند و اگر
مریض مرتعه داشته باشد گلاب و عنبر داخل ننمایند و بعضی از لعابهای مناسب مانند لعاب بهدانه و بالعاب بزر قطونا
و نشاسته داخل نمایند و بدین طور مفید است و اگر بیمار محرور المزاج باشد خصیة الثعلب را حذف نمایند
* بالوده دیگر الطف و سهل ترحون مفسر و زیاد تر نماید * صنعت آن بگیرند حوب حبشی اعلی
و بکار در زیر نموده دو تولـه آن را در پیاله آب خالص بخیسانند و صباح جوش آن بجوشانند که به نصف رسد پس

مثل پسته بادام مقشر باشد نبات داخل کرده بطریق معمول طبخ نمایند تا بقوام آلوده آید و طرز مهره نما باشند
و همین دستور با زر و مقشر* دیگر چوب چینی انما در نفع قریب بحلوای آن است* صنعت آن بگیرند شیره نبات
مقدار دو آثار با شیره آثار گلاب بقوام آورند و مقدار نیم سیر چوب چینی الکی نرم سوده و مقدار نیم تولچه بادامه
و یک تولچه عنبر اشهب و نیم ماشه زعفران نیم نرم سوده داخل کرده نیم معجون سازی بکوبند مروج نموده بوجه
تا کسره باشی که بروغن دسته بادام چرب نموده باشند زیرا که اعراض نبرند و نگاهدارند و روزی مقدار نیم تولچه
تا دو تولچه تناول نمایند* لوزینه چوب چینی نیز قریب بالنفع است بحلوای چوب چینی* صنعت آن چوب چینی اعلی
بیست مثقال ریزه کرده در دو من و نیم پشنگ ساده که نیم من نیز باشد آب خالص بجوشانند تا نیم من ساده که
یک من نیز باشد برسد پس صاف نموده نبات سفید عسل مصفی بالمناصفه چهار صد و پنجاه مثقال داخل کرده
بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس تکفیل و پنجاه مثقال مغز بادام شیرین مقشر نیم کوفته تا مروج نموده
در طشت چینی یا بر سنگ مرمر ریزی پهن کرده لوزینه ببرند و سی و یک حصه کرده هر روز یک حصه را صبح
ناشتا بخورند و موافق امزجه بعوض مغز بادام مغز پسته یا مغز جلغوزه یا مغز چلغوزه یا مغز اخروت یا مغز
گردکان یا مجموع می توان داخل کرد* مربای چوب چینی صنعت آن بگیرند چوب چینی تازه بی ریشه [illegible] اعلی
و پوست آن را دور کرده قطعات بمقدار انگشت نموده خلال در آن سوراخها کرده در آب بپزند پس از آتش
برگرفته بر روی کرباسی آن را پهن کنند که رطوبت آن برود پس در میان آب نبات و شکر سفید یا عسل
مصفی داخل کرده بگیرند دارچینی خولنجان قرنفل دانه هیل خرد و زعفران قرنفل بمقدار هر یک رطل از
چوب چینی یک درم از هر یک از این ادویه کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و بجوشانند تا آنکه شیره را
بقوام آید پس کیسه را بیرون آورند و شیره آن را بیفشارند و دور کنند و چوب چینی را در آن داخل کرده
دو جوش دیگر داده فرود آورند و نگاه دارند تا سرد شود و در ظرف چینی کرده محکم نگاهدارند با مزاج گرم
پس استعمال نمایند مربی یک ازیمه و اگر بعد از فرود آوردن در هر یک رطل از چوب چینی که مربا نموده اند
مقدار یک درم از هر یک مشک و عنبر اشهب و ادویه سفید ساییده داخل نمایند بهتر است و اگر ساده خواهند
باید با عسل مصفی یا شکر بقوام آورند و ادویه دیگر مطلقا داخل نمایند* مربع چوب چینی گفته اند که چوب
آن را ریزه کرده مانند دانهای [illegible] که بار برگ باشد که بان مربا مربع نموده آب آن را فرو برند و ثفل
آن را بیندازند علاج و خوشهای [illegible] از منافع است مخصوص آنکه از ساده آتشک باشد *فصل در بیان
طریق استعمال چوب چینی در مراهم و زرورها و [illegible] و حصول آن اما مراهم چوب چینی که جراحت های
آتشک و زخمهای ناسور و زخمهای مفاصل و اوجاع مفاصل و سایر اوجاع را خصوص که از آتشک باشد نفع دارد* مرهمیکه
همین منافع دارد* صنعت آن آهک را در کیسه کتان کرده یک شبانروز در آب خیسانند پس کیسه را در آب بفشارند
نمایند بگذارند تا ته نشین شود پس آب آن را دور کرده آب تازه بر روی آن کرده بر هم زنند و در ظرف دیگر بگذارند
تا ته نشین شود آب آن را دور کرده همچنین تا هفت مرتبه آن را غسل داده آب آن را دور کنند پس آن ته نشین شود یک جزو
از آن و دو جزو از چوب چینی کوفته [illegible] و مرداسنگ و اسفیداج [illegible] سفید را [illegible]
جمیع اجزا را [illegible] که اگر [illegible] در این مرهم داخل نمایند انفع است
مرهم چوب چینی دیگر انفع از اول صنعت آن [illegible] معمول [illegible] مرداسنگ سفید [illegible]
از هر یک سه مثقال چوب چینی موم از هر یک نیم مثقال موم زرد روغن بادام شیرین بیست و نیم مثقال گداخته

بر آن را کوبیده بیخته بر بقیه آن سرشته مرهم سازند در نسخه دیگر بعوض یک مثقال روسکافور یک نیم درم داخل
است * مرهم چوب چینی دیگر جهت زخمهای آتشک که از نسخه اول انفع است * صفت آن مرداسنگ سفید از هر یک
دو مثقال کمیرکه در فارسی معروف است تکار مثل چوب چینی از هر یک چهار مثقال موم کافوری پنج مثقال
روغن گاو یک مثقال و نیم مثقال و اگر بجای روغن گاو مسکه گاو تازه تا سر سر باشد بهتر است بدستور معهود
مرهم سازند و اگر نصف کافور را سوخته داخل نمایند انفع است * مرهم دیگر که زخمهای آتشک را نافع است
* صفت آن مرداسنگ بوتهای گرمابی معمول صابون رقی تراشیده از هر یک پنج مثقال ابرروسفید برگ حنا
زنگار ماروی سرکه از هر یک دو مثقال زفت رومی نیم مثقال چوب چینی ده مثقال شمع زرد و سرکه انگوری
حسب الحاجت داخل کرده و نوشادر با سرکه سائیده و سائر ادویه را کوفته بیخته با موم زرد و زفت کهنه و روغن بادام
تلخ و روغن گل سرخ از هر یک نیم مثقال مرهم سازند در نسخه دیگر ابرروسفید نیم مثقال است و مرتبه
و نیکو سرشته بتمام بهم سرشته شوند و این مرهم را بمالند و اگر چوب چینی را نیز نهایت سائیده و بیخته بقدر
زفت رومی داخل کرده بر سر گلی اندازند باو است در جراحت های دیگر اگر قدری از چوب چینی را کوبیده بیخته
بعینه مرهم کافور با سلیقون داخل کرده استعمال نمایند نهایت نافع است * واما روغن های چوب چینی
که اوجاع مفاصل و درد مفاصل که از آتشک حادث شود و برای جذام و درد اعضا و اورام سوداوی و بلغمی چون فالج و
استرخا و رعشه و کزاز را نهایت نافع است * روغنیکه در اوجاع مفاصل و دردهائیکه از آتشک حادث شود نهایت نافع
است * صفت آن چوب چینی اعلی نیم مثقال سورنجان مصری هلیله کابلی از هر یک پنج مثقال قصب الذریره
اسه سنبل الطیب سادج هندی مرزنجوش زراوند طویل از هر یک سه مثقال عاقرقرحا و مثقال حنظل تلخ ده مثقال
و در نسخه دیگر بیست مثقال است مجموع را نرم کوفته و چوب چینی را ریزه نموده دو ساعت در ده من آب
بجوشانند آنگاه با روغن زیتون و روغن گل سرخ از هر یک چهل مثقال روغن بابونه روغن زنبق روغن شبت از هر یک
ده مثقال در دیگ با آتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود و آب برود و روغن بماند پس صافی نموده ریزه را بر دارند
و بقدر را باآنکه بیست آب رحل مثقال روغن دهن دیگر بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده در روغن
اول داخل کرده نگاهدارند و بوقت حاجت بمالند و بعض اوقات اگر در هر ده مثقال روغن یک مثقال مومیائی
داراجردی داخل نمایند انفع است در اوجاع بارده و امراض بارده چون رعشه و لقوه و فالج خصوص آنکه در هر ده
مثقال از هر یک از جند بیدستر و فربیون نیم مثقال نرم سائیده اضافه نمایند * روغن چوب چینی دیگر اوجاع
مفاصل حاره را نافع است * صفت آن چوب چینی ده مثقال بیست من آب بجوشانند تا بربع رسد برگ حنا سه
مثقال علیحده در آب تلخ بجوشانند و صبح جوشانیده صافی نموده روغن گل سرخ سه مثقال اضافه نموده
در دیگی ساعت بجوشانند تا آب برود و روغن بماند سرد کرده در شیشه نگاهدارند و در وقت استعمال در هر پنج مثقال
از آن از هر یک از سورنجان و جفت مکی یک مثقال نرم سائیده داخل نموده استعمال نمایند نهایت نافع است و
اگر آب سداب تازه و آب کرفس و آب اذخر تازه و آب ریحان تازه از هر یک سی مثقال اضافه آب چوب چینی نمایند
و روغنها را داخل کرده چندان بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند پس استعمال نمایند در اوجاع مفاصل
و اوجاعیکه از مواد بارده حادث شده باشد اثر تمام دارد * روغن چوب چینی دیگر که در آتشک و جذام و مانع ریختن
موی است در داء الثعلب و داء الحیه و سفید موی بر وبالید موی را دراز و رسا و قوی گرداند * صفت آن چوب چینی
نراشیده ده مثقال برگ مورد برگ حنا برگ نیل سبل سنبل الطیب اسد سادج هندی برمت

فلفله زرد فلفله سیاه دارفلفل فلفله کابلی آمله صبحی سعد کوفی حب الآس زرنبل عود هندی عود الصلیب جوزبوا بسباسه از هر یک دو مثقال تکسیر زگلاب آب برگ چغندر و آب اسفاناخ و آب برگ مورد و آب ترب هر یک و آب گاوزبان از هر یک چهل مثقال بجوشانند صبح تا شب ملایم بجوشانند تا به نصف برسد و بمالند و صاف نموده زیت انفاق روغن گل سرخ روغن مغز تخم الحصرم از هر یک شصت مثقال روغن بنفشه ده مثقال داخل کرده در دیگ مضاعف بجوشانند تا آب برود و روغن بماند عطر چینی لبان لادن از هر یک سه مثقال عنبر اشهب زرد رومی عطر صندل مصطکی رومی مومیایی دارچینی از هر یک یک مثقال را داخل کرده بکار برند * روغن چوب چینی به نسخهٔ دیگر مستعمل در اوجاع مفاصل و درد کمر و اوجاع حادث از آتشک * صنعت آن چوب چینی ده مثقال آن را اره کرده بلسبوس مطبوخ چوب چینی با سه من نیم در آب بجوشانند تا بربع رسد پس روغن گل سرخ یا روغن بابونه یا روغن بادام تلخ سی مثقال داخل نموده بجوشانند که آب برود و روغن بماند * روغن چوب چینی دیگر که در اوجاع مفاصل و اوجاعی که از سودا حادث شده باشد اثر تمام دارد * صنعت آن چوب چینی ده مثقال آن را اره کرده و زنجبیل کوبیده نموده پس آب مطبوخ چوب چینی را با آب کرفس تازه و آب برگ حنا از هر یک سی مثقال روغن زیتون تازه ده مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند در مرده مثقال از یک مثقال و ریحان مصری سوده داخل کرده برهم زنند نگاهدارند * روغن چوب چینی به نسخهٔ حکیم محمد صالح ابن محمد امین * صنعت آن چوب چینی روغن کنجد سه گرده برابر هر یک ده رطل چوب چینی را اره کرده در سه رطل آب بجوشانند بعد از آنکه تکسیر در آب جوشانیده باشند آنقدر بجوشانند که نصف آب برود پس روغن و سه راه دوا از آن اندازند و باز بجوشانند تا آب رفته روغن بماند صاف نموده نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند * طلای چوب چینی که بعد از اتمام خوردن چوب چینی در حمام بر بدن بمالند مخصوص دردهای آتشک و جذام * صنعت آن چوب چینی سوهان کرده چهار مثقال سورنجان مصری بوزیدان بسفایج مغاث بعد آدی عود هندی زرنباد خولنجان عود الصلیب و بیخ برگی دارچینی کوفته بیخته بگلاب و آب انجوان سرشته روغن راحت داخل کرده در حمام بر بدن بمالند و صبر کنند تا عرق آید پس غسل کرده برآیند که بعون الله تعالی نافع است * روغن راحت مستعمل در این طلا این روغن بالخاصه جالینوس است و دوا این دهن زیاده از آن است که در این مختصر گنجد و از مبدوا این مفید از بانده بطهور رسیده که از پس و امراض شده خصوص در آتشک و جذام و انواع قروح و ناصور و دوباره و جرب و سعال و داء الثعلب و وسواس و صداع که بعضی از آن مشهور است * صنعت آن جدوار خطائی آزموده زراوند طویل زرنباد زراوند مدحرج حب الغار چطلمانای رومی مرصافی صبر سقوطری جاوشیر سکنجبین جلست کندر مصطکی تخم خیار برگ حنا جامدانه شرعا در چا مقل ازرق از هر یک دو مثقال سورنجان مصری چهار مثقال هر یکی یک مثقال صابون عراقی ده مثقال موم زرد ده مثقال سه گرگ سدروناه سه مثقال سه حرکوس از هر یک نیم مثقال زیت کهنه روغن گل سرخ روغن بابونه روغن نرگس روغن سوری روغن یاسمین روغن زنبق روغن رازقی روغن حنا روغن ریحان روغن سورنجان روغن نفط تلخ روغن فرسون از هر یک یک اسمار ربع چهار مثقال زیت را در آب لیمو کشند و بانکه قدری سرکه با آب لیمو در ظرف سفالی نو کرده سماب را در آن اندازند و اندکی برهم زنند که ریزه ریزه شود پس قدری جا کوفته بجز برسته داخل نموده با نگشت بمالند تا به زوج که کشته شود و نهایت اهتمام در کشتن سیماب نمایند پس صمغها را در سرکه بجوشانند در هاون بمالند بمالایند و بایی ادویه را جدا جدا کوفته بیخته ورق نموده وجدوار را بر روی سنگ بگلاب بسایند صاف و آن را کار برآمده و نیم آنها و موم را گداخته بمالایند و مجموع روغن ها را یکجا کرده در پاتیل بجوشانند

وصمغ را داخل کرده از آتش برگیرند و مرهم بسته بادام سوده بیست ریش مقول و حک وارد را داخل کرده بکوبند
بعد سائر ادویه کوفته بیخته داخل نمایند و حب‌ها به قدر نخود سازند به قدر یک مثقال که نیم عدد در هر
آب بعمل سوده و در ظرف چینی یا چینی کرده سرش را محکم بندند و وقت حاجت بکار برند *غرغره حب حمصی مستعمل
در امراض جذام و آکله و آتشک مرکب از خوش و وج و دارچینی و کافور و ملاله و زرنیخ باشد *صنعت آن حب حمصی چهار جزو
مویزج عاقرقرحا برگ حنا بابونه پرسیاوشان برگ مورد سادج هندی زرد و رسعد کوفی کابلی هندی فلفل فلفل مویه
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر اسطوخودوس زوفای خشک پوست خشخاش
حب العلب از هر یک یک جزو جوشانیده صاف نموده مضمضه و غرغره نمایند و اگر مرض مزمن شده باشد نیم دانگ
توتیای هندی بریان نموده و چهار دانگ طین مغره سوده نیز داخل نمایند نافع است *غسول حب حمصی که در امراض
جذام و آتشک نفع بخشد موی کند *صنعت آن حب حمصی سوهان کرده چهار جزو برگ نیم برگ حنا برگ مورد
صندل الطیب پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله زرد از هر یک جزو نیم
کوفته و بیخته حب حمصی با گلاب خمیر نمایند و روی آن را بعد مال کمالی بوشانیده تا نیم روز مانده هر روز دو سه بار
دستمال بگلاب تر کرده بر سر و روی مالند و مریض روز دیگر بعد از آن نیز نمایند *خبز است طعامی
است قلیل الغذا و مصلح احشا و رباح و رطوبت معده *صنعت آن آرد گندم خمیر نموده و خمیر تنک نموده
بپزند تا آنکه از آتش رسیده آب شیر نیم طبخ نموده بار دیگر نمایند و نیز خبز طعامی است مصنوع و مرکب از گوشت
نان و شیر و شکر بلدی برابل و انار بریانی درآ گرمنه مسرور شوند گوشت و نان بعضی گفته‌اند که آن گندم و برنج است
که زیر دیگ بریانی گذارند آنرا و جمع آن خوازیب و خرازیب آمده *خرنوبا بفارسی خرنوب و بهندی جای تهل گویند
ثمر درختی است که درخت آن از خرنوب است که بریان برنگی است که آنرا اساری نام کرده‌اند ثمر مسود را [illegible]
در بصره و بلاد ترکستان فرنگ ارتفاع آن بقدر بیست ذرع ساق آن بقدر گردگان و ورق آن باریک طولانی سبز
مثل برگ انبه و حاشیه آن دندانه‌دار و گلهای آن ریزه و نیز آن بقدر گردگان و از آن برگ آن سبز و ساق آن
سبز ملایم و گوشت آن بادام است بسیار شبیه برشک ساده و سیاه بسیار میگردد در
زیر آن گوشت برگ های زرد تیره مایل بسرخی میباشد که آن را بستان و بهندی جا و نری میباشد و در
زیر آن پوست حسی و یک صدف آن خوشبو است و آن از بعضی کاغذ تیره رنگ اغبر مایل بسیاهی
با خطوط و سیاه رنگ شبیه صاف مستعمل اول آن نیم‌پخته و خوشبو است و ثمر آن تازه خوشبوی تلخ طعم و رایحه
سنگین رنگین با خطوط سیاه است در دوم گرم و خشک و گویند خشکی آن در سوم است با نفخ و مفرح و مسکر
و ملطف ریاحی معده و هم آن جگر و حافظ حرارت غریزی و مقوی صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن
نزلات و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و دفع کلف و نمش و عسر البول و عسر زی و رطوبت معده
و زلق الامعا اسهال معدی بارد و رطب و ازالة قرحات معقبه معده و استسقای لحمی و ضماد آن جهت ورم بارد جگر
و اوجاع بارده و ورطه و درد سر بالغ و لقوه و رعشه و با قسمتش و عمل جهت کلف و نمش و آثار و زینت و با روغنها جهت
اوجاع بارده و کوری گوش و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و مضر
معده و مصلحش کثیر و بسیار خوردن آن مورث موی حلق و جفتی و مضر مثانه و جگر و مصلحش سنبل و بدل
بیس بادر شقال و بدلش پوست آن ثمره و جهت مدد و صلابت تلف ورق و تیمر آن سبل الطیب و قرنی
مانند بهار آبی است تنها آنکه لیکن برای اچار و غیره و عطر آن ثمر و روغن ثمر و مربا و مخلل آن را که با پوست

مسمی جارح در حبس حامی تمامی ساحمه می آورند و می فروشند و دیگری را دسل بمثل منند و بمنگد ارند که
دهم قسم ارا سا ابرا ورند *خواص خور نوا بقوت معده و باه و مصمر طعام و طیع بوی دهان کند و بادنای سالف
و اسکو بود و بمقدار سه قیراط است* صفت آن خور نوا جهار مثقال مثل نواحرلیسان رلیحمل فلفل سماه ٢ مثل سفید
دار فلفل دار چینی سادج مصدی سنبل الطیب ه من سرخ بهمن سفید زرنباد تخم کرفس از هر یک مثقال زعفران
سعد رم عود قماری خام سه مثقال مشک خالص نکدانگ و تمر توت برنج سه مثقال گاو زبان مصطکی از هر یک
دو مثقال قند سفید دو اوزه مثقال عسل د ووزب ادو به ندسور معمول معجون سازند شربتی با یک مثقال و نیم
*خواص خور نوا سپهر ر خواص حار ند معده را قوت دهد و طعام مصمر کند و حفظ سفر اند و نواسیر را داده دهد و رنگ
روی را صافی گرداند و بوی دهان خوش کند* صفت آن خور نوا انسانه مرتفل دار چینی سنبل الطیب سعد کوفی
آمله سعبی دانه فلفل اجزا قماری کوبیده بیخته با قند سفید و عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی دو درم
حب خور نوا اسهال مرض و اسهال نواسیری را دافع است صفت آن نگیرند یک عدد انار حامض یارس کوحلد و سر آنرا
برند حبوب آنرا اندری خالی کرده وعدد خور نوا در آن گذاشته سر آنرا گرفته بهمان قطعه تخم نگیرند و بالای حمیر
گل و رز نواتس بپرند که سوخته نگردد پس برآورده گل و حمیر را دور کرده انار و خور نوا را رم و ده با لعاب بهدانه
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت حب صبح ناشتا و شام اورد و حب ناشیح حب فروبرند
و اطفال را یک حب یا دو حب کافی است و اگر قدری حصص مکی خالص صافی که زیرت باشد بر آن مثلی در لعاب
بهدانه با آب لسان الحمل حل کرده با آن سرشته حبوب سازند بهتر است از برای بواسیر *حب خور نوا دیگر از آن اقوی
*صفت آن بهمان دستور حبوب انار را خالی کرده یک عدد خور نوا را در آن گذاشته و اطراف آن قدری زیره سیر پر کرده
و سر آنرا بسته بدستور مرقوم بریان نمایند و بهمان قسم استعمال نمایند *حب خور نوا افیونی ارد و افیون دکر یافت
*دهن خور نوا جهت تقویت اعصاب و ضعف آنها که بسبب برودت و رطوبت باشد و وجع مفاصل بارد را دافع است بلا مس
یابی *صفت آن نگیرند خور نوا هر قدر که خواهند و بسیار نرم نکوبند و در آب بسیار نکو جوشانند و نگذارند تا
جوهر سرد شود در روغنی که در بالای آن بسته شده باشد بردارند و بار خوش دهند و همان بسر سرد نموده روغن را
بردارند باد دیگر مطلق روغن در آن نماند و این بهترین طرق اخذ روغن آن است خالص و تنها و برمی آید بی سقف
*دهن خور نوا دیگر معمول از طب که مای نوا کلمنوس نیک است از برای معده شربا و طلاء و مسکن وجع مولیع و مثانه
و مقوی مثانه است *صفت آن نگیرند خور نوا هر قدر که خواهند و بسیار نرم نمایند و در آب گرم یک شبانه روز
خیسانند و در جای گرم تگذارند و بعد از آن بقطیر نمایند و دهن را از آب جدا نمایند و تکرار بر آن گرداند سفت
در جوربائی باشد مرتبه یا بی و بالیت در آب گرم خیسانند و بقطیر نمایند تا دیگر دفعه در آن تائی نماند
*سفوف خور نوا اسهال بلغمی را دافع باشد *صفت آن خور نوا بریان کرده سه درم نانخواه تکلدرم کند و سه درم
کوبیده بیخته سفوف سازند شربتی تکلدرم با آب گرم بنوشند *خور ماثل بفارسی بادوله و بابوره و بهندی دمبرره
و بلغمی اسم موده گویند و آن معرب لوکو ماثل فارسی است و آن سرد و در مرروع و سعد و نفس می باشد و نفس
ماثل بستانی آن و بری واسته در حب آن از سالن برگ و بر همه نفس مائل بستانی باشد اقوی است و بیان هر یک از
دو نوع آن بعد بیان بادنجان و برگس از آن کو حکمی رگل هر یک از دو نوع آن بسته بری و بستانی رگل لبلاب و از آن
در اره رگل آن زرد و مفکر و حبوب گمی از آنها زرد و در آن همین اسماء همه در حسم او کمود می نماید و بعرض
نیل رگردگان رحاربال مثل بادبند و سیرو در جوف آن دانهای بسته بند از ند سبان و خوش طعم و مستعمل تخم آسست

و بعض یک گرم کرده آب بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم و بسیار نافع و مجرب است در اول چهارم سرد و در دوم تر
حمل گویند در خشکی آن مرتبت باعتدال و اول اصح است مسکن حرارت ملتهبه مفرطه و در غایت تبرید و مکرر و رادع
اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و دموی و ضماد آن در روغن دانه آن جهت بواسیر و اوجاع حار مقعده نافع و اکثار آن
باه را باطل نماید و هم آنرا اسهر دانسته اند طلای طبیخ آن با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام و اسهال صفراوی و قطع نزف دم نافع و برو
ضماد مجرب است آن جهت تقویت اعضا مجرب و نافع رفع مرض مری و ضعف رطوبات و بلغم خوردن آن جهت صداع
مرض مجرب است و بدل زیرنیس با کلا اگر و بدل آن لفاح و وزن آن و شربت خوردن و ضماد فکر و مصلحش بافل و وارنه
و عمل است گفته اند کدا که برگ و گل آن سیاه و بزر بر روی طعمه بطعمه ولیسح و زیاده هر که مداوا کرد با سده بله
سده و آن را به هندی کیلد مهوره باشد در افعال ادوی از هر دو نوع دیگر است باشد تکه و بعد گل آن با عسل کو بیده در
۱ صاحبان امزجه لطیفه و دکای حس میگردد* حافظ الصحه از مجربات صاحب خلاصة التجارب جهت امراض رطوبی
بلغمی از قبیل سرفه و ضیق النفس و استسقا و خفقان بلغمیه مزمنه و صداعیکه از دکای حس دماغ بود و صداعی که
از گرمی معده بود ماء خمرد و بیضه رخوده یا مالیخولیا و سهر و سدد روده و از و صرع که از بخار و ضعف معده بود و صداعیکه
از بسیاری دماغ باشد و معده و ضعف قوت با صره و خارش بلک چشم که از خربان اصل باشد و نزله و زکام و اسهال های
لمه رخون آمدن از دندان آب رسیدن از دهان بعد از سیمه شد اوست بآن و درد معده که از دکای حس آن باشد و کثرت
خفقان و عطش و بهو ع که از ضعف معده باشد و از برای سهولت های ردی چون گل خوردن و کچ و غیر آن و از برای
نقصان اشتها بر طعام و ضعف معده و ترش شدن طعام در آن که از سستی جرم آن باشد و از برای هوت کامی و اسهال های
مزمنی و سلس البول و کثرت احتلام و سرعت انزال و تقویت باه و عقر که بسبب کثرت رطوبات مزلقه رحم باشد و سیلان
رحم و ریح مثانه و وجع مفاصل و نفاخات و نمو ران و طاعون و حمی مطبقه و غب غیر خالصه و مانند اینها و ورم رحم و
بعد از سیمه در هضم شد اوست بآن و درد دندان بردن و آماس لهات و ورم لوزتین و بحه الصوت که از سردی و تری بود
بعد از سیمه مرتب در ماء العسل حل کرده و جهت عسر النفس و ضیق النفس در حلایی که در آن بعضی العنه میل
حلبه و بهدانه باشد و سرفه و نفث الدم با عصاره لسان الحمل با عصاره خمار و دانه الحب هرست خوردن و حمی
مواظبه و ربع بعد از دو ترتیب شد اوست بآن رحمی و ربا بعد بعد با آب معصور انارین با سرکه با آب وره
و از برای سری و نبات اللیل بعد از طعام نافع است بیان آنست که استعمال مجربات مثل اسون حب الشفا و غیرهما
در اوایل امراض حاد بسبب جهت آنکه باعث تغلیط مواد آنها و رو سیح تمامی و صعوبت امر و احداث امراض دیگر میشود
و دفع باعث جمع و نزول و فع آن میگردد و باعث تمام مواد و اخلاط دیگر در آن عضو در خفقان مثل اسهال سرد مسود
خفاخه در افیون به تفصیل ذکر یافت و تدبیر خفقان را گاهی که بیت لازم بلغمی باید نماید مگر و مسکنه کهنه شده باشد آن
حافظ الصحه و حب الشفا و امثال آن که در آن جوز ماثل بود نافع است در دیگر مجربات مصر* صنعت آن از طلیل دار چینی
زرنباد جوز بوا زرنباد جوز مثل خالص بلیل جوزی صعتری دو جزو کند رپل جزو و نیم جوز مائل برابر جمیع
ادویه احراز آکو نیمه سحیقه با شده وزن ادویه عسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی مقدار بخودی برگ کامل را
و گفته که دوبت این دو ادویه از غیر طبیعی است* حب الشفا از مجربات والد صاحب خلاصة التجارب نافع جمیع امراض
مذکوره در حافظ الصحه و بیماری باسه و مرسده از سرما و عسر سرما الس از توت و درد سر کهنه و تو د را دارد مانند مردی شد
با گرم و وجع تولنج را نافع و مقدار مت آن حفظ صحت مسما بلد و سکین بدن در میکند و اگر بمعادن افیون دهند
بزل افیون کشد که کار افیون کند رها مرمقام آن است* صنعت آن زنجبیل بلیل جوز و بزر بند خیمی دو جزو نیم جوز مائل

به جوز کرد از مجموع ادویه وایل کوفته بیخته با دو برابر عسل مصفی بقوام آورده سرشته معجون سازند و در ظرف
چینی نگاهدارند بعد الحاجة شربتی یک مثقال بجوز دی بکار برند و بعضی گفته که چون این معجون با یعمر طبعی تا می بود
و این را مجمع معجون است اما چون جبها ساخته شد مسمی بحب السعادة شد * حب السعادة نسخهٔ دیگر
* صفت آن زرنیخ چینی زنجبیل جوز ماثل اجزا مساوی کوفته بیخته با قدری عسل سرشته حبها سازند و بعضی با آب
صمغ عربی محلول در آب سرشته حبوب مسازند مرحمی یعنی نخودی شربتی یک حب بعد از جوب است و در منافع
و در منافع حب السعادهٔ اول است * حب السعادهٔ نسخهٔ حکیم ارزانی که در قرابادین قادری آورده و گفته که این حب حافظ
قوتهای نفسانی و طبیعی است * صفت آن زنجبیل جوز بوا زرنیخ زرد هر یک درم زرنیخ چینی سه درم جوز ماثل نه درم کوفته
بیخته با دو برابر آن عسل مصفی سرشته بقوام آورده حبها سازند مرحمی یعنی نخودی شربتی یک حب و بسیج حب
السعادة که افیون داخل دارد در افیون ذکر یافت * حب جوز ماثل دیگر اثر آن سرفه و درد سر و زکام و غیره مزمن بارده حار دو
جمیع امراض بارده و حاره و جمیع امراض مزمنه را نافع است و در پیشانی یک روز بوسن بالیده دادو در شکستن وجع و رفع ... ب
است و این حب از اطبای هند است و گفته اند اند او مثل آن بعمر طبیعی میرسانید و حافظ صحت است * صفت آن تخم
جوز ماثل وارده درم زنجبیل چینی هشت درم زنجبیل صمغ عربی از هر یک چهار درم صمغ را در آب حل کرده باقی ادویه را
کوفته بیخته با آن سرشته حب ها سازند مرحمی یعنی نخودی و فلفلی شربتی کامل معتاد با فیون را حب کلان و غیر
معتاد را کوچک * حب بدل افیون دیگر که اسلم از اول است درد سر مزمن و ضعف معده و جگر را نافع است و قاطع عادت
افیون است * صفت آن تخم بادورنج شاه بلوط مثقال زنجبیل دو مثقال زرنیخ چینی سه مثقال کوفته بیخته حبوب سازند
مرحمی یعنی نخودی و فلفلی شربتی از یک حب تا سه حب بحسب قوت مزاج و اگر نسخه دو دانه و صندل نیز ... کرده
داخل نمایند بهتر است و در نسخهٔ دیگر از چینی مصطکی از هر یک یک مثقال نیز داخل است * حب تخم جوز ماثل
جهت امراض مکه یعنی ریاح را بعد از وضع حمل عارض میگردد از لینت طبع وحمی حقیقی و ضعف مزاج که
بهلوی در شوب باشد * صفت آن بگیرند تخم جوز ماثل سیاه زا و باحمد ... انه و فلفل سیاه نرم سایند و حبوب سازند مرحمی
یعنی فلفلی شربتی از یک حب تا سه حب و حب جوز ماثل افیونی را در افیون ذکر یافت * حلوای جوز ماثل از مخترعات اهل
هند است جهت امراض بارده رطوبه نافع منقول از خلاصة التجارب * صفت آن بگیرند تخم جوز ماثل نه من و نیم کوفته
در شیر سی سیر گاو که دو آن قدری آب داخل کرده باشند اندازند تا سن ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر درود آورده
بالا نشسته و مایه زند تا ماست گردد مسکهٔ آن را با نصف وزن آن مسکه زرده تخم مرغ خام زرد و نشا را با عسل مصفی
سرشته با آرد ممده خالص حلوا بپزند چون خواهند که از آتش بردارند عنبر و زرد آن دارچینی جوز بوا از هر یک کوفته
بیخته یک مثقال زعفران سوده با آب سمروج نموده نگاهدارند سر روز یک مثقال آن را تناول نمایند و کم مقوی طلای
طبیب است * دهن جوز ماثل اوجاع را تسکین دهد و فالج و سرعت انزال را نافع باشد * صفت آن تخم جوز ماثل را بگیرند با
برگ و بیخ و گل و ثمره زیاده کهنه نیم کوفته بیندازند مستعمل سازند و بر روغن کنجد چون جوش بیاید و بیخ
آهنی آن را ساوند و اسفل آن آتش برافروزند و در زیر آن ظرفی از آتش گذارند و از بالا آن روغن کنجد
ریزند تا نیمه روغن از سر قیله بچکد بگیرند با اتمام قیله سوخته گردد و نگاهدارند و عند الحاجت استعمال
نمایند * دهن جوز ماثل به نسخهٔ معصومی که چون در سر بمالند و قدری در بینی چکانند خواب خوش آورد
* صفت آن جوز ماثل سبز سیاه از هر یک سروی در ... در الشمس ... تخم کاهو از هر یک دو جزو کوفته
در آب بجوشانند چون خوب جوش ... در آب باز ... صاف نمایند و آب را با روغن کدو با آتش ملایم

بجوشانند تا آب رفته روغن ماند * دهن جوز مائل دیگر جهت سرعت انزال باید در حین مقاربت کف پا را آن
چرب نمایند منقول از شفائی * صفت آن جوز مائل را از پوست تکلیف نموده در میان سنبه گردن دراز کرده
سر را بآن نموی است محکم نمایند سنبه را گل حکمت گرفته نگهدارند ظرف گلی دهن کشادی که در آن آتش سرگین گاو
فلزی معلق که روغن در آن تاب بپرد و وسط آن ظرف را سوراخ کرده بوسیله پایه آهنی باشد پایه چوب شکل میانه که پایه ی
آن ملتمس پاد ریزه باشد در زمین فرو برند آن ظرف را بر آن گذارند سر سنبه را معکوس از آن سوراخ ظرف زیر بیرون
آورند که شکم سنبه را اندرون ظرف باشد و در زیر آن ظرفی آب کرده نگهدارند که سر سنبه در آن ظرف اندکی در میان
آب باشد و بر بالای سنبه در میان ظرف گلی سرگین گاو جنگلی پارچه پارچه کرده بر نمایند آتش بر آن نهند تا مشتعل
گردد و روغن در آب منقطر شود و چون باتمام رسید روغن را از روی آب گرفته در ظرف چینی یا شیشه نگهدارند و عند
الحاجه استعمال نمایند * دهن جوز مائل از مجربات حکمای هند مسمی به دهن الاوجاع * صفت آن بگیرند
درخت باتوره را با برگ و بیخ و ثمر کوفته عصاره آن بگیرند پس در آن بجوشانند تا ملک پخته شود و بالا آید و ثمر آب ثمر باتوره
کوفته بعد در آن اندازند باز می‌بجوشانند و بالا آید و قدری روغن بسته دانه در آن افکنند و با آتش ملایم بجوشانند
تا آب بپرد و روغن بماند در ظرف چینی یا شیشه نگهدارند و عند الحاجه در موضع علت بیمگرم بمالند * دهن جوز مائل
* نوعی دیگر جهت اوجاع مفاصل و تحلیل مواد بارده و استرخا نافع * صفت آن بگیرند درخت باره آنرا از بیخ
و شاخ و برگ و ثمر اگر ثمر رسیده و نوع سیاه آن باشد اولی است و ثمر کوفته در آب طبخ دهند و مالیده صاف کنند
و با سه عشر آن روغن کنجد یا زیت شیر بجوشانند تا روغن بماند و نگهدارند و عند الحاجه استعمال نمایند

لله الحمد که بتاریخ سوم شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۶۹ هجری قدسی جلد اول مجمع الجوامع و جامع السرائر کتب
مشهوره نوادر کبرا و تصانیف دیگر حکمای متقدمین و متوسطین اطبای ماهرین سند
حکیم محمد حسین خان مرحوم مغفور باهتمام خاتم العلماء محمد علی عفی عنه حسب ایمای منبع
جلالت بحر حسینه لطف و احسان حاجی الحرمین الشریفین حاجی میرزا محمد مهدی اصفهانی
حفظه الله عن شرور اهل زمان به تصحیح مولوی صاحب حاوی علوم عقلی و نقلی
جناب مولوی محمد سلطان الهروی مولوی دبستان خانه جنرل کمیتی زبده حکمای
زمان مولوی حکیم حبیب الرحمن و نکته سنج علوم نقلی و عقلی حکیم
دلاور علی لکهنوی و مولوی الف حسین و مولوی مفیض الدین و به اعانت
محمد ... افلاطون زمان ارسطوی اوان واقف امراض
خفی و جلی جناب حکیم محمد ... صاحب ... ماهرین
در حین طبع مسمی علام مولی و مسمی کریم بخش
و مسمی امداد علی جزاهم الله خیر الجزاء
صورت اتمام پذیرفت
* فقط *